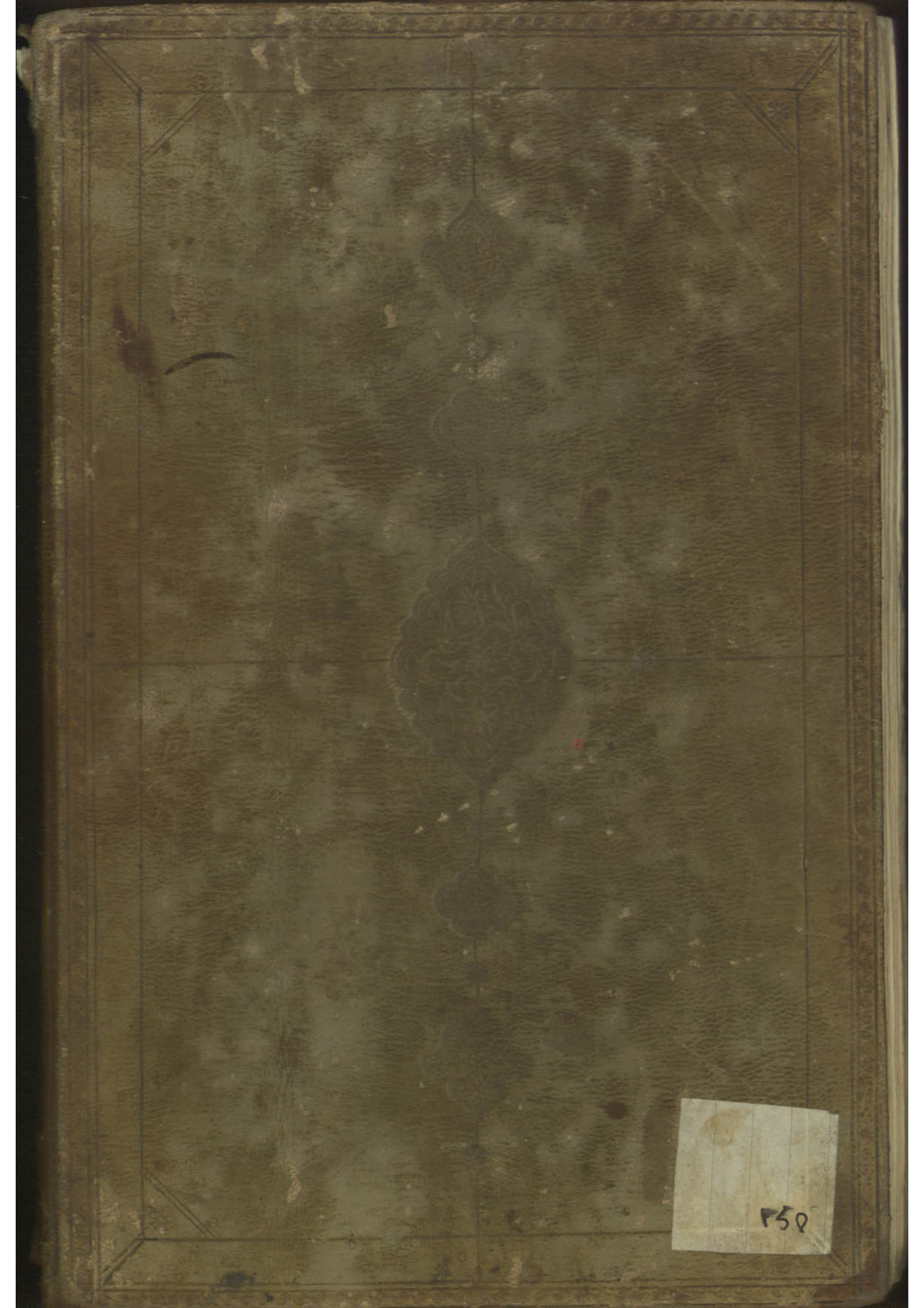
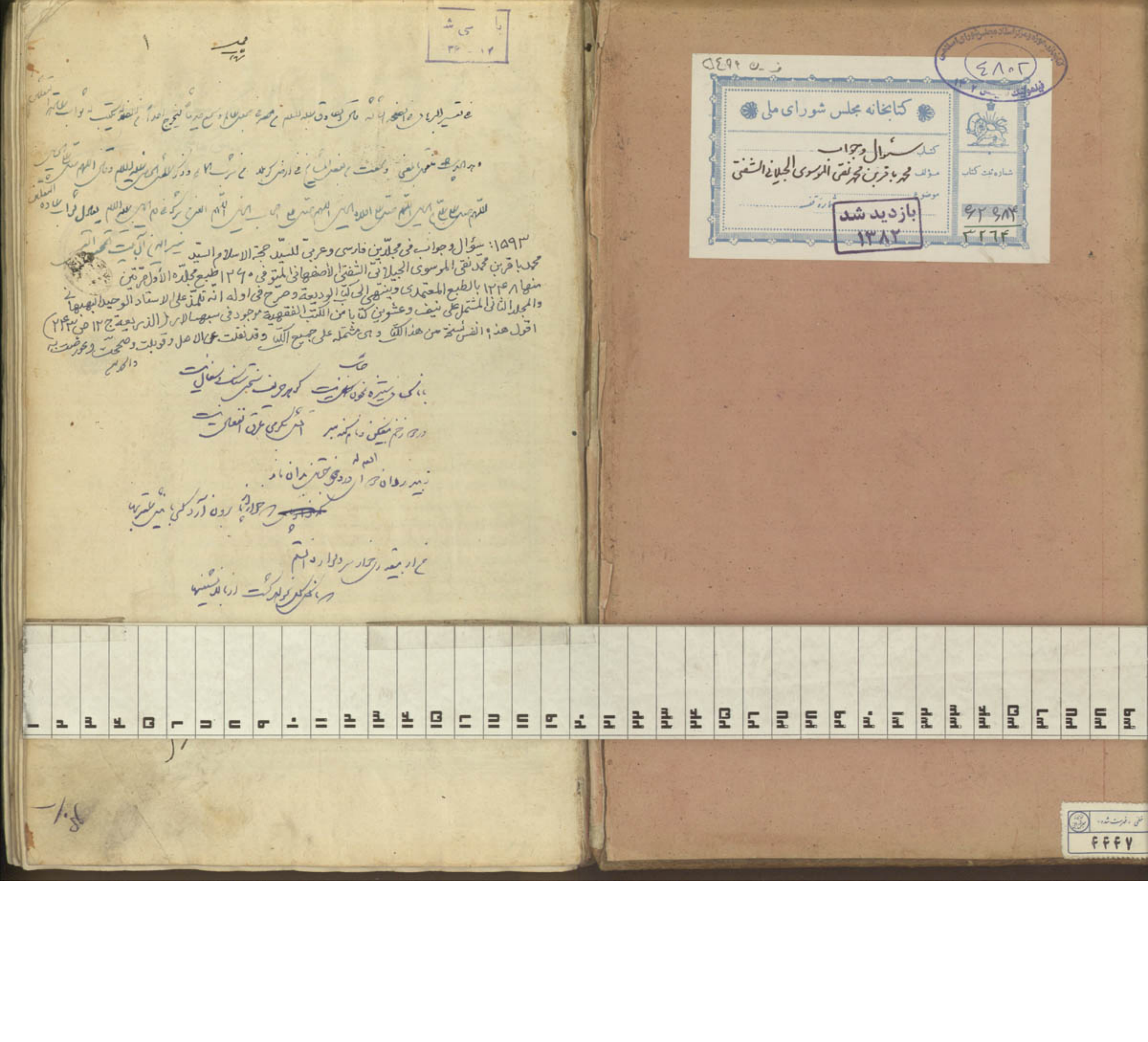
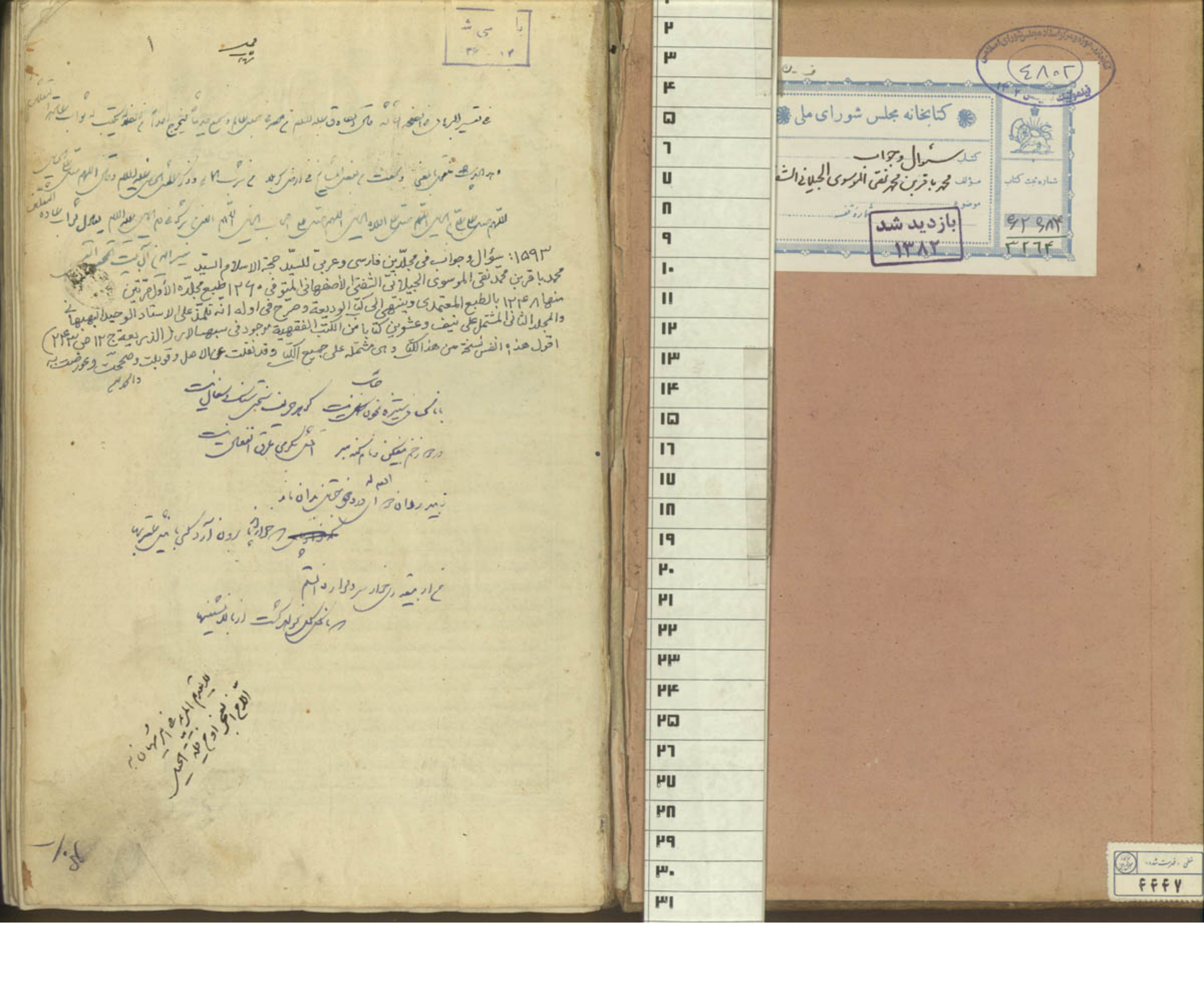


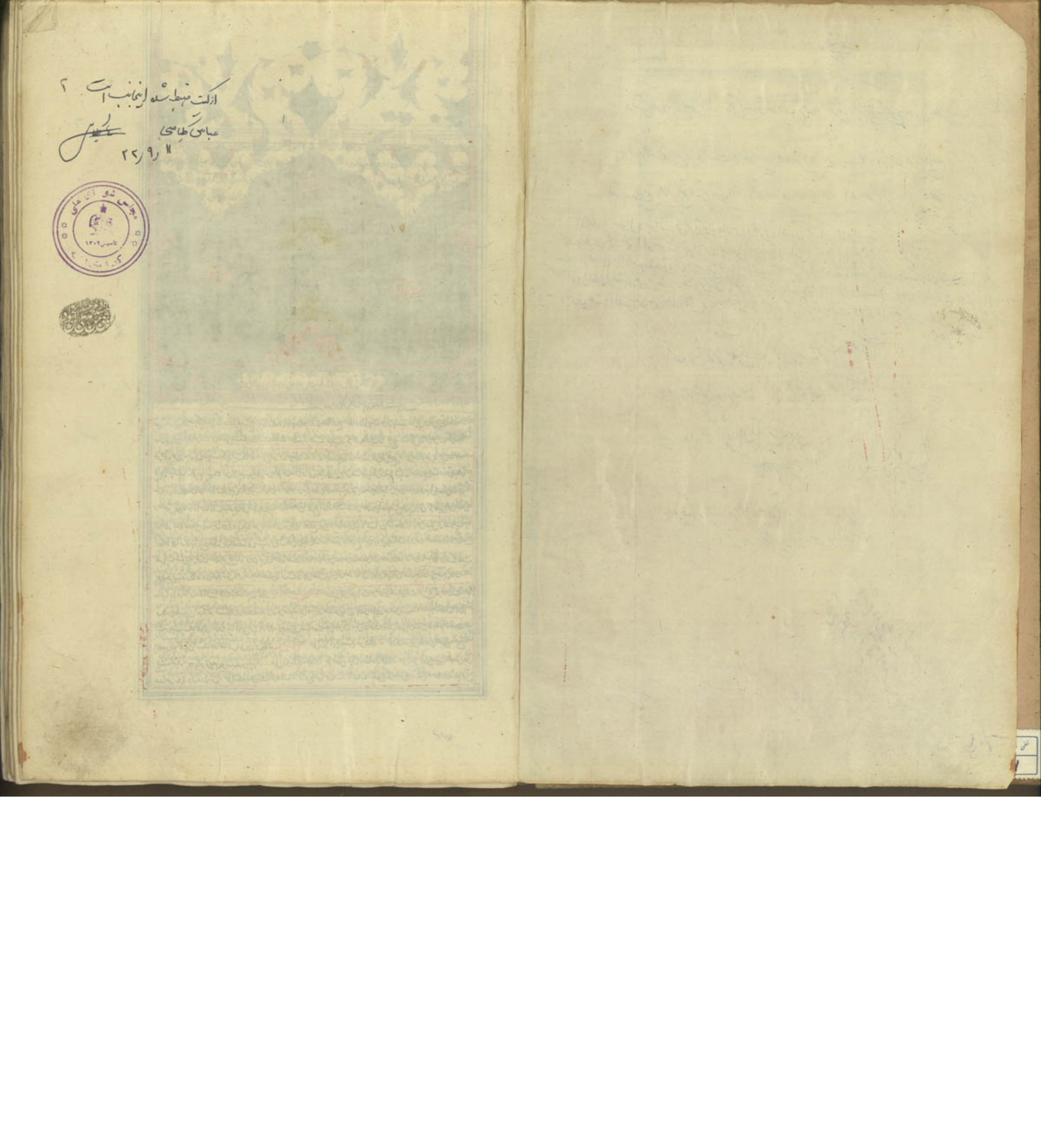


۱۵۹۳: سؤال وجواب فی مجلدین فارسی وعربی للسید حجة الاسلام السید محمد باقر بن محمد تقی الموسوی الجیلانی الشفتی الاصفهانی المتوفی فی ۱۲۶۰ طبع مجلده الاول [illegible] منها ۱۳۴۸ بالطبع المعتمدی وینتهی الی کتاب الودیعة وصرح فی اوله انه تلمذ علی الاستاد الوحید البهبهانی والمجلد الثانی المشتمل علی نیف وعشرین کتابا من الکتب الفقهیة موجود فی سپهسالار (الذریعة ج ۱۲ ص ۲۴۳)



١٥٩٣: سؤال و جواب فی مجلدین فارسی و عربی للسید حجة الاسلام السید محمد باقر بن محمد نقی الموسوی الجیلانی الشفتی الاصفهانی المتوفی ١٢٦٠ طبع مجلده الاول اخرتین منها ١٢٤٨ بالطبع المعتمدی و ینتهی الی کتاب الودیعة و صرح فی اوله انه تلمذ علی الاستاد الوحید البهبهانی والمجلد الثانی المشتمل علی نیف و عشرین کتابا من الکتب الفقهیة موجود فی سپهسالار (الذریعة ج ١٢ ص ٢٤٣)

اقول هذه النفس نسخة من هذا الکتاب و هی مشتملة علی جمیع الکتب و قد نقلت عن الاصل و قوبلت و صححت



ازکتب ضبط شده اینجانب است ۲
۲۲/۹/۱۱



هو الله شانه العزيز وعليه توكلي

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

خوشترین کلامی که عنوان صفایح نتایج افکار وعیه بهاجه صحایف مطارح انظار زیب وزینت تواند بخشید
وثنای مجیب الدعوات ومعطی المسئولات است جلت عظمته وعمت عطیته که کلمه دریوزه هیچ سائلی را از خوان مکرمت وفضل
خویش محروم وبی نصیب نکردانیده واسئلوا الله من فضله انه کان بکم رحیما وشبهه خاطر هیچ داعی اخلاص قرینی را بسد
لاینفذ اجیبت انهم نیارید انی لا اجیب امل امل منکم من ذکر او انثی نکرکه هواره از عنایت بکرامت لبیک عبدی بساحه
خویش در نهان وآشکار تحریص وترغیب فرموده ادعونی استجب لکم تضرعا وخفیه دیده سر رهنمایی طالبان داده
ومفتخر بوده واذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان ودر حلقه عبادت هیچ کس را از
انظار کرم محروم نکردانیده انا خلقنا الانسان من قبل ولم یک شیئا
...
هربان کشوده یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
بمقرب درگاه ذو الجلال ...
علیهان ومآل سلطان الاولین والآخرین محمد بن عبد الله صلی الله علیه واله ...
وعترت طیبین ...
شیر بیشه اسد الله ... امیر المؤمنین وامام المتقین
یعسوب الدین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب ...
...

بسه بود ...
...
...
المصلین وارث شیبان المتقین اما بعد ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
علیهان ... الحاج سید محمد باقر ...
...
...
...
...
...
...
دولت مجلسی ...
...
...
...
فی ملجم ...
...



مقدمة فی الاصول

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

سوال هرگاه شخصی تقلید مجتهدی را از مجتهدین زاد الله تعالی امثالهم نماید در حال حیوة آن مجتهد آیا بعد از فوت
او جایز است از برای آن شخص تقلید او و عمل بقول او یا نه جواب اظهر آن است که عدول لازم است و بقای بر تقلید
مجتهد بعد از فوت او جایز نیست و هذا هو المفتی به لاعیان مشایخنا العظام منهم المولی الاعظم الاجل الاکرم و
الاستاد الاکمل الافخم المجلی لشریعة المحمدیة غب ما کاد یطمس مولانا الآقا محمد باقر ومنهم سیدنا الاجل الاکمل قدوة
ارباب التحقیق واسوة اهل التدقیق الذی یعجز العبارة عن تحدیده وحصره ویقصر القرائح الطویلة عن نیل مدحه سید المحققین سید
السید محمد مهدی ومنهم المحیی لطریقة المجتهدین والمقوم للقواعد الممهدة لاستنباط احکام الدین المبین مولانا [illegible]
سیدنا الامیر السید علی اعلی الله مقامهم ورفع قدرهم وحشرهم مع ساداتهم السادات فی درجتهم لنا علی البقاء
الجواز انتفاء ما یصح التعویل علیه فی الجواز اذ غایة ما یتصور الاستناد الیه امران احدهما الاستصحاب والثانی بالعرف والحجج
وکلاهما محل تشان اما الاول فمن وجوه احدها ان الاستصحاب انما یتمسک به فیما اذا کان ذلک الشیء ثابتا
لا بشرط واما اذا کان ثبوته بشرط شیء او بشرط لا فلا کما لا یخفی [illegible] وما نحن فیه لیس الا الموضوع فخالفه
اصل التقلید للاصل والانتفاء [illegible] الاصل علی القدر المتیقن لانه وهو حال حیوة المجتهد دون غیره فعلی هذا یکون
الشرط فی جواز العمل بقول المفتی حیوته والظاهر من شیخنا الشهید الثانی دعوی اتفاق الاصحاب علیه قال [illegible] مقدم
الاصحاب فی هذا الباب من کتبهم المختصرة والمطولة وغیرها باشتراط حیوة المجتهد فی جواز العمل بقوله انتهی عین عبارته
وقال المحقق الثانی [illegible] علی الشرایع [illegible] الفقیه [illegible] [illegible] اخذ
فهم امتنع تقلیده لوجود المانع ولو کان [illegible] [illegible] فلا شبهة فی اقتضائه [illegible]
البطلان فیما نحن فیه کما لا یخفی والثانی بعد الاتمام [illegible] نقول ان من شرائط الاستصحاب بقاء الموضوع وهو هنا غیر
متحقق لوضوح ان الثابت فی حق المکلف حال حیوة المجتهد وجوب العمل بقوله و[illegible] دعوی القطع بعدم بقاء الوجوب وجواز
الرجوع الی الحی [illegible] الکلام فی جواز البقاء و[illegible] الوجوب [illegible] مستلزم لزوال الجواز کما
هو محقق فی الاصول واما الثانی فلوضوح [illegible] الرجوع الی کتاب المجتهد الحی والاستفتاء [illegible] امکان السؤال
فی ایام متعددة بالاضافة الی غیرهم [illegible] المسائل [illegible] فیها [illegible] فی کثیر من
المسائل المختلفة [illegible] یکون فی العلم والاطلاع علیها [illegible] لا یمکن [illegible] بالاضافة الی بعض الا
[illegible] فی غیرهم هذا کله اذا امکن الرجوع الی المجتهد الحی واما مع امکانه فلا ینبغی التامل فی جواز البقاء علی العمل بقول
ذلک المجتهد اللهم [illegible] فرج ولیک [illegible] سیدنا و سید الکونین [illegible] العالمین نور
چشمان [illegible] [illegible] موجود کار اشاره [illegible] شده [illegible] در کمال استعجال
قلمی گردید سوال چه میفرمایند در این مسئله شرعیه که هرگاه شخصی تقلید مجتهدی کرده باشد بعد از فوت تقلید آن
مجتهد میتواند کرد یا نه و فرق در میان [illegible] مجتهد حی هست یا نه [illegible] کتاب [illegible]
رسیدن خدمت مجتهد حی تکلیف چه چیز است و تقلید از کدام یک از مجتهدین باید کرد و [illegible] رساله مرحوم آقا سید علی را
در همه مسائل با خود قرار داده بودم اما بعضی از آنها مفهوم نشد جواب ظاهر در نظر حقیر عدم جواز بقای آن

مقلد

تقلید است بلکه لازم است عدول نماید مگر در صورتی که متعذر باشد اخذ از مجتهد حی و ما دون آن ممکن اخذ
از مجتهد حی مقتضای آن تقلید عمل میتواند نمود یا ممکن اخذ مسائل از مجتهد حی یا کتاب مجتهد حی جایز نیست اگر چه
در حال حیوة آن مجتهد تقلید او را نموده باشد بلکه لازم است با امکان رجوع بمجتهد حی نماید در امور دینی خود یا بکتاب
مجتهد و در صورت [illegible] فهم از کتاب مجتهد حی مطالب آن کتاب را از کسی که قابل فهم آن بوده باشد و یا عدم امکان یافتن
شدید بقاء بهمان نحو که در حال حیوة مجتهد عمل مینمود جایز و [illegible] سوال اقوال در معاد را باشاره اجمالی بیان
نمایان فرمایند که چون تا غایت این مطلب که مطلع شده باشد جواب اقوال در معاد آنچه حال در نظر هست چهار است اول
آنست که معاد جسمانی بلکه ممتنع است و این قول جماعتی از طبیعیین است و این قول مبتنی بر چند مقدمه است اول آنست که نفس
جسم است یا جسمانی دوم آنست که بعد از فنای جسم فانی و معدوم میشود یا مرتبه سیم آنست که اعاده معدوم محال است و مقدمه
اول و ثانیه ممنوع است قول ثانی آنست که معاد منحصر در روحانی است و این قول قول جماعتی از حکماست و مبنی بر این است
که نفس جوهر مجرد است فانی نمیشود و بدن بعد از فنا فانی شده در روز قیامت بامر الهی آن نفس عود مینماید تا مثاب و ملذذ یا معاقب شود و
جسم بعد از فنا چون که فانی میشود بالمره و اعاده معدوم ممتنع است لهذا جسم عود نمیتواند بود پس معاد منحصر در روحانی
خواهد بود و مقدمات [illegible] که تجرد نفس بوده باشد [illegible] مقدمه ثالثه که امتناع اعاده معدوم باشد اگر چه مسلم است لکن مقدمه
ثانیه که فنای جسم بالمره بوده باشد مسلم نیست قول سیم آنست که معاد منحصر بجسمانی است و این مذهب دانع خواهد شد
و این مبنی بر این است که نفس مجرد نیست و اعاده معدوم محال نیست یا جسم بجمیع اجزا در قیامت عود میکند قول چهارم قول معظم حکماء
بعضی از حکماست اینکه معاد هم روحانی و هم جسمانی هر دو هست یعنی در روز قیامت جنت و نعمت آن بجنت کامل هم جسم را اعاده
میفرمایند و همین نفس بامر الهی متعلق باو میشود اگر مطیع و متقی بوده در فشار [illegible] ملذذ و مثاب خواهد بود و معذب
لذایذ روحانیه و جسمانیه هر دو خواهد بود و اگر شقی و عاصی بوده معذب بعذاب روحانی و جسمانی هر دو خواهد بود
این چند کلمه در کمال [illegible] مطالب نظر باحوال قلمی گردید و در نظر هست اگر توفیق الهی مساعدت نماید رساله در این باب
قلمی نماید سوال [illegible] کتاب ملاحظه کرده است و ثواب هم کرده است اما کتابهای ازان جمله کتابهای است که صاحبش را باید بهر حرف
بر زبان و قرائت از آن جمله فواید است که بیاید صاحب کتاب آن افعال را ابدا را السلام بر زبان و در بهشت برسد همه در ابرار باید ببهشت
ببرند یا بدار السلام و هرگاه به بهشت برند چنانچه بعضی در استفتا نوشته اند که اینکه داخل بهشت شوند امید
اخراج شدن نیست و هرگاه از بهشت او را اخراج نکنند و داخل دار السلام نکنند [illegible] شود و هرگاه او را
داخل دار السلام کنند بهشت [illegible] میکند جواب عصاة امت ارباب ایمان و شیعیان ائمه اطهار علیهم السلام
که با عدم توبه و انابه از این دار دنیا بعالم بقا ارتحال نموده به اعمال مختلف یا خلاف اطهار در شدة و ضعف معصیت
و مخالفت الهی جل شانه بعضی از آنها فشار قبر داده بر آنها در عالم برزخ کفایه میکند در عذاب آنها دیگر در جهنم مدة
خواهند بود و بعضی از آنها با اعمال در جهنم معذب میشوند [illegible] جهنم [illegible] باالله بانها احاطه مینماید بعضی را تا ساق و
بعضی را تا زانو و بعضی را تا کمر و بعضی را تا گردن با اختلاف آنها در کثرت شقاوت و قلت آن لکن آتش جهنم اعضای آنها
نظر بسبب که [illegible] احاطه نمیتواند [illegible] چنین حالت [illegible] نظر بسبب که ایمان [illegible] پس همچنین حالت معذب میباشند
تا [illegible] مشیت الهی اقتضا نماید بعد نظر بآنچه بعضی احادیث دلالت بر آن دارد جبرئیل بامر جناب احدیت در مقام
اظهار [illegible] معذبین [illegible] تشریف [illegible] جناب جبرئیل مشرف میشوند و متوسل میشوند بآنجناب با تضرع
و بیقراری که سلام ما را به پیغمبر یا جناب محمد مصطفی برسان و خبر ده آنجناب را از حال ما و شدت عذاب
که از شقاوت اعمال عموم از فیض خدمت شما و [illegible] باین شدت عذاب نموده جبرئیل امین بعرض بارگاه رب العالمین

نمی‌سازند که طایفه عصات امت تو طلبیدن چنین خواهش نموده‌اند که وصف حال ایشان را بخدمت جناب ایشان رسانیده باشم
خطاب از جانب خداوند عالم جل‌شأنه میرسد که بمقتضای خواهش ایشان معمول داشته باش جبرئیل با مر خداوند جلیل
جلت عظمته از روی عالم مشرف میشود و عرض مینماید که از جانب امتان شما که معذب‌اند در جهنم آمده‌ام و سلام خدمت شما رسانیده‌اند
عرض مینمایند که معلوم ماهان از خدمت شما محروم کرده‌اند و خبر از حال ما ندارید که چه بر ما میگذرد توجهی بحال ما فرموده باش
آنوقت آن سید عالم با غایت ملال تشریف میآورند در مقام مناجات با قاضی الحاجات میروند بسجده خداوند عالم را بثنائی
ذکر خواهند نمود که احدی چنین ثنائی ننموده باشد پس ندائی از جانب رب العزه میرسد که ای حبیب من سر از سجده بردار و
هر حاجت که داری بخواه که باجابت مقرون است آنوقت جناب فخر عالم بعرض بارگاه رب العزه میرسانند که خداوندا من امت که عصات
امت مرا عرض فرمان خطاب از جانب رب العزه میرسد که ای حبیب من شفاعت تو مقبول است و هر کس از امتان خود را که خواهی
مستخلص کن آن جناب رسول خدا تشریف میبرند بدار میفرمایند بمالک محافظ طبقات جهنم که حجاب را بردار تا بعد از رفع حجاب
نظر آن امت بر جمال با کمال آن شمس فلک سعادت میافتد همه با تضرع و زاری فریاد میکنند و عرض میکنند که ما از امتان توایم با این
شده عذاب مبتلی شده‌ایم رحمی بحال ما فرموده باش حضرت امر میفرمایند که ایشان را از آتش بیرون بیاورند و با خود میبرند
نهر میفرمایند که همه آنها را داخل نهری نمایند بعد از خروج از آن نهر کل آنها صحیح الاعضا و الجوارح و شکل
خوب آنوقت با آنها … داخل بهشت مینمایند این است بطلان جواب این سؤال که مقام قابل علاوه بر این نیست **سؤال**
شخصی در شیراز بهم رسیده ادعای ارشاد نمودن خلق مینماید و خود را قطب میداند و ظاهر این است که معروف اصحاب بوده
باشند آیا ما طالب ارشاد نمودن دارد یا نه و میتوانند که تابع او شوند در اصول و فروع دین یا نه **جواب** جناب اقدس
باری جل شأنه حضرات انبیا را مبعوث بخلق فرموده که ارشاد آنها نمایند باینکه در این رشاد و فلاح عباد است و جناب
رسول خدا در مدت بعثت بیست و سه سال کمال بذل جهد و غایت اهتمام نمود در ارشاد خاطر ناس و بعد از ارتحال نفس
شریف ایشان بعالم قرار تصریح [illegible] و اوصیاء برخلاف … یهدیهم فی اصولهم و فروعهم الی سواء السبیل و بحمد الله تع
اثنا عشر از معدن سر الهیه صادر شده در اصول و فروع اعتقاد رشته که عمل عقاید بیان و قول علمای دوران
از وصل یکتا ان عاجز و جبا شده و فاطر علمای زمان خوض در آن نموده و خواهند نمود الی یوم القیام و هر یک را بقدر حوصله
فهم و استعداد در آن بهره و نصیبی و بقدر مایلیه نصیبی در آن حظی و سهمی بوده استفاده خواهند نمود در زمان
حضرت که حکم با القدر الصغیر … خاتم الاوصیاء علیه و علی آبائه الاف التحیه و الثنا قرار یافته امر فرموده‌اند در امور دین
مبین رجوع بعلمای ابرار و فضلای صالحین و شبهه نیست که طریقه در صلاح و سداد و سنتهم در فلاح و رشاد
اوثق و اولی از طریقه مستقیمه جناب رسول و آل اطهار او که گلگونه بهارستان … نیست بلکه هرچه
ما عدای او است باطل و عاطل و هرچه سوای آنست ضایع و مضمحل است و شکی در آن نیست عارف طریقه
ایشان کسانی اند که اوقات خود را در لیالی و نهار با شرایط موزونه مصروف نکرده فهم آثار صادره از ایشان نموده و مستنبطا
پس در زمان حضرت کسی که قابل فهم آثار صادره از ائمه اطهار علیهم صلوات الملک الجبار نباشد لازم است در امور دین
رجوع کند بعلمای راشدین که مجتهد بمقام تحقیق رسیده در کتاب خدا و سنت رسول خدا و سنت مقتدا ائمه هدی
نموده و مینمایند و ایشانند امنای دین مبین و خلفای ائمه طاهرین پس هر کس در امور دین رجوع بچنین علمائی نمود
بی شکی ناجی و رستگار و هر کس نه چنین نموده شبهه هالک و مستحق نار خواهد بود پس این شخص که سؤال
نموده که مدعی ارشاد ناس بلکه خود را قطب میداند پانزده سال سیاحت بوده است که این مقصر درگاه الهی او را دیده و مطلع
هستم که در این ظرف مدت نزد احدی از معتمدین علما کردن آن اثر استفاده امور دینیه نموده و نخواهد نمود بلکه غالب اوقات

بسند

عالم بوده‌ام

ذکر حکایت شیطان

۶

عالم بوده‌ام که منزل او در خرابه با خلایق مردم او ظلم بوده و … و شده معظم او از ماکول و مشروب ایشان بوده و مخفی
امثال این اشخاص خود را پرورش داده و از طمع هستم با یکنفر قابل در اساحکام الهیه ان عدالت معلوم است که آنها نیست و
با وجود این مراتب بسیار تعجب است از کسی که در فلهبر قابل دراک … باشد چه مناسبت احتمال خواهد داد که تابع
او شد چنین شخص موجب سعادت و صلاح و باعث رشاد و فلاح او در آخرت خواهد بود نعوذ بالله من تسویلات الشیطان
و وساوسه بلکه چنین شخصی با چنین حالت اگر مدعی ارشاد ناس است در اصول و فروع چنانچه فرض سؤال است بی
شکی فاسق و ضال است چنانچه مستفاد از حدیث صحیح است که مشایخ عظام اتفاق بر نقل او نموده که عارف باسرار
باطن و ظاهر سید ما ابو جعفر الباقر فرموده که من افتی الناس بغیر علم و لا هدی لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب
و لحقه وزر من عمل بفتیاه با اینکه مذکور میشود که این مرد که در مجامع غنا میشنیده بلکه معین مجامع غنا است و موجب
و تحریص آن میکند اگر چنین باشد باید شکی در فسق و … خداوند عالم است و بر عالم بودنش لازم است که بعضی
امر باشد پس چگونه مقتدی و مقتدا خواهند بود و بر علما و اخیار راه باید لازم است بالامکان در دفع او از این سفه
هلاک … غایت نمایند خصوصا بعد از مفتاح خزائن اسرار الهی … مروی است که فرموده اذا ظهرت البدع فی الدین
فلیظهر العالم علمه و من لم یفعل فعلیه لعنة الله کما اینکه ورود امثال این اشخاص جهت … و چنین اشخاص را وسیله نجات
خود میدانند شبهه از توابع ابلیس لعین و از اصحاب سامری غافلین … خواهند بود و روایت نموده احمد بن محمد بن
خالد که در زمان انوار الهی معدن سر جناب حضرت رضا و جواد و هادی و عسکری علیهم السلام بوده در کتاب خود که در آن
اوقات تصنیف نموده در حدیث صحیح از کاشف اسرار و دقایق مولینا جعفر الصادق … فرموده کان رجل فی الزمان الاول
طلب الدنیا من حلال فلم یقدر علیها و طلبها من حرام فلم یقدر علیها فاتاه الشیطان فقال له یا هذا انک قد طلبت الدنیا من
حلال فلم تقدر علیها و طلبتها من حرام فلم تقدر علیها افلا ادلک علی شیء تکثر به دنیاک و تکثر به تبعک قال بلی قال تبتدع
دینا و تدعو الیه الناس ففعل فاستجاب له الناس فاطاعوه فاصاب من الدنیا ثم انه فکر فقال ما صنعت ابتدعت دینا و دعوت
الناس الیه و ما ارى لی توبة الا ان آتی من دعوته فارده عنه فجعل یأتی اصحابه الذین اجابوه فیقول ان الذی دعوتکم الیه باطل
و انما ابتدعته فجعلوا یقولون کذبت هو الحق و لکنک شککت فی دینک فرجعت عنه فلما رأی ذلک عمد الی سلسلة فوتد لها وتدا
ثم جعلها فی عنقه و قال لا احلها حتی یتوب الله علی فاوحی الله تعالی الی نبی من الانبیاء قل لفلان و عزتی و جلالی لو دعوتنی حتی
تنقطع اوصالک ما استجبت لک حتی ترد من مات علی ما دعوته الیه فیرجع عنه یعنی شخصی در زمان سابق بود طلب کرد دنیا
از حلال و حرام بان نرسید و طلب کرد دنیا را از حرام و بان بمطلوب نرسید پس شیطان نزد وی آمد و گفت طلب کردی دنیا را
از حلال و حرام و بان نرسیدی آیا میخواهی تو را دلالت کنم بچیزی که تو را بمطلوب خود برساند و دنیای تو بسیار شود گفت بلی پس
شیطان گفت دینی اختراع کن و مردم را بان بخوان پس چنین کرده مردم با او گرویدند و مال بسیاری نزد او رو بجمع شد پس
آن شخص با خود فکر کرد که چکار بود که دینی اختراع کردی و مردم را بان خواندی و توبه مرا خداوند عالم قبول نخواهد فرمود مگر
آنکه ردکنم کسانی را که تابع من شده‌اند … پس نزد اصحاب خود رفت و گفت این دینی را که شما را بان خواندم دین باطلی
و من اختراع این دین کرده‌ام آن اشخاص قبول ننموده گفتند دروغ میگوئی این دین که داریم دین حق است و تو شک در دین
خود نموده و رجوع از آن نمودی چون آن مرد این را دید زنجیری مهیا کرده یکطرف زنجیر را بمیخی بست و طرف دیگر را بر گردن خود
بست و گفت این زنجیر را باز نمیکنم تا آنکه جناب اقدس الهی توبه مرا قبول کند پس وحی از جناب اقدس الهی بپیغمبری از انبیا
رسید که با آن شخص بگو که بعزت و جلال خود که اگر بخوانی مرا تا بندهای بدنت از هم جدا شود توبه ترا قبول نخواهم کرد تا آنکه
نکنی کسانی را که دعوت کرده‌ای … که بر آن دین مرده‌اند … این حدیث را بسند صحیح در …

نموده و اتفاقا میکه شیعی ایشان ناس اند و خود را فقیه میدانند و طریقه خود را از اهل شیخ محقق میدارند از ابن جنبل خواهند
بود که عوام الناس و ضعفاء العقول را فریب میدهند و لهذا توابع ایشان غالبا اهل فسق و طالب دنیا و عوام الناس خواهند
بود خداوند عالم جمیع مؤمنان درگاه خود مردمان بیچاره را از شر این اشخاص محافظت فرماید سؤال زید مجتهدی را
در حال حیوة تقلید نموده بعد از فوت آن مجتهد تقلید مجتهد حی یا فتوی تقلید آن مجتهد میت بوده در یک مسئله از
مسائل مجتهد میت نیز مجتهد عمر را نیز عمل نموده و در بعض خود از راه جهل بمسئله چنین نموده که
هرگاه باید از یک مسئله عدول نمود از جمیع مسائل عدول نماید و ضمنا نکول از جمیع مسائل که تقلید مجتهد میت نموده بود
و بعد از نکول شخص عالمی از او سؤال نموده که ترتیب مسائل بسیار مضطرب میباشد چه سبب است در جواب عرض
نمود که چونکه تقلید مجتهد میت نموده ام سبب گذاردن نماز در لزوم نکول از تقلید مجتهد میت نموده ام و الحال باقی
تقلید در مسائل برای مجتهد حی گذارده ام و مسائل رای ایشان را در حفظ ندارم آن شخص عالم در جواب غیر بود که
میباید در همان یک مسئله که مجتهد عمر را اشتر نکول نمائی و باقی مسائل را بهمان طریقی که مقلد مجتهد میت بودی
باقی بمانی زید در جواب عرض نمود که نکول از راه جهل بمسئله نموده ام الحال میتوانم باقی بر تقلید میت بوده باشم جواب
ظاهر این است که ضد عدول از تقلید مجتهد معین با آن نمی شود که دیگر تقلید آن مجتهد نتواند نمود پس ضد عدول
از تقلید مجتهد موجب تعیین عدول نمی شود لکن کلامیکه در این مقام است این است که در مسئله هرگاه که تقلید مجتهد
شخصی را نمود عدول از همان مسئله از قول آن مجتهد بقول دیگری نمیتواند نمود مگر در صورتیکه مجتهد دیگر در نظر او
اوثق در فتوی باشد در چنین صورت عدول از قول مجتهد اول لازم و متعین است بنا بر این میگوئیم این شخص که در این
مسئله عدول از قول مجتهد نموده و اختیار خود قول مجتهد دیگر را مجتهد دیگر در نظر او اوثق در فتوی است از آن مجتهد
اول عدول از قول مجتهد اول لازم است خواه ضد عدول کرده باشد یا نه بلی هرگاه فرض شود که در نظر آن مقلد
مجتهد دیگر اوثق در فتوی بوده باشد در همان مسئله بخصوصها نه در مسئله دیگر در این صورت عدول از قول آن مجتهد در
همان مسئله لازم است نه در مسائل دیگر ضد عدول در چنین صورت مثمر ثمر نیست بلکه ضد عدول هیچ نیست
پس لازم است سؤال بر رساله مجتهد جامع الشرائط که معتقد بصحت آن رساله داشته باشد عمل میتواند نماید
با آنکه مسئله دیگر آنکه در رساله چنین دارد که چند غلطی دارد اما نمیداند که کدام عبارت غلط میباشد و عبد الله کاتب در
فتوی غلط نوشته باشد عبارت که رجوع بصحت ندارد میتواند مقلد بچنین رساله عمل کند یا نه که اکثر رسالها همین نحو
میباشد دیگر آنکه در دو مسئله مذکوره ایا فرق میکند در وجهیکه مقلد در ولایتی باشد که دست رس او بفقیه جامع الشرائط
نباشد و مسئله را نتواند از خارج تحقیق کند در مقام اتفاق جهد که مقلد عمل باحتیاط را هم نداند و عمل هم واجب باشد
ایا میتواند بچنین رساله در چنین مقامی عمل کند یا نه جواب در صورت مظنه صحت کتاب هرگاه ممکن باشد تحصیل علم
بصحت نحوی که در آن عسر و حرجی نباشد تحصیل نماید و اما هرگاه ممکن از تحصیل علم نباشد باید بتحصیل ظن بصحیح شده
باشد اکتفا نماید در صحت میتوان نمود و اما علم بتحقق غلط خارجی بین این مسائل با مظنه در صحت نیست و حکم مظنه مذکور
بنا بر این هرگاه رساله در دست کسی باشد و تصحیح آن رساله در آن بلد ممکن نبوده باشد لازم است سعی نماید که نسخه صحیح
در دست باورد و تا وقت تحصیل نسخه صحیح عمل بهمان میتواند نمود سؤال در باب امام جماعت شرط نماید شهادت عدلین
لازم است یا معاشرت جزئیه یا شهادت عدل واحد بعد بگو اطمینان حاصل شود کفایت میکند جواب شرط جواز اقتدا آنست
که ماموم معتقد عدالت آن شخص امام باشد خواه این اعتقاد از اخبار و معاشرت حاصل شده باشد یا از اخبار دو عادل
بلکه هرگاه چنین اعتقادی از اخبار شخص معتبری که کمال وثوق و اعتماد باو هست حاصل شود با اعتقاد محض اعتماد باو

میتوان نمود



میتوان نمود سؤال ایا تقلید میت را از روی کسیکه در حال حیوة آن مجتهد مقلدش بوده جایز میدانند یا آنکه عدول از
قول او بقول حی واجب است جواب اما بقاء بر تقلید مجتهد بعد از موت پس آن در نظر این خادم شریعت مطهره جایز
نیست بلکه عدول بتقلید مجتهد حی لازم است سؤال ایا تقلید اعلم را متعین میدانند یا تقلید غیر اعلم را با وجود اعلم
جایز میدانند جواب و اما تعیین تقلید اعلم پس مناط در نظر این حقیر در این باب اوثقیت در فتوی است هر مقلد
هرکس را اوثق در فتوی دانست تقلید او لازم است لکن غالب در اوثقیت قوی اعلم است و گاه هست تخلف
میکند و بیان در مقام مانحن فیه الاشارة کافیة سؤال ایا عدول از تقلید مجتهدی بمجتهد دیگر جایز میدانند
مطلقا یا جایز نمیدانند مطلقا یا عدول با اعلم را جایز میدانند و عدول بغیر اعلم را جایز نمیدانند و هرگاه عدول
با اعلم را جایز دانند ایا بقاء بر تقلید غیر اعلم را هم جایز میدانند جواب اما عدول از تقلید مجتهدی بتقلید مجتهد
دیگر پس آن جایز نیست مگر در صورتیکه مجتهد دیگر را اوثق در فتوی بداند در این صورت عدول لازم است لکن در آنچه
اوثق دانسته نه مطلقا سؤال چه میفرمایند در معنی تقلید ایا بنای آنجناب بر تقلید عمل است یا اخذ از جهت بنا
جواب تقلید تقلید عمل کردن بمقتضای قول شخص کردن بی دلیل شرعی دلالت میکند بر صحت قول این شخص در حق این شخص که عمل به
قول او میکند بنا بر این هرگاه قرار او شد که تقلید مجتهد معینی نموده باشد خواه اخذ مسئله از او کرده باشد لکن هنوز عمل
نکرده باشد یا اخذ مسئله نکرده باشد در هر دو صورت ظاهر این است که عدول نتواند از قول آن مجتهد نموده تقلید مجتهد
دیگر نماید بخلاف اینکه هرگاه عمل نمود بمقتضای فتوای ملحوظه آن مجتهد در این صورت عدول از قول آن مجتهد در
آن مسئله بقول مجتهد دیگر جایز نیست مگر در صورتیکه مجتهد دیگر در نظر او اوثق در فتوی بوده باشد در این صورت
عدول جایز بلکه متعین است سؤال هرگاه دست بمجتهد حی نرسد و از کتاب مفتی که ایا جایز است باقی ماندن
بتقلید میت جواب لازم است بوجهی ممکن تحصیل فتوای مجتهد حی کرده باشد و عمل غیر صحیح است و در زمانی
که امکان تحصیل فتوی نباشد و رخصت عمل بان نحو که میتواند نمود سؤال هرگاه عمل بفتوای مشهور در فتاوی مشهور نموده
مشهور باشد و در غیر مشهور تقلید میت نماید عمل هیچ یک صحیح است یا نه جواب با امکان آن حی فاسد است

کتاب الطهارت

سؤال در حال حشفه در فرج زن با عدم انزال منشاء وجوب غسل بر طرفین میباشد یا نه و هرگاه بمجرد ملاعبه منی [illegible] انزال شود آیا بمجرد ملاعبه غسل واجب میشود یا نه و بر فرض وجوب غسل در این صورت هرگاه شب رمضان المبارک بوده و بدون غسل داخل صبح شود آیا بر او قضا و کفاره هست یا قضای تنها جواب حکم در مسئله اولی اینکه ادخال حشفه بلا اشکال موجب غسل بر طرفین میباشد اگر چه انزال منی هیچیک محقق نشود و در مسئله ثانیه اگر انزال منی بطرفین محقق باشد بلا شبهه غسل هر دو واجب و با وجود این هرگاه عمدا داخل صبح شود با علم [illegible] غسل [illegible] اگر عالم بوده [illegible] بنا بر حمایت ناصح [illegible] صوم است [illegible] قضا و کفاره [illegible] لازم است حالا اکتفا بقضای تنها ظاهرا اقرب بصواب است هرچند انضمام کفاره برای اوفق باحتیاط و انسب بسبیل نجات است و اگر انزال مخصوص یکی باشد بر دیگری غسل در کار نیست

سؤال هرگاه طفل نه ماهه از رحم مادر سقط شود غسل برای او لازم است یا نه [illegible] مس میت [illegible] داده میشود [illegible] بیان فرمایند جواب هرگاه سقط چهار ماه تمام کرده باشد غسل او واجب است خواه نه ماهه بوده یا کمتر و قبل از اتمام چهار ماه غسل او لازم نیست و ظاهر وجوب صلوة است بر طفل میت هرگاه شش ساله بوده باشد و قبل از انقضاء و اکمال شش سال صلوة لازم نیست لکن مستحب است مگر در صورتیکه [illegible] باشد سؤال منظر [illegible] احتلام حکم باحتلام میکنند یا نه جواب بمنظر احتلام حکم بجنابت کرد غسل بنیه وجوب کرد نمیتوان نمود بلکه شرعا چنین کسی جنب نیست لکن بالنظر خصوصا [illegible] احتیاط این است که غسل جنابت بنیت احتیاط بکند و بعد از آن غسل اتفاق نمود [illegible] از نواقض وضو مثل بول [illegible] وضو ساخته نماز کند [illegible] غسل در چنین صورت اکتفا نمیتوان نمود سؤال منعقد [illegible] طفل در شکم [illegible] سقط [illegible] از [illegible] دیگر [illegible] آیا جمیع [illegible] نفاس [illegible] باعتبار [illegible] نفاس محسوب خواهد بود جواب خونی که با هر قطعه از طفل خارج میشود تا بعد از خروج قطعه هم نفاس است سؤال [illegible] وضو و غسل و تیمم و نماز مطلقا قربة الی الله کافی است یا نه جواب بلی قربة در جمیع عبادات کافیست سؤال [illegible] وضو بگیرد و [illegible] آب خارج [illegible] اینست یا نه جواب اگر [illegible] غسل [illegible] آب [illegible] محسوب [illegible] بعد از اتمام غسل عضو بوده باشد عیبی ندارد مگر در صورتیکه مستلزم مسح باب جدید بوده باشد سؤال هرگاه [illegible] در ظرفی بمیرد طریقه تطهیر آن چه چیز است جواب [illegible] آن ظرف را [illegible] احوط آنست که [illegible] خصوصا در صورتیکه [illegible] بوده باشد سؤال سگی از ظرفی چیزی خورده باشد کیفیت تطهیر آن چه چیز است جواب هرگاه سگ در ظرفی چیزی خورده باشد یا ظرف را بلیسد اول آن ظرف را بخاک مال نماید یعنی خاک در آن ظرف داخل نموده بمالد احوط آنست [illegible] دفعه دیگر [illegible] آب [illegible] دفعه [illegible] احوط آنست که [illegible] دفعه خاک [illegible] دفعه دیگر [illegible] احوط آنست که در صورت وقوع لعاب سگ در ظرف نیز چنین نماید سؤال تطهیر بکلی چند عدد است جواب [illegible] پاک شود احتیاط کامل [illegible] پاک شود [illegible] پاک شود سؤال بدن آلوده ببول [illegible] آب بکدفعه [illegible] کافی است یا نه جواب [illegible] غسل بول معتبر است اگرچه در [illegible] احتیاط [illegible] جاری [illegible] بدن متنجس ببول [illegible] این است که اکتفا [illegible] سؤال در تیمم بدل از وضو و بدل از غسل فرقی میباشد یا نه [illegible] ضرب دست بر خاک کفایه [illegible] جواب ظاهر این است که در مطلق تیمم یکضربه کفایه میکند اگرچه بدل از غسل بوده باشد

هرگاه غنی



سؤال هرگاه شخصی دست خود را یا ذکر خود را در مقعد یا فرج زنی بر ماده [illegible] هنوز انزال منی نرفته باشد و [illegible] بیرون آورد هرگاه آنچنین را که داخل کرده و انزال نشده بود در مدخل آیا او را هرگاه بر جامه خود پاک کند یا دست او یا جامه نجس میباشد یا نه [illegible] ظاهر که [illegible] دیگر اگر هرگاه [illegible] مذکور شد داخل شود در مدخل [illegible] از او بشود غسل بر او هست یا نه جواب هرگاه دست خود را یا [illegible] خود را بفرج زن نمود قبل از انزال اخراج نمود آن رطوبتی که مادون دست یا [illegible] پاک است [illegible] واجب نیست لکن غسل بر طرفین واجب است در صورتیکه کل حشفه یعنی ختنه گاه داخل شده باشد سؤال [illegible] اگر نجس شود از تابش آفتاب پاک میشود یا نه جواب بلی پاک میشود

سؤال جوالی که [illegible] یهودی بار [illegible] داشته باشد که آن ارمنی یا یهودی بار [illegible] نموده است پاک است یا نجس جواب همین که عین نجاست در آن جوال موجود نباشد حکم بنجاست نمیتوان نمود سؤال زن حامله را هرگاه [illegible] حاصل شود بسقط ولد از او خون قبل از سقط یا مطلق ولادة چه حکم دارد نفاس است یا حیض یا استحاضه جواب خون قبل از ولادة یا سقط شدن نفاس نیست سؤال این سخن که هر خونی که ممکن باشد حیض است حیض باشد در [illegible] حال است یا مطلق جواب ما امکان بکون حیضا فهو حیض عام است سؤال هرگاه زمین [illegible] باشد و نجس باشد و باران باید آیا از آب پاک میشود یا قطره باران باید جواب باران اگر بقدری باشد که جاری شود بلا اشکال از آب پاک میشود مگر در صورتیکه بعد از انقطاع باران باز کمتر از کر باشد و عین نجاست در آن باقی باشد سؤال [illegible] و عادتش اینکه [illegible] در اول ماه بوده و عددش هفت روز بعد از مضی چهارده روز از ایام عادة خونی ببیند [illegible] در همین ماه [illegible] از خواب برخواست خونی [illegible] در زیر جامه خود دید مثل خون حیض حکم [illegible] فرمایند که با [illegible] عادة [illegible] و همچنین [illegible] از خواب [illegible] است یا نه و همچنین [illegible] حال [illegible] جاهل مسئله میباشد چه صورت دارد جواب اگر مراد آنست که بعد از انقضای ایام عادة چهارده روز فاصله شده بعد خونی دید بصفت حیض در این وقت اخبار از حال خود نموده اگر [illegible] بوده حال [illegible] در [illegible] حیض [illegible] نیست [illegible] صحیح [illegible] احتیاط نماید و اگر بعد از اخبار [illegible] حیض [illegible] خون [illegible] در صورت [illegible] خود را حائض دانسته بمقتضای آن عمل [illegible] دارد و اگر مراد این است که از اول ایام عادة تا [illegible] چهارده روز منقضی شده که [illegible] آن خون محسوب نخواهد بود سؤال شخصی [illegible] طفل [illegible] در رخت خواب او فرش او نجس شده آیا چه باید کرد و بیان خود و حفظ چاره هم بتواند کرد جواب استعمال فرش نجس و رخت خواب نجس با علم و [illegible] عیبی ندارد و همچنین رخت نجس در غیر حال الصلوة سؤال هرگاه بر [illegible] غسل جنابت و حیض هر دو واجب شده باشد آیا یک غسل کفایت میکند یا دو غسل بکند [illegible] اینکه دو غسل باید بکند آیا کدام یک را باید مقدم بدارد و هرگاه یکی باید بکند هر دو را هرگاه کرده باشد باین طریق که اول جنابت را و بعد حیض [illegible] بعد از غسل که [illegible] نمازهائی که کرده است چه صورت دارد صحیح است یا نه جواب هرگاه بعد از انقطاع حیض [illegible] غسل کند باین نیة که غسلی بکنم [illegible] که مستند بجنابت و حیض بوده باشد [illegible] اشکال [illegible] و اگر دو غسل بعمل آورد [illegible] اول [illegible] حدث جنابت [illegible] باشد [illegible] حیض [illegible] سؤال در خصوص [illegible] زنان [illegible] نجس است یا طاهر [illegible] نجس نیست جواب [illegible] زنان [illegible] مردان و زنان از جمله امور مسلم است و لکن ظاهر این است که نجس نبوده باشد سؤال در بیان جای [illegible] غسل میتوان نمود یا نه جواب اگر در [illegible] غسل کند [illegible] داخل در آب نماید بقصد غسل ارتماسی ظاهر این است که صحیح بوده باشد لکن [illegible] که از آب خارج شده بعد از آن بنیة غسل نموده [illegible] بجا آورد سؤال از [illegible] آب [illegible] بعضی [illegible] جواب بلی جائز است سؤال در نجاسه [illegible] باید [illegible] تطهیر نماید جواب [illegible] نجاسه



بکند یکو در صورتیکه مظنه از قول دو عادل بوده باشد و صفت آن مظنه حاصل از قول عادل واحد حکم بنجاست نشود **سؤال** شخصی
ایستنجا کرده جمله بابدن و بدن پاک است یا نجس **جواب** در صورتیکه نجاست از اطراف مخرج تعدی نموده باشد مخرج نجس
بغیر آن نجاست مثل خون ندیده باشد و بعین نجاست بغیر آن از آن نجوه باشد پاک است **سؤال** خون ماهی پاک است یا نجس و اگر با آن
نماز کرده باشد **جواب** پاک است در صورتیکه از ماهی باشد که ماکول است با آن نماز میتوان کرد و اما هرگاه ماهی غیر ماکول بوده
باشد با آن نماز نمیتوان نمود **سؤال** هرگاه حیوانی در چاه بیفتد و اطلاع بهم نرسد تا چند یوم بگذرد و آن حیوان بپوسد و تباه
و سو ماء آن ریخته باشد اما از هم تا شده باشد و احد اوصاف ثلثه را تغییر نداده ابالی کرده و آن آب را استعمال شده و
تطهیر ظروف و فروش و رخت با آن شده چه صورت دارد و در صورتیکه احد اوصاف ثلثه را تغییر داده باشد چه باید کرد
جواب ظاهر این است که هرگاه احد اوصاف ثلثه آن چاه متغیر نشده باشد جمیع استعمالاتی که از آن آب شده خواه
در رفع خبث بوده باشد یا در رفع حدث اصغر بوده باشد یا اکبر بی عیب و طهارت صحیح بوده باشد و هم چنین مثل استعمالات آن
آب در تطهیر ظروف و فروش و لباس چیزی باعث نمیدارد بلی بعد از اطلاع نزح آب معنا باید نمود که در شرع بجهت تطهیر موثر شده است
نزح آب حیوان و اما هرگاه احد اوصاف ثلثه متغیر شده باشد و این تغییر بسبب آن حیوان متغیر بوده باشد از آن نجس و
جمیع استعمالاتی که بعد از تغییر شده محکوم به بطلان خواهد بود پس هرگاه استعمال در رفع خبث شده باشد آن نجاست زائل نشده
بلکه اصل تغیر شده است و هم چنین هرگاه استعمال در رفع حدث شده باشد حدث رفع نشده پس وضو با آن آب باطل خواهد
بود و نمازهائی که با آن وضو شده باطل و اعاده آنها لازم است **سؤال** شخصی از ایام فصد او بسیار دور گذشته است و دیگر
خون ندیده اما بلنچیزی را بعد الی که زن الو فعلی زرد است چیزی چه صورت دارد **جواب** همینکه خون قطع شد لازم است غسل
نماید و اما قلیل آبی که مثل زردی دارد اگر چند سه جبت غسل نمیشود **سؤال** کسیکه دهنش خود بخود یا با خلال خون بیاید و آب
دهن را ببرد تا آنکه موقوف شود و لب آلوده بخون نشود چه کند **جواب** هرگاه آنکه بلیعینه بعد از تمام شدن خون نجاست
بشکل دهن نجس **سؤال** شخصی در میان حوض حمام ایستاده و آب تا سینه یا بالاتر او را احاطه کرده و همانجا بدون اینکه از
آب بیرون بیاید نیت نموده فرو میرود آیا غسل این شخص صحیح است یا فاسد بلکه باید بعد از نیت از خارج آب فرو رود و
بر فرض وجوب از آب آیا بعد از اینکه از آب بچه حد واجب است و دیگر غاسل در میان آب بهمان طور ایستاده و غسل
ترتیبی میکند با این نحو که نیت نموده اول سر را فرو میبرد و بعد از آن پای راست خود را از زمین کنده طرف راستش را در میان
آب حرکت میدهد و بعد غسل و همچنین طرف چپ را آیا این غسل ترتیبی صحیح است یا نه **جواب** ظاهر این است در غسل ارتماسی
خروج بدن از آب لازم نبوده باشد بنابر این هرگاه داخل آب باشد ... نیت غسل
کند و فرو رود و در این غسل ارتماسی نموده و غسل او صحیح بوده باشد و اما غسل ترتیبی ظاهر این است که حرکت اعضا لازم نبوده
باشد بنابر این هرگاه بعد از نیت سر و گردن را داخل آب نماید بعد از آن جانب راست را و بعد از آن جانب چپ را غسل صحیح خواهد
بود **سؤال** شخصی که قضای نماز واجب در ذمه داشته باشد قبل از دخول وقت فرائض یومیه وضو بنیت وجوب بسازد
و اراده گذاشتن نماز قضا هم ندارد و هم چنین غسل جنابت را قبل از وقت مذکور بجا آورد بنیت وجوب یا عدم اراده نماز
قضا آیا وضو و غسل این شخص صحیح است یا و بعد از دخول وقت بهمین وضو و غسل میتواند نماز بگذارد یا فاسد است و باید
بعد از دخول وقت اعاده نماید ... هرگاه شخص قبل از دخول وقت مسطور بنیت وجوب طهارت را
بجا آورد بدون ضم نیت وجوب ... شرط الطهارة ... المفروضه والمندوبه ...
بجا آورد باشد بلکه طهارتین فاسد است باید بعد از دخول وقت اعاده نماید **جواب** کسیکه نماز قضائی واجب در ذمه او
باشد قضای آن نماز برای آن شخص واجب است مطلقا خلافی که ما بین فقها هست این است که این واجب فوری است ...

واجب

اثم خواهد بود

اثم خواهد بود یا واجب موسع است که در تاخیر اثمی نخواهد بود و فقهائی متفق میباشند در وجوب قضای نمازهای فائته مشغول است ذمه
اراده مکلف به اتیان واجب موجب این نمیشود که واجبات از وجوب خارج شود پس وجوب نمازهای قضائی بحال خود باقی است اگر
چه مکلف عازم بر اتیان آن نبوده باشد و چون که هریک از وضو و غسل موقوف علیه آن نماز قضا است و مقدمه واجب موقوف علیه است
پس اتیان موقوف علیه بنیت وجوب صحیح خواهد بود اگرچه مکلف ... عازم اتیان موقوف نبوده باشد پس قضای
وضو یا غسل بنیت ... بود و هم چنین است حال هرگاه اکتفا بنیت قربة مطلقه نماید این چنین هم صحیح است بلکه بعض جهات اسلم
بوده باشد **سؤال** در دهات حمام ... نباشد و در شب در فصل زمستان اتفاق بیفتد زن یا شوهر و زن بالمکان غسل کردن غسل
نکند تا صبح و نماز را قضا میکند یا تیمم میکند و صبح و نماز را میکند و در این دو صورت نماز او چه صورت دارد با وجود امکان اینکه
آب گرم کند و غسل نماید و زوج هم حائل باشد که ضعیفه غسل نکند یا معصیه در حق زوج هست یا نه **جواب** ظاهر این است
که معصیه در حق زوج نبوده باشد و لکن در حق زوجه پس اگر ممکن از غسل بوده باشد و غسل نکند مطلقا آثم است بلکه اگر تیمم
در سعه وقت نماید مادامی که غسل در حق او ممکن بوده باشد تیمم باطل خواهد بود **سؤال** شخصی در بازار بیرون آب بیاشد و
جامه و بدن ... طاهر است یا نه **جواب** در صورتیکه عالم بنجاسه ... آب یا بخار رسیده و آن بخار ... یا بر
شخص رسیده نبوده باشد غسل آن واجب نیست و اگر ... بوده باشد تطهیر آن لازم است **سؤال**
زنی مشتبه ... لازم است تطهیر آن یا نه **جواب** در صورتیکه ... بوده باشد غسل آن لازم است و اگر ... باشد
محکوم بطهارت است **سؤال** زمین مفروش ... و نم ... را زمین پاک میکند یا نه **جواب**
اگرچه ظاهر این است که ... فرش طاهر بوده باشد لکن رعایت احتیاط ... نموده ...
مراعات اجتناب نیست بلی ... مراعات ...
این است که ارض ... بوده باشد **سؤال** شخصی ... فراموش نماید تا داخل نماز شود در بین نماز یادش آمد
و ... چه کند **جواب** نماز ... شروع نموده در آن باطل است بعد از قطع نماز ... در اعضای وضو
مسح را بعمل آورد احتیاط مقتضی این است که وضو دیگر گرفته مشغول نماز شود **سؤال** اگر ظرف منحصر در اوانی طلا و نقره باشد
و غسل و وضو موقوف باشد باستعمال آنها آیا وضو و غسل ساقط است یا باستعمال اوانی طلا و نقره در این صورة جایز است
جواب توضیح مطلب مقتضی این است که ... در صورتیکه محدث بوده باشد بحدث اصغر یا اکبر ...
نبوده باشد مگر ... در اوانی ذهب و فضه بوده ... و در این صورت یا منحصر است ...
انحصار هرگاه مکلف اختیار نماید ... مقام رفع حدث استعمال نمودن اوانی ذهب و فضه را در رفع حدث ظاهر این است که
طهارة محکوم بصحت بوده باشد بخلاف اینکه در صورت انحصار آب در اوانی ذهب و فضه در این صورة طهارة باطل خواهد
بود و جهت آن ... اینست که در صورة انحصار طهارة مامور به نیست ... اینکه استعمال اوانی ذهب و فضه در صورة
عدم ضرورة منهی عنه است ... اگرچه در صورة مفروضه بوده باشد بنابر این ... مفروض است که طهارة ممکن نیست
مگر با استعمال اوانی ذهب و فضه هرگاه فرض شود که طهارة مامور به بوده باشد در چنین صورة لازم میآید امر ... با نهی
... در چنین صورة طهارة مامور به نیست پس باطل خواهد بود ... صحت در عبادات
عبارة از موافقت امر است بخلاف اینکه هرگاه منحصر نبوده باشد ... مکلف ممکن بوده باشد از طهارة با عدم استعمال اوانی
ذهب و فضه در این وقت ... در تکلیف بطهارة نیست بلکه مطلقا تکلیف بطهارة ثابت ... که این شخص در
استعمال آثم است و نهی متعلق بخارج است ... طهارة صحیح خواهد بود اگرچه در اصل استعمال معاقب ...
باشد این مطلب اختصاص باوانی ذهب و فضه ندارد بلکه هرگاه فرض شود که طهارة موقوف باستعمال نمودن ظرف ...

در صورت ... وضو چنین
نیست که موجب فساد شود
حکم بصحیح ... بود بنابر این
بعد از دخول وقت ...
... وضو ... الغسل
مح

... است معلوم است از جمله فروعات و متفرعات مسئله است که هرگاه کسی مقداری از آب را صالح بر استعمال آن هست که
کفایت غسل در بعضی از اعضای حضور را بنماید و علاوه بر این مقداری که از آن در استعمال خود صرف نماید لکن آن مباح
در اوانی ذهب و فضه یا مغصوب هست پس هرگاه این شخص قبل از استعمال آنقدر آبی که کفایت غسل بعضی دیگر نماید اخذ
نموده از اوانی طلا و نقره یا مغصوب قبل از غسل بعض بدن در این صورت اگرچه آثم است در اخذ آن مقدار آب از ظرف طلا و نقره
شد لکن بعد از اخذ حال مکلف به طهارت بشود لازم است آب را به طهارت نماید طهارت صحیح [illegible] تیمم جایز نیست اگر
چه قبل از اخذ آن مقدار آب از ظرف [illegible] شود مثلا مکلف به طهارت نبوده و اما هرگاه اول در عضو [illegible] آن آب غسل نماید بعد از آن
آب از ظرف مغصوب اخذ نماید طهارت در این صورت صحیح نیست نظر به اینکه حین اخذ غسل عضو اول مامور به طهارت نبوده
نظر به عدم کفایت [illegible] استعمال آن بوده در غسل اعضای [illegible] شد والعالم سؤال هرگاه کسی قصد غسل
ترتیبی خواست که غسل کند اول سر را شست و [illegible] داخل در آب شد [illegible] اعضا آیا هم چنین
غسلی صحیح است یا نه و بر فرض بطلان غسل آیا قضا و کفاره واجب است یا نه هرگاه همین غسل را کرد و غسل [illegible] بعد
کرده بعد معلوم شد که آن غسل اول صحیح نبوده آیا آن غسل [illegible] غسل واجب بشود یا نه و بر فرض خواه نشدن آیا قضا
و کفاره از ایام غسل [illegible] تا ایام اطلاع واجب است یا نه جواب در غسل ترتیبی لازم است اول سر و گردن را بشوید و بعد
آن جانب یمین و بعد جانب یسار [illegible] در طرف ترتیب عمل [illegible] بنابراین غسل باطل
خواهد بود [illegible] غسل عمل آورده باطل است قضای آن نماز لازم است و اما کفاره [illegible] واجب نیست بلی
کفاره [illegible] است [illegible] کفاره [illegible] صوم [illegible] غسل جنابت در
ماه مبارک رمضان به عمل آورده [illegible] ماه مبارک رمضان به جا آورده لکن [illegible] غسل باقی بوده [illegible]
داخل در ماه مبارک رمضان شده [illegible] صوم [illegible] قضای آنها [illegible] لازم بوده اما حکم
به وجوب کفاره اگرچه خالی از اشکال نیست لکن مقتضای احتیاط [illegible] هرگاه
کسی غسل واجب را [illegible] غسل [illegible]
[illegible] غسل واجب [illegible] سؤال [illegible]
عادت [illegible] هرگاه [illegible] جواب در صورتی که [illegible]
سؤال شخصی در شب ماه مبارک رمضان قبل از [illegible] محتلم شده باشد [illegible] حمام [illegible]
در راه [illegible]
که تیمم بدل از غسل [illegible] جواب
اگر مقصود [illegible]
و عازم به تیمم [illegible] طالع شده
بوده اگر چنین است [illegible] سؤال [illegible]
افتاده [illegible] جواب
در صورتی که [illegible]
[illegible]
بعد از جنابت [illegible]
سؤال هرگاه [illegible] حمام [illegible]

بعد الحمد

بعد الحمد [illegible]
حمام [illegible] جواب اگر این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال هرگاه شخصی [illegible] غسل جنابت [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible] جواب در صورت
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
سؤال هرگاه آب قلیل [illegible] نجاست [illegible]
نجاست [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]

جواب ظاهر این است که صحیح بوده باشد بلکه میتوان گفت که غسل ترتیبی بچند نوع محقق میتواند شد اول آنست که صب آب نماید
بر سر و گردن و بعد صب نماید بجانب راست و بعد بجانب چپ دوم آنست که صب در بعض اجزا و غمس در بعض دیگر سیم آنست
که غمس در همه باشد باین نحو اول سر و گردن را داخل آب کند و بعد جانب راست و بعد جانب چپ را داخل آب کند چهارم
آنست که صب در بعض و غمس کل بدن را در آب لکن بقصد رسانیدن آب بعض اعضا پنجم غمس بعض اعضا در آب و غمس کل بدن
بجهة ایصال آب بعضو باقی ششم آنست سه مرتبه کل بدن را داخل آب نماید دفعه اول بقصد غسل راس و گردن و دوم بقصد
جانب ایمن و دفعه ثالث بقصد جانب ایسر **سوال** هرگاه در حال غسل یا غیر حال غسل بعد از انزال استبرا کرده باشد باید در آن حالت
در مرتبه اول احساس بشود که [illegible] کند که مکلف در خروج بول یا ظنون [illegible] خروج بول یا لازم است نحو **جواب** ظاهر این است
که غسل از خروج بول واجب نبوده باشد اگرچه خروج مظنون باین نحو بوده باشد **سوال** در غسل ارتماسی لازم است بیرون بودن
تمام بدن از آب باشد و بنا بر [illegible] لازم است بیرون بودن بعض بدن یا کل در زیر آب بوده باشد هرگاه [illegible] غسل کند صحیح که
کند صحیح است و بنا بر اول چقدر از بدن باید بیرون باشد اکثر یا [illegible] **جواب** ظاهر این است که بیرون بودن از آب بلکه خارج
شدن از آب [illegible] در غسل ارتماسی لازم نباشد [illegible] غسل ارتماسی [illegible] بقصد غسل غسل صحیح است
ظاهر آنکه میتوان [illegible] که مستفاد از تتبع اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام آنست که مقصود رسانیدن آب بکل بدن بر
قصد غسل بنا بر این هرگاه که کل بدن او داخل در آب بوده باشد در حین دخول در آب نا[illegible] غسل نبوده باشد و لکن در حالتی
چون که کل بدن در آب هست [illegible] غسل کند [illegible] بقصد غسل [illegible] که غسل محکوم بصحة
بوده باشد مرحوم سید [illegible] در منظومه فرموده [illegible] و الارتماس [illegible]
[illegible] و ابن حمزه باعتقاد این خادم شریعت مطهره [illegible] الاوّل السلیم و الخبر
[illegible] ظاهر اخبار وارده در ارتماس موهوم خلاف آنست مثل صحیحه زراره که فرموده [illegible] ارتمس فی الماء
ارتماسة واحدة اجزء ذلک و ان لم یدلک جسده [illegible] ظاهر از ارتماس [illegible]
در آب مشکل است لکن جواب از این [illegible] این است که [illegible] حاصل آن این است که مستفاد از تتبع نصوص وارده
از اهل خصوص آنست که مقصود در رفع جنابت [illegible] رسانیدن آب بکل بدن [illegible] غسل [illegible] ارتماسی که عبارة
از داخل شدن در آب باشد مطلوبیت من باب التوصل [illegible] رسیدن آب بوده باشد بکل بدن تا حاصل [illegible]
[illegible] مطلوبه [illegible] لازم بوده باشد **بلجمله** ظاهر این است که غسل در جمیع صور مذکوره صحیح بوده باشد
و لکن احتیاط [illegible] کل بدن خارج از آب باشد یا بعض بدن خارج آب باشد [illegible] نصف بدن خارج
آب بوده باشد [illegible] **سوال** در شستن جامه از بول که دو دفعه باید شست با فشردن دو بار لازم است یا یکبار
کافی است و بنا بر اول باید بین الغسلتین [illegible] هرگاه جامه یا بدن نجس بول باشد در آب کثیر و اگر شسته
شود بار دوم [illegible] لازم است یا مستحب است یا نه **جواب** ظاهر این است غسل جامه از بول دو بار لازم بوده باشد [illegible]
[illegible] لازم است که در آب جاری [illegible] **سوال** هرگاه [illegible] واجبه [illegible]
با نحو کند یا نه **جواب** اگر وقت داخل شدن در آب قصد [illegible] باشد که [illegible] غسل است غسل
صحیح است و اگر چنین نباشد غسل را اعاده کند **سوال** [illegible] اگر چند روز بوده باشد **جواب** [illegible]
[illegible] **سوال** هرگاه [illegible] جمع شود [illegible]
[illegible] **جواب** ظاهر این است [illegible] در صورتی که [illegible] جنابه بوده باشد [illegible]
وضو بجهة نماز ضرور نیست و اگر غسل جنابه نباشد وضو لازم است بجهة نماز **سوال** [illegible] وضو باید خشک باشد

با رطوبت دست [illegible] بر رطوبت آنها باشد لازم نیست و آیا با وجود [illegible] عضو [illegible] حاجز است یا [illegible]
[illegible] **جواب** خشک بودن مواضع مسح ظاهر این است که لازم نبوده باشد لکن ظاهر این است
که [illegible] رطوبت [illegible] ظاهر این است با بقای رطوبت در ماسح [illegible] مواضع مسح [illegible] بوده
باشد [illegible] **سوال** وضو در کجا
واجب است و در کجا مستحب [illegible] **جواب** وضو واجب است در چند مقام
اول [illegible] دوم بجهة اتیان بصلوات [illegible] سیم بجهة اتیان بطواف
واجب چهارم بجهة اتیان باجزای منسیه پنجم اتیان [illegible] ششم وضو بجهة
مس کتابت قرآن در صورتی که [illegible] واجب شود [illegible] بجهة اصلاح
[illegible] قرآن در صورت [illegible] هفتم وضو بجهة [illegible] هشتم بجهة اتیان بصلوات [illegible]
[illegible] لازم شده باشد نهم [illegible] وضو بجهة مس کتابت قرآن [illegible]
باشد دهم بجهة اتیان [illegible] که مکلف [illegible] لازم نموده باشد [illegible] در جمیع این مواضع وضو لازم است لکن در
هفت موضع اول [illegible] **جواب** [illegible] و وضو در موارد مذکوره در صورتی است که با وضو نبوده
باشد [illegible] و اما موارد دیگر وضو در آنها مستحب است بر چند قسم است
اول وضو بجهة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اینست که وضو مستحب است بجهة [illegible]
[illegible] دوم وضو بجهة اتیان بصلوات [illegible] سیم بجهة طواف مندوب چهارم وضو بجهة سجود [illegible] واجب بوده
باشد یا مستحب پنجم وضو بجهة اعمال حج سوای طواف واجب [illegible] ششم وضو بجهة [illegible]
[illegible] وضو واجب
[illegible]
[illegible]
[illegible] وضو بجهة
[illegible] مرحوم سید یحیی بن سعید در
کتاب [illegible] و الوضوء للصلوة قبل دخول الوقت ظاهر این عبارة مقتضی
[illegible]
[illegible] شیخنا الشهید [illegible] رووا [illegible] فی الصلوة
من [illegible] وضو بجهة [illegible] دهم وضو بجهة [illegible] وضو بجهة
[illegible] وضو بجهة [illegible] ائمه علیهم
السلام [illegible] وضو بجهة دخول [illegible] ائمه علیهم السلام [illegible]
بجهة زیارت قبور مومنین [illegible] وضو بجهة [illegible]

احمد بن حنبل شایع بوده باشد یا از غیر ایشان وضوی بیست و ششم وضوی بجهت مس قرآن بجهت پاک کردن غبار از خط قرآن یا رفع قرآن از زمین بجهت تعظیم
بیست و یکم وضوی بجهت کتابت قرآن بیست و دوم وضوی بجهت بیرون آمدن مذی بیست و سیم وضوی بجهت بیرون آمدن ودی بعد از آنکه
از مخرج بول خارج میشود چیزی است اول بول و دوم منی فیکان بیت در اینکه هر دو ناقض وضو هستند لکن اول موجب
وضو است چنانچه ثانی موجب غسل است سیم مذی بذال معجمه چنانچه بدال مهمله بجیم و ودی بذال معجمه واما مذی پس
آن آبی است که بعد از ملاعبه و تقبیل از انسان خارج میشود واما ودی پس آن آب غلیظی است خارج میشود از انسان بعد
از بول مقصود در این مقام این است که این هر دو اگرچه هیچیک ناقض وضو نیستند بنا بر معروف ما بین اصحاب لکن باعث
استحباب اعاده وضو میشوند پس هر گاه مذی از متطهر خارج شود با وجود مستحب در حق او این است که وضو بسازد پس از جمله
وضوات مستحبه وضو بجهت خارج شدن مذی یا ودی است واما ودی بذال معجمه پس شیخ طائفه در استبصار چنین تفسیر
فرموده که النخع یخرج من الادواء و در مجمع البحرین ذکر شده که آن آبی است که خارج میشود بعد از منی بیست و چهارم وضو
بجهت نسیان استنجا قبل از وضو است یعنی کسی که استنجا را فراموش نمود بعد از فراغ از وضو متذکر شد در این وقت استنجا
نماید و وضوی او صحیح است لکن مستحب در حق او این است که وضو را اعاده نماید بیست و پنجم وضو بجهت قی کردن است یعنی
متطهر هر گاه قی کرد اگرچه این فعل باعث نقض طهارت او نمیشود لکن مستحب در حق او این است که وضو را اعاده نماید بیست و ششم
وضو بجهت رعاف است یعنی که مذکور شد پس رعاف اگرچه موجب وضو نیست لکن باعث استحباب وضو میشود بیست و
هفتم وضوی بجهت جاری شدن خون است بسبب خلال کردن دندان لکن در صورتیکه خون بحدی باشد که موجب تنفر شود
بیست و هشتم وضو بجهت … است یعنی هر گاه متطهر مس کلب نمود مستحب در حق او این است که اعاده وضو نماید
یا وضو بسازد بیست و نهم وضوی بجهت … است پس هر گاه متطهر کذبی از او صادر شود مستحب در حق او این است
که وضو بسازد سی‌ام وضوی بجهت … ظلم است یعنی که مذکور شد سی و یکم وضو بجهت … است که بجهت اکثار …
خواندن حاصل شده سی و دوم از جمله اسبابی که موجب استحباب وضو میشود … سی و سیم از جمله وضوات
مستحبه وضویی است که باعث میشود مس فرج زن سی و چهارم از جمله وضوات مستحبه وضویی است که باعث میشود مس باطن
خود سی و پنجم از جمله وضوات مستحبه وضویی است که باعث میشود مس باطن احلیل سی و ششم از جمله وضوات مستحبه وضویی است
که باعث میشود خنده در اثنای نماز پس هر گاه مصلی در اثنای نماز خنده صدادار از او صادر شود موجب بطلان نماز او میشود
پس اعاده نماز لازم است و اعاده وضو مستحب است سی و هفتم وضوی … است بجهت جلوس در مجلس قضا سی و هشتم وضوی
عروس است در شب زفاف که وارد بر شوهر خود میشود و هم چنین مستحب است در حق شوهر این است در حال دخول عروس با وضو بوده
باشد سی و نهم وضوی … است که اراده جماع با زوجه حامله داشته باشد چهلم وضو در حق کسی که اراده جماع نماید بعد
از جماع اول چهل و یکم وضوی جنب است بجهت اراده اکل چهل و دوم وضو در حق کسی است که غسل میت داده باشد و قبل از
غسل اراده جماع داشته باشد چهل و سیم وضوی جنب است در صورتیکه اراده غسل میت داشته باشد چهل و چهارم وضو است
قبل از اغسال مسنونه چهل و پنجم وضو است بعد از غضب لما روی عنه علیه السلام اذا غضب احدکم فلیتوضأ بنا بر این
هر گاه کسی با وضو بوده باشد و غضب طاری او شود مستحب در حق او این است که اعاده وضو نماید و هر گاه وضو نداشته باشد
مستحب در حق او این است که وضو بسازد چهل و ششم وضوی تجدیدی است پس کسی که وضوی ساخته باشد و ناقضی بعد از وضو
صادر نشده باشد و هم چنین امر دیگر مرجح اعاده وضو بوده باشد از امور مذکوره تنها مخفی نشده باشد مستحب در حق او
این است که اعاده وضو نماید بقصد تجدید و این فرد متعین وضوی تجدیدیست و گاه هست اطلاق میشود بر اعم از این معنی
بر این معنی در وضوی تجدیدی عدم ثبوت ناقض شرعی است نسبت به وضوی سابق خواه مرجح اعاده مخفی شده باشد

باشد و در این

باشد و در این صورة ممکن است قصد تداخل شود بنا بر این وضوی لاحق مصداق هر دو خواهد بود مثلا بعد از وضو هر گاه مذی خارج
شود مثلا مکلف هر گاه اعاده وضو نماید بقصد جبر نقصانی که از خروج مذی عارض شده در این صورت آن با این قسم از تجدید
خواهد بود واگر مقصود این بوده باشد که نافی جهت وضوی سابق مخفی شده بر اعاده وضو بنماید بقصد تجدید پس آن وضوی
تجدیدی خواهد بود واگر نادی هر دو بوده باشد مثال این هر دو خواهد بود انشاء الله تعالی وهكذا الحال في غير الصور
الامور المذكورة التي توجب استحباب الاعادة والمستند في الوضوء التجديدي ما رواه في الفقيه مرسلا قال وروي في تجديد
الوضوء على الوضوء عشر حسنات … جماعة من الاصحاب بالقبول لذكرهم اياه في الكتب المعتبرة الفقهية على وجه الاستدلال و
الحجة من جهة الطهارة … ثواب الاعمال عن المفضل بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام قال من جدد وضوءه
لغير حدث جدد الله توبته من غير استغفار … هكذا رأيته في النسخ … بالاعمال … في الفقيه
وفي باب النوادر من طهارة الكافي عن سماعة بن مهران عن ابي عبد الله عليه السلام قال … والمستفاد من النصوص المذكورة
تأدي السنة باتيان الوضوء بعد الوضوء سواء تخلل بينهما صلاة مفروضة او مندوبة … فصل ام لا وزاد العدد
على الاثنين ام لا … الصدوق ان شرعية التجديد انما هو للصلاة وانه لا يكون الامر في … في الفقيه وفي
حديث آخر باسناد منقطع … المفضل قال سمعت ابا عبد الله يقول اني لاعجب ممن يرغب ان يتوضأ
اثنين اثنين … ثم قال النبي صلى الله عليه وآله كان يجدد الوضوء لكل فريضة ولكل صلاة
فقه الحديث … لا يجب ممن يرغب عن تجديد الوضوء وقد جدده النبي صلى الله عليه وآله والخبر الذي روي ان من زاد على
… لم يوجر … ما ذكرته ومعناه ان تجديده بعد التجديد لا اجر له … قلت ان الظاهر من النصوص
… التجديد ولو لغير الصلاة … مطلوبية التجديد من حيث هو … توضأ ثم …
او بكتابة المصحف واقتضى … استحباب التجديد في حضرة … العلامة في التذكرة … تجديد الوضوء لكل صلاة فرضا
كانت او نفلا وللشافعي وجهان في النفل … الاستحباب قال ولا يستحب التجديد للتلاوة … قال ولو
توضأ ولم يصل كره له التجديد وكذا لو توضأ وقرأ كره له التجديد … لعموم الاستحباب انتهى تنقيح الحال …
ان يقال ههنا مسائل منها التجديد بعد الصلاة المفروضة للصلاة المفروضة كما اذا توضأ وصلى صلاة الظهر ثم جدد
الوضوء لصلاة العصر وهذا مما لا ينبغي الريب فيه ومنها التجديد بعد الصلاة المفروضة للنافلة كما اذا توضأ وصلى
الظهر ثم جدد الوضوء لنافلة العصر … لا ينبغي الريب فيه ومنها ما اذا توضأ وصلى النافلة ثم اراد التجديد
للفريضة كما اذا توضأ وصلى نافلة الظهر ثم اراد التجديد لفريضة الظهر … ومنها ما اذا توضأ وصلى النافلة
ثم اراد التجديد لنافلة اخرى وهو يكون على وجهين احدهما ان يكون توضأ وصلى صلاة الليل … ثم اراد التجديد لنافلة
الليل وهو ايضا مما لا ينبغي … فيه والثاني ما اذا توضأ وصلى ركعتين من نافلة الزوال او اربع ركعات منها واراد
التجديد للباقي منها … مقتضى الجهات المذكورة ثبوت … ههنا ايضا ومنها ما اذا توضأ ودخل او كتب القرآن او فعل
احدى الغايات السالفة واراد التجديد للصلاة فرضا كانت او نفلا ومنها ما اذا توضأ … ثم اراد التجديد لكتابة
القرآن او غيرها من الغايات الاخر ومنها ما اذا توضأ للكون على الطهارة … واراد التجديد للصلاة
وقد علمت ان مقتضى الجهات … ثبوت فيها ايضا ومنها ما اذا جمع … كما اذا توضأ لقراءة القرآن
ثم جدد للصلاة ثم اراد التجديد لكتابة القرآن وهكذا ومقتضى الجهات ثبوت … ومنها ما اذا توضأ لغاية من الغايات
السالفة كقراءة القرآن … ثم اراد التجديد لتلك الغاية ايضا ومنها ما اذا توضأ لغاية من الغايات ايضا لكن اراد التجديد
قبل الاشتغال بالغاية كما اذا توضأ لقراءة القرآن ثم قبل القراءة اراد التجديد للقراءة ايضا وهو على قسمين احدهما …

حديث الطهور

خلاف الفضل والثاني خلاف ما ينبغي ان يتوبا بالشهر في الاول واما في الثاني فسقف الكلام في مثله و**منها** ما اراد ايضا الغاية
من القائل واجيرا وصدوده لكن اراد تجديد الوضوء من جهة تجديد مقتضى الحديث ان الف الوضوء على الوضوء نور على نور ...
وكذا مثله وغيره مما تقدم عليه لكن الكلام في امكان التعويل عليه فان التجديد مستند في كتب الاخبار وانما اورده شيخنا الصدوق
في الفقيه مرسلا كما علمت واما ثاني ثواب الاعمال فهو لايخلو عن اشتباه بل يمكن عده موثقا لانه قد رواه عن محمد بن موسى عن علي
بن الحسين السعدآبادي عن احمد بن ابي عبد الله البرقي عن ابيه عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عنهم و محمد بن موسى المذكور
من مشايخ شيخنا الصدوق محمد بن موسى المتوكل وثقه العلامة وابن داود وغيرهما واما علي بن الحسين السعدآبادي فهو
من جملة العدة الذين روى ثقة الاسلام عن احمد بن محمد بن خالد بن سهم وكرم في رواية ثقة الاسلام منه يؤذن الى
التعويل عليه وهو من الفاضل المجلسيان من مشايخ الاجازة فاما احمد بن ابي عبد الله البرقي فهو احمد بن محمد بن خالد البرقي
وحاله معروفة وابوه محمد بن خالد وهو وان كان العلماء قد اختلفوا فيه لكن الحق عندنا وثاقته وقد حققناه في رسالتنا
الرجالية واما محمد بن سنان فهو وان كان ضعيفا عند جماعة من العلماء لكنه عندي مقبول الرواية لما بيناه في رسالتنا
الرجالية واما مفضل بن عمر فقد اختلفوا فيه قال النجاشي انه فاسد المذهب مضطرب الرواية لايعبا به وقال شيخنا المفيد
في ارشاده انه من شيوخ اصحاب ابي عبد الله وخاصته وبطانته وثقاته الفقهاء والصالحين فيكون حديثه معدودا من
الموثقات فالحديث معتبر واما في الباب المذكور من الكافي فقد رواه عن محمد بن يحيى واحمد بن ادريس عن احمد بن اسحق عن سعدان
عن بعض اصحابه عنهم ومحمد بن يحيى هو ابن يحيى العطار الذي لايخفى جلالته على احد وكذا الحال في هذا الباب ما ذكره النجاشي في
ترجمته من انه شيخ اصحابنا في زمانه ثقة عين وكذا احمد بن ادريس القمي ثقة واحمد بن اسحق مشترك بين الرازي والاشعري
كلاهما ثقتان واما سعدان هو سعدان بن مسلم النجاشي ذكر انه روى عن ابي عبد الله وابي الحسن وذكر شيخ الطائفة
ان ابن ابي عمير روى عنه جماعة من الثقات منهم صفوان بن يحيى واحمد بن اسحق وعباس بن معروف وغيرهم فالسند اليه معتبر لكنه
رواه عن بعض اصحابه فيكون مرسلا فلعل ان الحكم بشرعية التجديد على وجه الاطلاق ولو لغيره من غير النظر الى الغاية ومن غير
فصل لايخلو من اشكال المطرف الضعيف اما في سند المسند كما في الاول والثالث لو فرض له كما في الثاني على ما يظهر مما سلف
مضافا الى الكلام الضعيف في دلالة الثالث بناء على ان الظاهر منها الطهارة على الطاهر على ما هو فرع الحدث وعدم امكان ارادة
في الطهارة الاولى لظاهر مما عرفت من الكلام على بعض الشاكلة او على النية بوضع شيء خاص العروض الحدث لرفعه وعلى الاول فان
تم الاستدلال لكن على الثاني لايتم فان مع الاحتمال يبطل الاستدلال **سؤال** در غسل جمعه ارتماسي و غسل **جواب** ظاهر
اين است كه هيچ از اينها لازم نبوده باشد **سؤال** بعض از وضوخوانان جمع شده كه وقت نماز داخل شده و جهت وجوب
وضوئي ساخت جمعيه معلوم شد امر نماز كه وضو ساخته بود وقت داخل شده بود آيا بايد وضوي ديگر بعد از داخل شدن وقت
نماز بسازد كه **جواب** احتياط در اين مقتضي اين است كه با جهت وضو مشغول نماز شود واجب بوده باشد با صحيح شود
بلكه قضايات وضو بود و صحيح بكر بقصد وجوب در صورت وجوب نماز واراده فعل ان نماز بعد از وجوب با اعاده وضو نمايد
جهت مزيد اگر چه در وقت نماز واجب بوده باشد و اراده نماز واجب نبوده باشد **سؤال** در اغسال مستحبه آيا طهارت شرط است
مثل غسل جمعه را قبل از طلوع صبح جمعه ميتوان كرد با جنب بعد از انكه محتلم شود و بعد غسل كرده استعمال بجاي غسل نماز
جمعه وقت وجه مقدار است هرگاه دور روز بكند و ناقض طهارت اتفاق بيفتد غسل بحال خود باقي مي باشد يا نه و همچنين
خواب از جمله نواقض غسل مي باشد يا نه **جواب** اين از جناب والد طاب ثراه شده است كه والد ان شرطيت طهارت در اغسال
مستحبه انست كه قبل از اغسال مستحبه وضو كلام است جواب وضو معتبر در ماهيت غسل نيست بل اشكال دهم چنين واجب
بوجوب شرعي نيست بلكه غسلهم مصون اغسال مستحبه مثل غسل جمعه مستحب است واما تقديم غسل جمعه بر طلوع فجر

جمعه پس ان بعنوان اطلاق ثابت نيست بلي هرگاه ممكن از غسل در روز جمعه نبوده باشد در چنين صورت تقديم غسل جمعه بر روز
جمعه جايز است با اين نحو كه در روز پنجشنبه يا شب جمعه اتيان بغسل جمعه ميتوان نمود بنحوي كه هرگاه در روز پنجشنبه متمكن
باشد كه ممكن از غسل جمعه در روز جمعه نخواهد بود در چنين صورت اتيان بغسل بقصد اينكه غسل جمعه است در روز پنجشنبه
ميتوان نمود و هم چنين هرگاه در شب جمعه مظنه اين بوده باشد كه ممكن از غسل جمعه در روز جمعه نخواهد بود در شب جمعه
اتيان بغسل جمعه ميتوان نمود و اما انتقاض اغسال به غير حدث مثل جنابت و غيره پس تفصيل ان اين است كه غسل مستحب بر
دو قسم است يك قسم انست كه اغسال زمانيه است مثل غسل روز جمعه و روز عيد و روز عرفه و نحو اينها اشكالي نيست در اينكه
احداث ناقض اين اغسال نيست قسم ثاني انست اغسال فعليه است با اين معني كه غسل مستحب جهت زيارة يا دخول در مكه يا احرام
و هكذا بكري اين اغسال فعليه بر دو قسم است يك قسم انست كه بعد از ان بيايد مثل غسل توبه يا غسل جهت قتل وزغ يا جهت روئيت
مصلوب در اين قسم نيز بدل اشكال حدث ناقض نيست قسم ثاني انست كه غسل بيايد بجهت فعلي بوده باشد مثل غسل زيارة اين قسم
بنظر ظاهر اين است كه حدث ناقض غسل نيست با تعيين كه كسي كه اتيان بغسل نمود جهت زيارة بعد محقق شدن حدث نادر شد ظاهر اينست
كه اين حدث ناقض غسل نيست بلكه هرگاه بعد از حدث زيارة نمايد زيارة با غسل خواهد بود و **اما مدة** بقاي حكم غسل پس ظاهر
اين است كه هرگاه كسي صبح اتيان بغسل نمود زيارة و زيارة را در عصر بعمل آورد ان زيارة با غسل خواهد بود بلكه در وقت هرگاه
غسل در روز باشد و شب زيارة كند ان زيارة با غسل خواهد بود **سؤال** شك در افعال و اجزاي وضو حكم ان چه چيز است آيا
مشكوك فيه لازم است يا نه **جواب** شك در اجزاي وضو اگر بعد از فراغ از وضو است اعتنا نمي و اعتنا بان شك نيست بلكه بنا
ميگذارد بر وقوع مشكوك فيه و اگر در اثناي وضو است معمول عليه كلمات اعاظم فقها قدس الله اسرارهم اينست كه لازم است
عود نمودن با اتيان بمشكوك فيه نمايد بعد بترتيب وضو را تمام كند پس هرگاه شك كند در وقت غسل يد يمني يا يسري كه صورت را
شسته است يا نه لازم است عود نموده صورت را بشويد بعد دست راست و لايزيد و هم چنين **قال** في الفقيه من شك في شيء
من وضوئه وهو قاعد على حال الوضوء فليعد ومن قام عن مكانه ثم شك في شيء من وضوئه فلا يلتفت الى الشك الا ان يستيقن وفي
النهاية من شك في غسل الوجه وغسل اليدين وجب عليه غسل الوجه ثم غسل اليدين فان شك في غسل اليدين وفي مسح براسه
رجع فغسل يديه ثم مسح براسه فان شك في مسح راسه وفي مسح رجليه رجع فمسح راسه ثم رجليه بما يبقى في يديه من النداوة وفي
المبسوط من شك وهو جالس على حال الوضوء اعاد الوضوء وان شك في شيء من اعضاء الطهارة في هذه الحال اعاد عليه وعلى ما
بعده ومتى شك فيه او في شيء منه بعد انصرافه من الوضوء لم يلتفت اليه وفي الوسيلة فالثالث يجب عليه غسل المشكوك فيه
واعادة المرتب عليه ما لم يجف العضو السابق واعادة الوضوء ان جف وذلك في خمسة مواضع من شك في غسل عضو من اعضاء
الطهارة جالسا عليه غسل المشكوك واعادة المرتب عليه وفي السرائر من عرض له وهو في حال الوضوء لم يفرغ منه شك في انه لم
يغسل بعض جوارحه او قدم مؤخرا او اخر مقدما وجب عليه ان يعيد الوضوء من اوله وفي الجامع فان شك في الطهارة او بعضها وهو
على حالها تطهر او فعل بعض المشكوك فيه ما لم يجف السابق فان جف استانف الوضوء وفي المعتبر لو شك في شيء من افعال الوضوء
قبل انصرافه من حال الوضوء اتى به وبما بعده لان الاصل عدم الاتيان به والحدث متيقن فيلزم الاتيان بالمشكوك فيه وعلى اليقين
وبما بعده تحصيلا للترتيب وفي التذكرة لو شك في شيء من افعال الوضوء فان كان على حاله لم يفرغ منه اعاده وعلى ما شك فيه وعلى
ما بعده ولو كان السابق قد جف استانف من راس لان الاصل عدم الفعل والحديث خلا في الطهارة بطهارة مظنونة
ولو كان الشك بعد الفراغ والانصراف لم يلتفت والظاهر ان المسئلة مما لا خلاف فيه وبه صرح في المدارك وجزم في المدارك
ولا خلاف بين الاصحاب في وجوب الاتيان بالمشكوك فيه ثم بما بعده والمستند في ذلك مضافا الى الاطباق عليه والاصل هو الصحيح
المروي في الكافي والتهذيب عن زرارة عن ابي جعفر قال اذا كنت قاعدا على وضوئك فلم تدر اغسلت ذراعيك ام لا

فاعد الیها وامض علی جمیع ما شککت فیه لك لم تغسله او تمسحه مما سمی الله ما دمت فی حال الوضوء فاذا قمت من الوضوء وفرغت منه
وقد صرت فی حال اخری فی الصلوة او فی غیرها فشککت فی بعض ما قد سمی الله مما اوجب علیك فیه وضوئه لا شیء علیك فیه
وانما ذکرنا هذه العبارات من هؤلاء الاعلام فی المقام لکون المعول علیه عندهم من النصوص المعتبرة خلاف ما هو الموثق کالصحیح المروی فی
التهذیب عن عبد الله بن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا شککت فی شیء من الوضوء وقد دخلت فی غیره فلیس شکك بشیء
انما الشك اذا کنت فی شیء لم تجزه ویمکن الجواب عنه بان یقال ان الضمیر فی غیره یعود الی الوضوء لا الی الجزء المشکوك فیه وهو وان کان
خلاف الظاهر [illegible] بسوق الکلام بما نبه الاصحاب [illegible] فحمل الاخبار علی حاله [illegible] علی فرض تسلیم
[illegible] اذا کان خارجا من الوضوء بعد الفراغ منه **جواب** در خصوص تطهیر باب جاری وکر در مطلق
نجاسات یکدفعه بعد از زوال عین کافی میباشد یا شستن باید در استنجا بول این حکم جاری باشد وعلی ای تقدیر تطهیر
چیزیکه محتاج [illegible] مثل [illegible] در اب کر وجاری محتاج [illegible] میباشد یا نه بنابر اکتفا بیکدفعه در اب کر وجاری
در مطلق نجاسات حکم مذکور است یا نه ودیگر در صورت تطهیر باب قلیل در مطلق نجاسات یکدفعه را کافی میداند یا نه بنابر اینکه
یکدفعه را کافی بدانند در اب قلیل اما تفصیل در خصوص نجاسات مثل هستند یا نه بیان فرمایند **جواب** ظاهر این است که تطهیر
نجس در اب جاری وکر یکدفعه کفایت میکند بعد از زوال عین نجاست خواه بول بوده باشد یا غیر بول لکن در بول اگر عابد دو مرتبه
نماید اولی باحتیاط خواهد بود واما اگر چیز جاری باشد پس در نجس بول ظاهر این است که غسل یکمرتبه کفایت میکند در تطهیر
وغیر بول ظاهر این است که یکمرتبه کفایت نمیکند دو مرتبه لازم است چنانچه در اب قلیل هم چنین است لکن این در غیر استنجاء
بول است واما در استنجا که عبارت از تطهیر مخرج بوده باشد پس ظاهر این است که اکتفا بیک مرتبه میتوان نمود اگرچه باب قلیل
بوده باشد لکن در صورتیکه تعدی از اطراف مخرج علاوه از قدر معتاد نکرده باشد و در صورت تعدی از مخرج از قدر متعارف پس حکم
نجاسات دیگر دارد که محتاج بدو مرتبه خواهد بود و در بلغم وسک مجوب و خوابها حاجت [illegible] و بعضی [illegible]
اب بطریق استبداد وجدا شدن از اب کفایت میکند در تطهیر واما چیزیکه نجاست در ان نفوذ میکند پس تطهیر ان محتاج ببعض
در اب قلیل و کر ظاهر این است که در جاری نیز چنین بوده باشد و فرقی در این نمیکند [illegible] نجاست در ان نفوذ میکند ما بین
بول وغیر بول نجس [illegible] ظاهر این است که غسل یکمرتبه کفایت میکند در تطهیر ان اگرچه در اب قلیل بوده باشد لکن این
در غیر اوانی وظروف است **سؤال** گوشت که باب نجس نجس شود داخل شدن اب جاری پاک میشود یا نه **جواب** ظاهر این است
که بار داخل در اب جاری پاک شود **سؤال** هرگاه ارد باب نجس خمیر شود بعد از پختن پاک میشود یا نه **جواب** پاک نمیشود **سؤال**
عنا [illegible] نجس است یا نه **سؤال** [illegible] **جواب** [illegible] ظاهر این است یا نه **سؤال** [illegible] اشکالی در تداخل اغسال با اتحاد
نوع نیست خواه واجبه باشد یا مستحبه مثل غسل جنابة وغسل مس میت یا غسل جنابه وغسل حیض و همچنین غسل جمعه و زیارة
وغیره و همچنین اشکال در صورت اختلاف در واجب و مستحب است مثل غسل جنابه وجمعه مثلا نظر باینکه [illegible]
که مقتضی وجوب شد یا عبارات [illegible] بعضی اصحاب [illegible] این مسئله را در جلد رابع مطالع
الانوار نموده ام لهذا در صورتیکه خواهد اجتزا بغسل واحد نماید چنین نماید که غسل جنابه بکند [illegible] از غسل جمعه باشد
در چنین صورة امتثال بهر دو شاید [illegible] خواهد بود **سؤال** اب استنجا را پاک میدانند یا نجس معفو **جواب** ظاهر این است
که پاک باشد لکن در صورتیکه تعدی از اطراف مخرج نبوده باشد و مخلوط بنجاست خارجه مثل خون نبوده باشد وچیز غایط در
اب استنجا محسوس نباشد **سؤال** اب مضاف بنجاست نجس میشود یا نه **جواب** اگرچه اب مضاف
بملاقات نجاست نجس میشود اگرچه هزار کر باشد و نجس هر چند قلیل باشد ولکن [illegible] از اسفل با علی نمیباشد و تحقیق [illegible]
مطلب دعوی اتفاق فرموده قال و ینجس القلیل والکثیر منه کلا بشرط التغییر ان نجسا الا فی [illegible] علی الملاقی بالاتفاق

متخلل

من خلاف **سؤال** تطهیر نجاسات از بدن وجامه باب قلیل بچه نوع باید نمود **سؤال** جامه هرگاه نجس بغیر بول شده باشد کیفیت
تطهیر ان بعد از زوال عین انست که اب بر ان بریزند تا محل نجس بکرات مستولی بر ان شود بعد از ان بعصر اخراج اب نمایند از ان محل
انوقت پاک میشود واگر ببول نجس شده از قرار مرقوم دو مرتبه غسل ان نمایند بعد از عصر ثانیه پاک میشود و در صورتیکه بدن
نجس شده باشد از غیر بول و همچنین نجاست را با زایل شده باشد ظاهر این است که بصب ماء در ان محل وانفصال ماء از ان کفایت
میکند در ان تطهیر واما هرگاه بدن ببول نجس شده باشد ظاهر این است که تطهیر ان توقف داشته باشد بتعدد غسل باین نحو
که بعد از صب ماء که مستولی بر ان محل باشد وانفصال ماء از ان محل دفعه دیگر صب ماء نماید بطریق اول بعد از ان انفصال ماء از ان
محل وچهار خواهد بود مخفی نماند انچه مذکور شد در غیر مخرج بول است واما در مخرج بحث در صورتیکه [illegible] متعارف
باشد ظاهر این است که یکمرتبه کفایت کند و عالدان [illegible] پاک باشد **سؤال** مرده ماده نجس است و چرمش پاک است یا نه
جواب مرده مار ظاهر این است که نجس بوده باشد و همچنین جزء [illegible] صاحب نفس سائله است چنانچه خود مشاهده نموده‌ام
سؤال در غسل ترتیب در اجزا لازم است یا نه و موالاة در غسل بنحوی لازم است **جواب** موالاة در اعضا در غسل لازم نیست
و همچنین ترتیب در اعضا در اجزا در عضو واحد لکن رعایت این ترتیب بهتر است **سؤال** شخصی در روز جمعه بعنوان تداخل
غسل جنابه وغسل جمعه را بعمل اورده اعاده غسل جنابه را از جهت تکرار جایز میداند یا نه **جواب** چونکه غسل جنابه فی نفسه
واجب للغیر و مستحب لنفسه باشد بنابر این هرگاه جمع نماید ما بین غسل جنابه وغسل جمعه در وقت استحباب غسل جنابه
در چنین صورة اعاده غسل جنابه راه ندارد واگر جمع نماید ما بین هر دو در وقت وجوب غسل جنابه مثلا بعد از طلوع فجر
ثانی در روز جمعه جمع نموده میان غسل جنابه بجهة عادت [illegible] و جمعه وغسل جمعه در چنین صورة چونکه غسل جنابه واجب
وغسل جمعه مستحب است بنیت واحد مصداق از برای هر واجب و مستحب نمیتواند شد بنابر این اگر چنین غسلی کرده باشد اعاده
غسل جنابه لازم خواهد بود بخلاف انکه هرگاه قصد تداخل نکند حکم غسل جنابه را در صورت مرقومه باین نحو بعمل اورد که غسل
جنابه میکنم بجهة اینکه مغنی باشد از غسل جمعه در این صورة غسل جنابه صحیح خواهد بود وثواب غسل جمعه را هم دارد کافه
غسل جمعه را بجا اورده خواهد بود **سؤال** در سؤال وجواب ذکر شده که هرگاه بعد از انقطاع حیض واستحاضه زن بغسل
جنابه دو غسل خواهد بعمل اورد باین نحو که اول بجهة رفع حدث جنابه ودیگری بجهة حیض چون حکم عکس این
ذکر شده مصادره میشود که هرگاه اتفاق افتاد بجهة خواهد بود یا نه **جواب** مقصود این است در صورة اجتماع جنابه و حیض
رفع حدث جنابه و حیض بجهة طریق ممکن است اول بایان غسل واحد در حین شروع بغسل نیت رفع هر دو حدث
نماید باین نحو غسل میکنم بجهة رفع حدث جنابه و رفع حدث حیض بسبب اشکال غسل واحد در این صورة کفایت میکند دوم بایان
غسل متعدد یکی بجهة رفع حدث جنابه و دیگری بجهة رفع حیض خواه مقدم جنابه باشد و تاخیر حیض یا بعکس سیم بایان غسل
جنابه بالسکوت و عدم التفات بحیض ظاهر این است در این صورة غسل جنابه کفایت کند در رفع هر دو حدث بلی هرگاه نادی [illegible]
رفع حدث حیض باشد باین نحو که غسل میکنم بجهة رفع حدث جنابه ولکن غسل دیگر میکنم بجهة رفع حدث حیض که حدث حیض بغسل
بجهة جنابه رفع [illegible] در این صورة ظاهر این است محتاج بتعدد غسل است **سؤال** از مرقومه تعالی وسط نمان وارد میشود و بنده
میکشد صاحب قلیان امر میکند که همان سرقلیان که بدهن اسفی بوده و برطوبت رسیده تطهیر میکند یا با پاک است یا نجس
بغیر بخار وجرم که در فوری تی و سرقلیان میماند پاک است یا و سطیق که مد دیاره [illegible] میکند پاک و حلال است یا نه
جواب قلیان که از مخ کشیده تطهیر سرقلیان کفایت میکند در تطهیران در صورتیکه جای دیگر از ان خدا با رطوبت ملاقات
نکرده باشد وهو العالم در بیست وچهارم شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۵۲ **سؤال** چه میفرمایند در خونیکه کمتر از درهم باشد یا بقدر
درهم بوده باشد ایا نماز با ان صحیح است ودر حمل نجس نماز صحیح است یا نه یعنی با اشیاء نجس نجس است در شرح اول وسوم **جواب**

کتاب الطهارة

خون اگر حیض باشد یا استحاضه یا نفاس ازاله آن در نماز لازم است و عفو از آن نیست اگرچه کمتر از درهم بغلی بوده باشد و همچنین خون
نجس العین مثل کافر و کلب و خنزیر نیز چنین است اگر خون آن نجس العین مغلظ بسطوح به نباشد و کمتر از درهم بوده باشد عفو از آن ثابت نیست
پس ازاله آن در نماز واجب است و اگر بقدر درهم یا زیاده بر آن باشد ازاله آن در نماز لازم است و غساله نجس نجس است با خوف نجسی
که اکتفا میشود در تطهیر آن بیک دفعه شستن غساله منفصل از آن در دو دفعه اول نجس است و نجسی که در شستن او دو مرتبه لازم است
مثل بول در بدن یا غیر مخرج آن یا در جامه در غیر آب جاری غساله دو دفعه اول و ثانیه هر دو نجس است **سؤال** تیمم بسنگ با
وجود خاک و یا عدم سنگ و خاک اینها با اختیار مقدم است یا کلوخ و در تیمم شرط است که اثری از خاک در دست بماند از برای صورت
باشد و جبهه که در تیمم پیشانی واجب است چه مقدار است یا ابروها داخل است و یک دست مسح جبهه کافی است هر چند دست چپ باشد
و در تیمم بدل از غسل نیز بدل از غسل و در ضربه ضرب است یا بیک ضربه کافی است و اما یکضربه در بدل از غسل کفایت میکند یا نه
جواب بلی تیمم بسنگ با وجود خاک جایز است و در صورتیکه خاک و سنگ یافت نشود و امر او مردد میان تیمم بغبار و تیمم بگل باشد
تیمم بغبار را مقدم دارد بر تیمم بگل و وجود خاک در دست شرط صحت تیمم نیست جبهه عبارت از ملتقی است که محدود است بچهار حد
فوقانی نصاصی است که عبارت از رستنگاه موی سر است و حد طرفین جبینین از جانب یمین و یسار است و حد تحتانی بعض از دو
طرف حاجبین انف که لازم است مسح آن و عین مقدار است بدو کف دست این مقدار را مسح نماید بعضا این است همچنین لازم بمرد
کفیت مسح نماید و همچنین مسح نماید تا طرف اسفل دماغ و تیمم هرگاه بدل از غسل باشد نیز بدل از غسل نماید و هرگاه بدل از وضو باشد
نیز بدل از وضو نماید و ظاهر این است یکضربه کفایت کند احتیاط در وضو نیست خصوصا در صورتیکه تیمم بدل از غسل باشد **سؤال**
چه میفرمایند در تداخل اغسال واجبه و مندوبه آیا جایز است یا نه و در غسل اغسال ناکردن مخصوص باب جایز است یا نه و اگر در اثنای
غسل حدث صغیر زند غسل صحیح است یا نه و غسل ارتماسی فرو رفتن در آب است یا در زیر آب ماندن کردن در زیر آب یا بیرون آمدن
از زیر آب **جواب** اغسال متعدده که مقصود مکلف است اتیان آن نموده باشد یا کل آنها واجب است یا کل آنها
مستحب است یا بعضی واجب است و بعضی مستحب پس مسئله بر سه قسم است اول آنکه اغسال متعدده همه واجب بوده باشد
مثل اینکه منفیه بخواهد غسل حیض و غسل جنابت و غسل مس میت نموده باشد در این صورت جمع میان هر سه غسل میتواند نمود بعضی
نیت هر سه غسل میکند و غسل را بعمل میآورد دوم آنست که اغسال متعدده همه مستحب بوده باشد مثل اینکه روز عرفه روز جمعه
اتفاق افتد و مکلف اینست که غسل جمعه و غسل عرفه و غسل زیارت نموده باشد در چنین صورت جمع میان این سه غسل مستحبی بیک
نمودن به نیت غسل جمعه و غسل عرفه و غسل زیارت میباید بعد از آن غسل بعمل میآورد و امتثال بهر سه غسل که میخواهد نمود سیم
آنست که اغسال متعدده مختلف میباشد بعضی واجب و بعضی مستحب میباشد مثل جنابت و غسل جمعه و غسل عرفه در این صورت اگر
جمع میان این سه غسل نمیتوان نمود لکن اکتفا بیک غسل میتوان نمود یا نیت نماید که غسل جنابت میکنم که مغنی از غسل جمعه بوده باشد
از غسل جمعه و غسل عرفه پس امتثال بهر سه غسل که میخواهد نمود و اعاده نکرده در ثواب لا انعیبت **سؤال** هرگاه لباس یا بدن یا چیز
دیگر نجس شود بعد از طهارت شرعی بهم رسد شک در طهارت آن اشیا نجس بهم رسد یا ظن در طهارت آن اشیا نجس داشته باشد هرگاه
شیئی در دست من پاک است مظنون الطهاره و مشکوک النجاسه میدانم نفس من با چیزی هر چیز که پاک باشد یا نجس چرا که
آن شیئی نزد ایجابی رفته که گمان طهارت آن داشته و حال علم بر نجس بودن آن شیئی نزد او با وجود علم نداشتن بنجس بودن آن شیئی و آیا
آن شیئی نزد او باید نجس دانست یا باید پاک دانست حکم آن شیئی نزد او چیست که پاک است یا نجس و عرض دیگر هرگاه بدن نجس شود هر چند
در هر چیز بان یاد آن هم اینها نجاسه در هر شود و اطراف نجاسه البته در پی زیاده بر آن نجاسه نمیشود اما آن مرعی اطراف نجاسه
خواه از آب و لب باشد و دوم نباشد پاک است یا اطراف مرعی نجاسه نجس و اما اطلاق غساله بران آب اطراف نجاست میشود یا نجس
حکم نمی از اطراف نجاسه را بعضی باید **جواب** چونکه معروض در سؤال این است که آن شیئی نجس را تطهیر شرعی یا معتقد خود

بعد از رده

بول او رده بعد از آن تشکیک کرده در چنین صورت چنین شک اعتبار ندارد و آنچه نجس در صورت مرقومه محکوم بطهارت است
و اما حکایت نجاسه بدن چند درهم یا زیاده از درهم این سؤال سؤال صحیح است چه اگر مراد از نجس نجاسه غیر دم است خواه
اکثر از درهم باشد یا اقل عفوی در آن نمیباشد خواه شیئی بغلی ملاقی آن شده باشد یا نه و اگر مراد نجاسه دم است چونکه مفروض
آن است بقدر درهم است یا زیاده از درهم یا نه تشکیکی در عدم عفو از آن نمیباشد خواه آب با آن ملاقات کرده یا آن ملاقات نکرده
باشد یا نه بلی چیزیکه در این مقام مناسب این است که سؤال شود این است که خون اقل از درهم باشد در این صورت اگرچه
این خون نجس است لکن عفو از آن ثابت است در نماز یعنی با آن نماز میتوان کرد کلام در این است که هرگاه چیز بغلی مثل آب یا غیر
آن ملاقی آن خون شود آیا عفو از آن در این صورت برقرار است یا خیر اجتناب از آن لازم است حق در این مقام تفصیل است
باین نحو که اگر رطوبت ملاقیه با آن کمتر از درهم باشد ظاهر این است که عفو ثابت باشد و اگر رطوبت ملاقیه بقدر درهم یا زیاده
باشد عفو ثابت نیست بلکه اجتناب در نماز لازم است **سؤال** طریقه صحیح در تیمم را بیان فرمایند از پیشانی و بدین که چه مقدار
بایستی مسح کرد **جواب** مقدار واجب آنست که بدو کف دست مسح نماید از رستنگاه موی سر تا طرف اعلای انف و همان جبهه را مسح نماید
احتیاط این است از رستنگاه موی سر کل جبهه و جبینین و حاجبین را تا طرف اسفل انف را مسح نماید این در پیشانی است و اما
بعد از آن مسح نماید بطن کف دست چپ پشت دست راست را از زند دست راست تا سر انگشتان بعد بطن کف راست پشت
کف چپ را مسح نماید بنحویکه مذکور شد **سؤال** اگر شخصی یک موضع از بدن او مجروح باشد و نتواند استعمال آب کند در آن موضع
تکلیف این شخص چیست باید تیمم کند یا وضوی جبیره بنماید و اگر وضوی جبیره ساخت احتیاج بتیمم دارد یا نه **جواب** اگر بعض
اجزای وضو مجروح باشد که مانع از غسل باشد و وضوی جبیره ممکن باشد وضوی جبیره متعین است علی الاظهر و تیمم جایز
نیست با وضوی جبیره احتیاج بتیمم نیست **سؤال** چاهی که در دهات چشمه است و چند روز [illegible] از این چاه بیرون آمدند
و امروز [illegible] سال کنده و کرم افتاده از چاه بیرون آوردند و از این چاه آب کشیده [illegible] و چنین کرده اند و [illegible]
و بعضی از نانها ملاقات [illegible] حکم این خبر و نان و ظرفها و طروف تمامیان را بیان فرمایند **جواب** بعد از آنکه منتفی شد که آن چاه [illegible]
بوده و آن عفونت هم از این مردار که سگ مرده بوده باشد پس در چنین صورت ظاهرا آب چاه نجس و آن آبهای نجس بچاه مانده عود
از ظرف و غیرها هم نجس شده و آن نان که با آن نجس شده [illegible] حال بحقیقت حال [illegible] نمی باشد
و همچنین هر کس [illegible] اکل نموده با جهل بحقیقت حال چیزی بر او نیست و لکن آن نان که حال باقی است نجس است اکل آن
مباح نیست و اگر [illegible] و ظرف و فرش که علاوه بر آن نجس شده لکن هر یک بغسل
و شستن پاک میشود و اما [illegible] باشد با آن اکلا نکنند و بعد آب که بهم میرسد پاک است و اگر ممکن کل آب ممکن
نشود چهار نفر [illegible] بکشند و [illegible] نفر دیگر دلو [illegible] بعد از آنکه دو نفر خسته شدند دو
نفر دیگر بهمین نحو [illegible] آب چاه و آب باقی در آن [illegible] احتیاط در دو بین مقتضی این است که
از [illegible] داشته شود **سؤال** هرگاه بعد از فراغ از تطهیر متنجس شک کند که آیا طاهر شده یا نه در چه صورت دارد و هم
چنین در وضو بعد از فراغ شک کند که درست شده یا نه **جواب** اگر این شک بعد از فراغ از تطهیر متنجس بوده باشد باین معنی که
فارغ شد باعتقاد اینکه متنجس پاک شده بعد از آن شک عارض شد بعد از فراغ از غسل اعتنا نکند و اگر شک در حال
غسل بوده باشد اعتنا کند تا رفع شک کرده شود و همچنین است حال وضو **سؤال** اگر روغن یا شیره یا عسل بسته یا
منعقد شود و در آن واقع شود چه صورت دارد **جواب** هرگاه در حال [illegible] روغن بسته باشد همان محل را با همان موضع
بردارند همه پاک و همچنین است و همچنین شیره بسته و عسل بسته **سؤال** اگر کوسفند را از رمق باهوش باهوش پرورش دهند یا
نجاست رطبه که ایشان استعمال میکرده اند و سبب استعمال آن [illegible] کوسفند نجس شده و گوسفند شیر داده و فربه شده اگر آن گوسفند

ملاقی آن بشاید بنابر حکم طهارت است

جایز است

مسلم میع نماید و ذبح کند بطریق شرع آیا گوشت آن گوسفند را میتوان خورد یا چه و اگر نتوان خورد پس باید که تا چند وقت نگه دارند
تا آنکه مسلم شود لهذا بخورد **جواب** اظهر آنکه گوسفند چون نجس را موجب نجاست او نمیشود هم چنین موجب حرمت او نمیشود مگر در دو موضع
اول در صورتی که غذای او منحصر باشد در نجاست انسان بنحویکه شد نمو و شد عظم او از آن عذره شده باشد در چنین صورت
گوشت آن حرام میشود و رفع حرمت آن نمیشود مگر باستبراء که ضبط گوسفند نمایند ده روز و غذای منحصر در علف حلال باشد
موضع دوم آنست که گوسفند در حالتیکه بره باشد شیر از خنزیر خورده باشد بحدیکه نمو و شد عظم او شده باشد در چنین صورت
آن حرام است و حرمت آن مرتفع نمیشود بلکه در نسل او هم [illegible] حرام میشود [illegible] این مطلب منحصر شد مکروه بودن
گوسفند [illegible] و خوردن نجس موجب این نمیشود که گوسفند حرام شود مگر در صورتیکه مذکور شد [illegible] مذکور شد
سؤال عقد به کر یعنی وزن چه قدر است و بحسب مساحت چه قدر باید باشد **جواب** اما عقد به کر بحسب وزن باعتبار این خادم
شریعت مطهره ششصد و چهار من الا [illegible] مثقال بوزن شاه میباشد و اما ضبط [illegible] مرحوم علامه مجلسی فرموده ششصد و [illegible] و بیست مثقال
بسنگ [illegible] و اما بحسب مساحت سه شبر و نیم در طول و سه شبر و نیم در عرض و سه شبر و نیم در عمق **سؤال** از چاه هر
[illegible] نجاست نجس میشود یا چه و نزح واجب است یا چه و مقدار نجاست اگر [illegible] باشد بفرمایند **جواب** ظاهر این است
که آب چاه بملاقات نجاست نجس نشود لکن نظر باینکه جمع کثیری از مجتهدین [illegible] اعلی الله مقامهم حکم بنجاسته فرموده اند لهذا احتیاط
در این [illegible] عدم اخلال به نزح مقدرات و اما تعیین مقدار نزح در کل نجاسات در این مختصر [illegible] نجاسات
[illegible] **سؤال** غاسل غسل میتی هرگاه بعد از فراغ از غسل مانع [illegible] در بدن خود بیابد [illegible] باید یا [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] باشد از سرکه یا [illegible] کرده بوده باشد از سرکه **جواب** هرگاه [illegible]
کاران مانع وقت غسل بوده است یا [illegible] احتمال دهد که مانع بعد حادث شده باشد در این صورت غسل صحیح است و اما [illegible]
بان موضع [illegible] و اگر [illegible] که در وقت غسل این مانع بوده است در این وقت لازم است ایصال آب بآن موضع غسل صحیح [illegible]
فرض این است که [illegible] همان ایصال آب [illegible] موضع کفایت میکند حاجت [illegible] **سؤال** در کفشی که عوض شده
باشد [illegible] وضو [illegible] **جواب** کفشیکه عوض شده باشد خالی از این نیست [illegible]
[illegible] که کفش او [illegible] در صورتی [illegible] کفش [illegible] این کفش [illegible]
[illegible] کفش او است [illegible] کفش [illegible] این کفش [illegible]
[illegible] کفش او با [illegible] باشد استعمال این کفش [illegible] جایز است [illegible]
[illegible] در صورتی [illegible] این کفش [illegible] مالک [illegible]
مالک [illegible] و استعمال [illegible] صحیح [illegible] مالک [illegible]
هم نباشد در چنین صورت استعمال آن کفش جایز [illegible] از استعمال آن لازم [illegible]
[illegible] مالک [illegible] کفش [illegible] مالک
[illegible] استعمال [illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] نجاست [illegible] **جواب** [illegible] این شخص جنب شده باشد
[illegible] جنابت [illegible] جنابت [illegible] جنابت [illegible]
[illegible] نجاست [illegible]
کتاب [illegible] اجتناب [illegible] **سؤال** آیا اطفال صغار
اهل حرب [illegible] پاک میشود یا نه و در صورت [illegible] ایشان

کتاب الطهارة

بجود جاری ساختن [illegible] از نظر احکام اسلام پاک میشوند یا نه **جواب** تحقیق الحال فی جواب هذا السؤال
یستدعی بسطا فی المقال فنقول ان الصبی اما یسبی مع الابوین او مع احدهما او یسبی منفردا وعلی التقادیر اما ان یکون السابی
معلوم الکفر او معلوم الاسلام او مشتبه الحال فهنا اقسام **الاول** ان یکون الصبی مع الابوین او مع احدهما ویکون السابی معلوم
الکفر **الثانی** مثله الا ان السابی معلوم الاسلام **الثالث** مثلهما الا ان السابی مشتبه الحال وفی جمیع هذه الاقسام یکون الصبی
محکوما بحکم الکفر ولا یخرج عنها الا بالاسلام **الرابع** ان یکون الصبی منفردا عن الابوین والسابی کافر والامر فی الصبی ایضا
کما ذکر ولو اخرجه من مسلم وهو المصرح به فی التذکرة والقواعد والظاهر من کثیر الاصحاب لو لم یتبع جمیعهم **الخامس** مثل الرابع الا ان
السابی مشتبه الحال معلوم الاسلام فقد اختلف فیه فالمصرح به فی المبسوط انه یتبع السابی فی الاسلام وهو مختار العلامة
فی لقطة القواعد وشیخنا الشهید فی الدروس والمحکی عن ابن الجنید وابن البراج والمحقق [illegible] التفصیل بین الطهارة فیتبعه
فیها دون غیرها [illegible] المسلم ویجوز بیعه من کافر ولا یدخل فی الوقف علی المسلمین ولا فی الوصیة لهم ولا یجب تغسیلهم
بعد الوفاة ولا تکفینهم ولا الصلوة علیهم ولو [illegible] لهم ست سنین ولا دفنهم لکن لا یجب [illegible] المساجد منهم ولو حال
وطیهم [illegible] الی المسجد [illegible] انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام لما عرفت من ثبوت التبعیة للمسلم السابی فی الطهارة
بخلاف الاقسام الاربعة المذکورة [illegible] مع الخامسة فی [illegible] المذکوره [illegible] المساجد منهم [illegible] عند
[illegible] المتعدیة الی المساجد **السادس** ان یکون الصبی منفکا من الابوین لکن لم یعلم ان السابی کافر او مسلم [illegible]
[illegible] فیه الالحاق بالاسلام لان الاسلام یعلو ولا یعلی علیه **السابع** ان یعلم ان السابی مسلم لکن لم یعلم ان [illegible]
من الابوین ام لا [illegible] منفکا من الابوین [illegible]
عنهما [illegible] **سؤال** آیا وضو و غسل با [illegible]
غاصب جایز است یا نه [illegible] **جواب**
وضو و غسل [illegible]
غاصب و غیر غاصب [illegible] لهذا وضو و غسل او
صحیح خواهد بود بخلاف غاصب [illegible] مغصوب [illegible] لهذا [illegible]
[illegible] وضو و غسل [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] لازم است
غسل نماید [illegible] **سؤال** [illegible] **جواب** ظاهر این است [illegible]
باشد [illegible] کتاب الاطعمة [illegible]
والدجاجة [illegible]
روی عن میمونة قالت سئل رسول الله عن سمن جامد وقعت فیه فارة فقال القوها وما حولها وکلوا وان کان مائعا فلا
الکلام فی السمن والزیت والشحم والبذر وهذه الادهان کلها [illegible]
[illegible] الاصحاب [illegible] الاستصباح [illegible]
تحت السماء دون السقف [illegible]
وجلود المیتة [illegible]

بعدا [illegible]

الاستصحاب

من رواية اصحابنا وقال اخرون بعض الاول عندي انه ليس بنجس واما رماد النجس فعندنا طاهر وعند بعض نجس ولنا انه لا
ذلك تمسك بعض اصحابنا من جواز السجود على جص اوقد عليه بالنجاسات انتهى وقال الشارح وقد لحق اجزاء النجس عندنا طاهرة
وكذا كلما احالته النار فصيرته رمادا او دخانا على تردد وقال في القواعد لو وقعت النجاسة في جامد كالدبس والسمن و
العسل مع جمود هما فعدم سريان النجاسة فيه احتمالا ايضا النجاسة ويلقيها ومحل الباقي ولو كان ما يعالج
وجاز الاستصباح به ان كان دهنا تحت السماء لا تحت الظلال والاقرب انه تعبد لا لنجاسة ودخانه دخان الاعيان النجسة
طاهر وكلما احالته النار الى الرماد او الدخان من الاعيان النجسة فهو طاهر بالاجماع وفي المختلف ودخان النجس وما احالته
النار طاهر وفي المحرر يجوز الاستصباح بالدهن النجس تحت السماء ويحرم تحت الظلال لا لنجاسة الدخان فان دخان
النجس طاهر وكذا ما احالته النار من الاعيان النجسة الى الرماد والدخان سؤال كدام يك از تغسيل بالغسل ابها لازم
كنند جواب معلوم عليه جماعت است شرعا حكم است در تيمم ورجم ومقتول وورد مقام قصاص و ... في
المنتهى قال امير المؤمنين م المرجوم والمرجومة يغتسلان ويحنطان ويلبسان الكفن قبل ذلك ثم يرجمان ويصلى عليهما والمقتص
منه بمنزلة ذلك يغتسل ويحنط ويلبس الكفن ثم يقاد ويصلى عليه وفي القصر والمقتول قودا يؤمر بالاغتسال قبل قتله فيغتسل كما
يغتسل من جنابة ويحنط بالكافور ويضع في مساجده ويكفن ثم يقام عليه بعد ذلك الحد بضرب عنقه ثم يدفن وفي الهاية فان
كان المقتول مرقودا او مرجوما يؤمر بالاغتسال والتكفين والتحنيط ثم يقام عليه الحد وفي المبسوط من وجب عليه القود او الرجم
امر اولا بالاغتسال والتحنيط ثم يقام عليه الحد ويدفن بعد ذلك ولا يجب غسله بعد موته لكن يصلى عليه ان كان مسلما وفي
في باب الحدود اذا رجم غسل وصلى عليه وحكمه فيما بعد الرجم حكم المسلم اذا مات وحكم من يقتل قصاصا يغسل ويكفن ويصلى عليه
ويدفن في مقابر المسلمين بلا خلاف قد روى اصحابنا انه يؤمر بالاغتسال قبل الرجم والتحنيط وكذلك من وجب عليه القصاص فاذا
قتل صلى عليه ودفن وفي الخلاف والمرجوم والمرجومة يؤمران بالاغتسال ثم يقام عليهما الحد ولا يغسلان بعد ذلك ويصلى
عليهما الامام وغيره وكذا حكم المقتول قودا وقال الشافعي يغسلان بعد الموت ويصلى عليهما الامام وغيره وقال الزهري لا يصلى
على المرجوم وقال مالك لا يصلي الامام عليهما ويصلي غيره وكذلك عنده كل من قتل في حد دليلنا اجماع الفرقة فانهم لا يختلفون فيه
وفي باب الحدود من وجب عليه الرجم يؤمر بالاغتسال اولا والتكفين ثم يرجم ويدفن بعد ذلك بعد ان يصلى عليه ولا يغسل
بعد قتله ويصلى عليه وقال جميع الفقهاء وانه يغسل بعد موته ويصلى عليه دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وقال في المنتهى
المقتول قودا او رجما يؤمر بالاغتسال والتحنيط والتكفين ثم يقتل ويصلى عليه ويدفن والمعول عليه العبارات المذكورة ان
المرجوم والمرجومة قودا يؤمران بالاغتسال ومستندهم في ذلك مضافا الى ما سلف من الفقهاء ما رواه في الكافي عن مسمع كردين
عن ابي عبد الله ع قال المرجوم والمرجومة يغتسلان ويحنطان ويلبسان الكفن قبل ذلك ثم يرجمان ويصلى عليهما والمقتص منه
بمنزلة ذلك يغتسل ويحنط ويلبس الكفن ويصلى عليه لكن الظاهر من جماعة من الاصحاب ثبوت الحكم لكل من وجب قتله وان لم يكن
بالرجم والقصاص وفي الذكرى من وجب عليه القتل امر بالاغتسال والتكفين وقيل وفي الجامع من وجب عليه القتل حدا او
قودا امر بالغسل والتكفين ثم قتل او رجم ويصلى عليه وفي الشرح والشهيد الذي قتل بين يدي الامام ومات في المعركة لا يغسل
ولا يحنط ولا يكفن ويصلى عليه وكذا من وجب عليه القتل يؤمر بالاغتسال قبل قتله ثم لا يغسل بعد ذلك وفي القواعد يؤمر
من وجب قتله بالاغتسال قبله ثلاثا على اشكال وفي التحرير من وجب عليه القتل كالمرجوم والمحدود يؤمر بالاغتسال اولا
والتكفين والحنوط ثم يقتل فيصلى عليه ويدفن بغير غسل ثان وفي الارشاد والاقرب وجوب الغسل على من مس الميت بعد غسل
الكافر لا بعد القتل بالرجم والحد مع سبق الغسل قبل القتل ولا الشهيد وفي البيان الكافر اشكال وفي الارشاد ويؤمر من وجب
قتله بالاغتسال اولا ثم لا يغسل وفي التلخيص يؤمر من وجب عليه القتل بالاغتسال والتحنيط بعده وفي البيان ومن ارتد

فلو

ثلاثا بالغسل والتكفين قبله وفي الموجز ويسقط الغسل في الكافر اذا كان غير المرجوم والمقتول قودا او حدا والمصلوب
مع تعذيبه وخالف في ذلك العلامة في المنتهى فان من وجب قتله يغتسل للرجم والقود هل يؤمر بالاغتسال ويكون حكمه حكم الاول
انه ليس بمقتصد ويرد النص بذلك والقياس باطل فيدخل تحت عموم الامر بالغسل بعد الموت وقد اطلق بعض الاصحاب في ذلك
وعبارة فيه ظاهر انه يجزيه وقد يقع في ذلك في التحرير فيما في الامر بالاغتسال لكل من وجب قتله وهذه عبارته سؤال مسلم
تردد فيها انكسر كمطهر بول صبي صب الماء بالغسالة متصل است حكم بنجاست است با طهارت جواب مقتضى كلام صاحب
مدارك طهارت قال ويعتبر في الاستيعاب لما اصابه البول لا الانفصال على ما قطع به الاصحاب وبناء على ذلك الانفصال الى حركة معين
باشد در تطهير بول بالنسبه خواهد بود بول ان خارج از ان طاهر خواهد بود ولكن تحقيق حال محتاج است با ايراد عبارات اقوال
تنبيه بر حقيقت حال بول مكروه قال في الكافي الشيخ العام وان اصابه بول صبي لم ياكل الطعام من الماء جاز مرة وعين بدون اكل
ويبقى ثم اعصره وان كان بول الغلام الرضيع فصب عليه الماء صبا فان كان قد اكل الطعام فاغسله والغلام والجارية سواء وفي الفقيه ان
اصابك بول الجارية فاغسله ما جاز مرة وان كان غسل لذنها راكد فيه ثم اعصره وان كان بول الغلام الرضيع فصب عليه الماء صبا
وان كان قد اكل الطعام فاغسل والغلام والجارية في هذا سواء وفي الصحيح عن الشيخ الظاهر الاما هاك انه فقد روى الامر الموضعي لبن الجارية
وبولها يغسلان من الثوب قبل ان يطعم لان لبنها يخرج من مثانة امها ولبن الغلام لا يغسل منه ولا بوله لان لبن الغلام يخرج
من المنكبين والعضدين وفي الهداية والثوب اذا اصابه البول غسل بماء جار مرة وان غسل بماء راكد فمرتين ثم يعصر وبول
الغلام الرضيع يصب عليه الماء صبا وان كان قد اكل الطعام غسل والغلام والجارية في هذا سواء وقال الناصر في جواب
قول الناصر بول الصبي الذي لم يطعم نجس كبول الرجل الا انه يطهر بصب الماء عليه هذا صحيح وهذه المسألة لا خلاف بين الجماعة في نجاسة
ابوال بني ادم صغيرهم وكبيرهم وانما اختلفوا في بول الصبي قبل ان يطعم فاوجب قوم فيه الغسل كبول الكبير وقد ذهب قوم الى ان
الغسل لا يجب وانما يجب الرش والنضح ومن حكى عن الشافعي انه نجس وقد ذهب عليه وعندنا ان بول الغلام الصغير لا يجب غسله من
الثوب بل يصب عليه الماء صبا فان كان قد اكل الطعام وجب غسله وجاز ان نغسل الثوب من بوله على كل حال وقال الشافعي
بمثل مذهبنا ونص على انه يكفي الرش وقال الاوزاعي انه لا باس ببول الصبي ما دام يشرب اللبن ولا ياكل الطعام وحكي هذا
القول عن الاوزاعي انه لا باس بترك غسله والعمل على النضح والرش وقال ابو حنيفة ومالك والثوري وابن حي بول
الصبي والصبية كبول الرجل يجب غسله دليلنا الاجماع المتقدم وان ما عدا بول الصبي باق على نجاسته وما ورد عنهم في بول الصبي من الاستثناء
عن البول فان عامة عذاب القبر منه وفي المبسوط وكل نجاسة يجب غسلها لا يكفي صب الماء عليها الا بول الصبي خاصة قبل
ان يطعم وغيره بول الصبي قبل ان يطعم يكفي ان يصب الماء عليه وبول الصبية لا بد من غسله على كل حال وفي الخلاف فاذا اصاب
الثوب نجاسة الاناء فصب عليها الماء ولا يغسل ولا يعصر هل يطهر الاناء والثوب لاصحابنا في ذلك روايتان احدهما انه
يطهر والاخرى انه لا بد من غسله وكذا الاناء ولاصحاب الشافعي فيه قولان احدهما يطهر والاخر لا يطهر والذي عندنا
في حسنة الحلبي قال سالت ابا عبد الله عن بول الصبي قال تصب عليه الماء فان كان قد اكل فاغسله والغلام والجارية في ذلك
يصب الجسد قال تصب عليه الماء ومن ظن عدم الوجه في الجمع بينهما فقد ذكرنا في الكتاب المتقدم ذكرها وهو انا قلنا يحمل خبر
الانصاف على الصبي اذا كان بول الصبي واذا كان بول من اكل الطعام فلا بد من الغسل وروى عن الفضيل ابن سنان قال
سالنا ابا عبد الله ع عن بول الصبي فقال تصب عليه الماء فان كان اكل الطعام فاغسله والغلام والجارية فيه سواء وقال في
اخر فيما بعد ذلك بول الصبي قبل ان ياكل الطعام يكفي ان يصب الماء عليه وبعد ذلك يغسل ولا يجب غسله ومن عدا الصبي والصبية
والكبار الذين ياكلون الطعام يجب غسل ابوالهم وحده ان يصب عليه الماء حتى يتخلله وقال الشافعي في بول الصبي وروي
عن علي عليه السلام وبه قال احمد واسحق وقال الاوزاعي والنخعي يرش بول الاوقات جميعا كلهم باسنا على بول الصبي الذي لم يطعم

وقال ابو جعفر یجب غسل [illegible] والصبی والصبیه [illegible] دلیل اجماع الفرقه و[illegible] عن النبی [illegible] قال یغسل من بول الجاریه
وینضح من بول الغلام ما لم یطعم وروایه الحلبی قال سألت ابا عبد الله عن بول الصبی قال تصب علیه الماء فان کان قد اکل فاغسله غسلا
وروایه السکونی عن جعفر عن ابیه ان علیا قال لبن الجاریه وبولها یغسل منهما الثوب قبل ان تطعم لان لبنها یخرج من مثانه
امها ولبن الغلام لا یغسل منه الثوب ولا من بوله قبل ان یطعم لان لبن الغلام یخرج من العضدین والمنکبین **سؤال** سنگی
[illegible] باین معنی [illegible] و هکذا [illegible] در [illegible] و بعد دیگر [illegible] در [illegible] بود و موضعی [illegible]
[illegible] نجس شده [illegible] **جواب** [illegible] سنگ را در آب حوض داخل نموده در هر دفعه قلیلی نگاه داشته
[illegible] اخراج نموده اندک نگاه داشته [illegible] متصل شده داخل آب نموده بعد از [illegible] استعمال آن [illegible]
خواهد بود اگر [illegible] باشد هفت دفعه چنین [illegible] خواهد بود **سؤال** مسموع شد که بعضی سرکار بر این است که در [illegible]
ناخن چیدن [illegible] شانه کردن [illegible] **جواب** شانه کردن [illegible] ناخن چیدن اگر [illegible]
در [illegible] که [illegible] باشد [illegible] شود ظاهر این است آن گوشت نجس باشد اما هر گاه [illegible] نداشته
باشد حکم بنجاست [illegible] اگر چه [illegible] باشد **سؤال** مسموع شد که بعضی سرکار بر آن است که هر گاه بدن
آلوده ببول باشد واجب است [illegible] خارج [illegible] باشد [illegible]
[illegible] شود [illegible] آب شود [illegible] خارج شود [illegible]
جواب [illegible] باشد در غسل آن الکفایت [illegible] ظاهر است
[illegible] در موضع دیگر بدن باشد آب داخل کرده [illegible]
[illegible] اتصال [illegible] در قلیل [illegible] اخراج و ادخال [illegible] چنین [illegible] هر گاه
قلیل [illegible] اتصال [illegible] **سؤال** ادخال نجاست [illegible] حرام است
یا نه **جواب** ظاهر این است که ادخال نجاست غیر مسریه [illegible] حرام نباشد لکن احوط اجتناب است **سؤال** در غسل ترتیب در
اجزا لازم است یا نه و موالاه در غسل ترتیبی لازم است یا نه **جواب** موالاه در اعضاء در غسل لازم نیست و هم چنین ترتیب
در اجزاء عضو واحد لکن [illegible] این ترتیب [illegible] است **سؤال** [illegible] طهارت [illegible]
[illegible] مخرج [illegible] کافی است [illegible]
مخرج [illegible] **جواب** در خصوص [illegible] بعد از آنکه غسل [illegible]
خواهد بود [illegible]

چنین است

کتاب الجنائز

سؤال ضعیفه حامله فوت شده طفل در شکم آن ضعیفه حرکت میکند حکم آن در شریعت مقدسه چه چیز است جواب شکم ضعیفه را شق
بشکافند و طفل را بیرون بیاورند و جمیع کتبهایی که اعاظم فقها حکم فرموده اند که از جانب چپ باید نمود بهمه حال بعد از اخراج طفل
شکم ضعیفه را ببندند و دوزند و این شق شکم ضعیفه در صورتی است که اخراج طفل بدون شق ممکن نباشد و اگر ممکن باشد شق نمی نمایند
سؤال طفل در شکم مادر فوت شده و مادر زنده است جواب اگر ممکن است طفل را صحیحاً بیرون آورند و اگر ممکن نباشد طفل را
پاره پاره نموده بیرون آورند و مباشر این عمل با امکان زن باید بشود و با عدم امکان زوج ضعیفه و با عدم امکان سایر محارم
و با عدم امکان اجانب سؤال سه غسلی که در میت منقول است اول با آب سدر دوم با آب کافور سیم با آب خالص آیا وجوب
این اغسال ثلثه اتفاقی است یا محل خلاف است جواب وجوب اغسال ثلثه اتفاقی نیست لکن مشهور است و سلار بن عبد العزیز که
از جمله قدمای فقها است قائل شده باینکه یک غسل واجب است و آن یکی غیر است با آب خالص و دو غسل دیگر مستحب است سؤال وجوب استقبال
محتضر بقبله در حال الاحتضار بقبله آیا اتفاقی است یا اختلافی در این باب نزد فقها هست جواب وجوب استقبال در حال
احتضار اتفاقی نیست اما مشهور ما بین فقها است و مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف قائل شده باستحباب آن و این قول از شیخ
مفید در رساله عزیه نقل کرده اند سؤال مشهور است که شهید غسل و صلوة بر آن واجب نیست مراد از این شهید کیست و در
حدیث وارد شده من قتل دون ماله فهو شهید بنابراین هرگاه کسی در مقام حفظ مال یا نفس یا عرض خود ایستادگی نموده کشته
شده یا آنکه بجهة ظلم کشته شود یا در مقام چنین است که غسل و صلوة در حق او واجب نیست جواب شهیدیکه غسل و کفن
برای او واجب نیست آن شهید است که در معرکه امام اصل یا منصوب امام اصل کشته شود و اما آنکه ظلما کشته شود یا در مقام حفظ
مال یا نفس یا عرض کشته شود غسل و کفن برای او واجب است و ظاهر علامه در کتاب تذکره دعوی اجماع بر این مطلب است قال
کل مقتول فی غیر المعرکة یغسل و یکفن و یحنط و یصلی علیه و یدفن و ان قتل ظلما او دون ماله او نفسه او اهله ذهب الیه
علماؤنا اجمع و یدل علیه ما رواه فی التذکرة من مولینا الصادق ع اغسل کل الموتی الا من قتل بین الصفین قال شیخ الطائفة
فی المبسوط الشهید هو الذی یقتل بین یدی امام عدل فی نصرته او بین یدی من نصبه الامام الی ان قال و کل مقتول سوی من ذکرناه
لابد من غسله و یحنط و یکفن ظالما کان او مظلوما و قال فی النهایة کل شهید سوی من قتل بین یدی الامام یجب تغسیله
و تکفینه و اما صلوة پس احدی نگفته است که صلوة بر شهید نیست بلکه نماز بر هر میتی واجب است خواه شهید باشد یا غیر
شهید سؤال هرگاه طفلی نه ماهه از رحم مادر سقط شود غسل برای او واجب است یا نه و دیگر چه چیز که نماز نیست بر میت
واجب میشود بیان نمائید جواب سقط هرگاه چهار ماه را تمام کرده باشد غسل او واجب است خواه نه ماهه بوده باشد
یا کمتر و قبل از چهار ماه غسل او لازم نیست و ظاهر وجوب صلوة است بر طفلی هرگاه شش ساله بوده باشد و قبل از انقضا
و اکمال شش سال صلوة لازم نیست لکن مستحب است ... سؤال سقط قبل از چهار ماه غسل
و تکفین دارد یا نه جواب سقط قبل از چهار ماه غسل و تکفین ندارد بلکه در خرقه میپیچند و دفن مینمایند سؤال هرگاه
شخصی بمیرد و جنب و حائض و نفسا بوده باشد یا مس میت نماید و بمیرد آیا این غسلها از شخص متوفی باید داد یا همین
غسل سدر و کافور و قراح کافی است جواب ظاهر این است که یک غسل که در این نیت کل اسباب نماید کفایت میکند پس هرگاه در
همان غسل آب خالص نیت غسل میت و جمیع اسباب مذکوره نماید کافی است و محتاج بتعدد اغسال نخواهد بود سؤال
هرگاه جریده نبین چوب ... چوب خشک جایز است یا نه و بر فرض عدم جواز هرگاه بخیال اینکه
جواب بلی جریده در صورت عدم تمکن از چوب تر با چوب خشک شاید ... و اما ... در این صورت اسلم
با احتیاط است نظر باشتمال ... چوب رطب و احتمال تشریع در باین اگرچه بعید است قائم است و ... ماین

اینان سیفی و فعل حرام است فعل فاضح بر رجحان اجتناب سؤال هرگاه سدر و کافور در مکانی بهم نرسد اما در
بلد فیه تفحص زیاده از آن بهمرسد آیا باید رفت و سدر و کافور آورد یا آنکه بدل از سدر و کافور با آب قراح غسل بدهند
جواب در صورتیکه ممکن باشد علی المسافة و مشقة شدیده در آن نباشد تحصیل آن لازم است سؤال در غسل میت سه
غسل مشهور لازم است یا یکی کفایت میکند جواب بلی با امکان سه غسل لابد منه است سؤال اطلاق کرده در نماز میت پنج
با خبر و غیره از شهادتین و صلوات بر نبی و دعا بجهة مومنین و مومنات و دعا بمیت چنین دیگر لازم است یا نه جواب با
امکان عدول از ماثور نمودن مشکل است و با عدم امکان بعد از تکبیر اول اجزای شهادتین و بعد از تکبیر ثانی اکتفا به
صلوات و بعد از ثالث دعا بجهة مغفرت مومنین و مومنات و بعد از تکبیر چهارم بطلب دعا بجهة میت کفایت میکند سؤال در
نماز میت مصلی بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین جاری نساند آیا مشروعاً نماز صحیح است یا نه جواب اگر بسم الله الرحمن الرحیم
بقصد موظف بودن نماید جایز نیست بلکه تشریع و بدعت خواهد بود و اگر بقصد موظف نبوده باشد بلکه بقصد تیمن و تبرک
بوده باشد که ابتدا به بسم الله در هر کاری راجح است با این قصد بوده باشد عیب ندارد و اما الحمد لله پس امر در این اسهل است
ان بجمله لکن بعید نیست اگر از قصد موظف اجتناب نماید اسلم است خواهد بود و اما حکم بانهما جد نیست بسمله بجهة آنست که
ابتدا بالحمد و صلوة میت مذکور در بعض نصوص معتبره است لکن نظر بعض وجوه متبر اجتناب نمودن اسلم است چنانچه
وجوه آن در مطالع الانوار مفصلا مذکور است سؤال علما و فقهای ذوی العز و المجد و الاحترام چه میفرمایند در این مسئله
که شخصی فوت شده و در شرعی او نعش متوفی را بسبیل امانت گذارده اند که بعد مبارک نجف اشرف برده و در آنجا دفن کرده
باشند حاصله چند ماه عیبات حالیه نعش شده الحال چه باید کرد چون قصد نبش این مطلب بوده است الحال که
امنیتی بجهة راه عتبات حاصل شده در صورتیکه آنجا چه میفرمایند و نعش متوفی وصیت کرده باشد یا آنکه وصیت نکرده باشد
بیان فرمایند جواب اگر وصیت کرده است که نعش را نقل بنجف اشرف نموده باشند با امکان البته تخلف نباید کرد و اگر وصیت
نکرده باشد و ممکن باشد نقل کردن بعتبات عالیات نقل کردن راجح است و اگر ممکن نبوده باشد نظر برجحان مسارعت در دفن
دفن نمایند سؤال شخصیکه غسل واجب بر او هست و فوت شود غسل میت بآن مجزی است یا نه جواب ظاهر این است که بآن غسل
اکتفا نموده در نیت باینهم دو غسل باینکه نماید که غسل میت مثلا مجزی و مقتضی آن غسل باشد سؤال در باب خنثی که فوت شود
و محارم که خالی از محارم باشد چه صورت دارد جواب در صورتیکه خنثی مشکل بوده باشد اگر کبیره داشته باشد تکفین متصدی ...
و اگر کبیره ندارد محارم او و در صورت انتفاء محارم دور نیست که عمل بمقتضای ... سؤال نبش قبر بجهة نقل بیکی از
مشاهد مشرفه جایز بود یا نه ... حکم مسئله را مفصلا بیان فرمایند و اگر خلاف در مسئله بوده باشد اشاره
بآن نیز فرموده باشند جواب این مسئله محل خلاف است جمع کثیری از مجتهدین فقها حکم فرموده اند بعدم جواز از جمله ابن ادریس
قال فی السرائر اذا دفن فی موضع فلا یجوز تحویله و لا نبشه و لا نقله من موضعه سواء نقل الی مشهد او الی غیره بل هذه بدعة فی
شریعة الاسلام و از جمله مرحوم علامه است قال فی المختلف بعد ما حکی عن ابن ادریس القول بالمنع و عن ابن حمزة القول با
الکراهة ما هذا لفظه و المعتمد الاول لنا ... تحریم النبش ... بالاسالة و ... المنع من البقاء علیها مع وجوب الدلیل
منها و فی التبصرة و یحرم الطیب بغیر الکافور الی ان قال و النبش و النقل بعد الدفن و فی التذکرة یکره نقل المیت من بلد موته الی بلد
الطلاء لقوله ع عجلوهم الی مضاجعهم و یجب ... الی احد المشاهد ... لان ... من نص الائمة
الی زماننا و کان جایزا ثم قال اما لو دفن فی موضع لم یجز نقله و ان کان الی المشاهد ... و تحریم النبش و هو ... بعض علمائنا الشیخ
سعید و ... و فی النهی یحرم نبش القبور و نقل الموتی بعد دفنهم و فی الارشاد و یحرم نقل المیت بعد دفنه الی موضع آخر و
ان جمله اعاظم مذکور شیخ سعید شیخ شهید است قال فی البیان و النقل بعد الدفن حرام و ان کان الی احد المشاهد و فی الذکری

لو دفن لم يجز نقله ما لم يحصل النبش وسمع الشيخ ما ذكره جوازه وانعقاد اجماع شهيد ثاني اسنه قال في الروض نصح عبارة الاول [شاد]
المذكورة تحريم النبش واسنده الى المنتهى وان كان قد نقل الى احد المشاهد المشرفة على المشهور ونقل المصنف في الذكرى جوازه اليها
من بعض علمائنا وفي المسالك انما يكون النقل قبل الدفن اما بعده فيحرم الى غير المشاهد اجماعا واليها على المشهور وقال شيخ
الطائفة في المصباح لا ينقل الميت من بلد الى بلد فان نقل الى بعض المشاهد كان جائزا ما لم يدفن فاما اذا دفن فلا يجوز نقله بعده
وقد روي رخصة في جواز نقله الى بعض المشاهد والاول الافضل وفي المبسوط يكره نقل الميت من الموضع الذي مات فيه الى بلد اخر
الا اذا نقل الى بعض المشاهد فانه يستحب ذلك فاذا دفن في موضع مباح او ملك لا يجوز تحويله من موضعه وقد روي
رخصة في جواز نقله الى بعض المشاهد سمعناها مذاكرة والاولى الافضل قال في النهاية يكره نقل الميت من الموضع الذي
مات فيه الى بلد اخر الا اذا نقل الى واحد من المشاهد فان ذلك مستحب له فاذا دفن في موضع فلا يجوز نقله وتحويله من موضعه وقد
وردت رواية بجواز نقله الى بعض مشاهد الائمة عليهم السلام سمعناها مذاكرة والاصل ما ذكرناه وقال المحقق الثاني بالجواز
بشرط عدم لزوم هتك الميت قال في جامع المقاصد ولو دفن الميت لم يجز نقله وان كان الى بعض المشاهد لاطلاق تحريم النبش الا
ان قال القول بجواز النقل لاخبار من قرب كثير لان لا يبلغ الميت حالة يلزم من نقله هتكه ومثله بان يصير متقطعا وتوقع ذلك
تعليقاته على الشرايع اذا اريد نقله الى المشاهد المشرفة فلا [illegible] بجواز نقله فلا [illegible] والجواز فيه لكن بشرط ان لا يبلغ الميت حالا له
يلزم من نقله هتكه وفي تعليقاته على الارشاد يستثنى من حرمة النبش مواضع الاول [illegible] والخامس نقله الى احد المشاهد المقدسة
حيث لا يلزم منه هتك ومثله للميت على الاصح انتهى ومما ذكر لاصحابنا لم القطع بان النقل بعد الدفن لا ينفك عن الهتك **تحقيق**
الحال [illegible] ان يمكن النفصل [illegible] العظام في النبش بعد ان يلحق جسد الميت ولم يبق منه الا العظام وبذلك دفع على [illegible] بعدم الجواز
ولو الى المشاهد المشرفة لعموم النهي عن النبش من غير ظهور مخصص بخلافه على الاول [illegible] النبش لنقل العظام فقد ورد منها النبش لنقل
عظام ادم ع روى سيدنا ابن طاوس في كتابه المسمى بفرحة الغري عن والده رضي الدين علي بن طاوس عن الفقيه محمد بن نما عن
محمد بن ادريس عن عربي بن مسافر عن الياس بن هاشم الحائري عن ابي علي عن والده ابي جعفر عن محمد بن النعمان عن ابي القاسم جعفر بن
محمد عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن ابيه عن محمد بن الحسين ابي الخطاب عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر الجعفي قال دخلت
على ابي عبد الله ع فقلت اني اشتاق الى الغري قال فما شوقك اليه فقلت له اني احب ان ازور امير المؤمنين ع فقال هل
تعرف فضل زيارته فقلت لا يا ابن رسول الله الا ان تعرفني ذلك قال اذا زرت امير المؤمنين ع فاعلم انك زائر
عظام ادم ع وبدن نوح وجسم علي بن ابي طالب ع فقلت ان ادم ع هبط بسرنديب في مطلع الشمس وزعموا ان عظامه في بيت الله
الحرام فكيف صارت عظامه بالكوفة قال ان الله عز وجل اوحى الى نوح وهو في السفينة ان يطوف بالبيت اسبوعا فطاف كما
اوحى اليه ثم نزل في الماء الى ركبتيه فاستخرج تابوتا فيه عظام ادم ع فحمله في جوف السفينة حتى طاف ما شاء الله ان يطوف ثم ورد
الى باب الكوفة في وسط مسجدها ففيها قال الله للارض ابلعي ماءك فبلعت ماءها من مسجد الكوفة كما بدأ الماء منه وتفرق
الجمع الذي كانوا مع نوح في السفينة فاخذ نوح التابوت فدفنه في الغري وهو قطعة من الجبل الذي كلم الله عليه موسى تكليما و
قدس عليه عيسى تقديسا واتخذ ابراهيم خليلا واتخذ محمدا حبيبا وجعله للنبيين مسكنا والله ما سكن فيه بعد ابويه
الطيبين ادم ونوح اكرم من امير المؤمنين ع فاذا زرت جانب النجف فزر عظام ادم وبدن نوح وجسم علي بن ابي طالب فانك
زائر الاباء الاولين ومحمدا خاتم النبيين وعليا سيد الوصيين فان زائره تفتح له ابواب السماء عند دعوته فلا تكن عن الخير نواما
ومنها ما رواه شيخنا الصدوق في باب النوادر من اواخر طهارة الفقيه قال قال الصادق ع ان الله تبارك وتعالى اوحى الى موسى بن
عمران ع ان اخرج عظام يوسف ع من مصر ووعده طلوع القمر فابطا طلوع القمر عليه فسال عمن يعلم موضعه فقيل له ههنا عجوز تعلم
علمه فبعث اليها فاتي بعجوز مقعدة عمياء فقال لها تعرفين قبر يوسف قالت نعم قال فاخبريني بموضعه قالت لا افعل حتى تعطيني خصالا

فقال رجلي ويعيد الي بصري ويرد الي شبابي ويجعلني معك في الجنة فكبر ذلك على موسى ع فاوحى الله عز وجل اليه انما تعطي علي
فاعطها ما سالت ففعل فدلته على يوسف ع فاستخرجه من شاطئ النيل في صندوق مرمر فلما اخرجه طلع القمر فحمله الى الشام
فلذلك يحمل اهل الكتاب موتاهم الى الشام وذكر شيخنا الكاشي في رجاله العلامة نور الله مرقده في الخلاصة في ترجمة شيخنا المفيد
انه قدس الله روحه مات في ليلة الجمعة لثلاث خلون من شهر شعبان سنة ثلاث عشرة واربعمائة وصلى عليه الشريف المرتضى
ابو القاسم علي بن الحسين بميدان الاشنان وضاق على الناس مع كبره ودفن في داره سنين ثم نقل الى مقابر قريش بالقرب من
السيد الامام ابي جعفر الجواد عليه السلام انتهى وليس هذا على عموم النقل الى المقابر بل المراد هو حيث لكونه شيخنا المفيد ببغداد لعدم التعبد
وذكر العلامة في ترجمة السيد الاجل المرتضى ويوم توفي كان عمره ثمانين سنة وثمانية اشهر وايام نور الله قبره تحت ... وصلى عليه
ابنه في داره ودفن فيها وكتب شيخنا الشهيد الثاني عليه ثم نقل الى جوار جده ابي عبد الله الحسين ع ذكر صاحب عمدة الطالب
العلوي في انساب الطالبيين انتهى **سؤال** بسعي شدہ نوزہادرسن دوازدہ سال با بعضا دیودہ لکن او را ختنہ نکردہ
حال مردم صحیح میباشد که او را بهما حاله دفن نموده باشد یا ختنه نمایند بعد از آن دفن نمایند **جواب** بهما حاله دفن نمائید
ختنه کردن بعد از موت جائز نیست بر هیئت که در حالت حیات مغسل شده بجا آمده دفن کرده انطفل را بهما حاله غسل و کفن باید
قال المحقق في المعتبر ان الاقلف لا يختن بعد موته غسل وكفن ودفن بحاله لان الختان ابانة جزء من اعضاء الميت وهو محرم جائز
وعليه فتوى العلماء ولان الختان تكليف في حال الحيوة فلا يلزم عند الوفاة **سؤال** بچه را دفن نموده بيك از غسل اياما لازم ست
نبش قبر او هرچند صورت نجيه بدين غسل بانه **جواب** اقوال فقهائنا رضوان الله عليهم مختلفة اكثرهم على انه لا يجب
جواز نبش وسقوط غسل ورجحن صورة منهم شيخ الطائفة قال في الخلاف اذا دفن الميت من غير غسل لا يجب نبشه ولا يعاد
عليه الغسل وبه قال ابو حنيفة قال ابو حنيفة اذا اهيل عليه التراب لا ينبش وقال الشافعي ان لم يخش عليه الفساد في نفسه
ينبش ويغسل وان خيف ذلك دليلنا كل خبر روي يتضمن النهي عن نبش القبور يقتضي المنع من ذلك وكل الخلاف في وجه التوجه
الى القبلة اذا ذكر خلاف الخصوم عادة الظاهر انه لا خلاف بل انه ينبغي ان ينبش ويغسل ثم يصلى عليه شيعي
ومنهم المحقق قال في المعتبر لو دفن بغير غسل قال الشافعي ينبش ويغسل ويصلى عليه اذا لم يخش فساده في نفسه وقال الشيخ
في الخلاف لا ينبش وهو الوجه لان النبش مثلة فلا يستدرك الغسل بالمثلة ومنهم شيخنا الاجل ابو العباس بن فهد قال في الموجز و
يحرم النبش الا في الاربع الاول لان يقع قبره في ذو جمعه او كان مغصوبا ارضا او كفنا او على عين الحق على احد المشاهد لا للغسل
او الكفن ولا للصلوة بل يستدرك على قبره ما لم يمض يوم وليلة ومنهم المحقق الثاني في جملة من مصنفاته منها شرحه على
القواعد قال لو دفن بغير غسل او الى غير القبلة لم ينبش وقال الشيخ ومنها تعليقاته على الشرايع قال فيه اذا دفن بغير غسل
او الى غير القبلة ينبش والاصح العدم ومنها تعليقاته على الارشاد قال لو دفن بغير غسل وكفن او الى غير القبلة ففي النبش وجهان
الاصح انه لا ينبش ومنهم شيخنا الشهيد الثاني قال في شرحه على الارشاد واختلف في نبشه لاستدراك غسله وتكفينه والصلوة
عليه وقطع الشيخ بعدم النبش وهو حسن وهو مع ملاحظة كونه مثلة وهتكا فقال شيخنا ابن فهد في الذكرى غسل قال
في المعتبر لو دفن بغير غسل او وجه الى غير القبلة اخرج وغسل او وجه الى القبلة ثم دفن اما لو دفن بغير صلوة او بغير كفن
فالاقوى لا ينبش والاولى ان حكم التكفين حكم الغسل وفي المنتهى لو دفن من غير غسل او الى غير القبلة نبش ويغسل ويكفن و
صلي عليه ودفن وبه قال الشافعي وابو ثور وقال ابو حنيفة لا ينبش لانه مثلة وقد نهي عنها لنا انه اخلال بواجب يتدارك
يمكن واما احتجاجهم بالمثلة فيسقط بالعدم ولا مع الجواز ثانيا قال لو دفن ولم يغسل ويصلى عليه اذا لم يخف عليه فساد
في نفسه وبه قال احمد ومالك وابو ثور لانه واجب لا يسقط بذلك وهو وجيه عندي وكذا لو دفن الى غير القبلة وجعله
في نهاية الاحكام قال لو دفن ولم يغسل قال الشيخ لا ينبش ويحمل عندي جوازه وكذا لو دفن ولم يكفن والوجه انه لا ينبش اذ

المقصود ستره وقد حصل ولو دفن قبل الصلوة فالوجه انه لا ينبش لاستدراكها بفعلها على القبر بل لكن اينجا ظاهر میشود از کلام مرحوم
شیخ و مرحوم محقق در معتبر که نه مگر بجهت نبش قبر بجهت تدارک غسل در صورت خطای شیخ نبوده است ثانیاً مرحوم علامه در
همین مطلب از کلام خود عدول نموده در کتب مذکوره ظاهر میشود چرا که ظاهر میشود که قائل به بیان خطای شیخ هست که قائل بجواز نبش
شده باشد در صورت دفن و عدم غسل مقتضی این بود که اشاره بآن قائل فرموده باشند خصوصا بعد از نقل قول از علامه در نقل قول
بعدم جواز نبش از مرحوم شیخ دو وجه که خود مرحوم در اول که حکم بجواز نبش فرموده اند مطلع بر فتوی شیخ نبوده اند شاید
از این راه بوده باشد که در بحث بر منتهی فتوی بجواز فرموده اند من غیر تعرض للخلاف بعد از آنکه مطلع بر فتوی شیخ شده اند از قول اول اضطراب
فرموده اند و در نهایة الاحکام که متاخر از تذکره است از فتوی بجواز عدول فرموده حمل آنرا بر طریق احتمال ذکر فرموده پس چونکه نهایة
الاحکام بعد از تذکره و منتهی و تحریر است پس ممکن است علامه در اول بجواز فتوی داده اند و در بحث که اکثر مرحوم شیخ شهید ملتفت
این مطلب نشده [illegible] بجواز و فتوی بجواز نبش در صورت مذکوره نموده اند در کتاب بیان حیث قال یحرم نبش القبر الا فی الارض
المغصوبة والمشتبه مع عدم اقتضاء المثلة او الشهادة على القبر او لاخذ الكفن منه او لاستدراك غسل او تكفين او توجيه
الى القبلة ما لم يؤد شيء من ذلك الى المثلة [illegible] کلام ایشان کرد [illegible] ما لم يؤد شيء من
ذلك الى المثلة صریح است در اینکه نبش بجهت غسل هرگاه موجب مثله [illegible] حرام است و این ظاهر است در غالب
که نبش قبر و اخراج میت [illegible] در مقام عدم
جواز نبش [illegible] لان النبش مثلة ولا يستدرك الغسل بالمثلة محقق ثانی بعد از نقل در اینجا مذکور شد و اضاف [illegible]
که ادعا نماید [illegible] صاحب مدارک حیث قال بعد حکایته عن الشافعی ما هذا لفظه والذی یظهر قوة
ما ذهب اليه الشافعي من وجوب النبش لاستدراك الغسل والتكفين اذا لم يخش فساد الميت لتوقف الواجب عليه والمثلة مع عدم
خوف الفساد [illegible] همین قدر کافی است در تضعیف [illegible] در این باب [illegible]
و از اینجا ظاهر میشود که ایشان مطلع بر فتوی [illegible] بوده اند [illegible] ملتفت شده اند [illegible] نقل هذا
ما صدر من صاحب التحرير من الواقفة له حيث قال ولو دفن بغير غسل قال الشيخ لا ينبش واختاره المحقق في المعتبر والمختار
المصرح في المنتهى والتذكرة النبش هو اقرب جمعا [illegible] والسلام على من اتبع الهدى سؤال چه میفرمایند
غسال بدون [illegible] و بدون [illegible] حکم الهی [illegible] که این میت را غسل بدهد [illegible]
بوی [illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

غوز [illegible] است محقق نماند که مقدار مذکور در هر یک از تحدیدات مذکوره بجهت غسل و مساجد سبعه است
اگرچه لفظ السنة فی الحنوط در حدیث ثالث مذکور است والله العالم

کتاب الصلوة

سؤال تعالی اگر در ماه اول هر ماه مستحب است نظر بی اجمال بیان فرمایید جواب در روز اول هر ماه دو رکعت نماز مستحب است
باین طریق در رکعت اولی بعد از حمد سی مرتبه سوره توحید و در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه سوره قدر را بخواند بعد از ان تصدق
نماید بانچه میسر شود و بعضی روایت نموده باشد اگر چنین نماید سلامتی تمام ماه را خریده خواهد و در روایتی وارد شده بعد از فراغ از این دو رکعت
نماز این دعا را بخواند بسم الله الرحمن الرحیم و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب
مبین بسم الله الرحمن الرحیم و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده
و هو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله بعد عسر یسرا ماشاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله و نعم
الوکیل و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر
رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین و از جمله آداب خوردن پنیر است در اول هر ماه چنانچه وارد شده خوب لقمه ایست پنیر
خوش مزه میکند دهن را و بوی دهن را خوب میکند و باعث هضم ماکول میشود و موجب زیادتی اشتها میشود و کسیکه بخورد
ان را در اول ماه امید است که حاجت او رد نشود و ابن طاوس ذکر فرموده بروایت حضرت صادق ع که فرموده هر کس در شب اول هر ماه
دو رکعت نماز کند و بخواند در هر دو رکعت بعد از حمد سوره انعام را و سؤال کند از خداوند که حفظ فرماید او را از هر خوف و درد
خداوند عالم او را ایمن کند در آن ماه از هر مکروهی سؤال کیفیت صلوة لیل را بیان فرمایید جواب صلوة لیل با انضمام دو
رکعت شفع و وتر یازده رکعت است رکعتین اولیین از این یازده رکعت ممکن است بحد خواندن ایشان شود اول آنست که در هر
یک از این دو رکعت بعد از قرائت حمد سوره توحید را سی مرتبه بخواند نظر بحدیثیکه روایت شده از کاشف اسرار دین امام جعفر
صادق ع که فرموده کسیکه بخواند در دو رکعتین اولیین از صلوة لیل شصت مرتبه سوره قل هو الله احد را در هر رکعتی سی مرتبه
مانع نمیشود در حالتیکه باقی نماند [illegible] باشد ما بین او و خداوند عالم گناهی دوم آنست که در رکعت اولی از این دو رکعت سی مثل اول
سی مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه قل یا ایها الکافرون بخواند این را شیخ [illegible] ذکر فرموده
جماعة از فقها موافقة با ایشان نموده اند تا حال سندی برای این نیافته ایم و ثالث آنست که در رکعت اولی از این دو رکعت بعد از
حمد قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت ثانیه سوره توحید اگر چه قرائت سوره تین در دو رکعت یک مرتبه بوده باشد و بعضی بعکس
این گفته اند یعنی قرائت توحید در اولی و جحد در ثانیه چهارم آنست که قرائت توحید نماید در هر یک از دو رکعت بعد از حمد
پنجم آنست که قرائت هر سوره که خواهد نماید در هر دو رکعت ششم آنست که اقتصار نماید در هر یک از رکعتین بقرائت حمد تنها
بنحویکه جمیع این احتمالات که مذکور شد کفایت میکند در نافله بر سنة لکن کلام در اولویت است ظاهر این است که اول احسن از
همه بوده باشد بعد از ان ثالث و بعد از ان ثانی و از انها جمیع اقسام مقدم اجزاست و اما شش رکعت اخیر را پس افضل انحای
بجهت خواندن ایشان میتوان نمود اول آنست که از علمای ارباب معرفت و محدثین جناب حضرت امام رضا ع روایت شده است که آنجناب
چهار رکعت اول را بکیفیت نماز جعفر طیار ایشان میفرموده اند و نماز جعفر طیار که برادر سید اوصیاء و فخر الاولیاء امیر المؤمنین است
چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اولی بعد از حمد سوره اذا زلزلت میخواند و در رکعت ثانیه بعد از حمد سوره و العادیات و در رکعت
ثالثه بعد از حمد سوره اذا جاء نصر الله و در رکعت رابعه بعد از حمد سوره توحید و بعد از فراغ از هر رکعت قبل از دخول در
رکوع پانزده مرتبه تسبیحات اربع میخواند و در رکوع و سجود و در رفع راس از رکوع و سجود ده مرتبه تسبیحات اربع میخواند
که مجموع سیصد مرتبه تسبیح میشود و سنت است در سجده ثانیه در رکعت چهارم بعد از فراغ از تسبیح این دعا بخواند سبحان
من لبس العز و الوقار سبحان من تعطف بالمجد و تکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان

ذی المن

ذی المن والنعم سبحان ذی القوة والکرم اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم و کلماتک
التامة التی تمت صدقا و عدلا ان تصلی علی محمد و اهل بیته و ان تفعل بی کذا و کذا ظاهر این است این دعا در سجده آخر مستحب است نه
اینکه شرط در این نماز بوده باشد یا بمحض که چنین نیست که لازم بوده باشد این دعا در این نماز پس با عدم ایتان باین میتوان بعمل آورد
لکن با این دعا اکمل و افضل خواهد بود و الحاصل هرگاه کسی این چهار رکعت نماز شب را باین کیفیت بیان نماید مدرک
هر دو فضیلت خواهد بود بعضی از ثقات فرموده که جامع ثواب لیل و صلوة جعفر طیار هر دو خواهد بود و اگر در هر شب چنین نماید بهتر
است که در شبهای جمعه چنین بعمل آورد و اگر بر سبیل استمرار چنین نماید لا اقل بعضی اوقات چنین نماید و اما دو رکعت باقی
از هشت رکعت [illegible] که اول آنست که انتخاب در رکعت اولی بعد از حمد سوره
مبارکه تبارک الذی بیده الملک و در رکعت ثانیه بعد از حمد سوره هل اتی علی الانسان حین من الدهر را تلاوت فرموده اند دوم
آنست که در کل شش رکعت بعد از حمد از طوال مفصل بخواند و این قول مرحوم علامه است [illegible] و مراد بمفصل از سوره محمد است
الی آخر القرآن و سوره مفصل منقسم میشود بطوال و قصار و متوسطات و مراد بقصار مثل توحید و جحد و امثال اینها است
و مراد بمتوسطات مثل عم و والسماء و الطارق و نحوها است سیم آنست که در هر رکعت از این شش رکعت بعد از حمد قرائت توحید
نماید سی مرتبه مثل دو رکعت اول و این را شیخ [illegible] ذکر فرموده است سند فرموده است که اکثر از ائمه در هر یک از
شش رکعت ده مرتبه سوره توحید را تلاوت نماید چهارم آنست که در هر یک از شش رکعت قرائت نماید سوره مطولات مثل
انعام و بقره و امثال [illegible] و بعضی ذکر فرموده پنجم آنست که اقتصار نماید در جمیع رکعات بقرائت توحید در هر رکعت
یک مرتبه و عمل بهمه اینها خوبست بمقتضای سعه وقت و حال و ثواب این همه میشود و اگر اقتصار بتوحید نماید و طول دهد
در قنوت باشتغال بدعاهای مناسب یا تضرع و ابتهال اکثر خواهد بود و لکن اگر در دو رکعت اول تا حمد و سی مرتبه توحید
در هر رکعت و بعضی را در هر دو رکعت حمد و توحید اقتصار نماید و تطویل در قنوت دهد باشتغال بدعاهای مناسبه با تضرع
و ابتهال و تذکر عظمة و جلال [illegible] ثواب عظیم خواهد شد و اما دو رکعت
شفع را پس بهتر این است در هر رکعت اقتصار نماید بحمد و توحید [illegible] رکعت اول حمد و قل اعوذ برب الفلق و در
رکعت ثانی حمد و قل اعوذ برب الناس بخواند و در رکعت ثالثه اقتصار نماید بحمد و توحید [illegible] اولی است که در هر
رکعت شفع اقتصار نماید بحمد و توحید و در رکعت ثالثه [illegible] سه مرتبه سوره توحید و سوره قل اعوذ برب الفلق و قل
اعوذ برب الناس و صحیح است در هر رکعت ثانیه از نماز شب حتی در رکعت ثانیه شفع بعد از فراغ از تلاوت ایشان قنوت نماید
و قول بسقوط قنوت ضعیف است سؤال نماز قضا در ذمه زید باشد و در اول وقت نماز ادا خود را ممکن که چه با جماعت
و چه فرادی و احتیاط در این هم میکند که نماز ادا خود را تا خیر [illegible] چیست در اول وقت نماز ادا خود
بکند یا نه و بسیار شایق بجماعت این شخص [illegible] نماز خود را با جماعت بکند و بر فرض اینکه نماز را در اول وقت بجا نیاورد
اگر شخص جاهل مسئله باشد و در اول وقت نماز بکند نماز او چه صورت دارد جواب ظاهر جواز اتیان بصلوة حاضره است در
اول وقت با اشتغال ذمه بقضا و عدم لزوم تاخیر است تا ضیق وقت لکن احتیاط شدید است در تقدیم قضا و عدم
اتیان بادا است تا ضیق وقت اگر علما یا عدم اطلاع بر رأی مجتهد و تقلید ایشان بحاضره در سعه وقت نماید ظاهر این است
که صلوة او فاسد باشد اگر چه بعد از اطلاع بتقدیم یا تقدیم صلوة او صحیح باشد و اعاده صلوة که در سعه وقت با عدم
اطلاع ایشان نموده با قضا واجب و لازم است و احوط است مثل جماعت مقتضی این است که نماز حاضره مشروع باشد اگر ادا خود نموده با
قضا بوده باشد اما در مسئله اگر چه حکم بوجوب تاخیر و عدم جواز تقدیم بر ضیق وقت نمیکنیم لکن احتیاط شدید
در [illegible] سؤال هرگاه کسی در رکعت ثالث سلام گفته و بعد از گفتن معلوم شد که در دو رکعت [illegible]

اثبات [illegible]

در نماز شفع [illegible]

نماز را اتمام نماید و سجده سهو را بجا نیاورده سهوا داخل نماز دیگر شود و در وسط حمد رکعت ثانی متذکر شود بیان فرمایند که آیا
بر این تقدیر اعاده نماز اول میشود یا سجده سهو میشود یا نه و بعد بجا آوردن سجده داخل نماز دیگر شود یا باعث بطلان نماز
ثانی یا اول میشود یا نه **جواب** لفظ السلام بدون اتمام علیکم برای صیغه معتبره در صلوة نیست بنابراین نمازی که بجهه سجده
سهو بجهة نیاوردن تسلیم فراموش شده لکن کلام در این است که آیا تسلیم در نماز اول از جمله تکلم بغیر قرآن و دعا و ذکر است یا نه
بلکه از جمله دعا است چنانچه صاحب مرحوم در بعضی از مصنفات [illegible] بعضی از متاخرین او است و بعضی از مجتهدین معاصرین
ملتزم شده اند بنابر تصریح بر آن [illegible] لفظ السلام در [illegible] تسلیم موجب سجده سهو [illegible] در صلوة
متذکر شود که سجده سهو را بجا نیاورده [illegible] سهو عاید [illegible] باعاده صلوة نیست بلکه [illegible]
بین فراغ از صلوة و اوان تذکر باشد و تکلم نموده باشد [illegible] و اگر بعد از دخول در صلوة متذکر شود نماز را تمام نموده سهو را بجا
آورد و احتیاطا اعاده صلوة نیز نماید و فرقی بین رکعت ثانی و اول در این باب نیست و این تفصیل مذکور اختصاص بتکلم
[illegible] بلکه نسبت بهر موجبی از موجبات سهو جاری است **سؤال** هرگاه کسی عالم باشد که صلوة مشتمل بر افعال واجبه
و مندوبه میباشد اما [illegible] که واجب کدام است و مندوب کدام و مع ذلک نماز کرده [illegible]
کسی بعضی از امور واجبه نماز را با عدم علم بوجوب آنها اخلال نموده باشد از قبیل طمأنینه و اخراج حروف از مخارج و بعد معلوم
شود که آنها واجب بوده نماز صحیح [illegible] لازم **جواب** اگر افعال واجبه و مندوبه صلوة در نظر مصلی ممتاز نباشد [illegible]
جمیع [illegible] ظاهرا صلوة [illegible] قضا و اعاده چنین صلوتی لازم نیست [illegible]
و اخلال بواجبی از واجبات صلوة [illegible] موجب فساد صلوة او است [illegible]
[illegible] اعاده یا قضای [illegible] لازم است **سؤال** اگر کسی قضای نماز
داشته باشد [illegible] در این صورت میتواند نماز نافله را بجا آورده باشد **جواب** اگر ظن باشتغال ذمه بقضا [illegible]
ذمه او بوده باشد احوط ترک نافله است تا ظن [illegible] قضا حاصل شود [illegible] باشتغال ذمه بقضا
نبوده باشد ایشان بصلوة نافله [illegible] **سؤال** هرگاه شخصی کثیر الشک بوده باشد ولکن در بعضی احوال بسبب تامل
[illegible] علم یا ظن حاصل میشود [illegible] حاصل نمیشود [illegible]
[illegible] لازم است یا نه [illegible] هرگاه ظن [illegible] حاصل میشود [illegible]
[illegible] **جواب** اگر این حالات [illegible] علم یا ظن حاصل میشود [illegible]
در صدق کثیر الشک بودن [illegible] مصداق کثیر الشک [illegible]
[illegible] کثیر الشک نباشد [illegible] مشکل [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
این حالات [illegible] کثیر الشک [illegible] حاصل [illegible]
لازم نباشد لکن احوط است [illegible] مشکل [illegible]
[illegible] **سؤال** نماز شفع [illegible] تسلیم میباشد [illegible] **جواب**
[illegible] منع است از [illegible] تسلیم [illegible]
صاحب مدارک [illegible]
نموده [illegible] **سؤال** که نماز [illegible] هرگاه در صف جماعت بوده باشد [illegible]
[illegible] **جواب** اذان و اقامه در صلوة قضا [illegible]

اما در صورتیکه نماز ادا بوده باشد و اما هرگاه قضا بوده باشد تفاوت در آن [illegible] در صف جماعت باشد یا در
مکان دیگر نیست پس اگر [illegible] ایشان صلوات متعدده نماید در صلوة اولی اذان و اقامه هر دو بگوید و در غیر اولی اقتصار
باقامه فقط نماید بلکه اگر نماز قضا از خود باشد در صورت مسطوره [illegible] صلوات متعدده بعنوان قضا
احتیاط مقتضی این است که در غیر صلوة اولی [illegible] اذان نماید **سؤال** هرگاه [illegible] باشد [illegible] لازم
و اعاده اذان و اقامه [illegible] حکم نماز خود [illegible] **جواب** در صورت شرط در حین [illegible] اشکالی نیست در لزوم
[illegible] شرط [illegible] لازم است [illegible] احتمال [illegible] حاصل [illegible]
بوده [illegible] هرگاه [illegible] اشکالی نیست [illegible] بدون اذان و اقامه [illegible]
[illegible] موجب [illegible] **سؤال** هرگاه شخصی در رکعت [illegible]
[illegible] بامام [illegible] **جواب** اگر نماز اخفاتی است [illegible] و ظاهر این است که چنین
بوده باشد در صلوات جهریه [illegible] در رکعت ثانیه [illegible] امام است [illegible] **سؤال**
هرگاه ماموم ملحق شود بامام در رکعت [illegible] امام و ممکن از اتمام قرائت و درک امام در رکوع نبوده باشد آیا اتمام قرائت
نماید و رکوع را [illegible] با امام ملحق [illegible] در سجود یا قطع قرائت نماید و ملحق شود بامام در رکوع **جواب** اگر ممکن
از اتمام قرائت فاتحة الکتاب باشد [illegible] فاتحة الکتاب را اتمام نماید و ملحق شود بامام در رکوع لازم است که
قرائت را اتمام نماید و ملحق شود بامام در رکوع و اگر ممکن از قرائت حمد نبوده باشد [illegible] قرائت حمد [illegible] امام
در رکوع [illegible] ظاهر این است که [illegible] قطع نماید قرائت را لکن احتیاط این است که ملحق شود بامام در رکوع
[illegible] امام در رکوع [illegible] فی المجلد الثالث والخامس
من مطالع الانوار [illegible] الائمة الاطهار علیهم الاف التحیة من الرؤف الغفار **سؤال** [illegible]
خصوص [illegible] شخصی [illegible] آیا با چنین لباس [illegible] جایز است صلوة [illegible]
[illegible] فرض عدم جواز [illegible] اعاده لازم است یا نه و همچنین بنابر فرض عدم
جواز صلوة [illegible] جایز است [illegible] **جواب** [illegible] شاهد حال [illegible]
[illegible] عدم [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] شاهد حال [illegible]
[illegible] لباس [illegible]
[illegible] لباس [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] لباس [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] در این صورت [illegible]
[illegible] در صورت [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
در صورتیکه [illegible] لباس [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] در این صورت [illegible] حکم [illegible]

المالک دارد اگر این شخص مقبول است حاکم شرع بتواند با این شخص دهد که تصرف نماید بقصد تصدق از جانب مالک ایها هر در
صورتیکه مأیوس بوده باشد از پیدا شدن مالک و ایصال الی ایها المال یا ممکن ایصال آن بمالک متعسر است که بمالک رسانیدن
خواه ممکن بوده باشد از استیفاء مال خود یا نه سؤال اینکه مشهور است کثیر الشک اعتنا بشک او نیست چه معنی دارد جواب
کثیر الشک بنابر فعل مشکوک فیه میگذارد خواه متعلق شک عدد رکعات باشد یا نه مگر در صورتیکه فعل مشکوک فیه موجب فساد
بوده باشد بنا بر عدم میگذارد پس هرگاه شک کند دو رکعت یا سه رکعت بنا بر سه میگذارد و هرگاه شک کند رکوع کرده است یا نه
و سجود کرده است یا نه بنا میگذارد که کرده است و هرگاه شک کند که قرائت بجا آورده است یا نه بنا میگذارد که بجا آورده است
و هرگاه شک کند که دو رکوع کرده است یا یک بنا میگذارد که یک رکوع کرده است و هرگاه شک کند که چهار رکعت نماز کرده است
یا پنج بنا میگذارد که چهار است سؤال هرگاه زلزله مکرر شد موجب تکرار در صلوة هست یا نه جواب این چند قسم میشود اول
این است که زلزله شد بعد از آن نماز کرد و بعد از آن زلزله دیگر شد در این صورت اشکالی نیست که موجب تکرار در صلوة است دوم
آنست که زلزله شد و قبل از اتیان بصلوة زلزله دیگر شد لکن فصل ما بین دو زلزله بنحوی بود که منع از ادای صلوة
بوده باشد این نحو تکرار ظاهر این است که موجب تکرار صلوة نباشد سیم آنست که زلزله شد و قبل از اتیان بصلوة زلزله دیگر شد
لکن فصل ما بین دو زلزله مقداری منع از ادای صلوة بوده و این قسم اگرچه احتیاط مقتضی تکرار صلوة است بتکرار زلزله
لکن ظاهر این است که اجتزا بصلوة واحده بتوان نمود سؤال در نماز جماعت متابعت امام در چه چیز واجب و در چه چیز
واجب نیست جواب این سؤال محتاج ببسط کلام است پس میگوئیم متابعت امام یا در افعال است یا در اقوال اما
متابعت در افعال مثل رکوع و سجود و قیام پس واجب است بالاتفاق و جماعت از علماء در این دعوی اجماع کرده اند بلکه
ظاهر میشود از محقق صاحب مدارک که این مجمع علیه بین علماء خاصه و عامه است و معنی متابعت آنست که لازم است قبل از امام
مباشر این افعال نشود بلکه دخول ماموم در رکوع مثلا بعد از دخول در رکوع امام باشد اما معیت یعنی با هم بیکدفعه داخل
در رکوع شوند حکم بعدم جواز اگرچه خالی از اشکال نیست لکن احتیاط در ترک است و جمعی از علما حکم فرموده اند در
صورت معیت اگرچه نماز صحیح است لکن فضیلت جماعت ... است و هم چنین است دخول در سجود و رفع راس از رکوع و
سجود و قیام پس تقدیم ... از اینها جایز نیست بلکه باید بعد از امام داخل در رکوع شود و بعد از امام رفع راس
امام از رکوع رفع راس نماید و بعد از امام داخل در سجود شود و بعد از رفع راس امام رفع راس نماید و هم چنین از
بعد از ایستادن امام بایستد اما با هم ... است بنا بر این هرگاه مخالفت نمود پس اگر داخل در رکوع شد مثلا قبل
از امام خالی از این نیست یا متعمد است یا ... با خطا و سهو پس اگر متعمد بوده باشد مشهور ما بین علما این است که این شخص
اگرچه آثم است لکن نماز او باطل نیست بلکه لازم است صبر نماید تا امام برکوع رود ... شیخ شهید در ذکری نسبت داده
بمتاخرین و صاحب مدارک فرموده که این مذهب اصحاب است و مخالفی در این نیست لکن مسئله در نهایت اشکال
نظر باینکه دخول در رکوع مثلا قبل از امام منهی عنه است و نهی مقتضی فساد است و فساد جزء مستلزم فساد
کل است و عود در رکوع با امام مستلزم تعدد رکن است و دلیل بر صحت در این مقام نیست احتیاط در اتمام صلوة و اعاده
آنست و مثل این است دخول در سجود متعمدا قبل از دخول امام در سجود و هم چنین است قیام قبل از قیام امام متعمدا مشهور
در جمیع این موارد این است که این شخص ماموم آثم است و ترک متابعت کرده لکن نماز صحیح است لازم است صبر نماید تا امام باو
ملحق شود احتیاط در همه اتمام صلوة و اعاده است ... و هرگاه ... عدم اعاده و اما هرگاه رفع راس
از رکوع یا سجود نمود قبل از امام سهوا پس مشهور در اینجا ... اگرچه این شخص آثم است لکن نماز او
صحیح است لازم است صبر کند تا امام باو ملحق شود حکم در این مسئله اگرچه ... است نظر باینکه ممکن است که

بگوید رفع راس از رکوع و سجود واجب بالاصالة نبوده باشد تا آن فساد اینها فساد صلوة لازم آید لکن با آن احتیاط در این صورت
بعد از اتمام صلوة اعاده یا قضا است و اینها در صورتی بود که متعمدا ... متابعت در افعال ... نماید و اما اگر سهوا بوده باشد مثل اینکه
داخل در رکوع یا سجود شد باعتقاد اینکه امام داخل در رکوع یا سجود شده است یا بغفلة مثل اینکه بعد از فراغ از قرائة امام
بغفلة از اینکه محل قنوت است برکوع رفت در این وقت مشهور ما بین فقها آنست که لازم است عود نماید بجهة درک متابعت
پس رفع راس از رکوع نماید تا با امام برکوع یا بسجود میرود و ... حکم باستحباب عود فرموده و بعضی
بوجوبش و هم چنین است هرگاه رفع راس از رکوع یا سجود نماید قبل از امام سهوا و المستند فی ذلک الصحیح المروی
عن علی بن یقطین قال سألت ابا الحسن ع عن الرجل یرکع مع الامام یقتدی به ثم یرفع راسه قبل الامام قال
یعید رکوعه معه و الصحیح ... عن ربیع بن عبدالله و الفضیل بن یسار عن ابی عبدالله ع قال سألناه عن رجل صلی
مع امام یأتم به فرفع راسه من السجود قبل ان یرفع الامام راسه من السجود قال فلیسجد و این دو حدیث ... اگر
چه مورد اینها رفع راس از رکوع و سجود است لکن ممکن است که استدلال کرده شود باینها در صورتیکه دخول در
رکوع و سجود قبل از امام موجب عود برکوع یا سجود بوده باشد که موجب تعدد رکن است یا اینکه ممکن است که ...
از واجبات بالاصالة نیست پس ایجاب دخول در رکوع یا دخول در سجود قبل از امام ... بجهة عمل ...
اولی خواهد بود بعلاوه آنکه قول بفصل معلوم نیست چنانچه بر متتبع در کلمات اصحاب ظاهر است و اما متابعت
در اقوال پس بالاتفاق لازم است در تکبیرة الاحرام بمعنی که جایز نیست ماموم قبل از امام تکبیرة الاحرام بگوید
اما با هم گفتن پس دور نیست که این هم جایز نباشد پس لازم است که ماموم تکبیرة الاحرام را بقصد بعد از فراغ امام
از تکبیرة الاحرام بگوید و اما در غیر تکبیرة الاحرام پس ظاهر از شیخ شهید و محقق ثانی وجوبش ... حال مقتضی
بسط کلام است در این مقام پس میگوئیم در این باب چند مطلب است مطلب اول متابعت در اذکار واجبه است
مثل ذکر واجب در رکوع و ذکر واجب در سجود و تشهد واجب و تسبیحات اربعه یک دفعه در رکعت ثالثه و رابعه
در این مقام حکم بوجوب متابعت بمعنی که جایز نباشد ماموم قبل از امام شروع کند اگرچه مشکل است لکن احتیاط
در مراعاة این است مطلب ثانی متابعت در اذکار مستحبه است مثل متابعت در قنوت و زیاده از ذکر واحد در
رکوع و سجود و هکذا پس در این مقام نیز حکم بوجوب مشکل است بلکه اشکل از سابق است لکن احتیاط نیز در این مقام
مراعات این است و ظاهر شیخ شهید در جملة از کتب او و محقق ثانی وجوب است پس احوط این است که سبقت بر امام در اذکار مستحبه
نماید مطلب ثالث این است که آیا لازم است بر ماموم متابعت امام نماید در ... اذکار مثلا امام در رکوع ... نماید
پس ذکر بر ماموم لازم است که علاوه از یک ذکر بگوید ظاهر این است که لازم نباشد بلکه دور نیست که مسئله محل اشکال نیز
نباشد با این نحو متابعت امام نماید در آنچه امام میگوید و بعد از فراغ امام ... بگوید ... نمود مثل اینکه در رکوع
امام سه ذکر ... نماید ماموم بعد از فراغ امام در ذکر دیگر بگوید ... حکم باحتیاط متابعت
باین معنی مشکل است بلکه نظر ... حکم باستحباب ... ممکن است و هم چنین حال در سجود و قنوت پس ... در اذکار مستحبه
در آنچه امام میگوید لازم نیست بلکه احتیاط ... نیست در صورتیکه بعد از فراغ امام بگوید یا قبل از امام بگوید
آنچه را که امام میگوید مثل اینکه امام قبل از دعای قنوت صلوات ... ماموم ... قبل از امام بگوید و بعد
با امام شود در آنچه را که میگوید امام متابعت کند ... اذکار ... که امام میگوید ... این است که متابعت نماید با امام
بمعنی که قبل از امام نگوید و اما ... در آنچه امام میگوید لازم نیست سؤال در جائیکه بر ماموم لازم است متابعت
امام نماید ... احوط متابعت است ... بالاکتفا ... نمود جواب در اقوال در صورتیکه صوت امام را

سو نشود اکتفا بظن نماید پس همین که ظن بهم رسید که امام شروع بذکر رکوع نموده کافیست تحصیل علم ضرور نیست و اما
در انحال پس هرگاه ماموم ممکن از مشاهده امام بوده باشد مثل اینکه در صف سیم امام بوده باشد در این صورة اکتفا بظن
نماید بلکه مشاهده امام نماید اگر برکوع رفته برکوع رود و اکتفا بظن که از حرکت ماموین در رکوع بهم رسد نماید و اما هرگاه
ممکن از مشاهده امام نبوده باشد مثل اینکه ظلمت مانع باشد یا اینکه حایلی بوده باشد یا مشاهده مستلزم التفات از قبله بوده باشد
در این صورة ظاهر این است که اکتفا بظن میتوان نمود و واجب نیست تحصیل علم لازم نباشد بلکه دور نیست که اکتفا بظن جایز باشد
اگرچه با وجود تمکن از سماع صوت امام در رکوع یا سجود بوده باشد سیم بدانکه علیه الوثوق کالصحیح المروی فی التهذیب عن الحسن بن علی
بن فضال قال کتبت الی ابی الحسن الرضا ع فی رجل کان خلف امام یاتم به فیرکع قبل ان یرکع الامام و هو یظن ان الامام قد رکع
فلما راه لم یرکع رفع راسه ثم اعاد الرکوع مع الامام ایفسد ذلک علیه صلوته ام یجوز تلک الرکعة فکتب یتم صلوته و لا تفسد بما
صنع صلوته و وجه الدلالة ان الظهور من الروایة انما یعتقد جواز رکوع الماموم فیما اذا ظن دخول الامام فی الرکوع و فرقه من غیر
تفصیل بین الصور سؤال درک جماعت بچه چیز متحقق میشود جواب درک رکعت در نماز جماعت حاصل میشود در چند صورة اول
است که ماموم داخل در نماز شود بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام قبل از شروع او بقرائة دوم است که ماموم داخل در نماز
شود در اثنای قرائة حمد یا سوره سیم است که داخل در نماز شود بعد از فراغ امام از قرائة حمد و سوره لکن پیش از انکه امام تکبیر
رکوع را گفته باشد یا در حالتیکه امام تکبیر رکوع را میگوید و در این چند صورة بی اشکال درک رکعت کرده خواهد بود چهارم است که
داخل شود ماموم در نماز بعد از فراغ امام از تکبیر رکوع یعنی تکبیر امام را نشنیده باشد در این صورة انچه ظاهر میشود از کلام شیخ طوسی
در تهذیب و استبصار و در باب جماعت از کتاب نهایه است که درک رکعت کرده نخواهد بود لکن مشهور صحیح است که در این صورة
نیز درک جماعت کرده خواهد بود پنجم است که ماموم داخل در نماز و در رکوع شود در حالتیکه امام داخل در رکوع شده باشد قبل از انکه
امام مشغول ذکر واجب رکوع شود ششم است که داخل شود ماموم در رکوع بعد از فراغ امام از ذکر واجب لکن در حال اشتغال
امام بذکر مستحب بحدیکه ماموم اتیان بذکر واجب نماید در حال اشتغال امام بذکر مستحب در رکوع یعنی بتسبیح مستحب در رکوع در این
دو صورة نیز درک رکعت جماعت کرده خواهد بود هفتم است که ماموم داخل در رکوع شد و هنگامیکه امام در رکوع بود لکن بعد از
فراغ از تسبیح اگرچه امام مشغول بصلوات بوده باشد یعنی ماموم ذکر واجب در رکوع را اتیان نماید حال اشتغال امام بصلوات
هشتم است که ماموم در رکوع داخل شد در حالتیکه امام در رکوع بود لکن بعد از فراغ از جمیع اذکار لکن در حال بودن امام در رکوع
ماموم اتیان بذکر واجب نماید نهم مثل هشتم است مگر اینکه امام رفع راس از رکوع نمود قبل از اتیان ماموم بذکر واجب که
اولی الاحتیاط در این سه صورة نیز ظاهر این است که درک رکعت شده باشد لکن احتیاط این است که بعد از فراغ از صلوات نماز را اعاده
نماید در هر یک از این سه صورة خصوصا صورة اخیره سؤال هرگاه ماموم داخل در رکوع یا سجود شود باعتقاد اینکه امام
برکوع یا سجود رفته باشد یا ماموم رفع راس از رکوع یا سجود نماید باعتقاد اینکه امام رفع راس نموده و بعد معلوم شود که اشتباه
نموده حرامست که ملحق بامام شود امام داخل در رکوع یا سجود شود قبل از اینکه ماموم رفع راس نماید یا امام رفع راس نماید قبل از
اینکه ماموم عود برکوع یا سجود نماید در این حال تکلیف ماموم چه چیز است جواب انچه بنظر میرسد این است که فرق
باشد مابین دخول در فعل و خروج از فعل و بنابر این مقتضی این است که هرگاه ماموم داخل در رکوع یا سجود شد باعتقاد اینکه
امام برکوع یا سجود رفته و بعد معلوم شود که چنین نبوده اراده نمود که عود نموده باشد تا متابعت امام نماید قبل از رفع راس ماموم امام
برکوع یا سجود داخل شد در این صورة ظاهر این است که واجب باشد بر ماموم که رفع راس نموده ثانیا برکوع یا سجود رود ظاهر اینکه
انچه قبل از او صادر شده مکلف باو نبوده امتثال امر برکوع یا سجود بجا نیاورده پس لازم است که ثانیا برکوع یا سجود رود تا
تحصیل امتثال نموده باشد و این در صورتی است که دخول در فعل قبل از امام شده باشد و اما هرگاه خروج از فعل قبل از امام شده با

بعد رفع راس نمودن از رکوع یا از سجود باعتقاد اینکه امام رفع راس نموده و بعد منکشف شد که چنین نبوده خواست عود نموده باشد
برکوع یا سجود امام رفع راس نمود در این صورة ظاهر این است که اکتفا نماید بانچه شده بلکه عود نمودن خالی از اشکال نیست بجهة اینکه
دخول در رکوع یا سجود بنحو مشروع بوده کما هو المفروض و عود مستلزم زیادتی رکن است و انچه از ظاهر نص ظاهر میشود اینست که عود
برکوع و سجود لازم است در صورتیکه ملحق شود بامام در هر یک از رکوع و سجود کرده باشد و این در صورة مفروضه منتفی است
پس ظاهر این است که در چنین صورة عود نمودن جایز نبوده باشد و انچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب که حکم فرموده اند بعود
برکوع و سجود ظاهر این است که مراد ایشان مطلق نبوده باشد بلکه در صورتی است که بعود نمودن امام در رکوع یا سجود ملحق شود بلکه
این مصرح به است در کلام شیخ الطائفه چنانچه اشاره بان خواهیم نمود و وجه انکه در رکوع وارد شده مقتضی عود است در صورة
مذکوره لعلها صحیحة علی بن یقطین قال سألت ابا الحسن ع عن الرجل یرکع مع الامام یقتدی به ثم یرفع راسه قبل الامام
قال یعید رکوعه معه و الثانی ما رواه علی بن سهل الاشعری عن ابیه عن ابی الحسن ع قال سألته عمن رکع مع امام یقتدی به ثم
رفع راسه قبل الامام قال یعید رکوعه معه و اما ما ورد فی السجود فهو و ان کان موهما للاطلاق و هو ما رواه الفضیل بن یسار عن
ابی عبد الله ع عن رجل صلی مع امام یاتم به ثم رفع راسه من السجود قبل ان یرفع الامام راسه من السجود قال فلیسجد لکن الظاهر
ان المراد منه صورة امکان اللحوق بالامام فی السجود و لذا قال شیخ الطائفة فی یب و من صلی مع امام یاتم به فرفع راسه قبل الامام
فلیعد الی الرکوع حتی یرفع راسه معه و کذلک اذا رفع راسه من السجود قبل الامام فلیعد الی السجود لیکون ارتفاعه منه مع الامام ثم
قال و روی ذلک الی ان اورد الحدیث المذکور سؤال ماموم داخل در رکوع شد و شک دارد که امام را در رکوع درک نموده یا نه یا
انکه تکبیرة الاحرام را گفته و خواست که برکوع رود امام رفع راس از رکوع نمود ماموم چه کار کند جواب در هر یک از این دو صورة
ماموم مدرک رکعت نخواهد بود لکن در صورة ثانیه بی اشکال است و ماموم مختار است بنحو اولی انکه با امام داخل در سجود میشود و سجود را
بجا بیاورد ظاهر این است که هرگاه چنین نماید تجدید تکبیر را در رکعت کرده خواهد بود اگرچه این از زیادات نماز او محسوب نمیشود
بلکه لازم است بعد از قیام استیناف صلوة نماید و هو المستفاد من الصحیح المروی فی یب عن صفوان عن ابی عثمان عن معلی بن خنیس عن
ابی عبد الله ع قال اذا سبقک الامام برکعة فادرکته و قد رفع راسه فاسجد معه و لا تعتد بها بلکه این حکم اختصاص باین صورة ندارد
در هر وقت که برسد امام را که برکوع کرده باشد مستحب است که نیت کند و تکبیر بگوید با امام بسجود برود خواه قبل از هر دو سجده یا
باشد یا در اثنای سجود بین بین بگوید و با امام مینشیند بعد از تمام استیناف صلوة نماید و ثانی است که صبر نماید تا امام
سجود کند و برخیزد و متابعت با امام نماید پس رکعت دوم امام رکعت اول او خواهد بود و رکعت اول ساقط است سیم است که در چنین صورة
ماموم قصد انفراد بکند نماز را منفردا اتیان بکند سؤال در حدیث وارد شده از ائمه رضوان الله علیهم وارد شده که ماموم
مسبوق باید ملحق بامام شود از انکه مسبوق بیک رکعت بوده باشد یا بیشتر باید حمد و سوره را بخواند در دو رکعت اول یا بخواند
دو رکعت اول و دوم و سیم و چهارم امام بوده باشد یا تعقیب از کتب فقها چنین ذکر کرده اند که در این صورة مسئله را
احتیاط مثل بیاورد و مشکل را نفهمید هم پس هرگاه یکی رکعت را درک کرده باشد بر ماموم ماموم خود باید منوجه قرائة حمد و سوره
شود در اول فعلی با انکه هم چنین بیاید که مسائل و مثل عین بکند بکند و در صورتیکه امام یک رکعت پیش افتاده باشد ملحق باید
حمد و سوره را بخواند و کلام شریعی اجتهاد و مقلد را بر مجتهد کرده اند الحاصل چه بوده باشد جواب ماموم مسبوق با مسبوق
یک رکعت مثل اینکه در رکعت ثانیه ملحق بامام شد یا بیش از یک رکعت مثل اینکه در رکعت ثالثه ملحق شده یا مسبوق است بسه رکعت مثل
انکه در رکعت رابعه ملحق بامام شد در جمیع صور ثلث قرائة بر ماموم لازم است با تمکن از قرائة لکن در صورة اولی قرائة میکند
در رکعت ثانیه خود که ثالثه امام است و در رکعت اول خود و در صورة اخیره در هر دو رکعت قرائة میکند اما سه در صورة اولی
و ثالثه نیز حقیقت حقیقة است و انچه شده در کافی و تهذیب از کاشف الغطاء و غیر آن از حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده است انا

يسبقك الامام بركعة فادركت القراءة الاخيرة قرات في الثالثة من صلوته وهي ثنتان لك فان لم تدرك معهم الا ركعة واحدة قرات فيها وفي
التي تليها وقوله ع قرات في الثالثة الحاضر دليل بين على عدم وجوب القراءة في الركعة الثانية للامام وهي الركعة الاولى لك فالناس م
واما سند در صورة ثانيه پس حديث صحيح است مروى در كافى از عبد الرحمن بن الحجاج عن ابى عبد الله ع قال سالته عن الذى
يدرك الركعتين الاخيرتين من الصلوة كيف يصنع بالقراءة فقال اقرأ فيهما فانهما لك الاوليان ولا تجعل اولهما اخرهما
سند در صورة ثانيه و ثالثه حديثى است وارد شده در فقيه وتهذيب و از زراره از جمله علوم اهل البيت جناب مولانا امام محمد
باقر ع كه فرموده اذا ادرك الرجل بعض الصلوة وفاته بعض خلف امام يحتسب الصلوة خلفه جعل ما ادرك اول صلوته ان ادرك من الظهر
او العصر او العشاء الاخرة ركعتين وفاته ركعتان قرء في كل ركعة مما ادرك خلف الامام في نفسه بام الكتاب فاذا سلم الامام قام فصلى
الاخيرتين لا يقرء فيهما انما هو تسبيح وتهليل ودعاء ليس فيهما قراءة وان ادرك ركعة قرء فيها خلف الامام فاذا سلم الامام قام فقرء ام الكتاب
ثم قعد فتشهد ثم قام فصلى ركعتين ليس فيهما قراءة واما انچه مستفتى ذكر نموده كه در حديث وارد شده كه ماموم مسبوق مطلقا بايد
حمد و سوره بخواند چنين حديثى در كتب احاديث الان بنظر نرسيده وانچه ذكر نموده كه در حديث شيخ ان بابويه روايت كرده كه
امام در دوم و سيم و چهارم امام بوده باشد مقتضاى اين كلام اينست كه در حديث چنين وارد شده كه ماموم مسبوق بعنوان اطلاق
بايد بعد از تشهد سوره بخواند مثلا اگر ماموم مسبوق بجز ركعة بوده باشد مثلا در چنين صورة مبادرت كند بخواند مثال الحضار
مثل است بانه و چنين حديثى نيز الان نظر نيست اگر اين شخص مستفتى شخص عالمى است من اهل اطلاع و علم چنين قلم نموده نعوذ بالله
من غضب الله واگر شخص جاهلى است التماس اين است اين دو نوع حديث را ظاهر نموده كه مطلع شده باشيم و الحاصل ان المستفاد من
الصحيح المروى في الكافى عن زرارة و محمد بن مسلم عن ابى جعفر ع انه قال كان امير المؤمنين ع يقول من قرء خلف امام يأتم به فمات بعث
على غير الفطرة عدم جواز القراءة للماموم واللازم المصير اليه الا اذا دل الدليل على خلافه و قد دلت النصوص المذكورة على لزوم القراءة
في الموارد المذكورة فلا دلالة في النصوص المذكورة على ان ماموم مسبوق بعد از ركعة امام خود سوره بخواند واما انچه مستفتى ذكر نموده
كه در كتب فقها وارد شده كه ماموم مسبوق الحاضر اين بر خلاف واقع و افتراست بر فقها تا حال در كتاب فقهى از فقها
چنين چيزى بنظر نرسيده نعوذ بالله من جميع ذلك نعوذ بالله من غضب الله سؤال هرگاه سلطان زمان را بنا بر امامت جماعت داشته
او را مكلف امامت كند و او نيز قبول كند و مشغول شود لكن بهمه حد وقت خوش لفظ در رد هر و صورة بعضى حرف وفد اشتباه
از مخرج ادا كند و بعضى حرف ديگر بايد مثل سين و صاد را نتواند بگويد و بدل ان شين بگويد و طا را دال و كاف را قاف
بگويد امامت چنين شخصى جايز است يا نه جواب اقتدا نمودن بچنين كسى باعلم بحقيقت حال جايز نيست اگر موجب فساد
صلوة او است واما كسى كه مثل او باشد هرگاه ممكن از اقتدا بصحيح اللسان و القراءة نبوده باشد در چنين كسى اقتدا مى
نمود وظاهر صورتيكه ممكن از اقتدا بصحيح اللسان و القراءة نبوده باشد بسى احتياط مقتضى اين است كه در چنين صورة اقتدا بصحيح اللسان
نمايد بلكه اولى اينست با امكان اقتدا بصحيح القراءة ترك نماز منفرده نمايد سؤال هرگاه امرى كه موجب سجده سهو در فرائض مى
در نوافل اتفاق افتاد موجب سجده سهو ميشود يا نه و هم چنين اجزائى كه فراموش ميشود در فرائض بعد از نماز بايد قضا نمود
ميشود يا نه و هم چنين هرگاه اخلال بركوع نمايد در نافله سهوا بعد از دخول در سجود متذكر شود اخلال بسجود نمايد سهوا بعد از دخول
در ركوع متذكر شود نافله محكوم بفساد است مثل فريضه يا نه جواب اين سؤال مشتمل بر سه مطلب است اول انكه اسباب موجبه
سجده سهو در فرائض موجب سجده سهو در نوافل هست يا نه دوم ثانى انكه اجزاء منسيه كه قضاى ان بعد از تسليم در فرائض
لازم است مثل تشهد منسى و سجده واحده منسيه و سلوات در تشهد ايا در نافله قضاى ان لازم است يا نه جواب از هر دو مطلب
انست كه لزوم ندارد و يدل على ذلك الصحيح المروى في الكافى و باب احكام السهو من زيادات التهذيب عن محمد بن مسلم عن احدهما ع
قال سالته عن السهو في النافلة فقال ليس عليك شىء قال في الحدائق لا سهو في النافلة وقال ابن سيرين وقال باقى الفقهاء حكم

النافلة حكم الفريضة فيما يوجب السهو بل ادعى اجماع الفرقة فمن اوجب سجدتى السهو فعليه الدليل ثالث اينست كه اخلال ركن در
نافله سهوا باعث ان موجب بطلان نافله ميشود يا نه جواب ظاهر از صحيح مذكور و اجماع منقول انست كه موجب بطلان نميشود لكن نماز
في المدارك لا فرق في مسائل السهو والشك بين الفريضة والنافلة الا في الشك بين الاعداد فان الشاك في الفريضة يبطل بخلاف
النافلة وفي لزوم سجود السهو في النافلة لا سهو فيها يفعل ما يوجبه في الفريضة ولا شيء عليه ويدل على ان الزيادة في الركن في
الوتر غير مبطلة الصحيح المروى في التهذيب عن ابن مسكان عن الحسن الصيقل عن ابى عبد الله ع في الرجل يصلى ركعتين من الوتر ثم يقوم
فينسى التشهد حتى يركع فيذكر وهو راكع قال يجلس من ركوعه فيتشهد ثم يقوم فيتم قال قلت اليس قلت في الفريضة اذا ذكر بعد ما يركع
مضى ثم سجد سجدتين بعد ما ينصرف ويتشهد فيهما قال ليس النافلة مثل الفريضة و فيه تامل لامكان ان يكون امره ع بالقيام اشعار
لدرك القيام المتصل بعد الفراغ من الركوع لكونه مقدمة للركوع فالظاهر ان المراد من الامر بالجلوس على خلاف الظاهر والحاصل
ان كان المراد من قوله ع ثم يقوم فيتم صلوته انه يقوم ثم يركع ويسجد ويتم صلوته بغير الاستيناف لكنه يمنع لامكان ان يكون الامر
بالقيام لما ذكر لا للركوع ثانيا فلا يتم الاستدلال نعم يمكن الاستدلال بالحديث على ان الاخلال بالركن في النافلة غير مضر بناء
على ان المراد من الوتر في الحديث هو الركعات الثلث اى الشفع والوتر والمقصود من السؤال انه نسى التشهد في الركعتين اى بعد
الشفع الى ان يركع للركعة الثالثة فاجاب ع بانه يجلس من الركوع فيتشهد والظاهر ان المراد بما يتم التسليم اى يتشهد ويسلم ثم يقوم
فيبنى على ما سلف ويتم صلوته بتدارك الركعة الاخيرة والظاهر من سياقه انه ما اتى بالتشهد والتسليم فلا يكون الاخلال بالركن مضرا في النافلة
الا ان يقال ان المراد ثم يقوم ويتم صلوته بان يأتى بالركعة المفردة من راس فلا يتم الاستدلال بما ذكر على عدم بطلان النافلة بالاخلال بالركن
سهوا نعم بناء على هذا الاحتمال يكون الحديث دالا على عدم فساد النافلة بزيادة الركن لكون الماموم عنه انه نسى التشهد حتى دخل
في الركوع فامره بالجلوس والاتيان بالتشهد ومقتضاه صحة الصلوة المتلبس بها مع زيادة الركوع فيها فلا يكون ذلك الصلوة
مع زيادة الركوع فيها التي هو من الاركان فاسدة وبعون الله فتامل سؤال هرگاه ماموميكه موجب سجده سهو ميشود از ماموم
صادر شود در نماز جماعت مثل سخن گفتن است سجده سهو واجب است يا نه جواب واجب نيست كما يدل عليه الموثق المروى في
الفقيه وباب فضل المساجد والصلوة فيها وفضل الجماعة من الزيادات عن عمار انه سال ابا عبد الله ع عن رجل سهى خلف الامام
بعد ما افتتح الصلوة فلم يقل شيئا ولم يكبر ولم يسبح ولم يتشهد حتى يسلم فقال قد جازت صلوته وليس عليه شىء اذا
سهى خلف الامام ولا سجدتا السهو لان الامام ضامن لصلوة من خلفه قال في الخلاف اذا سهى خلف من يقتدى به تحمل الامام
عنه سهوه وكان وجوده كعدمه ثم حكى الخلاف عن بعض العامة وعن مكحول الشامى انه قال اذا قام مع قعود امامه سجد للسهو
ثم قال دليلنا اجماع الفرقة وقال السيد المرتضى رحمه الله ليس على المأموم اذا سهى خلف الامام سجدتا السهو اما احتياط
مقتضى اعادة سجده سهو است سؤال هرگاه كسى اتيان نمايد بجزء واجب و سجده نماز نموده باشد نماز او صحيح است يا باطل
جواب ظاهر اين است صحيح بوده باشد مگر در صورتيكه قصد وجوب كرده باشد در مستحب يا قصد مستحب كرده باشد
در واجب در اين صورت ظاهر اين است كه باطل بوده باشد سؤال هرگاه كسى بجهة تنزه در ركعة اول و دوم
و كه سيم و چهارم امام است قرائت را جهر نمايد نماز چه حكم دارد صحيح است يا باطل جواب ظاهر اين است كه صحيح بوده باشد
لكن احوط ترك است خصوصا در صورتيكه وقت باقى بوده باشد سؤال چه ميفرمايند شخصى سهوى سرعت در حرف نفى
بوده در حال دعا كه اين نوع در نيم فريضه فريضه مذكوره واقع شده و بعد از فريضه مذكوره نماز است و بايد با قضاء ره ازان
فريضه را سرعت رفته باشد ايا نماز را تمام در حق اعاده بعينها نماز قضاى ان بجا اورده كرده يا اعاده هم بعمل بدون
حين مكث در اين فريضه ظن موقوف بعض ان بوده كرده روز در ان فريضه خواهد بود نماز را قضا نموده قضا بايد بكند يا نه
و اذ قبل الفوت موانع چه شرط ذرع شاه بياشد و صلوة ان در هر سه شد وجود ان نماز انست جواب اين سؤال

مشتمل بر سه مطلب است اول آنست که کسی در محلی که قصد اقامه ده روز بوده و روز اول در آن محل توقف نموده و بعد از انقضای
ده روز تا چهار فرسخ از آن محل هرگاه برود این موجب قصر صلوة میشود یا نه جواب این مطلب آنست که این موجب قصر صلوة نمی‌شود
بلکه اگر زیاده از چهار فرسخ نیز برود و چنین است تا مسافتی که موجب قصر صلوة است نرود نماز را تمام میکند در حین ذهاب و هم چنین
در عود مکث در آن مکان که اقامه کرده است اما در حین ایاب این مقصود بلد و صورة میشود یک صورة آنست که از آن مکان
اثنای سفر بنماید در این صورة ظاهر این است که در ایاب نماز را قصر میکند اگرچه صورة محل اقامه شود و صورة دیگر آنست که از آن
محل اثنای سفر بنماید بلکه از آن محل منظور رفتن این است که محل اقامه اعلا نباشد و از محل اقامه در اثنای سفر خواهد بود در این صورة
ظاهر این است که در ایاب نیز نماز را تمام میکند مطلب ثانی آنست که کسی در مکانی قصد اقامه نمود در اثنای ده روز هرگاه تا نیم
فرسخی از آن مکان برود این موجب نقض صلوة شما میشود یا نه جواب اینست که هرگاه از نیم فرسخی آن قدر تجاوز نکند مع
ملاحظه آن قدر بوده باشد چنانکه هرگاه کسی در آنجا بماند نمیگویند که در آن قریه نمانده بلکه از آن قریه بیرون رفته چونکه اسم آن قریه
اسم بوده باشد از برای آن از توابع باشد در این صورة ظاهر این است که مضر نبوده باشد بلکه در این صورة در حین قصد اقامه مقصود
آن بوده باشد که در اثنای ده روز رفتن به آنجا نمود در غلبه مضر بوده اما هرگاه چنین نبوده باشد پس اگر در حین قصد اقامه
منظور این بوده باشد که در آنجا برود نماید ظاهر این است که آن مضر نشود و نماز را تمام نتواند کرد بلکه باید قصر نماید مطلب
ثالث آنست که مسافر در بلدی خاطر جمع نیست که ده روز توقف خواهد نمود لکن ظن قریب بقطع دارد که ده روز یا علاوه توقف
خواهد نمود در این صورة نماز را قصر نماید یا اتمام جواب آنست که قصر نماید و اتمام کردن صلوة موقوف است بر قطع بر توقف ده
روز و محقق نماند که بعضی علما جزم دارند که زیاده از نیم فرسخ است چه نیم فرسخ شرعی بعید شمرده اند و شیخ بهائی در حد عقبه و شیخ
بوده باشد سؤال چه میفرمایند در خصوص اینکه حیوانی سیاه در حالت صلوة بعضی مستعبد کرده بیعت و عجایب
داد و رسد میشود و منقشا میگویند که حیوان آن دیده که رعیبا شد ابیض جلد و سیاه آن هرچه در نظر شریف سپید است منقبض
فرموده صریحا نظر فرمایند که نماز را با آنها چه حالت دارد جواب آنچه مستفاد از اکثر اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام میشود
این است که خز حیوان بحری است نه بری بسیار از اخبار صریح است که خز حیوانی است صاحب چهار دست و پا و حیوان خارج از آب
میمیرد مثل ماهی و از بعض اخبار ظاهر میشود که آن سگ آبی است و از بعض اخبار اگرچه ظاهر میشود که آن حیوانی است که بجهت
در برّ لکن صریح است در اینکه عمده ماوای این در بحر است ... با وجود اتفاق علما و علماء در حلیت کحال الصلوة در آن بیاید
برای این که بعد آنکه از حیوان بری است نه بحری چنانچه ظاهر این سؤالات از جلوه حیوانی که در شرع بعضی صلوة در آن شده خواهد
بود بلکه آن حیوان بری که ... این پوست آن ... اگر معلوم باشد که غیر ماکول اللحم است نماز در آنجا بر نیست قطعا و هم
چنین است هرگاه ظاهر اگر شک ... بوده باشد که آن حیوان ماکول اللحم میباشد یا نه و اگر معلوم باشد که آن حیوان ماکول اللحم
بوده نماز در آن جایز است قطعا و آنچه مذکور شد بنا بر فرض سؤال است که تصریح شده به اینکه حیوان ... که اینکه آن حیوان
دیده و ملاحظه ... و اگر چنین نباشد بلکه این ... از ... بوده یا ... بعضی ... باشد لکن ... بقول اهل
بلد باشد یا اگر بعض ... باشد ... حال معارضه است ... ناس ... بلکه
خزاست و معلوم نبوده باشد که از حیوان بری است یا بحری یا معلوم بوده باشد از حیوان بحری است ... ظاهر این است
که نماز ... و ... و اشکال جایز بوده باشد و اما در پوستی که به ... مشکل خلاف است
جمعی از فقهاء علما اعلی الله مقامهم نماز در آن را تجویز میکنند لکن مشهور ما بین فقها منع آنست که نماز در آن صحیح نیست
و قول بعضی از علمای ما که ... آنست که پوست ... بوده باشد ضعیف است
سؤال هرگاه کسی شک کند در نماز ما بین سه و چهار بنا بر چهار گذاشته و بعد از نماز احتیاط معلوم شد که نماز سه رکعت

یا چهار رکعت بوده نماز این شخص چه صورت دارد جواب هرگاه ظهور نقص بعد از فراغ از نماز احتیاط بوده باشد و رکعت تمام را احتیاط
نموده باشد نماز صحیح خواهد بود و هم چنین هرگاه دو رکعت نشسته را احتیاط نموده باشد نظر به اینکه دو رکعت نماز نشسته عبرت از یک رکعت
ایستاده میباشد و اگر این نقص در اثنای صلوة بوده باشد این نیز چنین است یعنی نماز صحیح خواهد بود لکن لازم است که نماز
احتیاط را اتمام نماید لکن اشکال در صورتی است مثل اینکه شک کند در دو و چهار بنا را بچهار گذارد و دو رکعت نماز احتیاط را تمام
نمود یا اینکه بعد از تمام دو رکعت ثانیه مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده در این وقت احتیاط اینست که نماز احتیاط را تمام نموده نماز را
اعاده نماید و هم چنین است هرگاه بعد از فراغ از نماز احتیاط بوده باشد احتیاط این است که نماز را اعاده نماید و اما هرگاه ظهور نقصان
قبل از دخول در رکوع رکعت ثانیه بوده باشد در این وقت بنشیند در رکعت سلام بگوید ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و
هرگاه شک کند ما بین دو و سه و چهار و بنا را بر چهار گذاشت بعد معلوم از تسلیم دو رکعت نماز نشسته و دو رکعت نماز ایستاده مقدم
بعمل آورده بعد از آن مشخص شد که نماز آن شخص دو رکعت بوده در این وقت اگر دو رکعت نماز ایستاده را مقدم داشته باشد اشکالی در
صحت صلوة نیست و اما اگر دو رکعت نشسته را مقدم داشته باشد اشکال هست نظر بتخلل دو رکعت جالسا ما بین صلوة و دو رکعت
نماز ایستاده و لکن در وقت که باز نماز صحیح بوده باشد نظر به اینکه شایع در شک ما بین دو و سه و چهار امر نموده و دو رکعت نماز
نشسته و دو رکعت نماز ایستاده بعمل آورند و ظاهر این است که تکلیف همین بوده باشد ما بین تقدیم و تاخیر بنا بر این میگوئیم که در واقع
این نماز یا دو رکعت خواهد بود یا سه رکعت یا چهار اگر فرض کنیم که در واقع دو رکعت بوده در صورة تقدیم دو رکعت جالسا دو رکعت
ایستاده در مقام دو رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعت جالسا متخلل خواهد بود و این چنانچه مضر نیست در صورة عدم انکشاف
واقع مضر نخواهد بود در صورة انکشاف و هرگاه فرض شود که در واقع نماز سه رکعت بوده در صورة تقدیم دو رکعت نماز ایستاده
دو رکعت جالسا که مناسب ایشان نموده قائم مقام یک رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعت قائما متخلل شده ما بین اصل صلوة و دو
رکعت جالسا و هرگاه فرض شود که علم بحقیقت حال بعد از فراغ از دو رکعت جالسا بوده باشد پس هرگاه مشخص شود در این وقت که
آن نماز سه رکعت بوده ممکن است که بگوئیم در این وقت انفصال میان دو رکعت جالسا نماید محتاج بدو رکعت ایستاده نباشد نظر با
اصل نماز در این فرض سه بوده و دو رکعت جالسا هم مقام یک رکعت ایستاده میباشد پس با انضمام این دو رکعت جالسا نماز چهار رکعت
بوده پس ایشان بدو رکعت ایستاده ضرور نخواهد بود و ممکن است که گفته شود شایع در چنین شکی او را بر بدو رکعت جالسا و دو رکعت
ایستاده من باب التعبد لازم است که ایشان نموده شود خواه علم بحقیقت حال حاصل شود یا نه لکن ظاهر اول است نظر باینکه ادله
منصرف میشود بغالب و غالب در امثال این مقامات این است که علم بحقیقت و واقع بهم نرسد بنا بر این احتمال شد باید در اعاده
اصل صلوة است و هرگاه فرض شود که علم بواقع بعد از اصل نماز سه رکعت بوده باشد بعد از ایشان بدو رکعت نماز ایستاده بوده باشد
و قبل از دو رکعت جالسا در این صورة ممکن است که بگوئیم دو رکعت نماز جالسا را بعمل آورد و اعاده لازم نباشد نظر باینکه شایع
در چنین شکی امر نموده به نماز بر بوده و در واقع ممکن است که سه رکعت بوده باشد چنانچه در صورة جهل بواقع صحیح است چنین است
در صورة علم بآن لکن احتیاط شدید در اعاده است بعد از ایشان بدو رکعت جالسا و اگر فرض شود که علم بواقع در صورة مذکوره
در حال اشتغال بنماز احتیاط بوده مثل اینکه مشغول شده بدو رکعت ایستاده قبل از فراغ از این دو رکعت معلوم شد که اصل نماز
سه رکعت بوده پس اگر دو رکعت را بجا آورده ظاهر این است که اکتفا نماید با تمام همان رکعت و سلام گوید و هم چنین است در صورتی
که علم بحقیقت حال حاصل شود در رکعت ثانیه قبل از دخول در رکوع یعنی رکعت ثانیه را منهدم سازد سلام گوید در رکعت اول
و اگر در صورة تقدیم رکعتین جالسا در اثنای آن عالم شد بحقیقت حال پس اگر در رکعت ثانیه بوده باشد رکعت را تمام نماید ممکن است
که گفته شود که اکتفا بهمین نموده نماز صحیح بوده باشد لکن احتیاط اعاده است بعد از ایشان برکعتین قائما یا قبل از آن و اگر
در رکعت اولی بوده باشد پس اگر قبل از دخول در رکوع بوده باشد ممکن است که گفته شود لازم است که بجز رکعت دیگر رکعت قائما

نیه آورد یا اعاده؛ و اینکه اگر تجدید آورد و تکبیر و نیه حال سلام نبوده باشد نظر باینکه جزء اخیره صلوة محتاج بتکبیر الاحرام و
نیه نیست پس وجود آن در این صورت مثل عدم است و بعض احتمالات دیگر از آنچه گفته شد ظاهر میشود **سؤال** نوافلی که در سفر ساقط است
آیا مخصوص است بوقتی که نماز قصر است پس در صورتی که شخص در بلادی مثل مشاهد مانند [illegible] مخیر است که نماز را تمام کند ادای
نماز نافلهٔ ظهرین و عشا را میتوان نمود یا نه **جواب** ظاهر این است که نافلهٔ ظهرین و عشا در این وقت ثابت بوده باشد و اشکال
در انعقاد میتوان نمود این است که عمومات نافله از اشتغال بالتطوع در وقت فریضه مقتضی عدم جواز است و تخصیص آنها در غیر
سفر ثابت نیست و اما در سفر اگرچه مثل صورت مفروضه قصر بوده باشد ثابت نیست لکن جواب این است که این عمومات مخصص است بادله
متعدده [illegible] بعنوان العموم والاطلاق کقوله صلوات الموظف حتی الی قوله وصلوة الاخری وغیر ذلک من قوله اذا زالت
الشمس دخل وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة وغیر هذا تخصیص هذه الادلة انما یثبت فی صورة قصر الصلوة لقوله فی
صحیحة ابی یحیی الصلوة فی السفر رکعتان لیس قبلهما ولا بعدهما شیء الا المغرب فان بعدها اربع رکعات وقوله فی موثقة سماعة
قال سألته عن الصلوة فی السفر فقال رکعتین لیس قبلهما ولا بعدهما شیء الا انه ینبغی للمسافر ان یصلی بعد المغرب اربع رکعات
واما فی غیر تلک الصورة فلم یظهر لها مخصص فلا یعمل الا بعمومها فالمتحصل الحکم بثبوت النوافل فی جمیع الاوقات الا فی
السفر عند قصر الصلوة فقضیة الحکم بثبوت النوافل فی محل الکلام مضافا الی ان التمسک بالادلة المانعة انما یستقیم فی غیر نافلة
العشاء واما بالاضافة الیها فلا کما لا یخفی **سؤال** مسافری که [illegible] قضای روزه [illegible] لازم است تمام عاید یا باید
روزه واجب بگیرد یا نه **جواب** اگرچه مقتضای استصحاب عدم است کما هو مقتضی عموم قوله لیس من البر الصیام فی السفر
لکن ظاهر جواز است بلکه گاه است که واجب میشود مثل اینکه در ماه مبارک رمضان چنین [illegible] اتفاق افتاد با قضای ماه
مبارک رمضان در صورت تضیق وقت والمستند فی ذلک عموم المفهوم فی قوله فی الصحیح اذا صام اطرف و خصوص قوله
اذا [illegible] ان یقیم بها عشرة ایام صم و ان کنت لا ترید ان تقیم اقل من عشرة ایام فافطر ما بینک و بین
شهر فاذا بلغ الشهر تم الصلوة والصیام [illegible] **سؤال** کیفیت تشهد نماز را بیان فرمایید **جواب** تشهد
اول التحیات لله والصلوات الطاهرات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده و رسوله و در تشهد ثانی نیز همین را بخوانند بعد از آن
بگویند اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید وبارک علی محمد و آل
محمد کما بارکت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید ربنا اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین یوم یقوم الحساب ربنا آتنا فی الدنیا
حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا برحمتک عذاب النار السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته [illegible] اشاره بجانب
[illegible] بجانب یسار [illegible] مذکورات [illegible] تشهد اول بگوید اللهم صل
علی محمد وآل محمد دو سجدهٔ سهو واجب میشود [illegible] تشهد اول [illegible]
[illegible]
[illegible] عبادات بر سه قسم است منها العبادات القولیة کالتهلیل والتحمید ونحوهما ومنها
العبادات البدنیة کالحج ومنها العبادات المالیة کالزکوة والمراد من التحیات هو القسم الاول ای العبادات القولیة مختصة بالله
ومن الصلوات هو القسم الثانی ای العبادات البدنیة مختصة بالله ومن الطاهرات هو القسم الثالث ای العبادات
المالیة مختصة بالله والحاصل ان العبادات سواء کانت قولیة او بدنیة او مالیة کلها مختصة بالله [illegible]
[illegible] **سؤال** پوشیدن حریر مرد را [illegible]
نماز در جمیع حرام است یا مخصوص بوقت نماز است و [illegible] مباح است و غیر آن حرام است بیان فرمایند

جواب پوشیدن حریر محض مرد را [illegible] خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر حال نماز لکن این در حق مرد است و اما در
حق زنان پوشیدن حریر در خارج نماز حلال است بلکه [illegible] و اما در حال نماز اگرچه محل خلاف است لکن اقوی
و مشهور جواز است **سؤال** [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
سؤال [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] **جواب**
تکبیرات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] کیفیت زیارت عاشورا [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** کیفیت زیارت
عاشورا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم خص انت
اول ظالم باللعن منی [illegible] اللهم لک الحمد حمد الشاکرین لک علی مصابهم [illegible]
[illegible]
[illegible] اما آنچه در سؤال مذکور شد [illegible]

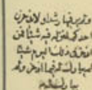
پس ایشان بزیارت عاشورای معهود کرده خواهند بود و هم چنین است ... دعا ... بهشت نظر باینکه حدیث صحیح است که
این دعا را علقمه ذکر نموده بلکه دعا را صفوان روایت نموده از حضرت امام جعفر صادق چنانچه مفصلا بیان خواهد شد و اما انچه
علامه مجلسی نور الله مرقده ذکر فرموده ان نیز باعتبار ... محتاج الیه بلکه مطابق واقع نیست **توضیح** و طلب مقتضی این است که
ذکر عبارت مرحوم شیخ ... اشاره شود بجهت ... حال پس میگوئیم عبارت مرحوم در زاد المعاد اینست که فرموده ... است
مشهور شیخ طوسی و ابن قولویه و غیر ایشان روایت کرده اند از سیف بن عمیره و صالح بن عقبه و غیر ایشان از محمد بن اسمعیل و صالح بن
محمد حضرمی و غیر او از مالک جهنی که حضرت امام محمد باقر فرموده که هر که زیارت کند حضرت امام حسین را در روز دهم
محرم یا نزد قبر آنحضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره و دو هزار
جهاد که هر یک را با رسول خدا صلی الله علیه و آله ... کرده باشد مالک گفت فدای تو شوم چه ثواب است برای کسی که در
شهرهای دور باشد و ممکن نباشد او را رفتن بسوی قبر آنحضرت فرمود که چون روز عاشورا شود بیرون رود بصحرا یا بر بام بلندی
از خانه خود رود و اشاره کند بسوی آنحضرت بسلام و ... کند در نفرین بر قاتلان آنحضرت و بعد از آن دو رکعت نماز بکند
اول روز پیش از پیشین پس ندبه و نوحه و گریه کند بر حسین ... هر که را که در خانه او باشد که از او تقیه نکند بگریه کردن بر
و در خانه خود مصیبت بر پا دارد باظهار جزع بر آنحضرت و ملاقات کنند بعضی از ایشان بعضی را در خانه های خود بگریه کردن و تعزیه گویند
بعضی از ایشان بعضی را بمصیبت آنحضرت پس ضامنم بر خدا که هر که این کارها بکند حق تعالی جمیع ان ثوابها را عطا فرماید انگه
فرموده علقمه بن محمد گفت من گفتم بحضرت امام محمد باقر که تعلیم نما بمن دعائی که بخوانم در این روز هرگاه که خواهم آنحضرت را زیارت کنم
از نزدیک و دعائی که ... دور باشم ... اشاره کنم ... آنحضرت را زیارت کنم فرمود ای علقمه هرگاه بجا آوردی دو رکعت نماز
بعد از آنکه اشاره کنی بجانب آنحضرت بسلام و گفتی بعد از اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد پس دعا کرده خواهی بود
بدعائیکه ملائکه میخوانند در وقتیکه آنحضرت را زیارت میکنند و حقتعالی ... از برای تو ... هزار هزار حسنه و محو میکند
از نامه تو هزار هزار گناه و بلند میکند از برای تو در بهشت هزار هزار درجه و خواهی بود از انها که شهید شده اند با حسین بن
علی تا آنکه شریک شوی با ایشان در درجات ایشان و شناخته نشوی مگر از آنها که با آنحضرت شهید شده اند و نوشته شود برای تو
ثواب هر پیغمبری و رسولی و ثواب زیارت هر که زیارت کند آنحضرت را از روزی که شهید شده است ... السلام علیک
یا ابا عبد الله الی اخر بعد از آن فرموده علقمه گفت که امام محمد باقر فرمود که اگر توانی هر روز آنحضرت را باین کیفیت زیارت کنی که
جمیع این ثوابها از برای تو خواهد بود و روایت کرده محمد بن خالد طیالسی از سیف بن عمیره که گفت با صفوان جمال و جماعتی از اصحاب
خود رفتیم بسوی نجف بعد از آنکه حضرت صادق ... بیرون رفته بود از حیره بمدینه پس چون ... از زیارت حضرت امیر
المؤمنین فارغ شدیم صفوان روی خود را گردانید بسوی قبر حضرت امام حسین و گفت زیارت کنید حضرت امام حسین را از این
مکان از بالای سر امیر المؤمنین که حضرت صادق چنین کرد در وقتیکه من در خدمت آنحضرت باین مکان شریف آمده بودم ...
صفوان زیارتی را که علقمه از حضرت امام محمد باقر ... در روز عاشورا روایت کرده است پس دو رکعت نماز کرد نزد سر امیر المؤمنین
و وداع کرد بعد از نماز امیر المؤمنین و رو بجانب قبر امام حسین کرد و آنحضرت را نیز وداع کرد و از جمله دعاها که بعد از زیارت
خواند این دعا بود یا الله یا الله ... الی اخر بعد از آن فرموده سیف که گفتم بصفوان که علقمه این زیارت را از
امام محمد باقر ... روایت کرد این دعا را نقل نکرد صفوان گفت که من وارد شدم با سید خود امام جعفر صادق ... باین مکان
پس کرد مثل انچه ما کردیم در زیارت و این دعا را خواند در هنگام وداع بعد از آنکه دو رکعت نماز را کرد ... وداع بجا آورد
... فرموده باین زیارت ... حیث ... دارد ... عظیم ... بسیار است ... زیارت السلام علیک
یا ابا عبد الله ... و نماز زیارت ... زیارت را اعاده کن ...

لعن یار

لعن یار دیگر تمام کند و بعد از صد مرتبه سلام یار دیگر تمام کند و متصل بسجده و بعد از سجده نیز تمام دیگر بکند شاید
بجمیع احتمالات عمل کرده باشد و اگر اول یکی از زیارات ... و بعد ... واقع است انتهی کلامه رفع مقامه ...
در انجام ... اول بیان ... مرحوم شود ... ایشان بعد از ان ... شود ... پس میگوئیم ...
مقام محتاج است ... مقام **اول** در بیان مراد مرحوم است بدانکه از ... ایشان ... ظاهر میشود
مختار مرحوم در زیارت عاشورا ... که ... زیارت ... علیهم السلام ... بعد از آن ... نماز ...
زیارت را اعاده ... نماز ... زیارت ... بعد از آن دو رکعت نماز ...
و گفته ... این زیارت السلام علیک یا ابا عبد الله تا آخر ... و بعد صد مرتبه لعن و هکذا تا آخر ...
عاشورا ... **تحقیق** ... زیارت ... است ... هرگاه ... نماز ...
... بعد از فراغ از صد مرتبه لعن ... بعد از فراغ از صد مرتبه سلام ... بعد از فراغ از دعای اللهم
خص ... سجده ... تا آخر ... در این صورت ... بجمیع احتمالات ...
کرده خواهد بود **مقام ثانی** در ... فرموده مرحوم است ظاهر این است ... فرموده ایشان ...
ذکر فرموده ... حضرت امام محمد باقر ... هرگاه ... دو رکعت نماز بعد از آنکه اشاره کنی بجانب آنحضرت
بسلام و گفتی ... بعد از اشاره و نماز این قول را ... مذکور خواهد شد ... این کلام ... بعد ...
میشود ... بعد ... باشد و ممکن است ... بعد از نماز ... السلام علیک یا ابا عبد الله
الی اخر ... صد مرتبه سلام و دعای قبل از سجده و دعای سجده بوده باشد چنانچه ممکن است که ... لعن
بوده باشد تا آخر ... هرگاه زیارت السلام علیک ... بخواند ... دو رکعت نماز ... و بعد از ان
... ایشان بلعن و سلام ... دو احتمال کرده خواهد بود ... احتمال ...
مذکور ... سلام بوده باشد ... باید ... نماز ... باشد ... بعد از لعن ...
سلام ... با این احتمال ... کرده خواهد بود ... سلام و دعای قبل از سجده و دعای سجده ...
صورت ... نماز ... و صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعای اللهم خص انت اول ظالم
و دعای سجده ... بجمیع احتمالات حدیث کرده خواهد بود ... فرموده مرحوم چنانچه در ... نظر ...
مقام ثالث در ... است ... فرموده ... جمیع ... ظاهر شد که ...
فرموده مرحوم ... روح الله ... که نسبت داده اند بجناب ... علوم ... جناب
امام محمد باقر ... است که ... نسبت داده اند ... حضرت صادق ... امام ... نقل ...
... این ... اتفاق ... است ... استفاده فرموده اند ... حال ...
... حدیث پس میگوئیم **قال** شیخ الطائفة فی مصباحه روی محمد بن اسمعیل بن بزیع عن صالح بن عقبة عن
ابیه عن ابی جعفر علیه السلام قال من زار الحسین بن علی علیهما السلام فی یوم عاشوراء من المحرم حتی یظل عنده باکیا لقی الله عز و جل یوم یلقاه بثواب
الفی حجة و الفی عمرة و الفی غزوة و ثواب کل غزوة و حجة و عمرة کثواب من حج و اعتمر و غزا مع رسول الله و مع الائمة الراشدین
قال قلت جعلت فداک فما لمن کان فی بعید البلاد و اقاصیه و لم یمکنه المصیر الیه فی ذلک الیوم قال اذا کان کذلک برز
الی الصحراء او صعد سطحا مرتفعا فی داره و اومأ الیه بالسلام و اجتهد فی الدعاء علی قاتله و صلی من بعد رکعتین و
لیکن ذلک فی صدر النهار قبل ان تزول الشمس ثم لیندب الحسین و یبکیه و یأمر من فی داره ممن لا یتقیه بالبکاء علیه و یقیم فی
داره المصیبة باظهار الجزع علیه و لیعز بعضهم بعضا بمصابهم بالحسین و انا الضامن لهم اذا فعلوا ذلک علی الله

جميع ذلك قلت جعلت فداك انت الضامن ذلك لهم والزعيم قال انا الضامن وانا الزعيم لمن فعل ذلك قلت فكيف يعزي بعضا
بعضا قال تقولون عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين ع وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدي من آل محمد
وان استطعت ان لا تنتشر يومك في حاجة فافعل فانه يوم نحس لا يقضى فيه حاجة مؤمن فان قضيت لم يبارك له فيها فاذا
فعلوا ذلك كتب الله لهم اجر ثواب الف حجة والف عمرة والف غزوة كلها مع رسول الله صلعم وكان لهم اجر ثواب مصيبة كل نبي
ورسول ووصي وصديق وشهيد مات او قتل منذ خلق الله الدنيا الى ان تقوم الساعة قال صالح بن عقبة وسيف بن عميرة
قال علقمة بن محمد الحضرمي قلت لابي جعفر ع علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته من قرب ودعاء ادعو به اذا لم ازره
من قرب واومأت من بعد البلاد ومن داري بالسلام اليه قال فقال لي يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام
فقل عند الايماء اليه بعد التكبير هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعو به زواره من الملائكة وكتب الله لك مائة الف
الف درجة وكنت كمن استشهد مع الحسين ع حتى تشاركهم في درجاتهم لا تعرف الا في الشهداء الذين استشهدوا معه وكتب لك ثواب
زيارة كل نبي وكل رسول وزيارة كل من زار الحسين ع منذ يوم قتل ع وعلى اهل بيته تقول السلام عليك يا ابا عبد الله الخ

اقول ينبغي اولا التعرض لبعض ما يتعلق بسنده ثم العود الى المطلوب فنقول الذي يظهر من سنده المذكور في المصباح ان محمد بن
اسماعيل بن بزيع روى صدر الحديث الى قوله منذ خلق الله الدنيا الى ان تقوم الساعة عن صالح بن عقبة عن ابيه وهو عقبة بن
قيس عن مولانا الباقر ع وذيل الحديث وهو قوله قلت لابي جعفر ع علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم الى آخره روى عن صالح
بن عقبة وسيف بن عميرة عن علقمة وكأنه كان حاضرا في مجلس سمع ما رواه عقبة بن قيس منه ع واستدعى منه بيان الزيارة
التي يزور بها مولانا الحسين ع في ذلك اليوم من قرب او بعد اذا سمع ذلك فنقول ان الظاهر من اول الحديث الذي يكون
الراوي عقبة على ما في المصباح والصالح بن عقبة ان من زاره ع يوم عاشورا وظل عنده باكيا يكون له ذلك الثواب الجزيل الذي ذكره
سواء زار بالزيارة المعهودة ام لا وهذا في حق القريب واما البعيد الغير المتمكن من المضي اليه في ذلك اليوم فانه اذا برز الى الصحراء
او صعد سطحا مرتفعا واومى اليه بالسلام وبالغ في اللعن على قاتله وصلى بعد السلام واللعن ركعتين قبل الزوال ثم اشتغل
بالندبة والبكاء على الحسين ع سواء امر من في داره بذلك واقام المصيبة في داره وعزى من في الدار بعضهم بعضا بمصابهم
بالحسين ع يكون له ذلك الثواب والاجر الجزيل ومقتضاه كفاية الايماء بمطلق السلام وكذا الحال في مطلق اللعن على قاتله
في ذلك ولو لم يكن بالزيارة المعهودة واللعن المعهود واستفادة ما ذكر من اول الحديث مما لا خفاء فيه ثم الظاهر من كلام علقمة
انه لما سمع منه ما ذكر لم يكتف بالاطلاق الذي يستفاد من كلامه ع بل استدعى منه الدعاء والزيارة المخصوصة التي يكون
من تعليمه ع ليزور به في القريب والبعيد اشار اليه بقوله قلت لابي جعفر ع علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته من
قرب ودعاء ادعو به اذا لم ازره من قرب واومأت من بعد البلاد ومن داري بالسلام اليه فاجاب ع بقوله يا علقمة
اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول الى آخره ولا يخفى ان المناسب
لهذا السؤال والجواب ان يكون قوله هذا القول بيانا للايماء المدلول عليه بقوله تومي اليه بالسلام الذي يكون الركعتان بعده
فيكون المراد اذا صليت الركعتين بعد ان اوجدت الايماء بالسلام الذي في ضمن هذا القول يكون لك ذلك الثواب الجزيل كما هو الظاهر من
قوله ع فقل عند الايماء اليه اي فقل عند ارادة الايماء اليه هذا القول ولما امر بين بعد الركعتين في اثناء القول الذي
يكون مقتضاه ان يكون محلهما بعد الجميع كما لا يخفى على المتامل فعلى هذا يكون محلهما بعد دعاء النبي ع ايضا وهو ظاهر ومما
يؤيد ذلك بل يدل عليه ما اورده شيخ الطائفة في المصباح بعدما اورد الحديث على النحو الذي رواه علقمة عن مولانا الباقر ع
فقال روى محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة قال خرجت مع صفوان بن مهران الجمال وجماعة من اصحابنا الى الغري
بعدما خرج ابو عبد الله ع من الحيرة الى المدينة فلما فرغنا من الزيارة صرف صفوان وجهه الى ناحية ابي عبد الله ع فقال لنا تزورون


ولم ير فيها رشدا ولا يدخرن احدكم لمنزله فيه شيئا فمن ادخر في ذلك اليوم شيئا لم يبارك له فيما ادخر ولم يبارك له

الحسين

الحسين ع من هذا المكان من عند رأس امير المؤمنين ع من ههنا اومأ اليه ابو عبد الله وانا معه قال فدعا صفوان بالزيارة التي
رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر ع في يوم عاشورا ثم صلى ركعتين عند رأس امير المؤمنين ع وودع في دبرها امير المؤمنين ع
واومى الى الحسين ع بالسلام منصرفا بوجهه نحوه وودع وكان فيما دعا في دبرها يا الله يا الله يا مجيب دعوة المضطرين الى آخر الدعاء
ثم قال سيف فسألت صفوان فقلت له ان علقمة بن محمد لم يأتنا بهذا عن ابي جعفر ع انما اتانا بدعاء الزيارة فقال صفوان وردت
مع سيدي ابي عبد الله ع الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى كما صلينا وودع
كما ودعنا الى آخره ووجه التأييد بل الدلالة ظاهر لانه ع صلى ركعتين صريح في ان تلك الصلوة كانت بعد الزيارة التي رواها علقمة عن
مولانا الباقر ع وقد عرفت ان الزيارة التي رواها علقمة منه هي السلام عليك يا ابا عبد الله الى آخر فيلزم ان يكون الركعتان بعد تلك
الزيارة والحاصل ان الظاهر من هذه الحكاية ان الصلوة التي صدرت من صفوان كانت بعينها كما رواه علقمة وكان فعل صفوان مطابقا
لما اخذه سيف عن علقمة الا الدعاء الذي دعا به صفوان بعد الصلوة وعن هذا تعجب سيف من ذلك الدعاء المذكور ولم يكن من جزء تلك
الزيارة وهو ظاهر لمن تأمل فيه اذا تحقق ذلك فلنعد الى ما يتوجه على كلام العلامة المجلسي قدس الله نفسه وروحه
الزكي فنقول هي امور منها ما يتعلق بسند الحديث ومنها ما يتعلق بمتنه واما ما يتعلق بالسند فنقول انه قال
في تحفة الزائر ان زيارت منقوله ابن قولويه بسند معتبر منقول است از سيف بن عميرة وصالح بن عقبة هر دو
از محمد بن اسمعيل وعلقمة بن محمد حضرمي وهر دو از مالك جهني كه حضرت امام محمد باقر ع فرمود الى آخره وقد سمعت كلامه هذا في زاد
المعاد قال اما زيارت مشهوره شيخ طوسي وابن قولويه وغير ايشان روايت كرده اند بسند معتبر از صالح بن عقبة وهر دو از محمد
اسمعيل وعلقمة بن محمد حضرمي وهر دو از مالك جهني كه حضرت امام محمد باقر ع وهو غير صحيح اما اولا فلان سيف بن عميرة وصالح
بن عقبة اقدم طبقة من محمد بن اسمعيل بن بزيع لان شيخ الطائفة عدهما من اصحاب مولانا الصادق ع والكاظم ع وعد محمد بن اسمعيل بن
بزيع من اصحاب مولانا الكاظم والرضا والجواد ع وكذا ... الحكم بن ... فكيف يرويان عنه واما ثانيا فلانه مخالف للواقع
اذ المذكور في المصباح روى محمد بن اسمعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة وسيف بن عميرة الى آخر ما تقدم فمقتضى ما في المصباح
روايته عنهما هذا الحديث فالحكم بالعكس غير صحيح واما ثالثا فلان قوله هر دو از مالك جهني غير صحيح ايضا لان رواية محمد بن اسمعيل
عن مالك الجهني غير ثابتة اصلا للمعرفة بانه من اصحاب مولانا الكاظم والجواد ع وان مالك الجهني من اصحاب مولانا الباقر والصادق ع
وقد ذكر شيخ الطائفة انه مات في حيوة ابي عبد الله ع فكيف يمكن رواية محمد بن اسماعيل بن بزيع عنه مضافا الى انه لم يوجد في شيء
من الكتب ما يوهم روايته عنه هذه الزيارة فهو مخالف للواقع من هذه الجهة ايضا واما رابعا فلان مقتضى ما ذكره ان شيخ الطائفة
رواه عن مالك عن مولانا الباقر ع وهو غير صحيح ايضا لما عرفت انه رواه عن والد صالح بن عقبة عنه ع وانما علقمة فلقد عرفت
انه روى هذه الزيارة عن مولانا الباقر ع واما روايته لتلك الزيارة عن مالك فغير ثابتة اصلا ولعل الموقع له في ذلك ما سنشير اليه وهو
ما وجد في السند في كامل الزيارة من السند بغير ما اورده في المصباح هكذا حكيم بن داود وغيره عن محمد بن موسى الهمداني عن محمد بن
خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة وصالح بن عقبة معا عن علقمة بن محمد الحضرمي ومحمد بن اسمعيل عن صالح بن عقبة عن مالك
الجهني عن ابي جعفر الباقر ع بناء على ان محمد بن اسمعيل فيه معطوف على علقمة ومقتضاه ان يكون كل واحد من سيف بن عميرة وصالح
بن عقبة معا عن علقمة والاخر محمد بن اسمعيل عن صالح بن عقبة عن مالك والعجب مع تصريح السند بان رواية محمد بن اسمعيل عن صالح
بن عقبة كما في سند الكامل وسند المصباح كيف جعل هو رواية مالك وجعل صالح بن عقبة راويا عن محمد بن اسماعيل كما جعل سيف بن عميرة
راويا عنه وكلاهما غير صحيح كما نبهنا عليه ولعل منشأ اشتباهه انما سقط لفظ عن من المصباح في رواية محمد بن اسمعيل ذيل الحديث عن كل من صالح
بن عقبة وسيف بن عميرة فالمذكور رفع الله قدره وقدح في نظر الزيارة المعادي غير صحيح واعجب منه جعل محمد بن اسماعيل راويا
عن مالك مع التصريح في السند بالواسطة مضافا الى ما عرفت كما ان من الغرائب حكمه بكون علقمة راويا لهذا الحديث عن مالك مع

راوي بن محمد بن اسماعيل انه لكنه ... كالمعروف الى الكتاب عطفه على محمد بن خالد ... صاحب الكتاب انه روى عن طريقين احدهما محمد بن خالد عن سيف بن عميرة وصالح بن عقبة عن علقمة

اخبرني سيف بن عميرة بان علقمة رواها عن مولينا الباقر ع حيث قال فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر
في يوم عاشورا مضافا الى تصريح علقمة بعد ذلك لابي جعفر ع بطلب دعاء الحاجة سالف وكانه قد اهمله رحمه السعيد جمال علقمة في السند
المذكور عن الكامل في طريق صالح بن عقبة الراوي عنه بان روى صالح بن عقبة هذا الحديث عن مالك تارة ومرة من غير واسطة والاخرى
بتوسط علقمة بكر فليس كذلك لما عرفت مضافا الى انه مع ثبوت الرواية من غير واسطة الافتقار الى ذكر الواسطة ثم وعاد ذكره في النالة
نصه الحديث عن مولينا الباقر ع هو عقبة بن قيس والد صالح بن عقبة على ما في المصباح وعلقمة بن محمد على ما في الكامل الا ان
ما قبل الحديث اي الزيارة المعروفة بيوم العاشورا فلا يكون الراوي غيرهما عن مولينا الباقر ع الا علقمة فلا حظ حتى يتضح لك الحال
ثم وراها صفوان ايضا لكن عن مولينا الصادق ع كما عرفت واما ما يتعلق بمتن الحديث فنقول قد عرفت انه قال في زاد المعاد واما زيارة
مشهورة برويها شيخ الطوسي وابن قولويه وغيرهما باسانيد معتبرة لكن الثاني انه قال كما روى عن مولينا الباقر ع انه قال لابي علقمة ... بكر ابن ...
عمار ايمانا لذكا اشاره كرديجانب انحضرت بسلام وكفته باشي بعد از اشاره وبعد از ان نمازدو ركعت ... شد الى اخر ما نقلنا
نقله عنه وانت خبير الخلل في ذلك بعينها ظنا لنا وقصدنا في ذيل الحديث بعد ما حكيناه عن مصباح شيخ الطائفة باوضح
بيان فلا في النطق قد تلخص حتى ينضح لك الحال ثم اقول بعد ان تلك الفاظ الحديث على ما في المصباح ورحمة للك المعاد وحكمه
الزاد غير مطابق لما هو الحديث منه مع انه في زاد المعاد عزاه اولا الى شيخ الطائفة ثم الى غيره فمحصل الحديث في نسخة المصباح الشيخ
انه مطابق لما في المصباح او مخالف فوجدنا الحديث على ما حكاه في مزار البحار عن كامل الزيارة مخالفا لما رواه عن شيخ الطائفة
في المصباح فانه مطابق لما نرجح ان الحديث في زاد المعاد والعجم فتبين انه راعى في الترجمة عين ما في كامل الزيارة ولم يعط الشائع
حقه حتى يكشف الواقع فيها انما اورد الحديث على ما حكاه عن كامل الزيارة ثم تحاكم فيهما حتى يتبين ايهما اقرب الى الصواب واحرى بالاعتبار
نقول روى في كامل الزيارة على ما حكاه في مزار البحار بالسند السابق عن مالك الجهني عن ابي جعفر الباقر ع انه قال من زار الحسين
يوم عاشورا حتى يظل عنده باكيا الى ان قال صالح بن عقبة الجهني وسيف بن عميرة قال علقمة بن محمد الحضرمي فقلت لابي جعفر ع
علمني دعاء ادعو به في ذلك اليوم اذا انا زرته من قريب ودعاء ادعو به اذا لم ازره من قريب واومات اليه من بعد البلاد ومن داري فقال
فقال يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه وبعد الركعتين هذا القول فانك اذا قلت
ذلك فقد دعوت بما يدعو به من زاره من الملائكة الى ان قال في ذيل الحديث كما في بعض ... وجعل كله من بعد الركعتين الى التحرير
وبعد ... ما ... التشهد وعلى هذا يكون متن الحديث هكذا وقلت عند الايماء اليه من بعد الركعتين هذا القول الى اخره فعلى هذا
رفع الاختلاف في متن الحديث ارجع ما ذكره شيخ الطائفة في المصباح بكون عبارة الحديث هكذا اذا انت صليت الركعتين بعد
ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه بعد التكبير هذا القول وقد علمت ذيل الحديث شيئا عليه وانه لا اجمال فيه كلا وضحنا الحال
في ذلك واما بناء على ما حكاه في البحار عن كامل الزيارة فنقول انه لما كان حديثا واحدا لا محالة يكون المراد منه شيئا واحدا اوليا
تبين الحال فيه على ما في المصباح فلا بد من ان يكون المراد منه ذلك ايضا فما نحن كن فيه وقلت عطف على تومي اليه وثم ان الركعتين
اما ان يكون المراد منه التكبير اطلاقا لاسم الكل على الجزء والقرينة ما في المصباح او وقع سهوا من قلم الناسخ فالاصل بعد التكبير
سواء كان مع ذكر الواو او وقع من ملقيه على النائي اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء في هذا
القول من بعد التكبير فعلى الاول اذا انت صليت الركعتين بعد هذا القول وبعد التكبير يكون للذلك الثواب الجزيل
ان قيل ان رحلة المراد وان كانت مسلمة لكنها انما يتمشى بالجمع ما في الكامل الى ما في المصباح كذا يمكن بالعكس بان يكون المراد
من التكبير على ما في المصباح الركعتين فيهما الكل باسم الجزء فلما جاء التكبير في المصباح على الركعتين غير صحيح قلنا وجوه متمسك
ما نبهنا عليه فيما سلف من ان صدر الحديث صريح على ان الركعتين بعد الايماء اليه ع بالسلام وبعد الايماء اليه على اللعن على
قاتله صلوات الله عليه باتي بهذه الاشارة وانه لا ينفي بحسب الاجر والثواب وان القوم من سهاده ان علقمة لما سمع ذلك منه

استشهادنا مر ولا تحصر صا بما في يده في مقام ذلك الايماء واللعن على قاتله الذين حل من بعده على كونهما بعد من حل الركعتين
لو سلم ان ما بعده كان اكمل واشمل وذلك يقتضي ان يكون ما علم من اياه بقبل الركعتين لا بعدهما ومحل التكبير في كلامه على
الركعتين متناف لذلك كما لا يخفى فعلى هذا يكون ما علم من قول السلام عليك يا ابا عبد الله الخ وكذا التسليم ما في مقام
مطلق الايماء المذكور في صدره لكنه فرد كامل ويكون اللعن ما فيه وكذا ما اشتمل عليه الصدر المذكور من قول السلام عليك يا
ابا عبد الله من اللعن على قتله ومن شرعه وكذا قول اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني في مقام مطلق اللعن المدلول عليه بذلك
وهو ايضا فرد كامل منه ومنها ان المدلول عليه بصدر الحديث ان المعنى في تلك الزيارة هو الايماء اليه ع بالسلام واللعن
على قتله ثم الركعتان فلو حملنا التكبير في كلامه ع على الركعتين يكون مدلول عليه بذلك ان القول المذكور انما يكون
بعدهما واما قبلهما فلا يكون الا مطلق الايماء بالسلام واما اللعن على قاتله ع فلم يعد فلاحظ الحديث مع دقة النظر حتى يتضح لك
الحال والكشف عليك سر المقال ومنها ان مقتضى هذا الحمل ان يكون المعنى في تلك الزيارة الايماء اليه عليه السلام بالسلام قبل
الركعتين وبعدهما مع ان المدلول عليه بصدره هو ان المراد المعنى في ذلك هو الايماء اليه ع بالسلام قبلهما ومنها انه لو
حمل التكبير على ما في المصباح يكون مدلول الحديث ان يكون القول الذي علمه ع بتمامه بعدهما كما مر مرارا واللازم باطل اما
الملازمة فظاهرة واما القول في قوله ع هذا القول اشارة الى ما علمه من قوله السلام عليك يا ابا عبد الله الخ واللعن ما فيه في التسليم
كما انه مقتضى الكلام ح هكذا اذا صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء عليه ع من بعد الركعتين
هذا القول واما بطلان اللازم فلما نبهناه عليه فيما سلف من حكاية سيف بن عميرة مع صفوان فلاحظه حتى يتبين لك الحال
هذا كله في بيان الرجحان لحمل التكبير في عبارة المصباح على ظاهره وعدم صحة حمله على الركعتين فلا بد من حمل الركعتين في عبارة
الكامل على التكبير كما عرفت من ان جمع الحديث المشتمل لوحدة المراد مضافا الى ما في حمل الركعتين على ظاهرهما في عبارة الكامل
من الفساد فلذا ما هو مضمر من الاوجه السابقة وذلك لان قلت في قوله وقلت عند الايماء اليه عطف على تومي في قوله بعد
ان تومي اليه بالسلام ح مع ذكر الواو ويكون مدلول الكلام الايماء بذلك القول قبل الركعتين وبعدهما اذ التقدير
ح يكون هكذا اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه هذا القول وكذا قلته بعد الركعتين
يكون كما صححهما لا يلتزم احد بذلك الصدر الحديث وينافي حكاية سيف بن عميرة مع صفوان كما لا يخفى وهكذا الحال فيما
اذا كان قلت عطفا على محل الشرط اي صليت هنا على تقدير ذكر الواو واما على تقدير ذكر كلمة من فكذلك لما بيناه فيما سلف
فقد اتضح من جميع ما ذكرنا ان الحق ما في المصباح وهو مقتضاه ما نبهناه عليه ثم اقول قال العلامة المجلسي قدس الله
روحه في البحار بعد ان اورد الحديث من كامل الزيارة والمصباح وغيرهما ما هذا لفظه بيان قوله ع اذا انت صليت الركعتين اقول
في العبارة اشكال واجمال ويحتمل وجوها الاول ان يكون المراد فعل تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها مكررا
الثاني ان يكون المراد الايماء بالسلام اخر باي لفظ اراد ثم الصلوة ثم قراءة هذه الادعية المخصوصة الثالث ان يكون المراد
بالسلام قوله السلام عليك الى ان ينتهي الى الاذكار المكررة ثم يصلي ويكرر كل من الدعائين مائة بعد الصلوة ويأتي بما
بعدهما الرابع ان يكون الصلوة تتخلل بين الاذكار المكررة مائة مائة ثم يقول بعد الصلوة اللهم خص انت اول ظالم الى اخره الخامس
ان يكون الصلوة متوسطة بين هذين الذكرين لقوله وليجتهد على قاتله بالدعاء وصلى بعده السادس ان يكون الصلوة
متصلة بالسجود ولعل هذا اظهر لمناسبة السجود بالصلوة ولان ظاهر الخبر كون الصلوة بعد كل سلام ولعن ولعل الركون
الصلوة بعد الاذكار من غير تكرير بعدها بعيد احيانا وفي هذه الوجوه تامل اقول اما الاول فلما علمت مما سلف وان ارادت
توضيح الحال في ذلك فاعلم ان ما ذكره من كون تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها غير صحيح لان صدر الحديث
صريح في ان الصلوة اي الركعتين انما هي بعد الايماء بالسلام اليه ع والتلبس باللعن على قاتله وكذا ذيل الحديث اي حكاية

سيف بن عميرة مع صفوان فانه ايضا صحيح فان الصلوة بعد الزيارة الاولى واما علقمة وقد علمت ان الزيارة التي رواها هو السلام
عليك يا ابا عبد الله الى آخره ويظهر من تلك الرواية ان مراده من الزيارة التي نسبها الى علقمة هو مجموع المصدر بالسلام عليك
يا ابا عبد الله مع اللعن مائة مرة والسلام كذلك وقوله اللهم خص انت اول ظالم مع دعاء السجدة فاذا لاحظنا ما حكيناه عن سيف بن
عميرة مما اداه صفوان وما جاء به صفوان بعد دعا يويد ذلك ايضا ما ذكره سيف بن عميرة بعد الفراغ من دعاء الوداع وهو
ما ذكره سيف بقوله قال صفوان قلت له ان علقمة بن محمد لم يأتنا بهذا عن ابي جعفر انما اتانا بدعاء الزيارة فقال
صفوان وردت مع سيدي ابي عبد الله الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند
الوداع بعد ان صلى كما صلينا وودع كما ودعنا ثم قال لي صفوان قال لي ابو عبد الله تعاهد هذه الزيارة وادع بهذا الدعاء
وزر به فاني ضامن على الله لكل من زار بهذه الزيارة ودعا بهذا الدعاء من قرب او بعد ان زيارته مقبولة وسعيه مشكور
[illegible] الى ان قال [illegible] ان من زار الحسين بهذه الزيارة من قرب او بعد ودعا بهذا الدعاء قبلت منه زيارته الى
ان قال صفوان قال لي ابو عبد الله يا صفوان اذا حدث لك الى الله حاجة فزر بهذه الزيارة وادع بهذا الدعاء [illegible]
[illegible] ان الظاهر ان المراد من الزيارة في هذه الموارد هو مجموع السلام عليك يا ابا عبد الله الى آخر دعاء السجدة فالمراد
من الدعا هو الدعاء الذي رواه صفوان عن مولينا الصادق ومنه يظهر ان المراد بالزيارة في كلامه فدعا صفوان بالزيارة
التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر في يوم عاشورا هو هذا المعنى فيكون ثم المراد من قوله ثم صلى ركعتين
ان تلك الصلوة بعد مجموع ذلك [illegible] صفوان كذا عن مولينا الصادق وانه فعل كذلك ثم لا يخفى ان الظاهر منه ان الصلوة
كانت بعد مجموع ما ذكر [illegible] اعادة ذلك بعد الصلوة كما لا يخفى ومنه يظهر فساد الاحتمال المذكور [illegible]
[illegible] انا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول [illegible]
[illegible] ذلك [illegible] بناء على ما عرفت مما سلف خاصة [illegible] المذكور بل هو في الحقيقة
[illegible] الركعتان بعده [illegible] الزيارة [illegible] الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام
وقلت عند الايماء اليه [illegible] الاتيان بالركعتين بعد ذلك القول [illegible] عبارة عن مجموع السلام عليك
يا ابا عبد الله الى آخره ودعاء السجدة [illegible] زيارة عاشورا [illegible] ان يكون
الركعتان بعد تلك الزيارة واما اعادة الزيارة [illegible] فالاحتمال المذكور في كلامه قدس سره [illegible]
مما لا وجه له [illegible] بعد ملاحظة ما حكاه عن كامل الزيارة [illegible] الحديث [illegible] انت صليت
الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه [illegible] الركعتين بعد ان [illegible] فصلناه انه
لا تعويل عليه **تنبيه** لا يخفى عليك ان [illegible] ينبغي ان يكون [illegible] الاعمال [illegible] الاول ان
يكون المراد فعل تلك الاعمال [illegible] قبل الصلوة وبعدها [illegible] **واما** في الثاني وهو ان
المراد الايماء بالسلام [illegible] الصلوة ثم [illegible] المخصوصة [illegible]
بعد ملاحظة ما بيناه في هذا المقام [illegible] الاحتمال الاول [illegible] ونبيّنها على بعض
الزوايد فنقول ان الاحتمال المذكور [illegible] صحيح [illegible] صفوان [illegible] مولينا الصادق
[illegible] الادعية المخصوصة كانت مقدمة على الصلوة [illegible] سيف بن عميرة انه استفاده كذلك من
علقمة الراوي عن مولينا الباقر [illegible] الظاهر [illegible] السلام [illegible]
بد [illegible] الوداع الطويل [illegible] ان المراد الايماء [illegible] السلام عليك يا ابا عبد الله الى آخره [illegible] ان الظاهر من
الحديث كفاية الاتيان بالايماء [illegible] الاتيان بالسنة لكن [illegible] الايماء اليه بالسلام [illegible]

على الصلوة [illegible] لا يخفى [illegible] الاحتمال ايضا غير مضرون بالاتيان **واما** في الثالث فهذا الاحتمال فيه [illegible]
بناء على الوجهين [illegible] ان اراده لم [illegible] الحديث المذكور [illegible] الالحاق
والتحية فلا يناسب مقام البيان والحاجة فاحفظ قوله [illegible] انت صليت الركعتين بعدان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء
من بعد التكبير هذا القول [illegible] ان الظاهر [illegible] فقل عند الايماء هذا القول [illegible] الذي يكون الركعتان
بعده [illegible] تومي اليه بالسلام فعلى هذا ينبغي الاتيان بالركعتين بعد ذلك القول [illegible]
بعد ذلك فقال تقول السلام عليك يا ابا عبد الله [illegible] ثم تقول اللهم العن اول ظالم [illegible] ثم تقول السلام عليك يا
ابا عبد الله ثم تقول اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني [illegible] ثم تسجد وتقول [illegible] مقتضاه ان يكون الركعتان بعد
مجموع هذه الادعية [illegible] بهذا القول [illegible] فلو كان المراد الاتيان بالركعتين بعد الفراغ من
السلام عليك يا ابا عبد الله [illegible] الاتيان باللعن [illegible] كان المناسب ان [illegible] بعد الفراغ من الزيارة ثم تصلي ركعتين ثم تقول
اللهم العن اول ظالم الى آخره [illegible] بخلاف ما لو كان المراد هو الاتيان
بالركعتين [illegible] الجميع [illegible] ذكر الجميع [illegible] انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه الى آخره
كما لا يخفى ان [illegible] ايضا [illegible] الركعتين [illegible] بالسلام [illegible] على اللعن مائة
مرة [illegible] ان [illegible] من كلام علقمة [illegible] الى آخره ان مقصوده [illegible]
ما يأتي به في مقام الايماء اليه بالسلام [illegible] عند الايماء هذا القول [illegible] ان يكون [illegible]
الايماء كما لا يخفى وكيف مع ان كل كلمات الزيارة المشتملة على اللعن [illegible] الايماء اليه بالسلام كما لا يخفى [illegible]
[illegible] القول الذي يؤتى به عند الايماء اليه بالسلام [illegible] على جميع ذلك [illegible] اللعن [illegible]
عليه انه ايماء بالسلام فهذا [illegible] من جميع ما ذكرناه [illegible] ان الاحتمال المذكور [illegible] في غاية
في الضعف **واما** في الرابع فهذا [illegible] في الاحتمال [illegible] كما لا يخفى [illegible] **واما**
في الخامس [illegible] ظاهر [illegible] الاحتمال الثالث من [illegible] الى
[illegible] الى آخره [illegible] ثم قال [illegible] بالدعاء [illegible]
[illegible] على [illegible] في اللعن [illegible] الحكم بكون [illegible] الصلوة [illegible] كون الصلوة بعد
كل [illegible] اللعن [illegible] اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني [illegible] هذا الاحتمال [illegible] صفوان
حيث قال وردت مع سيدي ابي عبد الله الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند
الوداع بعد ان يصلي كما صلينا وودع كما ودعنا [illegible] الظاهر [illegible] هذا الدعاء [illegible] الصلوة والوداع [illegible] الصلوة [illegible]
[illegible] على الوداع [illegible] بتلك الدعاء ولا يبعد ان يكون المراد من الوداع هو التسليم مائة مرة [illegible] على الوداع
فيكون الصلوة متوسطة بين اللعن مائة مرة والسلام كذلك ويمكن الجواب [illegible] التسليم كون المراد من الوداع المذكور [illegible]
[illegible] كما ودعنا ما يكون في ضمن ذلك التسليم [illegible] الواو [illegible] غير مسلم [illegible]
[illegible] الترتيب المذكور [illegible] الترتيب في الواقع لكنه ليس على حد [illegible] في اثبات الحكم [illegible]
بما هو اصرح منه [illegible] سيف بن عميرة [illegible] صفوان [illegible] صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن
محمد الحضرمي عن ابي جعفر في يوم عاشورا ثم صلى ركعتين عند رأس امير المؤمنين [illegible] امير المؤمنين [illegible]
الاحتمال ايضا [illegible] **واما** الاحتمال السادس [illegible] فعل الصلوة بعد الفراغ من دعاء السجدة
وان كانت العبارة تشتمل [illegible] السجدة [illegible] في ذلك [illegible]

عدم الالتفات الى يمين الصلوة حسب ما ذكره رفع الله مقامه في زاد المعاد و مختصر الزاد و قد سمعت عبارته في زاد المعاد و يقرب منه
كلامه في مختصر الزاد و انت قد عرفت عليهما عدم الالتفات الى ذلك بل الانصاف ان الحكم في شرح هذه لا يخلو من اشكال ثم
اعلم ان شيخنا الكفعمي سلك هنا مسلكا اخر فقال و ان شئت زيارته عاشورا من قرب او بعد فخذ كذلك و كان جيد ان تطلع الى
الصحرا او تصعد سطحا مرتفعا في داره و تومي اليه بالسلام و تجتهد في الدعاء على قاتله ثم تصلي ركعتين و ليكن ذلك في صدر
النهار قبل ان تزول الشمس ثم تندب الحسين ع و تبكيه و تامر من في داره بذلك مما لا تتقيه و تقيم في دارك مع من حضر المصيبة
باظهار الجزع عليه و ليعز بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين فيقولون عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين ع و جعلنا و اياكم من الطالبين
بثاره مع وليه الامام المهدي من آل محمد فاذا انت صليت الركعتين المذكورتين فكبر الله مائة مرة ثم اوم اليه ع و قل السلام
عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين الى ان قال بعد ان ذكر كلا من اللعن و السلام مائة مرة و الدعاء قبل
السجود و دعاء السجود ما هذا لفظه ثم صل ركعتي الزيارة فيهما ما شئت و قل بعدها اللهم اني لك صليت الى هنا ثم ادع بعد
صلوة الزيارة بهذا الدعاء المروي عن الصادق ع و هو يا الله يا الله [illegible] فظاهر ما ذكره ان تكون زيارة عاشورا مركبة من امور
منها الايماء اليه بالسلام و الاجتهاد في الدعاء على قاتله و منها الصلوة ركعتين بعد ما ذكر و منها الندبة و البكاء على الحسين
مع الاهل و المنزل كانا في داره بعد ذلك و منها تعزية بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين بقوله عظم الله اجورنا بمصابنا با
لحسين ع الى اخر ما ذكر و منها التكبير مائة مرة بعد الركعتين المذكورتين و منها الايماء اليه بعد ما ذكر بان يقول السلام
عليك يا ابا عبد الله الى اخر الزيارة ثم اللعن مائة مرة ثم السلام مائة مرة ثم اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني الى اخره
ثم الدعاء في السجدة ثم الصلوة ركعتين بعده ما ذكرنا الى اخره و هي مرجحة لانه ينبغي على الجمع بين صدر الحديث و ذيله و جعل
المتحصل منهما زيارة واحدة **والحاصل** انه لا يبعد ان يكون مستند ذلك الحديث المذكور بجعل ذيله مكملا لصدره على ما
ادعى به ذلك اليوم اذا انا زرته الى اخره على طلب الدعاء بعد الزيارة في الغري بعد الايماء اليه بالسلام في البلاد
البعيدة و جعل قوله و قل عند الايماء جوابا عن ذلك فعلى هذا يكون مضمونه انك اذا انت صليت الركعتين المذكورتين هو
انك تجد لنا ان الركعتين المسنونتين بالايماء اليه بالسلام و الجهد في اللعن على قاتله و التكبير اولا لا ان الذي
هو عبارة عن قول السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره و الظاهر ان ما ذكره مبني على ذلك لكنه غير صحيح بل المراد من الحديث
ما نبهناه عليه فيما سلف و حاصله ان زيارة عاشورا في البلاد البعيدة تكون على وجهين احدهما ما دل عليه صدر الحديث
و هو الايماء اليه ع بالسلام و الجهد في اللعن على قاتله بعد ان يبرز الى الصحراء او يصعد الى سطح مرتفع ثم يصلي ركعتين [illegible]
السنة بالايماء اليه بالسلام و الجهد في اللعن على قاتله [illegible] كان كل ذلك قبل ان تزول الشمس ثم الندبة و البكاء
عليه ع و اقامة مصيبته صلوات الله عليه في داره و تعزية بعضهم بعضا بما تقدم و الثاني زيارته ابتداء من جميع ذلك
و يكون الندبة و البكاء بعد الصلوة و اقامة المصيبة و التعزية على ما وقف عليه [illegible] في ذلك الثواب و الثاني ما رواه علقمة
بعد ان سمع الكيفية المذكورة منه و سال [illegible] فالتمس من ابي جعفر ع علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته من قرب و
او ما ات من بعد البلاد و من داري بالسلام عليه ع بناء على انه سال عن ثواب زيارته من قرب و ثواب زيارته من البعد
استدعى منه بيان بعض ما يقوله عند ارادة الزيارة في القرب و البعد و قوله اذا انا زرته من قرب به احتمالان احدهما
طلب دعاء الذي يدعو به بعد ان زاره و الثاني طلب ما يقول له حال ارادة الزيارة و الظاهر ان مراده الثاني بوجوه منها ان
المناسب في امثال المقام طلب ما يقوله حين ارادة الزيارة لا طلب ما يقوله بعد الزيارة لوضوح ان المناسب فيما اذا وجد
من الطالع ان من زاره فله كذا السؤال عن كيفية الزيارة لا ما يدعو به بعدها و منها ان هكذا الحال في قوله و او ما ات من بعيد
البلاد ان تقدير ما يقوله ادعو به ذلك اليوم اذا انا او ما ات من بعيد البلاد بالسلام اليه فيكون السؤال عما يقوله حين ارادة

الايماء اليه

الايماء اليه بالسلام لا ما يدعو به بعد ان اوما اليه بالسلام و هو ايضا ظاهر لا خفاء فيه و منها ان ما ذكره في مقام جواب هذا
السؤال هو المصداق لما اجمله في الاول و هو قوله ع و اوما اليه بالسلام و اجتهد في الدعاء على قاتله لوضوح ان ما ذكره في مقام الجواب
و هو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون ايماء اليه بالسلام او لعنا على قاتله بانواع العذاب و منها انه المتبادر من
سوق الكلام كما لا يخفى على اولي الافهام و الاحلام و منها و هو اظهر الجميع و هو حكاية سيف بن عميرة مع صفوان حيث ان صفوان
حال الايماء اليه بما رواه علقمة ثم صلى ركعتين لقوله فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر ع في
يوم عاشورا ثم صلى ركعتين الى اخر ما سلف **والحاصل** ان ما ذكره شيخنا الكفعمي مبني على الاحتمال الاول لكن الظاهر الذي لا ينبغي
التامل فيه انما هو الثاني فما ذكره قدس الله سره و عطر رمسه [illegible] الى انا نقول [illegible]
عليه بالحديث المذكور الا ان الركعتين فعلى فرض تسليم ان يكون المراد من قوله اذا انت صليت الركعتين قبل ان تومي اليه بالسلام
فلا بد من الايماء او القول المذكور بالسرعة يتحقق الاتيان به بعد الركعتين فمن اين يحكم بالركعتين الاخرتين اللتين ذكرهما
بعد الاتيان بدعاء السجدة فالتحقيق المعول عليه بالحديث الذي هو الاصل في شرعية تلك الزيارة الجليلة هو ما نبهنا
عليه و هو [illegible] شيخنا الصدوق قدس سره عند بيان كيفية تلك الزيارة الشريفة رفع الله مقامه في الجنة العالية و له
الحمد و الشكر و المنة و صلوات الله على محمد من خصه بالرسالة و افضل من توجت اليه الوصاية و اولاده الاطائب الاماجد [illegible]
سؤال شخصي ناخوشي دارد [illegible] صلوة ظهر [illegible] ملاحظه نمود معتقد اين شد كه [illegible] زياده
از وقت باقي نمانده و بنابر اين اعتقاد نماز عصر را مقدم داشت و بعد از فراغ از نماز فساد اعتقاد او ظاهر شد و معلوم شد
كه بقدر چهار ركعت ديگر يا كمتر يا بيشتر باقي مانده در اينوقت چه كند **جواب** ظاهر اين است كه نماز عصر كه كرده صحيح بود و با
[illegible] نماز ظهر بجا آورد [illegible] لكن احتياط اين است كه [illegible] نماز عصر را [illegible] بعد از آن نماز ظهر را قضا نمايد
سؤال شخصي [illegible] دهن او خون آمده و خون قطع نميشود و نماز نكرده تكليف او چه چيز است **جواب** مشغول نماز شود
در هر وقت كه آب دهن [illegible] كه آب دهن [illegible] و [illegible] كه آب و دهن [illegible]
زمين اندازد و اگر چنين نكند [illegible] باشد و صلوة در [illegible] باشد
[illegible] اگر [illegible] باشد آب دهن [illegible] در چنين صورت معفو عنه بجهت
ابتلا هرگز خون مخلوط باشد [illegible] **سؤال** شخصي
بقصد سفر از منزل خود بيرون رفت و در اثناى راه [illegible] شد نماز را قصر كند يا تمام روزه بگيرد يا نه
جواب اين مسئله [illegible] صورت [illegible] اول آنست كه بعد از طي هشت فرسخ [illegible] در اين صورت
بي اشكال نماز را قصر ميكند و روزه را [illegible] معاودة [illegible]
[illegible] اشكال نماز را تمام [illegible]
[illegible] معاودة [illegible]
[illegible] در اين صورت حكم خالي از اشكال نيست [illegible]
[illegible] مسافت [illegible] ما بين اين صورة [illegible] از منزل خود بيرون [illegible]
بقصد چهار فرسخ و قصد معاودة در آن يوم يا قبل از انقضاء عشرة ايام داشته باشد [illegible]
لازم است [illegible] كان عليك [illegible]
[illegible] ابا الحسن [illegible]
[illegible] من الصلوة [illegible]

فراسخ تخلّف منهم رجل يتمّ لهم سفرهم الا به فاقاموا ينتظرون مجيئه اليهم وهم لا يستتم لهم السفر الا بمجيئه اليهم واقاموا على ذلك اياما لا يدرون هل يمضون في سفرهم او ينصرفون هل ينبغي لهم ان يتموا الصلوة او يقيموا على تقصيرهم قال ان كانوا بلغوا مسيرة اربع فراسخ فليقيموا على تقصيرهم اقاموا ام انصرفوا وان كانوا ساروا اقل من اربع فراسخ فليتموا الصلوة اقاموا او انصرفوا فاذا مضوا فليقصروا **سؤال** كسى كه عازم سفر شد بلا انكه بلوغ چهار فرسخ را اعاده موقوف شد مؤمن حجّه ابد بعد از انحراف داعى او نماز را تمام ميبايد و نماز هايى كه قبل از انحراف داعى قصر نموده اعاده يا قضاى ان لازم است يا نه و آيا فرقى مابين بقاى وقت و خروج وقت بباشد **جواب** اما قضاى ان صلوات پس اشكال نيست و اما اعاده ان با بقاى وقت ان پس ظاهر اين است كه واجب نبوده باشد نظر باينكه امتثال امر مقتضى اجزاست لكن اگر بعنوان استحباب در باب وقت اعاده نمايد بد نيست نظر به حديثى كه وارد شده و ان حديث اين است ان كان قصر ثم رجع عن نيته اعاد الصلوة لكنه ضعيف سنده لا يصلح لان يعول عليه في الوجوب سيما انه معارض بالصحيح الدال على عدم الوجوب قال ع تمت صلوته ولا يعيد **سؤال** شخصى در اول عازم سفر شد و در اثناء طريق داعى او منحرف شد حكم ان از قرار تفصيل سابق معلوم شد لكن مقصود حال اينست كه اين شخص تا بار اول منحرف شد يعنى بعد از رجوع از عزم سفر باز عازم سفر گرديد در اين وقت مسافت معتبر است از همين محل كه ثانيا عازم سفر گرديده يا در حكم سفر اول است يعنى مسافت اعتبار مبتنى از منزل اول **جواب** اين در صورتى كه رجوع از قصد اول بعد از بلوغ باربعة فراسخ شده اعاده نموده باشد مبنى بر قصد بها نيست نظر باينچه مذكور شد كه در اين صورة غاية الامر ملحق بمن لم يقصد در صورة عدم از ان قصد بطريق اولى حكم خواهد بود و اما در صورتى ديگر يعنى رجوع از سفر قبل از بلوغ باربعة فراسخ بوده باشد ممكن است كه گفته شود اعتبار مسافت از منزل حكم خواهد بود اگرچه بعد از رجوع از قصد اول نماز را تمام نموده باشد نظر باينكه اين شخص مسافر بوده و حكم سفر از او ساقط شده بجهة رجوع از قصد و معروض اينست كه اين قصد رجوع عود بحكم اول در هنگام خواهد نمود لكن ظاهر اينست كه اعتبار مسافت از محلى كه رجوع از قصد اول نموده بايد بود نظر باينكه اين شخص بعد از عدم از عزم سفر حكم سفر از او ساقط و اتمام صلوة در حق او متعين شد و مقتضاى استصحاب حكم بقاى ان در حكم است تا دفع ان مشخص شود و اين معلوم نيست مگر در صورتى ظاهر ميشود كه بعد از رجوع از قصد اول عازم مسافت باشد كه اقلا ان هشت فرسخ بوده باشد و ناوى اقامه عشرة ايام در اثناء نبوده باشد بنابر اين نماز را تمام ميكند در اين صورة **سؤال** كسى بعزم چهار فرسخ از منزل خود بيرون ميرود نماز را تمام بايد يا قصر **جواب** اين مسئله منصوص نيست بلكه در صورة ميشود اول انست كه ناوى اقامه عشرة ايام باشد در چهار فرسخى در اين صورة بى اشكال نماز را تمام ميكند و اگر در ماه رمضان باشد روزه را ميگيرد دوم انست كه قصد معاوده بمحل خود دارد با قصد معاوده دارد بلا فاصله عرفيه اگرچه معاوده در روز ديگر بشود در اين صورة در حق او قصر صلوة و افطار صوم متعين است صورة سيم مخالف باد و صورة سطوره است يعنى ناوى اقامه عشرة ايام نيست و قصد مراجعه در ان روز و نه بلكه متردد است يعنى قصد مراجعه دارد و ناوى اقامه عشرة ايام هم نيست بلكه مقصودش اينست كه بلا انتقاض ده روز معاودت نمايد در اين صورة ظاهر اينست كه قصر در حق او متعين است لكن احتياط اينست كه در صلوة جمع مابين قصر و اتمام نمايد و در صوم افطار نمايد لكن قضا هم بجا آورد **سؤال** اوقات نماز نافله ظهر و وقت فضيلت ظهر را بحسب مقدار ساعات اگر بيان فرمايند باعث نفع عام بعوام خلايق ميگردد **جواب** مقدار ذراع يا قدمين در تحديد وقت نافله ظهر و بنابر مشهور و حق كه در صحيح وارد شده و هم چنين ذراعين يا اربعة اقدام در تحديد نافله عصر و مقدار بلوغ ظل شاخص بمثل شاخص در تحديد وقت فضيلة ظهر و بمثل شاخص در تحديد فضيلة عصر بحسب اختلاف فصول مختلف است مادر بيان اين مطلب اقتصار ميكنيم بلكه بعض از فصول و ساير اوقات بالمقايسه بان معلوم ميتوان نمود

كتاب الصلوة

پس بگويم وقتيكه آفتاب در اول جدى باشد كه اول چله بزرگ است ظاهر اين است كه وقت نافله ظهر تا يك ساعت و نصف ساعت و هفت دقيقه باقى باشد و وقت نافله عصر و وقت مذكور تا دو ساعت و ده دقيقه و وقت فضيلت ظهر تا دو ساعت و نيم و دو دقيقه و وقت فضيلت عصر تا سه ساعت و بيست و دو دقيقه باقى باشد و در وقتيكه آفتاب در وسط جدى بوده باشد وقت نافله ظهر تا يك ساعت و نيم و هشت دقيقه و وقت نافله عصر در دو ساعت و دوازده دقيقه و وقت فضيلت ظهر تا دو ساعت و نيم و چهار ده دقيقه و وقت فضيلت عصر تا سه ساعت و بيست و پنج دقيقه باقى باشد و در آخر جدى كه متصل باول دلو است وقت نافله ظهر تا يك ساعت و نيم و ده دقيقه و وقت نافله عصر تا دو ساعت و هفده دقيقه و وقت فضيلت ظهر تا دو ساعت و نيم و نوزده دقيقه و وقت فضيلت عصر تا سه ساعت و نيم و دو دقيقه باقى بوده باشد و از انچه مذكور شد وقت نافله ظهر و وقت فضيلت ان در قوس معلوم ميشود چه اول قوس مثل اخر جدى است و وسط ان مثل وسط و اخر قوس مثل اول جدى است و وقت نافله ظهر در وسط دلو بمقدار يك ساعت و نصف ساعت و شانزده دقيقه است و در اخر دلو كه متصل است باول حوت بمقدار يك ساعت و نصف ساعت مجملا وقت نافله ظهر در اول جدى تا يك ساعت و نيم و هفت دقيقه ظاهر اين است كه باقى باشد در اول سرطان تا يك ساعت و نيم و يازده دقيقه و وقت نافله عصر در اول جدى تا دو ساعت و هشت دقيقه مجملا بعد از تحقق زوال تا يك ساعت و نيم و هفت دقيقه در جميع فصول نافله ظهر ادا است و نافله عصر تا دو ساعت و ده دقيقه و وقت فضيلت ظهر در اول جدى تا دو ساعت و نيم و دوازده دقيقه در اول سرطان تا سه ساعت و نيم و هفت دقيقه و وقت فضيلت عصر در اول جدى تا سه ساعت و بيست و دو دقيقه در اول سرطان چهار ساعت و نيم و سيزده دقيقه مجملا نماز ظهر را اگر بعد از زوال تا دو ساعت و نيم و بيست و دو دقيقه بجا آورد در جميع فصول پس نماز ظهر را در وقت فضيلت ادا كرده خواهد بود و هم چنين نماز عصر را در سه ساعت و بيست و دو دقيقه بانضمام كه وقت فضيلت ظهر كه آن دو ساعت و نيم و دو دقيقه ميشود و هم چنين وقت فضيلت عصر كه آن سه ساعت و بيست و دو دقيقه ميشود و هم چنين ابتداى وقت فضيلت ظهر زياده از سه ساعت و نيم و هفت دقيقه نميشود چنانچه ابتداى وقت فضيلت عصر علاوه از چهار ساعت و نيم و سيزده دقيقه نميشود پس اين غايت امتداد وقت فضيلت نماز است و لكن وقتيكه شمس در راس سرطان بوده باشد چنانچه قبل مذكور شد غالبا انتقاص است لكن وقتيكه شمس در راس جدى بوده باشد و در بعضى دو حالت متوسط مابين جدى و رعايت بعد از ذراع اجدى مذكور شد كفايت ميكند در مطلب **سؤال** كسى مشغول نماز است ديگرى وارد ميشود سلام ميكند رد سلام واجب است يا نه در صورة وجوب بچه صيغه بايد جواب بايد و هرگاه سلام كند بطريق متعارف بين عوام الناس بگويد سلام جواب لازم است يا نه در غالب بوده باشد و بعضى علما بالتماس اين است كه احكام اين مسئله را مفصلا بيان فرمايند كه نفع بسيار ضرور و عام البلوى است **جواب** صيغه متداوله سلام شش است اول سلام عليكم دوم السلام عليكم سيم عليكم السلام چهارم سلام عليك پنجم السلام عليك ششم عليك السلام بعد از ملاحظه هريك از صيغ سته مذكوره بيان و بعضى از اقسام مسئله سى و شش قسم ميشود مثل اينكه سلام كننده بگويد سلام عليكم جواب ان ممكن است بسلام عليكم والسلام عليكم و عليكم السلام و سلام عليك والسلام عليك و عليك السلام و هم چنين است ساير اقسام ظاهر اين است در حاليكه كسى سلام كند بر مصلى بيكى از صيغ سته كه بوده باشد لازم است كه رد نمايد بمثل ان يعنى اگر بگويد السلام عليكم مصلى در غالب لازم است كه رد نمايد بهمين نحو حتى انكه اگر اسقاط الف و لام نمايد و بگويد سلام عليكم جايز نخواهد بود بلكه در بعضى كه موجب بطلان نماز شود و هم چنين اگر بگويد عليكم السلام مصلى در مقام رد لازم است كه بگويد عليكم السلام و تغيير اين جا موجب بطلان نماز خواهد بود و هم چنين است در السلام عليك يا سلام عليك يا عليك السلام جهاد معتبر در جواب از مصلى است كه اتيان نمايد بمثل ان صيغه كه از سلام كننده صادر شده بخصوصه كلام بگر در اين مقام است در چند مطلب است **اول** انست كه مسلم و مسلم عليه باعتبار وحدة و تعدد يا بعضى هر دو يا وحدة احدهما و تعدد ديگرى منقسم ميشود بچهار

ثم اول آنست که مسلم واحد است و مسلّم علیه نیز واحد است حکم او آنست که مذکور شد یعنی اگر مسلم علیه در نماز بوده باشد
لازم است که اقتصار نماید بمثل آن صیغه و اگر در خارج نماز بوده باشد هم اولی آنست که بمثل آن نماید و احسن از آن دوم آنست که
هر دو متعدد باشند مسلمین و مسلّم علیه نیز متعدد در این صورت رد بر هر مسلم علیه لازم است پس هرگاه هر یک علیحده سلام
نمودند جواب هر یک خواه همه مشغول نماز بوده باشند یا هیچیک مشغول نبوده باشند یا بعضی مشغول نماز بوده باشند و بعضی در
خارج نماز لکن در صورت اشتغال بنماز لازم است ایشان را که بمثل آن صیغه که از مسلمین صادر شده و اما هرگاه بعضی از آنها صیغه
نمایند در جواب ظاهر این است که مثل آن صیغه وجوب از دیگران بوده باشد در صورتیکه قصد رد را نهم کرده باشد پس رد دیگران
رد لازم نخواهد بود لکن هرگاه در خارج نماز بوده باشد مستحب است در جواب هر یک ایشان رد نموده باشند و اما در حق آنکس که
مشغول نماز بوده باشد در این صورت جایز نیست مانند که در این مقام است آنست که آنچه مذکور شد مختص است بصورتیکه
همه متفق بوده باشند در لفظ سلام مثل آنکه بعضی سلام علیکم گفته باشند و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک در این صورت
اکتفا بر جواب یک صیغه مشکل است خواه در خارج نماز بوده باشد یا در اثنای نماز مسئله محل اشکال است ظاهر این است که اکتفا
برد بآن صیغه مشکل است اگرچه در اثنای نماز بوده باشد سیم آنست که مسلم متعدد بوده و مسلّم علیه واحد در این صورت نیز
هرگاه قصد همه کند میتواند که اکتفا میتواند نمود اگر در اثنای نماز بوده باشد در صورتیکه در یک صیغه قصد رد همه نموده ایشان
بصیغه سلام متفق بوده باشند و در خارج نماز نیز چنین بوده باشد نظر باینکه امتثال رد واجب کرده
همه نموده باشد حاصل شد حکم بر جواب تعدد آن اگرچه بطریق استحباب بوده باشد محتاج بدلیل است مخفی نماند که آنچه مذکور
شد در صورتیست که شروع برد سلام بعد از فراغ هر سلام کننده بوده باشد از صیغه سلام و اما هرگاه شروع برد سلام قبل
از فراغ بعضی از آنها بوده باشد از صیغه سلام یا قبل از شروع بعضی بوده باشد بسلام ایشان اکتفا بیک رد نمیتوان نمود چهارم
آنست که مسلم واحد بوده باشد و مسلّم علیه متعدد در این صورت نیز هرگاه یک نفر از جمله ایشان رد نمود دیگران اکتفا باین میتوانند
نمود لکن در حق باقی مستحب است ایشان نیز رد نموده باشند لکن در صورتیکه مشغول نماز نبوده و اما در حق مصلی رد ثانیا جایز نیست
بلکه موجب بطلان نماز است این در صورتیست که آنکس که اقدام برد سلام نموده از جمله مکلفین بوده باشد و اما هرگاه
غیر مکلف بوده باشد ظاهر این است که موجب سقوط تکلیف نشود پس بر بعضی از مکلفین رد واجب خواهد بود خواه در اثنای
نماز بوده باشد یا خارج نماز فرقی در این باب نخواهد بود و حال آنکه نیست و اما هرگاه سلام کننده غیر مکلف بوده باشد ظاهر
این است رد سلام بر مسلم علیه لازم است اگرچه در اثنای نماز بوده باشد مسئله در بیان تسلیم بعضی بر بعضی بدانکه مسلم و مسلّم علیه
یا متحد است یا متعدد یا مسلم متعدد است و مسلّم علیه متحد یا بعکس یعنی مسلم متحد است و مسلّم علیه متعدد پس در این چهار مطلب
مطلب اول آنست که مسلم و مسلّم علیه متحد بوده باشد و این خالی از این نیست مسلّم علیه یا در نماز است یا در خارج نماز و علی
التقدیرین مسلم یا مکلف است یا غیر مکلف و بر جمیع تقادیر مسلم یا ذکور است یا اناث بر جمیع تقادیر صیغه سلام که از آن
شخص صادر میشود یا صحیح است یا غیر صحیح پس در این مقام چند بحث است اول آنست که مسلم مکلف و ذکور بوده باشد و صیغه سلام
صادره از او صحیح بوده باشد و مسلّم علیه مشغول در نماز بوده باشد در این صورت شکی در وجوب رد سلام نیست لکن
جایز است در مقام رد ایشان بصیغه مانند نماید چنانچه جایز است ایشان باحسن نماید بجهت هرگاه سلام کننده چنین گوید سلام
علیکم و مسلّم علیه مشغول نماز بوده باشد ایشان بجواب بچند نحو میتواند نمود اول سلام علیکم دوم السلام علیکم سیم علیکم السلام
منعرف یا تتمه و رحمة الله و برکاته و معلوم است پس بیشتر طریق ایشان بجواب میتوانند نمود لکن احسن آنست که بجواب علیکم السلام
چنانچه همین صیغه با صیغه احسن از آنها است اگرچه با صیغه بوده باشد دوم مثل آنست که مذکور شد لکن مسلّم علیه در نماز بوده باشد
در این صورت لازم است که ایشان بجواب بمثل صیغه که از مسلم صادر شده یعنی هرگاه سلام کننده بگوید سلام علیکم بر مصلی

لازم است که بگوید سلام علیکم علیکم السلام جایز نیست و همچنین جایز نیست که بگوید السلام علیکم یا سلام علیک یا علیک السلام
یا السلام علیک و ظاهر اینست که چنین بوده باشد در صورتیکه سلام کننده هر یک از آن صیغه را اختیار نماید در مقام سلام
یعنی لازم است که مثل همان صیغه را در اثنای نماز رد نماید ایشان بلفظ مغایر جایز نیست اگرچه در بعضی صحیح بوده باشد خواه در
زیادتی بوده باشد یا در نقصان مثل اینکه سلام کننده بگوید السلام علیکم بر مسلم علیه مصلی لازم است که همین صیغه رد نماید جایز
نیست در مقام رد اسقاط الف و لام نماید چنانچه جایز نیست در صیغه خطاب جمع ایشان بلفظ مفرد نماید که بگوید السلام علیک و
هرگاه سلام کننده بگوید سلام علیک در مقام جواب جایز نیست بگوید السلام علیکم یا السلام علیک بلکه لازم است در مقام رد ایشان
نماید بهمان صیغه سیم آنست که سلام کننده زن بوده باشد و در این صورت مسلّم علیه مثل سابق یا در خارج نماز است یا در اثنای
نماز و علی التقدیرین زن یا محرم است یا اجنبیه و در صورت محرمیت یا عالم است باینکه اجنبی صوت او را میشنود یا نه و در صورت محرمیت
و عدم علم باستماع اجنبی صوت او را ظاهرا جواب لازم است خواه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز حکم صیغه در نماز و در خارج
نماز بهمان نحو است که در رد مذکور شد مطلقا مخفی در این باب نیست با زن بوده و در صورت محرمیت زن و علم او باستماع اجنبی صوت
او را مسئله خالی از اشکال نیست نظر باینکه مسئله مبنی بر این است که در حق زن حرام است که اسماع کند صوت خود را بغیر با اجنبی بغیر
اطلاق بلکه ظاهر اینست که حکم حرمت بعنوان اطلاق نتوان نمود پس رد واجب خواهد بود اگرچه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط
در این مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و آنچه مذکور شد در صورتیست که زن مسلم از محارم او بوده باشد و اما هرگاه غیر محرم
بوده باشد پس حکم در این آنست که مذکور شد پس واجب است رد خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز لکن چنانچه مذکور
شد بنا بر احتیاط مقتضی اینست که اعاده نماز کند بعد از اتمام چهارم آنست که سلام کننده غیر مکلف بوده باشد خواه مسلّم علیه
در نماز بوده باشد و یا در خارج نماز ظاهر این است که هرگاه ممیز بوده باشد رد سلام او واجب بوده باشد اگرچه سلام کننده مسلم
علیه در نماز بوده باشد لکن احتیاط در این مقام نیز اعاده نماز است بعد از اتمام پنجم آنست که سلام کننده در مقام سلام
اقتصار نماید بلفظ سلام چنانچه متعارف ما بین کثیری از عوام و نسوان است خواه سلام کننده مکلف بوده باشد یا غیر مکلف ظاهر
این است رد چنین سلام واجب نبوده باشد و در خارج نماز سهل است اشکال در اثنای نماز است ظاهر اینست که رد ...
بلکه جایز نبوده باشد بلکه ظاهر اینست که موجب فساد صلوة است اما این در صورتی است که از نسوان و عوام الناس صادر شود
و اما هرگاه از شخص عالم صادر شود که سلام را از جمله مبتدای محذوف الخبر قصد نماید و خبر محذوف منوی او بوده باشد در این صورت
رد نماید ششم آنست که سلام کننده غیر مسلم بوده باشد مثل یهود در این صورت اگر مسلّم علیه در غیر نماز بوده باشد ظاهر
اینست که رد واجب بوده باشد در مقام رد لازم است که اختصار نماید بعلیک یا بعلیکم یعنی بافراد صیغه خطاب یا بجمع هر دو
خوبست و اما اگر مسلّم علیه در اثنای نماز بوده باشد در این صورت ظاهر این است که رد واجب بلکه جایز نبوده باشد بلکه اگر رد نماید
موجب بطلان نماز میشود بدانکه مناسب در این مقام نقل چند امر است اول آنست که هرگاه مسلّم علیه مشغول بنماز بوده
باشد اگر وقت سلام مشغول ذکر یا دعا نبوده باشد حکم او آنست ایشان بلفظ سلام نماید تاخیر جایز نیست و اما
هرگاه در اثنای قرائت یا ذکر بوده باشد اگر در اثنای کلمه بوده باشد خود را بمحل وقف رسانیده قطع قرائت نماید بعد از آن رد نماید
در اثنای کلمه قطع کلمه نماید دوم آنست آنچه مذکور شد که رد سلام واجب است در وقتی است که متحقق باشد که مقصود سلام
کننده این شخص است و اما هرگاه شک داشته باشد در این صورت رد سلام واجب نیست بلکه اگر در اثنای نماز بوده باشد
جایز نیست پس اگر در چنین صورة رد سلام نماید موجب بطلان نماز میشود سیم آنست آنچه مذکور شد که در اثنای نماز رد لازم
کرد نماید بمثل آن صیغه که از سلام کننده صادر شده این در صورتیست که شکی و اشتباهی در آن صیغه نداشته باشد و اما
هرگاه شک داشته باشد بر اینکه صیغه صادره از آن السلام علیکم بوده یا سلام علیکم و هکذا یا در این صورة اگر مسلّم علیه در اثنای

نماز بوده باشد رد جواب خواهد بود بنابر مسلک اشکال است لکن ظاهر اینست رد جواب بلکه واجب خواهد بود **چهارم** آنست ابتدا
بسلام مستحب است و رد سلام واجب است گاه هست که مسلِّم و مسلَّم علیه متحد است و گاه هست وارد سلام بین بیشتر ضد هر یک
ان بوده که ابتدا بسلام بوده باشد صیغه سلام از این صادر شد همین ضد چنانچه از دیگری همین ضد صادر شد هر دو یک
دفعه ایشان بسلام نموده اند در این صورت و هر دو را لازم است رد سلام دیگری نموده باشند و اگر چنین نمایند هر دو تارک واجب
خواهند بود **مطلب دوم** آنست که مسلم و مسلم علیه هر دو متعدد باشند در این صورت هرگاه مسلم علیه شروع برد نماید بعد
از فراغ هم از صیغه سلام ظاهر اینست که اکتفا و دانستن نصیب علیه بتوان عمل رد بر هر فرد از افراد مسلم علیه لازم نیست
بلکه رد یکی مسقط تکلیف از دیگران خواهد بود لکن هرگاه در خارج نماز باشند اگرچه هم اکتفا بکردن که صادر شده از یکی
میتوانند نمود لکن دو [illegible] که رد ... مستحب بوده باشد و اما هرگاه هم مشغول نماز بوده باشند در این صورت اگر صیغه
صادر شده از همه مسلمین یک صیغه بوده باشد مثلا اینکه همه بگویند سلام علیکم در این صورت [illegible] لیکن ... نماید مثل
اگر همه یکدفعه گفتند سلام علیکم اشکالی نیست و هم چنین هرگاه یکی صیغه ... بود و گفت سلام علیکم باز اشکالی نیست لکن
ظاهر این است که بر دیگران لازم بوده باشد که اکتفا بفعل فلان بکفر نموده باشند و بگویی در این صورت اقدام برد [illegible]
بلکه رد ثانی در این صورت موجب بطلان نماز میشود نسبت بهمان شخص لکن این در وقتی است که رد از مکلفین صادر شده باشد
و اکتفا بتخییر مکلف بتوانند نمود بلکه لازم است ... اقدام برد نمایند اشکال بکرد در این مقام هست این است که هرگاه فرض
شود صیغه سلام صادره از مسلمین مختلف بوده باشد مثل اینکه بعضی گویند سلام علیکم و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک
... چنانچه سابق مذکور شد لازم است که مصلی ایشان نماید در مقام رد بمثل صیغه که صادر شده باشد از مسلم در
صورتیکه صیغه صادره از مسلمین مختلف بوده باشد تکلیف مسلم علیه چیست ظاهر این است ... در این صورت معین نبوده باشد
نظر باینکه بنابر اعتبار ... در این صورت لازم است بلکه حکم کرده شود بر هر فردی از افراد مسلم علیهم لازم بوده باشد رد سلام تمام
نمودن مسلمین که صیغه سلام ایشان مختلف باشد مثلا هرگاه فرض شود عدد مسلمین شش بوده باشد و مسلم علیهم نیز فرض کنیم شش
نفر بوده باشند و فرض شود که صیغه صادره از بعض مسلمین سلام علیکم و از بعضی السلام علیکم و از بعضی سلام علیک و از بعضی
علیک السلام و از سادس السلام علیک پس لازم خواهد بود بنابر فرض مذکور بر هر یکی از مسلم علیهم ایشان شش صیغه سلام تمام
بجا نماید در هر صیغه رد یکی و اگر ایشان آن صیغها را که صادر شده وارد عامل نشد همه منتفی شود ... مماثله در
مثل این صورت نداریم بلکه دلیل بر عدم این نداریم نظر باینکه ظاهر از اخبار ... اعتبار مماثله صورت وحدت مسلم است پس
... در صورت مفروضه ممکن نیست پس بنابر این ایشان برد مشغول موجب بطلان نماز خواهد بود پس لازم است در این مقام
متمسک شویم بادله عامه مثل آیه تحیه و عمومات و مقتضای آن لزوم رد است فی الجمله پس در این صورت ظاهر این است که لازم
بوده باشد اختیار شود یک صیغه از صیغ مذکوره نظر باینکه در یک صیغه رد هم خواهد بود بلکه اختیار صیغه نماید که مشتمل
بر صیغه خطاب جمع بوده باشد مثل سلام علیکم نه سلام علیک این در صورتی بود که یکی از مسلم علیهم بگفتن رد نماید اما
هرگاه همه در یکدفعه اقدام برد نمایند مختار خواهند بود هر یک در اختیار صیغه گاه هست متفق خواهند بود و گاه هست مختلف
کلام بکرد در این مقام هست اینست که آیا اقدام جمیع برد موقوف است بعدم علم باقدام بعض برد یا نه بلکه جایز است اگرچه عالم
بوده باشد باینکه بعضی اقدام برد خواهند نمود ظاهر ثانیست نظر بثبوت مقتضی تکلیف در حق جمیع و رفع آن در صورتی میشود که رد
از بعض صادر شده بالفعل و اما اینکه صادر نشده است جایز است اقدام برآن اگرچه قطع بوده باشد که بعضی اقدام برآن خواهند
نمود تحقق نماید ... شد در صورت دفعه که همه مسلم علیهم مشغول نماز بوده باشند و اما هرگاه هیچیک مشغول نماز نبوده باشند در این
صورت ظاهر این است که ... بصدور رد از یکی و بتوانند نمود و لکن ... شد که ظاهر این است که ... زیاده از یکنفر

که صیغه در رد بوده است که ایشان برد نماید بخلاف آنکه این استحباب مودی بشود باختیار کردن هر یک صیغه را چنانچه مودی بشود
باختیار کردن بعضی مثل آنچه را که دیگری ایشان نموده لکن حال در اختیار تعدد صیغه جمع در کاف خطاب و صیغه مفرده نیست که
مذکور شد و آنچه مذکور شد حکم میشد در صورتی که بعضی از مسلم علیهم مشغول نماز بوده باشند و بعضی مشغول نماز نبوده
باشند ظاهر است بخلاف در صورت تعدد مسلم علیهم یا کل مشغول نماز نباشند یا کل در خارج نماز بوده باشند بخلاف بعضی مشغول
نماز نباشند و بعضی خارج حکم در این صورت اولی صریحا مذکور شد و حکم در صورت ثالثه و دانسته میشود از آنچه مذکور شد در دو صورت
مطلب سیم در صورت وحدت مسلم و تعدد مسلم علیهم است بدانکه هرگاه مسلم متحد بوده باشد و مسلم علیهم متعدد در این
صورت نیز اقسام ثلثه مذکوره محتمل است یا همه مسلم علیهم مشغول نماز نباشند یا همچنین مشغول نماز نیستند یا بعضی مشغول نماز نباشند
بجاوی بعض دیگر حکم همه همین نیست که مذکور شد بلکه حق آنا ... در مقام رد بر یکنفر در صورت تعدد مسلمین مقتضی جواز اکتفا بیک باشد
در صورت وحدت مسلم بطریق اولی و حکایت استحباب رد در حق غیر مسبوق بر رد در صورت عدم اشتغال بنماز و عدم استحباب
بلکه عدم جواز آن در صورت اشتغال بنماز نیز چنانچه مذکور شد متحقق است و انچه مذکور شد که رد بعض در صورت تعدد مسلم علیهم
کفایت میکند در حصول سقوط تکلیف در حق دیگران ظاهر این است این در صورتیست که آن بعض از جمله مکلفین بوده باشد پس هرگاه
آن بعض مکلف نبوده باشد ظاهر این است که رد او مسقط تکلیف در حق مکلفین نبوده باشد پس هرگاه بعض مکلفین اکتفا برد غیر
مکلف بتوانند نمود پس ایشان برد در چنین صورت لازم خواهد بود امر در خارج نماز اگرچه اشکال است نظر باینکه امر وارد است در این
حال ما بین وجوب و استحباب نظر باینکه بر فرض سقوط تکلیف برد در این صورت مستحب خواهد بود و در صورت عدم سقوط واجب
و احتمال حرمت در این صورت نیست پس مقتضی احتیاط در حق ... است در این صورت احتیاط برد خواهد بود لکن اشکال در
اثنای نماز است نظر باینکه امر در این صورت مردد است ما بین حرمت و وجوب به جهت آنکه اگر رد غیر مکلف مسقط تکلیف شده باشد
رد حرام خواهد بود در این صورت معین نیست که در هیچ مذکور شد که ظاهر اینست رد از غیر مکلف مسقط واجب نخواهد بود پس واجب است
بر همه مکلفین رد نموده باشد و هرگاه یکی از ایشان مبادرت برد نمود از دیگران ساقط خواهد بود در این صورت دیگران رد جایز نخواهد
بود **مطلب چهارم** اینست که مسلم متعدد بوده باشد و مسلم علیه متحد مثل اینکه جماعتی سلام میکنند بر یکنفر در این صورت
شکی نیست که مسلم علیه واحد اکتفا بیکرد سلام میتواند نمود چنانچه گذشت که ضد نماید در چنین رد در جمیع و دوم آنست که
شروع برد بکند از فراغ همه مسلمین بوده باشد از صیغه سلام اما هرگاه ضد همه نکرده باشد اکتفا بکرد نمیتواند نمود بلکه لازم است انتظار اینکه
در حین شروع ضد سلام او نموده رد نموده باشد و هم چنین هرگاه شروع برد قبل از فراغ بعضی از صیغه سلام بوده باشد در این صورت
ظاهر نیست که رد نسبت بالتحقیق لازم بوده باشد و هم چنین است که بعد از شروع مسلم علیه برد و در حین شروع بعضی ابتدا
بسلام نماید کلام بکرد در این مقام اینست که آیا رد بیکرد در حق مسلم علیه در صورت مفروضه مطلوب است اگرچه جواز استحباب
بوده باشد یا نه میگوییم هرگاه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد رد ثانیا در حال واجب نیست بلکه ظاهر این است که موجب بطلان
نماز شود و اما هرگاه خارج نماز بوده باشد در این صورت حکم خالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم بجواز محتاج بدلیل شرعی است و آن
ظاهر نیست مگر اینکه گفته شود هرگاه مسلم واحد بوده باشد و مسلم علیه متعدد در این صورت هرگاه بعضی بیک رد نمود ند در حق
دیگران رد مستحب است بجواز استحباب در صورت وحدت مسلم و تعدد مسلم علیه مقتضی ثبوت آنست در صورت عکس بطریق اولی **بدانکه**
مناسب در این مقام آنست که تنبیه شود بر چند امر **اول** آنست که رد سلام واجب فوری است یعنی بر مسلم علیه واجب است که بعد
از فراغ مسلم از صیغه سلام بدون فاصله عرفیه ایشان بجواب نماید خواه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز و
دلیل ثانی بیان شد که هرگاه در اثنای کلام بوده باشد اتمام کلام بلکه در ... و تقدیم آن جیب بوده باشد منافی نیست با فوریت بجهت شکی
در این مطلب نیست کلام میکند در این مقام اینست که هرگاه مسلم علیه اخلال بفوریت نمود یا اقتضای رد سلام بر او لازم است

باشد ظاهر اینست که حکم بوجوب سؤال نبود اگرچه امر در خارج نماز سهل است نظر باینکه در وقت احتمال ثبوت تخلف در امثال این
مقامات کفایت کند و رجال آنها ایمان بتکلیف به لکن اشکال که در اثنای نماز است ظاهر اینست در چنین صورت رد ثابت و جایز
نبوده باشد پس هرگاه در اثنای نماز کسی احتمال بعضی بدهد در رد نمود ایشان بود بعضی از علما بر آنست بلکه رد بعضی از آن موجب بطلان نماز
خواهد بود بلی هرگاه مطلع نشود بر سلام مگر بعد از آنکه مدتی منقضی شد ابدا رد بجواب نمود و بعد از اطلاع لازم خواهد بود ایشان برد
باشد میگویم این منقسم میشود بدو قسم اول آنست که استماع هم سلام نموده باشد بطریقی که ایشان بصیغه سلام نموده مقصود آن
شخص شخص معین بود و آن شخص صیغه سلام را نشنید این نبود و قسم دویم مقسم میشود به قسم آنست که نشنید این باعتبار موانع سماع
بود مثل اینکه مسلم دانیکه شخص مسلم عالم باینکه بودن او نبود یا عالم بود و ایشان بصیغه سلام تمیز نمیکه مقصود این بود که میشود
لکن نشنید بعد از آن صورت بعد از انقضای نماز که محل فوت باشد کسی آورا اعلام نمود که فلان شخص بر تو سلام کرد در این صورت
ظاهر اینست که رد سلام بر او واجب نبوده باشد در حال نماز بوده یا شاغل خارج نماز **سؤال** آیا جواب سلام اطفال غیر ممیز واجب
باشد **جواب** خیر واجب نیست **سؤال** هرگاه کسی در نماز اعلام شخصی بکند در امور واجب یا در مستحب چه کند و اگر مسئله را
نداند آنرا هم بیان فرمایید ما اگر اعلام شخصی کرده رجحان صحیح است اما اشاره کند و حرف او لیست اعلام شخصی کرده باشد و ناقض
نبوده نماز بگوید چگونه است **جواب** در صورتیکه در اثنای نماز اعلام شخصی بکند در امور واجب یا در مستحب اما مطلب
یکی اعلام نماید بمثل آیات بذکر که خارج از اذکار نماز نبوده باشد بلفظ یا ذکر نماید و در آن ذکر قصد اعلام نماید چنین
میتواند در اذکار مختصه در نماز چنین چنین یا قصد نماید ظاهر اینست که اذکار واجبه که بخصوص در آن مطلوب بوده باشد
مثل ذکر در رکوع و سجود که مکلف مخیر است ما بین جهر و اخفات جایز باشد که در آن جهر نماید و قصد اعلام نموده باشد
اما اذکاری که در آن کیفیت مخصوص مطلوب است پس اگر کیفیت مطلوبه در آن اخفات بوده و جهر در آن بقصد اعلام معلوم جایز نیست مگر
در صورتیکه ضعیف اخفاتیه مطلوبه در نماز ذات شده باشد پس اگر قصد این نماید که از اجزای نماز نبوده باشد در این صورت اشکال
در جهر نخواهد بود و اما اگر کیفیت مطلوبه جهر بوده باشد در این صورت حکم بجواز اگرچه خالی از اشکال نیست خصوصا در صورتیکه
جهر نماید بقصد اعلام که مقصود او بوده باشد لکن در این صورت نبوده در نیست که جایز بوده باشد لکن اجتناب اولی بلکه
احوط تبطیل بجا آورده خواهد بود **سؤال** هرگاه نماز قضا مثل نماز عشا را قضا بعد از کرده در وسط نماز بخاطرش آمد که
نماز ظهر را قضا نکرده در این حالت بنا بر قصد ظهر نماید یا جایز است یا خیر **جواب** اگر مقصود این بوده که چون است نماز ظهر را
ادا نکرده است با همان عشا نماید نماز ظهر خواهد بود التفات بنماز عشا مدعی نیست یا اینکه قصد او این بود که نماز ظهر را
ادا کرده معرفت نیست و اگر چنین نبوده بلکه چنین نبوده مبدا است که نماز ظهر کرده و قضای او است نماز عشا است و نماز ظهر مقدم بر نماز
عشا بوده او نیست و در اثنای صلوة متذکر شد که نماز ظهر مقدم بر نماز عشا بوده او هست در این وقت عدول بنماز
از عشا به ظهر جایز خواهد بود **سؤال** نماز عشا را در تشهد اول سلام داد چنین سلام اخیر را هم گفت و بعد نماز را هم اعاده
کرد آیا صحیح است یا نه **جواب** در صورتیکه نماز را در تشهد اول سلام داده سهو لازم است یا در نقل بر جزء نماز را تمام نماید
بعد از فراغ سجده سهو بجا آورد تکلیف او اینست و اگر چنین نکرده باشد نماز او باطل بوده باشد اگرچه در این صورت نماز صحیح است
لکن در ابطال صلوة اشکال است **سؤال** هرگاه امام در نماز بحول الله تعالی و قوته بگوید و ماموم اللهم عونک و قوتک اقوم
و اقعد بگوید جایز است یا خیر **جواب** بحول الله تعالی و بحول الله که فی خالی از اشکال نیست بجهة اگر مقصود اینست که امام بحول الله
و قوته بگوید ماموم بسوال اللهم رحمتک و قوتک اقوم و اقعد بگوید بلی ظاهر اینست که صحیح بلکه منافی
آن باشد این امور ظاهر اینست که لازم نباشد **سؤال** امام تکبیرة الاحرام گفت تکبیر اعلام کرده ماموم هم تکبیر گفت بعد رجوع
بلکه سوره نیز خواند فاتحه خواند امام تا بتکبیر گفت ماموم بگمان اینکه امام برکوع رفته بر رکوع رفت بعد معلوم شد که امام

تا بتکبیرة

٣٧

تا بتکبیرة الاحرام را گفته ماموم چه کند در رکوع و اگر در حال قیام باشد چه کند **جواب** در چنین صورت ظاهر اینست که
هرگاه در همان وقت که مطلع شد قصد انفراد نماید نماز او صحیح است ایشان نماید نماز صحیح باشد **سؤال** شخصی که قبله را نشناسد
یا قبله چنین شخصی رجوع بقبله غالبی که از اهل آنجا افاده ظن و اعتماد بر ایشان بسبب باشد نماید و دیگر میتوانند تحقیق که
عدالة امام برای او ثابت باشد بشهادة عدلین اکتفا کند باید و شهادت بکند در شرع صحیح باشد چه مدار این مطالب بر این باشد
و هرگاه کسی در نجاسات او یعنی شک کند و اکثر اوقات هم شک میکند با چه صورت دارد حال چنین کسی آیا چنین کسی را کثیر الشک
میگویند یا نه و هرگاه شخصی مصلی سلام کند و سلام کننده تعجیل در رفتن کند یا کر اصم باشد که اگر جواب سلام گوید آن مخاطب
نمی شنود و ... ... باشد ... ... شود که چه ... ... چه حال دارد چنین کسی و آیا جواب سلام گوید یا نه
نماند را صورت دارد یا نه و تقلید باید بوده باشد و دیگر هرگاه شخصی ... را بر تقلید مجتهد بی کذا رد که پس از آن مسئله را عمل کند و هم
چنین نماید هر یا هر که بعضی از آن مسئله از مسائل هر کدام را که خواهد عمل کند و تقلید نماید و هر کدام را که مشکل کرده یا
تقلید نماید آیا میتواند که چنین کند یا او را تقلید کند ... کند یا نه و هرگاه بعد از فوت مجتهد بی مجتهد دیگر حی است تجویز کند
تقلید میت را یا نه مطلقا هرگاه مجتهد حی اعلم از میت باشد و بر شخص مقلد مشتبه شود اعلمیت مجتهد حی و میت و هم چنین
مشتبه باشد و همین مجتهد در رساله خود ... کرده باشد که عدول جایز نیست بکند یا چه صورت دارد مقلد مسئله ... به عمل
بکند در این مسئله مجتهد حی **جواب** در صورتیکه سمت قبله مشخص نبوده باشد مبنای اعتماد نمود بآمارات که بعضی مظنه
سمت قبله بوده باشد مثل اینکه رجوع کند بمحاریب مساجد یا بقبور مسلمانان و امثال آن مسلمین پس اگر مدارج بمهان بوده
باشد بعضی ملاحظه نمود دید که طائفه شیعیان جهات آن را تصحیح میکنند ظاهر اینست که با امثال این امور در تشخیص سمت
قبله اعتماد میتوان نمود در صورتیکه مفید مظنه قبله بوده باشد چنانچه غالب اینست و اما هرگاه فرض شود افاده مظنه نکند
مثل اینکه بعضی قبور ... که بعضی ... را بعضی نیز میباید و این شخص ... بوده باشد با امارات قبله گاه هست
ملتبس باین میشود که فعل آن شخص بر غلط است در چنین صورة اعتماد نمیتوان نمود و لهذا اعتماد بمذابح اهل سنت نمیتوان نمود
نظر باینکه جماعت از ... آنها بحق بر ... است ... بغیر سمت قبله ... انحرافات مذکوره که مفید مظنه است بسمت
قبله بوده باشد اعتماد میتوان نمود و هم چنین هرگاه در خانه که داخل شد اعتماد بقول صاحب خانه بسمت قبله میتوان نمود
نظر باینکه قول صاحب خانه مفید مظنه میشود غالبا پس هرگاه فرض شود که افاده مظنه نکند اعتماد بعنوان نمود و اما قبله نما
پس اگر اعتبار نموده باشد در ... که سمت قبله مشخص بوده ... افاده ظن بسمت قبله نماید در وجه کاهما
میتوان نمود ... در صورت عدم معلومیة سمت قبله هرچه افاده ظن بسمت قبله کند اعتماد بآن میتوان نمود اگرچه فاسق بوده
باشد و اما ... اگر در تشخیص عدالت امام ... امام یا ... اعتماد میتوان ... چند چیز است اول اختیار ... معاشرت پس هرگاه معاشر
بوده باشد ... غالب معلوم ... که ... چنین شخصی است که هرگاه معصیتی اتفاق افتاد در هیچ مانعی
مانعی از ارتکاب معصیت نبوده باشد ... یا ... خوف و ... حضرت الله جل شانه بوده باشد که ... مانع از
اقدام ... ارتکاب معصیت خواهد بود چنین شخصی را عادل میتوان گفت و در نماز اقتدا بآن میتوان کرد دوم تزکیه و تعدیل
بعضی هرگاه در نظر عادل ... بعد التفحص نماید غالب اینست اعتبار دو نفر عادل افاده ظن بعد التفحص نماید پس اعتماد در
چنین صورت بقول آنها در عادل بودن ... و غیره و اما هرگاه خصوصیات در این مقام بوده باشد که قول دو نفر عادل
افاده مظنه ... نماید بدرجه ... اتفاق ... پس در این صورت اعتماد بعنوان نمود سیم اشتهار شخصی است بعدالت
هرگاه شخصی مشهور و معروف بوده باشد بتقوی و ورع بحیثیتی که از این اشتهار علم ... بعدالت این شخص شود ظاهر اینست
در چنین صورت اعتماد نمیتوان نمود ... در ... کرده با ... در نماز اما ... در ... بلی این ... شود اول

شك در اجزای تسبیحات اربع است یا این نحو که یقین قطع دارد سبحان الله گفته است لکن شك دارد که الحمد لله را گفته است یا نه
در این صورت هرگاه این شك بعد از فراغ از الله اکبر یا بعد از لا اله الا الله بوده باشد ظاهر این است که اعتنائی بچنین شکی نیست
یعنی بنا بر وقوع مشکوك فیه میگذارد بلکه هم چنین است حال هرگاه شك در سجده بعد از دخول در تکبیر یا تهلیل بوده باشد
پس اعتنائی بچنین شك نیست یعنی در چنین صورت نیست یعنی در هر دو صورت بنا بر وقوع میگذارد و اما اگر این شك
قبل از دخول در تهلیل بوده باشد اعاده مشکوك فیه در چنین صورت لازم است دوم شك در عدد تسبیحات اربع است و
این بچند نحو میشود اول آنست که نداند تسبیحات را یکمرتبه خوانده است یا نه یعنی در حال قیام در رکعت ثالثه شك
میکند که تسبیحات اربع خوانده است یا نه این دو قسم میشود یکقسم آنست که این شك بعد از دخول در رکعت ثالثه است
یا یعنی که این شخص معتقد این بود که تسبیحات اربع را یکمرتبه خوانده است و باین اعتقاد شروع در تسبیحات نمود بقصد اینکه
مرتبه دیگر تسبیحات اربع را تلاوت نماید بعد از شروع در آن شك نمود که قبل از این تسبیحات را خوانده است یا نه و در این
صورت ظاهر اینست که عود بمشکوك فیه واجب است یعنی واجب است لازم نبوده باشد دوم آنست که شروع بتسبیحات
نمود شك میکند که تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در این صورت ظاهر این است که عود بمشکوك فیه واجب است یعنی واجب
که تسبیحات را بجا آورد بلکه هم آنست که در اوان اشتغال بتسبیحات اربع شك میکند که این دفعه اول است یا ثانیه و این نحو
که شروع باین تسبیحات باعتقاد اینکه یکدفعه تسبیحات اربع را خوانده است نموده است یا معلوم او نیست در چنین صورت
لازم است که قرار دهد این را که مشغول است دفعه اولی باشد پس اتمام نماید بقصد اینکه بقیه است دفعه ثانیه
شك در عدد تسبیحات آنست که قطع دارد که تسبیحات اربع را یك مرتبه خوانده است لکن شك دارد که مرتبه دوم بالمعنی که
قطع بجا آورده یکمرتبه دارد و احتمال میدهد که دو مرتبه خوانده باشد در این صورت بنا بر اقل میگذارد یعنی ایجاب
مرتبه میگذارد لکن اتیان بمشکوك فیه در این صورت لازم نیست نظر باینکه در تسبیحات اربع اجتزاء بیکمرتبه میتوان نمود
و اما مستحب این است که اتیان بمشکوك فیه نماید یعنی شروع بتسبیحات نماید بقصد اینکه دفعه دوم است بعنوان استحباب
و اما اینچه مذکور شد حکم شك در دفعه سیم ظاهر میشود باین نحو که اگر شروع در تسبیحات نموده باشد باعتقاد اینکه این دفعه
سیم است بعد از شروع باین اعتقاد شك نماید که آیا این دفعه دوم است یا سیم ظاهر این است که این شك اعتبار ندارد
یعنی قرار میدهد که این دفعه سیم است و هرگاه باین اعتقاد نبوده باشد یعنی شروع بتسبیحات نمود باعتقاد اینکه مرتبه
دوم است یا سیم در اثنای تسبیحات شك بهم رساند که مرتبه دوم است یا سیم در این صورت بنا بر اقل میگذارد پس قرار میدهد
که دفعه دوم است یا این قصد تسبیحات را تمام میکند بنحوی که مذکور شد اما این مقام در صورتی بود که کثیر الشك نبوده
باشد اما هرگاه کثیر الشك بوده باشد بنا میگذارد بر وقوع مشکوك فیه در جمیع صور مذکوره و اما رد سلام هرگاه سلام علیه
در نماز بوده باشد یا در خارج نماز پس لازم است رد سلام فوراً بنحوی که سلام کننده خاص بشنود و مانع از استماع متحقق نبود میشنید
بنا بر این رد سلام اصم بنحوی میباید بوده باشد که اگر اصم نبود میشنید و هم چنین هرگاه فرض شود که سلام کننده سواره
شد رد بود در رد جایز است اکتفا نماید بنحوی که اگر چنین نمی بود میشنید و صیغه سلام که از سلام کننده صادر میشود
اگر شخص یا شد مصلی مسلم علیه لازم است در مقام رد اتیان بهمان صیغه نماید و هرگاه صیغه سلام صادره از سلام
کننده شخص باشد مثل هل اشکالست لکن ظاهر اینست که رد واجب باشد بر مصلی و در نفس اخبار سلام علیکم در این مقام
آمده بوده باشد از سلام صحیح منداوله و اما جواب بلی کسانی که صحیح چنین نسانی یا نبوده باشد بر بعض از معاصرین تنها ذکر نموده
که شهور مابین فقها این است که نماز باطل باشد یا چنین بودن این حکم بطلان باعتقاد این خادم شریعت نخل ابنا سلام الله
و سلامه علیهم اگر چه مشکل است لکن احتیاط در این مقتضی اجتناب از آنست و اما هرگاه مراد چیزی انسانی بوده باشد

خلقا یعنی در قصد ندارد **سوال** هرگاه زید نماز مغرب را اقتدا نمود بهمان نماز عشای امام و در حال قیام شك نمود میان سیم یا چهارم
و استعلام نمود معلوم نشد حضرت در حال رکوع چه باید بکند و اینچه بیان فرمایند که شخصی بقصد اقامه در موضعی نمود و شروع در نماز
نموده بعد از آنکه داخل رکوع و سجود رکعت سیم شد و یا مثل آن قصد معروف شد چه کند نماز را تمام یا بجهت آنکه در آن موضع میماند
و اینچه چه میفرمایند که هرگاه کسی در اول وقت چنین دانست که بقدر چهار رکعت وقت باقیست و نماز عصر را قصد نموده داشته بعد
از فراغ از نماز مذکور ملاحظه نمود بقدر سه چهار رکعت دیگر وقت باقی است چه کند **جواب** اما حکم شك ماموم که مطلق با امام
در نماز مغرب یعنی امام مشغول نماز عشا شده و ماموم نماز مغرب خود را اقتدا نموده بهمان نماز عشا در رکعت اول امام در چنین
صورت هرگاه ماموم شك نماید در حال قیام که آیا این رکعت چهارم امام است یا رکعت سیم در این صورت بحسب هر دو شك
نمی نماید بلکه ملاحظه کرده طی اشتغال باجزای نماز نماید و تامل کند بهمان حالت قیام تا امام برکوع و سجود رفته بعد از رفع راس از
سجده ثانیه اگر امام مشغول تشهد شد معلوم میشود که قیام رکعت چهارم بوده در این صورت ماموم هم قیام میماید مثل
ملیان بتشهد و تسلیم مینماید و اگر امام بعد از رفع راس از سجده ثانیه ایستاد معلوم میشود که این قیام قیام رکعت سیم
بوده ماموم در این صورت رکعت ثالثه خود را با امام اتیان مینماید و اگر خواهد قصد انفراد نماید در همان وقت که معلوم شد
یکرکعت منفرداً اتیان مینماید و اما حکم مسافر که قصد اقامه نموده در اثنای نماز نیت از آن عدول نموده رکعت سیم رسید مانع عدول
شد ظاهر این است که متعین بوده باشد عدول و که همان نماز را تمام نماید اگر چه نماز چهار رکعتی بوده باشد و احتیاط بعد از اتمام
چهار رکعت آن نماز را قصراً اعاده نماید و اما نماز های دیگر ظاهر این است قصر بوده باشد و اما کسیکه نماز عصر را مقدم داشت با
اینکه تا وقت باقی نماند مگر بقدر چهار رکعت بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد یعنی که بعد از فراغ از نماز عصر مشخص شد که بقدر دو
رکعت یکی از وقت باقی مانده در این صورت احتیاط این است که در خصوص الحال نماز عصر را اعاده نماید بعد از آن نماز ظهر را قضا نماید
سوال با جامه نجس نماز کردن در حال اضطرار جایز است یا نه **جواب** در صورتیکه ممکن از تطهیر و نزع نجس نبوده باشد و یا اشکال
جایز است **سوال** با بدن نجس در صورت فقدان مطهر نماز کردن اعاده و قضا دارد یا نه **جواب** قضا ضرور نیست **سوال**
اشباع حرکه بحدیکه موجب زیادتی حرف شود مبطل صلوه میشود یا نه **جواب** حرف مجهول که اشباع در حرکه ضمه او میشود یا ضمیر
غائب است باعتبار ماقبل حرف آخر او را که یا مکسور است یا مضموم او اشباع حرکه بحدیکه موجب زیادتی حرف شود لابد است مثل
به و بحله و اله و ابنه و و جیه المخلوق من جنسه المخلق باخلاقه و نحو و اما ضمیر غائب که ماقبل آن مرفوع بوده یا مفتوح
جواز چنین اشباعی محل است مثل و لم یکن له و مثله و رسوله و نحو ها لکن خالی از اشکال نیست اگر چه اشباع فی الجمله در این
مقام بلکه در مطلق حروف مضموم لازم است بجهت ماقبل ضمیر غائب یا مکسور است یا در این صورت اشباع آن بحدیکه منجر
بزیادتی یا میشود لازم است و در صورت مجزوم بودن ماقبل ضمیر مثل منه و علیه ظاهر این است که اشباع حرکه بحدیکه منجر
جایز بوده باشد و در صورت مضموم بودن ماقبل یا مفتوح بودن محل اشکال است احوط بلکه اولی عدم اشباع است و اما اشباع حرکه
بمقدار مزبور در غیر ضمیر غائب پس اگر در قرائت یا اذکار واجبه بوده باشد ظاهر این است که جایز نبوده باشد **سوال** نماز
جمعه بر منوده واجب است یا با جماعت و شرائط از آن بیان فرمایند **جواب** نماز جمعه بر حاضر جماعت بوده باشد یا منفرداً واجب
نیست و این اقتصار بلکه مستحب است **سوال** نماز عیدین با جماعت بدون خطبه جایز است یا نه **جواب** جایز نیست **سوال**
مسافریکه وارد بلدی شود در چه صورت نماز را تمام نماید **جواب** در صورتیکه قاطع بوده باشد که ده روز در آنجا بماند
نماز را تمام میکند و الا قصر میکند مگر در صورتیکه مترد بوده باشد در مکانی باین معنی که عازم اقامه عشره ایام نبوده باشد
بلکه منظور وی این بوده باشد که هر وقت که مقصود وی شود حرکت نماید در این صورت تا یکماه نماز را قصر میکند بعد از انقضای
یکماه نماز را تمام میکند اگر چه یکماه بوده باشد این در صورتی است که او از شهر وارد شده باشد و اگر وارد در ده یا شهری شده

باشد ومردد بوده باشد او و وقت و بعد وقت نماز را قصر میکند بعد از آن نماز را تمام میکند اگر چه یک نماز بوده باشد
والمستند فی الاول الصحیح الحریزی فی الکافی عن زرارة عن ابی جعفر ع قال قلت له ارایت من قدم بلدة الی متی ینبغی له ان یکون
مقصرا ومتی ینبغی له ان یتم قال اذا دخلت ارضا فایقنت ان لک بها مقاما عشرة ایام فاتم الصلوة وان لم تدر ما مقامک بها تقول
غدا اخرج او بعد غد فقصر ما بینک وبین ان یمضی شهر فاذا تم لک شهر فاتم الصلوة وان اردت ان تخرج من ساعتک وفی الثانی الصحیح
المروی فی الکافی عن ابی ایوب قال سال محمد بن مسلم ابا عبد الله ع وانا اسمع عن المسافر ان حدث نفسه باقامة عشرة ایام
قال فلیتم الصلوة وان لم یدر ما یقیم یوما او اکثر فلیعد ثلثین یوما ثم لیتم وان کان اقام یوما او صلوة واحدة **سؤال**
شک در نماز دو رکعتی که موجب بطلان نماز میشود مختص است که شک متعلق بیک و دو بوده باشد یا نه پس اگر شک نماید بعد از
اکمال سجدتین میان دو و سه چه عمل نماید **جواب** شک در صلوات ثنائیه خواه صلوة صبح بوده باشد یا نماز ظهر و عصر و عشا
در سفر یا صلوة جمعه یا صلوة عیدین در صورت تحقق شرائط یا صلوة آیات مبطل است خواه شک میان یک و دو بوده یا میان دو
و سه یا غیر آنها لکن هست اینست که هرگاه مسافر در مواضعی که مخیر است ما بین قصر و تمام مثل مسجد الحرام یا مسجد النبی یا مسجد
کوفه یا حایر حسینی صلوات الله علیه شک کند ما بین دو و سه بعد از اکمال سجدتین در این صورت بنی بر صلوة و حکم بصحت است با
بالاتصال است ما بین ایکه قبل از اخذ بصلوة نیت اتمام نموده باشد یا قصر پس در صورت اول حکم بصحت است و بعضی بنا بر سه
میگذارد و نماز را تمام میکند بعد از سلام نماز احتیاط بجا میآورد و اگر نیت قصر نموده باشد حکم بصحت مشکل است در صورت
قبل از اخذ بصلوة ناوی تمام بوده باشد و در این صورت نماز صحیح است بنا بر سه میگذارد و نماز را تمام نموده بعد از سلام اتیان
بصلوة احتیاط خواهد نمود و اما هرگاه ناوی قصر بوده باشد مسئله محل اشکال است و حکم آن مبنی بر این است که نیت قصر
چنین صورت معین قصر است مانند نماز قصر در غیر آن است که معین قصر نیست پس عدول بتمام جایز نخواهد بود چنانچه در مطالع
الانوار و جمعی بیان شده است بنا بر این مکرر بعد از شک میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین قصد تمام مینماید
در آن وقت شک او در نماز چهار رکعتی خواهد بود بمقتضای عمل خواهد نمود بنی بر سه بر او نمیکند در صلوات ثنائیه موجب
بطلان در صورتی است که در رکعت معین بوده باشد در حق مکلف چنانچه این مبادر از مسئله مثل اسبق مقتضای منع
از ابطال عمل صحیح است در محل سؤال و لهذا قالوا ان محل الکلام ان الظاهر ما اذا کان الرکعتان متعینتین بکون الظاهر
دال علی البنا علی الاکثر فیما اذا کان الشک فی عدد الرکعات فی الرباعیة هو ما اذا کان الاربع متعینة بل یکون وصف
الرباعیة متحققة قبل الشک و فیما نحن فیه لیس کذلک فالاحوط فی محل الکلام الاتمام و اعادة الصلوة رکعتین بعد الاتیان
بصلوة الاحتیاط **سؤال** که در نماز السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته در غیر محل گفته سهوا آیا سجده سهو برای
شخص واجب است یا نه **جواب** سجده سهو در چنین صورت واجب نیست بلکه در هر وقت ادا و قضا کرده خواهد این سلام را
مثل آن گفت محقق خود بود در مطلب آن در محل خود مفصل بیان کرده ام **سؤال** هرگاه کسی در رکعتین اخیرتین که قصد تسبیحات
اربع داشت سهوا حمد و سوره خواند چه کند **جواب** بلا از رکوع تسبیحات اربع بخواند و هرگاه بعد از رکوع متذکر شود بر چیزی
نیست و نماز صحیح است **سؤال** هرگاه کسوف یا خسوف اتفاق افتاد در وقت صلوة فریضه یومیه مکلف در تقدیم و تأخیر
چه کند **جواب** ابن منصور بچند صورت است بجهة آنکه وقت هر دو یا موسع است یا مضیق یا احدهما موسع و دیگری مضیق
در صورت ضیق وقت هر دو یا ضیق وقت حاضره لازم است که اتیان بحاضره نماید و قضای صلوة کسوف متأول لازم نیست
بجهة آنکه تکلیف باو ثابت نیست نظر بعدم جواز تکلیف ما لا یطاق و دلیل جدید بر عدم قضا هم نیست بلکه هست حکم
بلزوم قضا میشود و اما در صورتی است که کسوف اتفاق افتاد در غیر ضیق وقت حاضره حتی یکه ممکن بود از اتیان هر دو مع
ذلک تا حین فریضه حاضره نمود تا ضیق وقت در این صورت اگر چه معلوم مقدم بدارد حاضره را لکن قضا بنماید صلوة

کسوف را در صورت سعه وقت هر دو مخیر است در تقدیم و تأخیر لکن اگر مقدم دارد یومیه را احوط خواهد بود و در صورت
ضیق وقت صلوة کسوف مثل آنکه تا سعه وقت یومیه لازم است که صلوة کسوف را مقدم بدارد و هرگاه صلوة کسوف را مقدم
داشت باعتقاد سعه وقت هر دو و در اثنای صلوة معلوم او شد که اشتباه نموده و تنگی وقت یومیه متحقق باشد در این صورت
لازم است که اعراض نماید از صلوة کسوف و مشغول شود بصلوة یومیه و این اگر چه مخالف اصل است لکن بنص ثابت شده
و بعد از فراغ از صلوة یومیه بنا بگذارد بصلوة کسوف یعنی اتمام بنماید نه آنکه از سر گیرد و استیناف لازم نیست خلافا لبعض الطائفة
مگر در صورتی که وقت آن خارج شده باشد و تفریطی در تعطیل آن در اول نموده باشد متحقق نماید یعنی مذکور شد
در ابواب مقام و در مسائل که قضا نیست در بعضی زلزله میآید چه ممکن است که تفرقه کرده شود ما بین زلزله و غیرها نظر با
وقت زلزله مادام العمر است و معین در حکم بوجوب صلوة این است که زمان زلزله سبب صلوة آن بوده باشد بنا بر این
هرگاه فرض شود که زلزله اتفاق افتاد در ضیق وقت حاضره یومیه لازم است اولا اتیان بحاضره نماید و بعد از آن ممکن است که
حکم شود بلزوم اتیان بصلوة زلزله لکن نه بعنوان قضا بلکه بنیة ادا و اکثر آنکه گفته شود معتبر در وجوب صلوة زلزله آنست
که حین تحقق سبب مکلف متمکن از ادا باشد نظر باشتغال بصلوة و در فرض مذکور این ثابت نیست نظر بضیق وقت حاضره
لکن اینها همه محض احتمال است چونکه در چنین نص صریح این مطلب در کتب بود دیدیم و اسباب مسئله هم یا خود نبود که بتوانیم
تفحص نمود لهذا بطریق احتمال اختصار نمودیم تا شاید با عانة الهی بعد از تمکن اسباب رجوع نمود شود از وقت کشف مانع
شود والله الموفق للطاعات **سؤال** اکمال سجده بچه چیز متحقق میشود التماس اینست که تفاوتی که در مسئله و تحقیق آن را
بیان فرمایند **جواب** ابن از شیخ کلمات فقها اعلی الله مقامهم ظاهر میشود آنست که سه قول در مسئله هست اول آنست
که رکعت تمام میشود برفع راس از سجده ثانیه و این مشهور ما بین فقها است و قضا و بعض از قول ثالث دوم آنست که متحقق میشود
با تمام ذکر در سجده ثانیه و این مشهور ما بین فقها است بلکه حق ثالث است سیم آنست که وضع راس بارض شده در سجده ثانیه متحقق میشود
و این ظاهر میشود از کلام شیخ شهید در ذکری و بعضی از علما تأمل شده اند ذکر رکعت تمام میشود بمجرد رکوع و این قول
نقل شده از سید بن طاوس و محقق در رسائل غریه بنا بر این لازم این قول آنست که هرگاه مصلی شک کند در نماز ما بین دو و سه
مثلا بعد از دخول در رکوع نماز صحیح باشد نظر با اینکه شک بعد از اکمال رکعتین شده و اشد لا از این قول شده از چند
راه **اول** آنست که رکعت واحده رکوع است چنانچه سجده واحده سجود است پس بمجرد رکوع رکعت متحقق میشود و این استدلال در غایت
ضعف است لانه ان کان المراد من کون الرکعة واحدة الرکوع ان الرکعة موضوعة للرکوع فضعفه ظاهر لوضوح ان الرکوع الذی هو جمع
انما هو جمع للراکع کما ان السجود جمع للساجد فحقیقة فیهم و الرکع السجود فالمراد ان الرکوع هی الراکع لا الرکعة و معلوم انه بناء علی ذلک
لا دخل له فیما نحن فیه وان کان المراد ان الرکعة مشتق من مشتقات الرکوع فهو ظاهر ایضا لوضوح ان الرکوع الذی هو المراد فی محل
الکلام هو الرکوع الشرعی المتحنا الذی به یتمکن المصلی من وضع الکفین علی الرکبتین و الرکعة لیست مصدرا منه للمرة للرکوع
بهذا المعنی و هو فرض المسلم فبنی محقق هذا الکلام کما لا یخفی علی المتامل **والثانی** حاصله انه لو لم یکن یتحقق الرکعة بالرکوع
لما کانت صلوة الکسوف مشتملة علی عشر رکعات و اللازم بطلان الملزوم مثله فاما بطلان اللازم فلما ورد فی الاخبار انها عشر رکعات
بفتیة فی کل رکعتین و الجواب عنه ان هذا الاستدلال انما فی الاخبار من ان صلوة الکسوف عشر رکعات
او بقیة فی کل رکعتین و کلاهما مجاز اما الاول فلوضوح ان الاستدلال انما یتم لو کان الملازمة علی وجه الحقیقة و بعض
الاطلاق لا یکفی فی الاستدلال و المراد بعشر رکعات هنا هو الرکوع لا الرکعة و الدلیل علیه انهم اطبقوا علی بطلان صلوة الکسوف
بالشک فیها لکونها من الصلوات الثنائیة و منه یظهر الحال فی بیت فی کل رکعتین کما لا یخفی **والثالث** ان جماعة بل نسب الی المشهور
حکموا بصحة الصلوة فی الشک بین الاربع والخمس بعد الرکوع قبل البلوغ الی حد السجود تمسکا بالنصوص الدالة علی ان



دتمسک تام

الثلث بين الاربع والخمس غير مفسد وحمل الاسند لا الا اعادتها اذا ظن اجابة الركعة بالدخول في الركوع والا لم يكن الشك بين الاربع والخمس
فلا يكون مورد جاعلته النصوص المذكورة وهذا الاسند لا الا غير صحيح لوضوح ان صدق الشك بين الاربع والخمس يحقق حقيقة و
لو مع عدم غاية الركعة ولذا في الشك بين الثنتين والثلث حال القيام مفسد والشك بين الثلث والاربع غير مفسد ولحقيقة
حال القيام ويمكن الاسند لال القول بتمام السجدة بوضع الجبهة على الارض هو ان السجود مفسر بذلك مجيئه ثم لو وضع راسه
الجبهة غير مستلزم لما بينها للقطع بان ما يوجب صدقه شيء على شيء لا يوجب تمامه وكيف مع ان كثيرا ما يوجب بقائه والحاصل
الظاهر من اتمام تحقق انتهائه به وعدم صدقه غيره وهذا المحصل هل الكلام غير محقق للقطع بان بعد وضع الجبهة على
الارض لو رفع راسه منها يصدق عليه انه ساجد وكيف مع ان الذكر لا بد ان يكون في السجدة ومنه يظهر الحال في القول بان اتمام
السجدة ما كان انما يحصل بالفراغ من الذكر فان المراد من الذكر اما الذكر الواجب او الاعم وعلى الاول يلزم ان لا يكون الذكر بعد الذكر الواجب
وانفاق السجدة وهو بديهي الفساد وعلى الثاني يرجع الاشكال الى المجدد بدلالة ان في ان المحلل موكول على نية الساجد فان
نوى ثلث مرات او اربع او خمس وهكذا ينتهي بها لكنه غير صحيح اذ مع نية الثلث مثلا والاتيان بها والوافي بحمد اخر قبل رفع الراس
لا شبهة في انه يصدق عليه انه اتى به في السجدة فلو انتهى به لم يكن كذلك فتحقق ان السجود لا يتم الا برفع الراس منها فالاصل و
يمكن تقريره من وجوه **الاول** استصحاب الموضوع بانه هو ان الاصل بقاء ماهية السجدة وعدم انقضائها الا بعد اليقين
بذلك وهو لا يكون الا بعد ذكر و**الثاني** استصحاب حال المكلف بانه هو ان الاصل بقاء المكلف على حال السجدة وعدم انتقاله
عنها الا بعد العلم بذلك وهو لا يكون الا بما يفصل عليه و**الثالث** استصحاب حال الشرع وتوضيحه هو ان حكم الشارع ببطلان الصلوة
بالشك المتعلق بالركعتين والثلث مثلا والاصل بقاؤه الا ما اعلم خلافه وهذا العلم انما يكون فيما اذا عرض الشك بين الاثنين و
الثلث بعد ان رفع راسه من السجدة واما قبله فلا لانتفاء الدليل عليه فالمختار ان السجدة لا يتم الا برفع الراس منها واما الركعة
فلا يتم بقولنا اي بتمام السجدة وذلك في الركعة الاولى واما الثانية والثالثة والرابعة فلا وتوضيح الحال في اثبات المرام بسند
ان يقال انه لا شبهة في ان التشهد من اجزاء الصلوة ومعلوم ان الصلوة عبارة عن الركعات بهيئتها المعهودة فالتشهد لا شبهة في كونه
من اجزاء الصلوة لا بد ان يكون جزء الثانية او الثالثة والثاني يحتمل وهيئة وصحة معلوم عليه باطلا فكلا نهم على ان التشهد
انما يجب في الركعة الثانية فتعين الاول فالركعة الثانية لا يتم الا باتمام التشهد فقولهم ان الركعة يتم بتمام السجدة اي برفع الراس
منها لا يخلو من المسامحة فقول جماعة ان الشك المتعلق بين الاثنين والثلث مبطل الا اذا كان بعد اكمال الركعتين غير صحيح لما
عرفت من اطباقهم على الصحة فيما اذا كان بعد رفع الراس من السجدة الثانية والظاهر ان المراد ما ذكرنا وانما وقعت المسامحة
في العبارة **سوال** هرگاه شخصی در اول نماز مثلا شک یا سهو در میانه سه و چهار عارض گردد و نماز را بهم زند و از سر گیرد و تمام
نماید آیا باید این نماز را که بهم زده است و دوباره از سر گرفته تمام کرده صحیح است یا نه و آیا بر وی گناهی شده در این خصوص که نماز را
برهم زده است و چنانچه بر فرضها نوشته اند عمل ننموده باشد **جواب** نماز دیگر بعد از قطع نماز اول استیناف نموده صحیح است اگر
ازداده دیگر هم نرسیده باشد لکن در قطع نماز آثم و عاصی است **سوال** معنی این حدیث چه چیز است اول الوقت رضوان الله و
آخر الوقت عفو الله والعفو لا یکون الا عن ذنب **جواب** محتمل است که مراد این باشد که اتیان به نماز در اول وقت موجب خشنودی الهی
و اتیان بنماز در آخر وقت مقرون بمعصیت و دانسته باشد معفو نمیباشد مقتضای ظاهر حدیث اگرچه این است که تاخیر
نماز در حال اختیار تا آخر وقت جایز نیست لکن حدیث محمول است بر مبالغه در عدم اتیان به صلوة در اول وقت و ذنب
در این مقام محمول است بر چیزی که لایق نباشد از حسنات اهل ایمان **سوال** هرگاه در رکعت دویم خواندن قرآن چهار
قسم بجو آید دو قسم جایز و دو قسم باطل اول آن دو قسم جایز که بنا در اتیان جایز است وقف بسکون و دیگری وصل بحرکت
و آن دو قسم دیگر که جایز نیست وقف بحرکت است و وصل بسکون آیا مجتهدین هم باین طور قائل اند **جواب** اما وقف بسکون

و صورتیکه قطع نفس ننموده باشد تشکیکی در صحت آن نیست بلکه اکمل اقسام منصوص است واما با عدم قطع نفس و آن لفظ
در سوال بعد مطلع خواهید شد واما وصل بحرکه پس آن بنا بر صحیح منفصل است بیان آن این است که کلمه موصول بها اگر ابتدای
او همزه وصل ندارد معنی جهتی ندارد و اگر اول او همزه وصل داشته باشد لازم است اسقاط آن همزه عاید و اگر اسقاط [illegible]
ظاهر این است که اشکال حاصل نشود واما وقف بحرکه پس اجتناب از آن لازم است واما وصل بسکون پس با عدم همزه وصل
ظاهر این است که صحیح بوده باشد و اگر همزه وصل داشته باشد با اخلال فصل بآن ظاهر این است صحیح بوده باشد و با عدم
فصل احوط اجتناب است تفصیل این بعد مشخص میشود **سوال** آیا در روانخواندن حمد و سوره و یا در ذکر تسبیحات نماز و یا غیر
ذکر وقف با قطع نفس نمودن ضرور است که هرگاه وقف کند مصلی بدون قطع نفس نمازش باطل میشود یا نه **جواب**
اگر با وقف و عدم قطع نفس فصلی مخلل شود مابین فراغ از کلمه سابقه و اخذ بکلمه لاحقه ظاهر این است عیبی نداشته
باشد مطلقا خواه کلمه ماخوذ بها مفتتح بهمزه وصل بوده باشد یا نه و اگر با وقف و عدم قطع نفس فصلی متخلل نبوده باشد
مابین کلمه موقوف علیها و کلمه ماخوذ بها در این صورت اگر آن کلمه ماخوذ بها مفتتح بهمزه وصل نبوده ظاهر این است باکی
نداشته باشد و اگر مفتتح بهمزه وصل بوده باشد احوط اجتناب از آن است و اگر در قرائت یا اذکار و لیکن چنین نموده باشد
احوط اعاده است **سوال** هرگاه مصلی دو رکعت نماز ظهر نموده و سهوا سلام داد و بعد از آن از برای نماز عصر نیت کند و
تکبیرة الاحرام نیز گفته و هم چنین دو رکعت از نماز عصر بگذارد و بعد معلوم شود و یقین کند که دو رکعت نماز ظهر را
سلام داده ام چه نحو نماید **جواب** اگر بعد از تسلیم از نماز ظهر امری موجب بطلان نماز سهوا و عمدا باشد مثل حدث
یا استدبار قبله از او متحقق شده باشد قطعا نماز ظهر باطل است در اثنای نماز عصر که مذکور شد بر قضای دو رکعت
از نماز ظهر در این صورة عدول نماید از نماز عصر بنماز ظهر و نماز را بقصد ظهر تمام نماید و اگر بعد
از تسلیم منافی متخلل نشده باشد و بلا فصل شروع بنماز عصر نموده باشد بعد از آنکه از عصر مذکور شده باشد در
این صورت [illegible] نماز ظهر محسوب دارد نماز ظهر را
تمام کند بقول ایشان بنماز عصر نماید **سوال** شخصی نماز قضا [illegible] دارد
آیا میتواند [illegible] نماز [illegible]
جواب نماز قضا هرگاه [illegible] بوده باشد [illegible] اقتصار [illegible] و لیکن در نماز
ما لم [illegible] ظاهر این است که جایز بوده باشد بلکه اشکال در جواز اختلاف با [illegible] مجتهد در نماز [illegible]
[illegible] بوده باشد و اما اقل واجب در نماز پس بنابر [illegible] و تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و سوره و رکوع و ذکر کردن در آن بگفتن سبحان
ربی العظیم و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله و در حال استقرار و قیام و رفع راس از رکوع و [illegible] و سجود و ذکر
در آن در حال طمانینه بگفتن سبحان ربی الاعلی و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله و رفع راس از سجده و [illegible] بعد از رفع راس و
سجده ثانیه مثل سجده اولی و رفع راس از سجده ثانیه و رکعت ثانیه مثل [illegible] و تشهد بگفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و رکعت ثالثه و رابعه مثل [illegible] مذکور شد مگر
واجب نیست [illegible] مابین [illegible] سوره حمد و [illegible] تسبیحات اربع [illegible] و تشهد [illegible] مذکور شد [illegible] بالصیغه
سلام که عبارة السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بوده باشد یا السلام علینا و علی عباد الله الصالحین **سوال** شخصی در نماز
مدتی استغفر الله را [illegible] میگفته [illegible] است که چنین باید گفت چون از [illegible] جاهل بوده آیا اعاده
باید کرد یا نه و هرگاه یکی از اعراب [illegible] نماز را درست نگفته باشد چه صورت دارد **جواب** ظاهر این است که اخلال
باعراب در اذکار [illegible] مذکور شده در سوال مضر بصحه صلوة نبوده باشد اما هرگاه اخلال باعراب در اذکار

واجب نماید این مضر صحت صلوة است خواه موجب تغییر در معنی شود یا نه لکن این در صورتی است که اخلال با عراب عامدا بعضی تغییر
در اعراب در هر چیزی که عادةً فی الجمله ملحوظ بوده باشد و اما هرگاه تغییر در اعراب نادر مشهور و هم ممکن فی نفسه صحیح بوده باشد
که مولفین لغت عرب بوده باشد حکم بفساد صلوة در چنین صورت نزد حقیر محل تامل است **سوال** شخصی نماز قضا دارد لکن بجهة امور
معاشی بتفرقه حواس قرار داده که بین الطلوعین نماز قضا میکند آیا بجهة فضیلت میتواند نماز صبح را مقدم بدارد یا نه
جواب در صورت اشتغال ذمه بصلوة قضا بنا بر اقوی حکم بعدم جواز ایشان بجا آوردن در سعه وقت نزد حقیر محل اشکال است
لکن احتیاط شدید یا امکان اجتناب از این است **سوال** شخصی در مکان غصبی نماز کرده و بعد از آن از صاحب مکان حلیت حاصل
کرده نماز او صحیح است یا نه **جواب** با علم بغصبیت مکان نماز باطل است در آن مکان و در حال اختیار استبداد از ملک بعد
از فراغ از نماز مفید ثمری نخواهد بود **سوال** شخصی داخل مسجد شد و امام ایستاده است و مشغول نماز نیاشد و جوار مسلمین
اقتدا باو نموده اند آیا این شخص میتواند اقتدا بچنین امامی نماید با وجود عدم معرفت بحال او یا نه و ثانیا اینکه امامی با ذن ضعیفه
بالخود نفسه در مسجدی نماز میکند آیا اقتدا بچنین امامی جایز است یا نه بدون معرفت بحال او و ثالثا اینکه چه قدر از معرفت کافی
از برای ماموم نسبت بامام **جواب** معتبر در جواز اقتدای ماموم بامام آنست که ماموم معتقد بعدالت امام بوده باشد بعض امام را
چنین بداند که فسق و ما لا یجتنب حال او است که هرگاه معصیتی اتفاق افتد هیچ عایق و مانعی بجهة او نبوده باشد از اتیان آن
معصیت بجهة اخلال بعدالت عامدا از ارتکاب آن معصیت اگر کبیره بوده باشد یا اتیان باشد اخلال از اصرار بر آن اگر صغیره بوده باشد
اگر علم بتحقق چنین حالت در امام حاصل باشد بنا بر مذهب او اگر ظن بتحقق چنین حالت در امام حاصل نمیکند بعد از آنکه این مطلب دانسته
شد میگوئیم هرگاه کسی داخل مسجد شد و امام مشغول نماز است و جمعی از مسلمانان اقتدا باو نموده اند اگر از ملاحظه این مظنه بعدالت امام
بعضی که مذکور شد حاصل شد اقتدا میتواند کرد و اگر حاصل نشد نمیتواند اقتدا نمود و همچنین است حال در صورتیکه از جانب متغلبه مجلد
منصوب بجواز اقتدا اطی بعدالت امام است اگر حاصل است اقتدا میتواند نمود و الا اقتدا نمودن جایز نیست **سوال** هرگاه کسی بعد
از نماز عالم شد بنجاست لباس یا بدن که در گوشه رخت او بوده و قبل از آن عالم نبوده اعاده صلوة لازم است **جواب** ظاهر این است که
نماز صحیح باشد و اعاده لازم نباشد اما احتیاط اعاده است با بقای وقت **سوال** هرگاه مصلی در رکعت ثانی در حال قیام چنین گمان کند که
در رکعت اول است بجای حمد و سوره تسبیح اربع خواند چه کند **جواب** باکی نیست صحیح است **سوال** مصلی در شک میان دو و چهار که بنا
بر چهار گذارد تکمیل نماز نموده بجا آورد احتیاط کرد شک کرد که یک رکعت بجا آورده یا دو **جواب** بنا بر اکثر گذارد بقصد نماز احتیاط هرگاه
که شک کرد که رکعت اول است یا دوم بنا بر یک گذارد رکعت دوم است و نماز را تمام نماید **سوال** چه میفرمایند که هرگاه کسی داخل
نماز جماعت شد و دید که در جامه امام نجاستی هست آیا اعلام امام واجب است یا نه و بعد از اطلاع بعد از نماز چه کند **جواب** ظاهر این است
اعلام امام در چنین صورت لازم نبوده باشد ظاهر اطلاع بطلان واجب بلکه جایز نبوده باشد و هم چنین انفراد در حال او متعین نبوده باشد
بس باقی بر وصف اقتدا در حال او جایز خواهد بود **سوال** چه میفرمایند در این مسئله که هرگاه کسی در ضیق وقت نماز ظهر را کرد
و شک کرد ما بین دو و چهار و بنا بر چهار گذاشت و بعد که خواهد نماز احتیاط را بکند بعد در رکعت وقت باقی دارد
میان نماز احتیاط و نماز عصر چه کند **جواب** در این صورت بعد از نماز احتیاط لازم است بقصد لازم است که اشتغال بنماز عصر
نماید بعد از فراغ از نماز عصر اتیان بنماز احتیاط نماید و این محل ظاهر این است که اقتضاء الحاصل است لکن احتیاط این است بعد از
فراغ از نماز احتیاط نماز ظهر را اعاده نماید بقصد قضا **سوال** شخصی در رکعت اول یک سجده را فراموش کرده و در ثانی در رکوع یا
وقتیکه مشغول بعمل سجده میشد و هنوز در تشهد بهمین سبب یادش آمد که سجده در رکعت اول سهوا کرده در رکوع یا
در رکوع دوم فراموش نموده چه کند **جواب** آن سجده را بعد رکعت اول که فراموش کرده بعد از اتمام سجده نماز را تمام نماید احتیاط
اعاده نماز است خصوصا در صورتیکه فصل طویل متخلل شده باشد در حال قرائت حمد و سوره که موجب اخلال بموالاة ما بین

بعد تمیز شود و این در صورتی است که ظاهر از آیین بعضی بعد اداء بوده باشد و اگر ظاهر شود بجا آیا ماده باشد در آن وقت
قبل از وضع جبهه بمحل سجده و جلوس یا بجا آوردن بعد از آن بجهة اداء در جمیع صور اعاده نماز نماید فی سبیل الله **سوال** کسیکه نماز قضا
بر ذمه او بوده باشد و مانع از اتیان نماز قضا نبوده باشد وضوئی که میسازد قبل از دخول وقت فریضه حاضره بنیه وجوب چنین وضو
صحیح است یا باطل **جواب** کسیکه نماز قضا بر ذمه او هست و از اتیان او وضو بگیرد میتواند قبل از دخول وقت حاضره این وضو چند قسم
میشود **اول** آنکه در حق تحصیل وضو باو واجب است که اتیان بنماز قضا علیه فی تلک الحال نیست که در این صورت وضو بنیه
وجوب صحیح و در کیفیت خواهد بود یا آن وضو بعد از دخول وقت اتیان بفریضه حاضره میتواند نمود **دوم** آنست که ناوی
عدم اتیان بنماز قضا است در این صورت اگر موجب دیگر بجهة وضو متحقق بوده باشد مثل اینکه مس قرآن واجب شده که در
آن وقت باو وضو بوده باشد یا نذر نموده که تلاوت قرآن باو وضو نموده باشد فی تلک الحال در صحت بنیه وجوب در چنین وضو خواهد بود اما
هرگاه موجب دیگر غیر از نماز قضا بجهة وضو نبوده باشد آیا قصد وجوب بجهة وضو میتواند نمود یا نه محل اشکال است و وجه
اشکال بنیه وجوب میتواند نمود آنست که تدارک آن نماز فائته قضا اولی بر آن شخص واجب است و فطعا طریق او بنیه تا بر قول صحیح
با طریق موسعه بنا بر قول بعدم فوریه منحصر است قصد عدم اتیان بقضا موجب خروج آن از وجوب عینی نمیشود بر نماز قضا یا
بعدم اتیان آن در وقت معین متصف بوصف وجوب بدل و منحصر نبود منحصر است وجوب قضا بعد از آن وقت مسلم
وجوب وضو آنست که قصد وجوب در وضو با بنیه عدم اتیان بقضا بی وجه خواهد بود و دلیل اینکه بنیه وجوب در
وضو در این وقت صحیح نیست این است که وجوب وضو بجهة صورت مقدمه نه بر غرض تسلیم وجوب عینی خواهد بود در اداء آن وجوب
عینی آنست که مطلوبیت آن بجهة غیر بوده باشد و مراد از غیر در اینمقام همان نماز قضا است منحصر است مکلف بواجب غیری
همان شخص است که نماز قضا در ذمه او است و معنی مطلوبیت بجهة غیر آنست که این چیز بجهة وضو در این مقام مطلوبیت
ذاتی نه بجهة مکلف شروع از آن است بوده باشد بلکه مطلوبیت که مکلف شروع از آن بوده باشد بجهة غیر است یعنی
که در اینمقام غایت از نماز قضا است چیزیکه متعلق طلب حتمی امر میباشد و تحقق آن موقوف است بر این چیزیکه وضو است مثل در
این مقام بنا بر این چیز از این جهة مطلوب او شده و بنا بر این شخص لازم است اتیان چنین وضو باشد منحصر است این معنی با
قصد عدم اتیان بنماز قضا متحقق نیست **مجلد** قصد وجوب در وضو در صورت مفروضه مستلزم اتیان بنماز قضا است
انتفای لازم مستلزم انتفای ملزوم است پس در صورت قصد عدم اتیان بنماز قضا قصد این وجوب در وضو ممکن نیست در
مفروض نیست وجوب دیگر بجهة وضو در این مقام ثابت نیست پس ثابت شد منوی نیست و متی که چنین ثابت پس قصد وجوب در
چنین وضو که فاعل متصف بان وجوب نبوده بنا بر این باطل خواهد بود هرگاه قصد وجوب داشته باشد در غیر واجب موجب بطلان عمل
ما نحن فیه ظاهر این است **قال** العلامة فی التذکرة لو توضا الواجب مع ندب الطهارة او بالعکس بطلت که اینکه در این مقام می
تواند گفت این است که این وضو در واقع باو واجب است بر مکلف باو واجب نیست احتمال عدم وجوب باطل است نظر بطلوع بوجوب
مشروط بر شخص که در واقع واجب بوده بر اتیان بان بقصد وجوب عینی خواهد بود **جواب** اینست که مطلق وضوی
نیست بلکه واجب نفس وضو بجهة اتیان بنماز قضا است و مفروض این است که مکلف ناوی عدم اتیان بقضا است پس اتیان بوضو
واجب نبوده است پس واجب غیر باقی نیست و ملتفت به غیر واجب پس قصد وجوب در چنین واجب بوده منوی خواهد بود اگر کسی
گوید پس از آن واجب خواهد بود میگوئیم بنا بر قول بعدم فوریه قضا البته تارک واجب و معاقب است و لیکن بنا بر قول موسع بودن چنین
نیست بلکه مثل تاخیر صلوة حاضره است از اول وقت تا آخر آن و اسلم در چنین صورت این است که در چنین وضو قصد
شود بقربة مطلقه و ظاهر این است که بنیه استحباب نیز میتوان نمود نظر بمطلوبیت ذاتی طهارت یا با عتبار غایات مستحبه
مکونه بنا بر قول بعدم بقضا عدا آن کتاب که نیت بر جواز تبیین نماز اشتغال بواجبات موسعه و مندوبه و مباحه در اینجا الذی وضو

بقصد استحباب بجا آورد پس باطل خواهد بود و این قول داود ... در کتاب مختلف نقل نموده است از ... نقض
و ابن ادریس حیث قال السید المرتضی و ابن ادریس منع المکلف من الاشتغال بغیر القضا فی الوقت الممتنع و منعا من الکسب الا
لما لابد منه ... من کل فعل مباح او مندوب او واجب موسع حتی النوم الا بقدر الضرورة
التی لا یمکن الصبر عنها ... کلام ایشان در این کتاب خالی از تفصیل است و هم چنین
کلام ابن ادریس در سرائر پس ظاهر این است که این تفصیل ماخوذ از جامع بوده باشد **مجادل** این قول را بعضا ...
... بود در صورت ... و حتی بقصد ... ظاهر میشود حکم و منع ...
... که ایشان ... مکلف این بوده که در چنین اراده وضو که این وضو ما
... واجب ... اگر چه مقصود این بوده باشد که ...
وضو و ایشان ... مکلف این بوده که ... وضو ایشان بصلوة فریضه ...
... ایشان ... بوده باشد ...
... ظاهر این است که ... وجوب ... باشد و وجوب ...
... و وجوب ... مکلف ... ایشان
... که ایشان ... وضو ... صورت این وضو واجب ...
... این ... وضو و وجوب واجب بودن ... مقصود
... باشد که صلوة واجب ... ایشان که وضو واجب ...
است که ... وجوب وضو ... وجوب وضو ... وجوب
... باشد ... وجوب ... در این مقام ... که
... وجوب وضو ... باشد ...
باشد ... کلام ... عدم ... باشد ... ایشان ...
... فالاولی الرجوع الی کلمات الاصحاب ... المستند ...
هو الحقیق بالاعتماد **منقول** کلمات الاصحاب المناسبة للمقام مختلفة قال **فی** المبسوط الوضوء علی ضربین واجب و ندب
فالواجب هو الذی یجب لاستباحة الصلوة او الطواف لا وجه لوجوبه لا هذین **و فی** الوسیلة ... الطهارة الی الوضوء و الغسل ...
هذا الفطر ... منهما مفروض و مسنون ... فلمفروض من الوضوء شیئان احدهما الصلوة فریضة ... والثانی الطواف
المفروض و **فی** المراسم الطهارة علی ضربین صغری و کبری فالصغری علی ضربین واجب و ندب ... به الواجب ...
و ما یؤدی به الندب ... **و فی** السرائر الوضوء علی ضربین واجب و ندب فالواجب هو الذی یجب لاستباحة الصلوة
او الطواف الواجب لا وجه لوجوبه الا هذین **و فی** الجامع الطهارة ضربان وضوء و غسل ... فالوضوء ضربان ...
و ندب فالواجب الوضوء للصلوة و الطواف المفروضین **و فی** الشرائع الواجب من الوضوء ما کان لصلوة واجبة او طواف واجب او
لمس کتابة القرآن ان وجب **و فی** نهایة الاحکام ... الی واجب و ندب فالوضوء یجب للصلوة ...
... و الطواف **و فی** الارشاد ... واجب و ندب فالوضوء یجب للصلوة و الطواف الواجبین و مس کتابة القرآن ان وجب
و فی القواعد ... اما واجب و ندب فالوضوء یجب للواجب من الصلوة و الطواف و مس کتابة القرآن **و فی** التحریر کل
واحد ... واجب و ندب فالوضوء یجب للصلوة و الطواف الواجبین و مس کتابة القرآن ان وجب **و فی** الذکری الطهارة
و هی لغة النزاهة ... و شرعا استعمال الماء و الصعید لاباحة العبادة **و فی** الدروس ... واجب و ندب ...

مما یجب وجوب غایته التی هی الصلوة الواجبة و الطواف ... و الظاهر من هذه العبارة ... وجوب الوضوء ...
لاجل ایقاع الصلوة **اما** عبارة المبسوط ... عدم الاتیان بالقضاء ... ان المراد من
الصلوة و الطواف هو الواجب منهما ... ان الوضوء الواجب هو الذی ینوی به المکلف استباحة الدخول فی الصلوة الواجبة
او الطواف الواجب ... اشتغال الذمة بالصلوة الواجبة لا یکون کافیا ... الوضوء بالوجوب بل لابد ...
... ان ینوی بالوضوء ... استباحة الدخول فی الصلوة الواجبة ... عدم الاتیان بالصلوة ...
... فلا یکون الوضوء ... متصفا بالوجوب ... الصفة الثانیة ...
... ینوی به استباحة الدخول فی الصلوة الواجبة بل الوجوب ... لاستباحة الصلوة **قلنا** ان الامر وان کان کذلک لکن
لابد ان یکون ... ما ذکرناه ... المعروف ... الی المجهول **توضیح** الحال ... ان
... المراد من العبارة المذکورة ... لم یکن المراد ... ان الوضوء الواجب
هو الذی یکون وجوبه لاجل استباحة الصلوة الواجبة ... لم یکن المراد منه ما ذکرناه لم
یکن ذلک ... منه ... الی المجهول کما لا یخفی علی المتامل **قلنا** ان ذلک هو الوضوء الذی ... اشتغلت
ذمته بصلوة ... او طواف مفروض ... عدم الاتیان بهما ... **قلنا** لو کان المراد ذلک
ینبغی ان یقال ان الوضوء الواجب هو الذی ... ذمته بصلوة مفروضة او طواف مفروض ...
بالمستند ... **الخامس** ان ... العبارة المذکورة ...
المعنی المذکور ... اما الاول ... من ان التعریف انما هو ... و ...
ذکرناه ... ان الوضوء الواجب هو الوضوء الذی ... لاستباحة الصلوة او الطواف ... معلوم
ما لا ... الی التعریف ... الی المجهول ... واما **الثانی** ... بالمستند ... ان یکون المراد
منها ما ... الوضوء الواجب هو الذی ... الاتیان بصلوة مفروضة او طواف مفروض ...
الی المعنی المذکور ... ما ذکرناه ... الوضوء الواجب ... الاتیان بصلوة مفروضة
او طواف مفروض ... استباحة الدخول فی الصلوة ... یکون ...
... علیه ... الکلام ... اشتغال الذمة بالواجب من احد الامرین ... و لعل ذکر الواجب
... علی ما ذکرناه ... کما لا یخفی ... هذا الکلام
... فی المقام ... العبارة المذکورة ... بالمکلف ... یکون له غایة فی ...
الغایة اما شرعیة او غیرها ... من المکلف ان کانت الغایة ... الاتیان به الاتیان بصلوة مفروضة
او طواف مفروض ... الوضوء ... واجبا ... یکون ... الوضوء الواجب ...
ینوی به ... الصلوة الواجبة و الطواف الواجب ... الوضوء ... اشتغال الذمة بالصلوة ... الزکات
المکلف ... بالوضوء ... الاتیان ... الاتیان بها ... کلام المبسوط ... الحال
فی عبارة السرائر ... **اما** عبارة الوسیلة ... عن الطهارة ... ان
... فالمفروض من الوضوء شیئان ... الصلوة ... الوضوء ... الواجب هو
الذی یکون غایته ... الصلوة ... الاخذ بالوضوء ... المقصود ...
الوضوء ... الاتیان بالصلوة المفروضة ... **اما** عبارة المراسم ... ان المراد من ...
الواجب ... الواجب ... الوضوء الواجب هو

الفقه ونحوه اداء الواجب فالوضوء لاداء الواجب لم يكن واجبا وقد علم ان الوضوء مع الجزم بعدم الاتيان بالقضاء من ذلك فلا
يكون واجبا لفقد الوجوب فيخرج بكونه الوجوب في غير الواجب و **الحاصل** ان المستفاد من كلامه تصديقات موجبات كل واحد منها
كل ما يؤدى به الواجب فهو واجب وكلما يؤدى به المندوب فهو مندوب والمقدمة كل ما حده منهما غير خفي للقطع بان
بعض الوضوءات المندوبة ما يؤدى به الصلوات المفروضة كالقطع بان الوضوء الواجب يشرع لاداء المتنفلة فلا بد ان يكون المراد
الوضوء الواجب هو ما يكون لاجل اداء الواجب كما ان الوضوء المندوب يكون لاجل اداء المندوب وعلى هذا اشكال فالوضوء حينئذ اذا لم يكن لاجل
اداء الواجب لم يكن واجبا فضلا عما اذا كان مع الجزم بعدم اداء الواجب و **اما** عبارة الجامع فان الامر فيها اظهر من الجميع
لمستفاد من جميع العبارات المذكورة ان الوضوء الواجب هو الذي يؤتى به لاجل صلوة مفروضة او طواف مفروض او لاجل مس كتابة
القرآن وجب المس فما لم يكن كذلك لم يكن واجبا **قال** الشهيد في الذكرى وكلاهما واجب وندب فالوضوء يجب للصلوة الواجبة والطواف
الواجب او مس كتابة القرآن ان وجب ويستحب لما عداها فكونه كما ذكروا ما ذكره هنا بعيد ذلك ثم قال الاقرب ان الطهارة
الثلث بواجب في نفسه عدا غسل الجنابة على خلاف وانما يجب بسبب اما النذر او وجوب ما لا يتم الا بها اجماعا
لم يكن وجوبه وجوب ما لا يتم الا بها اجماعا اشار به ان لم يتوجه الوضوء لشأنه لاجله لو نوى وجوبه ففي انه ليس
مراده بل المراد هو التنبيه على عدم ثبوت الوجوب للوضوء حال عدم المشروط به لان المراد هو الحكم بوجوبه حال وجوب
المشروط به مطلقا ولو لم يرد الاتيان به وحينئذ فلا يكون منافيا لما ذكره كما لا يخفى لان المراد وجوب الوضوء حال وجوب
المشروط به مطلقا فلا يرد عليه عدم الاتيان بظاهر الخ و **اما** المستند فقوله ثم اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم
الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين وجه الدلالة هو ان الظاهر ان اذا قمتم مثل قوله ثم اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله
ونحو ذلك وكم من فرية اهلكناها فجاءها بأسنا بياتا وهم قائلون اي اذا اردت قراءة القرآن واردنا اهلاكها فالتقدير
فيما نحن فيه اذا عزمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم والمتبادر منه ومن امثاله فاغسلوا وجوهكم لها اي للصلوة ونحو الاية
الشريفة قد عمل بها العلماء في اثبات وجوب الوضوء ومقتضاها كون الوضوء للصلوة فالوضوء الواجب هو الذي
لما لم يكن كذلك لم يكن واجبا اذا علمت ذلك فنقول ان من اشتغلت ذمته بالصلوة الفائتة ونوى لاجل ادائها يكون
ذلك الوضوء واجبا للاية الشريفة وغيرها واما اذا نوى قضاء لا لذلك بل مع الجزم على عدم الاتيان بها مع ذلك الوضوء لم
يكن واجبا وهو المطلوب **قال** المحقق نور الله مرقده فاعلم ان الاية تشرط في صحة الطهارة وضوءا كان او غسلا او تيمما وهو مذهب
الثلثة واتباعهم وابن الجنيد ولا اعرف لعلمائنا مخالفا فيه من الخمسين وانكره ابو حنيفة في الطهارة المائية محتجا بقوله ثم
اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم ولم يذكر النية الى ان قال لنا ان الحجة لا لابي حنيفة في الاية لانها تقتضي القصد الى الصلوة اذ هذا
هو المفهوم من قولنا اذا لقيت الامير فالبس اهبتك معناه للقائه وكذا قوله ثم اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اي للصلوة ثم قال
ويشترط اخصاصه بنية التقرب وبنية استباحة الصلوة او رفع الحدث معناها واحد وهو ازالة المانع او استباحة فعل لا
يصح الا بالطهارة كالطواف لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اي اغسلوا للصلوة ولا فرق بين ان ينوي استباحة الصلوة اجمعها
او الصلوة مطلقا و **قال** العلامة في المنتهى في مقام الاستدلال على وجوب النية في الوضوء ما هذا لفظه الخامس قوله تعالى اذا
قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم والمفهوم منه في اللغة والعرف غسلوا للصلوة كما في اذا لقيت الامير فالبس اهبتك اي للقائه
واذا لقيت العدو فخذ سلاحك اي لاجل لقائه **قال** شيخ الطائفة في الخلاف عندنا ان كل طهارة عن حدث سواء كانت صغرى
او كبرى بماء كانت او بالتراب فان النية واجبة فيها وبه قال الشافعي ومالك وليث بن سعد وابن حنبل وقال الاوزاعي
الطهارة لا تحتاج الى نية و **قال** ابو حنيفة الطهارة بالماء لا تحتاج الى نية والتيمم يحتاج الى النية دليلنا اجماع الفرقة وايضا قوله ثم
اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم الاية فكان تقديره الاية اغسلوا وجوهكم وايديكم للصلوة ولا يكون ذلك الا ان [illegible] فاسد

من الحدث

منه الا بما هو للصلوة الا بالنية و **قال** السيد بن زهرة في الغنية اما الوضوء فيفتقر صحته بلا خلاف بين من ثمره او كلها
النية بالاجماع وقوله يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الاية والتقدير اغسلوا وجوهكم للصلوة
ما عاد في ذكر الصلوة اختصارا كقولهم اذا لقيت الامير فالبس ثيابك واذا لقيت العدو فخذ سلاحك وتقدير الكلام افعل
ذلك للقائه وانه امر الله ثم بهذه الافعال للصلوة فلا بد من النية انتهى **كلامه** كيف يمكن التعويل على ما ذكر مع تفسيرها
الشريفة مع انه مما انفرد به من اهل العصمة والطاهرين في تفسيرها في الموثق كالصحيح المروي في التهذيب عن ابن
بكير قال قلت لابي عبد الله قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة ما يعني بذلك اذا قمتم من النوم **قال** سيد الاجل المرتضى مكرم
موجد في الانتصار في مقام الاستدلال لاثبات ناقضية النوم للوضوء ما هذا لفظه دليلنا على صحتها بقوله ثم يا ايها
الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة الاية وقد نقل اهل التفسير واجمعوا على ان المراد في قوله اذا قمتم من النوم الى ان قال فكانه
قال جل ثنائه اذا قمتم الى الصلوة من النوم **قلنا** ان ذلك غير مناف لما نحن بصدده بانه كما لا يخفى ودعا الاختلاف في
الاطلاق والتقييد وذلك مقام اخر **والحاصل** ان الوضوء الواجب هو ما نطق دليل الشرع على وجوبه وهو اما
الكتاب او السنة او الاجماع فقد عرفت ان مدلوله لزوم الاتيان بالوضوء عند ارادة الصلوة فيكون الوضوء الواجب
الذي علم وجوبه من الكتاب ذلك والمفهوم فلم يظهر منه وجوبه و **اما** السنة فادونى ما يناسب التمسك به في المقام
حديثان اولهما الصحيح المروي في التهذيب عن زرارة عن ابي جعفر **قال** اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة ولا صلوة الا بطهور والجواب
من الثاني ان الظاهر من سياقه ان المراد من الفريضة في مقابل السنة والحديث هكذا سألت زرارة ابا جعفر عن
الرجل يعلم انه ابوه ويجوز شاربه ويأخذ من شعر لحيته ورأسه هل ينقض ذلك الوضوء فقال يا زرارة كل هذا
سنة والوضوء فريضة وليس شيء من السنة ينقض الفريضة والمراد من الفريضة في المقام وغيره ما تعلق الامر به في
الكتاب كما حققناه في اواخر المجلد الرابع من مطالع الانوار فعلى هذا يكون المراد من الصحيحين ان الوضوء هو الذي تعلق به
الامر في الكتاب وهو مسلم ومعلوم ان الوضوء الذي تعلق به الامر في الكتاب هو الذي يكون عند ارادة الصلوة
لاجلها والوجوب في مثل هذا الوضوء مسلم فيما اذا كانت الصلوة المرادة واجبة فلا يمكن التمسك به في اثبات الوجوب
لمطلق الوضوء كما لا يخفى و **اما** الجواب عن الاول فبان غاية ما يستفاد منه وجوب الوضوء بعد دخول الوقت ونحن
نقول بذلك لكن نقول انه لاجل الصلوة فالوضوء الواجب انما هو لاجل الصلوة المفروضة فاذا نوى ذلك الناسي صحته
الوجوب فيكون الاتيان بالمأمور به لاجله للامتثال **والحاصل** هو انا نقول ان المراد من ذلك تحديد الوقت الذي
يمكن اتصاف الطهور فيه بالوجوب ويتبين ابتداؤه اذا دخل وقت الصلوة اي يجب الصلوة يجب ما يتوقف الصلوة عليه
فيكون الطهور واجبا لكونه من ذلك وليس المقصود من الحديث انه بعد دخول الوقت يكون الطهور واجبا مطلقا
ولو مع عدم ارادة الصلوة وارادة عدمها ولذا لم يحتمل احد وجوب الطهور بمجرد ان اتى المكلف بالصلوة كما لا يخفى
المحصل بما ذكرنا ان المراد من الصحيح المذكور وجوب الطهور لاجل الاتيان بالصلوة فلا يكون منافيا لما نحن بصدده وعلى
فرض الاغماض عن دعوى الظهور نقول غاية ما يمكن ادعاؤه انه مطلق يشمل حال ارادة الصلوة وعدمها لكن لا بد
من تقييده بالاول لمفهوم الشرط في الاية الشريفة كما انه يقيد اطلاق الاية الشاملة لما قبل الوقت وبعده بما في الحديث
الصحيح المذكور **فالمحصل** مما ذكر وجوب الوضوء بعد دخول الوقت لاجل الاتيان بالصلوة ولذلك الحق لا احتمل على ان
وجوب الوضوء انما هو للغير وعلى هذا نقول انه لو زالت الشمس واراد التوضؤ فلم يكن من عزمه الاتيان بالظهر
كما اذا فرض انه يريد الاتيان بنافلة الزوال وفيها او النوم قبل الاتيان بالفريضة لا يجب نية الوجوب في الوضوء
وكذا الحال فيما اذا اراد الاتيان بالمندوبة كقراءة القرآن بذلك الوضوء ثم الحدث ثم الوضوء للفريضة فقد تحقق

بما لو فرض امكان نية الندب في الوضوء مع اشتغال الذمة بالصلوة المفروضة فيما اذا لم يكن مقصوداً من الوضوء عدا فعل الندبة
بل عدم جواز نية الوجوب فلا يصح اما من نية الندب او القربة المطلقة فيما ذكرناه يتبين لك عدم استقامة ما ذكره
صاحب المدارك حيث قال واعلم ان المعروف من مذهب الاصحاب ان الوضوء انما يجب بالاصل عند اشتغال
الذمة بمشروط به فعلى هذا لا يكون الا مندوبا تمسكا بمفهوم قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وليس المراد نفس القيام والا لزم
تاخير الوضوء عن الصلوة وهو باطل بالاجماع بل المراد والله اعلم اذا اردتم القيام الى الصلوة اطلاقا لاسم المسبب على السبب فانه
مجاز مستفيض ويدل عليه صحيحة زرارة اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة والمشروط يعدم عند عدم الشرط ويتوجه
على الاول ان اقصى ما يدل عليه الآية الشريفة ترتب الامر بالغسل والمسح على ارادة القيام الى الصلوة والارادة تتحقق قبل الوقت و
بعده اذ لا تعتبر فيه المقارنة للصلوة والا لما كان الوضوء في اول الوقت واجبا بالنسبة الى من اراد الصلوة في آخره انتهى
كلامه رفع مقامه وفيه عدم الاستقامة من وجوه **منها** ان ما عزاه الى الاصحاب من عدم وجوب الوضوء عند اشتغال الذمة
بمشروط به لا يخفى ما فيه من المسامحة لوضوح ان مقتضى كلماتهم عدم كفاية محض اشتغال الذمة بالواجب المشروط بالوضوء
في الاتصاف بوجوبه بل لا بد من كونه لاجل اتيان ذلك الواجب ومقتضى ما نقله عنهم كفاية محض اشتغال الذمة بالواجب
المشروط به في اتصافه بالوجوب ولو لم يكن مقصوداً الاتيان به بل كان عدمه وقد عرفت التحقيق في ذلك و **منها** ما ذكره
من قوله والا لزم تاخير الوضوء عن الصلوة فان وجه اللزوم غير ظاهر لظهور ان غاية ما يظهر من ترتيب الجزاء على الشرط كون
غسل الوجه واليدين مثلاً بعد القيام الى الصلوة وقد انه على حذف المضاف مثلا او بعد القيام الى اتيان الصلوة واين ذلك
من اللزوم على زعم تاخير الوضوء عن الصلوة ونحن وان قلنا بحمل القيام على الارادة لكنه ليس لاجل ما ذكره بل لاجل عدم
صحة التعليق فان مقتضى تعليق الامر بغسل الوجه واليدين على القيام انتفائه عند انتفائه وهو غير صحيح للقطع بثبوت الرجحان
للوضوء والوجوب عند عدم تحقق القيام من المكلف كما في حال الجلوس وغيره فلا بد ان يحمل ما علق عليه الوجوب انما هو الارادة
سواء تحقق بعدها القيام او تحقق الجلوس او غيرهما كما لا يخفى ولذا قلنا ان المراد اذا اردتم وعزمتم الاتيان بالصلوة فا
غسلوا وجوهكم [illegible] في التعليق [illegible] **منها** قوله ان الارادة تتحقق الى قوله من اراد الصلوة في آخره فانه
[illegible] المذكور [illegible] الآية الشريفة اذا قمتم الى الصلوة [illegible] مما ذكره بل الآية اذا قمتم الى الصلوة فلا بد من [illegible] حال
التقييد من رعاية جميع ما في الآية ولذا قلنا في التفسير اذا اردتم وعزمتم الى اتيان الصلوة فالعزم باتيان الصلوة انما
يكون بعد دخول الوقت او نقول ان العزم [illegible] فلا [illegible] قبل الوقت فلا يصح التمسك [illegible] اثبات الوجوب فيما قبله
وعلى فرض الاغماض عنه نقول ان غاية ما [illegible] بعنوان الاطلاق ومعلوم ان حجية المطلق انما يكون عند انتفاء المقيد
وهو موجود في محل الكلام وهو الصحيح المذكور لوضوح ان مقتضى تعليق وجوب الطهور على دخول الوقت انتفائه فيما قبله
فلا يجوز التمسك بالآية الشريفة لاثبات الوجوب ولو قبل دخول الوقت [illegible] وعلى فرض الاغماض عنه ايضاً نقول ان
غاية ما يلزم منه وجوب الوضوء مهما تحققت الارادة بالصلوة ولو قبل دخول الوقت مع معلوم ان مقتضى التعليق انتفاء الجزاء
عند انتفاء الارادة فيكون وجوب الوضوء [illegible] فلا يصح التمسك بالآية في اثبات الوجوب النفسي كما لا يخفى على المتأمل
المدرك فانه [illegible] من عدم وجوب الوضوء بالاصالة الا حال اشتغال
الذمة بالواجب المشروط به [illegible] الآية الشريفة [illegible] المذكور [illegible]
[illegible] ما ذكره من قوله والا لما كان الوضوء في اول الوقت واجبا بالنسبة الى
من اراد الصلوة في آخره [illegible] **توضيح** الحال في ذلك [illegible]
الى [illegible] فنقول [illegible] المقارنة بين الارادة والصلوة [illegible] لزم انتفاء الوجوب للوضوء في اول الوقت

فيما اذا كان المراد الاتيان بالصلوة في آخره واللازم باطل لاتفاقهم على وجوب الوضوء بعد دخول الوقت ولو كان قصد الاتيان بـ
الصلوة في آخره فاللازم مثله ونحن نقول لم نعتبر احد اعتبار المقارنة بين الوضوء والصلوة في اتصاف الوضوء بالوجوب
بل المعتبر في ذلك كونه لاجل الصلوة الواجبة سواء كان فعل الصلوة متصلاً بالوضوء او منفصلاً عنه اذا الوضوء الذي
يكون الحكم بوجوبه من الكتاب والسنة والاجماع انما هو ذلك [illegible] على هذا نقول [illegible] من اراد [illegible]
الاتيان بالصلوة المفروضة بذلك الوضوء [illegible] الاتيان بالنافلة فقط كصلوة الزيارة مثلا [illegible] الوضوء
لا يكون [illegible] الوجوب فلو كان بعد دخول الوقت لانتفاء الدليل عليه [illegible] في ذلك [illegible] في الصحيح
السالف اذا دخل الوقت وجب الطهور [illegible] الحال فيما ابرزناه يتبين لك [illegible] ما ذكره صاحب المدارك
مسلم على تقدير وممنوع على تقدير آخر كما لا يخفى على المتأمل **تنقيح** المقام يستدعي ان نقول من قصد بعد دخول الوقت
الصلوة المفروضة فحاله لا يخلو من احتمالات الاول ان ينوي به لاجل الاتيان بتلك الصلوة فقط سواء نوى بعده الاتيان بها
[illegible] من غير فصل او معه والثاني ان ينوي به الاتيان بالصلوة المفروضة والنافلة [illegible] من الغايات التي يجب لاجلها
الطهارة والثالث ان لا ينوي به النافلة [illegible] الاتيان بالمفروضة بذلك الوضوء بل كان [illegible] الاتيان بها
والاول لا اشكال في نية الوجوب فيه والثالث لا يمكن فيه قصد الوجوب بل ينوي فيه الاستحباب وان جاز الاجتزاء با
لقربة المطلقة في الصورتين واما الثاني فيمكن النظر فيه لكونه جامعاً بين النافلة للغاية الواجبة والمستحبة فاما
بنوع التداخل بان ينوي فيه الوجوب بالاضافة الى الغاية الواجبة والاستحباب بالاضافة الى الغايات المستحبة فيلزم ان
يكون شيئاً واحداً متصفاً بصفتي الوجوب والندب مع تضادهما او ينوي فيه الوجوب فقط او الاستحباب كذلك او لا هذا
ولا ذاك بل ينوي فيه القربة المطلقة [illegible] الحال فيه واما الثاني فاللازم فيه قصد الوجوب بالاضافة الى الغاية
المستحبة ايضاً فيكون ناوياً للوجوب فيما ليس بواجب لاجتماعه مع الواجب كما ان في الثالث عكس ذلك فاللازم فيه قصد الاستحباب
حتى بالاضافة الى الغاية الواجبة لاجتماعه مع المستحب فاللازم في الثاني تغليب الواجب على المستحب كما ان اللازم في الثالث تغليب
المستحب على الواجب فيحصل بطلان الوضوء بهما من رأسه فيهما في الثالث واما الرابع فلا ريب في جوازه فلا ينبغي الاعراض عنه
ويمكن قصد الوجوب بخلاص **توضيح** الحال في ذلك يستدعي ان يقال ان الوضوء المستحب الذي يؤتى به لغاياته المستحبة
نوع والاتيان الواجب يكون الامر الواجب نوعاً آخر الى الغايات المستحبة للوضوء مع الوضوء الواجب كانه نوع آخر مع
الوضوء المستحب وذلك مما لا ريب فيه والسر في ذلك في المقامين هو ان الحدث مانع عن الاشتغال بالصلوة كما انه مانع عن
ترتب الكمال في الغايات المستحبة فاذا توضأ المكلف لاجل غاية من غايات المستحبة يكون ذلك موجبا لرفع الحدث المانع عن [illegible] لا
انه مانع عن الاشتغال بالفريضة فيسوغ الاتيان بها والدليل الموجب للوضوء للصلوة من الكتاب والسنة والاجماع انما
هو في الحدث اما الكتاب فصحيح مروي في [illegible] عن ابن ابي عمير عن ابن اذينة عن ابن بكير قال قلت لابي عبد الله
قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة ما يعني بذلك قال اذا قمتم من النوم الحدث وقد سمعت من كلام سيدنا الاستاذ قدس الله
روحه دعوى اطباق المفسرين عليه ومعلوم ان النوم من الاحداث الموجبة للوضوء كما هو المدلول عليه بالآية الشريفة
بمعونة ما ذكر وغيرها فيكون المدلول عليه بالآية الشريفة وجوب الوضوء بالاضافة الى الحدث واما السنة فلا [illegible]
عليه بقوله اذا دخل الوقت وجب الطهور وجوب الطهور انما هو لرفع الحدث ومعلوم ان ذلك انما هو بعد تحقق الحدث
فانما مع انتفائه وعدمه فلا [illegible] كان كل ما كان [illegible] يجب ولو مع عدم وجوده بخلاف الظاهر لا يصار اليه الا
لدليل وهو منتف فيما نحن فيه واما الاجماع فغير مفتقر الى البيان لامكان دعوى اطباق الاصحاب على ان وجوب الوضوء
انما هو في حق المحدثين دون المتطهرين اذا تحقق ذلك فلنعد الى ما كنا بصدد بيانه فنقول من اشتغلت

ذمته بالواجب المشروط بالطهارة كاراد التوضؤ لاجل النافلة وكان في عزمه الاتيان بالغايات المستحبة ايضا فهو مما ينوي القربة
المطلقة وقد بحثت انه مما لا ينبغي الريب فيه وان كان مقتضى كلام المفسرين الوجوب خلافه فيحمل كلامهم على غير الصورة المذكورة
اي اذا كان المنوي مخصوصا بالمفروض مثلا فينوي الوجوب فقط وهو ايضا مما لا ريب فيه لكن ينبغي ان يجعل الغاية الصلوة المفروضة
فاذا اتى بالوضوء الواجب للصلوة المفروضة يجب ذلك فيرفع حدثه بالمرة فله ان ياتي بالغايات المستحبة بعدها للواجب ايضا موخرا
منه كما بيناه وهل يسوغ في حق الاتيان بالوضوء المستحب [illegible] نظرا الى غاية المستحبة فياتي بالوضوء المستحب بقصد غاياته
المستحبة اولا لانحصار المقتضي وهو الحدث ثم ينوي بقصد التجديد ولكن يحصل التجديد واما اتيان الوضوء بقصد الاستحباب فقط
في الموضع المفروض اي فيما اذا كان عزمه الاتيان بكل من الواجب والمستحب فياتي بالوضوء المستحب ثم ياتي بالمشروط الواجب به فالظاهر
عدم جوازه للوقت من ان مقتضى الكتاب والسنة ان الوضوء مع نية اتيان الواجب به يكون واجبا فنية الاستحباب فيه حينئذ يكون نية
الاستحباب في الواجب وهو غير صحيح ثم لا باس بعينها اذا لم يكن عزمه الا الاتيان المستحب لكنه خارج عن المفروض وانت اذا اطلعت خبيرا
بما ابديناه في المقام من البداية لا ينبغي لك حقيقة الحال في حكم موضع السؤال لكنا نعيد المقال خوفا من غفلة اهل السؤال ونبههم
لما ينبغي التنبيه عليه لاهل الفضل والكمال **فنقول** من اشتغلت ذمته بالصلوة المفروضة فهي اما اداء او قضاء فههنا مقامان احدهما
ان يكون الذمة مشغولة بالصلوة الادائية [illegible] لاجلها يكون ذلك الوضوء واجبا فلا يجوز فيه قصد الاستحباب اما في وقتها لا لاجلها
بل لاجل غاية من ما انه المقصود فيكون الوضوء مستحبا فلا يسوغ فيه نية الوجوب بل ياتي به بقصد الاستحباب والظاهر انه لا بد من
الموقت به وعدم جواز اتيانه بقصد اللزوم لما فصلناه والثاني ان يكون الذمة مشغولة بالقضاء فعلى القول بالمواسعة يكون
الامر مثل الواجبة الادائية في ذا فوضا لاجل الاتيان بالصلوة المقضية يكون الوضوء واجبا يصح فيه قصد الوجوب واما اذا نوى
لا لاجل ذلك بل لاجل غاية اخرى مستحبة فلا يصح فيه قصد الوجوب بل ينوي غيره اما الاستحباب او القربة وبالجملة الاقرب كون اشتغال الذمة
بالصلوة الادائية وقد فصلنا الحال في ذلك واما على القول بالمضايقة [illegible] على ما حكاه العلامة في المختلف عن السيد المرتضى وابن
ادريس من المنع من الاشتغال الا بالافعال الضرورية [illegible] من النوم الا بقدر الضرورة لا يمكن فرضه
الاتيان بالوضوء المستحب لكن لا باعتبار وجوب الوضوء [illegible] بعدم الاتيان بالقضاء بل لاجل [illegible] والنهي عن الاشتغال بالمستحبة
و اما على القول بامكان [illegible] على هذا القول من المضايقة والفور يتحقق الوضوء فيها اذا لم ينو به الاتيان با
لفوائت بل نوى به احدى الغايات المندوبة [illegible] **الحاصل** ان اشتغال الذمة بالمقضية لا يوجب اتصاف الوضوء بالوجوب على
اي نحو كان لا نقلا ولا عقلا بل نقول ان الوضوء الواجب بالاصالة انما يكون فيما اذا نوى به لاجل الاتيان بالفائتة مثلا فلا
يتفاوت الحال من اشتغال الذمة بالفائتة وعدمه فيما ذكر ثم ان الفرق بينهما هو انه مع اشتغال الذمة بالفائتة يمكن قصد الوجوب في
جميع الاحوال [illegible] مع اشتغال الذمة بالفريضة فله فانه انما يمكن بعد دخول الوقت وقبل الاتيان بالفريضة ولا يتفاوت
من هذه الجهة بين القول بالمضايقة والمواسعة في الفوائت كما علمت **تنبيه** اعلم انه ربما توهم من العلامة في نهاية الاحكام صحة
نية الوجوب في الوضوء لمن عليه فريضة ولو لم ينو لاجلها [illegible] لاجل دخول الوقت الموجب [illegible]
ثم ظهر الكذب فان كان [illegible] صح وضوئه [illegible] مع العلم بعدم دخول الوقت [illegible] وضوئه ويجعل
منهما ضعيفا بناء على ان الموجب للطهارة هو الحدث وقد وجد الا ان وقتها [illegible] بدخول الوقت [illegible] حكما اذ
المجتهد [illegible]
صوته اذا صار عليه صلوة واجبة يجب لها الوضوء [illegible] قبل دخول الوقت [illegible]
الوجوب لانه محدث دخل عليه وقت الفريضة ويحمل الامام [illegible]
منه [illegible] لو نوى من لا قضاء عليه قبل دخول الوقت الوجوب [illegible]

[illegible] بعد دخول وقتها واجبا صح [illegible] عليه صلوة واجبة [illegible]
في نية [illegible] ان الظاهر من هذا الكلام هو ان بمحض دخول وقت الفريضة يكفي نية الوجوب كما لا يخفى والجواب اما عن الاول فلانه
المفهوم منه حكاه [illegible] عدم صحة نية الوجوب قبل دخول الوقت ممن لا قضاء عليه [illegible] عليه قضاء والمقصود الاول
سلب الكلي [illegible] في الثاني هو الايجاب الجزئي لا الكلي وهو مسلم اي فيما اذا كان الوضوء للقضاء **سؤال** بعضي [illegible]
[illegible] لازم است افضل بصيغه السلام عليكم [illegible] السلام عليكم
[illegible] **جواب** [illegible] **اول** [illegible]
لازم است در تشهد [illegible] افضل بصيغه السلام عليكم [illegible] بصيغه السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين [illegible]
وابن [illegible] چنانچه [illegible] السلام عليكم [illegible] السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين [illegible]
هم چنين است [illegible] السلام عليكم [illegible] السلام علينا [illegible]
[illegible] شيخ طوسى قدس الله روحه دعوى اجماع [illegible] چنانچه
[illegible]
[illegible] صلى الله عليه وآله [illegible]
[illegible] السلام عليكم [illegible]
[illegible]
[illegible] عليهم السلام [illegible]
[illegible] صلوة [illegible]
[illegible]
[illegible] عليكم [illegible] السلام علينا [illegible]
[illegible]
[illegible] السلام علينا [illegible]
[illegible] كتاب [illegible]
[illegible] السلام علينا وعلى عباد الله [illegible]
[illegible] صلوة واجبة [illegible]
[illegible] ابن مطلب [illegible]
[illegible]
[illegible] السلام عليكم [illegible]
[illegible] السلام علينا [illegible]
[illegible] **مطلب ثاني** [illegible] السلام عليكم [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چنین است بلکه بانتفای این جزء نیز آن مجموع منتفی میشود لکن نه بر وجهی که این جزء مدخلیت در کمال آن ثمره داشته باشد یا علم
آن ثمره مطلوبه از آن مجموع منتفی میشود لکن منتفی است بر وجهی که الموقوف بر او ماهیت جمیع اجزا است [illegible] سلطان [illegible]
بجهت آنکه مجموع [illegible] طلب میکند آن مجموع را از عبد خود در ضمن آن اسم که از برای او تعیین نموده بعنوان حتم و الزام و در فرد دیگر
همان مجموع را طلب مینماید در ضمن همان اسم لکن نه بعنوان حتم و الزام بلکه بعنوان ندب و رجحان پس این تعلیم آن مجموع در
صورتیکه متعلق طلب حتمی است کفایت میکند در صورتیکه متعلق طلب ندبی است و در صورت ثانیه محتاج به بیان جدیدی
نیست و هذا مما لا ریب فیه و لا شک یعتریه هرگاه این مراتب را دانستی میگوئیم ماهیت صلوة مثل آن مجموعی است که اجزای واجبه
آن هست و اجزای مندوبه اجزای واجبه اجزائی است که انتفای آنها باعث عدم حصول امتثال است و اجزای مستحبه اجزائی است که
انتفای آنها موجب انتفای کمال است نه عدم امتثال و اسمی که لفظ صلوة باشد شارع بجهت این ماهیت تعیین نموده و دفعه این
مجموع را در ضمن این اسم اراده نموده بطریق حتم و دفعه بطریق استحباب و معلوم است که این ماهیت [illegible] کفایت میکند در [illegible]
در قسم دیگر پس در صورت ثانیه [illegible] بیان [illegible] بود و [illegible] اجزای واجبه صلوة و اجزای مندوبه آن در صورت
که متعلق طلب حتمی است معلوم شده و [illegible] در صورت دیگر متعلق طلب استحبابی شده از اینجا مشخص شده [illegible] در این صورت
نیز همان ماهیت با همان اجزا است [illegible] در عدم اعتبار [illegible] در اول
بالاعتبار [illegible] دلیل [illegible] ظاهر میشود [illegible] صلوة متعلق طلب ندبی است در
حکم بقاء اجزاء آن محتاج بدلیل جدید نخواهد بود پس جمیع اجزاء مستحبه در صورت ثانیه محکوم به بقا است تا خلاف آن مشخص
شود بنابراین میگوئیم جمیع [illegible] در فرائض [illegible] است پس در نوافل [illegible] دلیلی بر عدم آن [illegible]
[illegible] بنابراین حکم میکنیم بوجود در نوافل باستحباب امور یکه مستند آنها ظاهر است در فرائض مثل قول بسم الله و بالله و قول
[illegible] و قول [illegible] عند القیام من السجود و قول [illegible] بعد الانتصاب [illegible]
و قول [illegible] رب العالمین [illegible] و وجود و امثال آنها [illegible] در بعضی از امور [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] نخواهیم بود اگر گوئی این مسلم است لکن دلیل بر عدم استحباب
جمیع [illegible] در نافله داریم [illegible] در مصباح [illegible] السلام علیکم [illegible]
و اگر جمیع [illegible] خصوصا [illegible] تشهد [illegible] واجبه نموده بلکه [illegible] ذکر فرموده
سیما [illegible] تشهد [illegible] جمع [illegible] ثلاث فرموده جواب [illegible] میگوئیم [illegible]
دلیل بر مطلب [illegible] مقتضای قاعده مذکوره شود [illegible]
فرموده [illegible] السلام علینا و السلام علیکم [illegible] ادله [illegible] دو [illegible]
عدم [illegible] که حاصل آن این است که [illegible] مخصوص [illegible] السلام علیکم [illegible]
[illegible] تشهد السلام علینا و علی عباد الله الصالحین [illegible] است ما بین [illegible] السلام علیکم
و رحمة الله و برکاته و عدم [illegible] حکم [illegible] است که هرگاه در تشهد [illegible] السلام علیکم [illegible] علینا و علی عباد الله الصالحین
[illegible] خارج میشود [illegible] است [illegible] السلام علیکم و عدم آن و معلوم است [illegible]
[illegible] استحباب و عدم [illegible] است **مجملا** این کلام از شیخ طوسی [illegible] در جواز جمع ما بین [illegible] در نافله [illegible]
استفاده کرده [illegible] کلام ایشان در مصباح [illegible] این کلام در جمع ما بین السلام علینا و السلام علیکم [illegible]
تا آنکه ما السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته [illegible] استدلال کرده شود [illegible] حدیث [illegible] دو حدیث است
که شیخ صدوق در فقیه و شیخ الطائفه در تهذیب با سانید [illegible] روایت کرده اند [illegible] سؤال نموده از جناب امام جعفر

صادق [illegible] در [illegible] پس هرگاه [illegible] پس گفتم [illegible] السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته [illegible] حاصل [illegible] حضرت فرمودند [illegible] حاصل نمیشود و لکن [illegible] السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین پس [illegible] حاصل خواهد شد [illegible] میگوئیم [illegible] انصراف [illegible] نماز [illegible]
[illegible] صلوة [illegible] مناسب [illegible] بملاحظه آنکه هرگاه [illegible] نافله باشد [illegible] از نافله
[illegible] نافله [illegible] و ظاهر [illegible] این است که [illegible] السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
هست لکن [illegible] انصراف [illegible] بان [illegible] جناب معصوم [illegible] اعتقاد نموده بلکه [illegible]
باقی [illegible] صیغه [illegible] جمع ما بین دو صیغه در نافله [illegible] این حدیث
[illegible] محتاج [illegible] در نافله [illegible] مورد سؤال الکفایة میکند [illegible]
بانکه [illegible] حکم [illegible] ما بین صلوة واجبه و مستحبه نفرموده حکم [illegible] و حدیث ثانی حدیثی است که ثقة
الاسلام و شیخ الطائفه در کافی و تهذیب روایت فرموده [illegible] حضرت [illegible] روایت نموده که آنحضرت فرمودند
ذکر [illegible] خدای عز و جل [illegible] جناب رسول خدا [illegible] معلوم است السلام [illegible]
در نماز نافله [illegible] تشهد [illegible] جناب رسول خدا است [illegible] این حدیث [illegible] صلوة [illegible]
[illegible] اجزای واجبه [illegible] اجزای مستحبه خواهد بود و هو المطلوب [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] نافله [illegible] تشهد [illegible]
ما بین صلوة واجبه و مندوبه در این باب [illegible] جمع ما بین صیغ ثلث در نافله جایز [illegible]
[illegible] در فریضه [illegible] در نافله [illegible] در فریضه [illegible]
و در نافله ثابت [illegible] مثل الاستغفار [illegible] جواز [illegible]
صیغ ثلث در نماز [illegible] جمع ما بین صیغ [illegible]
[illegible] چنانچه ظاهر است [illegible] مطلب [illegible] در نوافل
در این باب [illegible] صاحب مدارک [illegible] رحمه الله [illegible] در صلوات واجب [illegible]
استدلال نموده [illegible] حدیث صحیحی [illegible] از حضرت صادق [illegible] روایت نموده که آنحضرت [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] السلام [illegible]
[illegible] ایها النبی و رحمة الله [illegible] جناب [illegible] و صلوات بر
محمد و آل محمد [illegible] سؤال [illegible] حضرت باری [illegible] استدلال [illegible]
حدیث [illegible] که سلام در صورت [illegible] واجب [illegible] از طواف واجب و مستحب [illegible] طواف واجب
[illegible] واجب است لکن [illegible] مستحب [illegible] ما بین [illegible] نوافل و ما بین [illegible]
[illegible] سلام [illegible] نوافل [illegible]
[illegible] سلام ثابت در فرائض ثابت در نوافل خواهد بود و هو المطلوب [illegible] سلام در [illegible]
[illegible] حکم میکنند [illegible] سلام [illegible] تشهد [illegible]
و [illegible] التسلیم [illegible] الصلوة [illegible] التسلیم علی النبی [illegible] تسلیم [illegible] نافله [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible] سلام [illegible]
سؤال اسم مبارک جناب پیغمبر را در نماز [illegible] صلوات [illegible]

جواب در حین استماع اسم شریف آن حضرت حالت صلوات مستحب است خواه در نماز بوده باشد یا غیر نماز و در صورتیکه مکرر استماع
نمود تکرار در صلوات نیز مستحب خواهد بود خصوصا در صورتیکه فصل مابین استماع و استماع دیگر متحقق شده باشد سؤال هرگاه بعضی
از عوام الناس بخواهند بعضی از مسائل اتقا شرط نمایند یا جاهل باشند تعلیم ایشان موجب ضرر و لازم است یا نه و از کتاب مجتهد
حی مسائل را بایشان تعلیم کردن چه صورت دارد جواب احسن عبادات تعلیم امور دینیه است سیما انحراف و کیفیت قرائت و
مسائل متعلقه در نماز لکن این شخص معلم در مسائل شرعیه میبایدیا مجتهد باشد یا اخذ از مجتهد نموده باشد یا واسطه یا
بواسطه شخص عادل یا اخذ از کتاب مجتهد نموده باشد بشرط آنکه مجتهد تا بحال حیات بوده تعلیم مسائل شرعیه بحال از کتاب مجتهد
در صورتیکه این شخص معلم بمجتهد رجوع ملکه قابل مطلوب و مستحسن است سؤال هرگاه در اثنای نماز کسی جامه اش آتش بگیرد
چه کند جواب اگر قرآن حاضر بوده باشد از قرآن بخواند و اگر حاضر نباشد نماز را قطع کند تا از قرآن بخواند بالا ترسیده تعلیم بگیرد
و هرگاه وقت وسعت نداشته باشد بهر چه تمام تر بخواند سؤال کسیکه شغل او زراعت باشد هر سال در اوقات بکارد
پنج شش ماه چهار روزه کند نیکو کرده در نماز عادت را کثیر السهو محسوب میشود یا نه جواب بلی کثیر السهو است سؤال شخصی ظن
قوی دارد که قضای نماز بر سر و کسوف و خسوف و دلزله در ذمه او میباشد یا بجهة ظن بدون علم قضا آن نماز بجا
باید آورد یا نه و در فرض علم و وجوب اگر مکلف خواهش باشد احتیاطا اتمام نمازها را بجهة قربة مطلق بدون انضمام نیت وجه باید بنمایند قضا
ایا بجهة استحسن شرعیه دارد و تشریع نخواهد شد و یا وضوعات مانند نماز او را بجهة بتواند که یا نه و اگر این شخص در نفس
الامر مشغول الذمه این نمازها بوده تا با این طور قضا نمودن برائت ذمه او حاصل میشود یا نه و اگر این شخص قبل از دخول وقت
وضو صلوة مقید بجهة این نمازها وضو بسازد یا بجهة رفع حدث باید بنماید یا اوقات واجبات وضو بنیت قربة مطلقه بسازد و یا
اینکه وضو بعنوان ازیرای مباح بودن نماز و رفع حدث تقرب الی الله یا اطیبه یکی است جواب اگر ظن باستغال ذمه بقضای نمازها
بوجهی وقضای نماز کسوف و خسوف شیوه جلیل باستغال ذمه اصلی ملکوده بوده باشد مثل اینکه این نمازها از این شخص فوت
شده بود و قضا کم بجا آورده و حال قطع باشتغال ذمه ندارد لکن مظنه باشتغال ذمه دارد در چنین صورت احوال واجب قضا را
بنیة وجوب و قربة هرچه ممکن شود بجا آورد و اگر چنین نبوده باشد ملکه ظن ابتدائی بوده باشد ظاهر این است که معاقب نبوده
باشد لکن حال در چنین صورت ایشان قضا بنیة قربة مطلقه بسیار خوب است و اگر بنیة قربة مطلقه ایشان نماید و در واقع ذمه
او مشغول بوده باشد انشاء الله مسقط از ذمه خواهد بود و در نیة وضو میتواند بجهة این قضا بنیة نماید یا بنحو کرد و مباح بودن بجهة
ایا هر چنین نمازی بجز تقرب الی الله و میتواند بنیة طهارة مطلقه ایشان بوضو نماید بجهة که مستحب است وضو بجهة کون بر حالت بر
طهارة یا بن قصد ایشان نماید بوضو و یا این وضو میتواند چنین نمازها را ایشان نموده باشد سؤال شخصی که در مسئله
سابقه صدا شد بحدث اصغر یا اکبر و اراده قضای صلوات مقررند را هم ندارد و هنوز وقت فرائض هم مسبوق نشده در خارج هم داخل
نشده است این شخص هم درست نمیداند که تا دخول وقت بوجه جنب باقی وضو نماند و یا هم احد با وجود ولایت و نوده و مسوری
نباشد یا غسل جنابت بکند یعنی بعد از شرعیه داشته باشد تعیین از دخول وقت بتواند یا آن وضو و غسل جنابت نماز کند یا
نیة این طهارتین را بچه وضع باید کرد که بعد از دخول وقت احتیاج باعاده نباشد و بنا هر حال شرط طهارة را بجا
آورد جواب اگر قصد آن شخص این است که ایشان بغسل جنابت بجهة ایشان بصلوات مفروضه بوده و ما و معلوم این است قضا
چنین قضای بفتوای مجتهدیکه مقلد او است لازم نیست در چنین صورت ایشان بغسل بقصد استحباب میتواند نمود و هم چنین در
بیان انقضاء موی مطلقه میتواند نمود و اگر این قصد و نیت بجهة ایشان بصلوات مقضیه ندارد بار غسل را بهمین نحو
که مذکور شد میتواند بجا آورد یا بن نحو غسل میکند بجهة آنکه رضای الهی جل شانه در آن است در او چنین غسل بجهة ایشان
صحیح است و هم چنین است حال در وضو یا چنین غسل و چنین وضو بعد از دخول وقت و بجهة ایشان بنماز مفروضه میتواند

نمود سؤال

نمود سؤال در نماز عید بن چند را واجب یا باید کرد باشد و اذان و اقامه در کار هست یا نه جواب اذان و اقامه در نماز عید ثابت نیست
و در این اقتصار نمازی خود را بجهة استحباب رجاء ثواب مطلقه ایشان نماید و نیة وجوب هیچ جهت سؤال هرگاه کسی از شکیات را
مسائل اعاده نماز را باید کرده یا نه جواب در فرض نعم اثم و عاصی است اما هرگاه در نماز شک نکند در صورتیکه نماز صحیح بوده باشد
اگر چه احوط اعاده آن نماز است بجهة اخلال بعلم احکام شک سؤال رأی شریف در ادراک نماز جماعة چه چیز است آیا در حال رکوع
اگر کسی امام را دریافت در ادراک جماعة نموده یا باید در حال قیام او دریافت نماید امام را جواب معلوم در ادراک امام در حال قیام ...
معلوم در ادراک جماعة میشود بلکه هرگاه که در ادراک امام در رکوع نماید این کفایت میکند در ادراک رکعة در جماعة لکن این منصور
صورتیه میشود اول است که در حین اخذ امام بذکر رکوع ملحق با امام در رکوع شد در هم اقت که امام مشغول بذکر در رکوع بوده
این شخص داخل در رکوع شد و بایشان بذکر نمود لکن بااین نحو که امام مشغول بذکر آخر رکوع بوده این شخص ایشان بذکر اول نمود سیم
آنست که این شخص داخل در رکوع شد و ایشان بذکر نمود در وقتیکه امام مشغول بصلوات بوده و ظاهر این است در کل صور
ثلث مذکوره درک رکعة را جماعة نموده است چهارم آنست که داخل در رکوع شد و درک امام را در رکوع نمود لکن در وقتیکه امام
از کل ارکان فارغ شده بود و امام رفع راس نموده بیش از آنکه این شخص بگذر که اتمام نموده باشد یا قبل از شروع بذکر در رکوع در
این دو صورت درک رکعة را جماعة کرده باشد لکن احتیاط این است که اعاده نماید تمام این نماز این چهار صورت در
صورتی بود که درک امام در رکوع نموده باشد و اما هرگاه درک امام در رکوع نموده باین نحو که بعد از آنکه متمکن شده بحد رکوع قبل
از بلوغ بحد رکوع امام رفع راس نموده باشد دارد که بعد از بلوغ بحد رکوع امام در وقت در رکوع بوده است یا نه در این صورت و
صورتیکه در ادراک نموده است استیناف نماز لازم است بجهة مذکور شد تا شش صورت در مسئله است هفتم آنست که تکبیرة الاحرام
گفت بقصد اقتدا با امام جماعة لکن قبل از انحنا بحد رکوع امام رفع راس از رکوع نمود در این صورت نماز این شخص ظاهرا صحیح است
بالجمله که رکوع نماند و حال این شخص لازم نیست بلکه جایز بنیت صحیح است بنیان دو او اول آنست که قصد انفراد نماید و نماز
منفردا ایشان نماید دوم آنست که نماز نماید یعنی باقی بر وصف ایتمام بماند تا امام بعد از قیام بجهت بجهة متوجه این شخص
قصد مثابعة با امام نماید نکند ولیکن این شخص خواهد بود در رکعة ثانی امام لکن قصد انفراد اسلم است از بقاء بر وصف
ایتمام این دو صورت چه کرده رکعة اول ملحق با امام بوده باشد و اما هرگاه در رکعة ثانی امام ملحق با امام شده باشد باز اولیتی
که مذکور شد در صورتیکه امام در تشهد اقتضا نماید بجهة بعضا رف و اما هرگاه در تشهد اخیر نماید بجهة تشهد احوط آنست
در این صورة بقاء بر وصف ایتمام گاه هست منجر میشود باینکه لازم آید نیابت بجهة تامی صورة نماز نشود پس در چنین صورت
عدول از ایتمام با انفراد نماید و نماز را منفردا ایشان نماید و هم چنین است هرگاه در سجود ذکر سجود را ایشان طول بدهد اما هرگاه
چنین حال در رکعة ثالثه اتفاق افتاد دیگر هرگاه قصد انفراد نمود اشکال در آن نیست و اما هرگاه بر وصف ایتمام باقی ماند
چونکه واقع است در حق این شخص در چنین صورة مطلوب و لازم است یا لازم است که صبر نماید تا امام برخیزد بجهة رکعة چهارم
مثلا و وقت این شخص مشغول بقرائت شود یا لازم نیست تاخیر نمودن بلکه در حال اشتغال امام بسجود اشتغال بقرائت در حق
چنین ماموم جایز خواهد بود و هم چنین است حال هرگاه چنین اتفاق بیفتد ماموم در رکعة ثانی امام اتفاقا افتاده باشد قطع نگه
بعد از قیام امام بعد از فراغ از تشهد رکعة سیم امام خواهد بود و اول ماموم قرائت در حق ماموم در چنین صورة ثابت است یا
لازم است که تامل نماید یعنی مشغول قرائت شود تا امام برخیزد یا جایز است تامل لازم نیست بلکه در حال اشتغال امام بسجود و
تشهد اشتغال ماموم بقرائت جایز خواهد بود حکم بجواز قرائت قبل از قیام امام و در این صورت اشکال دارد بلی خواهد بود نظر
باینکه هرگاه از سجود و تشهد که امام ایشان مینماید ثانی است که ثانیه است بلی لازم میاید که در وقتیکه امام مشغول بذکر
ثانیه باشد ماموم ایشان بقرائت نموده باشد یا آنکه قرائت او ماموم در دو وقتیکه ملحق شد با امام در رکعة ثانیه ساقط است لکن

در وقت که حکم بجواز [illegible] این است که تأمل نموده تا امام برخیزد [illegible] مشغول [illegible] شود بلکه اسلم از این آنست
که [illegible] سؤال هرگاه در حال برخاستن بنماز وقت مشتبه باشد [illegible]
نماز بچه نوع است جواب اگر مراد این است که در اول وقت شک دارد که وقت خارج شده یا نه [illegible] نماز [illegible]
عمود احتیاط این است که اکتفا بقربت مطلقه کند و اگر مراد [illegible] وقت است [illegible] شک دارد که وقت داخل شده است یا نه در
چنین وقت شروع بنماز نمی‌تواند نمود سؤال هرگاه [illegible] فوت شود [illegible]
[illegible] واجب است [illegible] پدر و مادر [illegible]
بولد ذکر اکبر [illegible] نماز [illegible] واجب است [illegible] فوت شده چه
باعذر [illegible] در سفر [illegible] در حضر [illegible] در مرض [illegible] والدین واجب است [illegible]
دون والده [illegible] والدین بوده باشد [illegible] هم چنین هرگاه [illegible]
بوده باشد [illegible] واجبات مذکوره از صلوة و صوم
[illegible] جواب تحقیق حال در جواب این سؤال محتاج است
ببسط کلام در چند مقام اول در ذکر عبارات [illegible] که مناسب این مقام است مقام ثانی در
احادیثی که مناسب این مطالب است مقام ثالث در تحقیق جواب [illegible] مذکوره در سؤال است مقام اول در
[illegible] قال في المقنع اذا مات رجل وعليه صيام [illegible]
ان يقضي عنه [illegible] السفر او المرض [illegible] قضاء [illegible]
[illegible] من الرجال [illegible] و في الفقيه [illegible] رجل وعليه
صوم شهر رمضان [illegible] المرض [illegible]
[illegible] قضاء [illegible] الرجال [illegible]
[illegible] و في المقنعة اذا مات انسان وقد صام من شهر رمضان بعضه [illegible] من الرجال
ان يقضي عنه [illegible] الصيام [illegible] من الرجال [illegible]
[illegible] صيام من الشهر [illegible] القضاء [illegible] صيام ثلثة ايام
في كفارة [illegible] حتى [illegible] الموت [illegible] ان يقضي عنه ذلك [illegible]
كما ذكرناه فان لم يكن [illegible] القضاء [illegible] الانسان [illegible]
[illegible] الاكبر من [illegible]
هذا الاكبر ان يقضي [illegible] من صيام وصلوة [illegible] و في الانتصار [illegible]
[illegible] الصوم [illegible] من شهر رمضان [illegible]
[illegible] لكل يوم [illegible] طعام [illegible] الفقهاء
[illegible] صيام [illegible] قضاء شهر رمضان [illegible]
من [illegible] صيام [illegible] شهر رمضان [illegible] الاجماع [illegible]
وان ليس للانسان الا ما سعى [illegible]
[illegible] الصوم عنه [illegible]
ان لا [illegible] للانسان الا سعيه [illegible] في هذا الموضع [illegible]

صوم عنه

در بیان اینکه قضا [illegible]

بعینه

کتاب الصیام

٤٨

صوم قضا جعل الله هذه الحالة سببا لوجوب صوم وليه وسماه قضاء لان سببه التفريط المقدم والثواب على الحقيقة في هذا
الفعل لفاعله دون الميت فمن قيل وما يقتضي قولهم صام عنه اذا كان لا يلحقه ولا يحصل له ثواب ولا حكم لاجل هذا الفعل قلنا معنى
ذلك انه صام وسبب صومه تفريط الميت [illegible] وقيل صام عنه من حيث كان التفريط المقدم سببا في لزوم
هذا الصوم فاما الخبر الذي روي [illegible] على هذا المعنى وان المؤمن ينقطع بعد موته عمله فلا يلحقه ثواب ولا عقاب فلذلك
ذهب [illegible] وغيرهم هذا يعارض ما روي عن عائشة ان النبي صلى الله عليه قال من مات وعليه صيام صام
عنه وليه [illegible] ان امرأة جاءت الى النبي صلى الله عليه فقالت له ان كان على امي صوم شهر افاقضيه عنها فقال ارأيت لو كان
على امك دين اكنت تقضيه قالت نعم يا رسول الله قال فدين الله احق ان يقضى ورواه ابن عباس عن النبي في صوم النذر
ان امر وليه ان يصوم عنه و في المبسوط من فاته شيء من شهر رمضان لمرض لا يخلو حاله من ثلثة اقسام اما ان يبرأ من مرضه
او يموت فيه او يستمر به المرض الى رمضان آخر فان برئ وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات فيما بعد كان على وليه القضاء
عنه والولي هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط
عن الباقين وان كانوا اناثا لم يلزمهن القضاء وكان الواجب الفدية من ماله عن كل يوم مدين من طعام واقله مد فان مات
[illegible] من مرضه ذلك صام [illegible] عنه ما فاته استحبابا وكل صوم كان واجبا عليه باحد الاسباب الموجبة [illegible]
كان متمكنا منه ولم يصمه تصدق عنه وليه والكفارة تكون من اصل المال [illegible] الذي ذكرناه وحكم المرأة في هذا الباب
حكم الرجل سواء وكلما يفوتها في ايام حيضها وجب عليها القضاء فان لم تقض ومات وجب على وليها القضاء عنها [illegible]
[illegible] او يتصدق عنه على ما قدمناه و في الخلاف اذا افطر شهر رمضان ولم يقضه ثم مات فان كان تأخيره بعذر
مثل سفر او مرض لم يجب القضاء عنه ولا الكفارة الى ان قال فان اخر قضاءه لغير عذر ولم يصم ثم مات فانه يصام عنه
وقال الشافعي في القديم والجديد معا يطعم عنه ولا يصام عنه وبه قال مالك والثوري وابو حنيفة واصحابه وقال
احمد واسحق ان كان صوم نذر صام عنه وليه وان لم يكن نذرا اطعم عنه وليه وقال ابو ثور يصوم عنه نذرا كان او غير
وقال اصحاب الشافعي هذا قول ثان للشافعي وهو ان يصام عنه دليلنا اجماع الفرقة والاخبار التي رويناها في الكتاب
المقدم ذكره وروى [illegible] عن عائشة عن النبي من مات وعليه صيام صام عنه وليه وروى سعيد بن جبير عن ابن عباس
قال جاء رجل الى النبي فقال يا رسول الله ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها قال لو كان على امك دين
اكنت قاضيه عنها قال نعم قال فدين الله احق ان يقضى وهذا الحديث في الصحيح وهو نص وفيه ايضا اذا [illegible]
حتى لحقه رمضان آخر ثم مات قضى عنه وليه الصوم واطعم عنه لكل يوم مدين الى ان قال دليلنا اجماع الفرقة و في المبسوط
في كتاب الصلوة من فاته صلوة فريضة لمرض لا يزيل العقل لزمه قضاؤها فان ادركه الوفاة وجب على وليه القضاء عنه
و في النهاية فان لم يبرء المريض ومات من مرضه الذي افطر فيه يستحب لوليه الاكبر من الذكور ان يقضي عنه ما فاته
من الصيام وليس ذلك بواجب عليه فان برء من مرضه ذلك ولم يقض ما فاته ثم مات وجب على وليه ان يقضي عنه وكذلك
ان كان قد فاته شيء من الصيام في السفر ثم مات قبل ان يقضيه وكان متمكنا من القضاء وجب على وليه ان يصوم عنه الى ان قال
والمريض اذا كان قد وجب عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات تصدق عنه عن شهر ويقضي عنه وليه شهرا آخر والمرأة
ايضا حكمها ما ذكرناه في ان ما يفوتها من الصيام بمرض او طمث لا يجب على احد القضاء عنها الا ان يكون قد تمكنت من القضاء
فلم تقضه فانه يجب القضاء عنها ويجب ايضا القضاء عنها ما يفوتها بحسب ما قدمناه في حكم الرجال وفيه في كتاب الارث
اذا خلف الميت ولدين ذكرين احدهما اكبر من الآخر اعطي الاكبر منهما ثياب بدنه وخاتمه الذي كان يلبسه وسيفه و
مصحفه وعلى الاكبر ان يقضي عنه ما فاته من صيام او صلوة دون [illegible] الآخر و في الجمل [illegible] بعد التكبير

او يموت او يبرأ من المرض الى رمضان آخر فان برئ وجب عليه القضاء فلو لم يقض ومات وجب على وليه القضاء عنه والولي هو اكبر
اولاده الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين الى ان قال وكل صوم
كان واجبا على المريض باحد الاسباب الموجبة له ثم مات تصدق عنه او يصوم عنه وليه الا الاعتكاف والمريض لا يخلو من احد امرين اما
ان يموت في مرضه او يبرأ او يستمر به المرض الى رمضان آخر فان مات في مرضه فلا يجب على وليه القضاء عنه ولكن يستحب وان برئ وجب
ومات من وجب عليه القضاء بنفسه فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء عنه والولي هو اكبر اولاده الذكور دون الاناث وان
كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يتكفل به بعضهم ويقوم به فيسقط عن الباقين فان لم يكن له ولد من
القضاء من غير توان وتحقق رمضان آخر صام الثاني وقضى الاول ولا كفارة الى ان قال وكل صوم وجب عليه ولم يأت به ومات
تصدق عنه وليه او يصوم عنه كان وفي الوسيلة والثامن من اعتبر برئ من المرض ولم يقض ثم مات [illegible] وليه القضاء
عنه وجوبا والولي هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة اولاد في سن واحد قضوا عنه بالحصص وان خلف البنت [illegible] لا
[illegible] عنه بما ذكرنا وقد مر في مباحث الاحتضار يحبى الابن الاكبر بثياب بدن الميت وخاتمه الذي يلبسه وسيفه ومصحفه
بخمس شروط [illegible] العقل وسلامة الرأي [illegible] ما ذكرناه [illegible] ما فاته من صلاة
وصيام وفي المهذب فان [illegible] ذكرين احدهما اكبر من الآخر دفع الى الاكبر منهما ثيابه وخاتمه الذي كان يلبسه ومصحفه
وسيفه وعلى هذا الاكبر ان يقضي ما فاته من صلاة او صوم وفي الكافي ومن مات وعليه شيء من [illegible] الصوم لم يؤده مع
تعين فرضه عليه وتفريطه [illegible] القضاء عنه وان لم يكن له ولي [illegible] وان لم يقض ذلك
عليه فلا [illegible] وفي السرائر فان لم يصح المريض ومات من مرضه [illegible] لولده الاكبر
من الذكور ان يقضي عنه ما فاته من الصيام [illegible] فان برئ ثم مات وجب
على وليه ان يقضي عنه وكذلك ان كان قد فاته من الصيام من السفر ثم مات بلا ان يقضي وكان متمكنا من القضاء وجب على وليه
ان يصوم عنه الى ان قال والمريض اذا كان قد وجب عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات تصدق عنه عن شهر ويقضي وليه
شهرا آخر هذا مذهب شيخنا ابي جعفر في نهايته [illegible] وقال شيخنا المفيد في كتاب الاركان يجب على ولده ان يقضي
عنه كل صيام فرط فيه من نذر او كفارة او قضاء رمضان ثم قال مصنف هذا الكتاب [illegible] ان هذين
الشهرين ان كانا نذرا [illegible] على الانسان [illegible] فالواجب على وليه وهو اكبر اولاده الذكور الصيام للشهرين ويكون
تكليفه ذلك لا يجزيه غيره وان كان عليه كفارة مخيرة فيها فانه يتخير في ان يصوم شهرين او يكفر من ماله قبل قسمة
تركته [illegible] عليه الصيام ولا يجزيه الا ان يفعل من الكفارة جنسا واحدا اما صياما او اطعاما هذا اذا
كانت [illegible] على ذلك فاما [illegible] من هذه المسألة شيخنا ابو جعفر والمرأة ايضا حكمها ما ذكرناه في ان ما يفوتها
من الصيام بمرض او طمث لا يجب على احد القضاء عنها الا ان تكون قد تمكنت من القضاء فلم تقضه فانه يجب القضاء
ما يفوتها بالسفر حسب ما قدمناه في حكم الرجال هكذا اورده شيخنا ابو جعفر في نهايته والصحيح من المذهب والاقوال
ان الحاق المرأة في هذا الحكم بالرجال يحتاج الى دليل وانما اجماعنا منعقد على ان الوالد يتحمل ولده الاكبر ما فرط فيه من الصيام و
يصير بذلك تكليفا للولد وكل ما يفوته من صلوة مرضه الذي توفي فيه فانه يجب على الولد الاكبر قضاؤه عنه فاما ما فاته
من الصلوات في زمانه كله سواء كان صحيحا او مريضا فلا يجب على الولد القضاء عنه الا ما فاته في مرضه الذي مات فيه
ثابتا [illegible] هذا مذهب لاحد من اصحابنا وانما اورده شيخنا ابو جعفر [illegible]
المريض وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء والولي هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة
في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او ان يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين فهذا [illegible] لان هذا

تكليف

تكليف كل واحد منهم وليس هو من فروض الكفايات بل من فروض الاعيان فاذا صام واحد منهم ما يجب على جميعهم لم يجزه الا
ذمة من صام فاوجب عليه غيره وذمة الباقين مرتهنة بصوم ما تعين عليهم وجب في ذمة كل واحد بانفراده والذي
يقتضيه الادلة ويجب تحصيله في هذه القضية انه لا يجب على كل واحد منهم قضاء ذلك لان الاصل براءة الذمة والاجماع غير
منعقد على ذلك والقائل بهذا شيخنا الطوسي ره والمخالف له من اصحابنا المصنفين قليل جدا والسيد المرتضى لم يتعرض لذلك
وكذا شيخنا المفيد [illegible] وانما اجمعنا على تكليف الولد الاكبر والتحمل [illegible] ثم ها هنا [illegible] السيف و
المصحف وثياب بدنه [illegible] في مسألة الولد الاكبر [illegible] ومن مات وعليه صلوة وجب على
وليه قضاؤها وان تصدق عن كل ركعتين بمد اجزأه فان لم يستطع فعن كل اربع بمد فان لم يجد فمد لصلوة الليل ومد لصلوة [illegible]
بدليل الاجماع المار ذكره [illegible] وفي وجوب قضاء الصوم والحج على الولي [illegible]
الا ما سبق وما روي من قوله ع اذا مات المؤمن انقطع عمله الا من ثلث لا ينافي ما ذكرناه لانا نقول ان الميت [illegible]
الولي [illegible] وانما نقول ان الله تعبد الولي بذلك والثواب له دون الميت ويسمى قضاء عنه من حيث حصل
عند تفريطه [illegible] في قضاء العبادة [illegible] ان النبي ص [illegible] من مات وعليه صيام صام
عنه وليه [illegible] وان امرأة جاءت الى النبي ص فقالت انه كان على امي صوم شهر فاقضيه عنها فقال ص ارأيت ان كان على امك
دين اكنت تقضيه قالت نعم فقال ص فدين الله احق ان يقضى ومثل ذلك [illegible] في خبر الخثعمية [illegible]
[illegible] وعن ابن عباس [illegible] في صوم النذر [illegible] يصوم عنه وليه وقد مر في مباحث الصوم ما الولي يقضي الصوم
عن الميت على ما بينا من قضاء الصلوة وفي الجامع يقضي الابن ما فات اباه من صلاة مرضه وقد مر في كتاب الصوم
المريض الذي يخاف بالصوم فيه الهلاك او الزيادة فيه يجب فيه الافطار فان صام لم يجزه واذا برئ قضاه فان لم يقض حتى
مات قضى عنه وليه فان كان له وليان فاكبرهما فان استويا فمن بادر بالقضاء فقد حصل [illegible] كان الاكبر
امرأة لم تقض وان [illegible] مات لم يقض الولي [illegible] القضاء ويقضي عنه ما فاته بالسفر بكل حال و
يقضي عن المرأة ما فاتها بالحيض والمرض اذا فرطت في قضائه [illegible] بالسفر بكل حال وفي الشرائع يجب على
الولي ان يقضي ما فات الميت من صيام واجب رمضان كان او غيره سواء فاته بمرض او غيره ولا يقضي الولي الا ما تمكن الميت
من قضائه واهمله الا ما يفوت بالسفر فانه يقضي ولو مات مسافرا على رواية والولي هو اكبر اولاده الذكور ولو كان الاكبر
انثى لم يجب عليها القضاء ولو كان له وليان او اولياء متساوون في السن تساووا في القضاء وفيه تردد ولو تبرع با
القضاء بعض سقط وهل يقضي عن المرأة ما فاتها فيه تردد وفيه اذا لم يكن له ولي او كان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل
يتصدق عنه عن كل يوم بمد من تركته ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق من مال الميت عن شهر و
[illegible] في كتاب الميراث يحبى الولد الاكبر من تركة ابيه بثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما عليه من صلوة
وصيام وفي النافع يقضي عن الميت اكبر ولده ما تركه من صيام لمرض وغيره مما تمكن من قضائه واهمله ولو مات [illegible]
لم يقض عنه وجوبا واستحب وروي القضاء عن المسافر ولو مات في ذلك السفر والاول اشبه [illegible] التمكن ليتحقق الاستقرار
ولو كان له وليان قضيا بالحصص ولو تبرع بعض صح ويقضي عن المرأة ما تركته على تردد وفيه اذا كان الاكبر انثى فلا قضاء
وقيل يتصدق من التركة عن كل يوم بمد ولو كان عليه شهران متتابعان جاز ان يقضي الولي شهرا ويتصدق عن الشهر
الآخر وفيه في مباحث الميراث يحبى الولد الاكبر بثياب بدن الميت وخاتمه وسيفه ومصحفه اذا خلف الميت غير ذلك
ولو كان الاكبر بنتا اخذه الاكبر من الذكور ويقضي عنه ما تركه من الصلوة والصيام وفي الغنية يقضي عن الميت اكبر
ولده الذكور ما فاته من صيام لمرض وغيره مما تمكن من قضائه ولم يقضه وهو مذهب الشيخ [illegible] وقال [illegible] لم يكن

الا انى قضيت عنه وما ذهب اليه الشيخ اظهر في المذهب و في الظهير و يقضي عن الميت اكبر اولاده الذكور على رأي ما تمكن منه او فات با
لسفر على رواية ويتصدق من الولي من كل يوم بمد وقيل بها بعكس الترتيب ولو تساويا في السن تساويا في [illegible] ولو كان
عليه شهران متتابعان صام شهرا وتصدق عن آخر ويقضي الصبي بعد البلوغ مع تمكن الميت على رأي [illegible] الاناث [illegible]
الولد الاكبر بثياب البدن والخاتم والسيف والمصحف وعليه قضاء ما عليه من صلوة وصيام بشرط عدم السفه وقضاء الولي [illegible]
ما ذكره لو كان الاكبر انثى اعطي اكبر الذكور ولو تعدد الاكبر اشتركوا في الارث [illegible] من قضاء او بعضه بمرض [illegible]
سقط استحب لوليه القضاء [illegible] قال علماؤنا بعد استقراره وجب على وليه القضاء وهو اكبر اولاده الذكور ولو تعدد [illegible]
قضوا بالتقسيط وان اتحد الزمان [illegible] الكسر [illegible] على الكفاية ولو تبرع احد سقط ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها ويتصدق عن كل
يوم [illegible] من تركته ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق من تركة الميت عن شهر في [illegible] الارث يحبى
الولد [illegible] الاكبر [illegible] بثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه ان خلف الميت غيرها وعليه قضاء ما فات الاب
من صلوة وصيام ولو كان الاكبر انثى اختص اكبر الذكور في المنتهى والمريض من مرض زمانا يمكن فيه من القضاء ولم يقض عنه
[illegible] مذهب علمائنا [illegible] قال الشافعي في القديم وابو ثور وقال الشافعي في الجديد يطعم عنه من كل يوم مد [illegible]
ان قال لنا ان الصوم استقر في ذمته بالتمكن منه فلا يسقط بموته كالدين فيجب على وليه القيام بما وجب ويجب عليه من الصيام
لما رواه الجمهور عن ابن عباس قال ركبت امرأة في البحر فنذرت ان الله ان نجاها ان تصوم شهرا فنجاها الله فلم تصم حتى ماتت
فجاءت ابنتها الى النبي صلى الله عليه وآله فذكرت ذلك له فقال [illegible] ان النبي [illegible] قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه
عن ابن عباس قال جاء رجل الى النبي [illegible] فقال يا رسول الله ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها قال لو كان على امك
دين كنت قاضيه قال نعم قال فدين الله احق ان يقضى [illegible] والنبي [illegible] الميت [illegible]
الذكر ما فاته من الصيام بمرض وغيره مما تمكن من قضائه ولم يقضه [illegible] فان لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث
قال الشيخ ره يتصدق عنه بمدين من ماله من كل يوم [illegible] وقال المفيد [illegible] فضت عنه والاقرب اختيار الشيخ
لنا الاصل براءة الذمة من قضاء ما وجب على غير المكلف [illegible] المذكور فالشيخ يتصدق عنه عن كل يوم
بمدين واطلق [illegible] والسيد المرتضى اوجب الصدقة اولا فان لم يكن له مال صام عنه وليه [illegible] الشيخ وفيه ايضا لو كان له
اولاد ذكور في سن واحد قال الشيخ قضوا بالحصص او يقوم به البعض فيسقط عن الآخرين [illegible] وقال ابن ادريس
لا يجب شيء [illegible] لان لفظ الاكبر يقتضي الوحدة وان النص على الاكبر يمنع [illegible] وفيه ايضا قال الشيخ لو مات ولم يكن
له ولد ذكر وكان له اناث سقط القضاء ووجبت الصدقة وانما لم يكن [illegible] قال الشيخ [illegible] يخرج من اصل
المال [illegible] يخرج من الاصل كالدين [illegible] الولي [illegible]
على الولي فلا يخرج من العهدة بفعل المتبرع كالصلوة [illegible] سقط بفعل المتبرع عن الوجوب كالدين
اما [illegible] للشافعي وجهان [illegible] وهل يجب على الولي ان يستأجر عنه من يصوم والاقرب في ذلك كله عدم
الاجزاء [illegible] بالاصل [illegible] الشيخ كل صوم [illegible] على المريض [illegible] كالحج [illegible] والنذر [illegible] اذا مات [illegible]
[illegible] مع الامكان القضاء [illegible] وجب على [illegible] القضاء [illegible]
عليه صيام شهرين متتابعين [illegible]
شهرين متتابعين [illegible] فالحكم فيه ما ذكرنا [illegible] الكفارة
افطار رمضان [illegible] يتخير الولي بين ان يصوم شهرين متتابعين او يتصدق [illegible] من مال الميت من اصله او يعتق منه
من اصل المال لانه صوم وجب [illegible] على الولي [illegible] والتخيير سقط [illegible]

[illegible]

الشام [illegible] وفيه ايضا قال الشيخ ره حكم المرأة حكم الرجل في ذلك في ان ما يفوتها في زمن الحيض او سفر او مرض لا يجب على احد القضاء
عنها ولا الصدقة الا ان تمكنت من قضائه فاهملته فانه يجب على وليها القضاء او الصدقة عنها وكذا الرجل سواء وانكر ابن ادريس ذلك
والوجه ما قاله الشيخ وهو مذهب اكثر الجمهور في الذكرى لو [illegible] مرض زمانا يمكن فيه من القضاء ولم يقض حتى مات قضى عنه
على [illegible] قال الشافعي في القديم وابو ثور ثم قال الذي يقضي عن الميت اكبر اولاده الذكور ويقضي ما فاته من صيام بمرض [illegible]
تمكن من قضائه ولم يقضه وان لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث تصدق من ماله عن كل يوم بمد [illegible] الشيخ ره وقال المفيد ان لم يكن له الا انثى
قضت عنه والوجه قول الشيخ لاصالة البراءة [illegible] لو لم يكن له [illegible] الذكور [illegible] يتصدق عنه من كل يوم بمدين
واطلق السيد المرتضى [illegible] عكس [illegible] وجب الصدقة [illegible] فان لم يكن له مال صام وليه [illegible] الشيخ لان الواجب في الاصل الصوم
[illegible] فرع لو لم يكن له الا ولد واحد ذكر وجب عليه القضاء لانه وليه [illegible] لو كان له اولاد ذكور في سن واحد قضوا بالحصص [illegible]
بالجميع بعضهم سقط عن الباقين [illegible] ولو لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث سقط القضاء ووجبت الصدقة وكذا لو لم يكن له [illegible]
الا ذكور واناث وكان الاكبر انثى وجب القضاء على اكبر الذكور الرابع لو تعدد [illegible] قضوا بالحصص [illegible] العدد [illegible] المنكسر
واجب عليهم على الكفاية [illegible] خمس [illegible] الخامس [illegible]
[illegible] السادس [illegible] سقط الصوم من الميت والولي وان
صام بامر الولي فالاقرب الاجزاء والشافعي فيه وجهان [illegible] السابع قال الشيخ ره كل صوم واجب
على المريض باحد الاسباب الموجبة [illegible] اذا مات من وجب عليه مع امكان القضاء ولم يقضه وجب على وليه
القضاء عنه او الصدقة وكذا يجب عليه قضاء ما فاته من الصلوة ثم قال [illegible] الشيخ حكم المرأة حكم الرجل في ان ما يفوتها من ايام
الحيض او السفر او المرض لا يجب على احد القضاء عنها ولا الصدقة الا اذا تمكنت من قضائه واهملته فانه يجب على وليها القضاء او
الصدقة على ما قررناه في الرجل سواء وهو قول اكثر العامة وانكر ابن ادريس ذلك وليس بشيء لما رواه ابو بصير في الصحيح عن الصادق
قال سألته عن امرأة مرضت في شهر رمضان وماتت في شوال فاوصتني ان اقضي عنها قال هل برئت من مرضها قلت لا ماتت فيه قال لا يقضى
عنها فان الله لم يجعله عليها قلت فاني اشتهي ان اقضي عنها وقد اوصتني بذلك قال وكيف تقضي شيئا لم يجعله الله عليها فان
اشتهيت ان تصوم لنفسك فصم [illegible] ولو لم يجب القضاء مع البرء [illegible]
الوصية [illegible] ان يكون الوجوب [illegible]
عبارة الذكرى [illegible] عدم وجوب [illegible]
الوصية ولو مع القبول [illegible] لو استمر به المرض حتى مات [illegible] عن الميت اكبر
اولاده الذكور [illegible] القضاء [illegible] ولو لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث قال الشيخ يتصدق عن كل
يوم بمدين من ماله [illegible] ولو كان الولي واحدا تعين عليه قضاء الجميع ولو كان
جماعة في سن واحد قضوا عنه بالحصص او تطوع به البعض فيسقط عن الآخرين ولو اتحد اليوم او انكسر فالاقرب انه عليهم كواجب
الكفاية [illegible] بالصدقة [illegible] عن الميت
بغير قول الولي فالاقرب عدم الاجزاء ولو امره او استأجره ففي الاجزاء نظر كل صوم وجب على المريض [illegible]
اذا مات مع امكان القضاء ولم يقض وجب على الولي القضاء عنه والصدقة ولو وجب عليه صوم شهرين متتابعين ثم مات
تصدق عن شهر من مال الميت [illegible] يصوم الولي [illegible] شهرين [illegible]
[illegible] سواء كان وجوبهما على التعيين او على التخيير [illegible] الولي [illegible] بصوم شهرين او يتصدق من مال الميت او يعتق من اصل
المال وفيه ايضا قال الشيخ حكم المرأة حكم الرجل فيما يفوتها في زمن الحيض او السفر او المرض لا يجب قضاؤه ولا الصدقة

عنه لامع تمكنها من القضاء ولا اشكال في وجوب الولي القضاء او الصدقة كما لو كان الرجل خلافا لابن ادريس ويشترط في بلوغ الارث محجوب
اكبر اولاد الذكور من تركة ابيه بثياب جسده وخاتمه وسيفه ومصحفه بشرط ان لا يكون الولد سفيها وان لا يكون هناك سوى الاصغر
وان يخلف الميت سواها ... لم يخلف سواها لم يجب بحسبها على هذا الولي القضاء ما على ابيه من صلوة وصيام وفي القواعد
ولو فات رمضان او بعضه لمرض واستمر حتى مات لم يجب القضاء عنه بل يستحب ولا فدية وكل صوم واجب رمضان او غيره فات و
تمكن من قضائه ولم يقض حتى مات وجب على وليه وهو اكبر اولاده الذكور القضاء عنه سواء فات بمرض او سفر او غيرهما ولو فات
بالسفر ومات قبل التمكن من قضائه ففي رواية يجب على الولي قضاؤه ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها القضاء ويسقط القضاء
وقيل يتصدق عنه من اصل تركته عن كل يوم بمد وكذا لو لم يكن له ولي وكذا لو كان له وليان تخيرا بين الاسقاط والقضاء والتقسيط فان الحد
الزمان وان كان عليه كفارة وجب التتابع فان تبرع بعضهم سقط عن الباقين وان انكسر يوم فكالواجب على الكفاية فان صاما معا و
افطر احدهما بعد الزوال فهل على المفطر الكفارة او عليهما الكفارة فيهما او على احدهما فيه اشكال وفي القضاء عن المرأة والعبد اشكال ولو كان عليه
شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق عنه من مال الميت عن شهر وقد مر في كتاب الارث يحبى الولد الذكر الاكبر من تركة ابيه بثياب
بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما فات الاب من صلوة وصيام وفي المبسوط يحبى الولد الذكر الاكبر بالثياب بدن الميت وخاتمه
وسيفه ومصحفه ان لم يكن سفيها ولا فاسد الراي بشرط ان يخلف الميت غير ذلك وعليه قضاء ما على الميت من صلوة وصيام وفي
المختلف لو مات المريض وقد فاته الشهر او بعضه بمرض فان برئ بعده وفاته وتمكن من القضاء ولم يقضه وجب على وليه القضاء عنه
وذهب ابن الجنيد الى الصدقة عنه ... والسيد المرتضى وابن البراج وابن حمزة وابن ادريس ... ابي حنبل وقد صرح جماعة منهم في بعض الاخبار
ان من مات وعليه قضاء من شهر رمضان صام عنه اولى الناس به وقيل انه الاكبر من ولده وكل من مات وعليه صلوة فكذلك
فاشترط كونه ذكرا ... كذلك الاخبار بالموقوف عن الرسول على لسان عنه وتبعهم
وقد استدل من قال من الشيعة بهذا الحديث فقال نعم من انكر علينا هنا من خالفنا ان اسحاق ان يحج عنه ولا يجوز ان
يصام ويصلى عنه ردا على رسول الله وخلافا لما رواه ... الحنبلية قضاء الصوم والصلوة عن الميت ... في قضاء الحج عنه فلم كان
احدهما اولى بالقضاء عنه من كل يوم بمد من طعام ويحتمل ان الاخبار بعضهم ... والقول الاول مطرح لاستنادها والمقصود لاولى
الحاضر ... وجوبا فوجب قضاؤها عنه ... في قضاء الحج ... على الحرم الرابع
لو كان على الميت من ... بعضه ... ثم يقضيه في ايام اخر ... على المباشرة للقضاء و
في الايضاح الذي يقضي عن الميت هو الولد الذكر المكلف ... لم يجب عليه القضاء فمن فقد الذكر
بالوصف المذكور وجب على الاكبر وان كان الولد ذكرا او ذكرا وانثى او الذكر الاكبر ولو كان اصغرهن الانثى دائما ... هنا ... المال ويكون الولد
ذكرا مكلفا والانثى مكلفة ... لم يكن ولهما ... الاولى في القضاء والاصل البراءة والحكم
مع تخلف مكلف القضاء فاوجب على عمرو ... على اكبر الذكور فقولان ان ذكر على الحمل
... ما ذكره الى ان قال هذه صحيحة السند لكن الاية والاصل يعضدانها الثالث انه يجب عليها
القضاء قول العبد ... يجب عليه القضاء اما الاولى فلان الولي هو الوارث واما الثانية فلقوله
ابا عبد الله ... شهر رمضان ... بعضه ثم مرض ومات فعلى وليه ان يقضي عنه الحديث والفتوى على
... من الاولى وقد دلت الروايات الصحيحة على ... الى انه اكبر اولاده الذكور الثالث لو كان عليه
قضاء وجب القضاء عن كل يوم بمد وهو قول الشيخ ... وابن ادريس ... عن الصادق في حديث فلم يزل بعضا
حتى يموت فليس عليه شيء وان صح ثم مرض حتى يموت وكان له مال تصدق عنه الحديث وفيها ان عوض الصوم القضاء وهو مسد
والاحتياط الاولى ... بعد ان ... في الكفارة وهي ... هنا عنه اولى اذا

لا نا ... اذا كفر عليهما يوم لا الوجوب قضاء خمسة ايام فصام كل واحد يوما اخمس او كان خمسة او يا ... وجب عليه ستة ايام فكذلك
هناك موضعين الاول ... ذلك اليوم عليهما لا شك في سقوطه عن كل واحد بفعل الاخر فهل عدم فعل كل واحد
شرط في وجوبه على الاخر ويكون من قبيل الواجب المشروط وجوبه او من قبيل الواجب على الكفاية فلذلك قال فكالواجب على
الكفاية ولم يجزم بكونه واجبا على الكفاية وليس من المباحث المهمة هنا والاقوى انه واجب على الكفاية عليهما الثاني في الكفارة
لو حصل الافطار في هذا اليوم بعد الزوال فقول المصنف اما احدهما او كلاهما فان الثاني اما ان يفطر احدهما او كلاهما والثالث اما ان
يكون افطارهما دفعة او على التعاقب فلنا ... الاول ان يصوم احدهما ويفطر الاخر وجبت الكفارة لانه قضاء عن رمضان
واجب افطر فيه بعد الزوال كما لو كان وجب الكفارة والمقدمتان ظاهرتان ويحتمل العدم لانه لم يتعين عليه فهو الكفارة
وجب فيما وجب على الاعيان وهذا لم يجب عينا ... والوجوبان ... فلا يلزم من القضاء ... الكفارة اما القضاء لاخر
اما هنا لان الوجوب على الكفاية يصرح بالسقوط وعدم الاثم بالترك وهي ضعيف حالة الاول لعموم النص على من افطر في قضاء رمضان
خصوصا على القول بان الواجب على الكفاية يتعين بالشروع الثاني ان يصاما معا ويفطر واحد منهما خاصة فهذا يبنى على
مسئلة اصولية هي ان الواجب على الكفاية يجب على الكل وانه يسقط بقيام البعض وليس عن المكلفين ... الاخر بجعل المكلم يكون الوجوب
على الكل لم يسقط عن احد فعلى هذا يبنى المقدمتين يحتمل وجوب الكفارة لانه اولى من الوجوب لو افطر ثم خاصة لوجوب التكليف
هنا حال الافطار بخلاف ما لو كان قضاء الحسناء ... والحق عدم الوجوب لانه قد وقع قضاء ذلك اليوم في ذلك واجزاء عن المفطر
ما لو فعله هو الثالث ان يفطرا معا فالاشكال هناك موضعين احدهما في ايجاب هذا الافطار الكفارة فنقول يحتمل العدم
لاستحالة كون الصومين معا قضاء عن ذلك اليوم واحدهما شرع صحيح مزح واحدهما لا يوجب الكفارة فيه لانها انما يعتبر التعيين
الصوم وهذا شرط في قضاء رمضان كونه بعد الزوال فيتعين ويحتمل الوجوب لانه افطار في قضاء رمضان بعد الزوال
بدخول بعض اليوم والموضع الثاني على تقدير وجوب الكفارة والاشكال في محلها فيحتمل الوجوب عليهما لانه على كل واحد
كفارة لوجوبها على الكفاية على الكل ولم يحصل ثم يسقط عن احدهما ويحتمل عن احدهما معا كفارة واحدة لان القضاء
واحد ولا ترجيح والوجوب هنا على الكفاية كالاصل وهو الاقوى عندي والرابع ان يفطرا على التعاقب فالاشكال
في وجوب الكفارة كما مر وفي محلها انه يحتمل على الاخير لانه قضاء رمضان بافطار الاول ويحتمل عليهما لان كل
واحد قد افطر في قضاء رمضان ولم يجد لان الاداء صوم واحد فلا يتعدد القضاء ولا تحدها فيه قضاء ولا يعلم القضاء
ما هو منهما وشرط التكليف العلم لاستحالة تكليف الغافل ولم يجد دليلا على ترجيح احدهما والاصح عندي انه لا كفارة اذا
عرفت ذلك فقول المصنف ولو صاما وافطراه بعد الزوال فيه اشارة الى المسئلة الثانية وقوله او على التعاقب اشارة
الى الرابعة وقوله او احدهما اشارة الى المسئلة الاولى والثانية او احدهما صامه ثم افطره او احدهما افطر خاصة ويه الدرك
ولو تمكن من القضاء ومات قبله فالمشهور وجوب القضاء على الولي سواء كان صوم رمضان او لا وسواء كان له مال او لا ومع عدم
الولي يتصدق من اصل ماله عن كل يوم بمد وقال المرتضى يتصدق عنه فان لم يكن له مال صام وليه وقال الحسن يتصدق
لا غير وقال الحلبي مع عدم الولي يصام عنه من ماله كالحج ولا ولاء والاصح والمرأة هنا كالرجل على الاصح واما العبد فمشكل
والمسافر ... والولي عند الشيخ اكبر اولاده الذكور لا غير وعند المفيد لو فقد اكبر الولد فاكبر اهله من الذكور
فان فقد فالنساء وهو ظاهر القدماء والاخبار والمختار ولو كان له وليان قضيا عنه مثلا وان تبرعوا الان بتبرع به
بعضهم وقال القاضي يقرع بينهما وقال ابن ادريس لا قضاء والاول اثبت فرع خمسة الاول لو استأجر الولي غيره
لاداء الاجزاء سواء قدر او عجز ولو تبرع الغير بفعله يحتمل ذلك الثاني لو مات الولي ولما يقض فالظاهر من القضاء
فلا شيء على وليه ان تمكن فالظاهر الوجوب عليه ويحتمل الصدقة من تركته والاضعاف الثالث لو انكسر يوم فكالفرض الكفاية

فان لم يصم احدهما وجب عليهما لو كان من قضاء رمضان وافطرا بعد الزوال فالاقرب عدم الكفارة ولو قلنا بها
ففي تعددها او اتحادها عليهما بالسوية او كونها فرض كفاية نظر كاصل الصوم نظر ولو افطر احدهما فلا شيء عليه اذا ظن بقاء الاخر
والا اثم لا غير الرابع لو استأجر احدهما صاحبه على الجميع بطل في حصة الاجير ولو استأجر على النصف فالاقرب الجواز
الخامس لو تصدق الولي بدلا عن الصوم من مال الميت او ماله لم يجز ويظهر من كلام الشيخ الجنيد ثم لو كان عليه شهران متتابعان
صام الولي شهرا وتصدق من مال الميت عن اخر ولكن الشهر الثاني لرواية الوشاء واوجب ابن ادريس قضاءهما الا ان
يكونا من كفارة مخيرة فيتخير ومانعه الفاضلان لضعف الرواية والاول هو المذهب وقد مر في كتاب الصلوة يجب ان
يقضي الولي جميع ما فات الميت وفي البيان يجب على الولي قضاء ما فاته اياه مطلقا ومنهم من خصه بما فات لعذر كالمرض و
النسيان وفي اللمعة شرعا اذا تمكن من القضاء ثم مات تقضي عنه اكبر اولاده الذكور وهو من ليس اكبر منه وان لم يكن
له ولد متعدد [illegible] بلوغه [illegible] صغيرا ففي الوجوب بعد بلوغه [illegible] ولو تعدد [illegible] في السن
اشتركوا فيه على الاقوى فيقسط عليهم بالسوية [illegible] فرض الكفاية ولو اختلف احدهم بالبلوغ والاخر بكبر السن فالاقرب تقديم البالغ ولو لم يكن له ولد بالوصف لم يجب القضاء على باقي الاولياء وان كانوا اولادا اناثا وانما خالف الاصل
على محل الوفاق والتحليل [illegible] في مقابل المجهول وقيل يجب القضاء على الولي مع [illegible] الاولى حتى الزوجين والمعتق وضامن
الجريرة [illegible] الاكبرين ذكورهم فالاكبر من الاناث واختاره في الدروس [illegible] لو فات المريض بل المتمكن من
القضاء سقط قضاؤه عن الميت [illegible] بسبب السفر [illegible] تمكن من القضاء ولو بالاقامة في اثناء السفر كالمريض
وقيل يقضى عنه [illegible] عن الاداء بخلاف المريض [illegible] كونه ضروريا كالسفر الواجب فالتفصيل اجود
ويقضى عن المرأة والعبد على ما فيهما على الوجه السابق [illegible] ومساواتهما للرجل في كثير من الاحكام وقيل لا [illegible]
البراءة وانتفاء النص الصريح ولا يلحق المرأة اولى ولا العبد اولى والوجه فيهما [illegible] ولا تقضى عن الاولاد على ما اختاره لا يقضي
لاصالة البراءة وعلى القول الاخر تقضي مع [illegible] لا يكون هناك [illegible] ولم يجب عليه القضاء يتصدق عن الذكر عن
اليوم [illegible] في المشهور وهذا اذا لم يوص الميت بقضائه والا سقط [illegible] يقضى عنه ويجب في الشهرين المتتابعين
صوم شهر والصدقة عن اخر من مال الميت على المشهور وهذا الحكم تخفيف عن الولي بالاقتصار على قضاء الشهر ومستند
[illegible] وان كان سنده ضعيف فوجوب قضاء الشهرين اولى وعلى القول به فالصدقة عن الشهر الاول والقضاء للثاني
لانه مدلول الرواية ولا فرق في الشهرين بين كونهما واجبين تعيينا كالمنذور ومخيرا ككفارة رمضان ولا يتعدى الى
غير الشهرين [illegible] مع النص [illegible] في باب الصلوة [illegible] الولد الاكبر من [illegible] بشرائطه وجماعة وسيعد
[illegible] وعليه قضاء ما فاته من صلوة وصيام [illegible] في كتاب الصلوة ويجب على الولي وهو الولد الذكر الاكبر وقيل وارث مع
تعذره قضاء ما فاته من الصلوة [illegible] بعد وقيل ما فاته مطلقا وهو احوط وفي الدروس [illegible]
ما فاته وفي الذكرى [illegible] يجب قضاء ما فاته لعذر كالمرض والسفر والحيض لا ما تركه عمدا مع قدرته عليه وفي
[illegible] ان المسألة [illegible] اقوال والروايات [illegible] على الوسط في الوفاق
للاصل [illegible] هنا وحمل الصلوة على [illegible] الام ونحوها من
الاقارب فلا يجب القضاء عنهم على الوارث [illegible] والروايات مختلفة ففي بعضها ذكر الرجل وفي بعض الميت ويمكن حمل المطلق
على [illegible] في الحكم [illegible] وفي الذكرى عن المحقق وجوب القضاء عن المرأة [illegible]
وحمل لفظ الرجل على التمثيل ولا فرق على القولين بين الحر والعبد على الاقوى وهل يشترط كمال الولي عند موته قولان
واستقرب في الذكرى [illegible] لرفع القلم عن الصبي والمجنون ولاصالة البراءة [illegible] وجه الوجوب عند بلوغه اطلاق

الصوم

التي ذكره في [illegible] البلوغ ولا [illegible] متصلة واجيب بتناول [illegible] وهل يجب تقديم ما سبق بين وجهان
اختاره في الذكرى الترتيب وهو الراجح [illegible] لا [illegible] القضاء وهي [illegible] بعد الموت ومن تقدمها يجري واستثنى
[illegible] في الذكرى المنع وفي الدروس الجواز [illegible] والاقرب اختصاص الحكم بالولي فلا يجزئها
[illegible] عن نفسه وفي جامع المقاصد [illegible] وهو اكبر اولاده ما هنا [illegible] الكفارة
فلا يجب لو كان [illegible] بعد ان [illegible] وافطر بعد الزوال [illegible] على التخيير [illegible]
وجوبا [illegible] والاحوط وجوب الكفارة على من [illegible] على التخيير لان [illegible]
[illegible] في قضاء رمضان [illegible] الا ان [illegible]
قضاء رمضان [illegible] عدم الوجوب [illegible] وفي الاول [illegible] عن الميت [illegible]
الولي او باذنه [illegible] من كون الوجوب على الولي [illegible] بسقط [illegible] الوجوب على الميت فيسقط
به وعدم الاجزاء اولى [illegible] في المنتهى [illegible] عن المرأة والعبد [illegible] عن المرأة والعبد
في العبد القضاء [illegible] من مال الميت عن [illegible] كل يوم مد و في تعليقاته على الشرائع وفي شرح
والولي هو اكبر اولاده الذكور [illegible] المراد بالاكبر [illegible] ذكر اكبر منه فلو لم يخلف الميت الا ذكرا واحدا تعلق به
الوجوب ولو خلف ذكورا في سن واحد [illegible] الوجوب بهم جميعا على الاصح [illegible] ولمثل اولوا بالاشتراك
في السن [illegible] القضاء [illegible] الاكبرية [illegible] على الجميع
كل واحد [illegible] بالوجوب اذا بلغ [illegible] في شرح [illegible] عن المرأة [illegible] هل يجب على ولي المرأة
قضاء ما فاتها من الصوم اذا تمكنت من قضائه كالرجل [illegible] الذكور والاناث في الاحكام غالبا [illegible]
[illegible] لفقد النص الصريح [illegible] فلا يجب وهو الاصح وفي شرح [illegible] اذا لم يكن [illegible] وكان
الاكبر انثى سقط القضاء وقيل يتصدق عنه عن كل يوم بمد من تركته ما هنا [illegible] لم يكن للميت الا انثى لم يجب القضاء عليها
ولو كان له ذكور واناث وكان الاكبر انثى تعلق القضاء بالولد الذكور [illegible] العبارة فلو [illegible]
والقول بوجوب الصدقة عن كل يوم بمد من طعام من التركة مع [illegible] وهو احوط وفي شرح [illegible] ولو كان
عليه شهران صام الولي شهرا او تصدق من مال الميت عن شهر [illegible] على الميت شهران متتابعان سواء كانا
على التعيين او التخيير لكونهما [illegible] كفارة مخيرة [illegible] شهرا او تصدق عن الشهر الثاني من تركته
عن كل يوم بمد من الطعام على الاصح [illegible] صوم الولي [illegible] وفي تعليقاته على الارشاد ولو لم يكن
الاكبر بالغا تعلق به وجوب القضاء عند البلوغ [illegible] في شرح [illegible] لعدم وجوب [illegible]
في الصوم [illegible] الصلوة فلا [illegible] الولي بالتوزيع في زمان واحد وفي شرح [illegible] على الكفاية اي الصوم
[illegible] التوزيع ولا يمكن التوزيع في [illegible] الاولياء اثنان [illegible] والاولياء ثلثة وجب الكفاية
[illegible] ان الجميع [illegible] بفعل البعض ولا ريب [illegible] لكن [illegible] تعدد
الاولياء [illegible] على الكفاية وفي شرح [illegible] الاكبر [illegible] يجب عليهما او يتصدق عن كل يوم بمد من
تركته لو لم يكن الا الاناث فلا قضاء ولو كان له ذكور واناث وكان الاكبر انثى تعلق وجوب القضاء بالولد الاكبر وهذه الصورة
مستدركة في العبارة فلا بد من استثنائها [illegible] وجوب الصدقة عن كل يوم بمد من طعام من التركة مع تعدد الولي [illegible]
جماعة وهو احوط وفي شرح [illegible] ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق من تركة الميت عن اخر [illegible]
[illegible] وجب على الميت شهران متتابعان سواء كانا على التعيين او التخيير لكونهما من كفارة مخيرة تخير الولي فان شاء

مثلهما وان شاء اطعام الوقتي شهرا وتصدق فعن شهر عن كل يوم بمد على الاصح وقيل يتعين صوم الوليين على التعيين
وفي المسالك بعد ان صون العبارة السالفة ولا يقضي الولي الا ما تمكن من قضائه الا ما يفوته بالسفر فانه يقضي ولو مات مسافرا
على رواية محمد وابنه منصور بن حازم عن ابي عبد الله ع في الرجل يسافر في شهر رمضان فيموت قال يقضي عنه وان امرأة حاضت
في شهر رمضان فماتت لم يقض عنها وكذا المريض قبل البرء في وجوب القضاء على المسافر خاصة بحكم المسافر من الاداء وهو ابلغ في التمكن
من القضاء بخلاف المريض والحائض ويشكل الفرق في السفر الواجب ومنهم من نسب جماعة من الاصحاب الى اعتبار التمكن من القضاء وفي وجوب
القضاء عنه كبيرة ولو بالاماتة من في اثناء السفر وهو الاولى والرواية مع عدم صحة سندها يمكن حملها على الاستحباب او على الوجوب
لكون السفر معصية وان بعد وقيد بعد ان يموت والولي هو اكبر اولاده الذكور ما هذا كلامه منا هو المشهور بين المتأخرين والمراد
بالاكبر من ليس هناك ذكر اكبر منه ولو لم يخلف الميت الا ذكرا تعلق به الوجوب وهل يشترط تحقق بلوغه حين موت ابيه فلو
كان صغيرا لم يجب عليه شيء وان بلغ ام يراعى الوجوب بالبلوغ يحتمل [illegible] والمعتبر الاكبر بالسن عند الاشتراك في البلوغ
فعلى هذا لو اختص احدهما بكبر السن والاخر بالبلوغ بالانبات والاحتلام ففي تقديم ايهما نظر اقربه تقديم البالغ ولو لم يكن هناك
ولي بالوصف المذكور لم يجب القضاء على باقي الورثة وان كانوا اولادا لاصالة البراءة فوجوب ما خالف الاصل على موضع الوفاق
فلا يتعدى مقابلة النص وذهب جماعة من القدماء واختاره الشهيد في الذكرى وبعض المتأخرين الى وجوب القضاء عند عدم الولد
الذكور على كل وارث من اقارب [illegible] والزوجين [illegible] الاكبر فالاكبر من الذكور ثم الاناث [illegible] وهو احوط
وفي شرح العبارة السالفة ولو كان له اولياء متساوون في السن [illegible] قضاء وفيه تردد ما هذا لفظه منشأ التردد
من انتفاء الاكبرية صورة الفرض لاستوائهم في السن ومن صدقه على الجميع فان كل واحد لو انفرد فعلق به الوجوب فلا يبطل
ذلك بانضمام غيره اليه وهو الاولى فعلى هذا يقسط عليهم الفائت بالسوية فان انكسر شيء وجب عليهم كفاية [illegible]
عينهما عند عدم [illegible] ولو كان الفائت من قضاء رمضان فقضاه الوليان بعد الزوال فتحقق وجوب الكفارة عليهما او على
واحد بالسوية او كونها فرض كفاية [illegible] اوجهها عدم الكفارة ولو افطر احدهما فلا شيء عليه ان ظن بقاء الاخر والا اثم
[illegible] احدهما بالجميع [illegible] اشكال احدها [illegible] الجواز وفي شرح [illegible] ولو تبرع بالقضاء بعض سقط ما هذا
لفظه يمكن ان يريد به تبرع بعض الاولياء المتساوين في السن بناء على الوجوب عليهم جميعا او تبرع اجنبي عن الولي [illegible]
هو الظاهر ووجه السقوط حصول المقتضي [illegible] الصوم ويحتمل عدم الاجزاء لان المكلف به هو الولي فلا يجزي فعل
غيره عنه [illegible] الاجنبي باذن الولي او احد الوليين باذن الاخر [illegible] بالجواز في شرح [illegible] وهل يقضى
عن المرأة ما فاتها فيه تردد ما هذا لفظه منشأه من استواء الذكور والاناث في الاحكام غالبا [illegible] ورواية ابي بصير [illegible]
[illegible] الاصل الصحيح والاول اولى [illegible] حيث لم يوجب على الوارث القضاء [illegible] ووجب [illegible]
[illegible]
الاكبر انه سقط القضاء وقيل يتصدق عنه [illegible]
[illegible] سقوط القضاء [illegible] الوجوب واما الصدقة فوجهها [illegible]
[illegible] النص الصريح [illegible]
على قضاء الولي [illegible]
[illegible]
الجميع [illegible]

ما لا فائدة في نقله من كلام [illegible] فلا يجب على [illegible] الاكبر ان [illegible] عليهما او على الذكر الصغير وان كان بالغا فيه اطلاق هنا الا انه لا يجوز
الاول. **والمقام الثاني** في ذكر النصوص الواردة في المقام فنقول **منها** الصحيح المروي في الكافي عن ابن ابي عمير
عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله ع في الرجل يموت وعليه صلاة او صيام قال يقضي عنه اولى الناس بميراثه قلت فان كان اولى
الناس به امرأة فقال لا الا الرجال و**منها** المعتبر المروي في الكافي ايضا عن حماد بن عثمان عمن ذكره عن ابي عبد الله ع قال
سألته عن الرجل يموت وعليه دين من شهر رمضان من يقضي عنه قال اولى الناس به قلت فان كان اولى الناس به امرأة قال
لا الا الرجال و**منها** الصحيح المروي [illegible] عن محمد بن يحيى عن محمد [illegible] ان المراد منه محمد بن الحسن الصفار قال كتبت الى
الاخير ع والمراد منه مولانا الحسن العسكري ع ووقع التصريح بها في الفقيه كما ستقف عليه فعلى هذا يكون المراد محمد بن الحسن
الصفار قال كتبت الى مولانا الامام ابي محمد الحسن العسكري ع رجل مات وعليه قضاء من شهر رمضان عشرة ايام وله وليان
هل يجوز لهما ان يقضيا عنه جميعا خمسة ايام احد الوليين وخمسة ايام الاخر فوقع ع يقضي عنه اكبر وليه عشرة ايام ولاء
ان شاء الله [illegible] في الفقيه باسناده الى محمد بن الحسن الصفار وطريقه اليه صحيح هكذا وكتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد
الحسن بن علي ع في رجل مات [illegible] الكافي [illegible] وهذا التوقيع [illegible] توقيعاته الى محمد بن الحسن الصفار
وبه صرح في مواضع من الفقيه منها ما [illegible] و**منها** ما في [illegible] غسل الميت من [illegible] قال وكتب محمد بن الحسن
الصفار الى ابي محمد الحسن بن علي ع كم حد الماء الذي يغسل به الميت كما رووا ان الجنب يغتسل بستة ارطال من ماء والحائض
بتسعة ارطال فهل للميت حد من الماء الذي يغسل به فوقع ع حد غسل الميت يغسل حتى يطهر ان شاء الله وهذا التوقيع عنده
[illegible] و**منها** ما ذكره في باب الرجلين يوصى اليهما [illegible] من كتاب
الوصايا [illegible] كتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد الحسن بن علي ع رجل اوصى الى رجلين ايجوز لاحدهما ان ينفرد
بنصف التركة والاخر بالنصف فوقع ع لا ينبغي لهما ان يخالفا الميت ويعملان على حسب ما امرهما ان شاء الله وهذا التوقيع
عندي [illegible] و**منها** الصحيح [illegible] عن محمد بن مسلم عن احدهما ع قال سألته عن رجل ادرك رمضان
وهو مريض فتوفي قبل ان يبرأ قال ليس عليه شيء ولكن يقضى عن الذي يبرأ ثم يموت قبل ان يقضي و**منها** المعتبر المروي
[illegible] عن ابان بن عثمان عن ابي مريم الانصاري عن ابي عبد الله ع قال اذا صام الرجل شيئا من شهر رمضان ثم لم يزل
مريضا حتى مات فليس عليه شيء وان صح ثم مرض ثم مات وكان له مال تصدق عنه مكان كل يوم بمد وان لم يكن له مال صام
عنه وليه ورواه في الفقيه باسناده الى ابان بن عثمان وطريقه اليه صحيح [illegible] و**منها** ما رواه
في الفقيه مرسلا عن مولانا الصادق ع [illegible] اذا مات الرجل وعليه صوم شهر رمضان فليقض عنه من شاء من اهله
و**منها** الصحيح المروي في الكافي والفقيه عن ابي حمزة عن ابي جعفر ع قال سألته عن امرأة مرضت في شهر رمضان او
طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم و**منها**
الصحيح [illegible] عن ابي عبد الله ع قال اذا مرض الرجل من رمضان الى رمضان [illegible] فليس عليه
شيء [illegible] و**منها** الموثق المروي [illegible] عن علي بن الحسن بن فضال
عن محمد [illegible] عن عبد الله بن بكير عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله ع في الرجل يموت في شهر رمضان قال
ليس على وليه ان يقضي عنه الصيام فان مرض فلم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك ولم يقضه ثم مرض فمات فعلى وليه
ان يقضي عنه الصيام [illegible]
الصيام لانه قد صح ولم يقض ووجب عليه **اعلم** ان قوله في [illegible] السند الحسن بن فضال [illegible]
على [illegible] الحسن بن علي بن فضال [illegible]

وكذا وثاقة الحسن بن علي بن فضال ابناه منهم علي ومنهم محمد ومنهم احمد ثم ان الكشي حكى عن محمد بن مسعود انه قال عبد الله بن بكير وجماعة
من الفطحية هم فقهاء اصحابنا ثم ذكر منهم علي واحمد ومحمد بن الحسن بن علي بن فضال فمثل هذا يكون المراد ان علي احمد ومحمد بني الحسن
بن فضال روى عن اخويه محمد واحمد ... عن ابيهما الحسن بن علي بن فضال وهو روى عن عبد الله بن بكير وهما من اصحاب
الاجماع فلا يضر الارسال ومنها الصحيح المروي في التهذيب عن ابي بصير عن ابي عبد الله قال سألته عن امرأة مرضت في
شهر رمضان وماتت في شوال فاوصتني ان اقضي عنها قال هل برئت من مرضها قلت لا ماتت فيه قال لا يقضى عنها فان الله لم يجعله
عليها قلت فاني اشتهي ان اقضي عنها وقد اوصتني بذلك قال وكيف تقضي شيئا لم يجعله الله عليها فان اشتهيت ان تصوم لنفسك
فصم ومنها ما رواه في التهذيب عن منصور بن حازم عن ابي عبد الله في الرجل يسافر في شهر رمضان فيموت قال يقضى
عنه وان امرأة حاضت في شهر رمضان فماتت لم يقض عنها والمريض في رمضان ولم يبرأ حتى مات لا يقضى عنه ومنها الموثق
المروي في التهذيب عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله في امرأة مرضت في شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج
رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومنها الموثق كالصحيح المروي في زيادات التهذيب عن
ابي بصير قال سألت ابا عبد الله عن رجل سافر في رمضان فادركه الموت قبل ان يقضيه قال يقضيه افضل اهل بيته ومنها
المعتبر المروي في الكافي عن الحسن بن علي الوشاء عن ابي الحسن الرضا قال سمعته يقول اذا مات رجل وعليه صيام شهرين متتابعين
من علة فعليه ان يتصدق عن الشهر الاول ويقضي الشهر الثاني ... هي النصوص المختلفة في المسألة التي وردنا هاهنا في
هذا المقام وسنقف على غيرها مما سنقف عليه في بعض المباحث الآتية باعانة الله سبحانه **ومقام الثالث** في تحقيق الجواب
في الفروض المفروضة في السؤال المذكور پس ميگوييم تنقيح مقام در تحقيق جواب مقتضي ايراد كلام است در چند **مطلب اول**
... اگر
... چه توهم ميشود از بسياري از عبارات فقهاء در كتاب صوم عدم وجوب تدارك نماز كه در مرض الموت ... تا آنكه ... حكم ...
... فرموده اند در كتاب صوم ... عدم لزوم ... نسبت بصلوة ... مقنع ... نهاية
و انتصار و جمل العقود ... **قال** في المقنع اذا مات رجل وعليه صيام ... ان يقضي عنه
الى آخر عبارته ... من مات وعليه شيء من شهر رمضان ... مع تعيين ...
القضاء عنه لكن حكم چنين نيست ... در صوم ... در صلوة ... و كلام بسياري از
فقهاء اگر چه موهم اختصاص است بصوم در كتاب صوم لكن تصريح ... فرموده اند ... صوم و صلوة در مباحث ...
در مقام بيان مسئله ... فلاحظ العبارات السابقة من المقنعة والنهاية والوسيلة والمهذب لابن البراج وغيرهم من
العبارات السابقة اگر چه بسياري تصريح ... كتاب ... مبسوط و ابن
ادريس در سرائر و ابن زهرة و صاحب جامع و شيخ شهيد در دروس و بيان و ذكرى ...
مباحث صلوة نيز تصريح ... **قال** في ... صلوة ...
الوفاة وجب على وليه القضاء عنه وانت ... في جملة العبارات السابقة ... الى الاجماع
في الفقيه الصحيح السابق عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله في الرجل يموت وعليه صلوة او صيام قال يقضي عنه اولى
الناس بعنوان الاطلاق دليل على ثبوت الحكم في الصلوة ايضا لا يخفى ... لكن كلامي كه در اين مقام ...
اينست كه حكم مذكور ثابت است ... نماز ... باشد ... كرده باشد ... باشد لكن
مشخص شود كه نمازهاي ... محكوم ببطلان بوده است ...
دو عادت ... نماز ... باشد ... اجاره ... باشد ... بعد م



ابان بان فوت شده باشد خواه بعد از انقضاي تمام ... بوده باشد كه ممكن از اتيان آن نماز بوده باشد و اتيان نكرده باشد يا قبل از
آن ... علیه ... صلوة ... كه از اول وقت شده باشد در مرض موت ... نماز نكرد آن
... شده است ... قضاي آن بر ولد او واجب ... در حال مرض ... شده باشد
يا در حال صحت ... فال في السرائر ... الصوم على الولي ...
... من صلوة مرضه التي توفي فيها فانه يجب على الولد الاكبر قضاء ذلك ... من الصلوات في زمانه ...
... لا يجب على الولد الاكبر القضاء عنه الى آخر عبارته ... يحيى بن سعيد في الجامع ... الابن ما فاته
من صلوة ... لكن ... كلام صاحب جامع اگر چه
اختصاص دارد بصلوة ... در حال مرض ... ما ظاهر من الغنية والشرائع والتلخيص و
... قال في الغنية من مات وعليه صلوة وجب على وليه قضاؤها الى آخر
عبارته ... وفي الشرائع قال يجب على الولد الاكبر من تركة ابيه ... بدنه
... وفي التلخيص ...
عليه قضاء ... وفي التحرير ... قضاء ما على ابيه من صلوة وصيام وفي التبصرة ...
قضاء ... من صيام او صلوة ...
في وجوب القضاء ... الصلوة والصوم من الولد ... في النهاية والوسيلة والمهذب
لابن البراج والارشاد والتذكرة والقواعد وغيرها ...
من الثاني ...
... فالمختار هو القول
في صحيحة حفص بن البختري يقضي عنه اولى الناس ... عليه صلوة او صيام ...
بجميع الصور ...
مع ...
والحديث ...
...
جوابه ...
... وجوب القضاء
على الابن للصلوة التي فاتت من الوالد ... المبسوط صريح في الا
خصاص ...
هو ما فات منه ولا ...
مع ... **مطلب ثاني** در بيان اين است كه ...
كه ... وجوب قضاي صلوات ...
در حق ولد ...
... **اول** آنكه ...
...

جمع بوده باشد با والده یا منفرد و در این صورت مقتضای حدیث صحیح مذکور آنست که قضای صلوات ثابته در ذمه میت واجب بوده باشد
بر ولد الذکر لقوله ع یقضی عنه اولی الناس بمیراثه نظر باینکه معطوف مبادر است اولی ناس بمیراث فرزند در صورت انحلال ولد الذکر او
فلقوله ان الولد الذکر الفرض المذکور اولی الناس بمیراث المیت فیجب علیه قضاء الصلوات الثابته فی ذمته اما الصغیر فخص من البیان
واما الکبیر فلظاهر الحدیث المذکور ولا شبهه حیث انه ظاهر فینبغی الحکم بمقتضاه ولا فرق فی ذلک بین انواع الولد الذکر والولد الخنثی
منها ما لا تحقق کونه ابن و لا انه الحدیث وان کانت مسئله لکنه مخالف للاجماع لانا نقول ان مخالفه الاجماع غیر مسلمه اذ الفقها و
المسلم علی فرض تسلیمه عدم تعرض الاصحاب لذلک ولا یلزم من عدم التعرض للاشکال لانا نحمل علی اولی الناس [illegible] علی انا لا نعلم
تعرض الاصحاب لتحول کلام شیخ الطائفه [illegible] قال من مات وعلیه صلوه فریضه لمرض کان یجب علیه [illegible] قضا وهما ان ادرکه
وجب علی ولیه القضاء عنه انتهی ومعلوم ان [illegible]
[illegible] ذکر من عبارتهم [illegible] الصلوات
علیه [illegible] فی هذا المطلب قضاء الصوم [illegible]
کیف [illegible] ولد است [illegible] واین حکم [illegible] ظاهر این است که حکم [illegible]
ثابت بوده باشد نظر باینکه مقتضی ثبوت حکم [illegible] است و حدیث صحیح مذکور [illegible] در اختصاص [illegible] عدم ثبوت آن در حق
اناث [illegible] ظاهر [illegible] شیخ [illegible] و [illegible] ثبوت قضا [illegible] اگرچه کلام [illegible]
در صوم است لکن ظاهر این است [illegible] این مسئله مذکور خواهد شد در صورت ثانیه آنست که [illegible]
با جماعت [illegible] در این صورت وجوب قضا در حق [illegible] نظر باینکه اولی بمیراث [illegible]
ظاهر این است [illegible] اولی بمیراث اکثر [illegible] بوده باشد [illegible] در صلوه [illegible]
صورت ثالثه آنست که [illegible] و قضا [illegible] صورت [illegible]
بود بنابراین در چنین صورت وجوب قضای صلوات [illegible] ثابت خواهد بود صورت رابعه آنست که [illegible] باشد با
[illegible] و در این صورت والد [illegible] وارث خواهند بود نظر باینکه [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] خواهد شد **تحقیق** [illegible] مذکور شد ظاهر [illegible] حکم [illegible]
[illegible] در صورت اجتماع [illegible] ظاهر [illegible]
وارث [illegible] اولی بمیراث [illegible] چنین است [illegible]
[illegible] باشد و هم چنین است [illegible]
حدیث صحیح آنست که قضای صلوات [illegible] در صورت مذکوره [illegible] باشد [illegible] وارث
[illegible] مذکور شد [illegible]
تکملات در بیان مسئله [illegible] است [illegible] حکم [illegible] در ذمه [illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] حدیث صحیح آنست [illegible]
لازم است [illegible] اولی بارث [illegible] باشد [illegible] قضا [illegible]
بوده باشد [illegible] خواهد بود [illegible] عبارت [illegible] مقتضی [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] صلوه [illegible] قضا [illegible]
الوفات وجب علی ولیه القضاء عنه [illegible] صلوه وجب علی ولیه قضاؤها [illegible] مذکور [illegible]

واما عدم لزوم [illegible] مذکور [illegible] بلحاظ [illegible] اشاره شد [illegible]
[illegible] کلام صحیح [illegible] لازم است [illegible] جواب [illegible]
[illegible] حدیث در این مقام [illegible] لازم [illegible] عدم [illegible]
[illegible] مفهوم [illegible] لکن نظر باینکه [illegible] حکم مذکور [illegible]
باین [illegible] ثبوت حکم [illegible] مقتضی ثبوت حکم است [illegible] ثبوت حکم
در [illegible] مذکور [illegible] مذکور [illegible] لازم [illegible]
اولی بارث بوده باشد قضای [illegible] باشد و این مطلب اگرچه [illegible] حدیث صحیح مذکور چنانچه مذکور
شد لکن [illegible] در [illegible] چنین حکمی [illegible] اجماع [illegible]
[illegible] در این باب [illegible] در این مقام [illegible] مطلب است [illegible] اگرچه ظاهر [illegible]
تسلیم حکم مذکور [illegible] قال [illegible] والولی هو اکبر اولاده الذکور [illegible]
[illegible] الاکبر من الذکور [illegible] الصیام [illegible]
علی [illegible] الولد الاکبر [illegible] الولی [illegible] القضاء
والولی هو اکبر اولاده الذکور دون الاناث [illegible] والولی هو اکبر اولاده الذکور [illegible] والولی هو اکبر اولاده الذکور [illegible]
فالواجب علی ولیه وهو اکبر اولاده الذکور [illegible] الصیام
[illegible] والولی هو اکبر اولاده الذکور [illegible]
اکبر اولاده الذکور [illegible]
[illegible] اکبر اولاده الذکور [illegible] وجب علی ولیه القضاء وهو اکبر اولاد الذکور [illegible]
المیت اکبر اولاده الذکور [illegible] هو اکبر اولاده الذکور [illegible] وجب علی
ولیه وهو اکبر اولاده الذکور القضاء عنه [illegible] ثم مات فیقضی عنه اکبر ولده الذکور **تحقیق** [illegible]
عبارات مذکوره [illegible] اکبر اولاد ذکور است [illegible] در این مقام [illegible]
در صورت [illegible] قضای [illegible] باشد و هم چنین است حال [illegible] هکذا
[illegible] حکم [illegible] ثبوت حکم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در این مقام [illegible] اگرچه [illegible] شیخ الطائفه
قدس سره [illegible] لکن نظر باینکه [illegible] مذکور [illegible]
اعتقاد [illegible] بوده باشد [illegible] حدیث صحیح [illegible]
بوده باشد [illegible] اخبار [illegible]
و در [illegible] اولاد قضای صوم و صلوه میت [illegible]
[illegible] **توضیح** [illegible] مقتضای حدیث صحیح [illegible]
کافی آنست که قضای [illegible] لازم است [illegible] اولی بارث [illegible] بوده باشد [illegible] مذکور شد حدیث
اول صحیح است روایت نموده ابن ابی عمیر [illegible] عن ابی عبد الله [illegible] فی الرجل یموت وعلیه صلوه او صیام قال
یقضی عنه اولی الناس بمیراثه [illegible] و حدیث ثانی [illegible] در کتاب [illegible] عن ذکره عن ابی عبد الله
قال سالته عن الرجل یموت وعلیه دین من شهر رمضان من یقضی عنه قال اولی الناس به [illegible] الاسلام [illegible]

فرموده است ابن حديث را ازحسين بن سعيد ان معاوية بن حكيم عن الحسن بن علي بن فضال عن حماد بن عثمان عمن ذكره عن ابي عبد الله ع اشكالي دراين
سند نيست مگر انكه روايت [illegible] ابن مهزيار [illegible] رسال لكن هيچ باك نيست زيرا كه ابن فضال [illegible] الكرم عليهم علامه حلي ره وغيره صحيح
مرسوم [illegible] انكه امام ع [illegible] اجازه نموده است واما ارسال پس سبب انكه حماد بن عثمان كه مرسل است از اصحاب اجماع است ونظير دلالة
دو حديث در عدم اختصاص حكم باولاد بعوينت كه محتاج باظهار نيست چنانچه مصنف بيان شد **مجملا** معلوم شد عليه بحسب صحيح انست
كه قضاء صلوات كه در دوم هست بركسي است كه اولى باو بوده باشد واين بعضي چنانچه مصنف فرموده است برادر كه هست مقدم است
برادر چنانچه كاه هست مادر است بر عم وهكذا چنانچه شارح اين لفظ وارد شده است در صلوة پس فرموده بطريق الحبا [illegible]
اولى الناس بها مجاز فرموده [illegible] لفظ او را در مقام بعض كه مذكور شد البته جمله [illegible] بحسب مجيء در محل كلام مابين صحيح ذكر

تنقيح المقام يستدعي ان يقال ان الالفاظ المذكورة في النصوص الواردة في هذا المطلب اي في القاضي للصلوة الفائتة والصوم الفائت
مختلفة فمنها ما في الصحيح المذكور من قوله ع يقضي عنه اولى الناس بميراثه ومنه قوله ع في المرسل المتقدم اولى الناس به فجاب نبي يقضي
منه ان المذكور في الصحيح دليل على انه يجب عليه القضاء فمنها انه افضل اهل البيت كالموثق السالف عن ابي بصير قال سالت ابا
عبد الله ع عن رجل سافر في رمضان فادركه الموت قال يقضيه افضل اهل بيته ومنها انه من شاء من اهله كالمرسل السالف
ان مات الرجل وعليه صوم شهر رمضان فليقض عنه من شاء من اهله ومنها انه وليه كالموثق المتقدم فمن مرض فلم يصم شهر
رمضان ثم صح بعده [illegible] ثم مرض فمات فعلى وليه القضاء ان يقضي عنه ومثله منه ابي مريم الانصاري لكن بعده ان لم يكن له
مال يتصدق عنه وان لم يكن له ما لايقام عنه عليه ومنها اكبر وليه كقوله ع في المكاتبة الصحيحة السالفة يقضي عنه اكبر وليه ومنها
الامر باثبات القضاء من غير تعيين القاضي كصحيحة محمد بن مسلم السالفة ان كان [illegible] شيء ولكن يقضي عن الذي يبرء ثم يموت قبل ان يقضي
وفي رواية منصور بن حازم عن ابي عبد الله ع في الرجل يسافر في شهر رمضان فيموت قال يقضي عنه الى اخر ما سلف ومنه صحيحة ابي حمزة قال
سالته عن امرأة مرضت في شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضي عنها قال اما الطمث والمرض
فلا واما السفر فنعم ومثلها موثقة محمد بن مسلم السالفة اذا علمت ذلك **نقول** احسن النصوص المذكورة سندا واظهرها دلالة صحيحة حفص بن
البختري فان مضمونها ان المراد بالقضاء عن الميت هو اولى الناس بميراثه فيعلم ان المراد من الكبر والاولى ما ذكرنا في بين الالفاظ الباقية
لامكان ارجاع الكل اليه اما ما اشتمل على الامر بالقضاء من غير تعيين القاضي فظ لوضوح ان ما عين فيه القاضي يكون مبينا لذلك
واما ما اشتمل على انه افضل اهل بيته فكذلك ايضا لوضوح انه ليس المراد منه الافضل بحسب العلم او بحسب الزهد لانتفاء المناسبة فيكون
المراد ما ذكرناه فيحمل على ان المراد افضل اهل بيته وارادتهم بالاضافة اليه وبحسب انه لا يعلم هو بكونه اكثر ارثا كما لا يخفى واما ما اشتمل
على انه من شاء من اهله فلان التعارض بينه وبين ما قلنا من تعارض المطلق والمقيد لوضوح ان من شاء اعم من ان يكون اولى
بميراثه ام لا فيحمل على الاولى الصحيح المذكور واما ما اشتمل على لفظ الولي فلو كان المراد به في النصوص الواردة في المقام اقرب الولي فيكون
مؤيدا لما ذكرناه مبين له فيما فصلناه [illegible] ان ما ذكره فخر المحققين قدس الله روحه في عبارته السالفة في مقام الاستدلال
على انتفاء القضاء على الانثى حيث بالنص على اكبر الذكور فهو معلوم الضعف لانا لم نجد في شيء من النصوص ما اشتمل على ذلك فكلامه
لا يخلو من غرابة واغرب منه ما ذكره بعد ذلك حيث قال ولقد [illegible] الروايات الصحيحة على تعين الولي انه اكبر اولاده الذكور وحيث لم نظفر
على رواية صحيحة اشتملت بذلك فضلا عن الروايات الصحيحة **نقول** ان تعين الولي بالاكبر الذكور في هذا الكلام غير معلوم ما الوجه
فيه الا ان ما ابن الجنيد روي مثله الخبرين من انها للاكبر الذكور من الاولاد فلعله سبب ان يكون هو المامور بالقضاء لكن لا ينبغي ان يكون
التعويل عليه لا سيما في مقابلة الصحيحة الظاهرة الدلالة على خلافه فيما اوردناه تبين ان ما ذهب اليه شيخنا المفيد قدس الله سره ورحم
الشهيد مقرونا بالصواب **قال** في المقنعة اذا مات انسان وقد صام من شهر رمضان بعضه فاته بعضه فليقض عنه الاكبر من ولده من الرجال
ان لم يقض منه بقية الصيام فان لم يكن له ولد من الرجال قضى عنه اكبر اوليائه من اهله واولاهم به وان لم يفعل شيخنا الشهيد نور الله تعالى

ثم وجد

ثم وحرم الشهيد تعبد حكايته عنه ومن ظاهر القدماء قال في ري ومنع المفيد لو فقد اكبر الولد فاكبر اهله من الذكور فان فقد فا
لنساء وهو ظاهر القدماء والاخبار والمختار انتهى كلامه رفع مقامه ولا يخفى عليك ان كلام شيخنا المفيد مشتمل على مطلبين احدهما
انه مع فقد اكبر الولد من الذكور يتعلق قضاء الفائت على اكبر اهل بيته من الذكور والثاني هو انه عند فقد الذكور من اهله وافاده
يتعلق تدارك القضاء بالنساء من اهله وقد نسب كلا منهما الى ظاهر القدماء وظاهر الاخبار **اقول** ان نسبة الاول الى ظاهر القدماء
والاخبار مطابقة للواقع اما المطابقة لظاهر القدماء فلانه قال شيخنا الصدوق في الفقيه واذا مات رجل وعليه صوم شهر رمضان
فعلى وليه ان يقضي عنه الى ان قال فان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضي عنه فان لم يكن له ولي من الرجال قضى عنه
وليه من النساء وبعد انا سبق في المقنع وقد اوردنا عبارته في اوائل البحث وحكي في المختلف عن والده علي بن بابويه انه قال من مات وعليه
صوم شهر رمضان فعلى وليه ان يقضي عنه وان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال فان لم يكن له من الرجال قضى عنه وليه من النساء
ومثلها الكتاب المنسوب الى الرضا ع اذا كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضي عنه فان لم يكن له ولي من الرجال قضى عنه وليه
من النساء ومقتضى هذه العبارات ثبوت قضاء الميت على ثلث ولده وان لم يكن ولدا من ولد الميت كما لا يخفى وهو مقتضى الكلام المحكي عن ابن الجنيد
ايضا قال واولى الناس بالقضاء عن الميت اكبر ولده الذكور واقرب اولياء ان لم يكن له ولد وهو كالصريح في تقديم الاولاد على غيرهم من
الاقارب اوفى ما فيه وان كان الظاهر ان المراد منه ايضا والمحكي عن ابن براج قال على ولد الاكبر من الذكور ان يقضي عنه ما فاته من ذلك
ومن الصلوة ايضا فان لم يكن له ذكر فالاولى به من النساء **واما** المطابقة لظاهر الاخبار فلما سمعت من قوله ع في صحيحة حفص بن البختري يقضي
عنه اولى الناس بميراثه الشامل للاولاد وغيرهم كما لا يخفى وهو ايضا في المرسل المتقدم السالف يقضي عنه اولى الناس به وحينئذ **واما** نسبة المطلب
الثاني الى ظاهر القدماء وان كان الامر فيها كما افاده لكن النسبة الى ظاهر الاخبار غير جيدة لكون صحيحة حفص ابن البختري والمرسل المعتبر
السالف نصا في خلاف ذلك لا اقل لانه كان لا يخل الناس بامرأة فقال لا الا الرجال ومثله المرسل المذكور ولا دلالة في بعض
الاخبار على هذا التفريع غير ملتفت اليه كما لا يخفى وقد تبين بما ذكرناه ان ظاهرهم على ثبوت الولاية في القضاء للاولاد لا خلاف
في انه عند انتفاء الاولاد هل الولاية ثابتة لغيرهم من ذكور ام لا فذهب شيخنا المفيد الى الاول وهو قول ثقة الاسلام
وشيخنا الصدوق في الفقيه والمقنع وابن الجنيد وابن البراج واختاره شيخنا الشهيد في سيرة كتاب الصوم وقد سمعت عبارته بعد
ان جعله في كتاب الصلوة منه احوط وادعى في ري هو اولى الاكبر وظاهر الروايات انه الاقرب مع ذي الاحتياط ولعله ترك ذكر في الذكرى والبيان **قال** في الذكرى بعد نقل الخلاف عن القول بانه الولد الاكبر ما هنا لفظه وان كان القول بتعميم كل ولد ذكر اولى الاحتياط لعموم الروايات
وفي البيان يختص الوجوب بالاكبر وفي قضاء عن غيره من الاولياء وجه قوي وهو مختار صاحب المدارك في الذخيرة والكفاية قال
في المدارك مشيرا الى الحديثين المذكورين مقتضاهما عدم اختصاص الوجوب بالولد الاكبر بل تعلقه بالاولى بالميراث من الذكور
مطلقا وهو مختار ابن الجنيد وابنا بابويه وجماعة ولا باس به وفي الذخيرة والكفاية ان الوجه حمل معنى الاخبار والحكم بوجوب
القضاء على الولي الذكر سواء كان ولدا ام لا انتهى وهو كذلك لكن لا على وجه التخصيص بل على الترتيب لوضوح انه مقتضى قوله ع يقضي عنه
اولى الناس بميراثه والظاهر انه المراد لكن شاع في العبارات كما في العبارات السالفة من جماعة من قدماء الاصحاب مضافا الى عدم صدق
الولي على الاخ مع وجود الولد فلا اشكال وذهب شيخنا الطائفة الى الثاني فلا يجب قضاء الفائت الا على اكبر الذكور من الاولاد وهو
ظاهر كلامه في النهاية والجمل والاقتصاد والمبسوط والخلاف والسرائر والجامع والشرايع والمعتبر والمنتهى والتذكرة والتحرير والتلخيص
والقواعد والارشاد واللمعة ومستندهم الاصل والاقتصار فيما خالفه على القدر المتيقن وقد عرفت الجواب عنه حاصله
ان الاصل انما يصار الى مقتضاه عند انتفاء المعارض ومعه فلا وهو صحيحة حفص بن البختري ومرسل حماد بن عثمان السالفتان
وكذا ما رواه شيخنا الشهيد في الذكرى عن ابن طاوس انه روى عن عبد الله بن سنان عن مولانا الصادق ع انه قال الصلوة التي
حصل وقتها قبل ان يموت الميت يقضي عنه اولى الناس به ومنه يعلم الجواب عن الثاني لوضوح ان لزوم الاقتصار على القدر المتيقن

عليه انما هو منافاة الدليل على الزايد عليه واما معه فلا بد من المصير اليه مضافا الى ما ذهب اليه ابن الجنيد وتبعه العميد وشيخنا الشهيد
في الذكرى وحواشي [illegible] وصاحب الموجز والمدارك وغيرهم في نحو ذلك فلتحمل الى ما كان يصدق بانه فوت فنقول لو مات
شخص وعليه قضاء الصلوات وكان ولده [illegible] وجب عليه ان يقضيه النصوص المذكورة المتضمنة لحمل الاعاظم المذكورة فيجب قضاء
الولد مما [illegible] ولم يمكن [illegible] لاثبات الدام [illegible] عن ابن طاوس [illegible] قبل ان يموت المبتلى فات
ابيه [illegible] ولده بعضه منه اولى الناس بلزوم القضاء على الابن ولو عنه الام [illegible] ولا باخبار [illegible] لانه بالاضافة
الى لفظ الميت [illegible] بالصحيح السالف [illegible] الكافي والفقيه عن ابي حمزة عن ابي جعفر عليه السلام عن امرأة مرضت في شهر رمضان او
طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم [illegible] ومثله
الموثق السالف [illegible] سالم [illegible] اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم وقضيتها وجوب قضاء الصوم عن المرأة
والقاضي [illegible] لكن الظاهر ان المراد هو الاولى [illegible] بخلاف الفروض وصدقه الولد [illegible]
وان ورد [illegible] الصوم لكن الظاهر انتفاء الفرق [illegible] بين الصوم والصلاة [illegible] الكلام المحكي عن المحقق [illegible]
[illegible] الذكرى قال وكلام المحقق يؤذن بالقضاء عن المرأة ولا باس به [illegible] الروايات والمراد من كلام المحقق ما حكاه عنه
في المسائل البغدادية [illegible] من قوله [illegible] الولد [illegible] قضاء ما فات من الميت من صلاة وصيام
[illegible] والمحقق [illegible] شيخنا ابو العباس بن فهد في موجزه [illegible] الكلام [illegible]
الام [illegible] مستفادة من كلام المحقق المذكور [illegible] في الشرايع والنافع [illegible]
[illegible] عن المرأة [illegible] عن المرأة [illegible] والحاصل ان المشاركة المذكورة مستفادة
من كلام المحقق وشيخنا الشهيد في الذكرى وصاحب الموجز [illegible] **والمطلب الرابع** في بيان ما يظهر من صاحب
[illegible] من كون الولي مخيرا بين قضاء الصلوات [illegible] الميت وبين الصدقة عن كل ركعتين بمد فعن [illegible] والا فعن كل
اربع [illegible] فعن صلاة النهار ومن صلاة الليل وهو موافق لما حكاه في الذكرى عن ابن الجنيد قال قال ابن الجنيد والعليل
اذا وجبت عليه صلاة [illegible] ثم مات قضاها عنه وليه كما يقضي عنه حجة الاسلام والصيام [illegible] وان جعل بدل
ذلك مدا لكل ركعتين [illegible] فان لم يقدر فلكل اربع [illegible] صلاة النهار [illegible] صلاة الليل [illegible]
التخيير [illegible] واما [illegible] الصدقة [illegible] لا مدخل لها [illegible]
[illegible] الصدقة عن كل يوم بمد [illegible] الصدقة على صوم الولي [illegible] من تخيير الولي بينهما [illegible]
[illegible] الصدقة من مال الميت [illegible] الروايات المذكورة ظاهر الاطلاق [illegible]
على اي حال لا ربط [illegible] بل [illegible] ثم ان التفصيل المذكور في كلامه [illegible] عما رواه
في الكافي [illegible] قضاء النوافل وهو ما رواه عن عبد الله بن سنان قال قلت لابي عبد الله عليه السلام رجل عليه من صلاة النوافل
ما لا يدري ما هو من كثرته كيف يصنع قال فليصل حتى لا يدري كم صلى من كثرته فيكون قد قضى بقدر علمه [illegible] لا يقدر على
القضاء من كثرة شغله قال ان كان شغله في طلب معيشة لا بد منها او حاجة لاخ مؤمن فلا شيء عليه وان كان شغله للدنيا تشاغل
بها عن الصلاة فعليه القضاء والا لقي الله مستخفا متهاونا مضيعا لسنة رسول الله قلت فانه لا يقدر على القضاء فهل يجزي ان
يتصدق فسكت مليا ثم قال فليتصدق بصدقة قلت فما يتصدق قال بقدر طوله وادنى ذلك مد لكل مسكين مكان كل صلاة
قلت وكم الصلاة التي يجب عليه فيها مد لكل مسكين فقال لكل ركعتين من صلاة الليل ولكل ركعتين من صلاة النهار فقلت لا يقدر
قال فمد اذا لكل اربع ركعات فقلت لا يقدر قال فمد لكل صلاة الليل ومد لصلاة النهار والصلاة افضل والحاصل ان المستند
فيما يدل عليه كلامه [illegible] واما الحديث المذكور فانه وان اشتمل عليه [illegible] والذي [illegible] الكلام

ما قاله المذكور ضعف لعدم [illegible] **والمطلب الخامس** فانه هل يجوز للولي تفويض الصلاة التي يجب عليه قضاؤها
بالعبادة [illegible] الغير بالاستيجار [illegible] ام لا وهل يكون الحكم بسقوط ما عنه بفعل الغير ولو تبرعا من غير اذن الولي ام لا
والمدلول عليه [illegible] العبادات هو الجواز [illegible] قال في الذكرى لو صام اجنبي عن الميت بغير اذن الولي سقط الصوم عن الميت والولي
[illegible] بامر الولي فالاقرب الاجزاء وللشافعي وجهان وكذا يجري [illegible] من نصوصه وفي القواعد لو استاجر
الولي غيره فالاقرب الاجزاء سواء [illegible] ولو تبرع الغير بفعله احتمل ذلك [illegible] لو استاجر احدهما صاحبه على الجميع [illegible]
[illegible] على ما استاجر على [illegible] فالاقرب الجواز [illegible] ولو تبرع احدهما بالجميع او استاجر [illegible] الاخر
لاقرب الجواز ثم انهم وان ذكروه في الصوم لكن الظاهر انتفاء الفرق والفارق بينه وبين الصلاة وفي كشف الالتباس [illegible]
الذكرى عدم جواز الاستيجار [illegible] والصلاة لا تقبل النيابة عن الحي [illegible] ويمكن الجواز لما [illegible] في الصوم وكان
الفرض فعلها عن الميت وهذا هو المعتمد انتهى ما في كشف الالتباس وفي شرحه على الشرايع للمسيحي [illegible] الثاني لو استاجر
الولي غيره جاز [illegible] كان عاجزا او قادرا عليه وكذا الكلام في الصلاة و [illegible] الشهيد وابي العباس [illegible]
[illegible] انتهى [illegible] لو تبرع عن الولي القضاء احتمل [illegible] الاجزاء [illegible] كالدين [illegible] التبرع ويحتمل العدم
[illegible] وجب على مكلف به [illegible] التبرع به عن الغير [illegible] الابدان [illegible]
[illegible] عن الولي [illegible] عن الميت ولم يكن [illegible] فلا باس [illegible]
اما الاستيجار من غير [illegible] لا يشبهه [illegible] قضاء [illegible] بالولي [illegible]
[illegible] منهم [illegible] العدم فلم يجوزوا للولي الاستيجار عليه منهم العلامة في المنتهى [illegible] وهل يجوز للولي ان يستاجر عنه
من يصوم [illegible] في ذلك [illegible] عدم الاجزاء [illegible] لو صام اجنبي عن الميت بغير اذن الولي فالاقرب عدم الاجزاء
[illegible] الاستيجار [illegible] ومنهم شيخنا الشهيد في الذكرى [illegible] الاقرب [illegible] الاستيجار
[illegible] والصلاة لا تقبل النيابة عن الحي [illegible] في الصوم ولان الغرض فعلها عن الميت [illegible]
[illegible] ومنهم المحقق الثاني قال [illegible] المقاصد لو صام اجنبي عن الميت بغير اذن الولي وباذنه ففي الاجزاء
[illegible] الوجوب على الولي [illegible] اصل الوجوب على الميت [illegible] وعدم الاجزاء اقوى و
منهم صاحب المدارك قال [illegible] وجه السقوط حصول المقصود وهو [illegible] الميت عن الصوم [illegible]
الوجوب يتعلق بالولي [illegible] يحتاج الى دليل ومن ثم [illegible] المنتهى العدم بفعل المتبرع
وان وقع باذنه [illegible] الوجوب لاصالة عدم سقوط الفرض عن المكلف بفعل غيره [illegible] ومنهم صاحب الكفاية
قال والاقرب انه ليس له الاستيجار عليه ثم [illegible] الاجارة [illegible] ان تبرع بعض الاولياء
بجميع [illegible] الوجب السقوط عن جميعهم [illegible] عدم السقوط ولو كان باذن الولي ولو بطريق الاجارة
[illegible] عبارات [illegible] الاستيجار [illegible] وسقوط الواجب [illegible] الذكرى [illegible]
[illegible] من [illegible] والمبسوط والمحقق في الشرايع والنافع والعلامة من
الارشاد والقواعد [illegible] بسقوط الواجب عن الولي بفعل المتبرع **قال** في المبسوط فان كانوا جماعة في سن واحد
كان عليهم القضاء بالحصص [illegible] بعضهم [illegible] عن الباقين [illegible] والاقتصاد [illegible]
ان [illegible] المقصود من الكلام هو انه [illegible] المذكور في السن وجب القضاء عليهم جميعا [illegible]
[illegible] بعضهم بالجميع سقط عنه وعن الباقي فنقول [illegible] ذلك [illegible] باذنه من غير عوض او معه او
من غير اذن [illegible] المطلق [illegible] الثالث [illegible] العين [illegible] سقوط الواجب

على المتبرع فعدم اذنه متعلق بطرح ازمته بطريق اولى وبالجملة ان القطع حاصل بان عدم الاذن لا مدخلية له في ثبوت السقوط كما ان
الاذن ليس مما يؤثر في عدم السقوط وحينئذ لا اشتباه في انه لا بد من سقوط الواجب عن المكلف بفعل المتبرع كما هو الظاهر من العبارة بقوله
يقضى عنه مع الاذن وبلا اجرة وهو الظاهر ايضا من اطلاق الحال في كلام المحقق والعلامة في الشرايع ولو تبرع بعض بالقضاء سقط
وفي القواعد ولو كان له وليان فاتفقا جاز واتفق القضاء بالتقسيط الحال قال فلو تبرع بعضهم سقط عن الباقين فالقول بسقوط
الواجب عن الولي المكلف بالاستيجار ونحوه وهو الظاهر من المبسوط والجمل والاقتصاد للشيخ والنافع والقواعد والارشاد والمصباح
به في التذكرة والدروس والمسالك والمدارك والذخيرة ايضا فان قلت مقتضى ما ذكر الاكتفاء بالمكلف حين موت ابيه فان لم يرض اد
سفرا او نوم من صلوة وصوم تخييرها كالاحتياط وحينئذ يمكن ان لا ماتركه جهلا اختيارا او عدم تمكن من الاداء لا الجد والجد
ولو اوصى بها الميت به وله الاستيجار من ماله انتهى والصحيح ان الجد يحتمل والمضاف يعود الى الولد الاكبر من الولد
الاكبر استيجارنا وجب عليه ما فات من والكل من ماله وهذا القول هو المختار لكن لا لاختصاص الوجوب على الولي بما فات من الولي له
لعذر بل لوضوح كما نصصنا المقالة في ذلك فيجب عليه قضاء الصلوات الثابتة في ذمة الوالد ولو كانت السبب هو الاخلال بها عمدا في
الصلوة عامدا ولو ترك المقيم لكن سقطت عنه بفعل المتبرع مطلقا كان باذنه ام لا وعلى الاول باجرة وغيرها اما السقوط
بفعل المتبرع فيمكن الاستدلال لاثباته بعدة نصوص منها الصحيح المروي في باب التوبة والجزع من الفقيه عن عمر بن
يزيد قال قلت لابي عبد الله عليه السلام يصلى عن الميت فقال نعم حتى انه ليكون في ضيق فيوسع عليه ذلك الضيق ثم يؤتى فيقال خفف عنك هذا
الضيق بصلوة فلان اخيك عنك وجه الاستدلال هو ان قوله يصلى عن الميت سؤال عن الصلوة التي في ذمته وغيرها وترك الاستفصال مع
الجواب بالجواز يفيد ثبوت الحكم فيهما بل يمكن ان يدعى ان الظاهر انه يكون في ضيق الذي ملازم للاول وكذا الكلام في قوله عن جهة
وقوله بصلوة فلان اخيك يؤدي الى انه بعنوان التبرع ومنها ما رواه في الباب المذكور من الفقيه ايضا لكن مرسلا قال عليه السلام
من عمل من المسلمين عن ميت عملا صالحا اضعف له اجره ونفع الله به الميت لوضوح ان الموصول يعم الولي وغيره وكذا قوله عملا صالحا
يعم الصلوة المفروضة وغيرها ومنها ما رواه في الباب المذكور مرسلا ايضا قال عليه السلام يدخل على الميت في قبره الصلوة والصوم
والحج والصدقة والبر والدعاء ويكتب اجره للذي يفعله وللميت بناء على ان الصلوة والصوم والحج يعم المفروض منه وغيرها كما ان قوله للذي
يفعله يعم الولي وغيره كما لا يخفى ومنها الصحيح المروي في باب ما يلحق الميت بعد موته من الصلاح الكافي عن معوية بن عمار قال
قلت لابي عبد الله عليه السلام ما يلحق الميت بعد موته فقال سنة سنها يعمل بها بعد موته فيكون له مثل اجر من عمل بها من غير ان ينتقص
من اجورهم شيء والصدقة الجارية تجرى من بعده والولد الطيب يدعو لوالديه بعد موتهما ويحج ويتصدق ويعتق عنهما ويصلي
ويصوم عنهما فقلت اشركهما في حجي قال نعم وجه الاستدلال هو ان الولد في قوله والولد الطيب اعم من الاكبر الذكر وغيره كما ان قوله يصلي
ويصوم عنهما اعم من الصلوة والصوم اللذين في ذمتهما وغيرها والكلام في قوله عنهما نحو الاول فالمتحصل منه تجويز الصلوة التي في
ذمة الوالد الميت لغير الاكبر مع وجوده وهو اكبر منه وهو يوجب السقوط عن ذمة الوالد فيسقط عن الاكبر المذكور ايضا اذ الواجب عليه
ما كان في ذمته والذي فالسقوط عنه يوجب السقوط عنه فنقول انه اعم من ان يكون باذن الاكبر الذكر ايضا اذ كما ان عبرة دعم [illegible]
معوية ظهوره في الثاني فيقتضي السقوط على الحالين اما بالاطلاق او بالاولوية ومنها ما روى عن علي بن موسى بن طاوس انه
روى في كتاب غياث سلطان الورى لسكان الثرى عن شيخ الطائفة باسناده الى عمار بن موسى عن كتاب اصله المروي عن الصادق عليه السلام
في الرجل يكون عليه صلوة او صوم هل يجوز له ان يقضيه غير عارف قال لا يقضيه الا مسلم عارف وجه الدلالة هو ان قضاء الرجل
العارف ما على الميت يعم التبرع وبالاذن والولي مع عدم الاجرة ومعها والقدر المتيقن هو الاول فدلالته على جواز ذمة الميت عن الصلوة
التي في ذمته بفعل الاجنبي تبرعا وهو المطلوب ومنها ما رواه في باب البر بالوالدين من كتاب الايمان والكفر من اصول الكافي عن
محمد بن مروان قال قال ابو عبد الله عليه السلام ما يمنع الرجل منكم ان يبر والديه حيين وميتين يصلي عنهما ويتصدق عنهما ويحج عنهما

يكون

يكون الذي يصنع لهما وله مثل ذلك فيزيده الله تعالى ببره وصلته خيرا كثيرا فان ما يمنع الرجل في قوله ما يمنع الرجل منكم وان كان المراد
منه الابن لكنه اعم من الاكبر الذكر وغيره وقوله يصلي عنهما يعم بعمومه ما في ذمتهما وغيرها لا اشكال في جواز الصلوة عن الابوين
في حال حيوتهما لا يكاد ان يخفى ان ذكر الحيوة انما هو للترغيب على وجه العموم الا فيما الصلوة ويكون المراد من قوله يصلي عنهما الصلوة
عنهما في حال المماة فنقول ان الصلوة فيه اعم من المفروضة التي في ذمة الوالدين منهما وغيرها فيقتضي ولو لم يكن الا بعمومه الحسن
سقوط الصلوة عن ذمة الوالدين ولو بفعل غير الاكبر الذكر وان لم يكن ما ذكرنا عنه ومنها ما رواه في الفقيه الجليل علي بن جعفر في كتابه عن
اخيه موسى عليه السلام قال سألته عن الرجل هل يصلح له ان يصلي او يصوم عن بعض موتاه قال نعم يصلي ما احب ويجعل ذلك للميت اذا جعل ذلك له
وقوله عن بعض موتاه يشمل ما لو كان المستقر في ذمة الوالدين وكذلك قوله عن بعض موتاه من حيث الصلوة والصوم ما في ذمة الميت وقوله
ما احب يشمل ان الرجل القاضي غير الاكبر الذكر وبعبارة اخرى من وجب عليه القضاء وقوله ويجعل ذلك للميت اذا جعل ذلك
له ان فائدته الى الميت انه اذا اتى به الرجل عن ذلك الميت بقصد الاكرام الكائن في قلبه جعله ذلك الميت كالصلوات الصادرة من نفسه
فيجب منه تخلص من المذكور باسرها اقتضت سقوط الصلوة التي في ذمة الميت عنه بفعل المتبرع كما لا يخفى واما السقوط عنه فيها
اذا اتى بها الغير باذنه فللقطع بان اذن الولي للغير واستدعائه ليس مما يمنع عنه ولو لم يؤكد ذلك وجه الدلالة على التبرع في السقوط
عن الولي بفعل المتبرع هو ان النصوص المذكورة اقتضت سقوط الصلوة الثابتة في ذمة الميت عن ذمته بفعل المتبرع فيسقط
عن ذمة الولي ايضا لوضوح ان الواجب عليه ما كان ثابتا في ذمة الميت بعد موته بفعل المتبرع كما هو المدلول عليه بالنصوص
المذكورة الثابتة مقتضى الايجاب على الولي فيلزم من انتفاء المقتضي انتفاء المقتضى وذلك كالدين الثابت في ذمة المديون اذ يسقط
ذمته بتبرع الغير ووجب عليه اداء دينه ما اشتغلت به ذمته فان تبرع احد باداء دينه او صالح الى المديون عن ذلك ما سقط
مقتضى وجوب الاداء عنه فلا يجب عليه لانتفاء الموضوع فالامر فيما نحن فيه كذلك لوضوح ان المقتضي لوجوب القضاء على الولي
اشتغال ذمة الوالد الميت بالقضاء بحيث يرتفع ذمته بفعل الغير المتبرع ويسقط عنه لانتفاء الموضوع لانه لا يمكن للولي ان يؤدي
في مقام العمل بالاتيان بما في ذمة الميت بعد سقوطه منه عنه اما سقوطه منه بفعل المتبرع والنصوص المذكورة ولما استلزم
السقوط على الولي فلا وجه لانتفاء الموضوع فان قلت انا لا نسلم ان المقتضي للوجوب هو اشتغال ذمة الوالد الميت حين
عمل الولي وهو ممنوع لا مكان ان يكون المقتضي هو اشتغال ذمته حين الموت بل قبل فعل المتبرع وهو ثابت ولو بعده فعل المتبرع
غير موجب لانتفائه والحاصل ان اللازم من فعل المتبرع هو رفع الاشتغال الحاضر والمقتضي للايجاب على الولي هو مطلق الاشتغال
ولا يلزم من انتفاء الاخص انتفاء الاعم فنقول ان الساقط من فعل المتبرع هو الاشتغال بعد الممات والمقتضي للايجاب
على الولي هو الاشتغال حين الممات فالساقط بفعل المتبرع غير الموجب على الولي فلا يكون الموجب على الولي ساقطا بفعل المتبرع
فلا يكون فعله مسقطا منه فيجب عليه ولو مع فعل المتبرع قلت لما كان الاصل براءة ذمة المكلف عن التكليف فلا يصار
الى القول بثبوته الا بعد ان تم الدليل عليه فلا بد من النظر والتأمل فيه حتى يتبين ان الثابت منه ما هو فيقتصر عليه اقتصارا فيما
خالف الاصل على مورده فنقول ان المقتضي لثبوت التكليف على الولي فيما نحن فيه الاجماع والنص اما الاجماع فالقدر الثابت منه
ان اللازم على الولي قبل فعل المتبرع واما بعده فلا لما عرفت من تصريح جماعة من الاعاظم بالسقوط عنه بفعله واما النص فكذلك
اذ الظاهر من صحيحة حفص بن البختري عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يموت وعليه صلوة او صيام قال يقضي عنه اولى الناس بميراثه
هو الواجب على الولي ما كان في ذمة المورث عند اشتغال الولي به ولما صور فالدوام عليه بذلك تبرعا فلا ينصرف النص اليه
فلا يمكن العدول عن مقتضى الاصل بذلك لما تقرر البراءة في الصورة المفروضة سالما عن المعارضة ان قيل ان قوله
وعليه صيام جملة حالية وذو الحال هو الرجل في قوله في الرجل يموت فالمستفاد منها ان المقتضي للوجوب على الولي هو حين الموت
حال الاشتغال ذمته بالقضاء وهو يتحقق ولو برئت ذمته بفعل المتبرع فيما بعده فالساقط غير الموجب والموجب غير ساقط

فلسان المبادرة من قوله في الجواب عن هذا السؤال يقضي عنه اولى الناس بميراثه وجوب القضاء على ولي الناس بالارث ما كان
ثابتا في ذمة المورث حين اشتغاله بالقضاء كما نبهنا عليه فلا يمكن التمسك برد الحكم بالوجوب بها الى فوت ذمته بفعل المتبرع
ج يكون ذلك خاصا بالتكليف لان سقوط التكليف فلا يشتبه في صحة التمسك لدفعه اذا علمت ذلك نقول ان الدليل
عليه بالنصوص المذكورة سقوط ذمة الميت عن الصلوة التي في ذمته مثلا بفعل المتبرع وكان بعد ثبوت الحال بالاصل بين كونه باذن
الولي وعدمه للقطع بان اذن الولي لا مدخلية له في السقوط لم يكن مضايقة كما لا يخفى مضافا الى امكان ارجاع [illegible] بعضها
الصورة الاذن اليه فعلم من ذلك ان الولي ليس له مدخلية فجواز المباشرة بلا مدخلية له [illegible] الوجوب عليه بقي الكلام في جواز
الاستيجار فنقول يمكن ان يقال بجواز [illegible] بعد الاستنابة [illegible] بعضها لو سلم لزم ليس الا تاكيد
في ذلك واما استيجار الولي بما وجب عليه فنقول قد علمت ان فعل المتبرع كما اوجب السقوط عن ذمة الميت اوجب السقوط عن
الولي فنقول كل واجب يسقط عن المكلف بفعل غيره تبرعا يجوز لذلك المكلف تفويضه الى غيره بالاجرة وغيرها وهو [illegible]
بفعل ما ذكرناه ذمة الميت الصلوة مثلا بفعل المتبرع مع اذن الولي وعدمه وكذا جواز اصل الاستيجار في ذلك و
استيجار الولي بما وجب عليه من ماله كما هو المطلوب ويمكن الاستدلال لذلك ايضا بوجوه **الاول** هو ان نقول يكفي في الحكم بجواز
استيجار الولي بما وجب عليه ما في ذمة مورثه انتفاء الدليل على عدم جوازه فان انتفاء الدليل على العدم دليل على انتفاء العدم
وبعبارة اخرى انتفاء الدليل على الحرمة دليل على انتفائها [illegible] لا يكلف الله نفسا الا ما آتيها وقد
الحديث العام في الشريعة على بيان المحرمات واستقصائها قال الله تعالى قل تعالوا اتل ما حرم عليكم ربكم وقال ايضا وما
لكم الا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم وقد روى شيخ الطائفة في التهذيب في الصحيح عن زرارة عن
[illegible] انه قال انما الحرام ما حرم الله في كتابه وفي الصحيح عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله
عن الجري والمارماهي والزمير فقال يا محمد اقرأ هذه الآية التي في الانعام قل لا اجد فيما اوحي الي محرما قال فقرأتها حتى
فرغت منها فقال انما الحرام ما حرم الله ورسوله في كتابه وفي الصحيح عن [illegible] عن سباع الطير والوحش الى
ان قال ليس الحرام الا ما حرم الله في كتابه [illegible] نقول ان المستفاد من النصوص المذكورة وامثالها [illegible] ان كل ما
لم ينه عنه في الكتاب [illegible] لا يمكن [illegible] بدليل من سنة او اجماع [illegible] تخصيص بذلك العموم المذكور و
[illegible] العمومات المذكورة [illegible] من انتفاء الدليل على الحرمة دليل على انتفائها
مستفادة من العقل والكتاب والسنة [illegible] ان استيجار الولي لما وجب عليه [illegible] دليل يكون
جائزا [illegible] العمومات الناطقة بانتفاء العسر والحرج في الدين [illegible] ان يكون ما في ذمة المورث خمسين سنة من الصلوة
والصوم ولا يخفى ما في تكليف الولي [illegible] **الثاني** قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تاكلوا اموالكم بينكم
بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منكم [illegible] ان المستفاد من الآية الشريفة منع وجواز اما الممنوع فهو التصرف في الاموال
بالباطل واما الجواز فهو التصرف فيها بالتجارة عن تراض من الطرفين [illegible] معلوم [illegible] وهو التصرف في
الاموال بالتجارة عن تراض من الجانبين [illegible] التجارة عن تراض من
الجانبين [illegible] التجارة هو المعاملة المشتملة لاخذ العوض [illegible] الاجارة [illegible] بمعلوم [illegible]
في الاموال بالباطل الممنوع منه [illegible] ان المراد منه ما نهى [illegible] الشرع [illegible]
الآية الشريفة جواز كل تصرف في الاموال اذا كان ذلك بطريق التجارة من الجانبين [illegible]
في الاموال بطريق الاجارة [illegible] من الآية الشريفة [illegible] الجواز
[illegible] ان الطرق المذكورة من الاستدلال وان كان [illegible] بالآية الشريفة على جواز الاستيجار ايضا لكن

بالاصل

بجواز كان

69

بها انما كان ذلك موجبا للتصرف في المال من الجانبين كاجارة المساكن والمراكب ونحوها التصرف الموجب لها كالاجارة والمستاجر
في العين المستاجرة واما فيما نحن فيه اي في اجارة النفس للعبادة عن الغير فان التصرف في المال وان تحقق من طرف الموجر لكنه
متحقق في طرف المستاجر ويمكن الجواب [illegible] بان المراد من قوله تعالى اموالكم تحقق التصرف في المال بالاضافة الى كل واحد من
المتعاقدين [illegible] تحقق التصرف في المال ولو في احدهما وهو متحقق فيما نحن فيه و **الثالث** خصوص عموم ما ورد
في الاجارة [illegible] المشايخ العظام [illegible] في اصول [illegible] الاسلام في باب كراهة اجارة الرجل نفسه
من الكافي عن علي بن محمد [illegible] عن احمد بن ابي عبد الله عن ابيه عن ابن سنان [illegible] الصدوق [illegible] باب المكاسب
من الفقيه عن محمد بن خالد [illegible] محمد بن سنان [illegible] الطائفة في اواسط كتاب المكاسب عن احمد بن محمد عن ابيه عن ابن
سنان عن ابي الحسن عليه السلام قال سألته عن الاجارة فقال صالح لا باس به اذا نصح قدر طاقته فقد آجر موسى نفسه واشترط فقال ان
شئت ثماني وان شئت عشرا فانزل الله فيه ان تأجرني ثماني حجج فان اتممت عشرا فمن عندك وجه الاستدلال هو ان الظاهر
من جوابه ان مقصود السائل هو السؤال عن اجارة الاجير نفسه فقد اجابه بالجواز من غير تعرض بين بعض الاشياء دون
بعض [illegible] ان [illegible] قال في القاموس [illegible] ان المراد [illegible] اجارة الاجير نفسه [illegible]
[illegible] الاشتغال بالمستاجر فيه ومع ذكر متعلق الاجارة [illegible] الاجماع [illegible] الدليل على عدم الجواز فيه
ومعلوم ان [illegible] مما لم يقم دليل على عدم الجواز فيه [illegible] الحديث المذكور بجوازه [illegible] وهو المطلوب [illegible]
[illegible] **اما** في الاول فلانا نمنع انتفاء [illegible] العدم في محل الكلام لوضوح ان [illegible] في صحيحة حفص بن
البختري السالفة [illegible] الناس [illegible] والناس بالميراث القضاء [illegible] وكذا الحال [illegible] في
المرسل [illegible] السالف [illegible] ومعلوم ان جواز الاستيجار [illegible] ذلك **واما** في الثاني [illegible] ما ذكر ان
[illegible] الناس [illegible] مباشرة الولي للقضاء [illegible] الاستيجار فيه [illegible]
[illegible] الآية الشريفة على جواز الاستيجار في محل الكلام [illegible] المقام **واما** في الثالث [illegible]
[illegible] جواز اجارة الاجير نفسه [illegible] العموم [illegible] الدليل [illegible] المستفاد من [illegible]
[illegible] الناس [illegible] فيما نحن فيه [illegible] جواز الاستيجار للولي [illegible] الجواب عن ذلك
[illegible] الامكان [illegible] الناس [illegible]
عن الولي [illegible] ما في ذمة الميت [illegible] فلا يمكن التمسك به
في الحكم بعدم جواز [illegible] من المستاجر ولا بعدم جواز الاستيجار من الولي كما لا يخفى على المتامل و **الرابع** [illegible]
النصوص السالفة [illegible] الصلوة والصوم [illegible]
[illegible] ولو كان ذلك [illegible] الاستيجار ولو من الولي [illegible]
ان [illegible] الولي [illegible] الاستيجار [illegible] وكذا الحال في الموثق السالف [illegible] الرجل يكون
عليه صلوة او صوم [illegible] قال لا [illegible] الاسلام [illegible] الرجل [illegible] الولي [illegible]
[illegible] السؤال [illegible] السائل [illegible] التفويض [illegible] الغير لما وجب عليه [illegible]
في كون المفوض اليه [illegible] كما هو المعهود في الاخبار [illegible] من جواز الاستيجار للولي
لكن صرح [illegible] في الثالث [illegible] ان يكون المراد من الرجل هو الميت نقول ان [illegible] جواز تفويض
مثل الصلوات في ذمة الى الغير لكن الداعي للسؤال هو [illegible] في جواز كون المفوض اليه غير عارف [illegible]
صرح بعدم جواز التفويض الى غير العارف ومعلوم انه [illegible] ان يكون [illegible] على [illegible]

على المختار من كون المراد من الولي في المقام هو الاولى بالارث لا خصوص اكبر الذكور هذا كله فيما اذا كان تفويض الولي لما وجب عليه
ما في ذمته ورثته الى العامل بطريق الاجارة ويمكن للولي تفويضه الى الغير بطريق الصلح ايضا بل يمكن ان يدعى ان الصلح اسلم
من الاجارة لعموم الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله ع قال الصلح جائز بين المسلمين
ان الظاهر ان الالف واللام للاستغراق فالمراد كل صلح جائز بين المسلمين ويلزم عليهم العمل بمقتضاه فيقول الولي للعامل ان
صالحتك من هذا المبلغ بان تصلي عنه [illegible] من صلوات مورثي ويقول العامل قبلت ذلك صلحا بين المسلمين فيجب العمل بمقتضى
ذلك للعموم المذكور والحديث على النحو المروي في الفقيه خال عن كلمة الا [illegible] المروي عنه هكذا الصلح جائز بين المسلمين الا
صلحا احل حراما او حرم حلالا بناء على ان الظاهر ان معناه كل صلح يجب العمل بمقتضاه الا الصلح الذي وقع [illegible] المصالحة
مقام تحليل ما دل الدليل الشرعي على تحريمه على وجه الاطلاق او في مقام تحريم ما دل الدليل على تحليله كذلك وقد حققنا
تمام معنى الحديث في بعض رسائلنا الموضوع في جواز الصلح [illegible] وان كان كذلك والان قوله م
بغض [illegible] الناس [illegible] **المطلب السادس** في تحقيق الحال فيما اذا صدرت
الوصية من الوالد [illegible] الصلوات الثابتة [illegible] فهل يكون ذلك مسقطا للتكليف عن اكبر الذكور من اولاده
او لا [illegible] هل يجب بالوصية ايضا او لا [illegible] فيما يجب ايضا على اكبر الذكور فقط والمختار هو الاول
والمستند في ذلك ما دل على وجوب العمل بمقتضى الوصية من الكتاب والسنة اما الكتاب فقوله تعالى فمن بدله بعد ما سمعه
فانما اثمه على الذين يبدلونه واما السنة فمنها المكاتبة الصحيحة المروية في الفقيه في باب [illegible] من التهذيب قال
كتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد الحسن بن علي [illegible] رجلا وصى الى رجلين [illegible]
بالنصف [illegible] لا ينبغي لهما ان يخالفا الميت ويعملان على حسب ما امرهما ان شاء الله [illegible] في الفقيه وهذا التوقيع عندي بخطه
ومنها مكاتبة الاخرى المروية في الفقيه قال كتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد الحسن بن علي ع رجل اوصى بثلث ماله
في مواليه ومواليات الذكر والانثى فيه سواء او للذكر مثل حظ الانثيين من الوصية فوقع ع جائز للميت ما اوصى به على ما اوصى
ان شاء الله والمراد من الجواز في المقام [illegible] هو اللزوم [illegible] ان ينفذ للميت ما اوصى به على ما اوصى به **ومنها**
[illegible] في الباب المذكور [illegible] عن علي بن مهزيار [illegible] ابو جعفر والمراد به هنا مولانا الجواد [illegible]
[illegible] وكذا النجاة [illegible] او [illegible] ان لا تكونا بدلتما وصيتهما
ولا [illegible] عن حالهما [illegible] في رقابكما وقد قال الله تبارك وتعالى في كتابه
في الوصية فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه [illegible] الاستدلال المتعلقة بعضا
[illegible] بالاية الشريفة [illegible] الصحيحة [illegible] فمن بدله [illegible] ومن الولد
بالمال للوالدين والاقربين [illegible] ان ترك خيرا الوصية للوالدين والاقربين بالمعروف حقا على المتقين
فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه [illegible] الاية الشريفة [illegible] الوصية المتعلقة بالمال
للوالدين [illegible] بالاية الشريفة [illegible] مطلق الوصية [illegible] ان [illegible] ذلك الا
ان [illegible] تصفح النصوص [illegible] بمطلق الوصية [illegible] في المقام للاطلاع على
حقيقة الحال **فنقول** منها الصحيح المروي في باب انفاذ الوصية من [illegible] الكافي وباب وجوب انفاذ الوصية
من الفقيه وباب الوصية لاهل الضلال من التهذيب عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله ع عن رجل اوصى بماله في
سبيل الله [illegible] اعط لمن اوصى به له وان كان يهوديا او نصرانيا ان الله تبارك وتعالى يقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما
اثمه على الذين يبدلونه ومعلوم ان استناده ع بالاية الشريفة [illegible] الوصية بالمال [illegible]

انما ينبغي ان [illegible] عائد الى مطلق الوصية [illegible] قوله ع وان كان يهوديا او نصرانيا [illegible]
وان كان [illegible] السوال عن ذكر سبيل الله [illegible] **ومنها** الصحيح [illegible] باب ان الوصي اذا كانت
الوصية [illegible] من الكافي وفي باب [illegible] من الفقيه واواخر باب وصية الانسان
لعبده [illegible] من التهذيب عن محمد بن سنان عن ابن مسكان عن ابي سعيد عن ابي عبد الله قال سئل عن رجل
اوصى بحجة فجعلها وصيه في نسمة فقال يغرمها وصيه ويجعلها في حجة كما اوصى به فان الله عز وجل يقول فمن بدله بعد
ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه **ومنها** ما روي في الكتب الثلثة المذكورة عن يونس بن يعقوب ان رجلا كان بهمدان
ذكر ان اباه مات وكان لا يعرف هذا الامر فاوصى بوصية عند الموت [illegible] ان يعطى شيء في سبيل الله فسئل عنه ابو عبد الله كيف يفعل به
[illegible] ان الله عز وجل يقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه [illegible] النصوص المذكورة
[illegible] ان [illegible] مطلق ما اوصى [illegible] فنقول ان المتبادر
منه بالاية الشريفة والنصوص المذكورة وجوب العمل بمقتضى الوصية وعدم جواز العدول عنها [illegible] يكون التعارض
بينها وبين الصحيحة السابقة [illegible] من تعارض الظاهرين والعموم من وجه [illegible] ان مقتضاه وجوب
القضاء على اولى الناس بالميراث سواء صدرت الوصية من المورث في ذلك [illegible] من الصلوات ام لا ومقتضى الاية
الشريفة والنصوص المذكورة عدم جواز التخلف عن الوصية سواء كان متعلقها الصلوة [illegible] لكن الترجيح
للاية والنصوص المذكورة [illegible] في السند والكثرة [illegible] وعن [illegible] المسئلة [illegible]
البيان ولو اوصى بها الميت سقط عن الولي وفي الدروس [illegible] عن قضاء الصلوات لو اوصى الميت بقضائها
سقط عنه [illegible] من [illegible] بالاجارة [illegible] ولا باس به [illegible]
الميت بقضائها [illegible] من ماله واسندها الى احد او [illegible] لا [illegible] عن الولي [illegible]
العمل بما يسمه الوصي وفي [illegible] اوصى بها الميت [illegible] بالصلوة والصوم [illegible]
ولو اوصى بها الميت باجرة من ماله واسندها الى احد [illegible] وقيل سقط عن الولي [illegible] بالوجوب العمل
بما يسمه الوصي وفي [illegible] اوصى الميت بقضائها [illegible] من ماله او اسندها الى احد [illegible]
الولي [illegible] الوجوب على الولي بالنص **سوال** بيان
كه صله بين الصفين چقدر بايد باشد **جواب** احتياط [illegible] كه فصل بين الصفين زياده از [illegible]
نباشد ودر صورت زياده [illegible] احتياط [illegible] **سوال** [illegible]
[illegible] **جواب** معلوم [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] **سوال** [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

بخواست ودر هر دو حالت نیز اکتفا بقصد قربة میتواند نمود و هرگاه کسی نداند که نماز مشتمل بر واجب و مستحب هست ولکن اعتقاد نماید
که ایشان تمام همه واجب باشند و هیچیک از مستحبات را ایشان ننماید در این صورة قصد وجوب در تمام مستحبات و هم بنیة
قربت مطلقه و اما هرگاه اعتقاد با جزاء وجوبیه نماید و جمع ما بین اجزای واجبه و مستحبه نماید با اعتقاد اینکه همه واجبست و قصد
وجوب در همه آنها نماید ظاهر این است که نماز او باطل باشد اگر قصد وجوب مطلقا نماید بلکه اقتصار نماید بقربة مطلقه
حکم بصحت نماز مشکل است حکم کسیکه عالم باشد که نماز مشتمل بر امور واجبه و مستحبه هست لکن امتیاز واجب از مستحب ننموده باشد
در رساله مفصلا مذکور است سؤال کسیکه عالم باجزا در باب نیه در رساله فرموده اند بوده باشد لکن و تشخیص واجب و سنت را
داده لکن در حال قیام و تکبیرة الاحرام از اقسام اربعه که فرموده اند نیة واجب در واجب و مستحب در مستحب در صورة اجمال یا قربة
مطلقه یا در واجب قربة مجرد و در سنت سنة یا در سنت قربة و در واجب واجب متعرض این اقسام اربعه نشود مجملا و تکبیر بگوید
نماز او چه صورت دارد در صورت عدم تعیین جواب ظاهر این است که صحیح بوده باشد سؤال در نماز جماعت در چه صورة قرائة
از ماموم ساقط است و در کجا از برای ماموم ثابت است ما لکم مفصلا بیان فرمایند جواب تفکیکی نیست در ثبوت
قرائة در حق ماموم در رکعتین اخیرتین در نماز چهار رکعتی و هم چنین در رکعة ثالثه در نماز سه رکعتی خواه ماموم مسبوق بوده
باشد یا نه لکن در صورة عدم مسبوقیة ماموم مخیر است ما بین قرائة حمد و تسبیحات اربع مثل اینکه نماز او موافق بوده باشد و اما در
صورة مسبوقیة مثل اینکه ماموم در رکعة ثانیه ملحق بامام شد در این صورة اگرچه در رکعة اولی ماموم و رکعة ثانیه امام قرائة
از ماموم ساقط است لکن در رکعة ثانیه ماموم که رکعة ثالثه امام است قرائة در حق ماموم متعین است و اما در رکعتین
اولیین از نماز چهار رکعتی یا سه رکعتی پس در این صورة اگر ماموم درک امام نمود در رکعة اولی امام در این صورة در هر دو
رکعة قرائة از ماموم ساقط است و اما هرگاه درک امام نمود در رکعة ثانیه امام در این صورة اگرچه قرائة از ماموم در
رکعة اولی که رکعة ثانیه امام است ساقط است لکن در رکعة ثانیه ماموم که رکعة ثالثه امام است ایشان قرائة بر ماموم لازم
اختلال اجزا نه در این صورة جای بحث نیست و اما هرگاه درک امام نمود در رکعة ثالثه امام در این صورة ایشان بعد از آن بر ماموم
لازم است خواه در رکعة اولی ماموم بوده باشد یا رکعة ثانیه لکن در صورتیکه درک امام در رکعة ثالثه نمود در رکعة رابعه
امام که رکعة ثانیه ماموم است اگرچه مطلقا قرائة بر ماموم لازم است لکن در رکعة ثالثه امام که رکعة اولی ماموم است گاه هست
ایشان بفاتحه لازم است و گاه هست لازم نیست تفصیل آن این است که اگر وارد شد در وقتیکه امام در رکوع رکعة ثالثه بود
در این صورة بی اشکال میتواند نماز را اقتدا نموده ملحق بامام شد در رکوع و قرائة از ماموم در این وقت ساقط است اگرچه رکعة
ثالثه امام است و رکعة اولی ماموم و هم چنین است حال هرگاه درک امام نمود در وقتیکه امام بتکبیر رکوع گفت و داخل در
رکوع شد در این صورة نیز ظاهر این است که قرائة از ماموم ساقط است میتواند در آن وقت مبادرت نموده و تکبیرة الاحرام را گفته
در رکوع شود و ایشان بعد از آنکه نماید و اما هرگاه درک امام نمود در حال قیام امام پس در این صورة اگر داخل در نماز شد
و بعد از آن بخواند اگر ممکن از ایشان حمد اینه بوده باشد ظاهر این است که در این صورة قرائة در حق او مطلوب و لازم بوده باشد
سؤال مدیونیکه ممکن بود ادای دین خود بوده باشد و ادا نمیکند آیا میتواند نماز خود را در اول وقت بکند یا نه و فرض
نتوانستن آیا میتواند که نماز قضای که در ذمه داشت قبل از این بجا بیاورد یا نه مدیون قرض بود میتواند ...
و ادعیه و تعقیب و نمازهای نافله نماید یا نه غسل جنابت و غیر آن ... بنیة قربت با نیة مستحب بجا آورده
بمیان ... جواب مدیون در صورة تمکن از ادا و ...
صاحبحق و عدم رضای او ...
این خادم شریعت مطهره اگرچه نماز باطل نیست لکن خلاف احتیاط در دین است لهذا برکسیکه بوده ادای دین باشد یا

ماموم هرگاه

صاحبحق را راضی نماید یا اینکه با خبر یا با صاحب او ادا نماید بجهة کلام در صحة نماز و بطلان است اما معصیت در ترک ادای دین
در صورة مطالبه محل اشکال و ریب نیست همین قدر کفایت میکند در مبادرت در ادای دین و اجتناب از ترک آن و اما انچه
مذکور شد حکم نماز قضا در صورت مطالبه ظاهر میشود هم چنین است حال در تلاوت قرآن و اذکار و تعقیب و زیارت و معنی
در ترک مسارعت در ادای دین در صورة مطالبه اگرچه اثم و عاصی میباشد همین کفایت میکند در حق کسیکه در ادای دین داشته
باشد لکن موجب این نمیشود که گفته شود که نماز او مطلقا صحیح باشد و اما سؤال از جواز اتیان غسل بنیة قربت ...
پس اگر در حق ... در صورة تمکن از ادا و عدم رضای مالک در تاخیر این حکم آن ... مذکور شد ظاهر میشود و اگر ...
معلوم بودن نیست ...
غسل با وضو بجا آورده باشد ...
وجوب نمیتواند نمود بلکه غسل را بنیة قربت ... وضو را سؤال نماز ...
باجده ... جواب ظاهر این است ...
لکن ... سؤال ... جواب ...
این نیست که ... اگرچه ...
خلاف ... سؤال ... جواب ...
...
باطل است سؤال ... جواب
در بلاد ... مثل اصفهان ... ظاهر این است ...
نماید اگرچه احتیاط ... سؤال ... جواب ظاهر این است که
در صورة ... سؤال ... جواب ...
ندارد بلکه ...
... سؤال ...
نمازهای ... اگرچه ...
در حال ... جواب ...
... رکوع و سجود را بطریق متعارف بجا
آورد دوم ... رکوع و سجود را بایما بجا آورد سیم ... سجود را بطریق متعارف بجا آورد پس
نماز نافله را ... رکوع ... سجود را بطریق متعارف بجا آورد
چهارم آنست که نافله را ... رکوع و سجود را بطریق متعارف بجا آورد پنجم آنست که نافله را نشسته
بجا آورد ... رکوع و سجود را بایما بجا آورد ششم ... سجود را بطریق متعارف بجا آورد پس
نماز نافله را نشسته ... رکوع ... سجود را بطریق متعارف بجا
بیاورد هفتم آنست که نماز نافله را ایستاده بجا بیاورد ... رکوع و سجود
بطریق متعارف ... هشتم آنست که نماز نافله را ایستاده ... رکوع و سجود ایما نماید نهم
آنست که نماز نافله ... ایستاده نماید ... سجود را بطریق متعارف بجا
دهم آنست که نماز نافله را ... نشسته رکوع و سجود را بطریق متعارف نماید یازدهم آنست که نماز نافله را

بجانب مشرق نماید نشسته لکن رکوع و سجود را بطریق ایماء بجا آورد دوازدهم آنست که نماز نافله را نشسته بجانب مشرق بجا
آورد و بعد از فراغ از قرائت ایماء بجهت رکوع نماید و سجود را بطریق متعارف بجا آورد سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و
شانزدهم و هفدهم و هجدهم مثل هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم است الا اینکه در حال اتیان بنافله متوجه
بجانب مغرب میشود نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سیم و بیست و چهارم مثل صور مذکوره است مگر
اینکه در حال اشتغال بنافله پشت بقبله کرده باشد ظاهر این است که جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد بنابراین هرگاه کسی
در محملی نشسته باشد پشت بقبله و در تاخیر نافله خوف خروج وقت نافله را داشته باشد ظاهر این است که بهمان حالت اتیان
بنافله میتواند نمود و در رکوع و سجود اکتفا بایماء میتواند نمود لکن در ایماء بجهت سجود سر را پایین تر ببرد بیشتر که عابد مخفی نماند
که حکم بجواز در کل صور مذکوره اگرچه مسلم است لکن قطع باینکه در همه صورت آنچه مذکور شد امر مردد است ما بین اتیان
بمجرد ظاهر و معلوم [illegible] قطع باینکه [illegible] و در حال خوف و استقرار اتیان بنافله را بعضی از سمت قبله بخصوص
[illegible] الله لهذا احتیاط اجتناب خواهد بود و آنچه مذکور شد از اقسام مذکوره هم در اشتغال بنافله بود در حال وقوف
و استقرار و اما در حال مشی بقصد راه رفتن پس یکی در جواز آن نیست خواه کل نافله اتیان شود بسمت قبله یا کل اتیان
شود بغیر سمت قبله یا بعض بسمت قبله و بعض بغیر قبله و خواه رکوع و سجود را بطریق متعارف بجا آورد مثل اینکه
در اثنای مشی شروع نمود بنافله بعد از فراغ از قرائت میتواند رکوع و سجود را بطریق متعارف بجا آورد و یا ایماء بجهت هر یک
از رکوع و سجود کند و با ایماء بجهت سجود سر را زیادتر پایین نماید و میتواند جمع مابین هر دو نماید باین نحو که بجهت رکوع ایماء
نماید و سجود را بطریق متعارف بجا آورد و در صورتیکه نافله را بغیر از سمت قبله اتیان نماید احتیاط مقتضی این است
که در حال تکبیرة الاحرام رو بقبله نماید لکن لازم نیست **سؤال** زید در جائی قصد اقامه کرده از محل اقامه بجائی که از
حد ترخص میگذرد میتواند بیرون رفته باشد و هرگاه تواند برود بجائی برود شب در آنجا میتواند بماند یا نه و هرگاه تواند [illegible]
در عشره اولی یا ثانی هست یا نه و در صورتیکه از محل اقامه بجائی برود بقصد اینکه در مراجعت یازده روز دیگر در همان محل
اقامه بماند میتواند برود یا نه و در صورتیکه تواند برود مثلا یکشب رفت و مراجعت نمود پیش از آنکه ده روز دیگر بعد از این مراجعه
بمحل اقامه مانده باشد باز میتواند بجائی برود یا آنکه هر سفری بجائی رفت در مراجعت بمحل اقامه قصد بکند ده روز
بماند باز از سفر دیگر برود [illegible] مسافر بجائی بگاه تمام ماند باز این شروط دلالت دارد و حد ترخص باید
موذن معین است یا سوای بلد و [illegible] رسول اعظم مثل اصفهان یا شهر کوچک از محله بمحله دیگر که مسافت [illegible]
ترخص باشد میتواند رفت یا نه **جواب** در حین بنا باقامه عشره ایام که منظور این شخص این بوده که از محل اقامه در اثنای
عشره ایام بان موضع که خارج از حد مکان است [illegible] برود خواهد رفت ظاهر این است که در جمیع صورة اقامه
عشره متحقق نشده است و قصر نماز لازم است و اما هرگاه در حین بنا باقامه عشره ایام باین مهم قصد که خواهد از محل
خارج باشد کرده در امکان توقف خواهد نمود لکن در اثنای عشره ایام باین مهم رسید که خواهد از محل اقامه با مکان
رفته باشد پس هرگاه قصد او این باشد که بعد از عود از امکان ده یوم توقف خواهد نمود در محل اقامه پس نماز را در محل
اقامه در جمیع صورة تمام میکند و اما هرگاه قصد توقف ده یوم را در محل اقامه نداشته باشد احتیاط که در این مقتضی جمع
مابین قصر و اتمام است و اما هرگاه قصد حرکت از محل اقامه یا مکان بعد از انقضای عشره ایام بوده باشد در این صورت
اگر قصد عود بمحل اقامه را ندارد و قصد توقف ده یوم در امکان نیز ندارد بلکه مقصود این است که دو یوم مثلا در امکان
توقف نموده از آنجا بوطن خود خواهد رفت نماز قصر خواهد بود و اما هرگاه قصد توقف ده یوم در آنجا داشته باشد پس حکم
نماز تمام خواهد بود و اگر قصد عود بمحل اقامه را داشته باشد در این صورة اگر مقصود این باشد بعد از عود یا ده یوم

توقف

توقف در محل اقامه خواهد نمود البته نماز تمام خواهد بود و اما هرگاه قصد مراجعت بمکان از این محل را داشته باشد لکن قصد
توقف ده یوم را نداشته باشد نماز را در ذهاب با مکان و در نفس امکان تمام نماید و در محل اقامه پس ظاهر این است که تمام
باشد اما احتیاط در این صورة در محل اقامه جمع مابین قصر و اتمام است **سؤال** هرگاه کسی نماز واجبی خود را کثیرا در وقت سهل
انگاری بدون معذرتی ترک نماید حال پشیمان و نادم شده با فوت [illegible] چه چیز است و قضای آنرا چگونه بجا آورد موسع است یا مضیق
جواب نظر بتصریح ایات و اخبار وارده از حجج الهیه جلت عظمته [illegible] امثال این معصیة که مذکور شد مقبول است هرگاه شخص
[illegible] نادم از این عمل قبیح بوده باشد و این ندامت واقعیه داشته عازم بر عدم عود بان و استغفار نموده باشد [illegible] عدم عود
[illegible] مستغفرا و نادما [illegible] خواهد فرمود [illegible] است که مذکور شد قضای چنین نماز
واجب است [illegible] که باین نحو اخلال نموده قضا [illegible] التراخی است [illegible] امکن تعجیل در اتیان صلوات مقضیه نماید تا فارغ شود
سؤال شخصی مدیون و مقروض باشد و ملک و املاک و [illegible] و اثاث البیتی داشته باشد و علاوه بر اینها خط خوب داشته باشد چنانچه
کتابت بکند هر هزار بیت پنج هزار [illegible] و نخواهد [illegible] یکجا یا این [illegible]
عبادت است یا معصیت **جواب** در صورتیکه صاحب حق راضی بتاخیر نباشد بر مدیون واجب است ادای دین بنحو ممکن اگرچه بطریق کتابت
بوده باشد یا ممکن اداء آن [illegible] اشتغال بمطالعه [illegible] در صورة عدم رضای صاحب حق جایز نیست بلکه [illegible]
[illegible] در چنین صورت عبادت [illegible] هرگاه [illegible] **سؤال** اگر کسی خود را عادل نداند و بعضی
او را تکلیف کنند که پیش نمازی ایشان بکند [illegible] و خود را عادل [illegible] در این صورة اگر شخص پیش نمازی که
ایشان را [illegible]
در این صورت [illegible] **جواب** باعتقاد این خادم شریعت مطهره عدالت شرط امامت است
بنابراین هرگاه ماموم کسی را عادل داند اقتدا بوی میتواند نمود اگرچه امام خود را عادل نداند بلی هرگاه امام اخبار بعدم عدالت خود نماید
و این اخبار موجب تزلزل ماموم شود در عدالت امام اعتقاد دیگر است مجملا در صورتیکه ماموم کسی را عادل داند اقتدا باو
در نماز [illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] که امامت شاگرد موجب کسر [illegible] است که کسی عادل [illegible] باشد
راضی نباشد که کسی اقتدا نماید باو [illegible] در شریعت مطهره مجملا [illegible] احتیاط [illegible] لازم است **سؤال**
قراءة صلوة عشاء [illegible] **جواب** [illegible] باعتقاد این خادم شریعت مطهره [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** در نماز شفع [illegible]
جواب [illegible] **سؤال** ماموم هرگاه قبل از امام سر بر
دارد باید دو باره بسجده برود یا نه **جواب** ماموم هرگاه قبل از امام رفع راس از سجود نمود با اعتقاد اینکه امام رفع راس از سجود
نموده است بعد از رفع راس ماموم فساد اعتقاد او ظاهر شد در این صورة اگر ممکن باشد [illegible] امام در سجده لازم است ماموم که
عود بسجده نماید هرگاه در صورة [illegible] ملحق بامام شود در سجود نماز او باطل خواهد بود و اما هرگاه ممکن لحوق امام در سجود
نباشد باین نحو که امام [illegible] رفع راس از سجده نمود در چنین صورة ظاهر این است که عود ماموم بسجود لازم نباشد بلکه ظاهر این است
که عود ماموم بسجود در این صورة جایز نبوده باشد **سؤال** هرگاه شکی حاصل شود در حال قیام ما بین سه و چهار در حالتی که یقین دارد
سجده فراموش شده [illegible] حکم حال [illegible] ما بین دو و سه دارد که محکوم ببطلان است یا نه **جواب**
شک [illegible] سه و چهار [illegible] است [illegible] رکعت چهارم است [illegible]

بام را منهدم نموده احتمال میدهد رکعتی که اخلال بان سجده او نموده رکعت دوم باشد چنانچه احتمال میدهد رکعت سیم باشد بنا بر این شك
او راجع میشود بدو و سه و چونکه قبل از اکمال سجدتین است بنابراین نماز او باطل خواهد بود این در صورتیست که بهمان حالت ثالث ملحق باشد
نکاه شدت در این صورت شك او میان دو و سه بعد از اکمال رکعت دوم است بالبدیهه است بنابراین نماز بقضای او ملحق خواهد بود سؤال از رکعت
اول نماز یک سجده را فراموش نموده اند رکعت دوم رکوع را فراموش نموده و سجده او را بجا آورده حال متذکر شد آیا صحیح است یا نه
جواب اگر قبل از دخول در سجود متذکر شود که سجده را در رکعت اولی فراموش نموده در این صورت مستلزم مبتلا که این سجده را
که بجا نیاورده از سجده رکعت اولی است نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه بعد از دخول در سجده یا بعد از رفع راس از سجده
متذکر شود چونکه سجده را بقصد رکعت ثانیه بجا آورده است چونکه موقوف این است که رکوع این رکعت را فراموش نموده است نماز
باطل خواهد بود سؤال درباره شخص مسافری که قصد اقامه ده روز در بلدی نماید و بعد از اتمام ایام اقامه ده روز دیگر
میداند که در این بلد نخواهد بود که قصد اقامه بعید نماید در خصوص نماز و روزه در اتمام و قصر صوم و افطار چه کند هرگاه ایام
شرع شریف معین است بیان فرمایند و دیگر مسافره وارد بلدی شد و قصد اقامه ده یوم نمود در این حین عادتی که زنان راست
جاری و طاری شد بعد از تطهیر حکم نماز و روزه او چه چیز است جواب اما مجرد ... بلکه هر قدر در بلد ... است اگرچه
بلند روز بوده باشد لازم است ... بصلوة و اتمام ... بصوم نموده باشد ... بعد از ... غسل ...
اتمام صلوة و ایام صوم نموده باشد نظر بانکه ... که قصد اقامه عشره ایام نموده بوده است ... در اثنای مده
... سؤال ... جواب اولا و ...
تا پس در صلوات با ... جهر و اخفات ... و ... اخفات و ... جهر ...
مطلب ... که ... در نماز ... مثل نماز مغرب و نماز عشا ... مذکوره در هر ... و نماز ...
اما ... مثل ... و ... که ... دو رکعت ... و اما ... اخفات در آن لازم است مثل
فاتحة الکتاب ... در رکعت ثالثه از نماز مغرب و رکعت ثالثه و رابعه در نماز عشا و ... اخفات در آن ...
در استعاذه یعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم در رکعت اولی ... و اما ... جهر در آن مستحب است در ...
اقسام ... که متذکر شد مثل ... رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و قنوت و دعای بعد از رفع راس از رکوع و سجود و تکبیرات ... تکبیرة
الاحرام و ... از تکبیرات ... در اثنای صلوات که تکبیرة الرکوع و تکبیرات سجود است ... صحیح ... که وجوب اخفات
بوده باشد ... و اما اقسام ... مثل ... در قرائت حمد و سوره در ... رکعت لازم است و اخفات در
استعاذه مستحب است و در سایر اذکار ... است ... و سایر اقسام ...
مثل ... اخفات لازم است ... حمد و سوره در رکعت اولی و ثانیه و همچنین اخفات لازم است در ... شهادتین در رکعتین
اخیرتین و جهر مستحب است در بسم الله الرحمن الرحیم در حمد و سوره و همچنین مستحب است در قنوت و همچنین مستحب است در
دعای بعد از رفع راس از رکوع یعنی در سمع الله لمن حمده و الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت و الکبریاء و العظمة لله رب العالمین
و اخفات مستحب است در ... مذکور شد از وجوب اخفات ... و جهر ... که ... مذکور شد ... و اما
... جهر ... و همچنین ... مذکور شد ... و اما در حق امام پس
رجحان اخفات در حق او ثابت نیست ... تسبیحات ... اگرچه ممکن است که گفته شود که تکبیرات مذکوره خارج
از محل کلام بوده باشد و اما در حق منفرد ... امام است ... در حق او ثابت نیست اگرچه نماز جهریه باشد چنانچه
در حق امام رجحان اخفات ثابت نیست اگرچه در نماز اخفاتی باشد ... استعاذه در جمیع صلوات سؤال بیان فرمایند که
شخصی فرشی ... نشستن ... در ... بکند ... آیا ... مانع است از آنکه دیگران در آن مکان

کتاب الصلوة

بنشیند الا در این صورت دیگری ... آن فرش ... و در آن مکان بنشیند و نماز بکند یا نه و شخصی که فرش را پهن کرده و مردم را
منع از نشستن در آنجا میکند و بعضی از دوستان و آشنایان خود را جا میدهند بیان فرمایند که نماز صاحب فرش و کسانی که بر روی
فرش جا میدهد و کسی که فرش را برچیند و در آنجا نماز بکند چه صورت دارد جواب نظر بانکه مسجد و نظایر آن ... هر شخص
مصلی ... بعد ... در آن نماز کند ... نماز خود تصرف نموده باشد ... که تصرف نمود ... اولی است ...
دیگران ... در آنجا ... است ... باشد ... موده ... در آنجا ... مثل ... با ... نماز
... و هرگاه علاوه بر ... کند ... و ... در این باب داشته باشد ... که ... ده
باشد ظاهر این است که در چنین صورت ... بعضی ... که ... ممکن ... شخص ...
... سجاده ... نموده ... نموده باشد و اما هرگاه ... باشد ... مسجد ...
نموده ... باشد ... ظاهر این است که چنین ... نسبت
... پس ... در چنین صورت ... در چنین صورت ...
... با عدم رضای آن شخص در آن مکان نماز ... سؤال نماز جمعه را در امثال این زمان جایز میداند یا نه
و حکم نماز جمعه کدام یک از احکام خمسه است جواب صلوة جمعه در این اعصار که غیبت امام زمان ... است ... ان که
از ... اضعف ... ظاهر ... باشد و اما ... اگرچه ... است ... نظر
بانکه ... جماعتی از اعاظم ... مشهور است ... خواهد بود پس مختار در این اعصار ... در نظر این خادم شرع ...
... است ... ظاهر این است ... آنها ... و
صلوة جمعه ... و ... جامع المقاصد ... ابراهیم
... صورت ... که ... ممکن ...
... سؤال هرگاه شخصی نماز قضا ... داشته باشد نماز ... و ... الوقت ...
... مسجد ... جواب ظاهر این است ... مانع ... صحیح نشود و همچنین ظاهر این است که
اشتغال ذمه بقضاء ... مانع از اشتغال ... نشود سؤال شخصی ... مسجد ... مجتهد ... از کتاب
... جامع ... بجا آورده باشد جواب ... مسجد ... کتاب باشد ... سؤال هرگاه
کسی با امام ... باشد و ... نماز ... باشد جواب در صورتی که ... باقی باشد ... ن
نماز که امام ... این شخص ... نموده باشد در چنین صورتی ... ساقط است سؤال هرگاه ماموم مسبوق در
رکعتین اخیرتین امام ... الکتاب ... نموده ... قصد انفراد ... تمام ... لحاظ
نموده ... قصد انفراد نماید ... جواب هرگاه رکعت اولی ماموم باشد و رکعت ثالثه یا رابعه امام ... در چنین صورتی ... د
... امام ... رکوع ... امام ... قصد انفراد ... تماید
نماز ... اگر ... در چنین صورت اگر قبل از ... باشد که ... از امام ... خواهد بود داخل در ... نماز
... امام ... رکوع سؤال ... بجا و سلام بجا ... باشد ... و ... سجده و تشهد فراموش
شده و شك ... بوده باشد ... سهو ... باشد جواب در جمیع موضع سجده سهو لازم است سؤال با علم بنجاست
در مسجد و عدم ازاله ... در سعه وقت صحیح است یا نه جواب در چنین صورت اگرچه حکم ببطلان نماز ... لکن احوط اعاده آن
نماز است سؤال با متنجس ... مثل ... و ... مثل ... نماز جایز است یا نه جواب ... اگر
ما ... الصلوة ... مثل ... که ... نماز ... الصلوة باشد ... سؤال کسی نماز

قضا واجب بوده نیز دارد در سفر [illegible] بوده باشد جواب نماز قضا را در سفر و حضر اینها میتوان نمود و در سفر [illegible]
بقصه ان مرتب سوال اذان و اقامه را آیا استقبال قبله نشسته میتوان اینها نمود یا نه جواب بلی میتوان لکن افضل در اذان و احوط در اقامه
آنست که [illegible] و اصل [illegible] شده باشد سوال از کار مشهور که در کتاب ها [illegible] اینکه حدیث که سلام الله علی
الحسین و لعنة الله علی قاتل الحسین [illegible] از جهت [illegible] هد و دلیل [illegible] حدیث در [illegible] کتاب [illegible]
نمود یا نه جواب دور نیست که [illegible] سوال هرگاه [illegible] بوده باشد که [illegible]
تاریخ مکلف شدن [illegible] نمایند [illegible] صوم و صلوة نماید [illegible] سال [illegible] تکلیف [illegible] داشته
حق را صوم و صلوة [illegible] احتیاط [illegible] صوم و صلوة نماید [illegible]
اینکه شاید در چهارده سالگی [illegible] مکلف شده باشد جواب اگر زمان [illegible] معین نبوده باشد [illegible] سال را
موضع [illegible] ظاهر این است [illegible] سوال در [illegible]
[illegible] صلوتین [illegible] نماز ظهر و عصر [illegible] مغرب و عشا [illegible]
ظهر [illegible] مغرب [illegible] نماز [illegible] ساقط است [illegible] نماز [illegible] ساقط است
[illegible] جواب معلوم است [illegible] نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا [illegible]
ظهر [illegible] مغرب [illegible] اذان و اقامه [illegible] نماز عصر [illegible] عشا [illegible] اذان و اقامه ساقط باشد در صورت [illegible]
[illegible] حاصل [illegible]
[illegible] امام [illegible] نماز [illegible] اذان و اقامه [illegible] نماز
ظهر و نماز مغرب [illegible] نماز عصر و نماز عشا [illegible]
از [illegible] باشد اذان و اقامه ساقط خواهد بود سوال اگر ثوب مصلی از آب [illegible] باشد آیا نماز با آن صحیح است
یا نه جواب ثوب که [illegible] باشد اگر [illegible] باشد نماز [illegible]
[illegible] حکم [illegible] صلوة [illegible]
اگر [illegible] باشد [illegible] چنین صورة حکم [illegible] نماز [illegible]
ظاهر این است که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نماز [illegible] ظاهر این است که
نماز صحیح باشد اگر [illegible] باشد سوال [illegible] تکبیرة الاحرام
[illegible] اگر تکبیرة الاحرام [illegible] جواب [illegible]
[illegible] تکبیر [illegible] باشد سوال
[illegible] نماز [illegible] جواب [illegible]
[illegible] درهم [illegible] درهم [illegible]
[illegible] درهم بوده باشد [illegible] نماز [illegible] درهم [illegible] درهم بوده باشد
نماز [illegible] درهم بوده باشد سوال صلوة
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] صورة [illegible] باشد

[illegible]

۶۴

شده چونکه مطابق احتیاط [illegible] و ترتیب با عدم ترتیب محقق نمیشود لهذا مقتضای احتیاط ترتیب است
باین نحو که [illegible] نماز [illegible] از طلوع شمس [illegible] و ثالث من الغروب الی نصف
اللیل و [illegible] من نصف اللیل الی طلوع الفجر و خامس من طلوع الفجر الی طلوع الشمس [illegible] نماز [illegible]
از نماز ظهر [illegible] شروع [illegible] نماز ظهر [illegible] و هکذا این شخص که
شروع [illegible] نماز [illegible] بوده و هم چنین [illegible]
[illegible] احتیاط [illegible]
لکن لازم نیست [illegible] احتیاط [illegible] سوال
[illegible] نماز [illegible] جواب [illegible] نماز [illegible]
[illegible] نماز [illegible] اشکال است [illegible]
[illegible] سوره [illegible] تکبیر [illegible]
[illegible] سوال در [illegible] جواب از
[illegible] ظاهر [illegible] ظاهر این است که [illegible]
نباشد بلکه [illegible] سوال [illegible]
[illegible] جواب ظاهر این است [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] سوال [illegible] مثل در حال
[illegible] جواب ظاهر این است که [illegible] نماز [illegible]
نماز [illegible] باشد [illegible] نماز واجب
مثل نماز [illegible] در حال [illegible] سوال ذکر [illegible]
بگوید [illegible] جواب ذکر [illegible] بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible] بسم الله و بالله السلام
علیک ایها النبی [illegible] سوال هرگاه [illegible]
[illegible] مصلی [illegible] باشد نماز صحیح است [illegible] جواب
[illegible] الحرام [illegible] باشد [illegible] الحرام [illegible]
باشد [illegible] باشد [illegible]
هرگاه [illegible] ظاهر این است که نماز [illegible]
باشد اگر [illegible] باشد سوال [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] حکم [illegible] نماز [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

بود در حالت نماز باشند یا نه با الاخانه [illegible] اشتغال بنماز دارند با الاخانه نماید حکم مسجد چنین نماز مشکل است و در صورتیکه
نماز در آن بالاخانه باطل باشد پس اجتناب لازم خواهد بود **سؤال** ایا کسیکه تقلید میت میکند و حرفش این است که من
در این باب مسئله اجتهاد کرده ام و یا از فلان مجتهد حی که تقلید میت را جایز میداند تقلید کرده ام این باب مسئله را با معاملات متعلق است
در چنین امام اقتدا کند **جواب** کسیکه بگوید من تقلید میت میکنم در نماز خود نماز او کی باطل خواهد بود پس با حکم ببطلان نماز
اقتدا بچنین کسی نمیتوان نمود بلی اگر امام کسی باشد که تقلید حی نموده بعد از آن مجتهد از دار فنا به دار بقا رحلت نمود شخص مقلد به
تقلید مجتهد حی باقی بر آن تقلید باشد و چنین کسی اما نمیکند کسیکه تقلید مجتهدی کند که بقا بر تقلید را تجویز نمیکند گاه هست اقتدا
بچنین امام میتوان نمود و گاه هست اقتدا نمیتوان نمود **تفصیل مطلب** مقتضی این است که گفته شود اگر آن امام که باقی بر تقلید
میت است لهذا ایشان نماید هر چه را که مجتهد بگوید بقا بر تقلید میت را تجویز نمیکند لازم میداند و هم چنین اجتناب نماید هر چه را
که مجتهد مذکور احتیاط ازان را لازم میداند در چنین صورت مقلد این مجتهد اقتدا با امام مسطور [illegible] و هر گاه چنین نباشد
مثل اینکه امام ایشان نماز جمعه را بالکلیه ازجهت مسئله تقلید مجتهد میتی که قائل بجواز آن بوده و شخص ماموم تقلید مجتهدی نماید
که نماز را [illegible] نمیتواند در چنین صورت اقتدا بچنین شخصی جایز نیست **ملخص** مطالب ادله این مقام این است
که اعتقاد امام بجواز چیزی که مجتهد ماموم تقلید آن مجتهد را میکند که تجویز آن نمیکند ضرر با اقتدا نمیزند بلکه موجب
عدم جواز اقتدا با ایشان امام است در نماز چیزی که مجتهد آن ماموم مقلد آن مجتهد آن را تجویز نمیکند **تنقیح** مقام مقتضی
اینست که گفته شود یا معلوم است که امام بجا میاورد در اثنای نماز چیزی را که مجتهد ماموم تجویز نمیکند یا معلوم است که بجا
نمیاورد چنین چیزی را اصلا یا ایشان چنین چیزی در اثنای نماز و علم ایشان از هیچ یک معلوم نیست و در قسم ثالث نیز
معلوم نمیشود بر ماموم که امام ایشان بچنین چیزی در اثنای نماز نموده باشد و در صورت معلومیت بر ماموم میگوییم این معلوم شدن
یا بعد از فراغ از نماز است یا در اثنای نماز پس ایشان مسئله متعدد است **اول** آنست که معلوم است بر ماموم قبل از شروع
در نماز که امام ایشان بجا میاورد چیزی را که مجتهد ماموم تجویز نمیکند در چنین صورت اقتدا بچنین ماموم بچنین امام جایز نیست
دوم آنست که ماموم عالم است بر اینکه امام ایشان بجا نمیاورد در نماز چیزی را که مخالف با رای مجتهد ماموم است در چنین صورت
اقتدا جایز است **سیم** آنست که موافقت و مخالفت هیچ یک بر ماموم مشخص نیست در چنین صورت ظاهر این است که اقتدا جایز
باشد بنابراین اقتدا نمود و موافقت و مخالفت هیچ یک مشخص هم نشد نیز در اثنای نماز و نه بعد از فراغ از نماز نماز او صحیح و جایز
است **چهارم** مثل سیم است لکن مخالفت بعد از فراغ از نماز مشخص شد یعنی بعد از فراغ از نماز مشخص شد که امام در
اثنای نماز بجا آورده است امری را که مجتهد ماموم تجویز آن نمیکند ظاهر این است که نماز ماموم صحیح است پس اعاده و قضا
بر او لازم نباشد **پنجم** مثل رابع است لکن مخالفت در اثنای نماز مشخص شد و این دو قسم است یک قسم این است که قدری
مشخص شد که سپری بوده از اول نماز تا آن وقت که حال مشخص شد مثل اینکه بعد از قرائت در رکعت اول مشخص شد که [illegible]
از اول نماز تا آن وقت که جهت تمام مشخص شد **دوم** آنست که چنین نیست بلکه مخالفت با رای مجتهد ماموم در همان حین واقع شده مثل اینکه
امام در رکعت ثانیه مثلا رکوع را فراموش نموده بعد از دخول در سجده اول متذکر شد امام رفع راس نموده عود کرد بر رکوع نظر بتقلید
مجتهد خود و مجتهد ماموم حکم میکند ببطلان نماز چنین کسی در مثل این دو صورت ظاهر این است که نماز ماموم صحیح باشد لکن لازم است بر
ماموم بمحض اینکه مطلع شد بر مخالفت قصد انفراد نموده نماز را بنحو تمام کند هر گاه چنین نماید نماز او صحیح خواهد بود **سؤال**
شنیده میشود که شما فرموده اید که چند نفر در زمان واحد عبادات استیجاریه از بابت میت واحد نکنند آیا فرموده شما است
و بر سبیل حتم است یا احتیاط **جواب** بنابر احتیاط [illegible] از جانب میت واحد بچند نفر است که [illegible] و جهت آن این است که
چونکه ترتیب در قضا مطلوب است در صورتیکه میت غیر واحد است و نایب متعدد هر گاه ترتیب در حق نایب متعدد ملاحظه

نشود ترتیب در قضا متحقق نمیشود نظر باینکه هر گاه دو نفر در زمان واحد بنیابت شخص واحد مشغول نماز شوند مثلا نماز ظهر
شخص است نماز ظهر دیگر شخص دیگر [illegible] هر گاه در یک وقت مشغول نماز ظهر شوند بنیابت شخص
واحد [illegible] لازم باید نماز ظهر یوم [illegible] معلوم شود بر نماز عصر و نماز مغرب
و عشاء یوم سابق و نماز مغرب و عشاء و نماز صبح همان روز پس اخلال در ترتیب میشود لهذا از این خادم شریعت مطهره این است
در صورتیکه نایب متعدد از شخص واحد باشد ترتیب را ملاحظه نمایند باین نحو که یک شخص از طلوع شمس الی الزوال [illegible] و دیگری
در اول وقت مشغول نماز نشود و شخص دیگر مشغول نماز بشود من الزوال الی الغروب مثلا و دیگری در این زمان مشغول نماز نشود و هکذا
از غروب تا نصف شب و از نصف شب الی طلوع الفجر و از هم چنین میدهیم که نماز یکی در زمان تمام بگذارد یعنی هر یک نماز یکروز
تمام نموده باین نحو ایشان نماز ظهر یکی همین ختم بنماز صبح شود نماز دیگری که ابتدا از ظهر نماید ترتیب حاصل شود اگر چه در [illegible]
این طریقه اشکال است لکن تشکیک در رجحان و اولویت او [illegible] نیست **سؤال** اگر امام نماز قضا بجای آورد و لازم شده میکند
ایا جایز است یا نه که ماموم که نماز قضای خود را با امام بجا آورد با آن امام اقتدا کند یا نه **جواب** ظاهر این است که جایز باشد لکن اسلم اجتناب
است در صورتیکه نماز قضا از خود بوده باشد اشکال در جواز اقتدا [illegible] خواه نماز قضای مقتدی از خود بوده باشد یا
از غیر **بیان** اقتدا در قضا نماز قضا بر سه قسم میشود نماز قضای امام از خود و نماز قضای ماموم هم از خود اشکالی در اقتدا
در این صورت نیست **دوم** نماز قضای امام از خود و نماز قضای ماموم از غیر و در این قسم هم اقتدا جایز است **سیم** و **چهارم** آنست که نماز
قضای امام از غیر است خواه نماز قضای ماموم از خود بوده باشد یا از غیر و در این دو قسم نیز ظاهر این است که اقتدا جایز باشد لکن
اجتناب اسلم خواهد بود **سؤال** شخصی مشغول بنماز عشا شد در بین نماز و در حال قیام یقین کرد که نماز مغرب را دو رکعت کرده بعد
از آن شک کرد مابین سه و چهار که آیا این رکعت سیم است یا چهارم و در حال قیام باقی میباشد تکلیف او چیست **جواب** بعد از آنکه
در اثنای نماز عشا یقین کرد که نماز مغرب را دو رکعت کرده عدول میکند از نماز عشا بنماز مغرب و هر گاه بعد از آن شک کند مابین
سه و چهار [illegible] ملاحظه کند در تحصیل ظن اگر ظن شد [illegible] تمام نموده بعد از سلام
ایشان نماز عشا بجا آورد و هر گاه ظن او شد که رکعت چهارم است [illegible] سلام میگوید [illegible]
ایشان بعد و سجده سهو بجا آورد و هر گاه [illegible] نماز او باطل خواهد بود استیناف نماز لازم خواهد بود **سؤال**
شخصی در نماز چهار رکعتی شک کرد مابین سه و چهار [illegible] در حال قیام است تکلیف چیست هر گاه رکوع نموده و سر از سجده ثانیه
بر نداشته تکلیف چیست و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد تکلیف چیست **جواب** اگر این شک در حال قیام باشد بنا را بر چهار
میگذارد [illegible] بتشهد و تسلیم دو رکعت نماز احتیاط بعمل آورد بعد
سجده سهو [illegible] و اگر احتیاط اعاده اصل نماز [illegible] و اگر این شک در حال رکوع یا
در حال سجود یا بعد از رفع راس از سجود باشد ظاهر این است که نماز باطل باشد پس استیناف نماز لازم خواهد بود **سؤال** [illegible]
[illegible] تکبیرة الاحرام واجب است یا نه و در قرائت و تعقیب که در وصل و سکون [illegible]
با هیچکدام [illegible] **جواب** این سؤال مشتمل بر چند مطلب است **اول** آنست که رفع یدین
در تکبیرة الاحرام تا محاذی گوش واجب است یا نه [illegible] اگر چه تا محاذی گوش نرسد واجب نیست خواه در تکبیرة الاحرام
باشد یا سایر تکبیرات لکن مستحب است تا محاذی گوش باین معنی که این افضل و اکمل خواهد بود پس رفع یدین در حال تکبیرة
الاحرام اگر چه بمحاذی گوش نرسد [illegible] لکن افضل و اکمل آنست که رفع یدین نماید تا محاذی گوش **مطلب**
ثانی در وقف و تعقیب در قرائت ظاهر این است که [illegible] موجب بطلان باشد [illegible] وصل بسکون
در قرائت این مطلب باعتقاد این خادم شریعت مطهره محتاج بتفصیل است نظر باینکه [illegible]

مشغول بشود م

بنا را بر چهار بگذارد م

بالالساد همزه وصل است یا نه اگر الف که همزه وصل نداشته باشد مالک یوم الدین در این صورت ظاهر این است که وصل نکردن
موجب بطلان نباشد و اگر الف همزه وصل داشته باشد مثل الرحمن الرحیم که بعد از العالمین است در الحمد لله رب العالمین در این صورت
اگر وصل واقع شود ما بین العالمین و شروع بالرحمن الرحیم ظاهر این است که قرائت صحیح و اشکال در صورت عدم
وصل است در این صورت حکم به صحت بسیار مشکل است بلکه ظاهر این است که موجب بطلان شود بطلان قرائت موجب بطلان
نماز است سوال غلط در مستحبات بطلان است در نماز یا نه مثل در ذکر رکوع زیاده از ذکر واجب [illegible]
جواب غلط در اذکار مستحبه نفسه موجب بطلان نماز نمیشود لکن گاه هست غلط در ذکر موجب این میشود که از ذکر [illegible]
خارج میشود و در این صورت اتیان آن در اثنای صلوة موجب بطلان نماز میشود [illegible]
[illegible]

لازم است که قرار دهد که آن نماز نماز مغرب باشد و اگر هم چنین است حال هرگاه این شک در وقت مشترک میان دو نماز بوده باشد
در این صورت نیز ظاهر این است که قرار دهد که آن نماز نماز مغرب نباشد بلکه تمام نماید و اما هرگاه این شک در وقت
مختص بنماز عشا باشد در این صورت احتیاط مقتضی این است که نماز مغرب را بعد از فراغ از نماز عشا قضا نماید **سوال** ادعیه
و صلوات مستحبه ایام و لیالی متبرکه مشهوره و مسنونه که در زاد المعاد است بنای عمل در آن چه چیز است آیا همه اش بطریقی که
در آن نوشته است روایت کرده معتمدین انتخاب کرده اند بجا آورند یا بعضی را دون بعضی و بر فرض ثانی هر ادعیه را جایز است
دون صلوة یا بعکس یا بعضی از هر یک از صلوات و ادعیه و بر فرض ثالث موقوفست بتعیین انتخاب کافی **جواب** [illegible]
مکرر است که [illegible] عمل بانچه ذکر در زاد المعاد است صحیح و طیب است و خلاف آنکه منحصر است بعضی از آنچه مذکور در آنست
اشتباه شده است مثل حکایت عمل لیالی قدر که فرموده اند که قرآن در دست بگیرد و بگشاید و این دعا را بخواند و این اشتباه
بلکه [illegible] مستند این عمل است این است که قرآن را بر دارد و باز نماید پیش روی خود بگذارد و دعا را بخواند
[illegible] بلکه جمیع آنچه در زاد المعاد است صحیح و [illegible] لیکن [illegible] عمل بمقتضای آن اکثر آنچه [illegible] و صحیح است
مثل ادعیه در روزهای ماه مبارک و شبهای آن و صلوات مسنونه که در جمیع آنها [illegible] و هو العالم **سوال**
اگر در نماز سهوا [illegible] مقصود در آنکه چه صورت دارد **جواب** همان نماز که منظور و مقصود او بوده که بجا آورده باشد
همان کفایت میکند [illegible] **سوال** هرگاه که شک کند در اجزاء نماز بعد
از دخول در جزء دیگر رای آنجناب این است که لازم است عود نمودن جزء مشکوک فیه را بجا آورد یا آنکه مراد این است که
در جزء واجب عود واجب و در جزء مستحب عود مستحب یا اینکه در جزء مستحب عود واجب است **جواب** جزء مشکوک فیه یا
واجب است یا مستحب [illegible] از دخول در جزء دیگر است یا [illegible] دیگر هرگاه شک قبل
از دخول در جزء دیگر بوده باشد عود بمشکوک فیه [illegible] و هرگاه جزء مشکوک فیه واجب باشد [illegible]
هرگاه آن مستحب باشد و اما هرگاه شک بعد از دخول در جزء دیگر بوده باشد عود نکند خواه جزء مشکوک فیه واجب باشد یا مستحب
و هم چنین [illegible] داخل شده است واجب باشد یا مستحب [illegible] هرگاه بعد از دخول در
جزء مستحب مثل قنوت [illegible] شک کند که قرائت سوره کرده ام یا نه ظاهر این است که بنا بر قرائت سوره نماید و عود بسوره نکند و هکذا
سوال لباس مصلی نجس باشد [illegible] لباس خود را [illegible] در مسجد بگذارد مشغول نماز شود در مسجد [illegible] لباس
نجس چه صورت دارد **جواب** احتیاط در دین مقتضی این است که با لباس نجس داخل در مسجد نشود بهر جا که جامه نجس را
بکند در مسجد بگذارد و مشغول نماز بشود [illegible] در چنین صورت نماز باطل میدانند **سوال** در باب شک در میان سه
و چهار و پنج در حال قیام حکم [illegible] در باب [illegible] تسبیحات اربع را [illegible] واجب میدانند
و در [illegible] تسبیحات اربعه [illegible] مجتهد [illegible] یکی واجب میدانند [illegible]
با چنین [illegible] **جواب** شک سه و چهار و پنج در حال قیام [illegible] شک او راجع بچهار و پنج
بچهار [illegible] نماز را تمام میکند [illegible] دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نماز نشسته [illegible] احتیاط اعاده نماز است
و اما [illegible] تسبیحات اربعه سه بار واجب [illegible] امام یا مجتهد است یا مقلد اگر مقلد است [illegible] مجتهد
در این اعصار [illegible] ظاهر این است که [illegible] اگر
چه بعضی عبارات موهم [illegible] مطالع الانوار ذکر کرده ام [illegible]
ظاهر [illegible] مشهور [illegible]
الرضا [illegible] **سوال** نماز [illegible] لازم است [illegible] **جواب** نماز در این اعصار [illegible]

لازم است که قرار دهد که آن
نماز عشا نباشد چون نیز
نماز را تمام نماید و در [illegible]

الاحوط [illegible]
ظاهر است [illegible]
[illegible]

امام [illegible] بان مجتهد لازم است بطریق اجتهاد یا تقلید بوده باشد در صورتیکه نماز نه بطریق اجتهاد و نه بطریق تقلید بوده باشد
قضا واجب لازم است **سوال** شخصی مظنون العداله بیاشد و ادعای اجتهاد میکند معین اجتهاد او نیست و هم چنین ظن حاصل از قول
عدلین یا عدل [illegible] اقتدا بچنین شخصی جایز است **جواب** اگر مقصود این است که در ثبوت اجتهاد
اعتماد بقول [illegible] اجتهاد میتوان نمود ظاهر این است که اعتماد نمیتوان نمود اگر چه آن شخص عادل باشد و اگر مقصود این است که
چنین کسی که مدعی اجتهاد است اقتدا بان میتوان نمود بلی هرگاه او را عادل داند [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible] میتوان نمود **سوال** آیا لازم است بر مکلف که در حین [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] سوره [illegible]
[illegible] ظاهر این است که [illegible] لازم نیست اگر چه [illegible]
سوره را [illegible] سوره دیگر [illegible] و اما
[illegible]
و هم چنین [illegible] قنوت [illegible] ظاهر این است که [illegible] میتوان نمود **سوال** هرگاه مقلد
[illegible] **جواب** هر مسئله که [illegible] مجتهد خواه خصوص یا عموم **سوال** هرگاه شخص
[illegible] اجتهاد [illegible] **جواب** **سوال** [illegible] ثبوت اجتهاد [illegible] آن شخص
میتوان نمود **جواب** **سوال** هرگاه کسی شک کند بعض کلمات فاتحة الکتاب و سوره [illegible] **جواب**
هرگاه شک [illegible] لازم است عود [illegible]
سوال [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] لباس [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **سوال** در باب شک سه و چهار و پنج [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **جواب** اما شک سه و چهار و پنج در حال
قیام [illegible] سه و چهار و پنج در حال قیام [illegible]
بچهار [illegible] نماز را تمام میکند [illegible] دو رکعت نماز ایستاده [illegible] احتیاط اعاده نماز
[illegible] **سوال** [illegible]
[illegible] **سوال** هرگاه شخصی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **جواب** نماز باطل [illegible] **سوال** قضای صوم و صلوة [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] **جواب** [illegible] لازم است ظاهر این است که
[illegible] **سوال** [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سوال** [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] لازم است **سوال** [illegible] لازم است که قضای [illegible]

با ضمیر فرض لنعم یرغب هست با خبر **جواب** ظاهر آنست که تشهد و سجده سهو را قبل انفراغ الصلوة بجا باورد و بجهت ترک
دو سجده سهو بجا آورد احتیاط این است و الزم مقدم بوده بجا آورد و بعد متأخر را **سؤال** در خصوص اشباع ضمیر ما قبل مضموم و
ما قبل مفتوح بطریقی که مولد حرف شود یا غیر در سؤال و جواب و رساله در چیز معلوم میشود یکی فهم میشود که باید مولد حرف
باشد و در بجای دیگر مفهوم میشود که ضمه و کسره نیست بیان فرمایند **جواب** ما قبل ضمیر غایب یا ساکن است یا متحرک در صورتیکه ما
قبل ضمیر غایب ساکن باشد اشباع و حرکت ضمیر جایز نیست بلکه ظاهر این است اشباعیکه مولد حرف باشد جایز نباشد خواه
کسره باشد مثل الیه یا ضمه باشد مثل منه و اما هرگاه ما قبل ضمیر غایب مکسور باشد اشباع آن لازم است مثل به و بحاله و نحوه و اما
هرگاه ما قبل ضمیر غایب مفتوح یا مضموم باشد مثل و نقل شفا منه و ادفع در جمیع صور لا اشکال له و ان جهد و رسوله و نحوها
امثال آن بر نحو مکرر مراتب شود او اشباع عدم اشباع مطلقا و عدم با اشباع فی الجمله سیم با اشباعیکه مولد دارد باشد فی الجمله اول
معلوم بعد و جهی است خصوصا فهم ثانی که با اشباع فی الجمله لکن نه بحدی که مولد حرف بوده باشد و منه ثالث خالی از اشکال نیست
اجتناب از آن اسلم است و اما آنچه نسبت داده شده جواب و سؤال رساله الابرار که باید مولد حرف باشد این اشتباه است
در هیچ جا از کتابهای مذکور نشده که باید مولد حرف بشود بلکه کلام در جواز اشباع است که مولد حرف باشد یا جایز
نیست و هو العالم بحقایق الامور

کتاب الزکوة والخمس

سؤال هرگاه شخصی عیال دیگری بوده باشد و صاحب عیال غایب باشد و علم بحصه انفاق او حاصل باشد که صاحب عیال زکوة
فطره او را نخواهد داد یا نه در این صورت بر این شخص واجب است که زکوة فطره خود را بدهد یا نه جواب شخص مذکور را واجب النفقه الشخص
میباشد یا نه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
سؤال هرگاه مکلف بود [illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال هرگاه [illegible]
[illegible] جواب [illegible]

[illegible]
[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
جواب ظاهر این است که [illegible] زکوة آن واجب است
سؤال زکوة [illegible] جواب احتیاط این است که [illegible] ظاهر این است سؤال [illegible]
جواب [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه [illegible] جواب اگر
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال هرگاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد و جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال
[illegible]
[illegible]

بلد و با علم بوجود مستحق عالم را با میزان با ایشان دارد باشد و بیان فرمایند که جنس را بید غیر جنس با عدم وجود آن [جنس] سؤال اعداد باشد
و اینها با وجود مستحق زکوة در بلد بجای دیگر نقل زکوة بغیر بلد باشد جواب کسانی که عالم عامل اند واجب صلوة میشنند و در صورتی که جمیل
انهم نیستند زکوة دخمس بعضی اشخاص را منصوب نمی دارد و مستحق خمس بید ضمان است بعض سیدی که مال نمی خورد و هنا را خود
با شیعه مالک کیسه کوتاه بود و ما بهم با شیعی هرگاه نقل بوده باشد خمس بهیوان داد دیگر با وجود مستحق در بلد آخوند ای بن
نقل زکوة از آن بلد ببلد دیگر نشود جواب سؤال آنچه گوسفند عدد و اکثر اوقات خلاف اجماع میباید با ایشان مبدء حد یار زکوة انها
نامند با بعداد بهالا بلکه ضعف زکوة نداریند است عالم حکم مشکل را بیان فرمایند سؤال جواب مقتضای سؤال این است که در اکثر اوقات
خلاف اجماع میباید و بگوسفند میده صد اگر مراد این است که اکثر اوقات سر چیون محمول میدارد حجاب شکال زکوة واجب نیست سؤال
نصاب زکوة در نقدین و غلات بیان فرمایند و هم چنین مقدار نظره را جواب نصاب اول در طلا بیست دینار است و در
نقره دویست درهم است و دینار عبارت از یک مثقال شرعی است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است پس مثقال صیرفی یک مثقال
شرعی و ثلث است بنابراین نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و قیمت آن بحسب حالا که اشرفی حسب نوزدهی در باب تومان
بوده باشد از قرار مثقال صیرفی دو هفت هزار دینار مبلغ ده تومان و پنجهزار دینار میشود و اما درهم پس ده درهم هفت مثقال
شرعی و پنج مثقال و ربع صیرفی است پس دویست درهم صد و پنج مثقال صیرفی است و قیمت آن از قرار نقره مثقالی دو پاره ده شاهی
بحسب حال مبلغ پنج تومان و هفت هزار و هفتصد و پنجاه دینار است بنابر اینکه هر سنه که خمس ماده درهم است دو و بیست و شصت
دو مثقال و نیم مثقال صیرفی است و قیمت آن بحسب حال از قرار نقره مثقالی دو پاره ده شاهی مبلغ چهارده تومان و چهار هزار و
سیصد و هفتاد و پنج دینار است و نصاب زکوة در گندم و جو و مثقال پنج وسق است و هر وسق شصت صاع است و حاصل
از ضرب پنج در شصت سیصد است پس زکوة در گندم و جو واجب نمیشود مگر وقتی که هر یک بمقدار سیصد صاع برسد و هر
صاعی چهار مد است و هر مدی چهار ملعقه بعینه پس هر صاعی بعینه ... مد بنابر مشهور مابین نهایت دو لیست و
نود و دو درهم و نصف درهم میباشد پس هر مد بنابر تحقیق یکدرهم مذکور شد صد و پنجاه و سه مثقال صیرفی و چهار
یک مثقال و نصف و ثمن مثقال صیرفی است و پنجاه شاه که عبارت از ثمن من شاه است بستل ستاره ده عباسی صد و شصت مثقال
صیرفی است پس پنجاه شاه بمقدار شش مثقال صیرفی و ثمن و نصف ثمن مثقال صیرفی علاوه است پنجاه باسمن بین بن کرمه است
پس هر نیم من شاه بمقدار بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع مثقال صیرفی علاوه است از یکمن تبریز که عبارت از صاع
و یکمن شاه بمقدار پنجاه و یک مثقال و نیم زیادت از دو من تبریز که عبارت از دو صاع است پس صد و پنجاه من شاه از سیصد
من تبریز که عبارت از سیصد صاع است بمقدار هفت هزار و هفتصد و بیست و پنج مثقال صیرفی علاوه است از سیصد
صاع که نصاب زکوة است و هفت هزار و هفتصد و بیست و پنج مثقال دو من شاهی و چهل و پنج مثقال است پس سیصد صاع
بمقدار صد و چهل و چهار من شاهی الا یکصد و پنج مثقال صیرفی است و از اینجا معلوم شد که مقدار فطره که عبارت از صاع
بمقدار بیست و پنج مثقال و سه ربع مثقال صیرفی از نیم من شاه کمتر است سؤال شخصی در سالی وقت زراعت جنایا درد و
نصف حاصل زرع در هر فصلی بحد نصاب زکوة نمیرسد لکن بعد از اتمام زرع بحد نصاب بلکه بیشتر میخواهد از حد نصاب
آیا در این صورت زکوة واجب است یا نه جواب این منصور بخصوصه نخواهد بود آنچه گفت که کسی زرع نموده در دو فصل
و قبل از حصاد نمودن اول زرع نداشته دیگر نموده در مکان دیگر این صورت خارج از ان است که هرگاه در محصول بحد نصاب برسد زکوة
واجب است قطعا اگرچه هر یک اقل از نصاب بوده باشد صورت دیگر این است که بعد از حصاد نمودن زراعت اول زرع دیگر کرده
این صورت اگرچه بعید است که هر دو زرع در یک سال بوده باشد ظاهر این است باز لازم است زکوة در صورتی که هر دو بحد نصاب
برسد اگرچه هر یک اقل از نصاب بوده باشد کتاب المبسوط ادله الفائده انها یختلف لانه بها الی ان ان ادى ذلك

اربع سائل ... قال اذا ایم اختلفا اطلاعهما و ادراکهما و هو ان یطلع بعضها و ارطب بعضه ثم یطلع الثانی بعد جفاف الاول فکل
هذا یضم بعضها الی بعض لانه ثمرة عام واحد و کذا ان کان له نخل کثیرة بعضه رطب و فی بعضه بسر و فی بعضه بلح و بعضه
طلع فجفف الرطب ثم ادرک البسر فجففه ثم ادرک البلح فجففه ثم ادرک الطلع فجففه ضم بعضها الی بعض لانها ثمرة عام واحد و السند
فی ذلک الی الخبر الصحیح المروی فی التهذیب عن زرارة عن ابی جعفر قال ما انبتت الارض من الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب
ما بلغ خمسة اوساق و الوسق ستون صاعا فذلک ثلثمائة صاع ففیه العشر سؤال مقدار واجب از زکوة در گندم و جو چه مقدار است
جواب در هر یک از گندم و جو یا نصاب پیش نیست با ین معنی که گندم مثلا تا صد و چهل و چهار من بوزن شاه الا یکصد و پنج
مثقال صیرفی نرسد زکوة در آن واجب نمیشود و بعد از آنکه باین مقدار رسید زکوة در آن واجب است و هم چنین در زاید از این مقدار
اگرچه کم باشد و اما مقدار واجب از زکوة در اینها پس اگر آب کشیده و جوان آبیاری شده باشد با انهار یا با شیعها محتاج آب دادن نباشد
مثل اینکه در زمینی زرع شده باشد در این صورت مقدار زکوة عشر حاصل است در این صورت ده من آن یک من بمستحق باید
داده شود و همچنین اگر آب اینها از چاه باشد یا از نهر یا انیها که زراعت آن کاوش در این صورت مقدار زکوة نصف عشر خواهد
بود یعنی در بیست من یک من واجب خواهد بود و اگر مختلف باشد یعنی که بعض از اوقات از آب جاری هر ساله آب میدهند و بعض
از اوقات از آب چاه حکم با غلب خواهد بود پس اگر اغلب اوقات از آب جاری مشروب بوده باشد مقدار زکوة عشر خواهد بود و اگر اغلب اوقات
از آب چاه داده باشند نصف عشر و اگر غلبه و تجاوت از طرفین مختلف باشد چنان که از آب جاری نصف داده باشد در این صورت مقدار
زکوة سه ربع عشر خواهد بود بعلاوه آنکه نصف تابع عشر لازم است در نصف دیگر نصف عشر که نیم عشر مجموع سه ربع عشر خواهد
بود سؤال نصاب گوسفند در زکوة با اقسام بیان فرمایند با آنچه واجب است در هر مرتبه جواب در گوسفند بنا بر مشهور دارای
پنج نصاب است اول چهل است و فرض آن یک است و دویم یک صد و بیست و یک است و سیم دویست و یک و چهارم سیصد و یک و پنجم چهار صد اما واجب در نصاب
اول یک است و در نصاب ثانی دو گوسفند و در ثالث سه گوسفند و در رابع چهار گوسفند و همچنین است در خامس بعد از آن هرگاه
زیاد شود در هر صد گوسفند یکی واجب است مثلا در پانصد گوسفند پنج گوسفند و در ششصد شش و هکذا سؤال شخصی مالک
چهل گوسفند شد و بعد از شش ماه که از این گذشت چهل گوسفند دیگر هم پیدا کرد در این صورت دو گوسفند یا این شخص لازم است
که داده باشد یا اکتفا یک میتواند نمود جواب ظاهر این است که در اول سال لازم است که یک گوسفند داده باشد لکن کلام
در چهل گوسفند ثانی است که آیا بعد از انقضای حول لازم است که یک گوسفند دیگر بدهد یا نه ظاهر است لا لکن در عجب
ذلک از بعض شاه شاه برو جوب دادن گوسفند دیگر ظاهر این است که استدلال عام باشد چه ظاهر این استدلال معصوم تحقق
نصاب اول گوسفند است که چهل است و مثل حدیث در حکم بوجوب گوسفند دیگر صحیح نیست و جمیع ایشان که اکتفا بها نمایند
گوسفند میتوانند نمود باین مثل السائل عن الفارض و صحیحة الفضلاء عن مولینا الباقر و الصادق ع فی الشاة فی کل اربعین شاة
شاة و لیس فیما دون الاربعین شیء ثم لیس فیها شیء حتی تبلغ عشرین و مائة و اذا فان فر من ... اربعین شاة وجب علیه شاة
ثم بعد ذلک لیس فی الغنم المذکر زکوة الا ان یبلغ الحد المذکور سواء کان البلوغ بسبب النتاج الحاصل من الاربعین او لا
سؤال شخصی مالک پنجاه عدد گوسفند شده بحول بر آن گذشت یک گوسفند بابت زکوة داد و بعد از آن در سال دیگر
بجهت نصاب ثانی نرسیده آیا زکوة دیگر بر این شخص واجب هست یا نه جواب بلی واجب است در گوسفند بعد از انقضاء دو
سال بلکه هر سال که بگذرد تا نایره بر سال یک گوسفند لازم است که بدهد تا بجهت آن چهل که نصاب اول است کمتر شود
لعموم قوله ع فی کل اربعین شاة شاة قال فی الشرایع و لو کان عنده نصاب فحال علیه احوال فان اخرج زکوته فی کل سنة
من غیره تکررت الزکوة فیه و ان لم یخرج وجب علیه زکوة حول واحد و لو کان عنده اکثر من نصاب کانت الفریضة فی النصاب
و یجبی من الزاید و کذا فی کل سنة حتی ینقص المال عن النصاب ... فی التذکرة لو کان عنده اکثر من النصاب و حال

زکوة نقدین
بیان دینار
بیان درهم
کتاب زکوة غنم
زکوة گندم و جو
مقدار زکوة ...
زکوة گوسفند

علیها حول الحول بعد دینا الزکوة وجبر النقص من النصاب بالزاید علیه الی ان ینقص عن النصاب فیسقط سؤال شخصی مالی که بها النصاب بود که
شروع بگوسفند و حول بران منقضی شد آیا واجبست بر این شخص همان چهار گوسفند که در نصاب اول واجب بود یا اینکه قطع یک
مشغول است بر جمیع نصب واجبست کل جزء در جمیع مراتب نصاب مذکور شد جواب آنچه ظاهر میشود از تتبع کلمات علما نور الله
مراقدهم این است که هرگاه کسی مالک شد علاوه بر نصاب را اگر چه نصاب ثانی مرتفع نباشد مثل اینکه مالک ... گوسفند
شد و حول بران منقضی شود واجبست ...

[illegible]

در بلدی است که خالی از مجتهد است ...

[illegible]



انچه مشترک است ما بین دو نفر احدهما باذن دیگری تصرف میکند باینکه مذکور شد [illegible] میشود که با مقدار یکی مال زکوة در
اموال هست که آن شخص بقصد زکوة صرف نماید دفع اشتغال ذمه از مالک میشود یا نه چنانکه مذکور شد ان لازم نیست لکن احتمال
مطالب بوده در رفع اشتغال تام است نظر باینکه اعطای این مال بقصد زکوة نموده پس اگر در مثل صورة مفروضه بحضور
[illegible] ملاحظه قصد اشتغال داشته باشد احتمال اتم نیست و نفع خواهد بود هم چنین است حال در مال کسی که مدیون بوده باشد
اشتغال ذمه که در حق مستحقین حق ایشان در صورتی بود که این شخص مستحق بوده باشد و اما هرگاه مستحق نبوده باشد
امر در اینجا اشکل از سابق است نظر باینکه آن ماکول مباح شده است از مال مالک و مستحق زکوة یا مستحق خمس داده شد این شخص
در تصرف در اموال اگر چه از مالک ثابت لکن ان کفایت نمیکند در اباحه تصرف پس این شخص نظر باینکه تصرف در مال مشترک
ما بین شریکین نموده است باذن هر دو اذن احدهما کفایت نمیکند پس تصرف جایز نخواهد بود [illegible]
این مقام سوال نموده است که این مال [illegible] در عرض [illegible] نظر باینکه موضع این است که مالک تارک خمس و زکوة است پس
هرگاه [illegible] چنین تصرف [illegible] خود قرار دهد که [illegible] تصرف میکند در صورة [illegible] باب استحقاق خمس
[illegible] ایصال بارباب استحقاق [illegible] در این صورة تصرف [illegible] نظر باینکه این احسان
بر نظر المطلب [illegible] ثانی [illegible] حکام [illegible] ماکول [illegible] تصرف و اکل آن چه حال دارد
جواب [illegible] ظاهر شریعت مطهره حکم [illegible] تصرف در
[illegible] جایز [illegible] مباح خواهد بود و هرگاه علم [illegible] حاصل باشد [illegible] اولی است
که مال [illegible] مستحق بوده باشد [illegible] که مال [illegible] است [illegible]

الی هنا وجد فی النسخ

السوال هل یجب الزکوة فی الاعیان ام یجوز مثلها او قیمتها فی الغلات الجواب نعم یجب الزکوة فی العین لکن یجوز الاجتزاء بدفع القیمة
او مثل تلک العین السوال هل علی عامل المزارعة والمساقاة زکوة اذا بلغ نصیبه النصاب [illegible] ای مالک الارض
بالبذر ام یجب علیه اذا کان البذر منهما او [illegible] الجواب وجب علیه الزکوة عند تحقق النصاب فی حصته ولو لم یکن له البذر
اصلا اذ یصدق علیه انه ملک من الغلات من حاصل الزارعة وهذا یکفی فی الحکم بالوجوب السوال هل یجب الزکوة علی مالک الارض
[illegible] والمالک لمنفعتها بالاجارة [illegible] علی [illegible] زکوة ام لا
[illegible] منفعتها بالوقف علیه هل علیه زکوة [illegible] وجوب الزکوة [illegible] الجواب اذا کان الزارع مالکا للمنفعة
سواء کان ملک [illegible] للزکوة ولو کان [illegible] ولو مع عدم [illegible]
کان [illegible] فی الارض المغصوبة [illegible] النصاب [illegible] سوال زکوة کسی را که چند حول بر آن گذشته باشد
که هر سال گذشته زکوة را از کل وضع کند یا از یک سال [illegible] ملاحظه زکوة سال اول [illegible]
چنین انچه گذشته است جواب مقدار زکوة در سال اول را در سال ثانی وضع نموده و زکوة [illegible]
مقدار [illegible] زکوة را وضع نموده و هکذا [illegible] سوال [illegible]
[illegible] جواب ظاهر این است [illegible] زکوة لازم نباشد سوال سیادة
[illegible] جواب اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سوال [illegible] زکوة [illegible]
جواب ظاهر این است که [illegible] سوال [illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوال [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از شر شیطان [illegible]
وما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم سوال اگر کسی مالی داشته باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]

بدون اطلاع دیگران بعد از استطاعت حج را بجا بیاورد یا منوط باذن و رضای ایشان است [illegible] حکم [illegible] فرمایند و دیگر چه

میفرمایند در باب اینکه چند برادر که جمع المال میباشند هر یک از ایشان در بلد [illegible] بعنوان تجارت میباشند هر یک از ایشان

بدون اطلاع دیگری خمس داده اند [illegible] باین نحو صحیح است یا نه و عرض دیگر اینکه یکی از برادرها میخواهد که سهم خود را از سهم امام

[illegible] بعد از اطلاع [illegible] طول میکشد [illegible] مسافت [illegible] اطلاع [illegible] امام [illegible] مجتهد جامع الشرائط

بدهد یا موقوف باذن ایشان است **سؤال** [illegible]

[illegible]

[illegible]

انسا دادن مثلا میتوان نمود اگرچه بسط او بسیار باشد **سؤال** مستحق بودن مظالم [illegible] در مستحق زکوة [illegible] شرط است یا نه
جواب رد مظالم که داده است اطلاق میشود [illegible] مع عدم العلم بمجهول المالک ظاهر این است که مستحق این مطلق
ارباب استحقاق باشد و در [illegible] بفقرای [illegible] هم توان داد و اما مستحق زکوة ظاهر این است که عدم ظهور فسق کافی باشد
[illegible] عدالة در مستحق زکوة شرط نخواهد بود و اگرچه رعایت اولویت [illegible] نخواهد بود **سؤال** وجوه رد مظالم
میتوان [illegible] از برای طلاب [illegible] دفع احتیاج [illegible] چنین میشود [illegible] **جواب** [illegible] مظالم
[illegible] رد مظالم [illegible] صورة الشخص
[illegible] **سؤال**
[illegible] مجهول المالک
که مال [illegible] **جواب** در صورتیکه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مجهول المالک [illegible]
[illegible] مجهول المالک [illegible]
[illegible] مجهول المالک [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] **جواب** [illegible] ارباح تجارات
[illegible] ارباح تجارة [illegible] **سؤال**
[illegible] باشد **سؤال** [illegible]
[illegible] **جواب** ظاهر این است [illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] صوم و صلوة [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
صوم و صلوة [illegible] واجب نخواهد بود **سؤال**
[illegible] **جواب**
[illegible] **سؤال** [illegible]
اموال [illegible] **جواب** اگر سال [illegible]
[illegible] **سؤال** سادات [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] معلوم الفقر [illegible]
معلوم [illegible] مجهول الحال [illegible] معلوم الفقر [illegible]
[illegible]
[illegible] مجهول الحال [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** سادات [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] احتیاط [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** واجب است خمس [illegible]

اینکه

از پولیکه خمس [illegible] **جواب** ظاهر این است که [illegible]
باشد [illegible] باشد [illegible] لازم باشد [illegible]
ظاهر این است [illegible] **السؤال** هل یجوز ارسال [illegible] الزکوة الی [illegible] الفقراء ام لا **الجواب** [illegible] الزکوة [illegible]
[illegible] مع عدم المستحق فی البلد [illegible] **السؤال** رجل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **الجواب** والجواب عن هذا السؤال [illegible]
الرجل [illegible] المال [illegible] الحکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** زیارة سید الشهداء [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] جناب سید الشهداء [illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] **سؤال** [illegible] امام را [illegible]
میتوان داد یا نه **جواب** [illegible] **سؤال** [illegible]
خرج راه زیارة جناب سید الشهداء [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] جناب سید الشهداء [illegible]
[illegible] واجب باشد
سؤال عدالة در مستحقین زکوة [illegible] **جواب** اگرچه [illegible]
در مستحق [illegible] زکوة [illegible] عدالة [illegible] ظاهر
[illegible] احتیاط [illegible]
سؤال رد مظالم [illegible] سادات میتوان داد یا نه **جواب** ظاهر این است [illegible] مظالم [illegible]
[illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] امام [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] لازم است
سهم امام [illegible] مجتهد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** حد زکوة [illegible]
[illegible] **جواب** حد زکوة [illegible] نصاب زکوة [illegible] باشد
[illegible] زکوة [illegible] واجب باشد [illegible]

پس دو بیست درهم صد و پنجاه مثقال صیرفی است یکصد و پنجاه مثقال صیرفی بوده صاحبقران که مذکور در سوال است هفتاد روپیه قرانی
می‌شود پس حساب نصاب در نقره بحساب قرانی هفتاد روپیه است بنا بر این هرگاه هفتاد روپیه قرانی مال یک شخص که مکلف بوده باشد و حول
بر آن بگذرد اخراج زکوة آن واجب است و مقدار زکوة ربع عشر است بنا بر این در هفتاد قرانی قدر زکوة هفت نیم شاهی است که
یک قران و سه ربع قرانی باشد که یکهزار و هفتصد و پنجاه دینار است بقرانی هر عدد یکهزار دینار بنا بر این دو دو نیما
که مذکور در سوال است که یکصد عدد نیما صاحبقرانی باشد دو هزار و پانصد دینار زکوة آنست بحساب قرانی [illegible]
دو روپیه است و ربع آن دو هزار و پانصد دینار است که دو روپیه و نصف روپیه بوده باشد پس زکوة یک صد روپیه
دو روپیه و نصف روپیه می‌شود ٥

كتاب الصوم

سؤال نه در ایام صوم میتواند در آب فرو رود بدون آنکه سر را داخل در آب کند جواب داخل شدن زن در آب در حین صوم باکی نیست
لکن احتیاط این است که در آب ننشیند احتیاط شدید در ترک جلوس است سؤال هرگاه شخص صایم در ایام رمضان غسل ارتماسی
کند جاهلا یا سهوا غسل واجب باشد یا مستحب آیا در جمیع این صور غسل و صوم هر دو صحیح خواهد بود یا باطل یا بعضی صحیح و بعضی
باطل یا آنکه بعضی صور حکمش با بعضی مخالف خواهد بود جواب ملخص سؤال بالمآل راجع بچند جهت است اول صحت و فساد
غسل است با اختیار ارتماس و حکم این بنابر مشهور [illegible] الارتماس للصایم بمقتضای قواعد شرعیه فساد است و فرقی بین غسل
واجب و مندوب نیست بلی اگر در وقت غسل نیت غسل نکند بلکه در آن خروج قصد تحقق غسل کند حکم بصحت غسل و [illegible]
و اگر در وقت کون در زیر آب [illegible] شاید حکم بصحت آن مستبعد نباشد مع اشکال چنانکه [illegible] ارتماس [illegible]
صوم میشود یا نه در این خلاف عظیمی است بین فقها [illegible] فی الجنة العلیا مختار است جمعی از قدماء اصحاب قائل بحرمة
صوم و لزوم قضا و کفاره اند بلکه بعضی دعوی شهرت [illegible] نموده اند و سید مرتضی در انتصار و سید ابن زهره در غنیه بر این دعوی
اجماع کرده اند و فرقی در این باب ما بین ارتماسیکه بجهت غسل واجب یا مندوب بوده باشد یا غیر غسل نمیباشد و مشهور میان
متأخرین صحت صوم و عدم لزوم قضا و کفاره است و بعضی قائل بفساد صوم و تفصیل بین قضا و کفاره بثبوت اول و نفی ثانی هستند
مانند [illegible] شهید در دروس اختیار نموده [illegible] ابن براج [illegible] و بعضی قائل
بعدم حرمت اصلا ارتماس شده اند [illegible] ابن ادریس [illegible] در منتهی نسبت عدم
کراهت را بابن ابی عقیل [illegible] قضا و کفاره [illegible]
[illegible] ثانی اقوی است [illegible]
[illegible] علیه قضاء ذلک الیوم [illegible] قضاء [illegible]
در استبصار [illegible] ایجاب القضاء والکفارة [illegible]
[illegible] ایجاب قضا و کفاره [illegible] قال العلامة
فی التحریر الارتماس [illegible] ثالث [illegible]
[illegible]
[illegible]
ثالث [illegible] موجب فساد صوم [illegible]
[illegible] باشد سؤال هرگاه کسی
[illegible] در نهار رمضان عامدا [illegible] ابطال صوم [illegible] ابطال آیا قضا
و کفاره هر دو واجب میشود [illegible] وجوب کفاره [illegible] جواب ملخص سؤال
بالمآل راجع بچند جهت است اول [illegible] در نهار رمضان [illegible] فساد صوم است یا نه و این [illegible]
[illegible] صوم [illegible] در صورت اولی [illegible] صوم و موجب قضا و کفاره هر دو [illegible]

لکن در صورتی

لکن در [illegible] خارج شود والاصوم صحیح [illegible] در صورت ثانی [illegible] استمنا موجب فساد صوم
[illegible] قضا و کفاره [illegible]
[illegible] و صاحب مدارک [illegible]
[illegible] ثانی است هر چند احتیاط با اول است ثانی [illegible] در این صورت [illegible]
[illegible] صوم است موجب قضا و کفاره هر دو خواهد بود [illegible] ثالث [illegible]
استمنا است [illegible] صوم [illegible] در این صورت قضا و کفاره [illegible]
صوم او صحیح است لکن اثم خواهد بود [illegible] رابع بیان کفاره است [illegible]
[illegible] استمنا [illegible] کفاره [illegible]
[illegible] کفاره واحده است هر چند [illegible] احتیاط در جمع میباشد سؤال هرگاه کسی [illegible] ارتماس در نهار
[illegible] غسل ارتماسی [illegible] موجب فساد صوم [illegible] قضا و کفاره هر دو واجب است یا نه
و هرگاه شخص در نهار رمضان [illegible] جواب حکم در مسئله
[illegible] قضا و کفاره [illegible]
[illegible] قضا [illegible] کفاره هم [illegible] ابطال صوم [illegible]
[illegible] غسل [illegible] غسل صحیح است [illegible] بطلان غسل [illegible]
[illegible] فساد است و جمع [illegible]
[illegible] سؤال
در خصوص [illegible] صوم [illegible]
[illegible] غسل جنابه هرگاه در شب [illegible] واجب [illegible]
جواب [illegible] جماع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واجب است [illegible]
[illegible] غسل جنابه [illegible] در جمیع [illegible]
[illegible] سؤال در شروع [illegible] کفاره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب این سؤال مشتمل بر چند مطلب است اول آنکه [illegible] کفاره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مطلب ثانی

[illegible]

[illegible]





غلیظ از خواب قضای صلات یا قضا و کفاره بر تقدیر قضا یا کفاره یا یک کفاره باید بدهد یا سه چنانچه اطعام مساکین نماید
آیا در یک مجلس باید اطعام شصت مسکین نماید یا در مجالس متعدده نیز جایز است و آیا اصلا اطعام شرط است یا جنس
از آن نیز میتوان داد بر تقدیر جواز جنس و تفرق مجالس میتوان جنس را بیک نفر داد یا نه و یک نفر را میتوان شصت نوبه اطعام
کرد یا نه و اقل واجب در اطعام چه چیز است **جواب** قضای آن روزه‌ها واجب است و اما کفاره با جهل چنانچه مفروض است
ظاهر این است که واجب نبوده باشد لکن احتیاط مقتضی رعایة کفاره است نیز و در تعدد کفاره [illegible] تأخیر تا صبح
الی وقت یا ممکن از غسل و اما معتبر در اطعام پس آن است که باید عدد مطعم علیه شصت نفر باشد خواه در مجلس متحد
بوده باشد یا مجالس متعدده پس اطعام یک نفر را شصت دفعه یا سی نفر را در دو دفعه کفایت نمیکند و اما سؤال از اطعام
و جنس پس اگر مراد این است که چون نقد میتواند بفقیر بدهد ظاهر این است که جایز نباشد بلکه لازم است نان یا طعام با
که هو هکذا اقل واجب در اطعام یک مد است که ربع من تبریز است و پنجاه و چند مثقال شاه که عبارت است از یک من شانزده عباسی
بوده باشد [illegible] علاوه از مد است که ربع من تبریز است ولکن احتیاط در دو مد است و اما هر گاه اطعام را اختیار
نماید پس واجب همان قدر است که سیر شود و هو العالم **سؤال** شخصی در ماه مبارک رمضان شب بقصد خوردن سحر برخاسته
بخصوص اینکه شب باقی است تفحص و تجسس نکرده اکل و شرب نموده با اینکه وقت را نشناخته تا تفحص نماید در اثنای [illegible] صوت
[illegible] تفحص نموده چنین معلوم او شده که صبح طالع است یا نه در اشتباه باقی مانده که شب باقی است
یا صبح طالع بالمعلوم که صبح بوده است و در سال هم گذشته قضای ماه مبارک را بجا آورده آیا کفاره هم در این صورة لازم
یا هیچکدام لازم نیست **جواب** در صورتیکه بعد از استماع اذان تفحص نمود صبح بودن مشخص او نشد در چنین صورة ظاهر
این است که قضا و کفاره هیچیک لازم نبوده باشد بلی هر گاه مشخص شود که اکل او بعد از فجر واقع شده و این شخص در حین
اکل معتقد بقای لیل بوده در چنین صورة قضای صوم آن روز لازم است بلا تأخیر یا عدم عذر ظاهر این است که کفاره
که عبارت از [illegible] ساقط باشد لازم است و احتیاط مقتضی دو مد است **سؤال** چه میفرمایید در نوم اول و ثانی و
ثالث از برای صایم در حال جنابت از قضا و کفاره حکم از برای آن فرمایند **جواب** شخصی که جنب شد و با جنابت خوابید این
بر چند قسم میشود اول آن است که خوابید با بنای عدم غسل قبل از طلوع فجر بیدار شد تا طلوع فجر در این صورة صوم
باطل و قضا و کفاره هر دو لازم **دوم** آن است که خوابید من غیر نیة الغسل یعنی غافل از نیة غسل و عدم غسل نیة بنا غسل
کردن و نه بنا غسل نکردن هیچیک نداشت و گرفت خوابید بهمین حال تا بیدار نشد تا طلوع فجر در این صورة حکم بلزوم
کفاره بلکه بلزوم قضا نیز مشکل است لکن احوط رعایة قضا بلکه هر دو است **سیم** آن است که خوابید با نیة غسل و عادة
او این بود که بیدار شود ولکن اتفاقا بیدار نشد مگر بعد از طلوع فجر در این صورة روزه او صحیح خواهد بود
چهارم مثل سیم است یعنی خوابید با عزم غسل بیدار شد و از آن بغسل نکرده خوابید این نوم ثانی است و رجاء و اطمینان
اعتقاد داشت که بیدار خواهد شد لکن بیدار نشد در این صورة اگرچه ظاهر این است که اصل خواب او در صورة مذکوره
جایز بوده یعنی معصیت بجهة این خواب نکرده است لکن قضای صوم واجب خواهد بود **پنجم** آن است که از خواب
دوم بیدار شد و مع ذلک قبل از غسل خوابید این خواب سیم است و رجاء و معتقد این بود که بیدار خواهد شد
لکن بیدار نشد مگر بعد از انقضاء فجر در این صورة ظاهر این است که قضا و کفاره هر دو واجب است **ششم**
[illegible] در صورتیکه [illegible] که بیدار خواهد شد [illegible] معتقد این
بوده باشد که بیدار نخواهد شد و مأیوس از بیدار شدن بوده باشد در این صورة حکم [illegible] باشد
پس قضا و کفاره هر دو واجب خواهد بود [illegible] این حکم [illegible] مذکور شد [illegible]

در حق هر جنب حتی جنابتی که با احتلام بوده باشد [illegible] در عموم ثبت در جمیع [illegible] مذکور شد که جواب اول در [illegible] ممکن است
که حکم شود در آن بثبوت قضا چنانچه در خواب ثانی است [illegible] صحیحه مروی در کافی عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی رجل
احتلم اول اللیل او اصاب من اهله ثم نام متعمدا فی شهر رمضان حتی اصبح قال یتم صومه ذلک ثم یقضیه اذا افطر من شهر رمضان
و یستغفر ربه [illegible] لزمه قضاء ذلک الیوم [illegible] النوم الاول [illegible] الاحتلام للصحیح المروی [illegible]
معویة بن عمار قال [illegible] الرجل یجنب فی اول اللیل ثم ینام حتی یصبح فی شهر رمضان قال لیس علیه شیء قلت
فانه استیقظ ثم نام حتی اصبح [illegible]
[illegible] قضا صوم لازم است
با کفاره [illegible] اکل و شرب مثلا در آن روز [illegible] بوده باشد [illegible] لازم است
در این روز مثل سایر روزه داران و قضای صوم هم بعد از انقضای [illegible] لازم خواهد بود **سؤال** حکم مضمضه در ماه مبارک
رمضان بیان فرمایند **جواب** مضمضه در روزه ماه مبارک رمضان منقسم بچند قسم میشود اول آن است که مضمضه میکند [illegible]
[illegible] در این صورة [illegible] **دوم** آن است که مضمضه میکند [illegible]
[illegible] قضا و کفاره لازم است **سیم** آن است که مضمضه میکند [illegible]
اختیار [illegible] بجهة [illegible] باشد در این صورة اگرچه [illegible]
[illegible] لکن قضای [illegible] لازم است **چهارم** آن است که این مضمضه [illegible] نافله بوده باشد
[illegible]
پنجم آن است که مضمضه بجهة وضوی [illegible] در این صورة
قضای صوم [illegible] واجب نیست و ظاهر این است [illegible]
[illegible] **سؤال** هر گاه صایم نظر کند با جنبیه [illegible] قضا و کفاره بر آن لازم است یا نه
جواب این مسئله منقسم بچند صورة میشود [illegible] قضا و کفاره [illegible]
[illegible] صورة اولی [illegible]
[illegible] در این صورة قضا و کفاره هر دو لازم [illegible]
[illegible]
[illegible] **دوم** آن است که [illegible] نظر کردن موجب انزال [illegible] ماه
مبارک رمضان نظر کرد [illegible] انزال [illegible] در این صورة قضا و کفاره
هر دو لازم باشد [illegible]
[illegible] قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود **سیم** [illegible]
[illegible] ماه رمضان نظر کرد و انزال شد [illegible]
شد ظاهر این است در این صورة قضا و کفاره [illegible] **چهارم** آن است که [illegible]
[illegible] ظاهر این است که قضا
و کفاره هر دو لازم باشد [illegible] **پنجم** آن است که نظر کرد [illegible]
[illegible] انزال [illegible] در این صورة قضا و کفاره [illegible] **ششم**
آن است که نظر کردن [illegible] انزال [illegible] در این صورة [illegible]

با اینکه استدلال در بینه معتبر است و استدلال در بینه عبارة از این است که ... [illegible]

[illegible]



[illegible]

نبود **طلب سیم** در این است که چنین ... با قصد هرگاه در حال صوم ماه مبارک واقع شود موجب بطلان صوم است یا نه جواب
آنکه این است که هرگاه این عمل را بقصد انزال نماید و انزال هم متحقق شود البته موجب بطلان صوم و قضا و کفاره هر دو هست بلکه لازم
کفاره جمع است و اما هرگاه قصد انزال نداشته باشد و انزال هم نشود ظاهر این است که موجب قضا و کفاره هیچیک نشود و اما هرگاه قصد انزال
داشت ولکن انزال نشد این راجع باین میشود که نیت مفطر مبطل صوم هست یا نه و در بحث که مبطل بوده باشد در چنین صورت قضا لازم است
اما کفاره پس لازم نیست [illegible] بلکه کفاره جمع است **مخفی** نماند حکم آنکه موجب قضا و کفاره هر دو میشود
در صورتی است که منی از [illegible] بوده باشد و اما هرگاه منی خارج [illegible] باشد و از حال در بطن [illegible]
کند در این صورت اگرچه [illegible] ظاهر این است که هرگاه [illegible] بوده باشد در چنین صورت حکم ببطلان
صوم نتوان نمود [illegible] ثقة الاسلام فی الصحیح عن [illegible] عن علی بن ابی حمزة عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible]
فی ان امیر المؤمنین [illegible] عن هذه المسئلة فقلت و ما هی فقال رجل اتی امرأة فاحتملت ماء [illegible] بکرا
فقلت [illegible] عنها اهل المدینة [illegible] جعفر بن محمد [illegible]
[illegible] **طلب چهارم** در بیان آنکه [illegible] حد زنا است [illegible]
ثقة الاسلام فی الصحیح عن [illegible] ان امرأة [illegible]
عن [illegible] فقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حد زنا [illegible]
[illegible] جعفر صادق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لان الولد لا یخرج من امه [illegible] ثم ترجم المرأة [illegible] ویرد الولد

الی ابیه صاحب النطفة ثم یجلد الجاریة الحد [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] **توضیح** فی القاموس [illegible]
[illegible]
[illegible] الاحصان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مطلب خامس در حکم ارتکاب [illegible]
در این قسم قضا و کفاره [illegible] لازم است [illegible] قضا و کفاره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
حکم حائض و مستحاضه [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **اول** [illegible]
[illegible]
[illegible] بالحیض والاستحاضة
من [illegible] عن ابی عبد الله [illegible] رمضان [illegible]
الیوم [illegible] العلامة فی المنتهی [illegible]
[illegible] الصوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کفاره لازم [illegible]
[illegible] **تنقیح** [illegible]
[illegible] **اول** [illegible]
[illegible]
دوم در بیان حکم مسئله [illegible] رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سیم** [illegible]

پاک شد از حیض در زمان تعیل از نفاس و سفر غسل دارد متحمل است در چنین صورت غسل واجب است دوم آنست که در زمان تعیل از نفا
و سفر غسل نداشته لکن وسعت نیز داشته باشد مثل اینکه اراب نفیسه در چنین صورت متحمل است نیز لازم است ثالث آنست که
زمان تعیل از نفا و سفر نیز نداشته مثل اینکه این نفس و غسل ما بینهم به مصالح دنیا که زمان موضع کفایتم آن
بیک نظاهر این است در چنین صورت عبث صوم با اصالة لازم بوده باشد و محمد صوم در چنین صورة و فقد طهارة
باشد جهات آنست که بعد از طلوع فجر مطلع شد که از حیض پاک شده است این منصوص بصر صورة جنود بکصورة آنست
که علم بهم رساند که این نقا قبل از فجر بوده دوم آنست که علم بهم رساند که این نقا در حین فجر پاک بوده است و لکن معلوم
نقا بعد از فجر شده است سیم آنست که هیچ جهل از قبلیت و بعدیت متحمل باشد احتمال دهد که نقا قبل از طلوع
فجر شده چنانچه احتمال دهد که بعد از طلوع فجر شده در قسم اول ظاهر این است که صوم صحیح و لازم بوده باشد همان وقت
به صوم غایت و در قسم ثالث ظاهر این است که صوم واجب باشد نظر باینکه شرط وجوب صوم ملکه حصول خلو از حیض است
در جمیع نهار معلوم نیست که این جنبه در اول جزء نهار نقی بوده پس صادق است در جمیع اجزاء نهار خالی از حیض
بوده مشخص است انتفا و شرط مستلزم انتفاء مشروط است اما کون الوجوب بل الصحة مشروطا بذلک للتعلیل علیه مضافا
الی اطلاق الاصحاب الصحیح المروی عنه الکاظمی عن الحلبی عن مولینا العم فالمسائل عن امرأة ذات الطمث او النفساء تطهر شهر رمضان
فتغتسل ولم تطعم فما تصنع فی ذلک الیوم قال تفطر ذلک الیوم فانما فطرها من الدم و اما قسم سیم پس مخیر بعد از طلوع فجر مطلع
شد بحصول نقا لکن احتمال میدهد که این نقا قبل از طلوع فجر متحقق شده باشد چنانچه احتمال میدهد بعد شده باشد چنانچه
اشاره کرد حیض و عدم حصول نقا مقتضی این است که حکم شود که نقا بعد از طلوع فجر شده باشد بنابر این صوم واجب
نخواهد بود مبکو نیم اصالة اعتبار الطهر و عدم انتقال مقتضی این است که تحقق نقا قبل از انتقال شده باشد بنابراین صوم
لازم خواهد بود و یمکن الاستدلال لعدم الوجوب بالصحیحة المذکورة بناء علی ان المفروض فیها رؤیة الطهر فی اول النهار
و معلوم من ان تکون متیقنة بحصول النقا قبل الانفجار ام لا بل الغالب هو الثانی کما لا یخفی فتقضی ترک الاستفصال ثبوت
الانطار فی کلا القسمین بما بعد کون الغالب عدم تیقن حصول النقاء قبل الانفجار کما عرفت و بعد کون عدم وجوب الصوم علیها
مستحبا

مطلب ثانی سؤال از کسی که مستحاضه است باجیب مبکو نیم این نیز مثل حائض است بعضی مشارکه و مخالفه هر دو

ثابت اما مشارکه پس از این راه است که هرگاه استحاضه که موجب غسل باشد در شبیه رسید لازم است غسل کرده آنست
مثل جنب و در صورت اخلال بغسل با تمکن از آن روزه باطل و قضای آن لازم است و اما مخالفه پس یکی از جهت عدم کفاره
که بر جنب در صورة اخلال قضا و کفاره هر دو لازم بود و ظاهر این است در استحاضه کفاره لازم نباشد و وجه دیگر در حدوث
در اثنای نهار است باین معنی که هرگاه جنابت در اثنای روز رسید بطریق احتلام اکرچه قبل از ظهر باشد غسل در این صورت
شرط صحت صوم نیست لکن استحاضه نظر باینکه اصحاب ظاهر میشود چنین نیست بلکه غسل در نهار دا موجب شرط صحت
صوم میدانند پس اخلال بغسل در نهار موجب بطلان صوم خواهد بود در مستحاضه بخلاف اخلال بغسل در جنب در فرض
مذکور قال فی النهایة و متی طهرت المرأة من الحیض والنفاس ثم استحاضت وصامت ولم تفعل ما تفعل المستحاضة کان علیها قضاء
الصوم و فی المبسوط فی کتاب الطهارة اذا فعلت المستحاضة ما یجب علیها من الاغسال وتجدید الوضوء لم یحرم علیها شیء مما
یحرم علی الحائض و یجوز لزوجها وطیها ومتی صامت لم یجب علیها القضاء الا ایام الحیض وان لم تفعل ما یجب علیها
وصامت فعلیها القضاء و فی کتاب الصوم منه والمستحاضة اذا فعلت ما یجب علیها من الاغسال و ما یلزمها من
تجدید القطن والخرقة وتجدید الوضوء وصامت صح صومها الا الایام التی یحکم لها بالحیض فیها ومتی لم تفعل ما تفعله المستحاضة
وجب علیها قضاء الصلوة والصوم و فی الکافی لابی الصلاح فیفسد الصوم فی العزم علی کراهة او بعض هذه فی زمان

عن ص لکون ذلک مسلمة علما بر لکنه سبحانه والامور التی یکرا منها یکون المکلف صائما الاکل والشرب والازدواء و ایجاع و استرال
المنی والکذب علی الله و علی رسوله و علی احد الائمة من اهل بیته السلام و النجاسة علی الجنابة والحیض والاستحاضة والنفاس والارتماس
فی الماء و جلوس النساء فیه الی اوساطهن والحقنة والسعوط والحجامة والتقطیر فی الاذن والوقوف فی الغبار والمنکا الغلیظ فی السرایر بعد
الحکم بوجوب الاغسال الکثیرة ویحرم بها المستحاضة ما هذا لفظه فان لم تفعل ما وصفنا وصامت وصلت وجب علیها القضا
صلوتها وصیامها ولا یحل لزوجها وطیها و فی الجامع اذا کان دم الاستحاضة یسیرا لا یظهر علی القطنة کان علیها الوضوء لکل صلوة
وتصلی بعقیبه بلا فصل فان لم یفعل بطل و اشترط نقی عنها و تجدید القطن والخرقة وان ظهر علیها فعلیها مثل ذلک و غسل واحد
لصلوة الغداة وان ظهر دم علی القطنة فعلیها ثلاثة اغسال للظهر والعصر تجمع بینهما و تؤخر الظهر و تعجل العصر تجمع بها
بینهما و غسل المغرب والعشاء مثل ذلک وهی اذا فعلت ذلک بحکم الطاهرات وهی و بعضه بذلک حرام علیها حدثا لا یوجب الغسل و یکره
لها دخول الکعبة و یحل للزوج والسید وطیها فان لم تفعل کانت للسید والزوج حیضها علیه ومتی صامته لم تفعل الغسل
تقضی الصوم و فی المعتبر هذا مذهب علمائنا اجمع اما الاستحاضة حدث تبطل الطهارة بوجوده فمع الاتیان بما ذکره من الوضوء ان کان
قلیلا او الاغتسال ان کان کثیرا یخرج عن حکم الحدث لا محالة و یجوز لها استباحة کل ما یشترط بالطهارة من الصلوة والطواف
و دخول المساجد وحل وطیها وان لم تفعل ذلک کان حدثها باقیا ولم یجز ان تستبیح شیئا مما یشترط فیه الطهارة ولو صامت والحال
هذه قال فی المبسوط روی اصحابنا ان علیها القضاء و یظهر من قول الطهارة فی الشرایع ان ذلک اذا فعلته ذلک کانت بحکم الطاهرة وان
اخلت بذلک لم تصح صلوتها وان اخلت بالاغسال لم یصح صومها و فیه فی کتاب الصوم ولا یصح صوم الحائض ولا النفساء
سواء حصل العذر قبل الغروب او انقطع بعد الفجر و یصح من المستحاضة اذا فعلت ما یجب علیها من الاغسال و فی تحصیل المنافع و
یصح من المستحاضة وان کانت مستحاضة بالواجب و فی المنتهی اذا فعلت هذه الاغسال صارت طاهرا لان الاستحاضة حدث تبطل
الطهارة بوجوده فمع الاتیان بما ذکره من الوضوء حال القلة والاغسال حال الکثرة تخرج عن حکم الحدث و یجوز لها استباحة
کل ما یشترط فیه الطهارة کالصلوة والطواف و دخول المساجد و قراءة العزائم واباحة الوطی ولو لم تفعل ذلک کان حدثها باقیا
ولم یجز صومها قال اصحابنا یجب علیها الصوم و یصح منها اذا فعلت ما تفعله المستحاضة من الاغسال ای الاغسال ولو اخلت با
لاغسال لم تصح بذلک الصوم و تقضیه لفوات شرطه و فی النهایة انما یعتبر الغسل فی صوم المستحاضة فی حق من یجب علیها الغسل
کذا قاله الشیخ رحمه الله و فی باب الصوم المستحاضة بحکم الطاهر یجب علیها واما من لا یجب کالتی لا یظهر الدم علی الکرسف فانه
لا یعتبر فی صومها غسل ولا وضوء و اما کثیرة الدم التی یجب علیها الغسل و لحدثها انها اذا اخلت به بطل صومها والتی یجب علیها
غسل واحد فیه الاغسال الثلاثة لو اخلت باحدی غسل النهار فکذلک ولو اخلت بالغسل الذی للعشائین فالاقرب صحة صومها
لان ذلک الغسل انما یفعل بعد انقضاء صوم ذلک الیوم و فی التذکرة اذا فعلت المستحاضة ما یجب علیها من الاغسال او الوضوء
والتغییر للقطنة والخرقة صارت بحکم الطاهر فی مذهب اکثر علمائنا اجمع و یجوز لها استباحة کل شیء یشترط فیه الطهر کالصلوة و دخول
المساجد و حل الوطی وان لم تفعل کان حدثها باقیا و لم یجز ان تستبیح شیئا مما یشترط فیه الطهارة اما الصلوة فظاهر واما
الصوم فان لم تفعل الاغسال مع وجوبها بطل و یجب علیها الاعادة ولا کفارة الا مع تعمد الافطار ولو لم یجب الاغسال فاخلت با
الوضوء لم یبطل صومها لعدم اشتراطه بالوضوء واما الوطی فالحق انه من مباحات لها انما اشترط الطهارة فی اباحته فلو یجوز وطیها
اذا فعلت ما تفعله المستحاضة و فی النهایة لو اخلت ذات الدم الکثیر بالغسل لصلوة العشائین بطلت الصلوة و الوجه صحة
الصوم لو تقدم قبل تجدد وجوب الغسل و فی شرح ماحث الصوم الاستحاضة لیست مانعة من فعل الصوم و غیره من العبادات
کالصلوة و شبهها اذا فعلت ما تفعله المستحاضة و یجب علیها الصوم و یصح منها مع فعل الاغسال وجب علیها فلو اخلت
المستحاضة بالاغسال مع وجوبها علیها لم ینعقد صومها و تقضیه لفوات شرطه ولا یجب علیها الکفارة لاصالة البراءة وانما یعتبر

الغسل في صحة الصوم فمن يجب عليها الغسل كالمستحاضة الكثيرة الدم اما التي لا يثقب دمها على الكرسف فانه لا يعتبر في
صومها غسل ولا وضوء واما كثيرة الدم التي يجب عليها غسل واحد فاذا اخلت به بطل صومها والتي يجب عليها الاغسال الثلثة
لو اخلت بغسلي النهار او باحدهما بطل صومها ولو اخلت بالغسل الذي للعشائين فالاقرب صحة صومها لان هذا الغسل انما
يفعل بعد انقضاء صوم ذلك اليوم وفي نهاية الاحكام واذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال والوضوء صارت طاهرة
يستبيح لها كلما يشترط فيه الطهارة كالصلوة والطواف ودخول المساجد وقراءة العزائم واباحة الوطي ولو اخلت بالغسل
والوضوء لم يصح صلوتها ولو اخلت بالغسل لم يصح صومها وفي الفروع لو فعلت هذه الاغسال صارت طاهرا ويستبيح بها
مع الوضوء كلما يستباح به مما شرطه الطهارة ويجوز وطيها ولو لم تفعل الاغسال كان حدثها باقيا ولا يصح صومها ويجب عليها
قضاؤه والاولى الاحتراز … وقد مر في مباحث الصوم المستحاضة بحكم الطاهر يجب عليها الصوم ويصح منها اذا فعلت ما يجب
عليها من الاغسال ولو اخلت بها مع وجوبها بطل صومها وقضته وفي القواعد والغسل يجب بما يجب له الوضوء ولدخول
المساجد وقراءة العزائم ان وجب ولصوم الجنب مع تضيق الليل الا بفعله ولصوم المستحاضة مع غمس القطنة ولو اخلت بشيء
من الاغسال لم يصح صلوتها ولو اخلت بالاغسال لم يصح صومها وقد مر في مباحث الصوم ويصح الصوم من المستحاضة فان اخلت
بالغسل او ما غسلي النهار مع وجوبهما لم يصح ووجب القضاء وفي الارشاد لو اخلت بالاغسال لم يصح الصوم ولو اخلت بالوضوء
او الوضوء لم يصح صلوتها خاصة والغسل يجب لما وجب له الوضوء ولدخول المساجد وقراءة العزائم ان وجبا ولصوم
الجنب والمستحاضة مع غمس القطنة وفيه في مباحث الصوم ويصح من المستحاضة اذا فعلت الاغسال ان وجبت فان اخلت به فسد
وكذا البحث في صوم رمضان وفي التلخيص ويصح من المستحاضة مع الاغسال وفي الدروس ولها الجمع بين الليلية والصبح بغسل
قبل بين الصبح بما بعد الليلية ولو لم تغتسل اغتسلت بعد الفجر الا ان تريد الصوم فتقدمه ومع الاغسال هي طاهر ويبطل
بدونها تبطل صلوتها وبترك الغسل يبطل صومها والاقرب كراهة الوطي وان لم تات بالاغسال … لا يصح … نيتها
وبعد في مباحث الصوم ويصح من المستحاضة اذا اغتسلت غسلي النهار ولو تركت كالحيض وفي اللمعة ويصح من المستحاضة اذا
فعلت الواجب من الغسل النهاري وفي البيان وصحة الصوم يكفي فيها غسل النهار فيقضي لو تركت وفي الذكرى اما الصوم فيكفي
فيه الغسل فلو اخلت به قضت … وفي كلام المبسوط يشعر بتوقفه على القضاء حيث اسنده الى رواية الاصحاب
نعم لا اشكال في صحة صوم يوم غسل الليلة المستقبلة قطعا لسبق تمامه وفي الجعفرية ومع الاغسال هي بحكم الطاهر فان اخلت
بشيء منها لم يصح صلوتها او بشيء من غسلي النهار لم يصح صومها وفي جامع المقاصد في شرح ولو اخلت بالاغسال لم يصح
صومها ما هذا لفظه المراد بالاغسال النهارية فلا يشترط الصوم بالليل يوم غسل الليلة المستقبلة قطعا وهل يشترط غسل ليلة
فيه وجهان ولو اخلت بالغسل بطل صومها ووجب القضاء خاصة وفي تعليقاته على الشرايع المراد بالاغسال اغسال النهار
فلو اخلت بواحد منها بطل الصوم ولو اخلت بغسل الليل لم يؤثر في صوم اليوم السابق وفي مباحث الصوم منها صحة صومها
موقوفة على فعل الاغسال النهارية خاصة دون غسل العشائين في الليلة المستقبلة وفي تعليقاته على الارشاد في شرح ولو
اخلت بالاغسال لم يصح الصوم المراد غسل النهار فان غسل الليل لا دخل له في صوم اليوم السابق بخلاف ما بعده فانه يجب
عليها قضاء الصوم خاصة مع الاخلال وفي مباحث الصوم منها في شرح ويصح من المستحاضة ان فعلت الاغسال ان
وجبت فان اخلت فسخ نصف ما هذا كلامه هذا الحكم انما هو في الغسلين الواجبين نهارا فان اخلت بهما او باحدهما
حيث يجبان او بغسل الصبح حيث يجب خاصة فسد صومها ووجب القضاء اما غسل الليل فلا اثر له بالنسبة الى صوم
اليوم الذي قبله ثم يشترط غسل الليلة لصوم يومها وفي الروض وهي بعدها طاهر … العبادات … الوطي
والطلاق ويترك الوضوء الصلوة ويترك احدها غسل النهار الصوم ولا كفارة كالحائض انتهى والمراد بترك الوضوء

نفى صلوة

نفي الصلوة وبترك احد غسلي النهار نفي الصوم وفي المسالك في شرح الغسل لصلوة الغداة ما هذا لفظه بعد طلوع الفجر ان لم تكن صائمة
والا فقبله على الفجر بمقدار فعله فيها والحال ان كان الفجر سابقا … وكذا تقدمه … المتهجد ليلا بالصلوة ويجتزي به للفجر
وفيه ايضا في شرح فان اخلت بالاغسال لم يصح صومها ما هذا لفظه المراد بالاغسال النهارية بالنسبة الى الصوم المستقبل اما الماضي فلا يتوقف
على غسل العشائين لسبق الحكم بصحته قبل الحكم … ذلك … توقف الصوم على الوضوء … الاصغر في الصوم
ورد بما يحتمل اشتراطهما على كون الوضوء والغسل معا مطهرا … في رفع الحدث الاكبر وفيه في كتاب الصوم والغسل انما يشترط في صحة
صومها فعل اغسال النهار بالنسبة الى اليوم الحاضر اما غسل العشائين فلا يتوقف عليه الصوم المذكور لسبق انعقاده فلا يؤثر فيه فعله
نعم هو شرط بالنسبة الى الصوم المقبل فان لها تقديمه … من الغسل قبل الفجر للحدث السابق ان لم يجب عليها غسل اخر للمستقبل
والا اكتفت به وحيث وجب عليها غسل فاخلت به فسد الصوم ووجب عليها القضاء اجماعا والاقوى عدم الكفارة وكذا الحائض والنفساء
اذا انقطع دمهما قبل الفجر ولو تعذر الغسل تيممت … ولو تركته وجب القضاء وعدم الكفارة هنا اولى وفي الروض ولو اخلت
المستحاضة بالاغسال الواجبة عليها في حال التوسط والكثرة لم يصح منها الصوم للنص ويظهر من المبسوط التوقف فيه حيث اسنده الى رواية
الاصحاب لكن مع اخلالها بالغسل يجب عليها القضاء دون الكفارة وهو اختيار المص في الذكرى والشهيد … لاصالة عدم وجوبها
وعدم الدليل وكذا القول في الحائض والنفساء اذا طهرتا … الخلاف في اشتراط صومها بالغسل … في المختلف
عليها الكفارة والمراد بالاغسال المشترطة في صحة الصوم الاغسال النهارية فلا يشترط في صحة صوم يوم غسل الليلة المستقبلة لسبق
تمامه وفي تقدم … يشترط في اليوم الحاضر غسل الليلة الماضية وجهان … غسل الفجر … اجزأ عن غسل العشائين با
لنسبة الى الصوم وان … الى الفجر بطل الصوم … وما يقتضيه … على ما ذكر في
الحالة الاولى الغسل للصبح ان كان الغمس قبلها ولو كانت صائمة قدمته على الفجر واجتزأت به للصلوة ولو تأخر الغمس عن الصلوة …
وفي جامع المقاصد عدم صحة صومها يقتضي وجوب القضاء لو تركت جميع الاغسال النهارية … على …
مع … الاجماع … من المبسوط التوقف في وجوب القضاء … عبارة الشرايع ولو
اخلت بالاغسال لم يصح صومها ما هذا لفظه هذا مذهب الاصحاب … التوقف في هذا الحكم حيث
اسنده الى رواية الاصحاب … المستحاضة بشيء من الاغسال … فساد الصوم
وهو مشكل وقيدها الشارحون بالاغسال النهارية وقطعوا بعدم توقف صحة صوم اليوم على غسل الليلة المستقبلة … وفي غسل الليلة
الماضية … الرواية مع تسليم سندها …
فساد … الاغسال كلها … مشكل وكيف كان فيجب القطع بعدم وجوب تقديم الفجر عليه بل يكفي تقديمه على الصلوة
وان الاخلال بما يجب عليها من الاغسال يقتضي وجوب القضاء خاصة مرحوم مغفور ملا عبد الله شوشتري در رساله …
جنابت غسل روزه ماه رمضان …
ان مراعاة اين كند … روزه … موقوف بان … غسل …
شود … غسل حيض ونفاس …
مستحاضه … واجب …
… وقال المولى التقي المجلسي والمشهور اشتراط الاغسال لصحة صومها وخص بعضهم الاغسال النهارية واشترط
بعضهم الاغسال النهارية واشترط بعضهم ان يكون الغسل للصبح قبل طلوعه ولا ريب في انه احوط وفي الذخيرة في شرح ولو اخلت با
لاغسال لم يصح الصوم ما هذا لفظه هذا مذهب الاصحاب وربما يدعى اتفاقهم عليه ويظهر عن الشيخ في المبسوط التوقف حيث
اسنده الى رواية الاصحاب وفي الكفاية والظاهر عدم توقف الصوم على غير الغسل واما الصلوة … ان تركت جميع الاغسال …

القضاء الصوم واطلاق كلام بعضهم يقتضي حصول فساد الصوم بالاخلال بشئ من الاغسال المذكورة وذلك جماعة من المتاخرين بالاغسال النهارية
وحكم العموم [illegible] على غسل الليل المستقبل [illegible] غسل الليلة الماضية [illegible] والله اعلم وجوب تقديم غسل الجنب على الصوم
في [illegible] الغروبية وهو بحكم طاهر [illegible] ان [illegible] ان اسم القليل ما [illegible] من سبيل [illegible] الصلوة
والطواف [illegible] فان لم تغتسل فالصلوة تبطل كذا الطواف [illegible]
وهكذا الصوم اذا لم تغتسل [illegible] غسل الليلة المستقبلة [illegible] ان [illegible] غسل
الفجر [illegible] ان لم يجب [illegible] الغسل [illegible] الصوم [illegible]
من اجزائه [illegible] الفجر [illegible] من اجزاء الليل ولذا لا يحرم عليه
النوم قبل الفجر سؤال [illegible] در صوم ماه مبارک رمضان [illegible] جواب ظاهر [illegible]
که [illegible] باشد لکن [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible] سؤال
[illegible] صائم [illegible] جواب ظاهر [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible] ماه مبارک رمضان [illegible]
[illegible]
[illegible]
جواب ظاهر این است که [illegible] صوم [illegible] غسل [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب ظاهر این است که [illegible] صوم [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible] صوم [illegible]
شود سؤال اگر [illegible] قضا و کفاره لازم است [illegible]
باشد کفاره جمع است یا نه جواب [illegible] موجب بطلان صوم [illegible]
میشود ظاهر این است موجب قضا و کفاره [illegible] کفاره جمع است سؤال [illegible] صوم [illegible]
کند [illegible] جواب فراموش کردن [illegible] ماه مبارک [illegible]
[illegible] صوم [illegible] رمضان [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سؤال در باب [illegible] ماه مبارک رمضان در حال روزه
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسن عسکری [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم ارحم خلفائي [illegible]
[illegible]
باشد [illegible] ماه مبارک رمضان [illegible]
[illegible] سؤال و جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
کشیدن در روز روزه ماه مبارک رمضان [illegible] صوم و موجب [illegible]
[illegible]
[illegible] ماه مبارک [illegible] صوم [illegible]
[illegible]
[illegible] لازم است سؤال
[illegible]
[illegible] جواب [illegible] موجب [illegible] صوم [illegible]
[illegible] کفاره باشد [illegible] والله العالم [illegible]

كتاب الحج

سؤال متمتعه عازم مكه معظمه شده در وقت رسیدن بمیقات حائض شده کیفیت عملش در احرام و طواف وغیرها بیان فرمایند

که [illegible] جواب حیض مانع از احرام نیست بلکه حائض غسل احرام که مستحب است [illegible]

[illegible] حیض [illegible] اگر حیض قطع شد غسل میکند [illegible]

[illegible] احرام [illegible]

[illegible] احرام حیض منقطع شد [illegible] غسل [illegible]

[illegible] حیض منقطع [illegible]

[illegible] سؤال متمتعه در حال حیض احرام

در روز چهارم یا ششم عادة او که هشتم ذی الحجه بوده باشد [illegible] غسل نموده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جواب ظاهر این است که [illegible]

[illegible] اول آنکه متمتعه هرگاه در ایام عادة حیض [illegible]

[illegible] عشره حیض [illegible]

[illegible]

ایام حکم بحیض خواهد بود ثانی [illegible] الصلوة والصوم [illegible]

الیوم الثالث [illegible] عشرة ایام [illegible]

حیض [illegible] المرأة الدم ینبغی ان تمتنع من الصوم والصلوة [illegible]

حیض [illegible] الصلوة والصوم وعلى الروایة الاخرى [illegible]

الثلثة ایام [illegible] الصلوة [illegible] ثلثة ایام [illegible] الصوم

والصلوة [illegible] عشرة ایام [illegible] الدم [illegible]

[illegible] الصوم [illegible]

[illegible] عشرة ایام [illegible] عشرة ایام حکم

[illegible] الدم ثلثة ایام حکم [illegible] حیض [illegible]

الدم [illegible] ثلثة ایام [illegible]

[illegible] ثلثة ایام من عشرة [illegible] الثلثة الى العشرة فاذا [illegible] المرأة

[illegible]

عليها ايام الاستحاضة فهو حيض وان اشتبه بدم العذرة اعتبرت بقطنة فان انغمست فهو دم حيض وان تطوقت فهو دم عذرة وان
اشتبه بدم القرح فان كان يخرج من الجانب الايسر فهو دم حيض والصفرة والكدرة في ايام الحيض ورقتها يمكن ان يكون حيضا فهي حيض
مثل ايام الطهر [illegible] فاذا رات الدم بعد انقضاء [illegible] سنين ولو اشتبه عليها او اشتبه كان محكوما عليه بالحيض [illegible] الصلوة
ولها اربعة احوال احدها ان ترى ثلثة ايام متواليات ثم ينقطع ولا تراه حتى ذلك الى انقضاء عشرة ايام والثاني ان ينقطع الدم ثم يعود
قبل انقضاء عشرة ايام والثالث ان ترى يوما او يومين ثم ينقطع عنها ولا يعود والرابع ان ينقطع عنها بعد يوم او يومين ثم يعود
قبل انقضاء عشرة ايام [illegible] ثلثة ايام فالاول [illegible] ان يحكم لها بانه في الايام التي رات الدم فيها واما الثاني كان الدمان
معا والطهر المتخلل بينهما حيضا والثالث انه يكون دم فساد يجب عليها قضاء الصلوة والصوم والرابع انه يكون جميع عشرة ايام
بحكم الحائض [illegible] والخامس ان اقل الحيض ثلثة ايام متواليات واكثره عشرة وان تقدمت ثلثة ايام ثم [illegible] الى العشرة
فالكل حيض وقال [illegible] لو رات ثلثة ثم انقطع ثم رات يوم العاشر [illegible] فما بينهما حيض وقال في التذكرة
لو رات الدم ثلثة ايام ثم انقطع [illegible] قبل العاشر [illegible] انقطع حكم بالجميع حيض وكذا ايام النقاء
المتخلل بين الدمين اذ لا يكون الطهر اقل من عشرة ايام [illegible] هذا المطلب [illegible]

والحاصل انها اذا رات الدم ثلثة ايام ثم لم تره الى اليوم العاشر فرأته فيه ثم انقطع بعده محكوم بانها الحائض في جميع العشرة
ملحقة ايام النقاء والمستند فيه الصحيح المروي في الكافي عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر قال اذا رات المرأة الدم قبل عشرة ايام فهو
من الحيضة الاولى [illegible] من الحيضة الاولى [illegible] الدم [illegible] محل الكلام [illegible] كما لا يخفى ثم ان
[illegible] قبل العشرة وان كان ظاهره عدم [illegible] لما اذا رات الدم في [illegible] العاشر لكن ذيل الحديث [illegible]
كان بعد العشرة فهو من الحيضة المستقبلة [illegible] في اليوم العاشر [illegible]
المراد قبل انقضاء عشرة ايام ويكون التحديد بالاضافة الى [illegible] الدم [illegible]
الحيضة ولو [illegible] الدم في ثلثة ايام في جملة العشرة [illegible] بالاطلاق والفتوى كما لا يخفى على
اهل النهى مطلب در [illegible] صوم وصلوة [illegible] طواف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال اذا
حاضت المرأة بعد الاحرام قبل الطواف فلم يكن لها ان تطوف اجماعا لانها ممنوعة من الدخول في المسجد بل تنتظر الى وقت الوقوف
اذا طهرت وتمكنت من الطواف والسعي والتقصير [illegible] احرام الحج [illegible]
[illegible] مكة [illegible]
ثم احرمت بالحج كما يفعل الرجل سواء فان حاضت قبل الطواف لم يكن لها ان تطوف بالبيت اجماعا لان الطواف صلوة [illegible]
[illegible] المسجد [illegible] الى وقت الوقوف بالموقفين فان طهرت وتمكنت من الطواف والسعي والتقصير
[illegible] احرام الحج [illegible] الوقوف

بطلت متعتها وصارت حجها مفردة [illegible] وحكى شيخنا الشهيد في الدروس عن جماعة عدم العدول بل [illegible] الطواف وتسعى
[illegible] ثم تحرم بالحج ثم تقضي طواف العمرة [illegible] الاظهر ان الحائض [illegible] بالتنعيم [illegible]
الحج ثم [illegible] الى ان قال [illegible] ثم تحرم بالحج وتقضي طواف العمرة مع طواف الحج وعليه علي بن بابويه وابن الجنيد
وابو الصلاح والحلبي والمشهور هو المختار للصحيح المروي في التهذيب عن جميل بن دراج قال سألت ابا عبد الله عن المرأة الحائض اذا
قدمت مكة يوم التروية قال تمضي كما هي الى عرفات فتجعلها حجة ثم تقيم حتى تطهر وتخرج الى التنعيم فتحرم فتجعلها عمرة وهو صحيحة سند
واشتمل [illegible] من اصحاب الاجماع [illegible] بالاشتهار [illegible] فان كان [illegible]
الى الاول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مطلب
انست كه جاهل [illegible] معلوم
[illegible]
[illegible] الطواف [illegible]
الخلو من الحيض من شرائط صحة الطواف [illegible] انتفاء الشرط يقتضي انتفاء المشروط [illegible] من شرائط صحة الطواف الطهارة [illegible]
طاف جنبا او محدثا [illegible] الطواف [illegible] على طهارة [illegible]
كان محدثا [illegible] الطواف [illegible] طواف الزيارة [illegible]
مكة [illegible] طواف الزيارة وان كان طواف النساء [illegible]
[illegible] طواف الفريضة [illegible] الطواف من اوله [illegible]
[illegible] بالطهارة [illegible] الحدث الاصغر [illegible]
[illegible] الجامع [illegible] طاف محدثا [illegible]
وفيها وجوب الطهارة من الحدث والخبث في الثوب والبدن [illegible] طاف جنبا او محدثا او عاريا [illegible]
حائضا او نفساء او طاف وعلى ثوبه او بدنه نجاسة [illegible] في طواف الفريضة لم يعتد بذلك الطواف [illegible]
طاف محدثا [illegible] كان طواف الفريضة [illegible] صلوة الطواف [illegible] وفي الشرائع من طاف [illegible]
[illegible] الفريضة دون النافلة ويعيد صلوة الطواف الواجب [illegible] الطواف [illegible]
بطل حجه [illegible] المناسك [illegible] العود [illegible]
الفريضة وصلوته ولا يعيد طواف النافلة ويعيد صلوته [illegible] طواف الزيارة [illegible]
[illegible] الكفارة [illegible] طواف النساء [illegible]
[illegible] الطواف [illegible] بطل حجه [illegible]
وان كان [illegible] التذكرة [illegible] الطهارة شرط في الطواف الواجب [illegible]
الطواف الا مع الطهارة من الحدث [illegible] الطهارة شرط في الطواف [illegible]
اعادة الطواف لان الطهارة شرط فيه [illegible] المشروط كالصلوة [illegible] الطواف الواجب [illegible] الحدث [illegible]
وان كان ناسيا وجب اعادته [illegible] الطواف [illegible] بطل حجه [illegible] قضاه [illegible] المناسك

وصارت حجها مفردة [illegible]
[illegible] قال اذا دخلت المرأة
مكة متمتعة طافت وسعت وقصرت
ثم احرمت بالحج كما يفعل الرجل سواء فان
حاضت قبل الطواف لم يكن لها ان تطوف
بالبيت اجماعا لان الطواف صلوة [illegible]
[illegible] من الدخول في المسجد
[illegible] تنتظر الى وقت الوقوف بالموقفين
فان طهرت وتمكنت من الطواف والسعي
والتقصير [illegible] احرام الحج [illegible]
[illegible] وان لم [illegible]
[illegible] الوقت [illegible]
الى وقت الوقوف [illegible]

[illegible]

فان تعذر العود استناب فيه ونبه انه لو طاف وانيا وهو محدث عامدا او ناسيا لم يصح طوافه ولو كان على جسده او ثيابه نجاسة عامدا اعاد
الثاني قال لو تحلل من احرام العمرة ثم احرم بالحج وطاف وسعى ثم ذكر انه طاف محدثا احد الطوافين ولم يعلم ايهما اعاد الطوافين
معا وفيه نظر لان الحج [illegible] بالاجماع كان طواف العمرة [illegible] ناسيا وجب عليه ان يعود في
بعضه فان لم يمكن استناب فيه ولا يجزي طواف الوداع عنه وغيرها ذكر من [illegible] الصحيح في هذا المطلب والمستند في ذلك بعد
الاجماع الاخبار ما روي عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال الطواف بالبيت صلوة الا انكم تتكلمون فيه وخبر الاستدلال [illegible] الحقيقة
فلابد ان يصار الى اقرب المجازات ومقتضاه الاشتراك في جميع الاحكام ومن جملة ما ثبت في الصلوة انها اذا اوقعها حال الحيض
فسد سواء كان عامدا او ناسيا او جاهلا فينبغي ان يكون الامر في الطواف كذلك [illegible] هذا النفي الاستثناء المذكور في الحديث
ثم ان الحديث وان حكي من طرق العامة لكن الاصحاب تلقوه بالقبول ويدل عليه ايضا الصحيح المروي في الكافي عن علي بن مسلم قال سألت احدهما
عن رجل طاف طواف الفريضة وهو على غير طهور قال يتوضأ ويعيد طوافه وان كان تطوعا توضأ وصلى ركعتين والصحيح المروي فيه
وفي التهذيب عن علي بن جعفر عن اخيه ابي الحسن قال سألته عن رجل طاف بالبيت وهو جنب فذكر وهو في الطواف قال
يقطع طوافه ولا يعتد بشيء مما طاف [illegible] مراد [illegible] مسكوت [illegible] مقتضاى مقدمه [illegible] در حال
حيض باطل خواهد بود خواه متعمد يا لم يكن بوده باشد [illegible] لازم بود [illegible] اعاده همه
طوافها نموده باشد [illegible] طواف واجب بوده [illegible] لازم است اعاده
حج ظاهر اين است [illegible] طواف شود عامدا يا جاهلا [illegible] در فرض سؤال اخلال بطواف واجب
با جهل بوجوب [illegible] در صورت مذکوره [illegible] طواف حج و
طواف نساء [illegible] موجب [illegible] مکرر در صورت [illegible]
[illegible] منها الصحيح المروي في
التهذيب عن علي بن يقطين قال سألت ابا الحسن عن رجل جهل ان يطوف بالبيت طواف الفريضة قال ان كان على جهة الجهالة اعاد
الحج وعليه بدنة [illegible] عبارات [illegible] طواف شود [illegible] ظاهر اين است كه مراد [illegible]
با جهالة [illegible] طواف [illegible] لازم است اعاده [illegible] نظر بآنكه
[illegible] موجب فساد
حج باطل بوده [illegible] موجب [illegible] ارکان [illegible]
طواف نساء [illegible] طواف حج [illegible] موجب [illegible] باشد ودر صورت مفروضه
[illegible] پس معلوم شد كه اخلال بطواف عمره وطواف حج اگر چه
جاهلا بوده باشد موجب فساد حج است [illegible] طواف [illegible] در صورت نسيان
طواف نساء [illegible] نسيان طواف حج ونسيان طواف حج [illegible]
[illegible] واجب [illegible] لازم است [illegible]
بلكه اكتفا بالنسيان طواف [illegible] اگر چه در ماه محرم [illegible]
پس بالمكان عود لازم است [illegible] عود [illegible] كه از جانب
او طواف نمايد [illegible] طواف نساء ظاهر اين است [illegible] نظر بآنكه طواف نساء [illegible]
واجب [illegible] موجب فساد [illegible] طواف حج [illegible] قال الشيخ [illegible]
[illegible] الى طواف النساء وان تركه ومضى كان عليه القضاء فان لم يمكن من الرجوع الى مكة جاز ان يامر من ينوب عنه فيه

فاذا طاف النائب عنه حلت له النساء وقال في التهذيب ما هذا لفظه والذي رواه علي بن جعفر عن اخيه قال سألته عن رجل نسي طواف الفريضة
حتى قدم بلاده وواقع النساء كيف يصنع قال يبعث بهدي ان كان تركه في حج بعث به في الحج وان كان تركه في عمرة بعث به في العمرة ووكل من
يطوف عنه ما تركه من طوافه [illegible] على طواف النساء لان من ترك طواف النساء فانه يجوز ان يستنيب غيره [illegible]
ولا يجوز ذلك في طواف الحج وهذا الكلام منه صريح على ان جواز الاستنابة في الطواف المنسي مختص بطواف النساء [illegible] طواف الحج
[illegible] فان ظاهر [illegible] الاستنابة فيه عند عدم تمكنه من العود الى مكة [illegible] جواز الاستنابة فيه [illegible]
في التذكرة [illegible] عامدا بطل حجه ولو كان ناسيا [illegible] المناسك فان تعذر العود استناب فيه [illegible]
[illegible] الحاج او المعتمر طواف النساء لم [illegible] مع المكنة [illegible] من يطوف عنه طواف النساء
فاذا طاف النائب عنه حلت له النساء ولو مات ولم يطوف طاف عنه وليه [illegible] تحقيق للمقام ان يقال ان [illegible]
الاولى ان يكون [illegible] عامدا والحكم فيه انه ان تمكن من الاتيان به [illegible] الاتيان به في طول [illegible]
عليه ذلك [illegible] الاتيان به [illegible] ولم يتمكن منه [illegible] سؤال زيد
[illegible] حال [illegible] واجب است [illegible]
[illegible] واجب شد [illegible]
[illegible] جواب [illegible] لازم است [illegible]
[illegible] حاكم شرع بوده
باشد سؤال [illegible] احرام [illegible]
[illegible] كفاره [illegible] كفاره [illegible]
[illegible] جواب [illegible] حرام است [illegible] مضطر شود در
[illegible] كفاره [illegible] مظلل
[illegible] كفاره شود
[illegible] مظلل
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب
[illegible] طواف نساء [illegible] طواف نساء
حج [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible] ثم عليهم عدم
[illegible]
[illegible] من حاضري المسجد الحرام الذي فرضه
[illegible] والمستند في ذلك [illegible] الصحيح المروي
في الكافي عن معوية بن عمار عن ابي عبد الله قال العمرة واجبة على الخلق بمنزلة الحج على من استطاع لان الله عز وجل يقول
واتموا الحج والعمرة لله وانما نزلت العمرة بالمدينة قال قلت له فمن تمتع بالعمرة الى الحج ايجزي ذلك عنه قال نعم والمراد من فرض
من استطاع الاستطاعة للعمرة [illegible] قوله نعم في جواب قوله قلت له فمن تمتع بها
العمرة الى الحج ايجزي ذلك عنه [illegible] من هذا السؤال ان السائل اعتقد وجوب العمرة على [illegible] لكن الظاهر على

السؤال ان العمرة المتمتع بها هل تكون مجزية عن العمرة المفردة ام لا وعلى تقدير عدمه فلم جاب بما حاصله ان مع الاتيان بالعمرة المتمتع بها
لا يجب الاتيان بالعمرة المفردة فيكون المتمتع بها مجزية عنها او نحو ذلك لا على الامام الصحيح المروي في الكافي عن الحلبي عن
ابي عبد الله عليه السلام اذا استمتع الرجل بالعمرة فقد قضى ما عليه من فريضة العمرة ولا يكون وجه الدلالة ان العمرة المتمتع بها انما هي في حكم
وفي حكم من في ذيل الحديث بان الاتيان بالعمرة المتمتع بها مسقط لما عليه من العمرة المفردة واللازم منه وجوب العمرة المفردة في حق
ابن فلان يكون نفسه حاضري المسجد الحرام ان قلت ان النائب فلما يأتي بالعمرة المتمتع بها فلم لا يكون مسقطا عن العمرة المفردة في حق
ابنه قلنا فعل النائب لكونه نائبا عن المنوب عنه يترتب الثمرة عليه بالاضافة اليه لا بالنسبة الى النائب والمعروض امر في ساطع
على العمرة فيجب عليه وهو المراد ويدل عليه ايضا ما رواه في الكافي عن محمد بن ابي نصير قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن العمرة اواجبة
هي قال نعم قلت فمن تمتع يجزي عنه قال نعم وجه الدلالة يظهر مما مر مضافا الى قوله عليه السلام نعم مع ترك التفرقة بين النائب وغيره و
اما عبارة الشرايع فان فيها ما يومي الى ان وجوب العمرة ثابت في حق النائب فانها هكذا تنقسم الى متمتع بها ومفردة فالاولى
تجب على من ليس من حاضري المسجد الحرام ولا تصح الا في اشهر الحج وتسقط المفردة معها الى آخره فان قوله وتسقط المفردة الى آخره
يقتضي ان المفردة واجبة في حق النائب ايضا لكنها تسقط بفعل العمرة المتمتع بها فعلى هذا يكون المراد من قوله فيلزم المفردة
الى آخره ان المفردة لازمة على حاضري المسجد الحرام ايضا بحاله في المتمتع بها فانها لا تجب الا على من ليس من حاضري المسجد الحرام
والعبارة لا تخلو من مناقشة والاحتياط لا ينبغي تركه في الثاني فانها دالة على وجوب العمرة على كل مكلف قال المقصد الثاني في العمرة
وهي واجبة في العمر مرة على كل مكلف بالشرائط المعتبرة في الحج **سؤال** نائب بعد از فراغ از افعال عمره تمتع و حج بلا فصل
میتواند ایتان بعمره مفرده نماید یا نه بلکه لازم است تاخیر نماید تا اینکه بعد از فراغ از عمره تمتع ده روز منقضی شود بعد
از انقضای عشره ایام نماید شروع بعمره مفرده **جواب** ظاهر این است که جایز نباشد ما بین آنها بجهت قول بعضی که تجویز
فرموده اند توالی عمرتین و بعضی شرط کرده اند فصل عشره ایام میان دو عمره و بعضی معتبر دانسته اند فصل یک ماه و بعضی معتبر
دانسته اند فصل یک سال این حکایت ظاهر این است در عمره مفرده است نه مطلق عمره لانه الظاهر من کلمات الاصحاب والنصوص
الواردة في الباب بل بعض العبارات كالصريح في ذلك قال في الشرايع ويستحب المفردة في كل شهر واقله عشرة ايام ويكره ان يأتي
بعمرتين بينهما اقل من عشرة وقيل يحرم والاول اشبه وعنه الكافي عن علي بن ابي حمزة قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن رجل يدخل
مكة في السنة المرة او المرتين او الاربعة كيف يصنع قال اذا دخل فليدخل ملبيا واذا خرج فليخرج محلا قال ولكل شهر عمرة فقلت
يكون اقل قال لكل عشرة ايام عمرة بنابراين هرگاه فرض شود که فراغ از عمره تمتع در روز عرفه متحقق شود در روز نهم هم می
تواند ایتان بعمره مفرده نماید بلکه تاخیر مشکل است نظر باحتمال فوریة قال في الشرايع وتجب العمرة على الفور
سؤال طواف نساء معتبر در عمره هست یا نه **جواب** اما در عمره متمتع بها معتبر نیست بنابر مشهور و معروف بین
الاصحاب بلکه قائل بخلاف این نیست مگر جماعتی که مرحوم علامه در منتهی ایشان را نسبت داده و نصوص معتبره از ائمه اطهار عليهم السلام دلالت
بر این دارد لکن شهید در دروس از بعض اصحاب نقل فرموده که قائل شده است باینکه طواف نساء در عمره تمتع واجب است
و این قول با جهالة قائل آن شاذ و ضعیف است و اما عمره مفرده پس طواف نساء در آن لازم است و یدل علیه مع الاجماع الصحيح
المروي في الكافي عن محمد بن عيسى قال كتب ابو القاسم مخلد بن موسى الرازي الى الرجل يسأله عن العمرة المبتولة هل على صاحبها طواف
النساء والعمرة التي يتمتع بها الى الحج فكتب اما العمرة المبتولة فعلى صاحبها طواف النساء واما التي يتمتع بها الى الحج فليس على صاحبها
طواف النساء بنابراین افعال عمره متمتع بها هفت است احرام و طواف خانه هفت شوط و دو رکعت نماز خلف مقام
حضرت ابراهیم و سعی بین الصفا والمروة هفت شوط و تقصیر و عمره مفرده مثل عمره متمتع بها است باضافه طواف نساء
و دو رکعت نماز طواف نساء **سؤال** کسی که در منا در روز نحر رمی جمره نموده و ذبح نموده قبل از آن رمی جمره نموده قبل از حلق یا تقصیر

صورت دارد **جواب** لازم این بود که اول رمی جمره عقبه نموده بعد از آن ذبح نموده بعد از آن حلق یا تقصیر نماید و در صورتی که ترتیب
ترتیب را بجا نیاورده مثل اینکه اول ذبح نماید اگر سهوا یا جهلا بوده باشد باک نیست و اگر عمدا بوده باشد اشکال اثم و صحت
عمل است لکن ظاهر اصحاب صحت و عدم وجوب اعاده است اگرچه با عمد ورود بوده باشد قال في الشرايع والترتيب
هذه المناسك واجب يوم النحر الرمي ثم الذبح ثم الحلق فلو قدم بعضها على بعض اثم ولا اعادة ويدل عليه مضافا الى دعوى الاجماع
عليه صحيحة جميل بن دراج عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله اتاه اناس يوم النحر فقال بعضهم يا رسول الله حلقت
قبل ان اذبح وقال بعضهم حلقت قبل ان ارمي فلم يتركوا شيئا كان ينبغي لهم ان يقدموه الا اخروه ولا شيئا كان ينبغي لهم ان
يؤخروه الا قدموه فقال لا حرج لكنه دلالة اين بر عدم وجوب اعاده اشکال میتواند بود لکن ظاهر صحیح محمد بن حمران كالصريح في المسألة
با دعوی جمع من الاصحاب اشکال نیست **سؤال** هرگاه کسی ذبح نموده در منی بعد از ذبح جایز است حلق و لبس مخیط
با جواز حلق موقوف است بر اینکه قربانی شخص باید گوشت را با تمام تقسیم **جواب** ظاهر این است که بمحض فراغ از ذبح حلق جایز
بوده و مقتضای شرع و لا تحلقوا رؤسكم حتى يبلغ الهدي محله این نیست که لازم باشد تاخیر حلق تا گوشت با تمامه تقسیم شود
بلکه ظاهر این است که مراد این باشد که تاخیر حلق شود تا زمانی که در صحیح محمد بن قیس عن ابي عبد الله عليه السلام اذا ذبحت
اضحیتک فاحلق راسک بلکه مستفاد از بعض اخبار این است که همانجا که اضحیه کفایت میکند در جواز حلق اگرچه ظاهر این معنی
نیست روی عنه الكافي عن علي بن ابي حمزة عن ابي الحسن عليه السلام قال اذا اشتريت اضحيتك ووزنت ثمنها وصارت في رحلك فقد بلغ
الهدي محله فان احببت ان تحلق فاحلق **سؤال** هرگاه ترک حلق بجهت تقصیر نماید و طواف نماید اعاده طواف لازم است
بعد از حلق یا تقصیر یا نه **جواب** ترک حلق سهوا یا جهلا بوده باشد یا عمدا اگر سهوا بوده باشد یا جهلا کما هو صریح بالعلم بالحکم تاخیر طواف
بعد از تقصیر یا حلق اتیان بطواف نماید قبل التقصیر در این صورت لازم است بلکه کافی است بر آنچه در صحیح علي بن يقطين
بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام في رجل زار البيت قبل ان يحلق فقال ان كان زار البيت قبل ان يحلق وهو عالم ان ذلك لا ينبغي فان عليه
دم شاة واما الطاهر طواف قبل از حلق یا تقصیر ظواهر کلمات بسیاری از فقها اگرچه عدم لزوم است لکن شهید در مسالک
دعوی اجماع نموده بر وجوب اعاده و هو الذي يدل عليه الصحيح المروي عن علي بن يقطين قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن المرأة
رمت وذبحت ولم تقصر حتى زارت البيت فطافت وسعت من الليل ما حالها وما حال الرجل اذا فعل ذلك قال لا بأس به يقصر ويطوف
بالحج ثم يطوف للزيارة ثم قد احل من كل شيء الاستفصال و اگرچه سهوا بوده باشد کفاره واجب نیست لکن اعاده طواف بعد
از حلق یا تقصیر لازم است و هم چنین است در صورت جهل کفاره واجب نیست لکن اعاده طواف لازم است نظر باطلاق الصحيح السابق
مضافا الى اطلاق صحيحة علي بن يقطين السابقة **سؤال** شخص مستطیع میباشد عازم حج شده بحج در این بلد بعقصد حج بیرون
میرود آیا بر این شخص لازم است که صاحب اینها بیرون رود یا تاخیر تا قافله دیگر جایز است **جواب** اگر مظنه دارد که
تاخیر ممکن از رفتن خواهد بود تاخیر جایز است والا تاخیر جایز نیست **سؤال** هرگاه کسی بعد از فراغ از حلق یا تقصیر
و رمی جمره عقبه عود نمود بمکه بجهت طواف حج و سعی و طواف نساء و چون بمکه عود نمود بمنا نمود و شام یا سه ساعت از شب یازدهم
گذشته بود آیا کفاره بر چنین شخصی لازم است یا نه **جواب** ظاهر این است که کفاره در چنین صورت لازم نبوده باشد نظر
باینکه ظاهر اخبار و کلمات فقها مستفاد میشود اینست که هرگاه کسی بیتوته در غیر منا نماید لازم است بلکه گوسفند قربانی
نماید کما في صحيح علي بن جعفر عن اخيه عليه السلام عن رجل بات بمكة في ليالي منى حتى اصبح قال ان كان اتاها نهارا فبات فيها حتى اصبح
فعليه دم يهريقه فظهوره في تعلق وجوب الدم على المبيت في مكة حتى اصبح ومقتضاه انتفاء الدم عند انتفاء المبيت الى الصبح
بل ظاهر بعض الاخبار ثبات نفي الحكم بمضي نصف الليل بلكه در غیر منا تمام مقیم است واما کفاره ظاهر اینست که واجب نبوده
باشد نظر بالمقام اینست که اگر تاخیر بجهت تا انقضای دو ساعت از شب گذشته بجهت اشتغال بطواف و سعی بوده

باشد ظاهر اینست که اثم نبوده باشد کما هو المستفاد من صحیحة صفوان عن ابی الحسن علیه السلام سألنی بعضهم عن رجل بات لیلة من لیالی
منی بمکة فقلت لا ادری فقلت جعلت فداک ما تقول فیها قال علیه دم اذا بات فقلت ان کان انما حبسه شأنه الذی کان فیه
من طوافه وسعیه لم یکن لنوم ولا لذة أعلیه مثل ما علی هذا قال لیس هذا بمنزلة هذا وما احب ان ینشق له الفجر الا وهو بمنی وصحیحة
معاویة بن عمار انه سأل ابا عبد الله عن رجل زار البیت فلم یزل فی طوافه ودعائه والسعی والدعاء حتی طلع الفجر قال لیس علیه
شیء کان فی طاعة الله تعلیل الحکم بمفهوم الحکم فی الاشتغال بکل طاعة [illegible] الاثم عن البیتوتة [illegible]
الاشتغال بالعبادة فی بعض اللیل بطریق اولی [illegible] نبوده باشد بلکه لا لعذر بوده باشد ظاهر اینست
که اثم بوده باشد اگرچه کفاره واجب باشد سؤال بیتوته که در شب [illegible] در منی واجب است آیا در جمیع لیل است یا بعض
آن جواب اظهر واجب است بیتوته از اول لیل است تا نصف شب [illegible] نصف لیل [illegible]
[illegible] معاویة بن عمار عن ابی عبد الله [illegible] وان خرجت بعد نصف اللیل فلا یضرک ان تبیت فی غیرها سؤال شخصی
در حال احرام بعضی از امور محرمه [illegible] مرتکب شده [illegible] سبب کفاره بر این شخص لازم شده
[illegible] باید [illegible] لازم است یا نه جواب اظهر [illegible] اگر [illegible] در احرام عمره بوده باشد لازم است [illegible]
در مکه [illegible] احرام حج بوده باشد لازم است [illegible] فی الشرائع کما یلزم المحرم من فداء بنحره او
ینحره بمکة ان کان معتمرا وبمنی ان کان حاجا [illegible] هذه العبارة هذا مذهب الاصحاب [illegible]
ومکان الکفارات [illegible] منی ان کان حاجا [illegible] وفی الصحیح [illegible] عن عبد الله بن سنان [illegible]
فداء صید اصابه [illegible] فان کان حاجا [illegible] وان کان معتمرا نحره بمکة قبالة الکعبة سؤال کسی که مستطیع
حج نبوده [illegible] است حج [illegible] کفایت میکند [illegible] جواب ظاهر این است که کفایت حج
[illegible] لکن [illegible] سؤال [illegible] اگر [illegible] باشد
در صورت [illegible] سؤال شخصی عازم مکه معظمه شده [illegible] حکم این شخص در
چنین صورت چه چیز است [illegible] جواب هرگاه فوت این شخص بعد از احرام و دخول حرم بوده باشد [illegible] که جمیع اعمال
حج از او [illegible] باشد پس قضای حج در چنین صورت لازم نیست [illegible] بوده باشد [illegible] قبل از احرام
بوده باشد قضا لازم است [illegible] سؤال شخصی حج
[illegible] واجب بوده [illegible] مکه معظمه [illegible]
در این صورت چه کار کند جواب در صورتیکه [illegible] باشد [illegible] بوده باشد لازم
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] بوده باشد [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] سؤال در طواف واجب است
ابتدا از اول جزء حجر الاسود نماید یا نه جواب اگرچه [illegible] ابتدا [illegible] طواف از اول جزء حجر الاسود [illegible]
لکن [illegible] لازم است [illegible] طواف از حجر الاسود [illegible]
[illegible] طواف از اول جزء از حجر الاسود بوده باشد [illegible]
[illegible] اول جزء حجر الاسود ظاهر نیست سؤال در طواف
لازم است که در جمیع اجزاء شوط [illegible] باشد یا نه جواب اظهر لازم [illegible]

ابنست که طواف [illegible] مقام حضرت ابراهیم [illegible] مساواة مسافة در جمیع اجزاء طواف
لازم نیست بلکه [illegible] سؤال کسی که [illegible] الحرام [illegible]
[illegible] جواب [illegible] الحج والعمرة لله فان
احصرتم فما استیسر من الهدی ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله [illegible]
[illegible] اگرچه [illegible] احرام حج [illegible]
[illegible] سؤال شخصی [illegible]
از سمت [illegible] احرام [illegible]
[illegible] جواب [illegible] در صورتیکه محرم شود از مسجد شجره [illegible]
[illegible] محرم شود از خارج مسجد شجره [illegible] احرام [illegible]
[illegible] مسجد شجره [illegible] مکه
معظمه واقع است سؤال [illegible] احرام [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد سؤال هرگاه کسی استطاعت [illegible]
[illegible] جواب [illegible] باشد ظاهر این
[illegible] مال موضوع [illegible]
[illegible] مال موضوع شود [illegible] سؤال در خصوص [illegible]
[illegible] المحرم الحرام [illegible]
[illegible]
جواب [illegible] مکه معظمه [illegible]
[illegible]
[illegible]
سؤال [illegible]
برای حج [illegible] مکه معظمه مشرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مکه معظمه مشرف [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شهید ثانی [illegible]

بد هدایت کفایت نمیکند در استطاعت نظر بآنکه ماثور بقدر زاد و راحله است و این شامل همه جهت میگوییم این لفظ زاد و راحله
اگرچه مذکور در بسیاری کلمات فقها میباشد لکن این دو لفظ در اخبار [illegible] مسلم است [illegible]
که ذکر اخبار شود انوقت اشاره شود بالمختار در مسئله اول حدیث صحیح است [illegible] حلبی عن ابی عبد الله ع فی قول الله عز و
جل و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ما السبیل قال ان یکون له ما یحج به قال قلت من عرض علیه ما یحج به فاستحیی
من ذلک اهو ممن یستطیع الیه سبیلا قال نعم ما شانه یستحیی [illegible] حدیث صحیح است [illegible] ابی بصیر قال سمعت ابا
عبدالله ع یقول من عرض علیه الحج و لو علی حمار اجدع مقطوع الذنب فابی فهو مستطیع للحج سیم حدیث صحیح است از محمد بن
مسلم قال قلت لابی جعفر ع قوله و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا قال یکون له ما یحج به قلت فان عرض علیه الحج فا
ستحیی قال هو ممن یستطیع الحج [illegible]

[illegible]

شده که ایشان فرموده اند مفتی فتوی اکثر اصحاب و بعض از نصوص اعاده نمازها است صحیح لکن فتوی باکثر اصحاب و بعض نصوص
محل حمد شر است نظر بانچه مذکور شد که حکم مفتی به کل نمازها است و مدلول علیه جمیع نصوص وارده در مسئله است لکن اینها
سهل است و اما انچه نسبت داده شده بایشان که فرموده اند که احتیاط مقتضی اعاده سعی و طواف نسا است بجهت خروج از اشکال
بعض از فقها این باعتقاد خادم شریعت مطهره مطابق واقع نیست نظر باینکه فرض در صورت نسیان است لحدی ان بجایم
در ان اشکال نموده باشد یا فتوی بر خلاف ان کرده باشد یا تامل در ان نموده باشد بلکه چنانچه مذکور شد حکم از اراد
مسطور در صورت مسطوره که صورت نسیان بوده علاوه فیما بین جمیع است بلکه ظاهر این است که صورت جهل هم چنین بوده
باشد نظر بحدیث صحیحی که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده حیث روی باسناده عن جمیل بن دراج عن احدهما ان الجاهل
فی ترک الرکعتین عند مقام ابراهیم بمنزلة الناسی و معلوم شد که حکم ناسی همان اکتفا باعاده صلوة فقط است پس حکم
جاهل نیز چنین خواهد بود یعنی فتوی بر لزوم اعاده سعی و طواف نسا در صورت اخلال بصلوة الطواف از ناد و ارد
صادر شده و در ذخیره و کفایه در رخ حامد یعنی هرگاه کسی شده از این صلوة طواف حج عابد و ایشان سعی و طواف نسا عابد در اخلال
صورت که در چنین صورة حکم فرموده ببطلان سعی و طواف و لزوم اعاده بعد از ایشان بصلوة طواف و این خارج از محل
کلام است که اخلال بنماز طواف در مقام حضرت ابراهیم شده و ناسیا و مستند ایشان که در ذخیره ذکر شده عام است
مجمله متوقف بر اعاده سعی و طواف نسا در چنین صورة بلکه اشکال در ان در ان الحاد الحدیث بر نحو دیده ایم ابی کاشی این الخباط
که عبارة از اعاده سعی و طواف نسا در چنین صورة بلکه اشکال نموده بر نحو دیده لکن اینکه ان نوشته سابق مشخص میشود که در
نیز صلوة منظوره حضرت ایشان طواف نبوده بلکه منظور صلوة طواف بوده که در دوم سابق بوده لهذا نقل سابق بعنوان الله ثم
صحیح و بی عیب بوده و اما شکیک که بعد از چند روز در بعض طواف شده از وساوس شیطان است اعتنا بان نباید
بود و مجادله عملی که از شما صادر شده انشاء الله تعالی مقبول فرموده ابدا باعتقاد این خادم شریعت مطهره علی صادعها الاف التحیه
صحیح و مبرء ذمه شما است انشاء الله تعالی شکی در این نخواهد بود **سؤال** زید در حال الحجة صحیح بود دیگر مرضی و صی گفته
از ولد او استیجار کند یا وصی از اصل ترکه استیجار کند یا از ثلث یا حج بلد استیجار کند یا میقات و دیگر اینکه وصی
در ثلث هست که هر جا که خواهد خرج کند و بیست تومان نقد با از اصل ترکه و ما کان ... و تقسیم ورثه نکرده و زیاده بر بیست
تومان از خانه و باغ و املاک تقسیم نکرده نیز مانده هرگاه صرف مصالح ورثه را چه یکی بعضی صغیر ند منظور است این بیست
تومان نقد را یا ورثه مصالحه نماید یا باید از بیست تومان و از ثلث بر روی بیست تومان بگذارد و از بیست حج بکند مسئله
باشد **جواب** ظاهر از کلام موصی که حج بجهت او استیجار نماید حج بلدی است پس لازم است نظر بمقتضای وصیت حج بلدی استیجار
نماید لکن در صورتی که موصی تعیین نکرده باشد حج میقاتی کفایت از اصل ترکه موضوع نماید علاوه از ثلث و در صورتی که تعیین
بجهت مصارف ثلث از نوعی شده باشد بلکه تفویض بوصی نموده باشد بهر نحو که صلاح داند صرف میتواند نمود و اما
حکایت بیست تومان نقد اگر چه مطالبه در است مشخص شد لکن وصی بهر نحو که صلاح صغیر را داند معمول میتواند داشت
سؤال زید مزاج خود را چنین فهمیده که هرگاه برود بسفر مکه ناخوشی بهم میرسد و ظن دارد این مرحله دارد ایا لازم است که
برود یا نه باعتبار انکه مزاج ظاهر کرده و لهذا رد **جواب** اگر مظنون او بوده باشد که اختیار این سفر موجب عروض مرض میشود
که متحمل عادتا نشود اگر چه بالکلیه نشده بوده باشد در چنین صورة اختیار سفر بر این شخص لازم نخواهد بود و در صورتیکه ان
انچه بیابند اما هرگاه مرض مظنون اندک و نزد حکیم باشد که متحمل تواند شد اگر چه بیند مبتلی بوده باشد تا حج بر این جا بر نخواهد بود
و هو العالم بحقایق الامور **سؤال** کیفیت احرام بحج که در ان جاینه احتیاط بجا اتیان فرمایند **جواب** بعد از وصول بمکه ان
فرمودند و اراده احرام لازم است اولا نیت عمره تمتع نماید و مراد بعمره تمتع احرام و طواف بیت الله و دو رکعت نماز طواف و سعی

بین الصفا والمروه و تقصیر است بعضی گفته اند حلق نیز جایز است و چون که عمره تمتع مرتبط است بحج تمتع لهذا مناسب است و ربطه
بنه عمره تمتع الی حج التمتع نیت نماید پس بعد چنین نماید که من ایشان با احرام و طواف کعبه و دو رکعت نماز طواف و سعی و تقصیر و احرام بحج
و وقوف در عرفات و مشعر الحرام و رمی جمره عقبه و قربانی و حلق یا تقصیر و طواف حج و دو رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا
والمروه و طواف نسا و دو رکعت نماز ان و مبیت در منی در شب یازدهم و دوازدهم و رمی جمرات ثلثه در روز یازدهم و دوازدهم بتمام
قربة الی الله و بعد از ان نیت سنت است تلفظ باین کلام نماید اللهم انی اریدا لتمتع بالعمرة الی الحج علی کتابک و سنة نبیک فان
عرض لی شیء یحبسنی فحلنی حیث حبستنی و بعد از ان شروع نماید بجهت ما نا احرام مثل تطهیر بدن از خبث و چیدن شارب
و ناخن گرفتن و نوره کشیدن سنت و بعد از ان غسل احرام نماید و نیت غسل چنین کند که غسل احرام میکنم قربة الی الله ثم بعد
از ان غسل نماید و قبل از غسل وضو نسازد و بعد از غسل دو جامه احرام بپوشد یکی را مثل لنگ و دیگری را بر دوش اندازد
و هرگاه یک طرف را از زیر بغل در اورده بدوش دیگر اندازد و هم چنین طرف دیگر را از زیر بغل دیگر در اورده بدوش اخر اندازد هم خوب
و در وقت اراده پوشیدن دو جامه چنین نماید که من دو جامه احرام میپوشم در عمره تمتع واجب قربة الی الله ثم و بعد از ان سنت است
که شش رکعت نماز احرام نماید هر دو رکعت بیک سلام و اگر اقتصار بر دو رکعت نماید جایز است و در رکعت اول بعد از حمد سوره قل
یا ایها الکافرون و در دوم قل هو الله احد بخواند بعد از ان نیت احرام نماید باین نحو که من محرم میشوم در عمره تمتع
در حج تمتع واجب قربة الی الله و اگر بعد از ان نیت احرامی چنین نماید که من اجتناب میکنم در عمره تمتع از تصیید و نحو بودن
و ذلک بران بودن و اشاره بان و ذبح ان نمودن و خوردن گوشت ان و جماع ان و نظر در او بشهوت بودن و دست
بودن و بوسیدن و نظر بشهوت بزن نمودن و بدن بهم مالیدن بشهوت و عقد بودن و شاهد بر عقد شدن
و دکبل در عقد شدن و سرمه سیاه در چشم کشیدن و در اینه نگاه کردن بجهت زینت و کفش و زعفران
و کفش که روی پا بپوشد و استعمال عطریات و بو کردن عطر و خوردن مطعومات و ادویه دار عطر
و روغن بر بدن مالیدن و خون از بدن بیرون نمودن و حنا بستن و ناخن گرفتن بیرون کردن بدن
خود یا غیر خود و کشتن شپش و سایر هوام بدن خود و سایه بر سر خود گرفتن و پوشیدن جامه دوخته و کندن شیره
و مالیدن و جامه دوختن و در دست داشتن انگشتر و حمل سلاح و بیرون کشیدن ... و نگاس یعنی سر در اب فرو
بردن و اداسمنا بعض طبی حرامی ح بود نبودن اگر چه بسبب ضرورت باشد و ارکنار ایستان
بجهت زینت و اندمال کردن و سلاح پوشیدن و جدال کردن و قطع نمودن درخت و گیاه حرم و کندن انها از زمین
پوشیدن و حلال الا انسان فی بیرون الی الله تعالی یعنی اجتناب میکنم از امور مذکوره قربة الی الله ثم اگر چنین نماید اما بر احتیاط نخواهد
بود اگر چه حکم تمام آنچه مذکور شد در حال احرام مشکل است لکن بعد از اجتناب عمل شد و بعد از ان ابتدا تلبیه نماید
عابد این نحو که من تلبیه میکنم در احرام عمره تمتع قربة الی الله و بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک لاشریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک
والملک لاشریک لک لبیک و چون که بعد از ان سایه بر سر قرار دادن در حال احرام حرام است و هم چنین زیر سایه راه رفتن پوشیده رخت و بجهت اینکه
نمیتواند در حال احرام در کجاوه که روپوش داشته باشد بنشیند لهذا بایت و ... ایشان باید با حجاب انها هرروز بجهت هر روزی
هم چنین است حکم صعود با در صورت زیان انها هر روز بر اخلاص قرائت چنانچه بر زبان احرام است ... حرام بجهت هر روز
چنین است که حمل انها بعضی محالات است ... در راه رفتن زیر سایه روز در راه رفتن و پوشیدن مخیط
چنانچه بر زن حرام است ... بر زن احرام که بر احتیاط ... خلافت انها ... باید اینها گذارده ...
و اما الان بپوشند زنان که حرام حرام ... بر حال الخضاب بحال الاحرام نداریم **سؤال** چه میفرمایند بعضی حاجیان که محرم شده بعمره تمتع
بیداند که صد و عدل ان اداء عمره شده تخلف انها چه چیز است و اگر حرف شد از ان در اثنای طواف شد چه کند ایا انکه در حال حیض

ما را یکی ازین دو ثابت شد یا آنکه بعد از فراغ از طواف و قبل از سعی حائض شد **جواب** حیض مانع از اعمال عمره و حج نیست مگر طواف و نماز
طواف ما بین [illegible] در حال حیض محرم میتواند شد و هم چنین [illegible] بعد از احرام میتواند نمود و هرگاه بعد از فراغ از طواف و
صلوة طواف حائض شد اتیان بسعی ما بین صفا و مروه میتواند نمود و هم چنین است وقوف در عرفات و مشعر و اعمال منی از رمی جمره و ذبح
و تقصیر **سؤال** [illegible] زن در حال حیض [illegible] جمیع اعمال حج میتواند نمود مگر طواف [illegible] هرگاه بعد از احرام عمره و قبل از اتیان بطواف حائض
شد اگر [illegible] وقت بوده [illegible] بعد از پاک شدن از حیض و غسل اتیان بطواف عمره و نماز طواف و سعی ما بین صفا و مروه
نموده [illegible] وقوف عرفات [illegible] احرام حج [illegible] [illegible]
باشد [illegible] حیض [illegible] اعمال [illegible] وقوف [illegible] حج تمتع به حج
افراد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] وقوف بعرفات و مشعر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] طواف حج و صلوة طواف و سعی بین صفا و مروه و طواف نساء [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] حیض پاک شده باشد [illegible]
[illegible] حیض پاک شده باشد [illegible]
[illegible] اعمال حج [illegible] طواف و سعی بین الصفا و المروه و طواف نساء [illegible]
[illegible] اعمال حج [illegible] افراد و قران [illegible]
[illegible] **قال** [illegible] یوم النحر [illegible]
و لا یجوز للمتمتع ان یؤخر الزیارة و الطواف عن الیوم الثانی من النحر [illegible] و القارن ان یؤخر ذلک [illegible]
[illegible] [illegible] و لا
یؤخر اکثر من ذلک هذا اذا کان متمتعا فان کان مفردا او قارنا [illegible] و فی المبسوط اذا فرغ من مناسکه
بمنی یوم النحر [illegible] الی مکة لزیارة البیت یوم النحر و لا یؤخره [illegible] اکثر من ذلک اذا کان متمتعا
فان کان مفردا او قارنا [illegible] و الافضل التعجیل و فی الخلاف و الافضل ان لا یطوف
طواف الحج الا یوم النحر [illegible] ایام التشریق و اما المفرد و القارن [illegible] ان یؤخر الی ای وقت شاء و الافضل
التعجیل [illegible] [illegible]
[illegible] المتمتع [illegible] و معنی العبارة [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] ایام التشریق [illegible] طواف [illegible]
[illegible] [illegible] الکلام [illegible]
[illegible] انقضاء ایام التشریق [illegible]
الثالث عشر من الشهر [illegible] **الحاصل** ان [illegible] الحکم [illegible]

بقضی القضائه بما بعدها اذ الرکن الاول [illegible] و فی جامع العضد فاذا فرغ من ذلک مضی
الی مکة و زار البیت [illegible] و فی [illegible] فاذا فرغ المتمتع
من المناسک [illegible] الی مکة لزیارة البیت [illegible] التاخیر و التعجیل و فی [illegible] ثم [illegible]
مکة [illegible] البیت و لا یؤخر الزیارة عن یوم النحر [illegible] و یجوز للمتمتع ان یؤخر الزیارة و الطواف [illegible]
القارن و المفرد [illegible] و فی السرائر [illegible] فرغ المتمتع من مناسکه یوم النحر [illegible]
[illegible] [illegible]
الی مکة یوم النحر لطواف الحج [illegible] زار البیت من الغد [illegible]
[illegible] بالطواف و السعی [illegible] المتمتع [illegible]
[illegible] [illegible] الطواف و السعی [illegible]
[illegible] المتمتع [illegible] القارن و المفرد [illegible]
و فی النافع ثم یمضی الی مکة للطواف و السعی [illegible] المتمتع [illegible] للقارن و المفرد [illegible]
علی کراهیة [illegible] ایام التشریق [illegible]
الاصحاب [illegible] عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله [illegible] فی زیارة البیت یوم النحر [illegible]
البیت من الغد [illegible] المتمتع [illegible] للمفرد ان یؤخره [illegible] زیارة البیت
من [illegible] عن ابی عبد الله [illegible] عن المتمتع [illegible] البیت [illegible] یوم [illegible] من الغد و لا یؤخر و المفرد
و القارن [illegible] سواء [illegible] فی التهذیب [illegible] الی یوم الثالث و اکثر من ذلک [illegible]
الحسین بن سعید عن صفوان بن یحیی عن اسحق بن عمار قال سألت ابا ابراهیم [illegible] عن زیارة البیت [illegible] الی یوم الثالث قال [illegible]
[illegible] [illegible] الطواف [illegible] الافراد و القران [illegible]
محل اشکال **سؤال** [illegible] حیض [illegible] حیض [illegible]
[illegible] حیض [illegible] طواف حج و صلوة طواف و سعی ما بین صفا و مروه و طواف نساء [illegible]
[illegible] طواف [illegible]
[illegible] احرام [illegible]
بطواف عمره [illegible] سعی ما بین صفا و مروه [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] **محقق** [illegible]
قبل از اشتغال بطواف [illegible] باشد و اما هرگاه [illegible] اشتغال [illegible] طواف بوده باشد [illegible] از فراغ از طواف و قبل از
اتیان بصلوة بوده باشد [illegible] صلوة طواف [illegible] سعی بوده باشد [illegible]
[illegible] **اول** آنست که [illegible] حیض بعد از فراغ از طواف و صلوة طواف بوده باشد **دوم** آنست که [illegible] حیض [illegible]
طواف و [illegible] طواف نموده باشد [illegible] طواف عمره تمتع [illegible] سعی ما بین صفا و مروه [illegible]
با حیض و هم چنین تقصیر [illegible]
[illegible] حیض پاک شد [illegible] نماز طواف [illegible] تقصیر [illegible] بعرفات و

مكة والمستند فيه الصحيح المروي في الكافي عن ابي الصباح الكناني قال سألت ابا عبد الله ع عن امرأة طافت بالبيت في حج او عمرة ثم حاضت
قبل ان تصلي الركعتين قال اذا طهرت فلتصل الركعتين عند مقام ابراهيم وقد قضت طوافها وما رواه الشيخ عن عبد الله بن صالح عن ابي
الحسن ع قال قلت امرأة متمتعة تطوف ثم تطمث قال تسعى ما بين الصفا والمروة وتقضي متعتها والصحيح المروي فيه ايضا عن معوية بن عمار
قال سألت ابا عبد الله ع عن امرأة طافت بالبيت ثم حاضت قبل ان تسعى قال تسعى قال وسألته عن امرأة سعت بين الصفا والمروة فحاضت
بينهما قال تتم سعيها **سيم** آنست كه در اثناي طواف حايض شود واين بدو نحو متصور ميشود اول آنست كه حايض شود بعد
انتهاء از نصف مثل اينكه بعد از اتمام شوط رابع حايض شود دوم آنست كه قبل از اتمام شوط رابع يا قبل از شروع بشوط رابع حايض
بشود در صورت اول بايد ... متعه محكوم بصحت است ... حيض عارض شده ... مكه ...
موسع است ... از حيض ... بعد از غسل حيض ... طواف ... مثل اينكه ...
... چهار شوط از طواف بوده ... از غسل ... طواف ... اتيان ...
... صلوة طواف ... مقام ... حيض در اثناي شوط ... مثل اينكه ... شوط
خامس ... بعد از غسل حيض ... از طواف ... بجا آورد و اتيان بصلوة طواف
... عمره ... احرام حج ... عمل ... حج ... وقت ...
باشد مثل اينكه ... حيض ... مكه ... مسجد الحرام ... احرام حج ...
... وقوف بعرفات ... مناسك ... بجا آورد ... بعد از ... غسل حيض ... طواف حج
بعد از طواف ... **اول** آنست كه ... لازم است ... طواف عمره
بر طواف حج ... لازم است ... طواف حج ... طواف عمره ... تقديم ... طواف عمره
بر طواف حج ... اعمال عمره ... حج ... لازم ... اعمال حج ... طواف عمره ...
ضرورت ... بعد از اعمال عمره ... اعمال حج ... بود ... الصحيح
الصحيح المروي في الكافي عن محمد بن ابي عمير عن حفص بن البختري عن العلاء بن صبيح عن عبد الرحمن بن الحجاج وعلي بن رئاب وعبيد الله
بن صالح كلهم يروونه عن ابي عبد الله ع قال المرأة المتمتعة اذا قدمت مكة ثم حاضت تقيم ما بينها وبين التروية فان طهرت
طافت بالبيت وسعت بين الصفا والمروة وان لم تطهر الى يوم التروية اغتسلت واحتشت ثم سعت بين الصفا والمروة ثم
خرجت الى منى فاذا قضت المناسك وزارت البيت طافت بالبيت طوافا لعمرتها ثم طافت طوافا للحج ثم خرجت فسعت فاذا
فعلت ذلك فقد احلت من كل شيء يحل منه المحرم الا فراش زوجها فاذا طافت اسبوعا آخر حل لها فراش زوجها **دوم**
آنست كه حكم ... مثل ... باشد ... متعه ... طواف ...
... معلوم باشد ... حيض ...
... طواف ... مثل اينكه
... حائض شد ...
لازم است ... حج ... مثل ... باشد ...
... طواف ... حج ... متعه ...
مناسب ... **قال** في المقنعة واذا حاضت
المرأة وهي في الطواف قطعت ولم تطف فان كان ما طافت اكثر من النصف بنت عليه اذا طهرت وان كان اقل استأنفت و
الحائض تقضي المناسك كلها الا الطواف بالبيت فانها لا تقربه حتى تطهر لان الطواف في حكم الصلوة ولم تصلوة ...

رحكم الوقت النصف واكثر منه ما كثر حكم الطواف سواء وفي النهاية فان حاضت قبل الطواف انتظرت ما بينها وبين الوقت الذي تخرج
منه الى عرفات فان طهرت طافت وسعت وان لم تطهر فقد مضت متعتها وكانت حجة مفردة تقضي المناسك كلها ثم تعتمر بعد ذلك
عمرة وبعض ... اذا طافت بالبيت ثلاثة اشواط ثم حاضت كان حكمها حكم من لم يطف واذا طافت اربعة اشواط ثم حاضت قطعت الطواف وسعت
بين الصفا والمروة وقصرت ثم احرمت بالحج وقد تمت متعتها فاذا فرغت من المناسك وطهرت تممت الطواف وان كانت قد طافت الطواف
كله ولم تكن قد صلت الركعتين عند المقام فلتخرج من المسجد وتسعى وتفعل ما قدمناه من الاحرام بالحج وتقضي المناسك ثم تقضي الركعتين اذا
طهرت واذا طافت بالبيت وسعت بين الصفا والمروة وقصرت ثم احرمت بالحج فخافت ان يلحقها الحيض بعد فلا تتمكن من طواف الزيارة
وطواف النساء جاز ان تقدم الطوافين معا والسعي بين الصفا والمروة ثم تخرج فتقضي المناسك كلها ثم ترجع الى منزلها فان كانت قد
طافت طواف الزيارة وبقي عليها طواف النساء فلا تخرج من مكة الا بعد ان تقضيه وان كانت قد طافت منه ثلاثة اشواط واردت الخروج
جاز لها ان تخرج وان لم تتم الطواف وفي المبسوط المتمتع اذا اهل بالحج لا يجوز له ان يطوف ويسعى الا بعد ان يأتي منى ويقف بالموقفين
الا ان يكون شيخا كبيرا لا يقدر على الرجوع الى مكة او مريضا او امرأة تخاف الحيض فيحول ذلك بينهم وبين الطواف فلا بأس بهم ان
يقدموا طواف الحج والسعي واما المفرد والقارن فيجوز لهما ان يقدما الطواف قبل ان يأتيا عرفات واما طواف النساء فلا يجوز
الا بعد الرجوع من منى مع الاختيار فان كان هناك ضرورة تمنعه من الرجوع الى مكة او امرأة تخاف الحيض جاز لهما تقديم طواف
النساء ثم يأتيان الموقفين ومنى ويقضيان المناسك ويذهبان حيث شاءا وفي المبسوط فان حاضت قبل الطواف انتظرت ما بينها
وبين الوقت الذي تخرج الى عرفات فان طهرت طافت وسعت وان لم تطهر فقد مضت متعتها وتكون حجة مفردة تقضي العمرة بعد
ذلك مبتولة وان طافت بالبيت ثلاثة اشواط ثم حاضت كان حكمها حكم من لم يطف واذا طافت اربعة اشواط ثم حاضت قطعت الطواف
وسعت وقصرت ثم احرمت بالحج وقد تمت متعتها واذا فرغت من المناسك وطهرت تممت الطواف وان طافت الطواف كله ولم تصل
عند المقام ثم حاضت خرجت من المسجد وسعت وقصرت واحرمت بالحج وقضت المناسك كلها ثم تقضي الركعتين اذا طهرت واذا
طافت بالبيت وسعت بين الصفا والمروة وقصرت ثم احرمت بالحج وخافت ان يجيئها الحيض فيما بعد فلا تتمكن من طواف الزيارة و
طواف النساء جاز لها ان تقدم الطوافين مع السعي ثم تخرج فتقضي باقي المناسك ثم تمضي الى منزلها فان كانت طافت طواف الزيارة
وبقي عليها طواف النساء فلا تخرج من مكة الا بعد ان تقضيه وان كانت طافت منه اربعة اشواط واردت الخروج جاز لها الخروج
وان لم تتم الطواف وفي الاقتصاد وان حاضت قبل الاحرام فعلت ما يفعله المحرم وتؤخر الصلوة والغسل ومتى حاضت قبل طواف
العمرة وفاتها ذلك بطلت متعتها وجعلتها حجة مفردة وتقضي العمرة فيما بعد فان حاضت في خلال الطواف وكانت طافت اربعة اشواط
تركت بقية الطواف وقضتها بعد ذلك وتسعى وتقصر وقد تمت متعتها وان طافت ثلاثة اشواط او اقل وقد بطلت متعتها فجعلتها
حجة مفردة ومتى خافت من الحيض فيما بعد جاز لها ان تقدم طواف الحج وطواف النساء قبل الخروج الى عرفات وفي جمل
العقود فان حاضت قبل الاحرام فعلت ما يفعله المحرم وتؤخر الصلوة فان حاضت قبل ان تطوف طواف العمرة وتفوتها جعلت
حجها مفردة وتقضي العمرة بعد ذلك وتسعى وتقصر وتتم متعتها وان كان اقل من ذلك جعلت حجها مفردة فاذا خافت من الحيض
جاز لها تقديم طواف الحج وطواف النساء قبل الخروج الى عرفات وفي الخلاف اذا حاضت المتمتعة قبل ان تفرغ من افعال
العمرة جعلته حجة مفردة وقال الفقهاء بأسرهم يحتاج الى تجديد الاحرام دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وفي الوسيلة و
الحائض يصح احرامها دون صلوته فان تركته ظنا منها بانه لا يصح منها وجاوزت الميقات فان امكنها الرجوع اليه رجعت واحرمت
منها فان لم يمكنها احرمت من موضعها ان دخلت مكة وامكنها الخروج الى خارج الحرم خرجت واحرمت منه فان لم يمكنها
احرمت منها فان كانت طاهرا طافت وسعت وقصرت واحلت فاذا كان يوم التروية احرمت بالحج وقضت مناسكها وان
ذكرناه فان حاضت خلال الطواف وقد طافت اربعة اشواط او اكثر قطع وبنى ... وخرجت من المسجد وسعت وقصرت و

المناسك كلها ثم تقضي

واحلت ثم لو ثبت بالحج یوم الترویة وخرجت الی منی ووقفت فاذا رجعت الی مکة لقضاء المناسک بها فعلت مناسک الحج ثم الطواف
وصلت رکعتیه وان خافت قبل ان تطوف الکعبة اشتراط الطهر منعها ولم تقدر الاقامة علی احرامها ولکن تخرج الی منی وعرفات والمشعر
وقد صارت حجها مفردة فاذا فرغت منها قضت العمرة بعد ذلک وان دخلت مکة حائضا فحکمها مثل حکم من تحیض قبل ان تطوف الاربعة
اشواط فان لم تخش فوت المتعة ولو حاضت یوم الترویة بالحج وخافت الحیض جاز لها تقدیم الطوافین طواف الحج وطواف النساء والسعی فان
خافت خلال الطواف النساء وطافت اربعة اشواط [illegible] ومنه بالحج [illegible]
به [illegible] عمرة المتمتع بها الی الحج والمتاخرة هی عمرة القران والافراد
فان تمتع بها لم تحل [illegible] فلا یجوز ان یجعلها مفردة [illegible] وان لم ینو المتعة جاز و
الثانی لا یعید واذا اعتمر بعمرة الافراد [illegible] احرم بعد انقضاء ایام التشریق [illegible] المحرم فاذا اراد ها خرج الی
التنعیم واحرم منها [illegible] علی ما ذکرناه فی الحج [illegible] فاذا دخل الحرم قطع التلبیة وطاف طواف النساء فان کان الحج
واجبا او ندبا کانت العمرة کذلک هو العالم سؤال هرگاه کسی رمی جمرات را فراموش کرده [illegible] بجا اورد
واگر یکروز را فراموش کرده [illegible] قضا کند یا نه جواب ظاهر این است که رعایت ترتیب لازم باشد
پس هرگاه رمی جمره اولی را فراموش کرده [illegible] لازم است و هرگاه رمی جمره ثانیه را فراموش کرده باشد [illegible] جمره
ثانیه و ثالثه عاید و اگر دو روز [illegible] هر سه جمره را فراموش کرده باشد [illegible] روز دوازدهم [illegible]
[illegible] بجا اورد [illegible] رمی جمرات [illegible] سؤال در قتل مار و عقرب و موش [illegible] کفاره
هست یا نه و هم چنین در کشتن زنبور [illegible] جواب قتل مار و عقرب و موش [illegible] جایز است و کفاره در آنها نیست
[illegible] در صورت خوف [illegible] و در صورت عدم خوف احوط اجتناب است و در حدیث صحیح [illegible] وارد است
[illegible] المحرم [illegible] من السباع والحیات [illegible] فان لم یردک فلا ترده [illegible] وفی الصحیح اذا احرمت فاتق قتل الدواب
کلها الا الافعی والعقرب والفارة واما کشتن کیک پس ظاهر این است که کفاره در آن نیست [illegible]
ولکن احتیاط مقتضی اجتناب از آنست [illegible] ظاهر این است [illegible] هم چنین بوده باشد
کما فی الصحیح [illegible] قال سألت ابا عبد الله و ابا الحسن موسی ع عن محرم قتل زنبورا قال ان کان خطاء فلیس علیه شیء
قلت فالعمد قال یطعم شیئا من الطعام [illegible] کفاره [illegible]
[illegible] عن
احدهما قال سألته عن المحرم یقتل البقة والبرغوث [illegible] قال نعم [illegible] در کتاب تهذیب حکم بعدم جواز
آن فرموده [illegible] سؤال کفاره احرام عمره را در مکه واجب است بجا اورد یا مختار است و هم چنین
کفاره احرام حج را [illegible] جواب هرگاه موجب کفاره را در حال احرام
عمره بوده بجا اورده باشد لازم است کفاره را در مکه بجا اورد و اگر موجب کفاره را در حال احرام حج بوده باشد بجا اورده
باشد لازم است کفاره را در منی بجا اورده باشد سؤال هرگاه [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] لازم است در صورتی که [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه کسی داخل مکه شد [illegible]
[illegible] جواب احتیاط [illegible]
[illegible]

وقوف [illegible] باید عود نماید بمکه [illegible] سؤال هرگاه کسی در حال احرام حیوان او صیدی را در زیر دست و پا بکشد
کفاره دارد یا نه جواب اگر در حال راه رفتن باشد ظاهر این است [illegible] کفاره [illegible] لازم باشد [illegible]
پا بکشد سؤال در حال احرام [illegible] کفاره بخصوص دارد یا همه کفاره ها یکی است [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] در حال احرام [illegible] کفاره بسبب
[illegible] بعضی دلالت میکند که کفاره [illegible] و بعضی دلالت میکند که کفاره دارد [illegible] احتیاط [illegible]
اگر چه حکم بوجوب [illegible] سؤال هرگاه کسی [illegible]
جواب ظاهر این است که [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه محرم [illegible]
[illegible] جواب جایز است کفاره
[illegible] سؤال هرگاه محرم لباس احرام را [illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال هرگاه کسی رمی جمرات [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال هرگاه کسی [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] طواف [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال هرگاه کسی [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] در حال احرام [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه کسی [illegible] در حال احرام [illegible]
لازم است [illegible] جواب هرگاه در حال احرام [illegible]
[illegible]

... [illegible] ... لازم است ... [illegible] ... نموده باشد

ظاهر است ... در این صورة ... اجتناب از صید وزن کرده باشد ... هرگاه اجتناب از صید وزن در حال احرام

نکرده باشد در این صورة ... [illegible] ... لازم است **سؤال** هرگاه ... [illegible]

... [illegible] ...

باید **جواب** اگر ... [illegible] ... کرده است ... [illegible]

... [illegible] ... **سؤال** هرگاه ... [illegible]

... [illegible] ... **جواب** اگر اجتناب از صید ... در حال احرام کرده باشد ... [illegible]

... [illegible] ... در حال احرام از صید وزن نموده باشد در

این صورة کفارة ... [illegible] ... است **سؤال** ... [illegible]

هرگاه ... [illegible] ... **جواب** ... [illegible] ... در صورة ...

... [illegible] ... **سؤال** ... در حال احرام ... [illegible]

... [illegible] ... **جواب** ... [illegible] ... لازم است ... [illegible]

... [illegible] ...



... [illegible] ... **سؤال** ... [illegible] ... **جواب** ... [illegible] ...

کتاب الجهاد

سؤال هرگاه کسی شمشیر برهنه در دست دارد و رو بکسی دیگر میآورد آیا واجب است آنکس هم پیر کرده و بان شمشیر را
که دفع ضرر از خود بکند که شمشیر او را بگیرد یا حربه برابر وارد کند جواب در صورتیکه شخص شد آنکس که شمشیر در دست دارد اراده
قتل این شخص دارد بهر نحو که ممکن بوده مباح است بهر نحو که دفع ضرر آن شخص را از خود کرده باشد سؤال مسلم میداند بهر نحو که بحیله که
اندرزدی و فریب و خدعه مال کافر بشیر بیت حربی غیر مطیع الاسلام را بخلد غایبه که شرعا بر او حلال باشد یا آنکه عیش اند و دزدی
زنان و اولاد ایشان جایز است یا نه و یا این نحو معاملات مسلم مشتبه باشد جواب اما در خصوص مال حلال حرام است یا زنان هندو
نجس و حکم دزدی و مباح کردن زنان و اطفال ایشان جایز است جهاد لخفه زنان و اطفال کفار خواه بطرق قهر
و غلبه برده باشد و خواه بطریق اسیر بوده باشد یا بطریق بیع از کفار یا بغصب موضع بد هند یکافر نیات کافر را بانان یا عوض
بان موضع یکره ... حسب است یعنی شخص مشتری مالک میشود ... مشتری جایز است هر نحو تصرف که خواهد قسم حبس
زنان نصاری و یهود که غیر مطیع الاسلام باشند ظاهر این است که مسلم با سر حالات میشود سؤال ...
بینه را نقل ادو مولفه و معاف میباشد جواب در ذکر ... بعضه ازدی نقل او جایز است عنوان ... خفه
ندارد

كتاب الكفارات

سؤال هرگاه در روز سی شخصی کفاره ماه مبارک رمضان واجب گردیده باشد و آن شخص خواسته باشد که اطعام شصت مسکین کند آیا لازم است
که مجموع شصت مسکین غیر سید باشند یا اینکه سید باشند مضر نیست جواب در صورتی که مکفر از سادات باشد جواز استعمال
سادات تعیین سادات در اطعام بلکه اختصاص ایشان باولی بلکه استحباب است و همچنین در وقتی که غیر کفاره موسوم و حیله ایشان
نکند هرچند مکفر غیر سادات بوده باشد اما در جای این در صورتی خالی از اشکال نیست لکن جواز شاید باز اقرب باشد به
هرچند احتیاط از برای احتیاط او وفق السبیل نجات است سؤال هرگاه بر ذمه شخصی قضا و کفاره ماه رمضان لازم آید و بر اداء هیچ یک
از کفارات موفق نبوده باشد عاجز در خصوص عتق رقبه و اطعام ستین مسکین و همچنین در خصوص شهرین متتابعین
حکم این شخص در این حال چه خواهد بود جواب در صورتی که متمکن از اداء هیچ یک از کفارات ثلث نباشد ظاهر حصول
امتثال است به تصدق بقدر امکان لکن احوط انضمام صیام ثمانیه عشر یوم است بآن و اگر ممکن نباشد و اگر متمکن از هیچ بر
هیچ وجه نباشد استغفار نماید سؤال آیا نوالد کسی که کفاره سی روز ماه مبارک رمضان بر ذمه او بوده باشد شصت مسکین را
پیدا نکند مصرف را بقدر کفاره سی روز بدهد و اقل واجب کفاره چه قدر گندم است و آیا نان خورش دادن واجب است
یا نه و بر تقدیر لزوم چه قدر باید بدهد جواب این سؤال مشتمل بر چند چیز است اول اینکه هر مسکینی داد زیاده از کفاره یک
روز نمیتوان داد یا نه ظاهر این است که نمیتوان داد ثانی اینکه اقل واجب چه قدر است ظاهر این است که اکتفا در کفاره به یک مد که
انچهار یک من تبریز است میتوان نمود پس هرگاه یک من و نیم بوزن تبریز در صورت مسطوره بهر مسکینی هرچند یک دفعه باشد لیکن غالبا
امتثال حاصل میشود انشاء الله و ثالث اینکه دادن نان خورش واجب است یا نه ظاهر عدم وجوب است لکن احتیاط با امکان در دادن است
سؤال زنی بشوهر خون دید که بودن آن بصفت حیض و عدم آن بر زوج معلوم نشد و بعد از چهار روز منقطع شده غسل کرده و زوج
در روز ششم با او مواقعه نمود و بعد از آن مواقعه خون ظاهر شد در ششم و هفتم خون سیاه دید و بعد منقطع شد غسل نمود و در روز هشتم نیز
مواقعه واقع شد و بعد از آن نیز خون دید یا ده روز که مجموع ترد و نبود آیا در صورت مذکوره کفاره بر زوج واجب است یا نه
در صورت وجوب چون نصف دینار یا ربع دینار طلای مسکوک نباشد هرگاه قیمت آن از نقره مسکوک یا پول سیاه بدهد چون است و
مصرف کفاره را بیان فرمایند که آیا عدالت در کسی نیز از شرط است یا نه و بصغیر بی پدر میتوان داد یا نه جواب در صورت
مفروضه اگرچه وطی و در اثنای حیض شده است بلکه وطی اول در وسط حیض شده و وطی ثانی در اواخر حیض لکن ظاهر این است که
اثم و کفاره هیچ یک ثابت نبوده باشد نظر باینکه جهل بموضوع و ظاهر این است وجوب کفاره در صورت علم بموضوع است
سؤال هرگاه در ماه مبارک رمضان بفعل حرامی روزه ضایع شده باشد کفاره چه قدر خواهد بود جواب مسئله محل خلاف
ظاهر این است کفاره جمع است یعنی عتق رقبه و صیام شهرین متتابعین و اطعام ستین مسکین و این قول غالب بعضی از اجله
فقها است مثل شیخ صدوق در فقیه و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و مرحوم علامه در کتاب صوم و کتاب کفارات
از قواعد و هم چنین در کفارات تحریر و مرحوم شهید در دروس و لمعه و شهید ثانی در مسالک و در روضه و بعضی هم مستند
این قول حدیث صحیح است که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا روایت نموده عن عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عن علی بن محمد بن قتیبه
عن حمدان بن سلیمان عن عبد السلام بن صالح الهروی قال قلت للرضا یا ابن رسول الله قد روی عن آبائک فیمن جامع فی شهر رمضان
او افطر فیه ثلث کفارات و روی عنهم ایضا کفارة واحدة فبای الحدیثین ناخذ قال بهما جمیعا متی جامع الرجل حراما او افطر علی
حرام فی شهر رمضان فعلیه ثلث کفارات عتق رقبة و صیام شهرین متتابعین و اطعام ستین مسکینا و قضاء ذلک الیوم و ان
کان نکح حلالا او افطر علی حلال فعلیه کفارة واحدة سؤال در کفاره ماه رمضان هرگاه صوم شهرین را اختیار کند و بی

سؤالها

سؤالها روزه گرفت و شهر رابعد از عذر ناقص گذارد تا سال دیگر یا بیشتر از این سال بلکه شش هیچ گاه کافی یکی در آن روزه صیام که
صحیح خواهد بود یا نه بر فرض صحت آیا خواهد بود یا نه جواب این سؤال مشتمل بر دو مطلب است یکی اینکه صوم کفاره را تا انقضای ماه
ثانی یا ثالث و هکذا جائز است یا نه و ثانی اینکه بعض صوم کفاره که عبارت از یک روز بوده باشد مثلا لازم است در آن ماه تتابع یا نیز
بلکه تفریق بعون خواهد بود جواب از ثانی آن است که اگر ماه تتابع در بقیه صوم در صورت مفروضه واجب نیست چنانکه الشهر من متفرعات
اگرچه ظاهر کلام شیخ مفید و ابن ادریس مقتضی لزوم رعایت تتابع است قال فی المقنعة من وجب علیه صیام شهرین متتابعین
فی افطار یوم من شهر رمضان او قتل خطاء او کفارة ظهار او نذر او وجبه علی نفسه فافطر قبل ان یکمل الصیام علی الکمال کان حکمه
بخلاف ذلک احکام فان تعمد الافطار لغیر عذر قبل ان یکمل صیام شهر من الشهرین او بعد ان یکمل من الثانی یصوم من الآخر شیئا
فعلیه ان یستقبل الصیام فان تعمد الافطار بعد ان صام من الشهر الثانی شیئا فقد اخطاء و علیه البناء علی ما مضی و التمام و وجه ظهور
این کلام در لزوم رعایت تتابع در ماه ثانی آن است که مقتضای عبارت مذکوره آن است که هر وقت تعمد افطار نماید بعد از تجاوز نصف
این شخص خاطی خواهد بود پس اجتناب از خطا نمیشود مگر برعایت تتابع تا انقضای شهر قال فی السرائر فان افطر بعد ان صام من مرض
او حیض فی الشهر الاول و الثانی قبل ان یصوم منه یوما و لحدکان علیه الاستیناف بغیر خلاف و ان کان افطاره بعد ان صام من الثانی
ولو یوما واحدا کان مخطئا و جاز له البناء مختار جواز تفریق است یعنی بعد از آنکه یکماه روزه گرفت و از ماه ثانی یک روز دیگر روزه گرفت
افطار در بقیه او جائز است و تأخیر در بقیه باقی فوائد نمود بعد از آنکه شروع بباقی نمود رعایت تتابع در آن واجب نخواهد بود
و این مذهب اکثر فقها است و المستند فی ذلک الصحیح المروی فی الکافی عن الحلبی عن ابی عبد الله قال صیام کفارة الیمین فی
الظهار صوم شهرین متتابعین و التتابع ان یصوم شهرا و یصوم من الشهر الآخر ایاما او شیئا منه فان عرض له شیء یفطر فیه افطر ثم
قضی ما بقی علیه و ان صام شهرا ثم عرض له شیء فافطر قبل ان یصوم من الآخر شیئا فلم یتابع اعاد الصیام کله و اشیخ العارض
فی الاول قال ان یبقی حمله علی ما لا یکون مبیحا لله فطار فی الصوم لا ینطبق صحیح الحلبی المذکور علیه و بقوله و التتابع ان یصوم
شهرا الخ ان التتابع المعتبر فی الشهرین یحصل برعایة التتابع فی شهر و یوم من شهر بعده فالتفریق فیما بعد غیر مضر و یدل
علیه ایضا الموثق المروی فی الکافی عن سماعة قال سألته عن الرجل یکون علیه صوم شهرین متتابعین ایفرق بین الایام فقال
اذا صام اکثر من شهر فوصله ثم عرض له امر فافطر فلا باس فان کان اقل من شهر او شهرا فعلیه ان یعید الصیام اذا فرق لا باس
بالتفریق بینهما اذا صام اکثر من شهر ثم الکلام فی العارض کالکلام فی الشیء العارض فی الحدیث الاول کما لا یخفی علی المتامل فی مسکو هم
مقتضای این دو حدیث آن است که کسی که یکماه و از ماه ثانی یا یک روز روزه گرفت افطار در حال تعجیز نخواهد بود سؤال الکریم ثانی
شهر ثانی را افطار کرد مدد روز ثالث شهر ثانی را روزه گرفت در سیزدهم رابع میگوئیم صادق است در حق آن شخص که اکثر از یکماه را
متوالی روزه گرفته است پس افطار در تتابع در حق آن شخص مضر نخواهد بود سؤال کسی که مراد قضای بعض از ایام ماه مبارک با
صوم کفاره افطار آن بوده باشد و هیچ یک در بین الرمضانین بجا نیاورد و در رمضان ثالث هم هیچ وضع انقضای
بعض از ایام و کفاره افطار آن بوده او فوت کرده چه کند و مقدم قضا بر کفاره یا جواز تقدیم قضا بر کفاره یا تقدیم
کفاره بر قضا و وجوب فوری و عدم آن و کیفیت تدارک از ایشان فرمایند و اگر کفاره جمع باشد و از بعض حصاد نحاس
نا تا فی باشد واجب است با خیر جواب اینکه اگر قضای ماه مبارک تا خیر شده تا سال دیگر با زای هر روزی یک مد و نیم یا
شله که عبارت از یکصد و هشتاد مثقال صیرفی است بعد از آن تغییر شده بمثقال صیرفی در سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال صیرفی
علاوه است از باب مد بنا بر این اگر با زای هر روزی ثمن من شاه بدهد بقیه علاوه از واجب داده خواهد بود و احتیاط
در دادن دو مد است و ظاهر این است که از تکرر سنین تکرر کفاره لازم نباشد بنا بر این هرگاه تاخیر در ادای قضای ماه
رمضان شده باشد تا سه سال ظاهر این است که اکتفا بیک مد میتوان نمود با زای هر روزی و اما تقدیم قضا بر کفاره و

وهکذا الکلام

تأخیر قضا ظاهر این است هر دو جایز بوده باشد لکن احتیاط در اعاده تقدیم قضا است بسیار در صورتی که ایشان یکی را مسلم تأخیر قضا
شود تا سال دیگر بلکه در این وقت دو ریبت که تقدیم قضا متعین بوده باشد مجملاً منصوص مخصوص به صورت نبود اول تقدیم کفاره ما است
بر قضای همان سال و ثانیه تقدیم کفاره تأخیر است بر قضای سال سابق و ثالثه تقدیم قضا سال ثانی است بر کفاره سال اول
انست جمیع اینها مجوز بوده باشد مگر در صورتی که مذکور شد و اینها همه در صورتی است که اختیار هم در کفاره نموده باشد و اما هر چه هم
مثل اطعام و عتق در غیر این شکی که در جواز تقدیم آنها بر قضا عجب باشد اگرچه کفاره از سال تأخیر بوده باشد و اما فی بینه در قضا اگرچه
علی خلاف است لکن ظاهر این است که فوراً واجب نبوده باشد هر وقت که خواهد بجا آورد مگر در صورتی که فوت شود که با تأخیر ممکن نخواهد
شد به جهت بعضی از عوارض در این صورت تأخیر نمی‌تواند نمود با اینکه تأخیر نمود تا وقت تنگ شود در این وقت واجب است تعجیل در رد و معیار و فقها
که با امکان تأخیر از ماه رمضان دیگر جایز نخواهد بود و اعاده کفاره اگر مستند عدم جواز تأخیر تا سال دیگر معلوم نیست لکن تعجیل
مسارعت و مبادرت مستحب است خصوصاً در صورتی که مظنون باشد که با تأخیر ممکن از کفاره نخواهد شد بلکه در این صورت تأخیر جایز
نخواهد بود مجملاً اگرچه حال حکم صریح به وجوب فوریت در مطلق کفاره مستند آن در نظر نیست لکن دور نیست که کفاره که موجب
آن معصیت بوده باشد که کفاره در علاج و محو آن معصیت قرار داده باشد مبادرت در انجام چنین کفاره لازم بوده باشد **سؤال**
هرگاه کسی قضای روزه ماه مبارک را اهمال کند تا ماه مبارک دیگر برسد کفاره آنچه مقدار است و آیا رسیدن سال دوم ایضاً
کفاره ثانی هم واجب می‌شود یا نه و اینکه روزه قضا رمضان را بلا عذر منع نمودن یا وجود جاهل بودن در مسئله چه صورت دارد و جهل
قبلی را آیا عذر می‌گویند یا نه **جواب** کفاره اهمال در قضای ماه رمضان ماه مبارک یک مد است و یک مد به [illegible] شاه که عبارت
از یکصد و نصف مثقال صیرفی است یعنی دویست و شش مثقال و [illegible] شاهی [illegible] شانزده [illegible] بوده باشد یعنی [illegible] شش مثقال
صیرفی و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال کمتر است یعنی به حساب شاهی که عبارت از یکصد و نیم مثقال صیرفی است چند شش
مثقال و نصف مثقال الا ثمن مثقال علاوه است از مد پس هرگاه مد طعام این کفاره به حساب وزن شاه گندم بدهد باید برای هر
روز نیم من واجب را داده خواهد بود به علاوه [illegible] شش مثقال و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال لکن احتیاط این است که برای هر روز
دو مد داده باشد که نیم من و دوازده مثقال و نصف ثمن مثقال از صد و درم شاه کمتر است به عبارة اخری دو مد یک من [illegible] پانزده
مثقال الا ثمن مثقال از باب تسهیل کمتر است اما تکرر کفاره به تکرر سال اگرچه حکم به وجوب آن نمی‌کنم لکن احتیاط مقتضی رعایت این است
و اما کفاره مخالفه در صوم منذور ظاهر این است که مثل کفاره ماه مبارک است که یکی از سه چیز است که عتق رقبه مؤمنه
یا صیام دو ماه متوالی یا اطعام شصت مسکین بوده باشد و این کفاره لازم است اگرچه جاهل بوده باشد که کفاره مخالفه در صوم
منذور این بوده و اما عهد قبلی [illegible] که کسی [illegible] خود [illegible] با خدا [illegible] که چنین کاری نکند یا بکند لکن [illegible] بصیغه نموده
اگرچه این عهد باشد [illegible] در مخالفه آن کفاره لازم بوده باشد نیست لکن چون [illegible] دلیل با خالق عظیم جلیل خود چنین قرار داده
مخالفه نمودن [illegible] خارج [illegible] **سؤال** هرگاه کسی قضای ماه مبارک رمضان را اهمال کند تا ماه مبارک
رمضان دیگر برسد کفاره آن چه مقدار است و آیا کفاره [illegible] یک نفر داد یا چنین کفاره [illegible] سه سال در چهار سال
یا کمتر یا بیشتر [illegible] **جواب** [illegible] اهمال این است که ممکن از قضا بوده اهمال کرده [illegible] قضا کرده در این صورت قضای روزه
لازم است و کفاره آن یک مد [illegible] گندم بدهد برای هر روزی [illegible] یک مد [illegible] که [illegible] صد درم به وزن شاه است
بهتر است و اگر [illegible] بدهد [illegible] ظاهر این است که عیب نداشته باشد والله العالم

كتاب الامر بالمعروف والنهى عن المنكر

سؤال شخصی ... [illegible] ... جواب از باب امر بمعروف لازم است ... [illegible]

سؤال امر بمعروف و نهی از منكر در چه مقام ... جواب هركه دانست كه فلان امر منكر و حرام است ... [illegible]

[illegible]

كتاب الخيار

سؤال بیان فرمایند حکم این مسئله شرعیه را که چه می‌فرمایند زید که از اهل خبره است طلای مسکوک و غیر مسکوک از قبیل [illegible]
بیع صحیح شرعی که قابض ثمن و مثمن در مجلس [illegible] باشد عمرو از زید و بعد از ده [illegible] روز که طرف در بیع بوده باشد زید مذکور
مشتری بر عمرو بایع ادعا نماید که [illegible] از جمله مبیع که طلا [illegible] معیب [illegible] مغشوش است و مدعی
[illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

[illegible] صحیح نباشد [illegible] در صورتیکه ثمن را بیع حین العقد و ثمن باشد با عمرو [illegible] است [illegible] ثمن که خواسته
باشد [illegible] بایع [illegible] مفروض این است که [illegible] ثمن حین العقد حال [illegible]
[illegible] اشتری [illegible] هر [illegible] **جواب** معین [illegible] ثمن حین
العقد [illegible] هرگاه ثمن در [illegible] باشد با ثمن حین العقد [illegible] لازم است [illegible]
بود حین العقد [illegible] بایع [illegible] در صورتی [illegible] مشتری [illegible] الصورة [illegible]
نخواهد بود [illegible] در [illegible] شده که ثمن حین العقد [illegible] صحیح بیع است [illegible]
لازم است حین العقد [illegible] شود که ثمن [illegible] است [illegible] صحیح نخواهد بود
سؤال هرگاه شخص [illegible] حساب [illegible] نماید [illegible]
[illegible]

[illegible]



میشود بایع را بعد از انقضای مدت اختیار فسخ نخواهد بود **سؤال** زید خانه مجیر را ابتیاع نموده از عمرو بمبلغ معین و صیغه را
باسم خود جاری نموده و حال میگوید که قصد من این بود که خانه مجیر را بقصد بکر خریده باشم لکن صیغه مجدده جاری شده و
وجه ثمن را از بکر اخذ و قبض نموده و حال میگوید قصد من بکر بود و صیغه و قباله را باسم خود خوانده ام و نوشته‌ام یا در این صورة که
بقصد بکر بوده و تغییر کرفته و تجدید صیغه نموده خانه مال زید است یا مال بکر و قصد بکر کفایت میکند یا احتیاج بصیغه مجدده
میباشد **جواب** در این جا دو مقام است یکی آنست که آیا بکر را لازم است تصدیق ادعای زید که این خانه را بقصد او خریده ام تصدیق
او نماید یا نه جواب آن اینست که اگر بکر او را وکیل نموده باشد در خصوص بنا بهم بعمل نمیاید بخصوص یا بعموم در این صورة
نقل وکیل مقبول است لازم است بر موکل که قبول نموده باشد و مقام ثانی آنست که هرگاه بکر تصدیق دعوی زید نموده در این اقرار که من
خواندم بقصد او خریده ام و خانه را تصرف شده آیا در انتقال خانه به بکر محتاج بصیغه دیگر هست یا نه جواب آن اینست که
حیثی حاجت بصیغه دیگر نیست بلکه هرگاه ... نکند وکو بکر من خانه را بقصد تو خریده بودم نه بکر این ... ها از او صحیح است
سؤال اخذ ربا از کافر حربی جایز است یا نه و بر فرض جواز مخصوص است بآنکه در ولایت کفر بوده باشد یا اگر در بلاد اسلام نیز
اخذ ربا از ایشان میتوان نمود **جواب** اخذ ربا از حربی باتفاق علمای شیعه جایز است خلافی در این نیست بلکه بعضی علمای شیعه دعوی
بلکه علمای اهل سنت اختلاف کرده اند در این شافعی و مالک و احمد و ابو یوسف منع نموده اند از اخذ ربا از کافر مثل مسلمین لکن ابو حنیفه
جایز دانسته و ما اختصاص این به بلاد کفر یا شمول آن اگرچه در بلاد مسلمین بوده باشد ظاهر این است که حکم مخصوص بلاد کفر بوده
باشد بلکه جایز است اخذ ربا از حربی خواه در بلاد کفر بوده باشد یا در بلاد اسلام بجهت عموم ادله خاصه نقل شده که موهم اختصاص
و آن حدیث این است که رسول الله صلی الله علیه و آله لا ربا بین المسلمین و اهل الحرب لکن حدیث مذکور ... در طرق ... اختصاص
اختصاص به بلاد کفر ندارد **سؤال** چه میفرمایند در اینکه شخص ثلث جارا که ملک خود را زید بعمر و قبل از بلوغ زمان خیار مصالحه
نموده جار فسخ خود را بکر بمبلغ معینی ... بکر مزبور هرگاه اختیار فسخ مصالحه مسطوره نماید در زمان خیار مال المصالحه ... فسخ
بکر منتقل میشود یا نه و بیان فرمایند **جواب** در مسئله احتمال باو در اول استشهاد و احتمال است اول آنست که مقصود بکر
فسخ بوده باشد و ثانی آنست که مراد زید بایع بوده باشد اگر مراد اول است بل اشکال فسخ معاملة ... بکر در فرض سؤال موجب
انتقال باو نمیشود چه عقد بیع بحسب شرع موجب حدوث علاقه ملکیت مابین مشتری و مبیع و فسخ مزیل و رافع این
علاقه است پس هرگاه بیع بحال اول بفسخ بحال کند بایع و فسخ بحدث علاقه ملکیة مابین فاسخ و مبیع نیست و اگر مراد ثانی است
یعنی مقصود از فسخ بکر مبیع منتقل شود از عمرو بزید بی ظاهر این است که منتقل میشود و اشکال بکر در این مقام ... نیز اینست که اصل
لزوم عقد است و فسخ بکر موجبات الحکم مقتضی آن برشد بمقتضای ... مذکور نموده فسخی است که از خود بایع بوده باشد یا
بایع در مصوری بکر در ضمن عقد شرط شده باشد فسخ او در صورة مفروضه ... تحقق نیست اما اول پس ظاهر است اما ثانی پس
بجهة آنکه فسخ اگرچه متنبه است لکن در ضمن صحیح او شرط شده است ... لکن جواب این آنست که این فسخ اگرچه از
بایع نیست لکن در حکم فسخ بایع است نظر بآنکه این حق بوده از بایع حسب المصالحه منتقل شده به بکر پس این بعد ان فسخ
که بجهة بایع نباشد بوده حسب المصالحه که از عقود لازم است منتقل نموده بغیر ... در این مقام اشکالی در صحة اصل مصالحه بوده
بیان این آنست که مصالحه حق باید در حین مصالحه ما یصلح مصالحه بوده باشد یا امکان ملکیت داشته ثابت بوده باشد
و این دو هیچیک در صورة مفروضه متحقق نیست نظر بآنکه مورد سؤال این است که مصالحه قبل از بلوغ زمان خیار شده
و معلوم است قبل از بلوغ زمان خیار حق خیار از برای بایع ... مالک نشده تا باید بکر منتقل نماید پس تحقیق حال در این
مقام مقتضی این است که کفته شود عقد صلح عقد بیست که مقتضی نقل شیء است عینا ... او منفعت او ... از ما لک بدیگری یا
مقتضی ابراء است ... اگرچه در این صورة نمیتوان گفت که نقل متحقق است پس محتاج بکلام دیگر نخواهد بود معلوم است نقل

والنقل

وانتقال میشوند بما الکیه و مملوکیه بالفعل است بنابراین میگوئیم اگر صلح خیار قبل از بلوغ زمان خیار شود باطل و صحت آن نخواهد بود
نظر بآنکه در این وقت بایع مالک خیار نیست که حقی است از حقوق تا ... باشد و بعد از صلح این حق منتقل میشود از او بمصالح له و اما قبل
از بلوغ زمان خیار ... بایع مالک شیئی نشده است تا منتقل نماید به بکر و اگر این است که فرموده اند قبل از بلوغ زمان خیار
عقد لازم است بعد از بلوغ آن جایز میشود بنابراین صلح متعلق نخواهد شد پس صحیح نخواهد بود اینست حاصل اشکال
در این مقام لکن **جواب** این آنست که دعوی کلیه در این مقام که در صلح میباید مقتضی نقل شیئی باشد به بکر صحیح نیست بلکه بعضی هم
صلح مقتضی انتقال شیء بوده باشد از مصالح بمصالح له و آن مصالح المصالح مسلم نیست جایز است ... در آن نیست که صلح اند بعد
صحیح است در این صورة انتقال از مصالح بمصالح له نباشد و اما از جانب مصالح له گاه هست که انتقال متحقق هست و گاه هست
متحقق نیست چنانچه در صلح بلا عوض بوده باشد و هم چنین است صلح ابراء حق و صلح در ... و اشاله آنها که
صلح در امثال این موارد اسقاط حقوق است از مصالح نسبت بمصالح له در کلام احدی از علما نظر نرسیده که در تعریف صلح نقل
وانتقال را اخذ کرده باشند بلی ظاهر این اجله متوجه است بتعریف بیع نظر بآنکه علما نقل ملک را در تعریف بیع اخذ نموده اند
نقل المبسوط والسرائر والتذکرة ونهایة الاحکام والقواعد والتحریر وغیرها ان البیع هو انتقال عین مملوکة من شخص الی غیره
بعوض مقدر و فی النافع وعن الارشاد والایجاب والقبول اللذان ینتقل بهما العین المملوکة من مالک الی غیره بعوض مقدر و
عکس تعریف منتقض میشود بجمیع سلف نظر بآنکه مبیع در بیع سلف غالب این است که حین العقد موجود نیست چه جای آنکه
مملوک بایع بوده باشد و اخال و هم چنین است مطلق بیع فی الذمه در صورتیکه بایع مالک جنس مبیع در حین عقد نبوده
باشد مثل کسیکه من گندم میفروشد و الکرد ادرست مالک بجنس از آن نیست و شبهه در صحت بیع در چنین صورة نیست و کذا الحال
فی البیع الفضولی در صورتیکه مالک امضا نماید بنا بر مشهور که اجازه مالک کاشف است نه ناقل است حین العقد بآنکه نافذ بوده باشد
اگرچه و مع این ابراد آن تعریف مبسوط و نحوه ممکن است نظر بآنکه ماخوذ در این تعریف انتقال عین است از شخصی بمشتری در این
است کرا اینست که عین منتقل الیه در حین عقد مملوک بایع بوده باشد یا نه و ممکن است مملوکیت در کلام ایشان در مقابل مال الانفال
بوده باشد نه آنکه مراد این باشد که حین العقد مملوک بایع بوده باشد لکن اشکال باقی است در کلام نافع و ... نظر باینکه
تصریح شده در آن که انتقال میباید از مالک بوده باشد و ما نیستیم که مالکیت بالفعل در صورة مذکوره ثابت نیست بلکه
بعد از تعریف در مقام بیان ... ذکر فرموده لذکر میباید منافات مابین مالک بوده مباشند مگر آنکه گفته شود که مالکیه
اعم است از بالفعل و بالقوه **سؤال** هرگاه شخص ملکی فروخته باشد بعد و بقیه مبیعی در قبض بعنوان بیع الامد باشد و غیر آن
ما بعد را هم مصالحه نموده باشد بمال الصلح معین و اسقاط اجاره عین را نیز نموده باشد بعد از مدتی بایع مزبور بمشتری ادعا
نماید که من غبن دارم و مصالحه نمیده است آیا در این صورة زید را میرسد بجهة عوض عبن نماید یا نه و در صورتیکه دعوی
عبن توان کرد آیا ایجاد دعاء عبن زمان مبایعه را بکند یا زمان آنکه دعوی نماید **جواب** بر فرض وقوع و اشتمال بوده دعوای
عبن ثابت نیست و معیار در ادعای عبن زمان مبایعه است **سؤال** در مبایعه نقدین که قبض مجلس شرط است مخصوص است بصورة
عبن انضمام شیء آخر یا اعم از صورة انضمام و عدم است مثلا هرگاه کسی اراده فلاکردوا و سکی که مبلغ خطیری بقیمه است معتبره
میفروشد بمبلغ صد تومان مثلا نقد آیا این معامله صحیح است یا فاسد **جواب** در بیع نقدین مطلق قبض مجلس شرط است
خواه منضم بشیء آخر شده باشد یا نه اما صورة عدم انضمام پس محتاج ببیان نیست اما صورة انضمام پس بجهة آنکه منتسب است
که عبارة فقها که منسوخ شده المذکور دسرده فالسیخ الطائفه فی النهایة والسیوف المحلات والمراکب المحلات بالذهب
والفضه فان کان بیعا ثمن بالفضه وعلم مقدار ما فیها جاز بیعها بالذهب الفضه نقدا ولا یجوز نسیئه فان بیع بالفضه
فیکون ثمن السیف اکثر مما فیه من الفضه جاز وان کان لا یعین ذلک فیروک کان مثلا الا ان لم یبق ذهب السیف

والسبر وكذا الحكم فيما اذا كانت محلاة بالذهب وعلم مقدار ما فيها بيع بمثلها واكثر منه بالذهب ولا يجوز بيعهما باقل مما فيهما
من الذهب ويجوز بيعهما بالفضة سواء كان اقل مما فيها من الذهب او اكثر اذا كان نقدا ولا يجوز نسيئة على حال ومتى لم يعلم مقدار
ما فيها وكانت محلاة بالفضة فلا يباع الا بالذهب وان كانت محلاة بالذهب لم يبع الا بجنس اخر سوى الجنسين من المتاع و
المتاع ومتى كانت محلاة بالفضة واراد بيعها بالفضة ولم يكن لهم طريق الى معرفة مقدار ما فيها فليجعلوا معها شيئا اخر ويبيع با
الفضة اذا كان اكثر مما فيه تقريبا ولم يكن به باس وكذا الحكم فيما كان من الذهب ولا باس ببيع السيوف المحلاة بالفضة نسيئة
اذا نقد بمثل ما فيها من الفضة ويكون ما يبقى ثمن السيف والنصل انتهى كلامه وفهم من هذا الكلام دلالة على المرام كما لا يخفى
على اهل التامل والافهام قال [illegible] في الرائد والسيوف المحلاة والمراكب المحلاة بالذهب والفضة فان كانت محلاة بالفضة
وعلم مقدار ما فيها جاز بيعها بالذهب والفضة نقدا ولا يجوز نسيئة فان بيع بالفضة فيكون ثمن السيف اكثر مما فيه من الفضة
جاز وان كان اقل مما فيه لم يجز بيع ذلك الا ان يشترى السيف والسير او يشترى بهما اعنى السيف والسير نسيئة دينية
ويجعل الفضة او الذهب **سؤال** هرگاه زيد وعمرو در مجلس گفتگو وصحبت در باب ابريشم در [illegible] و[illegible] زيد
مقدار [illegible] ابريشم بيع سلف [illegible] دخترانرا [illegible] ابريشم [illegible] ابطال
ابريشم خود نمايد زيد مدعى اين باشد كه اين معامله محض صحبت بوده وبعد عقد نشده يا در معامله شرط اطلاع شده نظر باختلاف
در اداء مبيع وما شمول اسنا يا در جميع صور بيع صحيح است يا فاسد **جواب** چونكه مفروض اين است كه معامله فيما بين طرفين
بيع سلف بوده ومعتبر در بيع سلف آنست كه مشترى در مجلس بايد تسليم ثمن نمايد ببايع وفرض اين است كه تسليم ثمن نشده
بنا بر اين بى اشكال بنا بر بطلان متروك [illegible] معتبر در بيع سلف آنست كه قبض ثمن حال الا مجلس بود با آنكه بايع مديون
مشترى بوده بعد از تحقق عقد ثمن را مشترى بما في ذمه بايع است محسوب نمايد [illegible] در صورت كه هيچ يك واقع
نشده باشد جاى اشكال معامله باطل است ومشترى تسلط دارد كه مطالبه مبيع نمايد ونه بايع مسلط است كه مطالبه
ثمن نموده باشد اگر فرض شود كه طرفين قرار داده باشند در حين عقد مبايعه بعد از آنكه بايع بعد از حلول اجل تسليم مبيع
بنزد مشترى نمود را نوبت تسليم ثمن نمايد در اين وقت اگرچه مبايعه بطريق سلف كه مذكور در سؤال است شده لكن
بانعقاد بايع باطل است نظر بآنكه ثمن و[illegible] و[illegible] مديون مواين ثمن با طلا [illegible] ماخوذ فيها وبطلانه اين
دعوى اجماع نموده مانند بيع مبايعه كه صحيح است سه قسم است اول آنست كه ثمن ومثمن هر دو معجل بوده باشد نقد باشد
فيما بعد نقد مى كنند دوم آنست كه ثمن معجل وثمن مؤجل مثل اينكه ثمن ابريشم كه موجود است ميفروشد بمشترى بمبلغ
معين [illegible] معين [illegible] چنين ميشود كه ثمن را بعد از انقضاى مدت ما مبين [illegible] صحيح است [illegible] از اين بيع
نسيه ميگويند سيم عكس اينست يعنى ثمن معجل است ومثمن مؤجل [illegible] اين بيع سلف [illegible] بى اشكال معتبر در اين
قسم آنست كه ثمن را حين عقد مبايعه يعنى قبل از تفرق تسليم بايع نمايد اگر چنين بوده باشد اين قسم نيز صحيح است واگر تسليم
ثمن ننموده باشد بى اشكال باطل است **سؤال** زيد بعضى املاك خود را بيع شرط نموده بمال المصالحه در [illegible] شده كه هرگاه مال المصالحه
بيرون باشد [illegible] باين نوع بيع شرط صحيح است يا انكه صحيح نيست وبيع شرط بهم ميخورد وحيوان انكه صحيح باشد
وبيع مال الصلح باشد ضامن نايد كه [illegible] **جواب** هرگاه خالد در ضمن عقد لازمى [illegible] لازم [illegible] باشد كه هرگاه
مبيع مال [illegible] بوده باشد [illegible] صحيح و[illegible] لازم است وهم چنين در صورتى كه [illegible] شرعى [illegible]
لازم نموده باشد [illegible] لازم است يعنى هرگاه مبيع شخص [illegible] كه مال غير بوده وبايع [illegible] بوده وفا
امضا نمايد [illegible] لازم است كه [illegible] نباشد وهرگاه در ضمن عقد لازم [illegible] شرعى نبوده باشد [illegible]
همين قول بوده باشد در اين صورة اگرچه حكم باينكه لازم است درصورة التخفاف [illegible] باشد اشكال [illegible]

لكن

لكن اشكالى نيست كه راجح بلكه احوط عدم [illegible] است كه از عهده ثمن برآمده باشد **سؤال** هرگاه زيد بعمرو ده تومان نقد بدهد وداد وفى
باشد بيع شرط داشته باشد ودر بكر بخواهد باشد وزيد مديون بخواهد باشد وكويد كه من اين نخواهم ان بايد
بيع شرط داده ام وعمرو ميگويد كه من از باب تمليك بعنوان داشته ام آيا معتبر كلام مدعى است يا صاحب دين **جواب** اين چند
قسم است اول آنست كه مديون در حين ادا چنين ميگويد كه من اين وجه را بايد بجهة بيع شرط ميدهم وطلب ميكند
كه من از بابت ديگر محسوب ميدانم ومديون راضى نشود بلكه كويد كه من از بابت بيع شرط ميدهم در اين صورة معتبر قصد
مديون است وكلام صاحب طلب مسموع نيست دوم آنست كه مديون ادعا نمايد كه من وجه را بابت بيع شرط داده ام از بابت بيع شرط
داده ام وصاحب حق منكر است ميگويد [illegible] در اين صورت [illegible] و[illegible] [illegible] كلام او مسموع
نيست **سؤال** [illegible] چه صورة دارد **جواب** اما [illegible] ظاهر اين است كه بيع [illegible] جايز بوده باشد
واما [illegible] **سؤال** بيع معاطاه ايمان [illegible] **جواب** بيع معاطاه [illegible] بيع
معاطاة است [illegible] باشد لكن شرط بيع همه محفوظ بوده باشد **سؤال** [illegible] در
[illegible] ابى عبد الله [illegible] چه صورة دارد **جواب** حرام وموجب معصيت است [illegible] باشد با غير
[illegible] **سؤال** زيد [illegible] از عمرو [illegible] چه صورة دارد [illegible] انكه [illegible]
[illegible] ما فى الذمه [illegible] موجل چه صورة دارد وهرگاه [illegible] بيع [illegible] ثمن
موجل بوده باشد چه حكم دارد وهرگاه [illegible] نقد بوده [illegible] چه صورة دارد **جواب** در صورتيكه [illegible]
مال [illegible] نسيه [illegible] باشد [illegible] ان مال [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **جواب** ظاهر اين است [illegible] چنين [illegible]
باشد [illegible] **سؤال** هرگاه [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] باشد [illegible] مشترى [illegible]
مكرر [illegible] **سؤال** هرگاه [illegible] بيع شرط [illegible] مدت
با بايع است يا مشترى **جواب** ظاهر اين است كه مال مشترى است **سؤال** هرگاه زيد بكومان [illegible] بدهد [illegible] قرض
[illegible] يكسال باشد [illegible] بيع و[illegible]
[illegible] مبلغ معينى [illegible] مال المصالحه [illegible]
[illegible] **جواب** هرگاه [illegible] شرط [illegible] مبلغ [illegible]
[illegible] در اين صورة جايز [illegible] اما هرگاه شرط [illegible] ظاهر اين است كه [illegible] باشد [illegible] مال المصالحه
[illegible] صورة [illegible] معين بوده باشد [illegible] شخص ومعلوم نيست
وثانيا [illegible] بيع مال المصالحه [illegible] عامل ورب المال [illegible]
مال شخص [illegible] صورت **جواب** هرگاه زيد [illegible] ملكى [illegible] وكيل كرده
[illegible] در صورة ثبوت وكالة نا
جواب بر فرض ثبوت وكالة [illegible] معتبر [illegible] بيع صحيح ومبيع
ملوك عمرو خواهد بود **سؤال** هرگاه زيد خانه بيع شرط نموده وخانه مشهور باشد كه خانه [illegible] زيد [illegible]
كه ادعا مينمايد كه خانه از والده من است [illegible] ثلث نمايد [illegible] **جواب** خانه هرگاه

در تصرف زید بایع بوده باشد و زید آنچه را در معرض مبایعه در آورده باشد این بیع بمقتضای قواعد شرعیه محکوم بصحت است

خصوصا در صورتیکه مشهور و معروف بوده باشد که خانه مال او است چنانچه مفروض در سؤال است و ولد زید با دیگری بعد

از تحقق مبایعه و انتقال بید بکر ادعا نماید بخشش [illegible] این کلام از او مسموع نیست [illegible] شرعیه [illegible]

سؤال اطفال اهل [illegible] کتابی [illegible] از [illegible] بوده اند و بشرف اسلام مشرف شده اند

و غیر [illegible] می باشد [illegible] که صاحب کتاب [illegible] بوده باشد در این صورت [illegible] بیع و شرع [illegible]

جواب جمیع فرق کفار خواه صاحب کتاب بوده باشند یا نه در صورتیکه [illegible] اهل اسلام و مطیع ایشان بوده باشند بیع و شرای ایشان

جایز است [illegible] مالک ایشان شد [illegible] و از آزاد نموده است [illegible]

سؤال سید عبد الله نامی [illegible] در [illegible] عال و خود [illegible] ملا زمان [illegible] ساخته و پاره از مسائل را

که در [illegible] مردم از او سؤال نموده اند و ایشان جواب گفته اند از جمله اینها سؤال نموده اند که آیا [illegible] ماکول اللحم که از قبیل [illegible]

بوده باشد [illegible] بازار ایشان در جواب فرموده اند که [illegible] و این حکم [illegible] زمان [illegible]

چهار [illegible] عزیزی [illegible] حکم ایشان فرمایند جواب اولا عجز این سید عبد الله نام را [illegible]

[illegible] جناب سید [illegible] اند [illegible] سید [illegible] نموده اند یا دیگران [illegible] سید نموده اند یا اشتباه نموده

[illegible] سید عبد الله نام [illegible] ماکول اللحم [illegible] و این مطلب [illegible] خادم شریعت [illegible]

داده [illegible] حرام است [illegible] ماکول اللحم [illegible]

شده در حال [illegible] حکم فرموده اند [illegible]

حکم [illegible] است [illegible] ماکول اللحم بوده باشد [illegible]

[illegible] نجس است و اما [illegible]

بوده باشد [illegible] بوده باشد [illegible]

در [illegible] شده [illegible] باد سبحانه من غضبه و من سوء النفس الامارة بها

مهلکه و مضلة الاعادیم [illegible] سؤال [illegible]

نموده [illegible] مشتری نداده [illegible]

در تصرف [illegible] بایع [illegible] مالک [illegible] مشتری [illegible] بیع را

[illegible] بیع [illegible] با وجود [illegible]

[illegible] جواب [illegible] بیع [illegible] مبایعه [illegible]

مبایعه [illegible] لازم است [illegible] مبیع [illegible] مشتری [illegible]

[illegible] بیع [illegible]

سؤال هرگاه [illegible] در خصوص بیع و شرای عقاری فیما بین خودشان [illegible] فروختم [illegible]

[illegible] و شرایط [illegible]

[illegible]

[illegible] جواب هرگاه [illegible] بایع [illegible]

بایع [illegible] بیع [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بایع [illegible]

سبلغ [illegible] باشد همان [illegible] همین مبلغ [illegible] شرط [illegible]

[illegible] سؤال

هرگاه زید خانه [illegible] هزار [illegible] شرط کند [illegible]

[illegible] جواب هرگاه [illegible] فسخ البایع

[illegible] بایع [illegible] مشتری است لکن این در

[illegible] بایع [illegible] بایع [illegible] فسخ ندارد لکن [illegible]

مشتری [illegible] بایع سؤال [illegible]

[illegible] مشتری [illegible]

[illegible] مشتری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بایع [illegible]

[illegible] جواب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سؤال چه

[illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible]

انجز هر سو ذکر جامع است و صغیر بوده باشد یعنی جمع مع الطرب از غنا باشد که بسیار از جمله امور مسلّمات خواهد در اشعار
بوده باشد یا مراثی یا در مضمون در قرآن بوده باشد یا در انکار در جمیع اینها حرام بلکه از جمله کبایر است مستثنی در ان شده مگر
خوانندگی که ابتغا عرس بهر اجرت در این باب مشهور ما بین جماعتی است و ما علاوه ان حرام و موجب مطالبت **سؤال**
زید از عمرو مالی خریده و مبلغ یکسالی و عمرو داد و دین عمرو نخواه طلب عمرو و دانه یال ده مثقال و شش نخود تعهد کرده و در دارالضرب
آن زمان زید عطا به طلب عمرو بنا زید جمع طلب عمرو را با جا غلو شروه و امروز به اجاغلو را تصرف کرده بعض سبب حال حود دارد زید داد
که فلو مبلغ ان باب طلب عمرو بموجب سبب خود نیابد که به وزن جنس عمرو را اضبط نموده از علاوه مبلغ که بعد از معامله عمرو
امنه او حاکم که بود یال مدیون من بود یا اجاغلو از تعامل تفاوت و یال یا اجاغلو بین بدهد **جواب** شرع شریف مناط اعتبار
نیست بلکه معیّن و موزون بنا بر است عمرو مستحق بین اگر عقد واقع شده باشد بر یال ده مثقال و شش نخود ایشان ذمه مشتری مشغول
بجنس یال معهود در وقت آن شریف با اجاغلو را اگر در ان وقت عدد اشرفی مثل حال بود که هر عددی معادل شش پنجم ده مثقال
بود در این وقت اگر بعضا الحرام و ما بین طرفین متفق شده باشد این نحو که مشتری کفت طلب که از بود اشیم از اعطا مسلم کردم بود این
با اجاغلو در این وقت بعد این مصالحه عطا در مابه التفاوت نمیتوان نمود و اگر چنین اتفاق نشده باشد بلکه محض کرفتن با اجاغلو بوده باشد و
اسقاط مابه التفاوت بر بعض اعطا معتبر در شریعت مطهره نمود باشد ظاهر این است مطالبه مابه التفاوت را میتواند نمود اگر
چه معاوضه عوض و تصرف نمودن در تحت او بوده و هو العالم **سؤال** زید مدت هشت ماه در خزانه ماهیانه بعد از انقضاء
مدت شهر یا ماه بر حسب المقرر داده و گذشته آن و هر سال عطا به عوض جنس شهر میکند بعضی از شیخان این بگوید که جها
بین یاب تا شهر را شرابخانه ابا و هر بر قال که چه عطا راند **جواب** مشتری به عطا مطالبه بهبهان مقدار شهر را است که در حین العقد
به مبلغ دارد که شده متلط بر مطالبه ظرف شهر به نسبه بایع لازم است در مقدار شهر را تسلیم مشتری نماید بر مشتری
لازم است ظرف شهر را در صورت مطالبه تسلیم نماید **سؤال** در حمل بودن در تعزیه سید الشهدا و شبیه بیرون آوردن چه
صورت دارد **جواب** امام در حمل و دوست چیان بیست خواه در تعزیه جناب سید الشهدا بوده باشد یا غیر آن و اما شبیه بیرون
آن حال مشتی خبر نیست **سؤال** زید در ایام جنوع حرز املاک خود را بعمرو ما بعوض [illegible] بعنوان حلوت که تا مدت معیّن هرگاه
ثمن و سایر لوازم دارد بمشتری بماید فسخ معامله بار بلند بوده باشد و قبل از انقضاء مدت خیار زید مریض شد او را اولاد و ضعیر
بوده و کسی که متصدی امور ایشان شود نبوده و مدت خیار منقضی شده آیا در این صورت اولاد زید با بایع لمیرسید که بعد از بلوغ رد
ثمن را نموده عوض فسخ نمایند **جواب** بعد از انقضای مدت خیار منقضی شد و رد ثمن بمشتری نشده باشد در این وقت را
لسلط انتزاع ملک از مشتری نمی باشد خواه صغیر بوده باشد یا والد بعد از موت بایع یا کبیر چه بعد از انقضای مدت خیار و عدم
رد مثل ثمن بمشتری مبیع ملک لازم مشتری است و شرعا تسلطی بر او نیست بلکه رد ثمن بودن در چنین صورت موکول بر رضا و دو عدد
او است **سؤال** شخصی متاع شغل و کسب او بقول و عطاست و اهن معهود بوزن و بعدد میفروشد مثلا یکروج نعل میفروشد بعضی
دهاد و یا صاحب دیکری بمان طریق میفروشد و در اینها زیاده و نقصان بحسب وزن میباشد **جواب** اگر مقصود این است که
اصل آهن را بوزن معهود و نعل را بعدد بوزن میفروشد چنین معامله چه صورت دارد جواب آن اینست که جنسی مذکور اگر مقصود بیع
کاغذ است مثلا مقدار آهن معاوضه و هم چنین نعل معاطاً را و لا و این بحر جهت آهن اکثر را مید هد از متعارف
و مشتری چنین اعتقاد دارد که به طریق متعارف است ظاهر این است که اگر مجهوله مقدار معیّن و در هر باب از اطلاق مشتریات
باشد و مشتری چنین اعتقاد داشته باشد که طریق معهود است و در واقع چنین نبوده باشد خیار حیف جایز نیست و اما هرگاه
مجهول به مقدار معیّن ثابت باشد لکن مختلفا تفاوت میباشد بعضی کمتر است در وزن و بعضی زیاد در چنین صورت ظاهر این که
انجز متاع میکند و ظاهر این است که اختلاف در وزن در مثال این صورت عیب نداشته باشد **سؤال** چه میفرمایند علمای امامیه

و فقهای اثنی عشریه که شخص عجم دارد بجایی که عامل و فکار کار است و نحو میباشد در بعضی اشیاء که ظاهر و بلا فصل شد الحال با نجاست مبتلا
با مسلمانان بیع نماید یا نه و حال آنکه در وقت بیع اطلاع بدهد که این مال نجس است و باید ظاهر کرده و اگر نتواند چه نحو بعضی در کل بیع
شادات و غرابه و هر سد ببیع آنکه مال و مجرم مغفور میشود زاید الکریم که فکار میباشند در محل بیع همین حاکم است و اگر نجاست
نبوده و بیع نماید در نظر مشتری محلول میکند و نصف قیمت از انقراض خریده بکلّف این شخص عجم نوع است و اگر راه دیگر هم در وقت
بیع نجس این شخص و صاحب او نوع دیگر داشته باشد ظنی یغرمانید که بسیار محل حاجت والحال بخصوص بیع و شرای بعض اجناس کم
مثل فکار میباشد معطل میباشد **جواب** تفصیل و رسائل ما بین نجس است که هر گاه نجس العین بوده باشد مثل خمر و خنزیر و میته
و نحو اینها بیع نیست مگر بعض اقسام کلب مثل کلب صید با کلب ماشیه و زرع و حائط و شکی که در عدم جواز بیع نجس العین نیست و اشکالی
در بطلان چنین ما بیع نیست مگر در بعض اقسام کلب مثل کلب صید و کلب ماشیه و زرع و اما هرگاه نجس العین نبوده باشد بلکه نجاست
عارض شده باشد اینها بوده مثل چوب و لباس و خرما و نحو که قابل تطهیر نیست مثل اجسام مایعه مثل شیره و دبس و روغن و دهن و نحو اینها این
قسم تیز ما بیع اینها جایز نیست خواه اعلام مشتری نماید یا نماید مگر روغن نجس در صورت اعلام بنجاست آن بیع آن بجهت سوزاندن جایز است در
جهت سوزاندن در زیر آسمان و اما هرگاه قابل تطهیر بوده باشد مثل فکار و نحو آن اینها بیع آن در صورت اعلام بنجاست
بیع آن جایز است و با عدم اعلام جایز نیست **سؤال** شخصی وقف موضع مفتوح العنوه است با مرسوم که مفتوح العنوه باشد کسی او را عمارت
کرده بعد او فوت شد عمارت او خراب شد و وارث ندارد دیگری آمد آنرا تصرف کرد و این دو شرا و کسی مسلط کرده که بجهت آن
و متولی در ان تصرف نماید یا نه **جواب** مفتوح العنوه بودن رعی ثابت نیست بلکه ظاهر این است که نبوده باشد بنا بر این
هر گاه معلوم در تصرف مستحق بوده باشد مادام که شخص متصرف با او ادعا و معلوم بوده باشد و مدعی دیگر نبوده باشد دیگری
تصرف نمیتواند نمود با عدم اذن متصرف اگر چه عمارات و ابنیه در آن منهدم شده باشد و اما هر گاه مالک آن معلوم نبوده باشد
و مالک آن معلوم نبوده باشد در چنین صورت املاک از انفال میباشد مخصوص امام زمان است تصرف بجهت شیعیان ایشان
جایز است **سؤال** زید عمرو را وکیل نموده که ملک محقق او که بعنوان خانه و غیره همان حبس الحمراند بفروش برساند که دیگری از آن
بهمه نبود بر نمیخرد **جواب** نظر باینکه تصرف در مال غیر موقوف باذن مالک است که ادعای مالک کرد و کیل اینجا حالا بعد از بیع
مصرف باین نمیشود که جهة خود خریده باشد پس وکیل در صورتی که وکیل در فروش مال بوده باشد بخود میتواند ظاهر این است
که نمیتواند بجهة خود ابتیاع نماید پس در صورت وکالت بخود وکیل هرگاه مال موکل را انتقال بخود نماید بنا بر این مبایعه مقتضای کلام
شرع جواز معلوم بلکه فضولا واقع شده خواهد بود موقوف با مضای موکل است بعد از اطلاع و در چنین صورت هرگاه
بدیگری بعد بفروشد عوارض با آن شخص مشتری یا این شخص وکیل بخرد و شد در صورت رضای مشتری با نو میتواند چه خراجها
لکن از حد کلام خارج میشود و در صورت عدم جواز که مذکور شد و بعد از آنکه متصدی طرفین معامله خود وکیل شود بلکه نحو که
الغا ایجاب از جانب موکل نماید و قبول از جانب خود بلکه خود وکیل متصدی نشود مثل اینکه ایجاب را از جانب موکل خود وکیل
متصدی شود و دیگری از جانب خود وکیل نماید که متصدی قبول شود یا بعکس یا به نحو که دیگری از جانب موکل و وکیل نماید در اینکه
متصدی ایجاب شود در صورت اذن وکیل متصدی جزو وکیل متصدی قبول شود از جانب خود جمله مشکل مشهور بجهانه صورت
متوجه وکیل خود متصدی ایجاب و قبول شود یا دیگری را وکیل نماید در اجرای ایجاب و قبول یا متصدی ایجاب خود شود و متصدی
قبول دیگری باشد که این شخص یا بعکس در هیچ یک از اقسام اربعه مذکوره مبایعه صحیح نخواهد بود اینها در صورتی است
که تصریح از موکل نشده باشد بخود که اگر خود خانه یا ملک خریده باشد بجهت خود مأذون باشد یا عکس که در نحو تصریح بوده باشد
در چنین صورتی مباح است حصول در صورت مذکوره که متعدد منعقد شده باشد **سؤال** زید عمرو را وصی کرد
و متوفی شد عمرو خالد را وکیل نمود که لباس ها موجود را بیاید که بباشد به شهر سلطان حالا خالد میتواند که از آن

[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]



[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

سؤال [illegible]

مستحق المبیع باید بود و در این حال بایع بگوید که من در این مسئلة الان تقلید فلان مجتهد را میکنم که این معامله را صحیح میداند و مشتری بگوید که من در
این مسئله مقلد فلان میباشم که این معامله را صحیح نمیداند آیا حق کدام یک مسموع میباشد و اگر [illegible]
[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]





سابق ملحق وجهی از کسی خواسته باشد بدو نحو دهد بلکه صاحب جعاله و منقول عنه آن البته میباشد و هر یک از خواه
ملکی که در معرض بیع بجهت نمی‌آورد مشتری بقیمت نازلی خریداری نماید که خرید بیع و ضعف قیمت بخواه مزید رجا باشد و شخص دیگر
چون وجه آن را بجز احتیاج هم نیست و مشتری دیگر هم نیست و اگر هم باشد بهمین قیمت زیاده خریداری نمی‌نماید لاعلاج بخواه را
بقیمت مذکور بیع نماید آیا باید از رفع ظلم یا وجه [illegible] بایع جبرا نداد [illegible] چاره [illegible] ساقط است [illegible]
جواب چونکه معروض است که مالک مال مضطر ببیع بوده است بنا بر این دعوی غبن صحیح نیست و چونکه از صورة استفتا ظاهر میشود
که شخص مالک راضی ببیع بوده مع آنکه باعث رضا اضطرار و حبس بوده لهذا حکم [illegible] نمیتوان نمود **سؤال** هرگاه شخصی ملک
دیگر خود را بدون اذن [illegible] بیع کند و بعد از [illegible] مزبور امضای این معامله را بکند [illegible] بیع [illegible]
[illegible] این معامله صحیح است و داخل در بیع فضولی است یا نه [illegible] صورتی که [illegible] مالک معامله
واقع شود **جواب** این بیع فضولی نیست بیع فضولی آنست که شخصی مال دیگری را بدون اذن مالک بفروشد و بعد مالک مطلع
شود اگر خواهد امضا کند [illegible] و اگر امضا نکند بیع فاسد است و اما [illegible] استفتا [illegible]
[illegible] جواب [illegible] اولا این [illegible] است که مشتری تصدیق بایع کند که این مال را
از جانب خود [illegible] جلت شأنه [illegible] بایع [illegible]
با بعد احیان [illegible] مشتری که مطلع باشد که این مال مال غیر است من اذن [illegible] و مع ذلک بیع را از قبیل
[illegible] دیگر لکن هر که مشتری با [illegible] بجهل [illegible] صورة استفتا ظاهر میشود
این است که این شخص بایع [illegible] لازم شده است [illegible]
[illegible] حکم [illegible] معامله [illegible] نظر [illegible] بایع بعد
از انقضای مدة [illegible] نیست **سؤال** زید [illegible] پانصد من گندم [illegible] امانة در نزد عمرو [illegible]
[illegible] بود [illegible] سابقه [illegible] گندم [illegible]
[illegible] نمی‌باشد [illegible]
میباشد [illegible] حکم [illegible] است **جواب** چونکه [illegible] معین است و زمان حدوث
[illegible] معین نیست [illegible] حدوث [illegible] مقتضای قاعده این است که [illegible] ملک
مشتری هم [illegible] بایع [illegible] نیست مطالبه ثمن [illegible] **سؤال** هرگاه زید از
عمرو طلب داشته باشد و اما [illegible] عمرو [illegible] مطالبه [illegible] از وارث عمرو [illegible] وارث
با وجود [illegible] طلب را [illegible] است [illegible] **جواب**
در صورتی که زید [illegible] از اثبات [illegible] در نزد حاکم شرع [illegible] صورة [illegible] استیفای حق خود را [illegible]
نمود یعنی معادل طلب خود را از آن اموال [illegible] **سؤال** هرگاه زید ملکی را بعمرو بفروشد بمبلغ معین و [illegible]
زید مزبور [illegible] است [illegible] باقی مانده ملک [illegible] میشود در چنین صورة مال [illegible] مطالبه
اجرة المثل [illegible] تصرف عمرو مشتری [illegible] را [illegible] و مطالبه [illegible] مالک [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] بجهة [illegible] شده حکوم [illegible] بفساد [illegible] صورة [illegible]
مشتری [illegible] شرع [illegible] حاکم شرع حکم بفساد [illegible] مال آن مطالبه اجرة المثل [illegible]
و اما مطالبه منافع [illegible] است [illegible] بایع [illegible] صاحب [illegible]
مطالبه [illegible] **سؤال** هرگاه [illegible]

بادمع

جواب بارمعض [illegible] بفروشد شرط [illegible] مالی [illegible] حسابی که [illegible] صورة دارد
ظاهر این است که [illegible] باشد اگر [illegible] باشد [illegible] **سؤال**
هرگاه زید مالی را ببیع شرط [illegible] باشد [illegible] تسلیم [illegible] کرده باشد و [illegible]
از مالکی که [illegible] مال خود را [illegible] **جواب** در صورتی که شخص [illegible] باشد که قبل از تسلیم بایع
پول را [illegible] شده بوده است در چنین صورة [illegible] لازم است پول بایع را [illegible]
[illegible] **سؤال** شخصی [illegible] که [illegible] غلام [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] غلام [illegible] صاحب [illegible] که جواب [illegible]
جواب مقتضای [illegible] درین صورة [illegible] است [illegible]
خواهد بود [illegible] **سؤال** هرگاه اطفال [illegible] بالغ [illegible] باغات [illegible]
[illegible] معامله [illegible] است [illegible]
[illegible] داخل در بیع [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] **جواب** معامله اطفال غیر بالغ
با [illegible] غیر بالغ است یا فروختن [illegible] در صورة اولی [illegible] خریدن از غیر بالغ باشد [illegible] بیع از خود غیر بالغ
بالولایة [illegible] در صورة [illegible] مشتری [illegible] مسئله متعدد است اول
آنست که مشتری [illegible] که مال از خود [illegible] است [illegible] ندارد وجه صحیح [illegible]
[illegible] دوم آنست که معلوم است که بیع مال [illegible] است [illegible] مشتری [illegible] در این صورة [illegible]
[illegible] در این صورة ندارد و اگر [illegible] ظاهر این است که تصرف مشتری [illegible]
و اما حدیث [illegible] ظاهر این است [illegible] مذکور [illegible] آنست که معلوم
مشتری هست که مالک [illegible] غیر بالغ است [illegible] در این صورة [illegible] بازن [illegible] در این صورة ندارد و اما
هرگاه [illegible] باشد [illegible] غیر بالغ [illegible] در این صورة اگر بیع [illegible] نباشد
تصرف [illegible] چهارم آنست که معلوم مشتری هست [illegible] غیر بالغ است [illegible]
[illegible] در این صورة [illegible] غیر بالغ [illegible] از صورة
ندارد و اما اگر [illegible] باشد [illegible] ظاهر این است که تصرف [illegible]
باشد و اما [illegible] مذکوره حکم [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] و البیع [illegible] تصرف [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] **سؤال** غلام [illegible] و معاملات [illegible] ایشان
واقع [illegible] بیع [illegible] لازم میشود و هرگاه [illegible] باشد که [illegible]
[illegible] تصرف [illegible] حفظا [illegible] است که [illegible]
[illegible] بفروشد [illegible]
[illegible] **جواب** در صورتی که [illegible]
[illegible] باشد [illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] **سؤال** زید [illegible]

ملاحظه

[illegible]

[illegible]

و سر ناماه باقی است ... [illegible]

[illegible]

وارد همین حالت دارد بینی او بود **جواب** بسم الله سبحانه و جل احسانه از جمله معاصی کبیره که عائد ظلم است اخبار از ائمه اطهار علیهم
السلام در مذمت این صفت خبیث بسیار است در کتاب کافی از جناب کشاف الحقایق امام جعفر صادق ع ماثور است که فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible] حاصل مضمون آن این است که جناب حضرت امام جعفر صادق فرمودند [illegible]
[illegible]

[illegible]

کتاب الضمان

خود مفصّل [illegible] و دو [illegible] خورده خادم الشریعه فی [illegible] یوم الاحد تاسع عشر شهر جمادی الاولی [illegible] **سؤال** اگر زید دو خانه داشته

باشد متصل بیکدیگر و از قدیم الایام آب باران از بام یکی از آنها در خانه دیگر جاری [illegible] و از انجا بفضای [illegible] بعد از آن زید یکی از خانه ها

که ایوان [illegible] بعمرو فروخته شد و [illegible] و در وقت معامله ذکر آن [illegible] نشود که جریان آب باران در آن بام

و [illegible] سابق باشد یا نباشد هیچیک مذکور و شرط نشود [illegible] شرعا منع کند و نگذارد که آب باران از بام خانه که الحال زید

دارد ببام خود [illegible] جاری شود و از انجا بفضای آن بریزد [illegible] یا انتقال ممکن

[illegible] که جریان آب باران از آن خانه [illegible] منتقل بعمرو شده یا

یا ساقط شود [illegible] بیان فرمایند **جواب** مشتری خانه [illegible] بحقیقت حال یا نبود در صورت عدم

علم یا بایع شرط کرده است [illegible] در صورت علم مشتری بحقیقت حال و عدم اشتراط

[illegible] ظاهر این است که مشتری مسلط [illegible] باشد [illegible] در صورت عدم علم مشتری لکن با اشتراط بایع عدم [illegible]

[illegible] مشتری جاهل بحقیقت حال و عدم اشتراط از بایع ظاهر این است [illegible] سؤال [illegible]

[illegible] باشد [illegible] در صورت [illegible] مشتری مسلط [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible]

[illegible] **جواب** بیع

[illegible]

لازم مشتری [illegible] والله العالم

کتاب الرهن

سوال شخصی یکدانک از خانه خود را بشخصی رهن نموده بمبلغ بیست تومان تا مدت یکسال مرهون داشته صاحب خانه ضرر نموده براهن
مرقوم باجاره داده بمبلغ چهار تومان و صیغه شرعیه بینهما بالفارسیه والعربیه جاری شده بعد از انقضاء مدت یکسال [illegible]
[illegible] راهن رهن نموده و صاحب خانه اجاره داده و راهن باجاره گرفته تا چهار سال و در این چهار سال مرهون متصرف [illegible]
مذکور در این چهار سال [illegible] بوده که صاحب خانه متصرف شود آیا در این صورت معامله صحیح است یا نه جواب شرط رهن است که مرهون
[illegible]

[illegible] سوال هرگاه راهن بدون اذن مرتهن مرهون را [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]

[illegible] سوال هرگاه کسی مدیون شخصی بوده باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]

[illegible] سوال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]

[illegible] سوال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]

[illegible] و هو العالم سوال هرگاه شخصی خانه خود را [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]

[illegible] سوال هرگاه زید مبلغی از عمرو استقراض نموده و خانه خود را مرهون نموده [illegible]
[illegible] جواب رهن موجب [illegible]

[illegible] سوال شخصی خانه [illegible]
[illegible] جواب رهن موقوف [illegible]

[illegible] سوال شخصی ملکی [illegible]
[illegible]

این مسئله را تمام فهم نمی‌نمایند تا رفع کفتکو شود **جواب** بعد تحقق شانه وجواب احسان ایشان و این در غایت احتیاج به [illegible]
با عدم مرافعه مشکل است درست شود لکن چون مسافر بعید است امید دارم که رفع خلاف از مؤاخذه الهی جلت عظمته بود
باشد هم طالب حق باشد بعد از تمهید خود فاحش بار شده اعراض از خلاف آن نمایند لهذا ظلم نشود المختص مشتری
اول که معنی هبه بیع را بخود شده این ارعا محتاج بایمان است بعض ارعا شرعا صحیح نیست بر فرض ثبوت اصل هبه محتاج
بایقاض و هویت قبض بموجب آن هبه یا عدم قبض او نیست لازم نیست بلکه هبه نیست و قبض و اقباض مذکور در استفتا نیست
بر فرض چنانکه حال ادعای قبض و اقباض علیحده و وکیل او که مشتری اول باشد مکتوب است نظر بانچه معروض است که او را تصحیح
شده و فسخ معامله خیار بیدا نموده است و ملک را هم بتصرف مشتری ثانی داده چنانچه معروض است که مشتری ثانی تصرف نموده
یک راهم هم نموده و این بنا بر آنست که بایع ملک را بتصرف مشتری داده باشد چنانچه معلوم اعتبار است لطفا داخل در اول استفتا
قلمی شده که نخواهد را اداره ملک را پس بکر نظر باینکه هر گاه هبه واقع شده و قبض و اقباض هم متحقق شده چنین قول و فعلی از
او صادر نمیشد مکرر در صورتیکه اطلاع بحال او باشد بنا بر ثبوت خیار فسخ او صحیح و حق هبه نخواهد بود پس تصرف کردن و
ملک منتقل او علاوه خواهد بود بر فرض تسلیم کلیه آنچه مرقوم که هبه از او متحقق شده و قبض و اقباض هم واقع شده باشد
و خیار هم بعد از خود قرار داده باشد چونکه فرض بر آنست معامله او با بیع خیار بوده و فرض آنست که هبه بر فرض تحقق در مدت
خیار نشده بنا بر این ظاهر آن بطال طرفین است که رد مثل ثمن در مدت خیار نموده فسخ بیع شده مبنا بر این موجب بطلان
انتقال است که مشتری اول نموده پس ملک راجع میشود بملک بایع پس هبه نیز صحیح نخواهد بود کلام مشتری اول از حین
ممنوع و تصرفها و در ملک مغروض صحیح نخواهد بود و طرق دیگر در این مقام است که الحال ذکر آن مناسب نیست لهذا ثم محتاج بتحقیق
و هو العالم بحقایق الامور **سوال** شخصی ملک خود را فروخته بعمرو شرط نمود با مشتری متحقق شاخته بعد از آن شخص الحاج
کفت که این بیع بیمعنی سوال بماند تا پس بایع از سفر باید اگر قبول کرد بیع را معتبر بداند و اگر قبول نکرد قول را پس بکیرم و مشتری
هم قبول نمود لکن در ضمن عقد شرط نشد بلکه از خارج حرف مفت زده است **جواب** الحمد لله این مقام ظلم شده است محتاج
به اقرار است با عدم مرافعه درست نمیشود چونکه بعد عرض خواهش نمود لهذا قلمی میشود اگر وکیل غایب بایع حاضر شود و معترف
باشد باینکه ملک بیع مال داراوست ملک مشخص است مال مشتری خواهد بود بیک کردن مشتری در صورت مسطوره حکم دعوا
دارد در این مطلب بمقتضای دعوا لازم نیست و هر گاه وکیل غایب بعد الحضور مدعی این شد که ملک ملک اوست بیع نموده
مشار الیه ان را اولیاء داده مذکور محکوم حجرالست بر مدعی بطلان لازم است که اثبات بطلان بیع به مشار الیه از وکالت نماید
بعد اثبات به مشار الیه ان در سلطان محکوم بصحت است بحکم ادعای که بر خلاف آن ادعا نمیشود و هو العالم **سوال** بعد
طا حرمت بیع خیار فروخت بمبلغ یکصد و پنجاه تومان و موعد یکسال مقرر و مشتری مبلغ پنجاه تومان ثمن را به بایع داد و مبلغ
ده تومان را باو برسانده تا مدت منقضی شد و مشتری ملک را تصرف نمود آیا چون تمام ثمن را به بایع نرسانده بیع متحقق
شده است یا خیر بیان فرمایند **جواب** چونکه قرار معامله بشرط بر این است که اگر منتقل نماید بایع بمشتری عین بهای ملک
تومان را و بیم عدد ثلث هزار دینار در ضمن معامله بشرط قرار دهد اگر بایع رد مثل کل ثمن نمود خیار برفسخ معامله
خواهد بود رد مثل کل ثمن متحقق نمیشود مگر بعد از کل ثمن پس هر گاه مشتری بعض ثمن را داده باشد رد کل ثمن ممکن التحقق نیست
لهذا معامله مذکوره موضوع نخواهد است پس کلام مشتری بود با بدل ذمه بمشار الیه صحیح نخواهد بود و هو العالم

عکوم [illegible] و لازم است

متعلق بالتجارات [illegible]

که اگر وکیل غایب حاضر شود قبله سابقه مشار الیه از او اجرا نکند بیع را رد نموده ثمن را انداز بحکم ذمه دارد

کتاب المولی علیه

سوال هرگاه زید طفل صغیر چند داشته باشد و خود از جهت نفقه اطفال ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

اخراجات عیال واجب النفقه و اخراجات ضروریه عیال غایب بی کلام در اینجا اگر چه اهل انساب است لکن بجهت دفع مفسده بعد از حضور مانیجا ره این است که استشهادی در آن نوشته شود بر این مضمون که مشتمل بر تعیین الشخص و مدة غیبت و عدم مال و معطل ماندن امور ایشان بجهت نفقه منحصر بوده باشد و آن استشهاد را معتمدین مهر نموده و در حاشیه آن تعیین حاکم شرع که معتمد با بهران باشد بقید ضرورة **سؤال** مولای عبدی داشت و آن عبد صاحب تنخواه بود و مولی عبد را آزاد نموده و در این صورة تنخواهی که در ید بهلول بوده معلوم است منتقل بعیال مولی یا بهلول و هم چنین اموالی که از تنخواه مذکور بعد از آزاد شدن بهلول بهم رسید آنکه خواهد بود **جواب** فرموده رسول این است که عبد صاحب تنخواه بود پس سؤال چه معنی دارد و اگر حال اگر مقصود این است که تنخواهی عبد داشت و آن عبد را مالک کرده مولی بوده تنخواهی متصل بوده بعد از آنکه مولی او را آزاد نموده و آن وجه مال عبد میباشد با مال مولی ظاهر این است که مال مولی حیث که مکرر تصور بکند عبد از آزاد نموده اموال منتقل نموده باشد یا اگر منتقل نبوده لکن مقصود مولی این بود که مال آن را او نکرده و حال ادا شده معجز اهدای کرده باشد اگرچه دو ربیت که بنوانند که شرعا لکن این در وقف و عادة حسنی ندارد و اما مطالبه ما در این صورة که مقصود مولی این بود که او نوجه الکرفته باشد پس راضی بوده است بصرف تنخواه پس بجهت اینکه این عبد بعد از آزاد شدن عادة بوده است در تصرف این مطالبه ما نموده لنبا در شکل است و اما اگر مطلع نبود که این عبد وجهی دارد و بعد از آزاد شدن که مدتی گذشت معلوم شد در این صورة مطالبه و تمامی ما سوا از بعضی آنچه مولی بوده بخود و هر انعام **سؤال** هرگاه شخصی صغیر خود را بعیال نکاح و در داورد و ولایة اجرای صیغه نکاح نموده باشد بعد از آنکه صبیه صغیره بکبر رسیده راضی نباشد آیا میتواند عقد را بر هم زند یا نه **جواب** در صورتی که عقد والد شخص بوده باشد که بر خلاف مصلحت صغیره بوده قطعا عقد لازم و اختیار بجهت دختر بعد از بلوغ نخواهد بود **سؤال** دختری که تقریبا هفت هشت ساله بوده باشد و پدر او فوت شده باشد و وصی تعیین نموده باشد در امور خود و وصی مرتبه نظر بصرفه حال و حفظ اموال دختر مذکوره او را بشوهر که لایق حال او بوده داشته باشد که مهر عقد دوام او را اذن دهد که جاریه و واقع شد بشرط بهره که امثال دارند او را بوده و یا انکه وصی بود راه ایشان باین خیال نباشد **جواب** تزویج نمودن در چنین صورة چنین نیست که جایز نبوده باشد لکن کلام در این است که هرگاه وصی عقد نمود آیا این عقد لازم میشود یا اینکه مثل عقد فضولی است میتواند دختر بعد از بلوغ امضا نداشته باشد مشهور ما بین فقهای این است که دختر بعد از بلوغ میتواند عقد را امضا نداشته باشد **سؤال** آیا دختر که بعد ده سال رسید احتیاج بقیم دارد یا نه **جواب** در صورة عقل و رشد محتاج بقیم نیست **سؤال** هرگاه زید فوت شود و در جوف خود وصیت نکرده باشد و حاکم شرع هم کسی را قیم قرار نداده باشد و چند صغیر از او مانده باشد و قدری مال از او مخلف شده باشد بعد از فوت زید بعضی از خصمان ملاحظه و کدخدایی ده عمرو عبد العظیم دانسته باشد و فهم نمایند آیا جمیع جهات دیون و فرض و حصه نصرانیه بر هم فوت شده و چیزی از عمرو باقی نمانده باشد بعینه چند صحیح و تعبد صغیرهای عمرو کبیر شدند و صغیرهای زید هم کبیر شدند آیا در این صورة صغیرهای زید که کبیر شدند الان از عمرو میتوانند که ادعا نمایند که پدر شما قیم ما بوده و مال ما را تلف کرده و بمصرف ما نرسانیده و فرض این است که از عمرو چیزی باقی نمانده **جواب** با تمکن از حاکم شرع معین است که باید در اموال ایتام رجوع بحاکم شرع نمود با عدم تمکن از حاکم شرع دیگری متصدی میتواند شد و در صورتیکه ممکن از حاکم شرع نبوده باشد مؤمنین هرگاه که امین و متدین دانسته باشد تعیین میتوانستند نمود محالی چون مفروض این است که عمرو چه که متصرف بوده و تلف نموده و هم چیزی از او باقی نمانده بنا بر این ورثه زید فقط مطالبه از ورثه عمرو که از ملک او مطالبه نمایند نخواهند **سؤال** مدت سال در یتیم بلا اذن مرحوم والد بکاین خوانین بوده بمبلغ یکصد و پنجاه تومان نقد و بابت از املاک دیگر مصالحه فرموده مدتی کو چک که حال سن هفت سال میباشد بعد از فوت مرحوم والد جد رضا خان خواسته اند که مدعیا املاک او را تشخیص نمایند

دوز

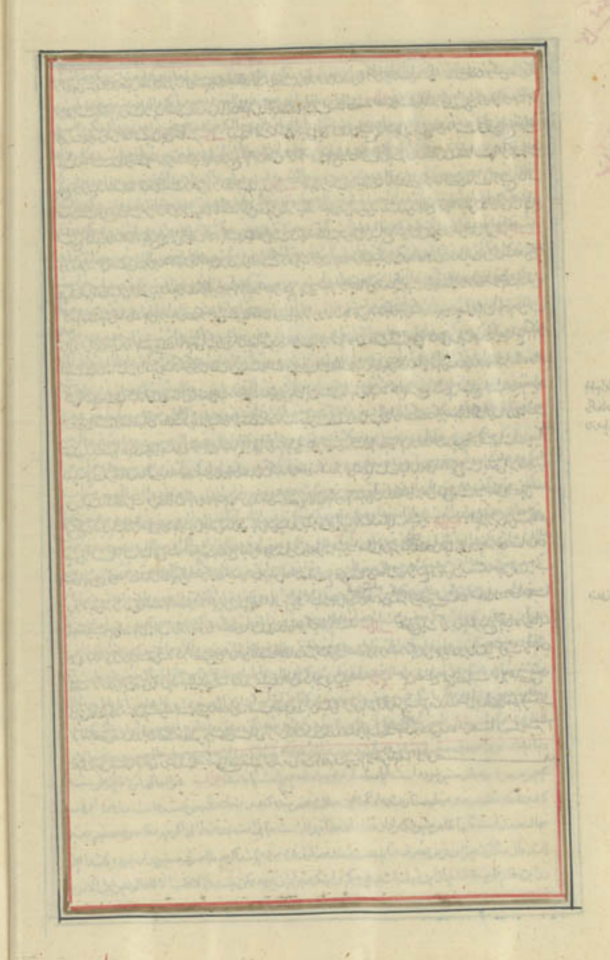
و قرار اخراجات او را بدهند که من در حضور فضلای نایب بر مرحوم قرار دادم که اخراجات او را یک شاهی تومان بدهند میباشد از مال خود بدهم و عوض بخواهم و املاک او را بدست آن عبد اصطلاح بیش سپجم که سال بسال محصول آن ضبط شده بفروش برسانند و حساب آن با بیاده‌های معتمدین اهل محل بخوبی که برسند و تنخواه آن را بجهت معتبر و اعتبار عبور اشتر باشد هر چند وجه با اسم خود شراکت بهند و هفت ماه قبل از این شخص آمده که خانه مذکوره را از شخص ابتیاع نماید و عدم احتیاج صغیر بچه آن تیم شرعی چون ضرورة خواند جهت صغیر قبول کردم در درجه که در دار العباد که برده شد بود هر چند نوع نحو خصلات نامبرده بود که خانه مذکوره را بفروش رساندند صورة صغیر این است که این خانه مذکوره را خود خریده بود که بمبلغ یکصد دینار و پنجاه تومان بس مرد یکسال و ایشان بها تشخیص که طالب خریداری بود آن خانه فروختند بمبلغ یکصد و سیزده تومان نقد و حال آنکه الیوم بمبلغ یکصد و هفتاد تومان نقدی و در بست تومان قیمت میکند یکسال مشتری مایل است این صورة معامله خانه مذکوره چه صورة دارد هرگاه شخص نقص و بسیار معامله خانه بر نیامده نموده باشد چه که نزاع صغیر و بعد از آن بهم بمشتری بجهت خلاف تصرف در اموال صغیر بخور چه صورة دارد با اینکه از کثیر بوده صغیر را لاحتیاج تمام بخانه داشتن و عدم احتیاج بضرورة بجهت اخراجات و بجهه نامه نفع چیزی اموال صغیر شرعا الحمد لله میرسد که این از او را بفروشند با نگه منظور شد مدد است **جواب** از قرار که در استفتا قلمی شده اگر مطابق واقع بوده باشد چنین بیاید باطل موجب انتقال بمشتری نمیشود جمیع تصرفات مشتری در چنین صورة مخالف شرع مطهره و جمیع منافع و اقصد آنچه عکس مضا داخل هر بوده بکلی جمیع حرکات و سکنات در اسم غصب معصیت و منهی عنه خواهد بود بجهة تصرف در اموال صغیر شرع مطهر حاکم را منع کرده است و تعاون صغیر مخصوص است در مال و حبه در صورة انتقاء هر دو و بود در صورة انتقاء و حتی تصرفات در مال صغیر منوط و موکول باذن از حاکم شرع است حاکم شرع کردا که این دانست منصوب نماید بمقتضای این شریفه و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن هر چه را صلاح در حق صغیر داند معمول داشته باشد و در صورتیکه رجوع بحاکم شرع ممکن بوده باشد و رجوع با عدول مؤمنین و فساق ایشان بعدد حاجز تصرف در مال صغیر میتواند نمود و لهذا که نصب قیم از حاکم شرع شود و تصرف قیم شرعی با عدول مؤمنین در صورتی صحیح است که بر وفق مصالح صغیر بوده باشد و در صورة عرفیه که خانه فروخته را بقیمت تقدیر یکصد و هفتاد تومان مثل بوده باشد با مبلغ یکصد و پنجاه تومان بوده باشد یکسان البته صلاح نخواهد بود بعلاوه تصرف در مال صغیر بیع در صورتیکه حفظ عین آن منظور است در آن نبوده باشد و حاضر باشند هم نبوده باشد چنین تصرفی در نظر این خادم شرع مطهره لیس بسیار بعید است مگر در صورتیکه مقصود این بوده باشد که با منافع الغیر مضر شد یا بیع قبول و بجهت کل فعل اتفاقی نباشد با اینکه چنین بیعی اصلح و اتبع بحال صغیر بوده باشد بجهت آنچه در استفتا قلمی شده اگر مطابق واقع بوده باشد صحیح نخواهد بود و اما تصرفاتی که در آن نموده باشد بعینه و بیع پس اگر موجب انتقاص در عینه باشد لازم است بر گردانیدن بصورتی که بوده است بالامکان و در صورة عدم امکان لازم است تصدیق کند آن بالمدة باشد و اگر موجب زیادتی در قیمت بوده باشد مستحق عوض از مال صغیر نیست بلی هرگاه عینی باقی در آن احداث نموده باشد مثل در و پنجره آن عین را میتواند تحفظ نمود و هرگاه تخلف چنین عینی موجب خسارت شود بهای آن بجهت آن بدهد **سؤال** هرگاه دو طفل از یک پا نمانده و این دو طفل صغیر باشند و جد ابی و والده این دو طفل موجود باشند آیا نفقه و کسوة این دو طفل با جد ابی میباشد یا با والده اطفال **جواب** با وجود جد ابی و ملاء طفل معسر و بسیار هر دو نفقه طفل معسر در چنین صورة بجد ابی است با وجود جد ابی بر مادر نفقه لازم نیست بلی هرگاه پدر و جد پدری نباشند یا معسر باشند در چنین صورة نفقه طفل بر مادر موسره لازم است بلی مادر در انفاق مقدم است بر جد مادری با بودن پدر یا وجود مادر موسره و جد مادری نفقه طفل بر مادر است و در صورة انفاق مادر یا معسر او نفقه طفل بر جد مادری لازم است **سؤال** هرگاه طفلی دو خانه داشته باشد یکی از پدر ندای و یکی از مادر ولی اموال طفل داشته باشد و اندوخانه مذکوره که طفل ملکی دارد



کتاب الدین

سؤال هرگاه زید طلبی از عمرو داشته باشد و ثابت کند که عمرو با بکر جمع المال میباشند آیا بمحض ثبوت جمع المال بودن میتواند [illegible]

[illegible]





متخواه را عوض ندهد آیا در این صورت آن شرط شرعی باشد و زید مطالبه آن پنجتومان را که شرط نموده میتواند نمود **جواب**
اگر شرط مبلغ پنجتومان را معلق و مشروط نموده است عاید بکه بعد تنخواه پنجاه تومان را در راس موعد کارسازی نماید باین نحو که پنج
تومان از مال خود را که حکم باین شرط که بعد تنخواه پنجاه تومان را در راس موعد کارسازی نمائی و در راس موعد پنجاه تومان را
کارسازی نکرده باشد صاحب تنخواه نمیتواند پنجتومان را ... در این صورة میتواند نمود **سؤال** هرگاه

[illegible]

جواب [illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

کتاب الضمان والحواله

سؤال هرگاه زید ضامن عمرو [illegible] نموده باشد و وجه الضمان را [illegible] نموده و [illegible]
وجه [illegible] مزبور [illegible] باشد یا نه [illegible] زید محیل بعد از حواله [illegible] باشد یا نه جواب در صورتی که حواله محقق شده باشد و [illegible] قبول حواله
نموده باشد [illegible] شده باشد [illegible] معروض [illegible] سؤالست و [illegible] بوده باشد [illegible] بوده باشد
لکن [illegible] زید محیل [illegible] حواله در صورت معروضه [illegible] و [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] در باب همین [illegible] که حواله نموده در صورت معروضه [illegible] بوده [illegible] سؤال [illegible] شرط [illegible] نموده [illegible]
ضامن در [illegible] بیع شده که هرگاه [illegible] مال [illegible] باید از عهده [illegible] آیا این نوع بیع صحیح است [illegible] یا انکه صحیح
نیست و بیع شرط هم [illegible] صحیح باشد و بیع مال [illegible] باشد ضامن باید که از عهده برآید جواب هرگاه [illegible] خالد
در ضمن عقد لازم [illegible] لازم نموده باشد که هرگاه مبیع مال غیر بوده باشد از عهده ثمن برآمده باشد [illegible] لازم است
یعنی هرگاه [illegible] مال غیر بوده و بایع مأذون [illegible] بوده [illegible] خالد لازم است که از عهده
ثمن آن برآمده باشد و هرگاه در ضمن عقد لازم [illegible] شرعی نبوده باشد [illegible] بوده باشد در این صورت اگرچه
حکم [illegible] لازم است در صورت استحقاق [illegible] خالد از عهده ثمن برآمده باشد مشکل است لکن [illegible]
در حق خالد [illegible] که از عهده ثمن برآمده باشد خصوصا در صورتی که [illegible] خالد [illegible]
[illegible] شده باشد والله العالم سؤال هرگاه زید از عمرو طلبکار باشد و بکر ضامن [illegible] بشود و [illegible]
این [illegible] نباشد [illegible] بکر [illegible] در این صورت عمرو [illegible] باشد یا بکر و زید را
[illegible] که مطالبه [illegible] جواب در این صورت [illegible] ذمه بکر است که ضامن شده زید [illegible]
[illegible] که بکر ضامن شده نباشد [illegible] مطالبه نماید [illegible] ضمانه [illegible]
[illegible] شده و در صورت عدم ثبوت ضمانه بکر [illegible] سؤال شخصی [illegible] دارد [illegible]
[illegible] که همیشه دکان او بوده و [illegible] و اکثر اوقات [illegible] بسبب محافظه مال مردم در آن [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] بوده [illegible]
[illegible] جواب هرگاه [illegible]
این شخص [illegible] دکان [illegible] مردم [illegible] مال [illegible] در این [illegible]
در صورت [illegible] کرده [illegible] از عهده مال [illegible] برآید و اگرچنین نبوده [illegible] این شخص [illegible]
مطالبه [illegible] این شخص [illegible] سؤال زید [illegible]
خالد [illegible] نموده [illegible] سؤالست [illegible]
[illegible] در این صورت خالد ضامن از عهده
[illegible] جواب هرگاه [illegible] زید طلبکار باشد [illegible] خالد باید از عهده برآید

کتاب الصلح

سؤال شخصی ما یملک خود را بجمعی مصالحه نموده باشد بوجه معین معلوم و از خارج قرارداد شده که هرساله مقداری گندم
بوزن سابق مصالح گیرد مصالح بر سابق حال مصالحه فسخ شده یا مصالح عنه داخل ترکه میباشد یا نه **جواب** اگر مصالحه محقق
شده باشد چنانچه مفروض در سؤال است البته مصالح عنه از جمله اموال مصالح گردیده باشد متعلق از فوت او مثل سایر ترکه او میباشد
و مصالحه کننده را بعد فرض تحقق مصالحه علی وجه الاطلاق تسلطی بر مصالح عنه نمیباشد خواه در حال حیوة مصالح بوده باشد یا بعد
از ممات و اینکه ظاهر شده در خارج بعد تخارج عقد مصالحه قرار داده که هرساله مقداری گندم داده باشد اگر چنین بوده بلکه
این مصالحه بر قرارداد باشد یا اینکه مصالح بر شده باشد که مصالح هر سال این قدر گندم ببعضی که مصالحه نموده باشد اشکال
در صحت صلح بهم میرسد **سؤال** اگر زید ملکی را با اولاد خود صلح نموده و اولاد صغیر باشد مینماید که صرف اولاد منظور داشته صلح
نمیداده بعضی وقف بهمان اولاد متعلق باشد یا نه **جواب** در صورتی که ملک را صلح نمود با ولد صغیر خود و از جانب صغیر
قبول نمود صلح لازم میشود ملک مال ولد صغیر میشود و وقف والد در این صورت معنی است چه معنی ندارد که موقوف ملک او نباشد
بوده باشد هرگاه فرض شود که قبض مصالحه بحال صغیر بوده باشد مثل اینکه اگر با ملک معین بوده ظاهر اغلب را غصب کرده
نموده میشد بشرط اینکه بعد از فسخ وقف بمعنا **سؤال** بشان ملکی با اولاد صلح نمود و لغایه فسخ را خود و اگذارده
جواب صلح بشان لکن هرگاه صورت در نظر ... اختیار فسخ متعلق بوارث میشود مگر در صورتی که مدت دوام الحیوة بوده
باشد و این صورت ظاهر است که صلح صحیح بوده باشد وارث را اختیار فسخ نخواهد بود و نتیجه مطلب آنست که اگر صلح نمود در زمان خیار را معین
نمود مثل اینکه تا دو سال اشد خیار فسخ مصالحه بوده باشد در این حال صلح صحیح است لکن اگر فوت شود در اثنای دو سال ...
خیار متعلق بوارث میشود میتواند فسخ نمود و اگر خیار را معلق بحیوة خود نموده مثل اینکه مادام الحیوة اختیار فسخ مصالحه با خود بوده باشد
در این اشکال بود در صحت صلح بهم میرسد لکن ظاهر در نظر صحت صلح است و بعد از فوت او اختیاری نخواهد بود **سؤال**
هرگاه زید اثاث البیت خود را مصالحه نموده باشد بعد از این حال الصلح منافع املاک با عوض معلوم خود منتقل نموده و اسباب حرام
و منافع املاک را مستحق نماید که هم قدرت شرعی است **جواب** اگر مقصود از اثاث البیت کل اثاث البیت است و هم چنین مقصود از
منافع املاک کل منافع املاک است در صحت صلح صحیح خواهد بود و اثاث البیت هرچه در وقت مصالحه متعلق بزید بوده
بود متعلق باو مثل سایر منزل که نوعی خواهد بود و منافع املاک کلا مال زوج میشود بعد از فسخ مثل سایر ... در ح
خواهد بود معین ملک مسلوب المنفعه مال زوجه خواهد بود و اگر مقصود از اثاث البیت بعض بوده و تعیین نکرده و هم چنین از
منافع املاک بعض منافع آنها بوده باطل منافع بوده لکن در صحت منظور بوده یا اگر بعض بوده باشد نظر بعدم تعیین
چنین عقد مصالحه باطل است **سؤال** هرگاه شخصی در ایام حیوة خود چیزی را باولادش صلح نمود که بعد از حیوة دیگر منعی در بعضی از
ترکه از منقول با جنس منقول که متصرف باید که حق ... نداشته باشد صحیح است یا نه **جواب** هرچیزی که مملوک شخص بوده باشد چنانچه
بعد از فوت او منتقل میشود بوارث او از مال قرارداد شایع مگر اینکه مانع از ارث موجود بوده باشد انتقال بعض اشیا ببعض
ورثه در حال حیوة مانع از ارث نیست و اگر در ضمن عقد مصالحه شرط نماید با اینکه هرگاه این اشیا را بمن مصالحه میکنم بشرط
اینکه بعد از فوت من از ترکه من احدی مستحق نباشد چنین مصالحه باطل است **سؤال** هرچه دارد هرچه دارد از ملک بمصالحه کرده
و صیغه شرعیه جاری گشته و مال المصالحه قبض شده و دیگر روز بعد با پنج روز بعد منکر شد و با آن مصالحه نموده
و الحال پنج ماه است که قبض مال المصالحه نموده که در این پنج یوم از مال المصالحه موجود نبوده و بعد از موجود شدن منکر مصالحه
را فسخ نموده در صورت مزبوره مصالحه محقق میشود یا نه **جواب** مصالحه از عقود لازمه است عمل بمقتضای آن لازم است پس هرگاه

عقد مصالحه واقع شد بجهت تکه متعلق بشرایط است و در ضمن عقد مصالحه شرط تاخیر در وجه مصالحه شد تعجیل را ادا لازم نبوده
عایشه ملک البته لازم است که در صورت تاخیر در وجه مصالحه تاخیر در ادا هم لازم مصالح نموده و این موجب فساد عقد باشد ختیار
و رجوع سقاط بیع بالعهد هم میشود بلی در بیع مقرر چنین است هرگاه مشتری ثمن را در ادا تاخیر نمود در صورتی که شرط تاخیر
نشده بود و در این صورت تاخیر در ادا ثمن نماید تا سه روز بایع در چنین صورة مختار بین فسخ و ابقا میباشد نظر بنصوص وارده در بیع
و ان مشابه نمیشود که در صلح بعینه چنین است یعنی واقع شود حکم بثبوت خیار شود **سؤال** هرگاه زید ملکی را بطریق با بیعا مصالحه منتقل نموده
نموده بمبلغ معین و جنس معینی بیع شده و عمرو قرار داده کرد در مدت تخلف ... در سال و عمرو در مدت مقصده تخلف ملک زید را
ندهد در این صورت یا بایع یا مصالح را شرعا میرسد که فسخ نماید یا نه **جواب** ظاهر این است در صورت مسطوره با امکان اخذ ثمن و مال
المصالحه بهی تحقق بوده باشد حق فسخ نداشته و هرگاه متمکن از استیفاء ثمن و مال المصالحه نبوده باشد میتواند فسخ نماید و هو العالم **سؤال** هرگاه
زید سه دانگ ملک را در سابق بقرار ماه با عمرو و بیا بقرار با مصالحه نموده باشد و بعد از آن املاک ابقا بعد ظاهر شد اثر حیا فسخ را میرساند
باعث فساد کل میشود که هرسه متعلق میشود یا انکار یکی که صاحب البیت ملک را در بیع با بیع ان صحیح خواهد بود **جواب** هرگاه مظهر ملک
بعقد و عهد متعلق بوده با شرعا در بیت ظاهر شود در بیع بحکم شرعی مختار در فسخ میباشد در صورة جهل بحقیقة حال و هرگاه فسخ
نمود مختص است بثمن را استرداد بنماید و اگر امضا نمود باید از ثمن باید بالنسبه مقدار ملک ظاهر شده استرداد نماید **سؤال** زید
نقدی را نخواهد خود را که مال زوجه خود مصالحه نموده و مبلغی که مشتری پیش از فسخ ... یحیی زوج در حال خود مبلغی
و نقد جنس منقول را بعد از فوت زوج بعد و عمرو اولاد خود مصالحه نماید در چنین زوج و زوج را هم صحیح خود کرده و بعد
تا پنج هم قبض کرده که خانه و قصور را با الات و ادوات و حوض و امثال آن مصالحه نموده ام و خانه مصالحه نامه
تا پنج را هم فسخ نا هم است و تعیین کرده است با امضای بیع و ... مقدار انحصار و جنس خود را انخوانید و از تعیین کردن مصالحه نامه
و بعد تا پنج میرسد یا چنین ... و بعد نا پنج مدعی را هم فسخ داده است که خانه را با اولاد مصالحه کرده **جواب** متعلق مصالحه
هیچکدام صلح بود واقع شده مختص بمصالح بها میباشد و قصد و عدم قبل از مصالحه زوج موجب این نمیشود که حکم شود ... الان مال
زوج بوده باشد خصوصا در صورتی که خود زوج مطلع بوده و مصالحه نامه امضا نموده باشد و بر مدعی خلاف لازم است که اثبات
مدعی خود نماید ببینه معتبره در ترد حاکم شرع **سؤال** مصالحه ملکین دو نفر واقع شده و مال المصالحه یک من گندم بوزن
معین و یکصد درهم نقد و معین بوده و لکن تعیین گندم ... شده یا چنین مصالحه صورت دارد صحیح است یا نه **جواب**
ظاهر این است که صحیح بوده باشد دائره صلح اوسع از این است که امثال این ابهام مضر بوده باشد **سؤال** مادر زید سدس اموال
خود را بزید مصالحه نمود بمبلغ ده تومان و شرط کرده که مبلغ مزبور را بعد فوتش صرف وصایای موصیه نماید و سدس مزبور
در تصرف موصیه بوده که زید وفات یافته و چند صغار و کبار دارد با وجود انکه موصیه در حیوة است ... خود موصیه با دکه
شرعی او میتواند مبلغ مزبور را از ... موجود بوده ... میتواند ... موصیه مزبوره باید
ده تومان را مطالبه نماید ... زید در ظرف مدت پانزده سال قبل از این ... داشته در تصرف او بوده و حال
که متوفی شده و الان زید ادعا مینماید که این املاک از من بوده و در ترد او بوده و بعض ... کرده تصرف شده باید ورثه
مرافعه شرعیه ... میرسد که املاک مزبوره را متصرف شود و حال اینکه صغار و کبار دارد **جواب** بر فرض ثبوت مصالحه شرعیه
اموال مادر مال زید متوفی خواهد بود و ما در میتواند مبلغ ده تومان را از ترکه زید بجهت خود استیفا نماید در صورتی که شخص
بوده باشد که مصالحه واقع شده و مال المصالحه از ترکه متوفی باقی بوده باشد و ... املاک زید متوفی در حال حیوة شخص
بوده بجهت دعوی شرعیه محکوم بر این است که مال زید بوده و مادر و غیره هرگاه ادعا نمایند احتیاج باثبات است و در صورة
عدم مرافعه بتصرف آنها حکم نمیتوان داد **سؤال** زینب نامی اراده میکرد تا در وقت فوت اموال و املاک خود و اثاث البیت ...

در نظر الغصب مطالبه بنوانشد نمود والله العالم سؤال صغیره جمیع اموال ومخلفات خود را بشخصی صلح نموده و فوت شده وحال ورثه
صغیره مطالبه [illegible] مینمایند با وجود مصالحه کلام ورثه مسموع است یا نه جواب اگر مصالحه مزبوره در حال صحت بوده باشد
بلا اشکال مصالحه صحیح است و ورثه صغیره را بر شخص مصالح له تسلطی نمی باشد و هم چنین اگر مصالحه در حال مرض بوده باشد و از ان
مرض شفا یافته و بعد مرض دیگر فوت شده و اگر مصالحه در حال مرض واقع شده باشد و در همان مرض فوت شده باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

در ملکیت او ثابت بود بشهربانو [illegible] صلح کرده بهای صد و پنجاه نقد صلح من کنم مشروط باینکه شهربانو بوصایای چند عمل نماید و اموال
و املاک در تصرف زینب مفوض بوده و بتصرف شهربانو نداده و بعد از [illegible] معلوم که آمد در حال خود [illegible]
ان اموال را [illegible] و بعد از چند مدت زینب [illegible] حال وارث شهربانو اولاد [illegible] که زینب اموال
خود را با اولاد من صلح کرده است [illegible] این مصالحه صحیح است یا نه **جواب** نظر باینکه ظاهر سؤال
اینست که شرط اقدام بوصایای زینب در ضمن عقد مصالحه شده و ظاهر لفظ وصایا آنست که بعد از فوت زینب عمل آورد
بنابراین شهربانو در صحت مصالحه [illegible] نظر باینکه اقدام شهربانو بوصایای زینب بعد از فوت زینب موقوف بر بقای شهربانو
[illegible] و عدم [illegible] موجب عدم [illegible] مصالحه [illegible] است [illegible]
مرحله [illegible] صحت مصالحه [illegible] نظر باینکه [illegible] شهربانو قبل از فوت زینب فوت شده بنابراین شرط در ضمن
مصالحه [illegible] زینب [illegible] مصالحه [illegible] بنابراین ظاهر اینست که فسخ
مصالحه نموده [illegible] جمیع [illegible] بنابراین [illegible] شهربانو [illegible] ظاهر [illegible]
شرط [illegible] فسخ [illegible] بنابراین [illegible] باشد و معلوم باشد
که زینب فسخ نموده و ورثه زینب [illegible] مال ورثه شهربانو [illegible] پس جهار
بعد از فوت زینب [illegible] وارث زینب [illegible] فسخ مصالحه [illegible] و ورثه شهربانو [illegible]
[illegible] **سؤال** زید اموال خود را بدیگری مصالحه نموده و خیار فسخ را در مدت دوازده سال بجهت خود قرار داده و در
اثنای مدت مذکوره مصالح فوت شده و ورثه او [illegible] اموال [illegible] زید نموده ام و
این دعوا [illegible] ورثه [illegible] **جواب** اگر معلوم باشد یا مصالح ثابت کند که جمیع اموال را در
[illegible] ظاهر اینست که ورثه او [illegible]
[illegible] خیار [illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] مصالحه [illegible] مصالح [illegible]
[illegible] ظاهر اینست که [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] ورثه [illegible] مطالبه [illegible]
[illegible] وارث [illegible] ظاهر [illegible] باشد [illegible]
ظاهر اینست در صورتیکه جمیع اموال را صرف نموده باشد و بعد مطلع شود [illegible] وارث ورثه [illegible] مطالبه [illegible]
و هرگاه اموالی باقی باشد مطالبه [illegible] اگر [illegible] مصالحه نموده باشد که خیار در مدت
مذکوره [illegible] باشد [illegible]
ملحوظ بوده باشد [illegible] ظاهر اینست که [illegible] باشد و اگر [illegible] نبوده باشد بلکه
هیچ مصالحه نموده و اختیار فسخ را در مدت مذکوره [illegible] ظاهر اینست که خیار
[illegible] مطالبه جمیع اموال [illegible] باشد و اگر تلف
نموده باشد [illegible] مطالبه [illegible] ثابت نماید که [illegible] صرف نموده باشد
و این [illegible] ظاهر اینست
که ورثه [illegible] مطالبه [illegible] باشد و اگر [illegible] عالم باشد [illegible] وارث [illegible] باشد

دفتر

و رتظ [illegible] مطالبه [illegible] والله العالم **سؤال** [illegible] جمیع اموال و مخلفات خود [illegible] فوت شده و حال ورثه
[illegible] **جواب** اگر مصالحه [illegible] در حال [illegible] باشد
[illegible] مصالحه [illegible] اگر مصالحه در حال مرض بوده باشد [illegible]
مرض [illegible] اگر مصالحه در حال مرض واقع شده باشد [illegible] فوت شده باشد [illegible]
[illegible] اگر مصالحه در حال مرض بوده [illegible]
[illegible] **سؤال** هرگاه زید ملکی را [illegible]
[illegible] **سؤال**
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هو الکریم

بندگان [illegible] مدار [illegible]
عرض [illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]

[illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible]
کدام [illegible] شروط در ضمن عقد مصالحه [illegible]
و این [illegible] شرط [illegible]

و ممکن است جواب از این که امثال این جهالات ظاهر این است که در مصالحه مضر نبوده باشد خصوصا در صورت عدم تمکن از تعیین چنانچه
در ما نحن فیه است **سؤال** هرگاه شخصی ملک معینی را در حال حیوة خود مصالحه کند بشخصی که بعد از فوت او در تصرف او [illegible]
دهند و در حال حیوة در تصرف خود بوده باشد یا بعد از فوت و در آن مصالحه حرفی هست یا نه **جواب** اگر ملک را با شخص صلح
نموده و در ضمن عقد مصالحه شرط نموده که منافع املاک مادام الحیوة با خود مصالح بوده باشد چنین مصالحه باعتقاد حقیر صحیح و لازم است
بعد از فوت مصالح تسلیم مصالح له نمایند و هو العالم **سؤال** هرگاه زید با عمرو شراکت کند [illegible] مابین ایشان [illegible]
شوند و بعد از [illegible] جدا شوند و زید با عمرو بصیغه صلح بخواند بمبلغ معینی و بعد از آن صیغه صلح زید بگوید که
این مصالحه راضی نیستم و مغبون هستم با شرط حق زید صحیح است یا نه **جواب** ظاهر اینکه از جمله شرایط غبن جهالت مغبون است در وقت
مغبون شدن و مدعی در صورت مفروض هرگاه معلوم بوده باشد چنین نزاعی چنانچه ظاهر سؤال است مصالحه نموده باشد [illegible] بمبلغ معین
بنابر این [illegible] الدعوی مبنی بر [illegible] و اگر چنین مصالحه معلوم نبوده باشد بعد معلوم شود و غبن متحقق باشد و اسقاط
نموده باشد بوجهی از وجوه شرعیه ظاهرا دعوا مسموع خواهد بود **سؤال** زید [illegible] را صلح کرده [illegible] و ولد [illegible] منافع املاک
بزید صلح کرده مادام حیوة او [illegible] املاک [illegible] باشد و [illegible] ولد املاک را
تملیک زوجه خود نموده و وفات یافته آیا چنین صلحی صحیح است یا نه **جواب** اگر زید بولد خود مصالحه نموده صحیح [illegible]
و هم چنین است مصالحه ولد نظر باینکه امثال این جهل در مصالحه مضر نیست و بعد از آنکه ولد املاک را تملیک زوجه خود [illegible]
زوجه [illegible] المنفعة تا [illegible] و بعد از آن منفعت آن با انضمام [illegible] مخصوص زوجه خواهد بود **سؤال** هرگاه باغ
[illegible] باشد بالمناصفه مابین زید و عمرو که زید مالک ده و طاق و نیم بوده باشد و در حین [illegible] زید ده و طاق از
جمله ده و طاق و نیم خود را وقف [illegible] و [illegible] باغ معین [illegible] ده و طاق و نیم خود کرده [illegible] وقف کرده
و نیم طاق را [illegible] مصالحه نماید [illegible] ملکیه [illegible] آیا این مصالحه [illegible]
و در صورت [illegible] منافع [illegible] صحیح است و اصل صلح صحیح است یا آنکه اصل صلح بالمره فاسد است یا آنکه مصالحه
با عتبار ملکیه [illegible] باعتبار نیم طاق صحیح است **جواب** امید وارم که خداوند [illegible] الخ
[illegible] را از [illegible] محافظه فرماید [illegible] بعض از ملک [illegible]
در [illegible] فسادات [illegible] میشود [illegible]
استفتا جواب [illegible] اگر این مصالحه [illegible] و [illegible] و وقف [illegible]
حقیقت حال معلوم نبوده باشد [illegible] باغ معین را از
جمله [illegible] ملک [illegible] صحیح خواهد بود و هرگاه [illegible] نبوده باشد [illegible] نبوده مصالحه کل باغ باطل است
نظر باینکه [illegible] وقف نموده [illegible] باغ صحیح است و در [illegible] باطل خواهد
بود و مصالح [illegible] هرگاه جاهل [illegible] بوده باشد [illegible] خواهد بود **سؤال** علمای اسلام [illegible]
ذوی الاحترام [illegible] در این مسئله شرعیه که هرگاه زید [illegible] باشد و جمیع [illegible]
نقصان در [illegible] نبوده باشد [illegible] باشد [illegible] بیان فرمایند که مصالح
[illegible] صحیح است یا نه **جواب** [illegible] است خواه در حال [illegible] بوده یا
[illegible] و اما مصالحه [illegible] باشد [illegible] مصالح [illegible]
[illegible] باشد [illegible] لازم است و از اصل محسوب میشود و اما اگر [illegible] در آن
شده باشد [illegible] ظاهر در نظر حقیر این است که [illegible] لازم است و از اصل محسوب میشود حصر

در صورتی که در مرض موت بوده باشد که در آن مرض فوت نموده باشد و هو العالم **سؤال** عمرو کل املاک و مستغلات و متروکات
خود را از منقول و غیر منقول بزید مصالحه نموده و زید بعضی از آنها را بعمرو مصالحه نموده و بدیگران منتقل نموده و بعد از مدتی
بعضی از آنها را هم [illegible] و [illegible] با خوان مصالح مصالحه نموده است در این صورت آیا قبل از مصالحه
با خوان مصالح زید بدیگری منتقل نموده صحیح است یا نه و منافع آن [illegible] مصالحه نموده [illegible] زید [illegible]
عمرو مصالحه نموده است [illegible] **جواب** املاک [illegible] مصالحه مال مصالح [illegible] باشد
[illegible] املاک [illegible] نموده قبل از انتقال با خوان مصالح [illegible] و [illegible] خواهد [illegible]
از آن املاک [illegible] قبل از انتقال مختص بمصالح له میباشد [illegible] **سؤال** هرگاه زید منافع ملکی
بمبلغ و مدت معینی بعمرو مصالحه نماید و عمرو املاک را بخالد اجاره بدهد و قبل از انقضای مدت خالد متوفی شود و عمرو [illegible]
[illegible] و زید و عمرو [illegible] مصالحه [illegible] آیا در این صورت زید [illegible]
املاک را از وارث خالد مطالبه نماید یا املاک را [illegible] عاید **جواب** هرگاه عمرو [illegible] اجاره بخالد
داده [illegible] باشد که منفعت املاک [illegible] بوده باشد [illegible] مدت اجاره منفعت
عمرو [illegible] فسخ [illegible] اجاره [illegible] ضرورة [illegible] بر فسخ
مصالحه مابین زید و عمرو [illegible] هرگاه [illegible] فسخ اجاره [illegible]
عاید [illegible] فسخ اجاره فسخ مصالحه [illegible] در صورت عدم فسخ اجاره
زید را [illegible] نمیباشد که [illegible] املاک را [illegible] باشد **سؤال** زید اموال و اثاث البیت خود را مصالحه
نماید [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] مدت منقضی شده [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] **جواب** بر فرض [illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] مصالح [illegible] باشد [illegible]
فسخ [illegible] مصالح [illegible] مصالح میباشد [illegible]
داده و [illegible] صورتی [illegible] باشد [illegible]
در مصالحه [illegible] مادام حیوة مصالح با خود مصالح بوده باشد
در این صورت مصالحه صحیح [illegible] باشد [illegible] **سؤال** ضعیفه [illegible]
[illegible] و باغی که در صحرای [illegible] دارد [illegible] منتقل نموده [illegible]
[illegible] مادام حیوة [illegible] منافع آن [illegible] باشد [illegible] و [illegible] زوجه آن ولد
متوفی شده و والده او [illegible] مصالحه نموده [illegible] ولد متوفی [illegible]
از والده [illegible] باشد [illegible] مصالحه [illegible] مالکی میباشد **جواب** مصالح
باعتقاد حقیر صحیح است لکن منافع مادام الحیوة [illegible] مختص باو است و [illegible] و [illegible]
که وارث ولد [illegible] و [illegible] باشد و [illegible] زوجه [illegible]
[illegible] و [illegible] باغ [illegible] متوفی [illegible] و زوجه او
در آن [illegible] مختصی [illegible] مصالحه [illegible] و هو العالم **سؤال**
زید باغی یا ملکی را [illegible] از عقارات [illegible] مصالحه منتقل نموده [illegible]
مصالح [illegible] با مصالح [illegible] نموده [illegible]

معامله مزبور نظر بر آن صغیر شرعیه که جاری بینهما شده حال عاقل خود باقی میباشد و یا بد بایع با صلح بیع را مصالح منزل بتصرف
مشتری با مصالح له بدهد و چیز را مطالبه نماید بیان نماید **جواب** هرگاه بایع چیزی را فروخت و شرط نمود که هرگاه ثمن را آورد در بیع
شد با شرط ناخیر ثمن چنانچه در بیع سلف است شد هرگاه از زمان مبایعه سه روز منقضی شد که بایع تسلیم مبیع بمشتری نموده
و مشتری تسلیم ثمن ببایع نموده در این صورت بعد از انقضاء سه روز بایع مختار در فسخ مبایعه میباشد میتواند فسخ مبایعه نموده
و عمل بمقتضای فسخ بعد از سه روز در صورت مفروضه لازم نیست و اما در مصالحه یعنی مصالحه شد مال المصالح تسلیم
مصالح شد هم چنین مصالح عنه تسلیم مصالح له شد در این صورت حکم بثبوت خیار فسخ بمصالح مشکل است بلکه فسخ نمی‌تواند نمود
در صورتیکه ممکن از اخذ مال المصالح بوده باشد و اما هرگاه ممکن نبوده باشد در این صورت فسخ میتواند نمود **سؤال** هرگاه زید
در حال صحت نفس املاک و رقبات و اثاث البیت خود هر یک را بهر یک از اولاد خود مصالحه نماید و مادام حیوة خود خیار فسخ
صلح را بخود واگذارد و بعد مفوض شده بالجهاد فسخ مشغول بوده [illegible] با انکه انجمیع باین مصالحه نموده بحال خود باقی است
بر فرض انتقال هرگاه بعض ورثه مصالحه را باطل دانسته [illegible] **جواب** در صورتیکه مصالحه بنحو مذکور شده باشد
بعد از فوت مصالح خیار فسخ نیست که منتقل بوارث شده بلکه بر فرض ثبوت چنین مصالحه عمل بمقتضای چنین صلح لازم است و هو
العالم **سؤال** هرگاه ضعیفه اموال خود را از قبیل خانه و مزرعه و ملک بمصالحه غایبی بدهد و در ضمن عقد شرط نماید که بعضی
اعمال از قبیل حج و قرائت قرآن و صوم و صلوة بعد از فوت او مصالح له اخراج نماید و زید مصالح له بهاید و بقرینه ضعیفه
خود مصالحه غایبانه املاک مزبور را بعد از شرائطی و تعیینهاید و کالتا قبول مصالحه غایبانه نموده از املاک مزبوره را با وکالت ضعیفه
متکفل شرائط مزبوره با صلح ثانی صحیح است یا نه و ابا از زید چه در صلح غیر چه اثر باشد یا نه **جواب** اگر مقصود
اینست که املاکیکه از ضعیفه منتقل شده است بود باین شخص کل املاک را مصالحه نموده بود بقرینه ضعیفه خود و کالتا از جانب
ضعیفه قبول نمود این مصالحه صحیح و بعید است هم چنین مصالحه دیگر که بعض از همین املاک را که مصالحه نموده بود بضعیفه خود
مصالحه نموده است باولاد ضعیفه مذکوره این مصالحه نیز محکوم بصحت است نظر باینکه مقبول الید در اموال اولاد صغار او
نادامیکه فساد آن ظاهر نباشد محمول بصحت است بلی اشکالیکه در این مقام است اینست چونکه مفروض در سؤال اینست که ضعیفه
شرط نموده که خود مصالح له اخراج نماید ظاهر این عبارت اینست که مقصود این امور خود شده باشد بنابر این اگر چنین بوده
باشد تفویض بدیگری محل اشکال است بلکه جایز نیست مگر در صورتیکه مشخص بوده باشد که مقصود ضعیفه تحقق آن و رضا بوده
باشد نه صرف آن هر کس که بوده باشد خواه بنا باینکه ببینی تحقیق آن نموده باشد **سؤال** اباحنیفه حتی المقدور با علم ملاحظه و بس
و بشر در صلح شمول استباحتی و در صورت صحت سبب فساد عقد مصالحه میشود یا اینکه تجدید ابنا بر بودن مطالبه تحقیق
نماید **جواب** مخفی نیست که موجب فساد عقد نمیشود بلکه موجب ثبوت خیار بعض میشود در فسخ و امضای جهت عقد برای او واقع شده
لکن ثبوت خیار در این مقام مشروط بچند امر است اول آنست که غبن حین العقد ثابت بوده باشد خواه با علم آن غابن یا جهل معبون و ثانیاً
آنست که ما به التفاوت قدر معتدبه بوده باشد سیم آنست که مغبون جاهل بوده باشد بقیمت واقعی رابع آنست که اسقاط خیارات
شرعیه ننموده باشد یا بخصوص این امور مغبون تجارت میان فسخ عقد و امضای آن بنحو یکه واقع شده و مغبون مسلط بر مطالبه ما به
التفاوت نیست ظاهر این است یا بخصوص غلط و هم فرقی ما بین عقد بیع و عقد صلح نبوده باشد لکن در صورت عدم اعلام غابن
ثبوت خیار مطلقا محل تامل است **سؤال** شخصی همه را از اموال خود را در حیوة خود مصالحه نموده است بعضی از اولاد خود صغیرا و کبیرا صلح
مطلق و بعد عبادات مال الخرج نموده و وصیت هم نکرده که عوض الخرج نموده لم از این مال بده هبه و اعصالح له اما وصی باید از او
بدهد یا نه و مشاهد هرگز شخصی وصیت نموده است که مسجدی از مال او بنا نمایند و مسجد کوچک اتفاقا هست که میتوان خراب
نمود و مقدار عادت مسجد آن کنند و مسجد بزرگ بنا نمایند **جواب** شخص مصالح له در حین تصرف نموده ندهد از مال او و خرج آن

ان یا مضی بوده است یا نه و ملی التقدیرین مصالح له یا او له صغیر بوده یا کبیر در صورت صغیر بوده والا بکن نیست حکم نمود با شتغال ذمه
والدان از آن استیفا از مال او نمود در صورتیکه مال منحصر بقدر مصلوب نفقه او بوده باشد اگر چه ظاهر از سؤال صورت دیگر است و مقصود
نیست و اما در صورت عدم والدین اگر شخص مرده باشد انتقال مال الواجب و له مصالح له کبیر بوده باشد ظاهر این است
معادل آنچه را که صرف نموده از المنافات والد استیفا از مال او نمود و اما هرگاه صغیر بوده باشد پس در این صورت حکم باشتغال ذمه
والد قبول آن نمود مگر در صورتیکه شخص بوده باشد که والد آنچه را که صرف نموده در مصارف مجرد خرج نکرده باشد و اما مسئله مسجد
پس هرگاه مقصود موصی در مسجد بوده باشد در مسجد سابق بجهة کثرة مصلین تنگ بوده باشد در عارت جدید بیکدیگر در نظر هست
احکم و انفع انتقال عمارت و بنای سابق بوده باشد در این صورت هدم مسجد اولی جایز است لکن در صورتیکه مال موصی به موجود بوده
باشد و مقدار لازم کفایت بنای مسجد را و هیچ از مسجد سابق نماید و مع ذلک بتجدید مسجد جدید و این مسجد که در نظر هست ممکن
بوده باشد نظر باینکه دنیا محل حوادث است منع نمیشود که هدم آن مسجد نمایند و با تمام نرسد و اگر ممکن بوده باشد که مسجد کوچک
سابق را خراب نمایند مگر بعد از بنای مسجد جدید بعید بلکه ممکن است چنین نمایند **سؤال** شخصی مسئله [illegible] چه فرماید
محل سکنای خود را با انضمام سه طاق از مزرعه و سه قطعه ملک که مال آن بوده مصالحه نموده است بغیر مصالح له بسهم ط ن
از مزرعه مذکور در حین عقد مصالحه مزبوره سه طاق از مزرعه مسطوره رهن دیگری بوده که چند سال قبل از مصالحه مزبوره
مرهون او نموده بود و در حین مصالحه مسطوره هنوز در رهان باقی بوده و فک رهانت نشده بود و حکم بگیرد از آن در حین مصالحه
تبلیغ مذکور نموده و گفت که بعد از این از رهانت بیرون بخواهد آورد و حالا که دو سال و کسری از مصالحه مزبوره گذشته و ملاده
برادر او دین و بیرون آورده و رهون مزبوره از آن هم نرسیده است آیا مصالحه مزبوره صحیح و مشروع است یا باطل در صورتی
بطلان آیا همان جزء که مرهون بوده باطل است یا الجزء مذکور نیز باطل است **جواب** مصالحه نسبت بخصوص مرهون که عبارت
از سه طاق مزرعه بوده باشد در صورت عدم اذن از مرتهن و عدم امضا و اجازه او بعد از اطلاع باطل و لکن نسبت با عدای
سه طاق مرهون صحیح است لکن خیار فسخ مصالحه در خصوص مصالح له ثابت است بعلت فسخ شود و مصالح بر او منضم شود **سؤال**
زید زینب را بعقد خود در آورده و مبلغ خود را اداء نموده با و مصالحه و تملیک نموده و با این عبارت میباشد [illegible] که صلح نمود
زید با زوجه خود مولانا ده سهم از جمله هفتاد و دو سهم از جمله چهارده سهم یکباب خانه در فلان موضع را بحال که
محاذیر در آورده اند از چهارده سهم قطع کرده و زید مزبور فوت شده اولاد و اخوات هر چند که میباشد زینب
مزبوره بنی یا بین بمقدار حصه خود که از ابتدیه زینب را حرف آنکه شوهر من مالک تمامی بوده بر تملیک من بود دو این مقدار بین
تملیک نموده من بنا بر این که باید بیان فرمایند که باید بکند **جواب** اگر مراد اینست که زوج را اعطا از آن بوده که چهارده سهم
از پنجاه سهم مثلا از باغ را مالک بوده ده سهم از چهارده سهم از پنجاه سهم مثلا مصالحه نموده و بعد مشخص شد که مالک چهارده
سهم از پنجاه سهم نبوده لکن علاوه از ده سهم را مالک بوده در این صورت ظاهر نقصان از چهارده سهم موجب این نمیشود
که ده سهم ضعیفه کم شود بلکه ضعیفه مستحق ده سهم است و اگر مقدار معین از باغ مزبوره مصالحه نموده بر وجه اعتقاد اینکه
ده سهم از چهارده سهم از پنجاه سهم است و بعد مشخص شد خلاف آن ضعیفه مستحق همان مقدار معین است اگر چه از ده سهم
از چهارده سهم از پنجاه سهم کمتر بوده باشد لکن ظاهر از سؤال اول است حکم آن همانست که مذکور شد **سؤال** مغبون در مصالحه در
صورتیکه عالم بمغبون نبوده باشد هست یا مطلقا مغبون در مصالحه نیست **جواب** حکم در ثبوت خیار غبن مشروط بچهار امر است
اول آنکه مخل نیست بیع و العاده با مصالحه بین العقد علاوه مال آن قدری که مغبون آن واقع شده کما هو المشهور باشد و ثانی آنکه
التفاوت قدر معتدبه بوده باشد بحیثی که بقدری نبوده باشد که متسامح در آن شود ثالث آنکه شخص مغبون جاهل بقیمت حال
بوده باشد رابع آنکه خیار اسقاط خود را ننموده باشد در صورت اجتماع امور اربعه خیار غبن ثابت است خواه عقد مصالحه

بوده باشد یا اجاره یا مانند آن **سوال** هرگاه شخصی عقار خود را با اولاد خود بطریق اسلوب المفقود مصالحه نماید و منافع را بولد خود بگذارد آیا
مصالحه صحیح است و این ولد میتواند منافع را بگیرد یا نه **جواب** بلی صحیح است باین نحو که منافع را در مدت معین مثل پنج سال از
اولاد خود مصالحه کند و معین برابر کرده بگوید بعد از انقضای پنج سال منافع تابع عین بوده متعلق بآن ولد باشد که عین را باو
مصالحه نموده چنین مصالحه صحیح و بی عیب و لازم است **سوال** زید را اولاد ذکور نمی باشد نخواسته دارد با ایشان مصالحه میکند

[illegible]

در حکم مال میت است کمصالح است خواه بوده باشد طفل ... ابن مال از موروث او نبوده که بحسب الارث منتقل باو
شود بعد از فوت شدن الطفل و فسخ نمودن والده الطفل در حکم مال موروث الطفل شده ... وارث مال او
از فوت شدن در حکم مال موروث او شود ... این مال منضم ... وارث ...
نواده های او و زوجه او که مادر طفل است **سوال** ... این مال خود را بجهت مصارف ... موضع دارد

[illegible]

و شرط نموده که هرگاه او را اولاد ذکور بعد از وقوع مصالحه بهم رسد سهیم و شریک مصالح لهم بوده باشد آیا چنین صلحی صحیح
باشد و منعقد و وقوع مصالحه و صحت منافع املاک و نتایج که رسیده باشد با خود نگاه داشته بعد فوت متصل بوده مشروع باشد
جواب این نحو صلحی که نوشته شده که اگر بعد فرزندی بهم رسد شریک و سهیم مصالح لهم بوده باشد صورت ندارد لکن اگر این نحو
وارد شد که هرگاه بعد از این ولدی هم رسید مصالح اختیار رفع مصالحه را داشته باشد نقل است و لکن مصالحه را مبطل فسخ
نمود بعد از فسخ مصالحه همه نموده باشد تعیین صحت مصالحه چون شرط کرده که منافع متعلقه مصالح عنه الذی بوده باشد مادام حیوة
لهذا منافع املاک و نتایج که رسیده با خود مصالح خواهد بود و الله العالم سؤال هرگاه زید در مرض موت بعضی از املاک خود را
با اولاد صغار خود صلح کند آیا چنین صلحی صحیح است یا نه جواب صلح صحیح و نافذ است ظاهر این است که از اصل ترکه محسوب
شود سؤال شخصی در ملکی حق دارد لکن حصه خود را نمی‌داند مجهول است در این وقت مبلغی به صیغه صلح با شخص دیگر منتقل
بکند دیگری کند یا نه جواب در صورت عدم معلومیت مقدار حق مبلغی حق ثابت خود را که مجهول القدر است بطریق صلح بدیگری
منتقل نماید ظاهر این است فرقی در این باب ما بین آنکه ممکن التعیین بوده باشد یا متعذر بوده باشد اشکالی در این نیست خصوصا
در صورتی که مصالح له کسی بوده باشد که نمیتواند ملک مال او بوده باشد سؤال هرگاه در بلدی که در آن مجتهدی نباشد و در اموال
رجوع نمودن بمجتهد بلاد بعیده هم ممکن نباشد آیا در این صورت در چنین جائی میتوان مصالحه بین المتخاصمین نمود
یا نه و هرگاه نتوان ببیان مصالحه قطع نزاع بینهما نمود یا نه و بکر نیابتا میتوان حلف منکر را با مصالحه قرار داد
آنچه قطع نزاع بین المدعی و المدعی علیه و باین قطع نزاع میشود یا نه جواب صلح بین المتخاصمین از وظیفه حاکم شرع نیست
مجتهد جامع الشرائط نیست بلکه با وجود مجتهد و امکان رجوع با و بغیر مجتهد میتوان صلح و رفع نزاع ما بین متنازعین
نمایند اما حکایت مصالحه قسم منکر صحت چنین صلحی معلوم حقیقت نیست نظر بآنکه یمینی که از منکر قطع نزاع است یمین در حضور حاکم
شرع است یا باذن حاکم شرع است چنین چیزی نیست در صورت عدم حضور حاکم شرع و عدم اذن او این صلح باطل
خواهد بود یا مبنا را اسقاط حق مخصوص متعلق بآن و اگر این بحر قسم را متعلق صلح قرار نداده بلکه مطلق قسم منکر را متعلق صلح
قرار دهد بشرطیه چنین قسم مخصوص نیست لهذا الحکم بصحت چنین صلح در این وقت مشکل نیست سؤال بعد ظاهرا نام وفات
یافته و نظر بآنکه فوت شد از او مصالحه نامچه ای از عمو او و مکتوب مال ظاهر مال من عیبات او وارث شرعی اقرب بمن منکر این صلح
که مقصود مصالح از اقرار بحضور حرمان وارث بوده شاهد بعدالت شاهد بصیغه طلب شاهد بر اقرار و شاهد البراءة و این اقرار را در
حین تلفظ تحقق نموده و فوت شده و تعیین مال الصلح که سر برابر سیاه باشد برابر سیاه مهر دان مختلف باشد در رواج بعضی
سه دانه یکشاهی است و بعضی چهار دانه و هم چنین عدم تعیین طلا و الات بوزنه و با علم حضور و مشاهده و ورثه میشد
الآن و تفرقه الات و کذا عدم تعیین طلا و نقره و عدم حواله جنگ بوزن نیست آیا این صلح صحیح است یا فاسد و بر فرض چنینکه بعضی اقرار
باشد بجهة حرمان وارث و عقد جاری نشده باشد و بعض شاهد بر جریان عقد بنا شد یا نه هم اقرار صحیح است یا نه حقه
منعقد است یا نه و چنانچه مصالح منها احدالورثه یکی از شرط نموده باشد که بعد از فوت مصالح منجل است مثل ایام نخریده
و نقل منقول دیگر در ازمان حیوة تحمل آورده باعث خسارت میشود یا نه و هم چنین هرگاه مصالح سوای آنچه تفصیل داده و اظهار بنقیضا
نموده چیزی دیگر مختلف شده باشد مثل املاک و اسباب خانه و رخت و پول نقد که هیچیک از اینها در مصالحه نامچه تفصیل ندارد
داخل صلح است یا مال وارث جواب را بیضا باشد جواب اینها از نوشته در این استفتا ظاهر میشود اشکال در این مصالحه از جهت
نموده الدار و لسانت این همه مسلم است اینقدر که این حالت ظاهر است مصالحه است اما صیغه بعضی جریان صیغه مصالحه معلوم نیست این اشکال
بمقتضای شریعت مطهره صحیح نیست نظر بآنکه مصالحه شرعیه با عدم صیغه محقق نمیشود پس اقرار بمصالحه اقرار بشیء است ثانی
آنکه اقرار در حال مرض موت بوده این نیز با عتقاد این قاصر مضر نیست نظر باینکه صلح با عتقاد من اگرچه در مرض موت باشد

صحیح است و از اصل محسوب است ثالث آنکه مال المصالحه سه پول و از داده و این سه پول مختلف است این اشکال نیز مضر نیست نظر
بآنکه مصرح به در متن آنکه سه پول را اگر فرضا است پول مأخوذ مشخص است اگرچه پول سیاه در رواج مختلف بوده باشد
رابع عدم تعیین طلا الات و وزن این نیز مضر نیست چه شخص مصالح کل طلا و الات خود را مصالحه کرده است پس مقتضای این کلام
هرچه مصداق طلا الات واقع در مصالحه است اگرچه وزن آنها و جنس مصالحه تعیین نموده باشد و هم چنین در سبد الات
و هم چنین است حال در مطالبات عدم تعیین آنها که جنس نقود بازیاد و جنس نقود بازیادتی باکی مضر بصحت صلح نیست بعد از
مذکور در عبارت مصالحه نامه است که طرفین نقد و عقد مطالبات را مصالحه کند چنانچه ظاهر نموده که خود مفروض صلح الهامید الله
خامس نیز عدم جواز مطالبات بجهة آنکه ظاهر مصالح در حین مصالحه یا بعد از آن مطالبات را حرام نموده است نیز خود این
هم مضر بصحت صلح نیست بجهة مصالحه از آن شرطی در این وقت صحیح و بی عیب است که طلا نقد آن نیست و اما آنچه ظاهر شده
که بعض از اموال متروکه آن مصالح در مصالحه نامه مذکور نشده مثل املاک و اسباب خانه و رخت و بعض اسباب خانه که اشیاء اسباب
نظر بآنکه صریحا مذکور است که طلا شده و لکن بعضی اسباب دیگر خانه الحق اما رخت و املاک و نقد و طلا نقد تمام منها از اعضای
مذکور در مصالحه نامه هست داشته است یا نه بلی رخت و نقد مذکور نیست بخصوصه لکن عموم کلام مصالح که تمامی ما یملک
در او داخل شامل همه است تفصیل و ذکر بعض مانند المثال العام موجب تخصیص عموم نمیشود پس کل ما یملک داخل در مصالحه هست
اگرچه بعض بخصوصه مذکور نباشد و هو العالم بحقایق احکامه سؤال زید ملکی را مصالحه کرده است بعمرو و در ضمن مصالحه ملکی را بر ملکیت
قرار داده است در ملک حق ایا اصل این حق صحیح است یا نه و ثانیا در صورت علم و جهل حد آن این حق چه میشود یا نه
جواب اگر مصالحه بنحوی واقع شده باشد که بایع میگوید که فلان ملک را فروختم به زید بمبلغ یکصد تومان رویه عددی دو هزار
دینار و در ضمن عقد این بایع شرط نماید ملک شخصی معین را در آن ملک قرار داده ام بمدت سال که اگر شاید در آن معامله
ظاهر شود تا ده سال مشتری استیفای حق خود را کند و بیع لسان آن ملک نموده باشد صحیح و بی عیب خواهد بود سؤال کسی در
حال مرض و ترکه خانه و املاک و متعلقات خود را با دو نفر اولاد ذکور خود مصالحه نموده و بعد از دو سه روز دیگر وفات یافته و اولاد اناث
خود را محروم ساخته آیا این مصالحه صحیح است یا نه جواب در صورتی که مصالحه ثابت باشد مصالحه صحیح و بی عیب است بجهة
اشکالی در صحت صلح نیست کلا بلکه هست در اینکه آیا این صلح از اصل مال محسوب میشود یا از ثلث ظاهر این است که از اصل
محسوب میشود انچه مذکور شد در صورت ثبوت مصالحه است و الله العالم سؤال هرگاه زیدی ملکی تعیین را وقف نموده باشد
و واقف فوت کرده باشد و وارث شرعی او منحصر در سه نفر ولد ذکور دو نفر از ایشان در حکام یک مضمون بر مضمون ملک مغرور
بوده حقوق خود که در کل ترکه و الله داشته مصالحه نموده به یک نفر دیگر و بعد ملا المصد در حاکم شرع حکم ببطلان وقف نموده که
منحصر شد که بقاعده شرعیه منتقل بوده فالحال هم مصالح له را حق اخذ بطلان وقف داشته یا این دو نفر شرعا حق در موقوفات
مذکوره دارند و چنانچه بین هر سه ولد مشاع و مشترک است یا آنکه مصالحه مذکوره مشتمل بر موقوفات فاسده هم میباشد جواب
این مطلب محتاج بملاحظه است یا عدم ملاحظه اشکال است که طی شود مگر اینکه مقتضای انصاف ملحوظ واقع بوده باشد بنا بر این
بطریق استقصای احتمال ذکر میشود پس میگوییم اگر مراد مصالحه از کل ترکه ما تعلق بملک بوده که وقف میدانسته اند و چنین صورة
متعلق صلح که کل ترکه است شامل املاک نخواهد بود پس بعد از آن حکم بطلان وقف این دو نفر با آن یک نفر سهیم و شریک خواهند
بود و اگر مراد دو نفر بیان از ملک بوده باشد بلکه مراد از کل ترکه هرچه ترکه بوده باشد که بعد نقل الامر مال موروث اینها بوده حین الموت
خواه اینها عالم بوده باشند یا ندانسته باشند و شکی نیست که این ملک وقف است باطل بوده و در نفس الامر از جمله ترکه بوده بنابر این
یکی صلح شامل این نیز خواهد بود پس دو نفر که صلح حقوق خود را از کل ترکه موروثه نموده اند آنها را حقی در این ملک نخواهد
بود پس املاک مثل سایر اموال موروثه که متعلق مصالحه است مختص بآن یک نفر خواهد بود که مصالح له است و الحمد لله و العبد هم این محرر

اشتباه ظنی بوده باشد بلکه مراد این باشد که کیفیت حال حقوق خود اصلا معلوم نبوده باشد [illegible] والله العالم سؤال هرگاه زید ادعای
بعمرو کند باین طریق که یکدانگ ونیم این ده بطریق ارث مال منست وهمچنین دعاوی دیگر هم داشت عمرو یکدانگ ونیم ده را
زید با سایر دعاوی صلح کرده بر تمدانگ شایع از آن ده که ادعای ملکیت آن میکرد بمبلغ نقد معین وبالفعل بکر [illegible] عمرو
اقرار بود که تمدانگ این ده مشاعا بطریق ارث مال زید بوده الان هم هست با [illegible] تمدانگ زید را مجرد صلح دعاوی زید
[illegible] با [illegible] تمدانگ را از داده وجه صلح دعاوی زید با او بدهد جواب اشکال این امور محتاج [illegible]
با استفسار درست نمیشود نظر بانکه احتمالات در این مقام بسیار است اول آنست که مصالح از کجا ادعای یکدانگ ونیم [illegible]
مردم را [illegible] لکن عالم بحقیقت ادعای خود نبود لا فی کل المدعی به ولا فی بعضه دوم آنست که عالم [illegible] او را حقی [illegible] لکن [illegible]
[illegible] که مقدار حق او چه قدر است سیم آنست که میدانست که مقدار حق او چه قدر است بعضی همین تمدانگ بود چهارم انکه عالم
بود که حق او علاوه از تمدانگ است [illegible] پنجم آنست که عالم بود بانکه حق او علاوه از
تمدانگ است لکن [illegible] راضی باین مصالحه بوده [illegible] مذکور شد [illegible] مصالح [illegible] که مدعی بود بعض زید واما اقرار بکر از
مصالح [illegible] صادر شده [illegible] دو احتمال دارد اول آنست که [illegible] تمدانگ بطریق ارث مال او
بوده وحال [illegible] بطریق ارث وحال [illegible] لکن بسبب مصالحه [illegible]
[illegible] این مصالحه کرده تمدانگ [illegible] مال مدعی بوده والان هم هست لکن [illegible] مصالحه دوم آنست که [illegible] بوده که
[illegible] مال او بوده بطریق ارث وحال [illegible] مال او هست لکن بسبب مصالحه [illegible] دو احتمال دارد اول آنست که [illegible]
تمدانگ مال او بوده [illegible] ثانی آنست که عالم بوده که علاوه بر تمدانگ مال او بوده [illegible] در این
صورت حکم مختلف است سؤال زید مصالحه کرده باین نحو که املاک خود را [illegible] مصالحه کرده [illegible] املاک [illegible]
[illegible] فلان [illegible] الان [illegible] معین [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] املاک [illegible]
[illegible] جواب این مسئله [illegible] مذکور شده [illegible]
[illegible] املاک [illegible] مصالحه [illegible]
[illegible]
سؤال هرگاه شخصی ملکی [illegible] مصالحه [illegible] مصالحه [illegible]
جواب [illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه شخصی ملکی [illegible] مصالحه [illegible]
ملک [illegible] باشد [illegible] این مصالحه صحیح است یا نه جواب مصالحه ملک [illegible]
[illegible] مصالح [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سؤال در خصوص اینکه زید [illegible] ملکی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در این [illegible] مصالحه صحیح است

[illegible] در این ده مرحله [illegible] زید [illegible] است که میگوید مصالحه صحیح [illegible] مصالحه صحیح است جواب [illegible] در این مقام
مذکور است [illegible] شده [illegible] مصالحه [illegible] اول آنست که [illegible] مذکور
در [illegible] مصالحه [illegible] شده در اینجا [illegible]
[illegible] مقتضای این کلام [illegible] مقصود [illegible] ملک است [illegible] دوم [illegible]
مال المصالحه است [illegible] ذکر [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] شخص
[illegible] سیم [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] مقتضای خواهش [illegible] باشد
[illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] لفظ
[illegible] مصالحه [illegible]
مصالحه [illegible] مذکور شده [illegible] والعالم سؤال هرگاه زید [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible] مصالحه [illegible]
باشد سؤال [illegible] مصالحه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصالحه [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] جواب اگر مصالحه [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible]
مصالحه [illegible]
[illegible] مصالحه صحیح [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible]
[illegible]
باشد [illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
میباشد مصالحه [illegible]



فسخ مصالحه ملکی وفق باید و بعد صلح اعتبار مجلس و وجه مال المصالحه را قبل از وقوع فسخ در وجه مصالح که کار نشانی داده است فسخ نماید
و بعد مصالح قبل از انقضاء مدت دو سال وارد بلد گردیده و اگر وجه مال المصالحه را به صاحب ملک تسلیم نموده باشد و آن پیش از انقضای مدت
وارد بلد گردیده خواسته باشد که قبل از انقضاء مدت بخصال وجه مال المصالحه که کار نشان داده در فسخ مصالحه را قبل از شرع جائز بوده است یا نه
که فسخ مصالحه را نماید با وجود **جواب** در نص دیگر نبوده معترف باشد که ثبوت جواز فسخ مصالحه موقوف است بتسلیم مال
المصالحه بعد وقت از فسخ کردن و معترف باشد بر اینکه مال المصالحه را تسلیم نموده است پس اعتبار فسخ مصالحه را نمی‌توان نمود
مقتضای لفظ تقریر شده است که ثبوت جواز فسخ مصالحه در حق مصالح که زید باشد مشروط و موقوف بود است بیک وجه در زید بلد
مدت دو سال و ایصال مال المصالحه به عمرو اگر در آن طرفین این بوده که اختیار فسخ مصالحه در حق زید موقوف بر این است که زید وارد بلد
شود در مدت دو سال و رد مال المصالحه نماید در مدت دو سال و فسخ نماید در چنین صورت هر گاه رد مال المصالحه نموده باشد در مدت
سال بلکه بعد از دو سال اعتبار فسخ مصالحه نخواهد بود و اگر مراد طرفین این باشد که رد مصالحه اگرچه موقوف بود وارد است لکن یک چند
بعد سال است کرد و در بلد باشد و دیگری رد مال المصالحه نخواهد رد در سال باشد یا بعد از انقضاء دو سال فسخ سال
مثلا در چنین صورت اگر فرض شود که زید در مدت دو سال وارد بلد شده لکن رد مال المصالحه را که تعیین آن در استفتا نشده بعد
از انقضاء دو سال نموده در چنین صورت فسخ مصالحه را می‌تواند نمود لکن اینجا صحیح است که مدت دو سال ظرف رد مال المصالحه
باشد لکن در سال رد میباید معین باشد مثل آنکه الی سه سال مثلا و هکذا اگر مصالحه نامه دیده شود از آن استنباط می‌شود و هو العالم بالحقایق
احکامه

كتاب الشركة

سؤال مالی زید وعمرو وعبد الغفار ... [illegible]

[illegible]

اخذ حق الجعاله از سهم شریک خود چنین علاوه بر حق الجعاله بوده ام و در ما نحن فیه شرط بین ایشان [illegible] شریک بتواند اخذ حق الجعاله نماید
یا اگر چه از جانب شریک ماذون در معامله با اخذ حق الجعاله نبوده و در این صورت عمل را فضولاً نموده مطالبه حق الجعاله نمیتواند نمود و
شرعاً مستحق حق الجعاله نمیباشد و در صورت باطل بودن شرکت نصف مال دیگری را که عمل نموده اصل را باید [illegible] با اصل و منافع
بعد از اخذ حق الجعاله باید رد نماید حکم شرعی او را بیان فرمایند **جواب** اگر در حین قرض دادن این شرط را لغو نموده باشد
باین نحو که این مبلغ را قرض میدهم بشرط اینکه مطالبه حق البیع از من ننمائی [illegible] اجرت [illegible] خواهد بود که از مطالب کثیره
[illegible] این بود لکن [illegible] این شرط شده [illegible] چنین قرارداد [illegible] شده باشد ظاهر این است که [illegible]
باشد و اما کلام [illegible] این شرط [illegible] لازم نبوده [illegible] داشته ام اگرچه [illegible] واقع
و چنین [illegible] اجرت نبوده است [illegible] مال الشرکه نموده [illegible] و مطالبه حق البیع نمیتواند نمود و اگر
در این [illegible] بوده باشد [illegible] و در این صورت [illegible] بوده
باشد نظر باینکه تصرف در مال الشرکه [illegible] باذن مالک [illegible] کرده است [illegible] مطالبه [illegible]
خواهد بود مطالبه حق البیع نمیتواند نمود [illegible] لازم است [illegible] والله العالم **سوال**
دو نفر شریک شده باشند [illegible] شخص [illegible] در اصفهان و دیگری در همدان [illegible] مشغول داد و ستد باشند
و از اصفهان [illegible] و شرط شده [illegible] حاصل شود بالسویه [illegible]
بین [illegible] شریک [illegible] اشخاص [illegible] باشد و دیگر [illegible]
[illegible] و اشخاص
[illegible] تلف شده باشد [illegible] **جواب** این مطلب محتاج
بملاحظه است [illegible] رضا [illegible] شریک دیگر [illegible]
[illegible] باشد **سوال** شخصی [illegible] دارد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] شریک
با [illegible] است **جواب** در صورتیکه [illegible] باشد [illegible]
شرع [illegible] اموال مشترکه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد در این صورة [illegible] تصرف است
[illegible] باشد [illegible] اذن [illegible] شرعی
بوده [illegible] باشد لکن [illegible] در صورتیکه آن شخص [illegible] داشته باشد با عدم [illegible]
محتاج است **سوال** زید با عمرو شراکت کند [illegible] بدهند باین طریق که [illegible]
و عمرو [illegible] و [illegible] منافع را [illegible] اصل سرمایه و
خرج [illegible] بالسویه [illegible] بوده [illegible] سرمایه [illegible]
[illegible] **جواب** در صورت [illegible] باید [illegible] مابین شریکین [illegible]
در صورتیکه شرط [illegible] شده باشد [illegible] در صورتیکه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] در این صورت [illegible] شرط [illegible]
شده است **سوال** در خصوص زید و عمرو [illegible] یکی از ایشان منافع [illegible] سهم خود برداشته
[illegible] سهم او از منافع [illegible] شده است [illegible] بمحض [illegible] سهم مزبور است

جواب [illegible] است که [illegible] شریکین او [illegible] از [illegible] تصرف [illegible] منظور
این باشد که اینجا [illegible] تصرف [illegible] مرده [illegible] شده باشد [illegible] تصرف [illegible] منتقض بوده
باشد نظر باینکه مطلع [illegible] شریک دیگر [illegible] در مال مشترک [illegible] مشخص باشد [illegible]
از دیگری متصرف شده [illegible] مشخص شد [illegible] دیگری [illegible] در این دو صورة [illegible]
[illegible] باشد سهم است [illegible] علاوه از دیگری
برداشت نموده [illegible] برداشت نموده خواه باذن شریک دیگر بوده یا با عدم اذن [illegible]
که چون برداشت علاوه از شریک دیگر برداشت نموده در این صورة نیز ظاهر این است که [illegible] بمقتضای قرارداد
شراکت [illegible] صورة چهارم است که علاوه از شریک دیگر تصرف نموده [illegible] از شریک خود برداشت
نموده و [illegible] شریک [illegible] مال شریک کرده [illegible] شریک بوده و [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بوده باشد [illegible] شریک بوده باشد [illegible]
محتاج بمراجعه است [illegible] مشکل است **سوال** چاه [illegible] مشترک [illegible] دو [illegible]
یکی از این دو [illegible] عمارت [illegible] خارج [illegible] و [illegible] مشتمل [illegible] از این چاه [illegible]
بدون اذن شریک [illegible] در خارج [illegible] **جواب** نظر باینکه تصرف احد شریکین در مال
مشترک با عدم اذن از شریک دیگر جایز نیست و [illegible] که چاه مشترک است [illegible]
پس [illegible] مشترک [illegible] با عدم اذن و رضای شریک جایز نیست [illegible]
[illegible] مشترک [illegible] دیگر [illegible] مشترک است [illegible] در مال مشترک با
عدم اذن شریک جایز نخواهد بود و اگر [illegible] دیگر [illegible] مشترک [illegible]
عدم اذن شریک جایز نخواهد بود [illegible] از [illegible] مشترک با عدم اذن شریک جایز نیست والله العالم **سوال** شخصی
فوت شد و اولاد [illegible] نصف از املاک [illegible] عمارة نموده و نصف دیگر [illegible] بوده باشد [illegible] وارث شخص متوفی
از نصف [illegible] باشد و بعد [illegible] وارث دیگر [illegible] ادعای [illegible] کرده [illegible]
[illegible] صورة وارث [illegible] سهم [illegible] **جواب** این شخص که [illegible] نموده با
[illegible] مشترک است [illegible] آن شخص [illegible] در صورتیکه [illegible]
احداث عمارة کرده [illegible] مشترک نموده [illegible] مال مشترک [illegible] با احداث العمارة [illegible]
[illegible] از مال مشترک [illegible] احداث این عمارة [illegible] نموده باشد یا باذن این شریک نموده است یا با عدم اذن
شریک نموده است [illegible] صورة [illegible] صورة [illegible] که احداث عمارة در ملک مشترک باذن شریک نموده
باشد [illegible] آن شخص [illegible] عمارة در سهم این شخص [illegible] در این صورة [illegible] این عمارة [illegible]
[illegible] صورة [illegible] احداث عمارة در ملک مشترک [illegible] از مال مشترک بوده لکن با عدم اذن شریک بوده [illegible]
[illegible] این شخص شریک [illegible] ظاهر این است که [illegible] مقدار العمارة [illegible] سهم او
[illegible] متصرف [illegible] مطالبه [illegible] قدر الحصه مال خود را که آن شخص تصرف نموده با عدم اذن این
شخص [illegible] عمارة نموده [illegible] مشترک است بینهما [illegible]
مشترک [illegible] مطالبه [illegible] قدر الحصه مال او در تسلیم
نموده باشد در این صورة این شخص [illegible] اجرة المثل [illegible] باشد [illegible]

بر اینکه عادت تخلیه نموده باشد نظر باینکه مفروض این است که احداث تجارت در ملک مشترک با عدم منع شرعی بوده صورة ثانیه
آنست که احداث تجارت در ملک مشترک از مال مخصوص خود نموده باشد و در این صورة این شخص غاصب مسلط بر مطالبه حق التجارت
نیست لکن میتواند مطالبه اجرة المثل ایام تصرف را از آن شخص نموده باشد بجهة آنکه مسلط بر تخریب التجارة هست صورة رابعه
آنست که این شخص که احداث تجارة نموده [illegible] است در این صورت هرگاه آن شخص متصرف [illegible] حق
بالاولویت [illegible] است اثبات [illegible] خود را نماید [illegible] محتاج به اعتراف است باستصواب رشد نمیشود **سؤال**
هرگاه زید بنای مسجد [illegible] منع [illegible] و عمرو [illegible] مسجد [illegible] که مانع شود [illegible]
مسجد [illegible] باشد [illegible] **جواب** نظر باینکه مفروض این است که [illegible]
[illegible] **سؤال** در خصوص [illegible]
وارد میشود [illegible] زید [illegible] شرکاء [illegible] باملاک خود میبیند [illegible]
[illegible] شرکاء [illegible] صاحب باغ و [illegible]
شرکاء [illegible] **جواب** در صورتیکه [illegible]
[illegible] ظاهر این است که [illegible] **سؤال** [illegible]
در این کوچه [illegible] خانه [illegible] کوچه [illegible] خانه [illegible]
[illegible] **جواب** اگر این
شخص [illegible] خانه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible] فروش مال الشرکه [illegible]
[illegible] مال الشرکه [illegible]
[illegible] مال الشرکه [illegible]
[illegible] شرکا [illegible]
[illegible]
[illegible] معامله [illegible]
[illegible] شرکا [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
در سؤال این است که [illegible] مال الشرکه [illegible]
[illegible] مال الشرکه [illegible]
باشد [illegible] سؤال که مفروض این است که [illegible] شرکا [illegible]
[illegible] شرکا [illegible]
[illegible] منافع بوده [illegible]

علاوه از نصف منافع بوده [illegible] نظر باینکه [illegible] اثبات [illegible]
باز [illegible] نظر باینکه مفروض این است که [illegible] شریکین [illegible] از نصف منافع
مطالبه نموده باشد [illegible] شریکین [illegible] در مال الشرکه [illegible]
مال الشرکه [illegible] از نصف منافع [illegible] در مال الشرکه [illegible] در چنین صورة [illegible] بوده است [illegible]
[illegible] در چنین صورة [illegible] مطالبه [illegible] از نصف منافع [illegible]
نموده و هو العالم بحقایق الاحکام **سؤال** [illegible]
[illegible] اولاد ذکور [illegible] اناث [illegible]
[illegible] مطالبه [illegible] در صورة [illegible]
[illegible] مطالبه [illegible] در صورة دارد
[illegible] **جواب** در صورتیکه [illegible]
[illegible]
[illegible] مطالبه [illegible]
[illegible] مطالبه [illegible]
[illegible]
[illegible] مطالبه [illegible]
[illegible] **سؤال** هرگاه خانه مشترک باشد
[illegible] شرکاء [illegible]
[illegible] شرکاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** نظر باینکه ظاهر عبارة استفتا
[illegible] شرکاء [illegible]
[illegible] مطالبه [illegible]
[illegible]
لهذا مطالبه محتاج [illegible] شرکاء بوده است [illegible]
بعض شرکاء [illegible] **سؤال** [illegible]
از برای خود خانه و باغ و بستان [illegible] متصرف [illegible]
مکان [illegible] اولاد ایشان متصرف [illegible] از تصرف [illegible]
جواب این [illegible] موجب [illegible] شرکاء [illegible]
و رفع شرکت [illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] مشترک بوده [illegible]
[illegible] مشترک [illegible] بالمناصفه [illegible] اخراجات

کتاب الشرکة

نصف عمارت را بعمرو بیع نموده ان وقت بالمناصفه تقسیم کنیم هرگاه قبل از عمارة ساختن اذن بعمرو نموده باشد که عمارة بکند و حالا منکر
باشد بالمکر نفعا این است که اذن نداده ام که عمارة ساخته تا سبب خود الحال که بخواهیم تقسیم بکنیم من عمارت را منهدم
خود ساختی حاله عمارة خود را خراب بکن و زمین را بتصرف من بده یا تسلط دارد که عمارة را خراب بکند و زمین را بتصرف در آورده
با صاحب عمارة تسلط دارد که اخراجات عمارة خود را بگیرد انوقت عمارة و زمین را بالمناصفه تقسیم نماید **جواب** اگر احداث عمارت
با عدم اذن برادر بوده باشد بالاشتراک زمین میان دو برادر بعنوان اشاعه در این صورت برادر شریک تسلط دارد که عمارت را
خراب نماید و اگر با اذن برادر احداث عمارة نموده باشد لکن شرط نموده که تا اصالة حکم ماذون شده است که احداث عمارة
بجهة خود نموده باشد در این صورت تسلط مطالبه نصف اخراجات عمارة را ندارد و اگر برادر شریک و اذن داده باشد عمارة را
با ... که اصل عمارة مشترک میان دو برادر بوده باشد در این صورت مستطیع است که مطالبه
نصف اخراجات را نموده باشد و در صورت اذن و عدم شرکت در عمارة ... نماید و در صورتیکه برادر شریک
عمارة ... معادل محل عمارة را در طرف دیگر ببرادر ... مابین نشود مگر اینکه زمین مشترک ...
که عمارة ... واقع شده ... در این صورت ... باید راضی باختیار شوند

سؤال ... زید را باسم زید ... زید ... بکر ...
... طلب ... زید ... حال ... این ... طلب ...
... نماید ... شرعیت منور فرموده **جواب**
در صورتیکه زید ... معروف باشد که اصل ... مشترک مابین ... بوده ...
مابین ... در صورت مسطوره ... وهو العالم بحقائق الاحکام

سؤال ... زید ... شریک ... بوده ... بعضی از املاک ... زید ...
جاری نموده ... زید ... آب را جاری نموده چند ... سال ...
... ملاک ... نموده ... در صورت عدم
تسلط ... مطالبه کند ... در این سنوات ... نموده است ... ظلم
جواب این مطلب محتاج ... زید ... عدم اذن ... آب را جاری نموده ...
و در صورت ادعاء اذن ... در صورت اعتراف ... اذن ...
... حساب نموده ... اخراجات خود ... زید ... تسلط مطالبه ... اخراجات ...
ندارد لکن ... باشد ... شده بوده است ...
... آب ... نماید ... داده ... صلح
... اخراجات ... داده باشد اگر ... زید ... آب که سهم ...
مصالحه نماید بالمبلغ که سهم ... از اخراجات ... والحکم خواهد بود وهو العالم بحقائق الاحکام

کتاب القسمة سؤال هرگاه املاک ثابت که متاع کل شرکاء خوانه بوده باشد بعضی از شرکاء خواند خواسته باشند
که ماهیات مزبوره را تقسیم نماید و در تقسیم ضرر به بعض شرکاء میرسد با این جهت که در صحن خانه چه تقسیم نمودن در دیوار کشیدن
در میان ماهیات برهم خورد و ضرر به تقسیم خانه میرسد و ماهیات قابل تقسیم نبوده باشد آیا شرعا در این صورت که بعض شرکاء
راضی بتقسیم نباشند مجبور خواهند شد و تقسیم جمیع است یا نه جواب در صورتیکه طالب قسمت بعض شرکاء باشند و قسمت موجب
ضرر باشد نسبت بکل یا بعض که راضی بقسمت و طالبان نیست مانع از قسمت اجبار قسمت نمیتوان نمود سؤال ملکی مشترک بود مابین
چند نفر میان خود قسمت نمودند و هر یک سهم خود را متصرف کرد بعد از چند سال گذشت شرکاء بعضی ادعا نماید که من این
قسمت را مسلم ندارم آیا کلام او در این باب مسموع است یا خیر جواب هرگاه این قسمت از شخصی بوده که امام یا نایب نصب نموده باشد
که قسمت نماید بعد از قسمت تعیین هر یک از سهام بقرعه نموده باشد در این صورت قسمت لازم است احدی از ایشان نقض نمیتواند نمود خواه
بعد از قرعه راضی شده باشند یا نه و هرگاه این قسمت از منصوب امام یا نایب امام نشده باشد بلکه خود شرکاء کسی را تعیین نموده
باشند که مابین ایشان املاک مشترک را قسمت نماید یا خود شرکاء نایب بر خود قسمت نمایند اگر بعد از قسمت تعیین سهام بقرعه نموده باشد
بعد از قرعه راضی بحصص خود شده باشند ظاهر این است قسمت لازم است احدی از ایشان عدول نمیتوانند نمود اگرچه [illegible] مابین
ایشان جاری نشده باشد و اما هرگاه قرعه اخراج ننموده باشند لکن بعد از قرعه راضی نشده باشد ظاهر این است عدول میتوانند نمود
سؤال دو نفر برادر جمع المال بودند املاک و عمارت و سایر چیزها و بعد پسر عم داد و قطعی از عمارت و املاک تماما علیک
بنا به نکاح ماهچه زوجه پسر خود کرده و بقیه عمارت و املاک را با برادر خود قسمت نموده حال پسر زید تسلط دارد که بزوجه بگوید
که این قسمت را راضی نیستم و سهم خود را از کل عمارات و املاک باید بگیرم و از هر شیئی موافق سهم خود متصرف شوم جواب اگر [illegible]
شده و زوجه دارد [illegible] دو برادر در حال حیات املاک مشترک را قسمت و معزول نموده باشند و هر یک سهم مفروز خود را متصرف شده باشد
در حال حیات احدهما یا هر دو وارث تسلط ندارد که بگوید من این قسمت را قبول ندارم باید حال تقسیم نمایم بلکه لازم است بمقتضای آن
قسمت معمول داشته باشد مگر کلام در اصل قسمت داشته باشد بعض و متمسک قسمت شرعی بوده باشد که ابطال آن موقوف بر ثبوت است سؤال
شخصی فوت شده و ورثه اموال او را قسمت نموده سهمی که با زید بعض در ید او باشد تصرف نموده ادعا مینماید که این عین متصرف فیها آن
و بعض دیگر میگوید که من علم دارم که عین مورد منازعه از مشترک است اما مدعی علیه یا مدعی است یا همان متصرف در صورتیکه قسم نفی العلم متوجه
بشود بمتصرف منکر آن قسم بود و مدعی عین مدعابها تصرف نمودن یا این ختا فساد اصل قسمت میشود یا نه جواب
شد متصور نمیشود صورت بلکه مدعی میگوید که این عین که متصرف است از مال ارث ما است و این عین منتقل شده دوم آنکه مدعی
میگوید که این عین از مشترک است و در سبب مقام تملک سهم آن که میگوید این عین از مشترک است و تعیین آن عدد آن متصرف بوده در صورت اول
و ثانیه معلوم است که مدعا مال همان متصرف است و در صورت عجز مدعی از اقامه بینه اگر قسم نفی العلم خورد فلا اشکال در صورت
نکول از قسم نظر باینکه نکول از یمین در دعوی اعتراف مدعی علیه است بحقیقت دعوی مدعی متصرف عین مدعابها خواهد [illegible]
فساد قسمت اصل نمیشود و مدعی علیه را تسلط بیاید بر ورثه اخرا [illegible] و اما در صورت [illegible] و اما در صورت ثالثه فکلا
صحة القسمة وعدم تسلط علی سایر الورثة ولاحتمال کون السبب فی الدعوی الانتقال من المدعی علیه الی المدعی و لم یذکره فی الدعوی
و اما در صورت ثالثه اگر متصرف باز نکول از قسم نمود و مدعی ادعای دعوی را بر ورثه نموده ظاهر این است باز چنین باشد
پس مدعی کل عین مدعابها را متصرف میشود و مدعی علیه را تسلط بیاید بر ورثه [illegible] بجهت اینکه این ضرر بسبب خود او
شده نظر باینکه اگر علم داشت نکول از قسم نباید بکند و اگر مدعی ادعا دعوی بر ورثه نموده اگر کل نکول از یمین نموده مدعی
متصرف عین مدعابها میشود ظاهر این است که باعث فساد اصل قسمت میشود پس مابقی [illegible] باید مابین کل ورثه قسمت شود
نظر باینکه دعوی در انوقت در ترکه میت است و نظر بنکول کل ورثه بمنزله اعتراف بحقیقت مدعی نموده اند و اگر بعضی نکول

نموده‌اند و بعضی قسم خوردند اگر قسم خورده سهم او بر او میماند و آنکه نکول نموده سهم او با متصرف ملک مدعی به تقسیم میشود و اگر
ورثه فرض کنیم سه نفر باشد دو نفر که عین متصرف باشند قسم نفی العلم خورند بخلاف متصرف که او نکول نماید بنا بر این دو نفر از ورثه
قسمت مدعی به را بیمانند و مدعی سهم متصرف را متصرف میشود و در این صورت تحقیق متصرف خود خواهد بود از آنکه مورد شده در صورت
انحصار ترکه در آن ماده و از اینجا ظاهر میشود جواب از سؤال که نقل کردیم این است که هرگاه شخصی بمیرد و وارث او منحصر باشد
در سه پسر یکی از برادر محروم باشد از ترکه با آنکه یکی از پسر نصف ترکه متصرف و دو نفر دیگر هر یک ربع که لا یخفی و در صورت
ثالثه هرگاه متصرف قسم خورد و لکن دو نفر دیگر نکول از قسم نمایند در این صورت نکول ایشان در حق او [illegible] حق خود است و نظر باینکه
این بمنزله اقرار باشتغال ذمه مورث است با این مبادا این دو نفر از سهم خود ساقط این جهت قسمت مدعی علیه باید سؤال در خصوص
اینکه شخصی که هشت پارچه ده داشته باشد و وفات یافته و بعد ما بین دو نفر اولاد او قسمت شده و هر یک از ده ها متصرف بود که
از باب سهم با ایشان رسیده متصرف شدند بعد از آن یکی از آن ده‌ها وقف بر اولاد بحکم حاکم شرع از تصرف متصرف آن انتزاع شده و
بتصرف متولی داده و پاره از آن املاک بدیگران فروخته شده آیا در این صورت مقاسمه فیما بین دو نفر وارد بر جمع است یا اینکه
معامله و قسمت آن برهم میخورد و املاکیکه بدیگران فروخته‌اند باید برگردد یا نه جواب در صورتیکه حاکم شرع که مجتهد جامع
الشرائط بوده باشد حکم بوقفیت آن نموده باشد قسمت بهم میخورد بعد از آن و صحیح این ده هشت پارچه اگر قسمت میشود میان دو نفر
سؤال ترکه موصی مطالبات نکرده و عرض نموده مطالبات را قیمت این ده شش تقسیم نماید یا مضمون طلب طلب را بجهت ثلث قرار بدهد
یکی بجهت صغیر وصی علی هذا هرگاه بخواهد جمع نماید و بعد تقسیم کند تحویل ثلث و صغیر حقی میشود از عدم انتفاع ضرر ثلث
صغیر میرسد چه حکم جواب در صورت کبیر وارث کلا اشکالی در چنین قسمت با رضای اختیار باخود شان هر نحو کرده
شدند و مصالحه نمودند اشکالی ندارد و هم چنین است حال در صورت صغر نظر باینکه او صغار مفوض بر موصی خواهد بود اگر یکی
در تقسیم در چنین صورت از آن جهت که مقصد جمع اموال موصی خواهد بود بیک در صورت منتهی ظاهر این است که وصی
میل کند بجهت ثلث طلب را تعیین نماید و در صورت اختلاف در صغر و کبر با تا اشکال ثبت در سهم کبار اختیار با کبار است و در
سهم صغار اختیار با وصی خواهد بود

کتاب المضاربه

سؤال شخصی نقدینه دارد و اجناس هم دارد و مجزا هم اجناس را بعنوان مضاربه بعاملی داده و گفته که بر عاملی [illegible] باشد یا نه و هم چنین در صورتیکه مال او منحصر بجنس باشد و نقد نداشته باشد **جواب** مضاربه در غیر نقدین که عبارة از [illegible] و نقره باشد متحقق نمیشود بلکه شرط تحقق مضاربه در صورة اولی ممکن است بچند وجه یکی آنکه نقد را مال المضاربه داده بعامل که عقد مضاربه در نقد متحقق شود و بعد اجناس را بنا طلب فروشد ثمن ذمه مال المضاربه و عامل [illegible] نماید که منافع [illegible] مال الناس باشد و صلح [illegible] [illegible] مال المضاربه [illegible] عاملان اجناس [illegible] از مال المضاربه [illegible] نماید و مال المضاربه را در عوض ثمن اجناس تسلیم رب المال نماید و دیگر آنکه جنس را بدیگری فروخته و اگر شخص مضاربه نماید شرط نماید در ضمن عقد که از جانب او بفروش رساند [illegible] بادن سند باشد بجزو بیع چهار شرط در مدة معین [illegible] عقد را جاعل داده بعنوان مضاربه شرط نماید که فلان مال را از فلان شخص [illegible] نماید و مشغول معامله شود از مال المضاربه [illegible] از آن شخص بالوکالة او [illegible] نماید و ثمن بازاء ثمن اجناس [illegible] مال [illegible] در صورة ثانی که مال منحصر باشد [illegible] را از کسی قرض نموده عامل دهد بعنوان مضاربه [illegible] مذکور معمول دارد **سؤال** هرگاه زید نخواهی [illegible] بعمرو بدهد بطریق مضاربه [illegible] عمرو مشغول بمعامله بوده باشد تا آنکه زید متوفی شود و [illegible] زید [illegible] دهد و اجازه و امضای معامله زید متوفی را نموده باشند و بعد [illegible] ورثه [illegible] نخواه [illegible] از عمرو گرفته باشند [illegible] آنکه از نفع [illegible] حال باقی و [illegible] که نخواه مال المضاربه را با منافع [illegible] بدهد [illegible] [illegible] بعض ورثه داده [illegible] و [illegible] کل نخواه را از عمرو مطالبه نمایند [illegible] مطالبه نمایند **جواب** این مطالبه که در این استفتا [illegible] محتاج بمراجعه است باستفتاء [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مطالبه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اجازه و امضای معامله زید متوفی را نموده نفهمیدم و تا [illegible] اگر بعض ورثه داده غلط کرده است نظر باینکه مال مشترک بوده تصرف در مال مشترک موقوف [illegible] و اذن کل شرکاء است و ورثه مطالبه [illegible] و [illegible] [illegible] بعض داده اگر آن بعض معسر [illegible] مطالبه میتوانند نمود [illegible] [illegible] باید [illegible] داده باشد باید [illegible] [illegible] صورتیکه [illegible] [illegible] **سؤال** هرگاه زید با چند نفر شریک بوده باشد و زید عامل [illegible] و چند نفر دیگر [illegible] بوده باشد و در ضمن العقد شرط نموده باشند که منافع [illegible] باشد [illegible] عامل [illegible] ثلث نفع را شریک بوده باشد و دو ثلث دیگر آن چند نفر دیگر [illegible] [illegible] [illegible] باشد که هرگاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شما شریک [illegible] **جواب** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کتاب المضاربه

وهم انست ظاهر این است که [illegible] [illegible] نداشته باشد اگر چه در [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **سؤال** [illegible] از زید [illegible] بوده [illegible] در معامله [illegible] [illegible] که منافع حاصله از [illegible] رب المال و در [illegible] [illegible] بنا بر شراکت کرده باشد که آنچه منافع حاصل شود [illegible] رب المال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خالد اجناس و اقمشه [illegible] [illegible] بوده بولایتی برده بفروش رسانیده و ابریشم خریده [illegible] بولایتی [illegible] [illegible] [illegible] ابریشم [illegible] برده بفروش رسانیده و نفع حاصل [illegible] [illegible] [illegible] خالد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سفر مذکور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا جنس را برده بفروش رساند و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بدیگری [illegible] [illegible] بفروش [illegible] و خرج سفر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خرج سفر [illegible] و جمع شود [illegible] [illegible] [illegible] **جواب** از قرار تقریر سؤال معامله مذکوره بطریق مضاربه [illegible] و نظر باینکه شرط است در صحت مضاربه که مال المضاربه دراهم و دنانیر بوده باشد [illegible] مضاربه صحیح نخواهد بود پس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مستحق اجرة المثل خواهد بود **سؤال** زید [illegible] مضاربه نزد عمرو داشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مال المضاربه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **جواب** در صورتیکه [illegible] [illegible] [illegible] بوده باشد [illegible] [illegible] مال المضاربه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **سؤال** [illegible] [illegible] [illegible] زید [illegible] [illegible] بعنوان مضاربه [illegible] **جواب** این کلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مال المضاربه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صورة اگر رب المال [illegible] [illegible] [illegible] مضاربه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کتاب المزارعة

سؤال زید ملک اب و ملکی بود و با عمرو بنائی کذاشت که باهم زراعت کنند و قرار دادند در میان ایشان شد که نصف املاک را عمرو
زراعت کند و نصف دیگر زید و عمرو از محصولات نصف حاوه قدر بزید دهد و باقی مال خود بود ابد و بان قرار دادکا و عمرو چند
وقت در املاک کالکون من العدان قرارداد بعمل می‌ود و قرار دیگر شد دهم جنین چند قرارداد شد انکه زید بمیرد لکن جمیع تخم را
زید داد و بتعهد اینکه بالاخره از محصول کوراکوبی تخم را [illegible] و محسوب خواهد داشت و تخم را از قرار قرارداد حق
با او محسوب داشت لکن زید جیزی از ان تخم را [illegible] باصالحم با مواجب بجز مستقل نکرد [illegible] عمرو
میکوید که بنا بقرارداد راضی شدم [illegible] که در ضمن بود و قرارداد شرکت [illegible] ابا
دا بصورت که زید جیزی از ان تخم بجز مستقل نکرده [illegible] جواب نظر با اینکه مفروض در سؤال ان کراب
و ملک مال زید بوده و از تخم زید بوده ان ملک زراعت شده بنابراین کل محصول زید خواهد بود و اجر کار عمرو ما بعد کار کرده باشد
ان مثل اجرة المثل خواهد بود و اینکه در حین قلبی شده که تخم را از قرارداد داخل او محسوب داشت اکر مقصود این است که زید مدیون عمرو
بود و تخم معلول عمرو را بابت طلب عمرو با او محسوب داشت [illegible] فان قدر مستقل میشود بعمرو و حاصل ان حذاء
زید [illegible] خواهد بود [illegible] بر او خواهد داشت السؤال [illegible] الاجابة هل یصح المزارعة في مثل
ارض الخراج والمجهولة المالک والقرض [illegible] المالک [illegible] المزارعة والمساقات هل هي [illegible] الا مع الاقسام [illegible] جميع
الاقسام المذكورة من مالک المنفعة بالاجارة والصلح والوقف ونحوها [illegible] الارض ولا منفعتها [illegible]
كالوزارع [illegible] الجواب انما [illegible] من بعض العبارات اختصاص المزارعة بصورة ملک الرقبة لکن الظاهر [illegible] في
ذلک تملک المنفعة [illegible] الوقف [illegible] المالک للمنفعة كالارض المغصوبة [illegible] المزارعة [illegible]
بان العامل [illegible] الاجرة [illegible] العامل [illegible] في الزرع [illegible] ولا [illegible] للغاصب [illegible]
بما اذا كان البذر باسره من العامل [illegible] الارض [illegible] البذر باسره للغاصب ٥

کتاب الودیعة

سؤال زید امانة نزد امینی [illegible] که جناب [illegible] بدهد تا [illegible] امانة باامین [illegible] مال عمرو است و زید
و رسل [illegible] و غصب است [illegible] امانة کرده [illegible] امانة [illegible] مال [illegible] امین [illegible]
[illegible] و مال [illegible] کسی بدهم [illegible] شرعا [illegible] امین [illegible] امانة
و امین امانة را [illegible] جواب فی الحقیقة اکر این [illegible] مطابق واقع بوده باشد [illegible] الشخص
امین عالم بوده باشد که مال مال عمرو است و زید [illegible] مال [illegible] غصب [illegible] بر ان شخص امین لازم است [illegible]
[illegible] مالک [illegible] شخص [illegible] اذن [illegible] مال [illegible] مال عمرو است
[illegible] سؤال [illegible]
زید امانتی [illegible] وکذاشته باشد [illegible] بعد [illegible] امانة را [illegible]
[illegible] امانة [illegible] جواب در صورتیکه [illegible]
دافع بوده باشد [illegible] سؤال زید امانتی [illegible]
باشد [illegible] امانة [illegible]
امانة [illegible] امانة مفقود شده است [illegible]
عمرو [illegible] جواب اکر [illegible] معروف باشد [illegible] زید صاحب امانة [illegible]
[illegible] امانة [illegible]
[illegible] لکن زید [illegible]
نزد حاکم شرع [illegible] سؤال [illegible] امانة [illegible] امین [illegible]
[illegible] حال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امانة [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]

بحث در اول ظاهر شده که تنخواه از تمام وکالت ارسال داشته یعنی تنخواه امانت را ارسال داشته در آخر ظاهر میشود [illegible]

مال امین بوده و چونکه ظاهر شده که صاحب امانت [illegible] در جواب [illegible] در سؤال [illegible]

[illegible] سؤال ظاهر میشود این است که شخص [illegible] مبلغ [illegible]

[illegible] صاحب امانت [illegible] از مال خود نزد صاحب امانت

ارسال نموده [illegible] صاحب امانت [illegible]

اگر [illegible] حال چنین است که مذکور شد ظاهر این است که شخص واسطه مطالبه [illegible] نزد صاحب امانت [illegible]

مذکور شد [illegible] صاحب امانت [illegible] در این مقام [illegible]

[illegible] در بیان [illegible]

سؤال [illegible] مبلغ [illegible] در اصفهان [illegible]

[illegible] در اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible]

[illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible]

[illegible] والله العالم

کتاب العاریه

سؤال چه میفرمایند در خصوص اینکه زید حجره مدرسه را [illegible] و زید در حال [illegible]

خود را [illegible] از حجره [illegible] زید را [illegible]

مطالبه حجره را [illegible] لازم است [illegible]

جواب جواب از این سؤالها [illegible] مطلب اول [illegible] جواب

از این است که حجره مدرسه [illegible] از مطالبه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مطلب ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible] **سؤال** چه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابن شخص [illegible]

که مذکور شد که وصی است [illegible] نصب مینماید چنانکه امر مفوض بحاکم است هرکس را صلاح بیند [illegible] بعض امور صغیر را مفوض باو داند
تسلیم باو بنماید و جواب از سؤال ثالث این است که اگر اموال را داده که بعمرو برساند از بابت [illegible] باشد مثل اینکه گفته این مال
[illegible] من بعمرو برسان در این صورة بعد از فوت عمرو این شخص [illegible] باید برساند مگر در صورتی که صاحب مال در حال
[illegible] نادم شود و استرداد نماید و در صورت [illegible] صاحب مال بسماید [illegible] در صورتی که از بابت [illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] باشد باین نحو که این شخص از طرف [illegible] مال [illegible] عمرو [illegible] در این صورة [illegible]
این شخص لازم است که بورثه عمرو برساند و اما [illegible] در صورة حصول علم [illegible] بودن عمرو [illegible]
[illegible] و این [illegible] بوده باشد [illegible] در این مقام [illegible] اولی آنست که مال را [illegible]
[illegible] حکم [illegible] آنست که [illegible] است [illegible]
[illegible] در صورة [illegible] ظاهر اینست که لازم است تسلیم [illegible] و در صورة [illegible]
[illegible] حاکم شرع [illegible]
[illegible] در این صورة [illegible] ظاهر اینست که [illegible] وارث
[illegible] بجهة ظاهر [illegible] جواب [illegible] اینست که لازم [illegible]
بر این شخص [illegible] صغیر برساند [illegible]
لازم بود که اظهار نماید که این [illegible] شخص [illegible] ضمان [illegible]
مال است [illegible] صغیر [illegible] در صورة [illegible] تسلیم [illegible] صغیر [illegible]
من [illegible] جواب [illegible] سؤال [illegible] است [illegible]
[illegible] از این شخص [illegible] مال الامانة [illegible] صاحب امانة [illegible] مال الامانة [illegible]
این صورة ظاهر این است که [illegible] این شخص وکیل [illegible] این شخص [illegible]
مال الامانة را [illegible] صاحب امانة [illegible] صاحب امانة [illegible]
شخص [illegible] که این شخص [illegible] صاحب امانة [illegible]
[illegible] صاحب امانة [illegible] این شخص [illegible] صاحب امانة ظاهر این است [illegible] صورة [illegible]
[illegible] که این شخص وکیل صاحب مال بوده که شخص [illegible] مال [illegible]
[illegible] صاحب امانة [illegible] شخص دیگر [illegible] صاحب امانة [illegible]
[illegible] صاحب امانة [illegible] شخص [illegible]
معلوم [illegible] شخص [illegible]
امانة [illegible] در چنین صورة [illegible] ظاهر این است که [illegible] این شخص وکیل
[illegible] شخص [illegible] صاحب امانة [illegible]
[illegible] شخص [illegible]
از آن شخص [illegible]
[illegible] در این صورة [illegible] اشکال است [illegible] معلوم [illegible]
در چنین صورة [illegible] صورة [illegible] صاحب امانة حاصل [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] اشکال [illegible]

النقود

النقود [illegible] این شخص امین و وکیل صاحب مال بوده [illegible] شخص [illegible] مال [illegible] صاحب امانة
از آن شخص [illegible] باشد [illegible] از آن شخص [illegible] صاحب امانة [illegible]
[illegible]
[illegible] مذکور شد [illegible] در چنین صورة [illegible] غاصب [illegible]
[illegible] والله العالم بحقائق الاحکام سؤال صغیر [illegible] صغیر [illegible]
[illegible] صغیر [illegible] صغیر [illegible] معلوم [illegible] جواب [illegible]
[illegible] اگرچه تفریط [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد جواب این مسئلة اگرچه [illegible] در صورة عدم تفریط
[illegible] در صورة عدم تفریط [illegible] باشد [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اگرچه [illegible] باشد [illegible] اگر صغیر
تفریط [illegible] باشد لازم است [illegible] باشد [illegible] لازم [illegible] قال فی القنیة [illegible] المستعیر
ضمان فی العاریة [illegible] و [illegible] علی [illegible] العین والورق [illegible] علی
کل حال [illegible] الا بالتفریط
[illegible] العاریة [illegible] مضمونة [illegible] فالمضمونة العین والورق علی کل حال [illegible] بشرط التضمین
[illegible] مضمونة [illegible]
[illegible] فالمضمونة العین والورق علی کل حال وما عداهما من الاعیان بشرط التضمین او التعدی [illegible]
[illegible] علی المستعیر ضمان [illegible] من المال [illegible]
والتعدی [illegible] علی المستعیر [illegible] دعوی التضمین [illegible]
[illegible] المستعیر [illegible] المستعیر [illegible]
[illegible] من الورق والعین [illegible] العاریة [illegible] مضمونة [illegible] المضمون العین والورق
شرط الضمان او [illegible] والتعدی محشی [illegible]
[illegible] مذکوره [illegible] در صورة [illegible] اگرچه با عدم تفریط باشد [illegible]
[illegible] ورق [illegible] مسکوک [illegible] است [illegible] الصحاح الورق الدراهم المضروبة [illegible]
[illegible] الحدیث [illegible] ومیزان [illegible]
[illegible] العین الدینار [illegible] من الذهب [illegible] مضروب [illegible]
[illegible] الدراهم المضروبة [illegible]
اوراق و وراق [illegible] العین الدینار [illegible] الذهب وفی المصباح [illegible] العین [illegible] وفیه الورق
بکسر الراء والاسکان للتخفیف النقرة المضروبة [illegible] المغرب [illegible] الورق والدراهم خاصة وفی المغرب الورق بکسر الراء المضروب
[illegible] العین المضروب من الذهب [illegible] المضمونة العین والورق [illegible]
مسکوک یا نقره مسکوک بوده باشد [illegible] لازم است اگرچه تفریط [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در صورة عدم تفریط و تعدی و عدم شرط ضمان [illegible] الفاضل [illegible]

تحصيل المنافع قال ولا ضمان الا بتفريط او شرط الا في النقدين انتهى وفي الايضاح والاقوى عندي لا يضمن الا الدراهم والدنانير و اما
غير نقدين پس فراموش دادن نيست در صورت تلف مگر انكه تفريط كرده باشد يا عاريه مضمونه بوده باشد ثم قال بعد كلام له
عليه بكلام مقنعه ومراسم وكافي ابي الصلاح وغنيه يا شد ليكن ظاهر غنيه در اين دعوى اجماع است وهو مختار الوسيلة ايضا
قال وهو ضربان مضمون وغير مضمون فالمضمون ... وغير مضمون فالمضمون ... مستفاد از كلام مقنعه ومراسم وكافي
ابي الصلاح ووسيله وغنيه بس تحصيل المنافع وفي الايضاح احضار حكم بضمان با عدم تفريط بدراهم ودنانير مطلق
ذهب وفضه بنا بر حكم مبسوطه ودر كوشواره ودست بند وانگشتر وامثال انها ثابت نيست پس با عدم تفريط حكم بضمان ثابت
نيست و مستفاد انجامه نهايه انست قال في الفتح وليس على مستعير عارية ضمان الا ان يشترط الا الذهب والفضة
فانهما مضمونان شرط او لم يشترط وقال في المبسوط والذهب والفضة مضمونان شرط فيهما ذلك او لم يشترط وفي النهاية العارية
على ضربين ضرب منهما يكون مضمونا على كل حال اشترط ذلك او لم يشترط وهو كل ما كان ذهبا او فضة وما يجري مجراه من اشياء
من غيرهما لا يهلكه فانه يكون ضمانها وان لم يشترط المعير ويكون المعير ضامنا لصاحب الشيء والضرب الآخر لا يكون المستعير
ضامنا الا ان يشترط المعير عليه فان شرط عليه ضمانه ضمنه على كل حال وان لم يشترط لم يكن عليه اذا هلك ضمانه الا ان يفرط
فيها او يتعدى فانه يلزم ضمانها وفي المهذب العارية على ضربين مضمونة وغير مضمونة فاما المضمونة فهو ما كان ذهبا او
فضة فاما الذي ليست بمضمونة فكل ما عدا ذلك الا ان يشترط الضمان فيها وفي الجامع العارية امانة لا تضمن الا بالتفريط فان
ادعى تلفه التفريط ولا يمين خلف وان ثبت التفريط ضمن بالقيمة يوم التعدي وان اختلفا في القيمة ولا بيّنة حلف صاحبها
فان شرط ضمانها ضمنها الا الذهب والفضة فانهما مضمونان شرط ام لم يشترط وفي الشرائع العارية امانة لا تضمن الا بالتفريط في
الحفظ او التعدي واشتراط الضمان وتضمن اذا كانت ذهبا او فضة وان لم يشترط الا ان يكونان يشترط سقوط الضمان وفي
النافع ولا يضمن الا مع التفريط او عدوان او اشتراطه الا ان يكون العين ذهبا او فضة فالضمان يلزم وان لم يشترط وفي التذكرة
اذا استعار الدراهم والدنانير كانت مضمونة عليه سواء شرط المالك ضمانها عليه او لا وان كانت العارية في غيرهما غير مضمونة
علمائنا سواء في ذلك جميع العارية غير مضمونة في موضع الاول اذا كانت العارية الدراهم والدنانير وان لم يشترط الضمان وفي السلف
وفيه ايضا لو شرط سقوط الضمان في العارية المضمونة كالذهب والفضة وغيرها مما يجب فيه الضمان مع اطلاقها فالاقرب السقوط
عملا بالشرط وفي القواعد العارية امانة لا يضمنها المستعير الا بالتفريط في الحفظ او التعدي او اشتراط الضمان او كانت ذهبا او
فضة وان لم يشترط الضمان الا ان يشترط سقوطه وفيه نظر في المصنع نظر وفي التحرير العارية امانة غير مضمونة الا مع التعدي
او التفريط في الحفظ او اشتراط الضمان او يكون العارية الذهب والفضة اذا لم يشترط سقوط الضمان وفي الارشاد فان نقص
من العين شيء بالاستعمال او تلف بمعونة من غير تفريط لم يضمن الا ان يشترط الضمان على ما جرت العادة به كان نقص من العين شيء بالاستعمال
لاستعمال او تلف من غير تفريط لم يضمن الا ان يشترط المعير او يستعير المحرم صيدا او من الغاصب او يستعير ذهبا او فضة
الا ان يشترط سقوط الضمان وفي التلخيص العارية امانة لا يضمنها المستعير الا ان يكون ذهبا او فضة او يشترط او يكون المعير
غير مالك او يستعير الصيد وهو محرم او يفرط وفي التبصرة ولا يضمن مع التلف بدون التضمين او التعدي او كون العين ذهبا
وفي المختلف المشهور ان العارية اذا لم تكن ذهبا او لا فضة لا يضمن الا بالتضمين او التعدي سواء كان حيوانا او غيره ونقل
ابن الجنيد وليس يضمن المعار ذلك ما تلف اذا كانت السلعة مما ... الا ان يتعدى وما كان منها عينا او ورقا او حيوانا فضمن المعار
تلف ذلك الا ان يشترط المالك سقوط الضمان عنه ثم قال ان الاصل عدم الضمان خالفناه في الذهب والفضة لعدم الانتفاع
العارية فيهما فكانها في معنى القرض اذ الحكمة التامة انما تحصل باتلافهما وفي اللمعة ويضمن العارية باشتراط وبكونها
ذهبا او فضة وظاهر هذه العبارات كون الذهب والفضة مضمونين ولو كانا غير النقدين وقد عرفت ان

المختار

ان المختار واختصاص الضمان في صورة انتفاء التفريط بالنقدين فلا ضمان في غيرهما فان كان ذهبا او فضة فهنا دعويان الحكم بهما
انتفاء الضمان عند عدم التفريط وشرط الضمان في غير النقدين والثانية ثبوته ولو مع عدمهما لنا على الاولى بعدها مضافا الى
اصالة البراءة واستصحاب عدم الضمان والاجماع في الخلاف قال العارية غير مضمونة الا ان يشترط صاحبها الضمان
فان شرط ذلك كانت مضمونة والاقوى الا ان يتعدى فيها فيجب ضمانها الآن قال دليلنا اجماع الطائفة والنصوص المعتبرة
كالصحيح المروي في التهذيب عن الحلبي عن ابي عبد الله اذا هلكت العارية عند المستعير لم يضمنه الا ان يكون قد اشترط عليه و
الصحيح المروي عن الحلبي عن ابي عبد الله قال ليس على مستعير عارية ضمان وصاحب العارية والوديعة مؤتمن وفي الكافي والتهذيب عن ابن سنان قال
سألت ابا عبد الله عن العارية فقال لا غرم على مستعير عارية اذا هلكت اذا كان مأمونا ولنا على الثانية مضافا الى
عدم ظهور الخلاف في الصحيح المروي في الكافي عن عبد الله بن مسكان عن عبد الله بن سنان وفي التهذيب والاستبصار عن
صفوان عن ابن سنان قال قال ابو عبد الله لا يضمن العارية الا ان يكون قد اشترط فيها ضمانا الا الدنانير فانها مضمونة
وان لم يشترط فيها ضمانا والصحيح المروي في التهذيب عن محمد بن ابي عمير عن جميل بن صالح عن عبد الملك بن عمرو عن ابي
عبد الله قال ليس على صاحب العارية ضمان الا ان يشترط صاحبها الا الدراهم فانها مضمونة اشترط صاحبها او لم يشترط
وهذان الحديثان مع كمال الاعتبار في سندهما صريحان في ان الضمان في العارية التالفة من غير تفريط مختص بالدينار و
الدرهم فغيرهما لا يكون كذلك ولو كان من الذهب والفضة هذا الكلام وهذا هو المستفاد من كلمات اكثر اهل الاسلام لو
لم يكن كلهم لان كلماتهم على اقسام منها ما عبر فيها بالورق والعين كالمقنعة والمراسم والكافي والغنية والسرائر
ونحوهما على ما يحكى بيانه عن الدرهم والدينار ومنها ما وقع التعبير فيها بالتي كالذهب والفضة وهي واضحة ومنها ما وقع
التعبير فيها بالنقدين كالتحصيل المنافع والنقيح وما سمعت من الاول الى الثاني انتهى اصلا ومنها ما وقع
التعبير فيه بالدرهم والدينار كالتذكرة والايضاح قال في المقابح العارية امانة بالاجماع واصحاب المستقيمة فلا تضمن الا
بالتفريط والتعدي او ان اشترط عليه الضمان او كانت دراهم او دنانير ضمنها وعلم شمول هذه الاقسام لمطلق
الذهب والفضة ظاهر ومنها ما عبر فيه بالذهب والفضة كما في الفتح والمبسوط والنهاية والمهذب والجامع والشرائع
والنافع والقواعد والتحرير والارشاد والتلخيص والمختلف واللمعة منقول انه وان وقع فيها ذلك لكن في بعضها قرينة على
عدم شمول الذهب والفضة لمثل الحلي فاحفظ عبارة القواعد قال في ازدها وفيه خلاف المصنع نظر ومعلوم انه لو كان المراد
من الذهب والفضة في الاول مطلقهما لما كان وجه لهذا الكلام فاحسن وهو ظاهر وفي المختلف وان عنون الكلام بلفظ
الذهب والفضة لكن في نقل الخلاف عن ابن الجنيد وفيما ذكره في مقام الاستدلال للعلماء ان المراد مما ذكره في الاول
هو الدرهم والدينار فلاحظ ما حكاه عن ابن الجنيد وهو قوله وما كان منها عينا او ورقا الى اخره وقوله ايضا وجهه في
الذهب والفضة لعدم النفع بالعارية منهما فكانها في معنى الدين الى اخره ومعلوم ان ذلك انما يتم اذا كان المراد من
الذهب والفضة الدرهم والدينار اذ ظهور الانتفاع في الحلي مما لا ينكر فتدبر وفي كلام الفاضل الحسن بن داود ايماء الى
ان المراد من الذهب والفضة في هذا المقام هو النقدان لانه قال في تحصيل المنافع من الكتاب النافع ولا ضمان الا
بتفريط او شرط الا في النقدين بعد ان ذكر انه سماه بالاسم المذكور لكونه جامعا للمطالب المدلول عليها بما في النافع
والمذكور في النافع كما علمت هو الذهب والفضة والعدول منهما الى النقدين انما هو لاعتقاد ان المراد من الذهب و
الفضة هو ذلك كما لا يخفى واوضح من ذلك في التنبيه على هذا المرام كلام التنقيح فانه بعد ان شرح العبارة المذكورة
من النافع قال اعلم ان المشهور بين الاصحاب ما ذكره المصنف وهو مفهوم من الرواية المذكورة وفصل بعض الاصحاب
الضمان بالتعدي والتفريط وهو اجماعي والثاني ضمان الذهب والفضة الا ان يشترط عدمه والثالث الضمان

مع الشرط وهو عام في الكل ويكون في النقدين تأكيد والرابع عدم ضمان ما عدا النقدين مع الاطلاق الى ان قال
والسادس هو حكم المصوغ حكم النقدين في الضمان مع الاطلاق ام لا وجهان احدهما الضمان لاطلاق النص وثانيهما العدم لان
العلة في ضمان النقدين ضعف منفعتهما مع بقاء عينهما فاشبه اعارتهما الغرض فلذلك ضمنا بخلاف الحلي فان الانتفاع به
قوي وهو اللبس ونحوه فاشبه انتهى كلامه رفع مقامه ومن جميع ما ذكرناه يبين ان الضمان في العارية الا في ما تقدم من غير تفريط
ولا شرط مخصوص بالدراهم والدنانير فلا يتجه تعميم الحكم لكل ما كان مثل الحلي وانه هو المدلول عليه بكلامهم لا يحتمل ما اختاره ولم
اجد من صرح بخلافه هنا المحقق الثاني فانه قال في جامع المقاصد بعد ان حكى عن العبارة السابقة من القواعد وفي دخول المصوغ
نظر ما هذا كلامه لا شبهة في دخول المصوغ من الذهب والفضة فيهما فانما الكلام في دخولهما في الحكم فكان اراد
في الدخول في الحكم نظرا الى ان قال والاصح الضمان بدخول المصوغ ويؤيده عموم على اليد ما اخذت تم وافقه
شيخنا الشهيد الثاني في الروضة والمسالك قال في الروضة بعد ان ذكر عبارة اللمعة ويتضمن العارية باشتراط الضمان
ويكون بها ذهبا او فضة ما هذا لفظه سواء كانا دراهم او دنانير ام لا على اصح القولين لان فيه جمعا بين النصوص المختلفة وقيل
يختص بالنقدين استنادا الى الجمع ايضا والى الحكمة الباعثة على الحكم وهو ضعف المنفعة المطلوبة منهما بدون الانفاق
فكانت عاريتهما موجبة بالذات لما يوجب التلف فضمانهما وتضعف بان الشرط لا انتفاع بهما مع بقائهما وضعف المنفعة
لا مدخل له في اختلاف الحكم ولا يخفى عليك ما في هذا التعليل من الدلالة على خلاف الواقع فان القول بالاختصاص بالنقدين
ولما كان الاحتمال لم يظهر القول بخلافه بين الاصحاب الى عصر المحقق الثاني كما عرفت وفي المسالك والمهذب في الحكم بضمانهما في الحلي
على النصوص واما تعليل الضمان فيهما بان المنفعة فيهما ضعيفة لا يعتد بها في نظر الشارع والمقصود منهما الانفاق فكانت
مضمونة بعاديا الغاية الغائية وان هذه الحكمة لا تفرعه في المصوغ لكثرة منفعته يدون الانفاق فيختص حكم الضمان بالدنانير
والدراهم فهو ضعيف لانه يجيء لتأسيس الحكم الشرعي فان عاريتهما انما تصح بالانتفاع بهما على تقدير حاجتهما لا تشترط نفس الاعارة ضعف
المنفعة وقوتها لا مدخل له في اختلاف الحكم كما لا اختلاف حكم الاستعارة واضطرب كلام المولى المحقق الاردبيلي نور الله مرقده فقد
رجح القول بالاطلاق في الاول ثم ذكرنا بعد حسنة ابن بريد قال بعد ايراده جملة من النصوص لا يبعد ما هو احد وجهيه ان
هذه تدل على كون الذهب والفضة مضمونتين مطلقا مسكوكين ام لا الى ان قال فالظاهر ان الحكم عام فلا يضر وجود الدنانير في صحيحة
ابن مسكان اذ لا منافاة لاحتمال ان يكون المراد بها العموم ثم قال ويؤيد العدم الاصل وعدم الضمان في العارية وعدم صحة خبر
يبقى الكلام في مستند القول بالاطلاق وجوابه فنقول المستند فيه الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن زرارة
قال قلت لابي عبد الله عليه السلام العارية مضمونة فقال جميع ما استعرته فتوى فلا يلزمك تواه الا الذهب والفضة فانهما
يلزمانه الا ان يشترط انه متى توى لم يلزمك تواه وكذلك جميع ما استعرت فاشترط عليك لزمك والذهب والفضة لازم لك
وان لم يشترط عليك وفي صحيح قال في المغرب تو يا لمال هلك وهو قبيح الصحيح المروي عن الفقيه والتهذيب عن اسحق بن
عمار عن ابي عبد الله وابي ابرهيم قال العارية ليس على مستعيرها ضمان الا ان يشترط الا ما كان من ذهب او فضة فانهما
مضمونان اشترط او لم يشترط لا يبعد ان يكون الواو في ابي ابرهيم بمعنى او كما لا يخفى ويرده الاتيان بالافراد في قال
والجواب ان الذهب والفضة فيهما وان كانا مطلقين لكنهما محمولان بالنقدين لقوله في صحيح ابن سنان السابقة الا الدنانير
والحسن كالصحيح السالف عن عبد الملك بن عمرو الا الدراهم ان قيل كما يمكن حمل الذهب والفضة على الدينار والدرهم عاد كرتمكن
العكس ايضا بان يقال ان المراد من الدينار هو الذهب ومن الدرهم هو الفضة فما الترجيح قلنا الترجيح لامور منها ان
حمل الذهب والفضة على الدينار والدرهم تقييد والعكس مجاز والتقييد خير من المجاز لاكثريته والخاص مثل
ان ذكر العام والمطلق وارادة الخاص او المقيد منه شائع ذائع بخلاف العكس فانه لم يصل الشيوع والكثرة مثله كيف وقد

كتاب العارية

شاع ما من عام الا وقد خص ولم يبلغ احد انه ما من خاص الا وقد استعمل واريد منه العام بل لا يمكن ادعاؤه ومنها الاعتضاد بالاصل لما
علمت من ان الاصل براءة الذمة وعدم تسلط مالك المال على المستعير ومنها الاعتضاد بالاجماع المنقول كما علمت من الخلاف ومنها
الاعتضاد بفهم اكثر الاصحاب كما علمت مما فصلناه من ان التفريع بهذا الاطلاق لم يظهر الا من متأخري المحققين ولم يخف على الفقيه معهم الا
من تأخر الشهيدين ولعله لذلك ما عرض عنه جماعة من متأخريهم منهم قال الفاضل المسمى بالحاج سلطان في الكفاية المحكم الحكم بعدم الضمان في
غير الدراهم والدنانير من الذهب والفضة والشهيد الثاني حكم بالضمان في الذهب والفضة وظن ان الحكم بذلك طريق الجمع بين الاخبار
واطال الكلام في توجيهه بما لا يخلو من ضعف وفي المفاتيح ما في معناه وقال السيد الاستاذ قدس الله روحه في باب المسائل
بعد ذكر بعض النصوص السابقة ما هذا لفظه واطلاقها كالعبارة ونحوها يقتضي ثبوت الضمان في مطلقهما ولو كانا مصوغين لا نقدين وبه
افتى جماعة خلافا لاخرين فخصوه بالنقدين ولعله الاظهر وفاقا لظاهر واطلاق بعض الاخبار كالعبارة الاولى واما التمسك لترجيح الاطلاق
بقوله صلى الله عليه وآله وعلى اليد ما اخذت كما صدر من المحقق الثاني نور الله مرقده فليس في محله لما مضى عليه من النصوص المعتبرة
السابقة الدالة على انتفاء الضمان على المستعير بعنوان الاطلاق التي منها صحيحة الحلبي على ما مستعير العارية ضمان خرج منها الدراهم
والدنانير لما دل على خروجهما فبقي غيرهما مندرجا تحت العموم ولو كان ذهبا او فضة وهي اخص من النبوي المذكور لا نبوي ان ذلك انما يجيء
لو لم يوجد ما دل على خروج الذهب والفضة بعنوان الاطلاق وقد وجد كما عرفته لانا نقول قد بحثنا بجوابه عنه وتمكن تقريب
الجواب بحيث لا يحتاج الى حاصله ان المستثنى منه في صحيحة ابن سنان لا يضمن العارية الا ان يكون قد اشترط فيها ضمانا الا الدنانير
فانها مضمونة وان لم يشترط فيها ضمانا ما لم يشمل الذهب والفضة وغيرهما ومقتضاه انتفاء الضمان على المستعير في كل عارية
سواء كانت ذهبا او غيره وهذا العموم يجب العمل به الا مع وجود المعارض ... فيما دل عليه الاستثناء وهو الدنانير
اما غيره فلو كان الذهب الغير المسكوك ولو كان ... مندرج تحت العموم المذكور فلا بد من الحكم بعدم الضمان فيه لانتفاء المعارض الا ما في
البيان قلت ان المخصص قد يكون متصلا وقد يكون منفصلا والاول وان كان منحصرا بالاضافة الى غير المسكوك لكن الثاني موجود
وهو صحيحتا زرارة واسحق بن عمار الدالتان على ثبوت الضمان في عارية مطلق الذهب والفضة بعنوان الاطلاق وهما الاخصان لهما
على خصوص الذهب والفضة لنصهما بالاضافة الى العموم في المستثنى منه في صحيحة ابن سنان المذكورة فليخص بهما ولا تفاوت بينهما وبينها
بالاضافة الى المستثنى لان المستثنى في صحيحة ابن سنان ... من المستثنى في الصحيحين المذكورين ... بينهما وظاهر
انه لا يوجب المنافاة بينهما بل هي منفصلة بها والموضح ان الحكم بضمان الدنانير يستفاد منهما ايضا فالحكم بضمان الدنانير كما
يستفاد من صحيحة ابن سنان يستفاد من الصحيحين ايضا بخلاف الذهب الغير المسكوك فانه انما يستفاد منهما فقط فكيف
يكون ذلك موجبا للتخصيص وكذا الحال في المستثنى منه في حسنة عبد الملك مع الدراهم مع الصحيحين المذكورين
قلنا ان العموم فيما ذكر غير صالح لتخصيص المستثنى منه في صحيحة ابن سنان المذكورة لاعتضاده بفتوى اكثر الاصحاب بل جلهم على ما
عرفت والاصل والاجماع المنقول على ما علمت مما فصلناه وفهم اكثر الاصحاب من الذهب والفضة في الصحيحين المذكورين الدينار
والدرهم على انا نقول ان الدينار هو الذهب المسكوك والدرهم هو الفضة المسكوكة وهذا المطلب قد ظهر مما حكيناه عن غير
اللغويين والعين لكنا اعدنا الكلام فيه تأكيدا للمطلب وتنبيها على بعض الزوائد فنقول قال في المغرب الدرهم اسم للمضروب المدور
من الفضة كالدينار من الذهب وفي النهاية المراد بهن المضروب من الذهب والورق بكسر الراء المضروب من الفضة وقال ابن الاثير
في النهاية التبر هو الذهب والفضة قبل ان يضربا دنانير ودراهم فاذا ضربا كانا عينا انتهى ولا يخفى ما فيه لما عرفت ان العين هي ما
يظهر من المغرب هو المضروب من الذهب على ما يظهر من عبارة المغرب وغيرها مما ستقف عليه وفي الصحاح العين ما كان من الذهب
عينا مضروبا فاذا ضرب دنانير فهو عين وفيه الورق الدراهم المضروبة وكذلك في المصباح المنير والعين ما ضرب من الدنانير
والورق بكسر الراء والاسكان في المصحف النقرة المضروبة وقيل الدرهم الاسلامي اسم للمضروب من الفضة وقيل التبر ما كان من الذهب

الطهور في عقد ... واطلاق بعض الاخبار
كالعبارة وغيرها يقتضي ثبوت الحكم بالضمان في مطلقهما ولو كانا مصوغين
لا نقدين وبه افتى جماعة خلافا
لاخرين فخصوه بالنقدين ولعله م

غير مضروب كان ضربه فانه يرد في القاموس الدينار مضروب مثقال دينار فالاولى من احد بجمالها لئلا يلتبس بالمصادرة ككذاب وتضيره
فيح بدنه انتهى ومقتضى هذا الكلام ان تسرى في الحلى ولم يذكر اسمه لاذ الحلى وهو غريب اذا سمعت ذلك نقول قد حكى ان
المستثنى في صحيحة ابن سنان الدنانير فانه لا يضمن العارية الا ان يكون قد اشترط ضمانه فيها الا الدنانير فانها مضمونة وان
لم يشترط فيها ضمانا وفي حسنة عبد الملك بن عمرو الدراهم ليس على صاحب العارية ضمان الا ان يشترط صاحبها الا الدراهم فانها
مضمونة اشترط عليها او لم يشترط فهو مضمون ذلك الا الذهب المضروب والفضة المضروبة والمقيد بالمضروب للاحتراز من
غير المضروب فالمستثنى منهما الذهب والفضة المذكور في صحيحة زرارة واسحق بن عمار بالمضروب بتدريج الخبر المشكوك فيهما
تحت عموم المستثنى منه في قوله لا يضمن العارية وهو له لا يلزم على صاحب العارية ضمان من غير معارض فلا الحكم في صحيحة الحلبي
السالفة ليس على مستعير العارية ضمان وغيرها فلا يبقى اشكال في المسئلة فتامل تحقيق غرض ما شد ايضا مذكور شد در گوشواره
كه مصنوع از نقره بوده باشد واما گوشواره وانگشتر يا ساير زيورها كه مصنوع در ان جواهرات مثل الماس ويا قوت وغير
ولكن بواسطه در ان بناي بر نمود در انتفاي ضمان در صورت انتفاي شرط ونقص نفس تعدي وتفريط نظر با اينكه موضوع حكم در
مسئله ضمان با عدم تفريط در ذهب وفضه است وظاهر مستفاد از مسند محض ذهب وفضه است واين در انجا مفروض
شده نشده است بلكه ذهب نيز با جواهرات مفهوم است والحاصل من جميع ما ذكر ان الاشياء المستعارة كلها اما كان الا من ثلثة
احوال اما ان شرط فيه الضمان او شرط فيه عدمه او لا هذا ولا ذاك فهو اما بشرط شيء او بشرط لا او لا بشرط فلا كلام في تحقق الضمان و
لو كان غير النقدين ولا في عدمه في العارية المضمنة كما اشرنا اليه في الثاني ولو كان احد النقدين واما في الثالث فيفصل فيه بين الدرهم
والدينار وغيرهما فان كان احد الاولين او هما معا ففيه الضمان ولو كان التلف من غير تفريط وتعد وان كان غيرهما فلا
ضمان الا اذا كان التلف مستندا الى تفريط او تعد وان فالحمد والشكر والمنة للواهب الفياض المنان

كتاب الاجارة

سؤال — زید متوفی شده و وصی بر صغیر خود نموده و وصی مزبور شخصی را استیجار نموده از بلد مزبور ... [illegible]

[illegible]



[illegible]

اگر در این صورت بمصالح تعمیر چنانچه لازم میشود احوط خواهد بود و در صورت مشکوک چه کرا استفاده ضرر بعضی از ارباب نفوذ حاجت و
علاوه معلوم نباشد ظاهر این است که مستند مجموع باشد و حکم آن مذکور شد **سؤال** هرگاه متولی ملک موقوف [illegible] را
باجاره داده در مدت معینه و در اثنای مدت اجاره متولی موجر فوت شده و تولیت بزید یا بکری منتقل شده آیا متولی ثانی میتواند
نقض اجاره سابقه نماید یا نه **جواب** ظاهر این است که اجاره بموت متولی باطل نشود مگر در صورتی که مشخص
شود که اجاره در آن مدت صلاح وقف و موقوف علیهم نبوده باشد در آن صورت باطل میشود بلکه بطلان صلاح بین متولی
ثبت در حال حیوة متولی نیز چنین است [illegible] موقوف علیهم در آن بوده باشد
ثبت که اجاره باطل شود بنابر این متولی لاحق نقض آن اجاره سابقه نمیتواند نمود بلی هرگاه اجاره آن موقوف علیهم بوده
باشد نزد بعضی در این صورت [illegible] ظاهر میشود [illegible] اجاره باطل شود [illegible] موقوف علیهم بعد
از فوت موجر میتوانند نقض آن اجاره را نمود بلی از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که هرگاه متولی وقف موقوف را باجاره داده
در مدت معینه و بعد از آن [illegible] صادر شد که موجب [illegible] شد [illegible] منتقل بکری شد باجیوة آن متولی
سابق اجاره آن متولی [illegible] نقض خواهد بود [illegible] **سؤال** [illegible] اجاره شرعیه
که زید بمدت معینه مال الاجاره معین [illegible] سال [illegible] که مشخص بوده و در هر سال [illegible] و حالا
که قبل از بلوغ زمان [illegible] قبل الانقضاء تمام مدت بوده باشد [illegible] سلطان هم چنین [illegible]
آب و ملک [illegible] سنوات قبل [illegible] که مال الاجاره باقی [illegible]
[illegible] که مستاجر [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] بعضا مستاجر [illegible] الی الله [illegible]
[illegible] **جواب** اجاره عقد [illegible] لازم [illegible]
موجر [illegible] اجاره [illegible] سلطان [illegible] که اجاره باطل شود با مستاجر
[illegible] اجاره [illegible] مستاجر [illegible]
[illegible] مستاجر [illegible]
[illegible] مستاجر [illegible]
اجاره [illegible] **سؤال** [illegible] دکان [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] صحیح است [illegible]
[illegible] **جواب** اجاره [illegible] صحیح است [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] صحیح [illegible]
باشد در این صورت اجاره صحیح نیست **سؤال** [illegible] چند [illegible] اجاره [illegible]
محصول [illegible] اجاره [illegible]
[illegible]
[illegible] مستاجر [illegible]
[illegible] اجاره [illegible]
[illegible] **جواب** ظاهر این است مستاجر [illegible] اجاره [illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] اجاره [illegible]

وجاری بوده

[illegible] مستاجر [illegible] باشد [illegible] صورت دارد آیا [illegible] مستاجر [illegible]
الاجاره را و هرگاه این [illegible] کرده باشد و اصل [illegible] باشد و مال الاجاره باقی مانده باشد
چکند **جواب** [illegible] عقد اجاره منفعت عین مستاجره است از موجر بمستاجر هرگاه فرض شود ملک منفعت در عین موجر بوده
باشد [illegible] اجاره باطل خواهد بود [illegible] اجاره ذمه مستاجر مشغول [illegible] اجاره [illegible]
که موجر مسلم داشته باشد [illegible] موجر [illegible] باشد و در صورت عدم تسلیم [illegible] محتاج بر اقدام است **سؤال**
[illegible] اجاره [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] محتاج بر اقدام است [illegible]
بعد از ثبوت [illegible] مستاجر [illegible] باشد بعد از [illegible]
تلف شده شخص مستاجر در چنین صورت [illegible] خواهد بود [illegible] محتاج بر اقدام است **سؤال** [illegible]
[illegible] دعوی [illegible]
[illegible] اجاره [illegible]
[illegible] **جواب** اگر قبل از [illegible] شرط نماید که [illegible]
[illegible] اجرة [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] معلوم شد که [illegible]
[illegible] کرد **جواب** [illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] باجاره [illegible] مستاجر [illegible]
[illegible] شرط [illegible]
اجاره خواهد بود [illegible] اجاره [illegible] **جواب** [illegible]
از عدم [illegible] اجاره [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] مستاجر [illegible]
در این صورت [illegible] اجاره [illegible] مستاجر [illegible]
[illegible] مستاجر [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] اجاره [illegible]
[illegible] مستاجر [illegible]
آن مبلغ که در ضمن العقد شرط شده بود خرج نموده [illegible] مستاجر را
[illegible] مال الاجاره [illegible] **جواب** اگر مقصود [illegible] مستاجر صرف کردن مبلغ
که در ضمن عقد اجاره شرط شده بود [illegible] مستاجر [illegible]
[illegible] مستاجر [illegible] اجاره [illegible]
محتاج بر اقدام است [illegible] مستاجر [illegible] عقد اجاره [illegible] مستاجر [illegible]
این موجب [illegible] مستاجر [illegible] اجاره [illegible]

اجر مذکور شد موجب سقوط وجه اجاره نمیشود وهو العالم بحقایق الاحکام سؤال چه گفته اند [illegible] ملک مشترک [illegible] داشته باشد و یکی از شرکا

بدون اذن دو نفر دیگر [illegible] اجاره [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

مدة یا بایع اسباب اجر و انتقال نمودن بعضی منافع یا بعضی [illegible] در صورت مزبوره فرقی دارد یا نه جواب سوال ملکی را هرگاه مالک الاجاره
دارد بلکه شخصی بعد بفروشد اگر بغیر مستاجر فروخته باشد و جز اجاره محض بایع است مشتری رجوع ندارد و هم چنین است هرگاه بخود
مستاجر بفروشد بلی در صورت اول هرگاه مشتری عالم بحقیقت حال نباشد اختیار فسخ مبایعه را خواهد داشت [illegible]
[illegible] مابین بیع و صلح نمی باشد والله العالم بحقایق الاحکام جواب سوال زید ملکی را باجاره داده [illegible] معینه بمال الاجاره معین
و اتفاق افتاده [illegible]
زید مستحق تمام مال الاجاره [illegible] سوال جواب در صورت مسطوره که [illegible]
مستاجر بوده [illegible] اگر مستاجر در حین عقد اجاره شرط سقوط [illegible]
نموده باشد بر مستاجر لازم است در صورت مسطوره [illegible] اجاره را داده باشد [illegible]
[illegible] والله اعلم جواب سوال زید مبلغ [illegible] الصوم و صلوة بجا آورد
[illegible]
[illegible]
جواب سوال اگر مقصود زید [illegible] الصوم و صلوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بالمساواة یا بالتفاوت [illegible]
[illegible] سوال صلوة [illegible]
[illegible]
در این صورة [illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] من الزوال الی الغروب و ثالث من الغروب الی
نصف اللیل و دیگری من نصف اللیل الی طلوع الفجر و خامس من طلوع الفجر الی طلوع الشمس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوال [illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوال زید [illegible] صوم و صلوة [illegible]
[illegible]

بجا آورده [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوال [illegible]
الاجاره [illegible] جواب [illegible]
[illegible] سوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] سوال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] استفتا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غرة شهر رجب سنه هزار و دویست و [illegible]
الجواب بسم الله خیر الاسماء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مالیجاه

معین نموده بعد هذا الشخص زمانی در آن زمین کوده باشد نصف محصول آن را یا کمتر یا زیاده تسلیم مالک نماید نموده باشد شخص
اگر بطریق اجاره باشد مزارعه نخواهد بود و اگر بطریق مزارعه است اجاره نخواهد بود علاوه آنچه مذکور در آن است مبلغ چهل تومان پس
قرار نخواهد بود و عبارة ما الاجارة والمزارعة و عبارة صیغه اجاره و مزارعه که جاری گشته بلا غلط اشتباه آن ظاهر میشود که مطلقا
اعتمادی و اعتنائی به چنین نوشته نخواهد بود دوم آنکه جایی است که مبارزه شرط شرعی نموده موجب نبود عقد را انقضاء مدت مذکوره تمامی
مستاجر اخراجات در قول نداده عاید ما ایشان مستاجر یابد بلا اهل خیم اخراجات خود را از ذمه عالیجاه مولی کرخ محال الستاوکا
این شرط از جانب مستاجر است موجب خوض عبارة این شرط شرعی نموده مستاجر آنچه را در عوض آنچه خرج در مکه نموده باشد از ذمه
موجر مطالبه نموده باشد تا بنا سدی اجاره چنانچه مسطور در این در قرارداد نوزده سال ذکر شده در جانب موجر و مستاجر در
جانب دیگر تا بعد خود مستاجر مطالبه نمی‌باشد و این بنا و آنکه معین شود مستاجر در حین اجاره که مزارع از نوده سال بعد باشد
بنابراین باملاحظه آنکه مدت اجاره نوزده سال است مسلم است که مستاجر که صد و چهارده ده سال شود و این مطلب اگر
چه محال نیست لکن وهن و عدم اعتبار نوشته است سیم از معایب آنست که طی شده عالیجاه موجر مزبور مشاهد دولت شرعی که بعد ملک
مواجر مذکور مستحقا للعشیر بوده است و جواب بعد از ملک مزبور بر حکم الشرع الاقوی بیرون است بدو نظر بحکم امثال این
عبارة در صورة انتقال معین است به انتقال منفعت چهارم آنکه طی شده عالیجاه موجر ... بعد انما الکنیه نموده بمصرف
مستاجر بر زیاد داکشف ... الملاک فی املاکهم و دع الخوف ... کیف شاء و از این کلام ... انتقال معین است
بطریق اجاره محصل الکلام این است این نوشته بنا بر بنا بر هوس این قابل این نیست که بتواند ... معارض بلکه حلال عالم
جلیل ... از اسباب ملک ... نموده باشد ... این نوشته نظر باشتمال بانواع معایب ... بعاده ...
... ملاحظه نوشته کسانی است که در تحت کتیبه الخ ... این ... خانواده ...
بما فیه ... نوشته ... که ... بیان ... نوده اند ...
... بعلاوه ... قابل این ... که بتواند ... نماید ... محله ...
منصرف معترف باشد که ... شاه ... ملک ... نموده است ... که ... در آن ملک بطریق اجاره نموده است از
متولی وقف و شخص مستاجر ... در فروش نموده است در این صورت لازم است تخلیه ید از املاک نموده یا ...
باذن متولی نموده باشد و هو العالم بحقایق الاحکام حرره خادم الشریعه فی ثالث عشر شهر رجب ۱۳۵۲

کتاب اجاره



[illegible]

کتاب الوکالة

سؤال هرگاه زید دعوی ملکی [illegible] داشته باشد [illegible] خالد را وکیل نماید که در جواب دعوای [illegible] حاکم شرع [illegible]

خالد [illegible] مصالحه نماید [illegible] در این صورت [illegible] مصالحه [illegible] خالد را وکیل در جواب [illegible]

نموده و وکیل در مصالحه نبوده [illegible] مصالحه صحیح است یا نه جواب [illegible] توکیل در مصالحه اگرچه [illegible] باشد مصالحه [illegible]

با عدم رضای موکل صحیح نخواهد بود سؤال هرگاه [illegible] وکیل [illegible]

[illegible]

علم شرعی حاصل و نوشتها بخط ایشان دیده و از نوشتها ظاهر الآن میرزا علی انکار اطلاع ندارد و انکار او راجع که چون شفاها
شنیده اند که اراده شهادت نموده اند و علم از برای ایشان حاصل شده است **جواب** از برای وکیل که قبل از وقوع طلاق نوشته از موکل بمن رسید که
وکیل در طلاق نیستی یا قبل از وقوع طلاق بوده یا بعد بوده در صورت سبقت نیز از عقد ثانی بوده یا قبل بر جمیع تقادیر ظاهر اینکه خود موکل سؤال
انکار او را در ضمن عقد لازم وکیل نموده و در طلاق [illegible] ندارد اگرچه قبل از تصور در طلاق بوده باشد مگر در صورت
که موکل انکار این مطلب نماید که او را در ضمن عقد لازم وکیل نکرده ام در این صورت محتاج باثبات است و الا مسئله انکار پس اگر این دعوا
کند او را قول قسم شده که من زوجه را مطلقه نمی‌شناسم ظاهر این است که این [illegible] ندارد نظر باینکه وکیل در ضمن عقد لازم بجهت طلاق دادن
مطلقه شده است چنانچه مفروض در سؤال است بنابر این عقد [illegible] اگرچه [illegible] بوده است بلکه مقصود انکار اصل طلاق است
باین نحو که من طلاق نگفته ام [illegible] ثابت و مشخص شود که این انکار از آن شخص در اثنای عده بوده است ظاهر این است که رجوع از طلاق
خواهد بود پس زوجه مطلقه در چنین صورت محکوم بزوجیت که رجوع او است بنابر این عقد کرده باطل خواهد شد و [illegible] خواهد شد
خواهد بود **سؤال** هرگاه کسی وکیل نماید زید را که از برای او چیزی بخرد و وکیل [illegible] بخرد باین نحو که [illegible] داد [illegible] خرید
امانت [illegible] انگشتری [illegible] است [illegible] و صندوق را گشودم و [illegible] انگشتر [illegible] نموده و از برای موکل خود [illegible]
[illegible]
[illegible] معلوم شد که [illegible] موکل [illegible]
موکل اختیار فسخ معامله را دارد و وکیل باید ردیابع نماید و در صورت [illegible] **جواب** چونکه مفروض در سؤال این است
که وکیل [illegible] نموده [illegible] صندوق [illegible]
این خادم شریعت مطهره [illegible] نمی‌شود که این عقد [illegible]
[illegible] مستند بفضای [illegible] خواهد بود [illegible]
بود [illegible] شدن [illegible] مشخص شد که [illegible]
[illegible] در چنین صورت [illegible] چنانچه مفروض است [illegible]
و در صورت فسخ چونکه مفروض [illegible] که وکیل [illegible] لازم است که [illegible] در صورت امکان [illegible]
[illegible] و در صورت عدم امکان [illegible] از موکل [illegible]
سؤال [illegible] که من وکیل عمرو [illegible] ملک [illegible] بکر [illegible] میگوید که زید وکیل من نبوده و ملک من
[illegible] کرده و وکیل نبودم [illegible] ملک خود را بطریق شرعی [illegible] ملک [illegible]
[illegible] که وکیل [illegible] نبوده [illegible] اجرة المثل ملک [illegible]
[illegible] **جواب** چونکه مفروض [illegible] صاحب ملک [illegible] استیفا نموده عوض [illegible] بکر [illegible]
حکم [illegible] بکر مطالبه [illegible] وکالت از مالک [illegible] مفروض شود [illegible] بکر [illegible] خسارة
در ملک [illegible] بکرد [illegible] نموده [illegible] استیفای منفعت نموده [illegible] در چنین صورت [illegible]
که من وکیل نبوده ام چنانچه مفروض در سؤال است ظاهر این است که بکر مطالبه [illegible] را از زید کرده [illegible]
[illegible] هرگاه بکر عالم [illegible] بوده باشد **سؤال** هرگاه شخصی [illegible] کسی [illegible] داده او را وکیل نموده که [illegible]
[illegible] وصول شد و [illegible] ضامن [illegible] قیمت [illegible]
[illegible] داد [illegible] باشد و وکیل [illegible] داد [illegible]
[illegible] وصول [illegible] وکیل ضامن است یا خیر **جواب** در مسئله اولی ظاهر این است که ضامن [illegible] است و در مسئله



تا به در صورتی که مالک تصدیق [illegible] کند که اذن در فروختن داده و این شخص هم فروخته باشد [illegible] که معتبر [illegible] است [illegible] امین و
ضامن نخواهد بود **سؤال** هرگاه وکیل طلاق مدعی [illegible] مدعی [illegible] که [illegible] مثل اقرار خود شخص موکل [illegible] باشد و در
[illegible] **جواب** هرگاه وکیل در اقرار کردن باشد حکم اقرار وکیل حکم اقرار موکل خواهد بود **سؤال** هرگاه زید [illegible]
ضمن عقد لازم وکیل نموده که زوجه را [illegible] مطلقه [illegible] از وقوع طلاق زید [illegible] خود [illegible]
هم وکیل [illegible] زوجه را مطلقه نموده بطلاق رجعی و طلاق [illegible] که وکیل [illegible]
[illegible] زوجه را مطلقه [illegible] طلاق [illegible] در این صورت طلاق [illegible] رجوع باشد که زوجه داده است صحیح است یا طلاق دوم که
وکیل [illegible] **جواب** [illegible] در ضمن عقد لازم موجب این نمی‌شود که موکل [illegible]
وکیل نباشد و لکن موجب این نمی‌شود که رفع تسلط موکل شود [illegible] بنابر این بر فرض وقوع طلاق از موکل چنانچه مفروض در سؤال
طلاق او صحیح است و طلاق وکیل باطل [illegible] از وقوع طلاق [illegible] است و هو العالم بحقایق الاحکام

كتاب الوقف والصدقات

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الواقف على سرائر عباده ووجّا على الصدقات الجاريات موصلة للفوز بجزيل مثوباته والصلوة والسلام على اكمل بريته وسيد انبيائه وآله وعترته الاطائب من اهل بيته سيما ابن عمه الواقف [illegible] الخلائق من شدائد يوم الدين

وبعد فيقول المرتجي الى ربه [illegible] ابن محمد [illegible] محمد باقر حشرهما الله ثم [illegible] مع اجدادهما سادات الاوائل والاواخر اذا وقف واقف بعض املاكه على جهة مخصوصة [illegible] وجعل توليته ما دام حيا لنفسه [illegible] في الحكم بلزومه [illegible] من الواقف [illegible] ولا [illegible] ذلك الى [illegible] النصوص الواردة في المسألة الدالة على افتقار الوقف الى القبض كلها ظاهرة في [illegible] الصورة المفروضة وكذا الحال في الاجماعات المنقولة في المسألة وكلمات علمائنا الاجلة وان شئت ان تطلع على حقيقة الحال فاستمع لما نتلو عليك من المقال فنقول اما النصوص فمنها صحيحة محمد بن مسلم المروية في الكافي والتهذيب عن ابي جعفر عليه السلام انه قال في رجل تصدق على ولد له قد ادركوا اذا لم يقبضوا حتى يموت فهو ميراث [illegible] الكلام [illegible] من سوق الكلام ان الواقف في حال الوقف [illegible] عليهم [illegible] ولا [illegible] الى الغير [illegible] ومنها الموثق كالصحيح [illegible] ابن بكير عن الحكم بن عتيبة [illegible] صدقة [illegible] ولده [illegible] فاراد ان ياخذها منه [illegible] بالصدقة [illegible] الاجماع على اعتبار القبض فيه [illegible] الموقوف عليه [illegible] ومنها صحيحة صفوان بن يحيى المروية في الكافي والفقيه [illegible] عن ابي الحسن عليه السلام قال سألته عن الرجل يقف الضيعة ثم يبدو له [illegible] ان كان [illegible] الولد [illegible] لم يكن له ان يرجع فيها [illegible] لم يقبضوا [illegible] ومنها رواية عبيد بن زرارة المروية في الفقيه [illegible] عن ابي عبد الله عليه السلام [illegible] فاذا لم يقبضوا حتى يموت فهو ميراث [illegible] ومنها التوقيع [illegible] المروي في كمال الدين [illegible]

واما ما سال [illegible] الوقف [illegible] الوصايا [illegible] باختيار [illegible] ان المراد [illegible] الناحية المقدسة [illegible] الموقوف [illegible] الكتاب في ذلك المقام [illegible] واما ما سال عنه من امر الرجل الذي يجعل لناحيتنا ضيعة ويسلمها من قيم يقوم بها ويعمرها ويؤدي من دخلها خراجها ومؤنتها ويجعل ما بقي من الدخل لناحيتنا [illegible] ما لا يجوز ذلك [illegible] فعلى هذا يكون مقتضى التوقيع المذكور ان من وقف شيئا على الناحية المقدسة [illegible] الموقوف فهو بالخيار وهو من الامور [illegible] ما الاختلاف [illegible] ان العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المحل [illegible] ان معنى الحديث ان من لم يسلم الموقوف الى الموقوف عليه او المتولي [illegible] اذا كان امر الوقف مفوضا الى غير الواقف [illegible] لاثبات الخيار [illegible] ان [illegible] تسليم الموقوف الى الموقوف عليه او المتولي [illegible] للواقف [illegible] الموقوف [illegible] ومعلوم ان ذلك [illegible] اذا كان امر الوقف مفوضا الى الموقوف عليه [illegible] الواقف [illegible] ان يجعل الواقف امر توليته الوقف الى نفسه [illegible] في المسألة [illegible] ما ذهب اليه ابن ادريس [illegible] الوقف [illegible] في الرجوع فيه [illegible] والشرط [illegible] واما الثاني [illegible] فان الواقف [illegible] جمع [illegible] مشتمل [illegible] ان جميع النصوص الواردة الدالة على اشتراط القبض في الوقف [illegible] امر الوقف مفوضا الى [illegible] الموقوف عليه واما الا [illegible] عن الواقف بعد الوقف والقبض من الموقوف عليه او المتولي كما لا يخفى على المتامل واما الاجماعات المنقولة فكل منها [illegible] العبارات المشتملة على الاجماع [illegible]

فنقول قال شيخ الطائفة في الخلاف من شرط لزوم الوقف عندنا القبض [illegible] الشافعي [illegible] من شرط لزومه القبض دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم فاذا قبض [illegible] لزوم الوقف [illegible] قبل القبض [illegible] ان القبض هو التمكين من التصرف فيه [illegible] ان المراد هو تمكين الواقف الموقوف عليه او المتولي [illegible] الموقوف [illegible] من شرط لزوم الوقف تمكين الواقف الموقوف عليه [illegible] في الموقوف وادعى الاجماع عليه وعدم [illegible] وقال في المبسوط اما قبض الوقف [illegible] فقبض الوقف الى شرط [illegible] الاجماع [illegible] ان يكون الموقوف [illegible] والمراد من الكلام ان القبض [illegible] الواقف تسليم الموقوف الى الموقوف عليه ومن [illegible] الكلام [illegible] وقال [illegible] لا [illegible] لان الاقباض شرط في صحة الوقف عندنا ومعلوم ان المراد اقباض الواقف الموقوف الموقوف عليه او من يقوم مقامه [illegible] القبض شرط [illegible] حال الموقوف والمراد ان الموقوف اذا كان [illegible] من الواقف الى الموقوف عليه [illegible] من الاحوال المنقولة [illegible] بالبد [illegible] يكون المراد من القبض [illegible] بين العين الموقوفة والموقوف عليه

مثلا ورفع يد الواقف عنها وظاهر ان هذا المعنى انما يحصل ويعتبر اذا لم يجعل الواقف التولية لنفسه كما ستقف عليه فلا يكون شاملا لمحل الكلام
وفي ذلك نقول ان حصول عنوان [illegible] ولا يلزم الا بالاقباض ما هذا لفظه لاخلاف بين اصحابنا في ان القبض شرط لصحة الوقف فلا ينعقد
بدونه وقال في جامع المقاصد ذلك وينقض كالقبض في البيع والامر فيه كما سلف في [illegible] واما الموقوف عليه فيشترط قبضه في صحة الوقف وفي
جامع المقاصد في شرحه فقدم ما يعتبر من قبل الواقف وهنا بيان ما يعتبر من قبل الموقوف عليه وهو اشتراط قبضه في الصحة ولا
خلاف في ذلك وهو معلوم [illegible] الكلام ايضا ظاهر لو صح ان القبض من الموقوف عليه انما يعتبر اذا لم يكن الوقف على الجهة سيما
بعد تصريح الواقف بالتولية وقال في جامع [illegible] ويشترط في الوقف ثلاثة امور [illegible] الى ان قال الثالث الاقباض وهو تسليم القبض
[illegible] شرط لان القبض لا يتحقق بدون اقباض الواقف وتسليطه عليه انتهى ويظهر [illegible] ان الحكم بالقبض و
اشتراطه انما يكون بتسليط الواقف عليه فلا يشمل ما اذا جعل نفسه متوليا وفي المفاتيح ويشترط في صحته الاقباض باتحاد [illegible]
وفي شرحه [illegible] الوقف شرائط [illegible] اقباض العين الموقوفة [illegible] عليها او من يتولى [illegible] حاكم [illegible]
فلو مات قبل القبض كانت ميراثا [illegible] العقد لانها لا يجوز الرجوع فيه [illegible] هذا الكلام
بحكم التبادر الى ما كان المتولي غير القابض والمراد من القبض [illegible] الواقف [illegible] كالاب [illegible]
الموقوف عليه صغيرا فلا يمكن [illegible] الحكم باشتراط القبض بالمعنى المذكور في صحة الوقف فيما اذا جعل الواقف
امر التولية الى نفسه بل لا يعتبر الا على الوجه الذي ستقف عليه ولا مستند لاعتباره [illegible]
كلماتهم في هذه المرتبة [illegible] الشروط اذا وقف شيئا [illegible] اذا قبض الموقوف عليه او من يتولى عليه [illegible] الوقف و لا
شبهة في انقضاء السابق بان المتولي [illegible] شرائط الوقف [illegible] والثاني ان يقبض الوقف
ويخرجه من يده [illegible] كان الوقف باطلا [illegible] ولا يخرجه [illegible] الموقوف عليه او من يتولى
منهم لم يصح [illegible] الوقف [illegible] المطوف عليه [illegible] في الاول
فلا يكون شاملا لما نحن فيه [illegible] في المهذب [illegible] اذا وقف وقفا ولم
يخرجه من يده ولم يقبضه الموقوف عليه او من يتولى [illegible] كان باطلا [illegible] الموقوف
عليه [illegible] اذا لم يكن امر الوقف مفوضا الى [illegible] الواقف [illegible] الموقوف عليه [illegible]
يتولى عنه وان لم يقبض [illegible] لا يجوز الرجوع فيه ومقتضاه ان
القبض شرط في اللزوم ومعلوم ان الاقباض والقبض انما يتحقق من الواقف [illegible] لا يجوز التولية [illegible]
الواقف [illegible] وشرط اللفظ [illegible] وهو وقفت وحبست وسبلت [illegible] لا يباع ولا يوهب وان
يقبض الموقوف عليه او وليه فان وقف على ولده الاطفال صح [illegible] ولا يلزم الا بالاقباض [illegible] ما
لا يمكن اقباضه كالعبد الابق والجمل الشارد [illegible] وهو شرط في الوقف [illegible]
الوقف تسليم الموقوف الى الموقوف عليه [illegible]
يكون اذا لم يكن الواقف وليا [illegible] كل عين مملوكة يمكن الانتفاع بها مع بقائها [illegible]
[illegible] بكونه عينا مملوكة ينتفع بها مع بقائها [illegible] ولا وقف الابق [illegible] لا يمكن
اقباضه وفي التبصرة وشرط القبول [illegible] وفي الارشاد [illegible] الدوام والاقباض
وفي [illegible] القبض شرط [illegible] ولو وقف ولم يقبض ثم مات كان ميراثا [illegible] ويشترط تنجيزه ودوامه و
اقباضه [illegible] الموقوف عليه فيشترط قبضه في صحة الوقف وفي الدروس [illegible] الاقباض وفي اللمعة وشرحها ولا
يلزم الوقف بعد تمام صيغته بدون القبض وان كان [illegible] من قبل الواقف

لبعضه

الاقباض

لبعضه وبعضهم [illegible] باذن الواقف ونحو العبارات المذكورة وغيرها كالاجماعات المنقولة كلها دالة على اعتبار [illegible] عن الواقف
الى الموقوف [illegible] الموقوف عليه او من يقوم مقامه [illegible] الواقف [illegible] الموقوف الى الموقوف عليه والمتولي
ومعلوم ان ذلك انما يكون اذا كان الموقوف تحت يد الواقف [illegible]
يستفاد مما ذكرنا انه اذا كان الموقوف تحت يد [illegible] من تسليمها الى الموقوف عليه او من يجعله متوليا
لذلك فلخص [illegible] لزوم الوقف على الاقباض [illegible] اذا كان الموقوف بيد الواقف وكان امره اليه كما هو
الغالب المعهود اولم يكن [illegible] وان لا يجعل التولية لنفسه [illegible]
[illegible] لما كان [illegible] الكلام ان الواقف جعل امر تولية الوقف
الى نفسه فلا يمكن [illegible] بما ذكر من النصوص المذكورة والاجماعات [illegible] الاقباض والقبض [illegible]
[illegible] في المفروض لان المراد من الاقباض [illegible] الواقف الموقوف الى [illegible]
[illegible] ان المراد [illegible] من طرف الواقف [illegible]
الموقوف [illegible] الواقف [illegible] الوقف على الجهة [illegible] كالوقف على المساجد و
المشاهد ونحوها [illegible] الواقف [illegible] الوقف على الجهة [illegible] والفقراء [illegible]
[illegible] بين الموقوف [illegible] الفقراء [illegible] المراد [illegible] القبض و[illegible]
ظاهر وان [illegible] على المسلمين [illegible] من مصالحهم [illegible] من انتفاء الدليل [illegible]
الى [illegible] من [illegible] الثاني [illegible] المعنى المذكور بالاضافة الى بعض الفقراء [illegible]
باللزوم [illegible] في المفروض [illegible] اذا كان الوقف على الجهة وكان امر التولية مفوضا الى الواقف على
ما عرفت من عدم شمول المستند لذلك [illegible] المعنى المذكور [illegible] بالاضافة [illegible]
[illegible] بين الموقوف [illegible] هنا [illegible] من النصوص الواردة في المسئلة و
كلمات الاصحاب [illegible] فالاولى [illegible] من انتفاء الدليل عليه [illegible] الحكم
من النصوص [illegible] الاصحاب [illegible] الصورة المفروضة [illegible] الحكم باشتراط القبض [illegible] ولا يلزم منه
الحكم بالصحة [illegible] ان اللازم [illegible] لاعتبار القبض [illegible] الحكم بالصحة واللزوم
[illegible] انتفاء الدليل [illegible] الاشتراط [illegible] انتفاء الاشتراط ولا يلزم من انتفاء [illegible] شرط [illegible]
للحكم بالصحة [illegible] من دليل قلنا ان المستند [illegible] عمومها [illegible] اوفوا بالعقود [illegible]
[illegible] عقد او [illegible] وكل عقد يجب الوفاء [illegible] اما الصغرى [illegible]
الاصول [illegible] عليه [illegible] المصرح [illegible] جامع المقاصد [illegible]
[illegible] عقد الوقف عقد لازم من الطرفين مثل عقد النكاح [illegible] تحبيس الاصل [illegible] المنفعة [illegible]
الصريح [illegible] الوقف [illegible] تحبيس الاصل واطلاق المنفعة [illegible]
[illegible] الجزء [illegible] وهو صريح [illegible] الوقف [illegible]
[illegible] على [illegible] وموقوف عليه [illegible] الوقف عقد [illegible] تحبيس الاصل واطلاق المنفعة [illegible] الصريح
وقفت و[illegible] الوقف [illegible] بالعقد والقبض [illegible] وقال الشافعي وابو يوسف وعامة الفقهاء [illegible] الوقف
يلزم [illegible] ولم يجعل القبض شرطا [illegible] الوقف [illegible]
[illegible] صريحا [illegible] وقفت وحبست وسبلت [illegible] الصريح

كتاب الوقف والصدقات

بعشرين الف فوبه ذلك على انه وقف لان ما له من اصحابنا من اختار القول بانه لا صريح في الوقف الا قوله وقفت دون حبست وسبلت
وهو الذي قوى في نظري لان الاجماع منعقد على ان ذلك صريح في الوقف وليس كك ما عداه وفي الجامع الوقف تحبيس الاصل وتسبيل المنفعة
ويجزى كل ما يجمع الانتفاع به الى ان قال وشرطه اللفظ الصريح وهو وقفت وحبست وسبلت وصدقت صدقة لا تباع ولا توهب ولا
تورث الموقوف عليه اوورثه ومنعها ذكرمن عبارات الصاحب لما ذكر الطوسي في جملة منها بما سلف ثم لا يخفى ان هذا التفسير
ماخوذ مما ورد في جملة ثم في خبر ان عمر بن الخطاب ملك مائة سهم من خيبر اشتراها فلما اجتمعت له قال يا رسول الله
اني اصبت مالا لم اصب مثله وقد اردت ان اتقرب به الى الله فقال النبي حبس الاصل وسبل المنفعة وقد نقل الاصحاب
بالقبول وفهموا منه الحبس على سبيل الدوام هو الظاهر منه والمناسب للسؤال وقد ذكروا الصيغة من الحبس الفاظا متعددة وصرحوا
بان اصرح الجميع وقفت وقد سمعت دعوى الاجماع من الخلاف والسرائر على ذلك فلابد مما ذكروه انه بمجرد الاثبات
بتلك الصيغة انعقد الوقف حيث يتحقق العقد انما سمعت ذلك فلنعد الى المطلب **فنقول** يمكن الاستناد في اثبات الصحة الى
كلمات الاصحاب لما عرفت من التصريح في كثير من العبارات بكون الوقف عقدا بل ربما سمعت من جامع المقاصد والمسالك من
دعوى اتفاقهم عليه وقد سمعت تصريح جماعة بكونه حبس الاصل وتسبيل المنفعة وان اللفظ الصريح لذلك هو وقفت مثلا كما
يمكن الاستناد الى كلمات اهل اللغة ايضا فيحصل من الاستناد الى كلمات الاصحاب في اثبات المرام انما هو لدخوله تحت العقد
اللغوي لكونه لا يعم ما ذكروه واما الكبرى فلعموم اية الشريفة لكون العقود جمعا محلى باللام فيفيد العموم الا فيقتضي كل عقد الا
ما دل دليل على خلافه فيكون مقتضيا للزوم في مورده والعموم من جهة النصوص المذكورة في الجاهل المخصوص وقد عرفت مقتضاها
وانها مبنية على ما يطابق الكلام ولا تخصيص هنا هو العرض فلابد من التمسك في مقتضاها وهو لا يعم في المستفاد من الاية
الشريفة قاعدة كلية وهي ان كل عقد يجب الوفاء به بمقتضاه الا ان يقوم الدليل على خلافه ثم في ذلك بالتقييد اذا جعل مقتضيا
هذا هو الوجه في قول من قال ان الاصل في العقد عقود اللزوم فالاصلية المقام فيه بعد تحقق ما ذكرناه صحيح لا غبار عليه
واعتبارهم كثير من الاصحاب في امثال المقام تمسكه بالاية الشريفة صريحا او تلويحا ثم انا بعد الاستدلال بالاية الشريفة في نظير
المسئلة في المجلد الرابع من مجلدات هذا الكتاب لا نزال نورد ما على الاستدلال بها لبعض الايرادات ثم عقبنا الايراد بما يشتمل على
الدفع احكاما للمراد فلا باس بارجاء الكلام في هذا المقام لبيان الايراد ودفعه احكاما للقصد وتنبيها لما ينبغي التنبيه عليه في
اثبات المطلب **فنقول** هنا ان الاية ذات احتمالات كثيرة منها ان يكون المراد من العقود فيها العهود كما يظهر مما رواه شيخنا
الثقة الجليل علي بن ابراهيم في تفسيره في الصحيح عن عبد الله بن سنان عن مولانا الصادق قال اوفوا بالعقود قال بالعهود ومنها
ان يكون المراد منها العقود التي اخذها رسول الله صلى الله عليه وآله على ما يظهر مما رواه في هذا التفسير عن ابن ابي عمير عن ابي جعفر
الثاني في قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله عقد عليهم لعلي بالخلافة في
عشرة مواطن ثم انزل الله يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود التي عقدت عليكم لامير المؤمنين ومنها ان يكون المراد العقود
التي عقدها الله على عباده والزمها اياهم من الايمان به وتحليل حلاله وتحريم حرامه كما في الكشاف قال هي عقود الله التي
عقدها على عباده والزمها اياهم فالمراد الامر بالحج ما الزم الله على عباده من التكاليف ومنها ان يكون المراد العقود
الشرعية اعم من ان تكون لازمة كالبيع والاجارة والصلح وغيرها او جائزة كالوكالة والعارية والشركة وغيرها ومنها ان يكون
المراد خصوص العقود الشرعية اللازمة والاستدلال انما يتم على الاخير دون غيره والحمل عليه دون غيره يفتقر الى مرجح وهو
غير معلوم ويحتمل تعدد الاحتمالات ويكون فسادا للاستدلال انما الحمل لو اما قلنا ان الاستدلال لا يتم الا على الاخير فلانه
انه بعد الحمل على الرابع تكون العقود اعم من العقود اللازمة والجائزة لا يمكن حمل الامر فيها على الوجوب لاستلزامه الجمع بين
المعنى الحقيقي والمجازي في استعمال واحد وهو غير صحيح فلابد من حمل الاوامر على الرجحان المطلق فلا يكن الممثل به في

الفرع

على انه الوقف وفي الارشاد يشترط في العقد الايجاب وقفت وفي التنقيح في تحقيق الوقف هو العقد الدال على التحبيس كالالفاظ
المذكورين وقيل الفاظ الايجاب مثل العقد بلفظ الاول نص وهو ما لا يحتمل غير المقصود والثاني غير صريح وهو ما يرجح المقصود به بحيث يحمل عند
الاطلاق عليه الى ان قال وقفت صريح اما الاول فبعد وجود الاشياع ولا يوجب لا يورث فكان تصادق ذلك ايضا اتصاف وبه
ايضا لفظ وقفت يحصل به الحبس يتبين الوقف وفي ذلك لما كان الوقف من العقود الناقلة للملك على وجه اللزوم اما العين
او المنفعة افتقر الى لفظ يدل عليه صريحا كغيره من التمليكات لكون الاصل المقصد الاصلي الذي هو الهداية في النقل ولا حاجة في
ذلك الى لفظ وقفت صريح فيه وكلام فيما عدا ذلك صريح في دعوى اطباق الاصحاب على ان الوقف من العقود حيث قال في مقام
ذكر الخلاف في افتقار الوقف الى القبول ما هذا لفظه والقول الثاني اعتبار وهو لا طباقهم على انه عقد فيعتبر فيه الايجاب
والقبول كسائر العقود وفي الكفاية وانظر في الطرف الاول العقد وهو كل لفظ يدل على عقده صريحا من الصريح فيه وقفت
كما انهم اكثر على ان الوقف من العقود على وجه الاطلاق اكثر من ان يحصى وفيما ذكرناه كفاية **ان قيل** كيف يكون الوقف عقدا مع
ان العقد يفتقر الى ايجاب وقبول ولا يبقى لاعتبار القبول في الوقف على الجهة **قلنا** اما على القول باعتبار القبول هنا على وجه
الاطلاق فلا ايراد واما على القول بالعدم مطلقا كما هو الظاهر من اكثر الاصحاب او التفصيل بينما اذا كان الوقف على الجهة فلا
افتقار الى القبول وغيرها فيتوقف **فنقول** ان الحكم باعتبار القبول في سائر العقود على سبيل العموم ليس امرا بينا ولا مبينا
وكفاك في هذا الباب ما سمعت من دعوى اطباقهم على ان الوقف من العقود وقد عرفت ان الظاهر من اكثر الاصحاب عدم افتقاره
الى القبول وايجاد ما يدل في ابتناء ثم فيما نحن فيه لو اشترط الوقف لاعتبار القبول لزم ادخال شيء في ملك الغير بدون قبوله لكنه
غير تام اما على القول بعدم انتقال الموقوف الى الموقوف عليهم بعد الوقف على حكم مال الميت كما يرجع الى الجهة فظاهر وكذا القول
بانتقاله الى الله سبحانه وكلام ابن ادريس في السرائر صريح بالحكاية واما على التفصيل بين كون الوقف على الجهة فينتقل الى الله سبحانه
وعلى شخص معين او اشخاص معينين فالى الموقوف عليه فكك لا استحالة فيه لا ولو على واما في الثاني فالايراد انما يتوجه على القول
بعدم اعتبار القبول فيه واما على اعتباره فيما اذا كان الموقوف عليه خاصا فلا بد ان يجاب على القول المشهور بعدم حصول الملك الا اذ
الظاهر ان هذا الخلاف انما هو في انتقال العين واما انتقال المنفعة الى الموقوف عليه فلا خلاف فيه لانا نقول ان هذا انما
يسلم في غير الوقف على الجهة واما في الوقف عليها كما اذا كان الوقف على المساجد والقناطر ونحوها فلا كالا يخفى **والحاصل** ان الحكم
باعتبار القبول في ماهية العقد غير مسلم وعلى من ادعاه الاثبات والتصريح به في جملة من العبارات غير صالح للاثبات مضافا الى
انه يمكن ان يكون باعتبار الاكثر ثم على فرض التسليم **فنقول** انه اصطلاح خاص ببعض الفقهاء ولا يمكن ابتناء الالفاظ الواردة
في الكتاب والسنة عليه ولا شبهة في ان العقد في اللغة اعم من ذلك قال في مجمع البحرين عقد البناء والحبل والعهد والبيع وغيرها
اشتد ذلك وفي الصحاح عهد الحبل والعهد والبيع فانعقد وفي القاموس عقد الحبل والبيع والعهد يعقده شده ثم **نقول**
ان كثيرا من الاصحاب عرفوا الوقف بانه تحبيس الاصل واطلاق المنفعة قال في المبسوط الوقف تحبيس الاصل وتسبيل المنفعة
وجمع ومن واو فما في وقفت وقال جماعة الفاظ الوقف ستة الى ان قال اذا قال وقفت كان ذلك صريحا في الوقف
لان هذه اللفظة في العادة لا تستعمل الا في الوقف ولا يحتمل العامة الا فيه وفي الخلاف في الفاظ التي يحكم بصريحها قوله وقفت
وحبست وسبلت وما عداها يعلم بدليل او باقراره على انه اراد به الوقف الى ان قال دليلنا ان ما ذكرناه مجمع على انه صريح
يعقد به الوقف وفي الوسيلة الوقف تحبيس الاصل وتسبيل المنفعة على وجه من سبيل البر الى اخر ما سيقع عليه وفي السرائر الوقف
تحبيس الاصل وتسبيل المنفعة وجمعه وقوف واوقاف وقفت الى ان قال فصل القول الى امر يفتقر صحة الوقف الى شروط
منها ان يكون الواقف مختارا مالكا للتبرع مطلق التصرف وهو غير محجور عليه فلس او سفه ومنها ان يكون متلفظا بصريحه قاصدا
له وللتقرب به الى الله تعالى والصريح من الفاظه وقفت وحبست وسبلت واما حرمت وتصدقت فانه يحتمل الوقف وغيره الا ان

القرآن

الوجوب واما مع الحمل على غيره من المحتملات لان الثلثة الاول خلاف الظاهر ايضا الى انا نقول ان الحمل على خصوص العقود اللازمة انما يكون بعد العلم بانها من ذلك فلا يثبت المقصود من الاية كما هو المدعى فلو تمسك بالاية الشريفة في اثبات اللزوم عند عدم الحجة على ان الخيار كان فلا يتم المدعى هذا غاية ما يمكن ان يقال في هذا المقام لكنه غير صحيح لان الحمل على خصوص العقود اللازمة وان كان الامر كما ذكر لكنه خلاف الظاهر لو صح ان اللفظ من الجمع المحلى باللام والحمل على ما ذكر لا يكون الا المخصص وهو غير معلوم هنا على ما سنقف عليه وكذا الحال في العقود الجائزة واللازمة لكون هذا الحمل مجازا في الاصطلاحية التي لا يمكن ان يحمل عليها شيء من الالفاظ في الكتاب والسنة واما الحمل الثاني فكذلك ان اريد به الحصر لكونه مخالفا لظاهر اللفظ جدا فلا يصار اليه الا لداع قوي والسند في مستنده مقدوح لاسيما لرجال العلي بن محمد البصري وقال المجلسي انه مضطرب الحديث والمذهب فلا يمكن الاستناد اليه في الحصر سيما بعد المعارضة بما ورد من الحديث الصحيح الذي فسر العقود فيه بالعهود واما مع عدم الحمل على الحصر فلا مانع منه ولا يضر بالاستدلال لان الظاهر ان العقود في الاية الشريفة على العهود للتفسير في الحديث الصحيح الذي ورد من معدن العلم والحكمة فيشمل جميع العقود لان العقد هو العهد الموكد كما في السنة بجمع البيان والعقود جمع عقد بمعنى المعقود وهو اوكد العهود وفي الكشاف العقد العهد الموثق شبه بعقد الحبل وفي انوار التنزيل العقد العهد الموثق فعلى هذا يكون العهد العقد بمعنى العهد ولذا قال شيخنا الطبرسي في مجمع البيان والفرق بين العهد والعقد ان العقد فيه معنى الاستيثاق والشد ولا يكون الا من متعاقدين والعهد قد ينفرد به الواحد فكل عهد عقد ولا عكس على ما عرفت من ان العقد نوع من العهد وفي الصافي العقد العهد الموثق ويشمل هنا كل ما عقد الله على عباده والزمهم اياه من الايمان به وبملائكته وكتبه ورسله واوصياء رسله وتحليل حلاله وتحريم حرامه والاتيان بفرائضه وسننه ورعاية حدوده واوامره ونواهيه وكلما يعقده المؤمنون على انفسهم لله وفيما بينهم من الامانات والمعاملات الغير المحظورة انتهى ان اراد بالسنن ما يقابل الفرائض فلا كلام مع ارادة الوجوب منها لا لانه ما سنقف عليه ومن جميع ما ذكر يتبين ان العقود في الاية الشريفة تعم جميع العقود الاصطلاحية بل الاعتقادات كالايمان والتكاليف والعهود ونحوها فلا يرد ان من جملة العقود العقود الجائزة وعدم لزوم الحمل عليها ينافي ما قلنا لكنه غير مضر فيما قصدناه لانا لا ندعي ان الدليل على ان كل عقد لازم دالة لزوم عموم الاية ويكون الدليل في ذلك الفرد دليلا للتخصيص وما من عام الا وقد خص لا يقال ان الاية الشريفة اشتملت على لفظين احدهما صيغة الامر والاخر صيغة الجمع المحلى باللام وعلى تقدير الحمل على عدم لزوم الوفاء يلزم التعارض بين استعمال اللفظين على الظاهر فيهما ولا يمكن الجمع كما يمكن بان يرتكب بخلاف الظاهر في صيغة العموم يمكن بان يرتكب بخلاف الظاهر في صيغة الامر بحملها على الرجحان المطلق وحمل الاول وان تم الاستدلال لكنه ليس بمتعين فلا يتم الاستدلال لانا نقول ان ارتكاب خلاف الظاهر في صيغة الامر هنا غير صحيح لانه اما يحمل على خصوص الندب او الرجحان المطلق المشترك بين الوجوب والندب وعلى الاول لا يخفى ان المراد منها خصوص الندب او مع الوجوب وعلى التقديرين غير صحيح اما الاول فلانه لا يخفى انه لا يخصص صيغة العموم بالعقود الجائزة اولا بالحمل على مطلق العقود الواجبة والجائزة وعلى الاول يلزم مخالفة الظاهر في كلا اللفظين ولا شبهة في كونه مرجوحا بالاضافة الى المخالفة الظاهر في احدهما وعلى الثاني يلزم الحكم بندبية الواجب بخروج الواجب عن كونه واجبا هف واما الثاني فلو سلم الجمع بين المعنى الحقيقي والمجازي في استعمال واحد وعلى الثاني نقول ان الحمل على الرجحان المطلق مجاز وهو مرجوح بالاضافة الى التخصيص الراجح على المجاز الشايع فضلا عن هذا المجاز النادر الاستعمال حتى انكر اصل استعمال اللفظ فيه بعض الاعيان مضافا الى ابتنائه على الوجهين من ان دعوى عدم الوفاء بمعنى العقود الجائزة او رجحانه لا اثر البراءة على دعوى الاجماع وغيره مسلم وكيف مع ان من جملة العقود الجائزة الوكالة فيجب الوفاء بها لوكالة كذلك وعلى ارادة العزل منه كان ويجب اذا امر الموكل مع العزل وكذا الحال في العارية والشركة ونحوها واحتمال الحمل على الاباحة لا يخفى ما فيه بما يظهر مما ذكرناه وغيره فلا نعيد

احتمال

ومن جميع ما ذكر يتبين حمل صيغة الامر في الاية الشريفة على الوجوب فالاية تدل على لزوم الوفاء بمقتضى كل عقد فاذا وجدنا في الادلة ان عقدا من اجماع او غيره ما ينفي جواز فسخه يكون ذلك موردا لتخصيص العام بغيره كما في ان مقتضى قوله البينة على المدعي واليمين على من انكر فاعلم كلية وهو ان كل مدع وظيفته اقامة البينة كما ان اليمين وظيفة كل منكر مع ان الامر في مدعي الفساد عكس فيحلف المنكر فيكلف المدعي حينئذ ضامنه وهكذا الحال في غيره مما لا يخفى على المتتبع بمباحث الفقه وذلك لما هو في مقام الدليل الذي يدل عليه كالصحيح المروي في الكافي عن صفوان بن يحيى عن ابن بكير عن ابي بصير عن ابي عبد الله قال ان الله حكم في دمائكم بغير ما حكم في اموالكم ان البينة على المدعي واليمين على المدعى عليه وحكم في دمائكم ان البينة على من ادعي عليه واليمين على من ادعى لئلا يبطل دم امرئ مسلم ويكون مخصصا لذلك وهكذا الحال في هذا الكلام فاذا قام دليل على عدم لزوم الوفاء بمقتضى بعض العقود مطلقا او على بعض الوجوه في بعض الاحوال على شرط يكون ذلك مخصصا للعموم في الاية الشريفة لكن لا بد في الانحصار في التخصيص على العقد الذي يكون المخصص ظاهرا في اللزوم الانحصار بما خالف الاصل على العقد المنهي اما الاول فكما في العقود الجائزة واما الثاني فكما نحن فيه لقيام الدليل على توقف اللزوم على الاقباض فيما اذا كان الموقوف مخصوصا بالانتقال وكان امره الى من لا يمكن تحققه لكن يكون المتمم وتحقق على هيئة دون البدو ولم يجعل التولية لنفسه سواء جعلها لغيره ام لا كما هو مما اتضح ان واما اذا لم يكن كذلك فلا يخفى انه اذا المقصود فيما لو اتفق وقف بعض اولاده على جهة مخصوصة وجعل التولية والوقف لنفسه حال الحياة فلا بد من الحكم باللزوم بمجرد تحقق الصيغة بلا مقتضى العموم في الاية لعدم شمول المخصص بالاضافة اليه فلا حاجة في الحكم بذلك الى القبض وهكذا الحال في غيره مما سنقف عليه والثاني من الامور التي نقول عليه في الحكم باللزوم في هذا الكلام من حيث انتفاء الاقباض والقبض المعتبر في البحث بين الموقوف والموقوف عليه او ما يؤدي مؤداه هو الصحيح المروي في الكافي عن محمد بن يحيى قال كتب بعض اصحابنا الى ابي محمد في الوقف وما روي فيها فوقع الوقوف على حسب ما يوقفها اهلها ولا يخفى ان الحديث على النحو المذكور وان كان مكاتبا لكن المكاتب لكا شرها كان ثقة فيكون الحديث صحيحا على ان المصرح به في الفقيه وبيان المكاتب هو محمد بن الحسن الصفار حيث قال كتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد الحسن بن علي في الوقف وما روي فيه فوقع الوقوف تكون على حسب ما يوقفها اهلها ان شاء الله ووجه الاستدلال هو انا نقول ان الواقف على جهة مخصوصة لكون المتولي غير الواقف ولم يتحقق فيه الاقباض والقبض ووقف على وقف وجب امضاؤه على حسب ما جعله الواقف فهذا الوقف وجب امضاؤه على حسبما يقتضيه اما الصغرى فظاهرة واما الكبرى فللعموم في الصحيح المذكور لكون الوقوف فيه صيغة العموم الاستغراقي لكونه جمعا محلى باللام فالمستفاد من الحديث قاعدة كلية وهي ان كل فرد من افراد الوقف وجب تقريره على النحو الذي جعله الواقف عليه ولو فرض ان الواقف وقف ملكا على الموقوف عليهم واهلها وجعل التولية لنفسه تشابه ان مقتضى الحديث المذكور وجوب امضاء ذلك الوقوف على ذلك النحو المقرر فكما يتحقق المخالفة بجعل وصرف الموقوف لغير الموقوف عليهم واهلها يتحقق بتعيين المتولي بجعل التولية لغيره ممن جعلها الواقف كما يتحقق بجعل الموقوف للوارث والحكم بالكشف لهم كما لا يخفى بل المخالفة على التقدير الاخير اشد كما لا يخفى على من له ادنى تأمل فالحكم بان المفهوم من الحديث منحصر في التغيير على عدم جواز تصرف الموقوف عليهم في الجهة التي جعلها الواقف فهذا كلام ناش من عدم التأمل وكيف مع ان المخالفة في صورة الحكم بالانتقال الى الوارث اشد واقوى من تلك الصورة اذ المخالفة هنا باعتبار الموضوع والحكم ومثال باعتبار الحكم فقط ان قيل لا كلام لنا في كلية الكبرى واما الكلام في الصغرى بناء على ان صدق الوقف على شيء موقوف على الاقباض والقبض فما لم يتحقق الاقباض لم يتحقق ما هية الوقف فلا يمكن ان يقال انه قبل تحقق الاقباض ان وقف حقيقة قلنا هذا الكلام قطعي الفساد على ما عرفت مما اسلفناه من ان الوقف حبس الاصل واطلاق المنفعة واطلاقهم على ان الانتقال لذلك هو وقف مثله والمعروض يحققه فيحققه يتحقق الوقف فلذا قال القائل انه اذا وقف على الموقوف عليهم الخاص او العام ولم يجعل الواقف التولية لنفسه لا شبهة في شمول الحديث المذكور الحكم بتمام الحل بمقتضى هذا الوقف وعدم جواز تغييره اصلا وان لم يتحقق فيه الاقباض كما لا يخفى لكن تمام الدليل على جواز الرجوع هنا عند انتفاء الاقباض بكتابه فاذا الدليل

يكون ذلك الدليل مخصصا للعموم الذي من الحديث ولكن لما كان التخصيص على خلاف الاصل فلا بد فيه من الاقتصار على ما هو الظاهر من النص ايضا
فحملنا الخبر الاول على العقد المنجز وقد عرفت ما فيه [illegible] الوقف لنفسه فهو مندرج تحت العموم
في الصحيح المذكور ومشكوك الاندراج تحت المخصص ومعه فلا يجوز التخصيص لعدم جواز التخصيص من غير مخصص فلا بد من الحكم با
للزوم فحصل الكلام بعد [illegible] العموم في كلام الامام المعصوم ع وستقف في المباحث الاتية على ما يقرب في هذا المقام ويزيل
عنك بعض الشكوك والاوهام **والثالث** من الامور المذكورة الصحيح المروي في [illegible] عن جميل بن دراج قال قلت لابي عبد الله ع الرجل
يتصدق على ولده وهم صغار اله ان يرجع فيها قال لا الصدقة لله عز وجل [illegible] كان اخص منه سندا ما رواه في الفقيه
عن الحكم قال قلت لابي عبد الله ع ان والدي تصدق علي بدار ثم بدا له ان يرجع فيها وان قضاتنا يقضون لي بها فقال نعم ما قضت به قضاتكم
ولبئس ما صنع والدك انما الصدقة لله عز وجل فما جعل لله عز وجل فلا رجعة له فيه الحديث **فنقول** الوقف الذي جعل الواقف نفسه موقوفا
[illegible] صدقة وكل صدقة لا يجوز الرجوع فيها اما الكبرى فلان قوله ع الصدقة لله [illegible] في مقام التعليل الحكم بعدم جواز الرجوع في
الصدقة [illegible] واما الصغرى فمع ظهورها في نفسها يظهر من تتبع
النصوص الواردة وكلمات الاصحاب اما النصوص فمنها الصحيح المروي في الفقيه عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن [illegible]
[illegible] عن ابي عبد الله ع قال [illegible]
[illegible] وقال العلامة في التذكرة [illegible]
[illegible]
[illegible] الوقف [illegible] الصدقة [illegible]
الصدقة [illegible] **ومنها**
صحيحة محمد بن مسلم [illegible] **ومنها** الصحيح المروي في الفقيه عن ابي عبد الله ع
[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما تصدق به علي بن ابي
طالب وهو حي سوي تصدق [illegible] لا تباع ولا توهب ولا تورث حتى يرثها الله الذي يرث السموات والارض [illegible]
هذه الصدقة [illegible] **ومنها** ما رواه في الكافي والتهذيب
عن [illegible] بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما تصدق به فلان بن فلان وهو حي سوي [illegible]
[illegible] صدقة لا تباع ولا توهب ولا تورث [illegible] السموات والارض [illegible]
[illegible] **ومنها** الصحيح المروي في التهذيب عن ايوب بن عطية [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **والحاصل** ان الصدقة في نفسها [illegible]
لكن الذي يظهر من تتبع النصوص الواردة في امثال المقام ان المراد منها هنا خصوص الوقف [illegible] الصدقة في
صحيحة محمد بن مسلم [illegible] **واما** كلمات الاصحاب
[illegible] **فنقول** قال في المقنعة [illegible] لا يجوز الرجوع فيها [illegible] والوقف والصدقة
شيء واحد وفي المهذب الوقف في الاصل صدقة [illegible] كتاب الوقوف والصدقات والمراد من الصدقات [illegible] الوقف لانه
[illegible] الوقف [illegible] كتاب الوقوف والصدقات [illegible]
[illegible] ان شاء الله تعالى

كتاب الوقف والصدقات

[illegible] الرجوع فيها [illegible] الوقوف [illegible] في الاصل [illegible] **نقول** ان المستفاد
من صحيحة جميل [illegible] نفس الرجوع [illegible] بعض الاخبار
[illegible] ان [illegible] الرجوع
[illegible] **والرابع** من الامور المذكورة صحيحة محمد
بن مسلم [illegible] الرجوع في الصدقة اذا ابتغى بها وجه الله عز وجل [illegible]
[illegible] **اقول** [illegible] محمد بن مسلم عن
[illegible] الرجل [illegible] اذا [illegible]
من ولده [illegible] وقال لا يرجع الصدقة اذا ابتغى بها وجه الله عز وجل [illegible] يرجع فيها
ان شاء [illegible] جميل بن دراج المذكورة [illegible] من وجوه
منها [illegible] الاصحاب [illegible] الحديث [illegible] الوقف [illegible] **فالثالث**
في رواية عبيد بن زرارة [illegible] صحيحة محمد بن مسلم [illegible] ان المراد بالصدقة الوقف [illegible]
[illegible] القاعدة الممهدة [illegible]
[illegible] **ومنها**
[illegible] الرجوع فيهما [illegible]
[illegible] الصدقة [illegible]
[illegible] الوقف اذا ابتغى به وجه الله عز وجل لا يجوز الرجوع
[illegible] الموقوف عليه [illegible] صحيحة جميل [illegible] التعليل [illegible]
[illegible] التعليل [illegible]
[illegible] صحيحة محمد بن مسلم [illegible] لا يرجع في الصدقة اذا
ابتغى بها وجه الله عز وجل [illegible] المستفاد
من هذا الحديث [illegible] لا يجوز الرجوع فيها [illegible]
[illegible]
[illegible] الموقوف عليه [illegible]
[illegible] الوقف [illegible]
[illegible] **ومنها** [illegible] الوقف خاصا [illegible]
[illegible] **ومنها** [illegible] الوقف
خاصا [illegible] الوقف [illegible] **ومنها**
[illegible] في هذا المقام [illegible]
زرارة [illegible] صحيحة محمد بن مسلم المذكورة [illegible] في هذا المقام
[illegible] عن زرارة عن ابي عبد الله ع قال انما الصدقة [illegible]
كان الناس على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] ولا ينبغي لمن اعطى الله عز وجل شيئا ان يرجع فيه [illegible]
[illegible] المراد من الصدقة في الحديث [illegible] الوقف [illegible]

[illegible]

[illegible]

که فقه و [illegible] ذکر نموده است که لزوم چنین دعوی موقوف بثبوت [illegible] و [illegible] دلیلیکه بعنوان عموم دلالت کند که هر دعوی صحیحه [illegible] لزوم ان
بر [illegible] است نداریم [illegible] بلکه [illegible] هست و [illegible] دلالت بر عموم اشتراط کند بعموم یا بخصوص [illegible] کند که صحت
عموم [illegible] لزوم [illegible] بقضای [illegible] و [illegible] لا [illegible] خاص و [illegible] عام [illegible]
علاوه بر انکه اصل [illegible] لزوم [illegible] اکر [illegible] ان [illegible] اکر [illegible] ما [illegible]
در کتاب عوائد الایام ذکر کرده ایم و بیان نموده ایم که [illegible] احتمال است که [illegible] در استدلال ندارد و [illegible]
برای [illegible] دیگر [illegible] استدلال [illegible] و [illegible] بوده و [illegible] حاصل [illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible] در [illegible] مقام نیست بلکه در مطلب دیگر است چه [illegible] است که [illegible] وقف [illegible]
فرموده باشد نه [illegible] دیگری [illegible] را صرف [illegible] کرد و [illegible] در [illegible] بانکه [illegible]
زنند [illegible] وقف [illegible] ما [illegible] که [illegible] اشتراط [illegible] وقف [illegible]
[illegible] درین [illegible] معلوم شد که [illegible] در بیان عدم اشتراط [illegible] است بلکه [illegible]
که از این [illegible] چنانچه [illegible] باشد
ظاهر است که جمیع [illegible] مذکور شده [illegible] است **اما** [illegible] کلام [illegible] و [illegible] و اجماعات [illegible]
خلاف در کتب [illegible] اثبات [illegible] و [illegible] در خصوص [illegible] کلام [illegible] درین مقام [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible] و [illegible] وقف [illegible] بوجه [illegible]
و [illegible] لزوم چنین [illegible] موقوف [illegible] باشد [illegible]
و کلام در خصوص [illegible] است بلکه [illegible] اجماعات [illegible] که [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] و [illegible] خلاف [illegible] ذکر [illegible] و هم چنین [illegible] مسئله را [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] کلمات علما و اجماعات [illegible] اشتراط [illegible]
[illegible] که چنین نیست بلکه [illegible] موقوف [illegible] بوده [illegible]
[illegible] بوده باشد [illegible] کلمات علما و اجماعات در این مقام [illegible] است **واما** [illegible]
[illegible] این کلام مشتمل [illegible] مطلب است [illegible]
[illegible] ابو الصلاح [illegible]
[illegible] چه مراد [illegible]
[illegible] شرط [illegible] الصفة [illegible] المنصف [illegible]
[illegible] **مجلد** [illegible] از علمای [illegible] شده باشد که [illegible]
[illegible] نیست و شاهد [illegible]
[illegible] در کتاب خلاف در مقام ذکر خلاف [illegible] فرموده قال من شرط لزوم الوقف [illegible]
القبض [illegible] قال محمد بن الحسن [illegible] الشافعی [illegible] لزوم القبض [illegible] و هم چنین [illegible]
[illegible] الوقف يلزم بالعقد و القبض [illegible] محمد بن
الحسن [illegible] الشافعی [illegible] ابو یوسف و عامة الفقهاء ان الوقف [illegible]
[illegible] العقد [illegible] لزوم [illegible] فرموده اند که [illegible]
این کلام [illegible] است [illegible] این قول [illegible] اند [illegible] کند

کرتبه

که شبهه [illegible] شده این قول نیست بلکه [illegible] اجماع است بلکه قائلی از علماء شیعه ندارد لکن [illegible] که شیخ [illegible]
[illegible] که [illegible] این [illegible] باشد و [illegible] شده باشد [illegible] که [illegible] الصادق [illegible]
که چنین [illegible] که در کتاب [illegible] و [illegible] کند [illegible] است و از ان [illegible]
و [illegible] فقهاء [illegible] اصلش مخالف [illegible] بوده باشد **مجلد** این [illegible] از شرح [illegible]
و [illegible] در [illegible] علی [illegible] ابو الصلاح [illegible] که در
[illegible] وقف [illegible] داده [illegible] وقف بر مسجد یا مصلی [illegible]
باشد [illegible] باشد اکر [illegible] لزوم وقف [illegible] موقوف [illegible] بلکه [illegible]
و اشهاد [illegible] فی الکافی اذا [illegible] علی احد الوجوه المذکورة و اشهد
[illegible] فهی [illegible]
[illegible] احکام الوصایا و هذا [illegible] شرح القواعد [illegible] والدروس [illegible]
[illegible] ابو الصلاح [illegible] علی المصالح العامة و المساجد [illegible]
[illegible] فی شرح القواعد [illegible] ابی الصلاح [illegible] هذا اللفظ و هذا
الکلام [illegible] علی ان الشروط [illegible] علی صحة الوقف [illegible] فی المصالح [illegible]
[illegible] الدروس قال [illegible] اذا [illegible] علی مسجد او مصلی [illegible]
[illegible] الاشهاد [illegible] الموت [illegible]
[illegible] المنقطع [illegible]
الاماجد [illegible] هذا القول [illegible] **مجلد** [illegible]
[illegible] کتاب
[illegible] باشند و
[illegible] شده [illegible] باشد بلکه [illegible] صاحب [illegible]
النظر [illegible] الحال **واما** [illegible] بن حمزه [illegible] در این مقام خلاف [illegible] بلکه [illegible]
هرگاه واقف خود متولی باشد [illegible] ابن [illegible] است بلکه [illegible]
[illegible] ابن حمزه [illegible] که ابن [illegible]
ذکر نموده [illegible] الدروس قال ابن حمزه [illegible] اشتراط القبض و فی [illegible] قال ابن حمزه
اذا کان الناظر [illegible] الوقف علی القبض
[illegible] الاشهاد علیه [illegible] ابن حمزه [illegible]
اشتراط القبض [illegible] ذکر شرائط الوقف [illegible]
[illegible] الوقف [illegible]
[illegible] السلام [illegible]
هرگاه واقف [illegible] وقف [illegible] وقف در چنین صورة موقوف [illegible]
با متولی وقف [illegible] در این مقام [illegible] موقوف [illegible] است [illegible]
[illegible] مذکوره با بن حمزه که فرموده وقف در صورتیکه واقف



[illegible]

[illegible]

من ان معناه تسليم الواقف الموقوف الى الموقوف عليه او المتولى لقوله كما ان التسليم فصاحبه بالتخلية لم لا يجوز ان معناه كما الوقف صاحب
الوقف الموقوف الى الموقوف **والحاصل** ان ترك الاستفصال انما يقتضى ثبوت الحكم المستفاد من الجواب فى جميع محتملات السؤال
اذا لم يكن الجواب ظاهرا فى بعضها وما نحن فيه ليس كذلك فلا يجدى وجه الحاصل ان الاقباض وتسليم الموقوف انما
يختص بالاقسام التى الموقوف عليه او الناظر للوقف غير الواقف فى كل واحد منها فى صورة كون الوقف على الخاص يعين التسليم
الى الموقوف عليه فيها اذا لم يعين الواقف الناظر غير صيغة الوقف والى الناظر فيها اذا عينه واما اذا كان الوقف على الجهة فعلى
فرض التسليم لا يعين التسليم الى الناظر ليدخل الموقوف تحت تصرفه ومعلوم ان ذلك انما هو اذا لم يجعل النظارة لنفسه واما
معه فلا معنى لتسليم الموقوف واقباضه الى الغير لما عرفت من ان المعتبر لاعتبار التسليم انما هو فى غير تلك الصورة فالموقوف فيه
سالم عن المعارضة فلا بد من المصير الى مقتضاها وما ذكرنا من انه لا بد فى المقام من التزام احد الامرين اما المصير الى انه لا يجوز
للواقفين خصوص امر الوقف المتضمن لاعتبار الاقباض على سبيل الاطلاق معها الى غير جزء او بين ان اعتبار التسليم والاقباض
فى غير تلك الصورة وحيث قد علم ما بيناه بما سلف بطلان الاول تعين الثانى وهو مستلزم للاعتراف باللزوم فى الوقف من غير
الاقباض وهو المدعى وستقف على مزيد توضيح فى ذلك و**مخدوم** عزيز راجنين بخاطر رسيده كه صاحب اين فتوى كه صالح محدث كامل
الدين بوده جهان جهان شرحيز است اگرچه اصلا نامبرده نباشد كرد اين فتوى با مثل كتاب كامل الدين رجوع نمودم لكن هيچ حديث وغير
ان در آنجا وقت كه اين فتوى نوشته ميشد در كتاب و رسائل منظور نبوده هم چنين هيچ حديث مذكور است وليكن در شرح كبير
جيد و اين كتاب بدل ان نحو فتوى رجوع شده نظر داده ليكن چون از املائى با ورمدعى بنا نسبت اندازه كه ملكيت شد لهذا الفقات
بان نموده اين راه است كه در فتوى فقلى شده باين عبارة **فيلزم** جميع انهات نو كنند نمودند كه موقوف در تصرف متولى بوده
باشد **بدانكه** رسم الخط سال ... اين مينه خاطى الفى با مينه مفعول است رسم الخط در اول مفصل است ولكن موصل
و ظاهر اينست سال در عبارة حديث واما سالى كه على است پس وصل آن در خط شريف خلاف است بجهت مناسب است
ولهذا محقق شريف در حاشيه شرح تجريد طرح نموده براينكه سلك در خطبه تجريد بصيغه مفعول است **واما** عمل
بصحيح محمد بن مسلم در اين مقام پس موجبه ميشود بر اينكه در رسائل ذكر شد بنا بر اين مسكوتيم اگر مراد اين است كه صحيح مذكوره
دلالت ميكند بر اعتبار قبض در وقف خاصه بجهت اين محل اشكال تحقيق است و اگر مراد اين است كه اين حديث دلالت دارد بر اعتبار
قبض در مطلق وقف خواه در خصوص ما نحن فيه اين انعكاس مرا است چه مستفاد از اين حديث نيست مگر آنكه هرگاه كسى چيزى برا
وقف نمود بر كبار اولاد خود جهت اقباض انها نداد تا آنكه واقف وفات نمود موقوف مثل ساير تركه واقف در چنين صورت منتقل بورثه
خواهد بود واما اينكه توليه وقف را واقف بجهت خود قرار داده حكم در صورت استحاله يرد انست بلكه از حديث مفهوم است
كه واقف حكم امر توليه شده در اين صورت تشكيك نيست كه او توليه مقبوض بوده موقوف عليه خواهد بود نظر باينكه وقف خاص است
واما دعوى اجماع مركب در اين مقام بسيار بعيد وغريب است بجهة آنكه اگر مراد اينست حكم وقف بر جميع اولاد ذكور مثل اولاد وبقيه
اولاد است در اينكه وقف خاص است و توليه در حق واقف موجب نيست باجماع مركب ثابت است ميگوييم اعتبار اقباض در چنين در اين
مقام ثابت است باجماع بسيط و نقل باجماع مركب خاصه نيست بلكه صحيح نيست نظر باينكه اجماع مركب موجود در محل خلاف است مثل
اينكه علما در مسئله كه مشتمل بر جزئيات متعدده بوده باشد مختلف باشند چنين دو جمع در آن مسئله قائل شده باشند
بحيثيت بر جميع افراد آن وجمعى بگوينده قائل شده اند در آن كلى بجاى خود آن وما دليلى بر خروج ما ... ايم كه دلالت ميكند بر مواضع احد
وليكن در بعضى افراد آن مسئله در اين مقام حكم ميشود بالحاق ساير افراد آن بان فرد در آن حكم قطعا باجماع مركب مثل نجاسات
آب قليل ملاقات نجاست مشهور اينست كه نجس ميشود هر آب قليل ملاقات هر نجاستى چنين قول هست بعدم كلية ودليلى هم كه
دلالت ميكند بنجاست آب قليل ملاقات بعضى از نجاسات در اين مقام حكم ميشود بنجاست جميع افراد ما قليل بملاقات جميع

جاسات نظر باجماع مركب واما هرگاه دو مسئله اجماع منعقد بوده باشد در جميع افراد آن و اما در مقام استدلال بحقيقى دليلى كه دلالت بر
حكم جميع عليه در بعضى افراد آن در اين مقام الحاق ساير آن بعض بالقطع اجماع مركب مناسب نيست كه گفته شد كه ساير
ملحق است بان جزء منصوص نظر بعدم قول بفصل وعدم قول بفصل امر اجماع مركب است فيما نحن فيه با ملحوظ يعلم و اينكه در مقام استدلال
هرگاه حقيقى باشد كه مثبت مدعى بوده باشد بنفسه موقعى حاجة الى ضميمه من الخارج مثل باب در اينان مراعا ملاحظه مديد ان
چنين نكته بايد است لا الى غيرها شد اجماع بنابر اين در اينان اين مطلب كه موقوف است ادعا است كه كسى متمسك شود بان خبر بلا
صحيح صفوان السابقة وهو قوله سالت ان كان او كان الوقف ليلها اليهم ولم يجامعهم احد يجوز ذلك ام لا فلمان يرجع فيها لانهم لم يجوزوا
منه وقد بلغوا و**حيث** لا شك ان الحوز حاصل للحقين يجوز للواقف الرجوع فيها ووقفه على اولاده الكبار ومعلوم ان الحاصل انهم لا يقبضونه
با باعتبار ومعلوم ان مفهوم التعليل عام فيقتضى جواز الرجوع فى الوقف فى كل ما لم يتحقق القبض من الموقوف عليه باقباض من الواقف فكل
اين حالة لم يثبت منها هو بصريحها لما **كه** مراد اينست كه مستند هر جميع موقوفات مستعمله شود در صورتيكه وقف بر كبار اولاد بوده
باشد و موقوف واقع نشد قبل از اقباض چه قبض موقوف عليه واقع شده باشد در ساير موقوف خواه مشارك با اين بوده باشد در خاص
بودن موقوف عليه بانه ملك وقف اين جهت بوده باشد خواه مثل موقوف واقف بوده باشد يا غير ما نحن فيه بعض بكنيم باجماع
مركب ميگوييم اين دعوى صحيح نيست چه مقصود از اجماع مركب در آن مقام اينست چون كه حديث دلالت كرد بر اعتبار قبض در صورتيكه
موقوف عليه كبار اولاد بوده باشد و هر كسى كه قائل شده باعتبار قبض در اين نوع خصوص قائل شده باعتبار آن در جميع موارد
وقف جنين در صورتيكه وقف بر جهة بوده باشد و امر توليه مفوض بخود واقف بوده باشد شبهه در بطلان اين دعوى نيست چه
دانسته شد كه خيلى از اعاظم فقها است كه قائل شده اند كه هرگاه كسى وقف كند جهتى را باشد مثل وقف به مساجد و مشاهد و
مدارس و رباط و مانند اينها اگر قرار دهند وقف را در آن صورت موقوف عليه قبض نيست همان اينها در وقف كفايت ميكند در لزوم
آن واطلاق كلام اكثر هم مقتضى اين مطلب است خواه واقف متولى بوده باشد يا نه وخواه امر توليه در صورت نصب متولى
مفوض بحاكم بوده باشد بعضى بنا بر اين مقتضاى فرموده اند بزرگوار اينست كه هرگاه وقف بر جهت بوده باشد مثل وقف بر علما
مطلقا وقف نموده مفوض بوده باشد در اين صورت وقف محكوم بلزوم است من غير انتظار الى القبض و هم چنين كلام فخر
الفقهاء ابن حمزه صريح در اين مطلب است در صورتيكه امر توليه مفوض بوده باشد بخود واقف وقد صرحت عبارته وهو الظاهر
من شيخ الشهيد الثانى الوثيقة تحنا يحيى بن سعيد قال **فى الجامع** وشرطه اللفظ صريحا وهو وقفت الى ان قال وان فقيرا للموقوف
عليه او وليه كان وقف على ولده الصغير انتهى ولا اصرح من ذلك ومقتضى المقابلة يرشد الى ان المراد من قوله كان وقف على الى
آخره هو عدم الوقف عن اعتبار الى القبض كالاجنبى على المسائل ومعلوم ان ذلك انما هو لثبوت ولاية الواقف على الموقوف
عليه فيكون متوليا للوقف لذلك فلا حاجة الى القبض وهو متحقق فيما نحن فيه بالطريق اولى كما ستقف عليه وانه صريح الدلالة لرعلى
المراد كلام العلامة فى الارشاد حيث قال ولا يشترط الوقف على صغار اولاده القبض وكذا الجد والوصى والمراد منه هو انه لا
يتوقف الحكم بلزوم الوقف على القبض فيما اذا وقف الاب على صغار اولاده وكذا الحال فيما اذا وقف الجد على صغار احفاده وكذا فيما
اذا وقف الوصى على الموصى له الصغير ومعلوم لكل احد ان ذلك انما هو لثبوت الولاية للمذكورين على الموقوف عليه واللازم منه
القول بانتفاء الشرط فيما نحن فيه بثبوت الولاية للواقف بطريق اولى للقطع بان اعتبار الاقباض والتسليم فى الوقف
انما هو لدخول الموقوف عليه او من يتولى امر الموقوف وكلما كان المتولى عليه لا اعتبار بتصرفه شرعا فالتصرف الذى عليه
لا انما يرجع اليه انما هو تصرف المتولى لامره والمعين منه بولايته وكلما كان هذا المعنى فيما اذا كان هذا المتولى هو الواقف على المولى
عليه حاصلا ولذا تحصل الحاصل حكموا بانتفاء الشرط ولهذا اجمعوا على انه لو كان الواقف على الصغار غير الولى لا بد
فى اللزوم من اقباض الواقف وتسليم الموقوف الى وليهم ليتحقق التصرف الذى هو المناط فى اللزوم اذا علم ذلك فنقول

ان كفاية تصرف الولي في الحكم باللزوم فيما ذكرناه هو ثبوت ولايته على نفس [illegible] عليه [illegible] على الامور المالية المتعلقة به لما هو
بتوسط ولايته على نفسه وكفاية التصرف في الحكم باللزوم فيما ذكرت [illegible] الاكتفاء به فيما نحن فيه بطريق اولى لوضوح ان ولايته على الموقوف
في المقبوض انما هو [illegible] فيما ذكره [illegible] فالمحصل مما ذكرنا [illegible] ان الحكم واللزوم في محل
الكلام [illegible] ظاهر [illegible] في جميع كتبه [illegible] الحال وان كان
ما ذكرنا في هذا المقام [illegible] فنقول قال في التذكرة [illegible] ان الاقباض شرط في
صحة الوقف [illegible] فلا يصح [illegible] الاقباض كالعبد الآبق والجمل الشارد [illegible] وهو شرط في الوقف عندنا وعند
[illegible] ان المراد اقباض الواقف وتسليم الموقوف الى الموقوف عليه او وليه [illegible] الاقباض الذي يجعل من شرائط
الوقف [illegible] الواقف [illegible] اذا كان [illegible] الى [illegible]
فلا بد من [illegible] هذا الشرط في جميع افراد الوقف [illegible] كما ذهب اليه ابن ادريس
[illegible] في هذا الشرط [illegible] في جميع كتبه [illegible] قال في التذكرة [illegible]
الاصل [illegible] قال فاذا وقف [illegible] اما ان يشرط [illegible] لنفسه او لغيره [illegible] شرطها لنفسه [illegible]
النظر لنفسه والموقوف عليه [illegible] شرط النظر لنفسه [illegible] في هذا الباب [illegible]
[illegible] في الخلاف في ذلك [illegible] الواقف يجوز ان يشترط [illegible] النظر لنفسه [illegible]
واقف شيئا على جهة مخصوصة [illegible] الاقباض للموقوف وتسليم [illegible] هذه الصورة لما
ذكرنا [illegible] الجمع بين كلمات [illegible] هو الحكم باللزوم في الصورة المذكورة مع
[illegible] العظام [illegible] للواقف [illegible]
[illegible] في مقام بيان الشرط [illegible] قال [illegible] الرابع في شرائط الوقف وهي
[illegible] والتنجيز والاقباض [illegible] يجعل الواقف النظر لنفسه [illegible] بشرط [illegible] التنجيز والدوام والاقباض
[illegible] النظر لنفسه [illegible] لا خلاف في جواز ان يجعل [illegible]
النظر [illegible] صاحب [illegible] الاقباض بلا خلاف [illegible]
والموضع الاخر من المواضع [illegible] من كلمات كثير منهم انهم [illegible] القبض [illegible] هذا الكلام [illegible]
[illegible] قال في [illegible]
الى [illegible] القبض عن الموقوف عليه [illegible] فالمتحصل من جميع ما ذكرنا ان الظاهر من اكثر الاصحاب [illegible]
[illegible] الوقف في محل الكلام [illegible] القبض [illegible] الاقباض [illegible]
[illegible] وهو [illegible] في المقام [illegible]
في [illegible] الاجماع المركب [illegible] من اكثر الاصحاب عدم الاشتراط [illegible] وابن
[illegible] كلام [illegible] في هذا [illegible]
[illegible] الاقباض [illegible]
التسليم [illegible] القبض [illegible] وان كان [illegible] التسليم [illegible]
[illegible] الاجماع المركب [illegible] هذا [illegible] المراد من القبض [illegible]
[illegible] الموقوف عليه [illegible] الاجماع [illegible] والقبض [illegible]
[illegible] الاقباض والتسليم [illegible] الخلاف [illegible]

المال [illegible] دركوة [illegible] وجعل در وقف بر اولاد صغار [illegible]
[illegible] مقام قبض صغار است [illegible] ابن [illegible] عدم جواز
[illegible] عدم [illegible] حصول اقباض [illegible] دليل [illegible]
باين عبارة [illegible] والله هو [illegible]
[illegible] اين [illegible]
[illegible] معلوم شد [illegible] بيان [illegible]
[illegible] مقام قبض
صغار است [illegible] كلام [illegible] شاهد [illegible]
[illegible] كلام [illegible]
[illegible] الحديث هكذا
[illegible] والله
[illegible] الصحيح [illegible]
[illegible] كلام ابن [illegible]
[illegible] ابن [illegible] حديث بر اين [illegible]
[illegible] ظاهر حديث [illegible] عدم [illegible]
[illegible] مقام قبض صغار است [illegible]
[illegible] مقام ابن [illegible]
لازم است [illegible] حديث
بر اين [illegible] كبار [illegible]
[illegible] واقف در قبض [illegible]
واقف [illegible] صغار [illegible] وقف لازم است [illegible]
[illegible] اقباض است [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] وقف لازم [illegible] صورة [illegible]
[illegible] لازم است [illegible]
[illegible] كلام [illegible]
[illegible] اقباض است [illegible]
[illegible] مقام تسليم [illegible] قائم مقام قبض صغار [illegible]
[illegible] ابن [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] قائم مقام قبض [illegible]
[illegible] وقف [illegible] قائم مقام قبض [illegible] حكم بلزوم [illegible]

در صورت وقف بر جهت مثلا بقبض متولی وقف کفایت در حکم بلزوم نمی‌نماید بوجه **مجملا** مخفی چون آنست که این مذکور شد
ما این معنی مخالف ظاهر است حلیا واز این راه است که ببعضی از اعاظم علماء رفع الله مقامهم اکتفا در لزوم بهمان تصرف کرده
بوده‌اند بلکه بعضی از علما این شرط را اکثر داده اند و بعضی که مذکور شده مبنی بر آنست که هرگاه در صورتیکه واقف ولی نبوده
باشد در این صورت قبض بهمان معنی را معتبر دانسته اند قال فی المسالک المنافع و یعتبر فی القبض الحالی قال ولو کان وقف علی طفل
قبضه الولی کالاب والجد للاب او الوصی ولو وقف علیه الاب او الجد صح لانه مقبوض بیده و قال فی الارشاد العلامة اعلی الله مقامه
فی شرحه ولو وقف علیه ای علی الطفل ومن فی معناه الاب والجد صح ولزم ولم یحتج الی قبض من احد بلا خلاف لانه مقبوض
بیده کما فی الصحیح وما طال ذکره عبارة المتن وکثیر منهم اکتفاء بقبضها وان یجدد عن نیة القبض عنهما واحتمل بعضهم اعتبار
ذلک انتهی کلامه رفع مقامه ومثله افاد رفع الله مقامه فی الخلاف فی شرحه الکبیر وفی الشرایع لو وقف علی اولاده الاصاغر
کان قبضه قبضا عنهم وکذا الجد للاب وکذا الوصی شدد اظهر والمسالک وفی المسالک فی شرحه لما کان المعتبر من القبض رفع ید
الواقف عنه ووضع ید الموقوف علیه وکانت ید الولی بمنزلة ید المولی علیه کفی ذلک وهذا الاب والجد ومن لم ... علی غیر
الکامل ما فی ید الولی علیه محققا بالایجاب والقبول لان القبض حاصل قبل الوقف فیستصحب وینصرف الی المولی علیه
بعد ما ذکرناه والظاهر عدم الفرق بین قصده وعدمه ... علی المولی علیه الوقف وعدم تحقق القبض الذی لم یحتج الی ...
ان بد من تحققه ویحتمل اعتبار قصده قبضا عنه بعد العقد لان القصد هو الفارق بین القبض السابق الذی کان لغیر
الوقف وبینه وفی الکفایة ولو کان الواقف ولیا کفی کونه بیده عن قبض جدید والاقرب انه لا یحتاج الی نیة القبض عن
المولی علیه واحتمل بعضهم اعتبار ذلک وفی الکفایة لو وقف علی اولاده الاصاغر سقط اعتبار القبض لحصوله قبل الوقف
فیستصحب ومثله فی شرحه اذا عرفت ذلک **فنقول** ان ما ذکرناه فی بیان معنی الحدیث احتمال وما ذکره هنا المورد احتمال
وهذا الاحتمال لا یبعد المصیر الی ما فیه الترجیح علیه بالاعتبار وقد عرفت ان المرجح الداخلی والخارجی لمعنی الذی ذکرناه کما
الاول فلما عرفت من انه المطابق للمعنی المدلول علیه بظاهر الکلام واما الثانی فلما عرفت من فهم کلام کثیر من الاصحاب ذلک
وحملهم الحدیث علیه فهو متعین بالاعتبار لا یخفی علی اولی الاحلام والابصار فالاحتمال الاخر بعید عن الاعتبار مطرود
عن نظر العلماء الابرار فارجع ما حررناه الکلام فیه حتی ما یتجه عندک من امکان التامل والانظار لا یغیب عنک ولا یلی الاصابة ...
تحقق من جمیع ما ذکر من اول الرسالة الی هنا ظهور ان بیان انه اذا کان الوقف علی جهة مخصوصة وکان امر التولیة مفوضا الی
الواقف لم یتوقف لزوم الوقف علی قبض المولی من عدم اعتبار الاخر الدال علی اعتبار من الاخبار الاجماعات المنقولة والعمومات
الواردة فی المسئلة الی الصورة المفروضة وکذا الحال فی کلمات علمائنا الاخیار بل یقول کلها ظاهرة فی غیرها فتبقی العمومات
الظاهرة السالمة من الکتاب والسنة المقتضیة لصحة سالمة من ما یصلح للمعارضة فلا بد من المصیر الی مقتضاها وقد علمت انه
الظاهر من کلمات اکثر علماء الطائفة لو لم یدع جمیعهم وازجمیع رسائل مرقوم مشخص شد که این مسئله از ظاهر الدیون که بخرد و ضوء فحص
شده و بایکدیگر بعنوان عموم ملازمت کند که هر و فقی صحیح بالزوم ان موقوف بر قبض است در این کلام در غایة المتانة لا یمکن المنصف
تکیا لشامل فی المسئلة انکاره ولا ینبغی لعاقل انکاره الا اضعیفا ما المتکر دانی اینجا که مخصوص عرض ... فی موده بلکه اولئه ما محمول بر
هست که دلالت بی عذر دیگر مضاد مشخص شد ان قبل الاشبه تضعیف کلام المورد حیث ادعی توقف کل فرد من افراد الوقف
علی القبض الذی فسره فی کلمته بالمالک ورفع المانع عن تصرف الموقوف علیه لما علم من صحة الوقف من الولی علی المولی علیه
سواء کان ابا او جدا او وصیا من غیر افتقار الی قبض الاخیر هنا کون الموقوف فی قبض الواقف وکذا الحال فیما اذا لو حرم الاوی لم
المنصف کما تحقق غیر والظاهر ان صحة الوقف ولزومه هنا لا ینبغی التامل فیه وهو الظاهر من اکثر الاصحاب علی ما عرفت ما فصلنا
لکن مجازا کان الموقوف عند الواقف عرضیة وما ان کان فی تصرف الاخر بالاجارة فلو للقبض فیه صحیح بعین مسلم

المذکورة فمعنی هذه الحالة تخصیص للعمومات المذکورة بغیر تلک الصورة فلا یکون تلک العمومات فی هذه الحالة شاملة لها حتی یحتاج المعارضة
قلنا هذا الکلام وان کان فی بادی النظر جاریا فی الکل لکنه بعد دقیق النظر غیر تام لان الموقوف علیه فی صورة صحة الملک معینا
وهو الاولاد الکبار لیس الا والوقف فی مثل ذلک متوقف علی القبض قطعا للحدیث السالف ولانه اذا لم یقبضوا حتی یموت فهو
میراث والموقوف علیه فی الحدیث لما کان معینا ایضا وهو الاولاد الصغار افاد التعلیل المذکور ان کون الموقوف فی تصرف
الوالد یکفی فالحکم باللزوم من غیر حاجة الی قبض ولایة القبض منهم مستفاد من مورد النص ومن عموم التعلیل
ثبوت الحکم فی کل وقف وعن علیه لم یکن والدا و لا ولی کالجد للاب والاضافة الی الاحفاد والوصی بالاضافة الی الموصی
الحاکم وکذا یستفاد من عموم التعلیل ثبوت الافتقار الی الاقباض والقبض حیث ان کان الواقف غیر الوالد والموقوف علیه صغیرا
فالمستفاد من مورد النص عدم الافتقار الی القبض فیما اذا کان الواقف هو الاب والموقوف علیه ولده الصغیر کما یکون الموقوف
فی تصرف الواقف ومن عموم التعلیل عدم الافتقار الی القبض فیما اذا کان الواقف هو الجد او الوصی او الحاکم وکان یکون الموقوف
فی تصرفهم والحکم باللزوم واللازم منه هو الحکم بعدم اللزوم فیما اذا کان الموقوف علیه معینا ولم یکن الموقوف فی تصرف الواقف
والمرجح یکون المفهوم فی عموم التعلیل معارضا للعمومات المذکورة ولما اذا لم یکن الموقوف علیه معینا کما اذا کان الوقف علی
العامة ولم یکن الموقوف فی تصرف الواقف المولی فلا یمکن التمسک بالتعلیل فی الحکم بعدم لزوم الوقف لعدم جریان المفهوم فیه
فعلی هذا یبقی العمومات المذکورة المقتضیة للزوم فیه سالمة من ما یصلح للمعارضة فیجب المصیر الی مقتضاها **والحاصل**
ان استفادة اللزوم فی صورة کون الموقوف علی الجهة العامة فی تصرف الواقف المولی وان کانت مسلمة بناء علی ان کما یکون الموقوف
علی الولی علیه فی تصرف الواقف المولی فیه ذلک بطریق اولی لکن استلزام العموم للعدم هنا غیر مسلم للعدم هنا الفرق
البین بینهما ولهذا اعتبار الوقف هناک محل وفاق بخلافه فی هذا فلا یکون مفهوم التعلیل معارضا للعمومات عند کون الموقوف
علی الجهة بید الواقف المولی لکن المفهوم غیر مناف فیها ان الوقف تحت یده ولا معارض المعارض فیکون المقتضی للصحة مخصصا
فی العمومات فیحمل علی الاول للترجیح بکون التعلیل معاضدا لها هذا الکلام علی تقدیر تسلیم کون الملک ... للاجارة فیما اذا کان تحت
تصرف المالک ومع ... لما سبق علیه من انه لیس مانعا للاستدلال علی اللزوم فی محل الکلام لو ضع انه لا یکون العمومات المذکورة
مقتضیة للصحة فی الحالة عموم التعلیل فی الصحیحة المذکورة ومن هذا التفصیل الذی ظهر حال الاجمال فی فتوای الفقیه و بر فرض
ثبوت اشتراط بعنوان عموم حکم ثم کفایة ... شرط صد فی آنکه موقوف در تصرف متولی است بعیدار تحقق وقف الی
آخر ما سلف علیه وحظ و ان کان عبارة الفقیه لا یخلو عن مسامحة لکن المقام لم یکن مقام التفصیل و **اما** اینکه فرموده هیچ دلیلی
دال بر عدم اشتراط که مدعی عموم باخصوص نیست اینجا لی انکار نیست چه بعد از ثبوت عمومات ملغی اشتراط لازم است اقامه
دلیل بر اشتراط و ما ید لو صح ان انتفاء الدلیل علی الاشتراط یکفی فی نفی الاشتراط قطعیا و لو دعی انتفاء الدلیل علی التخصیص دلیل
علی انتفاء التخصیص فالکلام المذکور فی غیر ان یکون ینبغی الحکم بالتخصیص الا بدلیل یدل علی عدم التخصیص ولا یخفی فساده و آنچه
فرموده از مراسل مذکوره خاصه و مخصص عام و مخصص عام است تخصیص و فساد این کلام مخفی است و اینکه بر آن ذکر ایشان ذکر کرده
اجماعات منقوله وحدیث کال الدین صحیح محمد بن مسلم است و مشخص شد با وضح بیان سبق اینها نسبت بمحل کلام نوعی است
قاصر و مدعا نمی‌کند بعض از اینها مختص بمحل خلاف حده مع موانع ان تصرف موقوف علیه و ما دعی بیحصول کرچی از اصحاب
دعوی اجماع بر این نحو مدعی دلالت چگونه ادعا مینمایند که صحیح محمد بن مسلم و دلالت بر اعتبار آنچه در صورة موقوف وهم
چنین حدیث کمال الدین و اجماعات منقوله و کلمات اجلاء بالنسبه نجابة تامل آن بحث بلکه ظاهر در خلاف آنست بجهالکمال
ظهار تخصیص ... بیان شد که کلمات فقها بعضی صریح و بعضی ظاهر مقتضی این هست که وقف در چنین صورة موقوف
بر قبض نیست و آنچه فرموده که بر شرطیه دلالت بر اشتراط لزوم عدم عقلا ... چنانچه دعا ... انتهی الاستدلال بان نحوه الدین شخص

شد استدلال صحیح و بی شبهه است و نفی احتمال مضر نیست بلا منافات با ظهور نیست و همان ظهور در اراده قطع کفایت میکند
و اما آنچه فرموده اند با وجود آنها هم عقد بودن وقف بر جهت عام محل نظر است خصوصا بعد در زمان نزول آیه مبارکه
که حاصل این کلام متصل است ما بین وقف بر جهت عام و غیر آن معقود بودن وقف در زمان مسلم بودن اولی چه این اتصال ظاهر است
ممکن نیست شاید جهت تخلف قبول نیست همان ایجاب کفایت میکند بخلاف وقف بر جهت خاص پس آن محتاج قبول است و معتبر در
عقد هر دو از ایجاب و قبول است و هذا الکلام منظور فیه اما اولا فلان الظاهر من هذا الکلام ان المورد حمل لفظ العقود
فی الآیة الشریفة علی ما یحصل من الایجاب و القبول و هو غیر صحیح لوضوح ان هذا المعنی هو اصطلاح خاص لا یمکن ان یحمل علیه الالفاظ
فی حمل الالفاظ الواردة فی الکتاب و السنة و اما ثانیا فلان المناسب لما ذکره هو الجزم بعدم کون الوقف علی الجهة عقدا لا التشکیک
فیه کما [illegible] و اما ثالثا فلان مدخلیة القبول فی ماهیة العقود و لو اصطلاحا ممنوع لان الاطلاق لیس من الامور المسلمة و مع
ذلک فمجرد الاشتباه [illegible] کیف مع انه یکفی فی الباب ما فیه الکلام فان المشهور بین الاصحاب عدم افتقار الوقف علی الجهة الی
القبول مع ان المستفاد من کلماتهم [illegible] معقدیة الوقف مما عندهم من الامور المسلمة و قد ادعی بعض الاتفاق علیه [illegible]
منها ما قاله فی جامع المقاصد هل یشترط فی صحة الوقف القبول ام لا فیه اشکال ینشأ من اطلاقهم صحة الوقف و انعقاده
بوجود لفظ الوقف و الایقاف من غیر تقیید بالقبول و من اطلاقهم علی انه عقد فیعتبر فیه الایجاب و القبول و قد بحث
مثل هذه الدعوی [illegible] ان الاکثر علی عدم افتقار الوقف الی القبول ثم ذکروا
الایجاب من غیر قبول مطلقا و لو کان الموقوف علیه معینا لان اعتبار القبول بین اللفظی و الفعلی [illegible]
المتقاص المنافیة لتصریحهم فی مباحث العقود بلزوم الاقتران بین الایجاب و القبول و عدم لزوم [illegible] من الموقوف
علیه المعین بالقبول الفعلی [illegible] هذا الباب [illegible] اصل الابرام [illegible]
و لو قیل [illegible] الوقف علی الجهة العامة علی المشهور [illegible]
علی وجه الاطلاق **والحاصل** و اعتبار القبول فی ماهیة العقد لیس من الامور البینة و لا المبینة نعم وقع التصریح به فی جملة
من العبارات لکنه لیس محل التعویل و الاتحاد مضافا الی ما نبهنا علیه بما سلف من امکان ان یدعی [illegible] الاکثریة و الغلبة
و تتبع مباحث الوصایا [illegible] فی هذا [illegible] العقود فی الآیة الشریفة علی خصوص المعنی
المصطلح غیر صحیح بل [illegible] المراد ما هو اعم [illegible] من کثیر من عباراتهم تفسیر الوقف بتحبیس الاصل و تسبیل
المنفعة و هذا [illegible] اصل اللفظ [illegible]
هنالک و قد دلت الآیة الشریفة علی الوفاء [illegible] بمقتضی کل عقد [illegible] هذا العموم الوقف علی الجهة العامة [illegible] خرج
ما دل الدلیل علی خروجه [illegible] و الاستدلال صحیح لا شبهة فیه و آنچه فرموده اند خصوص در زمان نزول آیه
مبارکه این کلام [illegible] ظاهر این است که عقد بودن وقف بر جهت عام در این زمان و در زمان نزول
آیه هر دو مسلم است و لکن عقد بودن وقف بر جهت عام [illegible] در زمان نزول آیه [illegible] مسلم نیست و لکن عدم
تسلیم در زمان نزول [illegible] ظاهر است [illegible] معلوم نیست چه مذکور شد که حمل عقد در آیه شریفه بخصوص عقد
مصطلح نیست صحیح بلکه مراد اعم است بنا بر این [illegible] وقف بر جهت عام [illegible] آیه شریفه
شامل خواهد بود [illegible] که عقد در اصطلاح مرکب از ایجاب و قبول است و حمل کردن عقود
در آیه شریفه [illegible] که مشخص بوده باشد که مراد از عقد در زمان نزول آیه این معنی بوده باشد و این
مشخص نیست و لکن حمل کلام مورد [illegible] ظاهر [illegible] که عقد نبودن وقف بر جهت عام بجهت
عدم قبول است [illegible]

این معنی است که [illegible] **مجملا** کلام [illegible] النظام است و اصل العام [illegible] فرموده اما مجرد [illegible] را دخول در این مقام
الا [illegible] این باب [illegible] در مقام استدلال [illegible] مذکوره ظاهر شد حاجت باعاده نیست لکن در این مقام [illegible]
[illegible] در آن [illegible] وقف [illegible] باشد [illegible]
[illegible] لکن [illegible] واقف [illegible]
[illegible] که [illegible] واقف لازم نیست [illegible] در تصرف [illegible] واقف [illegible]
بلکه [illegible] واقف [illegible] داده شود
[illegible] است [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible]
در فسادات و آنچه فرموده [illegible] شرط صحت [illegible] وقف [illegible] لازم بود [illegible] ثابت کند که قبض شرط
صحت است [illegible] شرط لزوم [illegible] قبض شرط صحت است لکن [illegible] که دلیل
شرع [illegible] شرطیت قبض بوده باشد [illegible] دلیل بر شرطیت قبض [illegible] ان نیست و
[illegible] عدم اشتراط قبض [illegible]
در محل کلام [illegible] الفقهاء [illegible] العلامه [illegible]
[illegible] در ارشاد و مفصلا بیان شد [illegible] واقف [illegible] وقف [illegible]
خود [illegible] کلام صحیح نیست [illegible] وقف [illegible]
[illegible] وقف [illegible] الحال [illegible] و آنچه مذکور
شد ظاهر میشود که آنچه [illegible] فرموده [illegible] معلوم شد که [illegible] در بیان عدم اشتراط قبض [illegible]
[illegible] الاجداد [illegible] السلام
من الملک [illegible]
[illegible] معلوم شد که قبض [illegible] وقف شرط [illegible]
اصحاب [illegible] اجماع [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] قبض [illegible]
لکن [illegible]
[illegible] مشتری [illegible]
[illegible]
[illegible] معلوم شد [illegible] ظاهر میشود [illegible]
[illegible] تصرف [illegible]
[illegible] شرط [illegible]
[illegible] شرط [illegible] مذکور شد عدم تصرف [illegible]
[illegible] وقف [illegible]
[illegible] آنچه فرموده [illegible] معلوم شد که قبض [illegible] وقف شرط است [illegible]
[illegible] شرط [illegible] قبض [illegible] در این مقام [illegible]

که معلوم شد شرطیت قبض در صحت کلام و نحو عین مصادره است بلکه عدم اعتبار است با انکه ما قائل محتاج باین از حالت حقیقت
حال مقصود مبین شد چه بکر منصف مستعد اجمال کلام نمانده و مع ذلك باعانة الهی جل شانه مطلب واضح خواهد شد
و **اما** آنچه فرموده جمعی از اصحاب ادعای اجماع فرموده اند بر اینکه قبض در بیع منقول عبارتست از تخلیه ید مالك و رفع موانع
از تصرف موقوف علیه این کلام صریح در اینست که جمعی ادعای اجماع نموده اند که قبض در وقف در غیر منقول عبارتست از تخلیه
ید مالك و رفع موانع از تصرف موقوف علیه و این مخالف واقع است انکه دعوی اجماع برین مطلب نموده بلکه دعوی اجماع
سهل است چون ان کس احدی عالم شد قبض را باین نحو در مباحث وقف تفسیر نموده و تفسیر بکر در مبحث وقف بطور رسیده تفسیر
که شیخ الطائفه در خلاف ذکر نموده قال القبض هو التمکین من التصرف فیه و معلوم ان المراد هو تمکین الواقف الموقوف علیه من التصرف
فی الموقوف و الفرق ما بین این و ان بین است نسبت به دعوی اجماع نموده بلی جماعتی قول فرموده اند قبض در وقف بقبض در
بیع قال ... فی الوقف القبض شرط فیه اجماعا و صفته کما فی البیع اما التخلیة فی الحیوان و النقل فی الشاع و قبضه کقبضه فی
البیع و مثل ذلك القواعد و التحریر و **الحاصل** انه من تتبع کلامهم ان القبض المعتبر فی هذا المقام هو المراد منه فی مباحث
البیع و غیره فینبغی الرجوع فی تحقیقه الی تلك المباحث قال ... فی المبسوط و کیفیة القبض بنظر فی المبیع فان کان مما لا ینقل و لا
یحول فالقبض فیه التخلیة و ذلك مثل العقار و الارضین و فی السرائر القبض فی الثمن الموضوع علی الارض النقل و فی الرطب التخلیة
و فی القبض الاول ... ان القبض الکیل او الوزن فی المکیل و الموزون و القبض بالید فیما ینقل و یحول و النقل فی الحیوان
و التخلیة فیما لا ینقل و لا یحول و کلام العلامة حمل ... و التخلیة لا النقل و غیرها ذکرنا من عبارات المصاحب
لما ذکر ... ان المراد من التخلیة هو التخلیة بین المبیع و المشتری ... العکس کما وقع التصریح به فی کثیر من کلماتهم قال ... فی
الخلاف ... التخلیة بینها و بین المشتری و فی ... و قبض المکیل الکیل و الموزون الوزن و
... و العقارات التخلیة بین المتاع و بینها و فی ... و القبض فی المنقول
کالحیوان و الاقمشة ... المکیل ... و الموزون ... و فی غیر المنقول التخلیة بینه و بینه بعد رفع الید عنه قال السید ...
... فی کل موضع یعتبر هو التخلیة بین العین و مستحقها بعد رفع الید عنها
فیما لا ینقل ... الکبیر ... الاصحاب
بعد اتفاقهم علی انه هو التخلیة بینه و بینه بعد رفع الید عنه فیما لا ینقل خاصة ... **نقول** ان القبض المعتبر
فی ... غیر المنقول علی ما ذکرنا ... هو تخلیة المالك الواقف بین الموقوف و مستحقه اذا عرفت ذلك **نقول**
ان ما ذکره هذا الفاضل ... الاجماع جماعة من الاصحاب منظور فیه اما اولا فلانه مخالف للواقع و من
ادعی الاجماع علی ان القبض فی الوقف هو التخلیة ... الموانع من تصرف الموقوف علیه بل لم نعثر علی واحد ممن
ادعی الاجماع علیه فضلا عن ... بل الکلام فی مباحث البیع ... و اما ثانیا فلان ... غیر صحیح
... لان اضافة التخلیة الی الید ... الی المالك ... التصدیق ... غیر صحیح
اما الاول ... ان المراد تخلیة المالك ... و اما الثانی فلعدم معلومیة ما
... ان کان المراد تخلیة المالك بین المبیع و المشتری ... الی المالك ... لا وجه
له ... ان کان المراد تخلیة المالك یده ... لا یناسب ذکر التخلیة
بل المناسب رفع المالك یده عنه ... قال شیخنا الشهید الثانی ... و المراد بها رفع المانع
للمشتری من القبض ... و الحاصل ان احدا من العلماء ... القبض تخلیة
ید المالك فیما اعلم لا فی باب الوقف و لا فی باب البیع و لا فی غیرهما فضلا عن دعوی الاجماع علیه فلما فرده

بالتخلیة

بالتخلیة و المراد اما تخلیة البائع بین المبیع و المشتری کما فی مباحث البیع علی ما عرفت التصریح به فی کلمات الاعاظم المذکورة بل
سمعت دعوی الاتفاق علیه او تخلیة الواقف بین الموقوف و مستحقه کما فی مباحث الوقف و غیرها فی غیرها ... و اما آنچه
فرموده پس اگر اجماع منقول حجت ... پس ... که در ان نوع دخلی ... تمامی
این ... دعوای اجماع ... قبض ... اجماعات منقول ... که
... تخلیه ید مالك ... و واقف است ...
در کلمات علما ... و کلمات اصحاب ... است ... بیع و ...
قبضه ... صدق ... در حق بایع ... شده که
اجماع کرده اند بر شرطیت قبض ... اینست که ... محقق شود ... با بایع ...
... صدق در حق مشتری ... در این مقام این بود که ... در چنین صورة تخلیه محقق
شد پس این مطلب ... است که ... بایع ... است که
محض شدن تخلیه ... در حق مشتری ... بر این شرط ... باین
... لازم ... است مستلزم صدق ... باشد **دوم** ... صدق قبض ...
مشتری ... نوع دخلی ... مطلب ...
... لزوم ... چنانچه است ... که هر گاه مبیع تلف شد اگر ... قبض است
... بر بایع ... و اگر ... قبض است ... در صورت انتفاء ... هر گاه فرض
شود ... تخلیه ... مبیع و مشتری ... محقق شده ...
... شود ...
هم ... باین صورة ... بایع است ...
... از مشتری ... محقق ... دخلی ... انتفای ...
... بر بایع است ... هر گاه فرض شود ...
و ... تخلیه ... موقوف علیه ...
بالمرة ... موقوف علیه ...
... حکم باللزوم ... قبضه ... موقوف علیه ...
... حکم باللزوم ...
اجماع ... در صورة انتفای قبض است ... **سیم** ... انعقاد اجماع فرموده
... اصحاب ... قبض در غیر منقول
محقق ... بتخلیه ... قبض در منقول ...
... قبض در غیر منقول محقق ... بتخلیه ... اجماع ...
لکن ... اجماع ... در حکم باللزوم ...
در حکم ... لزوم ... اجماعات منقوله ... اجماع ... شرط ...
... تخلیه ... دعوی اجماع بر شرطیت ... و اشتراط
بوده باشد ... لازم است در حکم ... معلوم شد که ... حکم باللزوم است **توضیح** آن

اجمال آنست که از جمله مدعیین اجماع در مسئله مذکوره عظمای این طائفه شیخ الطائفه بوده که دعوی اجماع نموده است در خلاف
بر اینکه وقف موقوف بر قبض است چنانچه عین عبارة ایشان مذکور شد و ایشان تصریح فرموده به حکم من شرط الالزام
عبارة از همین نقل است چنانکه عین عبارة ایشان مذکور شد که فرموده در همان کتاب در بیان معنی قبض القبض هو
التمکین من التصرف و از جمله ابن الجنید بوده چنانچه عین عبارة ایشان در اول مبحث مذکور شد و کلام
ایشان در بیان قبض اینست که فرموده والقبض فیما لا یمکن نقله کالارضین التخلیة ورفع الحظر وکذا الحکم فیما لا یمکن ذلک فیه
مما یتصل بها من الشجر والثمر المتصل والبناء فاما عدا ذلک فالتحویل والنقل کما عرفت بدلیل اجماع الطائفة ومنهم صاحب التنقیح
وقد سمعت عبارته وکلامه فی بیان معنی القبض هذا اختلف فی حقیقة القبض علی اقوال الاول انه التخلیة مطلقا وهو قول الشیخ
فی المبسوط واختاره المحقق هنا لانه استعمل فی التخلیة اجماعا فیما لا ینقل ویحول ویجب ان یکون کذلک فی غیره فیکون حقیقة
فی المعنی المشترک الی ان قال والثالث انه التخلیة فیما لا ینقل والنقل فی الحیوان والکیل فی المکیل والید فی غیره من المنقولات
الی ان قال وهذا هو الحق وعلیه الفتوی ومنهم شیخنا الشهید الثانی وقد سمعت عبارته ایضا وکلامه فی بیان معنی القبض هذا
والعرف یدل علی ان اقباض غیر المنقول یتحقق بالتخلیة ورفع ید البائع عنه وقال ایضا ما یکتفی فیه بالتخلیة ان کان عقارا فقبضه
رفع ید البائع عنه مع تمکن المشتری کما مر ولا یشترط مع ذلک مضی زمان یمکن فیه وصول المشتری الیه [illegible] لان ذلک
لا مدخل له فی القبض عرفا نعم لو کان بعیدا جدا بحیث یدل العرف علی عدم قبضه بالتخلیة کما لو کان ببلاد اخری اتجه اعتبار مضی الزمان
اذا عرفت ذلک فنقول ان مقتضی العمومات انما هو الحکم بلزوم الوقف کلما تحقق وقد ثبت الاجماعات المنقولة علی
توقفه علی القبض [illegible] ان مرادهم من القبض الذی جعلوه شرطا ما هو فیختص الحکم بالانتفاء [illegible] عملا بمقتضی
العموم فلا وجه للتامل فی ذلک فیما یصدق القبض هنا لکنه لا یخفی ان ما ذکرنا هنا انما یتجه اذا انحصر المستند فی اعتبار
القبض فی الاجماعات المنقولة ولیس کذلک کما علم مما سلف فلنا [illegible] اخبار القبض
امور منها الاجماعات المنقولة ومنها اصالة العدم ومنها الحدیث المروی فی کمال الدین ومنها صحیحة محمد بن مسلم فنقول
اما الاجماعات فقد عرفت حقیقة الحال فیها وکذا الحال فی اصالة العدم واما الحدیث المروی فی کمال الدین فلان غایة ما یستفاد
منه ان الواقف قبل تسلیم الموقوف یجوز له الرجوع واما بعد التسلیم فلا ولا یخفی ان [illegible] التسلیم فی غیر المنقول انما
اذا خلی بینه وبین الموقوف علیه واما صحیحة محمد بن مسلم عن ابی جعفر انه قال فی الرجل یتصدق علی ولده وقد ادرکوا اذا
لم یقبضوا حتی یموت فهو میراث فان تصدق علی من لم یدرک من ولده فهو جائز لان والده هو الذی یلی امره فهی احسن ما
یتمسک به فی المقام من بین الادلة [illegible] المستفاد منه توقف اللزوم الی القبض والموقوف علیه [illegible]
التخلیة فی صدق [illegible] تصرف فی القبض لکن الجواب عنه ان ذلک علی فرض التسلیم [illegible]
فی تفسیر القبض من کونه عبارة عن تخلیة ید المالک ورفع الموانع من تصرف الموقوف علیه لو صح ان هذا المعنی یمکن تحققه
ولو مع جهل الموقوف علیه بحقیقة الحال فلا یکفی ذلک فی صدق القبض عرفا وکذا الحال [illegible] من کون البائع والمشتری
فی بلد والمبیع فی بلد آخر واما علی التفسیر المحقق فی کلمات الفقهاء علی ما عرفت من کونه عبارة عن التخلیة فیما بین الموقوف
والموقوف علیه فلیس الامر کذلک [illegible] مع التخلیة المذکورة اما یتحقق القبض [illegible] واشارة من المتولی [illegible] علی
الاول یصدق الایصال من المالک والقبض من المتولی [illegible] علی الثانی فان الایصال وان تحقق من المالک لکن القبض
لم یتحقق من المتولی [illegible] واما ما ذکروه للمبیع [illegible] المذکور [illegible] لابد للمتولی
من نصب وکیل للقبض [illegible] الجواب [illegible] التعلیل المذکور [illegible] صحیحة صفوان بن یحیی [illegible] جماله آنست
که این شخص هرچند مدعی [illegible] باشد که تخلیه و دفع موانع کفایت میکند در صدق قبض [illegible] خواه مبیع در آن بلد

بوده باشد یا در بلد دیگر و اینکه [illegible] مسبوق باشد بر فرض تسلیم الحق مدعی است علاوه اینکه خصم را میرسد که بگوید
بر فرض تسلیم عدم صدق قبض در مثال مذکور بجهة این است که مبیع در بلد بعید و مشتری در بلد بعید دیگر و این در صورتی
که هر دو در یک بلد بوده باشد منتفی است پس مناسب چنین مدعی این بود که مثالی ذکر نماید که صدق عدم قبض در آن
مسلم و عدم صدق در غیر او بوده باشد بطریق اولی بعد از آنکه [illegible] این دو مقدمه معلوم شد ظاهر [illegible] که هرگاه
موقوف در اجاره دیگری باشد قبض و اقباض در آن متحقق نمیشود [illegible] اینکه متولی وقف باذن مستاجر در آن تصرف نکند
الی قوله خواه از جانب مستاجر این کلام [illegible] مؤاخذه است [illegible] فرموده‌اند که قبض و اقباض در آن متحقق نمیشود
مگر اینکه متولی وقف باذن مستاجر در آن تصرف کند [illegible] است چه قبض بنابر [illegible] خود [illegible] فرموده
و محل اجماع [illegible] تخلیه ید مالک است و رفع موانع از تصرف موقوف علیه مراد از تخلیه بودن مالک [illegible]
ید خود را از موقوف و دفع نمودن او است موانع تصرف موقوف علیه را در موقوف و این معنی چگونه متحقق نمیشود بتصرف
نمودن متولی وقف باذن مستاجر در موقوف [illegible] ندارد و چگونه این مطلب ظاهر شد از دو مقدمه
مذکوره پس جواب این بود که گفته شود قبض و اقباض در آن متحقق نمیشود مادامیکه واقف آن عین مستاجره را باذن مستاجر
بتصرف موقوف علیه ندهد [illegible] ظاهر از مقدمه [illegible] تسلیم [illegible] بنابر تفسیر [illegible] این شخص [illegible]
در قبض ذکر فرموده این [illegible] کفایت در تحقق قبض نمیکند چه [illegible] رفع [illegible] قبض است [illegible] مقام اجاره
[illegible] است که اجاره دفع نمیشود باذن مستاجر در تصرف در عین موجره قطعا اگر کسی گوید شاید مراد [illegible] است که
واقف خود متولی بوده باشد جواب این سخن صحیح نیست چه [illegible] در این صورت [illegible] مستاجر
باذن مستاجر این ثبوت ید واقف است در موقوف یا [illegible] مانع چگونه این مصداق تخلیه ید واقف میشود از عین موقوفه
در حین رفع نمودن او موانع تصرف [illegible] جماله این مطلب [illegible] مقدمتین [illegible]
مذکور شد مشخص شد استثناء در این عبارة یعنی مادامیکه متولی [illegible] منقطع خواهد بود [illegible]
[illegible] قبض و اقباض متحقق نمیشود مادامیکه
واقف عین موجره را باذن مستاجر بتصرف موقوف علیه یا متولی ندهد [illegible]
[illegible] خواهد قبض [illegible] مانع را از قبض متولی در قبض شرط [illegible] اگر مراد [illegible]
[illegible] که اجاره [illegible] مالک [illegible] خود [illegible] در این صورت [illegible]
بالزوم آن موقوف بر قبض و اقباض است و قبض و اقباض [illegible] در این صورت [illegible] متحقق نمیشود [illegible] تخلیه و رفع مانع [illegible]
[illegible] این مطلب مسلم [illegible] در محل کلام مقصود اثبات حکم است در موردی که مالک [illegible]
[illegible] وقف [illegible] ثبوت شرطیه [illegible]
در معنای موجب [illegible] که آن شرط بوده باشد در جمیع موارد [illegible] در این مقام [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] در کلام [illegible] باشد [illegible] در آن [illegible] رفع مانع [illegible]
در تحقق قبض [illegible] اجاره [illegible] موافق است پس بنابر این [illegible] قبض رفع اجاره است [illegible]
اجاره باذن مستاجر در تصرف رفع نخواهد شد [illegible] بیع [illegible]
[illegible] اگر مراد [illegible] وقف [illegible] شرط [illegible] در صورتیکه وقف [illegible]
بوده باشد [illegible] واقف [illegible] در صورتیکه مالک در اجاره بوده باشد [illegible]
عین موجره باطل خواهد بود چنانچه مراد [illegible] باشد [illegible] باطل [illegible]

واقع باشد این نیست مگر بلزا تامل در مسئله وعدم اطلاع بر اقوال فقها مگر فقها هل را کثر فقها قدس الله ارواحهم خلاف المشهور
بلکه بیشتران دعوی اطباق فقها بر این مطلب نموده مگر ابن ادریس که مدعی اینست که واقف تولیه وقف را بجهت خود قرار نمیتواند
داد وابن مطلب اگرچه معضله در رسالت سابقه مشخص شد لکن چون زیدا معتام در لحقات واقع وان لم الفقهاء لمن الفاظ
بانه را بجهت مقام متعرض میشویم پس میگوئیم درصورتیکه واقف ملکی را وقف مساجد یا جمعی مثل بنای مدرسه و تعمیر
آن مثلا ونولیه وقف را مفوض نماید بجز ونماز جو شرط یجمعی اینکه لازم ولو لم وقف درچنین صورت موقوف
بقبض نیست در فقه الکافی والوسیلة والمهذب والجامع والارشاد وجامع المقاصد بل قال فی الکافی اذا تصدق علی احد الوجوه
المذکورة واشهد علی نفسه بذلک ومات قبل التسلیم وکان الصدقة علی مسجد او مصلحة فهی ماضیة وان کانت علی من یصح
قبضه او ولیه فهی وصیة یحکم فیها باحکام الوصایا وهذا الکلام من هذا العلامة صریح فی لزوم الوقف وعدم الافتقار الی
القبض فیما اذا کان الوقف علی المصلحة سواء نصب الواقف متولیا لذلک الوقف ام لا وجعل امر التولیة الی نفسه ومقتضاه الحکم
بلزوم الوقف بمجرد من غیر افتقاد الی القبض وقد عرفت ان جماعة من فقهاء الاصحاب حکوا هذا القول عن هذا العلامة و
سکتوا علیه وفی الوسیلة وانما یصح الوقف بخمسة اشیاء الاول ان یقصد بذلک التقرب الی الله تعالی ثم وتسلیم الوقف
من الموقوف علیه او من ولیه الی قوله ولا یجوز الوقف لنفسه مع عموم الوقف وهو صریح فی المطلب وفی المهذب اذا وقف
وقفا ولم یخرجه من یده ولم یقبضه الموقوف علیه او من یتولی ذلک عنه کان باطلا واذا کان لانسان اولاد صغار وکبار
ووقف علی الکبار لم یکن بد من ان یقبضهم ما وقفه علیهم وان لم یقبضهم ذلک لم یصح الوقف وجری ذلک مجری الاجنبی
فانه اذا وقف علیه ولم یقبضه کان الوقف باطلا فان وقف علی الصغار کان وقفه صحیحا وان لم یصح منهم القبض
لذلک فجعل الصحة لانه هو الذی یتولی عنهم ذلک وتولیه لهم یجری مجری قبضهم له والمراد انه لا مراد من تولیة لا انه
الذی یتولی عنهم ذلک فیما اذا کان الواقف علی اولاده الصغار غیره ومن قبله وتولیه لهم یجری مجری قبضهم لها فیما
اذا کان الواقف هو الوالد **وحاصل** المقصد انه اذا وقف الوالد علی اولاده الصغار لا یکون لزوم الوقف متوقفا علی القبض
اذ لو کان الواقف علیهم غیره یکون المتولی للقبض منهم والدهم لم یحتج الی قبض فلا حاجة الی القبض ضرورة کون الواقف
هو الوالد لحصول الغایة المطلوبة من القبض وهی کون الموقوف فی قبض الولی مضافا الی امتناع تحقق القبض بالمعنی السابق
هنالک وهذا الکلام وان کان مفروضا فی وقف الوالد علی اولاده الصغار لکنه مستلزم لعدم الافتقار الی القبض
فیما اذا فرض الواقف امر تولیة الوقف الی نفسه بطریق اولی کما نبهنا فیما سلف وفی الجامع وشرط اللفظ الصریح وهو وقفت
واحبست وسبلت وتصدقت صدقة لا تباع ولا توهب وان یقبضه الموقوف علیه او ولیه فان وقف علی ولده الطفل
صح وهو کالصریح فی عدم کون القبض شرطا فیما اذا کان الوقف علی الولد الصغیر انه من قوة الاستثناء من السابق وفی
قال وشرط الوقف ان یقبضه الموقوف علیه او ولیه باجازة الواقف الا اذا کان الواقف هو الولد وکان الموقوف علیه
ولده الصغیر فان الوقف حینئذ غیر مشروط بالقبض وینبغی الحاق ما اذا کان الوقف علی مصلحة کبناء مدرسة و نحوها
مثلا وکان امر الوقف مفوضا الی نفسه فان المنشی لا اشتراط القبض هنالک مختص بما بل الطریق اولی کالاجنبی ویدل
علیه ایضا ما ذکره فیما بعد فانه یصح الوقف علی المساجد والقناطر الی ان قال ولو شرط فی الوقف ان یلیه بنفسه جاز فان
لم یذکر والیها ولیه الحاکم ان کان الوقف عاما کالوقف علی المساجد والجوامع والفقراء وان کان علی معین ابلا وهو
رشید ولی بنفسه والا ولیه والمستفاد من هذا الکلام من غیر شک وابهام عدم افتقار الوقف الی القبض فیتحقق
بها المال ودفع الموانع عن تصرف الموقوف علیه فیما اذا کان وقف الواقف ولو امر الوقف الی نفسه وقال فی الارشاد ولا
یشترط فی الوقف علی صغار اولاده والجنون وکذا الجد والوصی وقد عرفت معناه وهو صریح فی عدم انقضاء الوقف فی

اللزوم الی القبض فیما اذا وقف علی ولده الصغیر وکذا الجد للاب علی احفاده والوصی علی الموصی له وقد عرفت ان ذلک انما
هو لثبوت الولایة للواقف علی الموقوف علیه فیشترطها بثبوت الولایة علی الموقوف وکونه فی تصرفه یغنی عن القبض فلذا قال ولا
یشترط فی الوقف علی صغار اولاده القبض الی آخره وهو ینطبق تماما الاشتراط فی محل الکلام من غیر شک فان بناء ولا یخفی
ان کلمات هؤلاء الاماجد العظام صریحة او کالصریحة فی عدم اعتبار الوقف فیما ذکر الی القبض فلذا یصح قول تمام فقهاء علیهم
الرحمة بخلیه ورفع مانع را از قبض متولی در وقف شرط میدانند وکیف مع انه یمکن لک ان تقول ان احدا من الفقهاء
لم یعتبر التخلیة فیما ذکر کما لا یخفی مفصله وقد بینا لک وصا علی وهو ما سیقف فی المباحث الاتیة قال المحقق فی
النافع ویعتبر فیه القبض ولو کان علی مصلحة یقبضه الناظر فیها ولو کان علی طفل قبضه الولی کالاب والجد للاب او الوصی
ولو وقف علیه الاب او الجد صح لانه مقبوض بیده واشار بقوله ولو وقف علیه الاب او الجد صح الی عدم الافتقار الی
القبض بعد قوله ولو کان علی طفل قبضه الولی ومعنی عموم التعلیل المستفاد من قوله لانه مقبوض بیده یظهر عدم الافتقار
الی القبض فی محل الکلام ایضا کما لا یخفی ولا یتاتی قوله ولو کان علی مصلحة یقبضه الناظر للقطع بان المراد منه ما اذا کان الناظر
غیر الواقف فیتوقع ظهوره محل له علیه بقوله لانه مقبوض بیده وقال السید الاستاد اعلی الله مقامه فی الحاق فی رباض
المسائل فی شرح العبارة المذکورة ولو وقف علیه ای علی الطفل ومن فی معناه الاب والجد له صح ولزم ولم یحتج الی
ایقاع من لم یخلو حاله فی بعنده قال فی الشرح اصحهما ویقال رواه فیما سلف وفی الفاتیح فلو وقف علی الج
الاصاغر سقط اعتبار القبض ومثله ما فی شرحه **والحاصل** ان المستفاد من اکثر الاصحاب بل یمکن ان یقال کلهم
عدا ابن ادریس الحکم بصحة الوقف علی المصلحة ولزومه من غیر حاجة الی القبض فیما اذا فرض الواقف امر تولیة الوقف الی
نفسه وقد ارشدناک فیما سلف الی طریق الاستفادة من کلماتهم فقد اتضح من جمیع ما ذکرناه ما ذکرناه فی اول الفتوی بعینه
الصانع هرگاه ملکی یا مالی ان وقف نماید بجهة خصوصی وتولیة را بجهت نفس خود قرار دهد صحیح ولزوم چنین
وقفی موقوف بقبض نبوده باشد بجهت وصول بدلیل فلم یعرف انه مما اتفق علیه فقهاء الاصحاب ولیس المنشاء لانکاره
الا فکر التامل وعدم الاطلاع بحقیقة الحال وقد عرفت سابقا وان لا یختلف الحال فیه بین کون الموقوف حال الوقف
فی اجارة ام لا لوجود المقتضی وانتفاء المانع اما الاول فظاهر واما الثانی فلوضوح ان لیس المانع هنا ما عدا
الحکم لاعدم امکان القبض وقد عرفت عدم اعتباره فی المفروض فی المحکم بالصحة ولو فی صورة الاجارة بما لا ینبغی التامل
فیه کما عرفت شرحها وسیقف علی مزید توضیح فیما یأتی هذا کله مما یتعلق بجهة کلام هذا الفاضل واما لفظه
فغیر صحیح ایضا لان ما جعله شرطا لتحقق القبض فی هذا المقام وقد جعله فیه نفس القبض حیث قال حال بیان
معنی قبض در وهم منقولات میگوئیم بهذا میگوئیم جمعی از اصحاب ادعای اجماع کرده اند بر اینکه قبض عبارتست
از تخلیه ید مالک ورفع موانع از تصرف موقوف علیه ودر اینجا فرموده دانسته که تمام فقها علیهم الرحمة تخلیه
ورفع مانع را از قبض متولی در وقف شرط میدانند بعد از مناسب اینجا در مقام بیان معنی قبض ذکر نموده این
بود که در این مقام چنین فرموده باشد تخلیه ورفع مانع را از تصرف موقوف علیه لازم این بود که چنین فرموده
باشد که تمام فقها علیهم الرحمة قبض را تفسیر فرموده اند بتخلیه ید مالک ورفع موانع از تصرف موقوف علیه بعلاوه
اینها خللی در بکر دیگر داد این شخص عزیز هست بانکه اجماع را نسبت داد و جمعی از اصحاب دعوی اجماع کرده اند
بر اینکه قبض در چنین منقول عبارتست از تخلیه ید مالک الی آخره وهمین مطلب را که ادعا نموده که جمعی از اصحاب دعوی
اجماع بر آن نموده ثانیا بالتبعیح نهاده فی قوله چه دانسته که تمام فقها علیهم الرحمة تخلیه ورفع مانع را الی آخره وان لم یخرج
بیان شد مشخص شد ثانیا لصحیح است ومنه ثانی چه دانسته که لعل احدا از فقهاء در صورتیکه تولیه وقف مفوض بخود مالک

بوده باشد تخلیه بید مالک را بمعصوم داشته اند که مناسب در این مقام ثبوت ید مالک است نه تخلیه آن ایجاد وه ابحر که
مقام فقها انسب داده نقض نموده در قول خود ایجاد کرده بوده هرده در نزد بعضی محل نظر است چرا که مسلم دارید که تمام فقها
چنین فرموده اند تا بحسب با اجماع در مسئله مکر اینکه گفته شد که ممکن هست چنین که تمام فقها ذکر فرموده باشد بعنوان تسلیم و
مع ذلک از برای کسی اجماع مستحق علیه ثابت نشود لکن این کلام در این مقام بی وجه است بجهت آنکه چون از خواص فضا تصریح
فرموده اند چیزی که حاصل آن این است که بعض از شایع و معتبر دانسته در موارد متعدده و تقیید آن شایع که
جامع باشد بیان نبوده پس مرجع و فحوای اعتبار در عرف که رجوع میکنیم جهت آنکه فرق میکذارند ما بین مقول و غیر مقول
مختص در مقول کذا و در غیر مقول کذا بنا بر این پس مناسب این است که اجماع دلیل مقام عبارة از اتفاق بوده
باشد و مفروض این است که این تخصیص ما بر اتفاق کل فقها را این معنی مسلم دارد بجهت آن است که بیان لیسیار مستبعد است که
کسی که اهل فن بوده باشد بر آن متفحص شود که کل فقها اتفاق بر چیزی نموده باشند این مفید اجماع نشود و مع ذلک کلمه
در مقام با نحکم شرح است اما در مقام بنا موضوع و مدلول لفظ که از عبارات بعنوان شایع نبوده باشد مرجع در آن
عرف و لغت است پس هر گاه در مقام تخصیص و لفظ لغوی رجوع میکنیم بکلمات لغویین و اجتهاد با ایشان در کتب لغت ثابت
بودن در این مقام با بحر کل فقها اطباق بر آن نموده اند چنانچه مسلم در کلام این تخصیص عرض است که حقیقتا وکلیه نبوده باشد
و با بحر فرموده هر گاه علاوه بر این محل دیگر از شرط دانم چنانچه مذکور شد عدم تصرف مالک اظهر عین و این نیز خالی از
غرابت نیست بجهت آنکه سیاق کلام مقتضی این بود که گفته شود عدم صدق قبض اظهر میشود کما لا یخفی **واما** ابحر و غیره
و آنا بیعه است که علامه در تحریر و قواعد تصحیح فرموده با آنکه وقف عین مستاجر صحیح است این نیز اشتباه است چنان
است که اول بیان تحریر و قواعد ذکر شود بعد از آن در تحقیق مطلب بعد اختیار شود **فنقول** قال فی التحریر ولا یجوز
وقف الحر نفسه ولا الدار المستاجرة ولا الموصی بخدمته و قال فی القواعد المطلب الثالث الموقوف و شروطه اربعة ان یکون عینا مملوکا
یصح الانتفاع بها مع بقائها و یمکن اقباضها فلا یصح وقف الدین الی ان قال ولا الحر نفسه ولا ما لا یملکه وان وقف
ملک الغیر وان اجاز المالک فالاقرب اللزوم ولا المستاجر ولا الموصی بخدمته هذا کلامه قدس الله سره ثم رجع فی الکتابین
اقول بحثنا الحاصل فی وقف العین الموجرة بمقتضی الفصل فی الحال فنقول ان وقف العین الموجرة بخصوصه یمکن وجوه
منها ان یقفها المالک علی المستاجر ومنها ان یقفها علی مصلحة مثلا لکن فرض تولیة الوقف الی المستاجر ومنها مثل الثانی
لکن فرض تولیته الی الغیر ومنها ان یقفها علی غیر المستاجر والمجعول متولیا ایضا لکن انتفاعها ایضا بعد انقضاء مدة الاجارة
ومنها ان یقفها علی غیر مصلحة وفرض امر التولیة الی غیره و القبض ایاه بعد انقضاء الاجارة ومنها ان یقفها علی الموقوف
علیه المعین کعمرو مثلا و لم یتحقق الاقباض الیه قبل الممات والظاهر ان صحة الوقف و لزومه کما لا یخفی الاشکال
فی غیر السادس من الاقسام المذکورة لوجود المقتضی وانتفاء المانع اما وجود المقتضی فظهوره لکل متتبع الاطلاع بما
بنیناه فی اول المبحث یغنی عن التکلم فی اظهاره واما انتفاء المانع فی الاول فلوضوح انه لا مانع الا انتفاء الاقباض من الواقف
بعد الوقف لکنه غیر مضر لان شرطیة الاقباض انما ثبت اذا لم یکن الموقوف تحت ید الموقوف علیه الذی یقتضی تسلیم
الوقف الیه لان الظاهر من الادلة الدالة علی اعتبار القبض فیه فلاحظ ما رواه فی صحیحة محمد بن مسلم اذا لم یقبضوا حتی یموت
فهو میراث و مثله موثقة عبید بن زرارة وکذا الحال فی ذیل صحیحة صفوان بن یحیی وان کانوا کبارا ولم یسلمها الیهم
ولم یخاصموا حتی یحوزوها عنه فله ان یرجع فیها لانهم لا یحوزون وقد بلغوا ومثلها الحال فی روایة ... الدین
والاجماعات المنقولة وکلمات الاجلة بضمانه الی ان المستفاد من التعلیل فی صحیحة محمد بن مسلم وغیرها ان الاقباض
انما هو لدخول الموقوف تحت ید الموقوف علیه وذهب فرقة اعتباره عند حصوله والی هذا المطلب یوجد اشارات

العلامة فی التذکرة حیث قال لا یصح وقف ما لا یمکن اقباضه لان الاقباض شرط فی صحة الوقف عندنا علی ما تقدم فلو وقف
ما لا یقبض علی الغیر او ما هو مقبوض بید اما باب البیع او بجارته او بغصب او بغیره للتصحیح لان حقیقة القبض موجودة فیه ولا
یفتقر الی مضی زمان یصح القبض فیه ولو وقف علی غیر المنشئ فان اقبض صح والا بطل انتهی وقال ما منع منه لا الا علی لزوم الوقف
فیما اذا کان علی المستاجر فی الصورة المفروضة مما فیه او بغیره لک المهو دشو له اذ جارة انه کما لا یخفی ومنها اللزوم المستفاد
من الدلیل المذکور فی کلامه لان حقیقة القبض موجودة فیه وهو تام ومنها قوله ولو وقف علی غیر المنشئ الی آخره لوضوح ان مقتضاه
انه لو وقف علی المنشئ لم یفتقر الی اقباض وکذا شیخنا الشهید الثانی وجماعة قال فی المسالک لما کان المعتبر من القبض رفع ید الواقف
ووضع ید الموقوف علیه وکانت ید الولی عین ید المولی علیه کان وقف الاب والجد وغیرهما ممن له الولایة علی غیر الکامل لما فی یده
علی المولی علیه متحققا بالایجاب والقبول لان القبض حاصل قبل الوقف فیستصحب وینصرف الی المولی علیه بعده لما ذکرناه و
عدم اعتبار قبض جدید بعد ذلک القبض عن المولی علیه الوقف وعدم تحقق القبض الذی لم یدل الدلیل علی اشتراط من حصله الی
ان قال و فی حکمها ذکرنا الوکان الموقوف تحت ید الموقوف علیه قبل الوقف بودیعة وعاریة ونحوهما لوجود المقتضی للصحة وهو القبض
فان استدامته کابتدائه ان لم یکن اقوی مما دلیل علی اعتبار کونه و اقعا بعد الوقف وتقریب منه ما فی الکفایة وشرح المفاتیح و
غیرها **والحاصل** ان المسئلة مما لا ینبغی الاشکال فیه ویعضد ما فیه المرام الوجیه فی مباحث الهبة فانها انه کالوقف من
الانتفاء فی القبض قال العلامة فی التذکرة اذا وهب العین المستاجر للمستاجر صح وفی القواعد ولو وهب ما فی ید المتهب صح
ولم یفتقر الی قبض جدید ولا اذن ولا مضی زمان یمکن فیه القبض وفی الدروس اذا کان الرهن فی ید المتهب ما له ودیعة او عاریة
او کان غصبا او غیر المالک صحت الهبة ولزمت ان کانت مما یلزم بالقبض لانه فی ید المتهب فکان مقبوضا ولا یفتقر الی اذن
لا یفتقر الی تجدید اقباض ولا مضی زمان یمکن فیه الاقباض وهو اشهر الوجهین من احدهما قال الشافعی ان اذن فی القبض و مضی
زمان یمکن فیه القبض تمت الهبة وان لم یمض فکیف بین من حج ما ذکر ان الحکم بعدم الوقف فی الصورة المفروضة من جهة انتفاء القبض
مما لا ینبغی ان یلتفت الیه وهکذا الحال فی القسم الثانی بعین ما ذکر بل الحکم فیه اسهل من السابق من بعض الوجوه وکل من صرح باللزوم فی
هو القسم الاول یلزمهم الحکم به فی هذا القسم لوضوح ان حکمهم باللزوم هناک انما هو لکون الموقوف تحت ید الموقوف علیه الذی
... الشرعیة علی لزوم اقباض الموقوف الیه لم یکن تحت یده وان لم یصح التصریح به فی کلامهم والمصرح به فی
کلامهم انه اذا کان الوقف علی مصلحة لا یلزم اقباض الموقوف للناظر بتوجه من الادلة ما ذکرنا فی هذا القسم عدم الافتقار
الی الاقباض فیما اذا کان الموقوف تحت ید المتولی ولما قلنا ان الحکم هنا اسهل من القسم الاول لان لم یکن المستاجر متولیا علیه بل
یکون الموقوف علیه مثلا من یحقق منه القبض لم یمکن الحکم بلزوم الوقف فیه علی وجه الاطلاق لاحتمال ان المقتضی للادلة :
الشرعیة مثلا الافتقار الی الاقباض والقبض بخلاف القسم الثانی فان المفروض فیه ان الوقف علی مصلحة فلو لم یکن المستاجر فیه
من فوض الیه امر التولیة لم یکن الحکم باللزوم فیه بعیدا کما هو الظاهر من الحلی علی ما عرفت فیما سلف لامکان ان یقال ان الادلة
الدالة علی اعتبار القبض فی الوقف انما هو اذا کان الموقوف علیه اهلا للقبض کما لا یخفی فیجری علی التامل فیها نظر و دقیق واما اذا لم یکن
کما فی المفروض فالادلة لا دلالة لها الا علی لزوم الحکم بعدم ... کل وقف بقی فیه من غیر ما یصلح للقبض فلابد من المصیر
الی ... ویتفق علی هذا القسم السادس علی مزید توضیح لهذا المطلب **واما القسم الثالث** کان الوقف علی مصلحة وکان
الموقوف هو العین المؤجرة وکان امر الوقف مفوضا الی الواقف کما هو المفروض فی محل السؤال فلو ان ظهر الحال فیه مما ذکر
فیما سلف لکن نقول تاکیدا للمطلب الساطع ان التفصیل الوافی ان الحکم باللزوم هنا ایضا مما لا ینبغی الاشکال فیه لوجود المقتضی و
تقدم وانتفاء المانع اما المقتضی فلانتفاء الدلیل الدال علی ما یخیر الاجارة بنفسها کما لا یخفی ویکفی ما قد عرضنا الصحة واللزوم
فی القسمین المذکورین مع تحقق الاجارة واما المانع المتصور انتفاء الاقباض المعتبر فی الوقف و قد عرفت مما ذکرنا المقال فیه

المنشئ

المنشئ

قال المجلسی ... منه ... الکلام

المقام

الجواب حاصله ان اعتبار الانباض في لزوم الوقف ليس من الامور العقلية بل من الامور التي ثبتت بالادلة الشرعية وباعتبارها وقد بينا
على مدلولها ومقتضاها وبين المراد انه لم يكن مقدوح فيها وما يخرج منها فيتبع الحكم بلزوم الوقف بشرائطه وكذا العجلي وابن حمزة بل
ما يظهر من كل من المتاخرين اما العجلي فلما عرفت من تصريحه بان الوقف على المصالح محكوم باللزوم من غير حاجة الى انباض وقبض و
انما الافتقار اليهما اذا كان الوقف على من يصح منه القبض وقد عرفت ان المفهوم من ظاهر الكلام كون الوقف على مصالح لا يصح فيها
القبض فمقتضى كلامه هو الحكم باللزوم مع عدمه واما ابن حمزة فلما عرفت من تصريحه بان شرطية الانباض انما تكون اذا لم يفوض الواقف
تولية الوقف الى غيره واما استفادة المطلب من كلام المتاخرين فلاطباقهم على عدم اعتبار احدها الا القبض [illegible] الانباض
كما في جملة من العبارات والتسليم كما في جملة اخرى والقبض كما في ثالثة وقد عرفت ان المراد من القبض في هذا المقام هو التخلية بين
الموقوف ومستحقه سواء كان موقوفا عليه او متوليا وهو المراد من الانباض والتسليم الظاهر ان المراد بهما من [illegible] الى
مستحقه [illegible] وان كان اللفظ متعددا والمطلب الثاني انه يجوز للواقف ان يفوض تولية الوقف الى غيره وقد [illegible]
[illegible] في ذلك [illegible] ان الانباض انما يكون معقولا اذا كان امر الوقف الى الواقف فهو [illegible]
كون امور البر [illegible] لذلك فعلى هذا يكون مقتضى كلامهم هو الحكم باللزوم في الصورة المفروضة من غير حاجة الى ما ذكر بعض [illegible]
[illegible] بلزوم الوقف في الصورة المفروضة [illegible] بالادلة الشرعية ومقتضى [illegible] فلا [illegible]
على [illegible] ان [illegible] الوجه المذكور وان كان كما ذكر لكن هنا مانع من وجه اخر وهو ان العين المستاجرة لا يمكن
الانتفاع بها قبل انقضاء مدة الاجارة وقد عرفت ان الوقف هو حبس الاصل واطلاق المنفعة [illegible] ترتب المنفعة على حبس
الوقف بمحض تحقق الوقف وهو مع تحقق الوقف في اثناء الاجارة غير محقق قلنا هذا غير صحيح [illegible] من ذكر وكيف
مع انه قد تحقق الوقف ولا يترتب المنفعة عليه الا بعد مدة [illegible] على عدم اشتراط [illegible] الانباض [illegible]
قد تحقق الوقف ولا يتحقق الانباض الا بعد [illegible] صحة الوقف [illegible] كما [illegible]
[illegible] اما في الحال او فيما يأتي [illegible] الموقوف [illegible] صحيح في الغائب [illegible]
الارض البيضاء والشاة الصغيرة والحاصل ان لزوم ترتب المنفعة على صحة الوقف [illegible] فلا [illegible]
الصحة واللزوم في المفروض انه هذا **تنقيح** الحال ان [illegible] الحكم بصحة الوقف ولزومه فيما اذا وقف العين الموجرة على
مصلحة [illegible] الى غيره واما في خصوص المفروض [illegible] الحكم بالصحة [illegible] ان الواقف [illegible] الاملاك
المساجد [illegible] المساجد [illegible] المدرسة المذكورة [illegible] مساجد [illegible]
اباه قبل الوقف [illegible] الاجارة في بناء المدرسة [illegible] في الصرف المذكور [illegible]
المذكورة [illegible] الموقوف [illegible] المدرسة [illegible] الموقوف
[illegible] الموقوف [illegible] الملك الموقوف [illegible]
لاجله وان كان [illegible] الموقوف [illegible] بالاجارة [illegible] واما القسم الرابع [illegible] الموقوف [illegible] الموجر وقفا
على [illegible] المساجد [illegible] والقسم الخامس ان يكون الموقوف العين الموجرة وقفا على مصلحة [illegible]
امر الوقف [illegible] الى المتولي [illegible] تحقق الانباض [illegible] انقضاء مدة الاجارة [illegible]
هو الحكم بلزوم الوقف [illegible] تحقق الانباض [illegible] الانباض والقبض [illegible] المتاخرين
[illegible] والانباض بحكم باللزوم [illegible] والتذكرة والايضاح والدروس وجامع المقاصد والتنقيح والمسالك
والروضة [illegible] الوقف [illegible] الانباض [illegible] الوقف [illegible]
ان المعتبر تحقق القبض قبل موت الواقف [illegible] بين العقد والقبض [illegible] الكلام السابق عن الحلي قال [illegible]

[illegible]

يصدق على احد الوجوه المذكورة [illegible] قبل التسليم [illegible] على مسجد او مصلحة [illegible] وان كانت على من
يصح قبضه او وليه [illegible] احكام الوصايا [illegible] لا يشترط في القبض الفورية فلو تراخى القبض عن العقد حكم بانتقال الهبة
من حين القبض لا من حين العقد وهذا وان ذكره في الهبة لكن لا فرق بين الوقف والهبة فيما ذكر بل الحكم بجواز التراخي في الوقف اولى
كما [illegible] وفي الايضاح [illegible] التراخي [illegible] ولا يشترط في القبض الفورية [illegible] جامع المقاصد
والاصح عدم الاشتراط وفي التنقيح الثاني لا يشترط [illegible] القبض عن العقد [illegible] وفي المسالك والاقوى انه لا يشترط [illegible]
[illegible] الاصل [illegible] دليل يدل عليه [illegible] الحكم بعدم صحة [illegible] التسليم [illegible]
القبض [illegible] ولا مانع من [illegible] صحة الوقف [illegible] القبض [illegible] طال الزمان [illegible]
[illegible] وفي الكفاية والاقوى عدم اشتراط الفورية [illegible]
ذلك [illegible] شرح [illegible] والبحر [illegible] والاكثر على [illegible]
واستقرب الشهيد [illegible] تحقق الانباض [illegible] حصل ذلك [illegible] الانباض [illegible]
في [illegible] الرجل [illegible] اذا لم يقبضوا [illegible]
[illegible] تحقق القبض [illegible] القبض عن العقد [illegible] زرارة [illegible]
من صحيحة صفوان بن يحيى [illegible] اليهم [illegible]
[illegible] استفادة [illegible]
الموقوف [illegible] الفصل بين العقد والاقباض [illegible] اليهم [illegible]
[illegible] **تذنيب** لو وقف العين الموجرة على معين او مصلحة [illegible] المتولي [illegible] انقضاء المدة [illegible]
يكون الوقف صحيحا [illegible] واما القسم السادس [illegible] وقف العين الموجرة على الموقوف عليه [illegible] الانباض [illegible]
[illegible] مات الواقف [illegible] كان الوقف باطلا [illegible] الاجارة في ذلك [illegible] الموقوف [illegible] العين الموجرة
[illegible] تحقق الانباض [illegible] مات الواقف [illegible] الاجارة [illegible]
[illegible] بالبطلان [illegible]
[illegible] في اجارة العين الموجرة [illegible]
[illegible] القواعد [illegible] العلامة [illegible]
في اثناء مدة الاجارة يكون هذا الوقف باطلا [illegible]
[illegible] مستاجر صحيح [illegible] بطلان الاجارة [illegible]
[illegible] ان هذه الدعوى
لا يمكن [illegible] الاحكام
[illegible] على المساجد [illegible] و
كذا [illegible] اذا كان الوقف على [illegible] تحقق الانباض بعد انقضاء مدة الاجارة [illegible]
الاذن من المساجد وصحة الوقف [illegible] المذكورة [illegible]
الكلام فيما اذا وقف العين الموجرة على [illegible] المساجد [illegible] تحقق الانباض الى ان مات [illegible]
الاجارة في ذلك [illegible] اذا تعلق الوقف [illegible] العين الموجرة [illegible]
[illegible] **والحاصل** [illegible] المذكورة [illegible] الاجارة [illegible]

على [illegible] المساجد [illegible] الانهم

وتنبيهك في فساد هذه الدعوى ما اوردناه من الظهير والتذكرة ما يدل على صحة وقف العين المؤجرة في بعض الصور المفروضة بلا [illegible]
مضافة الى ما تقدم في هذا المقام **قوله** قال في الشرائع ولو اجر ثم وقفها نعلى الشافعية يصح لان القبض ليس شرطا عندهم
وعندنا باشتراط المذكوره فيجب الا الحجر عن صرف المنفعة الى جهة الوقف في الحال وهل لا يمنع الصحة كالوقف مفكرا
الغاصب واما عندنا فلانه ان قبضه باذن المستاجر فلا باس والا لم يصح القبض ولا يتم لعدم الوقف معطل والا لم يصح القبض الى اخر
صريح في صحة الوقف بها ايضا العين المؤجرة المقبوضة من حيث اذن المستاجر لكنه لا يتم لعدم الوقف وهذا الكلام صريح في
صحة الوقف في جميع الصور المفروضة ولا ينون ان يقال والا لم يصح الوقف وسقف بما ذكره في العبد الموصى بخدمته ما يرشدك الى
هذا ان وقف العين المؤجرة الظاهر منه هنالك ان صحة وقف العين المؤجرة من الامور المسلمة قال وقف الورثة الموصى بخدمته شهرا
كوقف المستاجر اي كوقف المالك العين المؤجرة الظاهر منه هنالك ان صحة وقف العين المؤجرة من الامور المسلمة وقال الورثة
الموصى بخدمته شهرا كوقف المستاجر اي كوقف المالك العين المؤجرة وما ذكرت عبارته لا تنبئ على صحة الوقف في الموصى بخدمته شهرا لكون
المراد من هذه العبارة الصحة والحاصل وقف المستاجر شبيها بما يظهر منه ان الصحة هنالك من الامور المسلمة قال ان قيل اذا
لم يكن المراد من العبارة المذكورة ما المراد منها قلنا الظاهر ان المراد منها التنبيه على عدم صحة الوقف عن المستاجر ما المستاجر
في عبارة القواعد اسم الفاعل حلا لما قبله اولا ولا ما يملكه الوقف لان المراد ما لا يملكه عينا ومنفعة ومن هنا ما يملكه
منفعة لا عينا قال في التذكرة لا يجوز وقف العبد الذي استحقت منفعته على التابيد ولا الارض كذلك لعدم الانتفاع بها
في الحال ولا فيما بعد الحال وكذا لا يجوز وقف العين الخالية من المنفعة كذا لا يصح وقف المنفعة دون العين فلا يجوز وقف المنافع من
ملك منافع الاعيان دون رقبتها المستاجر انتهى كلامه ورفع مقامه في هذا الكلام دلالة على صحة وقف العين المؤجرة الى جوازه
الاطلاق وقوله لا يجوز وقف العبد الذي استحقت منفعته على التابيد للجهات المقيدة بالتابيد انما هو التنبيه على جواز
الوقف فيما اذا لم يستحق منفعته تابيدا بل استحقت شهرا او سنة وهكذا فاذا صح الوقف في مثل هذا صح في العين المؤجرة ايضا
لا انتفاء الفرق بينهما فصلا ومن جميع ما ذكر ظهر للمتأمل ان ما فهمه المورد من عبارة القواعد والتحرير من عدم الصحة بعيد
عن الاعتبار ومما يقتضي ان يكون المستاجر في عبارة القواعد اسم مفعول كما يستفاد من عبارة التحرير **قال** لا يبعد
من حمل العبارة ما اذا صدر الوقف من المستاجر من المالك كما فصلناه ويؤيده العطف على المساجد في عبارة القواعد
والدار المستاجرة في عبارة التحرير وهو الموصى بخدمته لوضوح ان الحكم بعدم صحة الوقف المتعلق بالموصى بخدمته على وجه
الاطلاق انما يستقيم اذا صدر من الموصى له بخدمته لا الورثة لانه يصح عند استناده الى الورثة فيما اذا لم يكن الوصية
بخدمته دائما فالا ينبغي التامل فيه وقد عرفت ان المحقق بتلك الصورة مذكور عليها بالعبارة السالفة من التذكرة **قال**
في جامع المقاصد هنا شيء وهو ان الوصية بالخدمة منه لو كانت دائما ففي صحة الوقف تردد لان العين مسلوبة المنفعة
فيكون كوقف ما لا منفعة فيه ولم اظفر فيه بكلام للاصحاب ويلوح من تعليلهم التردد في صحة الوقف في تلك الصورة انتفاء
الصحة فيما عداها وهو كذلك لان العمومات السابقة لا سيما اذا كان الوقف على الموصى له او على غيره لكن يكون التسليم مفوضا
اليه او الى الواقف او القاضي الموقوف عليه او المولى بعد انقضاء مدة الوصية ثم الجواب ان ما ذكره من عدم الظفر بكلام
للاصحاب ليس لعدم تعرضهم له فانا سمعت مما اوردناه من التذكرة قال في التذكرة وقف الورثة الموصى بخدمته منه سهما
كوقف المالك العين المستاجرة فكما يصح هنا يصح ذاك ويظهر من هذا الكلام ان الصحة في الثاني مما لا ينبغي التامل
فيه بل من الامور المسلمة كما نبهنا عليه **ايقاظ اما** اخر فهوده شارح قواعد بيان كرده كه خواه ارباب مال ملك باذن
مستاجر وخواه ارباب مستاجر ليكن اين بيش مثل سابق است بلكه اوضح از انست **اما** اوله پس اگر مراد المستاجر كه بعض
ما قبض بالاجاره بكن [illegible] عدم ملكه [illegible] فهوده انكه وقف عين مستاجره صحيح نيست خواه اين وقف از مالك

بوده باشد وخواه از مستاجر بيكويم امتناع قبض واقباض را در بعض موجع دليل عدم صحة وقف دانستن صحيح نيست درهر دو
صورت اما در صورت اول پس مفصلا بيان شده واما نسبت بمستاجر مشخص است عدم صحة وقف بالاضافه بمستاجر جهت عدم
مالكيت عين است نه جهت عدم امكان قبض واقباض واما ثانيا پس ظاهرا منشا ونصابة انست كه وقف عين مؤجره از مالك
هرگاه باذن مستاجر بوده باشد صحيح است اين صحيح نيست چه صحت وقف وفساد ان دائر مدار اذن مستاجر نبوده بلكه
بلى اذن مستاجر بوجه وجها وصفا موثر در امكان اقباض وعدم انست شايد مراد اين باشد ومنشا تحرر در عبارت شده است
واما ثالثا پس ميكويم شايع قواعد بكر اين مطلب مستند باو است جنانچه كتب چه شراح قواعد بكر شرح داد در اين مقام
رساله انما ملخص المحققين است ثاني سيد سيد الحبيب اين ده بنده كوار محقق اين عبارت قواعد را عنوان تعرض نموده اند
ومالك محقق ثاني است ايجاد اين شخص هر انچه ذكر فرموده كه تعميم فساد وقف بوده باشد حاله وقف انما المالك بوده يا از
مستاجر در شرح ايشان نيست بلكه ان ذكر را على انچه مقام مصرح بصحت وقف است در صورتيكه از مالك بوده باشد
قال بعد عنوان العبارة السالفة ان الحق ان المالك لو اذن ثم وقفها قال فالذي كرم ان انتفعها بان لا المستاجر وادنا سوى لا
لم يصح القبض ولا يتم لزوم الوقف ويحتمل وقف المالك العين المؤجرة لا مانع من صحته وكذا العين المغصوبة وعبارة المصنف هنا يحتمل
ان يريد بها عدم صحة وقف المستاجر من المالك لكنه مشكل فانه لا يقع فاسدا غايته ما في الباب انه لا يتم الا بالقبض ويحتمل
ان يريد بها عدم صحة الوقف من المستاجر لانه غير مالك للعين فلا يملك نقلها ولا حبسها والمنافع لا يتصور فيها معنى الوقف
انتهى كلامه رفع مقامه حاصله ان المراد على العبارة تقريب عنوان الحكم بعدم صحة وقف العين المؤجرة من جهة ما ذكر في
التذكرة حاصله انه مع الاقباض باذن المستاجر صحيح لانه مع الاقباض من دون اذنه صحيح منه لازم كما في صورة عدم الاقباض
اصلا غايته في الباب انه لا يتم ولا يلزم الا بالقبض وان ذلك منافي الحكم بالفساد هذا مبني على حمل العبارة على ان المراد
اذا كان وقف العين المؤجرة من المالك ثم اجاب عنه بما حاصله انه يحتمل ان يكون المراد وقف المستاجر فالحكم بعدم صحة
الوقف حينئذ صحيح كما ذكره وانت قد عرفت مما حققناه ان هذا هو المراد من العبارة وعلى اي حال ان ما ذكره المورد غير
منطبق لما بنو عليه كما في مع انه وبما في شارح القواعد بتعميم القول بالفساد سواء كان الوقف من المالك او المستاجر
وكلام هذا المحقق صريح في الصحة في صورة استناد الوقف الى المالك وابن هذا من ذاك ولا يبعد ان يكون مراده هذا
الشارح لكن لما لم يحصل فهم الى مراده عيب بما تراه اولما راه منافيا لما امر به من فساد الوقف فيما اذا تعلق بالعين المؤجرة
من غير المالك على النحو المبين وبحا لكما ده يا ليت ان يكون الباعث هو الاول دون الثاني فانه جنايته في الدين
والحمد خالق السموات والارض بلا انكار فضل بعض علماء المسلمين فضلا عن العلماء العاملين نعوذ بالله رب العالمين وبعد از ان
فرموده اظهر انسب بعبارة التسليم اشتراط بقض صحت كه برفرض تسليم ثبوت اشتراط صحت بعموم ميكوئيم كفايت ميكوئيم در بعض
شرط صحت انكه موقوف در تصرف مولى است مثل انكه وقف كند خانه را ناتمام است چه بعض منع مشد وظاهر است
وچنين يكو ملك حر لحابه ديكو ثبت عدالت رواه مكيد وانواع تصرفات ميكند چگونه در قبض مالك است ودر تصرفات او
ميدانم اگر بنده ملكي با مرد لحاظ اره دهد ويعمر وان بكر دوتر اعم كند وزيع او در لحاظ نه باشد پس ادعاي حكمة افراكند
وكذا ان ما اقتضاه ابن عبدالعم وهرپس معروفيا شند كه عمرو و دراين ملك نزاع كرده است خواهد گفت بمدانم اين ملك در
تصرف كسب بجهت انكه زاعم كرده بعنوان اند بسبب اجاره باشد واين بدل تصرف نيست پالحكم حوا هد كرد كه در تصرف او است
وبيش از بيد خدا هد بود اكرا ولك اكويد خلاف اجماع است بلكه ضرورة واكر تاني را كويد پس معلوم مشود كه ادعا
كردن ومثال انها تصرف است وعين مستاجر ملك موقوف هم كه اين احوال ميكند پس چرا متصرف نباشد مراد اين
اول ميابد تمهيد نا ميشود كه تمام هست بار بر **توضيح** حال در بيان مراد اين معني مقتضي انست كه گفته شد كه مراد از قبض

كتاب الوقف والصدقات

المساجد والقول المستاجر هنا اسم المفعول واللام اذ لو قلنا الورثة الموصى بخدمته شهرا الوقف

العاملين

در ابن هشام کرده‌اند، شرط در وقف را اشتراط [illegible] موقوف [illegible] مصداق
بیان نشد و مشخص شد که این عبارت [illegible] بالاصالة [illegible]
[illegible] ملکیت مراد از ان [illegible] در بعضی [illegible] و [illegible] ابن هشام [illegible]
[illegible] کرجان [illegible] که مذکور شد پس
مراد اصحاب [illegible] که وقف مشروط [illegible] که مذکور شد [illegible]
[illegible]

[illegible]

بالبيع لا اشكال نقول انه في حال الاجارة متصرف ومقتضى الاستصحاب في كل من طرف المالك والمملوك بقاء ومنهما نقول
ان المالك قبل الاجارة وحالها متصرف فيها فالاصل بقاؤه الى ان يظهر خلافه [illegible] الدار انها قبل الاجارة وحال [illegible] ظرفها الى ان
يظهر خلافه [illegible] الدار [illegible] اجرها [illegible] الحاصل [illegible] الحال انها [illegible] خرج [illegible] الجواب
[illegible] ممکن است که [illegible] چهار [illegible] اجاره داده شخص [illegible] خارج شده ودر تصرف
او نیست [illegible] تصرفات [illegible] در قبض مالک است ودر تصرف او است ملک [illegible] اجاره
[illegible]

[illegible]

وهم چنین در عدالت و [illegible] در این صورت [illegible] غیر تامل [illegible] این شخص [illegible] است واگر موجود [illegible] چنین بود مجاز
اینها من باب التنبيه مذکور شد [illegible] بودن موجر و متصرف بودن او و در این صورت [illegible] در حق موجر [illegible]
[illegible] در حق مستاجر نیست چه تصرف مستاجر من باب الاستیجار است [illegible] واز اینجا مشخص شد
[illegible]

[illegible]

و ممکن **قال** العلامة اعلى الله مقامه في محل الكرامة في النهاية والرابع المالك ما له المغصوب على الغاصب صح البيع [illegible] على
عدمه فان امكن [illegible] كالوديعة والعارية وان لم يقدر هو لا المشتري لم يصح لعدم امكان التسليم وان باعه
من يقدر على انتزاعه منه فالاقرب الجواز لان القصد وصول المشتري الى المبيع ويحتمل المنع لوجوب التسليم على البايع وهو عاجز [illegible]
المسالك بعد الحكم بصحة [illegible] العبد الآبق لتعذر التسليم ما هذا لفظه لكن يشكل بان القبض [illegible]
[illegible] من وقوع الصيغة صحيحة [illegible] الوقف [illegible] القبض بعيد ذلك وان طال الزمان [illegible] البيع فانه معلق
من الجانبين و شرطه امكان تسليم العوضين في الحال [illegible]
فقها ميگويند كه ملك مغصوب را وقف [illegible] ذكر نموده [illegible] مالك
موقوف كفايت ميكند در حكم [illegible] وقف [illegible] مغصوب [illegible] صحيح و لازم
خواهد بود [illegible] **اول** [illegible]
[illegible] **ثاني** [illegible]
[illegible] **ثالث** [illegible]
[illegible] صحيح و لازم
خواهد بود [illegible] فرموده باشند كه وقف
ملك مغصوب در چنين صورة [illegible] فرموده باشند **چهارم**
[illegible]
[illegible] ملك مغصوب را وقف [illegible]
[illegible] **خامس** [illegible]
[illegible] **تنبيه** [illegible]
[illegible]
[illegible] وقف مغصوب [illegible] صحيح و لازم [illegible]
[illegible]
كه واقف ملك مغصوب را وقف نمايد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الاقباض [illegible] وقف المغصوب على الغاصب [illegible]
و **ششم** [illegible]
[illegible] كه ملك مغصوب را وقف [illegible]
[illegible] وقف [illegible] غاصب [illegible]
[illegible] وقف غاصب [illegible]

كتاب الوقف [illegible]

وقف بر غير [illegible] باشد [illegible] در اين صورة [illegible]
والا باطل خواهد بود [illegible]
[illegible] وقف مغصوب [illegible]
[illegible] **قال** [illegible]
ولو كان القبض [illegible] المالك كالمقبوض بالغصب والشراء الفاسد [illegible] الاكتفاء [illegible]
[illegible]
[illegible] ولو كان القبض [illegible] المقبوض بالغصب والشراء الفاسد [illegible] الاكتفاء [illegible]
مذكور شد [illegible]
در اين باب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **الاول** [illegible]
من جماعة منهم [illegible] منهم شيخ الطائفة قال في الخلاف [illegible] لزوم الوقف [illegible] القبض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ومنهم شيخنا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و منهم [illegible]
منهم ابن ادريس [illegible]
الوقف [illegible] ومنهم المحقق قال في الشرايع [illegible]
منهم العلامة [illegible]
[illegible] ومنهم المحقق الثاني [illegible]
قال [illegible]
[illegible] ومنهم شيخنا الشهيد [illegible]
اللزوم [illegible]

وضع ان [illegible] لزوم الوقف

د الرجوع قبل القبض واما بعده فلا وهو الصحيح بدون شرح المفاتيح [illegible] من جملة من العبارات انه شرط الصحة

قال في النهاية وان وقف ما يملك ولكن [illegible] ولم يقبضه الموقوف عليه او من يلي عنهم لم يصح الوقف وكان باقيا على ما كان

عليه من الملك [illegible] وفي المهذب [illegible] من احدهما حضر القبض فيما جعل للانسان [illegible] لا اخراجه من نفسه [illegible]

[illegible] وفي الغنية يفتقر صحة الوقف الى شروط [illegible] منها ان يكون الموقوف معلوما مقدورا على تسليمه [illegible]

[illegible] كون الواقف [illegible] التصرف [illegible] وان يخرج ذلك [illegible] ثم [illegible] تسليم الوقف من الموقوف عليه

[illegible] وفي موضع [illegible] الشرائع والقبض شرط في صحته فلو وقف ولم يقبض ثم مات كان ميراثا وفي القواعد والقبض شرط في

صحته فلو وقف ولم يقبل الوقف ثم مات كان ميراثا [illegible] كما انهم في المقام مضطرب [illegible] من كلام

ما يقتضي ان القبض عنده شرطا للزوم لا الصحة مع انه [illegible] الكتاب [illegible] انه من شرائط الصحة

[illegible] شيخنا الشهيد الثاني [illegible] في المسالك [illegible] اصحابنا في ان القبض شرط صحة

الوقف [illegible] الايجاب مجردا عن القبول [illegible] يكون القبض جزء السبب الناقل للملك وعبارة المصنف

[illegible] حيث يقول في القسم الرابع والقبض شرط في صحته [illegible] الفائدة

في النماء المتخلل بين العقد والقبض [illegible] على ما حققناه [illegible] ان يكون الموقوف عليه

[illegible] العقد [illegible] وان كان [illegible] المحققين [illegible]

[illegible] في البيع [illegible] وفي الكفاية [illegible] القبض [illegible] ان الانتقال مشروط بالقبض [illegible] يكون العقد

صحيحا في نفسه [illegible] وبما ذكرناه [illegible] في المسالك [illegible]

من ان [illegible] شرط اللزوم [illegible] في كون القبض شرطا لصحة العقد [illegible] فيكون

القبض جزء السبب الناقل للملك [illegible] القبض جزء السبب الناقل للملك [illegible] انما يتحقق من

العقد ومن المعلوم ان العقد انما يحصل من الايجاب والقبول [illegible] سائر العقود [illegible]

[illegible] من العقد [illegible] على شرط [illegible] من جزء السبب [illegible] في الكفاية

[illegible] الانتقال والحكم بصحة العقد مع الحكم بانه [illegible]

[illegible] المناسب للحكم بجواز الفسخ [illegible] والملازم لذلك كون القبض شرطا

للزوم وحيث قد عرفت اضطراب كلامهم في المسالة [illegible] في المقام [illegible] وابن ادريس [illegible]

نقول يمكن الاستدلال لكون القبض شرطا للصحة بصحيحة محمد بن مسلم السابقة [illegible] اذا لم يقبض [illegible]

[illegible] الانتقال [illegible] الواقف قبل القبض [illegible]

[illegible] من الحديث [illegible] الوقف [illegible] الملك [illegible] الوقف [illegible]

[illegible] الانتقال [illegible] القبض [illegible] ومكن الاستدلال للقول بانه من شرط اللزوم [illegible]

ان الانتقال قد تحقق بالعقد لكن يجوز له الرجوع قبل القبض [illegible] السالف [illegible] بالخيار [illegible]

[illegible] وهذا القول عندي هو المختار [illegible] الى ما ذكر الصحيح [illegible] المشايخ

الثلاثة [illegible] على رواية [illegible] الفقيه والتهذيب والاستبصار عن علي بن مهزيار [illegible] الى ابي جعفر

ان فلانا ابتاع [illegible] الوقف [illegible] من الارض [illegible] على نفسه

[illegible] ان رأيت [illegible] ذلك

[illegible] في غاية القوة [illegible] الاخبار [illegible] المشايخ العظام

على روايته صحيحا في الاصول الاربعمائة [illegible] الى المعصوم [illegible]

عن [illegible] الابتياع [illegible] بيع حصته [illegible] على تحقق الانتقال بمجرد العقد [illegible] بيع حصته من

الضيعة [illegible] لو لم يخرج بالعقد عن ملك الواقف [illegible]

على حصته [illegible] اللازم [illegible]

حصته من الضيعة [illegible] ومعلوم انها انما يكون كذلك اذا تحقق الانتقال

بالعقد وهو المطلوب ووجه ثالث وهو ان [illegible] الانتقال الى الموقوف عليه بمجرد تحقق الوقف ولو

لم يحصل الاقباض [illegible]

كالوقف [illegible]

الاخبار [illegible] من المصير الى مقتضاه [illegible] جواز الرجوع للواقف [illegible]

[illegible] جواز الرجوع [illegible] الموقوف [illegible] عدم جوازه انما هو [illegible] اللزوم [illegible]

لدلالة الحديث الصحيح عليه [illegible] للواقف الرجوع عن الوقف قبل الاقباض [illegible]

[illegible] بالاضافة الى البيع [illegible] قبل اللزوم [illegible] نقول يمكن ان يكون ذلك [illegible]

[illegible] الادلة [illegible] على جواز بيع الموقوف عليها **والحاصل** ان المقتضي موجود والمانع مفقود فلا بد من المصير الى مقتضاه

اما الاول فلما عرفت مضافا الى ان وضع العقود انما هو [illegible] واما الثاني فلانه لم يوجد مانعا من ذلك عدا ما [illegible] جواز الرجوع

قبل الاقباض من النصوص [illegible]

يتحقق مع الانتقال وعدم اللزوم ومعلوم ان العام لا يدل على الخاص [illegible] الرجوع المشتمل عليه صحيحة [illegible]

[illegible] واما صحيحة محمد بن مسلم [illegible]

[illegible] الموقوف عليه [illegible] العقد [illegible]

[illegible] الرجوع والفسخ

[illegible] العقد [illegible]

[illegible] الوقف قبل الاقباض [illegible] **والحاصل** ان [illegible]

موجود [illegible]

[illegible] **فرع** [illegible]

[illegible] الاقباض [illegible] الموقوف [illegible]

[illegible] الحديث [illegible]

[illegible] هذا الكتاب [illegible]

عليهم [illegible] المسلمين [illegible]

[illegible] الاخبار [illegible] الصادر

عن [illegible] الاصول الاربعمائة [illegible]

[illegible] الاحكام المستفادة من الاخبار [illegible]

[illegible]

[illegible]

بعطائه تجليات مطالع الانوار وصفائح رقيقها لادمة واعوانها الدالة على حجية ائمتنا الطاهرة عليهم السلام الثناء والقهر حب
خاص العطاء في جمار ما صدر منهم ، واستخرجا اللئالى من اصداف الفاظهم على قدر استعدادهم ويكون الامر كذلك لـ
تمام الفائدة بحمد الله ثم فرجه تكل من يخوض بها بقلب موزان يطلع ثمن لم يطلع عليهم فتدم عليه عند القابلية و
الاستعداد عقيب الاستعانة والاستمداد من الفيض الموفق الرؤف العباد ويكون ما استفاده منها حجة عليه وعلى من هو
حجة عليه الا ان اعارضه ما هو اقوى منه من عقل او اجماع قطعي ونحوهما اذا عرفت ذلك قوله ان الصحيح الموصوف الحاكم
لا توقف رأيتنا رجحان دلالته على انتقال الموقوف الى الموقوف عليه قبل الاقباض بلا بعض الصحيح اليه لانتفاء ما يصلح
لمعارضته واقتضاء النحو بتجويز بيع الموقوف في تلك الصورة قد عرفت انه لا مانع منه وكذا في الارضاء بجعونه الطباق
المشايخ العظام على ايراده في كتبهم المعتبرة وهو دليل ظاهر على الاذعان بمضمونه واما ما ادعاه شيخنا الصدوق في ايراده
تلك عقيب من ان ما ذكره يرجع الى ان الموقوف هناك كان حبسا على تلك الطبقة دون من بعدهم ولا يتهادى الى البيع حين
اشكال لوضوح ان الحبس لا فلا يحل تلك الحابس ويرجع اليه او الى ورثته بعد موت المحبوس فكيف يبيع لزمعه ولا يربات اليه من
بيع الموقوف في الصورة التي نبهنا عليها اولى من ذلك كما لا يخفى وهنا في الى ما قوله يمكن ادراج مورد النص فيما ذكره المشهور
وجعله من المواضع التي صرحوا بجواز بيع الموقوف بها انها ترد بذيل الحديث الدال على خصوصية الحال قوله وروى المشايخ العظام
عن علي بن مهزيار بعد ما تقدم نقله من حديثه فصل انه قال كتبت اليه ان الرجل ذكر ان بينهم وقفية هذه الضيعة عليهم اختلافا
شديدا وانه ليس يأمن ان يتفاقم ذلك بينهم بعده فان كان ترى ان يبيع هذا الوقف ويدفع الى كل انسان منهم ما كان وقف
له من ذلك امرته فكتب بخطه الي واعلمه ان رأيي ان كان قد علم الاختلاف ما بين اصحاب الوقف ان بيع الوقف امثل فليبع فانه
ربما جاء في الاختلاف تلف الاموال والنفوس قوله ان من المواضع التي قال المشهور بجواز بيع الموقوف هو ما اذا وقع
بين الموقوف عليهم خلف بين يؤدي الى خراب الوقف والظاهر ان مستندهم في ذلك الصحيحة المذكورة والمعول عليه بهذا الحديث ان
الموقوف عليهم هو جنس هذه الضيعة او نوع بيع حصته منها لعله لخطره بوقوع الخلف والاختلاف بين من وقف عليهم
تلك الضيعة كما يظهر من تتبع بما ذكره في التهذيب والاستبصار وبعد ان اوردا الحديث المذكور بتمامه فليلاحظ
فعلى هذا لا اشكال اصلا لكن يجيء المقام اراد امر ينبغي التعرض له وهو ان بني ان الوقف على ما مر الكلام فيه مقتضيه تحبيس الاصل
وتسبيل المنفعة اما حقيقة او حاصرة على التقديرين نقول كل موضع يحكم فيه بتحقق الوقف ينبغي الحكم بتحقق المعنى المذكور
هناك وهو يناسب القول بان القبض من شرائط الصحة دون اللزوم لوضوح انه على الثاني قد تحقق الوقف مع عدم
الاقباض مع انتفاء ذلك المعنى فيه لوضوح انه جاز تصرف الواقف فيه على اي نحو شاء بيع وصلح وهبة ونحوها خلافه على
الاول فان الوقف بناء عليه لم يتحقق فلا مانع من التصرفات المذكورة ويمكن الجواب عنه من وجهين احدهما ان التحبيس
المذكور انما هو الوقف اللازم لا مطلقا فلا اشكال الا من جهة اطلاق كلامهم في مقام التعريف لكن ما ذكروه مما يدل على جواز
التصرف للواقف في الموقوف قبل الاقباض وانه انما يلزم بعده في حكم التقييد فلا اشكال والثاني ان المراد من تسبيل
المنفعة انما هو بالاضافة الى الموقوف عليه اي جعله سبيلا للواقف التصرف في عين الموقوف على اي نحو شاء كتصرف
الملاك في املاكهم فيكون المراد من حبس الاصل حبسه بالاضافة الى الواقف فالمعتبر في الوقف هذا المعنى فلا ينافيه
جواز تصرف الواقف في الموقوف في بعض الاوقات انواع التصرفات ولا يخفى عليك انه بناء على هذا الجواب ينهدم بنيان
بعض ما اوردناه في توجيه بيع الوقف المعول عليه بالصحيحة المذكورة فلعله سوى ما عند اليه نحن الموضع المشهور فتدبر
النظر فيه بتحقيق الحال ويمكن الجواب عن الاشكال بجواب وهو ان حبس الاصل التحجيل بعينه الوقف المستلزم
لعدم جواز التصرف فيه للواقف انما هو مع بقاء الوقفية والتصرف الذي من الواقف في الموقوف قبل الاقباض مزيل

لها وفي

لها وفي العقد فلا اشكال ويمكن ان يبني انه نوع من الاعتبار ايل الى الجواب الاول وعلى اي حال لا انفكاك عن القول بالانفكاك
بعد استفادته من الحديث المحفوف بانواع الاعتبار نظم الشكر والحمد والمنة في كل ان وحال وعما بروزنا في هذا المقام بيون احكام
بيان بعض ما ينبغي التنبيه عليه في بعض المباحث السابقة ولعلنا هنالك بيانه الى المباحث اللاحقة فلله الحمد والشكر والمنة ومن المهمة
بيان الفرق بين استحقاق النماء الحاصل بين العقد والقبض للموقوف عليه على المختار وللواقف على غيره والثاني هل ان ما لا يعرف
من المباحث السابقة ان من المواضع التي لا يتوقف لزوم الوقف فيها على القبض بالمعنى المذكور هو ما اذا تمسك الولاية للواقف
على الموقوف عليه نحو ما لا اشكال فيه ولا ريب يعتريه وانما الكلام في هذا المقام في انه هل يتوقف على نية الولي القبض عن
الموقوف عليه بمعنى ان ينوي ان قبضه عن بتمام لا بل صدد المقصد حال كون الموقوف في تصرف الولي يكفي في الحكم باللزوم ام
لا يتوقف اللزوم على قصد القبض عنهم ولعل الاظهر من المحقق الثاني هو الاول قال في جامع المقاصد بعد ان ضبط عبارة
القواعد فلو وقف على اولاده الاصاغر كان قبضه قبضا عنهم وكذا الجد والوصي ما هذا لفظه المتبادر من قوله كان قبضه
قبضا عنهم انه يجوز كونه مقبوضا في يده كاف في حصول القبض عنهم وان لم يقصد القبض عنهم ويشكل بان القبض انما يجب
لدى الكل ما لم يقصد القبض عن الولي لا يعتد به ونحو ما قيل انه القبض عن الموقوف عليه مما لا بد منه في لزوم الوقف فيعين
انما يتحقق لو نوى انه لو نوح انه اذا لم يقصد القبض يكون الذي لا بد منه فلا يتحقق شرط اللزوم ويتوجه عليه ان ذلك انما
يلزم لو لم يكن فيه اذا كان الولي قبضه الولي وانما هو قلا لانتفاء الدليل عليه فالمذكور في نحو المقاصد فيما قال انما يستفيد عليه
من ان الظاهر من صحيحة محمد بن مسلم خلافه كما نبهنا عليه في بعض المباحث السابقة والمختار هو الثاني وفاقا لظاهر النهاية و
المهذب والوسيلة والسرائر والجامع والشرائع والنافع والقواعد والارشاد والتحرير والدروس والمسالك والكفاية
والمفاتيح وشرحه ورياض المسائل ومختصره وعبارات كثير من هؤلاء الاماجيد وان اوردناها في المباحث السابقة لكنها
لما كانت مشتملة احببنا جمعها في هذا المقام ايضا لا الحقيقة الحال قوله قال الشيخ في النهاية اذا وقف على ولده الكبار
فلا بد من قبضهم الوقف والا لم يصح على ما بيناه فان وقف على الاجنبي وان كان اولاده صغارا جاز الوقف وان لم يقبضهم اياه لانه
الذي يتولى القبض عنهم والظاهر ان المراد انه لم يعتبر الى قبضهم اياه لانه الذي يتولى القبض عنهم فيما اذا وقف عليهم فيخرج
تكلف الى قبضهم اياه فيما اذا كان الواقف نفسه ومعلوم ان الانقياد الى قبض الولد منهم في الصورة المفروضة انما
هو لكون الموقوف في تصرفه ولما كان هذا المعنى حاصلا فيما اذا كان الواقف هو الولي فلا معنى لاعتباره وظاهره انتفاء
اللزوم ولو مع انتفاء نية القبض عنهم وفي المهذب فان كان الانسان اولاد صغار او كبار فوقف على الكبار لم يكن
بد من ان يقبضهم ما وقفه عليهم وان لم يقبضهم ذلك لم يصح الوقف ويجري ذلك مجرى الاجنبي فانه اذا وقف عليه
ولم يقبضه كان الوقف باطلا فان وقف على الصغار كان وقفه صحيحا وان لم يقبض منهم القبض لذلك في حال صغرهم
لانه هو الذي يتولى عنهم ذلك لانه وليهم يقوم مقام قبضهم له وقد سلفنا المقال في بيانه وعنه وما اوردناه
في كلام النهاية يهتدي الى حقيقة الحال وما في بيان فرق في استفادة المرام كلاهما في مباحث الهبة قال فيها انها بالبلد
اما الهبة فليس له الرجوع فيه نحو كل شيء وهبها الانسان لذي رحم اذا كان اقبضه اذا كان مقبوضا فان لم يكن مقبوضا
جاز له الرجوع فيه وان مات كان ميراثا الا ان يكون الهبة على ولد ويكون صغارا فانه لا يكون له فيها رجوع على
حال لان قبضه قبضهم وفي المهذب والذي لا يجوز له الرجوع فيه من ذلك هو كل هبة وهبها لاولاده الاصاغر لان قبضه
قبضهم وظاهرهما الحكم باللزوم وان لم ينو القبض عنهم كما لا يخفى وفي الوسيلة ما عبارته مما ينبه انتهى لكونه الواقف
ناقد التصرف في ماله الى ان قال وان يفعل ذلك تقربا الى الله تعالى ويسلم الوقف عن الموقوف عليه او من وليه الا اذا جعل
ولاية الوقف لنفسه مدة حياته او يكون الموقوف عليه ولده الصغير وهو في الدلالة على المرام اوضح مما ذكره في السرائر

الى ثلثة على ضربين كبير وصغير فان كان كبيرا فالقابض بحيث الواجب الرجوع بها بعد قبضها على حاله سواء امنا ان الولي الى القبض
شيئا آخر او لم يصف وكذا لو كان الصغير لان قبض الولي قبض عنه فلا يحتاج الى قبض والمراد من قوله فلا يحتاج الى قبض انه
لا يحتاج الى قبض جديد الذي يحصل قبلها وبعضنا ه كما ان القبض السابق عن غيرها حاجز له نية القبض عن الصبي وهذا دال ذكره في الهبة
لكن لا فرق بين الهبة والوقف في ذلك لثبوت اشتراط القبض في كل منهما كما لا يخفى وفي الجامع ما يحرز مرارا وهو قوله وشرطه
اللفظ ما يرجع الى ان قال وان يقبض الموقوف عليه او وليه فان وقف على ولده الاطفال صح ومنه يظهر ان المراد من لزوم
الوقف فيما اذا كان على ولده الصغير من غير افتقار الى القبض وبعضنا ه لزوم القبض [illegible] مع انتفاء نية القبض عن المولى
عليه وفي الشرايع ولو وقف على اولاده الاصاغر كان قبضه قبضا عنهم وكذا الجد للاب وفي الوصي تردد والظهر
الصحة وفي المسالك في شرحه لما كان المعتبر من القبض رفع يد الواقف ووضع يد الموقوف عليه وكانت يد الولي بمنزلة
يد المولى عليه كان وقف الاب والجد ومن في حكمهما على غير الكامل لما في يده على المولى عليه محققا بالايجاب والقبول
لان القبض حاصل قبل الوقف فيستصحب وينصرف الى المولى عليه بعده لما ذكرناه والظاهر عدم الفرق بين قصده بعد
ذلك القبض عن المولى عليه الوقف وعدمه لتحقق القبض الذي هو مدلول الدليل على انه لا بد من تحققه ويحتمل اعتبار قصده
بقبضه عنه بعد العقد لان القصد هو الفارق بين القبض السابق الذي كان لغير الوقف وبينه انتهى وهذا الاحتمال
ماخوذ من كلام المحقق الثاني وقد عرفت ما فيه من ضعف ما ذكر [illegible] وفي النافع [illegible] الى
قال ولو كان على طفل قبض الولي كالاب والجد للاب او الوصي ولو كان هو الاب والجد صح لانه مقبوض بيده
وظاهره دلالته على عدم الافتقار الى نية القبض عنه بما يقتضيه ظاهره وقال السيد الاستاد اعلى الله مقامه
مشيرا الى الصحيح السالف واطلاقه [illegible] المتن وكثير يقتضي الاكتفاء بقبضهما وان لم يقصدا نية القبض عنه وفي القواعد
ما هذا صورته وفي الارشاد ولا يشترط في الوقف على صغار اولاده القبض وكذا الجد والوصي وفي التحرير لو كان الوقف
على ولده الصغير كان قبضه قبضا عنه ولم يفتقر الى نصب وكيل يقبض عنه ولا الى مضي زمان يمكن فيه الاقباض وفي الدروس
وقبض الواقف على الطفل كاف وكذا الجد والوصي وفي الكفاية ولو كان الواقف وليا كفى كونه في يده عن قبض جديد والاقرب
انه لا يفتقر الى نية القبض عن المولى عليه وفي المفاتيح لو وقف على اولاده الاصاغر سقط اعتبار القبض لحصوله قبل
الوقف فيستصحب لكن الاولى ان يقصد بعد ذلك القبض عنهم للوقف ولعل المستند للاول الصحيح السالف عن صفوان
بن يحيى عن ابي الحسن عليه السلام قال سالته عن الرجل يوقف الضيعة ثم يبدو له ان يحدث في ذلك شيئا فقال ان كان اوقفها
لولده ولغيرهم ثم جعل لها قيما لم يكن له ان يرجع وان كانوا صغارا وقد شرط ولايتها لهم حتى بلغوا فيحوزها لهم لم
يكن له ان يرجع فيها بناء على ان الضمير المستتر في يحوزها عايد الى الوالد والضمير البارز الى الضيعة الموقوفة ولا
يخفى [illegible] الاكتفاء بنية القبض عنهم [illegible] المستند الثاني نصوص **منها** صحيحة محمد بن مسلم [illegible]
[illegible] بها وان تصدق على من لم يدرك من ولده فهو جائز لان والده هو الذي يلي امره ولا يرجع في الصدقة اذا
ابتغى بها وجه الله عز وجل ودلالته على المدعى من وجهين احدهما من قوله فهو جائز بتقريب ان المراد من الجواز
هنا هو اللزوم واطلاقه يقتضي الحكم باللزوم وان انفك عن نية القبض عن المولى عليه كما لا يخفى والثاني من قوله
ولا يرجع في الصدقة اذا ابتغى بها وجه الله عز وجل لعين ما ذكر **ومنها** موثقة عبيد بن زرارة عن ابي عبد الله
انه قال في رجل [illegible] صحيحة محمد بن مسلم المذكورة الا انها مروية عن مولانا الباقر [illegible] عن
مولانا الصادق انه قال في رجل تصدق على ولد له قد ادركوا قال اذا لم يقبضوا حتى يموت فهي ميراث فان تصدق
على من لم يدرك من ولده فهو جائز لان الوالد هو الذي يلي امرهم وقال لا يرجع في الصدقة اذا تصدق

بها ابتغاء

بها ابتغاء وجه الله عز وجل والقريب مما مر **ومنها** الصحيح المروي عن الكافي والتهذيب عن جميل قال قلت لابي عبد الله
الرجل يتصدق على ولده بصدقة وهم صغار اله ان يرجع فيها قال لا الصدقة لله عز وجل ورواه في التهذيب بسندين احدهما
سند الكافي والثاني باسناده الى الحسين بن علي بن فضال عن علي بن الحكم عن ابي [illegible] عن جميل بن دراج ولا كلام في
هذا السند الا من جهة علي بن السندي [illegible] معدود من
الحسان [illegible] فالحديث بسند الكافي صحيح كما ان سنده في التهذيب بسنده الاخر حسن او صحيح
فالحديث في غاية الاعتبار ووجه الدلالة على المرام ظاهر لترك الاستفصال [illegible] بين ما نوى الوالد القبض عن الصغار وعدمه
فهو دليل ثبوت الحكم في الحالتين مضافا الى ما ذكرناه في مقام التعليل [illegible] على المرام من وجهين [illegible] الكلام في الجواب عن
صحيحة صفوان بن يحيى السالفة **فنقول** [illegible] ما يستفاد منها [illegible] صورة شرط الولاية الوقف للصغار حتى يبلغوا وعدم جوازها
ومنها انه يجوز للواقف [illegible] الرجوع في الوقف [illegible] من جواز الرجوع مع عدم [illegible] منهم فيما اذا لم يجعل الولاية
لهم اصلا ولم يجعلها لهم حتى البلوغ [illegible] في النصوص السالفة المقتضي صحة الوقف [illegible]
ما يصلح للمعارضة [illegible] في المسألة [illegible] بعدم اشتراط نية القبض منهم [illegible] اذا شرط الولاية الوقف
لهم حتى يبلغوا [illegible] لم يشترط الولاية لهم الى البلوغ والفارق في المسألة غير موجود [illegible]
الصحيحة المذكورة على الاشتراط فيما اذا شرط الولاية للصغار حتى يبلغوا [illegible] لانتفاء الفارق [illegible] ان الحديث يشتمل
على قيدين احدهما شرط ولاية الوقف لهم حتى يبلغوا والثاني حوز الموقوف وقبضه عنهم [illegible] يقتضي عدم جواز الرجوع
في الوقف [illegible] عند تحقق الشرطين ومفهومه لا يقتضي جواز الرجوع عند انتفائهما بل يقتضي جوازه عند انتفاء احد
منهما ايضا [illegible] من جواز الرجوع فيما اذا حاز منهم لكن لم يشترط الولاية للموقوف لهم حتى يبلغوا وهو خلاف الاجماع المحصل
[illegible] الكتاب والسنة [illegible] بالاطلاقات والنصوص المذكورة
المعتضدة [illegible] الطائفة [illegible] ان ذكر شرط ولاية الضيعة الموقوفة في
هذا المقام [illegible] سواء شرط الولاية لهم ام لا [illegible] هذا الشرط [illegible] حتى
بلغوا [illegible]
صدر الحديث انه قال سالته عن الرجل يوقف الضيعة ثم يبدو له ان يحدث في ذلك شيئا فقال ان كان اوقفها لولده ولغيرهم
ثم جعل لها قيما لم يكن له ان يرجع ومقتضاه انه اذا كان الموقوف عليه غير الولد ولم يجعل القيم للوقف يسوغ له الرجوع ولا يحصل
الاقباض الى الموقوف عليه [illegible] الوقف [illegible] ما ذكر
[illegible] عن المعصوم [illegible]
[illegible] بكون الشيء موقوفا على الصغار من نية القبض عنهم في غالب الاحوال ثم على تقدير
الاغماض [illegible] نية القبض [illegible] القبض عن الموقوف
عليه فيما اذا [illegible] الواقف [illegible] الصغار المذكورة
في الكلام [illegible] فلا يجوز [illegible] **والحاصل** ان مورد النص
الدال على الحكم المذكور [illegible]
[illegible] على القياس [illegible] من الوالد والمقبض
الوقف [illegible] والحكم [illegible] القبض عن الموقوف
عليه [illegible]

من انه عند القائلين به مشروط بشرطين احدهما ان لا يكون في المقيس عليه خصوصية يمكن اسناد الحكم اليها وهي هاهنا متحققة
في جانب المقيس لا يمكن الحكم بثبوته فيه والخصوصية فيما نحن فيه موجودة وهي ثبوت ولاية الموقوف عليه في جانب المقيس عليه
فلعل الانتقال اليه المقيس هناك لذلك وهو منتف في جانب المقيس لما عرفت من ان المفروض ثبوت الولاية للنسل او الوقف في
القياس هنا غير صحيح ولو عند القائلين به وثانيهما ان المذكور [illegible] تخص الجهة الجامعة [illegible] ان الولاية المتحققة في جانب المقيس
عليه انما هي الولاية على الصغار والمتحققة في جانب المقيس انما هي الولاية على الوقف [illegible] الولايتان ثم [illegible] الاعتراض
من جميع ما ذكر نقول ان ذلك انما هو اذا كان الموقوف عليه [illegible] للمقيس واما اذا [illegible] كان الوقف على مصلحة [illegible]
فلا وجه لذلك اصلا ولا يعد [illegible] الشك والمسئلة [illegible] سؤال هرگاه
[illegible] موقوف عليهم [illegible] محتاج [illegible] موقوف عليهم
ما خلاف [illegible] ملك [illegible] باشد
واحتياج [illegible] موقوف عليهم [illegible] باشد ملك [illegible]
نزاع واحتياج [illegible] باشد [illegible] محتاج [illegible] باشد جواب بلي هرگاه نزاع ما بين موقوف عليهم بوده
باشد [illegible] ما بين موقوف عليهم [illegible] باشد [illegible] صورة [illegible] موقوف [illegible]
[illegible] باشد [illegible] موقوف [illegible] وقف [illegible]
اين ممكن نبوده باشد [illegible] باشد وقف [illegible]
[illegible] باشد سؤال [illegible] وقف [illegible]
[illegible] موقوف عليهم [illegible]
[illegible] جواب [illegible] وقف [illegible] صورة [illegible] موقوف
عليهم قال في المقنعة [illegible] الوقف [illegible] الواقف ان [illegible] بيع او هبة ولا ان [illegible] شرط
الا ان يخرب الوقف ولا يوجد من يراعيه [illegible] من سلطان [illegible] بيعه والانتفاع بثمنه
كان ان حصلت بهم ضرورة الى ثمنه كان لهم حله ولا يجوز ذلك [illegible] ما ذكرناه من الاسباب والضرورات وقال
في [illegible] الحكم بعدم جواز بيع الموقوف ما هذا كلامه وانما [illegible] على وجه عندنا وهو اذا خيف على الوقف الخراب او كان
[illegible] حاجة شديدة [illegible] على القيام [illegible] وقت ذلك عندنا لا يجوز [illegible] يجوز بيع الوقف ولا هبته
ولا الصدقة به الا ان يخاف على الوقف هلاكا او فسادا او كان بارباب الوقف حاجة ضرورية وكان بيع الوقف اصلح لهم
وادر عليهم او يخاف وقوع خلاف بينهم [illegible] الى وقوع فساد بينهم [illegible] بيعه وصرف ثمنه فيهم على ما [illegible]
من الوقف ولا يجوز بيع الوقف مع عدم شيء من ذلك وقال في الجامع ولا يصح بيع الوقف ولا اخراجه عن وجوهه [illegible]
التي نص عليها الواقف فان خيف خرابه او كان بهم حاجة شديدة او خيف فتنة بينهم [illegible] الا الاصلح [illegible] في
الرسم وان تغير الحال في الوقف حتى لا ينتفع به على اي وجه كان او لحق بالموقوف عليهم حاجة شديدة جاز بيعه وصرف
ثمنه فيما هو انفع وفي النهاية يجوز عندنا بيع الوقف الموقوف عليه اذا صار بحيث لا يجدي نفعا او خيف خرابه او كانت باربابه
حاجة شديدة ودعتهم الضرورة الى بيعه بدليل اجماع الطائفة وفي الوسيلة لا يجوز بيع الوقف الا باحد شرطين الخوف من خرابه
او حاجة بالموقوف عليه شديدة لا يمكنهم معها القيام به وقال في الانتصار ومما انفرد به الامامية القول بان من وقف
جاز ان يشترط انه ان احتاج اليه في حال حياته كان له بيعه والانتفاع بثمنه والقول ايضا بان الوقف متى حصل له الخراب
بحيث لا يجدي نفعا جاز لمن هو وقف عليه بيعه والانتفاع بثمنه وان ارباب الوقف متى دعتهم ضرورة شديدة

لاثم

الى ثمنه جاز لهم بيعه ولا يجوز لهم ذلك مع فقد الضرورة وخالفنا باقي الفقهاء في ذلك والحجة اجماع الطائفة وقال في الغنية [illegible]
بيع الوقف على حال من الاحوال الى ان قال وان قيل فقد خالفنا من علي بن الجنيد فيما ذكرتم وذكرانه لا يجوز للواقف ان يشترط
لنفسه بيعه على وجه من الوجوه وكان فيمن هو وقف عليه انه لا يجوز لهم بيعه قلنا لا اعتبار بابن الجنيد فقد تقدمه اجماع الطائفة
وتأخر عنه وانما عول في ذلك على ظنونه وحسبانه واخبار شاذة لا يلتفت الى مثلها وما اذا صار الوقف بحيث لا يجدي نفعا
او دعت اربابه الضرورة الى ثمنه لشدة فقرهم فالاحوط ما ذكرناه من جواز بيعه لانه انما جعل لمنافعهم فاذا بطلت منافعه منه
فقد انتقض الغرض فيه ولم يبق منفعة فيه لهم الا من الوجه الذي ذكرناه سؤال چه ميفرمايند در اين مسئله شرعيه كه خوانين
و [illegible] سنگها [illegible] محتاج [illegible] موقوف [illegible] سنگها [illegible]
و [illegible] خرابين خراب شدن خوانه [illegible] فروش رسانيد ان سنگها [illegible]
[illegible] خوانه نمودن جواب [illegible] ما بين [illegible] در صورتيكه نزاع ما بين موقوف
عليه بوده باشد [illegible] موقوف شود والمستند صحيحه علي بن مهزيار وكتب اليه ان الرجل ذكر ان بين من وقف
عليهم هذه الضيعة اختلافا شديدا وانه ليس يامن ان يتفاقم ذلك بينهم بعده فان كان ترى ان يبيع هذا الوقف ويدفع الى
كل انسان منهم ما وقف له من ذلك امرته فكتب اليه بخطه واعلمه ان رأيي ان كان قد علم الاختلاف ما بين اصحاب الوقف
ان بيع الوقف امثل فانه ربما جاء في الاختلاف تلف الاموال والنفوس وجواز بيع در صورة مفروضه مقتضى جوابست در
[illegible] هرگاه [illegible] موقوف [illegible] خوانه خراب
خواهد شد [illegible] مستفاد از تعليل مذكور [illegible] صحيحه [illegible] استدلال بصحيحه
مذكوره در [illegible] مفهوم [illegible] بمانحن لاستدلال [illegible] سؤال
هرگاه املاك [illegible] وقف اولاد باشد [illegible]
[illegible] موقوف عليهم [illegible] صورة
[illegible] موقوف عليهم ميباشد [illegible] مكان و مسكن
[illegible] كرده باشد
[illegible] جواب در صورتيكه [illegible] موقوف [illegible]
[illegible] صورة بيع موقوف [illegible] در صورتيكه [illegible] وقف [illegible]
[illegible] موقوف بوده باشد [illegible] موقوف [illegible] بيع [illegible] موقوف بوده باشد [illegible]
موقوف عليهم [illegible] باشد سؤال [illegible] املاك را وقف اولاد [illegible] باشد
[illegible] موقوف [illegible]
[illegible] جواب وقف اين [illegible] صحيح نيست سؤال [illegible] املاك را وقف نموده [illegible]
[illegible] موقوف عليهم [illegible]
[illegible] موقوف عليهم [illegible] باشد جواب وقف اين [illegible] صحيح نيست لكن [illegible]
[illegible] وقف صحيح بوده باشد [illegible] املاك [illegible] وقف [illegible]
[illegible] منافع [illegible] مذكوره [illegible]
[illegible] مذكوره [illegible]
موقوف عليهم [illegible] مصرف شده [illegible] مصارف [illegible] وقف [illegible]

در حین عقد وقف ... قرار داده مادام الحیوة و بعد از خود با اولاد خود و بعد از ایشان با اولاد اولاد ایشان و هرگاه العیاذ بالله اولاد منقرض شود بهر کس که واقف خواهد تعیین نماید و اگر خواهد ...

[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

کتاب الوقف والصدقة

[illegible]

[illegible]

نموده ام والان واقف وفات نموده اولاد ذکور چون تولیت با اناث است میخواهند تعرض [illegible] واقف [illegible] اولاد اناث [illegible]

[illegible] سالها از اجرای صیغه وقف گذشته واقف رجوع نموده [illegible] الان [illegible]

[illegible] و وقف را بهم زده [illegible] وقف [illegible] باشد [illegible] ارث تقسیم شود آیا در صورتیکه [illegible] اجرای صیغه شرعیه

در صورت جواز معارف شده باشد و تولیت [illegible] واقف بوده باشد [illegible] در سنوات [illegible]

[illegible] صادر شده باشد وقف لازم است [illegible] بعد از چند سال بگوید که [illegible] شرعا

اختیاری دارد یا اینکه وقف لازم [illegible] واقف شرعا مسموع نیست **جواب** در صورتیکه ثابت شود [illegible]

[illegible] وقف [illegible] و ثانی اینکه تولیت وقف را مادام الحیوه بجهت خود قرار داده [illegible] وقف لازم و عمل بمقتضای

وقف واجب است [illegible] باشد که [illegible] بعنوان تولیت میباشد [illegible]

[illegible] لازم و عمل بمقتضای وقف واجب است و از ملکیت واقف خارج [illegible] قرار داد [illegible]

تغییر و تبدیل وقف و تصرفات مالکانه در آن [illegible] واقف بوده باشد [illegible]

شده که واقف [illegible] چند سال [illegible] وقف [illegible] شده منکر [illegible]

این کلام از آن واقف [illegible] بوده باشد **سؤال** هرگاه کسی خانه [illegible] وقف [illegible] کرده باشد

و بعد [illegible] خراب شود و چند پشت گذشته باشد [illegible]

[illegible] **جواب** هرگاه

واقف شرط نموده باشد [illegible] موقوف علیهم [illegible]

باشد [illegible] صورت اجاره [illegible]

سؤال [illegible] اجاره داده است [illegible] سه ساله [illegible]

[illegible] اجاره [illegible] شده است [illegible]

[illegible] اجاره دیگر میباشد **جواب** در صورتیکه [illegible]

بوده باشد [illegible] اجاره لازم است [illegible] اجاره دیگر [illegible] در صورتیکه [illegible]

اجاره [illegible] موقوف علیهم بوده [illegible] صورت اجاره [illegible] متولی [illegible]

[illegible] واقف یا [illegible] موقوف علیهم بوده [illegible] **سؤال** هرگاه

[illegible] دکان وقف [illegible] خراب شده [illegible]

[illegible] اجاره [illegible] ورثه [illegible]

[illegible] **جواب** [illegible] موقوف علیهم [illegible] باشد [illegible]

موقوف علیهم [illegible] موقوف علیهم بوده باشد [illegible] موقوف [illegible]

با اجاره [illegible] رجوع [illegible]

اگر [illegible] باشد [illegible] اجاره [illegible] **سؤال** هرگاه زید [illegible]

وقف بر اولاد خود [illegible] ذکور و اناث [illegible]

و بعد [illegible] اولاد اولاد خود [illegible]

واقف [illegible] الاقرب فالاقرب للذکر

مثل حظ الانثیین [illegible] مادام [illegible] و بعد از خود باکبر اولاد ذکور خود

و بعد از آن باکبر اولاد ذکور [illegible] ذکور [illegible] متعلق است باکبر اناث [illegible] اولاد اناث

[illegible] متولی [illegible] حاکم شرع [illegible] و [illegible] واقف [illegible] اولاد [illegible]

[illegible] منافع موقوف [illegible] بالسویه [illegible]

[illegible] میباشند [illegible] واسطه واقف [illegible]

شده و نوادههای ذکور و اناث [illegible] شده [illegible] هستند [illegible]

هفت نفر [illegible] پسر [illegible] دختر [illegible] سهم [illegible]

[illegible] هستند و آن کسی [illegible] هشت نفر [illegible] هفت نفر [illegible]

[illegible] هفت نفر [illegible] باشند [illegible] باکبر [illegible]

قرار داده [illegible] تولیت باکبر اولاد [illegible] داشته باشد [illegible]

اولاد [illegible] باشد **جواب** [illegible] مرحوم [illegible] موقوف علیهم [illegible]

[illegible] سهم [illegible] مستقل [illegible] وقف نامه [illegible]

[illegible] موقوف علیهم [illegible] متعلق باولاد

[illegible] موقوف علیهم [illegible] مقتضای [illegible] واقف [illegible] موقوف علیهم [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] لازم است [illegible]

[illegible] و اناث للذکر مثل حظ الانثیین [illegible]

[illegible] کلام [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] لازم است [illegible] متولی [illegible]

اولاد [illegible] باشد **جواب** [illegible] لازم [illegible] باشد [illegible]

تولیت [illegible] ذکور اولاد [illegible] واقف [illegible]

تولیت وقف [illegible] باکبر اولاد ذکور [illegible] باکبر اولاد ذکور [illegible]

ذکور [illegible] هرگاه [illegible] اولاد ذکور [illegible] باشد [illegible] تولیت وقف [illegible]

[illegible] در این صورت [illegible] اکبر [illegible] باشد [illegible] اولاد واقف [illegible]

بنا بر این [illegible] اکبر ذکور [illegible] متولی [illegible] ممکن است [illegible]

[illegible] باشد [illegible] متولی [illegible] اولاد ذکور [illegible] باشد [illegible]

[illegible] اولاد [illegible] باشد [illegible] اکبر اولاد

واقف موجود بوده باشد [illegible] متولی [illegible] اکبر اولاد واقف است [illegible] اولاد واقف [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible] هرگاه زید ملکی را وقف کرده باشد

[illegible] ابناء السبیل [illegible] قرار داده باشد [illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible] **سؤال** هرگاه [illegible] اجاره داده

[illegible] سال [illegible] وقف [illegible] اجاره [illegible] است [illegible]

[illegible] تولیت [illegible] اولاد [illegible] است [illegible] صحیح است یا باطل **جواب** اگر [illegible]

کتاب الوقف و الصدقات

کذارده شود و عضوادهای بعض بعوض که معبد ابا ، ما بوده مانع نمیشود چاه بر فرض تعرض اهل آن خراب نمودن آن جهت بنای مسجد
چنین است بنابر این حاجت بخراب نمودن تکیه تعزیه جناب سید الشهدا [illegible] و بر فرض امکان خراب نمودن و العلم
سؤال مسئله در دیوان و الان جوهره دارم شخص که الحال الخادم مدرسه میباشد دکان بقالی در آن احداث نموده و یکی از حجرات را
تصرف نموده آن با اینکه خادم میباشد نفع آن [illegible] بد و فروش طلبه [illegible] بودن ایشان بکیفیت مزبوره
بوجه مشروع با جمیع طلاب علوم دینیه که سابق بر این هم بوده یا خیر **جواب** این سؤال مشتمل بر دو مطلب است یکی آنست که خادم
مدرسه است تصرف در اطاقها [illegible] مدرسه نموده اگر آن تصرف در آن اطاق بجهت خادم بودنش در این صورت ظاهر
آنست که عیب نداشته باشد و اگر چنین نیست ظاهر آنست که صورت نداشته باشد دوم آنست که همین شخص خادم در دالان مدرسه
دکان بقالی قرار داده اولا اگر مشخص نیست که احداث آن با بعضه احتمال اینکه واقف چنین قرار داده باشد عیب ندارد
و اگر فرض کنیم مشخص است که این احداث است واقف چنین قرار نداده است اگر [illegible] نظر باینکه [illegible]
مدرسه ساختن مقصود این بوده که طلبه در آن مدرسه ساکن شوند مشغول تحصیل علوم باشند و احداث این دکان در دالان [illegible]
ترغیب طلبه میشود در مسکن نمودن در آن مدرسه و باعث کثرت اجتماع طلبه میشود در اینکه نظر باینکه اگر این دکان نباشد محتاج
بطی مسافت بعیده است و این موجب تنفر از این مدرسه میشود در چنین صورت با استفاء [illegible] احداث چنین دکان [illegible]
[illegible] شرعیه [illegible] باشد و اگر احداث [illegible] مذکور شد بوده باشد عیبی ندارد **سؤال**
اگر مسجد [illegible] پشت بام ملک وقف مدرسه [illegible] مدرسه [illegible] پشت بام [illegible] اصل دیوار بالای
جز دیوار [illegible] مدرسه واقع شده باشد [illegible] مدرسه هم [illegible] که محفوظ [illegible] میباشد [illegible]
از پشت بام مسجد مدرسه باعتبار کشیدن دیوار [illegible] پشت بام مدرسه شده این نوع تصرف شرعی است و جناب
شما تصرف [illegible] وقف جایز میدانید **جواب** این تصرف با این قصد که [illegible] صورت ندارد
خصوصا در صورتی که پشت بام مسجد [illegible] تصرف خارج از مسجد شده باشد پشت بام مسجد مسجد است **سؤال** هرگاه شخصی
املاک خود را وقف کرده [illegible] اولاد [illegible] اولاد ذکور [illegible] بطنا بعد بطن و نسلا بعد نسل
[illegible] الاسفل هرگاه اکبر ذکور [illegible] و چند برادر دارد و اولاد ذکور [illegible] دارد [illegible] املاک
با اولاد ذکور [illegible] **جواب** [illegible] اکبر اولاد ذکور [illegible] اکبر ذکور [illegible]
باشد [illegible] اکبر ذکور اولاد [illegible] اکبر اولاد اولاد ذکور [illegible]
در این وقت [illegible] **سؤال** چاه [illegible] وقف بر مسلمین که آب آن جاری باشد [illegible] چند
[illegible] مسلمین [illegible] تغییر نماید [illegible] چند [illegible]
[illegible] بوده [illegible] معمول [illegible]
و چند [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] تغییر این قنوات [illegible] و چاهها [illegible] تحصیل [illegible] قنوات [illegible]
[illegible] این نوع [illegible] مسلمین صرف و وضو و غسل و
شرب و سایر ما یحتاج نمایند [illegible] احیا بوده [illegible] و [illegible] تحصیل
نموده این تصرف جایز است [illegible] در این خصوص منع نماید [illegible]
تصرف [illegible] نمایند [illegible] بکند [illegible]
از قنوات و [illegible] **جواب** [illegible]



این سؤال مشتمل بر دو مطلب است **اول** آنست هرگاه قنوات وقفیه بوده باشد بر طائفه یا اهل بلد [illegible] این قنوات با عباب
[illegible] محتاج بتغییر بوده باشد و تغییر آن موجب زیاد شدن آب [illegible] تغییر نماید و تحقیق در این مقام [illegible]
آنست [illegible] که این شخص متولی [illegible] اراده تغییر آن قنوات نموده مقصود او این است که تغییر آن قنوات [illegible]
که آب آن زیاد شده [illegible] موقوف علیهم از آن آب منتفع شده باشند [illegible] انتفاع آب قنوات [illegible] تغییر این شخص
جایز خواهد بود خواه این شخص از جمله موقوف علیهم بوده باشد یا نبوده باشد در این صورت [illegible] موقوف علیهم [illegible]
این شخص در این تغییر نمیتواند نمود [illegible] تغییر قنوات در چنین صورت موقوف باذن و رضای موقوف علیهم [illegible]
این شخص متولی این بوده که [illegible] بسبب تغییر [illegible] خود [illegible] باجماعت موقوف علیهم [illegible]
خود یا عدم رضای ایشان این تغییر [illegible] نظر باینکه [illegible] شرایط وقف مال [illegible]
علیه [illegible] تصرف در مال هر شخص موقوف باذن [illegible] نکند این احسان محض است نظر باینکه [illegible]
المحسنین من سبیل [illegible] مالک [illegible] فرض [illegible]
[illegible] احسان [illegible] موقوف علیهم اتفاق نمایند [illegible]
آن قنوات با شخص خارج تغییر نماید [illegible] **تنبیه** [illegible]
این بوده باشد که [illegible] موقوف علیهم ظاهر آنست که [illegible] موقوف علیهم [illegible]
[illegible] عدم رضای [illegible] جایز نبوده باشد [illegible]
[illegible] حکم [illegible] ظاهر
آنست که [illegible] موقوف علیهم [illegible]
[illegible] شرع [illegible]
[illegible] نبوده باشد [illegible] مذکور شد
[illegible] موقوف علیهم [illegible] است و بر فرض [illegible]
خلاف عین موقوفه است و اما [illegible] موقوف علیهم [illegible] قنوات آب است
[illegible] موقوف علیهم [illegible] تغییر قنوات نظر باینکه [illegible] قنوات است اگر مقصود
از تغییر تحصیل زیادتی آب است [illegible] موقوف علیهم [illegible] اگر مقصود این باشد که زیاده
[illegible] موقوف علیهم [illegible] تصرف در مال [illegible]
موقوف باذن [illegible] عین موقوفه در حکم [illegible]
[illegible] **مطلب دوم** در حکم تغییر چاههای قنوات باشد
و آب حاصل از تغییر است [illegible] قنوات و [illegible] چاههای
[illegible] تغییر [illegible] قنوات و [illegible] متصل [illegible]
باشد که [illegible] قنوات و [illegible] موقوف علیهم [illegible] منتفع شده باشد [illegible] انتفاع [illegible]
[illegible] چاه های [illegible] در [illegible] قنوات [illegible] بوده باشد واقع شده
باشد [illegible] خارج آن [illegible] صورت [illegible] هرگاه مقصود [illegible] باشد که خود [illegible]
از موقوف علیهم [illegible] منتفع شده باشد [illegible] موقوف علیهم [illegible]
از [illegible] قنوات [illegible] چاهها

مدعی این نوع وقف بوده بالغا بیع الحریم نباشد **مطلب سیم** در احداث جاهای جدید و ایجاد اصل ازان است و چون که
مفروض این است که اینها نیز از راهی که مفتوح نموده بنوع وقفی وارد باب نوع وقفی میشود حکم ان از الخبر در تحت مذکور شد
متحقق میشود در یکصورت [illegible] من طرف باذن احدی از موقوف علیهم [illegible] بخلاف و
صورت دیگر وفرقی در هر دو صورت بان یابین انکه در حریم نوع وقفی واقع شده باشد یا در خارج او [illegible] و چون که موقوف
در مسئله الثانیة [illegible] نوع وقفی [illegible] احداث باب [illegible] نموده باشد بنا بر این احتیاج [illegible] منفرض شده حکم انکه در
عین [illegible] انجا یعنی باید **سوال** هرگاه ملکی با اهالی [illegible] در ید تصرف [illegible] تصرف بوده در دهر عصری [illegible]
وتصرفات مالکانه وانتقالات میبوده پاره [illegible] زمینی خود [illegible] بتصرف خود نموده و پاره در عرض [illegible] در [illegible]
خود را وهکذا خلفا عن سلف تا انکه بنا بر انتقال [illegible] و مشاهیر اهل صلاح و سداد و [illegible]
وقف در [illegible] و وقف میکند و تحقق وقف مذکور باستفاضه مشتمله بر حدود [illegible] ثابت است و [illegible]
هم میکنند [illegible] بلا منازع ولا مشارک ولا مدعی الفساد وبالجمله ید و تصرف [illegible] با نواع تصرفات و استفاضه بر ملکیه
باستفاضه تامه در جمیع طبقات حاصل است [illegible] در این وقت [illegible] در مقام ادعای وقفیت [illegible]
حالی بر امده [illegible] من وقف نموده و در محکمه شرع [illegible] که تمام ایشان شهادة میدهند بر وقفیت [illegible] مستند
علم بعضی سماع [illegible] که شنیده ام از [illegible] که وقف است و پاره [illegible]
سبیل ظن انهم مستند بجامع استفاضه است یا این شهود [illegible] با ید و استفاضه ملکیه
میکنند تا حکم [illegible] **جواب** تحقیق الحال فی جواب هذا السوال یستدعی نقل الکلام فی
مقامات **الاول** فی ذکر ما یدل علی حجیة الید من النص مما ورد عن اهل العصمة علیهم الاف السلام والتحیة و**الثانی** فی
بیان ما یدل علی هذا المرام من کلمات علمائنا الاعلام علیهم رضوان الله الملک العلام و**الثالث** فی بیان ما یدل علی
حجیة الاستفاضة فنقول اما المقام الاول فمما یدل علی حجیة الید مما عثرت الان مما ورد من العترة الطاهرة
علیهم الاف السلام والتحیة ما اتفق المشایخ الثلثة قدس الله ارواحهم علی روایته اما ثقة الاسلام ففی باب [illegible]
ویمین المدعی من کتاب الشهادات من الکافی واما رئیس المحدثین شیخنا ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین ففی باب من یجب رد
شهادته ومن یجب قبول شهادته من الفقیه واما شیخ الطائفة شیخنا ابو جعفر محمد بن الحسن ففی باب البینات من التهذیب
وسلسلة السند فی الکتب الثلثة ینتهی الی القسم بن محمد عن سلیمان بن داود المنقری عن حفص بن غیاث عن ابی عبد الله ع
قال قال له رجل ارایت اذا رایت شیئا فی ید رجل ایجوز لی ان اشهد انه له قال نعم فقال الرجل اشهد انه فی یده ولا
اشهد انه له فلعله لغیره فقال ابو عبد الله ع افیحل الشراء منه قال نعم فقال ابو عبد الله ع فلعله لغیره فمن این جاز
لک ان تشتریه ویصیر ملکا لک ثم تقول بعد الملک هو لی وتحلف علیه ولا یجوز ان تنسبه الی من صار ملکه من قبله
الیک ثم قال ابو عبد الله ع لو لم یجز هذا لما قام للمسلمین سوق والسند فی الکتب الثلثة الی القسم بن محمد صحیح وان کان سند
الفقیه [illegible] اذ فی سند الکافی والتهذیب ابراهیم بن هاشم وحدیثه معدود من الحسان فی المشهور وان کان صحیحا
علی الصحیح واما القسم بن محمد فهو ابن محمد الاصبهانی علی ما یظهر من مشیخة الصدوق وهو وان لم یذکر فی الرجال بما
یخرجه عن الجهالة لکن یظهر من تصحیح العلامة طریق الصدوق الی سلیمان بن داود توثیقه حیث قال فی ذکر طریقه عن
معویة بن شریح صحیح وکذا عن سلیمان بن داود المنقری [illegible] قال انه لم یکن بالمرضی حیث قال القسم بن محمد
[illegible] القمی یعرف بکاسولا لم یکن بالمرضی له کتاب النوادر اخبرنا ابن نوح قال حدثنا الحسن بن حمزة قال حدثنا ابن بطة
قال حدثنا البرقی عن القسم وفی الخلاصة القسم بن محمد القمی المعروف بکاسولا لم یکن بالمرضی قال ابن الغضائری

انه یکنی ابا محمد حدیثه یعرف تارة وینکر اخری ویجوز ان یخرج شاهدا ویمکن ان یکون الاصبهانی والقمی رجلا لکن الظاهر من
تلخیص المقال ونقد الرجال اتحادهما واحدا ولعل الوجه فیه انه لم یذکر فی الفهرست ورجال النجاشی والخلاصة الا عنوان واحد ولما
فی [illegible] ان القسم بن محمد الاصبهانی معروف بکاسولا وقد عرفت من النجاشی انه ذکر فی القمی انه یعرف بکاسولا وفی [illegible] انه روی
عنه احمد بن ابی عبد الله قال القسم بن محمد الاصبهانی المعروف بکاسولا له کتاب اخبرنا به جماعة عن ابی المفضل عن ابن بطة عن احمد بن ابی
عبد الله عن القسم بن محمد [illegible] عن ابن بطة عن البرقی وهو احمد بن ابی عبد الله عن القسم بن محمد [illegible] اتحادهما لکن
کلام النجاشی لم یکن صریحا فی التضعیف وکذا کلام ابن الغضائری وکذا ذکر العلامة ذلک فی الباب الثانی لاحتمال ان یکون وجه توقفه
فی شانه [illegible] الطریق [illegible] الخلاصة [illegible] ان یطلع علی [illegible] بعد ان لم یکن معلوما اتحادهما واما سلیمان بن داود [illegible]
[illegible] انه روی عن جماعة اصحابنا من اصحاب جعفر بن محمد وکان ثقة [illegible] عن جش انه یروی عن جماعة من اصحابنا
من اصحاب ابی جعفر [illegible] الرجال حیث قال [illegible] ونقل العلامة قدس سره عن جش انه من اصحاب
[illegible] غیر انه من اصحاب جعفر بن محمد انتهی کلام النقد [illegible] جش [illegible] ان الموجود فی جش انه
یروی عن جماعة اصحابنا من اصحاب جعفر بن محمد [illegible] لا یمکن ان یکون الوجه
[illegible] فی النقد [illegible] من اصحابنا فی کلام جش [illegible] لان [illegible] انه یروی [illegible] انه من اصحاب
[illegible] لان روایة سلیمان بن داود عن جعفر بن محمد [illegible] شیخ الطائفة
فی باب کیفیة الصلوة من زیادات التهذیب باسناده الی الحسین بن علی بن محبوب عن علی بن محمد عن القسم بن محمد عن سلیمان بن داود عن
النعمان بن عبد السلام عن ابی حنیفة قال سالت ابا عبد الله ع عن البکاء فی الصلوة ایقطع الصلوة قال ان بکی لذکر جنة او نار فذلک
هو افضل الاعمال فی الصلوة وان کان ذکر میتا له فصلوته فاسدة [illegible]
علی المطلع باحوال الرواة [illegible] ذکره شیخ الطائفة فی رجاله من اصحاب مولانا [illegible] ولو کان من اصحابه لم یذکره فیهم
کما لا یخفی علی المطلع [illegible] واما حفص بن غیاث فهو وان کان من قضاة العامة لکن ذکر شیخ الطائفة فی العدة ان الطائفة
عملت بما رواه حفص بن غیاث [illegible] من ذکرهم هناك [illegible] الحدیث [illegible] علی فرض تسلیم الضعف نقول ان ضعف
السند غیر مضر [illegible] بالاخبار وعمل الاصحاب [illegible] لا یخفی
ومما یدل علی المدعی ایضا ما رواه علی بن ابراهیم فی تفسیره فی سورة الروم فی [illegible] والمسکین وابن
السبیل بسند صحیح اذ رواه عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن عثمان بن عیسی وحماد بن عثمان عن ابی عبد الله ع قال لما بویع لابی
بکر واستقام له الامر علی جمیع المهاجرین والانصار بعث الی فدک من اخرج وکیل فاطمة ع بنت رسول الله صلی الله علیه وآله
منها فجاءت فاطمة ع الی ابی بکر فقالت یا ابا بکر منعتنی من میراثی من رسول الله صلی الله علیه وآله واخرجت وکیلی من فدک وقد جعلها
لی رسول الله ص [illegible] فقال لها هاتی علی ذلک شهودا فجاءت بام ایمن فقالت لا اشهد حتی احتج یا ابا بکر علیک بما قال رسول الله
فقالت انشدک الله یا ابا بکر الست تعلم ان رسول الله ص قال ان ام ایمن امراة من اهل الجنة قال بلی قالت فاشهد ان الله اوحی
الی رسول الله ص وآت ذا القربی حقه فجعل فدک لفاطمة ع بامر الله وجاء علی ع فشهد بمثل ذلک فکتب لها کتابا ودفعه
الیها فدخل عمر فقال ما هذا الکتاب فقال ابو بکر ان فاطمة ادعت فی فدک وشهدت لها ام ایمن وعلی فکتبت لها کتابا
فاخذ عمر الکتاب من فاطمة ع فمزقه وقال هذا فیء المسلمین وقال اوس بن الحدثان وعائشة وحفصة یشهدون علی
رسول الله ص انه قال انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة وان علیا زوجها یجر الی نفسه وام ایمن فهی امراة صالحة
لو کان معها غیرها لنظرنا فیه فخرجت فاطمة ع من عندهما باکیة حزینة فلما کان بعد هذا جاء علی ع الی ابی بکر وهو فی المسجد
وحوله المهاجرون والانصار فقال یا ابا بکر لم منعت فاطمة میراثها من رسول الله ص وقد ملکته فی حیوة

... فقال ابو بكر هذا في المسلمين ... ان رسول الله ... [illegible]

... فحكم الله في المسلمين ... [illegible]

[illegible]

... **المقام الثاني** في ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

والارشاد والدروس والروضة وبظهور ذلك في صلاة موضع من الخلاف قال اذا ادعى دارا في يد رجل فقال هذه الدار التي في يدك
لي وملكي فانكر المدعى عليه فاقام المدعي البينة انها كانت في يده امس او منذ سنة لم تسمع هذه البينة وللشافعي فيها قولان احدهما
مثل ما قلناه وهو ما نقله المزني والربيع وهكذا البويطي انها تسمع واختلف اصحابه على طريقين فقال ابو العباس المسألة على قولين وقال
ابو اسحق المسألة على قول واحد وهو انها لا تسمع كما قلناه وهو اختيار ابي حامد الاسفرايني وهو المذهب عندنا الى ان قال دليلنا
ان الحال والبينة تشهد له بالامس فقد شهدت له بغير ما يدعيه فلم يقبل فان قالوا انها تشهد له بالملك امس والملك مستدام الى ان يعلم
زواله قلنا لا نسلم ان الملك يثبت بها حتى يكون مستداما على ان رد الاول موجود فلعل الثابت بامر محتمل [illegible] والملك
مقصود الملك بالاستصحاب [illegible] على الوجهين الاول المفروض ان البينة شهدت له [illegible] امس [illegible] ملكا امس والثاني [illegible]
[illegible] فالاولى [illegible] ان البينة [illegible] امس [illegible] على الملك فيكون شهادة البينة على ملكه [illegible]
[illegible] بالملكية [illegible] مقتضى الاستصحاب [illegible] وهو اليد المعترضة
ولا يخفى [illegible] الكلام [illegible] حكم الاستصحاب [illegible] واقوى منه [illegible] الحال
[illegible] بالامس [illegible] بالملكية [illegible] السابق [illegible]
[illegible] اذا كان في يد رجل [illegible] فانه كان [illegible] شاهدان
[illegible] هذا [illegible] فشهد شاهدان انه كان [illegible]
لانه [illegible] في الحال والبينة تشهد له بملك كان [illegible] على ملك [illegible]
[illegible] ان كان لهما بينة انه ملكهما [illegible] بالاختلاف وان لم يكن لهما [illegible] ولا منازع هناك [illegible] عندنا
قال ابو يوسف ومحمد [illegible] كان ذلك [illegible]
ان [illegible] البينة [illegible] القواعد [illegible] والعبارة المذكورة [illegible] منازع
دون الشارع [illegible] الملك المطلق [illegible] اليد [illegible] بالملك المطلق
الا [illegible] في الدروس [illegible] الاستفاضة [illegible] منازع [illegible] الامكان [illegible]
للملك وكذا [illegible] على الاقوى [illegible] وفي الاكتفاء بكل واحدة من الثلاثة قول [illegible]
المقدمات واستشكل في الشرايع ذلك [illegible] الشهادة له [illegible] يشهد له با
الملك المطلق [illegible] الدار [illegible]
كالا [illegible] الاشكال [illegible] يكون ظاهرة [illegible]
[illegible] ذلك [illegible] هذا الظهور [illegible] يكون [illegible] با
المكتوب [illegible] الثاني مع ان ذلك [illegible] بالاجارة و
الهدم [illegible]
والثاني ان يكون هناك تصرف [illegible] بالاجارة والهدم والعمارة [illegible]
[illegible] الخلاف [illegible] الشهادتين [illegible]
[illegible] الاقسام [illegible] القسم الاول [illegible] الاقسام [illegible]
[illegible] المقدمات [illegible] الثاني [illegible] ظاهرة [illegible]
لكنها [illegible] المذكورة [illegible] العرف [illegible] والعبارة [illegible] بذلك
العرف وان لم يكن [illegible] على المعاني العرفية عند التحقيق الا اذا دلت قرينة على خلافه [illegible]

فحكاية ملك بابا بكر [illegible] فان كان في يد المسلمين [illegible] ادعت [illegible] البينة
الى اخر الحديث [illegible] الحكم في القسمين الاولين من التقسيم المذكور [illegible] الثالث
ان يكون [illegible] الاستفاضة [illegible] الكلام فيه في المقام الثالث وهنا نقول [illegible] الاستفاضة على قسمين احدهما ان يكون مفيدا للعلم
والاخر [illegible] الظن والكلام [illegible] المقام الثالث في بيان هذا المرام
فنحن نذكر اولا ما يحضرنا من كلمات الاصحاب في هذا المقام ثم نشير الى ما هو المختار في هذا المرام فنقول اختلف الاصحاب
في حجية الاستفاضة [illegible] على [illegible] سبعة
مواضع [illegible] في الخلاف يجوز الشهادة على الوقف والولاء والعتق والنكاح بالاستفاضة كالملك المطلق والنسب و
[illegible] والموت [illegible] المطلق [illegible] الوقف [illegible] كل واحدة من هذه
[illegible] الاخبار من جماعة [illegible] العلم [illegible] السماع
[illegible] يكون [illegible] مفيدا للعلم [illegible] بالعلم والجواز [illegible]
[illegible] الثالث [illegible] الشاهد [illegible] العلم [illegible] الشاهدة
[illegible] السماع [illegible] بالاستفاضة [illegible] النسب والموت والملك المطلق والوقف والنكاح والعتق
[illegible] الاخبار من جماعة [illegible] العلم [illegible]
لا يخفى على المتأمل وفي الدروس [illegible] الشهادة العلم بالسماع والرؤية [illegible] الاستفاضة في النسب والملك
المطلق والوقف والنكاح والموت والولاية [illegible] والعتق [illegible] العلم [illegible]
[illegible] الاستفاضة [illegible] في القواعد [illegible] الاستفاضة [illegible] النسب والموت والملك المطلق والوقف والنكاح
والعتق [illegible] في القواعد [illegible] الاصحاب الاستفاضة [illegible] العلم
بحصول العلم [illegible] من [illegible] عند الاصوليين [illegible] بالاستفاضة
اثنان وعشرون النسب [illegible] والموت والنكاح والولايات والعزل والولاء والرضاع [illegible] والوقف والصدقات
والملك المطلق [illegible] والجرح والاسلام والكفر والرشد والسفه [illegible] والعيب والدين
والعتق والاسلام اذا علمت ذلك فنقول هاهنا مقامات الاول هل يجوز الشهادة بالسماع المستفيض المفيد للظن القوي
او مطلقا اولا والثاني هل يجوز للحاكم الحكم بالشهادة المستندة الى ذلك [illegible] مستند شهادتهما السماع المستفيض
المفيد للظن القوي [illegible] بذلك في الامور المذكورة اولا والثالث هل يجوز الحكم بالسماع المستفيض [illegible]
[illegible] مفيدا للظن الحاكم [illegible] المذكورة [illegible] المقام
الاول [illegible] الخلاف [illegible] عبارة الشرايع [illegible] الطرف الثاني [illegible] العلم [illegible]
[illegible] ومستند [illegible] الشهادة [illegible] المشاهدة او السماع [illegible] السماع
في النسب والموت [illegible] الشاهد [illegible] الشهادة المستندة الى السماع [illegible]
[illegible] بكون قولهم مفيدا للعلم [illegible] الشهادة مستندة الى السماع [illegible] المفيد للظن
[illegible] عبارة [illegible] والقواعد [illegible] المقام الثالث تحقيق الحال [illegible] المقام الاول [illegible]
متفرعان [illegible] المقام الثالث [illegible] الحكم [illegible] الاستفاضة [illegible] المذكورة [illegible]
[illegible] بالسماع المستفيض [illegible] الحكم [illegible] الى الاستفاضة [illegible]
جواز الحكم بالاستفاضة [illegible] الدليل على [illegible] شهادة العدلين [illegible] الاستفاضة

يكون ذلك في فرع ان الحاكم اطلع على تحقق الاستفاضة فحينئذ هل يجوز لهما الشهادة بالاستفاضة والحاكم الحكم بشهادتهما [illegible]
حكم الحاكم ح فما ذكروا من جواز الشهادة لهما بالاستفاضة [illegible] ثم فرع جواز الشهادة وعدمه على جواز التعويل والحكم بها وعدمه والمفروض
جوازه فما ذكر فينبغي جواز الشهادة ايضا وايضا ان [illegible] من جماعة
حصلت الظن المتاخم من العلم مثلا بصدقه مع كثرة [illegible] بل ينبغي ان يكون النزاع في جواز التعويل
في مقام الحكم على الشهادة ام لا فمن انكر جواز الشهادة بالسماع المستفيض ينبغي ان يكون مقصوده انكار التعويل في مقام الحكم عليها
ومن اثبته يكون مقصوده جواز التعويل [illegible]
[illegible]
الحاصل [illegible]
[illegible]
فنقول [illegible] **الاول** [illegible]
[illegible] **الثاني** [illegible] **والثالث** [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
عن المعارض **سؤال** هرگاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
جواب [illegible]
[illegible]
سؤال [illegible]
جواب [illegible]
[illegible]
مقام دوم [illegible]
[illegible]
مقام سوم [illegible]



در امور متعلقه بموقوف علیه بنی بکر تمیم معین و موقوف علیه نیز چند امر است اول آنست که موقوف علیه جایز التملک باشد پس
وقف کردن بر میت جایز نیست دوم آنست که موقوف علیه می باید موجود باشد پس وقف کرده بر معدوم مثل حمل [illegible]
اما این هرگاه کسی اولاد نداشته باشد چنین اراده وقف نماید بر اولاد خود که بهم برسد صحیح نخواهد بود ملکه چنین است حال هرگاه
موقوف علیه حمل بوده باشد یعنی در بطن ام بوده باشد اینجا در صورتیست که وقف بر او بوده باشد مستقلا و اما هرگاه وقف بر موجود
و معدوم هر دو بوده باشد مثل اینکه وقف نماید بر موجود اولاد خود و هم چنین و آنکه در بطن ام بوده باشد یا بعد از این بهم
رسد وقف صحیح خواهد بود سیم آنست که موقوف علیه باید مشخص و معین بوده باشد پس هرگاه وقف بر احد الشخصین نماید
باطل خواهد بود مثل اینکه بگوید وقف کردم این را بر یکی [illegible] اما اینکه موقوف علیه عام بوده باشد
مثل اینکه موقوف علیه عام بوده باشد مثل اینکه بگوید وقف کردم این را بر هر فردی از افراد انسان چهارم آنست که موقوف
علیه مالک تواند شد پس وقف بر عبید و اما صحیح نخواهد بود پنجم آنست که وقف بر نفس واقف نبوده باشد خواه این بحیا
بوده باشد که بگوید این را وقف کردم بر خود که کلا یا حاصل آن موقوف را بجهت خود قرار دهد یا بعضی از آن را خواه در امور متعلقه
بید یا با لواحق مثل اینکه چنین قرار دهد که [illegible] صرف معیشت خود یا صرف خود نماید یا [illegible] و مصارف
رد مظالم او نماید یا بصرف صوم و صلوة او نموده باشد ظاهر اینست که وقف در جمیع صور مذکوره باطل بوده باشد فی الصحیح عن
احمد بن الفضل قال سالنا اباعبدالله عن الرجل یتصدق ببعض ماله فی حیوته فی کل وجه من وجوه الخیر و قال ان احتجت
الی شیء من مالی او من غلته فانا احق به اتری ذلک له و قد جعله لله و کیف یکون حاله اذا هلک الرجل ایرجع میراثا او یمضی صدقة [illegible]
ششم از امور معتبره در این مقام قبض است یعنی لزوم وقف موقوف است بر اینکه موقوف علیه بقبض موقوف علیه یا متولی وقف باشد
پس هرگاه واقف پیش از قبض فوت نماید یعنی صیغه وقف را جاری نماید و بتصرف موقوف علیه یا متولی نداده باشد چنین وقفی لازم نخواهد
بود یعنی هرگاه موت واقف پیش از قبض موقوف علیه مال وارث خواهد بود مخفی نماند که قبض معتبر است در وقف مگر در چند
صورة اول آنست که ولی اجبر بر وقف نماید بر ولد صغیر خود یا اولاد صغار خود در این صورة قبض موقوف علیه لازم نیست
[illegible] همان تصرف بودن موقوف در تصرف واقف که ولی شرعی [illegible] کفایت میکند در لزوم وقف دوم چنین
الی مثل حال الداست در این حکم دوم آنست که موقوف در تصرف موقوف علیه بوده باشد پیش از قبض [illegible] ملکی در تصرف
شخصی بوده باجاره یا بعاریه [illegible] همان تصرف سابق کفایت میکند در لزوم وقف
سیم آنست که واقف خود متولی وقف بوده باشد پس هرگاه واقف ملکی را وقف نموده و تولیه وقف را بجهت خود قرار داده در
چنین صورة لزوم وقف توقف ندارد بر قبض همان تصرف داشتن متولی کفایت میکند چهارم آنست ملکی در تصرف شخصی
بوده بعد مالک او را وقف نموده بر مصارف خاصه و تولیه وقف را بر همان شخص متصرف قرار داد در این صورة نیز محتاج
بقبض نیست همان تصرف سابق متولی کفایت میکند در لزوم وقف **مقام چهارم** در بیان صیغه وقف است و صیغ
وقف متعدده است حاجت باستقصاء همه نیست لهذا اختصار مینماییم بذکر آنچه اصرح در وقف و اسلم از شبهه بوده
باشد و آن لفظ وقفت است و آنچه در نظر دارد که وقف نماید بعد از این لفظ ذکر نماید که وقفت الکتاب المعین علی فلان [illegible]
لله و قربة الی الله و وقف [illegible] است که این چیز را وقف نمودم بجهت رضای خداوند عالم جل شانه و از اینکه
معتبر در وقف دوام و تابید است باید ذکر نماید بعد از موقوف علیه [illegible] کرده باشد مثل اینکه
گوید وقفت ذلک الکتاب علی زید و بعده علی اولاده و بعد انقراض اولاده علی طلبة الامامیة و اگر اختصار نماید بهمان
وقفت ذلک الکتاب علی زید [illegible] وقف را منقطع الاخر میگویند و وقف نیز صحیح [illegible] خواهد بود و بعد از فوت
زید ظاهر اینست که منتقل میشود بر ورثه واقف و چون که بسیار تطویل بود اختصار بهمین نمودیم **سؤال** شخصی مالک

مزارعان

مزارعان و بغداد و اراضی چند بود که سالی تقریبا معادل پانصد تومان مداخل و منافع آنهاست و چند سال قبل از این
صیغه وقفی بدون موقوف علیه جاری ساخته باین طریق که [illegible] قربة الی الله و طلبا لمرضاته وقف نمودم فلان و فلان
مزرعه و بغداد را [illegible] مادام الحیوة [illegible] بجهت خود و بعد بر اولاد ذکور و هرگاه از ایشان [illegible] الابعد فالابعد [illegible]
و بعد بر اولاد [illegible] و هکذا [illegible]
اطعام نماید و تعزیه ابا عبدالله الحسین [illegible] واقف منافع املاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر احدی بگوید که [illegible] حضرت ابی عبدالله [illegible] شرط وقف قرار داده [illegible] موقوف علیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] وقفی باطل است [illegible] موقوف علیه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** زید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]

دیدکه این لفظ احیانا از زمان بوده باشد چنانکه مقتضای ظاهر لفظ است بنابراین حکم نمود که صیغه صادره از این شخص در مقام انشاء
وقف صحیح معتبر بوده لکن [illegible] وقف توقف دارد بر قبض [illegible] و این محقق شده و بعضی [illegible] موقوف
علیه اگرچه ظاهر اینست که کفایت بکند لکن [illegible] بعض از اولاد ذکور [illegible]
[illegible] صحیح [illegible] بلی [illegible] بعض از اولاد [illegible] ساکن بوده و هم چنین [illegible]
بعض از ذکور [illegible] نظر باینکه ظاهر این است که [illegible] کفایت [illegible] لکن نظر باینکه مقتضی وقف [illegible]
لازم است [illegible] صحیح پس خالی از اشکال نخواهد بود اگر [illegible]
کرد ساکن در آن بوده است و هم چنین [illegible] اشکال [illegible] در این مقام [illegible] این است که [illegible]
[illegible] ذکور [illegible] موقوف علیه [illegible] ذکور شده است [illegible]
[illegible] ظاهر این است [illegible]
[illegible] ذکور [illegible]
احداث [illegible] ظاهر این است [illegible]
احداث [illegible] **سؤال** شخصی ملکی [illegible]
[illegible] وقف نموده [illegible]
وقف بشخصی اجاره داده است در مدت شش سال [illegible] اجاره و قبل از انقضای مدت [illegible] وقف نموده
[illegible] قرار داده [illegible] قرار داده و [illegible]
اجاره فوت شده [illegible] واقع است و شخص واقف [illegible] بلدی دیگر [illegible] خارج [illegible]
بلد فوت شده [illegible] صحیح است [illegible]
[illegible] باطل است [illegible] شخص [illegible] وارث [illegible] **جواب** [illegible]
این سؤال محتاج بیان چند مطلب است **اول** آنست که واقف [illegible] شخص [illegible] متولی نموده **مطلب دویم** آنست که واقف
همان شخص [illegible] متولی [illegible] **مطلب سیم** آنست که [illegible] قرار داده [illegible]
[illegible] صورت اول [illegible] آنست که [illegible] باشد [illegible] اجاره [illegible]
متولی داد در این صورت ظاهرا وقف صحیح و لازم است [illegible] در این صورت [illegible]
[illegible] وقف و این ظاهر [illegible] دوم آنست که [illegible] وقف [illegible] اجاره شد اجاره [illegible]
[illegible] اجاره [illegible] صورت [illegible] وقف صحیح و لازم است **مطلب چهارم** آنست که [illegible]
[illegible] اجاره فوت شد [illegible] در این صورت وقف باطل است [illegible]
در صورت ثانی و ثالث ظاهر اینست که وقف صحیح [illegible] باشد **سؤال** چه میفرمایند در خصوص اینکه شخصی ملکی را وقف نموده [illegible]
[illegible] که حاصل و منافع [illegible] صرف [illegible] و استیجار صوم و صلوة [illegible] واقف شود و هم چنین [illegible]
[illegible] واقف شود آیا این وقف صحیح است یا نه و اینچه میفرمایند در خصوص اینکه شخصی بگوید فلان ملک را وقف کردم که حاصل
و منافع آن صرف [illegible] [illegible] ذکر [illegible] صرف شود یا [illegible]
[illegible] باشد **جواب** این مشتمل بر چند مطلب است **مطلب اول** آنست که شخصی ملکی را وقف نماید که حاصل و منافع
[illegible] و استیجار صوم و صلوة [illegible] واقف شود [illegible]
[illegible] این وقف [illegible] لکن نظر باینکه [illegible] حکم [illegible] فرموده [illegible]

علیه از جمله ارکان وقف موقوف علیه است در چنین [illegible] موقوف علیه نباشد [illegible]
موقوف علیه که از جمله ارکان وقف است [illegible] موقوف علیه [illegible] اگر فرض اینست که حاصل
و منافع موقوف صرف [illegible] و صوم و صلوة خود [illegible] موقوف علیه خود واقف خواهد بود و این باتفاق علما [illegible]
باطل است و از این قرار که مذکور شد [illegible] صرف استیجار صوم و صلوة [illegible]
[illegible] واقف شود [illegible] است [illegible]
[illegible] و هم چنین [illegible]
[illegible] واقف شود هم چنین است در [illegible]
[illegible] **قال** العلامة نور الله مرقده [illegible] في التذكرة ولو وقف على غيره [illegible] الوقف عليه [illegible] من ريع الوقف
[illegible] على نفسه [illegible]
[illegible] الاشاعة [illegible] لو وقف على نفسه ثم على [illegible]
[illegible] بطل الوقف [illegible]
[illegible] در حکم [illegible] مصارف [illegible]
[illegible] و صوم و صلوة [illegible]
[illegible] است [illegible] کلام [illegible]
[illegible] صوم و صلوة شده باشد [illegible]
[illegible] صوم و صلوة [illegible]
[illegible] مناسب [illegible]
[illegible] در صورت [illegible] ظاهرا وقف صحیح [illegible]
وقف [illegible] **اول** آنکه [illegible]
دوم آنکه [illegible]
[illegible]
اما اول [illegible] ظاهر [illegible] در این مقام [illegible]
بر نفس خود شده [illegible] موقوف علیه کرده [illegible] ظاهر نیست
[illegible] خلاف ظاهر است چنانکه [illegible]
[illegible]
[illegible] هکذا [illegible]
[illegible] هکذا هر گاه [illegible] وقف [illegible]
[illegible] هکذا هر گاه خود وقف کند [illegible]
[illegible] وقف [illegible] صوم و صلوة [illegible]
[illegible] صوم و صلوة [illegible]
[illegible] وقف [illegible]
[illegible] وقف [illegible]

والله یعلم انتهی کلامه بعینه و این کلام منطبق است بر آنچه از ... ظاهر است و علامه ... ظاهر مذهب ملک خلد
ظاهر است مقتضی آنست که وقف بر خود کردن در حال حیوة منقطع الاول شود صحیح است و این منقطع الوسط است چه وقف بر نفس که در ضمن این
صورة صحیح است بنا بر این بایه است که وقف بر خود غایتش بعد از آنکه مخصوص وقف عنه جز بوده باشد بهمان دلیل صورة وقف
منقطع الوسط خواهد بود و این با نقل فقها از جمله امور ممنوع در وقف تحریر است ... نقل ... بود بنا بر این قبیل است که وقف
نفس بوده باشد در حال حیوة لکن نفع موقوف عاید او شود در حال حیوة بلکه عاید او شود بعد از فوت **سؤال** علما و عظما [illegible]
و فقهاء کرام اثنی عشریه چه میفرمایند در این مسئله شرعیه که زید املاک خود را وقف صحیح نموده باین طریقه که نصف مال او در
عام بهر خیرات معینه بوده باشد و نصف دیگر وقف بر اولاد بوده باشد باین نوع که نصف از نصف که ربع کل بوده باشد وقف
بر سید کمال الدین که یکی از احفاد واقف است و نصف دیگر وقف بود بر برادر او باشد یعنی سید شمس الدین و سید فخر الدین
بطنهما علی السویه و بعد از ایشان بر ذکور اولاد ایشان بهمین کیفیت که یاد کرده شد یعنی بر اولاد اولاد ایشان بطن بعد بطن
نسلا بعد نسل و بعد از آن بر اولاد اولاد اولاد بطنا بعد بطن و نسلا بعد نسل و العیاذ بالله بعد از انقطاع نسل وقف باشد بر ...
جناب حضرت ... مذکور انتهی کلام الواقف بعد از آن جمعی از علماء و مجتهدین در عبارت ... تشبث کرده اند
که ترتیب از متعلق است بطون ثلثه مذکوره یا آنکه بعد از بطون ثلثه الیوم الغیبه ملحوظ است و در صورة تعلق بکل بطون
الیوم الغیبه موقوف علیهم جمع کثیر میباشند و تقدیم بعضی بر بعضی معلوم است ... بعضی دیگر ...
و مسئله دیگر آنکه الیوم معلوم نیست که موجودین از اولاد سید کمال الدین میباشند یا از اولاد دو برادر دیگر یا در صورة
مشکوک نفس موقوفات چه باید کرد و حکم بر ترتیب یا بالسویه مسئله دیگر که مجتهدین اختلاف کرده اند این مسئله غایتش
یا موقوف علیهم باید تابع رأی مجتهد باشند که متولی تقلید او میکند یا موقوف علیهم تابع مجتهد خود شوند بانه
هر یک بولی هر مجتهدی که خواهند و اگر ... انگریزی ... خداوند ... جزاهم الله خیرا
جواب بسمه تعالی شانه آنچه بعضی از فضلا ... کرده ... طبقات کرده باشد بطن اعلی مقدم است بر بطن اسفل
اما تقدیم بر کمال الدین مثلا بر اولاد خود نظر باینکه استحقاق که انقضاء موقوف ... موقوف بر آنست که منصف
باشد بر صفت موقوف علیه بودن نظر بقرار دادن واقف که فرموده بعد از آن بر ذکور اولاد ایشان انصاف موقوف علیه بودن
اولاد موقوف با انقضاء او است یعنی با وجود او اولاد متصف بوصف موقوف علیه بودن نیست و اما تقدیم اولاد سید کمال الدین
مثلا بر اولاد اولاد او پس مقتضی این دو کلام واقف در چنین است **اول** عبارت بالسویه اولاد اولاد ایشان **دوم** آنکه کلام واقف
بطنا بعد بطن نسلا بعد نسل و اما تقدیم اولاد اولاد سید کمال الدین مثلا بر اولاد اولاد اولاد او پس نظر بکلام واقف است که ...
بعد از آن بر اولاد اولاد ... و صفت موقوف علیه ... اولاد اولاد اولاد ... مشروط بعدم اولاد اولاد است پس با وجود
اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد ... و همچنین ... اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد ... پس ظاهر است که
عدم اتصاف موقوف علیه بودن اولاد اولاد اولاد اولاد در صورة وجود اولاد اولاد و اولاد ظاهر است و همچنین است در صورة
انقضاء اصل و وقف پس انقضاء موقوف علیه بودن اولاد اولاد اولاد اولاد محکوم به بقاء است تا آنکه شود مقتضی موقوف علیه بودن
و همچنین عدم استحقاق انقضاء موقوف علیه ثبوت بود پس او نیز محکوم به بقاء است تا آنکه ثابت شود مقتضی استحقاق و در صورة
مفروضه تحقق مقتضی معلوم نیست نظر باینکه احتمال ... باشد در کلام واقف ... و بعد از آن بر اولاد اولاد
اولاد بطنا بعد بطن و نسلا بعد نسل نظر بعموم ... ترتیب ... احتمال آنکه مقتضی تقدیم باشد ... بنا بر قول بآنکه
بطنا بعد بطن مفید ترتیب باشد پس ظاهر است و اما آنکه مفید ترتیب نبوده باشد پس نظر باینکه بر طبقه اولی قرار داد وقف بر تقدیم
او بر طبقه ثانیه و همچنین در طبقه ثانیه قرار داد در تقدیم او بر طبقه ثالثه و همچنین در طبقه ثالثه قرار داد در تقدیم آن بر طبقه رابعه

و این معنی ظاهر است که مراد واقف ترجیح طبقات متقدمه اعلی بر اسفل بوده ملکی در عبارت این در طبقه اولی و ثالثه نظر بطبقه موقوف علیه مقدم
موقوف علیه مقتضی ... نیست در صورة انتشار موقوف علیه و کثرة آن ... مخصوص ... که فرمود واقف ... مابین
بوده باشد در صورة انقراض اولاد اولاد اولاد و هکذا در اقارب واقف چنانچه تصریح بآن شده در کلام واقف **مجملا** نظر باینکه
استصحاب از جهة این راه مقتضی عدم انتقال است در صورة رجوع اعلی باسفل و ... در صورة عدم وجود اولاد تا بنسل ...
اولاد پس معلوم نیست ... در حکم ... ترتیب در کل طبقات **دوم** آن مطلب که استفتا مشتمل بر آنست آنست
که شخص معلوم نیست که موجودین از اولاد سید کمال الدین میباشند یا از اولاد دو برادر او میگویم این مشکل بچند صورت متحقق است **اول**
آنست که میدانیم اولاد سید کمال الدین و اولاد دو برادر او موجود میباشند لکن شخص نیست در این صورة اگر بعضی از موجودین مدعی
این میباشند که ما از اولاد سید کمال الدین میباشیم و منازعی بجهة او معلوم نباشد بلا معارض قول او مقبول است و احتمال دارد که ...
کمال الدین و برادران ... تسلیم ... منازعی بجهة او معلوم نباشد ... دیگران و ظاهر آنست که در اولاد اولاد اولاد اولاد و هکذا ...
مابین ذکور و اناث ... باشد در این که جمیع موقوف علیهم میباشند و اگر چه ... مدعی این مطلب بوده باشند ...
شخص ... احفاد سید کمال الدین ... دو برادر ... هر دو موجود میباشند لکن شخص نیست که کدام یک از احفاد سید کمال الدین میباشند
و کدام یک از احفاد دو برادر و هیچ یک ... مدعی بوده باشند یا باشد لکن معارض موجود باشد در این صورة اگر ممکن بوده باشد
تفحص و تحقیق میبایست نمود و در صورة عدم امکان رجوع بقرعه ... میبایست نمود ... **صورة ثانیه**
آنست که مشخص است که احفاد واقف موجود است لکن مشخص نیست که از اولاد سید کمال الدین بوده باشند یا از اولاد دو برادر او یا هر دو
این صورة ... از رجوع بقرعه لکن ... اولاد سید کمال الدین ...
مخصوص باولاد دو برادر سید کمال الدین ... مشتمل بر ... باشد ... بعضی از ایشان ...
صورة ثالثه آنست که از احفاد سید کمال الدین موجود است و کسی از احفاد دو برادر سید کمال الدین موجود نیست یا از احفاد یکی از
دو برادر سید کمال الدین موجود است و از احفاد برادر دیگر موجود نیست اگر چه در کلام واقف تصریح بحکم چنین صورة نیست لکن ...
نیست در ... این صورة ... منتقل شود بار اقارب واقف چنانکه در صورة انقراض کل نسل واقف
مفروض شود و همچنین است حال هر گاه کل نسل سید کمال الدین منقرض شود و نسل دو برادر او موجود باشد و احتمال آنکه در صورة
انقراض نسل احد اخوین سهم ... منتقل شود ... و بوارثه ... اگر چه ... آنست ... وقف منقطع
الاخر ... دور نیست که ... انقراض نسل ... از انقراض نسل ... بعضی از موقوف علیه **مطلب چهارم**
در استفتا حاصل آن آنست که اقارب واقف که موجودند ... بعضی مقدم ... معلوم است چنانچه بعضی ...
و بعضی ... میباشند ... در این مقام ... رجوع بقرعه شود نظر بعموم کل مجهول ... بالقرعه والله سبحانه هو
العالم بحقایق احکامه و ... **سؤال** اگر در مسجد درخت میوه دار ... بوده باشد و کیفیت وقف آن معلوم
نباشد آیا کسی میتواند ... تصرف نماید یا نه و هر گاه درخت ... در مسجد ... و انتفاع ... بوده باشد حکمش ... وقف
باشد **جواب** در صورة عدم علم بکیفیت وقف ظاهر آنست که جمیع مؤمنین از آن درخت منتفع توانند شد ... بعضی ...
مانع از تصرف بعضی بوده باشد یا ... نظر ... موقوف ... و اگر ... مسجد ... بوده باشد و کیفیت وقف
معلوم نبوده باشد ظاهر آنست که ... **سؤال** شده که ... مکان ...
سلطان ... در باب ... موقوفات ... معتبر ...
... والله ... الشرح ...
... بعد از آن ... ایشان ... اولاد ... ایشان ...

هر یک از ذکور اولاد ذکور حصر پدر خود را شرف نماید اگر چه هم موجود باشد و هم چنین ترتیب جاری باید داد اینکه در هر طبقه و شجره ذکور اولاد
ذکور باقی باشد بشرط تقدم آباء در هر شجره بر اولاد خود و اگر جماعه با هم یکی از ذکور اولاد او در اولاد ذکور المنتسب الیه بالاب و ان نزل منقرض
باشد تولیت حصر او با اولاد اناث او منتقل بوده باشد و اگر اناث و منقرض باشد پس با شوهر زوجه ذکور با ذکور اولاد اکور در آن شجره باشد منتقل با
و اگر منقرض باشد در اولاد در جمیع طبقات و شجره ذکور منسوب الیه بالاب منقرض شوند تولیت با اناث اولاد ایشان منتقل بوده باشد
بشرط تقدم بطن سابق بر لاحق در هر شجره و ثلثان دیگر بجا دلت مین بعد علی مثال الیه هر کدام که موجود باشد منتقل بوده باشد بعد
از تعدد ایشان بمذکور اولاد ایشان انتهی کلام الواقف طاب ثراه و بعد انتخلد واسطه تولیت شرعی حصر از موقوفات مزبور منتقل گردید
بمیرزا لطف الله که از احفاد واقف است و میرزا لطف الله مزبور را دو پسر بود میرزا علی و میرزا محمد تقی و حسب الشرط واقف تولیت حصر
میرزا لطف الله مابین دو پسر او میرزا علی و میرزا محمد تقی بالمناصفه منقسم شد و میرزا علی را پسر دختر بوده و حصه تولیت او منتقل
شد بدو دکور او میرزا لطف الله ثانی و میرزا لطف الله ثانی بغیر فرزندی وفات یافت و از او دختری ماند نه ذکور و نه اناث و میرزا محمد
تقی را اولاد ذکور و اناث بوده ... هاشم و یک نفر همشیره زاده مسمی بمیرزا محمد و یک نفر اولاد اناث که همشیره میرزا لطف الله
ثانی است ... حال موجود ... اگر ... انما ... استنباط ... فرمایند که تولیت
حصه میرزا لطف الله ثانی شرعا بکدام یک از ... باشد با ... میرزا محمد تقی است که هم شیره میرزا لطف الله ثانی است
یا با همشیره زاده او میرزا محمد یا با میرزا محمد هاشم حکم شرعی او را بیان فرمایند **جواب** بحسب ظاهر بنا بر ... اختصاص
اختصاص تولیت وقف مزبور است بمیرزا محمد هاشم مذکور و هیچ ... اولاد اناث میرزا محمد تقی که همشیره میرزا لطف الله ثانی است
و میرزا محمد ... تولیت وقف مزبور ... بعد میرزا لطف الله باعتبار اینکه مرحوم واقف طاب ثراه
تولیت وقف را ... انقضاء جمیع اولاد ذکور و اناث هر یک ذکور ... مذکور ... در آن شجره است
و ... میرزا محمد تقی ... میرزا لطف الله ... شرعی وقف ... بعد از فوت
محمد تقی که ... وقف ... میرزا لطف الله ... اگر ... وقف ... انقضاء
ذکور اولاد ... اولاد ... میرزا لطف الله ذکور اولاد ... تولیت ... وقف
با اناث اولاد ... میرزا لطف الله ... با اناث اولاد ... اولاد ذکور
مع ... در صورتیکه ... با اناث ... اولاد ذکور ... امامها
در ... باشد ... اگر ... ذکور اولاد ذکور المنتسب الیه بالاب
و ان نزل منقرض باشد ... باشد و اگر اناث ... منقرض ... در اناث اولاد
بلکه باشد ... ذکور اولاد ... باشد ... میرزا محمد ... اینکه
اگر چه ... ذکور ... با الاب باشد یا بالام لکن کلام مرحوم
واقف ... بعد ذکر العبارة ... اولاد او در جمیع طبقات و شجره ذکور منسوب الیه بالاب الی آخر ... که
مراد او ... بالاب ... میرزا محمد هاشم ...
بالاب ... منسوب ... بالاب ... باشد ...
چنین ... ذکور منسوب ... باشد ... که ... ذکور منسوب
باشد ... مراد ... اگر ظاهر ... اول ...
... ذکور اولاد اولاد ذکور المنتسب الیه بالاب الی آخره معین است در اراده
اولاد ... ثانی ... ظاهر ... باشد ... اگر اراده ...

کاشف الغطاء

شجره ... است ... واقع در شجره ... بودن ... ذکور ... باشد ...
... ذکور ... باشد ... اگر ... ظاهر ... بعد
اینکه خلاف ظاهر است بلکه ظاهر ... واقع در شجره است ... ثانی ... اینکه
... منسوب ... باشد ... اگر چه ... ثانی
... ذکور ... منسوب ... میرزا لطف الله ثانی ...
... **سؤال** ... وقف ... اولاد ذکور ... اولاد ذکور ایشان
و شرط نماید که هرگاه یکی از اولاد ذکور ذکور اولاد ذکور نباشد و اولاد اناث باشد تولیت حصه او منتقل شود با اناث او و بعد
از آن ... اناث باشد ... ذکور شجره دیگر باشد و یکی از ذکور اولاد ...
اولاد ذکور ... باشد ... اناث ... باشد ... تولیت منتقل شود ... اناث ... از اناث ...
شود و اولاد ... تولیت حصه ... اقرب ذکور ... اولاد ... مسئله را
... **جواب** ... الآخر ... علی ...
... تولیت حصه ... منقول ... عبارة مرحوم واقف طاب ثراه ...
... اولاد ذکور ... اولاد ... ذکور المنتسب الیه بالاب و ان نزل منقرض باشد تولیت حصه او با اولاد
اناث منتقل ... اناث ... منقرض ... ذکور ... اولاد ذکور ... باشد منتقل باشد ...
عبارة ... در صورة انقضاء ولد ذکور ... ولد ذکور تولیت حصه ... باشد ... اولاد اناث از اولاد اناث
بودن خارج ... در صورة ... دختر ... شده ... دختر ...
اولاد ذکور ... مرحوم واقف ... دختر ... باشد ...
این دختران ... مرحوم ... واقف مرحوم ... منتقل
... احتمال انتقال تولیت حصه ... دختر ... ذکور ... اولاد در صورة وجود دختر ...
... مرحوم واقف ... تولیت ... منتقل بوده ... اناث ... دختر ...
احتمال انتقال تولیت ... اقرب ذکور ... اولاد ... شرط ... باطل خواهد بود پس تولیت ... حصه ... دختر ...
... در صورة ثبوت ... منتقل ... **سؤال** در باب ...
العلیة العالیة دام ... مرحوم ... اند ... العام ان
مال مرحوم ... عالیات ... بعد ...
وقف ... فرموده اند ... موقوفات ...
عالیات ... معین ... مرحوم ... اند ...
مرحوم ... وقف ... باشد ... موقوفات ... صورة دارد **جواب** اما املاک موقوفه ...
عالیات ... وقف ... وقف ... شده ...
داده ... در چنین صورة لازم است وقف املاک ... وقف ...
... املاک ... موجود بوده ...
... موجود ... صحیح باشد ... در چنین ...
معدوم ... معدوم خواهد بود پس وقف در چنین صورة منقطع

در صورتی است که ان ذکور مساوی با اناث در بخشیده بوده باشد و اما در صورتی که حظ اناث مقدم باشد بر
حظ ذکور بدر این صورت سهم ذکور مساوی باشد از انجا حاصل میشود من باب مرجح بودن ذکور را در این فرض حق زاید
بود و سهم ایشان حق الولیه است بخلاف الکر هر گاه ذکور با اناث در بخشیده بوده باشد در این وقت خارج حق التولیه هستی
هست از جهت موقوف علیه بودن شرط سلیمان بن خزاعه مدبود **سؤال** زید اماکن بوم را با ماما وقف اولاد ذکور خود کرده
بطنا بعد بطن بعد از چندی بعضی از اولاد ذکور متوفی شده اند و از ان متوفی ذکوری باقی مانده ابا اولاد این متوفی
بالعام خویشان در املاک وقف سهیم میباشند یا اینکه مادام بقای اولاد زید اولاد اولاد او را از املاک وقف بهره
نیست **جواب** جواب از این سؤال موقوف است بملاحظه وقفنامه و اعلم ما دون ملاحظه جواب مشخص نمیشود و مع ذلک ممکن نیم
که هست مراد از بطنا بعد بطن اماده ترتیب است که اراده است و مراد اماده تعمیم است اگر مراد اول است با وجود ولد ولد ولد را
حق نیست و در فرض مخالف ابد برد خلاف انکه مراد ثانی بوده باشد نتیجه بجز کوله برجوع بوقفنامه است وهو العالم
بحقایق احکام **السؤال** یا مولینا ما تری جنابک فی رجل عمد بدون من الناس لا علی وجه الشرع بل بطریق الظلم والغصب
وصار منه لا یؤدی بدینه ولا یکون همه رد الدین کما هو شأن الحکام والسلاطین ویعضد بابنه ابنه فصل عن الحبس لا یجدون
علی ما یوف بدیهم وبعضها متوفون لا یمکن فیوقف هذا الرجل بعض اماکنه من قبل ابنه منه ومقاره لصرف الخیر وما بر
مصارف للسلمین ویموت الرجل هل انعقد هذا الوقف حتی لا یبع للدیان بیع النصف فیجبر باع وجاز لهم نعقد ویبیعهم الخرف
فیه وقفنا او اموال ویجب علی الوارث رده علی الدیان بیع جمیع اطراف المسئلة ببیان شاف کان لم یکن مبارعها
الجواب اعلم ان جواب هذه المسئلة یستدعی بیان ان الوقف مع اشتغال الذمة بحقوق الناس یکون علی اقسام
الاول ان یکون له عین لخروج عن الاموال طایع لاداء الدین بل اضعاف ذلک و حصر الوقف فی هذه الصورة عالا یعتریه
شک وریب **والثانی** ان لا یکون عین الموقوف ما یفی باداء دیونه بل لم یکن له عین الموقوف اصلا او کان لکن لم یمکن
بانتزاعه واخذه ویکون المدعی لدخل الوقف لاضرار ارباب الطلب والظاهر ان الوقف هنا محکوم بالبطلان اذ الوقف
من الموال مهتی عند ولم یمکن ... قصد القربة المعتبرة فی الوقف وما ذکر یظهر انه لا اختصاص له بهذه الصورة بل
کلما یحقق فیه ان الوقف هنالک لاجل الاضرار بارباب الطلب ینبغی ان یحکم بالبطلان وان کان نص خبر الصورة المذکورة لکن
نقول لا اضرار فیما اذا کان غیر الموقوف عن اموال ما یکون وافیا باداء الدیون لا یخ من اشکال **والثالث** ان یکون اموال مایفی
اداء دیونه ومع ذلک وقفها کلا او بعضا ولم یکن الداعی علی الوقف هو الاضرار بارباب الدیون لکن کان یجبر
بحیل الحاکم والظاهر بطلان الوقف هنا ایضا **والرابع** مثل الثالث الا انه لم یتحقق الحجر من الحاکم الحاکم اگرچه حدیث عقبه
بالکر صحیح مروی در تهذیب موهم بطلان و نفاذ است روی عن جعفر بن عیسی العبیدی قال کتب احمد بن حمزه الی ابی
الحسن ع ... مات صاحبه فعلیه دین لا یفی ما له فکتب ع یباع ... فی الدین وابن حدیث مذکور در کتاب فقیه
نیز هست و در انجا مذکور ... چنانچه در جهد بر لفظ صاحبه هست و با بن نیز مذکور است در
بعضی نسخ تهذیب بی حمادی بخط مدینه ... بر لفظ مدین حدیث محمل معانی متعدده است احتماد بر اینکه ان
نمود بین حکم ببطلان باین جهت عمده ان عنوان ... مستفاد ان کلمات فقها صعب است نظر باینکه در مفلس حکم ببطلان تصرفات
او در وقتی میشود که حاکم شرع حکم بحجر او کرده باشد مادامیکه محجور علیه نشده تصرفات او محکوم بصحت است
سؤال علمای امامیه و فقهای اثناعشریه چه میفرمایند در این مسئله شرعیه که فرد معروف هست از شرکا ...
حضرت امام حسین ع بمجتهد ... کرده وجه منافع آنرا بچه مصرف باید خرج کرد بمصرف زوار با بمصرف کربلا یا بمصرف
فقرا یا باید بمجتهد جامع الشرائط داد که او خود داند که هر قسم از اقسام را که صلاح داند بکند و دیگر زحمت

کشیده

کشیده جواب او را بنویسد که نزد خداوند ثواب ضایع نخواهد شد **جواب** تشخیص این مطلب موقوف بملاحظه وقفنامه است
اگر فرض شود که در وقفنامه چنین ثبت است که وقف است بر جناب سید الشهداء ظاهر اینست که صرف در تعزیه آنحضرت و مرمت بقعه
شریفه ایشان و صرف در فرش و موقوفات آن همه جایز باشد لکن اگر انحصار شده شمع و ... بقعه شریفه ایشان شامل اسم باشد از غیر
آن وهو العالم بحقایق الاحکام **سؤال** در دهستان در ملک ... بوده مشهور بامام زاده و شیخ نعیم نام در ان
مکان ساکن بود امام زاده خراب و منهدم گردید تقریبا صد و پنجاه سال میباشد بعد از ان شیخ کریم نامی اراده تعمیر ان را نموده
و موقوفات نداشته و ندارد اهل قریه بار آن راجع نمودند و وارث شیخ نعیم حضور داشتند کلا اعتراض نموده که شیخ کریم بسیار زحمت
متوجه بوده باشد شیخ کریم امام زاده را تعمیر نموده و مددا بجا فرار گرفته امام زاده رونق یافته از اطراف اتفاق و زوار آمد و رفت دارد الحال
ورثه شیخ نعیم ادعا ... کرده اند که تولیه امام زاده با ما میباشد استدعا آنکه حکم شرعی ... تولیه با ما
کرد تولیه امام زاده با کم میباشد که از انجا رفتار شود اجرکم علی الله **جواب** با فرض اینکه ان بقعه موقوفات ندارد و ورثه شیخ
نعیم مستند ادعای تولیه بر چه چیز میکنند اگر مدعی تولیه بر بقعه میکنند با این معنی که شخصی این بقعه را ساخت و وقف نمود و تولیه را
بشیخ نعیم نام واگذارد بعد از او باولاد و اولاد اولاد او تعلیق ... او لا وقف بقعه را ثابت نمود ممکن اینکه ان بقعه را عمره وقف
نموده باشند و بر هر دو صورت ... از انقراض نموده باشد شیخ نعیم نام اگر چنین است معروض این است ان بقعه خراب
و منهدم شده پس موقوف باقی نمانده است تا این شخص که ورثه شیخ نعیم باشد مالک ادعای تولیه در ان نموده و این بقعه
که حال ساخته شده بقعه سابق نیست بلکه نظر بفرض سؤال ... این بقعه بقعه ایست که شیخ کریم نام بمعونت سلطانان احداث
نموده اند پس ورثه شیخ نعیم نام که ... تولیه داشته اند بر بقعه سابقه ادعا تولیه ... در این بقعه که احداث شیخ کریم نام
بمعونت سلطانان شده مسموع نیست وهو العالم بحقایق الاحکام

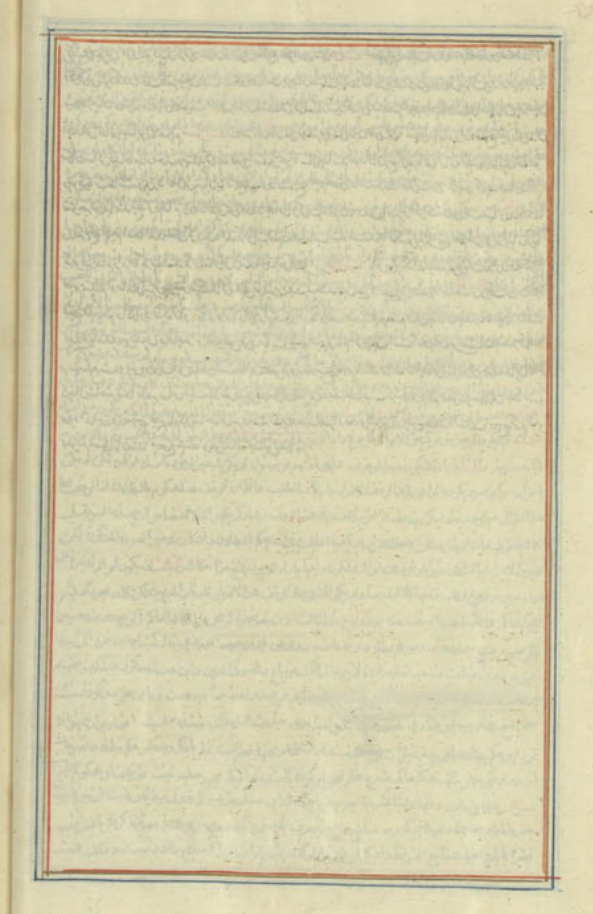
کتاب الهبات

سؤال هرگاه شخصی در حال صحت خود بگوید که فلان اشیاء را بولد خود واگذاشتم و نه صیغه صلح و نه صیغه هبه و نه صیغه بیع بعربیه نه فارسی جاری کرده باشد بمحض واگذاشتم اشیاء مال ولد او خواهد شد یا نه **جواب** این ولد اگر کبیر بوده یا صغیر بوده و او ولی تصرف او بوده یا نه اگر کبیر بوده و این نحو باو گفته باشد که فلان چیز را بتو واگذاشتم و او نیز گفته باشد که قبول کردم و تصرف را نیز داده باشد ظاهر این است که همین مالک میشود و دیگر [illegible] را حق نیست و اگر [illegible] لفظی شده باشد لکن شخص بوده باشد که [illegible] در آن تصرف [illegible] نموده باشد و تصرف را او داده باشد باز آن شخص مالک میشود و اگر چنین نبوده باشد ظاهر از کلمات فقها این است که این شخص مالک نمیشود پس جمیع [illegible] در آن شریک خواهند بود مگر اینکه [illegible] و اگر ولد صغیر بوده باشد و چنین گوید که فلان مال را [illegible] ولد صغیر خود واگذاشتم و [illegible] از جانب او قبول کردم در این صورت ظاهر این است که [illegible] کلام در آن چنانکه مذکور شد

سؤال شخصی ملکی را بشخصی هبه نموده و بعد نادم شده میتواند رجوع نماید یا نه **جواب** هرگاه آن ملک را [illegible] نداده باشد بلا اشکال رجوع میتواند نمود و اگر [illegible] داده باشد [illegible] در آن نموده باشد [illegible] رجوع میتواند نمود و اگر [illegible] بوده باشد [illegible] رجوع نمیتواند نمود و اگر [illegible] معوضه است [illegible] باشد باز رجوع نمیتواند نمود [illegible] در مخالف دعوی اجماع نموده که رجوع نمیتواند نمود [illegible] در این دعوی اجماع نموده که رجوع نمیتواند نمود [illegible] و این [illegible] است

سؤال هرگاه [illegible] در حین مرض موت [illegible] شرعی [illegible] بخانه [illegible] نماید [illegible] در این صورت [illegible] در مرض موت [illegible] نماید و بعد [illegible] دیگر [illegible] کند شرعا صحیح است یا نه **جواب** [illegible] هرگاه [illegible] باشد [illegible] کان [illegible]

سؤال [illegible] شیطان محافظت نماید [illegible] خویشان [illegible] بوده با وجود این [illegible] **جواب** [illegible] **سؤال** هرگاه [illegible] ملک [illegible] حق [illegible] مال [illegible] باقی [illegible]



این بکره دکه ثلث مال الشخص باشد [illegible] **جواب**

[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible] **جواب** [illegible]

سؤال [illegible] **جواب** [illegible]

سؤال [illegible] **جواب** [illegible]

سؤال [illegible] **جواب** [illegible]

سؤال [illegible]

باخوات خود هبه شرعیه نموده واخوات او که معین میباشند قبول هبه را نموده الحال کاغذی در مقابله دارد ... آیا این هبه
صحیح است یا نه **جواب** ازین صورة استفتا ظاهر میشود که شخص مالک کل مایملک خود را هبه نموده باخوات خود واخوات هم قبول
هبه را نموده اند لکن قبض واقباض محل تأمل است در صورتیکه مسطور نکرده اقباض وقبض شده باشد هبه صحیح نیست بلکه مایملک
آن شخص بعد از فوت او منتقل میشود بوارث شرعی او چنانچه مثل آنست که هبه نشده باشد والله العالم **سؤال** هرگاه شخصی بولد صغیر
خود خانه هبه نماید بعد ... [illegible] ... والد او را حصه [illegible] چون بعد ولد صغیر که خانه مزبوره
در [illegible] من صغیر بود ... [illegible] ... معین خود منتقل نموده وان مبلغ را [illegible]
الحاجات ماکول وملبوس او نموده ... [illegible] ... موجود است ... [illegible] ... بنابر لازمه خانه مزبوره
در تصرف والد بوده ... [illegible] ... لازم صحیح وحقی است یا نه [illegible]
بیدا نمایم باشد این حرامست چه چیز است اولاد ... [illegible] ... خود هبه میکند ... [illegible] ... ولد را که ام
باید ازقیمت خانه محسوب داشته باشم ... [illegible] ... ام آن قیمت خانه محسوب ندارد بر [illegible]
الکر والدین هم نکند ... [illegible] ... در حال صغر ... [illegible] ... در حال کبر ... [illegible] ... را بلهاد
[illegible] ... نکند تا محتاج ... [illegible] ... صلی الله علیه وآله ... [illegible] ... ومالک
لابیک ومع ذلک کلام والد در ... [illegible] ... صحیح است اگرچه ... [illegible] ... **سؤال**
هرگاه شخصی مدعی ... [illegible] ... وشاهد ... [illegible] ... حاکم ... [illegible] ... دارد
... [illegible] ... **جواب** ... [illegible] ... مثل
ابکر ... [illegible] ... هبه نموده ... [illegible] ... موضوع ... [illegible] ... این هم
مسموع نیست واگر مال ... [illegible] ... والد ... [illegible] ... داده است ... [illegible] ... او
مسموع است

کتاب الهدایا والعطایا

سؤال شخصی که از ولی فقیه و ولایت که جامع الشرایط نباشد مثل ولات این طرف هدایا و غیره اخذ احلال است یا نه جواب اگر از باب رشوه باشد البته حرام است بلکه از معاصی کبیره است و اگر از باب هدیه بوده باشد ضرر ندارد و فرقی در این باب مجتهد و غیره ما بین آنکه جامع الشرایط بوده باشد یا نه نیست

کتاب الوصایا

سؤال زید وصیت کرده که ثلث مال این را استیجار حجة الاسلام و صوم و صلوة ملة معینه کرده باشد و بجمیع مخلفات از او منقول و [illegible] منقول ثلث او مبلغ شصت تومان [illegible] است و در مدة عمر تقلید مجتهد [illegible] کرده [illegible] که حجة الاسلام و صوم و صلوة استیجار کرده [illegible] کفایت نمیکند در این صورت صوم و صلوة بجا آورده با حجة الاسلام و در صورتی که حجة الاسلام باشد حج میقاتی بجا آورده [illegible]

جواب حج میقاتی [illegible] مذکور استیجار کرده [illegible] **سؤال** علماء اسلام [illegible] چه میفرمایند در این مسئله شرعیه که هرگاه زید [illegible] با [illegible] باشد و بجمیع مشاعر [illegible] در مسئله [illegible] معادل [illegible] ماه فوت شده در این صورت بیان فرمایند که مصالحه [illegible] زید کلاه صحیح است یا نه **جواب** اما وصیت [illegible] در آن نفس که آن ثلث [illegible] در حال صحت بوده باشد یا در حال مرض [illegible] مصالحه [illegible] پس اگر مصالحه [illegible] باشد یعنی بازاء مصالح [illegible] باشد که معادل آن بوده باشد [illegible] لازم [illegible] اصل [illegible] و اما اگر [illegible] شده باشد یعنی [illegible] معادل آن نبوده باشد ظاهر [illegible] لانه [illegible] اصل [illegible] بوده باشد **سؤال** شخصی [illegible] خلق [illegible] والدین [illegible] و وارث شرعی او [illegible] و زوجه [illegible] طفل صغیر [illegible] است که [illegible] صالح [illegible] بد [illegible] مذکور [illegible] مصالحه [illegible] والده [illegible] شهادة بر این خصوص [illegible] مذکور [illegible] و شاهد [illegible] خصوص [illegible] مذکور [illegible] والده [illegible] طلا و [illegible] باخراج [illegible] ثلث اخراج کند و [illegible] **جواب** اگر از [illegible] شهادة و [illegible] حاصل بشود [illegible] ظاهر [illegible] حاصل [illegible] [illegible] شاهد [illegible] بمقتضای شهادة [illegible] مصالحه [illegible] اصلی [illegible] چنین [illegible] سهم [illegible] و سدس [illegible] والده [illegible] مگر طفل صغیر [illegible] ظاهر [illegible] معاملة [illegible] [illegible] طفل صغیر [illegible] صورتی که [illegible] ثلث [illegible] صالح [illegible] **سؤال** شخصی [illegible] مکه معظمه [illegible] که [illegible] ثلث [illegible] ثلث [illegible] [illegible] ذکر نموده [illegible]

وچنین نا

و چنین نا چیز [illegible] ذکر شده [illegible] مذکور [illegible] این [illegible] مگر [illegible] در این صورت [illegible] ثلث [illegible] **جواب** این کلام [illegible] ثلث [illegible] این شخص [illegible] این [illegible] [illegible] ثلث آن مالی است [illegible] ثلث [illegible] که جمع [illegible] ثلث موضوع [illegible] **سؤال** [illegible] هرگاه شخصی چند نفر وصی [illegible] ثلث [illegible] موصی قرار داده [illegible] بالاستقلال [illegible] موصی [illegible] پسر [illegible] زوجه [illegible] [illegible] که این تابع املاک بوده باشد [illegible] ارث میبرد یا نه **جواب** در صورتی که چند بالاشتراک و الانفراد [illegible] قرار داده موصی [illegible] کل ثلث معروف قرار داده موصی [illegible] لازم باشد که ثلث [illegible] [illegible] **سؤال** [illegible] بثبوت شرعی [illegible] حاکم شرع [illegible] حاکم شرع حکم موصی [illegible] بوده که از ترکه موصی [illegible] حالة شرعی بوده [illegible] الذکر [illegible] **جواب** از قرار [illegible] صورة استفتا ظاهر میشود که [illegible] شرعیه بوده [illegible] [illegible] موصی [illegible] حاکم شرع [illegible] موصی بوده [illegible] بوده **سؤال** هرگاه شخصی [illegible] ناظر قرار داده باشد [illegible] ناظر یا [illegible] قرار داده باشد [illegible] [illegible] **جواب** در صورتی [illegible] وصی [illegible] شخصی [illegible] [illegible] ادعا [illegible] معارض در این دعوی [illegible]

کتاب الوصایا

کران مال فایده خصوص است ... [illegible]

مثل اینکه ورثه منکر وصایت او باشند ... [illegible]

... [illegible] ... **سؤال** ... [illegible] ... **جواب** ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... **سؤال** ... [illegible] ... **جواب** ... [illegible]

[illegible]

از وصی ندارد بلی آن اشخاص مالی که بوصی داده اند میتوانند از او مطالبه نمایند و اگر مال الموصی در دست آن اشخاص نبوده بلکه امانه بوده
نزد ایشان و حال امانه داران اشخاص بشخصی دیگر داده باشند یا آنکه دادن خلاف شرع نموده اند در صورت خود ضامن لکن در این صورت
بعد از ثبوت یا اعتراف وصی بر اینکه عین امانه نزد او از آن اشخاص گرفته است این شخص میتواند که امانه خود را از آن
اشخاص گرفته مطالبه نماید یا آن شخص وصی و ایشان ضامن نیستند که آن اشخاص مال را دو دادن یا شخص
وصی نمایند و اگر اعتراف نمیکند ... شده که دعوی کرده که فلانه مبلغ را
من از او گرفته ام برداشتم شنیدم و وجه است که اعتراف نموده که ... اگر اعتراف
نکرده است حکم بوجوب حق برای او ... حق صورت ندارد و اگر اعتراف کرده بوجوب حق ... از این
ثبت یا اعتراف کرده که فلانه مبلغ ... باید داده یا شیء یا مالی را معین نموده که این شخص ... مال المیراث که ...
در صورت اول ... ندارد که بر وی مال او ... مردم ... حق مال او ...
مالک مختار است در ... اگرچه ... باشد که بعد از مردم ... مال را ... حق سادات
بده چه ممکن است که ... اگرچه حاکم شرع بوده باشد ...
که مال معین را ... نظر باینکه ... هرکاه ... باشد ...
که خود ... دارد باشد و در صورت ثانیه ...
کرده ... داده و ... لکن بعد از ...
سال ... استحقاق ... باشد در این صورت ... این است که ...
نمود چه ممکن است که ... باشد ... احتیاط
در ... و اگر فرض شود که چنین ... در این صورت اگر ... حاضر است ...
ظاهر ... حاکم شرع نظر
بولایت کرده ... مالک ... استحقاق ... بخصوص ... شخصی
... باشد ... اگر این شخص ...
حاکم شرع ... از سهم امام ... باشد ظاهر این است که ... کند
لازم نبوده بلکه صاحب مال ... حاکم شرع ... والله ...
اگر ... از سهم سادات در صورتی که ...
... ظاهر این است ...
... باشد ... این شخص ... وکیل ...
... هرکاه چنین کاری ... باشد
اگرچه خلاف شرع نموده لکن ممکن است ... نظر باینکه ...
... اشخاص ... باشد ...
مالک ... **سؤال** زید در حال ... وصی و وصیت
چند که ... سادات ... زید ...
... استحقاق ... باشد ...
... **جواب** در صورتی که این مبلغ از سهم سادات

بوده

بوده و قرینه از کلام موصی بر ایصال بمحلها از مستحقین سادات نبوده باشد میتواند داد **سؤال** زید فوت شده و عمرو را وصی
خود کرده و زوجه خود را قیم صغیر خود کرده نظر باطمینانی که باو داشته و حال وصی زوجه را قیم قبول نمیکند و میخواهد قیم دیگر
مشخص کند آیا زوجه حسب الوصیه قیم میباشد یا نه **جواب** اگر مراد اینست که عمرو را وصی در امور خود نموده و امور متعلقه بصغیر
و امور صغیر را بزوجه خود مفوض نموده بنا بر این عمرو را مدخلیتی در امور صغیر نخواهد بود بلکه امور صغیر با او مفوض بزوجه
موصی خواهد بود و عمرو را تسلطی بر عزل او نیست بلی هرگاه خیانتی از آن زوجه در امور متعلقه بصغیر ظاهر شود حاکم شرع
او را عزل نمایند امور صغیر را مفوض بهر کس که صلاح داند خواهد نمود **سؤال** زید خانم سفری که منتظم شده و الده خود را وصی نموده
و کاغذی نوشته و والده که وصی است و صیت نامه را مهر نموده و زید وصیت نموده که هرگاه من در این سفر فوت شدم رخت کرد
تصرف صغیر بیاشد باو بدهید که من جمیع رخوت را باو بخشیدم و زید در سفر فوت شده و والده زید که وصی است بوصایای
او عمل نموده و رخوت صغیر را میگوید نمیدهم آیا والده زید تسلط دارد که رخوت صغیر را ندهد یا اگر رخوت که زوجه
بخشیده مال صغیر میباشد **جواب** در صورتی که وصی اعتراف نماید که موصی اقرار و اعتراف براین نموده که من رخوتی که در
تصرف زوجه است باو بخشیدم وصی باید بمقتضای این بخشیدن رخوت را در چنین صورت از صغیر نسترد و نمیتواند نمود **سؤال**
زید فوت و ثلث متعلقات که باید بمصارف زید برسد الا لازم است که از هر جهت از اولاد مخلفات و متروکات و بیوتات و
مستغلات و مطالبات باید ثلث مفرز شود یا جمیع را بقیمت عادله دادند و ثلث را منظور دارند که بمصارف زید منوی
رسیده باشد و دیگر چه میفرمایند در این مسئله که هرگاه وارث چیزی را که از مال زید متوفی بقیمت عادله و ضمیمه تشخیص ثلث
قیمت نموده باشد و وارث از حق و ثلث نشده باشد و بر دارد و ثلث قیمت از جهت مصارف زید متوفی منظور داشته و بر
قبول نمیکند یا نه **جواب** در صورتی که میت در حال حیوة ثلث از اموال خود را تعیین نموده ... در مصارف معینه
ادا نماید و هرگاه تعیین نموده و وصیت در ثلث از جمیع اموال خود کرده باشد وصی ثلث کل متروکه را از منقول و غیر منقول
خواسته باشد ثلث میت در رد و ثلث یا لاشاعه خواهد بود ... در اموال مشترکه خواهد بود و وصی باید ...
در تقسیم قرارداده الله ... خواهد شد با ... از ... میشود و ... ثلث با ... در صورت انتفای
تعیین از موصی اختیارات با وصی خواهد بود ... **سؤال** زید وصایای از ... باقی را بشخصی فروخت ...
حیوة و وارث ... چند نفر اولاد صغیر ... شده اند ... که این معامله ... موصی نموده ... اما
بدون ثبوت عدم ... از ایشان ... میباشد یا نه **جواب** از صورت سؤال ظاهر میشود که ... مذکور از ثلث موصی بوده ...
مال صغار ... اولاد موصی ... در این باب ... باشد ... باشد **سؤال** زید فوت شده ...
و ... وصیت ... که بعد از فوت من از مال من چیزی ... داده باشید که برادر من از مال من
چیزی باو رسیده باشد آیا در این صورت چه قدر وجه مقدار از مال او داده میشود بر برادر او **جواب** مذکور در احباد
و مصرح ... که ... که هرگاه کسی وصیت نماید بشیئی از مال خود حمل میشود بر ... مال او لکن
ظاهر این است این در صورتی است که ... باشد که مراد موصی ... معلوم است یا علم باینکه مراد موصی
... حمل باین ... و در این ... علم حاصل است که مراد موصی که بگوید که چیزی از مال من ... بدهید
... احتیاط در این مقام این است که ... گذشته باشد **سؤال** هرگاه زید عمرو را اجیر نماید در
... مبلغ مشخص و رد ... سنه نماید عمرو اجیر زید را ... لازم و وصی ... نماید ...
وصایای مذکوره را ... باشد که بعد از فوت او ... را انجام
دانقاسپیقا نماید داعی ... وصایای او بوده باشد و بعد عمرو اجیر احدی ... وصی مذکور را با در این

لازم است ... نموده ...

ابن ... عام

صورة نابد با استیفای خود باقی است و استیفای حق خود را از اموال متفرقه جمیعا میتواند نماید و وصی جد را فیلولی برابو بیا[شد]
باشد **جواب** وصی در خصوص استیفاء دین موصی با حکم در صورتیکه عالم بوده باشد باشتغال ذمه موصی از حاکم مستقل در استیفاء
حق میباشد و هرگاه چنین وصایا بود بعض عقد لازم متحقق شده باشد موصی به در بعض از چنین وصی نخواهد بود و هرگاه موصی بعد
از آن نصب وصی دیگر نماید و در آن قید بالانفراد ننموده باشد تعدد وصی در چنین صورة اگرچه موجب نفع استقلال هر یک میشود
لکن در صورت مذکوره که وصی یکی را وصی نمود در بعض عقد لازم و داعی بر آن بعضی از موصی به قبول و بعضی از وصی این بوده باشد
که مساطین استیفای حق بوده باشد نصب وصی دیگر بعد از آن رافع استقلال آن وصی نمیتواند شد بلکه بهمان حالت استقلال خود
باقی است وصی جدید معاون او در این باب محسوب خواهد شد **سؤال** زید در حال مرض موت حکم نمود که اموال او را هم مذکور بعد خرج بعد
وجه فدیه چیز و پسر دیگر اگر خدا کند و چند جریب ملک با وی بدهند و چیز اینها و از آن مرض شفا یافت بعد از دو سال بیمار شده فوت
شد آیا این وصیت صحیح است یا نه **جواب** هرگاه این وصایا موقت بهمان وقت بوده باشد یعنی باین نحو بوده باشد که اگر من در این مرض
فوت شدم این وصایا را بجا آورید و بعد از آن وصایا باطل میباشد بمقتضای آن عمل نمایند و تخلف از آن جایز نیست
نظر باینکه موضوع نیست که ملک دیگر علاوه استثنای این وصایا **سؤال** زید و عمرو اخوینی با یکدیگر شریک بوده باشند و هر دو مقر حکم محاذی
مشرف شوند با تفاق هم و زید در این بین اماره ممات در خود مشاهده نموده عمرو اخ خود را وصی در جمیع امور خود نماید و اولاد زید
هم صغیر بوده باشند و عمرو مزبور وصی بر صغار هم بوده باشند و چون عمرو وصی شراکت اخ مرحوم زید و در جمیع امور او مطالبات و محاسبات
و دیون و صغیر را کاملا مطلع میباشد یا در خصوص دیون موصی هرگاه علم داشته باشد وصی مزبور هر چند طلب حق شرعی
بوده باشد نمیتواند تعجیل خود عمل نموده اداء دیون موصی را عزله و هرگاه خود طلبکار باشد میتواند استیفا نماید یا از
صغیر و زوجه موصی میتواند مطالبه بکند یا نه **جواب** وصی هرگاه عالم بوده باشد باشتغال ذمه موصی بحقوق الناس میتواند بمقتضا
علم خود عمل نموده اداء دیون موصی نموده باشد در صورت علم وصی باشتغال ذمه در مقام اداء احتمال اداء موصی در حال حیوة و عدم احتمال
ابراء از جانب صاحب حق و در اداء دیون موصی محتاج بقسم استظهاری نیست هم چنین وصی شراکت موصی هرگاه خود طلبی داشته
باشد از موصی استیفاء حق خود را از ترکه موصی میتواند نمود و زوجه او را نمیرسد که معارض او شود در این باب **سؤال** زید نام
وصیت نماید که فلان مبلغ به همشیره زاده هایم که سه همشیره باشند آنها بر ثلث بدهند و یکی از سه همشیره متوفات گردیده و
ما بقی آنها منحصر است بدو هم شیره آیا حصه آن متوفات بدو هم شیره میرسد یا نه **جواب** در صورت مفروضه ظاهر این است که سهم
همشیره متوفاة را مثل میدهند بوارث شرعی او و چیز دیگر مفروض این است که وارث شرعی متوفاة منحصر است در دو همشیره
پس سهم متوفاة را بدو هم شیره او میدهند بالمساوات **سؤال** شخص موصی وصی را تعیین کرده نظیر نموده تا زنی ای خود قرار داده که در
بمصارف صوم و صلوة و رد مظالم و زکوة برساند و این شخص موصی سه نفر اولاد ذکور دارد که مدیون درجات او ضایع میباشند آیا آن وصی
ان مبلغ زکوة یا آن یا بر رد مظالم با اولاد موصی میتواند بدهد یا نه **جواب** بلی میتواند داد هرگاه جامع شرائط اخذ زکوة بوده باشند
بلکه در این صورت با اولاد موصی دادن در حقیقت اولی بوده باشد و اگر رد مظالمی است که تعیین صاحب عین آنها نشده باشد بلکه اولاد
موصی در صورت فقر و استحقاق میتوانند بدهد بلکه اولویت در رد مظالم مذکوره استحقاق آنها کوئی است **سؤال** صغیره عمرش بود سال رسیده
باشد و بحال خود نباشد و سه ماه بیمار باشد و وصیت نموده خادمه یکی یکی داده پیش قبل از فوت دیگری بیچ پوم قبل از فوت
استدعا چنانچه معین نموده کرده وصیت صحیح است و وارث منکر در باب اداء صلوة است **جواب** صغیره در سن نود سالگی
رسیده یا عشر ان میشود که صرف شاد در حال خود و هم چنین وصیت از طرف خود باشد [illegible] وصیت صغیره محکوم بصحت است که در
صورت تکسبکه مدعی خادمات اثبات نماید با آن نماید و اما اشخاص وصیت اول اکر وصیت اخیر [illegible] و ملاحظه بحری و منافی با وصیت اول است
لازم است عمل بمقتضای وصیت اخیر شود و اگر بحویث که جمع ما بین هر دو وصیت ممکن است عمل بهر دو نمایند و اگر در بعضی



منافاة دارد و در بعضی دیگر منافاة ندارد در آنچه منافاة دارد عمل بمقتضای وصیت اخیر است و در آنچه منافات ندارد عمل بهر دو نمایند
جواب هرگاه شخصی در حین خود در حال صحت اموال خود را سه ثلث و دو ثلث را تقسیم اولاد خود کرد او را نما نماید و یک ثلث را بجهة
خود منظور داشته و وصی هم قرار داده که بعد از او بمصارف معینه برساند و اولاد هم امضای این مطلب را نموده اند الا بعضی از ایشان که
صغیر بوده آن و خود و کل بر عدم امضا نموده و مسلمی که از این حرکت گذشته فقط از ثلث خود را فروخته است و مدعیهم بیکی آن
را گرفته صلح نموده در حال حضور ما بقی را بمصارف معینه ساقط کرد داده و به وصی خود از عهده که صرف نماید یا ورثه کبار را بعد از امضا
میرسد که بعد از فوت والد در جمیع عمل نمایند و مطالبه سهم خود نمایند یا خیر و یا امضا یکی از آنها که صغیر بوده صحیح است یا خیر
و آیا بیع و صلحی که در حال حضور از ثلث خود نموده صحیح است یا خیر و سبب هم خود یک تقسیم او شود یا خیر خلاصه فرمایند انما الامر جمیع
شرع و احکام لاینکر بحق اطلاع شریف میرسد اعلام فرمایند که هیچ سکوت نکنند و این التماس که در این ولایتها مستند حد الیها
علی اورا آورده اند و مطلع بر دین دار نمیدونند میسازد و طالب ختون ما ایدیم هستند و امر را مشتبه میکنند **جواب** این سؤال
مشتمل بر چند مسئله است اول اینکه هرگاه کسی وصیت نمود و متعلق وصیت را داده بر ثلث از شخص کبار و ورثه مطلع شده و این وصیت را
امضا داشته اند آیا در حال حیوة آنها بعد از فوت میتوانند رجوع نمایند یا نه **جواب** ظاهر اینست که امضای کبار ورثه خواه در حال
حیوة موصی بوده باشد یا بعد از ممات موجب لزوم آن میشود و این مطلب در لغت بعد از ممات موصی محل وفاق است و اما امضا در
حال حیوة اگرچه محل خلاف است لکن مختار و مشهور ما بین فقها در این صورة بمتحین استلزام محلیه میتوانند نمود و این مشهور ما بین
فقها است بلکه میتوان دعوی اتفاق متاخرین فقهائنا قدس الله نفسهم ارواحهم بر این نمود و مستند این مطلب احادیث معتبره است از جمله
حدیث صحیح است که ثقة جلیل القدر محمد بن مسلم از جناب کاشف الاسرار عالم ائمة بن جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن
حضرت از آنحضرت مردی وصیت کرده و ورثه او حاضر بوده ملتمس اجازه آن وصیت نمیدند لکن بعد از ممات موصی نقض آن وصیت کرده آیا
جایز است در حال انکار رد نمایند آنچه را که معهود اشتراط از آن کرده بودند در حال رجوع حضرت در جواب فرمودند لیس لهم ذلک
و الوصیة جائز علیهم اذا اقروا بها فی حیوته و مسئله ثانیه اینست که هرگاه بعضی از ورثه صغیر بوده باشد و دیگری بجای او
امضا نماید این امضا موجب لزوم میشود یا نه این مسئله محل اشکال است بلی هرگاه ولی جد او موصی بوده مثل اینکه فرض شود مادر
جنین و سطح بوده ولد صغیر از جانب صغیر امضا داشت در این صورة ما دام که شخص میشد که این امضا بر خلاف مصلحت صغیر
شده ممکن بود که بگوئیم که عمل بمقتضای آن لازم بوده باشد و اما هرگاه ولایت موصی بیان لزوم مجبور خود صحیح بوده باشد اجازه
نعل خود را از جانب صغیر حق بوده باشد حکم بلزوم عمل بمقتضای آن اجازه مشکل است بلکه ظاهر این است که عمل بمقتضای
آن نتوان نمود نظر بعموم ادله دالة بر عدم صحت وصیت زیاده از ثلث مثل حدیث صحیح محمد بن ابی عمیر عن مرازم عن عمار الساباطی
عن ابی عبدالله علیه السلام قال الرجل احق بماله ما دام فیه روح فان اوصی به فلیس له الا الثلث عمل بمقتضای ادله الزیادة صحة
وصیت متعلق به زیاده از ثلث لازم است که اجازه را دلیل دلالة کند بجواز در این صورة این دلیل مخصص این عموم خواهد بود
موضوع اینست که مخصص ما نیم مگر اجازه یک دلالة میکند که در صورة امضای ورثه عمل بمقتضای آن میتوان نمود و این شامل محل
کلام نیست قطعا پس در مثل موضوع وجه مخصص نیست بعموم ظاهر حیث نیست بحل بمقتضای عموم لازم است پس در محل کلام اجازه
موصی از قبل صغیر بمقتضای عموم نخواهد بود بلی هرگاه فرض کنیم بحکمی قطعا صلاح صغیر در آن بوده باشد مثل اینکه علاوه بر آن
ملک الحصه سهم صغیر را او متقبل نماید بعید نیست لزوم امضا او از نقل کلام خارج است و چون لزوم در صورة انتفاء آن معتبر شود
مسئله ثالثه این است بیع و صلحی که بعد از آن در ثلث خود نموده صحیح است یا باطل اشکالی در بعضی از جهت ظاهر نیست نظر
باینکه عدول از وصیت در خصوص وصی جایز است هر وقت از اوقات که خواهد و عدول چنانچه قولی میشود فعلی نیز میشود بیع
و صلح از جمله عدول فعلی است اشکالی در عدول از وصیت مسئله رابعه این است که آیا اینکه صلح در بعضی از ثلث موجب فساد در تقسیم میشود





باشد بعد بکر مخالف آن از آن جائی نبوده باشد و حق الوقوف ندارد ملک اختیار با وصی است و در مبلغ معین را تسلطی بر وصی نیست بنا بر ابنجه
ظاهر از صورت استفتا است بلی هرگاه وصیت بر وصی بخصوص همین مصرف تعلق گرفته باشد خارج از محل اشکال خواهد بود سؤال هرگاه
شخصی وصیت خواهد نمود قیام بامور وصایت نماید و دیگری تابع او باشد دیگری بدون قیام با تبعیت امور بهم و رضیح بکند آیا آن باینها امور
وصایت مخصوص است و یا در صورت چنین لازم نیست بالاکه وصیت مطلق است کرا از او بکیرد جواب بمعرفت مسائل جواب نظر باینکه وصی
بمقتضای امر الهی جلت عظمته لازم است که بمقتضای وصایت معمول داشته باشد بنا بر این دیگری بما نیفرا و عمل انداختن بوده اگرچه دیگر بوده
بوده باشد و در صورتیکه تعرض وصیت بکسی باشد خواه انکسی نباشد یا مرد مرد و صحیح خلق ضرف در امور موصی نمیتواند تعرض بکند
بازنده کار انجانب وصی پس هرگاه عنین و بحوالی قدام بامور وصایت موصی عمل باید باعلم اذن و وکالت تحقیق حق هر دو سؤال زید وصیت
و ثلث مال زید در حق وصی زید موصی عمرو که بکفر از وقت زید وصیتی است چندی بعد از فوت زید بقرض قادر گردیدار وصی کرد بد
و میاکد وجوه وضوی در مسلمانان که بدین ادا در صورت موصی وصی مخصوص نمیتواند آن جهت ثلث اموال زید عمرو وصی را کرده
زید موصی است از مشغول ذمه مسلمانان دو آورد با جبر جواب زید مرحوم با مصارف مجمله خود قرار داده است بالعموم مخصوص بآنه بجهت
چنین وصیت کرده است که وصی ثلث مال او را بلطائف مصارف بر حرف نماید در صورتیکه قرار داد موصی آن شده که وصی مال او را معروف
در مطلق مصارف بر صرف نموده باشد ظاهر آنست که وصی میتواند از ثلث موصی اداء دین بعضی از ذمه موصی را نموده باشد خواه سوای
بوده باشد یا زنده باشد لکن در صورت ثبوت مطلب که اشتغال ذمه وارث متوفی شد بوده باشد بحقوق ناس و نرکات و وفاء باداء دین
نماید در چنین صورت هرگاه شخص متوفی مدیون بوده خواه وارث موصی بوده باشد یا از وارث او نبوده باشد هم بکر مدیون بوده
اداء ثابت باشد و ترکه نداشته باشد کریان اداء دین او شود یا بعضی بکر ترکه او کفایت نکند وصی میتواند مال موصی بصورت معروف
اداء دیون مسلمان متوفی را نموده باشد و اما هرگاه معین مصارف نموده باشد پس ان مصارف منحصر بآنچه که از ادای دین معروف
باشد اگر وصی آن است ثلث اینکه قرار داده ثلث را بصرف صوم و صلوة او نماید یا بنای مساجد و مدارس نموده باشد و همچنین در
چنین صورت قطعا لازم است که وصی صرف ثلث نموده باشد بهمان مصارف منحصره و تعدی از آن مصارف بغیر آن نمیتواند نمود
مگر در صورتیکه ثلث علاوه از آن مصارف بوده باشد و در علاوه تفویض امر او بوصی نموده باشد در چنین صورت بتفویض بکر در
اول ظن شده میتواند نمود سؤال هرگاه زید وصیت کند بعمرو که ثلث معینی از مال او را بوجه شرعی معامله کند و هر
سال منافع حاصله او را بنظارت بکر بمصارف معینه رساند و عمرو اما که الحال بذمه برداشت و حساب او هر سال بمصارف معینه
بر سانند و بعد از مدتی عمرو فوت نماید و تتمه آن مال بذمه او باقی مانده باشد و ترکه او وفا بادای دین او نکند و او را وصی
بوده باشد خالد نام و خالد وصی عمرو مطلع باشد بر وصیتی که زید بعمرو نموده و بر آن مصارف معینه و جهت ترکه عمرو وفا باداء
دین او نکند خالد و وصی میخواهد که از مال خودش نفس عمل اداء دین موصی خود را که عمرو باشد بکند آیا صحیح است که خالد خودش بآن
مصارف که زید موصی او تعیین کرده بود برساند بقصد اداء دین عمرو بدون اذن و اطلاع بکر ناظر عمرو و رفع ذمه میشود یا باید
اطلاع بر خالد بنحو کفالت و اطلاع بکر ناظر بوده باشد که هرگاه بدون اذن و اطلاع ناظر خالد از مال خودش بنفسه بالمصارف معینه
برساند بقصد اداء دین عمرو بتوفیق اطلاع خواهد بود و عمرو بعضی بقدر باقی مانده خواهد بود جواب نظر باینکه مقصود بعد بقاء
وصیت زید است که وصی عمرو است لهذا خالد وصی عمرو چنین عمل را میتواند نمود اگرچه باطلاع ناظر بوده باشد نظر باینکه موصی
خالد که عمرو بوده باشد از قرار یکه ظاهر از سؤال میشود چنین وصیتی نموده است بلکه انتفای اذن از زید موصی خود در انجام
ذمه بالجمله فعل عمرو و در چنین صورت امر وصیت زید موصی مفوض بحاکم شرع است پس اگر خالد وصی عمرو خواهد تحصیل برائت ذمه
موصی خود نموده باشد باید معادل بقیه تنخواه را از مال خود بحاکم شرع بدهد یا بصورت مصارف که زید موصی عمرو تعیین نموده
اگر چنین نماید ظاهر آن است که ذمه عمرو وصی او بری میشود انشاء الله تعالی سؤال شخصی وصیت نموده که شش سال نماز از

شش نفر بدرد ذمه من باقی میباشد از ترکه من این شش سال نماز را استیجار نمایید تعیین اشخاص را نموده و وصی بعد از فوت آن نموده بعد
شخص موصوف شده تکلیف وصی در این باب چه چیز است جواب نظر باینکه تعیین شش نفر حین الفوت در حق نایب لازم نیست
لهذا لازم است تعیین مستوجب عشر و تعیین در صورت فوت و هر یک از این نحو ممکن است که نایب در حین مرحبین نماید که من این عمل
میکنم بجهت یکی از این شش نفر که منظور موصی بوده و معین شده در ترتیب و متضمن بر سایر بین یا باین اجمال است نظر باینکه احاد
از جمله عقود است و عقد متعلق است از ایجاب و قبول نمیشود و این باین الفاظ جمیعا بما چه در ضمن لفظ مقصود شود و معلوم است لفظ
تدریجی الوجود است پس صدور صدور مقارنه میکشد واحد در آن واحد ممکن نیست چه جائی انکه در اسم بوده باشد بنا بر این بحث
گوئیم اجاره دادن موجب تعیین خود را بشناسد از برای آنکه شش سال نماز کند بجهت شش نفر بطوریکه ذمه او مشغول شود با این عمل موقوف است
بر معین بودن آن شش نفر و موجب ظاهر است از جانب مستأجر میشود بالفظ مثل اینکه میگوید که شش سال نماز میکنی
سالی بجهت زید و سالی بجهت عمرو و سالی بجهت خالد و همچنین بعد از طالب میگوئیم و مستأجر هم میگوید بجهت این عمل و آن
اجیر در حین عمل چنین نیت نماید که این عمل را من بعمل میآورم از جهت یکی از این شش نفر که اول معین شده بجهت موصی و باید
وهم چنین این عمل را بعمل میآورم بجهت یکی از این شش نفر که در تالی معین شده بجهت موصی و همچنین اگر مستأجر واحد بوده باشد
یا متعدد بلی اشکال لامیتوان کرد در صورت کجا یکی اجاره درند مرجع آن نکرده باشد بلکه میل نمیکند که ادراک کرده باشد سؤال
شخصی ... بوده باشد بجهت هر یک از این شش نفر وصیتی کرده که ثلث مال او بجهت ... و حال یکی از آنها فوت شده و
طبقه وصی در این باب چه چیز است موصی به مال و یا موصی است با مال الرد نه موصی له جواب موصی از وصیت خود رجوع
ننموده باشد اگر رجوع ننموده است مختص است موصی به مثل سایر ترکه موصی است و بمقتضای آن معمول میدارند و اگر رجوع از وصیت
ننموده موصی به مال الرد نه موصی له میشود که بعد موصی رجوع ننماید خواه موصی له فوت موصی له بوده یا بعد موصی له موصی له
وصیت بوده باشد در حال رجوع باشد ملک چنین است حال اگر چه موصی له قبل از قبض مرده باشد والمستند فیه الصحیح الصریح
الکلف عن محمد بن قیس عن ابی جعفر قال قضی امیر المؤمنین فی رجل اوصی لآخر والموصی له غائب فتوفی الموصی له الذی اوصی له
قبل الموصی قال الوصیة لوارث الذی اوصی له قال ومن اوصی لاحد شاهدا کان او غائبا فتوفی الموصی له قبل الموصی فالوصیة لوارث الذی اوصی له
الا ان یرجع فی وصیته قبل موته وما رواه ثقة عن محمد بن عمر الساباطی قال سألت ابا عبد الله ع عن رجل اوصی الی واوصی الی ان
اعطی عمی فی کل سنة شیئا فمات العم فکتب الخط ورثه الصحیح المروی عن عباس بن عامر قال سألته عن رجل اوصی
وصیة فمات قبل ان یقبضها ولم یترک عقبا قال اطلب له وارثا او مولی فادفعها الیه سؤال هرگاه موصی وصیت نموده و در وصیت
نامه قلمی داشته که از کل تنخواه اخراج حج نموده و من بعد وصیت نامه مبارکه که بعد از آن قلمداد مبلغ از برای الحج من ادا سازند
دائم قلمی نموده که قول ففعله بلغ انها الکلون و ثلاثة در نقد حصه حسابا در این صورت اخراج حج مقدم است بر اخراج دیون
مقدم با انکار ولکن الخراج دیون باشد و من بعد اخراج حج و تقویم ما بین دیون و مقتضای عبارت موصی میباشد یا نه
از دوری حضور وصیت نامه که سوادان در حضور همین استفتا قلمی شده است مفصلا بیان فرمایید جواب بنا بر منظور بجهت
صورت مذکوره یک صورت است که کل تنخواه قلمی شده وصیت نموده که بعد از وفات او نقد در این مرحوم بوده باشد در این صورت
کلام موصی که اول اخراج حج از کل تنخواه شود و بعد از آن ثلاثه بعد از وفات نقد شده مقتضی این است که اخراج حج از کل تنخواه
نمایند بعد از آن از بقیه تنخواه آنچه را که در دفتر موصی است از قبیل مرحوم در وصیت نامه اخراج نماید چه احتمال دارد که اخراج
حج از کل مال را بطریق تعدد با هم در نظر داشته باشد یا الا اینکه حج از کل اموال موجوده تعلق گرفته باشد و ایضا وصیت نموده
که ثلاثه و ثلاثین خذ این مبلغ را انصاحبان که گرفته بمصارف معینه همان مبلغ را صرف نموده باشد در حال جوع
بنا بر این لازم است که اخراج حج از کل تنخواه شود و بقیه دیون از بقیه تنخواه ادا شود صورت ثانیه آنست که اینها را بعینه

کر عادت و عادت بدهند دین درد مر موجبی نبوده باشد بلکه لعادته بوده باشد در صرف موجبی نه مخلوط با لموجبی بوده باشد یا نه در
این صورة اخراج حتی ان ما عدای اینها بباشد اخراج حتی ان کل الخمس در صرف لو بوده لانه بجهت در عبارة وجه نام جیز عیب که
دلالت کند برا ینکه کل الخمس مطلوب شده که عادت و عادت بدهند دین بوده باشد در وجه موجبی در عبارة استفتا مسامحه شده صورة ثم
است که بعضی از قبیل قسم اول بوده باشد بعضی از قبیل قسم ثانی حکم آن الخمس در دو صورة مذکوره شد ظاهر میشود با ینکه
الخمس املئه بوده اخراج حتی ان آن نماید و از ما عدای آن اخراج نماید **سؤال** مرحوم صدر در باب صوم و صلوة و حج [illegible]
حفظه الله کرسالی مبلغ شش تومان متوالیا استیجار صوم و صلوة نمایند و صلوة لیلة الوحشة و لیلة الدفن نقدی مبلغ پنجهزار
دینار [illegible] بدهند بندگان نواب امین الدولة العلیه العالیه که وصی بوده لذا سالی مبلغ چهار تومان [illegible] استیجار [illegible]
و صلوة لیلة الوحشة را نقدی [illegible] داده اما باید مبلغ دو تومان را هم از مال الوصی بدهند یا [illegible] هرگاه
نواب امین الدولة استیجار صوم و صلوة از مال خود نموده بعد از کلام است که از ترکات مرحوم استیجار صوم و صلوة نمایند مبلغ
شش تومان [illegible] هرگاه مرحوم [illegible] داشته و [illegible] ادای دیون و [illegible] نماید در این صورة [illegible] صوم
و صلوة [illegible] سالی شش تومان بدهند [illegible] و هرگاه مظالم [illegible] مرحوم بوده باشد که مستوعب ترکه شود
در این صورة رد مظالم مقدم است [illegible] قسم مقدم است [illegible] تفصیل از ایشان
فرمایند **جواب** هرگاه اشتغال ذمه بجهت [illegible] بوده باشد [illegible] زکوة [illegible] از همه
اینها اگر امور مذکوره [illegible] مستوعب [illegible] مذکوره از ترکه لازم و متعین است [illegible]
[illegible] امور مذکوره بوده باشد [illegible] صوم و صلوة کرده باشد [illegible] صلوة و صیام
[illegible] باشد [illegible] صوم و صلوة از ترکه [illegible] امور مذکوره بوده باشد [illegible]
بعضا [illegible] صوم و صلوة از ترکه [illegible] لازم است [illegible] ترکه در ادای دیون و مظالم و ادای
خمس و زکوة [illegible] هرگاه ترکه کفایت [illegible] ظاهر است [illegible] لازم است [illegible] ترکه شود در
ادای اینها و هرگاه کفایت [illegible] ظاهر [illegible] است [illegible]
[illegible] در چنین صورة [illegible] است که ترکه را [illegible] کفایت [illegible]
و زکوة نماید [illegible] صرف در ادای مظالم نماید [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] ظاهر [illegible] در ادای دین [illegible]
[illegible] صوم و صلوة [illegible] است [illegible]
[illegible] والد [illegible] صلوة [illegible] کرده [illegible]
بعضی [illegible] کرده [illegible] قضا [illegible] باشد و بعضی [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] قضای [illegible] باشد [illegible]
این خادم شریعت مطهره قضای [illegible] لازم است [illegible] فوت شده [illegible]
ندارد بلکه [illegible] لازم است [illegible] قضای [illegible] نموده باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کلام [illegible] قضای [illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] قضای جمیع صلوات بوده باشد [illegible]
والد [illegible] صوم و صلوة نموده باشد [illegible] ظاهر [illegible] هرگاه والد وصیت نموده

باشد بتدارک صوم و صلوة کل ایام تکلیف از ترکه او در چنین صورة عمل بمقتضای وصیت لازم است [illegible] از ترکه موصی بتدارک
جمیع نمازهای [illegible] باشد در این صورة [illegible] که عبارة از اکبر اولاد باشد در این مقام قضای صلوة لازم نیست لکن این
در صورتی است که ترکه بجهت بوده باشد [illegible] بوده باشد لکن کفایت همه صلوة
[illegible] در چنین صورة قضای کل صلوات [illegible] صورة [illegible] اکبر ذکور لازم است [illegible]
در این مقام [illegible] است که [illegible] در چنین صورة لازم است که اکبر ذکور [illegible] قضای صلوة [illegible]
[illegible] شده باشد [illegible] لکن [illegible]
این خادم شریعت مطهره [illegible] خواه [illegible] بوده باشد [illegible] اگر چه [illegible]
و هو العالم بحقایق الاحکام **سؤال** در باب [illegible] چه چیز است [illegible]
[illegible] دارد **جواب** [illegible] لازم است [illegible]
[illegible] حاجت [illegible]
[illegible] در این صورة [illegible]
شرع و [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بوده باشد
[illegible] در این صورة هرگاه [illegible] باشد و هم چنین [illegible]
اثبات [illegible] در چنین صورة این است [illegible]
و الان [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] تقسیم نماید [illegible]
[illegible] تقسیم کند [illegible]
کرده [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] داده [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] داده [illegible] ثلث [illegible]
از ثلث باشد [illegible] باشد
[illegible] تقسیم [illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شده [illegible]
[illegible] میکند [illegible]
[illegible] میکند [illegible]
[illegible] وصیت [illegible]
[illegible] میکوید [illegible]
[illegible] میکند [illegible]
قسمت نماید **جواب** مقتضای [illegible] این است که [illegible] بوده [illegible]

منکوحه بشوهر

کردن او بکند که نقش او انتقال هم بکند و قبول وصایت بکند و بکه تقسیم ما بین ورثه نماید مظهر این است که ثلث که شرع

لهذا ظاهر این است اخراج ثلث بعنوان خود پس ثلث را علاوه ... تقسیم نماید و اما مبلغ ...

[illegible]

سؤال ...

[illegible]

جواب ...

[illegible]

سؤال ...

[illegible]

جواب ...

[illegible]

سؤال ...

[illegible]

کل اکل بخواه خمس آنرا سوای ثلث موضوع نموده باستصواب مجتهد جامع الشرائط بسادات مستحق الخمس برسانند آیا بمقتضای این
عبارت اوصیا باید از جمیع مخلفات و متروکات از مال موجود از قبیل طلا الات و نقره الات و ملبوس و اراضی و جنس و الات و [illegible]
الات و فروش و رخوت پوشاک و رخت خواب و غیر مسئول از قبیل اسباب و اراضی و املاک و سایر اثاث البیت و کلیا بطریق جمع
اسم المال کلا و طرا اخراج خمس الیه سوا لازم می نمایند یا اگر از مال التجاره نقد اخراج خمس نمایند مفصلا مشروحا بیان فرمایند
جواب اگر اوصیا عالم هستند بر اینکه مخلفات و متروکات از مالی هم رسیده که خمس بر آن واجب بوده و اخراج خمس انها نشده و لازم است
اخراج خمس از کل نمایند و اگر چنین علمی ندارند اوصیا ثابت نیست ظاهر اینست که اخراج خمس از کل ما یملک لازم نبوده باشد بلکه
قدر واجب در چنین صورة از نقد و مال التجاره خواهد بود [illegible] بجهة هر چیز را او صاحب علم دارند که خمس در آن لازم بوده
اخراج نشده لازم است اخراج نمایند و در صورة عدم علم انحصار نمایند باخراج از نقد و مال التجارة ظاهر این است در چنین
صورة علاوه بر آن لازم نبوده باشد و هو العالم **سؤال** هر گاه موصی قطعی نموده باشد که ثلث مال که حق حجرات و [illegible]
مدارد النقد و جنس موضوع نموده و [illegible] مصرف [illegible] داخل در نقد و جنس می باشد یا نه **جواب**
از این عبارة که ثلث مرا از نقد و جنس قرار داده هستند ظاهر این است که کل ما یملک را خواسته لکن قرار داده که ثلث از نقد و
جنس موضوع نمایند [illegible] داخل نقد و جنس نیست لکن ثلث را از نقد و جنس قرار دهد [illegible]
که ثلث خوانده [illegible] قرار داده هستند **سؤال** [illegible]
باشد و هنوز [illegible] نشده است [illegible] موجود است آیا داخل نقد و جنس می باشند یا نه و ثلث از آنها باید
موضوع بشود یا نه و هم چنین اسباب و اثاث البیت [illegible] ثلث از آنها موضوع بشود یا نه مفصلا بیان فرمایند که از جمیع
چیزها ثلث موضوع میشود **جواب** ظاهر این است که بمقتضای وصیت نامه اخراج ثلث از کل ما یملک لازم بوده باشد که
چه خانه و اثاث البیت بوده باشد لکن مراد این است از نقد و جنس قرار دهد [illegible] اثاث البیت داخل جنس است هم چنین
[illegible] اگر هم داخل جنس است لکن چون که موصی قرار داده که ثلث او را از آن موضوع نمایند اضافه باجر مشکل است
لهذا ثلث اجرا از جنس دیگر قرار دهند **سؤال** بیان فرمایند که هر گاه موصی مصارف چند بجهة ثلث خود معین نموده
[illegible] قرار داده [illegible] از ثلث [illegible]
[illegible] بین الورثة [illegible]
[illegible] اوصیاء [illegible]
[illegible] ثلث موضوع بشود [illegible] سهم [illegible]
اگر [illegible] سهم خود [illegible]
[illegible] سهم خود [illegible] اوصیا [illegible] مفصلا ارقام
[illegible] **جواب** [illegible] مقصود موصی
این بوده باشد که [illegible] اوصیا [illegible] از اصل [illegible] بر دارند [illegible]
در این است [illegible] اوصیا [illegible]
جمع [illegible] ثلث [illegible] اشکالی در این نیست و اشکالی که
هست در [illegible] ثلث است [illegible] سهم [illegible] است یا علم [illegible]
[illegible] سهم [illegible] اوصیای ثلثه
صالح [illegible] اوصیا [illegible] صالح حال صغیر را در این

قرارداد

قرار داده موصی [illegible] اوصیا [illegible] باخذ اجرة عمل
[illegible] **سؤال** [illegible] ثلث [illegible] قرار داده و چند [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] ظاهر این است که ثلث [illegible]
[illegible] مال [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ثلث [illegible] و هو العالم **سؤال** هر گاه زید [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] ظاهر این است [illegible] و هو العالم **سؤال**
[illegible]
[illegible] وارث [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** با وجود علم اوصیا
[illegible]
[illegible] و هو العالم **سؤال** [illegible]
[illegible] وارث [illegible]
وارث [illegible] ثابت شرعی [illegible]
[illegible] **جواب** در صورة علم [illegible]
[illegible] و هو العالم [illegible]
[illegible] **سؤال** هر گاه [illegible] ایتام [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در چنین صورة [illegible] **سؤال** هر گاه [illegible] مال یتیم [illegible]
[illegible] یتیم [illegible]
[illegible] یتیم

مع ذلک وصی [illegible] با عدم صرفه و غبطه حال یتیم آیا همین دخل جایز و صحیح بوده یا نه **جواب** این مطلب محتاج بتفتیش است
پس هرگاه ثابت شود که وصی متصدی بیع املاک صغیر شده بنحوی که صلاح و صرفه صغیر در آن بوده چنین بیعی با عدم اطلاع [illegible]
بوده و هم چنین است حال در شراء [illegible] اگر بجهة صغیر بوده و صلاح صغیر در خرید آن بنا شد چنین معامله در صورة
[illegible] و این مطلب محتاج باین است که وصی [illegible] مال صغیر کرده باشد یا نه اگر [illegible] مطلب [illegible] مال صغیر
[illegible] خلاف مصلحت صغیر باشد [illegible] **سؤال** شخصی برای خود وصیة کرده باشد که ثلث یا نصف مال او را در
خیرات و مبرات [illegible] صرف کند و از مال [illegible] موصی غلامی باشد آیا بمحض این وصیة ثلث غلام آزاد میشود یا آزادی
او موقوف بآزاد کردن وصی است [illegible] **جواب** وصیة از قرار مرقوم
موجب آزاد شدن غلام نمیشود [illegible] در این مقام است چه
[illegible] **سؤال** [illegible] وصی والد
خود بودم [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** وصیة در ثلث مال [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] معلوم است [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] آیا وصی مذکور [illegible] شرع جامع الشرائط باشد [illegible]
ثلث مال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب**
وصیة ثلث مال [illegible] باشد [illegible] در چنین صورة
[illegible] حاکم شرع است [illegible]
حاکم شرع است و هرگاه [illegible] وصیة کرده باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] در چنین صورة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حاکم شرع [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
ثلث مال [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثالث باشد



ضعیف او نمیشود بلکه مطالب بیشتر میشود و در صورتیکه جز از آن مرتبه از ترکه اکثر نصیب خواهد بود و در صورتیکه وارد ادعا کند که ان ماله

خود او ست این منصور بچند صورت میشود اول آنست که او مدعی است و آن مدعی فقیر دوم عکس این است و آن مدعی غنی است و وارث فقیر

ثالث آنست هر دو فقیر باشند رابع آنست هر دو غنی باشند در صورت غنا . والدعی فقیر و آن اگرچه و لو واجب النفقه او الکوه

لکن ظاهر اینست که [illegible] در صورت غنا هر دو یا فقر هر دو [illegible]

[illegible]

محقق شده و ما نحن بصدده هم از اقسام [illegible] **جواب** چون ذکر لزوم عمل بمقتضای خبر مشروط بتحقق اقباض از واهب و قبض از موهوب
له است و معلوم نبود در سؤال که قبض و اقباض محقق شده است بنا بر این بوده شرط واهب عمل بمقتضای آن لازم نیست و اگر ذکر
شده است باید [illegible] است که [illegible] در صورت [illegible] لزوم ندارد و لهذا [illegible] ثلث [illegible] باشد و متعلق [illegible] ثلث یا اکثر از ثلث
باشد [illegible] عمل بمقتضای آن لازم است در صورتیکه [illegible] محقق باشد و [illegible] خواسته باشد که متعلق [illegible] ثلث
باشد عمل بآن موقوف بامضای ورثه است و در صورت عدم امضا مال و [illegible] بوده
[illegible] **سؤال** [illegible] باشد حاکم شرع [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سؤال**
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والحمد لله رب الغفور الشکور و صلی الله علی [illegible] خیر خلقه محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم [illegible]

کتاب النکاح

سؤال زید نامی اطفال صغیر از عمرو [illegible] بوده [illegible] نه سال [illegible] مدتی ان طفل صغیر فوت کرد [illegible] و بعد مدتی دیگر [illegible]
[illegible] خود [illegible] دختر عمرو را [illegible] و دختر [illegible] شده میتواند زوجه عمرو [illegible] باشد
جواب هرگاه چنین [illegible] انقطاع در مدت نه سال [illegible] صادر شده باشد چنین عقدی محکوم [illegible] است
مادر [illegible] پس عقد ان [illegible] باشد [illegible]
و حرام است والله العالم سؤال شخصی جاریه [illegible] غلام خود دارد و از غلام و جاریه صبیه بهم رسیده [illegible] روزها
[illegible] الحال صبیه جاریه [illegible] مالک [illegible]
[illegible] صاحب و مالک صبیه جاریه و غلام شده [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] اگرچه [illegible] رضاع [illegible]
[illegible] خواهر برادر زاده [illegible] خواهر برادر زاده [illegible]
[illegible] رضاع [illegible]
[illegible] رضاع [illegible]
[illegible] حرام [illegible]
[illegible]
[illegible] رضاع [illegible]
سؤال هرگاه زید [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]

کتاب النکاح

[illegible] جواب در صورتیکه [illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] دختر [illegible]
[illegible] سؤال زید [illegible] عند القدرة والاستطاعة [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible] عند القدرة والاستطاعة اگر
[illegible]
[illegible]
سؤال هرگاه شخصی صبیه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] جواب [illegible] دختر [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه زید صبیه [illegible] عقد نکاح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] الجواب [illegible]
[illegible] جواب [illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

صورت قدرت و علم بقدر تفاوت دارد یا نه **جواب** صداق در صورتیکه مؤجل بوده باشد زوجه قبل از دخول میتواند تمکین را معلق نماید
باداء صداق یا علم باداء آن میتواند تمکین نماید و اما در صورتیکه زوج متمکن از اداء صداق نبوده باشد ظاهر اینست که محل خلاف نبوده
باشد و اما هرگاه معسر بوده باشد پس ممکن از اداء صداق نبوده باشد اگرچه در این صورت مطالبه صداق نمیتواند نمود لکن بنا بر مشهور
خود مسئله اینست که باز میتواند تمکین را معلق باداء حصول نماید سیما در صورتیکه زوجه در حین عقد معتقد بیسار زوج بوده باشد
و حرمت مطالبه صداق در حین اعسار بالفعل این نمیشود که واجب بوده باشد بر زوجه تسلیم نفس خود نماید بر زوج اینها همه در صورتی است
که دخول صادر نشده باشد و اما هرگاه دخول اولاً بر امتناع نموده و تمکین نموده و دخول واقع شد بعد مشکل است که تواند منع خود نماید والله
العالم **سؤال** هرگاه زید در هنگام اجرای صیغه نکاح بلفظ منقطع الکل مرتجباً اجرای صیغه نماید و در حین عقد تأنی در نظر بوده
باشد آیا در این صورت بدوام عمل نماید یا انقطاع متعه ممنوع دارد **جواب** اگر ایشان هر واحد از صیغ را بانفراده قصد نموده را عقد
انقطاع بدان نموده باشد پس بجهت از صیغتین اخیر یکی کرده باشد عقد صحیح و اگر اقتصار بر صیغه اولی نموده حکم بصحت عقد مشکل است
و اگر اکتفا بصیغه نموده بلکه بتکرار از دو صیغتین اخیر بین هم تلفظ نموده باشد باز عقد صحیح مدخول است هم چنین است در صورتیکه تلفظ
بجمیع صیغ ثلثه جمعاً نموده باشد خصوصاً در صورتیکه صیغه اولی متقدم یا متوسط بوده باشد ظاهر اینست که جمیع اینها در صورتیست
که قادر بر عقد از راه دیگر نبوده باشد معلوم است عقد صحیح بود حتی صورتی بدوام است احتیاطاً انقطاع عقد صحیح است **سؤال**
تحقیق در حال اختیار صیغه عقد بلسان فارسی و سایر لغات بایجاب و قبول آن مخصوص بلفظ بوده باشد و مخصوص است بعلت صیغ و ترکیب صیغ را بدانند
و معنی آن را بدانند و یا در حال صیغه جاری میسازد یا عقد صحیح است یا فاسد **جواب** در صورت مسئوله ظاهر اینست که عقد فاسد
معتبر منعقد نمیشود در این باب بین حال اختیار و اضطرار ظاهر نیست بلی اگر در حال اضطرار یکه مفهوم از سؤال میشود عقد را
اتعرف نماید بطرف بین عقد بلغات دیگر جاری شده غالب غلط ظاهر اینست که در اشکال عقد صحیح و منعقد است
سؤال زید مدتی که مباشد که اخت یا کرمه عمرو را عقد کرده و تصرف نموده و مدعی اینست که چند بین سال قبل الیوم عمرو
را ملاحظه نموده ام و ایجاب بعمل آمده و قبول شده و سیما بلکه در حین عقد جاهل بمسئله بوده ام و عقد را کردم و بعد شنیدم که اخت
عمرو را نمیتوانم گرفت دعوی انعقاد بر زید منکر است بعد از این مدت هم تصرف کرده معقود نمود بلکه در صورت مذکوره فیما
بین ایشان چه باید کرد و اگر تفریق باید بشود لعین تبلیغ طلاق میباشد یا نه و معنونه حق مهر و نفقه و کسوه میباشد
یا نه یا آنکه عقد صحیح است و باید زوجه خود را تصرف نماید فیما بین زید و اخت عمرو چه باید کرد **جواب** حکم مسئله بنا بر قواعد
شرعیه اینست که اگر دعوی زید در حق صغیره را انفرداً ثابت نیست و بین ایشان حرام است بر او و اثر و دعوی او در جمیع انواع استمتاع
از صغیره ما قول او بعینه مسموع نیست و بنا بر ظاهر شرع حق نسبت بمعقوده جمع نظر بعدم ثبوت عقد و بنا بر این زوجه مستحق
نصف صداق نفقه و کسوه در مدت زوجیت میباشد اگر از راه دیگر ثابت نبوده باشد هم چنین نسبت بمعقوده و دیگران محتاج بطلاق
میباشد یا نه چرا که بدون طلاق خود بدیگری نمیتواند کرد و دیگری هم او را نمیتواند گرفت و علی ایّ حال محکوم است در باب طرفین خود
محتاج بثبوت و اقرار است و اگر در حق زید قبل از فسخ خود و یا طرفین با اشعار استغنای دیگری یکند و جواب غلی شود و الحق
اینست که عمل کردن فی ما بینهما بوده باشد معروف شود بعد طلاق گفته شود **سؤال** زید زوجه دارد و استطاعت دادن
بر نفقه او زید میگوید هرچه ممکن بشود نفقه خود خودم میدهم اما آن طوریکه زوجه خواهش دارد من نمیتوانم هرچه کار میکنم
خودم کم کسب میکنم و میدهم و او از برای نفقه ابا میدهد بعد از آن صغیر را اندازه دیگر نیست **جواب** اگر مقصود این است که زوج متمکن است
جبراً از زوج در حال علم تمکن او را بر اعطای زوجه طلاق گرفته باشد جا اشکال این تسلط ثابت نیست لکن خلافی ما بین فقها
اینست که در صورت عدم تمکن زوج بر نفقه آیا زوجه میتواند فسخ عقد نمود یا نه ظاهر این است که فسخ نمیتواند نمود خصوصاً
در صورتیکه تمکن زوج در حین عقد ثابت بوده باشد و متمکن قبل از عقد مطلع بحقیقت حال بوده باشد جهاد ظاهر این است

کتاب النکاح

که نفر خواه سابق بر عقد بوده باشد یا بعد از عقد هم رسیده باشد صیغه بیسار این تسلط بر فسخ عقد ندارد و هو العالم **سؤال** هرگاه
زن یائسه باشد و در عده وفات کسی او را عقد نماید و عالم بحرمت نبوده باشد که زن یائسه عده دارد یا نه بلکه چنین زن هم بوده که زن یائسه
عدم عده نمیباشد اگرچه عده وفات بوده باشد در چنین صورتی عقد موجب تحریم مؤبد میشود یا نه **جواب** هرگاه عقد در عده نموده
باشد و دخول هم نموده باشد یا اشکال صیغه قرار بوده بر آن شخص حرام مؤبد است و اما هرگاه عقد نموده و دخول نموده باشد و جاهل بحرمت
چنانچه مفروض در سؤال است یا بموضوع یا بحکم اگرچه عقد بی تأثیر باطل است لکن ظاهر اینست که صیغه حرام نباشد یعنی بعقد دیگر الحال
میتواند او را عقد نماید لکن احتیاط در امثال مقام آنست که او را ترک نماید **سؤال** صیغه نکاح را بلفظ عربی بخواندن اجداد
هر چند خوانده بود و ضرور جوان که بحر اینکه یکی از صیغه نکاح در اول دوم موکل خود را با اثر صحیح نموده موکل خود را بعد از اطلاع معین و کامل شد
که نکاح در این چه معنی دارد آیا در این صورت نکاح واقع میشود یا نه و هرگاه ملاحی فارسی جوان الفاظ عربی را در سال ها خوانده
دیده کرده باشد اما نمیدانند که این لفظ چه معنی دارد و جواز ایجاد دارد هرگاه صیغه نکاح و صیغ عقود دیگر را ایجاب و قبول بخوانند صحیح است
یا نه **جواب** هرگاه خود عاقد متمکن از صیغه عربی نبوده باشد و متمکن از توکیل شخص که عارف و عالم بصیغه عربیه باشد هم نبوده باشد
ظاهر اینست که اشکال اکتفا بصیغه فارسی بجهت که مذکور در سؤال شده نیز نمود اما هرگاه خود متمکن از صیغه عربیه بوده باشد لکن
متمکن از توکیل شخصی که عارف و عالم بصیغه عربیه بوده باشد با احتیاط در این منتفی اینست که وما بر توکیل نموده شود و اما اگر خود کرد در
سؤال شده که شخص بعض الفاظ صیغه را حفظ نموده و عالم بمعنی را اولیها نباشد ظاهر اینست که عقد از چنین شخصی صورت ندارد و منعقد نشده
باشد **سؤال** یکبعض صیغ عقود را ایجاب و قبول میتواند بخواند یا نه **جواب** ظاهر اینست که تواند لکن احتیاط اعادت احتیالی تعدد ولیست
سؤال هرگاه زید صبیه صغیره خود را بعیال عمرو در آورده و وکالت برای اجرای صیغه نکاح بعمرو داده باشد بعد از آنکه صبیه زید کبیر شود ولی
باشد آیا میتواند عقد را بر هم زند یا نه **جواب** در صورتیکه عقد حال شخص بوده باشد کسی که خلاف مصلحت صبیه بوده قطعاً عقد لازم
باشد اختیاری بجهت دختر بعد از بلوغ نخواهد بود **سؤال** هرگاه شخصی مادر زن خود را شیر داده باشد که زن بدین وسیله اسم زن بوده باشد خود
میتواند خواهر زن خود را بنکاح در آورد یا نه **جواب** ظاهر اینست که میتواند گرفت مانعی بنا بر مشهور خود در مسئله
نباشد زیرا که بر فرض شخص رضاع شرعی این دختر که میخواهد بگیرد اخت خواهر رضاعی این شخص خواهد بود زوجه اخت خواهر در نسب حرام
مثلاً بکر کسی زنی گرفت و این زوجه از شوهر دیگر دختری داشت و از شوهر اول نیز پسری داشت هم رساند و از شوهر دوم نیز پسری هم رساند
و او آن دختر دیگر میتواند پسر دختر را داد یعنی خواهر مادری شوهر دیگر دارد بگیرد یا آنکه خواهر او میباشد پس هرگاه در نسب چنین
امر تعیین باشد در رضاع بطریق اولی نخواهد بود لکن بعضی اگر احتیاط نماید بهتر خواهد بود **سؤال** دو شیرخوره بوده یکی
یکی پسر و یکی دختر و این دو نفر اولاد اناث داشته‌اند و هم شیره دیگر پسر بود دختر او لکن او اناث داشت و اولاد بهم رسانیدند بعد از آن دو هم
شیره کوچک بعد از آن شیر خورده و هم شیره کوچک فوت شده هم شیره بزرگ دختر او را شوهر داده از او پسری
بهم رسیده آن پسر را میخواهد دختر اولاد هم شیره کوچک را بحبال خود در آورده آیا دختر اولاد هم شیره کوچک در خانه پسر بزرگ از
دختر اولاد هم شیره بزرگ بهم رسیده چه صورت دارد **جواب** در صورتیکه مادر آن پسر شیر نداده آن دختر را خورده باشد
حلال میتواند بود اگرچه مادر خواهر اولاد شیره نداده دختر خورده باشد والله العالم **سؤال** هرگاه فلانی بدون اذن وکالت خود
دختر را عقد نموده و تصرف نشده و بعد از دو ماه وکالت مطلع شده عقد منزل نموده است و بعد از آن دختر باید بکری
عقد خود و آن بکر دختر را بحبال خود در آورده و متصرف شده و حال بهم رسانید که حال مطلع شده که این دختر عقد شده بوده
آیا این عقد صحیح است یا باطل و چه صورت دارد **جواب** در صورتیکه عقد بعد بدون اذن وکیل بوده باشد و بعد از مطلع شدن
موکل عقد را اذن نداشته باشد چنانچه طلب استفتا در خارج نمود که بعد از انقضاء دو ماه که موکل مطلع شده
شد است تمام و بی خلقی بعقد بوده بنحویکه عقد او تحقق یکی مانع قول بوده در این صورت بجا اشکال صحت اول و لاحق

و عقد ثانی صحیح نیست چه ذکر اذن موجب بوده یا بعلم اذن بوده لکن بعد از اطلاع اجازه نموده باشد در این صورت عقد عبد
صحیح و عقد ثانی باطل است بلکه مستغیر بر شخص ثانی حرام مؤبد است در صورتی که دخول نموده باشد یا عالم بعدم صحت عقد
بوده دخول نموده باشد **سؤال** زید میخواهد زوجه جد خود را که جده او نبوده باشد عقد نماید **جواب** عقد بر معقوده جد
جایز نیست خواه جد ابی بوده باشد یا امی یا جد ابی شخص بوده باشد یا [illegible] و عقد الاسلام فی الصحیح عن محمد بن مسلم عن احدهما ع
انه قال لو لم یحرم علی الناس ازواج النبی صلی الله علیه و آله لقول الله عز و جل و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده
ابداً حرم علی الحسن و الحسین بقول الله تبارک و تعالی و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء و لا یصلح للرجل ان ینکح امرأة جده اقول
و من هذا الحدیث یظهر انه یستفاد من الجمع فی الآیة الشریفة یمکن ان یکون بالاضافة الی کل فرد من افراد المکلفین بان یکون المراد من
الآباء ابو الشخص و جده من جانب الاب و من جانب الام [illegible] الی الذین فی الجمع هنا بالاضافة الی مجموع الاشخاص **سؤال** شخصی نذر
بعقد دائم کرد [illegible] و اولاد [illegible] و حال چند سال است که عنین شده و [illegible] معالجات
نموده [illegible] در چنین صورت زوجه [illegible] نکاح خود نموده [illegible] باشد [illegible] **جواب**
در صورتی که عنن قبل از عقد بوده باشد [illegible] اشکال زوجه [illegible] عقد [illegible]
[illegible] مجتهد جامع شرایط [illegible] حاکم شرع [illegible] بعقد [illegible]
[illegible] باقی بر همان عیب بوده باشد زوجه فسخ عقد میتواند [illegible] و اما هرگاه عنن بعد
از دخول بهم رسد [illegible] خلاف است [illegible] فسخ عقد [illegible]
مشهور [illegible] و هو المختار [illegible] فی الصحیح عن [illegible] عن ابان بن عثمان [illegible] عن ابی
عبد الله ع قال [illegible] العنین [illegible] فرق بینهما [illegible] الرجل
لا یرد من عیب [illegible] عن ابی عبد الله ع [illegible] من امرأة [illegible] واحدة ثم اخذ عنها فلا
[illegible] **سؤال** شخصی فوت شده زوجه [illegible] چهار
ماه [illegible] بوده [illegible] نمیتواند [illegible] مذکوره [illegible] بعقد خود
در آورد [illegible] **جواب** اگرچه [illegible] ظاهر [illegible] موجب تحریم [illegible]
بعضی [illegible] لکن چنین نیست بلکه حکم بعدم تحریم
[illegible] اشکال دارد [illegible] باشد [illegible] دخول موجب تحریم
ابدیت [illegible] فی محل الکلام العلامة
رفع الله مقامه [illegible] الحرمة [illegible] بالاصل [illegible]
[illegible] التحریم [illegible] العقد [illegible]
[illegible] بالاولی [illegible] الشام [illegible] الاستاد [illegible]
[illegible] شرح الکبیر علی النافع [illegible] شرح الصغیر [illegible] الحاق [illegible]
العدة المذکورة [illegible] انتهی کلام الشریف **سؤال** هرگاه [illegible] صغیره [illegible] بعقد [illegible]
و بعد [illegible] پدر [illegible] عقد [illegible]
[illegible] کافی [illegible]
[illegible] حکم [illegible] باشد [illegible] کلام [illegible]

[illegible] در نزد حاکم شرع ثابت کند موجب فساد عقد مشهور باشد [illegible] عدم [illegible] حکم آن چه چیز است **جواب** در صورتی
که [illegible] لکن [illegible] ظاهر این است که عقد محکوم بصحت بوده باشد و اگر کوید
[illegible] رضاع قبل از عقد [illegible] حال [illegible]
عقد مطلع شدم [illegible] ظاهر این است که عقد [illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] عقد [illegible] شرایط بوده باشد [illegible] بوده باشد
[illegible] ثابت [illegible] در صورتی که انکار نماید [illegible]
[illegible] اعتراف [illegible] نزد حاکم شرع ظاهر این است که عقد محکوم بفساد بوده باشد خصوصاً که این
اثبات در حال صغر [illegible] بوده باشد و لکن احتیاط در جمیع صور مقتضی این است که [illegible] طلاق شده باشد در
صورتی که [illegible] اثبات [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] عقد صحیح [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] محکوم بفساد بوده باشد لکن احتیاط در جمیع صور مقتضی این است که [illegible] طلاق [illegible] شده
باشد **سؤال** زید [illegible] فوت شده [illegible] طفلی [illegible] و این طفل [illegible] مدت ده سال
[illegible] شهر [illegible]
طفل [illegible] حال [illegible] خواهر زن خود را [illegible] **جواب** در صورتی
که [illegible] مطابق واقع بوده باشد [illegible] طفل در حین [illegible] باشد این شهر [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] حال ده سال [illegible] اگر چنین است
[illegible] مسطوره
[illegible] و الله العالم **سؤال** دختری [illegible] هشت ساله بوده باشد [illegible] فوت شده [illegible]
باشد [illegible] عقد دوام [illegible] اذن [illegible] یا انکه [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] در چنین صورت [illegible] لکن کلام در
این است که [illegible] هرگاه [illegible] عقد [illegible] دختر [illegible]
بلوغ [illegible] باشد **سؤال** [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] عقد
[illegible]
[illegible] عقد [illegible]
[illegible] باحاکم شرع [illegible]
[illegible]
[illegible] و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته **جواب** [illegible]
[illegible] هر کس که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] حاکم شرع [illegible]

ماشیر خوارگی بعد از تمام شدن دو سال [illegible] که ثابت شد این مطلب و حکم بفساد عقد ثانی [illegible] می‌باشند
لازم است که سعی در تفریق ایشان نمایند [illegible]
بلکه مخالف فتوای [illegible] است والله العالم سؤال هرگاه زید زینب را بعقد دایم خود درآورد و ضمن العقد شرط نماید
که زینب را از مکان خود بیرون نبرد [illegible] و بعد از آن [illegible] کند و خواهد زوجه خود را بجای دیگر برده
[illegible] الشرط ضمن العقد [illegible] که زینب زوجه خود را بمکان دیگر برد
یا نه جواب ظاهر این است که با شرط ضمن العقد [illegible] سؤال علمای امامیه و فقهای اثنی عشریه ادام الله ایامهم
الی قیام القائم علیه السلام چه می‌فرمایند در این مسئله شرعیه که [illegible] زینب نام دارد مصالحه نمود که زوجه جمیع
حقوق خود [illegible] بشرط [illegible] طلاق [illegible] وکیل نموده که طلاق [illegible] مصالحه با شرط [illegible]
[illegible] وکیل [illegible] باطل [illegible] که در ضمن
عقد لازم که طلاق [illegible] مسئله [illegible] زینب را [illegible] که چهارده سال دارد [illegible] انقطاع بمدت
چهار ماه [illegible] این صورت عقد
ثانی باطل است [illegible] اگر باطل شده
باشد [illegible] چهار ماه هم تمام شده بعد از اتمام مدت عقد جدید [illegible] صحیح است یا آنکه
محض عقد [illegible] انقطاع حرام می‌شود جواب هرگاه این شرط در ضمن عقد مصالحه شده باشد لازم است بر
زوج که عمل بمقتضای آن نماید [illegible]
[illegible] نعوذ بالله [illegible] لازم است [illegible]
[illegible]
[illegible] در صورت عدم امکان [illegible]
[illegible]
[illegible] مسئله [illegible]
[illegible] عقد انقطاع [illegible] صحیح خواهد بود
[illegible]
[illegible] صحیح خواهد بود [illegible] حرام خواهد بود [illegible]
[illegible] تفریق [illegible] طلاق
[illegible] انقطاع [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه زید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
باشد [illegible]
[illegible] سؤال چه می‌فرمایند [illegible] شیر داده است [illegible] رضاع شرعی محقق

شده است با این جهت حرمت مرضعه بر زوج خود [illegible] یا نه جواب مقتضای عمومات [illegible] کتاب و سنت [illegible] اصول و قواعد [illegible]
[illegible] و حکم صریح [illegible] فقها [illegible] این است که [illegible] شیر دادن برادر زوج [illegible] حرام نمی‌شود [illegible]
مرضعه بسبب شیر دادن برادر زوج خود را [illegible] رضاعی [illegible]
[illegible] در فرض سؤال [illegible] در فرض سؤال [illegible] شوهر [illegible]
اتفاق [illegible] فقها است [illegible]
مرحوم شیخ طوسی [illegible] در مبسوط و مرحوم علامه [illegible] در تذکره و تحریر و قواعد و محقق ثانی [illegible] در جامع المقاصد و شهید ثانی
در مسالک [illegible] در کفایه قال فی [illegible] وان ارضع المولود من هذا اللبن [illegible]
[illegible] فان التحریم یتعلق به و بنسله [illegible] الذکور و الاناث دون من هو فی طبقته
من اخوته و اخواته و اعلی منه من آبائه و امهاته فیحل لاخیه و لابیه ان یتزوج بهذه المرضعة [illegible] ام الاخ و
الاخت فی النسب حرام لانها ام [illegible] و اما فی الرضاع [illegible] لو ارضعت
اجنبیة [illegible] الرضاع [illegible] من جهة المرتضع الی المرضعة و الفحل [illegible]
[illegible] من هو فی طبقته [illegible] او اعلی منه [illegible]
[illegible] و لا تحرم المرضعة علی ابی المرتضع [illegible]
[illegible] فی جامع المقاصد لا ریب ان المرضعة لا تحرم علی ابی المرتضع [illegible] فان ام [illegible] فی النسب
[illegible] الرضاع و کذا لا تحرم علی اخ المرتضع [illegible] و ام الاخ فی النسب [illegible] لانها منکوحة
الاب [illegible] الاخ و الاخت [illegible]
ان کانت اما [illegible] ام الاخ او الاخت [illegible]
[illegible]
الام من دون ان یکون ام اخ او اخت [illegible] الاخ و الاخت [illegible] تحریم الام علی تحریم ام الاخ و الاخت
مطلقا [illegible]
علیک لانها لیست من [illegible] المذکورة [illegible] التحریم [illegible]
[illegible] من الرضاع ما یحرم من النسب [illegible] لانها اما ام او زوجة
اب [illegible] فی الرضاع [illegible]
هذه لا تحتاج الی الاستثناء [illegible] القاعدة الکلیة [illegible] ان کل امرأة حرمت [illegible] التحریم
فی النسب [illegible] الرضاع [illegible] الاوصاف [illegible] التحریم فی النسب [illegible]
فی المقام [illegible] شیر دادن [illegible] برادر زوج خود را موجب [illegible] نمی‌شود [illegible] حرام شود نظر بوجوه [illegible]
و ثبوت [illegible] رضاع واقع شده بود [illegible]
حکم فرموده [illegible] تفریق [illegible] حکم مسئله [illegible]
[illegible] سؤال چه می‌فرمایند در این مسئله [illegible]
[illegible] جواب [illegible] رضاع شرعی محقق
شود [illegible] شوهر خود حرام [illegible]
[illegible]

الطفل بشير خود نشود لكن تا شير رضاع از راه ديگر البته منتشر خواهد بود مثلا اگر تزويج مابين اين طفل كه شير از عمه خود خورده
ومابين اولاد عمه جايز خواهد بود هم شير او بوده باشد بلى بعد از آن اگر چه بعد از آن هم چنين مابين اين طفل وعروس الا
بحرمتهما لما عليه احكام سؤال هرگاه صبيه شير داده باشد طفلي را در عرض روز و شب بعد از عوض از شير مادر خورده باشد
وه را اين دو يوم شير مادر و شير صبيه مذكوره را با غذا مخلوط خورده والحال صبيه كه شير داده بود دختري دارد و اين طفل
كه شير خورده برادري دارد والحال برادر طفلي كه شير خورده مي‌خواهد صبيه كه شير داده خواستگاري نمايد جواب هرگاه
صورت مكتوب مطابق واقع بوده باشد اشكالي در عدم نشر حرمت با شير او در جميع مي‌باشد نوع الصبيه كه شير بطفل داده تزويج
نمايد خصوصا در صورتي كه اين نوع صبيه از طفلي كه برادر او هم شير بوده بوده باشد مجامع در صورت مفروضه مانعي از تزويج
نمي‌باشد والله يعلم سؤال شخصي با زن اجنبيه ملامسه نموده اندكي شهوتي در آن نظر كرده و قبل نموده لكن دخول نشده آيا
مي‌تواند آن شخص دختر آن صبيه را با مادر او را تزويج نمايد يا نه جواب مسئله محل خلاف ما بين فقهاست ظاهر مي‌شود از جمع
منهم در مختلف و مسالك و جامع المقاصد و جواهر ... مثلا اللمس بشهوة مثلا القبلة واللمس اذا كان مباحا او بشهوة بشرط النظر و
تحريم الام وان علت والبنات وان نزلت ذهب الشيخ في الخلاف والمبسوط وكثر اهل العلم ابو حنيفة ومالك وعمر والمشهور
الشافعي ولا يحرم ... كذلك ... النظر ... ضرب من البحث في المسئلة المشهورة بالعلامتين ... دليلنا اجماع
الفرقة واخبارهم ... عدم
جواز است وابن شهرآشوب مابين فقهاست و ابن مختار در مسئله است والمستند اما الاصالة التي النفت قوله تعالى وربائبكم
اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن فان لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم والخبر المعتضد به بالعمل مما عدا التفاوتهما عند انتفائه و
او مع نحو النظر واللمس والقبلة بشهوة كالاجنبي فاذا لم يكن شيء منها موجبا للحرمة مع العقد فمع عدمه بطريق اولى كما في
الصحيح المروي في ... عن صفوان بن يحيى عن منصور بن حازم قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل باشر امراة وقبل غير انه لم يفض اليها
ثم تزوج ابنتها فقال اذا لم يكن افضى اليها فلا بأس وان كان افضى اليها فلا يتزوج ابنتها وهو صريح في المطلوب كالصحيح المروي في
ابيه عن منصور بن حازم عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل كان بينه وبين امراة فجور فهل يتزوج ابنتها فقال ان كان من قبلة او
شبهها فليتزوج ابنتها وليتزوجها هي ان شاء وهو صحيح محمد بن مسلم المروي ... عن احدهما عليهما السلام انه سئل عن رجل يفجر
بامراة ينظر الى بعض جسدها ايتزوج ابنتها قال لا اذا رأى منها ما يحرم على غيره فليس له ان يتزوج ابنتها سؤال طفلي اطفال
با طفلي عموده اتفاقا بكر حرام مي‌شود و بموجب كل محارم است با بعض جهت مختلف است طفلي با دختر وطي نمي‌شد جواب
هر يك از محارم وطي مي‌باشد حلال حرام نمي‌شود مگر جهت مختلف است مادر و دختر او ... اصحاب الحكم حرمت داده شده در هر يك
از اين دو صنف خواه بالاصاله يا بواسطه مثل جده ... اگر چه از جانب پسر بوده باشد بعضي دختر پسر هم چنين
حرام مي‌شود بر ... خواهر موطوء والمستند الملك ... قبل ... ما رواه الشيخ عن علي بن الحسن بن فضال عن محمد بن اسماعيل
عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل لعب بغلام هل تحل له امه قال ان كان ثقب فلا تحل له في البيت
والاخت في الصحيح ... عن ابن ابي عمير عن بعض اصحابنا ... عن رجل ... عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل
يعبث بغلام قال اذا اوقب حرمت عليه اخته وبنته ... ديگر مثل دختر خواهر و دختر برادر و هم خاله موطوء هيچ
حرام نمي‌شود ... و در صورتي كه واطي بالغ بوده باشد و اما در صورتي كه طفل بوده حكم
... نظر باينكه نصوص وارده در مسئله مشتمل بر لفظ رجل است لكن احتياط در اجتناب است
و حكم مخصوص واطي است ... ثابت ... تزويج نمايد اما واطي با دختر موطوء چنين است
ولكن سؤال شخصي ربيبه سؤالي قبل از تزويج خود را ... و دختر را با مادر بعد از طلاق ...

باطل

كتاب النكاح

با قبل از تزويج مي‌باشد يا نه جواب ظاهر اينست كه مانعي از تزويج نبوده باشد و هو صحيح ظهوره مما دل عليه بالصحيح المروي في باب الاخ
السرائر نقلا عن كتاب محمد بن علي بن محبوب عن صفوان بن يحيى عن ابي حمزة الحلبي قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن رجل تزوج امراة على امراة اخيه من ابيه
قال فقال لي ابو الحسن عليه السلام يزوج اباه ابا ها ... تزوج اباها ... بين ... ما بين ... قبل از تزويج و الد
بانه ... التزويج وقبله في حال ... نمي‌باشد سؤال چه مي‌فرمايند در اين مسئله شرعيه كه شخصي وفات كرده ... اسم او مشهور
و جاهل صغيره كه ... وفات ... بعد از ... بنكاح ... و بعد از آن ... دهد آيا اين صبيه
بر آن شخص حرام است يا نه و بر فرض حرمت آيا افضا مجامعه نموده ... كه صبيه ... كه صبيه ... بكري
شوهر يكي باشد ... يا نه جواب در صورتي كه عقد و قاع
بعد از ... باشد اين صبيه بر آن شخص حرام ابدي است ... در خصوص ... مشهور ما بين فقها اعلى الله مقامهم
اينست كه افضا ... مستند في ذلك ما رواه ... الاجماع الصحيح المروي في
باب المراة التي تحرم على الرجل فلا تحل له ابدا من الكافي عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا تزوج الرجل المراة في عدتها ودخل
بها لم تحل له ابدا عالما كان او جاهلا وان لم يدخل بها حلت للجاهل ولم تحل للاخر ... الثاني الصحيح المروي في باب
المذكور عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن المراة الحبلى يموت زوجها فتضع وتتزوج قبل ان تمضي لها اربعة اشهر وعشرا
فقال ان كان دخل بها فرق بينهما ثم لم تحل له ابدا واعتدت بما بقي عليها من الاول واستقبلت عدة اخرى من الآخر
ثلاثة قروء وان لم يكن دخل بها فرق بينهما واعتدت بما بقي عليها من الاول الحديث سؤال هرگاه كسي صبيه را داشته
بعد از عقد نموده ... صبيه بر آن شخص حرام ... آيا صبيه مطالبه مهر مي‌تواند نمود يا نه آيا مادر آن صبيه
خواهر او بر آن شخص حرام مي‌شود يا نه جواب صبيه هرگاه جاهل بحرمت بوده باشد ظاهر اين است مطالبه مهر ... مي‌تواند
نمود ... بدليل ... كالصحيح المروي في الباب المذكور من الكافي عن سماعة بن مهران عن سليمان بن خالد قال سألته عن رجل
تزوج امراة في عدتها فقال يفرق بينهما وان كان دخل بها فلها المهر بما استحل من فرجها ويفرق بينهما فلا تحل له ابدا وان لم
يكن دخل بها فلا شيء لها من مهرها و اما حرمت مادر و ... صبيه بر آن شخص مشهور ما بين فقها اعلى الله مقامهم اينست كه مادر و صبيه
بر آن شخص حرام مي‌شود ... و اما خواهر او ... لكن كلام در
اينست كه ... وقت ... افضا ... باشد ... نمي‌تواند ... ظاهر اينست
... افضا ... باشد ... تزويج نمود والمستند فيه الصحيح المروي في باب الجمع
بين الاختين من نكاح الكافي عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام في الجارية ... ان يتزوج باختها
قال فقال لا ... سؤال شخصي با شخصي ... پسر واطي مي‌تواند
دختر موطوء با خواهر يا مادر او را تزويج نمايد ... جواب مي‌تواند ... مخصوص
در حق پسر موطوء نظر باينكه حرمت تزويج ... سؤال كسي با صبيه زنا كرد واحد
از آن خواهد ... تزويج نمايد ... يا نه ... مي‌تواند نمود اگر چه ... عقد شده
باشد ... جواب ظاهر
اينست ... حرام نبوده باشد لكن بعد از افضا ... خواه در حق ... بوده باشد
با ... كلام ... ما رواه في ... باب الرجل
يفجر بالمراة ثم يتزوج ابنتها عن محمد بن يحيى عن بعض اصحابنا عن ... عن ابي عبد الله عليه السلام قال ... الرجل
يفجر بالمراة ثم يبدو له في تزويجها هل يحل له ذلك قال نعم اذا هو اجتنبها حتى تنقضي عدتها باستبراء رحمها من

ماه الحيض فظن انه يجوز نكاحها ثم تزوجها عن محمد بن يحيى عن بعض اصحابنا العبدان يرفعه على بن بنها والمستند فيه وان كان مرسلا لكن
رواه الشيخ باسناده الى احمد بن محمد بن عيسى وطريقه ابن محبوب عن اسحق بن جرير في الحديث [illegible] من شيخنا المفيد وجماعة
المصير الى مضمونها في المقنعة ولا ينبغي ان [illegible] بها لعدم الاعتداد بشهر [illegible] فانه ليس بعيد ان [illegible] بالعبارة
المذكورة ما هذا لفظه وروى محمد بن محمد بن عيسى عن اسحق بن جرير عن ابي عبد الله [illegible] الرجل يتزوج بالمرأة [illegible] الى آخره
وقال الشيخ الطوسي في النهاية ولا يجوز ان يجمع بين الاختين في نكاح الدوام ولا نكاح المتعة في حال واحدة فان عقد عليهما في
حال واحدة كان مخيرا ان يمسك ايتهما شاء فان عقد على واحدة ثم عقد على اختها كان العقد على الثانية باطلا فان دخل
الثانية فرق بينهما ولم يرجع الى الاولى حتى تخرج التي دخل بها من عدتها انتهى ومعلوم انه عند بطلان العقد الثانية يكون وطيها
زنا الا انه فرض الجهل واعتقاد الحل لكن الكلام مطلق فيشتمل حال الكلام بكون العالم عالما به لزوم العدة فلزنا ويمكن ان
يقال ان العبارة التي ذكرنا بعد العبارة المذكورة قرينة على حملها على حال العلم [illegible] العقد [illegible] الصورة التي الحاصل
ان اللازم من هذا الكلام لزوم العدة بالزنا ايضا [illegible] فالمسائل باقي [illegible] وجوب العدة على
الزانية [illegible] في الحديث المذكور [illegible] عن ابي جعفر محمد بن علي
الجواد انه سئل عن رجل نكح امرأة على زنا [illegible]
[illegible] **سؤال** زید متوفی [illegible] پسر زید [illegible]
[illegible] فوت [illegible] واقع شده باشد [illegible] سؤال کرد که حکما
[illegible] باطل شده و [illegible] مشکوک [illegible] در این صورت [illegible] بعد
خود در [illegible] **جواب** اگر مقصود اینست که [illegible] داخل شده [illegible] سؤال اینست
[illegible] در این صورت [illegible] عقد [illegible]
نمود [illegible] باشد [illegible] سؤال [illegible]
در این صورت [illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] طلای [illegible]
[illegible] طلا و الماس [illegible]
[illegible] **جواب** در صورتیکه [illegible] العقد [illegible] باشد که [illegible]
و قیمت و وزن طلا و الماس [illegible] باشد باطل است ولکن عقد صحیح [illegible] مهر المثل [illegible]
امثال [illegible] صیغه در صورت مسطوره [illegible] طلا [illegible] الماس حاضر نبوده [illegible]
و قیمت [illegible] باشد [illegible] در این صورت [illegible] مهر امثال [illegible]
سؤال زید [illegible] نکاح [illegible]
[illegible] نکاح [illegible]
[illegible]
جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** زید [illegible] دختر دارد [illegible] مذکور [illegible]
دختر زید [illegible] **جواب** [illegible] صورة سؤال ظاهر [illegible]

مسئله

نحر

من قبل احد با عقد خود در آورده و همین محتوی دارد آن زوجه دیگر [illegible] زوجه [illegible] میخواهد دختر این شخص را که از
زوجه سابقه داشته [illegible] نماید اگر مقصود همین است [illegible] ندارد [illegible] زوجه سابقه [illegible]
باشد یا فوت شده باشد **سؤال** زید دختر خود را بحباله نکاح پسر عمرو در آورده است [illegible]
[illegible] خانه که عمرو [illegible] صداق [illegible] خود کرده [illegible] و دختر زید [illegible] خانه [illegible]
[illegible] منکوحه [illegible] بخانه خود رجوع کردم [illegible] رجوع کند [illegible]
[illegible] رجوع کند [illegible] خانه [illegible] منکوحه [illegible]
صورة مسئله را بیان فرمایند **جواب** در صورتیکه صورة مسطوره مطابق واقع بوده باشد [illegible]
[illegible] باشد که عقد واقع [illegible] شده باشد [illegible] مالک میشود [illegible]
[illegible] نمیتواند نمود مگر برضای زوجه و هو العالم **سؤال** زید خاله [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] الآن زید [illegible]
[illegible] **جواب** مقتضای [illegible]
زید [illegible] رضاعی زید میشود [illegible]
میشود اگر چنین است [illegible] بتوان نمود [illegible]
احتیاط در صورتی حرام است که خالة [illegible] باشد [illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] صیغه [illegible] عربی
[illegible] المعین [illegible]
[illegible] صیغه [illegible]
[illegible] صیغه [illegible]
[illegible] صیغه [illegible]
[illegible] صیغه [illegible]
[illegible] صیغه صحیح است [illegible]
[illegible] صیغه [illegible]
[illegible] صحیح است یا باطل **جواب** در صورتیکه صیغه [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] صیغه عربی [illegible]
[illegible] صیغه عربی [illegible]
[illegible] صیغه عربی [illegible]
[illegible] صیغه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خواهد بود و اعتبار آن بتجدید عقد نماید و اگر ایجاد منقضی شده و مدت تمام داخل شده باشد چون که این عقد جدید داشته باشد
او شده باشد این چون که آن اصداق ثانی را بعوض آن مدة اولی داده اند صحیح نخواهد بود چارهٔ آن الحال این است که تجدید
صیغه نماید [illegible] **سؤال** شخصی [illegible] صیغه نکاح [illegible] و الجواز اگر کسی
عالم بعربیه نبوده باشد [illegible] وکالت علی الاصداق [illegible] نکاح حال [illegible]
هم [illegible] با صداق معین [illegible] از الفاظ [illegible] هر کدام نماید **جواب** هر کدام از لفظ نکاح
و تزویج استعمال میشود [illegible] اما [illegible] ثانی جایز است استعمال میشود
بنفس [illegible] استعمال میشود [illegible] لفظ تزویج [illegible] استعمال میشود [illegible] ثانی [illegible]
تقدیم [illegible] وکیل زن میگوید انکحت موکلتی موکلک علی الصداق
المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت النکاح لموکلی علی الصداق المذکور دوم وکیل زن میگوید انکحت موکلتی علی الصداق
وکیل مرد [illegible] سیم انکحت موکلتی من موکلک علی الصداق چهارم انکحت موکلک من موکلتی علی الصداق
پنجم انکحت موکلتی لموکلک علی الصداق ششم انکحت موکلک لموکلتی علی الصداق [illegible] وکیل مرد میگوید [illegible] مذکور شد
هفتم وکیل زن میگوید زوجت موکلتی [illegible] موکلک [illegible] علی الصداق المعلوم هشتم [illegible] بتقدیم مرد بر زن نهم زوجت
موکلتی [illegible] موکلک [illegible] علی الصداق دهم [illegible] مرد بر زن [illegible] زوجت موکلک [illegible]
[illegible] علی الصداق یازدهم زوجت موکلتی [illegible] علی الصداق دوازدهم زوجت موکلک من موکلتی
علی الصداق سیزدهم زوجت موکلتی لموکلک علی الصداق چهاردهم عکس [illegible] زوجت موکلک لموکلتی علی الصداق [illegible]
[illegible] وکیل مرد میگوید قبلت التزویج لموکلی [illegible] علی الصداق [illegible] ایجاب و قبول مطلوب [illegible]
[illegible] ذکر صداق [illegible] هرگاه ذکر صداق [illegible] صیغه نکاح [illegible] احتیاط کرده [illegible]
[illegible] علی الصداق الذی [illegible] وکیل [illegible]
انکحت [illegible] زوجت موکلتی [illegible] وکیل مرد [illegible] قبلت النکاح و التزویج لموکلی [illegible] علی الصداق المذکور
[illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] انکحت [illegible] المسماة [illegible]
الرجل المسمی [illegible] با تقدیم ذکر صداق [illegible] وکیل مرد گوید قبلت النکاح الرجل علی الصداق [illegible]
[illegible] صیغه [illegible] صحیح بوده [illegible]
[illegible] صداق [illegible] موکلتی [illegible] موکلک [illegible]
الصداق المعهود و وکیل مرد میگوید قبلت التزویج لموکلی علی الصداق المعهود و هرگاه [illegible]
باشد [illegible] نکاح [illegible]
[illegible] صداق
و هرگاه [illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] وکیل [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
طفل [illegible] **جواب** ظاهرا [illegible] باشد **سؤال** [illegible]
[illegible]

کتاب النکاح

نماید و بعقد بخود در آورد [illegible] یا نه [illegible] **جواب** اگر چه مقتضای [illegible] جماعتی از اجله
فقها ذکر فرموده اند حکم [illegible] عدم جواز عقد [illegible] است در صورت مفروضه لکن بنا بر [illegible] حکم بجواز عقد اشکال است
خصوصا در فروج احتیاط در آن مطلوب و مستحسن است [illegible] اولی بطریق سداد است و جماعتی از اعاظم
فقها حکم [illegible] فرموده اند و هو العالم **سؤال** هرگاه زنی که باشد در عده وفات عقد کند و عالم بتحریم نباشد و عالم
نباشد [illegible] عقد [illegible] **جواب** هرگاه عقد در عده نموده و دخول هم نموده [illegible]
اشکال [illegible] حرام مؤبد میشود و اما هرگاه عقد نموده و دخول نموده باشد [illegible]
[illegible] اگر چه حکم [illegible] است لکن ظاهر [illegible] حرام ابدی [illegible] و هو العالم **سؤال**
هرگاه صبیه [illegible] شیر داده باشد [illegible] ضعیفه شیر [illegible] دختر [illegible] باشد [illegible]
صبیه ضعیفه [illegible] شیر داده است [illegible] باشد [illegible] حاصل شده
باشد [illegible] صورت [illegible] حرام است یا حلال **جواب** اگر [illegible] شده
[illegible] باشد [illegible] از طفل ضعیفه [illegible] شیر خورده باشد [illegible]
از ضعیفه [illegible] خورده باشد [illegible] شیر [illegible] دختران ضعیفه حرام [illegible] طفل [illegible]
[illegible] ضعیفه [illegible] شیر خورده
باشد [illegible] دختران ضعیفه را عقد نموده باشد اگر عقد نموده باشد [illegible]
باطل [illegible] است **سؤال** هرگاه زنی شیر [illegible] دختر [illegible]
دیگر [illegible] شیر داده [illegible]
مادر [illegible] دختر [illegible] شیر [illegible] زن [illegible]
این دختر است [illegible] نکاح [illegible] دارد یا نه **جواب** [illegible] اشتباه [illegible]
شرعی [illegible] است [illegible] **سؤال** طفل [illegible]
شیر داده باشد [illegible] خواهر [illegible] نکاح [illegible] **جواب** ظاهرا [illegible]
[illegible] شیر داده [illegible] و هو العالم **سؤال** [illegible]
[illegible] زوجه [illegible]
دارد [illegible] دختر [illegible] **جواب** در صورتی که [illegible]
زوجه [illegible] شیر خورده باشد [illegible] دختران [illegible] رضاعی [illegible]
دختر [illegible] شیر [illegible] دختران [illegible]
[illegible]
سؤال [illegible]
[illegible]
باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]

ابه هرگاه زوج از مال والد خود چیزی خرج نماید باشد مال زوج خواهد بود یا مال والد **جواب** مطلب اول آنست اعتقاد اینکه باحد
اسباب تملک مثل هبه یا آن لباس را بپسر داد رجحیر پسر منتقل نموده باشد مال والد خواهد بود خواه کل آن را محول انفرنموده
باشد یا نموده باشد و جواب از مطلب ثانی است که اگر محض فی شیء بوده باشد که زوج بد سر خود لازم کرده که چنین نموده باشد
ودر واقع باحد اسباب مقتضیه لزوم بر خود لازم نموده باشد این حکم وصیه خواهد بود و عمل بمقتضای وعده بنا بر مشهور
ملیس نفها و معروف بخصوص مستحب است و در صورت تحقق هذه واجب نیست و اما جواب از مطلب ثالث است که چیز برای او خرید
ثمن علی مثل اینکه حینئذ باملکی باشد بدیمی ده تومان بر و پسر دو مثقال کی شی نمودی و بعد معنا بعد رالاین نحو واقع شده
و بعد اداعیمن را از مال والد نمود در این صورت اجیبیع مال والد نمود بر مال والد در مروی مشتق لیمیشود بمثل آن ده
تومان که در ثمن صرف نموده و صورت ثانیه آنست که مثلا بعد را ثمن شخص معینی واقع ساخت مثل اینکه گفته که این طلب را خرد
باین ده تومان مثلا لکن مادون بود از مال والد که تصرف در مال او نماید مع کلی بخصوص بهمین مبلغ در این صورت بیع
سال حکم میشود بر مال والد و والد طالب مثل ثمن را از ولد میتواند نمود و تسلط بر بیع خواهد داشت و صورت ثالثه
مثل ثانیه است لکن با عدم اذن از والد در این صورت ولد در تصرف در این مبلغ غاصب خواهد بود ظاهر این است که بنا بر کلام
نبوده باشد مکور صورت بلکه والد مطلع شود و امضا نماید مع اشکال نیز در این صورت که بنا بر امضا مال والد میشود نه
ولد اینها همه در صورتی است که والد بنا بر این جهته خرید نموده باشد اما هرگاه منتقل شود والد نموده باشد پس اگر ماذون نموده
باشد شکی نیست که مال والد میشود و او حکم وکیل داشته در خصوص این مبایعه و اگر ماذون نبوده باشد لکن بقصد
والد نموده باشد چنانچه فرض شد در این صورت مبایعه فضولی خواهد بود و لزوم آن موقوف بامضای والد است بعد از
اطلاع و امضا مخصوص لدخول مدعی نیست و خواهد داشت و اینها همه در صورت معلوم به قصد و عدم نزاع و اختلاف
و در صورت اختلاف مسئله محتاج بمرافعه است **سؤال** عمرو دو زن داشت یکی مسماه بفاطمه و دیگری مسماه بزینب و اولاد
زینب داشت شیرداده باشد و پسر زید اسم پسر بکر شیر خورده است میتواند دختر فاطمه که عین مرضعه است بکر رو در حبال او در آورد
یا نه **جواب** بلی میتواند لکن احتیاط احوط است **سؤال** هرگاه مرد کافری زن کافره داشته باشد و زن کافره مسلمان شود
و مرد مسلمانی در اثنای عده با او خود خواهد نماید یا انکه بعد از انقضاء عده الشخص مسلمان این زن را تزویج میتواند نمود یا نه **جواب**
این مسئله چند صورت متصور میشود یک صورت آنست که شوهر کافر در اثنای عده اسلام اختیار کند در این صورت
بی اشکال دیگری نمیتواند او را تزویج نماید دوم آنست که زوج کافر در اثنای عده مسلمان نشود از اخبار چنین ظاهر میشود
ظاهر میشود آنست که زنا در چنین عده موجب تحریم موبد شود نظر باینکه تصریح نمایند که زنا در عده رجعیه حرام ابد نیست
حرام ابد نیست و معلوم است در فرض سؤال عده رجعیه نیست لکن ظاهر این است که حکم که عبارة التحریم موبد بوده
باشد مختص بذات عده رجعیه نبوده باشد بلکه زنا در عده مطلقا موجب حرام ابدی نشود نظر باحزان نصوص مستفیضه
ظاهر میشود که هرگاه کسی عقد کند زنی را در عده و دخول کند این موجب حرام ابدی است و مقتضای اطلاق نصوص
ثبوت حکم است در مطلق عده پس میگوییم هرگاه دخول با عقد موجب حرمت شود پس بطریق اولی با دخول بلا عقد
معقد بطریق اولی خواهد بود و ما لیس الفاضل ... فی التحریر لو زنی بذات عده بائنة وعدة وفات فالوجه ان کالحجم
علیه عملا بالاصل ولیس کالمعقود علیها فی ذلک نص وعلی ما ظناه من التنبیه یحمل التحریم مع العلم لانا قد بینا انه مع
العقد مع التحریم عند او لی وهو الاقرب انتهی کلامه ومن علیک بالاولویه فیما نحن فیه المولی العلامة المجلسی فی کشف اللثام
والسید المحقق الاستاد دام ظله فی شرحه علی النافع **سؤال** در این مقام سخن از زاهد بکر میتوان کشف بیان ذات
اینست که مصرح بیه در کلام جمعی کثیری از فقها آنست که هرگاه زن کافره اسلام اختیار کرد و شوهر کافر اسلام اختیار

بکرد تا عده منقضی شد در این وقت ظاهر مشهور آنکه بینونت و قطع علاقه ما بین زوجین حین اسلام زوجه حاصل شده بلکه بعد
انقضای عده ظاهر میشود که زنا با بقای علاقه زوجیت نشده است چه شود زنا در عده که موجب حرمت است حین عده بوده باشد
که علاقه زوجیت باقی بوده باشد چنانچه مقتضای کلام جمعی از فقها است که ظاهر میشود حکم مختص بعده رجعیه است نزد ایشان بنا بر این
متمسک باولویت نمیتوان شد لکن جواب این است که آنچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب وهم چنین از نصوص وارده در باب آنست که هرگاه
کسی ضعیفه را عقد کند در اثنای عده یا دخول کند این موجب حرام ابد است و مقتضای اطلاق نصوص کلمات اصحاب شمول حکم است
خواه در عده زن کافره باشد یا غیر خواه زوج کافر در عده اسلام اختیار کند یا نه پس هرگاه فرض کنیم که عقد و دخول در عده زنی کافره
شده باشد و زوج کافر در عده اسلام اختیار کند ظاهر این است که حکم مذکور که عبارت از تحریم موبد بوده باشد در این صورت نیز ثابت
بوده باشد بنا بر این نیز ظاهر میشود که احتمال مذکور مدخلیتی ندارد پس حکم میکنیم بثبوت تحریم در ما نحن فیه بطریق اولی که
لا یخفی علی المتامل لکن احتیاط شدید در آنست که بعد از تفریق میان مرد مسلمان اگر عقد نموده باشد صیغه طلاق را جاری سازد **سؤال**
شخصی با غلام زید خرید معامله کرده باشد و زید وسائط تعیین نماید که صیغه مضمون را بجهت غلام خود جاری کند و معلوم بکوید که
بنجاح و راضی نیستم که غلام من تعهد جواب نماید و بعد و نچه اسعری اتفاق افتاده و زید صیغه خود را بغلام نسبت داده
و اولادی چند از آن بهم رسیده بعضی از بعض را جعفر صیما بعد بازن بتزویج راضی نیست آیا این اولاد چه حالت دارند حلال خواهند
بود و یا فای غلام میں سد با شد و یا مولی میتواند منع غلام را بکند که تزویج نعجه صیغه نموده یا نه و در صورت دعوی تسلط
بر منع آیا احتیاج بطلاق دارد یا نه **جواب** این سؤال مشتمل بر دو مطلب است اول آنست که شخصی دختر خود را عقد نموده بعبد
دیگری با عدم اذن مولی بلکه با عدم رضای مولی این عقد قبل از عقد و بعد از عقد بجهت قبل از عقد اذن نبوده و بعد بعقد
امضا نموده اولادی چند از آن شخص بهم رسیده از آن عبد این اولاد بنده او یا آزاد **جواب** آنست اگر آن دختر عالم بود که بی
عقد مولی حلال نیست مگر باذن مولای او و مع ذلک عقد شده در این صورت اولاد بنده او و تابع پدر نیستند در اینکه بنده
آن و آزاد خواهند بود و اگر دختر جاهل بوده بعضی مجتهدان بر آن است که تزویج بنده در صورت عدم اذن مولی او جایز نیست در این صورت
اولاد تابع مادر خواهند بود یعنی آزاد میباشند و مطلب ثانی آنست که در صورتی که شخصی دختر خود را عقد نموده بمملوک شخصی
با عدم اذن و عدم رضا آیا مالک میتواند منع نماید عبد خود را از آن تمتع جنس یا نه **جواب** بلی میتواند منع نمود بلکه هرگاه
داخل بعقد نشود عقد باطل خواهد بود **سؤال** مدعی از طالب بودن زوجه بهر و معلوم خود و حامله بودن زوجه پیش از این
زوج حق تعلق بمال زوج میکرد یا نه چه هرگاه خاست رسید زوج که مال خود را بدیگری مصالحه نماید بطریق معلوم زوجه را
باید وضع نمود یا نه **جواب** اگر صداق معین شده حین العقد مثل اینکه عقد واقع شده بمبلغ ده تومان معین شخص یا بملک
معینی در این صورت زوجه خواه مطالبه بکند یا نه عین آنچه عقد بر آن واقع شده و حال بعقد شده مال زوجه است و تصرف زوج در آن
جایز نیست مگر باذن زوجه خواه تصرفات ناقله بوده باشد مثل مصالحه بدیگری نماید یا تصرفات غیر ناقله و اگر عقد بچنین معین
شخصی در خارج واقع شده بلکه در ذمه زوج قرار گرفته باشد مثل اینکه عقد بجا رعقد نموده اند به ده تومان مطلق در این صورت
مطلق زوج قرار میگیرد و مطالبه نموده زوجه ثابت میشود که حق زوجه تعلق بکرده بچنین معین از مال زوج مادامیکه زوج معین
نماید **سؤال** الحمد لله که تکلیف که میگوید بنده از دوازده سالگی تا این کتابت که جوه سال و ده سال هستم و طفلی بکر که یکی از دختر
شش ساله بوده لواطه واقع شده و شک در آن نمیدارد و مذکور میبایست که بعضی دارم که در رسالهای احوال فیما نحن فیه واقع
شده است و حال چندی قبل از آن تاریخ شبهه معلوم نیست و جمیع مسائل را نه دانا رجال هم ظاهر کرده اباحام میشود یا نه
جواب نعوذ بالله سبحانه من غضبه اگر وطی واقع نموده بعد از دخول اگرچه بعضی انتشار بوده باشد بعنی قطع دارد باینکه مطمئن داخل
شده و مدخول و عدم دخول مشکوک فیه بوده باشد عقد بکر شده صحیح است و حرمتی ما بین ایشان نیست و اگر قطع دارد

بلحاظ اگر چه بعضی از صیغه بوده باشد مسئله محل اشکال است احتیاط در دین مقتضی آنست که تفریق شود ما بینهما لکن ...
فرج و نسل امر بست که غالباً احتیاط در آن مطلوبست و رجع کثیری انتهی حکم ...
مطلب انظر بعض احتیاط دور است ...

سؤال هرگاه زید با صبیه زنا کرده باشد در زمان جهل خود ...

جواب ...

[illegible]

کتاب النکاح

مانعی نیست که مجدد را عقد شود و مانند مجرا هم همان عقد بوده باشد صورت مسئله را اولا شرح بیان فرمایند جواب ظاهرا همان عقد کرده [illegible] دایم شده صغیره را تصرف نمی‌توانند چه انعقاد [illegible] و وجود او کالعدم است بلکه عقد بکر در صورت علم مرد باینکه معقوده دیگری بوده بسیار [illegible] مشکل است و احتمال [illegible] احتیاط [illegible] السؤال ما تقولون فی تزویج الابن الموجود الاجنبیة التی [illegible] او نظر الیها [illegible] علی [illegible] بعدم الجواز [illegible] الموطوئة او المنظور بابنه الصغیر [illegible] التزویج [illegible] الجواب اما الحکم فی الاول فالظاهر عدم الجواز [illegible] للابن تزویج موطوئة [illegible] اما الحکم فی الثانی فالجواز [illegible] یکون الاحتیاط فیه [illegible] فالمناسب [illegible] الاحتیاط [illegible] تزویج الابن ملموسة والده [illegible] الکراهة [illegible] الاحتیاط فی امثال المقام [illegible] سؤال شخصی [illegible] ثابت [illegible] جماعتی [illegible] و صغیره [illegible] شوهر [illegible] در محضر [illegible]

جواب [illegible] اگرچه جمعی از فقها حکم فرموده‌اند [illegible] اختیار فسخ عقد ندارد لکن مشهور [illegible] در مسئله خلوت است [illegible] اختیار فسخ نکاح را ندارد [illegible] نمی‌شود که اختیار [illegible] ثابت شود [illegible] بسیار صحیح و خوب است سؤال [illegible] دیگر [illegible] شوهر [illegible] مانع [illegible] حاجی [illegible] جواب [illegible] اخبار [illegible] ایام عده [illegible] سلیمان بن خالد است قال سألت اباعبدالله عن امرأة توفی عنها زوجها این تعتد [illegible] شرع [illegible] زوجه متوفی عنها [illegible] خلاف شرع نیست [illegible] حکم کرده [illegible] نفقه [illegible] صغیره [illegible] ایام عده [illegible] اقتضاء [illegible] سؤال [illegible] صغیره را [illegible] ولی [illegible] مطلع شده صغیره را [illegible] جواب [illegible] اجازه [illegible] رضا [illegible] صغیره [illegible] حق صغیره را [illegible] ابن مرحله

انها

هرگاه دو جنس [illegible] باشد و اگر [illegible] شخص [illegible] باشد [illegible] در این صورت [illegible] سؤال هرگاه مرد و زن یکدیگر را وکیل کنند که از طرفین صیغه نکاح را [illegible] کاری که از جانب موکله خود بگوید انکحت موکلتی [illegible] علی المهر المعلوم [illegible] از جانب موکل [illegible] قبلت النکاح لموکلی بالمهر [illegible] جواب مسئله مبنی بر اینست که شخص واحد میتواند [illegible] دو طرف عقد بشود یعنی کسی که [illegible] ایجاب و قبول [illegible] بعضی از علما انکار کرده‌اند این مطلب را لکن ظاهر اینست که جایز بوده باشد [illegible] نکاح [illegible] استعمال [illegible] مفعول [illegible] اگرچه بعضی از علما ذکر کرده‌اند [illegible] عبث است سؤال اگر طفلی [illegible] شیر [illegible] در زمان [illegible] خورده است که [illegible] حرمت [illegible] شیر [illegible] جواب در صورتیکه [illegible] طفل [illegible] صغیره [illegible] رضاعی [illegible] سؤال صغیره [illegible] شیر [illegible] شوهر خود را [illegible] جواب اگر اشتباه [illegible] سؤال چه میفرمایند در خصوص این مسئله [illegible] که هرگاه مرضعه در دو زمان [illegible] دو طفل پسر [illegible] دختر [illegible] رضاع [illegible] جواب [illegible] ظاهر اینست که اتحاد فحل شرط بوده باشد [illegible] شیر [illegible] رضاع [illegible] سؤال هرگاه [illegible] داشته باشد [illegible] دختر [illegible] جواب [illegible] حرام [illegible] شیر [illegible] رضاعی [illegible] حرام میشود جواب [illegible] سؤال صغیره [illegible] نکاح [illegible] صغیره [illegible]

والقضاء ... سوال ... [illegible]

جواب ... [illegible]

سوال ... [illegible]

جواب ... [illegible]

سوال ... [illegible]

جواب ... [illegible]

رسالة في النكاح

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله ... السموات والارضين والصلوة على من ختم به الرسالة ... وبعد ... محمد باقر ... [illegible]

قال ... [illegible]

الحاصل ... [illegible]

اشكالا او يشتبه عليه بامر نخلف وفي الايضاح لعدان عنون كلامه دالة وفي الايضاح والفاعل الصغير اشكال ما صل القطر الثاني الفاعل الصغير
من حيث العموم الشامل لما ثمن المحارمات او لاستفهام العموم ومن انه حال الولي لا اثر لان التحريم بالتكليف وبعده لا اثر والحق عندي انه
لا ثمن باب الاسباب بعد التكليف على الولي كالوطء بالنسبة فانه يحرم عليه زوجته بحيث انه يحرم على الولي النكاح بها وقبل البلوغ يتعلق به
خطاب العقد وجد الاثر وفي جامع المقاصد اطلق الاصحاب على ان من لاط بغلام او رجل او فقد حرم عليه اخته وبنته وامه الى انه لم يذكر الاكمال
لو كان الفاعل صغيرا ومنشاؤه ان التحريم الوارد في النص يدل على ان هذا الحكم انما هو في البالغ لا يستلزم تعلق التحريم بالصبي ومن ان النص
خرج مخرج الغالب لان هذا الفعل انما يقع غالبا من البالغ ولانه بعد البلوغ يصدق عليه انه رجل اوقب غلاما فيتعلق به التحريم اجمع
النص لما تقدم اجابه من البلوغ وما اخرجه وح فيكون الحكم بالتحريم قبل البلوغ متعلقا بالولي ولان احكام المصاهرة لا يفرق فيها بين البالغ
والصبي والفرد النادر يلحق بالاعم الاغلب والعموم وفي التنقيح لا فرق بين كون المفعول به غلاما او رجلا اما الفاعل فهل يشترط بلوغه
يحتمل ذلك لان تكليف لو لم يرد النص حرام على الموقب ويحتمل العدم للعموم ثمن المحارمات ولاستفهام كمال وهو الاقرب لانه من الاسباب
فهو من باب الوضع ولهذا لو زوجه الولي فانه يحرم عليه امها بحيث يعني انه يحرم على الولي النكاح بها وقبل البلوغ يتعلق به خطاب الفعل
الاثر في المعتبر ولا فرق فيما بين الصغير والكبير على الاقوى فتعلق التحريم قبل البلوغ بالولي وبعده يتجدد للفعل من باب
الاسباب التي لا يشترط بالتكليف ولا يحرم على المفعول بسببه شيء الاصل وانما حرم المذكورات مع سبق الفعل على النكاح كان اما
مع تأخره فيستصحب الحل ولا يحرم الحرام الحلال وفي الكفاية والاقوى انه لا فرق في الفاعل والمفعول بين الصغير والكبير وفي الفاتيح الاظهر
عدم الفرق بين الصغير والكبير في الطرفين وفي شرح دالة مع الفرق فيما اتفقوا عليه بين الصغير والكبير في الفاعل والمفعول العموم
النص والمستند في المسئلة مضافا الى الاجماعات المنقولة المستفيضة نصوص منها الصحيح المروي في التهذيب عن ابن ابي عمير
عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله في رجل يعبث بالغلام قال اذا اوقب حرمت عليه بنته واخته ومنها الصحيح المروي في الكافي عن
حماد بن عثمان قال قلت لابي عبد الله رجل اتى غلاما اتحل له اخته قال فقال ان كان ثقب فلا ومنها الموثق المروي في التهذيب عن حماد بن
عيسى عن ابراهيم بن عمر عن ابي عبد الله في رجل لعب بغلام هل تحل له امه قال ان كان ثقب فلا ومنها المرسل المروي في باب عقاب
اللوطي من محاسن البرقي وفي باب عقاب الوطي من عقاب الاعمال للشيخ الصدوق لا يروي عن ابي عبد الله في رجل يعبث بالغلام
قال اذا اوقب لم تحل له اخته ابدا وهذه النصوص لا تشمل بعضها على البنت والاخت وبعضها على الام وبعضها على الاخت فقط يكون
المتحصل منها حرمة ام المفعول وبنته واخته على الموقب كما هو المصرح به في كلام الاصحاب لكن لا تشمل الفاعل الرجل لا يكون المستفاد
منها الا التحريم على البالغ الرجل اما اذا ابنه فلا يشمل الصغير وفي الصحاح الرجل خلاف المرأة والجمع رجال ورجالات
مثل جمال وجمالات والجمع الرجال الحج رجل خلاف المرأة وفي القاموس الرجل بضم الجيم وسكونه انما هو اذا احتلم
وشب او هو رجل ساعة يولد نصوص رجل لكن الظاهر من كلمات الاصحاب ثبوت الحكم في كل من اوقب ولو لم يكن حال الايقاب كبيرا
كما عرفت وعبائرهم ادلة العموم منهم فكلما انهم عبروا بهم الا من شذ عن ظاهر النص في طرف الفاعل دون جانب المفعول حيث عبروا
في الاول بين الظاهر في العموم لشموله قبل البلوغ ايضا وفي الثاني بلفظ غلام كما هو المذكور في النص وقد يراد به ذكر الرجل بعد ذكر
الغلام في جانب المفعول في جملة من العبارات بحيث يتحد طرفا الفاعل والمفعول في انه لكن نخرج لفظ الرجل في الاخبار
في طرف الفاعل والغلام في المفعول هو ان الغالب صدور الفعل من البالغ على غيره كما لا يخفى **والحاصل** هو ان المستفاد
من الهويات كقوله تعالى انكحوا ما طاب لكم من النساء وقوله واحل لكم ما وراء ذلكم وان كان جواز العقد الا ما دل الدليل
على تحريمه وحرام الموطوء بنته واخته فيما اذا كان الولي الفاعل معروف لكن المستفاد من كلمات الاصحاب ثبوت الحكم في كل ما
تحقق فيه الايقاب ولو كان الموقب غير بالغ فهذا هو المختار والمستند فيه لا تتضان الاستصحاب تحريم الوطي الثابت قبل
العقد هو الاجماع في كلام الاصحاب والاخبار في المعتبر فلاحظ عباراتهم المذكورة قال في التنقيح يحرم العقد على ام الغلام الموقب

واخته وبنته ممن لاط به لا خلاف يدل على ذلك اجماع الطائفة ويشمل هذا الكلام اللواط قبل البلوغ لا لا يخرج للشامل فيه وكذا الحال في عبارة
النافع والارشاد وغيرهم من علمائنا الاخيار عليهم رضوان الله الملك الغفار واما العمومات فاثبات العموم بان من المحارمات او لاستفهام
العموم كما في كلام الايضاح وغيره فلا يخلو عما فيه كالشك في كلام شارح الفاتيح مع جمع النصوص لعدم وجود من ذلك من النصوص الواردة
في المسئلة كما علمت حرمة اوردناه هو ما ذكروه كلمات الاصحاب فقد علمت الوجه في ذلك كلمات الاصحاب على التضاد ثم النص ثم انه ينبغي التنبيه
في المقام على امور **الاول** ان الايقاب الذي هو المناط في التحريم وجودا وعدما هو الادخال ولو بعض الحشفة وان لم يجب معه الغسل
وعن المصرح به في كثير من كلماتهم قال في السرائر وحد الايقاب المحرم كذلك ادخال بعض الحشفة وقيل ولو ان لم يجب عليه الغسل
لان الغسل لا يجب الا بغيبوبة الحشفة جميعها والتحريم يتعلق كلام المذكورات يتعلق بادخال بعضها لان الايقاب هو الدخول وفي التحرير
حد الحكم بالتحريم سواء كان اللواط بايقاب الحشفة بكمالها او بعضها وان لم يتحقق الايقاب وفي القواعد وحد الايقاب ادخال بعض
الحشفة ولو قليلا اما الغسل فانما يجب بغيبوبة الجميع وفي المهذب البارع ويتعلق الحكم بادخال بعض الحشفة وان لم يجب الغسل وفي التنقيح
والمراد هنا ادخال الذكر ولو بعض الحشفة وفي شرح اللمعة ولو ببعض الحشفة او ثقب غلاما او رجلا بان ادخل به بعض الحشفة وان لم يجب الغسل حرمت على
الموقب ام الموطوء الخ وفي المسالك يتحقق الايقاب بادخال بعض الحشفة وان لم يجب الغسل لان اصل الادخال متحقق بذلك وفي
الشرح الصغير والكبير لسيدنا الاستاد نور الله مرقده ومن لاط بغلام او رجل فاوقب ولو بادخال بعض الحشفة حرمت عليه ام الغلام
والمستند في ذلك العموم في النصوص لصدق الايقاب عليه لغة لقول اهل اللغة اوقب والايقاب هو الادخال قال في الصحاح وقب الشيء يقب وقبا
اي دخل يقال وقب الشمس اذا غابت ووقبت الظلام دخل على الناس ومنه قوله تعالى ومن شر غاسق اذا وقب وفي
القاموس الوقب نقرة في الصخرة يجتمع فيها الماء كالمقبة المرأة في السعة والوقبة الكوة العظيمة والوقب الشيء ادخله
في الوقب فتقول ان مفهوم الايقاب اذ ادخل الشيء فيه كما يصدق في صورة ادخال الكل يصدق في صورة ادخال البعض تقول
ادخلت اصبعي في الماء في خصوصه عادة فيما اذا كان ادخل بعض اصبعه فيه وهذا يكون معنى قوله اذا اوقب اذا ادخل
ذكره فيه وقد نبهنا عليه في العوائد وهذا الفقه يحكي في المقام بما عبر عنهم فهو الخلاف في المسئلة
قال سيدنا الاستاد قدس الله نفسه في شرحه الكبير من لاط بغلام ولو بادخال بعض الحشفة صدق الايقاب عليه
مع ما لا خلاف اجده الا ان لا اتفاق فيه اتفاقهم ووافقه عليه وذلك كله شبهة في ثبوت التحريم فيما اذا كان الفجور سابقا على العقد
ولو بوقوع عقد فهو ما في الكلام فيما اذا كان مسبوقا به وقد اختلفت مقالة الاصحاب في ذلك فالظاهر من اكثر الاصحاب اختصاص
الحكم بالاول فلا يؤثر فيما اذا كان مسبوقا بالعقد منهم شيخنا المفيد قال في المقنعة اذا لاط المسلم بغلام فاوقب ولم تقم عليه
بينة بذلك ولا كان منه اقرار بعينها وجب الحد بالقتل ثم تاب من ذلك ولم يجز حرم عليه ما فعله بالغلام نكاح اخته وابنته
وامه تعرف ذلك الا انه لم تحل واحدة منهن له بان سبق عقد النكاح على حال وفي موضع من هذا الكلام دلالة على اختصاص
التحريم بما اذا كان الفجور سابقا على العقد كما لا يخفى ومنهم شيخ الطائفة في النهاية من فجر بغلام فاوقب حرم عليه العقد على ام
واخته وبنته على جميع الاحوال اذ في قوله حرم عليه العقد على امه دلالة على ان مراده فيما اذا سبق الفعل على العقد كما لا يخفى ومنهم
شيخنا ابو الصلاح قال في الكافي واما المحرمات بالاسباب فالمرأة المعقود عليها الى قوله وام الغلام الموقب واخته وبنته يحرم على العقد
عليهن ومنهم الفاضل ابن البراج قال في المهذب من فجر بغلام فاوقب حرم عليه العقد على امه وبنته واخته ومنهم السيد ابن
زهرة قال في الغنية يحرم العقد على المرأة وهي ان تعلق او يدعى بحجة من دنائها وعلى ام الغلام الموقب واخته وبنته بمن
لاط به ازواله وعلى ام الغلام عطف على قوله على المرأة فيكون التقدير يحرم العقد على ام الغلام ومنهم شيخنا المحقق كلامه
صريح في ذلك قال في الشرائع من فجر بغلام فاوقبه حرم على الواطي العقد على ام الموطوء واخته وبنته ولا يحرم احد منهن لو كان عقدهن
سابقا ومثله كلامه في النافع ومنهم العلامة قال في التحرير قال اللائط يحرم ... العقد ... اذا كانت

بانها اولى بها لم يحرم امرائه عليه وفي القواعد ولو سبق العقد لم يحرم وفي الارشاد والتحرير لو سبق العقد وفي التلخيص يحرم العقد
على الام الى اخر الكلام ومن وقبه واخته وبنتهما مع التاخر والدالة من قوله مع التاخر انه يحرم العقد عليهن انما هو اذا كان متاخرا عن الايقاب
وفي التبصرة ولو سبق عقدهن لم يحرمن ومنهم الشهيدان في اللمعة والروضة ولو سبق العقد لم يحرم وفي المسالك انما يحرم المذكورات
مع سبق الفعل على النكاح كالزنا المانع فاذا تأخر فيستصحب الحل ولا يحرم الحرام الحلال ومنهم السيد السند صاحب المدارك في شرح
على النافع وانما يحرم المذكورات مع سبق الفعل على العقد عليهن فلو سبق العقد على الفعل فلا تحرم للاصل ولقوله لا يحرم الحرام
الحلال وذهب شيخنا السيد يحيى بن سعيد الى انتفاء الفرق بين الصورتين وثبوت التحريم في الحالتين قال في الجامع وان كان
زوجته انفسخ نكاحها وقيل لا ينفسخ بل الظاهر انه كذلك في الحالتين بالاختصاص كما لا يخفى وما نقلته لك اوما اليه سيدنا الاستاد نور الله
ضريحه في شرح الشرح الصغير وهل يحرم المذكورات بالفعل مطلقا ام بشرط سبقه على العقد عليهن فلا يحرمن بتأخره وجهان اجودهما
الاول لمكان الاطلاق وفي شرحه الكبير فعلى هذا ما يظهر من الفاضل الاصبهاني في شرح المفاتيح من الوفاق في الخلاف في الثاني
فلا يخفى ما فيه قال في الكفاية من غير تقييد بالتقدم وفيه حيث عليه امه واخته وبنته اذا سبق الفعل على النكاح لا اجارته ولا تعليق في عقده
بالشهرة الا انه حمل الاتفاق ولا يحرم احديهن لو كان عقده سابقا عليه وفي شرح المفاتيح لو كان الايقاب متاخرا عن عقدهن
فلا يحرم كما قال العامة لاستصحاب الحل وعموم الاخبار المتقدمة الدالة بان الحرام لا يحرم الحلال والظاهر انه لا خلاف فيه انتهى والمستند
في الاول اما في العموم في صورة تقدم التحريم على العقد فالاجماع المعتضد بالنصوص المعتبرة السالفة واما في انتفائه في صورة التأخر
فهو استصحاب الحلية السالفة والنصوص المعتبرة الناطقة بان الحرام لا يفسد الحلال كالصحيح المروي في التهذيب عن مسلم عن احدهما
انه سئل عن الرجل يفجر بالمرأة ايتزوج ابنتها قال لا ولكن ان كانت عنده امرأة ثم فجر بامها او بنتها او اختها لم يحرم عليه امرأته
ان الحرام لا يفسد الحلال والصحيح المروي فيه ايضا عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل تزوج جارية فدخل بها ثم ابتلى بها ففجر
بامها اتحرم عليه امرأته قال لا انه لا يحرم الحرام الحلال والصحيح المروي فيه ايضا عن زرارة عن ابي جعفر انه قال في رجل زنى بام
امرأته او بابنتها او باختها قال لا يحرم ذلك عليه امرأته ثم قال ما حرم حرام قط حلالا والصحيح المروي فيه ايضا عن زرارة عن ابي جعفر في رجل
زنى بام امرأته او بابنتها قال لا يحرم وذلك عليه امرأته ان الحرام لا يفسد الحلال ولا يحرمه والمستند في الثاني خصوص ما في عموم النصوص المذكورة
لو ضيح ان لو لم يدل على الاختصاص حيث حرمت عليه بنته واخته بهذه الصورة سبق العقد على الفجور بانه خصوص الصحيح المروي في الكافي عن ابن ابي عمير
عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل يأتي اخا امرأته فقال اذا اوقبه فقد حرمت عليه المرأة الحديث بعد ذكر مستند للاول والاول هو
ان الاستصحاب انما يعمل عليه عند انتفاء المعارض ولما النصوص المذكورة فانها مما يرجع التعارض عليها مع ان دلالتها معارضة بعد
لو ضيح ان المستفاد من دليلها انتفاء التحريم مع القطع بحلية العقد عليها قبل الفجور والمحرم فالحكم بتحريم العقد بعده يستلزم
الحكم بان الحرام حرم الحلال والمراد ان الحكم بان هذا لا يحرم حلالا لا ينطبق عليه اذا حصل الاختلاط والامتزاج بين الحرام والحلال
بحيث لا يتميز احدهما عن الاخر كما اذا حصل الامتزاج بين الشيء المغصوب والمباح على النحو المذكور ونحو لا يحرم ذلك ولا يسوغ
ان الحرام قد حرم حلالا وانما الحيوان المحلل الاكل يحرم بالوطء المحرم فيصدق عليه ان الحرام حرم الحلال لانه ان العقد على المعتدة
بالعدة الرجعية محرم مع العلم بالموضوع والحكم مفسد وفيه يكون ذلك موجبا لتحريمها عليه ابدا وقد كانت محللة عليه قبل العقد
العدة ومثل ذلك كثير ويمكن الجواب منه بان مدلها انما يرجع الى كون لفظ الحرام والحلال في النصوص بالخصوص على اطلاقه
فليس بلازم فيمكن ان يرى ان المراد من الحرام التصرف في البضع بغير محلل شرعي اي الزنا ومن الحلال هو البضع الذي حلله محلل شرعي
كالعقد ونحوه فعلى هذا يكون حاصل الخبر ان الزنا لا يحرم البضع الذي حلله محلل شرعي وهذا وان كان مما يصح اطلاق اللفظ لا سيما
في قوله ما حرم حرام قط حلالا لانه مما لا يستبعد وقوع ذلك تنزيلا على ما ذكر وان اندفع الايراد لكن لا يصح التمسك
بالنصوص المذكورة لانه يحتمل ان يكون الحرام على العموم الذي وعلى الخاص وان انما الاستدلال لكنه انما يتم عند انتفاء المعارض

ويحتمل ان يكون ابن ابي عمير المذكورة مقيدة لها بفعل اللواط فلا يتم الاستدلال الا ان يقال ان النصوص المذكورة لا اختصاص لها بالاستشهاد
حتى لا يظهر انها الى تعلق صاحب الجامع او فيه من الحديث المذكور ولا يخفى عليك ان ما ذكرته دفع الاشكال انما يجدي بالاضافة الى
النصوص المذكورة المتقدمة بما يقتضي بطلان العقد وشبهه يقتضي بالحرمة لا اللواط ودونها الثاني ولما ما اشتمل على اصل المذكور في مقام الاستدلال
على انتفاء التحريم ولو كان الفجور بعد العقد فلا يجري فيه هذا الكلام ومن الصحيح المروي في التهذيب عن سعيد بن يسار قال سألت ابا عبد الله
عن رجل فجر بامرأة يتزوج ابنتها قال نعم يا سعيد ان الحرام لا يفسد الحلال ومنه الموثق المروي فيه ايضا عن علي بن الحسن بن رباط عن
رواه عن زرارة قال قلت لابي جعفر رجل فجر بامرأة هل يجوز له ان يتزوج ابنتها قال ما حرم حرام حلالا قط ومنه الصحيح المروي
فيه ايضا عن صفوان قال سأله المرزبان عن رجل يفجر بالمرأة وهي جارية قوم اخرين ثم اشترى ابنتها ايحل له ذلك قال لا يحرم الحرام الحلال
ورجل فجر بامرأة حراما ايتزوج ابنتها قال لا يحرم الحرام الحلال فعلى هذا يقع التعارض بينها وبين النصوص في المسألة لو صح ان مقتضى
النصوص في المسألة انه يحرم على اللائط ام الموطوء وبنته واخته ومقتضى النصوص المذكورة انتفاء القطع بان الايقاب حرام فلا يكون
محرما للحلال ويمكن الجواب عنه بان النصوص في المسألة اخص فلا بد من حمل النصوص المذكورة على غير ما نحن فيه والمفصل في ذلك
انه لا يكون الحرام محرما للحلال الا في الايقاب فانه حرام ويحرم الحلال ثم قال لا يشترط في اختصاص الحكم المذكور بالاخت العطوف
فلا يثبت في بناتها وهو ايضا في لو صح ان مقتضى العمومات كقوله تعالى فانكحوا ما طاب لكم من النساء وقوله تعالى واحل لكم ما وراء ذلكم
جواز النكاح خرج اخت الموطوء بالاجماع والنصوص المذكورة لاشتمالها على لفظ الاخت فيبقى ما سواها مندرجا تحت العمومات ثم هذا
مما لا ارتياب فيه وانما الكلام في بنت بنت الموطوء وان نزلت وكذا في بنت ابنه كذلك وفي ام الام وان علت لكن المقطوع به في كلام
كثير منهم ذلك قال في السرائر بلا خلاف تحريم الام تحريم الجدة وان علت لانها ام حقيقة وكذا بنت البنت وكذا بنت ابنه
وان سفلت لانهن بنات حقيقة ولا بنت اخته فانها لا تحرم لان بنت الاخت ليست اختا فالحكم مقصور على الاخت وبناتها لا من بخبر او خلاف
لا يحل له نكاحها الا اهل الملة لو خل بنت الابن او بنت البنت في ذلك لانهم لا يدخل في ذلك لان بنت الابن وبنت البنت بنت حقيقة
فلا خلاف في عموم التحريم وهذا وان ذكر في بنت الخت والخالة لكن يقتضي كلامه ثبوت الحكم فيما نحن فيه وفي التحرير ويحرم مع
الايقاب جدة المفعول وان علت وبناته وان سفلت وفي القواعد وبتعقب التحريم للجدات وبنات الاولاد دون بنات الاخت
وفي اللمعة وشرحها من اوقب غلاما او رجلا حرمت على الموقب ام الموطوء وان علت واخته دون بناتها وبنته وان نزلت من ذكر وانثى
من النسب اتفاقا ومن الرضاع على الاقوى وفي التنقيح تحرم الام وان علت والبنت وان نزلت لا بنت الاخت لعدم تناولها الاخت
لها وفي المهذب البارع من اوقب ذكرا حرمت عليه امه ابدا وان علت وكذا بنته وان نزلت وحرمت عليه اخته خاصة دون
بناتها وفي المسالك ويتعدى الحكم الى الام وان علت والى البنت وان سفلت اما من جهة شمول لفظ الام حقيقة او لاشتراك علتهم
كالاصل والاطلاق كلام في التعدي مجال وفي المفاتيح وكذا يشمل الام من علت والبنت من سفلت اما الاخت فلا يتعدى
الى بنتها اتفاقا وفي رياض المسائل من اطلاق اللائط فلو فجر حرمت عليه ام الغلام والرجل وان علت وبنته وان نزلت من ذكر او
انثى من النسب اتفاقا ومن الرضاع على الاقوى واخته دون بناتها اتفاقا وقال في شرحه الصغير اذا سمعت ذلك فنقول ان لفظ الام
والبنت وان كانا ظاهرين في حقيقة الجدة وولد الولد فاطلاق الام لا ينصرف الى الجدة ولا البنت في بنت البنت وبنت الابن لكن يمكن
ان يمكن دعوى فيهم دلالة على ان المراد منهما ما هو اعم من عموم الاسطر ومعهما فالمراد من الام هي الام والجدة وان علت ومن البنت هي البنت
وبنت البنت وبنت الابن وان نزلت فكانه لا يجري حينئذ حد المقتضي من الخارج بحمل اللفظ عليه فعلى هذا يحرم على اللائط
ام الموطوء وجدته وكذا بنته وان نزلت فلو كانت من ابنه لكن لا يمكن الحكم بتحريم الجدة من الاب عليه لانتفاء ما يوجب العدول
عن مقتضى العمومات من الكتاب والسنة بالاضافة اليها كما لا يخفى على من احاط خبرا بما قررناه **الرابع** في ان الحكم المذكور هل يختص
بالاصناف المذكورة اذا كانت من النسب دونها بالرضاع وعلى هذا لا يحرم على الموقب ام الموطوء وبنته واخته من النسب بحكم

الاصناف المذكورة في الرضاع ابنة فيحرم عليه اصناف الرضاع وكذا الحكم في غير الرضاعيات اشكال من ان المتبادر من الام والبنت والاخت من
اتصف بهذه الصفات في النسب وهذا صحيح السليقة اذا ما شاء المنتفي انه لا ام له وكذا الحال في البنت والاخت فالنصوص المحرمة
تنصرف اليها فيبقى الرضاعيات تحت الكتاب والسنة مقتضى التحليل ومن النصوص الناطقة بانه يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب كالصحيح
الصحيح المروي عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله ع قال سمعته يقول يحرم من الرضاع ما يحرم من القرابة وما رواه في عن
ابي الصباح الكناني عن ابي عبد الله ع سئل عن الرضاع فقال يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب وما رواه عن داود بن سرحان
عن ابي عبد الله ع قال ما يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب والصحيح المروي في باب نوادر في الرضاع عن ابن محبوب عن عبد الله بن سنان
عن رجل عن ابي عبد الله ع قال سال وانا حاضر عن امراة ارضعت غلاما مملوكا لها من لبنها حتى فطمته هل لها ان تبيعه قال فقال لا هو ابنها
من الرضاعة حرم عليها بيعه واكل ثمنه قال ثم قال اليس رسول الله صلى الله عليه وآله قال يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب والصحيح المروي
في الفقيه عن بريد العجلي عن ابي جعفر ع قال قال رسول الله ص يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب والصحيح المروي عن الحلبي قال
سالت ابا عبد الله ع عن الرضاع فقال يحرم منه ما يحرم من النسب **اعلم** ان كلا من في لاول اما التنزيل كما في قوله خاطبنا
الفرزدق في شان علي بن الحسين ع يغضي حياء ويغضى من مهابته فما يكلم الا حين يبتسم في دعاء السحر
في شهر رمضان اللهم اني اسالك من بهائك والظرفية كما في قوله اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله وكذا
الحال في الثاني فيهما احتمالات مع التنزيل والتحليل منها ان يكون من فيهما للتعليل والمعنى يحرم بسبب الرضاع ما يحرم بسبب
النسب ومنها ان يكون فيهما للظرفية والمعنى يحرم في الرضاع ما يحرم في النسب ومنها ان يكون الامر في الاول كالاول في الثاني
كالثاني والمعنى يحرم بسبب الرضاع ما يحرم في النسب ومنها عكسه فيكون في الاول للظرفية وفي الثاني للتعليل والمعنى يحرم في
باب الرضاع ما يحرم بسبب النسب وفي جميع الاحتمالات المذكورة اما الموصول اما يعني من اولا بل على العموم فالاحتمالات
ثمانية والمعنى على الاول يحرم بسبب الرضاع او في الرضاع الاصناف المحرمة في النسب او بسبب النسب كالام والبنت والاخت وبنات
الاخ والاخت والعمة والخالة والمعنى على الثاني يحرم بسبب الرضاع او في الرضاع كلما يحرم بسبب النسب والمحرم عليه في الاول
هو الذي يحقق في حقه بالرضاع احدها الاصناف المذكورة وهو المرتضع بالاضافة الى الام والاخت وبنات الاخت والعمة والخالة
وصاحب اللبن بالاضافة الى البنت المحرم عليهما هو الشريع كما في قوله تعالى حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم
وبنات الاخ وبنات الاخت الاية فكما يحرم تزويج الام والبنت والاخت وبنات الاخ والاخت والعمة والخالة في النسب يحرم تزويجهن
في الرضاع ايضا هذا اذا كان المرتضع ذكرا واما اذا كان انثى فالمحرم عليها في النسب ابوها وابنها واخوها وابن اخيها وابن اختها
وعمها وخالها فكذا في الرضاع يحرم في الرضاع صاحب اللبن واخوها ابنه كما ان اخيها ابنه واخيها ابنه ما ارتضع من ثديها
بنتا اذا لم تلدها مع تحقق الشرائط المعتبرة في تحليلها وكذا الحال في غير ما ذكر **والحاصل** انه على تقدير جعل ما في الحديث على من
يكون معناه يحرم بسبب الرضاع معه الذي يحرم هو عقدها في النسب اي العلاقة التي اوجبت حرمة العقد في النسب لو تحققت
تلك العلاقة بسبب الرضاع يكون موجبة للتحريم ايضا واما المحرم عليه في الثاني فهو اعم منه في الاول كما ان المحرم ايضا كذلك
ليتفق على حقيقة الحال في ذلك اذا علمت ذلك **فنقول** ان التمسك بالنصوص المذكورة في اثبات المرام في محل الكلام اي حرمة
الام الرضاعي على الموطوء على الوجه اما يستقيم على المعنى الثاني دون الاول وكذا الحال في بنته واخته الرضاعيتين اما صحته
على الثاني فظاهر اذ المعنى على ما بنا عليه هو انه يحرم بسبب الرضاع كلما يحرم في النسب ومن المعلوم ان من جملة
المحرمات في النسب هو العقد على ام الموطوء وبنته واخته على الوجه المذكور بالاجماع والنصوص السابقة فيلزم ان يكون العقد على امه
واخته وبنته الرضاعية كذلك واما عدم صحته على الاول فلما عرفت من ان معنى الحديث ع انه لو حصل بين المرتضع وغيره
احدى العلاقات التي توجب حرمة التزويج في النسب يكون ذلك موجبا للحرمة بينهما فلا دخل له بما نحن بصدده كما

لا يخفى لكن الحق هو المعنى الثاني اما اولا فلان حمل ما على من خلاف الظاهر لا داعي للمصير اليه واما ثانيا فللصحيح السالف المروي عن علي بن
محبوب عن عبد الله بن سنان عن رجل عن ابي عبد الله ع قال سئل وانا حاضر عن امراة ارضعت غلاما مملوكا لها من لبنها حتى فطمته هل
لها ان تبيعه قال فقال لا هو ابنها من الرضاعة حرم عليها بيعه واكل ثمنه ثم قال اليس رسول الله ص قال يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب
فنقول مقتضاه ان الموطوء في النسب حرام على الموطوء فكل محرم في النسب يحرم بالرضاع اما الاول فبالاجماع والنصوص واما
الثاني فلعله بما يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب **فنقول** ان معنى ان استقامة الاستدلال على تقدير حمل كلمة ما على من
انما يكون اذا حمل الكلام على المعنى السابق وهو غير لازم لامكان ان يكون المعنى يحرم بسبب الرضاع من يحرم في النسب او بسبب النسب
وحاصله ان يكون لفظ النسب كلفظ المحرمات السبعة المنصوص ولا موجب للاختصاص وان كان ذلك لحظ النسب بين المحرم
والمفعول به وبينا الجزئي وحاصله ان يكون النسب بين المحرم والمحرم عليه ولا يكون كذلك اذ يكفي النسب بين المحرم
والموطوء سببا للتحريم فمقتضى الحديث المذكور ثبوت التحريم بسبب الرضاع كذلك وعلى هذا فمقتضاه عدم جواز التزويج للموطوء
بالام الرضاعي للموطوء ولا يتعدى الى غيره وهو المختار وفاقا للمحقق وجماعة من الفقهاء والتنقيح وغيره وربما من المسائل قال في
التنقيح ولو كان للموطوء ام او بنت او اخت من الرضاع فالاقرب انه يحرمن ايضا وفي جامع المقاصد هل الام والاخت من الرضاع كذلك
في التحريم فيه اشكال ينشأ من ان صدق الام والبنت والاخت عليهن انما هو بطريق المجاز لان الحقيقة انما هي مع الولادة
فلا يتناولهن النص الوارد بالتحريم ومن عموم قوله ص يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب الحديث قال والتحريم اقوى لعموم
الاحاديث في الرضاع وفي التنقيح لا فرق بين من يثبت ببينهن بالنسب وبالرضاع لعموم قوله ع يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب
وفي حديث حرمت على الموطوء ام الموطوء واخته وبنته وان نزلت من ذكر او انثى من النسب اتفاقا ومن الرضاع على الاقوى وهذه في
باب المسائل المخالفة الصريح في المسئلة غير ظاهر نعم يظهر من بعض المحققين في الاصطلاح تردد فيه ثم الاقوى حيث قال بعد ان
عنون كلام في ذلك وفي الرضاع والفاضل السيد اشكال لما هنا حيث منشاؤه ان اطلاق الام لغة ثم وامهاتكم اللاتي ارضعنكم فسماها
امهات والاصل في الاستعمال الحقيقة الى ان قال ولقوله ع يحرم من الرضاع ما يحرم من الولادة ونحو ذلك وظاهره يحرم من النسب
ومن حيث ان الاستعمال اعم من الحقيقة والمجاز ولان دلالة العام على الخاص ولمرجع الترجيح والحق ترجيح المجاز لما قرر في
الاصول وليهم ان يقولوا انهم قد اعتبروا التجرد عن القرائن بين ان انا بالسان من خواص الحقيقة انتهى وما يظهر من كلامه
وليهم ان يقولوا بترجيحه للقطع بان المتبادر من الام ما كان بسبب الولادة فلا ينصرف الى الرضاعية وهكذا الحال في البنت والاخت
ثم لا يخفى ان ما ذكر في معنى الكلام يكشف عن حال الظاهر في من نكح امراة لا يحرم عليه امها وبنتها في النسب يحرم عليه امها و
بنتها الرضاعيتان وكذا الحال في غيرها لقوله ع يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب بناء على ما عرفت من معنى قوله ع يحرم
من الرضاع ما يحرم من النسب والمثال قوله ان المعنى الثاني وان كان مقتضيا لما ذكر لكن لو صح ان مفتي يحكم بانه
يحرم بسبب الرضاع كلما يحرم في النسب انتجكم بحرمة تزويج المرأة بالام الرضاعي وكذا اخت الرضاعي وكذا الحكم بحرمة عمة الابن
الام الرضاعي وغير ذلك لثبوت حرمته ما ذكر في النسب لان ان يقال ان المراد بالاضافة الى جميع المحرمات النسبية ومن ذكر
انما الاضافة الى بعض المعنى قوله يحرم بالرضاع ما يحرم من النسب انه يحرم بسبب الرضاع كلما يحرم في المحرمات النسبية
كالاخت وبناتها وغيرها فالمناط في التحريم بالاضافة الى جميع الاصناف النسبية كالاخت وبناتها ومن المعلوم ان الاخت ليس
مما يحرم نكاحها وكذا بنتها وامها فالتعدي الى المقام يبقى بلا تنبيه عليه وهو ان المحرمات بالرضاع بالاضافة
الى هي المحرمات في النسب والحرمة وجواز النظر اليها يجوز النظر اليها مع الام لا **فنقول** هنا مقامان احدهما ثبوت
المحرمية بين المرتضع وبين من تحقق بينهما احدى العلاقات التي اوجبت المحرمية في النسب فيجوز النظر الى الام الرضاعية واخته
وبنت الاخ وبنات الاخت والعمة والخالة الرضاعيات وبالعكس وكذا الحال في الصحبة بالاضافة الى بينهما في الرضاع

واتيهما ان ابن الجماد [illegible] ان الحرمة في هذا المقام مما لا اشكال فيه وقد ادعى عليه فخر المحققين الاجماع فلا
شك ان من احكام النسب ما لا يثبت بالرضاع بالاجماع كالتوارث وسقوط القصاص والنفقة والولاية والحضانة وتحمل العقل [illegible] ومنع
من الشهادة ومنها ما يثبت اجماعا وهو المحرمية والتحريم ومنها ما اختلف فيه وهو العتق بالملك وقد صرح [illegible] بالام [illegible]
النساء والولادة [illegible] جميع احكام النسب [illegible] وهي مقصورة على التحريم والمحرمية [illegible] و
فنقول كما ان التحريم اجماعي فكذا المحرمية فان الامامية على عدم المحرمية [illegible] ولا يخرج عن [illegible] الجاهلية الاولى [illegible]
[illegible] من الجمهور [illegible] المحرمية [illegible] المساواة [illegible] مع [illegible]
في جميع الاحكام [illegible] والاصل في الاطلاق الحقيقة [illegible] في جميع الاحوال [illegible] المراد
[illegible] انتهى كلامه رفع مقامه [illegible] وان كان الكلام [illegible] **السؤال** ما تقولون في المراة [illegible] الرجل
[illegible] الصغير [illegible] حصول المحرمية [illegible] هذا النكاح [illegible] **الجواب**
لا اشكال [illegible] تزويج المراة [illegible] صحة العقد
[illegible] جميع [illegible] في الصحة [illegible]
[illegible] العقد [illegible] الولد [illegible]
البلوغ [illegible] الاشكال [illegible] لا يخرج عن [illegible]
العقد [illegible] **سؤال** هرگاه صبيه را [illegible] نكاح [illegible]
رضای صبيه [illegible] اثبات [illegible] صورت [illegible]
جواب [illegible] صبيه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] حاكم شرع [illegible]
[illegible] حاكم شرع حكم [illegible] **سؤال** شخصی زوجه خود را طلاق داده و شخصی ديگر [illegible] صبيه مطلقه
[illegible] در عده [illegible] صبيه در عده بوده [illegible] انقضای عده [illegible] صبيه [illegible]
[illegible] نكاح [illegible] **جواب** اگر صبيه مطلقه در عده رجعيه بوده باشد [illegible] حرام موبد است
[illegible] اگر چه [illegible] انقضای عده بوده باشد [illegible] اگر چه عده رجعيه بوده
[illegible] رجعيه بوده باشد [illegible] موجب حرام ابدی [illegible] **سؤال** شخصی در سفر [illegible]
[illegible] انقضای [illegible] زوجه [illegible] صبيه [illegible]
لازم است [illegible] **جواب** لازم است که بعد از اطلاع [illegible]
[illegible] عده [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] بعد از انقضا [illegible] ثابت شود [illegible] مطلقه بوده
[illegible] بعد از [illegible] لازم [illegible]
[illegible] عده [illegible] زوجه غايب [illegible] مطلقه
بوده بعد از انقضا [illegible] زوجه [illegible] لازم است [illegible]
[illegible] الطلاق [illegible]
من عبادات النساء [illegible] **سؤال** هرگاه [illegible]
در عده [illegible] **جواب** [illegible] حرام موبد است **سؤال** [illegible]

صبيه [illegible] شخصی [illegible] وفات [illegible] تزويج [illegible] شخصی [illegible]
[illegible] زوجه [illegible] حيض [illegible]
[illegible] نكاح [illegible] وفات [illegible]
در [illegible] حيض [illegible] عده [illegible]
[illegible] الفقد [illegible]
[illegible] **جواب** سبحان الله نعوذ بالله من [illegible]
[illegible] اگر اين [illegible] چنين چيزی [illegible]
[illegible] المقام [illegible]
[illegible] عده وفات [illegible] اگر چه [illegible] باشد اگر
[illegible] شده [illegible] مقتضای [illegible]
[illegible] شخصی [illegible]
واقع بوده باشد [illegible] عده [illegible] صبيه [illegible] حرام [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] ظاهر اين است که صبيه [illegible] العقد
[illegible] المثل [illegible] مهر المثل
[illegible] باشد [illegible] مهر المثل [illegible]
سؤال صبيه [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در اثنای عده شده [illegible] کرده است [illegible]
و صبيه [illegible] حرام ابدی [illegible] در طلاق [illegible] در عده [illegible]
[illegible] **سؤال** هرگاه [illegible] شوهر [illegible] سال مفقود شود [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible]
[illegible]
[illegible] صبيه [illegible] انقضای عده [illegible] شوهر [illegible]
[illegible] **جواب** اين مسئله [illegible]
[illegible] صبيه [illegible] انقضای عده [illegible]
[illegible] صبيه [illegible] در اين صورت [illegible]
[illegible] در اين [illegible] صبيه [illegible]
[illegible] شهادة [illegible]
در اين [illegible] حكم [illegible] صبيه هرگاه [illegible]
[illegible]
[illegible] حاكم [illegible] شرعا [illegible]
[illegible] حاكم شده باشد [illegible] **سؤال** شخصی در [illegible]

[illegible]

[illegible]

اضيف كان في حضرة الجماع مباح ووطئ صحيح ووطئ شبهة ثم ان كان محظورا مثل ان ينال من الغير او امة الغير شهوة وبغير شبهة فانه لا يتعلق به تحريم
مصاهرة ولا تثبت منه وان كان مباحا او محظورا بشبهة المباح في دبر ويحرم ما ملك بيمين فهل يثبت تحريم المصاهرة قيل نعم ولان احدهما
وهو الصحيح يحرم عليه امها وابنتها عليها وبنتها بناتها ونعرف اكثر اهل زمانه ابن حكم ابن كرستم مع وضعه ودرسي الى محل خلاف قاسه ابن جنيد
بعود ببرهان عقد ما ورد ورهن ورهنين وهو لا يحل فاعل يثبت والسنن في البنت من الله دربائكم اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن فان
لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم بناء على ان مقتضاه تحريم البنت على الاطلاق بالام مع انعقاده لا يكون عقد منه ولو صح العقد والاصل بقوله
كالابتغى فاذا كان الامر كالمع العقد يكون ومن طريق اولى والصحيح المروي في الكافي عن صفوان بن يحيى عن منصور بن القسم قال سالنا ابا عبد الله
عن رجل باشر امراته وقبل غير انه لم يفض اليها ثم تزوج ابنتها فقال اذا لم يكن افضى الى الام فلا باس وان كان افضى اليها فلا يتزوج ابنتها والصحيح
المروي عن منصور بن حازم عن ابي عبد الله في رجل كان بينه وبين امراة فجور هل يتزوج بنتها فقال ان كان من قبلة او شبهها فليتزوج
ابنتها او ليتزوج هي ان شاء واما اللام فهي صالح الاباحة والعمومات من الكتاب والسنة وحصر المحرمات في النساء التي خلت عن موضع السلام و
بدل على ذلك ابضا ما دل على ان اللمس والقبلة والنظر بشهوة مع التزويج لا يمنع العقد على البنت والام بعد الطلاق مع عدم التزويج بطريق اولى كما
الصحيح المروي في الكافي عن جميل بن دراج وحماد بن عثمان عن ابي عبد الله قال الام والابنة سواء اذا لم يدخل بها يعني اذا تزوج المراة ثم طلقها
قبل ان يدخل بها فانه ان شاء تزوج ابنتها فهو هذا يحتمل ما ورد من النهي على الكراهة كالصحيح المروي عن محمد بن مسلم عن احدهما
قال سالته عن رجل تزوج امراة فنظر الى راسها والى بعض جسدها ايتزوج ابنتها فقال لا اذا راى منها ما يحرم على غيره فليس له ان يتزوج ابنتها
والصحيح المروي فيه عن ابن محبوب عن خالد بن جرير عن ابي الربيع قال سئل ابو عبد الله عن رجل تزوج امراة فمكث اياما معها لا يستطيعها
غير انه قد راى منها ما يحرم على غيره ثم طلقها ايصلح له ان يتزوج ابنتها فقال لا يصلح له وقد راى من امها ما راى وما في معناهما محمول
على الكراهة الصحيح المذكور المعتضد بالاية الشريفة والشهرة بين الطائفة واصالة الاباحة والعمومات من الكتاب والسنة وبهذا العمل
فلعله لذلك ذهب شيخ الطائفة في النهاية الى الكراهة قال ويكره ان يعقد الرجل على امراة قد كان مسها بشهوة انه راى منها ما يحرم على غيره
النظر اليه فانه يكره ان يعقد على ابنتها وليس ذلك بمحظور وكذا الحال في الاستبصار فانه حمل النصوص الدالة على الكراهة كما في التهذيب
ما بحثي في حديث ابي الربيع وهو دليل العدول عما ذهب اليه في الخلاف والمبسوط **سؤال** ضعيفه منعم بخبره معلول انقضا مع منع
ما انقضاء حمل عدم تجوز مختصر بكر اعتقيده را ميفرمايد ورا فرموده تعهد را ز ولاية متصور شده اعتقيده از ان تحرم او لحد اشتباه ايام اينجهت
نشره بها فمده اي حكالت باللزوم **جواب** الحمد لله بارئ النسمات انقضاء ظاهر حمل بدل ارتب كمه انقضاء حمل مبتخور والعدة منع بها
منقضي متوده ممد اكونه ذات حمل يوجد بما تعدد قال الشرايع اما المنقضة اجلها بعد الدخول فعدتها حيضتان فمدوعة خمسة وعشرون
وهو من زوجة ولو كانت لا تحيض ولم يخص فخمس واربعون يوما ويعتد من الوفاة ولو لم يدخل بها باربعة اشهر وعشرة ايام ان
كانت حاملا او بابعد الاجلين ان كانت حاملا على الاصح والتفصيل في عدة الوفاة بين الحامل وغيرها وتركه فيما قبله دليل على انتفائه
هناك وقال في التحرير اذا دخل بها وانقضى اجلها او وهبها ايامها فان كانت من ذوات الحيض وجب عليها الاعتداد بحيضتين وان
لم تكن من ذوات الاقراء وهي في سن من تحيض اعتدت بخمسة واربعين يوما وان لم يكن دخل بها فلا عدة عليها ولو مات عنها في الاجل اعتدت
باربعة اشهر وعشرة ايام سواء دخل بها او لا ان كانت حائلا وقيل شهران وخمسة ايام والمعتمد الاول وان كانت حاملا اعتدت
بابعد الاجلين وفي القواعد ومع الدخول والانقضاء المدة تعتد بحيضتين فان لم تحض وهي من اهل الحيض فخمسة واربعين يوما وعدتها
باربعة اشهر وعشرة ايام وان لم يدخل بها فبابعد الاجلين مع الحمل وفي التبصرة ومع انقضاء الاجل بحيضتين وتعتد بخمسين فان
كانت لا تحيض وهي في سن من تحيض فخمسة واربعين يوما وفي الوفاة فباربعة اشهر وعشرة ايام فيضعف ذلك ان كانت امة وان كانت
حاملا فبابعد الاجلين وفي اللمعة اذا تزوج بامراة متعة الى اجل مسمى فلما انقضى اجلها فلا يجوز له ان يتزوج اختها فلا يحل له حتى
تنقضي عدتها ولا يتزوج بامراة في عدتها سئل ابو عبد الله عن المتعة فقال هي كبعض الاماء وعدتها خمسة واربعين ليلة

ما زاد بالاجل كانت في عدة بغير طلاق فيه ثم قال واذا تزوج الرجل المراة متعة ثم مات عنها فعليها ان تعتد باربعة اشهر وعشرة ايام واذا انقضى
ايامها وهي حية فحيضة ونصف مثل ما يجب على الامة وفي النهاية اذا انقضى الاجل كانت في عدة بغير طلاق وعدتها خمسة واربعين يوما
وفي المراسم المراة المتمتع بها تعتد على ضربين فمن لم تكن من ذوات الحيض اربعة اشهر وعشرة ايام دخل بها او لم يدخل بها وعدة الامة نصف
عدتها وهي شهران وخمسة ايام وكان حكم المتمتع بها الى ان قال ثم المتوفى عنها زوجها على ضربين حامل وغيرها فالحامل عدتها ابعد الاجلين
فان وضعت في دون اربعة اشهر وعشرة ايام تمت اربعة اشهر وعشرا وشهرين وخمسة ايام ان كانت امة والمتمتع بها فان وضعت
بعد ذلك اعتدت بالولادة ثم قال واما غير المتوفى عنها زوجها فعلى ضربين احدهما يجب عليها العدة والاخر لا يجب عليها العدة فمن
لا يجب عليها العدة من لم يبلغ المحيض ولم تبلغ تسع سنين ومن لم يدخل بها واليائسة من المحيض وليست في سن من تحيض وحد
حد في القرشية والنبطية ستون سنة وفي غيرها خمسون سنة فاما من يجب عليها العدة فعلى ضربين حرة وامة وهاتان على ضربين
احدهما تعتد بالاقراء والاخرى تعتد بالشهور فمن تعتد بالاقراء الحرة فعدتها ثلاث حيض وعدة الامة والمتمتع بها حيضتان وما
من تعتد بالشهور فالمدخول بها التي لم تحض وهي في سن من تحيض وهو تسع سنين ومن ارتفع حيضها ومثلها من تحيض ان كانت
حرة فعدتها ثلاثة اشهر وان كانت امة او متمتعا بها فالنصف من ذلك ثم قال ما الحوامل من المطلقات فعدتهن وضع الحمل ما والمطلقات
بسلسلة النهي ثم قال اما الحوامل من المطلقات الى ان قال ان ذوات الحمل من المتمتع بها البين مع كل هذا العدة فيمن كان ذكره بلا وضع ولو كان
حاملا في المتعة اذا طلق الرجل زوجته الحرة بعد الدخول بها وجب عليها ان تعتد منه ثلاثة اطهار وان كانت ممن تحيض الى
ان قال وان كانت حاملا فعدتها ان تضع حملها ولو وضعت بعد الطلاق بساعة او اقل من الحرة حلت من العدة وحلت للازواج
ولا يجوز بعد ذلك وعدة المتمتع بها من اهل القران وهي الطهران فان كانت ممن لا تحيض فعدتها خمس واربعون يوما وحكمها حكم
في عدة الاماء وعدتها من وفاة الزوج شهرين وخمسة ايام حتى في المتمتع والاماء ولد وغير هذه او الامة اذا تزوجها عبد ثم
ثم طلقها بعد الدخول بها وعتقت في العدة فعدتها عدة الحرة وان لم يكن عليها رجعة او لم تعتق في العدة فلها حكمها احكام الاماء
وغير ام الولد ان كانت من ذوات الشهور فعدتها خمس واربعون يوما وان كانت من ذوات الاقراء فعدتها قرءان والمتمتع بها
عدتها مثل عدة الاماء الى ان قال والمتمتع بها عدتها مثل عدة الحرة في عدة الوفاة وكذا الامة والمتمتع بها اذا انقضى اجلها
فعدتها قرءان وان كانت ممن لا تحيض ومثلها تحيض فعدتها خمس واربعون يوما وعدة المتوفى عنها زوجها اربعة اشهر وعشرة
ايام اذا كانت حرة سواء كانت زوجة على سبيل الدوام او متمتعا بها وسواء دخل بها الرجل او لم يدخل وفي الكافي لابي الصلاح
اما الطلاق فان وقع من حر او عبد على امة قبل الدخول او بعده وقبل ان تبلغ تسع سنين او بعد ما يئست من الحيض ومثلها
لا تحيض فلا عدة عليها وان كان بحرة بعد الدخول وقبل الحيض او بعد ارتفاعه لعلة ومثلها من تحيض فعدتها ثلاثة اشهر وان كان
امة فخمسة واربعون يوما وان كانت الحرة ممن تحيض فعدتها ثلاثة قروء والامة قرءان فان اعتقت وهي في العدة تممت عدة
الحرة ثم قال وان كانت الحرة او الامة حاملا فعدتها ان تضع ما في بطنها وعدة المتمتع بها قرءان فان كانت ممن لا تحيض فخمسة واربعون
يوما الى ان قال واما عدة الحرة من الوفاة قبل الدخول وبعده ومع الحيض وارتفاعه فاربعة اشهر وعشرا فان كانت حاملا
فعدتها ابعد الاجلين والغرض التفصيل المخصوص بخلاف عدة الطلاق وعدة الوفاة وتركه في عدة المتمتع بها هي الحكم بجواز
الاطلاق في قوله وعدة المتمتع بها الى اخره وعدم الانقضاء الخصوصية بحمل في عدة الوفاة هناك كما لا يخفى على المتامل وفي المقنعة
عدة ثلاثة اضرب معتدة بالاقراء ومعتدة بالحمل ومعتدة بالشهور فالمعتدة بالاقراء تعتد بثلاثة اقراء وهي عندنا الاطهار
مدة بينهم الحيض والمعتدة بالحمل تعتد بوضع الحمل وشبهه ان كانت مطلقة الجماع فلا تعتد من الوفاة بل عندنا وعند المخالفين
تعتد به في حال العدة بالحمل تعتد بوضع الحمل وشبهه ان كان مطلقة بمعنى ان انقضاء العدة بوضع الحمل لا يكون الا في الطلاق
ومعتدة عدم اطلاقها اما في المتعة هذه هي العبارات التي اقتضت بظاهرها الثلاثة تخصيصه للحمل وعدم في عدة المتعة

وانقضائها فلو انقضى الاجل وهي ذات حمل ووضعت الحمل بعد يوم لا يكون ذلك كافياً في انقضاء العدة بل يجب عليها الصبر الى ان تحيض مرتين
او تنقضي خمسة واربعون يوماً لانه اذا انقضى عليها اربعة وخمسون يوماً انقضى بذلك العدة ولو مع عدم وضع الحمل هذا كله في غير [illegible] العدة
على ضربين عدة من طلاق وما يجري مجراه وعدة من موت او ما يجري مجراه والمطلقة على ضربين مدخول بها وغير مدخول بها لا عدة عليها
بلا خلاف والمدخول بها لا تخلو اما ان تكون حاملاً او حائلاً فان كانت حاملاً فعدتها وضع الحمل حرة كانت او امة بلا خلاف [illegible]
واما ما يجري مجرى الطلاق فانقضاء اجل المتمتع بها وعدتها قرءان ان كانت ممن تحيض وخمسة واربعون يوماً ان كانت ممن لا تحيض بدليل
اجماع الطائفة والمتوفى عنها زوجها ان كانت حرة حائلاً فعدتها اربعة اشهر وعشرة ايام سواء كانت صغيرة او كبيرة مدخولاً بها او
غير مدخول بها بلا خلاف وقد دخل في هذا الحكم المطلقة طلاقاً رجعياً اذا توفي عنها زوجها وهي في العدة لانها زوجة على ما بيناه
فيما مضى وهذه عدة المتمتع بها اذا توفي عنها زوجها قبل انقضاء ايامها او عدة ام الولد لو توفي سيدها [illegible]
[illegible] ما انقضت ايام المتمتع بها فعدتها شهران وخمسة ايام سواء كانت في العدة ام لا وهذه عدة الزوجة
اذا كانت امة [illegible] بدليل اجماع الطائفة وان كانت المتوفى عنها زوجها حاملاً فعليها ان
تعتد [illegible] بابعد الاجلين انتهى [illegible] الطلاق بين الحامل وغيرها [illegible] عدة الوفاة [illegible] المتمتع بها
مع ذكره [illegible] مدخولاً بها [illegible] كما لا يخفى [illegible] ذكره في [illegible] ان وضع
الحمل يكفي في انقضاء العدة ولو كان بعد انقضاء الاجل [illegible] الجامع [illegible] المتمتع بها عليها
بعد الدخول وانقضاء الاجل عدة [illegible] اما حيضتان او خمسة واربعون يوماً [illegible] والحامل وضع الحمل [illegible]
في ضمن الاحكام المتعلقة بالزوجية [illegible] حامل [illegible] الريبة قبل
العدة [illegible] انقضاء العدة وبعد انقضاء [illegible] التزويج [illegible]
[illegible] الريبة قبل انقضاء العدة [illegible] النكاح [illegible] انقضت
العدة ولا ريبة ثم حدثت الريبة [illegible]
بعد انقضاء العدة [illegible] النكاح [illegible] عدم جواز النكاح [illegible] الريبة بالحمل [illegible]
[illegible] نكاح المتعة من شرط صحته [illegible] الاجل
[illegible] المتمتع بها [illegible] عدة
[illegible] في [illegible] المتمتع [illegible] في شرح عبارة القواعد في المتمتع بها [illegible] بعد الاجلين مع
الحمل [illegible] ان كانت حاملاً [illegible] عنها الزوج اعتدت بابعد الاجلين من اربعة اشهر وعشرة ايام ومن وضع الحمل اما اذا
كانت الاشهر [illegible] واما اذا كان الوضع [illegible] العدة مع [illegible] الحمل [illegible] في شرح عبارة [illegible]
الوفاة بشهرين وخمسة ايام ان كانت امة ومع [illegible] ان كانت حرة ولو كانت حاملاً فبابعد الاجلين فيها او في الحرة والامة اما
اذا كانت الاشهر [illegible] واما اذا كان الوضع [illegible] العدة مع [illegible] الحمل [illegible]
[illegible] المسالك في الكفاية في عدة الحامل [illegible] الطلاق [illegible] على المعروف من مذهب الاصحاب
وفي [illegible] المتمتع بها المدخول بها بعد انقضاء اجلها او هبته [illegible] ان كانت لا تحيض ولا سن [illegible] خمسة واربعون
يوماً بالاجماع [illegible] وان كانت حاملاً [illegible] مع عدم الحمل [illegible] كما
[illegible] واخطأ
[illegible] الصحيح [illegible] في الكافي عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام [illegible] ان كانت تحيض فحيضة وان كانت لا تحيض فشهر ونصف
والموثق كالصحيح [illegible] زرارة قال عدة المتعة خمسة واربعون يوماً [illegible] خمسة

واربعين [illegible] الاجل [illegible] عن احمد بن محمد بن ابي نصر عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال قال ابو جعفر عليه السلام عدة المتعة خمسة
واربعون يوماً [illegible] ان كانت لا تحيض [illegible] ان كانت تحيض تكون عدتها ما ذكرناه وكان [illegible]
لعدم الحيض [illegible] الحمل او الرضاع [illegible] ان يكون الامر في المتوفى عنها زوجها [illegible] لكنها خارجة
بدليل خاص [illegible] المتمتع بها اذا [illegible] حملها [illegible]
[illegible] المذكور [illegible] وضع
الحمل واما [illegible] وضع الحمل [illegible] لا تنقضي العدة [illegible] انقضاء خمسة
واربعين يوماً [illegible] الاجل [illegible]
بناء على [illegible] المطلقة [illegible] بالاجماع والنصوص [illegible] بعد الاجلين من الوضع وانقضاء
اربعة اشهر وعشرة ايام [illegible] في باب احكام المطلقة [illegible]
واللائي يئسن من المحيض من نسائكم ان ارتبتم فعدتهن ثلاثة اشهر واللائي لم يحضن واولات الاحمال اجلهن ان يضعن حملهن

سؤال — هرگاه شخصی در صورت فقد جد و پدر او حاکم شرع ولی بالغ غیر رشید باشد مبلغی بدهد باو در صورت ثبوت ولایت حاکم و ولایت اجبار [illegible] باذن بالغ غیر رشید هم هست **جواب** این سؤال اجمالی دارد تحقیق حاله و جواب این سؤال محتاج بتفصیل مقال [illegible] مقصود از سؤال ان ولایت با ولایت در اموال است یا تزویج و اگر مقصود و ولایت در اموال است [illegible] در صورت فقد والد و جد [illegible] ولایت در اموال صغار ثابت هست از برای حاکم شرع وهم چنین بعد از بلوغ بعد بلوغ لکن بشرط عدم ظهور اتصاف بوصف رشد و این حکم اجماعی است و دلالت کرده بر آن کتاب و سنت اما کتاب قوله تعالی فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم قال [illegible] الطائفة فی مقام بیان علامات البلوغ ما هذا لفظه واما السن فحده فی الذکور خمس عشرة سنة وفی الاناث تسع سنین [illegible] وقد ذکرنا ان الصبی لا یدفع الیه ماله حتی یبلغ فاذا بلغ و او [illegible] الرشد فانه یسلم الیه ماله [illegible] الرشد منه ان یکون مصلحا لماله عدلا فی دینه فاما اذا کان مصلحا لماله غیر عدل فی دینه او کان عدلا فی دینه غیر مصلح لماله فانه لا یدفع الیه ماله ومتی کان غیر رشید لا یفک حجره وان بلغ و صار شیخا [illegible] الاختیار یجب ان یکون قبل البلوغ حتی اذا بلغ امکن ان یسلم الیه ماله او یحجر علیه و قبل انه یکون الاختیار بعد البلوغ والاول احوط لقوله تعالی وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشدا [illegible] علی انه یکون قبله ولانه لو کان الاختیار بعد البلوغ ادی الی الحجر علی البالغ الرشید الی ان یعرف حاله [illegible] ذلک یختلف باختلاف الایتام علی ضربین ذکور واناث فالذکور علی ضربین ضرب یتبذلون فی الاسواق ویخالطون الناس بالبیع والشراء وضرب یصانون عن الاسواق فالذین یخالطون الناس ویتبذلون فی الاسواق فانه یعرف اختبارهم بان یامر الولی ان یذهب الی السوق [illegible] فی السلع [illegible] ولا یعقد العقد فان راه یحسن ذلک ولا یغبن علم انه رشید والا لم یفک عنه الحجر الی ان قال وان کان الیتیم ممن یصان عن الاسواق مثل اولاد الرؤساء والامراء فان اختبارهم اصعب [illegible] الیهم نفقة شهر [illegible] فان دفعوا الی اکرتهم [illegible] حقوقهم من غیر تبذیر ولا تقتیر [illegible] فی نفقتهم علی انفسهم [illegible] سلم الیهم المال وان وجدهم بخلاف ذلک لم یسلم الیهم المال واما الاناث فانه یصعب اختبارهن لانهن لا یطلع علیهن احد ولا یظهرن لاحد فیدفع الیهن شیئا من المال ویجعل نساء ثقات [illegible] علیهن فان عرفن واستوفین [illegible] ولم یسرفن سلم المال الیهن [illegible] فلم یسلم المال الیهن واذا بلغت المراة وهی رشیدة دفع الیها مالها وجاز لها ان تتصرف فیه سواء کان لها زوج او لم یکن وان کان لها زوج جاز لها ان تتصرف فی مالها بغیر اذن زوجها ولیس للزوج الاعتراض علیها انتهی کلام المبسوط وقال فی الخلاف یعتبر حکم بانه لا ینفک حجر الصبی الا ببلوغ السن والرشد وحد الرشد ان یکون مصلحا لماله عدلا فی دینه فاذا کان مصلحا لماله غیر عدل فی دینه او کان عدلا فی دینه غیر مصلح لماله فلا یدفع الیه ماله ولا یخفی ان مقتضی ما ذکره اعتبار العدالة فی الرشد [illegible] العقد المعتبر من الاصلاح وملکة حفظ المال وهذا المقیاس ما ذکره فالذین یخالطون الناس [illegible] علم انه رشید [illegible] العدالة الا یخفی علی [illegible] وکذا [illegible] ان کان الیتیم ممن یصان من الاسواق [illegible] سلم الیهم المال [illegible] ثم نقول ان المعنی المتداول علیه الکلام من المذکور [illegible] الرشد [illegible] المعنی المذکور بالعقل [illegible] الی المعنی المذکور [illegible] واما الرشد فهو ان یکون مصلحا لماله [illegible] وکان عدلا فی دینه [illegible] انه لا یدفع الیه [illegible] قال الشافعی والحسن البصری وابن المنذر لقوله تعالی فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم والفاسق موصوف بالغی لا بالرشد وروی عن ابن عباس انه قال فی قوله تعالی فان آنستم منهم رشدا هو ان یبلغ ذا وقار وحلم وعقل ومثله عن مجاهد ولان الفاسق غیر رشید [illegible] من الجهات ما یحفظ به العدالة [illegible] غیر رشید [illegible] فی المذهب [illegible]

المکوبات [illegible] الی لا یلیق بها المکان بها ولم یکن رشیدا وقال اکثر اهل العلم الرشد الصلاح فی المال خاصة [illegible] الحاکم ومنهم [illegible] مالک وابی حنیفة [illegible] المحقق علیه انتهی **تنقیح** الحال [illegible] الحق ومن [illegible] فقد تبین الرشد من الغی [illegible] الاصلاح فی المال [illegible] المعتمد [illegible] ان المراد من الرشد [illegible] الاثر [illegible] دفع المال هو هذا المعنی کما هو المستفاد من جملة من الاخبار منها الصحیح [illegible] فی باب انقطاع یتم الیتیم من الفقیه [illegible] عن هشام عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible] انقطاع یتم الیتیم بالاحتلام وهو اشده وان احتلم ولم یؤنس منه رشد وکان سفیها او ضعیفا فلیمسک عنه ولیه ماله [illegible] ومنها ما فی الباب المذکور من الفقیه قال و [illegible] عن الصادق علیه السلام انه سئل عن قول الله عز وجل فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم قال ایناس الرشد حفظ المال ومنها الصحیح [illegible] فی الباب المذکور عن ابن ابی عمیر عن مثنی بن راشد عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن یتیم [illegible] القرآن [illegible] ولم [illegible] ماله [illegible] حتی یبلغ ان یحتلم [illegible] ان احتلم [illegible] ومنها الصحیح [illegible] من الکافی والباب المذکور من الفقیه وباب [illegible] علیه من کتاب [illegible] منصور بن حازم عن هشام عن ابی عبد الله علیه السلام قال انقطاع یتم الیتیم الاحتلام وهو اشده وان احتلم ولم یؤنس منه رشد وکان سفیها او ضعیفا فلیمسک عنه ولیه ماله [illegible] الی الاصبغ بن نباتة عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قضی ان یحجر علی الغلام المفسد حتی یعقل **مجملا** العبارة ظهور رشد بعد از بلوغ [illegible] جواز دفع اموال ایتام بایشان [illegible] ونص [illegible] است و ولایت [illegible] رشد [illegible] ظاهر [illegible] که مراد ظهور ملکه اصلاح مال وحفظ وضبط آنست [illegible] اختیار [illegible] شخص رشید بعد از بلوغ [illegible] حاکم است دفع اموال ایشان بایشان [illegible] ومتعین است [illegible] ولایت در تزویج [illegible] باحکام شرع در صورت مذکوره بعض صور انتفاء والد وجد [illegible] ظاهر اصحاب آنست که قبل از بلوغ ولایت در تزویج [illegible] باحکام شرع در صورت مذکوره [illegible] بعد از بلوغ [illegible] ظاهر [illegible] کر مسئله [illegible] ظاهر [illegible] که ولایت در تزویج [illegible] باحکام شرع [illegible] منهم شیخنا الصدوق [illegible] الفقیه لا ولایة لاحد علی المراة الا لابیها ما لم تتزوج وکانت بکرا فاذا کانت ثیبا فلا یجوز علیها تزویج ابیها الا بامرها فان کان لها اب وجد فالجد علیها اولی ما دام ابوها حیا [illegible] فاذا مات الاب [illegible] الا باذنها ومنهم شیخنا ابن جنید [illegible] الذی [illegible] عقده النکاح [illegible] ومنهم شیخنا [illegible] فی المبسوط [illegible] الاختیار علی النکاح الاب والجد مع وجود الاب وان علا [illegible] علی النکاح الاب والجد مع وجود الاب وان علا [illegible] النکاح عندنا هو الذی اولی من الاب او الجد [illegible] النکاح [illegible] والجد او الاخ [illegible] الا الاب والجد [illegible] ومنهم شیخنا ابن الصلاح [illegible] الکافی [illegible] الاب والجد [illegible]

انه ما جبرا الى انه ان كانت صغيرة جاز عقدها عليها ولا خيار لها بعد البلوغ وان عقد عليها غيرهما كان العقد موقوفا على رضاها ايضا وان كانت بالغة لم يجز لهما العقد عليها الا باذنها فان عقدا بغير اذنها خالفا السنة وكان عليها القبول ولها الفسخ فان ابت العقد جاز ولا يجوز لها العقد على نفسها بغير اذنهما فان عقدت خالفت السنة وكان العقد موقوفا على رضاهما انتهى الا ان الحكم باختصاص الولاية في العقد بالاب والجد لم يقتض انتفائها عن غيرهما مطلقا ومنهم السيد بن زهرة قال في الغنية ومن شرط ان يكون صادرا من ولي لانه التي يجوز معها تزويج الصغيرة غير البالغ سواء كانت بكرا او قد ذهبت بكارتها بزوج او غيره ولا يكره لها بعد البلوغ خيار بلا خلاف بين اصحابنا وتزويج البكر البالغ من غير اذنها على خلاف فخذ ذلك تخصيصا لها وحكم تزويجها بدون امر ان لم يكن الاب حاضرا ولا يملك الجد ومن بختار الجد ولا يبين لاحدهما فسخ العقد الا في بستى الاخر ابيه وان كان بغير اذنه والاولى بالاب استيذان الجد بدليل اجماع الطائفة الى ان قال ولا ولاية لغير الاب والجد على البكر ولا ولاية لهما ولا لغيرهما على البنت البالغ ولو شاءت ان تفسخ نفسها مع غير كفو ويكون لابيها وجدها فسخ العقد والكفاية بين عندنا ما مر بين الايمان وامكان القيام بالنفقة بدليل الاجماع المشار اليه ولعل الظاهر حكاه العلامة من في المختلف عن شيخ الطائفة انه حيث قال المراة اذا كانت صغيرة او مجنونة كانت الولاية في نكاحها لكل واحد من الاب والجد للاب وان علوا سواء كانت بكرا او ذهبت بكارتها وطئ او فجور فان فقدا معا كانت الولاية المجنونة الى الحاكم يعني ويعتمد حال المصلحة قال الشيخ المراد بالحاكم هنا الامام او من يامره الامام خاصة ولا ولاية له على الصغيرة ولعل عقد الحاكم انما كان لاجنبها انه وان كانت بالغة رشيدة انتهى وجه الظهور هو ان الظاهر من ياذنه الامام هو الحاكم وكذا كان الكلام المذكور دالا على اختصاص الولاية على المجنونة عند فقد الاب والجد بالامام ومن يامره الامام انتفى انتفاء الولاية عليها للحاكم بالاعتبار لحكايته عن شيخ الطائفة من غير اشارة الى رده يوحي الى اعتقاده صحته ثم نقول ان فاقرانه الى شيخ الطائفة وان كان مما لا علم مما ذكره في هذا الا يكن كلامه بعده يطيل مضى على خلافه كما شفف عليه ومنهم ابن ادريس قال في السرائر باب من يتولى العقد على النساء عندنا ان لا ولاية على الصغار المجانين مطلق في سنين الا للاب والجد من قبل الاب الا ان الولاية للجد بحالها والولاية هنا بغير خلاف بين اصحابنا الامامية شيخنا ابو جعفر في نهايته فانه جعل الولاية للجد مرتبة ومرتبة الاب في هذه الحال الصحيحان ولا ولاية بعد الاب ثابتة في مال صغير ولا مال في نفسه ولا يجوز له التصرف في نفسه ويضيق اصول المذهب ويهمل بحسب النظر لا اعتبار والا دلالة القاهرة ولا ثابت الاب والجد من قبله مع حيوته وموته اذا عقد على صغيرة البالغ منهما ان يعمل بعض من نصف المهر بعد الطلاق انا اراد الاب المصلحة لها ونكون المراة ولها بعضها غير البالغ ومنهم شيخنا يحيى بن سعيد قال في الجامع والتقدير بعد مصادفة النكاح الاب والجد ومن او صيا اليه ومن واشترا امرها يحيى شبهة ولا يخفى عليك ان مصفى الكلمات المذكورة انتفاء الولاية التزويج للحاكم معتوه ولو بلغت غير رشيدة كما لا يخفى ولكن قال شيخ الطائفة في ثم اذا بلغت الرجل رشيدة ملكت كل عقد من النكاح والبيع وغير ذلك وقال ايضا فيه قال اذا كانت بكرا لا يجوز لها العقد على نفسها الا باذن ابيها وهذا الذي من قال لا يجوز نكاح الاولى وفيه خلاف واما تزويج من ذكرناه بينهن متى كان العقد صحيحا الى ان قال النساء على ضربين عاقلة ومجنونة فان كانت مجنونة نظرت فان كان لها اب او جد كان لهما تزويجها صغيرة كانت او كبيرة بكرا كانت او ثيبا فان لم يكن لها اب ولا جد ولها اخ او عم او مولى نعمة فليس لهم اجبارها على الصغيرة كانت او كبيرة بكرا كانت او ثيبا بلا خلاف ولا يجوز للحاكم تزويجها عند المخالف ولحاكم تزويجها ان كانت كبيرة بكرا كانت او ثيبا وعندنا يجوز ذلك للامام والذي ياذن له او من ياذن الامام فيه وان كانت عاقلة نظرت فان كان لها اب او جد اجبرها ان كانت بكرا صغيرة كانت او كبيرة وان كانت ثيبا كبيرة لم يكن لها عليها سبيل على حال وان كان لها اخ او ابن اخ او عم او ابن عم او مولى نعمة لم يكن لهم تزويجها صغيرة كانت وان كانت كبيرة تزويجها بامرها بكرا كانت او ثيبا والحاكم في هذا كالاخ فلم يسل في جميع ما ذكرنا الا انه

المجنونة الكبيرة فان له ان يزوجها ولا يجوز ذلك للاخ وبعد ذلك فهذا ترتيب الاولياء على الاقرباء فاما ترتيب الاولياء على النساء فلنا الاولياء على ثلاثة اضرب ابو جد واخ وابن اخ وعم وابن عم ومولى نعمة وحاكم فاما الاب والجد فان كانت مجنونة اجبرها صغيرة او كبيرة ثيبا كانت او بكرا وان كانت عاقلة اجبرها ان كانت بكرا صغيرة كانت او كبيرة وان كانت ثيبا لم يجبرها صغيرة عنده وعندنا اذا اجابها اذا كانت صغيرة ولم تزوجها لم يجبرها اذا كانت كبيرة فان كان لها اخ او ابن اخ وعم وابن عم ومولى نعمة لم يجبرها احد منهم صغيرة كانت او كبيرة بكرا كانت او ثيبا عاقلة كانت او مجنونة والحاكم يجبرها اذا كانت مجنونة صغيرة كانت او كبيرة وان كانت عاقلة فهو كالعم انتهى كلام المبسوط ولا يخفى ما في هذا الكلام من المنافات لا تنزيله لا ولا يجوز للحاكم تزويجها وعند المخالف للحاكم تزويجها ان كانت كبيرة بكرا او كانت ثيبا وقال بعده للحاكم يجبرها اذا كانت مجنونة صغيرة كانت او كبيرة ودفع المنافاة يمكن باحد وجهين احدهما الاول ان يكون المراد من الحاكم في الموضع الاخير هو الامام او من ياذنه الامام بذلك للعلم وعندنا يجوز ذلك للامام الاخر ويكون المراد من الحاكم في الاول هو الفقيه الجامع لشرائط الفتوى والثاني ان يكون المراد من الحاكم في المواضع الثلثة هو هذا المعنى ويكون ذلك من باب نقل الراي مذهب الفتوى ولا يبعد ان يقال ان الكلام المذكور من العلامة في التحرير يحيى على الاول لبعد التغيير في الراي مع اتصال الكلامين ويؤيده ثبوت الولاية للحاكم في الاول للمخالف ومذهبه بعيد وعندنا يجوز ذلك للامام الاخر ولا باس به **الحاصل** انه لم يثبت كلمات فقهاء الامامية المذكورة دلالة على ثبوت الولاية للحاكم في التزويج اصلا الا ما عرفت من كلام شيخ الطائفة في موضع من المبسوط بثبوت الولاية في التزويج للحاكم لكن قد عرفت ضعف الحال في ذلك ومثله ما ذكر الفاضل ابن البراج في مهذبه فانه قال الاولياء اب وجد واخ وعم وابن عم ومولى نعمة وحاكم ثم اخذ في تفصيل المسئلة لكن لم يذكر ما يعلم منه ان الولاية للحاكم في مقام فيمكن ان يكون الامر كالاخ والعم وابن العم هنا على النسخة التي عندي وامكان الغلط فيها قائم والمراد انه لم يظهر من كلماتهم المذكورة ما يدل على حكمهم بثبوت الولاية للحاكم في التزويج اصلا لكن يصرح بذلك شيخ الطائفة في موضع مما بعد ذلك قال وقد بينا ان الولاية للاب والجد لا غير فان عضلاها كانت هي ولية نفسها تولي امرها من شاءت اذا كانت رشيدة وان كانت صغيرة فلا عضل في امرها بلا خلاف ولا ولاية للسلطان على المراة عندنا الا اذا كانت غير رشيدة او مولى عليها او مغلوبا على عقلها ولا يكون لها مناسب لكن لم نعرف كلماتهم ضبط امرها الشامل مع اختلافهم في التعبير فهاانا استقصي كلماتهم لتحقيق الحال في المسئلة **فاقول** قال في الشرايع وليس للحاكم ولاية في النكاح على من لم يبلغ ولا على بالغ رشيد ويثبت ولايته على من بلغ غير رشيد او تجدد فساد عقله اذا كان النكاح صلاحا له ولا ولاية للوصي وان نص له الموصي على الانكاح على الاظهر والوصي ان يزوج من بلغ فاسد العقل اذا كان به ضرورة الى النكاح وقال في النافع ولا يزوج الوصي الا من بلغ فاسد العقل مع اعتبار المصلحة وكذا الحاكم في الاسناد ولا تثبت ولاية الوصي على الصغيرين وان نص الموصي على الانكاح على راي ويثبت ولايته على من بلغ فاسد العقل مع الحاجة وحكم الحاكم والوصي فيه انتفاء ولايته على الصغيرين وثبوتها على المجنونين مع الحاجة وقال في القواعد ولا ولاية للحاكم في النكاح على البالغ فاسد العقل او من تجدد جنونه بعد بلوغه ذكرا كان او انثى مع الغبطة ولا ولاية له على الصغيرين ولا على الرشيدين وقيل وعلى والولاية في النكاح الاعلى اخص بصغر او جنون او سفر او رق وقال في التذكرة المراد بالسلطان هنا الامام العادل او من اذن له الامام ويدخل فيه الفقيه المامون القائم بشرائط الحكم وليس له ولاية مطلقا على الصغيرين ولا على من بلغ رشيدا ذكرا كان او انثى وانما يثبت ولايته على من بلغ غير رشيد او تجدد فساد عقله اذا كان النكاح صلاحا له اما الثانيا فالولاية واما ثبوت ولايته على من ذكرناه فلانه ولي في المال اجماعا فيكون وليه في النكاح لانه من جملة المصالح ولو ما رواه عبد الله بن سنان الصحيح عن الصادق عليه السلام قال الذي بيده عقدة النكاح هو ولي امرها ولا نعلم خلافا بين العلماء في ان للسلطان ولاية على تزويج فاسد العقل وقال البعرة انما الولاية

للاب وان علا والوصي والحاكم فالاب على الصغيرين او المجنونين ولا اجبار لهما بعد زوال الوصفين والبالغ الرشيد لا ولاية عليه
ذكرا كان او انثى والحاكم والوصي على المجنون ذكرا كان او انثى مع المصلحة ويتحقق عند عدم من له الاجازة وفي الخنثى وللاب والجد ايضا
ولاية النكاح على الصغيرين وان كانت الانثى ثيبا والبالغين مع الجنون لا بدونه في نكاحهن اولا ثم قال والحاكم والوصي على البالغ المجنون
خاصة وفي اللمعة ولاية القرابة على الصغيرة او المجنونة او البالغة سفيهة وكذا الذكر لا على البكر الرشيدة في الاصح الى ان قال والحاكم والوصي
يزوجان من بلغ فاسد العقل مع كون النكاح صلاحا له وخلوه من الاب والجد وزاد ذلك بعضهم بعد فحوى فاسد العقل في ان يزوجها
وذكر العلامة الثاني ان ولاية الحاكم وهو مختص بمن بلغ فاسد العقل او تجدد له او قد يطرأ اليه بعد بلوغه ورشده
كلام مصطلح المولى عليه في النكاح وفي الكفاية ولنفي الحاكم الولاية على البالغ الرشيد ولو فرض بين الذكر والانثى الا انه قال وفي ثبوت
الولاية للاب والجد والحاكم في السفيه المتصل بالصغر لا في الطارئ بعد البلوغ والرشد خلاف والمشهور انها للحاكم وفي اللمعة تثبت
الولاية للحاكم على من تجدد فساد عقله بشرط الغبطة وفي ثبوتها لمن بلغ فاسد العقل وجهان **تنقيح** المقام يستدعي ايراد النصوص
الواردة في هذا الباب ثم العود الى تحقيق المقام فنقول منها الصحيح المروي في باب حد الغلام والجارية من حدود الكافي وباب حد وجوب
الزكاة من التهذيب عن ابن محبوب عن ابي ايوب الخزاز عن يزيد الكناسي عن ابي جعفر عليه السلام قال الجارية اذا بلغت تسع سنين ذهب عنها اليتم وزوجت
واقيمت الحدود التامة عليها ولها وليس في السند من يتامل فيه الا الكناسي المذكور وقد حكى العلامة في الايضاح عن محمد بن مسعود العياشي
انه حكى عن الدارقطني انه قال انه شيخ من شيوخ الشيعة وصاحب الكتاب ابن محبوب الذي هو من اصحاب الاجماع ومنها
الصحيح المروي في باب الابكار من نكاح الكافي عن ابن ابي عمير عن رجل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت الجارية ابنة كم لا تستصبى ابنة
ست او سبع فقال لا ابنة تسع لا تستصبى واجمعوا كلهم على ان ابنة تسع لا تستصبى الا ان يكون في عقلها ضعف والا فاذا هي
بلغت تسعا فقد بلغت ... ويحتمل ان يكون من كلام ابن ابي عمير او نقلة الاسلام ... وعلى كل تقدير ... كان
فيما ذكره بعيد ... لا ابنة تسع لا تستصبى ان كان ابنة ست او سبع لا يكون في الحكم مع حجة اجماع الصبيان بل اذا
اكملت تسع سنين لا تستصبى ومنها الصحيح في عن صفوان بن يحيى عن ابراهيم بن محمد الاشعري عن ابراهيم بن محمد
الخثعمي عن محمد بن مسلم قال سالت الشعبي عن الجارية يتمتع بها الرجل قال نعم الا ان تكون صبية تخدع قال قلت اصلحك الله فكم الحد
الذي اذا بلغته لم تخدع قال بنت عشر سنين وهو في باب المتعة من نكاح الفقيه لكن سنده ... اذ ليس فيه
من يتامل فيه الا ابراهيم بن محمد الخثعمي لكونه مهملا غير مذكور في الرجال لكن السند الى صفوان بن يحيى صحيح وهو من اصحاب الاجماع و
ما رواه في باب البلوغ من عقد النكاح عن سعيد بن هاشم عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال اذا تزوجت البكر بنت تسع سنين
فليست مخدوعة ولا يخفى عليك ان المستفاد من النصوص المذكورة ان اليتيمة اذا اكملت تسع سنين ذهب عنها اليتم وجاز
لها التزويج فالمستفاد منها قاعدة وهي ان كل يتيمة اذا اكملت تسع سنين ذهب عنها اليتم وجاز لها التزويج ومعلوم ان الغالب
في البنات البالغة تسع سنين عدم اتصافهن بالرشد المعتبر في دفع اموالهن اليهن فينبغي هناك الحكم بجواز تزويجهن وعدم جواز
دفع اموالهن اليهن كما انه قد يتفق في البالغة تسع سنين انها على الغالب فيكون متصفة بالرشد المعتبر في دفع المال اليها
كما انه قد يتفق انها على خلاف الغالب في البالغة الحد المذكور فحينئذ لا بد من الحكم بجواز التزويج وعدم جواز دفع المال كما انه يحكم
في الثاني بجواز الامرين وفي الثالث بعدم جواز شيء منهما لوضوح حمل الالفاظ الواردة في الكتاب والسنة على ما هو المعهود الغالب
ومن هذا النهج ما قال الله تعالى عليه بعقوبة تمة وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا النكاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم اذ
المراد من بلوغ النكاح هنا كمال تسع سنين في الاناث وخمسة عشرة سنة في الذكور والاطلاق المسبب على السبب وتسمية السبب باسم
ومعلوم ان الشرط ان البلوغ بعد النكاح قد يجتمع مع الرشد والمتوقف دفع المال وقد ينفك عنه لان يكون الشرط
مفهومه صريح ان الرشد المعتبر في دفع المال الى اليتيم غير معتبر في نكاحه كما لا يخفى لان الشرطية غير مؤكدة للاطلاق في النصوص

المذكورة ولو اوردي جماعة من عظماء الاصحاب بعد ما ايضا ظاهر الكتاب وما ذكر من الاخبار قال شيخنا الصدوق في المقنع ولا تزوج
المراة حتى تبلغ تسع سنين فان تزوجها قبل ان تبلغ تسع سنين فاصابها عيب فانت ضامن وفي المقنعة والمراة البالغة تعقد على
نفسها ان شاءت ذلك وان شاءت وكلت من يعقد عليها وذوات الاباء من الابكار ينبغي لهن ان لا يعقدن على انفسهن الا باذن
ابائهن وفي النهاية ولا باس ان يتزوج الرجل متعة بكرا ليس لها اب من غير ولي ويدخل بها فان كانت البكر بين ابويها كانت دون
البالغ لم يعقد عليها الا باذن ابيها وان كانت بالغا او قد بلغت حد البلوغ وهي تسع سنين الى عشر جاز العقد عليها من غير اذن
ابيها وفيه ايضا وحد الجارية التي يجوز لها العقد على نفسها او يجوز لها ان تولى من يعقد عليها تسع سنين فصاعدا والمجاب لها قبل ذلك
والبكر البالغ اذا لم يكن لها اب جاز لها ان تعقد على نفسها اي نكاح شاءت من غير ولي ولها ان تولي من شاءت ان يعقد عليها وفيه
لا يجوز نكاح الثيب الا باذنها واذنها نطقها بلا خلاف فاما البكر فان كان لها ولي له الاجبار مثل الاب والجد فلا يفتقر نكاحها الى اذنها
ولا الى نطقها فان لم يكن كالاخ وابن الاخ والعم فلا بد من اذنها والاحوط ان يراعي نطقها وهو الاقوى عند الجميع لانه لم يكن نطقها
لعموم الخبر وهو وفي ان كان ولي بغير اجبار فان يزوجها من نفسه باذنها وعند قوم لا يجوز بغير خلاف وحتى اراد ان يزوجها من غيره وان
كانت كبيرة جاز باذنها بلا خلاف وان كانت صغيرة لم يكن لاحد تزويجها بلا خلاف اذا كان الولي الذي هو الاب والجد
غائبا مفقود الاثر فخنثى او غير خنثى يرجع على كلامه وليس لاحد ان يزوج بنته الصغيرة فاذا بلغت كان لها ان تزوج نفسها
او توكل من يزوجها في المراسم ما عدا من ذكرناه يجوز نكاحه الا ما سنبينه وذلك ان عقد المراة على نفسها او من توكله اذا كانت
بالغة واما الصغار فيعقد عليهن اباؤهن ولا خيار لهن بعد البلوغ وكذا ان عقد عليهن اجدادهن بشرط وجود الاب فان عقد
عليهن غير من ذكرناه من الاخ او العم او الخال كان موقوفا على رضاهن عند البلوغ **والحاصل** ان كلماتهم على اقسام منها
الاحالة بالبلوغ وعدمه وقد عرفته ومنها اعتبار الرشد ايضا في تسلط الوصية الفقيه مقالة النكاح على النساء ان يتزوج المراة اذا كانت
بالغة رشيدة والاب والجد مع وجود الاب اذا كانت بالغة او العقل رشيدة الى ان قال والحرة بالغة وعقلها والبالغة رشيدة
وعند رشيدة فاذا بلغت وهي رشيدة ملكت جميع العقود وزالت الولاية عنها على المرتضى ومن اذا كانت بكرا على قول الشيخ
ابي جعفر وانتهى الى ان قال فاما بلوغ المراة يعرف بالحيض او بلوغها تسع سنين فصاعدا مع رشدها بوجهها الاشياء ومنها
ما يتعلق بالمراة وبين الجارية التي يجوز لها العقد على نفسها ان يجوز لها ان توكل من يعقد عليها بلوغ تسع سنين فصاعدا
مع الرشد والسداد من زوال العقل فاذا بلغت الى ذلك الحد وهي محجورة وزائلة العقل فان ولاية الاب عليها وحكي عنه
عن شيخنا الصيدلاني انه قال في كتابه الجنى في باب احكام النساء وفي النكاح والمراة اذا كانت كاملة العقل سديدة الرأي كانت اولى بنفسها
في العقود وفي التزويج من غيرها كما انها اولى بالعقد على نفسها في البيع والاجارة والهبات وانها بنات والوقف والصدقات
وغير ذلك من جميع العقود فان كانت بكرا ولها اب او جد لاب فمن السنة ان يتولى العقد عليها او الجد لابيها الا انه
يكن لها اب ولا ابتداء فيها وقيل لانه لو عقدت على نفسها بغير اذن ابيها لكان العقد ماضيا ولا يخفى
عليك ان المستفاد من العبارات الاولى هو ان المراة البالغة تسع سنين يجوز لها ان تعقد على نفسها من غير اعتبار لاذن احد
او تزوج او مع اذن الولي فيحقق العقد لو قبل بلوغ التسع كما لا يخفى فيجب ان يحمل على ما هم على الاستفادة في
او يشترط معا فخلاف ينظر ان من له الاكفاء وفي باب الكمال يكون عليها الغالب الكاملة تسع سنين ومن المعلوم
ان الغالب فيها انتفاء الرشد المعتبر في دفع المال واما العبارات الثانية فمنها عبارة الوسيلة والمستفاد منها ان البالغة غير
الرشيدة يتولى امرها في التزويج ابوها او جدها من جهة الاب ومنها عبارة السرائر والمتعلق بها ان البالغة تسع سنين اذا
كانت بحيث زال عقلها كانت الولاية في العقد الثابتة لوليها قبل ان يبلغ تسعا كما هو يقتضيه هذا ولا ولاية في تزويجها
على تقدير ثبوت الولاية للحاكم لا في تلك الصورة ولا في غيرها كما لا يخفى ويمكن ان يكون الوجه في ذلك ان الولاية في التزويج عليها

بل بلغ تسع كما كانت ثابتة له ابتداء حكماً ايضاً وبعده لا له استقلالاً وذلك لا يجري في حق الحاكم اذ ليس له قدم على انتفاء الولاية في العقد
للحاكم على الصغير من مقام الموضوع فقد الاب والجد وهما ذكره صاحب الحدائق في الحكمة عن شيخنا الشهيد اذ ليس السفاه
منها الا استقلال المرأة في عقدها اذا كانت كاملة العقل بسنة الولي ومقتضاه انتفاء الاستقلال فيها اذا لم يكن كاملة للزم منه
ثبوت الولاية للحاكم كما لا يخفى ومنها ان العبارات التي صرح بها ثبوت الولاية للحاكم وقد سمعتها هنا فلا خطأ اذا علمت
ذلك فلنعد الى تحقيق المسئلة فنقول الظاهر استقلال البنت البالغة تسع سنين الفاقدة للاب والجد من طرف الاب في تزويجها
اذا كانت على الحالة التي عليها اغلب البنات من العقل والرشد وان لم تتصف بالرشد الذي هو المعتبر في دفع المال لقوله تعالى
وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا النكاح فان آنستم منهم رشداً فادفعوا اليهم اموالهم امر سبحانه باختبار الايتام لدفع اموالهم اليهم
ومقتضاه ان يكون الابتداء بالاختبار قبل بلوغهم لقوله ثم حتى اذا بلغوا النكاح وقد نبهنا فيما سلف ان المراد من بلوغ النكاح هو
البلوغ حد البلوغ وهو الكامل تسع سنين في الاناث وخمس عشرة في الذكور وقد عرفت ان اطلاق النكاح من باب تسمية السبب باسم
المسبب والحلول والمسبب على السبب فالاية الشريفة تدل بملاحظة ذيلها وهو قوله فان آنستم منهم رشداً فادفعوا اليهم اموالهم
انه ان الايتام بعد حد النكاح بعد الاختبار وان علم منهم الرشد يدفع اليهم اموالهم ومعلوم ان جواز دفع الاموال وعدمه وارد
على من بلغ حد النكاح فالبلوغ حد النكاح متحقق في الشخصين فلا يلزم منه ان الرشد المعتبر في دفع الاموال غير معتبر في النكاح فيجوز
نكاحهم مع عدم اتصافهم بذلك ان قلت ان غاية ما يلزم مما ذكر هو ان الرشد المعتبر في دفع الاموال غير معتبر في النكاح لا
يلزم منه استقلال البنت فيه وذلك لامكان كونها مستصوبة لولي فيها ان الكلام في الايتام لقوله تعالى وابتلوا اليتامى
اذا بلغوا النكاح هو استقلال من بلغ حد البلوغ في النكاح مع لا اتصاف بالرشد المعتبر في دفع الاموال الذي عليه ومن بعي
والحاصل ان البكر ان شبهة مع بها اشاه فيثبت مذهبنا الاستقلال في احد الشخصين يكون هو المراد في القسم الاخر اي غير المتصف
بالرشد المذكور ان قيل ان عقد الاب يكفي في صدق اليتيم فيحتمل ان يكون ذلك مع الجد من طرف الاب فلا يكون الاية مختصة
بالاستقلال قلنا هذا غير صحيح اما اولاً فلوضوح ان النكاح الذي يصدر من الجد لاب لا يتوقف على البلوغ حد البلوغ لثبوت ولايته
في التزويج على الصغيرة مضافاً الى ما من اجماع اصحابنا عليه فكذا اذا بلغوا النكاح معدم توقف ذلك البلوغ الى النكاح
على اذن الغير كما لا يخفى نظم الاية الشريفة استقلال البالغ حد البلوغ في نكاحه وان لم يتصف بالرشد المعتبر في دفع الاموال
ومن المطاويدل عليه النصوص السالفة ايضاً كالصحيح السالف عن ابن محبوب عن ابي ايوب الخزاز عن يزيد الكناسي عن ابي جعفر قال
الجارية اذا بلغت تسع سنين ذهب عنها اليتم وزوجت واقيم عليها الحدود التامة لها وعليها من غير توقف على اذن احد فقوله اذا
بلغت تسع سنين في قوله كما بلغت لكونه منساقاً في مقام البيان ولكون العموم منهما مستفاداً في المقام العرفي وهو اعم من كونها
متصفة بالرشد المعتبر في دفع الاموال المعتبر بما بعد كونه الغالب عدم الاتصاف بذلك كما لا يخفى وهكذا الحال في خبره الاخر
ايضاً ثم لا تنقص وجه جواب سؤال السائل انه كولا تنقضي لوضوح ان الظاهر من السؤال ان مراد السائل تحديد سن
اليتيم في رفع الاحكام الثابتة للصبية التي منها عدم جواز العقد عليها من غير اذن ولي واجابه بما حاصله انها
اذا بلغت تسع سنين تخرج عن تلك الاحكام وبملاحظة التفصيل بعد ذلك يظهر ان المراد خروجها عن جميع تلك الاحكام
ومنها عدم نفوذ نكاحها على اذن احد وما لم يصير في ذلك ومما يظهر ان المراد خروجها عن جميع تلك الاحكام
ومنها ايضاً ان الاطلاق وهو الظاهر وكذا الحال في خبره الاخر بعد بيان تسع سنين في الجواب حيث قال الرضا الجارية يمنع منها الرجل قال
نعم الا ان تكون صبية تخدع قال قلت اصلحك الله فكم الحد الذي اذا بلغته لم تخدع وهكذا في الاخبار وحيث الكريمة
تسع سنين فلبثت حدوده فنقول ان المستفاد من النصوص المذكورة استقلال البنت اذا بلغت تسع سنين
في نكاحها وان لم تتصف بالرشد المعتبر في دفع الاموال ويشهد له ايضاً الصحيح المروي في باب انقطاع يتم اليتيم من الفقيه عن

وان لم يعلم منهم الرشد لا يدفع اليهم اموالهم

صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن الحجاج عن ابي عبد الله قال سألته عن اليتيمة متى يدفع اليها مالها قال اذا علمت انها لا تفسد ولا تضيع فسألته ان
كانت قد تزوجت فقال اذا تزوجت فقد انقطع ملك الوصي عنها وقد نبهنا فيما سلف على انه مروي في اواخر كتاب الوصية من الكافي ايضاً لكن
سنده الفقيه اقوى وجه الاستدلال ان دلالته على جواز دفع مال اليتيم اليها بعد ان اعلم انها لا تفسد المال ولا تضيعه ثم سأل الراوي انه
ان كانت قد تزوجت فما المراد من ذلك انه هل يجوز الاكتفاء في دفع المال الى اليتيمة بتزويجها اجاب بقوله اذا تزوجت فقد انقطع
ملك الوصي عنها فعلم المراد ان مجرد التزويج انما يوجب سلب ولاية الوصي على نفسها ولا يكفي ذلك في سلب ولايته عن مالها فلا بد من
الاختبار في دفع المال بالتزويج بل لا بد من العلم بعدم افسادها للمال وعدم تضييعها اياه فالمستفاد من ما ذكرنا بحيث
دفع المال الى اليتيم غير معتبر فيه وجه قربها يجوز التزويج ولا يجوز دفع المال بدونه ومنها ايضاً الصحيح المروي في باب الولي والشهود
والخطبة من نكاح الفقيه عن حماد بن عثمان عن ابي عبد الله انه قال في رجل يريد ان يزوج اخته قال يؤامرها فان سكتت فهو اقرارها
وان ابت لم يزوجها فان قالت زوجني فلاناً فليزوجها من ترضى واليتيمة في حجر الرجل لا يزوجها الا برضاها ونحوه ما رواه في الكافي
ايضاً لكن في سنده سهل بن زياد فسند الفقيه اقوى وجه الحديث على ما في الكافي هكذا واليتيمة في حجر الرجل لا يزوجها الا برضاها
ويمكن الاستدلال ايضاً على صحة المستقل بالنكاح في الاب كالصحيح المروي في الكافي عن زرارة بن اعين قال سمعت ابا جعفر
يقول لا ينقض النكاح الا الاب اذا تحقق ذلك فنقول ان مقتضى الاية الشريفة والنصوص المذكورة استقلال البنت اذا بلغت تسع سنين
من البنات الفاقدة للاب من حيث انفاذها على اذن احد من الحكام وغيرهم فلا بد من المصير اليه الا عند وجود المعارض المقتضي لثبوت
ولاية الحاكم وهو اما الاجماع او الكتاب او السنة وانتفاء الاخيرين ظاهر وكذا الاجماع وكيف مع انك عرفت انتفاء من عبارات
قدمائنا الاصحاب ظاهرها انتفاء الاية الشريفة والاطلاق في النصوص المذكورة ثم لم تظفر على من صرح بثبوت الولاية في التزويج فيما نحن
فيه للحاكم من تقدم على المحقق وقد عرفت ان المصرحين بذلك كلامهم في مختلفة المحقق في الشرايع حكم اولاً بعدم ثبوت
الولاية للحاكم على البالغ رشيداً ثم حكم بثبوتها للولاية على البالغ غير رشيد ومن تجدد فساد عقله اذا كان النكاح صلاحاً له ويظهر
من حوله ويتجدد فساد عقله ان المراد من قوله غير رشيد من بلغ فاسد العقل كما صرح بذلك عند بيان ثبوت الولاية للوصي
مضافاً الى التصريح بذلك في خصوص الحاكم ايضاً فالنافع المتأخر عن الشرايع فلاحظ عبارته السالفة وكذا العلامة في القواعد
والتذكرة في الاول ولاية الحاكم مخصوصة في النكاح على البالغ فاسد العقل ومن تجدد جنونه بعد بلوغه وكذا من تجدد جنونه
فيشتمل على ارادة الظاهر من قوله فاسد العقل لان المراد منه من بلغ غير رشيد كما لا يخفى على المتأمل المصرح بها في الارشاد
والتلخيص والتبصرة ان ولاية الحاكم في التزويج انما هي على المجنون فقط ويحمل عبارات الكتب المذكورة فيما سلف على الاحتياط
ومع الاختلاف في العبارات منهم دليل على ان ليس مرادهم من الوصف المذكور ثبوت ولاية الحاكم في التزويج هو مجرد عدم
الرشد المعتبر في دفع المال لوضوح انه لو كان مرادهم ذلك لعبروا بما عبر به المحقق في الشرايع في الاول فتحمل ما وجد في
عباراتهم من فاسد العقل والمجنون عليه حيث صرح لا نفاء الاولوية بهما بعد ما عرفت من تحقق الدال على خلافه ومحصل
ما ذكر ان المجنون هو الفرد المتفق عليه فالقدر الذي يمكن دعوى اجماعهم عليه بعد التأمل انما هو ثبوت الولاية للحاكم في
المجنون خاصة فلتحمل التطرق في العبارات السالفة على تصحيح الحال ثم ان الظاهر من المصرحين بثبوت الولاية للحاكم في
التزويج اعتمادهم على ان محض الجنون او فساد العقل كاف في الحكم بثبوت الولاية للحاكم في التزويج بل لا بد هناك من
شرط آخر وقد اختلف كلامهم في افادة ذلك ايضاً ففي الشرايع والنافع اكتفى في ذلك بكون النكاح صلاحاً له كما في التذكرة
والتبصرة مع انه اعتبر في الشرايع في علاقة الولاية حيث قال وللوصي ان يزوج فاسد العقل اذا كان به ضرورة الى
النكاح والمراد بعض العبارات في ثبوت الاعتبار في الارشاد والحاجة الى النكاح وهو اخص من اعتبار المصلحة فالعقد المتفق عليه
هو اعتبار الحاجة كما اذا بلغ الصبي مجنوناً او فاسد العقل فمثل هذا الشخص يحتاج الى من يخدمه من اهله ويحتاج الى المعالجة

بكونه محتاجا الى نفقته واما الصبية فقد تكون الحاجة داعية الى نكاحها لا لانفاق فانها يعرف في نكاحها وهذا ذكرناه لا اشكال
في الحكم بثبوت الولاية فيها اذ الاثبات مثبتة لكن اخبار التزويج لاحتمال ان لا ينفق لها شاهد الرفع لمثل هذه المصلحة مضافا الى ان هذه
الاصل المعارضة احتمال اتفاق من هو خير منه لها كالمجنون من جميع ما ذكر يثبت ان الاقوى ثبوت الولاية للحاكم حتى محل الكلام
ليس له مستند بعد النص بل عليه الا اذا بلغت مجنونة وتكون الحاجة لها الى النكاح اذ لا يمكن دعوى الاجماع على ثبوت الولاية
للحاكم فيه ايضا واما المجنون فان كان جنونه دائما لا يفيق ولم يكن به الى النكاح حاجة لم يزوجه فان كان به الحاجة
مثل ان يراه يتبع النساء ويجس الى من او نظير ذلك من امارات الشهوة زوجه ولك ان تقول انه يمكن الاستدلال لا ثبات
الزام بالصحيح المذكور في الكافي والفقيه عن الفضيل بن يسار ومحمد بن مسلم وزرارة وبريد بن معوية عن ابي جعفر في المراة
التي قد ملكت نفسها غير السفيهة ولا المولى عليها تزويجها بغير ولي جائز ووجه الاستدلال هو ان الظاهر ان قوله
غير السفيهة ولا المولى عليها تفسير لقوله قد ملكت نفسها فالمراد ان المراة التي لم يكن سفيهة ولا المولى عليها يجوز
لها ان تزوج نفسها بغير ولي من غير توقف على الاستيذان من احد فيستفاد منه عدم جواز تزويج السفيهة ولا المولى
عليها بغير ولي واما المولى عليها فالمراد منها مثل الاماء فالامر فيها يظهر الى البيان لوضوح انه لو زوجها مولاها المولى لها في الكلام
في السفيهة فنقول ان مقتضى الصحيح المذكور عدم جواز تزويجها بغير اذن الولي فاما البالغة السفيهة اما فان ابا وجدا لاب او لا
فعلى الاول فهل هي حجة للمطالبة الى ان المستفاد من الصحيح المذكور عدم جواز تزويجها في شيء من الصور المذكورة بغير ولي فلا بد الكلام
في الولي فالظاهر ان في الصورة الاولى هو الاب والجد لوضوح ان الولاية في التزويج وكذا في المال كانت ثابتة لهما قبل البلوغ
للاستصحاب يقتضي بقائها الى ان يتحقق الرافع ولم يتحقق فيما اذا بلغت سفيهة وفي الصورة الثانية هو الوصي للقطع بثبوت الولاية
لها في مالها قبل ان بلغت فالوصي وكيلها قبل بلوغها ومن خصصه بعدم جواز تزويج السفيهة بغير ولي يلزم جواز مع ولي لها
فنقول ان الوصية في الصورة المفروضة وليها في تزويجها لانه اما الصغر فخطر للقطع بثبوت الولاية له قبل بلوغها فهي
محكومة بالبقاء الى ان يتحقق الرافع ولم يتحقق فيما اذا بلغت سفيهة واما الكبرى فلما عرفت من ان مقتضى عدم الجواز في التزويج
بغير ولي ان يقتضي ثبوت الجواز معه من خلق بهم ما هي خير انهم ولك ان تقول ان ما ذكر في المال التمسك باستصحاب ثبوت
الولاية في المال يمكن المعارضة في ذلك باستصحاب عدم ثبوت الولاية في التزويج الحصى قبل بلوغها فهو محكوم بالبقاء
الى ان يتحقق الرافع وهو غير معلوم فيما نحن فيه فلا يمكننا الحكم بثبوت الولاية للوصي بعد بلوغها ولو سفيهة ويمكن الجواب
عن ذلك اما على القول بثبوت الولاية للوصي على الصغير في التزويج كما هو المحكي عن المبسوط فظاهر وكذا الحال بناء على القول بثبوت
الولاية في التزويج للوصي فيما اذا نص الموصي بذلك كما هو مختار شيخنا في الخلاف في العلامة في المختلف وشيخنا الشهيد
في غاية المراد والمحقق الثاني في جامع المقاصد وشيخنا الشهيد الثاني في الروضة والمسالك قال في الخلاف اذا اوصى اليه بان يزوج بنته الصغيرة صحت الوصية وكان له تزويجها ويكون صحيحا سواء عين الزوج او لم يعين وان كانت كبيرة لم يصح
الوصية وفي المختلف بعد ان حكى القول بالاطلاق عن المبسوط والتقييد عن الخلاف ما هذا لفظه والوجه ما قاله الشيخ
في الخلاف وفي غاية المراد والمختار مذهبه في المختلف وفي جامع المقاصد ثبوت الولاية في تلك الصورة هذا
هو المختار وقال في الروضة ذلك هل يثبت ولاية الوصي في النكاح بتعميم الوصية ام لا بد من التصريح بالوصية في النكاح
بلوح من عبارة المصنف بالثبوت الثاني حيث فرضوا المسئلة فيما اذا اوصى اليه بان يزوج هذه الصغيرة هذا هو
الذي يقتضي لان النكاح ليس من التصرفات التي يتناول النص اليها عند الاطلاق فلا بد من التعيين فيها منه دون
التصريح به وذكر في الروضة في ثبوت ولاية الوصي على الصغيرين مع المصلحة مطلقا او مع نصه عليه او نفي الوصية في النكاح
اقوال المختار الصحة هنا انتفائها مطلقا وفي شرح الارشاد اختار الجواز مع التنصيص لو مطلقا وقبله العلامة في المختلف

وهو حسن لان تصرفات الوصي منوطة بالغبطة وقد تمس الحاجة الى نكاح الصغير ولعموم فمن بدله انتهى ثم اورد ان ما حكاه العلامة في المختلف
حيث قال جعل الشيخ الولاية للوصي في النكاح على الصغير وقال في الخلاف اذا اوصى اليه بالنكاح ما سلف غير مطابق لما في كتاب الوصية
منه حيث قال واما التزويج فليس للوصي ان يزوجه لانه ليس من اهله وربما اتهم وكذلك ليس له ان يزوج الصغيرة التي يلي
عليها لان ولاية النكاح لا يستفاد بالوصية اذا ثبت هذا فان بلغ هذا الصغير وهو سفيه فانه يلي عليه البرسالة ويطل ولاية
الوصي وان بلغ غير رشيد نظرت فان كان مجنونا فالحكم فيه كالحكم في الصبي سواء وان كان غير مجنون غير انه كان سفيها سواء كان
غير رشيد في ماله او في دينه فانه لا ينفك الحجر عنه بالبلوغ بل على خلاف حد يجوز ولاية الوصي على ما كانت في جميع الاشياء الى ان قال
واما التزويج فان كان لا يحتاج اليه فانه لا يزوجه وان احتاج اليه من حيث انه يتبع النساء فانه يزوجه حتى لا يقع ويحد لان التزويج
اسهل من الحد عليه ولا يزوجه اكثر من واحدة فان فيها الكفاية انتهى كلام المبسوط وقوله وان احتاج اليه من حيث انه الى آخره المراد
من بلغ غير رشيد كما هو ولاية الوصية في التزويج بمثله محكوم بالبقاء فلا وجه للتمسك بالاستصحاب عليه ومرجعا غير البولعب
الكلام على القول بعدم ثبوت الولاية للوصي في التزويج على الصغير حتى مع وصيه تصيص الموصي بذلك فنقول كما ان الولاية الثابتة
في المال قبل البلوغ محكومة بالبقاء بالاستصحاب كذلك انتفاء الولاية في التزويج بل محكوم بالبقاء فلا وجه للتمسك بالاستصحاب
في الحكم بثبوت الولاية في التزويج لمن بلغ سفيها فلا يمكن الحكم بثبوت الولاية في التزويج للوصي ع بل نقول ان الولاية في التزويج
ح انما هي للحاكم لقوله ع السلطان ولي من لا ولي له لوضوح انه يصدق على تلك السفيهة انه لا ولي لها في التزويج لما عرفت انه
مقتضى الاستصحاب لكن يمكن التمسك في اثبات ولاية الوصي في التزويج ع بالصحيح المروي في شرح وانما يجوز عقد الحديث وجه الا
من عبد الله سنان عن ابي عبد الله ع قال الذي بيده عقدة النكاح هو ولي امرها ووجه الاستدلال هو ان الولي في المال انما هو
للوصي بنص وعليه ان وكلامها فمقتضى الصحيح انه وليها في التزويج فاستصحاب عدم الولاية لا التفات اليه بعد ولاية الصحيح
عليها او سنقف على ما ينبغي الاطلاع عليه في الكلام فيما اذا لم يكن للبالغة السفيهة ولي اب ولا جد ولم يكن هناك وصي ايضا فنقول
ان الدال عليه بعد الصحيحة الفضلاء المذكورة ان تزويجها لوليها شائق فنقول ان وليها هو الحاكم لقوله ع السلطان ولي من لا
ولي له ويدل على ذلك تزويجها ويدل عليه صحيح عبد الله بن سنان المذكور الظاهر في ثبوت الولاية في التصرف في اموالها فيصدق عليه
انه ولي امرها فيكون وليها في التزويج ايضا بمقتضى الصحيحة المذكورة تنقيح المقام لا يتحقق الا بعد بيان ان ما كان مبنيا لكن يحتاج الحال
في هذا الحال الى معرفة السفاهة التي هي المعتبرة في ثبوت الولاية في التزويج بمقتضى الصحيحة المذكورة فنقول ان السفاهة في اللغة
والعرف فساد العقل وخفته قال ابن الاثير في النهاية السفه في الاصل الخفة وقال الهروي في الغريبين في تفسير قوله تعالى فان كان الذي
عليه الحق سفيها الخفيف العقل وفي الصحاح السفه ضد الحلم واصله الخفة وفي القاموس السفه محركة وكسحاب وسحابة خفة الحلم
او نقيضه او الجهل بالكسر العقل وهذا المعنى هو المتبادر منه في العرف فالسفيه من ضعف العقل والمجنون كل سفيه غلب
النقص في ذلك الصنف فالسفيه من الرجال هو الذي يضعف عقله بالاضافة الى اغلب افراد الرجال والسفيهة من النساء هي التي
يضعف عقلها بالنسبة الى اغلب افراد النساء والسفيه من الذكور الذي اكمل خمس عشرة سنة هو الذي يضعف عقله بالاضافة الى اغلب
افراد هذا الصنف والسفيهة من الاناث التي اكملت تسع سنين هي التي يضعف عقلها بالنسبة الى اغلب افراد هذا الصنف والحاصل انها
ذكرناه انه تسع سنين على من لم يكن على ما هو اغلب افراد هذا الصنف من العقل والفطانة لا اخرا بسبب بل عقله
بالاضافة الى اغلب افراده فلا دليل لا يصح ان سفيهة فلا ولاية للحاكم في تزويجها بل هي مستقلة في ذلك لا يخلاف الثاني فان له ولاية
عليها في تزويجها عند الحاجة اليه والسفاهة الدال عليها الصحيحة الفضلاء هي هذا المعنى وما يدل بفساد العقل في هذا المقام
هذا المعنى وانما المعتبر دائما بالسفه ان يقولوا ابن ولاية الحاكم على من بلغ سفيها او سفيهة اجتماعهم على السفيه في
هذا المقام على ما فسروه به في مباحث الحجر على ان الغرض منها ما لم في حين لا غرض السفيه دون غيره ثم اما السفيه فهو الذي

بصرفها اموال الرفع عن الاغراض الصحيحة وفي النافع والنفيس المباحة فيأمر الرفع عن الاغراض الصحيحة وقال في الشرائع اما من تجدد لا يحكم
بالحجر في زوال الحجر بدون الرشد فلا ينفذ تصرفه [illegible] السفه وهو الذي يصرف اموال الرفع عن الاغراض الصحيحة والحاصل
ان السفاهة ما تعرض من دفع المال مغايرة للسفاهة المانعة عن الاستقلال في التزويج والموجبة لثبوت الولاية للحاكم عليه اذ السفاهة
المانعة عن دفع المال هي ضد مقابلة الرشد المفسر بحفظ المال وضبطه واصلاحه [illegible] دفع المال فاذا لم يكن له ملكة حفظ المال
وضبطه واصلاحه لم يكن رشيدا فلا يدفع اليه المال لقوله تعالى وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا النكاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا
اليهم اموالهم اذ مقتضى المفهوم انه عند عدم استيناس الرشد لا يدفع اليهم اموالهم وانما عبر عمن لم يكن رشيدا بالسفيه لقوله
تعالى ولا تؤتوا السفهاء اموالكم التي جعل الله لكم قياما وارزقوهم فيها واكسوهم وقولوا لهم قولا [illegible] على من لم يرشد
المراد منه من لم يكن له ملكة حفظ المال واصلاحه [illegible] ولم يكن المراد من السفه في مباحث النكاح [illegible]
ولاية النكاح هذا المعنى [illegible] العقل [illegible]
[illegible] من شيخنا الشهيد الثاني في الروضة حيث زاد سفيها بعد عبارة اللمعة فاسد العقل [illegible] والعبارة هكذا
والحاكم والوصي [illegible] من بلغ فاسد العقل وزاد هنا او سفيها والمراد من بلغ فاسد العقل او سفيها [illegible]
العقل [illegible] سفيه [illegible] فساد العقل شامل لهما [illegible] الزيادة حال السفيه في حجر القضاء
على ما تقرر في مباحث الحجر اي من لم يكن له ملكة حفظ المال واصلاحه [illegible] عن الاغراض الصحيحة [illegible]
ان المراد منه ما هو المتبادر منه في العرف [illegible] ان حال السفيه في الصحيح المذكور على ما ذكر في مباحث الحجر [illegible]
ذكر [illegible] والحديث هكذا المرأة التي ملكت نفسها غير السفيهة ولا المولى عليها ان تزويجها بغير ولي جائز على ان المراد من
التي ملكت نفسها [illegible] لاحد على نفسها [illegible] فالمراد ان المرأة التي ملكت نفسها التي
هي عبارة عن غير السفيهة ولا المولى عليها ان تزويجها بغير ولي جائز [illegible] والمراد بالمولى عليها الامة والمراد بالسفيه خفيف
العقل [illegible] المرأة اذا لم يكن خفيف العقل ولا مولى [illegible] مستقلة في [illegible] بخلاف السفيهة
على المعنى المذكور [illegible] ما ذكرت من فساد العقل [illegible] ما ذكر ان السفيه على المعنى [illegible] في مباحث الحجر [illegible]
المذكور في مباحث النكاح في مقام ثبوت الولاية عليه في التزويج والنسبة بينهما عموم مطلق فكل سفيه في مباحث النكاح
سفيه في مباحث الحجر ولا عكس اذ بعض السفيه في مباحث الحجر [illegible] لم تكن لها ملكة حفظ المال وضبطه واصلاحه ليست
بسفيهة في مباحث النكاح فلم يكن للحاكم عليها ولاية في التزويج بل النكاح الصادر منها محكوم بالصحة واللزوم [illegible] الحاكم
نقضه [illegible]
ثانيا تأكيدا للمطلب [illegible] فيما سلف [illegible] امور الاول الاستصحاب بناء على ان
الصغيرة في حال صغرها لم يكن للحاكم عليها ولاية في التزويج كما هو المعروف بين الاصحاب [illegible] محكوم بالثبوت والبقاء الى ان
يتحقق الرافع [illegible] السفيهة [illegible] عدم استقلال
[illegible] في حال صغرها وهو محكوم بالبقاء والثبوت [illegible] الرافع [illegible] يتحقق الرافع فيما اذا
كانت رشيدة [illegible] الاستصحاب بالاضافة الى الحاكم [illegible] المذكور
اي صحيحة عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله ع قال الذي بيده عقدة النكاح هو ولي امرها [illegible]
المفوضة هو الحاكم [illegible] الاب والجد والوصي [illegible] في المال هو الحاكم فيكون وليها في النكاح [illegible]
[illegible] لعدم ثبوت الولاية للحاكم [illegible] الاستصحاب [illegible] مستقلة في تزويجها في صورة
المفوضة [illegible] الولاية للحاكم [illegible] وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا النكاح فان

انتم

آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم بناء على ما نبهنا عليه من ان المستفاد منها ان البالغ حد النكاح [illegible] بالرشد [illegible]
عليه في دفع المال [illegible] دفع المال اليه والبلوغ حد النكاح [illegible]
الشرعية استقلالهم في ذلك فلا بد من القول به [illegible] ان اللازم منه استقلالهم في ذلك [illegible] بالسفاهة [illegible] السالف
[illegible] والثالث صحيحة الفضلاء [illegible] المرأة التي
ملكت نفسها غير السفيهة ولا المولى عليها ان تزويجها بغير ولي جائز [illegible] قد عرفت ان السفيهة في اللغة والعرف خفيف
العقل [illegible] ولا تؤتوا السفهاء اموالكم [illegible]
وهي [illegible] الكلام [illegible] الحقيقة [illegible] المتبادر [illegible] ان المرأة التي لم تكن سفيهة
ولا مولى عليها [illegible] البالغة تسع سنين [illegible] سفيهة في نكاحها
[illegible] ان المستفاد [illegible] النكاح [illegible]
[illegible] الصحيحين
العموم والخصوص [illegible] صحيحة ابن سنان [illegible]
سفيهة [illegible] الفضلاء [illegible] دليل على تخصيص
صحيحة ابن سنان بما اذا كانت سفيهة فلا اشكال والرابع النصوص المعتبرة السالفة منها الصحيح المروي [illegible] عن
الحسن بن محبوب عن ابي ايوب الخزاز عن يزيد الكناسي عن ابي جعفر ع قال الجارية اذا بلغت تسع سنين ذهب عنها اليتم
وزوجت واقيمت عليها الحدود التامة [illegible] وجه الاستدلال [illegible]
حكم [illegible] الشرط والجزاء [illegible] تسع سنين [illegible] الجارية
اليتيمة [illegible] تسع سنين اذا كانت رشيدة فيكون
[illegible] هذا الكلام [illegible] الاصل [illegible] الاب في
[illegible] بالاجماع [illegible] البالغة [illegible] في تزويجها [illegible]
[illegible] الحاكم [illegible] الصحيح المروي [illegible] داود بن سرحان عن ابي عبد الله ع في رجل يريد ان
يزوج اخته [illegible] الولاية [illegible] طلاق [illegible]
[illegible] اموالهم [illegible] مستقلة [illegible]
[illegible] الحاكم [illegible] السفيهة [illegible] السالفة
منها الصحيح المروي في الكافي [illegible] رجل مات [illegible]
[illegible] الوصي [illegible]
[illegible] الزوج [illegible]
[illegible] الزوج [illegible]
[illegible] البلوغ [illegible]
[illegible] منها الصحيح المروي في الكافي عن [illegible]
[illegible] على ان [illegible] لا [illegible]
[illegible] ومنها ما رواه [illegible] والبكر اذا كانت بين ابويها
بالقرآن فلا بأس بان تمتع بها [illegible] عن العباس بن معروف عن سعدان بن مسلم عن رجل عن

ابي عبد الله ع قال لا باس بتزويج البكر اذا رضيت من غير اذن ابيها ولكن هذا من ... في الحديث الاسعدان و ما رواه فيه عن الايما
ويمكن ادعاء ان المصحح بين في كلام شيخ الطائفة في الفهرست ان سعدان ذو اصل يرويه عنه جماعة من الاجلة قال سعدان بن مسلم العامري
اسمه عبد الرحمن و سعدان لقب له اصل واخبرنا به جماعة الى ان قال محمد بن علي القرشي و عن صفوان بن يحيى عنه ثم قال واخبرنا به ابن ابي
جيد عن ابن الوليد عن الصفار عن العباس بن معروف ولم يطالب عبد الله بن الصلت القمي باجمعين لسعي كلهم عنه ولا يخفى ما في هذا
الطريق من الكلام من الدلالة على شدة الاعتناء به قال النجاشي سعدان بن مسلم اسمه عبد الرحمن بن مسلم ابو الحسن العامري الى ان قال روى عن
ابي عبد الله ع وابي الحسن ع وعمر عمرا طويلا ثم قال له كتاب يرويه جماعة الى اخر ما ذكره وما ذكره يظهر الوجه في الرواية احمد بن اسحق
منبع كونه من اصحاب الامام مولانا العسكري ع واما حكاية الارسال فنقول ان شيخ الطائفة روى ان رواه في الموضع المذكور كما ذكر لكن
رواه في شرح وان هذا الاب على انه الباقر يبين انها الخطا النسخة باسناده عن محمد بن علي بن محبوب عن العباس عن سعدان بن
مسلم قال قال ابو عبد الله ع لا باس بتزويج البكر اذا رضيت من غير اذن ابيها وكما علم من النجاشي انه من اصحاب مولانا الصادق ع
فلا يبعد في كون الرواية منه فان مع الواسطة واخرى بغير واسطة ومنها الصحيح المروي في التهذيب عن صفوان بن يحيى عن ابراهيم
بن محمد الاشعري عن ابي مريم بن محمد الخثعمي عن محمد بن مسلم قال سالته عن الجارية يتمتع منها الرجل قال نعم الا ان تكون صبية تخدع
قال قلت اصلحك الله فكم الحد الذي اذا بلغته لم تخدع قال بنت عشر سنين و قد بينا فيما سلف انه مروي في باب المتعة من نكاح
الفقيه ايضا ومنها ما رواه في الباب السالف من التهذيب عن محمد بن هاشم عن ابي الحسن الاول ع قال اذا تزوجت البكر بنت
تسع سنين فليست مخدوعة اقول الظاهر ان المراد من العشر في الاول هو الدخول في السنة العاشرة ومن التسع هو كمالها و
معلوم انه بعيد كمال التسع يكون الدخول في العاشرة فهما في المال في واحد ثم اقول فيه المخدوعة وعدمها
الى البنت انما يكون ادلة المرجع في التزويج نفسها فهما يدلان على جواز تزويجها نفسها اذا اكملت تسع سنين من غير ولي ومعلوم
ان البالغة تسع سنين في الغالب ليست ذات الرشد المعتبر في دفع المال وهو يقتضي استقلالها في التزويج وعدم
توقفه على ولي ولو مع انتفاء الاتصاف بالرشد الموصوف وهو المطلوب ان قلت الامر هو لو كان كما ذكر لكن صحيح عبد الله بن
سنان المذكورة تقتضي حملها على ما اذا اتصفت المراة بالرشد المعتبر في دفع المال اذ قوله ع اذا كانت مالكة لامرها ... النكاح والحكم بها
يقتضي عدم استقلالها في النكاح مع تحقق الولي لها ومعلوم ان امر المال عند انتفاء الاتصاف بالرشد الى الولي فلا يكون النكاح
عليهما الى الحكم باستقلال البالغة تسع سنين في ثم بها نعم ان الاطلاق فيطلبنا قدمنا فيما سلف ان صحيح عبد الله بن سنان محمولة
على ما اذا اتصفت بجنبة العقل بصحيحة الفضلاء السالفة فلتحق النظر حتى يتضح لك حقيقة الحال و**الخامس** الصحيح المروي في باب
التزويج بغير ولي عن نكاح الكافي عن زرارة قال سمعت ابا جعفر ع يقول لا ينقض النكاح الا الاب وهو مروي في التهذيب ايضا لكن سند
الكافي اوضح ... المروي في شرح وعلى تزويج البكر بغير اذن ابيها كان لها ان تفسخ العقد ومن بين محمد بن مسلم عن ابي جعفر
ع قال لا ينقض النكاح الا الاب وجه الدلالة هو انه اذا زوجت البالغة تسع سنين الفاقدة للرشد المعتبر في صفة الرشد
المعتبر في دفع المال لا بالسفاهة في العرف والعادة بالصفة السالفة عن نفسها فرجع الى حاكم فنقول ان الحاكم غير الاب
فلا يجوز له نقض نكاحها اما الصغيرة فبالفرض واما الكبيرة فلقوله ع لا ينقض النكاح الا الاب واللازم منه عدم ثبوت
الولاية للحاكم في الصورة المفروضة وهو المطلوب بل نقول ان تتبع النصوص يكشف عن استقلال الصغيرة بعد ان تبلغ
في تزويجها كان معهودا و مسلما بين الرواة بحيث لم يكن محتاجا الى السؤال في الصحيح المروي في الكافي وهب بن عبد الله
الصلت قال سالت ابا الحسن ع عن الجارية الصغيرة يزوجها ابوها الها امر اذا بلغت قال لا قال وسالته عن البكر اذا
بلغت مبلغ النساء الها مع ابيها امر فقال ليس لها مع ابيها امر ما لم تثيب (?) ... عليه وهو ان الامر في النصوص
المذكورة ما كان كذلك لكن ينبغي الصبر الى مقتضاها عند انتفاء المعارض واما معه فلا والمعارض فيما نحن فيه موجود و هو

ما رواه شيخ الطائفة في التهذيب باسناده عن علي بن اسمعيل الميثمي عن فضالة بن ايوب عن موسى بن بكر عن زرارة عن ابي جعفر ع قال
اذا كانت المراة مالكة امرها تبيع وتشتري وتعتق وتشهد وتعطي من مالها ما شاءت فان امرها جائز تزوج ان شاءت
بغير اذن وليها وان لم يكن كذلك فلا يجوز تزويجها الا باذن وليها وما رواه في كتاب الوصية من التهذيب عن عبد الله بن سنان عن
ابي عبد الله ع قال سالة ابي وانا حاضر عن قول الله عز وجل حتى اذا بلغ اشده قال الاحتلام قال فقال يحتلم في ست عشرة و سبع
عشرة سنة ونحوها فقال لا اذا اتت عليه ثلث عشرة سنة ونحوها فقال لا اذا اتت عليه ثلث عشرة سنة كتبت له الحسنات وكتبت
عليه السيئات وجاز امره الا ان يكون سفيها او ضعيفا فقال وما السفيه فقال الذي يشتري الدرهم باضعافه قال وما الضعيف قال
الابله والجواب اما عن الاول فنقول قد عرفت ان شيخ الطائفة رواه باسناده الى علي بن اسمعيل المذكور وطريقه
اليه غير معلوم اذ لم يذكره في المشيخة ولا في الفهرست مضافا الى ان في سنده موسى بن بكر وعلى فرض الاغماض عنه نقول
انه معلول لا يمكن دفعه لما ذكرنا على خلافه لما عرفت من ان الرشد المعتبر في دفع اموال الايتام اليهم هو ملكة حفظ
المال واصلاحه ولا تعلقه البيع والشراء فلا للعطف بالخلاف للاستحسان عند ذلك فقد لا يكون عارفا بطرق البيع والشراء
اصلا كالجهال والعقائل المستورات لكنهما رشيدات بالمعنى المذكور ومقتضى الحديث المذكور ان لم يكن كذلك فلا يجوز
تزويجها الا باذن وليها فعدم جواز التزويج ولو مع اتصافها بالرشد المعتبر في دفع المال وهو خلاف بلا احد وعلى تقدير
الاغماض عنه ايضا نقول انه غير صالح لمعارضة ما قدمناه من الادلة الشرعية المرجحة لانه قد يخص لجميع النكاح و لا
يجوز دفع المال والنصوص المعتبرة المستفيضة فنقول ان قوله ع وان لم يكن كذلك فلا يجوز تزويجها الا باذن وليها اعم من اتصافها
بوصف السفاهة بالمعنى المتقدم او لا فيحمل على الاول لصحيحة الفضلاء السالفة و**الحاصل** ما ذكرنا ان الصبية البالغة تسع سنين
تكون على اقسام منها من انفكت عن الرشد المعتبر في دفع الاموال وكذا عن السفاهة الموجبة لاختلاطها من وصف الكمال
وهو الاغلب ومنها من اتصف بها السفاهة والصعود الى درج الكمال فقد تحقق فيها الرشد المعتبر في دفع المال ومنها التي اتصف
بها الاختلاط الى صفة النقصان فاتصفت بالسفاهة الموصلة الى فساد العقل وضعف الاستعداد ويحمل على الثاني ما اشتمل
عليه المروي في باب حد الغلام من ان يؤخذ بالحدود التامة ويقام عليه ويؤخذ بها فقال اذا خرج عنه اليتم وادرك قلت فلذلك
حد يعرف به قال اذا احتلم او بلغ خمس عشرة سنة او اشعر او انبت قبل ذلك اقيمت عليه الحدود التامة واخذ بها واخذت له
قلت فالجارية متى يجب عليها الحدود التامة وتؤخذ بها ويؤخذ لها قال ان الجارية ليست مثل الغلام ان الجارية اذا تزوجت
ودخل بها ولها تسع سنين ذهب عنها اليتم ودفع اليها مالها وجاز امرها في الشراء والبيع واقيمت عليها الحدود التامة واخذ
بها ولها كما يحمل على الثالث قوله ع وان لم يكن كذلك فلا يجوز تزويجها الا بامر وليها واما القسم الاول وهو الاغلب فيرجع في حكمه
الى الادلة الشرعية والنصوص المعتبرة المستفيضة السالفة وهي تستفاد منها استقلالها في عقد نفسها واما الجواب عن الثاني فنقول
الظاهر ان المراد منه تعريف السفاهة التي في مقابلة الرشد المعتبر في دفع المال اذ المراد من قوله ع الذي يشتري الدرهم باضعافه انه
لم يكن له ملكة حفظ المال واصلاحه لغواية وجازان ... فيحتاج الى نجيع ... فيحصل التعارض بينه وبين ما ذكرناه كما
لا يخفى ثم ينبغي ختم الكلام بالتكلم في ولاية الوصي على الصغيرين فنقول قد عرفت اختلاف الاصحاب في ذلك على
اقوال الثبوت مطلقا وقد عرفت انه حكي عن جماعة والعدم كذلك عزاه شيخنا الشهيد الثاني في المسالك الى الشهرة والثبوت
في صورة التصريح والاطلاق وهو مختار شيخ الطائفة في الخلاف والمستفاد من عبارة المسالك انه قول العلامة في المختلف وشيخنا
الشهيد في غاية المراد والمحقق الثاني في جامع المقاصد وشيخنا الشهيد الثاني في شرحه فبحثت عباراتهم وما ذكره شيخنا
يحيى بن سعيد في جامع التفصيل والاطلاق قال في الجامع والتكملة وعقد النكاح الاب والجد دون الوصي الا ان يكون قد
امرهما في رشدهما والمستند في ذلك النصوص المستفيضة منها الصحيح المروي في باب فلان الذي ... بها

والجارية من حدود النكاح في باب الحدود عن حمران قال سالت ابا جعفر ع قلت له متى يجب على الغلام

ثم الاموال

من الفقيه عن الحلبي عن ابي عبد الله ع في قول الله عز وجل وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم الا ان يعفون او يعفو الذي بيده عقدة النكاح قال هو الاب والاخ او الرجل يوصى اليه والذي يجوز امره في مال المراة فيبتاع لها ويشتري فاي هؤلاء عفى فعفوه جائز ومنها الصحيح المروي في باب المطلقة التي لم يدخل بها من الكافي والباب المذكور من الفقيه عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع في قول الله عز وجل وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم الا ان يعفون او يعفو الذي بيده عقدة النكاح قال هو الاب او الاخ او الرجل يوصى اليه والذي يجوز امره في مال المراة فيبتاع لها فيتجر فاذا عفى فعفوه جائز كما في الفقيه فاذا عفى فقد جاز ومنها الموثق المروي في الباب من الكافي عن سماعة عن ابي عبد الله ع مثله ومنها الصحيح المروي في الباب المذكور من الكافي عن الحلبي عن ابي عبد الله ع في قول الله عز وجل او يعفو الذي بيده عقدة النكاح قال هو الاب والاخ والرجل الذي يوصى اليه والرجل يجوز امره في مال المراة فيبيع لها ويشتري فاذا عفى فقد جاز ومنها ما رواه في شرح [illegible] وانما يجوز عقد الجد مع وجود الاب [illegible] عن احمد بن محمد بن عيسى عن البرقي او غيره عن صفوان عن عبد الله عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال سالته عن الذي بيده عقدة النكاح قال هو الاب والاخ والرجل يوصى اليه والذي يجوز امره في مال المراة فيبتاع لها وتشتري فاي هؤلاء عفى فقد جاز ومنها الصحيح المروي في الموضع المذكور من التهذيب عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله ع قال الذي بيده عقدة النكاح هو ولي امرها ومنها الصحيح المروي في اواخر كتاب النكاح من التهذيب عن ابي عبد الله ع قال الذي بيده عقدة النكاح هو ولي امرها ومنها الصحيح المروي عن ابي بصير عن ابي جعفر ع قال سالته عن الذي بيده عقدة النكاح قال هو الاب والاخ والموصى اليه والذي يجوز امره في مال المراة من قرابتها فيبيع لها ويشتري قال فاي هؤلاء عفى فعفوه جائز في المهر اذا عفى عنه ومنها الصحيح المروي عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع مثله فهذا القول هو المختار وفاقا لمن عرفت من فقهاء الاصحاب ووجه دلالة النصوص المذكورة على المرام هو انه ع جعل من الذي بيده عقدة النكاح الوصي [illegible] من طرف الاب والوصي من طرف الاب يكون على اقسام منها ان يوصى اليه في خصوص تزويج الصغيرين ومنها ان يوصى اليه على العموم بان يقول اوصيت اليك في كل ما كان لي سلطنة عليه [illegible] الصغير ومنها ان يقول انت وصيي في [illegible] صغاري والنصوص المذكورة وان كانت شاملة لكل من الصور الثلث المذكورة لكن القدر المتيقن هو الصورة الاولى والثانية [illegible] مضافا الى ان القائل بالاطلاق [illegible] من العلامة [illegible] وحيث الحال [illegible] الاشكال في الاستدلال بالنصوص المذكورة في المقام بيان ذلك هو ان المراد منها تفسير عقدة النكاح المذكور في الاية الشريفة وهي قوله تعالى وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم الا ان يعفون او يعفو الذي بيده عقدة النكاح فنقول ان التمسك بالنصوص المذكورة في اثبات ولاية الوصي في تزويج الصغيرين [illegible] صحيح لما علمت من انها واردة في تفسير الاية الشريفة وهي [illegible] الصغيرين لقوله تعالى وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن ولو صح ان الطلاق لا يكون الا من المكلف فلا يشمل الصغيرين [illegible] وان طلقتموهن [illegible] في الاية السابقة على الاية الشريفة المذكورة وهي قوله تعالى لا جناح عليكم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فريضة مضافا الى قوله تعالى ما لم تمسوهن لان المراد من المس هو الدخول وهو انما يتحقق بعد ان اكملت تسع سنين فلا يشمل الصغيرة [illegible] لمراد منها ان من طلق زوجته قبل الدخول بها وقد عين لها صداقا فالواجب عليه ان يعطيها نصف الصداق المعين لها الا ان يصدر العفو من النساء فلا يجب عليه شيء ان تحقق العفو منهن لكل النصف او تمام النصف ان كان العفو لبعض النصف او صدر العفو عن اولياء الزوجة ان كانت الزوجة البالغة ممن يمكن العفو منه منها كما اذا كانت رشيدة ام لا كما اذا

كانت سفيهة وعلى التقديرين لا يكون شاملة للصغيرين فلا يصح التمسك بالنصوص المذكورة الواردة في تفسيرها كما لا يخفى ثم نقول في المقام اشكال اخر وهو ان العفو انما يصح من الولي عليه بالاية الشريفة انما هو بعد الطلاق فكيف يمكن صدور العفو من الولي للصغيرة لو وجد ان الطلاق لو كان الامر المتعلق بالمولى عليه منوطا بالغبطة والمصلحة فاي مصلحة للعفو عن حقها الثابت فلا بد من حمل الاية الشريفة على ما اذا كان المراد من الذي بيده عقدة النكاح هو وكيل المراة وعلى التقديرين لانهما من جملة الاولياء تنصيف الاية الشريفة على ما ذكره من انكم ان طلقتم النساء قبل الدخول وقد فرضتم لهن الصداق وجب عليكم نصفها فرضتم لهن من الصداق الا اذا صدر العفو منهن بما اذا كانت قابلة للعفو او صدر العفو من الذي بيده عقدة النكاح والاولى هي ما اذا كانت النساء ممن يصح العفو منهن والثاني فيما اذا لم تكن كذلك وذلك بعموم النصوص الواردة في المقام هو الاب عند وجوده والوصي عند عدمه وعلى التقديرين يكون المطلقة من يصدق عليها انها من النساء ومعلوم انه بعد البلوغ فلا بد من حملها فيما اذا بلغت سفيهة ومقتضاه ثبوت الولاية للوصي في التزويج في البالغة سفيهة وهو ما تقدم التصريح منهم في كونه ولاية للوصي بخصوص من بلغت سفيهة فانه يفهم منه ثبوت الولاية للوصي على الصغيرين بطريق اولى لذلك خصوصا من بلغت فاسد العقل ويمكن الجواب عنه بان العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المحل توضيح الحال في ذلك يستدعي ان يقال ان المعلول عليه بالاية الشريفة نصف الصداق الا اذا صدر العفو من المطلقة او ممن بيده عقدة النكاح وقد دلت النصوص المسطورة انه الاب والوصي فالمستفاد منها ثبوت الولاية للاب في النكاح بنحو الاطلاق وكذا الوصي خرج منه حال البلوغ مع عقلها فبقي غيره مندرجا تحت العموم فاللازم منه ثبوت الولاية للوصي على الصغيرة ايضا كالاب وحاصله انه ما ذكره بملاحظة سياق الاية الشريفة ان العفو المذكور في الاية من الولي انما يختص فيما اذا كانت المطلقة سفيهة العقل وان ذلك يمكن اختصاص الولاية بتلك الصورة على انه يمكن ان يقال ان المراد من النساء في الاية الشريفة هي الزوجات فيعم الصغيرة ايضا لان المراد منها انه اذا طلقتم الزوجات قبل الدخول بهن وهن يعم من ان يكون قابلة للدخول او لا فعلى هذا يكون المدلول عليه بالاية الشريفة هو انه اذا طلقتم زوجاتكم قبل الدخول بهن وقد فرضتم لهن الصداق وجب عليكم لهن نصف الصداق الا اذا صدر العفو منهن فيما اذا كن من اهل العفو او صدر العفو من في يده عقدة النكاح فيما اذا لم يكن من اهل العفو كما اذا كانت صغيرة او سفيهة وقد دلت النصوص المعتبرة السابقة انه الوصي عند انتفاء الاب ثم نقول ان النصوص المذكورة مع تعددها وصحة سند اكثرها وانطباق المشايخ العظام على ايرادها في الكتب المعتبرة دالة على ثبوت الولاية في التزويج للوصي وقد عمل بها جماعة من اعاظم كشيخ الطائفة وشيخنا يحيى بن سعيد والعلامة وشيخنا الشهيد والمحقق الثاني وشيخنا الشهيد الثاني وما فهمهم في ذلك السيد السند صاحب المدارك قال في شرحه على النافع والاقرب ثبوت الولاية على الصغيرين والصغيرة ومن بلغ فاسد العقل لان الحاجة قد تدعو الى ذلك انتهى وعلى القول بثبوت الولاية هل تختص بتعميم الوصية ام لا بد من التصريح بالوصية في النكاح الاظهر الثاني لان النكاح ليس من التصرفات التي ينتقل الى الوصي بها عند الاطلاق فيتوقف على التصريح بل انه يحتمل عدم الاكتفاء بالدلالة الالتزامية ثبوت الولاية منصوصة بنص الاب والجد لا نكاح في مقام الوصية كما عرفت لما رواه في الصحيح المروي في باب المراة يزوجها الوليان فهو للاب والجد من الكافي عن محمد بن اسماعيل بن بزيع قال سالته رجل عن رجل مات وترك اخوين وابنة والبنت صغيرة فعمد احد الاخوين الوصي فزوج الابنة من ابنه ثم مات ابو الابن المزوج فلما ان مات قال الاخر اخي لم يزوج ابنه فزوج الجارية من ابنه فقيل للجارية اي الزوجين احب اليك الاول او الاخر قالت الاخر ثم ان الاخ الثاني مات وللاخ الاول ابن اكبر من الابن المزوج فقال للجارية اختاري ايهما احب اليك الزوج الاول او الزوج الاخر فقال الرواية فيها انها للزوج الاخير وذلك انها قد كانت ادركت حين زوجها وليس لها ان تنقض ما عقدته بعد ادراكها وعدوان انتفى انتقال ثبوت الولاية في التزويج للوصي على الصغيرة كما لا يخفى على المتامل فالمستدل

والجواب لكنه يحمل على ما اذا ثبتت الوصاية بعنوان الاطلاق لوضوح عدم الانصراف من الموصي بعنوان [illegible] و لكنه يأبى الى الولاية الاجبارية
في التزويج لا الاجنبي **سؤال** صغيره كه زوج او مدة ده سال مفقود است كه غايب گرديده و الحال مدة چند سال است كه خبر فوت او
بن و خبر او رسيده و از براي زوجه او علم قطعي بموت زوج حاصل شده آيا در حق اين صغيره جايز است كه بعضي از اقارب خود
عقد او شوهر كنند يا اگر [illegible] و بعقد [illegible] آيا محتاج است [illegible] كه اطلاع داشته باشند بر غايب بودن زوج صغيره
و علم قطعي بموت او [illegible] حاصل نشده بلكه ظن حاصل شده يا اگر شك داشته باشند [illegible] آيا [illegible] غايب باشد
بر ادعاي علم صغيره [illegible] يا حاصل شده باشد يا اگر جاهل باشد [illegible] و اطلاع بر غياب و عدم حساب
و [illegible] نداشته باشد **جواب** اگر [illegible] شده مطابق واقع بوده باشد ظاهر اين است كه [illegible] در اين
باب جايز [illegible] اگرچه [illegible] قاطع بموت زوج غايب بوده باشد لكن بعد از ادعاي صغيره بعلم بموت زوج و انقضاي زماني
كه در شرع [illegible] معين شده [illegible] از انقضاي اين [illegible] از زمان ادعاي صغيره علم را [illegible]
صغيره [illegible] بعنوان [illegible] **سؤال** هرگاه زوجه [illegible] و [illegible] باشد [illegible] و نفقه
و كسوه خود دارد [illegible] هرگاه [illegible] زن [illegible] شوهر بدون رضاي شوهر [illegible] سكناي خود
قرار داده [illegible] و [illegible] هرگاه [illegible] بدون رضاي شوهر [illegible]
دارد **جواب** [illegible] الكسوه هست [illegible] لازم است بر زوج [illegible] زوجه [illegible] باشد
[illegible] باشد [illegible] زوجه مطيعه بوده باشد [illegible]
پس هرگاه زوجه [illegible] عدم اذن و رضاي زوج [illegible] مسكن [illegible] زوج [illegible]
[illegible] زوجه مخالفت [illegible] مسكن [illegible] در چنين صورة زوجه مطالبه نفقه و كسوه [illegible]
معاملات [illegible] در مال خود [illegible] اذن زوج [illegible] با عدم اذن زوج صحيح است لكن [illegible] اگرچه در
مال خود زوجه بوده باشد [illegible] زوج صحيح [illegible] زوجه در اسفار مباح يا مستحبه مثل زيارة ارض
اقدس مشهد مقدس با عدم اذن و رضاي زوج صحيح [illegible] **سؤال** [illegible] در صورة [illegible] و جد [illegible] حاكم
شرع [illegible] بالغ [illegible] در صورة [illegible] و لاينفذ [illegible] بالغ [illegible]
هست **جواب** بلي در صورة [illegible] و جد [illegible] حاكم شرع [illegible] لكن ولاية حاكم در تزويج [illegible]
[illegible] بالغ [illegible] ثابت نيست [illegible] لكن [illegible] مثل اينكه
سفيه محتاج بنفقه و كسوه هست [illegible] در اين صورة حاكم [illegible] تزويج [illegible]
ولاية تزويج در حق حاكم ثابت است [illegible] **سؤال** [illegible] كه مراد از عدم رشد و فساد عقل [illegible]
جواب [illegible] عدم رشد [illegible] حاكم شرع [illegible] در تزويج [illegible] بالغ [illegible] نكاح [illegible]
بوده باشد [illegible] شيخ طوسي در كتاب [illegible] عبارة ذكر كرده [illegible]
[illegible] و [illegible] ذكر [illegible] عبارات [illegible]
شده باشد [illegible] ارشاد [illegible] فقال في النافع و لا يزوج الوصي الا من بلغ فاسد العقل مع [illegible]
المصلحة و كذا الحاكم و قال العلامة في الارشاد و لا تثبت ولاية الوصي على الصغيرين [illegible] الوصي على الانكاح على راي
[illegible] و لا ولاية على من بلغ فاسد العقل مع الحاجة و حكم الحاكم حكم الوصي [illegible] و لا ولاية على الصغيرين [illegible]
المجنون [illegible] مع حاجة [illegible] الحاكم [illegible] النكاح على البالغ فاسد العقل [illegible]
كان [illegible] البنطة [illegible] و لا ولاية على الصغيرين [illegible] في النكاح [illegible]

ادعی

اوسفه او [illegible] اللخيص للاب والجد مطلقا و ولاية النكاح على الصغيرين و ان كانت الانثى ثيبا و البالغين مع الجنون لابد و ثمة
النكاح [illegible] و الحاكم و الوصي على البالغ المجنون [illegible] الولاية للاب و ان علا و الوصي و الحاكم [illegible]
[illegible] و الوصي و الحاكم على المجنون [illegible] مع المصلحة [illegible] الشهيد الثاني في اللمعة و ولاية القرابة على الصغيرة و المجنونة
او البالغة سفيهة و كذا الذكر لا على البكر الرشيدة على الاصح [illegible] و الحاكم و الوصي يزوجان من بلغ فاسد العقل مع كون
النكاح صلاحا له و في كشف [illegible] الثاني و ولاية الحاكم و هي مختصة بمن بلغ فاسد العقل [illegible]
و [illegible] كل ذلك [illegible] در شرايع [illegible] ذكر كرده در اين مقام ذكر رشد
[illegible] فساد عقل است قال في الشرايع و الوصي للحاكم و لا يزوج النكاح على من لم
يبلغ و لا على بالغ رشيد و تثبت ولايته على من بلغ غير رشيد و تجدد فساد عقله اذا كان النكاح صلاحا له [illegible]
[illegible] على ان المراد من غير رشيد فساد العقل [illegible] عبارة العلامة في التذكرة [illegible] عبارات [illegible]
فقها [illegible] ذكر [illegible] رشد را در مباحث حجر ذكر [illegible] بالغ رشيد
كسي است كه ملكه حفظ و ضبط مال و اصلاح مال داشته باشد [illegible] صحيحه [illegible]
كرده [illegible] باشد بلكه ملكه ضبط و حفظ و اصلاح مال را نداشته باشد [illegible]
[illegible] و اگر لفظ عدم رشد را در مباحث نكاح در مسئله ثبوت ولاية [illegible] كه ولاية
حاكم در مثل [illegible] اشخاص هم ثابت باشد [illegible] لفظ [illegible]
فساد عقل [illegible] در عرف و عادت غالب [illegible] كرده باشند [illegible] فاسد العقل [illegible]
[illegible] ملكه ضبط و حفظ [illegible] سفيه [illegible] بالغين [illegible]
ان [illegible] باشند نقصان [illegible] در عقل او [illegible] باشد [illegible]
مراد در اين مقام [illegible] باشد يعني ولاية حاكم در تزويج ثابت [illegible] سفيه بوده باشد [illegible]
و نقصاني در عقل او بوده باشد [illegible] در مباحث حجر سفيه [illegible]
[illegible] مباحث حجر [illegible] سفيه كسي است كه [illegible] مذكور بوده باشد [illegible]
لفظ سفيه را در مباحث نكاح [illegible] در مباحث نكاح همان معني است كه در مباحث
حجر [illegible] فساد عقل [illegible] مطلب را در جاي ديگر [illegible] **سؤال** [illegible] كه عدم رشد
هرگاه در نزد حاكم شرع ثابت شد [illegible] ولاية جاري [illegible] مصلحة بالغه [illegible] باشد [illegible]
هم باشد [illegible] كه شخصي [illegible] اينكه رشيده است باذن [illegible] مذكوره [illegible] كرده [illegible]
[illegible] حاكم شرع [illegible] مذكوره [illegible] باشد **جواب** [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] سؤالي [illegible] بيان كرده ايم كه [illegible] عدم رشد
[illegible] ثبوت ولاية حاكم شرع [illegible] هرگاه چنين بوده
باشد كه حاكم شرعي حكم بر سفاهت [illegible] كه [illegible] ذكر كرده ايم [illegible] دانسته شده سفيه را
تزويج نمود [illegible] ولاية شرعيه [illegible] شد كه ديگري با ادعاي اينكه رشيده است باذن او عقد نموده است
در اين صورة [illegible] اگر ديگري كه عقد [illegible] رشد [illegible] بوده است و عقد او [illegible] بحكم
رشد است عقد او محكوم بصحة است و عقد ثاني كه از حاكم شرع ديگر [illegible] با [illegible] عدم رشد يا عدم
اطلاع بر فعل [illegible] در شده بر [illegible] بعقد [illegible] شرعي [illegible] واقع شده [illegible]

بی صحیح نخواهد بود و اگر از غیر مجتهد من غیر بصیرة صادر شده حاکم شرع بعد از آنکه ثابت بر او شد که عقد را با عدم بصیرة صادر شده
و فی الحقیقه مستجمع شرائط صحت در واقع نبوده است در این صورة حکم بفساد آن عقد میشود و بعضی حاکم شرع محکوم [illegible] خواهد
بود اگرچه در این مقام تشکیک در بعضی فضولی کرده اند مقتضای بعض از بلوغ است جاری میشود لکن ظاهر این است که در چنین صورة
محل ضرورة و حاجت نبوده باشد حاکم شرع حکم بفساد آن عقد نمیتواند نمود پس عقد صادر از غیر مجتهد من غیر بصیرة را حکم
بر فساد آن نمی نماید **سؤال** هرگاه ثابت شد که حاکم شرعی متولی امر صغیره شده و [illegible] و صغیره بالغ شد هنوز
رشد او ثابت نشده در نزد حاکم شرع اول یا حاکم شرع دیگر بدون اذن حاکم شرع اول میتواند عقد نمود یا نه
جواب اصلا این مسئله اشکالی دارد لکن چون جواب آن از [illegible] شده ظاهر میشود لهذا متعرض نشدیم والسلام علیکم
سؤال هم چنین هرگاه ثابت شد که هرگاه خواهند [illegible] با حاکم شرعی که ثابت شده است عدم رشد در نزد او [illegible]
که [illegible] بجا عقد بکر بوده باشد اولا حکم بر عدم رشد مفصلا دانسته شد و هرگاه فرض شود که حاکم شرع حکم [illegible]
نمود و حاکم شرع دیگر مطلع شد بر این مطلب نقض حکم حاکم شرع اول لازم است حاکم شرع دیگر نمیتواند در این مقام حکم
بر خلاف آن کند **سؤال** و هم چنین هرگاه ثابت شد که هرگاه مدعی عقد با رشد طفل [illegible] در [illegible] کند و [illegible] صاحبان
عقد [illegible] مذکوره درخانه او باشد [illegible] ساقط میشود یا نه
جواب نظر بانچه در جواب این سؤالهای سابق قلمی شده حاجت در تعرض جواب بخصوص این نیست [illegible] جواب این [illegible] متضح
میشود و هو العالم **سؤال** [illegible] شیطان [illegible] ایشان اتفاق افتاده و [illegible]
مفعول را [illegible] نکاح خود در آورده [illegible] هم دیگر [illegible] **جواب** اما [illegible] عقد هم [illegible]
[illegible] باللہ سبحانه [illegible] هم شیره او را عقد نمود چنین معنی باطل و
تفریق ما بین ایشان لازم است [illegible] اگر [illegible] بالغ باشد [illegible] در
هر دو صورة عقد باطل [illegible] حرام است لکن اگر در صورة عدم بلوغ تفریق ما بین [illegible]
[illegible] در صورتیکه [illegible] باشد یا اگر [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] شده باشد [illegible] **سؤال** هرگاه شخصی
استطاعت [illegible] زوجه خود داشته باشد [illegible] اطاعت زوج [illegible] لازم است که اگر [illegible] باشد که
زوج [illegible] مدة چند سال [illegible] نفقه و کسوه
بسوی زوجه خود [illegible] نفقه ایام [illegible] **جواب** وجوب انفاق [illegible] زوج موقوف
بر اطاعت زوجه است [illegible] اطاعت زوجه بر زوج لازم است که انفاق [illegible] زوجه بوده باشد و در صورة
اطاعت زوجه [illegible] زوج نفقه و کسوه [illegible] نفقه و کسوه ایام [illegible] زوج اخلال
نموده بوده باشد و هو العالم **سؤال** [illegible] سکینه خانم [illegible] خانم [illegible] خانم [illegible] خانم [illegible]
خانم را شیر داده [illegible] خانم شیر [illegible] سکینه خانم داده [illegible] رضاع [illegible] و سکینه خانم دختر [illegible] خانم را
بجهة پسر خود عقد نموده چه صورة دارد **جواب** هرگاه سکینه خانم شیر [illegible] خانم که بجهة پسر خود عقد نموده داده
باشد و هم چنین [illegible] پسر سکینه خانم [illegible] داده باشد عیب ندارد **سؤال** مدة دو سال [illegible]
[illegible] شیر مادر طفل [illegible] ماه [illegible] طفل [illegible] اگر مادر زن بوده [illegible]
شیر داده آیا در این صورة زوجه بر زوج حرام است یا نه **جواب** در صورة مسطوره [illegible] طفل [illegible] حرام میشود
تفریق ما بین زوج و زوجه لازم است و هو العالم **سؤال** دختر [illegible] باکره [illegible] رشیده [illegible] اراده تزویج او را

دارد و جد او [illegible] پدر [illegible] اذن [illegible] بدون [illegible] عقد نماید یا نه **جواب** در صورة بلوغ و عقل و رشد
دختر [illegible] پدر [illegible] معلوم نباشد که در [illegible] اشکالی نیست [illegible] و اذن دختر میتوان او را عقد نمود و
هو العالم **سؤال** هرگاه صغیره از شوهر [illegible] پسری داشته باشد و پسر بعد از بلوغ و رشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و صغیره [illegible] بعد از آن شوهر او [illegible] کرده باشد که شوهر ثانی او زوجه را [illegible] داشته باشد که [illegible]
[illegible] باشد و زوجه پسر [illegible] باشد [illegible] شوهر ثانی [illegible] شوهر اول [illegible] داده
باشد [illegible] باشد [illegible] صغیره [illegible] طفل [illegible] شیر داده [illegible] دختر شوهر ثانی
[illegible] زوجه [illegible] بوده اما نکاح صحیح است یا باطل **جواب** [illegible]
[illegible] این است [illegible] زوج ثانی [illegible] شیر داده طفل [illegible] این سؤال این است که آیا [illegible] دختر
زوج ثانی [illegible] زوجه [illegible] بوده باشد [illegible] این کس [illegible] تزویج نموده باشد [illegible] دختر
[illegible] که [illegible] طفل [illegible] شیر داده و حرام [illegible] تزویج نمودن دختر [illegible] دختر
از آن زن باشد که شیر بطفل [illegible] از زوجه دیگر بوده باشد [illegible] تزویج در این صورة [illegible]
ضعیف [illegible] سؤال [illegible] دختر زوج ثانی [illegible] صورة [illegible] عقد نموده باشد [illegible]
مطلب مصرح [illegible] صحیح [illegible] الاسلام [illegible] علی بن [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] الناس [illegible]
[illegible] لبن الفحل [illegible] المرأة [illegible]
[illegible] **سؤال** زید [illegible] زوجه خود [illegible] زوجه زید [illegible]
حرام میشود [illegible] **جواب** ظاهر این است که [illegible] موجب
حرمت زوجه بر زوج [illegible] باشد [illegible] **سؤال** زید زوجه مطلقه
خود را در عده [illegible] رجوع [illegible] صلح کرده باشد [illegible] مدة منقضی
و زوجه را [illegible] **جواب** ظاهر این است [illegible] عده [illegible] بوده باشد [illegible] معتد
انقطاع [illegible] عده [illegible] بالانقطاع [illegible] و هم چنین است حال در عده [illegible] رجوع
صلح کرده باشد [illegible] **سؤال** بیان فرمایند که [illegible] اولاد [illegible] هم رسیده
[illegible] زید [illegible] شده زید [illegible] اولاد بکر
[illegible] **جواب** اگر مقصود این است که دختر [illegible] هم رسیده و شیر
خورده است [illegible] رضاع [illegible] زید میشود [illegible] زید را [illegible]
تزویج نمود و هو العالم **سؤال** [illegible] زید [illegible] زید [illegible] شوهر نماید
[illegible] زید [illegible] پدر [illegible] رشیده را عقد
کردن یا نه و در صورتیکه [illegible] پدر [illegible] شده باشد [illegible] زید
شوهر [illegible] **جواب** این صورة [illegible]
معلوم میشود که [illegible] پدر [illegible] اراده نموده که [illegible] شوهر
داده باشد [illegible] عدم اعراض [illegible] حرام دانسته اند پس در صورة
مسطوره صلاح والد [illegible] زید [illegible] نماید

سؤال مردی از زوجه خود را طلاق رجعی گفت یا بائن آیا در اثنای عده خواهر مطلقه یا زن پنجم را عقد کند برای خود یا نه و در صورتی
که روا شد یا عکس میباشد یکند یعنی زوجه دیگر به طلاق بائن گوید و در عده او اختی را که مطلقه او ولی باشد عقد کند آیا
در این باب فرقی میان عقد دائمی و انقطاعی هست یا نه جواب این سؤال مشتمل بر سه مطلب است اول آنکه اگر زوجه خود
مطلقه کرد بطلاق رجعی آیا میتواند قبل از انقضاء عده اختها را عقد نماید یا نه جواب آنست که نمیتواند بلکه حکم بجواز
اختصاص بخلع ندارد بلکه ثابتست در مطلق طلاق بائن مثل مطلقه بطلاق خلع و مبارات و مطلقه ثلث طلقات
بلکه ثابتست در فسخ حال فسخ بائن مثل آنکه فسخ عقد شده باشد باحد اسباب فسخ عقد و من صرح به در کلمات
اصحاب است قال فی المقنع اما الخلع فلا یکون الا من قبل المرأة وهو ان تقول لزوجها لا ابر لک قسما الی ان قال فاذا کان
هذا لم یجز ان یحل له اخذ منها وان کان اکثر مما اعطاها من الصداق وفیه بانت منه وحلت الزوج بعد انقضاء
عدتها وحل له ان یتزوج اختها من ساعته وفی المقنعة ومن کان عنده اربع زوجات فطلق واحدة منهن تطلیقة واحدة
یملک فیه الرجعة لم یجز له ان یعقد علی امرأة نکاحا حتی تخرج المطلقة من العدة فان خلع واحدة من الاربع او بارئها لم یحرم علیه
العقد علی امرأة اخری فی الحال کما لا تبطل مع الخلع والمبارأة رجعة وکذلک ان کانت المطلقة لم یدخل بها جاز له العقد
فی الوقت علی اختها وغیرها من النساء لانه لا عدة له علیها وکذلک ان طلقها طلاق العدة ثلثا لم یحرم علیه العقد علی غیرها
او لا یحرم علیها حسب ما قدمناه واذا کانت عند الرجل امرأة مدخول بها وطلقها الطلاق السنة لم یجز له العقد علی اختها حتی تخرج
المطلقة من عدتها فان خلعها او بارئها او طلقها قبل الدخول بها او طلقها للعدة ثلثا فلا حرج علیه ان یعقد علی اختها
فی الحال اذ لا رجعة له علیها کما ذکرناه وفی الخلاف اذا اخذها معها وخالتها وعمتها او غیرهم من محرم جمیع فان کان الطلاق رجعیا فالتحریم
قائم لان الرجعیة فی حکم الزوجات فلا یجمع بین الامة وعمتها وکذا بینها وبین خالتها وان کان الطلاق بائنا
او خلعا او فسخا جاز العقد علی اختها وعمتها وخالتها قبل انقضاء عدتها وکذا ان کانت عنده واحدة فطلقها جاز له العقد
علی اربع انکان الطلاق بائنا فان کان رجعیا فلیس له ان یعقد الا علی ثلث وان کان عنده اربع فطلقهن کان له العقد علی
اربع اخر فان کان بائنا وان کان رجعیا لم یکن له ان یعقد علی واحدة حتی یخرجن من العدة وفی الخلاف اذا بانت زوجة
بخلع او مبارات او فسخ جاز له ان یتزوج باختها وعمتها وخالتها قبل ان تخرج من العدة وبه قال زید بن ثابت والزهری
ومالک والشافعی وذهب قوم الی انه لا یجوز قبل الخروج من العدة علی کل حال حکوا ذلک عن علی وابن عباس وعبیدة
الثوری وابو حنیفة واصحابه وهکذا الخلاف فیما اذا کان تحته اربع فطلق واحدة هل له نکاح اخری قبل انقضاء عدة الاخری
ولو خلعهن کلهن لم یکن له ان یتزوج غیرهن لا واحدة ولا اربعا حتی تنقضی عدتهن وهکذا لو کان له زوجة واحدة فطلقها
کان له العقد علی اربع سواها وقالوا لا یجوز دلیلنا اجماع الفرقة واخبارهم وفیها اوسطه فی کتاب بیان المحرمات بالسبب
ما هذا لفظه لا اختلاف بین ان یعقد علیها عقد مقارنة او عقدا متاخرا وعقد المتاخرة یمنع علی من عقد علیهما
او لا قدخل بالثانیة فرق بینهما ولم یرجع الی الاولی الا بعد خروج الثانیة من العدة ولا یجوز له ذلک الا بعد [illegible]
الاجل منه بالموت او الطلاق فان طلقها رجعیا لم یجز له العقد علی الاخری الا بعد خروجها من العدة وفی الکافی
طلاق طلاقا یملک فیه الرجعة دار العقد علی اخت المطلقة او کانت رابعة وعنده ثلثا فلا یجوز له حتی تخرج من العدة
فی الطلاق البائن یجوز وفی الکافی اذ ترک الخامس لمرانه نفخ حال کون حال الکافی حتی تسلم وان اختلف جهة الحکم هنا
واخت الام المعقود علیها حتی یثبت حلها بموت او ردة او لعان او طلاق بائن او تخرج من عدة الرجعی واخت الام الموطوئة
حتی تخرج من الملک وفی المهذب ومن طلق زوجته طلاقا رجعیا حرم علیه العقد علی اختها حتی تنقضی عدتها الا ان قال
وان کان عند رجل اربع زوجات وطلق واحدة منهن طلاقا یملک فیه الرجعة حرم علیه العقد علی اخری حتی تنقضی

عدة المطلقة فان کان الطلاق ثالثا جاز له العقد علی الاخری فی الحال وفی الغنیة واما من یحرم العقد علیهن فی حال دون حال فاخت
المعقود علیها حتی ترتفع الی ان قال والخامسة حتی تنقضی الاربع بما یوجب البینونة والمطلقة للعدة ثلثا او تسعا علی ما بیناه حتی تنکح
زوجا آخر وتبین منه وکذا کل مزوجة والمعتدة من الطلاق الرجعی حتی تخرج من عدتها کل هذا بلا خلاف وفی السرائر اذا
طلق الرجل واحدة من الاربع طلاقا یملک فیه الرجعة فلا یجوز له العقد علی اخری حتی تخرج تلک من العدة فان کان طلاقا
لا یملک فیه الرجعة جاز له العقد علی الاخری فی الحال وفیه ایضا ومتی عقد علی امرأة ثم عقد علی اختها او امها او بنتها له
فرق بینهما فان وطئها وجاءت بولد کان لاحقا به وروی انه لا یقرب الزوجة الاولی حتی تنقضی عدتها فان کانت المطلقة
لا رجعة له علیها فی تلک العدة بعد تلک المطلقة جاز له العقد علی اختها فی الحال وکذلک کل عدة لا رجعة للزوج علی الزوجة
فیها یجوز العقد علی اخت المعتدة فی الحال المتمتعة کانت ومفسوخا نکاحها او مطلقة او مبارات او مخلعة وفی الجامع
ویحرم فی حال دون حال الکافرة حتی تسلم والمرتدة وذات الزوج والمعتدة من زوج عدة رجعیة او بائنة علی غیر من ابانها
والمطلقة ثلثا فی الحرة والمثنین فی الامة علی مطلقها ذا العدة وعلی غیره وبعد العدة علیه خاصة حتی تنکح زوجا غیره
ویدخل بها وتبین منه الی ان قال ویجمع بین الاختین فی نکاح غبطة او متعة نسبا او رضاعا او بملک الیمین وکیفما کان
جمع بینهما فی العقد اختار ایتهما شاء فان عقد علی واحدة ثم علی اختها فالاولی حلال والاخری حرام فرق بینهما ولم یقرب
الاولی حتی تخرج هذه من عدتها وکذا فی الام وبنتها فاذا تمتع بامرأة ثم بانت منه بعد الدخول بها لم یتزوج اختها
الا بعد انقضاء عدتها واذا طلق زوجته طلاقا رجعیا لم یحل له تزویج اختها حتی تخرج من عدتها فلو کانت بائنة طلقها
رجعیا لم یحل له الاخری حتی تنقضی العدة فان طلق بائنا حلت له لان الاختین فکان لو بانت بتحریم وفی التحریر
اذا طلق واحدة من الاربع حرم علیه العقد علی غیرها حتی تنقضی عدتها ان کان الطلاق رجعیا ولو کان بائنا جاز له
العقد علی اخری فی الحال وکذا الحکم فی نکاح اخت الزوجة علی کراهیة مع البینونة وفی المنافع اذا طلق واحدة
من الاربع حرم علیه ما زاد عنها ودونها حتی تخرج المطلقة من العدة ان تکن المطلقة بائنة وکذا لو طلق امرأة واراد
نکاح اختها وفی القواعد ولو طلق رجعیا حرمت الاخت حتی تخرج العدة ولو طلق بائنا او فسخ بسبب حلت فی الحال علی کراهیة حتی
تخرج العدة وفی المسالک ما لو طلق الاولی طلاقا بائنا بخلع او مبارأة او فسخ جاز له نکاح الثانیة لانقطاع العصمة فجاز له
العقد علی اختها کما لو طلقها قبل الدخول الی ان قال ولو کان الطلاق رجعیا لم یجز نکاح اختها ما لم تنقض عدتها لان
الرجعیة فی حکم الزوجة وکذا الارشاد لو طلق واحدة من الاربع بائنا جاز له نکاح غیرها واختها فی الحال علی کراهیة ولو
کان رجعیا حرمت الاخری والاخت الا بعد العدة وفی التبصرة لو طلق احدی الاربع رجعیا لم یجز ان ینکح بدلها
حتی تخرج من العدة ویجوز فی البائن وفی اللمعة وشرحها اما الاخت المزوجة فتحرم جمعا بینها وبین اختها فاذا فارق الاولی
بموت او فسخ او طلاق بائن او انقضت عدتها حلت الاخری سواء کانا ظاهرتین ام لا کما هو مشهور ایضا حکم نفیا او
اثباتا ای عدم جواز عقد اخت مطلقه بطلاق رجعی در اثنای عده وجواز ان در غیر طلاق رجعی محل وفاق است
والمستند فی ذلک مضافا الی ذلک النصوص الاتیة فلا اشکال فی المسئلة مطلب دوم آنست که آیا اگر اخت مطلقه را
در اثنای عده عقد نمود میتواند مقصود ثانیه مطلقه را بطلاق خلع یا بائن در اثنای عده او مطلقه اولی را عقد نماید
جواب آنست حیز میتواند نظر با آنکه طلاق خلع بالخصوص یا رجعی بخصوص منع کرده در صورت آنست که کلام غرض آن
جانب زوجه بوده باشد و کاه هست ضعیفه هرگز راضی بطلاق نمیشد بلکه ناکره فرض شود که شرط خلع متحقق باشد
البته فوائد بی مقصود این است که این کلیه ندارد که روا است این را حیله و ندبیر بفواید در ترویج اخت مطلقه در
اثنای عده او هم چنین است حال در طلاق بطریق مبارات ان نیز باختیار زوج نیست بلکه در صورة تحقق نفرت

وکراهت است از طرف زوج و زن ... [illegible] ... جواز آن نیز محل نظر است ... [illegible] ... مطلقه ثلث تطلیقات
ممکن است ... [illegible] ... اخت او در اثنای عده جایز است خواه مطلقه رجعی
بوده باشد یا ... [illegible] ... مطلقه ثلث ... [illegible] ... مگر بعد از تحلیل محلل مطلب ثالث انست
که اجماع است عقد اخت متمتع بها بعد از انقضاء اجل ... [illegible] ... قبل از انقضای عده او خواه عقد اخت در اثنای عده بطریق
دوام بوده باشد یا انقطاع جواب این مسئله محل خلاف است ... [illegible] ... جماعتی از علمای ما قدس الله اسرارهم
حکم فرموده اند بعدم جواز از آنجمله شیخنا الصدوق قال فی المقنع اذا تزوج بامرأة متعة الی اجل مسمی فلما انقضى
اجلها احببت ان تتزوج اختها فلا تحل له حتى تنقضي عدتها ومنهم شيخ الطائفة ... [illegible] ... في التهذيب والاستبصار
والخلاف ... [illegible] ... فلا يجوز له العقد على اختها ... [illegible]
بائنا او بانت منه باحد الوجوه البينونة فلا بأس عليه بالعقد على اختها في الحال واما المتعة فقد روي انها اذا انقضى اجلها
فلا يجوز العقد على اختها الا بعد انقضاء عدتها ... [illegible] ... ان المتعة اذا انقضى
اجلها ... [illegible] ... حتى تنقضي عدتها ... [illegible]
... [illegible] ... العقد على اختها حتى تنقضي عدتها فان كانت تطليقة بائنة جاز له العقد على اختها في الحال
... [illegible] ... المتعة اذا انقضى اجلها انه لا يجوز العقد على اختها في الحال ... [illegible]
في الاستبصار ومنهم صاحب الجامع قال اذا تمتع بامرأة ثم بانت منه ... [illegible] ... لم يجز ان يتزوج اختها الا بعد انقضاء
عدتها ... [illegible] ... واذا انقضى اجلها ... [illegible]
ولا يجوز له العقد على اختها حتى تخرج عدتها ومنهم صاحب المدارك قال في شرحه على النافع قال ... [illegible] ... في المتعة
المتعة ... [illegible] ... اذا انقضى اجلها فلا يجوز على اختها الا بعد انقضاء عدتها ... [illegible]
سندا ما رواه في الصحيح عن الحسين بن سعيد قال قرأت في كتاب رجل الى ابي الحسن الرضا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... الجمع بين الاختين في
... [illegible] ... حتى تنقضي عدتها
وكذا المتعة اذا انقضت عدتها ... [illegible] ... ومنهم صاحب الكفاية قال واذا انقضى
اجل المتعة فلا يجوز العقد على اخت المتمتع بها حتى تنقضي عدتها ... [illegible]
... [illegible] ... ما رواه ثقة الاسلام في باب الجمع بين الاختين من نكاح الكافي عن الحسين بن سعيد قال
قرأت في كتاب رجل الى ابي الحسن ع جعلت فداك الرجل يتزوج المرأة متعة الى اجل مسمى فينقضي الاجل بينهما هل
له ان ينكح اختها من قبل ان تنقضي عدتها فكتب لا يحل له ان يتزوجها حتى تنقضي عدتها ولا يخفى ان رواية ثقة الاسلام
عن الحسين بن سعيد ... [illegible]
... [illegible] ... من كتاب الحسين
بن سعيد ... [illegible] ... ومنها ما رواه ثقة
الاسلام في الباب المذكور ايضا عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسمعيل بن مرار عن يونس قال قرأت كتاب رجل
الى ابي الحسن ع جعلت فداك ... [illegible] ... ثقة الاسلام ... فانما
... [illegible] ... اذا انقضى اجلها فلا يجوز العقد على اختها الا بعد انقضاء عدتها روى ذلك محمد بن يعقوب عن

علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسمعيل بن مرار عن يونس قال قرأت في كتاب رجل الى ابي الحسن ع وروى الحسين بن سعيد ايضا قال قرأت
في كتاب رجل الى ابي الحسن الرضا ع جعلت فداك الرجل يتزوج المرأة متعة الى اجل مسمى فينقضي الاجل بينهما هل له ان ينكح اختها
قبل ان تنقضي عدتها فكتب ع لا يحل له ان يتزوجها حتى تنقضي عدتها ... [illegible] ... الاسلام ... [illegible]
... [illegible] ... من اسناد الحسين
بن سعيد ... [illegible] ... توضيح ... [illegible] ... في الكافي والتهذيب والاستبصار
الاشارة الى ... [illegible] ... الكافي عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسمعيل بن مرار عن يونس قال قرأت في كتاب
رجل الى ابي الحسن ع جعلت فداك الرجل يتزوج المرأة متعة الى اجل مسمى فينقضي الاجل بينهما هل له ان ينكح اختها من قبل ان تنقضي
عدتها فكتب لا يحل له ان يتزوجها حتى تنقضي عدتها انتهى ... [illegible] ... في التهذيب ... [illegible]
... [illegible] ... علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسمعيل بن مرار عن يونس قال قرأت في كتاب رجل الى ابي
الحسن الرضا وروى الحسين بن سعيد ايضا قال قرأت في كتاب رجل الى ابي الحسن الرضا ع جعلت فداك الرجل يتزوج المرأة
متعة الى اجل مسمى فينقضي الاجل بينهما هل له ان ينكح اختها قبل ان تنقضي عدتها فكتب لا يحل له ان يتزوجها حتى تنقضي عدتها
... [illegible] ... يونس والحسين بن سعيد ... [illegible] ... امام معصوم ... [illegible]
... [illegible] ... في كتاب رجل ... [illegible] ... صحيحا ... [illegible]
... [illegible] ... في الاستبصار ... [illegible] ... في التهذيب والاستبصار ... [illegible] ... يونس والحسين بن سعيد
... [illegible] ... الكافي ... [illegible] ... الحسين
بن سعيد ... [illegible] ... عن ابيه عن اسمعيل بن مرار عن يونس قال قرأت كتاب رجل الى
ابي الحسن ع جعلت فداك الرجل يتزوج المرأة متعة الى اجل مسمى فينقضي الاجل بينهما هل له ان ينكح اختها من قبل ان تنقضي
عدتها فكتب لا يحل له ان يتزوجها حتى تنقضي عدتها ... [illegible]
... [illegible] ... ابي الحسن ... [illegible]
... [illegible] ... في كتاب رجل ... [illegible]
... [illegible] ... الزيادة ... [illegible]
... في التهذيب والاستبصار ... [illegible] ... ومنها ما رواه في باب المتعة من نكاح الفقيه باسناده
الى القاسم بن محمد الجوهري عن علي بن ابي حمزة قال قرأت في كتاب رجل الى ابي الحسن ع رجل تزوج بامرأة متعة الى
اجل مسمى فاذا انقضى الاجل بينهما ... [illegible] ... قال لا يحل له حتى تنقضي عدتها ... [illegible] ... المذكورة
... [illegible] ... الحسين بن سعيد ... [illegible] ... يونس بن عبد الرحمن ... [illegible]
على اسمعيل بن مرار ... [illegible] ... علي بن ابي حمزة ... [illegible]
... [illegible] ... في الكافي والفقيه والتهذيب ... [illegible]
... [illegible] ... شيخنا الصدوق في المقنع ... [illegible]
... [illegible] ... وصاحب الجامع وصاحب المدارك وشيخنا ... [illegible] ... وصاحب الكفاية ... [illegible]
ثقة الاسلام ... [illegible] ... في الكافي وشيخنا الصدوق في الفقيه ... [illegible] ... وشيخ الطائفة
... [illegible] ... من المقنعة والوسيلة والمراسم والكافي
والغنية والشرائع والنافع والقواعد والارشاد والتبصرة واللمعة وشرحها جواز ... [illegible] ... على ان ... [illegible]

جواز العقد على اخت المرأة في اثناء العدة انما هو اذا كان للتزويج عليها رجعة فيها واما اذا بانت منه ولم يكن له عليها رجعة
فيها فيجوز العقد على اختها قبل انقضاء عدتها وما نحن فيه من هذا القبيل للقطع بان بعد انقضاء اجل المتعة لا يجوز له
الرجوع عليها وقد اوردنا عبارات بعضهم فيما مضى وهو المصرح به في المهذب والسرائر [illegible] قال في المهذب اذا انقضى
اجل الزوجة المتمتع بها جاز له العقد على اختها في الحال وقبل انقضاء [illegible] وقد روي ان ذلك لا يجوز حتى تنقضي العدة وهو احوط
وفي السرائر فان كانت المطلقة لا رجعة له عليها في تلك العدة بعد تلك الطلقة جاز له العقد على اختها في الحال وكل
عدة لا رجعة للزوج على الزوجة يجوز له العقد على اخت المعتدة في الحال متمتعة كانت او مفسوخا نكاحها او مطلقة او
مباراة او مختلعة وقد روي في المتعة اذا انقضى اجلها انه لا يجوز العقد على اختها حتى تنقضي عدتها وهذه رواية
شاذة مخالفة للاجماع لاصول المذهب لا يلتفت اليها [illegible] يجوز ان يعقد على امرأة عقد المتعة وان كثرت عددا حتى
اذا خرج مدة العقد الاولى وان لم يخرج بعد من العدة وكذا يجوز في المتعة ان يعقد على اختها بعد الاجل قبل خروج العدة
ولا يجوز لغيره العقد عليها الا بعد خروج عدتها [illegible] يجوز للرجل بعد انقضاء اجل المتعة التزويج باختها وان لم تنقض
عدتها على الاشهر بين علمائنا وقال الصدوق واذا انقضى اجلها الى اخر عبارته السالفة ثم قال ومنع الكيدري لنا انه
في هذه الحال تشبه المطلقة ثلثا وغيرها من البوائن ولا يحل له حتى يعقد عليها عقدا مستانفا فساغ التزويج بالاخت كما
لنكاح الدائم والمستند في ذلك الكتاب والسنة اما الكتاب فان [illegible] قوله تعالى واحل لكم ما وراء ذلكم بناء على انه
اشارة الى المدلول عليه بقوله تعالى حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم وبنات الاخ وبنات الاخت و
امهاتكم اللاتي ارضعنكم واخواتكم من الرضاعة وامهات نسائكم وربائبكم اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن
فان لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم وحلائل ابنائكم الذين من اصلابكم وان تجمعوا بين الاختين الا ما قد سلف
ان الله كان غفورا رحيما والمحصنات من النساء الا ما ملكت ايمانكم كتاب الله عليكم واحل لكم ما وراء ذلكم ان تبتغوا باموالكم
بناء على ان اخت المتمتع بها مغايرة لما اشتملت عليه الاية الشريفة فيسوغ التزويج بها ولو قبل انقضاء العدة لما
الصغرى فتعين [illegible] الى البيان واما الكبرى فلعموم قوله تعالى واحل لكم ما وراء ذلكم واما السنة فمنها الصحيح المروي
في باب عدة المختلعة والمبارات من طلاق الكافي عن ابي بصير يعني المرادي عن ابي عبد الله ع قال سألته عن رجل اختلعت
منه امرأته احل له ان يخطب اختها من قبل ان تنقضي عدة المختلعة قال نعم قد برئت عصمتها وليس له عليها رجعة والصحيح
المروي في باب الجمع بين الاختين من نكاح الكافي عن الحلبي عن ابي عبد الله ع في رجل طلق او بارا او اختلعت او بانت
اله ان يتزوج باختها قال فقال اذا برئت عصمتها ولم يكن له عليها رجعة فله ان يخطب اختها ومنها الصحيح المروي في الكتاب
المذكور عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن محمد بن الفضيل عن ابي الصباح الكناني عن ابي عبد الله ع قال سألته عن رجل اختلعت
منه امرأته يحل له ان يخطب اختها من قبل ان تنقضي عدتها قال اذا برئت عصمتها ولم يكن له رجعة فقد حل له ان يخطب اختها
رواه عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن اسماعيل بن بزيع الى اخر ما مر ولا سند للثاني وجوه **الاول** ان الفرقة
في النصوص المذكورة [illegible] المطلقة بالطلاق الرجعي والبائن فالحكم بعدم جواز العقد على اختها في اثناء العدة في الاول
وبجوازه في الثاني يرشد الى ان المناط في الجواز انما هو البينونة وهي متحققة في المتعة بعد انقضاء الاجل [illegible] فيبقى الحكم
بجواز العقد على اختها ولو في اثناء العدة والثاني ان قوله [illegible] من كلام الامام في صحيحة الحلبي عطف على قوله [illegible] له
في رجل طلق او بارا [illegible] يرشد الى ان المراد من البينونة [illegible] في غير الطلاق [illegible]
[illegible] و**الثالث** هو ان قوله في النصوص المذكورة وليس له عليها رجعة وهو في قوة التعليل فيستفاد منه ان علة
كلية اي كل امرأة بانت من زوجها ولم يكن له عليها رجعة يجوز له العقد على اختها في اثناء العدة فيشمل هذا الكلام و

غيره

كتاب النكاح

كالاختين والجواب اما عن الاية الشريفة فنقول ان العموم فيها وان كان مسلما لكنها بحسب الاشخاص لا باعتبار الاحوال ايضا **توضيح** الحال في ذلك
بناء على ان الغرض من قوله تعالى حرمت عليكم امهاتكم الاية واحل لكم ما وراء ذلكم اثبات التحريم على وجه التأبيد اي حرمت عليكم امهاتكم
على وجه الدوام والتأبيد وهكذا الحال في البنات والاخوات والعمات والخالات وبنات الاخ وبنات الاخت وامهات النساء ولهذا
قيد الحكم في الربيبة في قوله تعالى وربائبكم اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن [illegible]
الربيبة [illegible] حرمت عليكم على وجه الدوام والتأبيد انما هو اذا كانت الربيبة من [illegible] دخلتم بهن واثبات التحريم في الجملة لم يكن محتاجا الى
ذكر القيد وعلى هذا يكون المقصود من قوله تعالى واحل لكم ما وراء ذلكم ان ما عدا المذكورات يجوز لكم العقد عليهن في الجملة اي عند خلوها عن موانع
النكاح كالتزويج [illegible] ذوات البعول وذوات العدة وغيرهن [illegible] ان المذكورات لا [illegible] جواز العقد [illegible]
[illegible] العقد [illegible] اذا طلقت وخرجت من العدة [illegible] ان اخت المتمتع بها [illegible]
ذات بعل [illegible] بالاضافة الى [illegible] العموم في الاية الشريفة بالاضافة الى الذوات لا بالاضافة الى الاحوال [illegible]
بالاية الشريفة في اثبات جواز [illegible] اخت المتمتع بها [illegible] بالصواب [illegible] والمنة واما
عن الوجه الاول من الاوجه المذكورة فنقول ان المناط مستنبط [illegible] فلم لا يجوز ان يكون هناك خصوصية يكون
مقتضية لذلك [illegible] لا يمكن الحكم بالاشتراك [illegible] مورد النص واما عن الوجه الثاني فنقول ان الصحيح
في بيان [illegible] في قوله في رجل طلق امرأته والمباراة [illegible] هذه المرأة [illegible] اثبات الحكم [illegible]
عن الوجه الثالث فنقول ان الصحيحة [illegible] ان يخطب اختها [illegible] في رجل طلق امرأته [illegible] ان المبادر من هذا اللفظ
المعقودة بالعقد الدائم [illegible] ان المعقودة بالعقد الدائمي التي بانت من زوجها سواء كانت البينونة بالطلاق او الخلع
او الفسخ [illegible] تزويج اختها في اثناء العدة [illegible] على تزويج اخت المتمتع بها قبل انقضاء عدتها [illegible]
[illegible] في اثناء عدتها [illegible]
[illegible] في كلام السائل [illegible] اختلعت منه امرأته [illegible] ان المتبادر
من هذا اللفظ المضاف الى الرجل هو المعقودة بالعقد الدائمي [illegible] هل يجوز له العقد على اخت الزوجة المختلعة قبل
انقضاء عدتها [illegible] الجواز [illegible] وليس له عليها رجعة كما في
صحيحة المرادي ولم يكن له رجعة في صحيحة الكناني [illegible]
[illegible] كلام المعصوم [illegible]
[illegible] ذلك الحكم [illegible]
[illegible] في الجنس [illegible] مشكل [illegible]
[illegible] **توضيح** [illegible] صحيحة المرادي عن
تزويج الرجل باخت امرأته المختلعة قبل انقضاء عدتها فاجاب ع بالجواز بقوله [illegible] قد برئت عصمتها وليس له عليها رجعة
[illegible] المراد من برائة عصمتها هو انقطاع الزوجية [illegible] هذا الانقطاع [illegible]
[illegible] قبل انقضاء عدتها
انقطاع علاقة [illegible] امكان رجوع الزوج اليها [illegible] هو انقطاع علاقة النكاح من الزوجة الدائمة وعدم
امكان الرجوع اليها [illegible] كل امرأة [illegible] اذا انقطعت عنها علاقة النكاح [illegible] يجوز له التزويج
باختها في اثناء عدتها كالمختلعة والمبارات والمطلقة ثلثا [illegible] والفسخ [illegible]
من الزوجة الدائمة المختلعة [illegible] المبارات والمطلقة ثلثا والمفسوخ عقدها [illegible] قد برئت عصمتها وليس

من يجوز العقد عليها في الجملة فنقول
انه فيما اذا خرجت اختها من العدة الاخرى
انه لا يمكن [illegible]
على جواز العقد على اخت المتمتع بها

الرجل ان يخطب اخت امرأته المعقودة
بالعقد الدائمي [illegible]
[illegible]
بل يجوز
عليها رجعة في صحيحة الحلبي ولم يكن له

لم يملك رجعتها الى ان العلامة في جواز تزويج الرجل باخت زوجها الدائمة هل الاقوال المذكورات ومعا محفوظان في المبارات و الطلقة
بثلث تطليقات والمفسوخ عقدها واما الممتع بها بعد انقضاء اجلها فهي وان كان يحتمل قبل الاقوال انها لكن ما كان المذكور كلامه
متين من حيث ان تزويجها الدائمة احتمل ان يكون انقطاع العلاقة في الدوام لم يحتمله في ذلك فلا يظهر الفرق الا شديدا عن مرتد
النص انها لا تبقى الا الاطمينان في وجود الفرق لذلك بخلاف ما كان التعليل مصرحا به في كلامه بان يقول نعم لانه ليس لم يملك رجعتها
فان الصحيح فيه وان كان ما يليه الى الرجعة الدائمة لكن المدلول العرفي من هذا الكلام هو ان العلة عدم التسلط على الرجوع مطلقا
فيتعدى الى الممتع بها ايضا كذلك في قول الطبيب للمريض لا تشرب الخل لانه حامض فان المدلول العرفي هو المنع عن شرب كل ما هو حامض
وان كان الصحيح في قوله لانه حامض ما تلى الخل المذكور اولا والحاصل ان هل ما اجد المعرفة في ذكر علة الحكم بين التصريح بالعلة وعدمه
على النحو المسطور لجموع التقديم فالاولى الحكم بما يوجبه العلة ولو في غير المنصوص بخلاف في الثاني ثم على فرض تسليم انتفاء المعرفة نقول
ان ذلك فرع منصوص العلة ورد لا انها الشارع هو بعنوان العموم ومعلوم ان حجية الادلة العامة مشروطة بانتفاء المخصص والمخصص هنا
نحن نقول موجود وهو النصوص المذكورة المصرحة بعدم جواز التزويج باخت الممتع بها في اثناء عدتها فخصص عموم التعليل على فرض تسليم
لغير الممتع بها ان قيل ان الحكم لا اعتضاده بالاشتهار بين الاصحاب يرجع الى العمل بخلاف يجوز للرجل بعد انقضاء اجل الممتع بها
بانها وان لم تنقض عدتها على الاشهر بين علمائنا قلنا ان هذه الدعوى وان صدرت من العلامة في المختلف الا انها ليست بلا اصل لانا
لم نجد من صرح بجواز ذلك قبل العلامة الا ابن البراج وابن ادريس بل المصرح بعدم الجواز بل الاكثر من المصرح بالجواز بل يلوح من المصرح بعدم
الجواز قبله هو شيخنا الصدوق ومحمد الكليني وصاحب الجامع و يعرف ان الظاهر من شيخ الطائفة في التهذيب والاستبصار بل
هو الظاهر من ثقة الاسلام في الكافي لانه اورد الرواية الناصة على عدم جواز التزويج بها في اثناء العدة ثم اورد رواية ابي الصباح الكناني
الدالة على الجواز في اخت المطلقة متصلا بالاول ومعلوم ان الظاهر من هذا النحو الترتيب انه صاحب الكتاب يعمل بالخبرين كلا
لا تحمل على التناقض بعيد استبان من ذلك ان النصوص لما تعرض لاحد من مشايخ العظام اما ثقة الاسلام فلما عرفت واما شيخنا
الصدوق فلما علمت من انه روي في المقنع بحا في الممتع واورده رواية علي بن ابي حمزة في الفقيه مع انه قال [illegible] واما شيخ
الطائفة فلما عرفت مما ذكرنا من ان ما صدر من ابن ادريس من نسبة الرواية الى الشذوذ كلام صادر من غير تامل فاذا عرفنا به نقول
ان القول بالمنع هو الظاهر من ثقة الاسلام في الكافي والصدوق في الفقيه وشيخ الطائفة في التهذيب والاستبصار والمصرح به في
المقنع والجامع والمحكي عن الكيدري فمن اين صار القول بالجواز مشهورا بين الاصحاب والظاهر ان الذي ادعى الاشتهار ما لاحظ الا ما
صرحوا به في المطلقة بالطلاق البائن من جواز العقد المطلق باخت المطلقة قبل انقضاء عدتها فتوهم من ذلك جوازه في اخت الممتع
بها في اثناء العدة لعموم البينونة وعدم جواز الرجوع بل يظهر في ذلك الكتب ما علمت الحال فيه ذلك [illegible] الامر به عليه وهاهنا شيء
الحصر ما نبهنا عليه من ملاحظة كلام شيخ الطائفة في التهذيب قال ومتى طلق الرجل امراته طلاقا يملك رجعتها فيه فلا يجوز
له العقد على اختها حتى تخرج من عدتها فاذا بانت منه باحد وجوه البينونة فلا باس عليه بالعقد على اختها في الحال
ثم استدل لذلك بصحيحة الحلبي ومضمرة زرارة وصحيحة ابي الصباح السالفتين ثم قال فاما المتعة فقد بين فيها انه اذا انقضى اجلها
فلا يجوز العقد على اختها الا بعد انقضاء عدتها الى آخر ما سلف منا من هذا الكلام [illegible] المناط
في المقامين كما هو الواقع وان كان [illegible] بادئ النظر والظاهر ان الذي [illegible] من تأخر عن شيخ الطائفة [illegible]
هو الاشكال فيما اختاره من الحكم من جواز العقد على اخت المطلقة بالطلاق البائن في اثناء العدة [illegible] دون المطلقة بالطلاق الرجعي
فتوهم من ذلك ثبوته في اخت الممتع بها في اثنائها هذا مع [illegible] ملاحظة النصوص الناصة [illegible] الا النصوص المصرحة
بعدم الجواز في اخت الممتع بها [illegible] النظر [illegible] من شيخ الطائفة [illegible] والظاهر ان هذا
هو الذي اوجب [illegible] ان الحكم بالجواز هو الاشهر بين علمائنا مع ما علمت [illegible] المختار عدم

الجواز

كتاب النكاح

الجواز [illegible] كما يظهر من الكافي والفقيه والخلاف والتهذيب والاستبصار والمصرح به في المقنع والجامع وشرح النافع لصاحب المدارك
والمصابيح والكفاية والمحكي عن الكيدري خلافا للمهذب والسرائر والمختلف والقواعد فنسبة المنع الى الاكثر اقرب بالصواب من نسبة
الجواز اليهم وان كنت في ريب مما تلوناه عليك فاستمع لما نتلو عليك فنقول ان الحكم بكون جواز العقد على اخت الممتع بها في
اثناء عدتها مشهورا بين علمائنا اما مستند الى تصريحهم بذلك او من باب الاستنباط من كلامهم وكلاهما ممنوع اما الاول فلما علمت
من ان المصرح بذلك قبل العلامة منحصر فيما هو عدا ابن البراج وابن ادريس واما الثاني فلعدم وجود ما يستنبط ذلك منه من
كلامهم عدا ما صرحوا به من جواز العقد على اخت المطلقة بالطلاق البائن قبل انقضاء عدتها لعدم الفرق بين المطلقة بالطلاق
البائن والممتع بها بعد انقضاء اجلها فمن صرح بجواز العقد على اخت المطلقة بالطلاق البائن قبل انقضاء العدة يقول بجوازه
على اخت الممتع بها قبل انقضاء عدتها ومعلوم ان الحكم في الاول مشهور بل لم يظهر فيه مخالف فيكون في الثاني كذلك وهو غير تام
لان الحكم بجواز العقد على اخت المطلقة بالطلاق البائن قبل انقضاء العدة كما صدر عمن صدر منه الحكم بجواز العقد على اخت الممتع بها
قبل الانقضاء بعدتها كابن البراج وابن ادريس كذا صدر عمن يقتضي بعدم جوازه على اخت الممتع بها الا بعد انقضاء عدتها كشيخنا الصدوق
في المقنع وشيخنا يحيى بن سعيد في الجامع حيث قال في المقنع اما الخلع فلا يكون الا من قبل المراة الى ان قال فاذا قالت هذا لزوجها
فقد حل له ما اخذ منها وان كان اكثر مما اعطاها من الصداق وقد بانت منه وحلت للزوج بعد انقضاء عدتها [illegible] وحل له ان
يتزوج اختها ولا يحل له حتى تنقضي عدتها وقال في الجامع ويحرم في حال [illegible] حال النكاح وفي الاربع قال والجمع بين الاختين في نكاح
غبطة او متعة نسبا ورضاعا الى ان قال واذا طلق زوجة طلاقا رجعيا لم يحل له التزويج باختها حتى تخرج عدتها ولو كانت رابعة وطلقها
رجعيا لم تحل له الاخرى حتى تنقضي العدة فان طلق بائنا حل له ذلك في الحال [illegible] مع انه صرح قبله متصلا به
انه لو تمتع بامراة ثم بانت منه [illegible] بها لم يتزوج اختها الا بعد انقضاء عدتها وهكذا الحال في ثقة الاسلام فانه لم يحد
عن [illegible] ولا الرواية الدالة على عدم [illegible] العقد على اخت الممتع بها الا بعد انقضاء عدتها ثم اورد الرواية لابي الصباح الدالة
على جواز ذلك في اخت المطلقة بالطلاق البائن متصلا بالاول ثم نقول ان شيخ الطائفة وان صدر منه كذا في التهذيب [illegible]
والاستبصار والمبسوط [illegible] وان ورد الجمع في المباحث السالفة لكنا اعدناه هنا احكاما للمرام قال في التهذيب ومتى
طلق الرجل امراته طلاقا يملك رجعتها فيه لم يجز له العقد على اختها حتى تخرج من عدتها فاذا بانت منه باحد وجوه البينونة
فلا باس عليه بالعقد على اختها في الحال فاما المتعة فقد بين فيها انه اذا انقضى اجلها فلا يجوز العقد على اختها الا بعد انقضاء عدتها
ويقرب منه ما قاله فيه وفي الاستبصار باب انه اذا طلق الرجل امراته طلاقا بائنا جاز له العقد على اختها في الحال الى ان قال
فاما ما رواه محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسماعيل بن مرار عن يونس قال قرات في كتاب رجل الى ابي الحسن [illegible]
وروى علي الحسين بن سعيد [illegible] قرات في كتاب رجل الى ابي الحسن الرضا جعلت فداك الرجل يتزوج المراة متعة الى اجل
مسمى فينقضي الاجل بينهما هل له ان ينكح اختها قبل ان تنقضي عدتها فكتب لا يحل له ان يتزوجها حتى تنقضي عدتها فاول ما في هذا الخبر
ان شيخ احدهما ان يونس والحسين بن سعيد لم يروياه عن امام معصوم ولا يمتنع ان يكون عن غير امام [illegible] لا يحد ذلك في كتاب
رجل [illegible] كما وجد في الكتب [illegible] لكان تخصيصا للمتعة دون عقد الدوام في [illegible] المبسوط وان كان الطلاق
بائنا او خلعا او [illegible] جاز له العقد على اختها الى اخر ما سلف فنقول انه [illegible] المذكورة بكلامه
[illegible] اخت الممتع بها الا اخت المطلقة [illegible] يمكن ان [illegible] ان اخت الممتع بها [illegible]
لاخت المطلقة بالطلاق البائن فيما ذكر مع ما علمت من الكتب المذكورة [illegible]
[illegible] شيخ الطائفة فمن لاحظ كلام
الشيخ في [illegible] كان [illegible] ان اخت الممتع بها [illegible] لاخت المطلقة بالطلاق البائن فيما ذكره [illegible] والظاهر ان سكوتهم عن

من سا [illegible] اذا تزوجت بامراة متعة الى اجل حتى [illegible] انقضى اجلها [illegible] تتزوج اختها [illegible]

[illegible] لاخت المطلقة بطلاق بائن [illegible] يمكن ان يدعى انه مراده في المبسوط ان اخت الممتع بها

الفرع بالجواز والقوم انما هو التخيير بذلك بناء على ان ثبوت الحكم في المطلقة بالطلاق البائن من شرائط ثبوته في اخت المتمتع
بها او لا التفات الى النصوص المصرحة بخلافه بوجه خلافه فحصل لهم التخيير في المسألة فكيف يمكن ذلك وهنا فصلنا وابيّنا
في المقام ظهر لدينا ان دعوى الاشتهار غريبة عن الاعتبار فظاهر هذا مما سوا الى دوام الليل والنهار اذا علمت ذلك نقول
علم بما ذكر ان المطلقة بالطلاق البائن كالمختلعة والمباراة والمطلقة ثلث تطليقات والمرأة التي فسخ عقدها يجوز للزوج
التزويج باختها قبل انقضاء عدتها كما ان المطلقة بالطلاق الرجعي لا يجوز له ذلك الا بعد انقضاء عدتها كما ان المطلقة بالطلاق
الرجعي لا يجوز له ذلك الا بعد انقضاء عدتها فهل هو مما لا كلام فيه وانما الكلام في هذا المقام في امرين ينبغي التنبيه عليهما الاول
ان ما ذكر من عدم جواز العقد على اخت المطلقة بالطلاق الرجعي هل يكون مختصا بما اذا لم يسقط حق رجوعه اليها او لا بل يعم
صورة الاسقاط ايضا بالمصالحة وغيرها اشكال من انه بعد الاسقاط يصدق انها ممن لا يجوز له الرجوع اليها وكل من لا يجوز الرجوع
اليها يجوز العقد على اختها قبل انقضاء عدتها اما الصغرى فلان المفروض انه اسقط حق رجوعه اليها واما الكبرى فلظهور [illegible]
بكون رجعتها رجعية ومن انه يصدق عليها انها مطلقة بالطلاق الرجعي وكل من كان كذلك لا يجوز العقد على اختها قبل انقضاء عدتها
اما الصغرى فظاهرة واما الكبرى فلانها الظاهرة من كلمات الاصحاب والمختار هو الثاني والجواب عن حجة الاشكال هو ان دليل
اسقاط حق الرجعة كان رجوعها رجعية [illegible] فلا يكون [illegible] لم يكن رجوعها رجعية لو صح ان كلمة [illegible]
ما صار الحاصل ان جواز خطبة العقد على الاخت في [illegible] مطلقا [illegible] اختها [illegible] ولم يكن رجوعها رجعية
فالحكم بالجواز معلق [illegible] الثاني [illegible] ومقتضى تعليق الحكم على شرط انتفاء [illegible] انتفاء جواز
العقد على اخت المطلقة في اثناء العدة فما اذا [illegible] رجوعها رجعية [illegible] الرجوع [illegible]
[illegible] ان المطلقة المختلعة يجوز
المطلق التزويج العقد على اختها [illegible] اثناء عدتها [illegible] الكلام في هذا المقام في ان ذلك [illegible] المطلقة عن البذل
او لا [illegible] بذلها [illegible] عن بذلها يجوز للزوج الرجوع اليها فاذا جاز [illegible] الرجوع
اليها [illegible] المطلقة [illegible] عليها رجعيا [illegible] على ما عرفت من كون [illegible]
[illegible] ان لا يجوز العقد على اخت المختلعة لانها [illegible] الحالة [illegible] عليها
ومعلوم [illegible] رجوعها عن البذل وجواز رجوع [illegible] يصدق عليها انها طلقت في تلك الحالة [illegible] الحكم بجواز العقد
على الاخت قبل انقضاء العدة ولو مع جواز رجوعها [illegible] انها مطلقة بالطلاق الخلعي وكل مطلقة كذلك يجوز تزويج اختها
على اختها في العدة اما الصغرى فلوضوح ان الرجوع عن البذل لا يخرج الطلاق عن كونه خلعا واما الكبرى فلعدم التفصيل
[illegible] في كلمات الاصحاب [illegible] الاستفصال [illegible] المشتركة [illegible] المختار [illegible] الاول [illegible] فاعل [illegible]
الرابع المختلعة [illegible] في البذل [illegible] في العدة [illegible] الزوج الرجوع في البضع [illegible]
الانفاق وتحريم الرابعة والاخت والامر بذلك والجواب بما ذكر في الثاني [illegible] عليها
رجعية [illegible] العدة وعدم جواز [illegible] جواز العقد على الاخت في اثناء العدة [illegible]
فاذا طلقت المرأة بطريق الخلع ثم [illegible] ثم طلقها بالطلاق الرجعي [illegible] بجواز العقد على الاخت في اثناء العدة [illegible]
العقد على اخت المطلقة قبل انقضاء عدتها مشروطة ببينونة عصمتها وعدم جواز الرجوع اليها [illegible] الزوج على
انها ومعلوم انه بعد رجوع المختلعة عن بذلها [illegible] عدم جواز الرجوع [illegible] جواز الرجوع اليها فلا يجوز التزويج على الاخت
لانتفاء شرطه [illegible] الجواب عن الثاني لما علم مما ذكرناه من منع العموم في الكبرى وكذا الحال في [illegible]
الاستفصال لا يقتضي [illegible] فيما نحن فيه سؤال هند [illegible] كيل [illegible]

كسبان اقضيا عده او را [illegible] وقبل از انقضاء عده [illegible] انكه وكيل [illegible] از جانب
هند كرد [illegible] لازم وكيل [illegible] وراخبار [illegible] موكل [illegible] بمقتضاى وكالت
هند [illegible] انقضاى عده [illegible] اين صورت عقد نكاح صحيح است يا نه جواب مستفاد از كلمات
اصحاب [illegible] انست كه [illegible] صحيح نيست [illegible] كلام اصحاب انست كه وكيل در
مورد [illegible] زمان [illegible] موكل [illegible] شرعا [illegible] العلامة في القواعد الرابع
في متعلق الوكالة وشروطه ثلثة الاول ان يكون مملوكا للموكل فلو وكل على طلاق زوجة سينكحها او عتق عبد سيملكه او بيع ثوب
سيشتريه لم يصح وفي الارشاد والثالث [illegible] الوكالة ويشترط ان يكون مملوكا للموكل ويقبل النيابة فلو وكله في طلاق زوجة
سينكحها او عتق عبد سيشتريه لم يصح وفي التحرير ويشترط ان يكون مملوكا للموكل فلو وكله في طلاق امرأة سينكحها او بيع عبد سيشتريه
لم يجز وفي التذكرة النظر الاول ان يكون مملوكا للموكل يشترط فيما يتعلق الوكالة به ان يكون مملوكا للموكل فلو وكل في طلاق زوجة
سينكحها او بيع عبد سيملكه او اعتاق رقيق سيشتريه او قضاء دين سيلتزمه او تزويج امرأة اذا انقضت عدتها او طلقها وما
اشبه ذلك لم يصح لان الموكل لا يتمكن من مباشرة ذلك بنفسه [illegible] منه فهو اصح وجهي الشافعية والثانية يصح
ويكتفي بحصول الملك عند التصرف فانه المقصود من التوكيل وقال بعض الشافعية [illegible] اذا كان التوكيل [illegible]
التصرف فلو وكل في شراء عبد [illegible] او تزويج امرأة وطلاقها او في استيفاء دين [illegible] لان ذلك [illegible] الوكيل
وقال المحقق الثاني في جامع المقاصد في شرح العبارة السالفة من القواعد شرط صحة الوكالة ان يكون التصرف مملوكا للموكل وقت
صدور عقد التوكيل والمراد ان ذلك متفق عليه عندنا والشافعية [illegible] بكونه مملوكا حال التصرف فلو وكل الحرم
في النكاح صح الا اعلم [illegible] تاسيس [illegible] من يجوز له التوكيل فكل من يصح تصرفه في شيء [illegible] النيابة يصح التوكيل فيه سواء
كان الموكل رجلا او امرأة عدلا او فاسقا مسلما او كافرا حاضرا او غائبا [illegible] ان يتصرف لانسان [illegible] ان يتوكل
[illegible] اذا كان مما يدخله النيابة واما الا [illegible] التصرف فيه بنفسه [illegible] المبسوط [illegible] التوكيل [illegible] لا يجوز
[illegible] الوكيل [illegible] يصح التوكيل [illegible] وكان الوكيل رجلا او امرأة عدلا او فاسقا حاضرا او غائبا مسلما او كافرا
[illegible] الكاتب لم يملك التصرف الا باذن [illegible] يكون تصرفه موقوفا على اذنه وانما ملك التصرف في كسبه بالكتابة فهي
اراد في شيء يدخله النيابة كان له ان يباشره بنفسه وكان له ان يوكل فيه من غير ان يرجع الى السيد [illegible] فاما العبد [illegible]
[illegible] وان كان ماذونا له في التجارة لم يكن له ان يوكل الا باذن سيده لانه كالوكيل لسيده ولا يجوز للوكيل ان يوكل فيما جعل
اليه الا باذن الموكل فان كان عبدا ماذونا له في التجارة فلا يجوز له ان يوكل لانه لا يملك التصرف حتى باذن لم يسده
فاما ما يملكه العبد بغير اذن السيد فله التوكيل فيه اذا كان مما يقبل النيابة مثل الطلاق والخلع لانه يملك التصرف [illegible]
من غير ان يقف صحته على اذن غيره وفي الشرائع ولا يوكل المحرم في عقد النكاح ولا ابتياع الصيد ظاهرة عدم الجواز [illegible]
الوكيل بعد انقضاء زمان احرام موكله وفي الجامع ولا يجوز ان يوكل فيما لا يجوز له مباشرته تحقيق الحال يستدعي التنبيه على ان
المقصود من الوكالة اما بيع شيء او شراء او عقد امرأة فلا يجوز او طلاقها وهكذا وكلما [illegible] الاصل الموضح
ان التصرف في البيع قبل تحقق البيع كان حراما [illegible] وحلالا للبائع [illegible] والمبيع قبل البيع كان مملوكا للبائع
[illegible] الاصل تحريم [illegible] المرأة قبل العقد كلها [illegible] ومعها [illegible]
[illegible] الطلاق [illegible] وانما [illegible] ومعلوم ان هذه الاحكام الثابتة محكومة بالبقاء الا عند تحقق
اسبابها [illegible] ومعلوم ان هذه الاسباب
اسباب شرعية [illegible] الحكم بوجودها الا بعد قيام الدلالة عليه والدليل اما الاجماع او النص اما الاجماع فنقول

ان العقد الثابت من الجانبين هو الذي لم ينقل الوكيل على الموكل لعدم اذا كان الموكل متمكنا على ايقاع متعلق الوكالة من تصدي العقد الوكالة
واما اذا لم يكن كذلك فلا وكلماتهم في الدلالة عليه مختلفة بعضها على وجه الظهور كعبارة المبسوط والسرائر ونحوهما وبعضها
صريح في ذلك كالتذكرة والقواعد والارشاد والتحرير وجامع المقاصد فلاحظ عباراتهم السابقة لينكشف لك الحال واما النص فلا
يحضرني منه ما يتوهم صحة الاستناد اليه في الحكم وبعبارة اخرى فان المناط في صحة الوكالة هو تمكن الموكل في ايقاع متعلق الوكالة
عند تصرف الوكيل سواء كان متمكنا حال التوكيل ام لا كما يدل عليه ما رواه في باب الوكالة من الفقيه عن جابر بن يزيد ومعوية بن وهب
عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال من وكل رجلا على امضاء امر من الامور فالوكالة ثابتة ابدا حتى يعلمه بالخروج منها كما اعلمه بالدخول فيها وطريقه
الى جابر بن يزيد وان كان ضعيفا لاشتماله على عمرو بن شمر لكن طريقه الى معوية بن وهب صحيح في كلام المشيخة وما رويته عن جابر بن يزيد
الجعفي فقد رويته عن محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه عن عمه ابي القاسم عن احمد بن محمد بن خالد البرقي عن ابيه عن عمرو بن شمر
عن جابر بن يزيد الجعفي وما كان فيه عن معوية بن وهب فقد رويته عن محمد بن علي ماجيلويه رحمه الله عن محمد بن يحيى العطار عن
احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن ابي القاسم معوية بن وهب البجلي الكوفي ورواه شيخ الطائفة في باب الوكالة من
التهذيب قال محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن خالد الطيالسي عن عمرو بن شمر عن جابر بن يزيد ومعوية بن وهب عن ابي عبد الله عليه السلام لكنه
لاشتماله على محمد بن خالد الطيالسي وعمرو بن شمر ضعيف ايضا ثم ان مقتضى ما في مشيخة الفقيه ان معوية بن وهب كنيته ابو القاسم فهو مخالف
لما في رجال النجاشي فانه قال معوية بن وهب البجلي الكوفي ابو الحسن عربي صميم ثقة حسن الطريقة ووجه الدلالة ان من وكل رجلا
من افراد العموم كما ان امرا من الامور في امضاء امر من الامور فيقول ان عموم ان العدة بعد انقضاء عدتها امر من الامور فيقتضي
الحديث صحة توكيل رجل اخر في عقدها ذات العدة بعد انقضاء عدتها للمؤكد فالوكالة ثابتة والجواب عنه هو ان الظاهر من سياق
الحديث انه مسوق في المقيد على ان كل موضع يلزم فعل الوكيل على موكله ففي اي موضع لا يكون كذلك حاصله ان فعل الوكيل
امامع بقاء الوكالة اومع زوالها وعلى الثاني اما مع علم الوكيل بالعزل اومع عدمه وفي قسمين منها يجب على الموكل امضاء فعل الوكيل
وهو ما اذا كان فعل الوكيل مع بقاء الوكالة او بعد زوالها مع عدم علمه بالانعزال جملة وفي قسم واحد وهو ما اذا كان فعله مع علمه بالانعزال
لم يلزم فالوكالة ثابتة ابدا حتى يعلمه بالخروج منها انه ان المراد منه انه يجب على الموكل امضاء فعل الوكيل على ما صدر منه حتى يقتضي
منه الاعلام بعزله وبعض ما يدل على الكتابين اما في الفقيه فباسناده عن محمد بن ابي عمير عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله
واما في التهذيب فباسناده عن محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن عيسى بن عبيد عن محمد بن ابي عمير عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله
عن رجل وكل اخر على وكالة في امر من الامور واشهد له بذلك شاهدين فقام الوكيل فخرج لامضاء الامر فقال في التهذيب اني قد
عزلت فلانا عن الوكالة فقال ان كان الوكيل امضى الامر الذي وكل عليه قبل ان يعزل عن الوكالة فان الامر واقع ماض على ما امضاه الوكيل
كره الموكل ام رضي قلت فان الوكيل امضى الامر قبل ان يعلم بالعزل او يبلغه انه قد عزل عن الوكالة فالامر ماض على ما امضاه قال نعم قلت له
فان بلغه العزل قبل ان يمضي الامر ثم ذهب حتى امضاه لم يكن ذلك بشيء قال نعم ان الوكيل اذا وكل ثم قام عن المجلس فامره ماض ابدا
والوكالة ثابتة حتى يبلغه العزل عن الوكالة بثقة يبلغه او يشافه بالعزل عن الوكالة والحديث في الكتابين صحيح لكنه في الفقيه
اصح لاشتماله في سند التهذيب على العبيدي وهو وان كان ثقة عند الاكثر مطعون عند جماعة في سند الفقيه فانه لا تامل لاحد في
صحته لانه قال وما كان فيه عن محمد بن ابي عمير فقد رويته عن ابي ومحمد بن الحسن رضي الله عنهما عن سعد بن عبد الله والحميري جميعا
عن ايوب بن نوح وابرهيم بن هاشم ويعقوب بن يزيد ومحمد بن عبد الجبار جميعا عن محمد بن ابي عمير ووجه الدلالة ان الظاهر من سياقه
مع جابر بن يزيد الامر هنا اهمل انه لو كان فقام الوكيل فخرج لامضاء الامر فهذا ليس الموكل هنا ليس حين التوكيل كان متمكنا الا بايقاع
متعلق الوكالة كما لا يخفى فلا يجوز الخروج عن مقتضى ما ذكرناه لا انقضاء ما يقتضي ذلك حقق هنا لا يخفى الوكالة الا اذا كان الموكل
متمكنا من ايقاع متعلقها عند عقد الوكيل فلا يصح التوكيل في ذات العدة كعقدها بعد انقضائها لكن هذا امر ينبغي

بها الاول اذا كان هناك اولان يكون يابها مرتبا على الاول كقصد التزويج الثاني هنا الاول لا يصح التوكيل فيه على وجه الاجماع فاذا قال
انت وكيلي في شراء عبد ما ملكه فيعتقه او شراء جارية فلان كان وكيلي في شراء عبد وعتقه او نكاح امرأة وطلاقها او في
بيع دار ووقفها وشرائها فهو يصح اما التصرف الثاني فلكونه مقدورا للموكل حين التوكيل لانه اي عتق العبد هنا ليس معقودا
لعدم تحقق الملك فيه لانا نقول ان متعلق الوكالة ليس العتق مطلقا انما هو العتق الواقع بعد شرائه ومقدوره مقدور له حين التوكيل لما
عرفتها في الثاني فلا يصح ان متعلق الوكالة فيه ليس الا العتق وهو حينئذ مقدور للموكل اذ يمكنه ان يعتق من شرائه فيعتقه قلنا
قد عرفت ان الكلام في متعلق الوكالة وهو ليس الا العتق وهو حينئذ مقدور له على انا نقول ان الحكم بالصحة لا يكون الا بدليل واما القياس
بعد عدم ترتب الاثر وتحقق السبب الشرعي فيكون الحكم بذلك مع عدم قيام الدليل على الصحة كما لا يخفى فعلى مدعي الصحة الاثبات
ان قلت ان الكلام في الصحة يمكن للموكل من التصرف حين التوكيل لما يمكن الحكم بالصحة فيما اذا كان متعلق الوكالة بلد بعيد
لا يمكن للموكل في اتيانه او يوكل في شراء شيء لم يكن متمكنا من التصرف هناك ثابت لكن فقدها يمنع الوكالة فيها
كون ذلك الشيء في مكان او كون الموكل في ذلك البلد كان الموكل متمكنا من شرائه والثاني هو انه قد يكون متعلق الوكالة
عبادة كان او غيرها وهو خارج من القاعدة بنصها فانه يصح من الوكيل بل ومن لا يتمكن الموكل من التصرف فيه حاله
كالذبح في منى فان ومن ارسل الهدي فله ذلك من لم يتمكن من ذبحها بل يوكل فيه ويرسل الى منى ذبحها في يوم النحر وهو كذلك في
الفقيه في الحج قال له بعض ان يبعث ثمن الهدي ولم يجد الهدي فليدفع الثمن الى رجل من اهل مكة ليشتري له في ذي الحجة
وان لم يجد فلينحر ما استيسر في حجة الوداع كما حكاه في النهاية شيخ الطائفة في النهاية ومن وجب
عليه الهدي ولا يجد فليدفع ثمنه بمكة ثم خلفه عند من يثق به ليشتري له هديا ويذبح عنه في العام المقبل في ذي الحجة وكذا
المبسوط ومن وجب عليه الهدي فلا يجد فله ان يدفع ثمنه خلفه عند من يثق به يشتري له هديا ويذبح عنه في العام
المقبل في ذي الحجة والمستند في ذلك الصحيح المروي في الكافي عن حريز عن ابي عبد الله في متمتع يجد الثمن ولا يجد الغنم قال
يخلف الثمن عند بعض اهل مكة ويأمر من يشتري له ويذبح عنه وهو يجزي عنه فان مضى ذو الحجة اخر ذلك الى قابل من ذي الحجة وفي
الفقيه من زيادات الحج المسألة فيه ما يمنع احدكم من ان يحج كل سنة فقيل له لا يبلغ ذلك اموالنا فقال اما يقدر احدكم اذا خرج اخوه ان
يبعث معه بثمن اضحية ويأمره ان يطوف عنه اسبوعا بالبيت ويذبح عنه وذلك ان نقول انه يمكن ان يكون ذلك من باب التعجيز في
الوكالة والتعليق في التصرف كما اذا قيل لعمرو وكلتك لطلاق زوجتي لكن اذا انقضى سنة اشهر ولم يجدك خبر في طلاقها نقول انه
متمكن من طلاق الزوجة فكان لكن معلق تصرف الوكيل في ذلك بمضي سنة اشهر وعدم بلوغ الخبر من الموكل فيمكن ان يقال ان
محل الكلام من ذلك فان الموكل متمكن من شراء الهدي وذبحه في كل ان لكن اراد من الوكيل ايقاعه في مكان معين وزمان
كذلك فلا يكون محل الكلام خارجا عن القاعدة ولقائل ان يقول ان الترتيب على قسمين احدهما ان يكون من قبل الشارع والثاني ان
يكون من قبل الموكل والثاني وان لم يكن منافيا للقاعدة لكن الاول مناف لها للقطع بان المأمور به من الشارع في زمان معين
مخصوص لم يكن مقدورا له في غير هما وكذا العقد والشيء الاخر هذا لا منافاة ولا الا ان يدعى ان المقدور في النوع يكفي ذلك
والثالث التوكيل الطلاق فانه قد ذكر مع شرط الموكل على انها ايضا هو حين التوكيل كطلاق زوجته المدخول بها او في طهر
الذي لم يواقعها فيه فلا كلام في ذلك وقبلا يكون كذلك كالحكيل لطلاق المدخول بها فيما اذا كانت حائضا او في الطهر الذي واقعها فيه
فالظاهر انه لا يصح والمستند في ذلك ما رواه في الفقيه عن محمد بن عبد الله بن مسكان عن ابي هلال الرازي قال قلت لابي عبد الله رجل وكل
رجلا بطلاق امرأته اذا حاضت وطهرت وخرج الرجل فبدا له فاشهد انه قد ابطل ما كان امره به وانه قد بدا له في ذلك
قال فليعلم اهله وليعلم الوكيل وطريقه اليه صحيح لانه قال وما كان فيه عن عبد الله بن مسكان فقد رويته عن ابي ومحمد بن الحسن
عن محمد بن يحيى العطار عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن عبد الله بن مسكان وهو مذكور فيما في الكافي و

والاستبصار وباب الوكالات من التهذيب انتهى لكن سند الخبر الاول الذي [illegible] السند صحيح لما اشتمل على ابن فضال في السند الكلام [illegible]
احمد بن محمد عن ابن فضال عن ابن مسكان عن ابي هلال الرازي وفي الاستبصار الحسن بن علي بن فضال عن عبد الله بن مسكان عن ابي
هلال الرازي قال قلت لابي عبد الله عليه السلام رجل وكل رجلا بطلاق امرأته [illegible] فهو موثق كالصحيح لما اشتمل السند في الاصول الاربعة على المجمع على تصحيح ما يصح عنهم من
اصحاب الاجماع وكان السند اليهما صحيحا [illegible] الراوي [illegible] ابن هلال [illegible] وابو هلال [illegible] ما في الكافي وهب [illegible]
وجه الدلالة ظاهر لان [illegible] طلاق [illegible] هذا بكون الوكالة في [illegible] فيكون في الطهر الذي
[illegible] من مباشرة الطلاق فقد وقع التوكيل في وقت لم يكن الموكل متمكنا من ايقاع متعلق الوكالة فيه ومعلوم ان
الموضح في الطهر الذي [illegible] واحتمال ان يكون [illegible] ان يكون الطلاق [illegible] الموكل بان يكون المعنى رجل وكل رجلا بعد ان
حاضت امرأته [illegible] وان كان [illegible] خلاف الظاهر [illegible] ان الحديث المذكور مع [illegible] من كمال الاعتبار والحجة
وكونه مما اعتمد المشايخ الثلثة على روايته في الكتب الاربعة ظاهر الدلالة على صحة التوكيل بالطلاق في الطهر الذي [illegible] يمنع [illegible]
بمقتضاه لما فيه من كمال الاعتبار والقوة وكونه مما تلقاه المشايخ العظام بالقبول في الاصول الاربعة فيخرج به عن القاعدة و

الرابع التوكيل في مطالبة الدين المؤجل قبل حلول الاجل [illegible] لو وكل [illegible] المسافر الى بيت الله العظيم مثلا قبل حلول
اجل [illegible] الشهر [illegible] ذلك الوقت وكيله لمطالبته بعد حلول الاجل مع انه حال التوكيل ليس له تسلط على المطالبة فقد تحقق التوكيل مع
انتفاء التسلط على التصرف حال العقد وهذا وان لم يحضرني التصريح به في كلام احد لكنه مما لا اشكال فيه والظاهر [illegible]
[illegible] في هذا المقام [illegible] بالحكم [illegible] دفع المديون [illegible] لذلك الشخص ولو لم نقل بصحة الوكالة لكفاية الاذن من المالك
في ذلك المفهوم من التوكيل في ذلك **والحاصل** ان [illegible] بالاضافة الى المديون عدم تسلط المالك في الاول من [illegible] في دفع
[illegible] يكفي في تحقق الاذن من المالك وان لم نقل بصحة التوكيل الشرعي والمفروض تحققه وان كان في ضمن
التوكيل الفاسد [illegible] الحال بالاضافة الى الوكيل [illegible] من المديون لكن [illegible] ان الحق
بان المعتبر في التوكيل هو التمكن من التصرف الموكل حال العقد مما لم يظهر خلاف من اصحابنا ولا [illegible] على الوكيل
المحقق الاردبيلي [illegible] استشكل في ذلك [illegible] في شرح العبارة السابقة من الارشاد [illegible] عن التذكرة [illegible] المحقق الثاني ما [illegible]
ذكره [illegible] ولكن هذا الاشكال لان الظاهر انهم يجوزون التوكيل في الطلاق في الموكل في طهر المواقعة وفي الحيض [illegible] ويجوزون
التوكيل في تزويج امرأة وطلاقها [illegible] شراء عبد وعتقه [illegible] والحاصل ان القول [illegible]
في المسئلة مشكل و ما ذكر من الفرق [illegible] التمسك [illegible] لما ذكر [illegible] في الفعل فقط [illegible]
الدليل واخراج ما لا يصح مثل التوكيل على طلاق من سينكحها [illegible] من سيشتريه بدليل من اجماع ونحوه ان كان [illegible] القول [illegible]
مع دعوى انه متفق عليه ظاهرا ومع عدم صريح القول بخلافه مشكل [illegible] من المشكلات [illegible] من هذا الوجه [illegible]
الاول [illegible] عموم ادلة الوكالة [illegible] التوكيل [illegible] ما تقدم بالاجماع ونحوه [illegible] كلام [illegible]
في الجملة الحاصل [illegible] ان [illegible] حين التوكيل [illegible] ظاهر ما [illegible]
ذلك [illegible] من طلاق زوجة سينكحها ولا عتق عبد سيشتريه [illegible] ان ذلك متفق عليه [illegible] اشكال
القول [illegible] انهم يجوزون توكيل الطلاق في طهر المواقعة وفي الحيض ويجوزون التوكيل في تزويج امرأة وطلاقها [illegible]
[illegible] ما ذكره [illegible] ما [illegible] فلا افتقار الى الاعادة [illegible] ان ما ذكره
المولى المحقق الاردبيلي [illegible] بشرط [illegible] الفعل فقط هو مقتضى الدليل [illegible] العقد الشرط [illegible]
[illegible] هو التمكن من التصرف وقت العقد [illegible] التوكيل على طلاق من سينكحها وعتق من
سيشتريه [illegible] بالتصرف في التوكيل الطلاق في طهر المواقعة [illegible]

وما ذكره من ان [illegible] لا [illegible] هو التمكن من التصرف حين الفعل لا حين العقد [illegible] ما [illegible] في مقام [illegible]
[illegible] عموم الوكالة [illegible] عن العموم ثم اقول [illegible] ما اورده [illegible]
[illegible] صرح بان المناط في الوكالة هو التمكن من التصرف حين العقد [illegible] في القواعد والارشاد
والتحرير والتذكرة [illegible] في كتاب الحج من القواعد [illegible] المطلب السادس في
[illegible] والمحرم [illegible] النساء [illegible] ولا [illegible] الاقرب جواز
توكيل الجد المحرم [illegible] الوكيل والموكل [illegible] حلال [illegible]
الجد [illegible] من العقد [illegible] التخصيص الجد بالذكر [illegible]
[illegible] عدم الجواز لانه [illegible] الموكل [illegible] مباشرة التصرف في الذي [illegible] الفعل [illegible] والمختار فساد
العقد [illegible] من ان امكان التصرف للموكل [illegible] والمفروض ان الموكل محرم لا يسوغ له العقد
ولو [illegible] اذا كان الولي او وكيل الولي او الزوج او وكيله او الزوجة محرمين او احدهم محرما
فالنكاح باطل [illegible] الصحابة [illegible] بن ثابت [illegible] والتابعين سعيد
بن مسيب وسليمان بن يسار والزهري ومن الفقهاء مالك والشافعي والاوزاعي واحمد واسحاق [illegible] لا باس بالمحرم
في عقد النكاح [illegible] ابو حنيفة [illegible] دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم [illegible]
في ذلك [illegible] الاحتياط [illegible] لانه اذا عقد في حال الاحلال كان العقد صحيحا بلا خلاف واذا عقد في حال الاحرام ففيه
الخلاف [illegible] استباحة الفرج [illegible] على استباحته بالعقد حال الاحرام [illegible]
[illegible] النبي صلى الله عليه وآله قال لا ينكح المحرم ولا ينكح ولا يخطب [illegible] لا يخفى عليك ان الظاهر من العبارة
السابقة من المحقق الثاني من شرط صحة الوكالة ان يكون التصرف مملوكا للموكل في وقت صدور عقد التوكيل [illegible] متفق عليه
عندنا [illegible] اكتفى [illegible] حال التصرف فلو وكل المحرم في النكاح [illegible] صح عنده [illegible]
[illegible] الشافعية [illegible] التابع اذا وكل [illegible] قبل احلال الموكل بطل وان
كان [illegible] المحرم [illegible] الوكيل بعد احلال [illegible] العقد [illegible] حال الاحرام [illegible]
بعد الاحلال صح [illegible] من الصحة صحة العقد لا التوكيل [illegible] الحق الثاني [illegible]
[illegible] التوكيل [illegible] صحة العقد [illegible] صحة التوكيل [illegible] التوكيل مع القول بصحة العقد [illegible]
[illegible] في التزويج [illegible] الوكيل [illegible] بطل العقد وان كان بعد احلاله صح ولا يبطل [illegible] التوكيل
في النكاح [illegible] حالة الاحرام يكون باطلا [illegible] حالة الاحلال يكون صحيحا [illegible]
[illegible] مجرد اذن يوجب صحة التصرف [illegible] الاذن [illegible]
[illegible] التزويج [illegible] الوكيل [illegible] الاعتبار [illegible] الحال [illegible]
[illegible] الاذن في الحال [illegible] الموكل [illegible] في التزويج [illegible] الوكيل [illegible]
العقد [illegible] النكاح [illegible] العقد [illegible] باذنه [illegible]
[illegible] العقد [illegible] التوكيل [illegible] الوكيل [illegible]
الاذن [illegible] النكاح [illegible] حالتي الاحرام والاحلال [illegible] الاحرام يكون باطلا [illegible] حالة الاحلال يكون صحيحا
والوكالة اذا اشتملت على شرط [illegible] مجرد الاذن يوجب صحة التصرف [illegible] نفوذ التصرف [illegible]
الاذن على وجه الصحة [illegible] الوكالة [illegible] الاعتبار [illegible] الحال [illegible] الاذن في ثاني الحال

حال عقد الوكيل

والمنتهى [illegible]

[illegible]

فيورث ربع [illegible] الاسم كان في بيت الجان [illegible] احذه وان شاء [illegible] ابا ابن علاء [illegible] ابن الكرسى [illegible] بعد ان انقضاء چهار ماه
[illegible] وقت دخول ماه چهارم استانكال [illegible] هرد واستبين در اول ماه چهارم واخران درهم ووقت [illegible] ورد حضر
[illegible] اينكه نقة الاسلام حديث را ملفظ ديگر هم ذكر فرموده اند قال محمد بن [illegible] ابو عبد الله [illegible] باحنبيد [illegible]
[illegible] الاشهر يقول اللهم انى [illegible] احتمال ابنان باين [illegible] وقت دخول ماه چهارم [illegible]
[illegible] ابن [illegible] ماه چهارم [illegible] ايشان [illegible] شده خواهد بود انشاء الله [illegible] استفاده از بعض نصوص [illegible]
[illegible] ظاهر شده والله [illegible] كه اين [illegible] خواهم كرد [illegible] ميكند [illegible]
سؤال نكاح مؤمنه با مخالف ونكاح مخالفه با مؤمن چه صورت دارد جواب نكاح مخالفه با مؤمن اگرچه جايز است لكن
[illegible] مكروه [illegible] ديگر است سؤال [illegible] مسائل [illegible]
نظر كردن با ايشان چه صورت دارد جواب تا حال نشنيده بوديم كه [illegible] نظر كردن [illegible] محرم شود بلكه
[illegible] است [illegible] من سهام [illegible] سؤال شخصى [illegible]
[illegible] شخصى [illegible] تزويج [illegible] طفل [illegible]
[illegible] دوازده [illegible] اين طفل [illegible]
جواب [illegible] مطلب قول [illegible]
[illegible] في المبسوط اذا ضرب بطن امرأة فالقت جنينا [illegible]
[illegible] هذا الجنين حيا ثم مات في الحال ففيه الدية كاملة فان كان خطأ فالدية على العاقلة
[illegible] القول [illegible] الضرب [illegible]
[illegible] انه مات [illegible] الجنين حيا [illegible] ثم مات
[illegible] فيه الدية الكاملة [illegible] سواء كان لا فرق بينهما عندنا وفي [illegible] اذا ضرب انسان بطن حامل
[illegible] او حيا ما [illegible] ومات في الحال او مات [illegible] بعد ذلك [illegible] خلقة ولم [illegible] الروح
[illegible] العظم او مضغة [illegible] مثل [illegible] او علقة شبيهة [illegible] من الدم او نطفة [illegible]
[illegible] احكام الدية والكفارة وانقضاء العدة وان [illegible] الاحرام [illegible] الثانى [illegible]
[illegible] فان امكن [illegible] كانت المراة [illegible] وان [illegible]
[illegible] الجانى وان [illegible] على الجانى شىء والثالث [illegible] عشر الدية والرابع [illegible]
[illegible] الخامس [illegible] دينارا وفيما بين المضغة والعظم بالحساب والسادس [illegible]
[illegible] العلقة والمضغة بالحساب [illegible] احكام الدية وانقضاء العدة [illegible]
[illegible] دينارا وفيما بين النطفة والعلقة بالحساب [illegible] خلقة ولم [illegible] الروح [illegible] على ان
[illegible] الخلقة ولج الروح [illegible] ذكر [illegible] حيا [illegible] في الحال [illegible]
[illegible] الروح [illegible] النطفة عشرة دنانير وان كان [illegible] الدية [illegible]
[illegible] نطفة [illegible] عشرون دينارا وان اسقط علقة [illegible] دم كالحمصة [illegible] دينارا وان اسقط
[illegible] ثمانون دينارا وان اسقط عظما [illegible] دينارا [illegible]
[illegible] دينار وان اسقط جنينا [illegible] ثم مات فدية كاملة ان ذكرا [illegible]
[illegible] وان مات الجنين [illegible] كان المتيح هو الضارب فالدية

للام خاصة وان كانت المراة هى التى اسقطته فديته [illegible] عليها للزوج وفي [illegible] على [illegible] فالقت نطفة
[illegible] ان كانت المرأة عشرون دينارا وان القت علقة وهى نطفة دم كالحمصة اربعون دينارا وان القت مضغة وهى
[illegible] ستون دينارا وان القت عظما [illegible] في المضغة [illegible] ثمانون دينارا وان القت جنينا كامل الصورة فمائة دينار وان
[illegible] ثم مات [illegible] دية وان مات الجنين في الجوف ففيه نصف الدية ويجب الدية للام خاصة ان كان الزوج هو الجانى
ويجب للزوج خاصة ان كانت الجانية هى لــــ في الخلاف اذا ضرب بطنها فالقت جنينا [illegible] ثم ماتت
ففيها دية وفي الجنين ان كان قبل ان يلج الروح مائة دينار [illegible] وان كان بعد ان ولجته الروح فالدية كاملة سواء القته حيا
ثم مات او القته ميتا [illegible] دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم [illegible] الجنين [illegible] نطفة وفيه عشرون
دينارا ثم يصير علقة وفيه اربعون دينارا وفيما بينهما بحساب ذلك ثم يصير مضغة وفيها ستون دينارا وفيما بين ذلك بحساب
ثم يصير عظما وفيه ثمانون دينارا وفيما بين ذلك بحسابه ثم يصير [illegible] اللحم [illegible] العينان والاذنان و[illegible]
قبل ان يلج الروح وفيه مائة دينار وفيما بين ذلك بحسابه ثم يلج الروح وفيه الدية كاملة [illegible] الجنين [illegible]
في البطن [illegible] نطفة [illegible] الرحم الى عشرين يوما عشرين دينارا ثم بعد العشرين يوما لكل يوم دينارا الى
اربعين يوما اربعين دينارا وهى دية العلقة فهذا [illegible] وفيما بينهما بحساب ذلك ثم تصير مضغة وفيها ستون دينارا فما
بين ذلك بحسابه ثم تصير [illegible] عليه اللحم [illegible] والاذنان [illegible] قبل ان يلج الروح وفيه عندنا مائة دينار و
في الشرائع [illegible] ثم [illegible] الضارب [illegible] الدية في ما [illegible]
العاقلة ان كان خطأ وكذا [illegible] لا يبقى مثله [illegible] الحكم بالقصاص
او الدية في [illegible] بعد الانفصال سواء كانت [illegible] من الجناية [illegible] الروح [illegible]
خلافا لبعض العامة حيث حكم بانه اذا لم [illegible] لا يكمل فيه الدية وفي القواعد لو خرج الجنين [illegible] ثم مات
فالدية كاملة [illegible] وجود [illegible] وكذا لو انفصل بعد الضرب [illegible] ثم مات [illegible] الدية
سواء انفصل [illegible] لا يعيش [illegible] الحى [illegible] فالقته [illegible]
[illegible] الدية [illegible] الخطأ [illegible] لا يعيش
وفي المحبوب ولا يشترط في وجوب الدية الكاملة ان يكون سقوطه لستة اشهر فصاعدا [illegible] كانت دية كاملة
وان كان لدون ستة اشهر [illegible] ستة اشهر [illegible]
[illegible] المطلب الثانى في وقت ولوج الروح في الجنين [illegible] احاديث الاصحاب [illegible] هذا
المطلب [illegible] الطائفة في النهاية [illegible] ابى [illegible] والعلامة في القواعد [illegible]
بما يقرب [illegible] اربعة اشهر [illegible] الدية على [illegible] فان كان نطفة [illegible]
في الرحم فعشرون دينارا وان كان علقة فاربعون وان كان مضغة فستون وان كان عظما فثمانون ومع تكميل الخلقة يجب
المائة قبل وفيما بين كل مرتبة بحسابه [illegible] ان في كل يوم زيادة دينار في جميع المراتب [illegible] النطفة [illegible]
ثم تصير علقة وكذا بين العلقة والمضغة وكذا بين المضغة والعظم وكذا بين العظم والكمال [illegible] من حين وقوع النطفة
الى كمال الخلقة [illegible] يوما [illegible] ولوج الروح [illegible] ولوج الروح عند
الخلقة [illegible] من شيخنا الصدوق انه بعد انقضاء خمسة اشهر لــــ في المقنع [illegible] النطفة عشرون دينارا وفي
العلقة اربعون دينارا وفي المضغة ستون دينارا وفي العظم ثمانون دينارا فاذا كسى لحما فمائة دينار حتى يستهل فاذا استهل
ففيه الدية كاملة فان خرج في النطفة قطرة دم فهى عشر الدية ففيها اثنان وعشرون دينارا فاذا قطرت قطرتان فاربعة وعشرون

ما نطرت نطرات فخمسة وعشرون وان نطرت اربع نطرات فثمانية وعشرون فان نطرت خمس نطرات ففيها ثلاثون دينارا وما زاد على النصف فعلى حساب ذلك حتى يصير علقة فاذا كان علقة فاربعون دينارا فان خرجت النطفة متخضخضة بالدم فان كان دما صافيا ففيها اربعون دينارا وان كان دما اسود فلا شيء عليه الا التعزير لانه ما كان من دم صاف فهو للولد وما كان من دم اسود فذلك من الجوف وان كان في العلقة شبه العرق من اللحم ففي ذلك اثنان واربعون دينارا وان كان في المضغة شبه العقدة عظما يابسا فذلك العظم اول ما يبتدئ ففيه اربعة دنانير ومتى زاد زيد اربعة حتى تتم الثمانون فاذا كسي العظم لحما وسقط الصبي لا يدرى احيا كان او ميتا فانه اذا مضت خمسة اشهر فقد صارت فيه حياة وقد استوجب الدية والظاهر من كتاب الجامع ان تمام الخلقة وولوج الروح بعد انقضاء خمسة اشهر وعشرة ايام وعشرين يوما فانه قال دية الجنين خمسة اجزاء في النطفة عشرون دينارا وفي العلقة اربعون دينارا وفي المضغة ستون دينارا وفي العظم ثمانون دينارا فاذا تم خلقه فمائة دينار فاذا نفخ فيه الروح فدية الذكر الف دينار والانثى خمسمائة فان [illegible] حبلى بالحمل [illegible] ولو لم يعلم [illegible] دية الذكر ونصف دية الانثى وان شرب [illegible] فعليه [illegible] ولا [illegible] منها شيئا وفي جنين [illegible] عشر ديتها وفي جنين الامة [illegible] عشر قيمة امه فان كان الجنين [illegible] دية الحر [illegible] وفي جنين اليهودي والنصراني والمجوسي [illegible] بين النطفة او العلقة [illegible] يكون النطفة اربعين يوما ثم علقة اربعين يوما ثم مضغة اربعين يوما ثم عظما اربعين يوما ثم يكسى اللحم [illegible] وتلج الروح في عشرين يوما فذلك ستة اشهر ويعد اذا بلغ خمسة اشهر صارت فيه الحياة واستوجب الدية انتهى والظاهر من اكثر الاصحاب ان ولوج الروح في الجنين اربعة اشهر او مثلها [illegible] الفرق في الحكم بين [illegible] السقط اذا ولد [illegible] الصلوة عليه [illegible] لا يجب الصلوة عليه لا [illegible] سنين يجب الصلوة عليه حتى يبلغ [illegible] الفقهاء يجب الصلوة عليه [illegible] اجماع الفرقة [illegible] اربعة اشهر يجب غسله ويدفن بدمه وان كان لاربعة اشهر فصاعدا غسل [illegible] اجماع الفرقة [illegible] الاول والثاني [illegible] عند اربعة اشهر [illegible] الا [illegible] السقط اذا استكمل شهور اربعة وهو مذهب [illegible] ابو حنيفة ومالك [illegible] ويدفن [illegible] الملائكة غسلت آدم [illegible] فلو كان [illegible] ولوج الروح قبله [illegible] الموت عند [illegible] الشهور الاربعة [illegible] ثبوت الجنوح [illegible] المراد [illegible] ثبوت الجنوح [illegible] الروح للجنين [illegible] ثبوت الجنوح للجنين [illegible] اربعة اشهر [illegible] بخصوصه [illegible] يجب غسل [illegible] اربعة اشهر [illegible] سعيد بن المسيب وابن سيرين [illegible] عند اربعة اشهر [illegible] غسل وقال ابو حنيفة ومالك [illegible] الا ان [illegible] الحكم الجنوح [illegible] الارث [illegible] الشافعي [illegible] الارث [illegible] حال الموت [illegible] نطفة [illegible] السقط اقل من اربعة اشهر لم يغسل [illegible] وهو مذهب العلماء كافة الا ابن سيرين [illegible] السقط [illegible] اربعة اشهر يجب غسله

الغسل

الغسل لانه لا يبقى بعد الموت [illegible] بعد [illegible] اربعة اشهر ثم يجب غسل [illegible] اما السقط [illegible] المراة [illegible] اربعة اشهر [illegible] وقد ذهب اكثر اهل العلم الى وجوب غسل السقط اذا تم له اربعة اشهر [illegible] اربعة اشهر [illegible] الروح [illegible] الاحكام والسقط [illegible] اربعة اشهر لا يجب [illegible] فانه لا يبقى [illegible] ثم يجب غسل [illegible] اربعة اشهر [illegible] اربعة اشهر [illegible] الجنوح [illegible] اربعة اشهر [illegible] وكذا من [illegible] اربعة اشهر [illegible] يجب الغسل [illegible] وصحح [illegible] الاصحاب [illegible] عدم الجنوح [illegible] والمحصل [illegible] الاول ان ولوج الروح في الجنين انما هو بعد انقضاء خمسة اشهر وعشرة ايام وعشرين يوما وهو الظاهر من صاحب الجامع [illegible] ولوج انما هو [illegible] عشرين يوما [illegible] ان يكون [illegible] الاستصحاب [illegible] الثاني انه بعد انقضاء خمسة وهو الظاهر من شيخ الصدوق في الفقيه [illegible] الثالث ان ولوج الروح [illegible] الجنين لاربعة اشهر وهو [illegible] والنهاية والاحكام والتذكرة [illegible] اربعة اشهر [illegible] اربعة اشهر يجب غسله [illegible] ولوج الروح [illegible] اربعة اشهر [illegible] الرابع ان نفخ الروح بعد انقضاء شهرين يوما [illegible] الكلام في [illegible] الاقوال المذكورة [illegible] الاستدلال [illegible] عدم الجنوح [illegible] بالقضاء الى ان [illegible] الحادث [illegible] ستة اشهر [illegible] سليمان بن صالح عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان في النطفة عشرين دينارا وفي العلقة اربعين دينارا وفي المضغة ستين دينارا وفي العظم ثمانين دينارا فاذا كسي اللحم [illegible] الاستهلال [illegible] ستة اشهر [illegible] الصدوق [illegible] ابي شبل [illegible] يونس الشيباني [illegible] ابا عبد الله [illegible] متخضخضة بالدم [illegible] اربعين [illegible] السقط [illegible] الاشهر [illegible] الدية [illegible] الاول [illegible] الاستهلال [illegible] الثاني [illegible] بن عقبة [illegible] اربعة اشهر [illegible] اربعة اشهر [illegible] الاسناد [illegible] المراد [illegible] السقط [illegible] يغسل ويحنط ويكفن ويدفن وان لم يكن [illegible] اربعة اشهر انتهى

[illegible] ان العلل انما هو [illegible] لا يكون الا بعد نفخ الروح ثم اعلم ان الحديث و سنده في [illegible]

الفقيه هكذا [illegible] عن ابي شبل [illegible] يونس الشيباني [illegible] قلت له فان النطفة خرجت [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible] جواب [illegible]

سؤال [illegible] جواب [illegible]

سؤال [illegible] جواب [illegible]

علی سبیل الاحتیاط مثل اینکه طفل رضیع باشد یا دو سه سال [illegible] باشد مشکل است لکن حکم ببطلان آن نمی‌توان کرد [illegible] تزویج
بشود بالحکم شود بر اینکه والد طفل [illegible] مشکل است لهذا احتیاط در [illegible] مفتی این است که [illegible]
شود در تزویج [illegible] سؤال مشهور آنست که نعوذ بالله مادر و خواهر مفعول [illegible] حرام است بیان فرمایند که هرگاه خواهر
پدری و مادری نباشد یا خواهر پدری تنها باشد یا مادری تنها باشد یا خواهر رضاعی باشد [illegible] صورت دارد [illegible] حکمش مثل
خواهر است [illegible] حلال است یا اینکه این خواهر را [illegible]
[illegible] جواب [illegible] خواهر پدری و مادری باشد
یا پدری تنها یا مادری تنها [illegible] حرام است تزویج اخت مفعول خواهر پدری و مادری باشد یا پدری تنها یا مادری تنها
[illegible] اخت رضاعی هم حرام است [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] رضاع [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]

بنا بر

بنا بر [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]

در سؤال [illegible]

زوجه نباشد دفع [illegible] وجود باطل بچه بکر منکوحه شد **سؤال** آیا دخول بزوجه اجنبیه [illegible] که شرح میکند ادخال
تمام حشفه است چنانچه دخول موجب اشتغال ذمه بتمام مهر [illegible] و دیگر احکام [illegible] شده اند ادخال تمام حشفه است
یا ادخال بعض حشفه موجب حرمت ابدی میشود چنانچه در [illegible] ادخال را صادق بر ادخال بعض حشفه دانسته اند **جواب** اولا
دخول بزوجه اجنبیه که عبارت از زنا بوده باشد موجب حرمت نمیشود مگر در صورتیکه آن زوجه ذات بعل باشد یا در اثنای عده
بلکه ظاهر این است که [illegible] موجب حرمت ابدی میشود [illegible] در صورتی نیست که ادخال حشفه کرده باشد ظاهر این است
که ادخال بعض حشفه کفایت در این باب میکند [illegible] موجب حرمت ابدی میشود و هو العالم باحکامه **سؤال** مردی حالا چهارده سال
که مجنون شده اکثر اوقات در خرابها بسر میبرد [illegible] اگر چه [illegible]
و برهنه روز و شب [illegible] زوجه او را اختیار فسخ عقد
که سابق بر عروض این حالت [illegible] دارد یا نه **جواب** آنچه [illegible] اگر این جنون قبل از عقد بوده باشد بی
اشکال اختیار فسخ عقد نکاح [illegible] زوجه [illegible] فسخ عقد [illegible] و اگر بعد از عقد [illegible]
شده باز ظاهر این است که زوجه میتواند فسخ نکاح خود نماید [illegible] مولینا الکاظم ع عن امرأة بکر [illegible] فی عقله
بعد ما تزوجها او عرض له جنون قال لها ان تنزع نفسها منه ان شاءت [illegible] السند [illegible] بالشهرة و هو العالم
سؤال صغیره [illegible] عقد [illegible] تزویج [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] معلوم [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سؤال** زید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سؤال**
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ما بین فقها [illegible]
[illegible]
[illegible]
بوده باشد **سؤال** زید صبیه عمرو را بعقد نکاح خود در آورده [illegible]

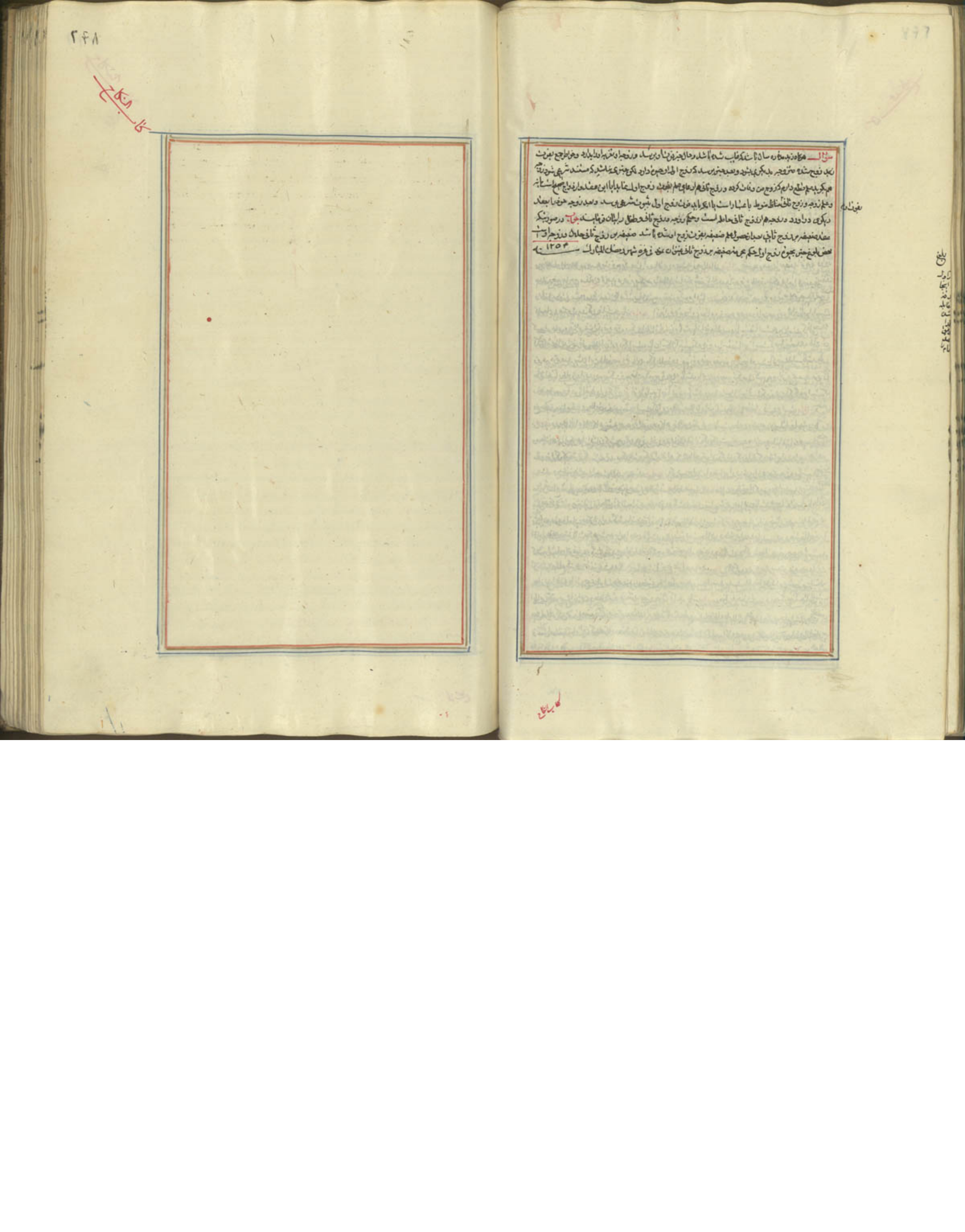
بوده

کتاب النکاح

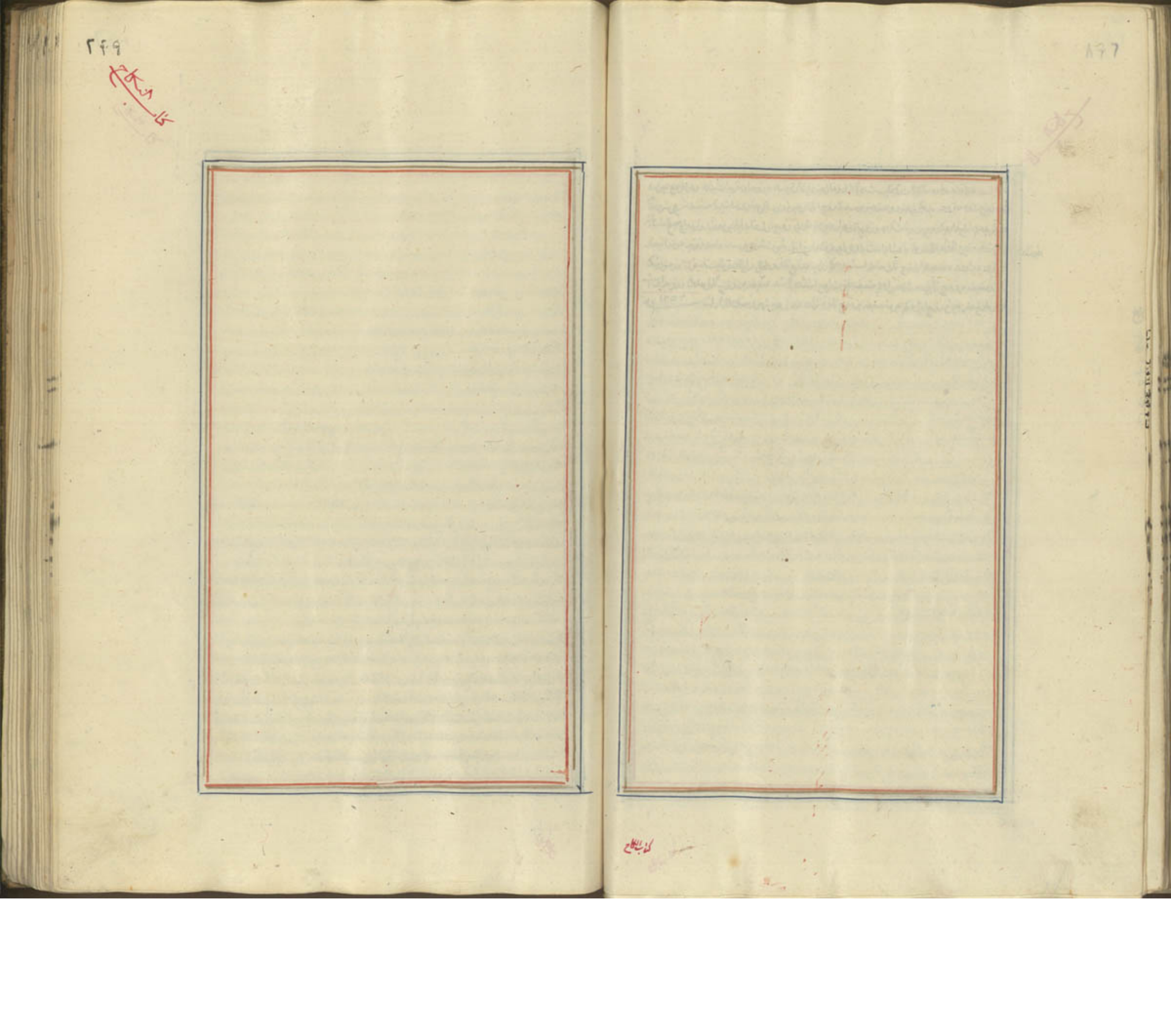
بوده و بعد از انقضای مدة [illegible] الحال [illegible]
زوج [illegible] **جواب** [illegible]
مشکل است [illegible] این است که [illegible] نصف [illegible] این است که زوج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] بعد از انقضای مدة چهار ماه و ده روز [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** زید

دو زن داشت یکی از آنها فوت شده و از آن متوفیه دو پسر مانده یکی بزرگ و دیگری شیرخواره طفل شیرخواره در نزد زوجه ثانیه بود
[illegible] شیر خورده و رضاع شرعی بعمل آمده آیا برادر آن طفل مرتضع همشیره زوجه ثانیه را میتواند بنکاح خود در آورد یا نه
جواب همشیره مرضعه خاله رضاعیه آن طفل مرتضع میشود و اگر چه خاله رضاعیه برای طفل حرام است لکن برادر آن طفل [illegible]
که خواهد او را تزویج کند [illegible] تزویج [illegible] در صورتیکه [illegible] نباشد لا نسبا و لا رضاعا عیبی [illegible] و هو العالم سؤال
[illegible] جواب [illegible] لکن هرگاه [illegible]
رضاع [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال شخصی زن برادر خود را تزویج کرده و از آن [illegible]

برادر این شخص [illegible] جواب تزویج کردن زوجه
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]



سؤال هرگاه زید مدت ده سال یا بیشتر غایب شده باشد و حال خبر فوت او برسد و زوجه او [illegible] و خواطر جمع [illegible]
بعد زوج شده منزوجه به دیگری بشود و بعد خبر برسد که زوج اول او حیات دارد لکن خبری [illegible] باشد که مستند شرعی نشود و هم
هم بکر [illegible] قطع دارم که زوج من وفات کرده و زوج ثانی هم ادعای علم [illegible] زوج اول [illegible] با این عقد ازدواج صحیح است یا نه
و علم زوجه و زوج ثانی مناط منوط با عبارات یا اینکه باید فوت زوج اول بثبوت شرعی برسد و بعد زوجه خود را بعقد
دیگری در آورد و نتیجه هم از زوج ثانی حامله است و حکم زوجه و زوج ثانی و طفل را بیان فرمایند جواب در صورتیکه
عقد [illegible] بر زوج ثانی بعد از حصول علم [illegible] بفوت زوج اول شده باشد [illegible] بر زوج ثانی حلال و ولد هم از او
[illegible] زوج اول حکم [illegible] زوج ثانی [illegible] فی غره شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۵۴



كتاب الطلاق

سؤال هرگاه ضعیفه ... [illegible] ... طلاق از زوج خود گرفت و زوج ضعیفه خود را مطلقه نمود ... [illegible]

... جواب ضعیفه ... [illegible] ... سؤال ... [illegible] ... جواب ... [illegible] ... سؤال ... [illegible] ... جواب ... [illegible]

[illegible]



[illegible]

بعد از طلاق سه ماه است بعد از انقضاء سه ماه شوهر مبتلی بعود این عدد صورتی است که بعد از طلاق سه ماه حیض نکند و
حیض نه بیند واما اگر اتفاق افتاد در ماه اول یا ثانی یا ثالث حیض ببیند در این وقت اکتفا با انقضاء سه ماه نمی توان نمود بلکه
لازم است در انقضاء عده ملاحظه سه قرء نماید بحول حیض ثالث عده منقضی میشود یا نه ماه میکند و بعد از انقضاء نه
نه ماه سه ماه عده بدارد بجهة عدم یقین مطلقه یا انقضاء سه ماه است بعد از طلاق واین در صورتی است که در این
نه ماه سه حیض نه بیند المستند فیما ذکر قوله عم فی الصحیح لا ینبغی للمطلقة ان تخرج الا باذنه حتی ینقضی عدتها ثلثة قروء
او ثلثة اشهر ان لم تحض وقوله عم فی الحبلی ان كانت شابة مستقیمة الحیض فلم تطمث فی ثلثة اشهر الا حیضة ثم ارتفع طمثها فلم تدر
ما رفعها فانها تتربص تسعة اشهر من یوم طلقها ثم تعتد بعد ذلك ثلثة اشهر ثم تتزوج ان شاءت لكن اشكالی در این مقام پیدا
میشود بیان آن این است که اعتبار تسعة اشهر چنانچه مصرح [illegible] از عبارات نمیباشد جهة آنست که احتمال حمل منتفی شود بعد از آن
سه ماه عده بدارد واین احتمال در بعض افراد منحصر نیست مثل اینکه بعد از وقوع سه ماه نا [illegible] کرده باشد بعد از آن
طلاق گفته باشد در این صورة هرگاه بعد از طلاق [illegible] سه ماه حیض نه بیند ونگوئیم که لازم است نه ماه تامل
نماید این نه ماه تامل نماید این نه ماه با انقضاء سه ماه قبل از طلاق دوازده ماه میشود ونهایت مدت حمل [illegible] دوازده ماه نمیرسد کما هو
المستفاد من الموثق المرأة الشابة التی تحیض مثلها طلقها زوجها ویرتفع طمثها ما عدتها قال ثلثة اشهر الحدیث سؤال ضعیفه
در حباله شخصی بوده سه مرتبه او را عقد نموده و طلاق گفته بعد از طلاق سیم ضعیفه مذکوره با شخص دیگر مزوجه شده وحال زوج اول
میل دارد او را بنکاح خود در آورد یا نه جواب محلل شرط است بنکاح دائمی وبعقد انقطاع موجب تحلیل نمیشود باتفاق علما
لقوله تعالی حتی تنکح زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما وطلاق مختص است بعقد دائم پس محلل آنست که زوج ثانی نکاح است
که قابل طلاق باشد و آن عقد دائم است نه انقطاع سؤال زید زوجه خود را که [illegible] بود طلاق گفته سه روز پیش از آنکه طلاق
واقع شود اتفاق افتاده بعد از آن شوهر با [illegible] ضعیفه را بعقد دائمی یا طلاق [illegible] صحیح است یا نه جواب اگر
[illegible] واقع بوده باشد یعنی قبل از طلاق سه روز وقوع شده باشد و بعد از وقوع حیض ندیده باشد چنین طلاقی
باطل است بلکه اگر ضعیفه را زوج او خواهد طلاق بگوید پس اگر بعد از وقوع حیض نه بیند [illegible] لازم است
از زمان وقوع [illegible] تا سه ماه منقضی شود [illegible] طلاق بگوید پس اگر بعد از وقوع وقبل از حیض وقبل از انقضاء سه ماه
او را طلاق گفته باشد طلاق باطل خواهد بود ضعیفه با زوجیت او خواهد بود عقدی که در چنین صورت شده باشد باطل
خواهد بود اگر شخص عاقد جاهل بوده [illegible] زوج اول هرگاه ضعیفه را ثانیا طلاق بگوید بعد از انقضاء
عده این شخص میتواند عقد نمود واما هرگاه عالم بوده باشد یا جاهل بوده لکن بعد از عقد دخول نموده باشد ضعیفه
با او حرام مؤبد میشود سؤال [illegible] دختر [illegible] مذکوره را [illegible] شد [illegible]
[illegible] ظاهر الصلاح [illegible] عقد شده [illegible]
که مشخص شده [illegible] صداق [illegible]
[illegible]
[illegible]
صورت [illegible] جواب چاره ندارد مگر اینکه زوج راضی شود بطلاق [illegible]
صورت [illegible] قبل از عقد عالم
[illegible] بوده باشد [illegible]
رضای زوجه [illegible] سؤال هرگاه زید زوجه خود را در حال

نفاس یا استحاضه طلاق بدهد چه صورة دارد وهرگاه در طهر بعد از نفاس یا استحاضه مطلقه سازد چه صورة دارد جواب حکم حیض
ونفاس در طلاق یکی است در همه صور یعنی که طلاق در حال حیض صحیح نیست و در حال نفاس نیز صحیح نیست و در هر جا که طلاق در حال
حیض صحیح است مثل غایب بودن زوج در حال نفاس نیز صحیح است واما استحاضه پس منافی طلاق نمیباشد بنابر این
طلاق در حال استحاضه صحیح است سؤال شخصی زوجه دائمه خود را بعد از آنکه مدة هفت ماه مواقعه اتفاق نیفتاده مطلقه
بطلاق عده نماید وبعد از آن [illegible] بوده باشد شخص دیگر او را بعقد منقطعه خود در آورده و دخول نشده
[illegible] چه صورت دارد
جواب انقضاء عدة طلاق با این نحو میشود که بعد از انقضای طهری که در آن طلاق واقع شده دو طهر دیگر منقضی شود وانقضاء طهر
آن بدخول در حیض ثالث میشود از این سند چنین ظاهر میشود که چنین نشده بلکه عقد انقطاع در اثنای طهر ثانی یا اثنای حیض
ثالث شده اگر چنین است چونکه مفروض این است که دخول نشده است بنابر این ضعیفه مفروضه بر این شخص که او را بعقد
انقطاع عقد نموده حرام مؤبد نمیشود سؤال زید شخصی را وکیل نموده که زوجه منقطعه او را مطلقه سازد و هرگاه
زوج [illegible] مصالحه نماید [illegible] ایام عده و بعد از آن هم شخص وکیل [illegible]
[illegible]
[illegible] مصالحه صحیح است [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اجلهن [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]

اجلهن

بالصلح الباتة خلافاً للشیخ المخالف وهم چنین مرض فی انجناب را از فهاکتاب در بحث بیع فضولی راجا که مبیع را بکوید جمع هر یک است
کلام علی البایع اذا لم یحصل له نفع فی معامله و مع صحة اشکال دارای مطالع خود لم رهرد و گشته معروض شد که بیان فرمایند **جواب** مراد
ان مرحوم اعلی الله مقامه و رفع فی الفردوس مکانه از عبارة اولی آنست که هر گاه کسی ضعیفه را بعقد متعه در حبالهٔ خود در آورده باشد بعد
معین بعد از انقضاء مدت در اثناء عده آن ضعیفه هم شیره او را بعقد خود میل بند در آورد نظر به اینکه زن در عدهٔ انقطاع مثل زوجه
مطلقه منحصر بعده رجعیه نیست بلکه مثل زوجه مطلقه بعده طلاق باین است چنانچه هر گاه کسی زوجه خود را طلاق گوید بطلاق
باین چنانچه در اثناء این عده مطلقه بطلاق باین عقد اخت او جایز است هم چنین است عقده در عده انقطاع خلاف در این از قول
فرموده اند مرحوم شیخ صدوق است در فقیه که فرموده است اخت زوجه منقطعه در اثناء عده انقطاع مثل اخت مطلقه است در اثناء
عده رجعی قبل از انقضاء عده رجعیه چنانچه تزویج اخت او جایز نیست تزویج اخت منقطعه قبل از انقضاء عده اخت او هم جایز نیست
و این قول ضعیف است و اما عبارت ثانیه پس مراد این است که مشتری بعقد بیع فضولی رجوع و مطالبه ثمن می نماید از بایع فضولی
از بایع ظاهر عبارت این است که کل اجزاء که ملک کسی از مشتری میل یا مطالبه نموده است ثمن را که قبض کرده و مخارج که به
مشتری عاید شده مسلم است و اما مطالبه عوض منافع که مالک از مشتری اخذ نموده پس مشتری تسلط داشته باشد از بایع
مطالبه عوض آن نماید بسیار مشکل است و اما فوائد رفع الله درجته هذا ازاله محصل آنچه قول این است تسلط مشتری به مطالبه
ثمن و عوض از بایع در صورتی که نفعی از آن مبیع به مشتری عاید نشده باشد بلکه حصول نفع مطالبه از بایع مشکل است لکن
این در نظر حقیر بعد از اشکال نظر به اینکه این نفع با آن مبیع است باتفاق اگر از آن مبیع حاصل شده باشد متحصل است
مال مالک خواهد بود لازم است تسلیم او نماید این عوض منفعتی مشتری که تسلیم بایع شده مقبول نشده اگر عین آن مبیع متحصل عوض است
متحصل است متحمل عوض خواهد بود **سؤال** هر گاه زید والد زوجه خود را وکیل نماید که بعد از آنکه اراده نماید که زوجه خود را از دار
السلطنه اصفهان به ولایت دیگر ببرد آن والد زوجه خود را از حقوق او مطلقه بطلاق خلع نماید یا در این صورت که وکالت مجز
را بجا طلاق خلع شده است عمرو والد زوجه مذکور بعد از آن اراده زید اخراج زوجه خود را از دار السلطنه کرده مطلقه نماید
جواب این مطلب که چرا زوجه نجیبه در وکالت و خلع بوده نه مذهب بنا نبود لکن آن این حیثیت که وکالت در این خصوص که طلاق خلع
او را مطلقه نماید صحیح است نظر به اینکه طلاق خلع به صورتی که از قبل زوجه است و اینجا مذکور در اینجا شده این مطلب که منم
اراده سبب وقوع این از قبل است چنین چیزی طلاق خلع نیست پس وکالت این خصوص صحیح خواهد بود اگر ابتدا **سؤال** شخصی
زوجه خود را مطلقه نموده بطلاق رجعی بعد از آن محول الرجع خود را صلح نمود با ضعیفه بعد از ایام عده بعد از آنکه در اثنای عده
رجوع نموده بعد از انقضای عده آن ضعیفه به دیگری شوهر نموده حال این ضعیفه زوجه زوج ثانی است یا اول **جواب** نبغی
لکن جواب هذا السؤال یستدعی رسم مقدمات **الاولی** فی فقه حال النقل حیث جابر بین المسلمین الا صلحاً احل
حراماً او حرم حلالاً نقول ان هذا الحدیث علی هذا اللفظ مروی من طرقنا و اما هو من طرق العامة قال فی المسالک
من طرق العامة عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وآله قال الصلح جائز بین المسلمین الا صلحاً احل حراماً و حرم حلالاً لا فی
الحدیث المذکور مع هذا الذیل غیر موجود من طرقنا و انما ورد فیها ورد من انه مطلق و بین فی الصحیح عن حفص بن
البختری عن ابی عبد الله قال الصلح جائز بین الناس و اما ذیله عن الذیل المذکور و لعل وجهه هو ان کل صلح یوجب تحلیل الحرام
و تحریم الحلال لو صح انه یوجب انتقال الصالح عنه من المصالح الی المصالح له و انتقال المصالح به من المصالح له الی المصالح و حرمة
المصالح فی المصالح عنه کان قبل الصلح حلالاً و محرم بعده کما انه کان تصرف المصالح له به حراماً قبل عقده و بعده و کذلک انما هو
بالصلح و هکذا الحال فی المصالح به لکن یحکی ما ذکره الحل الصلح ما کان حراماً کما انه حرم ما کان حلالاً فلا فعل هذا یلزم من
مشروعیة الصلح الغاؤها و لعل الوجه فی اعراضهم عن الذیل المذکور کما هو کذلک ان الاصحاب انهم لم یعتنوا بالقبول داده

بقی

وابوه شیخنا الصدوق فی الفقیه فی باب الصلح قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله البینة علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه و الصلح جائز
بین المسلمین الا صلحاً احل حراماً او حرم حلالاً و یمکن ان یقال ان معناه ان المراد منه الیقین علی التحریم فی متعلق الصلح بان یکون معناه
کل صلح جائز الا ما یحرم الحل بمقتضاه الا الصلح الذی او تصرف المصالح فی مقام تحلیل ما دل الدلیل علی تحریمه علی سبیل الدوام کالصلح علی
الزوج شیئاً عن الاستمتاع بالزوجة لغیره فان الدلیل قائم علی حرمته ذلک و کالصلح من مال مع مالکه بما ان کان مغتاله بحیث لا یجوز للمالک
بحیث لو علم به لم یرض بالصلح او الصلح الذی امضی المصالح فی مقام تحریم ما دل الدلیل علی عدم امکان تحریمه کالصلح لو فرض علی ان
لا ینتفع بماله و سلط علی الاجتناع منها بالجماع و الملامسة و التقبیل و الملاعبة و تعریضها و مصالحها علی ان لا ینتفع منها بمعنی ان یحرم
علیه الانتفاع منها و مقتضی ذلک لزم او حرم حلالاً لا عدم امکانه بل انه کیف یمکن الحکم بعدم امکانه و عدم جوازه مع انه ثابت فی نذره
کالصلح عن حق القسم ملخصاً ان الصلح هنا انما هو لاسقاط الوجوب لا لاسقاط الجواز و اثبات التحریم و لهذا یجوز له الاقدام بمقتضی
القسم مع تحقق المصالحة و اسقاطه کما لا یخفی **الثانیة** فی ان الحق الذی للزوج علی المرأة من التسلط علی الانتفاع ببضعها و للمصاحبة
معها و تقبیلها و لمسها و الملاعبة معها و غیرها هل یمکن اسقاطها بصلح و غیره ام لا و فیه تفصیل یحتاج الی تحقیق الائمة و المتتبع لها حق الا و لا
یمکن ذلک بمعنی انه یوجب ان یکون علی وصف الوجوب لا انه مع ذلک یمکن للزوج اسقاط الحقوق المذکورة الی علیها حتی
یحرم علیه قبلها و علیه منها و النظر الیها و هکذا و اما الثانیة فیمکن لذلک اما عدم الامکان فی الاول فلوضوح ان وصف الوجوب
ما هو من لوازم المذکورة و تخلف اللازم من الملزوم من الامور المستحیلة فلا یمکن للزوج اسقاط الامور المذکورة عن زوجتها بمعنی ان یکون
وصفاً للزوجیة باقیة و یحرم علیه الامور المذکورة و اما الجواز فی الثانیة فلانه مما یدل علیه جملة من النصوص المعتبرة کالصحیح المروی
فی الفقیه عن ابن رئاب قال کتب الیه اسأله عن رجل تمتع بامرأة ثم وهب لها ایامها قبل ان یفضی الیها او وهب لها ایامها
بعد ما افضی الیها هل له ان یرجع فیما وهب لها من ذلک فوقع لا یرجع و ما رواه فی باب ایضاً مسنداً عن ابان بن تغلب
قال قلت لابی عبد الله جعلت فداک الرجل یتزوج المرأة متعة و جعل لها شیئاً ثم یقع فی قلبه فیحب ان یکون شرطه اکثر من
شهر فهل یجوز ان یزید فی اجرها و یزداد فی الایام قبل ان تنقضی ایام الشرط فقال لا لا یجوز شرطان فی شرط قلت کیف یصنع
قال کیف یتصدق علیها بما بقی من الایام ثم یستأنف شرطاً جدیداً محل الخلاف فیه هو علی الهبة و لا یخفی علیها انه لا یمنع الهبة الا ایام
الباقیة و المراد منها ما یستحقه منها بالعقد من منفعة البضع و الملامسة و غیرها فی بقیة الایام و هذا المطلب هو ما اتفق علیه
کلمات الاصحاب حیث ذهب معظم الی ان الرجل ان یتجدد المدة قبل انقضاء الاجل فطریق ذلک ان یهب لها ما بقی علیها
من الایام ثم یجدد العقد بالحدیث المذکور و فی النهایة اذا انقضی اجل المتعة جاز له ان یعقد علیها عقداً مستأنفاً فی الحال
فان اراد ان یزید فی الاجل قبل انقضاء اجلها لم یکن له ذلک فان اراد فلیهب لها ما بقی علیها من الایام ثم لیعقد علیها
ما شاء من الایام فعلی ذلک لا شبهة فی ان دائرة الصلح اوسع من دائرة الهبة فاذا امکن اسقاط التسلط الذی للزوج علی الزوجة
المتمتع بها و سلبه لاستحقاق منها بالهبة جاز ان یکون بالصلح بطریق اولی کما لا یخفی و السر فیه ان العقد بین المتعاقدین
اوجب العلاقة بینهما لکل منهما الدوام و الانقطاع المقتضیة للتسلط علی الانتفاع ببعضها و تقبیلها و لمسها و غیر ذلک منه فی مدة
الشرعیة بانقضاء المدة تلک العلاقة فی الطلاق عنها فی الانقطاع بالقضیة بان المرتفع به تلک النفس **الثالثة** ان الطلاق لا ینافی
الشرعیة لازالة الزوجیة التی اوجبها العقد فالطلاق المستجمع للشرائط اوجب خروج الزوجة من الزوجیة فلا تکون الزوجة
المطلقة قبل الطلاق زوجة حقیقة و جواز الرجوع فی بعض المواضع الی الاجل لا یوجب بقاء الزوجیة حقیقة **والکامل** انه لا یخفی
فی صیغة الطلاق بین کون المطلقة غیر مدخول بها او باشتر و غیرها انما الاول لا یوجب خروج الزوجیة فلا یکون الا بعد
الدخول بها التی لم یکن باشر کان غایته ان الباب ان الشرع اباح الزوج و سلطه علی الرجوع فی العدة فی بعض المواضع و ذلک
لا یوجب کون الزوجة المطلقة قبل الرجوع زوجة حقیقة و عرفه ما الدلیل علیه مع ظهور احکام الزوجیة و یجعلهن احق برد هن



ومنها الموثقة المروية في الباب عن علي بن ابي حمزة قال سالت ابا الحسن عليه السلام عن قول الله عز وجل وان امراة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا

فقال اذا كان كذلك فهم بطلاقها فقالت له امسكني وادع لك بعض ما عليك واحللك من يومي وليلتي حل له ذلك ولا جناح عليهما [illegible]

الفقيه باسناده الى الفضل بن صالح عن زيد الشحام عن ابي عبد الله عليه السلام ومنها الموثقة المروية في الباب ايضا عن ابي بصير عن ابي عبد الله

قال سالته عن قول الله عز وجل وان امراة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا قال هذه تكون عنده المراة لا تعجبه فيريد طلاقها

فتقول له امسكني ولا تطلقني وادع لك ما على ظهرك واعطيك من مالي واحللك من يومي وليلتي فقد طاب ذلك كله [illegible]

[illegible]

[illegible]



هو الثانى المجهول فيلزم الغرر فيفسد المصالحة واما اذا صالح الزوج زوجتها عن الحق الثابت له عليها بترك نفقتها او اسقاطها
نفقتها اللازمة عليه فلا وجه للقول بفساد المصالحة بالجهالة النفقة لا اشتغال الذمة بترح ... كما لا يخفى على من تامل ... اما لو كان فى
تحقيق الحال فى ذلك بسط ... ايراد ما خرج عن النص والسلام ثم الاشارة الى تحقيق الحال فى ذلك فنقول روى ثقة
الاسلام ... فى الصحيح عن الحلبى عن ابى عبد الله عليه السلام فى الرجل طلق امرأته او اختلعت او بانت اله ان يتزوج باختها قال فقال اذا
برئ عصمتها ولم يكن عليها رجعة فله ان يخطب اختها وفى الصحيح عن محمد بن اسمعيل بن بزيع عن محمد بن الفضيل عن ابى الصباح الكنانى
عن ابى عبد الله عليه السلام قال سالته عن رجل اختلعت منه امرأته اجل له ان يخطب اختها قبل ان تنقضى عدتها قال اذا برئت عصمتها
ولم يكن له رجعة فقد حل له ان يخطب اختها فنقول ان جواز خطبة اخت المطلقة فيهما معلق ببراءة عصمة الزوج وعدم
تمكن الزوج من الرجعة وهو اعم من ان يكون عدم تمكنه من الرجعة بالاصالة او باعتبار العارض والمفروض فيما نحن فيه انه غير
متمكن من الرجعة لاسقاطه حقه بالمصالحة فينبغى ان يحكم بجواز تزويج الاخت والمانع يقول بمنع العموم بحيث يشمل ... لعدم
ما نحن فيه اذ المتبادر ظاهرة ارادة النفى الماضى فيكون هذا ... ان جواز خطبة اخت المطلقة معلق فى الصحيحين بان لا
يكون له عليها رجعة اصلا وهو منتف فيما نحن فيه للقطع بثبوت حق الرجوع له عليها قبل المصالحة كما هو المفروض ومقتضى
تعليق الحكم على الشرط انتفاؤه عند انتفائه ومقتضاه الحكم بعدم جواز التزويج ولو بعد المصالحة كما لا يخفى ثم لو تقدير الاغماض
عن دعوى الظهور فنقول ان الاحتمال يكفيه المقام للقطع بعدم الجواز قبل المصالحة لكن يشك فى بقائه بعده فمقتضى
الاستصحاب هو الحكم بالبقاء كما لا يخفى على المتامل و**الحاصل** ان المناط فى عدم جواز العقد على اخت المطلقة فى
العدة اما عدم امكان الرجوع حين العقد او ... وعلى الاول ينبغى الحكم بالجواز بخلافه على الثانى وحيث ... فى
مقتضى الصحيحين المذكورين هو الثانى تبين ان المختار هو الثانى واما النفقة فحكمها حكم التزويج بالاخت بمعنى انه
كما لم يختلف حال التزويج بالاخت فى ايام العدة قبل المصالحة وبعدها فالتحريم ثابت فى الحالين كذا لا ينبغى ان يختلف
الحال فى النفقة فى ايام العدة لو لم تسقطها بالمصالحة وحينئذ يجب على الزوج انفاقها ولو بعد اسقاط حق الرجعة او لا لان
وجوب النفقة تابع لامكان الرجوع فعند انتفائه لم يجب احتمالان وجه الوجوب هو الاستصحاب بناء على ان الانفاق كان
ثابتا فى حقه واجبا عليه قبل اسقاط حق الرجوع فمقتضى الاستصحاب بقاؤه على حاله ووجه العدم الحصر المعلوم مما رواه
شيخنا الصدوق فى الفقيه باسناده عن موسى بن بكر عن زرارة عن ابى جعفر عليه السلام قال المطلقة ثلثا ليس لها نفقة على زوجها
ولا سكنى انما ذلك للتى لزوجها عليها رجعة بناء على ان المستفاد منه ان ... وهو وجوب النفقة على الزوج
للزوجة التى لزوجها عليها رجعة وعليه ... عدم وجوبها للتى ليس لزوجها عليها رجعة وهو اعم من ان يكون انتفاء الرجعة فيه با
لاصالة كالمطلقة بالطلاق البائن او بالعرض كما فيما نحن فيه والثانى اقوى ويؤيده ... الاطلاق فى صحيحة زرارة المروية
فى ... عن مولينا الباقر عليه السلام وعليه نفقتها والسكنى ما دامت فى عدتها **واما الثالث** اى ثبوت التوارث بينهما فيما اذا اتفق الموت
فى اثناء العدة لو مع اسقاط حق الرجوع بالمصالحة او عدمه فنقول بثبوت التوارث مع بقاء حق الرجوع فيما اذا كان
الموت فى اثناء العدة مما لا ريب فيه ولا شك يعتريه كما هو فيما اذا كان بعد انقضائها واما الكلام فيما اذا اتفق
الموت بعد اسقاطه فى اثناء العدة والذى يمكن ان يستدل به على اثباته هو الاستصحاب لكن فيه تامل لا يخفى على المتامل
ويمكن الاستدلال لاثبات المرام بصحيحة زرارة المنقولة فيها وهما يتوارثان حتى تنقضى العدة بناء على ان اطلاقه يقتضى
التوارث بينهما ولو لم يكن له عليها رجعة خرج ما دل الدليل على خروجه عنه اى الطلاق ... بقى الغير مندرجا
تحت العموم فينبغى المصير الى مقتضاه ويؤيده ثبوت التوارث بينهما فيما اذا كان الطلاق رجعيا فيما اذا مات
احدهما من غير رجوع الزوج الى زوجته فيما اذا ... لم يرجع عليها ... الامر كذلك فيما اذا كان الموت مع اسقاط

الرجوع ويتوجه عليه ان التمسك بقوله عليه السلام وهما يتوارثان الى اخره انما يتم فى المقام اذا امكن التمسك بالاطلاق وهو غير معلوم
بل غير صحيح **تنقيح** الامر فى ذلك يستدعى ايراد ما تقدم عليه وما ... ضرورة ... على ما يلزم منهما فنقول
ان الحديث هكذا له عليه نفقتها والسكنى ما دامت فى عدتها وهما يتوارثان حتى تنقضى العدة وهو مروى فى الفقيه ايضا لكن
... هكذا روى عن الائمة عليهم السلام ان ... وعلى المطلق ... نفقة المرأة والسكنى ما دامت فى عدتها وهما
يتوارثان حتى تنقضى العدة ومقتضى الاطلاق ... كان ما تقدم لكن المتبادر ... مشروط بانتفاء المقيد وهو
فيما نحن فيه موجود وهو ما ... عليه ما رواه شيخنا الصدوق باسناده الى موسى بن بكر ... عن موسى بن بكر عن زرارة
عن ابى جعفر عليه السلام قال المطلقة ثلثا ليس لها نفقة على زوجها ولا سكنى انما ذلك للتى لزوجها عليها رجعة ...
فى ... لكن ... الحديث ... والسند ... الى موسى بن بكر ...
... ان مقتضى الحصر ... ان المطلقة التى لزوجها عليها رجعة ...
... المرجع ... نفقتها ... وعليه نفقتها ... المرأة فيما ذكره شيخنا الصدوق ... وعلى المطلق ... نفقة
المرأة ... ان يكون ... المطلق نفقة المطلقة التى لزوجها عليها رجعة ... وهما يتوارثان فى
... ان ... المطلق والمطلقة التى لزوجها عليها رجعة يتوارثان ... التمسك ... ثبوت التوارث فيما لو لم يكن له عليها رجعة ولو
باعتبار المصالحة واما الاستناد بما ذكر من التايبد ... الى القياس والقياس عندنا باطل ...
... احدهما بالنسبة الى ... بالاضافة الى ... اما الشرط فى ...
فيه ... ثبوت الحكم فيه ... وحدث ... واما فى ...
يكون فيه مانع من ثبوت الحكم فيه ... فلو وجد فيه المانع لم يكن ... بالمنع ويمكن ان
يقال بانتفاء الشرط فى هذا الكلام ... الطرفين اما فى طرف ... فلو صح ان امكان الرجوع فيه الى ...
... ثبوت التوارث وهو ... الكلام ... طرف ... المفروض انتفاء حق الرجوع فيه وعدم
امكانه فيمكن ان يكون ... ويمكن التمسك لاثبات التوارث هنا بالاستصحاب لكن لا بالنظر الى السابق
بل بان بقاء التوارث ... الطلاق ثابت بالكتاب والسنة والاجماع قال ... ولكم نصف ما ترك ازواجكم
ان لم يكن لهن ولد فان كان لهن ولد فلكم الربع مما تركن ... ولهن الربع مما تركتم ان لم يكن لكم ولد فان كان لكم ولد
فلهن الثمن مما تركتم ومقتضى الاستصحاب الحكم بثبوت الحكم ... الى ان دل الدليل على الطلاق ...
العقد الثابت ... الطلاق فى الرجعى مطلقا وفيه بعد انقضاء العدة واما فيما اذا كان الموت فى اثنائها فلا ينبغى الحكم
بالثبوت ... بالاستصحاب هذا ما يقتضيه النظر ... لكن الحزم فى امثال المقام ... بالمصالحة ...
واتقى من ... فى مقام ... **تنبيهان الاول** لا يخفى ان ما ذكرنا فيما سلف من عدم جواز العقد على
اخت المطلقة انما هو مع ... اما اذا اتفق لها الموت فى اثناء العدة ... عدم ... الى انقضائها فيجوز له
العقد ... اذا مات ... العقد على اختها ... قبل انقضاء زمان ...
اذا ماتت احدى الاربع من الزوجات ... للرجل التزويج باخرى ... فصل ... المروى فى ...
عن عمار قال سئل ابو عبد الله عليه السلام عن الرجل يكون له اربع نسوة فتموت احديهن فهل يحل له ان يتزوج اخرى مكانها
قال لا حتى ... عليها اربعة اشهر وعشرا ... ظاهر ... ان العدة المذكورة ... المرأة المتوفى عنها
زوجها لا للرجل المتوفى عنه الزوجة ... شيخ الطائفة على الاستحباب ... الحسن هذا
الخبر ... على ضرب من الاستحباب لانه اذا ماتت المرأة جاز للرجل ان ينكح امرأة اخرى مكانها فى الحال انتهى كلامه

بكر مع ما الكلام فى ... بن بكير

رفع فی الخبر عادة ثالثاً فلا یخفی ان عدم جواز الرجوع للمرفوع علی الزوجة بعد المصالحة انما هو مع بقاء المصالحة وانما بالفسخ
واما بعد فسخه حتی بتقایل فلا ینبغی التامل فی الجواز ولا یعتبر بما ذکر من الاتفاق فی الموارث لاسیما اقتضاء الفسخ العود
والشکر لله وصلی الله علی اکمل من خص بالنبوة وافضل من بعث بالرسالة محمد واله واصحابه العظمة والجلالة وقد وقع تحریرها
جری به القلم فی مزرعة شیراز من مزارع کرون من محال اصفهان فی ضحوة الیوم الثانی من الاسبوع الثانی السابع من اسبوع الایام
العاشر من العشر الاول من الشهر السادس من السنة الخامسة من العشر الرابع من المائة الثالثة من الالف الثانی من هجرة اکمل
النبیین صلی الله علیه وعلی آله السلام والتحیة سؤال زید هند را بعقد دائم در آورده و مصداق معینی بعنوان مهر بدو ... ارا ملاک
معینه را بعنوان مصالحه با وصیح نموده و قبل از دخول هند را خود را وکیل نموده که مهر و ملکیات خود را بزید که زوج او باشد
مصالحه نموده و زوج در عوض زوجه نموده و مطلقه را با عوض الی الزوجه مهر و ملکیات را بزوج من بود مصالحه نموده و زوج
زوجه را مطلقه نموده حال چون طلاق قبل از دخول بوده آیا زوج را میرسد که نصف مهر را از زوجه مطالبه نماید یا نه و آنکه
و در صورت تسلط بر اخذ نمودن نصف مهر آیا حکم ملکیات نیز مثل حکم مهر است یا تسلط بر مطالبه چیزی از ملکیات را
ندارد جواب اما ملکیات که بعنوان صلح بزوج منتقل شده و زوجه از او مصالحه نموده بزوج و زوج قبل از دخول زوجه را
مطلقه نموده اشکالی نیست که زوج تسلط مطالبه چیزی از آن را ندارد نظراً الی الصلح و افتقاره الی زوجه و اما الزعم عدم
تسلط زوج بر مطالبه زوجه و انقضا قبل دال بر جواز مطالبه و اما مطالبه نصف مهر پس بکویم این مسئله منصوص بلا صورت
جنود بکمصون انجنت کمصالحه میکند بعض خود را بزوج مشروط بانکه زوج او را مطلقه نماید با این نحو که بعد من بعض خود را بزوج مصالحه
نمود و در ضمن آن شرط نموده که او را طلاق نکوید بناء در مثل اخبار صحیحه نصف المهر را اما شرط ایشم در زوج بعد از این مصالحه
او را طلاق گفت قبل از دخول صورت دیکر اینست که مصالحه مهر نمیکند بلکه بذل مهر میکند و غایت بذل را اطلاق خود قرار میدهد
مثل طلاق خلع یا بن نحو زوجه و وکیل میباید که بدا که بذل مهر را نماید بزوج او و در صورتی که زوج او را طلاق بکوید و زوج
هم همان شخص یا وکیل نماید و در صورت بذل مهر او را مطلقه نماید و وکیل طرفین چنین میکوید و کالة عن موکلی فلانة بذلت
صداقها الوقیه الا طلقها بهر و کالة عنه بهر دل ما بذلت بها طالق و صورة اولی اشکالی نیست که زوج در صورت نصف طلاق
نصف مهر را میتواند بزوجه نظر بمقتضای نصوص معتبره وارده در این مقام و اطیاف کلمات الجله اما النصوص فمنها الموثق
المروی فی باب الطلاق من الکافی فی باب طلاق الرجل قبل الدخول و فی شرح کلام المقنعة من تزویج امرأة واعطیها مهرها ودخل
بها کان لها مهر مثلها من التهذیب عن محمد بن مسلم قال سألت اباعبدالله عن رجل تزوج امرأة فاعطیها الف درهم
رد منها الیها من بعد خمسمائة درهم و رد بها علیه ثم طلقها قبل ان یدخل بها قال ترد علیه الخمسمائة درهم الباقیة
لانها انما کانت لها خمسمائة درهم فهبتها ایاها والهبة مثل ما وهبتها الصحیح المروی فی شرح عبارة المقنعة و من خلع کل
والحق ان الوجیه ان لا یتزوج علی صاحب التهذیب عن ابن محبوب عن صالح بن رزین عن شهاب بن عبد ربه قال
سألت اباعبدالله عن رجل تزوج امرأة بالف درهم فبعثت بها الیها فردتها علیه و وهبتها له قالت انا فیک ارغب من
هذا الالف هی لک فقبلها منها ثم طلقها قبل ان یدخل بها قال لا شیء لها و ترد علیه خمسمائة درهم و هو الموثق فی الباب
المذکور من الکافی مع اختلاف قلیل فی اللفظ ومنها الموثق المروی فی الموضع المذکور من التهذیب ایضاً عن سماعة قال سألته
عن رجل تزوج جاریة او تمتع بها ثم جعلته من صداقها فی حل ایجوز ان یدخل بها قبل ان یعطیها شیئاً قال نعم اذا جعلته
فی حل فقد قبضته منه وان خلاها قبل ان یدخل بها رد المرأة علی الزوج نصف الصداق وحدیث شهاب المذکور مروی
فی الباب المذکور من الکافی ایضاً وفی باب طلاق التی لم یدخل بها من الفقیه لکن السند فیه اوضح من السند الکافی و
التهذیب لانه رواه باسناده الی شهاب وطریقه الیه صحیح قال فی المختلف وما کان فیه عن شهاب بن عبد ربه فقد رویته

کتاب الطلاق

عن ابی ره عنه عن سعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن شهاب بن عبد ربه فعلی هذا یکون الحدیث
علی ما فی الفقیه صحیحاً اعلائیاً لا علی ما فی الکافی والتهذیب لان الراوی عن شهاب علی ما فیهما صالح بن رزین و ما ذکر فی توثیقه انه
کان بالاداء الاشکال فی سند الفقیه من وجه آخر بانه هو ان الراوی عن شهاب علی ما فیه هو الحسن بن محبوب من غیر واسطة
وهو بعید علی ما فی الکافی والتهذیب منه من واسطة صالح بن رزین والسند فی الکافی هکذا علی عن احمد عن الحسن
بن محبوب عن صالح بن رزین عن شهاب و فی التهذیب احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن صالح بن رزین عن
شهاب بن عبد ربه فلا یبعد سقوطه فی سند الفقیه و فی المتن ایضاً اختلاف والمتن المذکور انما هو علی ما فی التهذیب و فی
الفقیه فی الباب المذکور و سال شهاب اباعبدالله عن رجل تزوج امرأة بالف درهم فأداها الیها فوهبتها له وقالت انا فیک ارغب
فطلقها قبل ان یدخل بها قال یرجع علیها بخمسمائة درهم ومثله ما فی الکافی بتکرر عبارة الحدیث فالمعنی المذکور
علیه بما فی الجمیع واحد سؤال زوجه که در سن سیزده سال یا چهارده سال بوده باشد و حائض میشود و زوج معلوم
او را مطلقه نماید چه مقدار از زمان موقف که میکرد او را میتواند مطلقه نماید یا این فتوی مشهور است که فقها
فرموده اند تا سه ماه میان زمان موافقه و زمان مطلقه نکرده میتوان طلاق داد جواب بلی ضعیفه هرگاه بسن
من تحیض بوده و حیض نمیدید در این صورت بعد از آنکه از حین جماع سه ماه منقضی شد طلاق میتوان گفت و قبل
از انقضاء این مدت طلاق صحیح نیست سؤال زید هند را بعقد دائمی خود در آورده قبل از آن زوج بالغ زوجه و طی نموده و حامله
مسئله حرمت تزویج اخت موطوءه بوده و چند سال هند در تصرف او بوده بعد از آنکه عالم بمسئله شده با او رجوع نکرده
و مدت یک سال بعد از آن زن داده و بعد از این مدت هند مذکوره بشخصی اصدق خود را و کرده لکن بجهت صلاح دنیوی خود
که مهر شکوک در حباله نکاح اخت او نبوده است و زوج مهر او را بزوجه داده و ... طلاق داده زوجه
موطوءه نکفته لکن طلاق در ایام حیض بوده و بعضاً صلاح بعض بدون نکاه داشتن عدت منقضی گردیده
آیا احتیاط در این مسائل آن جهت زوج ثانی که طلاق او را در ایام حیض صحیح است یا نه و چونکه یکسال زوج اول او را
تصرف نموده عدت باید نکاه دارد یا نه جواب بر فرض صدق این مطلب عقد مزبور باطل و حاجت بطلاق نخواهد
بود بلکه تفریق با عدم طلاق ما بین ایشان لازم و چونکه مفروض این است که یکسال ملک عادت قبل از آنکه بعضاً
انقطاع زوج ثانی در این زوج اول با او تصرف نموده لهذا عقد زوج ثانی بر او خواهد بود و چونکه حاجت بطلاق
بوده و لهذا وقوع طلاق در حیض نیست بجاه بر فرض صدق مطالب مرقومه مفسده نیست بزوج ثانی ظاهر است
سؤال زید زوجه مدخوله خود را مطلقه بطلاق رجعی نمود در بین عده رجوع نمود و چنین تصور کرده که اتفاق
کرده از رجوع خود گذشتم آیا در این صورت زوجیت باطل است یا آنکه محتاج بطلاق ثانی میباشد و زوجه مزبوره حال
عقد میتواند در آید جواب بعد از آنکه زوج در عده رجعیه رجوع نمود حکم زوجیت بعد از رجوع ثابت میشود ضعیفه
بعد از رجوع زوجه او میشود یعنی علاقه زوجیت ما بین متحقق میگردد و لهذا آن از آن علاقه محتاج بطلاق جدید است
و بالعموم طلاق فی هذه الصورة زوجیت برقرار است سؤال زید زوجه مدخوله خود را بطلاق رجعی مطلقه نموده داخل حق الرجوع
مصالحه نموده بعد بعضی دانشمندان تدریج نوشته و بعد از کفته مورد منه شنیده که حق الرجوع قابل صلح نیست
و صلح بر این طریق صحیح نیست لهذا رجوع نموده آیا در این صورت بنا بر ملاقات عالم میتوان زوجه خود را منصرف
شود یا نه و تقلید فلان مجتهد که یکی از مسائل نموده و رجوع نموده آیا جایز است یا نه و چنانچه مطلق بکوید که من اهل
تقلید مجتهد نبوده ام و فلان مجتهد مسئله صلح مذکور را جایز نمیداند تنبیه صحیح است یا آنکه مناط قول زوج
که میکوید که عمل بقول مجتهد حی نموده ام و فتوای آن مجتهد آن است که صلح مزبور رد است جواب حق الرجوع با عنقاد این خادم شریعت

کذبتای بطلان هم

ان زوج م

مطهره نا بلا صلحت بنا بر این هرگاه زوج حق الرجوع خود را مصالحه نموده باشد اینکه فسخ مصالحه برضای زوجه نشود
زوج رجوع نمی‌تواند نمود بنا بر این مکرر نیز هرگاه زوج بتقلید مجتهدی که حق الرجوع خود را مصالحه نموده عمل بفتوای او صحیح
لازم است بعد وفات آن مجتهد یا عدول از تقلید او بقول مجتهد دیگر چنانچه که بعد مطلع شده که صحیح نیست آنچه مفروض در سؤالست
چنانچه مشخص است مطلوب از این مقام حق نباشد بلکه فعلا و وکالت از زوج بوده است پس فعل وکیل فعل موکل بوده
بر فرض تحقق وکالت آنچه مذکور شد در صورتیست که اصل صلح حق الرجوع از زوج یا از وکیل او بر وجه صحیح بوده باشد
یعنی بتقلید مجتهد حی بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد چنانچه مفروض در سؤالست که مطلوب از ما میباید که من
در این مسئله عمل بقول مجتهد میت نموده ام بر فرض ثبوت و وضوح آن نظر بعدم جواز [illegible] پس مصالحه بی صورت خواهد
بود پس حق الرجوع که خلاف عالم حال شما [illegible] زوج [illegible] بوده اند باقی و برقرار خواهد بود پس رجوع [illegible] خواهد بود
لکن از اینکه احتیاط در این خصوص در امر فروج مطلوب است احتیاط مقتضی این است با صیغه رضا [illegible] برضای او عقد
دیگر نموده باشد یا تجدید [illegible] والله العالم **سؤال** زید [illegible] سال [illegible] زوجه [illegible]
زوجه [illegible] الحال زوج دیگر اول کبیر شده [illegible] زوجه خود را [illegible]
[illegible] زوجه را بتقلید مجتهد [illegible] طلاق [illegible] تزویج نمودم و بر آن تقلید باقی هستم زوج او [illegible]
[illegible] مکلف و مقلد بوده ام والان که بالغ شده ام تقلید مجتهد [illegible] که طلاق [illegible] را باطل میداند در زوجه [illegible]
[illegible] **جواب** اگرچه مسئله محل خلاف مابین فقها است جماعتی از اجله فقهاء [illegible]
شیخ الطائفه در تهذیب و استبصار [illegible] و ابن براج در مهذب و یحیی بن سعید در جامع قائل شده اند بصحت طلاق صبی
بعد از بلوغ [illegible] ده سال [illegible] طلاق را بوضع [illegible] بجا [illegible] لکن با اعتقاد این خادم شریعت [illegible]
الاقوی [illegible] طلاق صبی قبل از بلوغ صحیح نیست و اما نظر باینکه طلاق [illegible] بتقلید مجتهدی که طلاق صبی را صحیح
میدانسته مطلقه بچنین طلاقی را تزویج نموده باشد [illegible] مطلب [illegible] باشد که مجتهد [illegible] باشد که
[illegible] و چنین باشد و این شخص هم بتقلید آن مجتهد چنین مطلقه را تزویج نموده باشد [illegible] صحیح خواهد بود زوج مطلق را
بعد از بلوغ [illegible] این شخص نیست **سؤال** شخصی [illegible] تزویج نموده [illegible]
[illegible] زوج [illegible] زوجه [illegible] حبس نموده [illegible] زوجه [illegible] زوج [illegible]
خود رفته بعد از [illegible] وکالت نامچه از جانب زوج نموده با [illegible] زوج [illegible]
نوشته بود که فلان بن فلان را وکیل در مطلقه نمودم زوجه خود [illegible] وکالت نامچه با صفهان فرستاده شده مطلقه
زوجه را طلاق گفتند و بعد از انقضای عده [illegible] تزویج نمودم چند سال در حباله خود داشتم [illegible]
[illegible] زوجه و انکار [illegible] از وکالت نامچه طلاق و کاغذ [illegible] اهالی آنجا در این حال تفریق مابین حضرت و زوجه
[illegible] زوجه [illegible] و بعد زوج [illegible] طلاق نامچه را باصفهان فرستاده تا با زوجه را طلاق گفتند و بعد از
وقوع طلاق زوج [illegible] اخبار نموده [illegible] چند سال که در میان [illegible] زوجه [illegible]
[illegible] زوجه در خانه [illegible] در خارج [illegible] **جواب** این عمل است که شیطان غالب نموده
[illegible] انسان [illegible] میکند [illegible] که انسان [illegible] و ابتلا [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] اگر این شخص [illegible] شیطان [illegible] وکیل در طلاق و این شخص
هم عالم بخلاف نباشد بعد از طلاق و انقضای عده او را عقد نموده باشد عقد او صحیح و اگر بعد از [illegible] زوج [illegible]
[illegible] وکیل این شخص اگرچه هم [illegible] باشد [illegible] طلاق [illegible] بوده در چنین صورت

کتاب الطلاق

الفنهم بر این شخص حرام ابدی است نظر باینچه مستفتی در خارج تقریر نموده که بعد از عقد دخول نموده است و اگر بمقتضای
انصاف عالم بصدق قول زوج نباشد و احتمال دهد که این زوج در انکار طلاق کاذب باشد [illegible] زوجه را واسطه
بر او نیست اگرچه نظر باینچه مفروض در استفتا است زوج بعد از انکار توکیل در طلاق او را مطلقه نموده این مفید
قول او است در انکار طلاق لکن مناط همانست که مذکور شد اگر زوج ثانی عالم باشد بصدق قول زوج اول در انکار
طلاق منفصل بر او حرام خواهد شد و اگر عالم نباشد منفصل بر او حلال خواهد بود والله العالم بحقایق احکامه

کتاب العتق

سؤال هرگاه غلامی در میان دو برادر شایع باشد و احدهما فوت شده وارث او صغیری باشد و غلام بکر برود بعد از آنکه [illegible]
[illegible] این غلام آزاد میشود جواب بلی هرگاه کسی [illegible] غلام خود را [illegible]
[illegible] ظاهر اینست [illegible] باشد [illegible] لکن [illegible] اصحاب در صورت
اختصاص [illegible] سؤال این است که غلام مشترک است میان دو نفر اگر [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه جاریه کوچک بوده باشد [illegible]
شده باشد [illegible] وارث شرعی [illegible] جاریه [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
و زوج جاریه از این مرحله اطلاع نبوده باشد آیا در این صورت جاریه [illegible] جواب
[illegible] وارث شرعی مالک جاریه [illegible]
شد [illegible] باشد [illegible] جاریه [illegible]
[illegible] جاریه بوده باشد و وارث [illegible]
[illegible] باشد [illegible] جاریه [illegible] آزاد میشود لکن [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] جاریه [illegible]
[illegible] جاریه [illegible]
[illegible] جاریه [illegible]
[illegible] جاریه از این مرحله اطلاع [illegible]
[illegible]
جاریه [illegible] سؤال هرگاه [illegible] جاریه [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] انتقال شرعی [illegible]
[illegible] انتقال [illegible]
[illegible] جاریه [illegible]
[illegible] تحلیل شرعی [illegible]
[illegible] تحلیل [illegible] جواب [illegible] موجب انتقال
[illegible] جاریه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مالک [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مالک جاریه [illegible]
[illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] تحلیل [illegible] باشد

مکروه بود بلکه شخص مشغل الیه تا نبا بر آن شخص محلل نحلیل نماید و اگر تحلیل در معامله مجحف بوده باشد چنانچه از عبارت سؤال ظاهر میشود ظاهر اینست که مالک جاریه باز تواند که جاریه را مشغول نموده باشد و خصوصا در صورتی که شخص مشغل الیه عالم بوده باشد بحقیقت حال لکن اشکال در زوال افسد در بقیه مدة نظر باینکه خلاف شرع است از شهود نها که تحلیل امر را از باب عقد منقطع و صداق است بنا بر این رفع منقطع محلوک محتاج بهبه است و کلام با عتبار این خادم شریعت مطهره تحلیل بعض ایام است مثل اینکه کسی سکنای خانه معینه را بکسی مباح میکند در مدت معینه مشخص است که چنین اباحه موجب لزوم نمیشود بلکه تابع میل است بعد از اینکه عین مشغول بکسی شد اباحه مالک اول منتهی نمیشود بلکه محتاج است تصرف در آن باجازه مالک ثانی پس در این صورت اگر شخص مشغل الیه تحلیل جاریه را بهمان شخص نمود حلال خواهد بود والا فلا اگرچه بنا بر غلبات هم منع اشکالی در رفع آن بود نظر باینکه اسبابی که موجب لزوم میشود محصور است و ما نحن فیه از آن قبیل بودن ثابت نیست واللّه العالم

کتاب الجعاله

سؤال هرگاه زید از بلدی بعید نزد عمرو ارسال نماید و بنویسد که جنس فرنگی را فروخته از قرار صد سه حق السعی بر داریم و زر باقی را بفرستید و از قرار صد پنج حق السعی بر دارم یا این عمل عمرو با اشتغال میشود که حق السعی توانند بر دارد و اگر هم فرق نماید مناسب باشد با آنکه عمل او هیچ بر صحیح است علی اینکه زیاد از صد سه دانسته باید و در بکر و بیع باشد چنانکه قبل از آن عمل و جنس عمل صد سه میع نماید با آنکه چنین عمل صد سه داشته باشد حقی نیست صاحب مال الکه بعد از عمل را قصد پنج قرار کرده منقاد مشروحا بیان فرمایند **جواب** در صورتی که جنس الحال عمل را بقصد آنکه صد سه بوده باشد چنانچه قرار داده مالک بوده اشکالی نیست در آنکه صد سه را مستحق شود و هم چنین اشکالی نیست در آنکه در چنین صورت حلاوه از صد سه را مستحق نخواهد بود و اما هرگاه مالک صد سه داده باشد و این شخص عامل جنس الحال عمل بوده باشد که من از این عمل را مکتوم با این بیع که صد پنج برد ارم ظاهرا صد پنج میتواند برد بلکه اشکال در برداشتن صد سه میتوان بود نظر باینکه عامل الماذون تصرف در معامله داده بوده یکیفیت مخصوصه مفروض اینست که آن شخص با این کیفیت تصرف ننموده بلکه تصرف بکیفیت بوده که مأذون نبوده است در چنین صورت شخص متصرف در آن تصرف غاصب بوده و غاصب مستحق اجرت نیست مگر در صورتی که کسی ادعا قطع نماید صد سه را بمفهوم که مالک را ضمنی بوده خواه جنس الحال قصد اختصاص بکار داشته یا نداشته باشد وهو العالم

کتاب الاقرار

کتاب الاقرار

سؤال در چه صورتها بنا بر جواز ولا حاکم شرع بمجرد اقرار ملزم خصم شود باستصحاب یا بعلم و هم چنین است هرگاه کسی اقرار بر ضرر خود کند بعد بعضی از آن و شخص در نزد حاکم شرع و بعد از مدتی انکار نماید یا حاکم در اینجا بمقتضای اقرار او حکم میتواند بر او نمود یا نه و اما هرگاه آن مقر یا عدم انکار فوت شده باشد و حاکم خواهد حکم کند حاجت بقسم استظهار بسبب خس است دور هر جا که حاجت بقسم استظهار باشد در دعوی بر میت مطالبه این قسم از حاکم شرع است یا با ورثه مدعی علیه و اگر ورثه صغیر باشد یا غایب چه باید نمود بنا بر جواز حکم بر غایب اگر مطالبه قسم استظهار بسبب و طفل وارث بوده باشد چه باید کرد علی الامر **جواب** بسمه تعالی شأنه اقرار اگرچه مسلم است اما فی نفسه مثبت لکن جیبی است از اسباب شرعیه که موجبا اخذ بمقتضای آنست که همانا حکم حاکم متوقف نشده هرگاه حاکم شرع استماع اقرار المقر نموده اگرچه جمیع شاهدی باشد حکم بمحض بدین جهت و خاصه بمقتضای اقرار او و این باعث شعلا منضل بمقتضای اقرار و حکم ظاهر است و اما بعد الاقرار انکار نموده بالغیر فی السابق ظاهر این است که انکار بعد مانع از حکم حاکم نمیشود پس حاکم انکار الاصل اقرار السابق حکم میتواند بر او نموده بعضی و نظر باینکه در صورت انکار هرگاه مدعی ادعا بنماید اقرار در سابق نموده چنین بینه بنای حکم حاکم میشود پس در صورتی که حاکم باصل سبب طریقی او محتاج بود و لما قسم استظهار یکی در صورت تحقق است وارث و موت قبل از انکار پس هرگاه دعوی مالی اقرار و موت مختلف شده باشد که در آن احتمال اما بعد آن ثبت باشد و هم چنین احتمال ابراء از مدعی به بوده باشد با منفاد حضرت حاجت این قسم نیست و لکن در صورت انتفاء امر بن علیهما او احد هما قسم لابد است و اما مطالبه این قسم از مدعی پس ظاهر این است که مطالبه از جانب ورثه و در وصی و ولی حلیه مباید بود و در صورت صغیر بودن وارث مطالبه از جانب و لی شرعی مبرا است مثل وصی یا قیم پس در صورت کبر وارث هرگاه اسقاط این حق خود نمود حاکم با عدم ظاهر است حکم بثبوت مدعی به جواب بوده ظاهر این است کلام معصوم فان حلفه والا فلاحق له بحمول است در صورت مطالبه ولی اشکال کرده این مقام هست در صورت وحدت شاهد است مدعی ادعا میکند بمبلغی معین و بکفیل شاهد اقامه نمود بر صدق او عاجز بود ورثه بنا اسقاط یمین نمود تا انکه مدعی در این صورت حکم حاکم بثبوت مدعی به اشکال است نظر باینکه مبنای حکم حاکم با اقرار مدعی به است یا آنکه مدعی بین با شاهد و بعد و یمین با علم حاکم در این صورت هیچیک متحقق نیست مطالب اینست که در این صورت اصل یمین مدعی موقوف بر مطالبه از ورثه نداشته باشد لکن دو نفر اصل قسم استظهار که در مقام ثبوت بر میت است نوعی بر مطالبه از وارث نیست بعد یمین که بعد از اقامه بینه مدعی است یمین بر او حاکم حکم میکند بر ثبوت مدعی بر خواه ورثه مطالبه یمین علیه نماید یا نه چنانچه از مجموع ظهور مدعی است مطالبه با رسی مطالبه مدعی علیه نیست ایام یمین بر ثبوت چنین بوده باشد و هو العالم بحقایق الاحکام **سؤال** شخصی اقرار میکند باینکه معصیتی کرده که موجب حد شرعی است و قبل از ثبوت در نزد حاکم شرع توبه کرده است آیا رفع حد از او میشود یا نه **جواب** حدود الهیه جل شأنه ساقط میشود بتوبه هرگاه توبه قبل از ثبوت نزد حاکم شرع باشد

کتاب النذر

سوال شخصی در حال جنون نذر کرد که چیزی به غیر خود بدهد و بعد افاقه نذر با وجود قدرت و استطاعت بجا نیاورد تا فوت شد آیا منذور را از ترکه بنحو مطالبه و استیفا نماید یا نه جواب اولا احتیاج به ثبوت است بمحض ادعا حکم بثبوت چنین نذر نمیشود بر فرض ثبوت چنین نذر [illegible] و عدم [illegible] اعتقاد معتبر اگر متعلق نذر شیء معین است لازم است از ترکه میت که قادر است اخراج نموده اگر [illegible] مثل اینکه نذر نموده مبلغ پنجتومان [illegible] بدهد و در حال [illegible] باشد این مثل سایر دیون باشد لازم است از ترکه او اخراج شود سوال شخصی شراب [illegible] برای شراب [illegible] ساخته و در حین [illegible] شراب [illegible] کرده باشد که اگر دیگر شرب کند [illegible] و حالا [illegible] چگونه است [illegible] جواب در صورت حذاقت طبیب [illegible] در شراب [illegible] سوال [illegible] نذر نموده [illegible] جواب چنین نذر صورت ندارد سوال هرگاه [illegible] نذر کند که هر [illegible] روا شود [illegible] جواب [illegible] نذر صحیح است [illegible] معلوم [illegible] بمقتضای چنین نذر [illegible] هرگاه [illegible] لازم [illegible] مذکور شد [illegible] بمقتضای آن [illegible] لکن در صورت عدم اعتقاد [illegible] مذکور شد [illegible] من آمن بالله والیوم الآخر فلیف [illegible] بمقتضای آن [illegible] وفا بمقتضای آن [illegible] سوال [illegible] روز عاشورا [illegible] صوم [illegible] جواب اما نذر صوم تاسوعا [illegible] اشکالی در آن نیست [illegible] وفا بمقتضای چنین نذر [illegible] صوم روز عاشورا [illegible] اعتقاد [illegible] صوم [illegible] کند نذر صوم کرده باشد و اما هرگاه [illegible] بمقتضای آن نیست [illegible]

مذکور شد [illegible] که متعلق نذر صوم روز عاشورا بوده باشد و اما هرگاه نذر مطلق بوده باشد اولی این است در مقام امتثال روز عاشورا [illegible] اما صرف الان عمارات موقوفه در [illegible] عمارات [illegible] تفصیل [illegible] اینکه ممکن است که در خود آن عمارات شود صرف در جای دیگر [illegible] ندارد و اگر [illegible] حاصل شد [illegible] صرف الان عمارة [illegible] مثل الان مسجد یا در مسجد و حمام [illegible] حمام و هکذا [illegible] است در چنین صورت لکن [illegible] صرف [illegible] باشد صرف در [illegible] سوال هرگاه شخصی نذر [illegible] کرده باشد میتواند [illegible] سادات [illegible] و حال اینکه ایشان [illegible] اما [illegible] باشند و ایشان [illegible] باشد یا نه جواب اگر معلوم است که قصد ناذر [illegible] باشد که [illegible] سادات [illegible] است در چنین صورت [illegible] است که چنین نذر [illegible] سادات رضوی [illegible] داد و اگر معلوم [illegible] شخص [illegible] که مقصود ناذر [illegible] است [illegible] منتهی شود بجناب موسی بن جعفر [illegible] امام [illegible] باشد [illegible] شخص است در چنین صورت [illegible] و صورت ثالثه است که قصد ناذر مطلقا معلوم نباشد اگر [illegible] معلوم [illegible] و هرگاه معلوم [illegible] در چنین صورت [illegible] اعتقاد [illegible]



کتاب المطاعم والمشارب وفیه الصید والذباحة

سوال — تخم مرغ هرگاه در او خون دیده شود پاک است یا نجس جواب حکم بنجاست تخم مرغ بمجرد [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] سوال [illegible] جواب [illegible] سوال [illegible]

[illegible]

باشد [illegible] چنانچه خود مشاهده نموده ام سوال هرگاه کسی ذکر اسم خدا [illegible]
[illegible] جواب [illegible] سوال [illegible] جواب [illegible] سوال [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

بیا بعد ذبح شود ذبح کرد لکن مشخص شد که حلقوم قطع نشده است و اگر باز فصل قطع کند ظاهر این است کفایت کند در حلیت و بعید هم العلم
عند الله سؤال هرگاه گوسفند را گرگ گرفت شکم او را درید با حلقوم او را قطع کرد که چنین بهم رسید که حالا هم هرد ذبح آن حکم
دارد حلال است یا حرام جواب بلی حلال است سؤال هرگاه مذبوح گوسفند را گرگ کشته باشد که محل از برای ذبح نمانده باشد یا بریده
آن مکان باقی مانده چه حکم دارد باشد یا نه جواب هرگاه این بریده نشده محل در پوست آن چسبیده خواهیست حلال شده ندارد سؤال
خوردن گوشت طعام چه حال دارد جواب احکامش بد نیا ظاهر این است جایز بوده باشد سؤال حدیثی که در باب گوشت صد
سؤال کرده اند جواب آن چه چیز است جواب حدیثی که از امام موسی کاظم ع در این مقام صادر شده است که فرموده است فلا تکن
الشفا مع الاحمل بیع گوشت صد فسل گوشت منقاد ایستاکلان حلال است هو

کتاب الغصب

کتاب الغصب

کتاب الغصب

سؤال هرگاه زید حاکم جابر باشد حیاء و عناداً از عمرو صد تومان پول بستاند بضرب چوب بعد از مدتی زید بمیرد و از او چیز
و اولاد ذکور او تا عاید او ولاد زید باز حاکم باشد عمرو هم بمیرد وارثان هم اولاد عیال را با ما میتوانند از باب تقاص صد تومان
از مال او را بر دارند از زمین و املاک جایز و غیر جایز جواب در چنین صورتی هرگاه ورثه عمرو حاجت باشند از ایشان حق
خود را در صورتی که حاکم شرع تقاص حق خود را از مال زید بجا کرده باشد میتوانند بود لکن هرگاه ممکن بوده باشد از
جنس مال مغصوب تقاص نمایند بهتر است که تعدی بغیر جنس ننمایند و با عدم امکان ظاهراً از جنس مال هر چه کرده باشد
تقاص میتوان کرد لکن اجتناب از تعدی و علاوه غایبت سؤال هرگاه زید تعدی باشد از عمرو غصب نموده باشد
در چنین غصب مردن با بعد از آن عمرو یکی در هزار برده بعد از آن که یکی ده شاهی بشود مثلا با او و یا اینکه عمرو موجود است
دارد از هزار یکی در هزار از زید بگیرد یا مثل عوض خواهد بود جواب تسلط مطالبه همان عوض را دارد مطالبه عین
عمرو مکروه در صورت رضای منصرف که غاصب است در صورت سؤال سؤال هرگاه شخصی اسپی با عدم رضای صاحب بماند آن حق در
کشیده و اولاد حاصل مملوک صاحب مادیان خواهد بود یا صاحب اسب جواب و اولاد تابع مادیان است و مملوک صاحب او
خواهد بود مطلقاً مادام است و این از قبیل حبه مغصوبه نیست که زرع متعلق به مالک حبه است زیرا که نطفه چیزی زیرا که
نیست بخلاف حبه بلی هرگاه نقصانی در نقل با این جهت حاصل شود غاصب ضامن است و ظاهر این است بر غاصب لازم است آن
نیز و اجرت فحل اذا حسن هم لازم باشد سؤال هرگاه اب منبعی بمحصولی و اشجار داده شود سبب غصب خلق و نبوع
مشوه با حسن جواب ظاهر اینست که نشود سؤال زید در دکانی چرخ عمرو را بلا اذن او بر داشته و انتفاع نموده و حال آنکه عمرو
زید مشغول بوده عمرو مشغله در دکان دیگر زید انتفاع کرده بلکه تا آن عمرو و کرایه و رشد او چه باید کرد جواب زید از مال زید
ورثه عمرو مستحق اجرت المثل ایام تصرف خلاف خود را میباشند سؤال زید گندم یدا از عمرو بجبر ابری واشت و بعد مطالبه
نموده و در وقت مطالبه عمرو گندم یکی در در وپیه بوده و شخص غاصب گندم را نداد حال مستحق مثل گندم میباشد که آن
زید بگیرد یا قیمت او را مطالبه میتواند نمود و حال چه مطالبه کرده باشد میتواند قیمت آن تمام مطالبه نماید یا نه جواب صاحب
گندم مسلط بر مطالبه مثل گندم است و قیمت آن در وقتی که گندم فروخته میشود و حال منتقل بوده ادعا میتواند
نمود به جهت مسلط است بر مطالبه همان گندم اگر موجود باشد و اگر موجود نباشد مطالبه مثل آن میتواند نمود و تفاوت
قیمتی آنکه مطالبه نموده باشد یا نه غیبت باشد که در صورتی که گندم را نگه داشت کند یا باحد اسباب حافظ منتقل بوده
نه بجز از چه در آن با علم انتقال مطالبه علاوه از گندم نمیتواند نمود سؤال شخصی در ملک دیگری با عدم اذن مالک غرس اشجار
بسیار نموده و هر چه مالک ملک او امر بقلع آنها میکند اشجار من بوده را قطع نماید قلع و مسامحه میکند در چنین صورت مباح
قطع این اشجار را از ملک خود نماید یا نه جواب اگرچه تسلط مالک بر قطع نمودن اشجار مغروسه بوجهی ثابت شخص غاصب
لکن اولی آنست که اشجار مغروسه را از ملک خود قلع نماید و هم چنین میتواند غارس را الزام نماید که بعد از کندن اشجار
مواضع آنها را پر نماید و اگر بجهت غرس چیزی در ملک نقصی بهم رسیده باشد که موجب نقصان و تعیب ملک شده باشد
میتواند مطالبه ما به التفاوت نماید سؤال کسی از مال سلطان بعنوان نصف چیزی گرفته باشد یا سلطان یا بخشیده باشد
چه صورت دارد جواب اخذ مال عیر و تعدی از جمیع مسلمین جایز نیست اگرچه سلطان بوده باشد و اما مالی که سلطان بکسی
عبر نموده باشد مادامی که عالم بحرمت عین آن مال نبوده باشد حکم بحرمت آن نمیتوان نمود در ظاهر شریعت مطهره حلال است
سؤال در بلکه غاصب بر فرش نماز کرده باشد یا از روی غفلت خورده باشد چه صورت دارد جواب نماز بر فرش مغصوب
جایز نیست اگرچه در وقت عین غاصب بوده باشد مگر در صورتی که ماذون بوده باشد از جانب مالک سؤال هرگاه شخصی حق

بالنقص

مسائل الضمان

الناس در ذمه داشته باشد وصاحبش معلوم نباشد میشود که ردش بنحوی که شرائط کرده‌اند رد مظالم داده باشد بجز اهد
مخصا از برای دوسلی نقره خود را باین طور بری الذمه نماید که بدفعات دخیل صاحب مظالم وجه التسلیم او بوده اهلول کرده
بعد از چندی باو نابخشد تا اینکه علم بهمرساند که هر چه بر او بوده تسلیم نموده باین طور رفع مظلمه شخص مزبور رضا احمد شده
باشد **جواب** در صورتیکه حق الناس در ذمه کسی بوده باشد وصاحبان مشخص باشد طریقه استخلاص آن مسئله اینست
که معادل آن حق را بصاحبان مال آن تصدق نماید والله العالم **سؤال** هرگاه زید مال عمرو را بوجه مشروعی قرض نماید بکر
ضامن وجه مال زید شده باشد وبعد از چندوقت دکان عمرو بر شکسته شود وضامن مذکور ادعای آن نماید
که من حالا بشکستگی عمرو نبودم وخرید خود هم ایراد را در اینصورت قول ضامن مسموع میباشد یا نه **جواب** بر ضامن لازم است
که از عهده آنچه ضامن شده است از مالی که در ذمه عمرو بوده برائت باشد خواه معسر بوده باشد یا موسر کلام ضامن که من مطلع از
معسری عمرو نبوده باشد بعد از صحیح نیست چه غالب ضمانها در چنین صورت است که صاحب مال اعتباری بجهت منه
انکه بکری در ذمه اوست ندارد لهذا احتیاطش مینماید که ضامن داده باشد علاوه عقد ضمان عقدیست که موجب انتقال حق مضمون
از ذمه مضمون عنه بذمه ضامن در حکم پس بر ضامن لازم است که از عهده آنچه ضامن شده است بر آمده باشد
و بر شکستن عمرو هیچ ربطی بانه ضامن نمیشود **سؤال** اما ضامن کسر قیمت سومر باشد یا عین معضوبه هست یا نه **جواب** در صورتی
که کسر قیمت باعتبار نقص در صفت عین معضوبه نبوده باشد بلکه قیمت تنزل قیمت اصل جنس بوده باشد مثل اینکه کسی ده من گندم از
کسی غصب نموده و عین آن گندم را ضبط نموده تا یکماه مثلا و در حین غصب بودن گندم منی هزار دینار بوده بعد تنزل نموده
منی بیک صد دینار رسید همان گندم بجهت صفت در چنین صورت لازم است بر غاصب رد عین همان گندم که باقی بصفت خود است نماید
و غاصب ضامن کسر قیمت سوقیه در صورت مسطوره نیست و هم چنین است الحکم کاه ترقی در اثنای ملک نموده و بعد تنزل نموده قال
فی المختلف الواجب رد العین والغاصب مخاطب برده الا مالکها سواء کانت القیمة زائدة او ناقصة من غیر ضمان شیء من النقص لحالها
در صورت مسطوره ضامن کسر قیمت مغصوب نیست بلی هرگاه کسر در قیمت باعتبار تغییر در صفت عین مغصوب باشد ان محل
کلام در این مقام نیست والله العالم **سؤال** زید در زمان حیوة عمرو طلب ای عمرو را نزد او بوده و حال ملک او را ... منتقل
میشد ... و در روز ... زید ذبح کرده بدون اذن عمرو بوده در شهر با ملک **جواب** ... ورثه زید است ... و
عمرو مستحق اجرة المثل ایام ... تصرف ... نمیباشد **سؤال** شخصی جاهل بمسئله شارع عام را داخل عمارة نموده وجادة
انرا ... ظرف قرار داده و محل شارع را ... همین ساحة میان حصار است و حالا که مسئله ... است
لکن ... خرج و اخراجات نموده هرگاه بخواسته باشد که عمارة را خراب کند ... ضرر ... نمی شود اما عمارة کرده در اینجا رفت
چه صورت دارد و ایا چاره دارد ... که ... ضرر ... وعمار ... صحیح باشد ... محل شارع ساخته ... باید خراب
شود و عمارة مسجد هم اصلا ... شارع نیست بلکه شارع ساحة حصار مسجد است **جواب** تصرف در شارع اگر ... که
مضر ... نباشد ظاهر اینست که ... باشد و اگر مضر ... باشد ... صحیح ... و تصرف در آن
تصرف غاصب خواهد بود و چون ... رسول ... خارج ... است در عمارة لهذا اگر معادل
انچه را که تصرف نموده از ساحة شارع علاوه ... شارع نماید ظاهر اینست که این قدر کفایة کند در رفع مفسده تصرف در شارع
معروض لهذا حاجت بخراب نمودن نخواهد بود ... معادل انچه را از شارع تصرف نموده محسوب نماید
و علاوه بر شارع نماید تا رفع ضرر از عمارة شده باشد ... کفایه میکند در جواز ... تصرف در شارع و اگر
این نحو هم ... نمیشود ... باشد ... اصل شارع ... شارع را جای دیگر قرار دهد ... هم
کفایه کند ... خراب کرده عمارة والله العالم **سؤال** در خصوص ... کسی که ... بدون اذن مالک ... غصب

کتاب الغصب

میشود مال الخذ است یا مال ما لا ک ... اینان فرمایید **جواب** حکم ... در مال ... منحصر بجند نفر میشود ... که
معلوم است ... مال ... بوده باشد و ما لا ک ... معین است ... مال زید بود از اهل و مکان خود ... طلب
غیر ... دراین صورت مال ما لا ک ... با ... مال ... که در آن جمع شده میشود دوم آنست معلوم است مال ...
بوده لکن مال ... معلوم نیست در این صورت ... پیدا شدن مال ... حکم مال ... مال ... باید ... نماید
بارباب استحقاق سیم آنست که معلوم ... شخص ... نمیشود مثل اینکه ... از خارج امده در ... جمع شده معلوم نیست از کجا امده
و معلوم نیست مال کی بوده است در چنین صورت هرگاه ... کرفته ... ظاهر اینست ... میشود
کیف شاء وارادت ... مالک ... باعدم اذن مالک ... نماید ... هرگاه ما ... بالذات ... نموده
که ... نماید ... تصرف ... ملک ... است **والله العالم**

کتاب الشفعه

سؤال هرگاه ملکی در میان دو نفر شایع باشد و یکی از ایشان خواهد که حصه خود را بفروشد [illegible]

[illegible]

جواب حق شفعه [illegible]

[illegible]

والعالم [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible] والله العالم بحقائق الامور

كتاب احياء الموات

سؤال هرگاه دو قنوة دایر باشد و صاحب یکی از آن دو قنات [illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

این است که اطلاع نماید از حاکم شرع عین آنچه را که باقی مانده [illegible] از جانب [illegible] بعنوان الصدقه خواهد بود سؤال [illegible]
که بجهت [illegible] میخواهد که منبع آن [illegible] را بکند و بعضی مانع میشوند که هرگاه شما [illegible] ضرر [illegible]
دیگران میرساند [illegible] ثابت نکنند نمیتوانند که مانع شوند [illegible] جواب هرگاه مسافه ما بین
موضع که میخواهد حفر نماید و ما بین سایر قنوات [illegible] رجوع [illegible] باشد [illegible]
داشته باشد ظاهر این است که صاحبان قنوات دیگر نمیتوانند مانع شوند و هرگاه مسافه [illegible]
[illegible] ثابت شود که [illegible]
شده در [illegible] ظاهر این است [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] حاکم شرع [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
ولکن [illegible]
[illegible]
[illegible] بدون اذن شرع جایز است [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال هرگاه [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
احداث نموده [illegible] ظاهر این است [illegible]
[illegible] سؤال علمای [illegible] مسئله [illegible]
[illegible] باغ [illegible]
[illegible] صاحب باغ [illegible]
باغ [illegible] صاحب باغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حفر [illegible] نمیتوانند [illegible] ۳

کتاب احیاء الموات

[illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] اشجار [illegible]
[illegible] اشجار [illegible]
[illegible] جواب این شخص که مالک و صاحب درخت است [illegible]
[illegible] درخت [illegible]
[illegible] درخت [illegible]
[illegible] اشجار [illegible]
[illegible] اشجار [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال شخصی باغی دارد [illegible]
باغ دیگر [illegible]
[illegible] صاحب باغ [illegible] جواب [illegible]
[illegible] صاحب باغ [illegible]
[illegible]
[illegible] حاکم شرع [illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب اگر شخص بوده باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال هرگاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]

نقاوة وارده [illegible] بجهة کنده

[illegible]

[illegible]

ظلما بجبری برآن جاری شده باشد پس این فرض ثانی با عبارت استفتا است که معلوم نباشد جبری بر آن جاری شده باشد بلکه احتمال بلکه
معمور بوده است و حال بعد ویرانه است چند احتمال در آن هست یکی آنکه املاک ملوک آن شخص متصرف بوده به طریق احیا و بعد
از متصرف با هلاک [illegible] اما الکلی بجهت آنکه نیست بالمعلوم [illegible] و دوم آنکه متصرف آن شخص متصرف مالک [illegible]
[illegible] بدان متصرفین [illegible] معلوم نیست که متصرفین که بوده که [illegible] یا فی است بالجمله سیم آنکه همین [illegible] شخص است که [illegible]
تصرف که بلکه [illegible] بوده و حال خراب و موات [illegible] شخص نیست که بعد و تصرف در آن [illegible] است با [illegible] ظاهر
جهت دران فرض سؤال آنست که [illegible] فرض و قسم سیم است پس میگوئیم در این صورت مقتضای عمومات [illegible]
مال امام علیه السلام است بحسب ظاهر تصرف در حق شیعیان ایشان نظر با اذن ایشان جایز است و شخص متصرف با اعتبار تصرف اولی و
اولی است [illegible] و شخص مدعی که [illegible] تصرف کند [illegible] حال [illegible] است بمحض [illegible] تسلط این [illegible]
ملک را از تصرف آن شخص که متصرف است در آن [illegible] بالحداث خود [illegible] انتزاع نماید بلکه لا بد است از آنکه [illegible]
مالکیت خود را ثابت نماید و بعد از اثبات مالکیت خود ظاهر این است که تسلط بر انتزاع آن ملک هست [illegible] مالکیت خود [illegible]
[illegible] که املاک در تصرف آبا و اجداد [illegible] حکم [illegible] متصرف [illegible] و انتزاع از بدان مشکل بلکه ظاهر
آنست [illegible] نظر با احتمال آنکه تصرف آبا و اجداد این شخص بطریق احیا بوده و بعد از آن رفع ید از آن نموده تا بعنوان [illegible]
[illegible] انکه [illegible] بر آن گذشت که موات [illegible] شد [illegible] مسلمان دیگر آنرا احیا نماید [illegible]
[illegible] است که تسلط انتزاع [illegible] از [illegible] متصرفین [illegible] بوده باشد [illegible]
چنین صورت معارض [illegible] حکم [illegible] در مقام احیاء موات [illegible] مالکی دارد [illegible] و معمار [illegible]
[illegible] است [illegible] که کلام است [illegible] در آن موات [illegible] حکم [illegible] است که سبب مالکیت متصرف
[illegible] تسلط بر رفع ید [illegible] و انتزاع ملک [illegible] حرام است [illegible] تصرف در آن [illegible] ظاهر
آنست که چنین نیست [illegible] در آن [illegible] اگر مقصود مقام ثانی است معلوم است آن
[illegible] مالک [illegible] شود [illegible] حکم [illegible] کلمات [illegible] ظاهر
بشود و هو العالم **سؤال** شخصی اراده نموده که در خانه خود اطاق [illegible] که [illegible] اطاق [illegible]
[illegible] ایشان از اطاقهای خود بیرون [illegible] سایه [illegible] دفع این [illegible] دیوار [illegible] مانع [illegible]
در فصل [illegible] باعث [illegible] میشود در [illegible] همسایه [illegible] ارتفاع دیوار اطاق [illegible] صاحب خانه اراده نموده
موجب ضرر او میشود [illegible] اطاق میشود در این صورت هم سایه [illegible]
که مانع شود از ارتفاع [illegible] دیوار با نه **جواب** نظر باینکه مفروض [illegible] سؤال این است در صورت عدم ارتفاع دیوار [illegible]
رفع حاجت مالک میشود و موجب ضرر [illegible] و ارتفاع دیوار [illegible] موجب ضرر [illegible] ظاهر
آنست که مالک چنین [illegible] تصرف مالک در ملک خود [illegible] تصرف باعث ضرر [illegible] و عدم تصرف
موجب ضرر مالک شود ممنوع نیست [illegible] چنانچه [illegible] که مردی [illegible]
[illegible] کلف [illegible] حضرت موسی بن جعفر [illegible] در باب [illegible] که [illegible]
شخص صاحب [illegible] خواهد [illegible] باشد [illegible] باعث تعطیل اسباب
صاحب اسباب [illegible] حضرت [illegible] که آن شخص صاحب [illegible] عالم اختیار نماید [illegible]
[illegible] خود را [illegible] که باعث تعطیل اسباب صاحب اسباب [illegible] ظاهر حدیث این است که مطلقا مالک [illegible]
تصرف [illegible] تصرف [illegible] حدیث [illegible] عدم [illegible] موجب ضرر

مالک نشود و هو العالم بحقایق احکامه و حججه **سؤال** زید در دکان مجهول المالک بعضی الات خشبیه از قبیل [illegible] نموده [illegible]
مال است یا نه **جواب** اگر مقصود این است که نصب الات خشبیه [illegible] موجب این میشود که مالک دکان مجهول المالک شود چنین نیست
چنین [illegible] ملک خود [illegible] مالکیت [illegible] مجهول المالک باشد نمیشود [illegible] مجهول المالک [illegible] بوده باشد در این [illegible]
[illegible] مال امام است [illegible] در حق شیعیان ایشان جایز است متصرف در زمان غیبت امام [illegible] مالک میشود تا ظهور امام علیه الصلوة والسلام
[illegible] دکان مجهول المالک معمور بوده باشد [illegible] الات خشبیه باشد این شخص متصرف مالک نمیشود **سؤال** زید قطعه زمین
[illegible] دارد [illegible] مجهول المالک است [illegible] مجتهد اجاره کرده [illegible] اجاره میکند و میگوید [illegible]
[illegible] زید در [illegible] جایز است یا نه [illegible] جواز [illegible] تصرف عمرو
[illegible] که رفع ید از ملک زید [illegible] **جواب** اگر اجاره از مجتهد [illegible] متصرف بوده [illegible]
[illegible] اجاره معارض [illegible] مالکیت [illegible] بوده [illegible] اجاره [illegible] متصرف [illegible] حکم
بمقتضای قواعد شرعیه مجتهد ثابت شده باشد که املاک مجهول المالک است و حکم [illegible] مجتهد صادر شده باشد بعد از آن
شخص متصرف [illegible] اجاره [illegible] و هو العالم باحکامه و حججه **سؤال** [illegible]
[illegible] در طرفین شارع عام [illegible] خانه [illegible] باشد [illegible] زید احداث بالاخانه [illegible] مانع [illegible]
خانه عمرو [illegible] بدون رضای عمرو [illegible] مطرح [illegible] خانه [illegible] است که منع از طرح
[illegible] خانه [illegible] که مانع مطرح برف خانه [illegible] بنای [illegible]
[illegible] در حریم مطرح برف خانه [illegible] شارع عام است [illegible] در حریم مطرح برف خانه خود نیست **جواب**
ذکر حریم در این مقام [illegible] حریم [illegible] بنای [illegible] حریم دیوار خانه
در این مقام [illegible] شخص بوده باشد [illegible] بوده باشد [illegible] شارع
[illegible] شخص [illegible] مقام [illegible] تصرف در شارع [illegible] باشد [illegible]
این شخص [illegible] خانه [illegible] شارع [illegible] جای دیگر [illegible] خانه [illegible] شد
در این صورت اگر چنین باشد [illegible] بوده باشد [illegible] صاحب خانه [illegible] تصرف در حق
[illegible] خانه [illegible] این شخص [illegible] این شخص صاحب خانه [illegible]
در چنین صورت [illegible] **سؤال** [illegible] از بلاد [illegible]
[illegible] مشهور [illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] باستمضاء املاک [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] نموده [illegible] که [illegible]
[illegible] خلیفه الرحمن [illegible] دارد [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] مجهول المالک [illegible]
[illegible] پادشاه ظل الله شیخ الاسلام [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] **جواب** مقتضای [illegible]

الا الله المنهی و السلام من هو اهل الصنایات الی الخص بارض و اما ملا است که تحدید در این ازمان که حجة الله علی الانام غایب از انظار و حاضر در قلوب اهل ایمانست
در صورت جهل بمالک آن متعلق بامام زمان عجل الله فرجه و محل صرف آن الاسلام بین ایشان باشد لکن شیعیان ماذون میباشند
که تصرف در آن و احیاء آن نموده باشند لهذا هر کس که تصرف در آن باحیاء آن نموده باشد آن شخص اولی به تصرف در آن هست احدی را تسلط
ابن بنت در صورت مسطوره انتزاع آن از او و انتزاع نماید بنابراین فرض مسطوره که اینجانب اجاره نموده در صورت مرقومه که محرومیه
و مجهول المالک بوده است متعلق بامام است فلکم التصرف فیها کیف شئتم و اردتم و لیس لاحد ان یحاربکم فیها فی الصورة المسطورة نعم
چنین است حال در اراضی بایره مجهول المالک دیگر بینما ماذون هستند که احیاء آن نموده مبدا را احیا مخصوص ایشان خواهد بود احدی را
تسلط انتزاع آن بدیشان نخواهد بود و اما کسانیکه قابل و اهل نیستند و متصدی حکم میشوند و الحکم بین المتخاصمین با این چنین اشخاص
باتفاق علماء شیعه نور الله مرقدهم فاسق و احتراز و اجتناب از مجالس ایشان لازم است چه اهل این مجلس مستوجب لعن خلاف واقع را
حق مطلع میباشند لهذا بر شما حکم بر ندارند انا اهل ایمان لازم است که بعضی از ایشان بلکه حکم کردند در آن مجالس نموده باشند
بلی هرگاه مقصود رفع کردن نبوده باشد بلکه مقصود همان محض اصلاح بین الناس باشد و واقع نزد آن شخص این باشد و آن
موجب نخواهد بود **سؤال** هرگاه شخصی فقیر باشد تصرف در مجهول المالک عاید بانفرش کاغذ در تصرف است یا باید باذن حاکم
شرع شده باشد یا با حاکم شرع بسوال نجات اذن بلد هم باشد یا باید اجازه بدهد یا بفروشد **جواب** مجهول المالک اگر غیر
منقول است مثل اراضی و عقارات یا منقول است اگر چنین منقول است از موات و خرابات است اگر موات و خراب بوده باشند
تصرف در آن در حق شیعیان جایز است خواه فقیر بوده باشد بالفعل ظاهر این است که توقف باذن حاکم شرع نداشته باشد اگر مجهول
باشد با مجهول المالک منقول باشد ظاهر این است که خود تصرف در آن نتواند نمود بلکه حکم چنین مجهول المالک این است که تصرف شود فی
نماید تصدق باید ظاهر این است که حکومت شرعی نداشته باشد خود متصرف تصرف کند اگر چه رعایت اتصال
بحاکم شرع اولی خواهد بود **سؤال** در وقت تصرف بر آن جاری میشود تا سه شاه و از قدیم الایام اشخاص چند در پائین
شهر باتفاق کرده اند که این آب مشروب میشود و بعضی اشخاص دیگر این اشخاص در بالای شهر باغات تازه
احداث نموده اند که این آب مشروب میشود بدون اذن اشخاص که در پائین شهر واقع اند یا اینکه دافع در طرف علیه میباشند
توانند باغات خود را آب بدهند یا نه **جواب** احداث باغ در بالای شهر بحیثیتی که مضر باغات قدیمه در اسفل شهر باشد جایز
نیست و کسانیکه در سابق حقابه داشته اند باید بالفعل از قدیم الایام احداث نموده اند که الحال آب شرب شود مصالح حقابه خود
بنحو جیب است لکن بعد از انقضا الحق ایشان خود بعید دیگر تسلط در باب آن که باغ خود بی حق هدر داشت و هو العالم **سؤال**
مستاجر اینکه زید ملکی دارد و عمرو در ملک خود درخت دارد و زید بحق هدر ملک خود درخت عارف باشد اینکه فطع نماید
فروع و غصون آنکه درخت عمرو را اگر مانع میشود از بیع و غصن با انحراف بر بوجه لعن او بیشتر از سابق و بعدا زان یا نه **جواب**
اگر غصون و فروع اشجار در فضای ملک عمرو میباشد و ساید نداخته باشد در ملک زید بحقیقت تسلط ندارد بر قطع در
غصون و فروع اشجار عمرو اگر فروع و غصون اشجار عمرو که در ملک عمرو و در فضای ملک زید باشد در این صورت زید تسلط
دارد که نگذارد آن غصون در فضاء ملک خود داخل شود **سؤال** که بلوک دارد از قدیم الایام نهری دارد از پشت باغها میگذشت و
حریمی داشت که آب بدین نهر دیگر اهالی آن نهر را از جای دیگر کندند و آن نهر قدیمی را موقوف نمودند الحال که صاحب باغ بود آن
مرقوم را هوار نموده و حریم باغ خود نموده و درخت غرس نموده اصل این نهر بر امر الدعائع جز جدا یا مثل است یا نه **جواب** محل نهر که
خراب باشد و الصاحبان نهر است اهالی آن فرید بکر بلید است اذن حاکم تسلط ندارند که مانع از تصرف آن شخص مومن نموده باشند
و هو العالم **سؤال** تصرف در اطراف این شکلات و صیان نموده بلد است اذن حاکم شرع باشد **جواب** ارض موات اگر مجهول المالک
بوده باشد انتقال متعلق بامام زمان است لکن در زمان غیبت امام ماذون در حق شیعیان ایشان تا هست که تصرف در آن نموده

باشد

کتاب احیاء الموات

باشند و در آن تصرف نماید ظاهر اینست موقوف باذن مجتهد نبوده باشد **سؤال** فاصله در زمین رخوه در ارض ملک چه قدر داشت و در ارض صلبه
چه قدر **جواب** تحدید فاصله ما بین دو قنوات هزار ذرع در زمین رخوه و پانصد ذرع در زمین صلبه در ارض موات و اما هرگاه تعیین موات
باشد چنین ثبت ملک مالک ارض معمره جا که خواهد میتواند احداث قنات نماید در ملک خود اگر چه فاصله ما بین ثبوتین چند ذرع بوده باشد
بلکه از آنچه مذکور شد مشخص میشود صاحبان قنوات معموره تسلط ندارند بر صاحب قنات محدوده که در زمین ملک واقع
از قنات و هو العالم بحقایق احکامه بعون الملک العلام و صلی الله علی محمد و آله الاخیار ١١٧٦ تمام

کتاب اللقطه

سوال — هرگاه زید ملکی را از عمرو ابتیاع کرده در آن ملک یکچند [illegible] که آن طول بوده که خاک روبه را از خارج میآورده بجای
ریختند [illegible] بوده و هم [illegible] بر سر هم ریخته در آن موضع و احتمال [illegible] خاک را از ملک خود آورده باشد بجای ریخته باشد و چیزی
حال یافت شده [illegible] در میان آن خاک [illegible] با این [illegible] چه باید کرد جواب [illegible] در زمین که [illegible]
لازم است اول تعریف [illegible] مالک زمین نماید [illegible] پس اگر مدعی شد که مال او است تسلیم نماید و اگر مدعی نشد که
مال او است [illegible] تا یکسال تعریف نماید اگر مالک پیدا شد تسلیم او نماید و اگر پیدا نشد بنیابت مالک صدقه نماید و اولی
است باذن حاکم شرع صدقه نماید سوال اینکه مشهور است در السنه ناس که هرگاه کسی چیزی [illegible] یابد به یک درهم اگر باشد
ملتقط [illegible] که اصل [illegible] الناس است که مقدار درهم را [illegible] که حقیقت حال مشخص شود جواب اما
مقدار درهم پس ظاهر است که درهم [illegible] نیم مثقال صیرفی [illegible] ربع مثقال صیرفی [illegible] ربع مثقال صیرفی بوده باشد
و بعبارة اخری درهم [illegible] دوازده نخود و نصف نخود [illegible] نخود میباشد [illegible] حال که یک مثقال صیرفی از نقره [illegible] بوده باشد
بوده باشد [illegible] در سوال مذکور [illegible] که یک درهم حلال [illegible] از درهم حلال
و یکصد درهم و ما فوق [illegible] المستدرک [illegible] الفقیه [illegible] الصادق [illegible] انه قال ان کان اللقطة دون درهم فهی لک
فلا تعرّفها الحدیث والله العالم

کتاب المیراث

سوال — [illegible] و [illegible] و [illegible] و چهار [illegible] در [illegible] باشد جواب [illegible] از این سوال چه چیز است اگر
باعتبار مسئله چون است [illegible] چهار [illegible] در سوال این باشد چهار [illegible] از [illegible] اگر باشد
[illegible] اگر [illegible] این [illegible] نظر باینکه چون [illegible] اکبر [illegible] و این [illegible] و الد
و [illegible] و الد چنین [illegible] در [illegible] در آن شریک [illegible] اکبر [illegible]
[illegible] مسئله [illegible] اکبر [illegible] سوال زید [illegible] و [illegible] فوت شده و یک
او مانده [illegible] و از این [illegible] که حال [illegible] جواب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] که [illegible] زوج [illegible] باشد [illegible] سوال [illegible] فوت شده که
[illegible] وارث او [illegible] زوج [illegible] و اشیاء [illegible]
[illegible] زوج [illegible] جواب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] زوج [illegible] باشد [illegible] که [illegible] از [illegible]
بوده [illegible] سوال [illegible] و اشیاء [illegible]
[illegible] و سایر اشیاء [illegible] نکاح [illegible] است [illegible]
[illegible] چهار سال [illegible] زوج [illegible] زوجه [illegible] شده [illegible]
[illegible] لانه [illegible] مثل [illegible] ایام [illegible]
[illegible] ارث [illegible] زوج [illegible] از جمیع [illegible] ارث [illegible]
[illegible] باشد [illegible] جواب [illegible] زوجه [illegible]
و مال [illegible] زوج [illegible] زوجه [illegible] المثل [illegible] اگر [illegible]
و اما سهم [illegible] زوجه [illegible] از [illegible] زوج [illegible] در سوال [illegible] است که وارث [illegible] زوجه [illegible] ربع [illegible]
زوج سهم [illegible] زوجه میباشد و اما از [illegible] پس اگر مثل اراضی و املاک بوده باشد ظاهر اینست که [illegible] ارث [illegible]
اگر مثل خانه و باغات بوده باشد اگرچه از [illegible] ارث [illegible] زمین [illegible] قیمة الالات [illegible]
و [illegible] قیمة اشجار مستحق ارث [illegible] مستحق میباشد سوال زید فوت شده [illegible]
[illegible] پسر [illegible] الدوله پسر [illegible] و [illegible] رجوع [illegible] و اسباب [illegible] واجوادی [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و فرش [illegible] انکه [illegible] قیمت [illegible]
[illegible] جواب اولاد [illegible] اشیاء [illegible] و [illegible] از [illegible] و
[illegible] پسر بزرگ [illegible] میباشد [illegible] و [illegible] هرچه بوده
باشد [illegible] بالمساواة قسمت [illegible] و از املاک زوجات مستحق ارث [illegible] و از اعیان [illegible]

وخانه و باغات چرا ارث نمی برند بلکه از قیمت طلوبه و قیمت اشجار باغات و قیمت آلات خانه مثل در و پنجره و ارسی و سنگ و امثال آنها ارث
می برند و قیمت مال عبارت از وضع ماذکر بعض سرا و بنا باشد سؤال زید صغیره را بعقد خود درآورده و صبیه را تربیت کرده متصرف شده زید فوت
شد آیا آن صغیره از منافع املاک متوفی مثل گندم و جو و سایر حبوبات حصه از تربیت ارث می برد یا نه جواب اگر گندم و سایر حبوبات
موجود حین وفات زید بوده باشد بلی زوجه مثل سایر اموال منقوله زوج مستحق ارث می باشد ربع در صورت انتفاء ولد و ثمن زوج اگر
چه از زوجه دیگر بوده باشد و ثمن در صورت تحقق ولد و اگر زرع حین وفات حبوبات سبز بوده باشد اگر بعد از وفات حاصل شده
باشد صغیره را در این صورت حظی نیست [illegible] سؤال جده پدری با خاله خواهر مادری چه نحو ارث می برد جواب در صورت انحصار
وارث بخواهر مادری و جده پدری سدس ترکه بخواهر مادری است و بقیه بجده پدری خواهد بود سؤال جده پدری با عمه چه
نحو ارث می برد جواب با وجود جده پدری عمه را سهمی در میراث نیست کل مختص بجده است در صورت انحصار وارث بها و سؤال وارث
منحصر است بجد پدری و جد مادری و جده مادر پدری و جده مادری جواب ثلث ترکه بجد و جده امی خواهد بود منقسم می شود
ما بین آنها بالسویه و دو ثلث دیگر مختص است بجد و جده ابی منقسم می شود ما بین آنها بتفاوت للذکر مثل حظ الانثیین سؤال زید
فوت و وارث او منحصر است به پسر عمو و پسر پسر عمو ارث زید با کدام است جواب با وجود پسر عم پسر پسر عم را از ارث هیچ
چیزی از ارث نمی رسد سؤال هرگاه زید فوت شده است و زوجه دارد و آن زوجه ذات ولد بوده باشد و زید اسباب و باغ و املاک
و خانه دارد [illegible] از این املاک و باغ و اسباب ارث می برد یا نه و هرگاه اسباب و باغ را بفروشند از قیمت آنها ارث می برد یا نه
و به چه نحو می برد جواب زوجه ذات ولد بوده باشد یا نه از نفس املاک مستحق ارث هست ثمن در صورت تحقق ولد [illegible] و ربع در صورت
انتفاء ولد و اما عین [illegible] مستحق ارث نیست و اما از باغ و خانه و اسباب اگر چه از اعیان آنها مستحق ارث نیست لکن
از قیمت آلات و اسباب ارث می برد هم چنین باغ اگر چه از عرصه و زمین باغ مستحق ارث نمی باشد لکن از قیمت اشجار باغ مستحق ارث می باشد
و [illegible] ما بین آنکه بفروشد یا نه نمی باشد سؤال آیا زوجه از ارث زوج از نفس [illegible] اعیان و اشجار [illegible] می برد یا آنکه از عرصه
و اعیان ارث نمی برد و از خانه و باغ و سایر [illegible] چگونه ارث می برد جواب ۲ [illegible] زوجه بالاضافه [illegible] زوج منقسم می شود
[illegible] که مستحق ارث هست از اعیان [illegible] مثل نقد و حیوان [illegible]
[illegible] که مستحق می باشد از قیمت آنها [illegible] مثل اشجار باغات و الآلات [illegible] مثل سنگ و در و پنجره
و ارسی که اجزای عماره بوده باشد [illegible] قطع نظر از عرصه و زمین [illegible] قیمت آن شود زوجه [illegible] در صورت
انتفاء ولد [illegible] و ثمن در صورت تحقق ولد [illegible] مستحق ارث می باشد [illegible] مثل
املاک و اراضی است که مستحق نمی باشد سؤال صغیره فوت شده یکنفر اولاد ذکور از زوج اول و دو نفر اولاد ذکور از زوج ثانی
از او مخلف شده و اموال [illegible] از زوج ثانی [illegible]
[illegible] اموال مذکوره فیما بین اولاد زوج [illegible] منقسم می شود جواب [illegible]
از ارث و الدین [illegible] بالتمام ربع آنها مختص بزوج [illegible] ما بین [illegible]
قسمت می شود هر یک [illegible] از زوج اول یا ثانی بوده باشد سؤال زید [illegible] متوفی شده و وارث او
منحصر است باب و ام [illegible] و یکنفر خواهر [illegible] و یکنفر برادر [illegible] ما بین اب و ام چه
نوع تقسیم می شود جواب در صورت [illegible] سدس ترکه [illegible]
[illegible] سؤال زید [illegible] متوفی شد [illegible]
ابی و امی [illegible] جواب در [illegible] منقسم می شود [illegible]
مال [illegible] سؤال صغیره فوت شد و وارث

منحصر است در دو عم و سه عمه و یکی خاله و دو خاله ارث چنین صغیره به چه وضع قسمت می شود جواب ثلث ترکه مختص خال و خاله
بوده پس اگر آن از جانب پدر و مادر بوده باشد یا از جانب پدر یا مادر او بوده باشد ثلث مذکور ما بین آنها قسمت می شود بالسویه
و اما هرگاه مختلف بوده باشد یا بین معنی که بعضی منسوب بمادر بوده باشد از جانب مادر و بعضی از جانب پدر و مادر در این صورت
اگر منسوب یک از جانب مادر فقط سدس ثلث مال او خواهد بود در صورت اتحاد و ثلث ثلث در صورت تعدد و باقی در این صورت
مختص خواهد بود بمنسوبین از جانب پدر فقط یا از جانب پدر و مادر در صورت تعدد قسمت می شود ما بین آنها بالسویه و اما هرگاه
از جانب پدر فقط یا منسوبین از جانب پدر و مادر با هم جمع شده باشد ظاهر این است با وجود منسوبین از جانب پدر و مادر منسوب
بپدر فقط محروم بوده باشد و کل ما بقی از ثلث مختص منسوب از جانب پدر و مادر خواهد بود و دو ثلث باقی اصل ترکه مختص
بدو عم و سه عمه خواهد بود پس اگر همه از جانب پدر فقط یا پدر و مادر بوده باشد دو ثلث منقسم می شود ما بین آنها للذکر
مثل حظ الانثیین در صورت مفروضه دو ثلث ترکه هفت سهم می شود و چهار سهم مال دو عم خواهد بود و سه سهم دیگر مختص به سه
عمه خواهد بود و اگر همه منسوب بمادر بوده باشند از جانب مادر دو ثلث ترکه منقسم می شود ما بین آنها بالسویه و اما هرگاه
مختلف بوده باشد یا بین معنی بعضی از جانب مادر فقط بوده باشد و بعضی دیگر از جانب پدر فقط یا پدر و مادر پس در این صورت
اگر منسوب از جانب مادر یکی واحد است سدس دو ثلث مال او خواهد بود و اگر متعدد است ثلث مال آنها خواهد بود منقسم
می شود ما بین آنها بالسویه اگر چه مختلف بوده باشند بذکورت و انوثت باقی مختص منسوب پدری خواهد بود للذکر ضعف الانثی در این صورت
نیز اگر منسوب به پدر فقط یا منسوب به پدر و مادر با هم جمع شوند منسوب به پدر فقط محروم خواهد بود سؤال صغیره متوفی
[illegible] و وارث او منحصر است بزوج و یکعم و یکعمه و یکی خاله اب و ام کیفیت قسمت ترکه ما بین ورثه او چه بیان فرمایند جواب در صورت
مفروضه نصف ترکه صغیره متوفاة مال زوج او می باشد و ثلث ترکه مال خاله او و باقی یعنی سدس ترکه متعلق بعم و عمه خواهد بود عم
ضعف عمه و بیان آخر ترکه در جمیع صورت منقسم می شود بشش سهم سه سهم آن مال زوج او است و دو سهم مال خاله
و یک سهم باقی منقسم به سه قسم می شود دو ثلث آن متعلق بعم او است و یک ثلث [illegible] خاله و عم سهم [illegible]
مستحق می باشد [illegible] چنانچه هرگاه زوج با پدر و مادر جمع شود زوج مستحق نصف ترکه است در صورت انتفاء حاجب
و باقی ترکه که عبارت از سدس بوده باشد متعلق به پدر خواهد بود پس خاله سهم والده مستحق خواهد بود و عم و عمه سهم والد سؤال
شخصی فوت شده و وارث او سه نفر اند نواده عم و نواده عمه و نواده خاله ترکه میت در ما بین آنها به چه نحو تقسیم می شود جواب
ترکه میت منقسم می شود بسه حصه یک ثلث مال نواده خاله است و دو ثلث دیگر مال نواده عم و عمه [illegible] دو ثلث از آن مال نواده عم است
و یک ثلث مال نواده عمه سؤال شخصی فوت شده برادر پدری و مادری و برادر پدری هر دو دارد وارث میت در این صورت هر دو
می باشند یا یکی جواب تا برادر پدر و مادری بوده برادر پدری تنها مستحق چیزی نیست و هو العالم سؤال صغیره فوت شده و
وارث او منحصر بزوج است [illegible] که نصف اصل زوجه مال زوج او است و نصف دیگر باید در صورت
مفروضه که وارث منحصر بزوج است چه باید کرد جواب در صورت مفروضه کل ترکه متعلق بزوج خواهد بود نظر بنص صحیحه
[illegible] الصحیح [illegible] عن محمد بن قیس عن ابی جعفر ع فی امراة توفیت ولم یعلم لها احد
فالمال لزوجها [illegible] سؤال شخصی فوت شده و وارث او منحصر بزوجه است امر ترکه او در چنین صورة به چه نحو باید معمول
شود جواب ربع از ترکه [illegible] در صورة مفروضه متعلق بزوجه است و سه ربع مال امام می باشد و هو المستفاد من
نصوص متعدده منها الموثق المروی فی التهذیب عن محمد بن نعیم الصحاف قال مات محمد بن ابی عمیر بیاع السابری و اوصی الی و ترک امراة
ولم یترک وارثا غیرها فکتبت الی العبد الصالح ع فکتب الی اعط المراة الربع و احمل الباقی الینا و منها الموثق المروی فیه ایضا عن ابی
بصیر قال قرأت علی ابی جعفر ع [illegible] امراة توفیت و ترکت زوجها قال المال للزوج و رجل توفی و ترک امراة قال للمراة

الربع وما يوقفه للامام پس در زمان غيبت امام لازم است دفع شود بسوی امام و در زمان غيبت دفع ميشود بحاكم شرع مصرف اين مصرف
سابق از اموال منتظر بالامام ميباشد والله العالم سؤال هرگاه شخصی فوت شده و اشباه و وارث چند علاوه ... شده و طفلی هم در شكم
مادر هست از آن شخص و وارث ديگر بعضی اشباه ... كه اين تقسيم ... بر فرض ... سهم الطفل
كه در رحم است سهم مذكر است يا سهم مؤنث جواب اين فرض متصور ... صورت ميشود اول آنست كه ... منحصر است بالجداد
و برادر و خواهر ... صورت تقسيم تركه با ... لازم است كه ... طفل
شود ... طفل ... فرض ... اين
[illegible]

كان الاخوة ... السدس سؤال شخصی فوت شده وارث او منحصر است بوالدين و زوج او تركه او ما بين ...
قسمت ميشود جواب نصف تركه در چنين صورت مال زوج او خواهد بود و ثلث تركه مال مادر و ... پدر
برادر يا برادر و دو خواهر يا چهار خواهر ... باشند اگر يكی از اينها داشته باشد سدس ...
علاوه ... در اين صورت و از ثلث ... الخ سؤال شخصی فوت شده وارث او منحصر
بچند برادر و خواهر تركه ما بين اينها چگونه قسمت ميشود جواب اگر برادر و خواهر همه از جانب پدر و مادر بوده
باشند يا از جانب پدر تنها تركه ما بين اينها قسمت ميشود للذكر مثل حظ الانثيين اگر همه از جانب مادر فقط بوده باشند تركه ما بين اينها
قسمت ميشود بالسويه ... وان كان رجل يورث كلالة او امرأة وله اخ
او اخت فلكل واحد منهما السدس ... فان كانوا اخوة رجالا ونساء فللذكر مثل
حظ الانثيين ...
[illegible]

عمه ابوینی بوده باشد با این ضابطه نمیباشد و بدل علیه [illegible] **سؤال** شخصی فوت شده زوجه دارد و نواده عم خود و [illegible] عم
پدر و پسر خال و پسر خاله و دختر خاله که زوجه داعم او میباشد **جواب** با وجود پسر خال و دختر خاله زن عم او را سهمی از ارث نیست
[illegible] سهمی از ارث نمیباشد بلکه ترکه او منقسم میشود مابین زوجه او و پسر خال او و دختر خاله او [illegible] ربع ترکه او [illegible]
و مال زوجه او میشود و ثلث دیگر منقسم میشود مابین پسر خال و دختر خاله او بالسویه پس دختر خاله او از دو راه مستحق ارث هست یکی از
راه زوجیت و یکی از جهت قرابت **سؤال** شخصی فوت شده و وارث او منحصر است بزوج و جد و جده ابوی و برادر ابی و امی ترکه
مابین ایشان چه نحو قسمت میشود **جواب** نصف ترکه بخصوص زوج است و نصف دیگر منقسم میشود به پنج سهم یکسهم از پنج سهم
متعلق بجده ابوی است و چهار سهم باقی منقسم میشود مابین برادر ابوی و جد ابوی و [illegible] ترکه منقسم میشود بده سهم پنج
سهم بخصوص زوج است و پنج سهم باقی [illegible] مذکور شد **سؤال** شخصی فوت شده و وارث او منحصر است در جده پدری و خواهر
مادری ترکه مابین ایشان چه نحو قسمت میشود **جواب** در صورت انحصار وارث بخواهر مادری و جده پدری و جده مادری که [illegible]
[illegible] مابین ایشان از چه نحو قسمت میشود **جواب** ثلث ترکه مال جد و جده مادری است منقسم میشود مابین ایشان بالسویه و ثلث
دو ثلث دیگر مخصوص جد و جده پدری است منقسم میشود مابین ایشان بتفاوت للذکر مثل حظ الانثیین **سؤال** شخصی فوت شده و وارث
او منحصر است در جد پدری و جد برادر پدری و مادری ترکه مابین ایشان چه نحو قسمت میشود **جواب** جده پدری و عمه و خواهر پدری
[illegible] ترکه مابین ایشان اثلاثا منقسم میشود یک ثلث متعلق است بجده پدری [illegible] پدری و مادری عاید خواهد بود **سؤال** شخصی فوت
شده جد پدری دارد و [illegible] ارث میبرند **جواب** با وجود جده عم را سهمی از ارث نیست [illegible] ترکه مخصوص بجده او
خواهد بود **سؤال** شخصی فوت شده و وارث او منحصر است در جده پدری و خواهر پدری و مادری ترکه مابین ایشان چه نحو قسمت [illegible]
جواب جده پدری بمنزله خواهر پدری است پس ترکه در چنین صورت منقسم میشود بدو قسمت مساوی یک حصه مال جده پدری است و
حصه دیگر مال خواهر پدری خواهد بود **سؤال** شخصی فوت شده و وارث او منحصر است در جد و جده مادری و جد پدری و خواهر
پدری ترکه مابین ایشان چه نحو قسمت میشود **جواب** ثلث ترکه در چنین صورت متعلق بجد و جده مادری است منقسم میشود مابین
ایشان بالسویه و دو ثلث دیگر مخصوص بجد پدری و خواهر پدری است هر یک ثلث بالسویه **سؤال** هرگاه شخصی فوت شود و ازو
عمو زاده داشته باشد و عمه زاده و خاله زاده داشته باشد [illegible] کدام از ایشان و اولاد عمو زاده [illegible] در صورت
مفروضه ارث میبرند و مابین مذکوران چه نحو قسمت میشود **جواب** در صورت مفروضه ثلث ترکه بعمه و خاله زاده های ایشان
[illegible] **سؤال** هرگاه [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** اگر [illegible] جمیع مال [illegible]
[illegible] ربع [illegible] نصف مال [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** شخصی [illegible] فوت شده [illegible]
[illegible]
جواب اگر طلاق در حال مرض زوج بوده باشد و زوج در حال مرض فوت شده باشد [illegible]
طلاق واقع شود [illegible] مستحق ارث هست و اگر فوت زوج بعد از انقضای سال واقع شده باشد [illegible]
خواهد بود و اگر طلاق در حال صحت زوج بوده یا در حال مرض بوده لکن از آن مرض صحت یافته [illegible] واقع شده [illegible]
صورت اگر در اثنای عده طلاق واقع شده باشد زوجه مستحق ارث هست **سؤال** شخصی فوت شده و وارث او منحصر بزوجه و

و برادر بوده باشد [illegible] و اموال منقوله [illegible] **جواب** [illegible] با وجود اینها هست [illegible]
[illegible] مسطوره متعلق بزوجه [illegible] ربع [illegible] اموال غیر منقوله
[illegible]
[illegible]
خواهد بود والله العالم **سؤال** شخصی فوت کرده و جده ابی دارد و برادر ابی و برادر امی دارد ترکه او بچه نحو منقسم میشود **جواب** در چنین
صورت ثلث ترکه منقسم مابین جده ابی و برادر ابی بالمساوات و ثلث متعلق ببرادر امی خواهد بود والله العالم **سؤال** شخصی فوت
شده و یک خاله دارد و [illegible] **جواب** در چنین صورت ثلث ترکه متعلق بخاله
او است و دو ثلث دیگر [illegible] **سؤال** هرگاه [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** هرگاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** شخصی فوت شده و وارث او منحصر است [illegible]
[illegible] **جواب** ثلث ترکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** شخصی فوت شده
و وارث او منحصر است [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
السدس والباقی للجد [illegible] **سؤال** شخصی فوت شده [illegible] برادر زاده پدری و مادری [illegible]
میشود **جواب** در صورتی که [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** شخصی فوت شده و دو زوجه [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** زوجه [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
سؤال هرگاه [illegible]

[illegible] جواب
درصورتیکه [illegible] ارث [illegible] زوجه [illegible]
[illegible] ارث [illegible]
[illegible]
[illegible] نصف [illegible]
سؤال شخصی فوت شده برادر [illegible] جواب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ثلث مال [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه چهار نفر برادر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جواب اما [illegible] شخص [illegible]
[illegible] برادر [illegible] ارث برادر [illegible]
[illegible] باشد سؤال هرگاه صبیه فوت شود [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال شخصی [illegible]
[illegible] برادر و خواهر [illegible]
[illegible] جواب با وجود جده [illegible] ارث
[illegible] منقسم [illegible] سهم [illegible]
منقسم میشود [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب اگر شخص
[illegible] مال [illegible]
[illegible] وارث [illegible]
[illegible] سؤال صبیه فوت شده [illegible]
[illegible] جواب [illegible] منقسم میشود [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه والدین [illegible]
[illegible] جواب هرگاه چهار وارث [illegible]
[illegible]
[illegible]
سؤال هرگاه زنی فوت شود [illegible]
[illegible]

دو خواهر

دو خواهر ابی و امی [illegible] برادر زاده [illegible] شوهر [illegible]
[illegible] سهم [illegible]
[illegible] شوهر [illegible]
[illegible] زوجتین [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] برادر [illegible] برادر زاده [illegible]
[illegible] ارث [illegible]
[illegible]
[illegible] ارث [illegible]
[illegible] زوجه [illegible] ارث [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال هرگاه شخصی فوت شده [illegible]
[illegible] برادر [illegible] جواب [illegible] منقسم
[illegible] اولاد [illegible]
[illegible] اولاد [illegible]
[illegible] للذکر ضعف الانثی [illegible]
[illegible] للذکر مثل [illegible] الانثیین [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] خواهران [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
منقسم میشود [illegible] للذکر ضعف الانثی سؤال
صبیه فوت شده [illegible] جواب ترکه
[illegible] منقسم [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] ارث [illegible]
جواب درصورت وجود عمه و خاله [illegible] ارث [illegible]
[illegible] عمه و خاله [illegible] ترکه [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کم حصص

و اما حکایت رجوع میگویم رجوع مخصوص بچهار چیز است زمین و قرآن و شمشیر و انگشتر و مراکب از اسب و ... [illegible]

[illegible]

سؤال ... [illegible] جواب ... [illegible]

بزوجه

چنین اسباب و رخوت و غیره که در حین ازدواج آورده و بعضی زوجات از اینها چیزی در تصرف نیاورده ... [illegible]

[illegible]

جواب ... [illegible]

مقبول و غیر مقبول [illegible] سؤال شخصی فوت شده وارثان منحصر است به زوجه و [illegible]

[illegible] جواب ظاهر [illegible]

ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد وصیة یوصین بها او دین ولهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

جواب در صورتی که صورت استفتا مطابق واقع بوده باشد [illegible]

[illegible] سؤال زید نامی فوت شده [illegible]

[illegible] جواب در چنین صورت [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible] سؤال شخصی فوت شده [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

برادر ابی او میباشد و ثلث متعلق بجد ابی میباشد **سؤال** صغیره ای فوت [illegible] و پنج نفر اولاد دارد [illegible] سه ذکور و دو نفر
اناث اموال او مخلف شده بین آنچندی [illegible] صغیره کو الاطفال باشد [illegible] و از آن اشیاء مخلف شده
متعلق [illegible] بین آنچند و نفر اولاد ذکور که سابق ذکر شد از این پنج نفر [illegible] اکنون [illegible]
اطفال مزبور مخلفات مذکوره را [illegible] چگونه باید تقسیم بشود **جواب** آنچه از خارج مشخص شده [illegible] که دو طفل
فوت شده وارث آن دو طفل [illegible] جده پدری و برادر و خواهر [illegible] که بقسم ترکه [illegible] دو طفل متوفی [illegible]
یکی [illegible] ورثه مسطوره باین نحو است که اموال [illegible] متعلق بوده باشد [illegible] ثلثان متعلق بجده مادری [illegible]
خواهد بود و دو ثلث باقی مال الجده ابی و برادر و خواهر پدری و مادری باین نحو و ثلث باقی قسمت میشود پنج سهم دو سهم
از این پنج سهم مال برادر پدری و مادری است و سه سهم باقی متعلق بجده ابی و دو خواهر ابی و امی بالمساوات است **سؤال**
صغیره فوت شده از خود دو نفر برادر و خواهر دارد و زوج او نیز فوت شده برادر زاده و خواهر زادگان دارد [illegible] سهم زوج
فیما بین اخوان و اخوات خود و ورثه زوج او چه قسم میشود **جواب** اگر فوت زوجه قبل از فوت زوج بوده بنا بر این وارث
زوجه منحصر [illegible] برادر و دو خواهر او میشود [illegible] در چنین صورت باین نحو میشود که نصف ترکه او متعلق
بزوج او میشود و نصف دیگر ما بین برادر و خواهر او قسمت میشود للذکر مثل حظ الانثیین در صورتیکه برادر و خواهر ابوینی یا ابی تنها
بوده باشند اما هرگاه برادر و خواهر امی فقط بوده باشد ترکه ما بین برادر و خواهر بالمساوات قسمت میشود و اما فوت زوج
پس هرگاه قبل از فوت زوجه بوده باشد بنا بر این وارث زوج منحصر [illegible] برادر زاده و خواهر زاده میشود [illegible]
ترکه در صورت مفروضه باین نحو میشود که ربع از ترکه متعلق به زوجه [illegible] ما بین برادر
زاده و خواهر زاده هر یک از برادر زاده و خواهر زاده سهم من یتقرب به را میبرد **سؤال** شخصی متوفی شده [illegible]
[illegible] نکاح دارد [illegible] از دو برادر زاده [illegible] خواهر
زاده که چهار عدد ذکور [illegible] اناث [illegible] هشت نفر چهار نفر از یک خواهر [illegible] ذکور [illegible] عدد
اناث است ارثا [illegible] چه نحو قسمت نمایند **جواب** در صورت [illegible] ربع از ترکه متوفی مال زوجه [illegible]
ما بین دو زوجه بالسویه [illegible] باقی مال برادر زاده ها و خواهر زاده ها است اگر برادر و خواهر پدر و مادری [illegible]
یا پدری تنها در چنین صورت [illegible] مال تقسیم ما بین برادر زاده ها و خواهر زاده ها [illegible] مال تقسیم میشود
بسه قسم دو قسم از آن مال برادر زاده ها است و یک قسم مال خواهر زاده ها است **سؤال** صغیره فوت شده [illegible]
و وارث [illegible] خاله [illegible] صغیره ثلث [illegible] باشد
[illegible] تقسیم مخلفات [illegible] **جواب** نصف ترکه صغیره
در صورت مفروضه مال زوج است و نصف دیگر قسمت میشود ما بین خاله و خاله [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] که صغیره [illegible] وارث ثلث [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] چهار نفر اولاد [illegible] ذکور و دو اناث [illegible]
[illegible] **جواب** در صورت مفروضه [illegible]
[illegible]
[illegible] اولاد [illegible]

بجهتها

[illegible] ثلث مال [illegible] با المساوات و دو ثلث [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] **جواب** در صورت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] متعلق [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** در صورت مفروضه [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سؤال** هرگاه شخصی فوت شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]

متعلق [illegible] ربع که [illegible] مال [illegible] اولاست و سدس [illegible] ثلث [illegible]

[illegible] متعلق [illegible]

ماشد یا عبد آزاد شده تحصیل کرده اگر اموالست که قبل از آزاد شدن داشته و بعد از آزاد کردن با انعدام استقلال از اموال مختص [illegible]
بعیال و اولاد او نمی‌باشد و اگر آن اموال را بعد از آزاد کردن تحصیل کرده باشد و فوت زنها که قبل از فوت انعدام بوده و فوت غلام
بعد از فوت او زن مالک بوده باشد در این صورت ظاهر این است که مال انعدام بعد از فوت او [illegible]
والله العالم سؤال شخصی [illegible] متوفی شده و مادر و پدر دارد و دو دختر در حجر خود [illegible] بوده است حال اخراج حج از ترکه او لازم است
و بعد از اخراج حج چگونه بین الورثه تقسیم میشود باشد جواب بعد از اخراج حج از ترکه الشخص بقیه ترکه منقسم میشود مابین دو زوجه
و دو اولاد به این نحو که ربع ترکه منقسم میشود مابین دو زوجه و بقیه متعلق به اولاد است لکن [illegible] لازم است بجهت حج از اصل
ترکه موضوع شود [illegible] که کفایه حج میقاتی کند [illegible] مالک [illegible] است سؤال هرگاه [illegible]
فوت شود و وارث او منحصر باشد [illegible] و یک [illegible] مختلف [illegible] بین ایشان چگونه قسمت
میشود جواب در صورت مفروضه [illegible] از ترکه [illegible] متعلق به [illegible] میباشد و [illegible] ترکه منقول
[illegible] بالفرض [illegible] میباشد و سدس [illegible] متعلق به [illegible] میباشد و بقیه ترکه منقسم
میشود بر پنج سهم چهار سهم متعلق به دختر [illegible] و یک سهم مال [illegible] والله العالم سؤال [illegible] فوت شده و وارث
او منحصر [illegible] که اولاد [illegible] در [illegible] باشد در این صورت ابوین [illegible] مساوی [illegible]
با ام [illegible] جواب [illegible] باشد هر که [illegible] وارث [illegible]
ملکه سهم [illegible] در چنین صورت [illegible] ترکه [illegible] سهم [illegible] مفروض [illegible] است که [illegible]
[illegible] در چنین صورت سهم [illegible] ترکه
[illegible] سؤال [illegible] املاک [illegible]
[illegible] باشد [illegible] واجب است که [illegible] حاکم شرع [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] جواب [illegible] اجاره [illegible]
[illegible] استحقاق [illegible] در صورت [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] استحقاق [illegible] ثابت است [illegible]
سؤال [illegible] املاک [illegible] که [illegible] پدر [illegible]
[illegible] از ترکه [illegible] ایشان [illegible] شاه ضبط [illegible] ایشان داده [illegible]
[illegible] اجاره و استیجار منافع [illegible] و در این صورت املاک [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در این صورت [illegible]
[illegible] حاکم شرع [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] املاک [illegible] در صورت [illegible]
حاکم شرع [illegible] حاصل [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] جواب اگرچه اصل استیفاء [illegible] است لکن [illegible] ایشان [illegible]
موجب [illegible] سؤال [illegible] املاک است که شاه ضبط نموده [illegible] مشخص است [illegible]
که [illegible] و در صورت وجود [illegible] و در صورت عدم وجود [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

[illegible] بوده ما کرسؤال از این املاک میباشد لکن مالک آنها در [illegible] شخص بوده باشد [illegible] مجهول شد [illegible]
اگر مجهول المالک یعنی معلوم از مجهول المالک بوده باشد [illegible] است که میباشد [illegible] از [illegible]
استحقاق در [illegible] در صورت [illegible] املاک معلوم بوده باشد [illegible] مجهول المالک بوده باشد اگر [illegible]
[illegible] بوده باشد [illegible] متعلق [illegible] در حال [illegible] وارث [illegible] خواهد بود [illegible]
در صورت [illegible] در صورت [illegible] ارباب [illegible] املاک [illegible] ارباب استحقاق
بوده و اگر [illegible] املاک [illegible] بوده [illegible] مغصوب [illegible] شده [illegible] در این صورت
امر [illegible] مشکل است [illegible] در صورت مفروضه [illegible] مگر [illegible] املاک [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] در صورت مجهول المالک [illegible] املاک [illegible] مشکل است [illegible] حاصل
[illegible] املاک [illegible] مجهول المالک [illegible]
مالک [illegible] ارباب استحقاق [illegible] حقوق [illegible] ترکه باشد [illegible]
[illegible] باشد چنانچه مفروض در سؤال ظاهر است که بعد از فوت [illegible] در مال [illegible]
[illegible] و اما الاجاره [illegible] حاکم شرع [illegible] مجهول المالک [illegible]
که ملک مجهول المالک [illegible] حاکم شرع اجاره [illegible] مالک [illegible]
[illegible] بالاجاره [illegible] خواهد بود و اما [illegible] وارث اگر منقطع [illegible] بوده باشد که مال [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اند [illegible]
بوده است [illegible] مال [illegible] خواهد بود و با علم [illegible] والله العالم سؤال شخصی فوت شده
[illegible] فوت شده [illegible] هم فوت شد حال [illegible]
[illegible] مادری هم دارد [illegible] جواب در صورت انحصار وارث
[illegible] للذکر مثل حظ الانثیین
سؤال زید [illegible] که مالک [illegible] میباشد [illegible] زید
[illegible] زید [illegible] میباشد [illegible] در این صورت [illegible]
[illegible] میباشد [illegible]
[illegible] جواب ادعای [illegible]
[illegible] مال [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مال [illegible]
بوده است [illegible] در صورت [illegible] مال [illegible] در این صورت [illegible]
مال [illegible] سؤال هرگاه زید [illegible]
[illegible] دو سال [illegible] بوده [illegible] دو سال زید [illegible]
[illegible] مال [illegible] تمام [illegible] مدت دو سال [illegible]
[illegible] بوده است [illegible] جواب استحقاق [illegible] زوجه [illegible]
[illegible] شده [illegible] زوجه [illegible]
[illegible] استحقاق ربع از ترکه [illegible] در صورت [illegible] استحقاق [illegible] ترکه [illegible]

صورت وجود ولد بجهت نعیع خواه نعیع ... کرده باشد یا نه و اما حکایت صلات در صورت فوت ... قبل از دخول ... احتیاط در حق
زوجه مقتضی اینست که انتظار غالب ... و اما نفقه ... غالب این است که تمکین از جانب
زوجه ... **سؤال** بیان فرمایند که ...
و اشیاء ... از کتاب ... و الات ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] جواب را بیان فرمایند ...
جواب ... **سؤال** ...
... [illegible]
... [illegible]
... **جواب** ...
... **سؤال** ...

[illegible]

ملکیت او بعد بمیرد ج در صورتیکه زن بعد از او بمیرد مال [illegible] باشد [illegible] از اسباب ملک عجیب شرعیه

ان ارض بسبب خراب شدن [illegible] و بمیرد [illegible] بلکه باقی [illegible] زید [illegible] دیگران [illegible] بازن انهاست

سؤال زید فوت شده و مادری و دو برادر و زوجه [illegible] باقی مانده و اموال زید [illegible] برادر [illegible] منقول و غیر منقول

[illegible] باشد [illegible] زید [illegible] الحال [illegible] ثلث [illegible] الارث [illegible] منقول و غیر منقول

[illegible] فقط [illegible] میشود [illegible]

[illegible]

[illegible] جواب در صورتیکه [illegible]

مادر [illegible] وارث زید [illegible] مادر [illegible] زوجه [illegible] ربع از ترکه منقول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

و هو العالم سؤال با وجود بودن [illegible] جواب در صورتیکه [illegible]

بوده باشد [illegible] سؤال شخصی [illegible] باشد [illegible]

باشد [illegible] ربع [illegible]

[illegible] داشته باشد [illegible]

[illegible] فرض [illegible]

[illegible] سؤال [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] جواب هرگاه [illegible]

[illegible] داشته باشد هیچ [illegible]

[illegible] در صورتی

[illegible] دارند

[illegible] جواب در

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

نداشته باشد [illegible] فرزند [illegible] باشد [illegible] فرزند [illegible] باشد لازم نیست

از عین مال خود ادای دین والد نماید [illegible] منهم است در بعضی از اخبار

[illegible] اگرچه [illegible] فرزند [illegible] لازم نیست ادای دین والد از عین مال خود نماید لکن [illegible]

[illegible] و هو العالم سؤال [illegible]

[illegible]

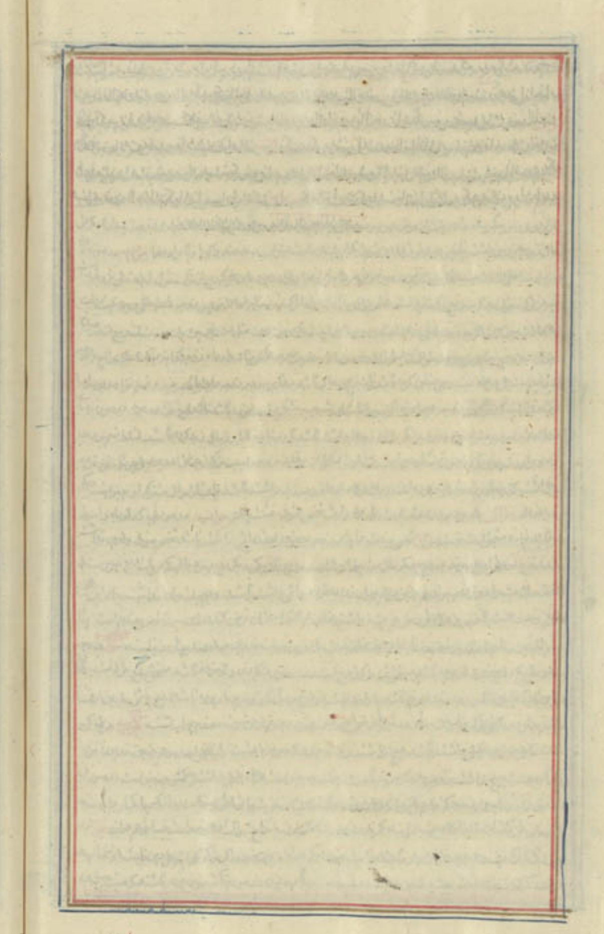
[illegible] جواب ظاهر این است [illegible]

[illegible] و هو العالم [illegible]

كتاب القضاء والشهادات

كتاب القضاء والشهادات

سوال چه میفرمایند در حق مرا اینکه دو نفر مدعی و مدعی علیه که با یکدیگر در عالمی و گفتگوی داشتند نزد شخصی غیر مجتهد
ماو بین حکمی کرده است بما بین اثبات حال الجاهل ... بحکم شخص غیر مجتهد نمیشد و این صورت حکمیکه غیر مجتهد کرده است با
باشد و احتیاج بحکم مجتهد دارد یا اینکه صحیح است صورت شرعیه آن بیان فرمایند جواب واقف رسیده و حکم ما بین مدعی
مدعی علیه نمودن از خواص حاکم شرع است از صورت استفتا ظاهر نمیشود که واقف رسیده کیست تا مشخص شود که منصب مرافعه
دعاوی شناسه ... اقدام غیر مجتهد در مرافعه رسیده و حکم نمودن ما بین متخاصمین از معاصی عظیمه است موجب
سخط و غضب الهی است و حاضر شدن در چنین عملی باختیار موجب مؤاخذه خداوند قهار است و حکم چنین کسی موجب
رفع نزاع و اثبات حق مدعی نمیشود بلکه غیر مجتهد اگرچه حکم او مطابق واقع بوده باشد موجب عقاب در آخرت و باعث الحد ...
مسدود ... نعوذ بالله من غضب الله و من شر النفس ... سوال نهادهای ... دارد و ...
یکشاهد ... در این صورت یک قسم ... چنانچه از ... رشاد مستفاد میشود یا اینکه محتاج است بضم
قسم چنانچه از ظاهر ... مستفاد میشود یا دعوی از اصل ساقط است و اینکه هرگاه زید ادعا کند ...
بلغ ... یکشاهد ... جواب اما حکم در مسئله
... حکم ... در نظر این خادم شریعت مطهره صحیح ... نظر با اینکه اشکال این امور از اسباب شبهه است محتاج
بدلیل شرعی که مقتضی آن بوده باشد تا حال چنین دلیلی بنظر نرسیده ام لاسیما در صورت مقابل نصوص دال بر ... بضم و
عدم ظهور مخصص ... عدم ... اجماعی است ... علیه ... بعض النصوص ... لکن ... ظاهر در
نظر حقیر ... اکتفا ... قسم است مستند ... است الاول ... انما ... جواز القضاء فی الاموال بشاهد و
یمین کالصحیح المروی عن ... لو کان الامر الینا لاجزنا شهادة الرجل الواحد اذا علم منه خیر مع یمین الخصم فی حقوق الناس
فاما ما کان فی حقوق الله ... اذا کان ... شاهد ... و
للقول ... علی ... الا شاهد ...
ما کان ... من شاهدین ... دل علی ... من بعض النصوص ...
تمام فالعموم المذکور ... و اما مسئلة ...
... سوال زید
طلبی از عمرو دارد و بشهادة شهود نزد حاکم شرع ثابت نموده است و حال آنکه حاکم شرع که ثبوت طلب زید از عمرو حکم ...
... مذکور را ... که ... احکام شرعیه ثابت
بکند و حکم ... اعتبار ساقط است یا اینکه صحیح و معمول به است جواب در صورتیکه مطلب بر ... شرعیه نزد حاکم
شرع ... مجتهد جامع الشرائط ثابت شده باشد ... حاکم شرع حکم بثبوت آن نموده باشد یعنی بلفظ حکمت ...
تلفظ نموده باشد ... ثابت شد ... حکمی لازم است
... سوال
هرگاه ... شخصی در میان محاسبه و گفتگوی زید و عمرو حاضر شود ... شهادة ...
... زید ... در جواب بگوید که شهادة ... محاسبه ...
الشخص در میان گفتگوی زید و عمرو حاضر شود ... شهادة ... از آن
شخص طلب شهادة نماید و اثبات حق ... بشهادة الشخص باشد در چنین صورة ... شخص ...



شهادة لازم است یا نه آیا اداست **جواب** در صورتیکه صاحب حق از آن شخص مطالبه ادای شهادة نماید واحقاق حق او موقوف بوده باشد بادای شهادة شهاده برآن شخص لازم است کرچه وادای شهادة نماید با امکان وانتفاء ضرر در حق او وبعض العلماء
سؤال هرکاه شخصی ایشی کرفته باشد بسبب حق جاه ومکر زحیح صنع دیکران شوخ اندک وفقها عام باشد ابای لحا لزم منه شهادة وحکم حاکمی که موقوف علیه آن فرق است در باب این نوع مسموع و نافذاست یا نه **جواب** اما شهادة بحاکم موقوف علیه در مقام اثبات امر متعلق بهمان موقوف پس ظاهر این است که حکم حاکم شرع دیکران شهادة را من حیث الشهادة بحکم شرع نتوان نمود نظر بآنکه مفروض این است شخص حاکم شاهد خود موقوف است پس انحصار شهادة او در این صورة در صورت تحقق میشود که کسی دیکر نیز در آن موقوف انجمله موقوف علیه بوده باشد و آن شخص ادعا نماید واستشهاد از این شخص حاکم نماید در مقام اقامه شهود واین شخص حاکم بنابراین سهیم وشریک ودعا مدعی و شهادة اجنبی شریک بوده را در متعلق بمال الشرکه در حق شرکت دیکر مسموع نیست نظر بنصوص معتبره و آنچه در مسئله اطلاق منافی تنها باحلبه واکر انحصار بموقوف علیه شود در حاکم مفروض حکم نیز معلوم سمع شهادة اظهار حق نمیشود واما حکم حاکم ظاهر این است در صورت مزبوره وهر انکه لازم الانقیاد بوده باشد نظر بعموم ادله که دلالت میکند بر لزوم قبول امضا حکم حاکم که شامل ما نحن فیه وعموم میباشد مجملا حکمیکه از حاکم شرع صادر شده در مقام حکم لازم الاتباع است مکر در صورتیکه دلیل بر خلاف انتظام بوده باشد واین در ما نحن فیه معلوم نیست **سؤال** هرکاه کسی از قبل سلطان جابر احکام جاری حضرت اکر حیلجائز داخل داری نماید آن شخص مروج ما لوضعی بمجتهد نکرد واستفاده احکام شرع انور نماید ومعاش در جوهرانا ونفاف در محل او که الحکام احد ثمه در آن جاری میباشد یا کسی نشنید بدون انکار او **جواب** نماید باطل والحکام احد ثمه در هم چنین اکر خطای ثم خود نوانا وصادر شود یا صلح ان یکی شد در سوای احوال منعوذ در حق ظرف مدار مروّج که و هرکاه مسائل زمین را بر میدکر از خیانات هستند تکلیف بمصالح نماید ومطلع نعیم بادی و حکم کردن رجوع نداشته باشد ودر صورت مذکوره شخص متعلم معاقب واثم است در خصوص نشستن در محلی حکم او و بیان نعیم نمود او یا انکه معاقب نیست اینجر حقیقة حکم مسئله باشد بیان فرمایند که عندالله اجر بوده باشد **جواب** شکی نیست که متصدی مرافعه وحکم وقضا ما بین الناس از وظیفه حاکم شرع یعنی مجتهد است وکسیکه مجتهد نیست تصدی این امور در حق او مجوّز نیست بلکه چنین کسی جاودیه بامر امر خدا سبحانه نکشف اسرار و دقایق مولینا و مولی الانام حضرت صادق مرویست که فرموده اند ایاکم و التهاون باوامر الله شحنه من تهاون باوامر الله اهانه الله یوم القیامة ومجلسیکه در آن مجلس حکم مرافعه منجاز کسیکه قابل نیست آن مجلس واهل آن مغضوب خداوند متعالیست و کسیکه اصلاح بین ولیان بوده باشد بلجای خود ماخوذ چنین مجلسی را بدبنود چنانچه در اصول کافی از حضرت امام الهمام جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه منقول است که فرموده لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه ولا یقدر علی تغییره و مجلسیکه مرافعه وحکم ما بین الناس از غیر مجتهد معصیت است وتعلیم غیر مجتهد که چنین مرافعه نماید اعانت بر اثم است واعانت بر اثم حرام است در کتاب و سنت قال الله سبحانه ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان محمد الله فرج آل محمد صلی الله علیه وآله وعجله ودر تهذیب مرویست ان محمد بن مسلم کوفی از اعاظم رواة شیعه است نقل نموده که من نشسته بودم در مجلس قاضی در مدینه وجناب محمد الاولین والاواخر جناب امام محمد باقر از انجا عبور فرموده و مرا دیدند روز دیکر بشرف خدمت ایشان شرف شدم فرمودند چه مجلسی بود که در آن بودی در آن مجلس بر من عرض کردم که حضرت خداوند عالم ملا نهای کرد این شخص قاضی بمن اکرام میکند کاه کاهی در آن مجلس او می نشینم فرمودند این معنا شاید انکه غضب نازل شود وشامل همه اهل آن مجلس شود و در خبر العبیثه حضرت امام محمد اولین التقوی بمکن ولی الله عزوجل شکایت مکن که ایستادن بر قضاة اشدی مکث قو اولیس حج نادر است قیل انه معروف النصاری حاصل معنا آنکه این حدیث مرنیل میشی وسر و در آن منتزلة قضاة جور است که معصوم نصاری نکاه کرد محیط ...

ارشاد کردی خود خطاب رسید از جناب حضرت الله سبحانه جل جلاله کساکت شوید رسیکر محل ومجلس قضاة در دنیا باد اخره با در جهرة حرارت او شد بلی نو است از تو نفوذ باعد من شر و دانصتا و سبانا ما لنا حقا و ... عالم من بعوهی بان در کاه خود اعانت فرموده که انسان بچاره در این سرای بی اعتبار مغرور نکشته خود را از نعیم سرمدی محروم ونصیب عذاب ابدی نماید نکرد الله والله العالم
سؤال زید دعوی با عمرو داشته ومرافعه در نزد حاکم شرع میکند بعد از انکار عمرو زید بکفر شاهد عادل حضور ملکی سه خود اقامه میکند وحاکم زید را باذن عمرو قسم میدهد بحکم حاکم زید حق خود را از عمرو میکیرد آیا در صورة مذکوره دیکر عمرو را حق مطالبه بوده باشد یا نه **جواب** اکر مطالبه مرقوم مطالبه واقع بوده باشد در خصوص همین مطلبیکه بحکم حاکم شرع منقضی شده وزید از عمرو استیفاء حق خود نموده البته مطالبه نمیتواند نمود والله العالم **سؤال** ما بین دو نفر نزاعی واقع شده در ملک اهلی صورة واقعه را بعضی از مشاهیر مجتهدین عصر کروه محاکمه نمایند ایشان بعد از تحقیق استفتا نموده وایشان بر طبق مدعا یکی فتوی صادر کرده اند که و دیکری حقیقت حال را بعضی دیکران مشاهیر مجتهدین استفتا نموده ایشان بخلاف مجتهد اول جواب نوشته و نزاع ما بین دو طائفه هم رسیده و بنابراین مذهب اهل حق که تکلیف عامی محض در تقلید وفتوی مجتهد در حق وی حکم الله است مجتهد مخطی و مثاب و ما جور است وهر یک از دو طائفه بحکم استحلال میکنند ومنع احدی از حکم اصحاب نیست و هر کدام منتهی فساد عظیم است وموجب حرمة حرام کرده بعلی الله لازم نیاید کما لا مذکور فحکم امر ثم شانه هم مال حق این وجه حق آن هر حق این ومنز حق آن بوده باشد وهم واین مسئله واین وقت وهو هم بهم رسانیده نظام بسیاری از نوادر آن بحکم الوضع است مثلا هرکاه مجتهدی حکم کند بوجوب بخل ما دنکی بغلام سبب و مجتهد دیکر حکم کند بحرمت فعل او وجهی اکر این سبب را موجب قتل بدانند پس طائفه قتل این او واجب دانسته وطائفه جانب او را واجب دانسته منتهی بهرج ومرج وجدال وقتال شود ولازم میاید که فعل واحد در آن واحد بر شخص واحد مأمور به ومنهی عنه بوده وواجب وحرام باشد استدعا آنکه فی سبیل الله ومطلبا لمرضاته حل این معضل نموده اخوان دینی خود را از این حیرة برآورند **جواب** الحمد لله اشکال غریبه ایراد نموده اند با وصف باعضال اکرچه بجهت انچه منعقد شد اینجا اساس اشکال معضل است لکن نظر بمقتضای انصاف چنین نیست بلکه مطلقا وروده ندارد بلا مسئله در اصل وارد نیست مکر بجهت عدم اساس شریعت و مطهره است و نی علم ملده در این اعصار بحمد الله ثم فرج صاحب الشریعه محمد واله سادات البریه صلی الله علیه وعلیهم الالاف السلام والتحیه توضیح این اجمال این است که با اتفاق علما امامیه مر افعه رفع دعاوی وقطع نزاع ما بین متخاصمین موقوف بر افعه نزد مجتهد و تعیدان رجوع طرفین بحد مجتهد وعرض بر تقریر دعوی نزد حاکم وصدور حکم از مجتهد بر طرفین قبول ومنا بعه آن حکم واجب است احدی از آنکه مخالف آن حکم کند بلکه در حدیث معتبر ملقی بقبول رد آن ادر حکم شرعی مذکور بمنزله کفر در محاربه خدا و هم وارد است ... حضرت صادق است که سئل عن رجلین من اصحابنا یکون بینهما منازعة فی دین او میراث فتحاکما الی السلطان او الی القضاة ایحل ذلک فقال من تحاکم الی الطاغوت فحکم له فانما یاخذ سحتا وان کان حقه ثابتا لانه اخذ بحکم الطاغوت وقد امر الله ان یکفر به قلت کیف یصنعان قال انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف وعلینا رد والراد علینا الراد علی الله وهو علی حد الشرک بالله وبعد از مرافعه طرفین نزد مجتهد وصدور حکم از مجتهد در مرافعه بر احدی از مجتهدین دیکر اکرچه اعلم از او بوده باشد جایز نیست حکم در آن مرافعه بکند با اتفاق فقها بلکه لازم است بر جمیع مجتهدین با فدویه انفاذ آن حکم مکر در صورتیکه منقص شود که حکم مجتهد اول مخالف دلیل قطعی بوده باشد ودر این صورت نقض این حکم مخالف دلیل قطعی لازم آید ودلیل مقتضای این تعیدان مخالف منهی است جایز نیست انچه فرموده اند که تکلیف عامی محض در تقلید وفتوی مجتهد در حق وی حکم الله است ومجتهد مخطی مثاب وماجور است هر یک بحکم الله عمل نمایند وضع احدی از حکم الله جایز نیست جمیع نیست بلکه حکم مجتهد در صورة مخالفه با دلیل قطعی نقض آن لازم است اتفاق مجتهدین اکرچه این فرض بعید الوقوع است بلکه در صورتیکه خطا

حکم مجتهد معلوم نباشد یا مخالف دلیل قطعی بوده باشد نقض آن جایز نیست [illegible] فی محل الاول لا یجب العمل
بحکم المجتهد الاول [illegible] الثانی والثالث [illegible] ولا یجوز لمجتهد آخر الحکم بخلافه [illegible] حکم مجتهد بعد از حکم
مجتهد آخر که [illegible] اشکال [illegible] الاشکال [illegible]
مجتهد [illegible] از حکم مجتهد [illegible] جواب [illegible]
[illegible] حکم است [illegible] حکم مجتهد [illegible]
[illegible] حکم حاکم [illegible]
[illegible] حکم از حاکم ثانی [illegible] حکم حاکم [illegible] الاشکال [illegible] جواب [illegible]
حکم [illegible] حکم حاکم دیگر [illegible] خصوصیه [illegible] محکوم علیه و محکوم له نزد
حاکم دیگری [illegible] حکم حاکم [illegible] جاز الحکم علی الغائب
[illegible] محکوم [illegible] حاکم اول [illegible] حکم حاکم [illegible]
حاکم ثانی که [illegible] حکم [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] حکم [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] جواب [illegible] مجتهد [illegible] سؤال [illegible] مجتهد [illegible]
[illegible] جواب [illegible] اجتهاد [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible]
سؤال [illegible] مجتهد [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible]
[illegible] جواب [illegible] مجتهد
غیر مجتهد [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible] الاجتهاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]

کتاب القضاء والشهادات

[illegible] حاجی اسمعیل خان [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] حاجی اسمعیل خان [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] حکم [illegible] مجتهد [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] حاجی اسمعیل خان [illegible]
[illegible] حاجی اسمعیل خان [illegible]

حق و بعد از آنه

سؤال زید فوت بشود و زوجه داشته باشد و در شهر بعد از زوجه [illegible] که [illegible] داری حق [illegible] و اسباب [illegible]
مال پدر ما است [illegible] و زوجه متوفی میگوید مجموع از من است در این صورة ادعای در شهر بدون بینه مسموع و مشهود با
موقوف بینه است جواب دعوی اینکه ملکی من [illegible] باشد [illegible] در این باب مسموع نیست بلکه مقدم کلام
[illegible] در صورة [illegible]
مسموع نیست [illegible] سؤال در باب [illegible]
[illegible] جواب قسم استظهاری در صورت [illegible]

[illegible]



[illegible]



[illegible]

متولی در مجری که در ملک زید حفر نموده است بهم میرسد با آنکه زید [illegible] ملک [illegible] اجرة المثل زمان تصرف [illegible] طاحونه را مطالبه و
باز یافت نماید [illegible] دارند که معمول دارند یا نه **جواب** آنچه در استفتا قلمی شده که عمرو مجرای آب طاحونه را در ملک غیر قرار داده چنین عمل
مطابق با افعال صادره از ارباب عقول نمیباشد چگونه کسی که [illegible] خرج میکند در احداث و بنای طاحونه [illegible] انتفاع طاحونه موکول
بالاستمرار [illegible] و مع ذلک مجرای آب را در ملک غیر بدون تسلط شرعی قرار میدهد مگر آنکه آنچه در استفتا قلمی شده مطابق واقع
نخواهد بود و صاحب طاحونه منکر باشد [illegible] که مجرای [illegible] در ملک او است نه ملک غیر [illegible] اگر ملک
طاحونه معروف بوده باشد که مجرای آب او در ملک غیر است [illegible] بدون تسلط شرعی قرار داده مانند غاصب
خواهد بود و مال الناس [illegible] **سؤال** هرگاه
مدعی و مدعی علیه راضی شوند [illegible] که مجتهد جامع شرائط نبوده باشد [illegible] رفع نزاع و قطع
دعوی بالحکم [illegible] **جواب** اگر مقصود این
[illegible] مجتهد که رفع نزاع [illegible] حکم لازم باشد [illegible]
[illegible] مجتهد در مقام [illegible] مجتهد که اصلاح ما بین [illegible] است و اگر
صلح [illegible] **سؤال** [illegible]
در ملک خود [illegible] درخت [illegible] کرده است [illegible] در ملک دیگری سایه [illegible]
شخص تسلط بر رفع آن دارد یا نه [illegible] شاخهای درخت این شخص [illegible] اگر فته باشد
[illegible] صاحب ملک [illegible] **جواب** این سؤال مشتمل بر دو مطلب است جواب
از مطلب اول آنست که اگر [illegible] صاحب درخت [illegible]
[illegible] درخت [illegible]
[illegible] ظاهر این است که این لازم نبوده باشد [illegible]
که این تسلط ثابت نیست و جواب از مطلب ثانی آنست که [illegible] ملک دیگری داخل شده مالک [illegible]
نمود اگر رفع ممکن نباشد مگر بقطع [illegible] **سؤال** هرگاه شخص طلبه
مرتبه اجتهاد [illegible] مجتهد جامع الشرائط [illegible]
[illegible] حکم [illegible] رفع نزاع [illegible]
طلبه [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] مجتهد جامع الشرائط [illegible]
[illegible] منصب مجتهد [illegible] از جانب مجتهد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سؤال هرگاه [illegible] باید [illegible] لازم است که [illegible] مدعی علیه حاضر باشد

باشد

باشد و در صورة عدم حضور او یا در حالت [illegible] مدعی علیه [illegible] است یا باطل و در صورة صحت [illegible] الغائب
[illegible] مدعی علیه غایب [illegible] شارع مقدس [illegible]
[illegible]
[illegible]
از مدعی علیه باید بگیرد یا نه **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والله العالم بحقائق احکامه

مسئوله

[illegible]

کتاب الحدود

[illegible]



کتاب الحدود

[illegible]

معنه يقول الواجب على الامام اذا نظر الى رجل يزني او يشرب الخمر ان يقيم عليه الحدود ولا يحتاج الى بينة مع نظره لانه امين الله في خلقه
واذا نظر الى رجل يسرق فالواجب عليه ان يزبره وينهاه ويمضي ويدعه قلت كيف ذلك قال لان الحق اذا كان لله فالواجب
على الامام اقامته واذا كان للناس فهو للناس وبهذا المطلب ايضا صحيح الربيع في باب ما يجب على من اقر على نفسه بحد ومن لا يجب عليه
الحد من حدود الكافي عن الفضل بن يسار عن ابي عبد الله ع قال من اقر على نفسه عند الامام بحق احد من حقوق المسلمين فليس
على الامام ان يقيم عليه الحد الذي اقر به عنده حتى يحضر صاحب حق الحد او وليه فيطلبه بحده [illegible]
[illegible] ثابت شد [illegible] حكم بقطع [illegible]
[illegible]
عليه [illegible] في باب العفو عن الحدود عن سماعة بن مهران عن ابي عبد الله ع قال من اخذ سارقا
فعفى عنه فذلك له فان رفع الى الامام قطعه فان قال الذي سرق منه انا اهب له لم يدعه الامام حتى يقطعه اذا رفعه اليه وانما الهبة قبل
ان يرفع الى الامام وذلك قول الله عز وجل والحافظون لحدود الله فاذا انتهى الحد الى الامام فليس لاحد ان يتركه وبهذا المضمون المروي في
الباب المذكور عن الحسين بن ابي العلاء قال سالت ابا عبد الله ع عن الرجل ياخذ اللص يرفعه او يتركه قال ان صفوان بن
امية كان مضطجعا في المسجد الحرام فوضع رداءه وخرج يهريق الماء فوجد رداءه قد سرق حين رجع اليه فقال من ذهب بردائي فذهب يطلبه فاخذ صاحبه فرفعه الى النبي صلى الله عليه وآله فقال
اقطعوا يده فقال صفوان تقطع يده من اجل ردائي يا رسول الله قال نعم قال فانا اهبه له فقال رسول الله صلى الله عليه وآله فهلا كان هذا قبل ان ترفعه الي قلت فالامام بمنزلته اذا رفع اليه قال نعم قال وسالته
عن العفو عن الحدود قبل ان ينتهي الى الامام فقال حسن [illegible] ثبوت السرقة بالاقرار
والبينة [illegible] القطع [illegible]
الغائب [illegible]
[illegible] لا يقطع [illegible]
لا يقطع [illegible]
ملكا للسارق [illegible]
[illegible] عليه الحد [illegible]
[illegible] حضور الغائب والظاهر يوجب قطعه [illegible] فاجلدوا كل
واحد منهما مائة جلدة انتهى وهذا الكلام ولو كان في الغائب والظاهر منه من كان غائبا في البلد لكن معنى [illegible]
به التعميم



سؤال ملازم [illegible] كه خدمتكار [illegible] ان ملازم [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب [illegible] لازم است [illegible]
[illegible] جواب اما در خصوص [illegible]
[illegible] سؤال اين است كه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حديث معتبري كه [illegible] علي بن جعفر [illegible]
[illegible] حديث معتبر [illegible]
[illegible] حديث [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جواب اين مسئله محل خلاف [illegible] اول آنكه
[illegible]
[illegible] الشرع
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] كل واحد منهما
ثمانين جلدة [illegible]
[illegible]
[illegible] السكران [illegible]
[illegible] السكران [illegible]
[illegible] السكران [illegible]
[illegible] عبارة القواعد
هل يثبت القود على السكران [illegible] الاحكام [illegible]
ان الشارع [illegible] السكران [illegible] القتل [illegible]
[illegible] شيخنا الشهيد الثاني [illegible]
[illegible] القصاص [illegible]
الشارع [illegible] السكران [illegible] المقاصد [illegible]

القصاص على السكران لانه من تقصيره التابع منزلة الصاحي ومن انتفاء القصد الذي هو شرط في العمد فالاكثر على الثبوت بل ادعى نحو المحققين في
الايضاح عليه الاجماع حيث قال [illegible] عبارة [illegible] شرب [illegible] السكران [illegible] ما هذا كلامه منشاء النظر
انه كالسكران لان زوال العقل بفعله واختياره [illegible] الشرع [illegible] احكام [illegible] بالبيع [illegible] الا
بالقصد والارادة [illegible] الافعال [illegible] الساهي والنائم [illegible] السكران [illegible] النص عليه والاجماع [illegible] هذا والاولى [illegible]
كالسكران والقول الثاني عدم ثبوت القصاص ذهب اليه العلامة في جملة من كتبه مع اشكاله فيه [illegible] القواعد [illegible] على السكران
الاقرب عدم الثبوت [illegible] الاحكام وفي الارشاد [illegible] السكران اشكال [illegible]
[illegible] وكذا البيع [illegible] السكران [illegible] ثبوت القود [illegible] اشكال [illegible]
في ذلك قال منشاء القود ان الشارع [illegible] السكران [illegible] الصاحي [illegible] الاكثر [illegible]
[illegible] الصاحي [illegible] الاشكال [illegible]
[illegible] السكران [illegible] ان المراد من القتل [illegible]
وكل من كان كذلك فقد جعل الله سبحانه لوليه سلطانا على القصاص منه وقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم القصاص في القتلى الحر بالحر
والعبد بالعبد والانثى بالانثى وقوله تعالى وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس والعين بالعين والانف بالانف والاذن بالاذن و
السن بالسن والجروح قصاص وقوله تعالى ولكم في القصاص حياة [illegible] على ما هو المشهور [illegible] القصاص [illegible]
القتل [illegible] القصاص [illegible] القتل مع السكر [illegible]
قصاص [illegible] الشرع المذكورة [illegible] القصاص [illegible] القصاص و
لو كان القتل حال السكر [illegible] القتل حال الصحو [illegible] القصاص [illegible] القتل [illegible]
المذكور [illegible] بحكم الرجل قتل رجلين او اكثر [illegible] التهذيب [illegible]
عن ابي عبد الله عليه السلام [illegible] فسكروا [illegible] بالسكاكين [illegible]
[illegible] القوم [illegible]
[illegible] المقتولين [illegible]
[illegible] اسماعيل بن الحجاج [illegible] بن حريز عن عبد الله بن ابي الجعد [illegible]
[illegible] القود [illegible] القاتل [illegible]
[illegible] الحكم بالقود في السكران [illegible] القاتل [illegible]
بالقود من الامور [illegible] المذكورة [illegible] الصواب لان [illegible]
[illegible] القتل [illegible] الحكم بالقود [illegible]
ثم حكى عن ابن ادريس [illegible] القاتلون [illegible]
كلامه [illegible] ثبوت القود [illegible] القاتل [illegible]
[illegible] انتفاء القود على السكران [illegible] القود انما يكون في قتل العمد [illegible]
[illegible] انتفاء القصد الى القتل حال السكر [illegible] القصد من السكران [illegible]
[illegible] ثبوت القود [illegible]
[illegible] القصد [illegible] بالقتل [illegible]
في الغالب [illegible] القتل [illegible] القصد بالجناية [illegible]

بينهما المفروض [illegible] ان يكون القتل الصادر من السكران قتل عمد لا شبه عمد بل لا يكون خطاء ايضا [illegible] في قتل الخطاء انه يكون
الجناية [illegible] القصد بالجناية [illegible] الاقسام فلو فرضنا انتفاء القصد في السكران يلزم ان لا
يكون القتل الصادر منه [illegible] الاقسام الثلثة ويلزم ان يكون دم المقتول هدرا ولا ريب في فساده [illegible]
[illegible] المحقق [illegible]
[illegible] العقل بفعله كان حكمه حكم العاقل [illegible] من زال عقله بفعله واختياره بالشرب [illegible]
[illegible] الحكم بالقود على السكران [illegible] الاجماع من
[illegible] العلامة [illegible] المسائل [illegible] علماء الشيعة [illegible]
[illegible] ابن ادريس [illegible] ثبوت القود على السكران من مقتضى اصول المذهب
ثم [illegible] من كلام العلامة وشيخنا الشهيد الثاني [illegible] السكر [illegible] القصد والارادة [illegible]
[illegible] ثبوت القود و تنبيه
روى ثقة الاسلام في باب [illegible] من كتاب ديات الكافي وشيخ الطائفة في باب [illegible]
من ديات التهذيب في الصحيح من محمد بن قيس عن ابي جعفر عليه السلام [illegible] امير المؤمنين [illegible] فسكروا [illegible]
[illegible] اثنان وجرح اثنان [illegible] المجروحين [illegible] المقتولين [illegible]
المجروحين [illegible] المجروحين [illegible] الدية [illegible] المقتولين [illegible]
[illegible] ثبوت القود على السكران لو صح ان المورد في الحديث [illegible] القاتل [illegible]
ان يكون المقتولان [illegible] السكر [illegible] المحكم بالقود على
السكران [illegible] الكلام في هذا المقام [illegible]
[illegible]
[illegible] الحكم المذكور [illegible] المجروحان [illegible] المقتولين [illegible]
دية المقتولين من المجروحين [illegible] المجروحين [illegible] المقتولين [illegible]
[illegible] المجروحين [illegible]
المجروحين [illegible] القواعد الشرعية [illegible]
[illegible] في الحديث المذكور [illegible] القول الثاني [illegible] الاستدلال [illegible]
المذكور [illegible] القول الثاني [illegible]
[illegible] الحكم للمذكور [illegible]
[illegible] الاحتمال [illegible]
[illegible] الاستدلال [illegible] الحديث [illegible] القول الثالث [illegible]
في [illegible] التهذيب [illegible] عبد الله بن الحكم [illegible] اثنان وجرح اثنان
[illegible] المجروحان [illegible] المقتولين [illegible]
[illegible] ثبوت الحكم في الحالين [illegible]
[illegible] اثنان وجرح اثنان [illegible] المجروحان [illegible] المقتولين [illegible]
دية جراحة المجروحين [illegible] المجروحين [illegible] جراحة المجروحين [illegible] المقتولين ام لا

ما للازم منه انتفاء القود على السكران فعلى هذا يكون الحديث المذكور مستند القول الثاني كما لا يخفى والجواب عنه ان مقتضى الحديث وان
كان كذلك لكنه ضعيف سنده لا يمكن التعويل عليه لان شيخ الطائفة رواه باسناده عن محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن حسان عن ابي
عمران الارمني عن عبد الله بن الحكم وهو على ما قاله اهل الرجال من المجاهيل ومع ضعف سنده ومخالفته للقواعد الشرعية لا يمكن التعويل عليه سيما
في مقابلة العمومات من الكتاب والسنة اما ضعف السند فظاهر من احوال الرجال عدة من المجاهيل واما المخالفة فلوضوح انه مع العلم بان
الجرح حصل من القاتلين كيف يحكم بتوزيع دية المقتولين عليهم مع العلم بان جراحة الموجودين لم يستند الى القاتلين كيف يحكم باشتغال
ذمة جراحتهما عن دية المقتولين ولذا حمله بعض على صورة الجهل وقد عرفت ان المناسب ح الرجوع الى القرعة وانه الصحيح في هذا الحديث
كصحيحة محمد بن قيس المذكور في بحث الجروحات دية المقتولين وان الصحيح رواية السكوني انه قضى بدية المقتولين في مال الاربعة
وعلى اي حال لا يمكن التمسك به في اثبات القول الثالث فقد اتضح من جميع ما ذكرنا ان الحكم بثبوت القود على السكران مما لا ينبغي التامل فيه
لشمول العمومات من الكتاب والسنة لها بجميع المعارضة ومعتضده

سؤال چند نفر جمع شده مسلمانی را گرفته شد و یا بن خر بعضے ازانها پا و مقتول را نگاه داشته و بعضے دستهای او را و بعضے او را کشته
و بعضے دیگر در اینجا ناظر بوده حکم اینها در شریعت مطهره چه چیز است جواب حکم قاتل که در شرع مقتول را در اینوقت کشته بعنوان قصاص و
حکم ممسك انکه حبس شود تا بمیرد و ناظر هم حکم چشمان او کنده شود نظر بانکه مدلول احادیث است بخصوص حسنه حلبی وغیره
واما ناظر این ... بیان انها بوده که دیده بلکه جهت انها بوده که مبادا کسی مطلع از حال انها بشود یا ان شخص یا اندست انها استخلاص
حکم این است که میل در انش سرخ نمایند و بر دو چشم او بکشند تا کور شود و این نیز محل وفاق است قال ... في الغنية اذا اجتمع ثلثة
نفر على انسان فامسكه واحد منهم حتى يقتله الاخر وكان الثالث عينا لهم يحرسهم ممن يطلبهم او يراهم قتل القاتل به وخلد الممسك
الحبس حتى يموت وسملت عيناه بمسمار يا لعقوبة ويجعل عين الثالث وفي الانتصار ومما انفردت به الامامية القول بان الثلثة اذا قتل
احدهم واحدا وامسكه الاخر وكان الثالث عينا لهم حتى فرغوا ان يقتل القاتل ويحبس الممسك ابدا حتى يموت وتسمل عين الناظر لهم وفي
النهاية اذا اشترك ثلثة نفر في قتل رجل فقتله احدهم وامسكه الاخر قتل القاتل وحبس الممسك حتى يموت وان كان معهما ثالث ينظر لهما
سملت عيناه وفي المبسوط اذا امسك رجلا فجاء الاخر فقتله فعلى القاتل القود بلا خلاف واما الممسك فان كان ما نجا مقلوعا فلا شيء
عليه وان كان امسكه للقتل او القود ولم يعلم انه يقتله فعليه التعزير وروى اصحابنا انه يحبس حتى يموت وقال بعضهم ان كان مازحا
عزر وان كان للقتل عليه القود واما الردء فلا يجب عليه القود عندنا وعند جماعة وروى اصحابنا انه تسمل عينه وفي الخلاف ان كان معهم
ردء ينظر اليهم فانه تسمل عينه ولا يجب عليه القتل وقال ابو حنيفة يجب على الردء القتل دون الممسك وقال مالك لا يجب على الممسك
دون الردء على ما حكيناه وقال الشافعي لا يجب القود الا على المباشر دون الممسك والردء دليلنا ما قدمناه في المسئلة الاولى وفي الوسيلة
اذا اشترك ثلثة في قتل انسان احدهم وضرب الاخر والثالث عين لهم فالحكم ان يقتل القاتل ويخلد الممسك الحبس حتى يموت ويسمل
عين الرقيب وفي الوسيلة ان اشترك جماعة في قتل واحد لم يخل من ثلثة اوجه اما ضربوه دفعة واحدة يوجب القصاص على ما ذكرناه او
ضربوه واحدا بعد واحد لم يخل اما حصل الاندمال في حكم المتقدم ويلزم القصاص وحده او لم يحصل وقام من جميع الضربات لزمهم القصاص
او امسكه واحد وقتله الاخر وكان الثالث عينا لهم لزم القصاص على القاتل والتخليد في الحبس مع الممسك وسمل العين على الرائي وفي الاصباح
فان اشتركوا في قتله لا بان قتل كل واحد منهم بالمعاونة جاز قتلهم بان يؤدى بعد ما يقتله منهم قوم ونظر لهم اخرون وجعل اخرون
من فيه واحد فالقود منهم وخلد ممسك الحبس حتى يموت وسملت عين من نظر لهم وفي الغنية اذا اجتمع ثلثة في قتل رجل فامسك احدهم
وضربه الاخر وكان الثالث عينا لهم قتل القاتل وخلد الممسك في الحبس وسملت عين الرقيب بدليل اجماع الطائفة وفي السرائر اذا اشترك الثلثة في
قتل رجل فقتله احدهما وامسكه الاخر قتل القاتل وخلد الممسك الحبس حتى يموت وان كان معهما ثالث ينظر لهما سملت عيناه معا او فقئتا حتى سملت
عينه بالميل اذا احمي بحيث تذهب عيناه وفي الجامع ان امسك واحد وقتل الاخر ونظر لهما ثالث قتل القاتل وحبس الممسك مع ضربه في جنبه
وضربه كل عام خمسين جلدة وسملت عين الناظر وفي الشرائع لو امسك واحد وقتل الاخر فالقود على القاتل دون الممسك لكن الممسك
يحبس ابدا ولو نظر لهما ثالث لم يضمن لكن تسمل عيناه اي تفقا وفي التحرير لو امسك واحد وقتله الاخر قتل القاتل وحبس الممسك دائما ولو نظر لهما
ثالث سملت عيناه ولا يجب عليه شيء من الحدود اما سملت فقد تفقا ان العبارات المذكورة باسرها دالة على ان الناظر اذا كان رائيا للقاتل
والممسك تسمل عيناه بل في جملة منها الانتصار والغنية وظاهر الخلاف فعليه الاجماع بحيث لا ينبغي التامل فيه وانما الكلام فيما اذا كان هذا الناظر
ولم يكن مقصوده النظارة لحفظ المقاتل والممسك والمقتول بل نظر اليهم نظر كسب الذي هو الشيخ الطائفة في التهذيب انه سئل الامام
عن رجل امسك اخا او واحدا والثلثة يشتركون في القتل واما السالم فهو فالقاتل او تعد الرواية الابرار بان الحكم الثلثة المذكورة في
مقتضى كلام المحقق والنافع والعلامة في القواعد وكلام الشارح والتبصرة والصحيح من الجميع كلام الشهيد الاستاد طاب ثراه في تعليقه الشريف
في المقام ثم في نسبة الكيس والصغير كاشف عليه فيه مع عدم ايقعي ان النافع لو امسك واحد وقتل الاخر ونظر ثالث فالقود على
القاتل ويحبس الممسك ابدا وتفقا عين الناظر وفي القواعد لو امسك واحد وقتل الاخر ونظر ثالث قتل القاتل وخلد الممسك الحبس ابدا

منصوب بعين الناظر ويشترط الارشاد والبصيرة ويمكن التفصيل في المقام بان يقال ان الناظر المذكور اما ان يكون منصوبا بجعل الواقف فالناظر
وما اوكل اليه ممكن من المخالفة اولا وعلى الثاني اما ان يكون متمكنا في التكوين فلا اشكال وعلى الاول الاشبه فيه انتفاء الجرح عليه والثاني مشكل
لكنه ممكن من معارضتهما وهذا ايضا يمكن ان يقال انه لا سلطان للحاكم ولا للعبرة عليه ما لم يتمكن من العبارات المذكورة واما الاول فان يكون
راضيا بفعلهما وما لم يكن ابيح ممكنا من المخالفة فيمكن ان يقال انه شارك في انه الواقف في جعل نصبه كما هو ظاهر النافع والاولى ذكر الارشاد والبصيرة
واصح منها كلام السيد الاستاد نور الله مرقده في شرحه الكبير ما لفظه الصحيح اشتراط ... بعبارة النافع منه فكانه
اصلا واحدا شخصا او شيئا اخر فينظر اليها ثالث فالمورد على العامة وجعل الحساب اليه يوجب ولفظا عين الناظر ويمكن استفادته من
جملة من العبارات السابقة كعبارة النهاية والمراسم والجامع والشرايع والمختصر انه يكفي في صحة نظره لها رضائه بفعلهما ومثله الكسب
الاولى ان يقال البناء ومنها عبره وعلى كل حال فينبغي ان يرجع الى المستند فنقول ان المستند في ذلك ما رواه ثقة الاسلام في الكافي وشيخ
الطائفة في التهذيب عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام ان ثلثة نفر تفرقوا الى اليمن فمات منهم واحد
واوصى الاخر بقتله والاخرين لم تقتضيه الرواية ان يحل عنه وكذا الواقف ان يجعل حق ما ... كما اسكر وضمن في الفتيا ان يحل بدء
شيخنا الصدوق في الفقيه وهو على ما ترى يدل على ثبوت الحكم في الصورة المفروضة قال رفع الخبر الى امير المؤمنين عليه السلام ثلثة نفر احد
منهم اصلا رجل داميل الاخر فقتله والاخرين لم يقتضه صاحب الرواية ان يجعل عنه وضمن في الفتيا اصلا انه يجوز حين كما اسكر
وضمن في الدين فكان يقال وجه الدلالة اما على القول المرجح فيه فلان الظاهر ان كلمة في للسببية فيكون المعنى انه وضمن بسبب الفتيا ان يجعل
عنه الى اخره والموضع في السؤال ان ذلك المحكوم يجعل عليه هو الوقف بين الحساب والماثل والمقول والوجه في الجميع لا انه على النحو
المرجح في الفقيه فهو يعطل الى البيان ويمكن الجواب عنه بان الحديث من حكايات الحال في قضية واحدة والظاهر ان الحديث المذكور هو
المستند في الحكم المذكور بكلمات الاصحاب وقد جعلوا منه الناظر الذي يكون نظره للحساب والماثل لا مطلق من يعقل منه المرتبة بالمنقول
والماثل والحساب وقد جمعت كلماتهم فلذلك لعدمان عين العبارة من يمع وقد تحمل الحكم الاخير ما رواه السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام
ان ثلثة نفر الى اخر الحديث فلو احتج به بعض الاصحاب وقد كتب الامام في شرح العبارة السابقة من القواعد وجملة
عين الناظر ما هذا من اعتباره نظره اوقعت او جعلت او حكمت بحيث يجعل الاجماع كما في الخلاف وكما في خبر السكوني عن قضاء
امير المؤمنين عليه السلام ... ولو نظر لها كان ثالث يمكن ملكه انه يجعل عنه اي قضاء فيه ابي سندها ضعف و

الحاصل ان الناظر الذي لا ينبغي التامل في ثبوت جعل العين بالاضافة اليه واما الناظر فلا يمكن الحكم باشتراكه معه في ذلك حكم
ولو كان راضيا بفعلهم وما اكد الى مخالفة الحكم الاصل فالاقدم هو الاقتصار على القدر المتيقن وهو ما وقع التصريح به في كلمات
الاصحاب مع ما ينطبق على ذلك حكاية الحساب والماثل ان الحساب في الغالب لا يجعل على الدين فلو كانت اصل البرد في
من غير ان يكون مضافا للعين موجبا لذلك يلحق الحكم في الحساب مضافا الى تحصيل جعل الدين ايضا وهو خلاف النصوص وكلمات
الاصحاب فنظر من قولنا ان الطبق الى ان فيه غير موجب لذلك لم حتى يخص الحال وانه انما يعلق الماثل كالاركان عشرة ملاد
ويحكم فيه بالاجماع والنصوص هل انه يحبس بين ثلثهم جميعا اداء في الحقه وقال احدهم وعلى الباقي نصف اعشار الدية الى دية العين
فلو كان مطلق الرد فيه موجبا بجعل العين يجعل بينهم وله يقل به احد منا فالى ان يقول الحديث المذكور مروي في ابواب القضاء وادعى
من الفقيه وهو على ما فيه ظاهر في الرد فيه لا مطلق الناظر بل دفع ثلثة نفر الى علي عليه السلام واحد منهم اصلا رجل فقتل الاخر فقتله والثاني
في الرد فيه لو ان غيره في الرد فيه ان يجعل عنه فالظاهر ان المراد والثالث في مكان الرد فيه فيكون المراد منه ما يقرأ الماثل فيه ونحوه
ما ذكر المولى المجلسي في شرحه عن بعض الاطراف انه لو يطلع احد منهم بالماثل فيه ونحو ذلك ان انتهى والظاهر ان الاجماع محل الاصحاب
على العين بقي الكلام في توضيح الحديث فنقول قال في الصحاح سمل العين فقاها ونحوها وفي القاموس سمل عينه فقاها كما
سملها وله يقل به احد وفي مجمع البحرين فقي عليه فقيء عليها المقول انه سمل عيناه اي فقئا وسملت عينه يسمل سملا من باب قتل اذا

فقاها بحديدة محماة والظاهر ان الخبر في كلامه اشارة الى الرواية المذكورة فعلى هذا لا يخفى ما في كلامه من المخالفة لصريح الطائفة بعجزت الرواية
مضافا الى ان الرواية المفصلة في الفقيه موجبة لسمل العين قطعا كما لا يخفى وفي الصراح سمل بالسكون چشم بيرون كردن وفي كنز اللغة
سمل چشم كور كردن ولا يخفى ما في كلماتهم من الاختلاف ان مقتضى المغرب في سمل العين فقؤها وقلعها والظاهر من تفسير الفقأ ان
الفقاء عبارة عن شق حدقة العين حيث قال الفقها الفقأ الشق يقال فقأت البثرة وانفقأت وفقأ الدمل نشقيقه ان قال
فقاء العين اعاد ها بان شق حدقتها وقولهم ابو جعفر سوى بين الفقأ والقلع ارادوا التسوية حكما لان الفقاء ما ذكروا القلع
ان ينزع حدقتها بعروقها انتهى فعلى هذا مقتضى ما ذكر وصف تعريف السمل ان يشق حدقة العين فلا يلزم يقلع بعروقها ومقتضى
ما في الصراح ان سمل العين بحركه قلعها من غير حاجة الى الشق وهذا المعنى الذي هو صنعه المولى المجلسي لانه جعل العين في الحديث
عليه لسلف شرحه للفقيه في شرح الحديث المذكور وقد تقدم في باب القضاء وفي هذا الباب اخبار صحيحة في الفقء والحبس
واما قلع عين الرجل فمخصوص بهذا الخبر كما اعترف به الاصحاب انه معلوا بها وفي الصحاح سمل العين فقؤها وفي فقأت عينه فقأ
وفقاتها تفقيئا اذا بخقتها وفيه بخقت عينه اخقها بخقا اي عورتها وفي جملة الخبر زمان العين وعورت عينه واعورت هو
ذهاب البصر وفي القاموس العور ذهاب حس احدى العينين وفيه السابح من العور بالچشم ثم من منى هذا يكون معنى سمل العين ذهاب
نورها لا ما فيها لكنا نقول من الكلام السابق عن الصحاح ان سمل العين عبارة عن فقأها بحديدة محماة كما هو الظاهر من جعل الفقء كالسمل
السمل الثاني للخلو وسملت عينه اسملها اذا فقئت بحديدة محماة والظاهر من المغرب والقاموس ان سمل العين عبارة عن فقئها مطلقا ولو
لم يكن بحديدة فلا حظ عبارتهما السابقة كما هو الظاهر بما ذكره في الصراح كما لكن في تفسير الفقأ اما هذا الفظ فقأ
شكافتن وچشم كوركردن وچشم كندن وفي الصراح فقاء وتفقئة كوركردن وحاصل الكلام ان المرجع في جميعها ان سمل
العين هل هو عبارة عن فقأها او قلعها مطلقا بل عبارة عن فقأها بحديدة محماة ومقتضى المغرب والقاموس والكنز هو
الاول ومقتضى المجمل والصحاح هو الثاني ومنها ان مقتضى المجمل والصحاح ان سمل العين عبارة عن فقأها بحديدة محماة كما علمت
ومقتضى كلام المغرب انه عبارة عن شق حدقتها او لا ثم قلعها فلاحظ عبارته السابقة ومقتضى ما في القاموس انه شق ثم نزع القلع
والفقء وغيرها لانه نسف في تفسير السمل جعله فقاها او فقئا في تفسير الفقأ فقاء العين وانشره وغيرها كسرها او قلعها
او بخقها فقاها ويمكن جعل ما في المغرب عليه ومنها ان مقتضى الصراح ان سمل العين عبارة عن قلعها فقط والظاهر من عينه تخصيص
بنزع الاخلاق فالظاهر انه على ما في الصراح لا يعتبر الاستئصال الا بقلع العين وعلى ما في القاموس كما يعتبر تحقيق ذهاب البصر
يحقق ذهاب نور البصر بأي نحو كان وايضا انه على ما في القاموس يحقق الاستئصال بقلع العين كما عرفت وعلى ما في المجمل والصحاح
يشكل الحكم به ويكفيه مضي من زمان قد يحصل فقأ العين كما لا يخفى واجانه على ما في القاموس يحقق الاستئصال بفقاء العين مطلقا ويمكن
بحديدة محماة وقد مر على ما في المجمل والصحاح على ما لهما عليه ويحصل الثمرة في هذا الاختلاف وهي عظيمة ... فلابد
من نقل الكلام في المنصوص فنقول ان ما في الصراح من حصر سمل العين على قلعها فقط لا ينبغي التامل في ضعفه لكونه
مخالفا لكلمات اهل اللغة ومعتبرهم ويمكن ان يكون هذا هو ... كلام المولى المجلسي كما مر من انه فهم من سمل العين
في الحديث قلعها وحيث قد عرفت حاله يبين للحال الاجتهاد وما عليه الاجمال وايجاد العين باي نحو كان كما هو مقتضى القاموس و
الكنز والمغرب على حمل لا يخفى ان بينها وبين ما لا يخلو من اشكال لاطباق الاصحاب تبعا للرواية المذكورة باعتبار لفظ السمل في هذا
المقام فلو كان المراد به ذلك لم يكن الامر كذلك بل كان المناسب ان يعبر بعين الثالث فلا مانع في المقام اعتبار ما يحصل به
القلع بالاستئصال وهو اعتبار الفقء بحديدة محماة لانه المصرح في كلام اللغة في الصحاح ويقتضيها غاية ما يمكن ان ائمة اللغة ولانه لو كان
وان الملعق يكون دلالته على اراده ذلك ما عرفت من التصريح به في السرائر وكشف اللثام هذا كلام في اللغة واما كلمات الفقهاء
فالظاهر من كشف اللثام انه يكون على المعنى المعهود في مقام الاخطار ويمكن ان يقال ان الاولى ان يجمع الساكن بحديدة محماة بطريق الا ...

على الصدقة [illegible] في ان [illegible] المقام [illegible] كليهما او يجوز [illegible] المفتي [illegible] ولا انتصار
والكافي والوسيلة والمراسم والغنية والجامع والشرائع والنافع والقواعد والارشاد والمبسوط هو الثاني [illegible]
السالفة [illegible] بلفظ العين الشامل للواحد والاثنين [illegible] الارشاد [illegible] واحد [illegible] ثان [illegible] ثالث [illegible]
[illegible] عين الناظر [illegible] واحد [illegible] ثالث [illegible]
عين الناظر [illegible] والخرس [illegible] الثاني [illegible] المذكور هو الرواية
المذكورة [illegible] الفقيه والتهذيب [illegible] الفقيه [illegible] واحد منهم [illegible]
[illegible] الاخر [illegible] صاحب [illegible] في الكلام وان كان [illegible]
[illegible] التهذيب [illegible]
[illegible] في الاثبات [illegible] في المقام [illegible]
[illegible] ام لا
[illegible] سبحانه [illegible]
الاستيفاء [illegible]
[illegible] في المقام [illegible] منها الصحيح [illegible]
[illegible] عن ابي عبد الله عليه السلام قال قضى علي عليه السلام في رجلين [illegible]
[illegible] ومنها الصحيح [illegible]
[illegible] الرجل [illegible]
[illegible] ومنها الصحيح [illegible]
[illegible] على الاسلام [illegible]
سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب
[illegible] اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منها الصحيح [illegible]
[illegible] ومنها الصحيح [illegible]
[illegible]
[illegible] ومنها [illegible]
[illegible] مطلب دوم [illegible]

چنانچه [illegible] النفس بالنفس [illegible] صحیح [illegible]
اجاره [illegible] عن ابي عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مطلب سیم [illegible]
[illegible]
[illegible] الاجماع
[illegible] عن ابي عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الصحيح [illegible]
[illegible] عن ابي عبد الله عليه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] عن ابي عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible] الصحيح [illegible] عن ابي عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فيندرج تحت النصوص الدالة على انه يجوز لولي الدم قتل الكثير مثلا اذا اشتركوا في قتل واحد كما لا يخفى ويستفيد كل ذي كلام مما سبق ان شاء الله

تنقيح

المقام يستدعي ان يؤتى هنا صورا منها ما نقل عن كلام المبسوط اعني يكون الصادر من كل منهما ما يكون مستقلا في القتل وكافيا فيه ومنها اذا ما يكون الصادر من كل واحد منهما كافيا في القتل بل القتل هو المجموع من حيث المجموع وصدق نسبة القتل اليهما في الصورتين حقيقة مسلم لاسيما في الثاني فانه مما لا شبهة فيه ومنها ان الثاني يختص القتل بكل واحد والضرب من الاثنين مثلا لكن لا يعلم انه من الاول ولا من الثاني بعينه بل يحتمل ان يكون احدهما مستقلا في ذلك فلا يكون الضرب الصادر من الاخر مدخلية في القتل اصلا والظاهر صدق النسبة اليهما حقيقة هنا فانه كما تم احتمال عدم المدخلية تم احتمال المدخلية وهذا الاحتمال قائم في كل واحد منهما فلو كان تمام هذا الاحتمال مانعا ينبغي ان لا يصدق النسبة مطلقا مع ان الفساد فيه ظاهر في العرف والعادة صدق النسبة اليهما حقيقة ومنها ان يحصل القتل بجراحات يكون كل واحد منهما مستقلا لكن يحتمل صدورها من واحد كما يحتمل صدور واحدة منها من واحد والاخرى من آخر ولم يمكن العلم بحقيقة الحال والظاهر صدق النسبة هنا ايضا ومنها ان يكون الموجود فيه جراحتان احديهما مستقلة دون الاخرى وهذا ينقسم على اقسام لانه اما ان يعلم حال المستقلة وصاحبها والثاني خلافه مع العلم بصدورهما منهما والثالث لا هذا ولا ذاك فيمكن صدورهما من واحد كما يمكن صدور بعضهما من واحد والاخر من آخر والظاهر صدق النسبة حقيقة في الجميع والجراحة الغير المستقلة وان لم يكن مستقلة لكن يحتمل الانضمام والاجتماع الى المستقلة يوجب تعجيل القتل وسرعته وهذا القدر يكفي في صدق النسبة في العرف والعادة الا اذا فرض انها لم يكن مستقلة ولا يكون لانضمامها مدخلية في السرعة لكنه نادر وعلى فرض تحققها وعلم به فالظاهر خروجه عن محل الكلام فيكون القاتل هو صاحب الجراحة المستقلة ولو مع عدم العلم به فيمكن الرجوع الى القرعة ثم ان شيخ الطائفة في المبسوط اذا جرحه احدهما مائة جراحة والاخر جراحة فمات منهما فالدية بينهما على السوية فانا نفرض هذا فانه لا فرق بالجناية بين ان يقتلهما معا وبين ان يعفو عنهما فيأخذ من كل واحد منهما نصف الدية ويجوز ان يقتل احدهما ويعفو عن الاخر فيأخذ منه نصف الدية منهم وعندنا يرجع منه نصف الدية فيرد على اولياء المقاد ومنها ان يكون الموجب للقتل جراحتان لكن احديهما مستقلة ولم يعلم الحال في الاخرى فيمكن ان يكون مستقلة كما يحتمل ان يكون غيرها والاحتمالات المذكورة ثابتة فيه ايضا كما لا يخفى على من تفطن بما اشرنا او يعلم الحال مما ذكرناه اذا علمت ذلك فنقول ان الحال في السؤال يكشف مما بيناه من المقال فان الثابت في القتل على ما شهدت به جماعة جراحتان في الرأس احديهما مستقلة وهي التي انها شمة الجمجمة والاخرى لم يعلم حالها وفي الفخذ ايضا جراحة اخرى من السكين يمكن ان يكون مستقلة كما يمكن ان يكون غيرها فالظاهر صدق النسبة في حقهما فيصدق عليهما انهما قاتلا ذلك المقتول فيجوز لولي الدم قتلهما مع اداء دية احدهما او له طلب ... النصوص المذكورة

المطلب الرابع في ان الدية التي يؤديها الولي هل يجب ان يدفعها الى القاتلين اولا ثم يقتلهم ام لا بل يجوز بل يجب قبل القتل اولا ثم يؤدي الدية الى اوليائهم وورثتهم فلا تكلفت كلمات الاصحاب في هذا المقام فالظاهر من جماعة منهم ... في الشرايع هو اذا اشترك جماعة في قتل واحد فللولي بالخيار بين قتل الجميع بعد ان يرد عليهم ما فضل من دية المقتول فيأخذ كل واحد منهم ما فضل عن دية جنايته وبين قتل البعض ويرد الباقون دية جنايتهم وفي النافع لو اشترك جماعة في قتل حر مسلم فللولي قتل الجميع ويرد على كل واحد ما فضل من ديته عن جنايته وله قتل البعض ويرد الاخرون قدر جنايتهم وفي الجامع اذا قتلوا واحدا عمدا قتلوا به بعد ان يرد عليهم ما فضل عن ديته بينهم سواء كان ... قتل واحد منهم كان قتل الولي واحدا منهم ... حصتهم من الدية وفي التحرير اذا اجتمع جماعة في قتل واحد قتلوا اجمع بانه اختار الولي ذلك بعد ان يرد عليهم ما فضل عن دية المقتول فيأخذ كل منهم ما فضل عن دية جنايته وان اختار قتل واحد منهم قتله ودفع الباقون الى ورثته قدر جناياتهم الا ان قال لو قتل ثلاثة واحدا واختار الولي قتلهم اجمع ادى اليهم ديتين يقتسمونها بينهم بالسوية ...

اثنين ادى الثالث ثلث الدية اليهما ويؤدي الولي ثلثي الدية ولو قتل واحدا ادى الباقيان الى ورثته ثلثي الدية ولا شيء على الولي وفي القواعد اذا اشترك اثنان فصاعدا في قتل واحد قتلوا به اجمع بعد ان يرد الولي ما فضل عن دية المقتول فيأخذ كل واحد ما فضل عن ديته من جنايته وان شاء الولي قتل واحدا ويرد الباقون دية جناياتهم عليه وان شاء قتل اكثر ويرد الباقون دية جناياتهم على المقتولين وفي الارشاد ولو اشترك جماعة في قتل واحد فللولي قتل واحد ويرد الباقون دية ما فضل عن جنايته وله قتل الاكثر ويرد ما فضل عن دية المقتول ويرد الباقون دية جناياتهم على المقتولين وقتل الجميع ويرد ما فضل عن دية المقتول فيأخذ كل منهم ما فضل عن ديته عن جنايته وفي التبصرة اذا اشترك جماعة في قتل حر مسلم كان للولي قتل الجميع بعد رد فاضل دية كل واحد عن جنايته عليه وله قتل البعض ويرد الاخرون قدر جناياتهم على المقتص منه وفي اللمعة لو اشترك في قتله جماعة قتلوا به بعد ان يرد عليهم ما فضل عن ديته وفي الروضة في شرح قوله لو اشترك ثلاثة في قتل واحد واختار وليه قتلهم ادى اليهم ديتين يقتسمونها بينهم بالسوية فنصيب كل واحد منهم ثلثا دية ويسقط ما يخصه من الجناية وهو ثلث التالف ... جماعة اخرى من الاصحاب ... وفي المقنعة واذا اشترك اثنان في قتل نفس على العمد كان لاولياء المقتول مخيرين بين ان يقتلوا الاثنين ويؤدوا الى ورثتهما دية كاملة يقتسمونها بينهم نصفين او يقتلوا واحدا منهما ويؤدي الباقي الى ورثة صاحبه نصف الدية وكذا القول في الثلاثة اذا قتلوا الواحد واكثر من ذلك ان اختار اولياء المقتول قتل الجميع ادوا فضل الديات الى ورثة صاحبهم الى ورثة الجميع وان اختاروا قتل واحد منهم قتلوه وادى الباقون الى ورثة صاحبهم بحساب اقساطهم من الدية وفي النهاية اذا قتل اثنان واحدا او اكثر منهما عمدا كان لاولياء المقتولين مخيرين بين ان يقتلوا واحدا منهم يختارونه ويؤدي الباقون على ورثته مقدار ما كان يصيبهم لو طولبوا بالدية وان اختار اولياء المقتول قتلهم جميعا كان لهم ذلك اذا ادوا الى ورثة المقتولين القادين ما فضل من دية صاحبهم يقتسمونه بينهم بالسوية وفي المراسم ان اراد الاولياء القود فلهم ان يقتلوا الكل ويؤدوا الى ورثتهم ما فضل عن دية الرجل وفي الوسيلة كان الولي مخيرا بين قتلهما معا وبين قتل احدهما وبين العفو فان قتلهما رد دية واحدة الى ورثتهما وان قتل واحدا رد الاخر على ورثة المقتول نصف الدية في الكافي لابي الصلاح ان كان القاتلون جماعة والمقتول واحدا فاولياؤه مخيرون ان شاؤوا عفوا وان شاؤوا قتلوا الجميع وادوا ديات من زاد على واحد الى ورثة الجميع وبين ان يقتلوا واحدا ويؤدي الباقون ما يجب عليهم من اقساط الدية الى ورثته وفي السرائر اذا قتل اثنان واحدا او اكثر منهما عمدا كان اولياء المقتول مخيرين بين ان يقتلوا واحدا منهم يختارونه ويؤدي الباقون الى ورثته مقدار ما كان يصيبهم لو طولبوا بالدية وان اختار اولياء المقتول قتلهم جميعا كان لهم ذلك اذا ردوا الى ورثة المقتولين ما يفضل عن دية صاحبهم يقتسمونه بينهم بالسوية بدليل اجماع اهل البيت عليهم السلام وقال ايضا اذا قتلت امرأتان رجلا جاز قتلهما به جميعا فان كن اكثر من اثنتين كان لاوليائه قتلهن ويؤدون ما يفضل عن دية صاحبهم على اوليائهن يقتسمونه بينهم بالحصص وان كان قتلهن له خطأ كانت الدية عليهن بالسوية فان قتل رجل وامرأة رجلا كان لاولياء المقتول قتلهما جميعا فيؤدوا الى اولياء الرجل نصف دية خمسة الاف درهم وفي الانتصار ومما انفردت به الامامية القول بان الاثنين او ما زاد عليهما من العدد اذا قتلوا واحدا فان اولياء الدم مخيرون بين الامور الثلاثة احدها ان يقتلوا القاتلين كلهم ويؤدوا فضل ما بين دياتهم ودية المقتول الى اولياء المقتولين وفي الغنية ويقتل الجماعة بالواحد بشرط ... الفاضل ... فان اختار ولي الدم قتل واحد منهم كان له ذلك ويؤدي المستبقون ما يجب عليهم من اقساط الدية الى ورثة المقاد منه ويدل على ذلك اجماع الطائفة بقي الكلام في مستند القولين فنقول يمكن الاستدلال للاول بالصحيح المروي في الكافي عن عبد الله بن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام في رجلين قتلا رجلا قال ان اراد اولياء المقتول قتلهما ادوا دية كاملة وقتلوهما

ويكون الدية بين اولياء المقتولين فان ارادوا قتل احدهما قتلوه وادى المتروك نصف الدية الى اهل المقتول وجه الدلالة هو ان ارادوا [illegible]
جزاء للشرط وقوله وقتلوهما عطف على الجزاء فيفيد ترتب الجزاء على الشرط ان ثبوت الدية متى ترتب على ارادة القتل فيكون القتل
مستفادا منه الدية وهو المقدم في الصحيح الذي في باب القود وصحيح الدية عن داود بن سرحان عن ابي عبد الله عليه السلام في رجلين
قتلا رجلا قال ان شاء اولياء المقتول ان يؤدوا الدية كاملة ويقتلوهما جميعا قتلوهما ويمكن المناقشة اما في الثاني فلان غاية ما
يستفاد منه جواز قتل اولياء المقتول القاتلين اما بكون اذا اداء الدية واما انه بعد قبل القتل فلا دلالة فيه كما لا يخفى واما
في الاول فلانه دال على تقدم الاداء على قبل القتل انما يكون اذا قلنا بان الواو تفيد الترتيب وهو في محل المنع المطلق و
غاية ما يمكن ان يقال ان التقدم الذكري ظاهر في التقدم وجودا لكن الظهور بحيث يفيد به الاطلاق في الصحيح الاول كقوله ومن قتل
مقتولا متعمدا جعلنا لوليه سلطانا وحينئذ فيشكل مضافا الى معارضته بما يعكس فيه الامر بتقديم القتل على اداء الدية كالموثق المروي
في الكافي وبعض الصحاح عن ابن مسكان قال قلت لابي جعفر عليه السلام رجلان قتلا رجلا قال ان شاء اولياؤه ان يقتلوهم قتلوهم ثم ردوا [illegible]
وان شاء وا تخيروا فقتلوا واحدا وادى الباقون الى اهل المقتول الاخير عشر الدية كل رجل منهم ومما ذكرنا يظهر الحال في الصحيح
المروي في الكافي والتهذيب عن عبد الله بن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قتل الرجلان الرجل فان شاء اولياؤه
قتلهم ترادوا فضل الدية على اهل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] في التهذيب
باب الثلاثين اذا قتلوا واحدا بالاسناد عن الحسن بن محبوب وهو الحسن بن علي بن زياد الوشاء عن داود بن سرحان عن ابي
عبد الله عليه السلام في رجلين قتلا رجلا قال يقتلان ان شاء اهل المقتول ويرد على اهلهما دية واحد وعن ابي الحسن بن علي
بن زياد الوشاء لم يذكر في الصحيح لكن يظهر من التهذيب مما ذكره في حيث قال رواه كتاب الحسين بن سعيد عن اصحابنا عن
ابي الفضل عن ابن ابي عمير عن [illegible] [illegible] [illegible] الطريق الثاني كالصحيح لاشتماله على [illegible] [illegible] [illegible] ان الخبر
ماخوذ من كتاب الحسن بن علي الوشاء فضعف الطريق [illegible] مضافا الى ان القسم بما اوردناه من الاعتبار والخبر يدلع على الحاصل
فالقول الثاني هو المختار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فانه يدل على ان القاتلين عند الله لزم على القاتل الآخر
ان يؤدي نصف دية هذا المقتول الى ورثته والظاهر ان اختيار القتل هنا على اداء هذا النصف من الدية بمعنى ان
القاتل الآخر ما لم يؤده الى ذلك القاتل لا يجوز لولي المقتول قتله الا ان يقال انه منحصر فيه يمكن ان يقال اطلاق ارباب
القولين على فساده فالمحصلة انهم اسالفه مضافا الى استفاضة النصوص في ذلك منها الصحيح الذي لعله من [illegible] [illegible]
تعالى رواه عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام في عشرة اشتركوا في قتل رجل قال يخير اهل المقتول فايهم شاؤوا قتلوا ويرجع
اولياؤه على الباقين بتسعة اعشار الدية ومنها صحيحة عبد الله بن مسكان المذكورة كموثقة الفضيل بن يسار [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الدية ولا شيء على الولي فهذا مما لا اشكال فيه وانما الكلام هنا في شيء لا ينبغي
التنبيه عليه وهو ان الثابت في قتل العمد هو القصاص لا الدية الا ان يرضى الطرفان بها كما اذا لم يرض ولي المقتول
باخذ الدية لم يكن له الا القتل منه [illegible] الدية فاذا لم يرض بها ولي المقتول ولم يعط القاتل اضعاف الدية [illegible]
في الدية بالاضافة الى القاتل فاذا لم يرض [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] القاتل في
العمد فاما الكلام في ان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] القاتلين [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نصف الدية [illegible] [illegible] [illegible] الثاني للنصوص المذكورة الصريحة في ان ولي المقتول [illegible]
القاتل مخير بين قتل الجميع عند اداء دية الباقي وبين قتل الواحد ومقتضى النصوص المذكورة [illegible] [illegible]
الواحد فيجب على الباقي ان يؤدي نصف الدية الى ورثة هذا المقتول كما لا يخفى [illegible] [illegible] في صحيح ابن
مسكان ان ارادوا قتل احدهما فقتلوه ادى المتروك نصف الدية الى اهل المقتول وفي صحيح الحلبي فخير اهل المقتول

فانهم شاؤوا قتلوا ويرجع اولياؤه على الباقين بتسعة اعشار الدية وقوله في موثقة الفضيل بن يسار وان شاؤوا تخيروا واحدا فقتلوه
واستغرم الباقون الى اهل المقتول الاخير عشر الدية كل رجل منهم **والحاصل** ان ثبوت التخيير عند تعدد القاتل لولي المقتول بين قتل
الجميع والبعض مع التخيير للقاتل بين بذل النفس والمال بمعنى عليه بذل المال عند اختيار الولي قتل الواحد كما لا يخفى على اولي
النهى والمحصل من جميع ما ذكرنا ان امر الدية عند وحدة القاتل مفوض الى القاتل فليس لولي المقتول تسلط على مطالبته لو رضي [illegible]
فان لم يرض القاتل باعطائها [illegible] ان امر القتل مفوض الى ولي المقتول فان لم يرض باخذ الدية ليس للقاتل تسلط على اعطائها
[illegible] لكن الامر عند تعدد القاتلين كما ان اختيار الولي قتل واحد منهم مع ضمان اداء دية هذا المقتول مما فضل
على جنايته لورثته اما الثاني فلما عرفت واما الاول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] النفس بالنفس الصحيح المروي في الكافي
والتهذيب عن يونس عن عبد الرحمن عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال من قتل مؤمنا متعمدا فانه يقاد به الا ان يرضى
اولياء المقتول ان يقبلوا الدية الصحيح المروي في التهذيب عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من قتل
مؤمنا متعمدا قيد منه الا ان يرضى اولياء المقتول ان يقبلوا الدية فان رضوا بالدية واحب ذلك القاتل الى اخره و **المطلب الخامس**
اذا كان ولي الدم متعددا بعضهم كبير وبعضهم صغير او بعضهم حاضر وبعضهم غائب ومجنون يجوز للحاضر والكبير استيفاء القصاص
فيما اذا ضمن للغائب او الصغير حصتهم من الدية وكذا الحال فيما اذا عفى بعض الاولياء او طلب المال بقول وللبعض الآخر القصاص فانه
يجوز له القصاص بعد ان يضمن [illegible] [illegible] المقتول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فاذا كان بعض الاولياء [illegible] [illegible] [illegible]
وبعضهم يولى عليه لصغر او جنون كان للكبير ان يستوفي القصاص منفردا عن غيره دون حق المولى عليه بشرط ان يضمن له نصيبه من
الدية وان كان الولي واحدا يولى عليه لجنون او صغر لم يكن لاحد ان يستوفي له حتى يبلغ سواء كان القصاص في الطرف
او في النفس او يجب تعوض وارثه معا [illegible] قال ابو يوسف ومحمد بن عبد الله بن ان كان الوارث واحدا يولى عليه لم يكن لابيه
ولا لجده ان يستوفي له بل يصبر حتى يبلغ مثل ما قلنا وسواء كان القصاص في الطرف او في النفس وقال ابو حنيفة ان كان بعضهم
كبارا وبعضهم صغارا فللكبير ان يستوفي القصاص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قال ان قتل الزوج [illegible] الاطفال كان [illegible]
يستوفي حقها وحق الاطفال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
كيف يستوفيه بعضهم وهو بعضهم [illegible] [illegible] الحسن بن علي [illegible] قتل ابن ملجم وهو بعضهم والحق لجماعتهم فلما [illegible] [illegible] [illegible]
بالامامة وان كان الوارث واحدا فقد كان [illegible] ان يستوفيه لم يرض فكان انتقاما وان كان الولي الوصي كان [illegible] [illegible]
والقياس ان لم ذلك في النفس كما منعنا [illegible] [illegible] دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وايضا قوله تعالى فقد جعلنا لوليه سلطانا
والكبير ولحد يجب ان يكون له السلطان [illegible] [illegible] انه يعني لان في الصغير يتعلق به فلا يجوز ان يبطل حق الغير [illegible] [illegible]
اذا كان اولياء المقتول جماعة لا يولى على مثلهم جاز لكل احد منهم ان يستوفي القصاص وان لم يحضر شركاؤه سواء كانوا
في البلد او كانوا غائبين بشرط ان يضمن لمن لم يحضر نصيبه من الدية وقال جميع الفقهاء ليس له ذلك حتى يستأذن ان كان
حاضرا ويصبر ان كان غائبا دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وقد ذكروا من قبل قوله تعالى فقد جعلنا لوليه سلطانا فلا يسرف في
القتل وهذا ولي يجب ان يكون له سلطان وفي المبسوط اما الزوج والزوجة فلا خلاف بين اصحابنا انه لا حظ لهما في القصاص
ولهما نصيبهما من الميراث من الدية [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عندهم
وعندنا له ان يستوفيه بشرط ان يضمن للباقين ما يخصهم من الدية كما ان كان بعضهم رشيدا لا يولى عليه وبعضهم يولى
عليه مثل ان يكونوا اخوة بعضهم صغار او مجانين وبعضهم عقلاء بالغون لم يكن للكبير ان يستوفي من الصغير بل يصبر حتى يبلغ
الصبي ويفيق المجنون او يموت فيقوم وارثه مقامه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ان للرشيد ان يستوفي حقه من الدية او القصاص على ما

المقتص للبالغين نصيبهم من الدية وان اخذ الدية كان للصغار اذا بلغوا القصاص بشرط ان يردوا على اولياء القاتل ما غرموه من الدية او عفى عنه بعضهم فاما لو لم يكن له مستحق سواهما جاز من الدية وبطل القصاص وان كان الوارث الجد للمولى عليه مجنونا او صبيا وتراب او حيث لا ان ثلث امر ولد طلقها ابوه فالقود له وحده فليس لابيه ان يستوفيه بل يصبر حتى اذا بلغ
كان ذلك اليه وسواء كان القصاص طرفا او نفسا وسواء كان الولي ابا او جدا او حاكما والباب واحد وبخلافه في ثبوت انه ليس للولي ان يقتص لو كان الطفل او المجنون فان القاتل يحبس حتى يبلغ الصبي ويفيق المجنون لان في الحبس منفعتهما مع القاتل بالعفو والدية والاستيفاء فيه ذلك هذا فان اراد الولي ان يعفو على مال وان كان الطفل فيه كفاية لم يكن ذلك لانه حق
عليه التشفي ويصححنا لم ذلك لان القصاص عوض ما فاته واذا بلغ فله ان يطلب التشفي وان كان فقيرا لا مال له فله ان يعفو على المال
لان المال خير من التشفي وقال الآخرون ليس له العفو على مال لانه اذا لم يكن له مال كانت نفقته في بيت المال او على الاولى وعندنا
له ذلك لما بيناه وخالفنا فيه اذا كان للمقتول اولياء صغار واولياء كبار فعندنا ان للكبار ان كان لهم حظهم منها فاذا بلغ الصغار
كان لهم مطالبة القاتل بحظهم من الدية او المطالبة بالقود بعد ان يردوا عليه ما اعطى الاولياء الكبار من الدية وكلام
ابن العقد هنا على كل حال حتى لو سبق والحلي يحل من سبعة وجه اما كان عاقلا بالغا رشيدا او صبيا ورشيدا او مختلفا وغائبا او
كان جماعة حضور لبعضهم رشيد وبعضهم غير رشيد او طفل او كان بعضهم حاضرا وبعضهم غائبا لا ولاية فلذلك كما حكم فقال في
ان كان لغير الرشيد ولي لم يكن له الاستيفاء وان عفى على مال صح فاذا رشد وطالب او بلغ رشيدا ومضى بذلك فقد صح وان
لم يرض واراد القود كان له ذلك اذا رد ما اخذ وليه وان لم يعف الولي على مال حبس القاتل الى ان يستوفي القصاص وان كان ولي الدم
غائبا او كان واحد حبس القاتل حتى يحضر وان كان الاولياء جماعة حضور رشيد او غير رشيد وكان بعضهم غائبا كان لمن حضر
من الحاضر الانتصاف وضمن نصيب غير الرشيد والغائب بالدية ولو ارشد بعد ان حضر السلطان لم يحل من ذلك اجرا ما يعي بالقصاص
وفيه مع ما عرفت وعفى وبه المقتص عليه ورثة المقتص منه الدية ما هو حق او طلب الدية دفع اليه نصيبه من الدية
وفي الغنية يجوز لاحد الاولياء استيفاء القصاص من غير استئذان شركائه بشرط ان يضمن نصيبهم من الدية بدليل اجماع
الطائفة وفي الكافي لابي الصلاح ان كان الاولياء جماعة فاختار بعضهم القتل والبعض الدية او العفو لم يجز لمريد القتل ذلك
الا بعد ان يوفي ما اسقطه من يريد الدية اليهم او الى ورثة المقاد منه اسقاط من عفى وكذلك الحكم ان كان بعض الاولياء صغيرا
او غائبا ودون البعض ذلك ان القاتل القتل والمستند في ذلك ما رواه المشايخ الثلاثة العظام اعلى الله مقامهم الى الاسادم
في الصحيح عن ابن محبوب عن ابي ولاد الحناط قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل قتل وله ام واب وابن فقال الابن انا اريد ان اقتل
قاتل ابي وقال الاب انا اعفو وقالت الام انا اريد ان اخذ الدية قال فقال فليعط الابن ام المقتول السدس من الدية ويعطي
ورثة القاتل السدس من الدية حق الاب الذي عفى وليقتله وصحيح المرادي في ثقة وعن جميل بن دراج عن بعض اصحابه رفعه
الى امير المؤمنين عليه السلام في رجل قتل وله وليان فعفا احدهما وابى الآخر ان يعفو قال ان اراد الذي لم يعف ان يقتل قتل ورد
نصف الدية على اولياء المقتول المقاد منه وصحيح المرادي في الباب عن ابن محبوب عن صالح عن ابي عبد الله عليه السلام قال
سالته عن رجلين قتلا رجلين عمدا ولها اولياء فعفى احدهما وابى الآخر فقال يقتل الذي لم يعف وان احبوا ان يأخذوا
الدية اخذوا فتحقيق المقام يستدعي ان يقال ان ولي الدم اما واحد او متعدد وعلى الثاني اما ان يكون الكل كبيرا او صغيرا
او مختلفا وعلى تقدير كبر الكل اما ان يكون الكل حاضرا او غائبا او بعضه حاضرا وبعضه غائبا فالاقسام متعددة الاول ان يكون
ولي الدم واحدا كبيرا مكلفا ولا شبهة في استقلاله في مطالبة القصاص وانما الكلام في انه هل له المبادرة بالقصاص من دون
توقف على اذن الحاكم اولا بل يتوقف على اذنه فيه خلاف بين الاصحاب فذهب جماعة من علماء الاصحاب الى الثاني منهم شيخنا
الاجل الثقة الجليل السيد شيخنا المفيد عطر الله مرقده وشيخنا فخر المحققين في القيد والمبسوط لا يجوز لاحد ان يتولى القصاص بنفسه من دون

امام المسلمين او من نصبه لذلك من العالم والامناء في البلد والحكام ومنهم شيخ الطائفة قال في الخلاف اذا وجب لانسان قصاص في
نفس او طرف فلا ينبغي ان يقتص بنفسه فان ذلك للامام او من يأمر به فان بادر واستوفاه بنفسه وقع موقعه ولا شيء عليه
والشافعي فيه قولان احدهما المنصوص عليه ان عليه التعزير ان ثلثه لا شيء عليه دليلنا ان الاصل براءة الذمة ومن اوجب عليه
التعزير فعليه الدلالة وفي موضع من المبسوط هذا الكلام في القصاص من الاطراف فاذا وجب لرجل على غيره قود في نفس او طرف
لم يكن له ان يستوفيه بنفسه بغير سلطان لانه مفوض الى غيره فان خالف وبادر واستوفى حقه وقع موقعه ولا ضمان
عليه وعلى الامام تعزيره وقال بعضهم لا تعزير عليه ولا والصحيح لان الامام حقا في استيفائه وفيه انها يدري لو اراد القصاص فله ان يقتص
وانما يقتص له الناظر في امر المسلمين او باذن في ذلك فاذن اذنه له جاز له الاقتصاص بنفسه ومنهم شيخنا ابو الصلاح قال في
الكافي في فصل احكام الكبير الجنايات يقتص له باذن الامام او من باذن له فان بادر ففيه سبق اولى الى قتله فعلى السلطان المبالغة
في عقوبته ولا قود عليه ولا دية عنه ومنهم الفاضل ابن البراج في المهذب على ما حكي عنه وذهب شيخ الطائفة في موضع آخر من
المبسوط في كتاب الجراح الى الاول اي لعدم توقف الاستيفاء الى اذن الحاكم قال اذا وجب له على غيره قصاص لم يجل من احد امرين
اما ان يكون نفسا او طرفا فان كان نفسا فللولي ان يقتص بنفسه لقوله تعالى ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا هكذا
ثم العلامة قدس الله سره بعد حكاية هذا الكلام عليه في المختلف وبعد من ذلك عنه من بعض فان قال في
المبسوط اذا وجب له على غيره قصاص فان كان نفسا فللولي ان يقتص بنفسه لقوله تعالى ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا
وقال بعض علمائنا لا يتولاه الا باذن الحاكم حتى لا يتعدى الحد وفي التخلص وقال في موضع آخر منه اذا وجب لرجل على غيره
قود في نفس او طرف حكيناه عنه ثم اورد عبارة الخلاف السابقة ثم قال والوجه ما ذكره الشيخ قال والاقرب اولى ان الآية
تدل على ان له ذلك في المبسوط ان احكم عليه فيه عمله ان كان صحيحا لان ذلك على الحد فان قال ان كان القصاص في القتل
يسوغ للولي تولي القصاص بنفسه لان الامام لا يتعين عليه التوكيل لا يفتقر ان يسوغ له القصاص من غير اذن الامام فهنا اولى
القياس لانه يكون الدعوى من غير بينة فقال قال في المبسوط اذا وجب له على غيره قصاص لم يخل من احد امرين اما ان يكون
نفسا او طرفا فان كان نفسا فللولي ان يقتص بنفسه لقوله تعالى ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا الا ان عليه
ان لا يستوفي غير مسموم لما روي عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال ان الله كتب عليكم الاحسان فاذا قتلتم فاحسنوا
القتلة وليحد احدكم شفرته وليرح ذبيحته فاذا امر فلكن في الهائم فعلى الآدمي اولى ولو كان معه سيف كال
مسموم او صارم مسموم لم يمكن له لان في الكال تعذيب والمسموم لا يمكن مسلم لانه يهريه ويفضي ينتفخ لانه لا يمكن بنفسه
اولا ويكفي تعذيبه عليه اللوم ولا يغتسل بعينه وان حضر الا انه سيف صارم غير مسموم مكن من الاستيفاء بنفسه
الرقبة فلا يعاقب بالرقبة ويقطع الراس تعمدا استوفى حقه وان ضرب على غير الرقبة سالناه فان قال عمدت اليه فانه قوم
يعزر لانه جنى بان جرحه في غير موضع الجرح فان قال خطأت تطرفت فان كان لا يخطئ في العادة مثل ان ضرب رجله او فخذه
او وسطه او ظهره حلف وان كان مثله يخطئ فلا يحلف الغالب انه لا يخطئ كالموضع فهو عمد وان اتهم حلف فلا يعزر
وان كان مثله يخطئ به مثل ان ضرب على راسه بالقرب من الرقبة او على الكتف بالقرب من الرقبة فالقول قوله مع يمينه
انه اخطأ فان حلف ولا يعزر فان ثبت منه هذا لم ان يحسن الاستيفاء ام لا فان قال بعضهم لا يحول ذلك وبعضهم
يحسن الاستيفاء وقال الآخرون يكون ثانيا استوفيه والذي يقوى انه ان كان لا يحسن وكل وان احسن استوفاه وقال ان كان
القصاص في الطرف لم يكن وهو القتل من طرف نفسه لانه لا يؤمن ان يجني من حيث على التشفي ان يقطع منه في موضع
القتل القطع فيجني عليه وقال في النفس لانه تعالى يمحو الحيف حلها انتهى كلامه رفع مقامه وظاهر العبارة تولي الدم
ان يقتص منه بنفسه وان كان موهما ظاهر موهوم منه وكذا تمسك بالآية الشريفة لكن يظهر من قوله ولما ان كان القصاص لم

سؤال — زنی با شوهر خود نزاع کرده [illegible] شوهر [illegible] زن حامله بود [illegible]

[illegible]

جواب — [illegible]

[illegible]

سؤال حکم قتل — [illegible]

[illegible]

سؤال — [illegible]

[illegible]

[illegible]

تکمله — [illegible]

[illegible]

مضروب جلد ... شانه مسلط بر قصاص است یعنی مضروب همان نحو که او را زده اند ... قصاص ...
در صورتیکه ... باشد بهمان نحو ضرب ... وارد ... هرگاه محل ضرب سیاه شده باشد درهم
... است پس اگر ... بوده باشد ... است لکن اگر ...
انسب ... **سؤال** هرگاه ... شخصی ...
... **جواب** ...
[illegible]

... **سؤال** ... **جواب** ...
[illegible]



ما ثم بر بهر لفظی باشد نه و موجب کفر است العیاذ بالله هرگاه چنین لفظی در حال غضب و غضب ان شخص صادر شود بالعنوان مطا
و مزاح باشد اما با اختیار نباشد حیثی باشد و چایز در حال غضب کفر نباشد چه مرتبه ان غضب است که اصلا تعزیر این سخن میشود یا
مطلق غضب و غضب است یا نها یراست که صاحبش شاو بیجا الفا ظ خود نباشد **جواب** بلی لفظی از کسی صادر شود متضمن خود کرانشخص
بان لفظ اما بعا استخفاف نجی کلمات من شاه بوده نعوذ بالله من چنین لفظی موجب ارتداد ان شخص میشود خواه صادر شود در حال
غضب صدور در حال الغضب منافی این مطلب نیست چرا که منع این تا بیشود که غضب مقدم مانع باشد سد تعزیرات وحدود و قصاص
لازم باید ملاد کسی شخص فحش بگوید غالبا نیست نفس مغضب باشد فحش از که صادر میشود و اشکالی نیست چنین چیزی با
مسوغ شرعی نداشته باشد موجب تعزیر است شرعا مثل اینکه فرض شود کسی متغیر میشود در حال غضب فحش بر آهوند میگوید
شبهه نیست چنین چیزی موجب عقوبت میشود یا والد خود را بادیکر عمدا در حال غضب میزند بعد بکر اگر غضب میشود صادر نشد
با کسی را در حال غضب میکشد معذلک بعد از رفع غضب نادم میشود بلکه کمال ندامت بهم میرسانند اما تعزیر با ان قتل اشکالی نیست در
وجوب چنین قتل و معاقب بودن و ثبوت قصاص و هم چنین فرض شود در حال غضب شراب بخورد جمله سبب ارتداد موجب
ارتداد است خواه در حال غضب صادر شود یا در غیر غضب بلی اگر غضب و تغیر بحدی برسد که از تکلیف خارج شود که بگوییم
در چنین حال از اثم نیست مثل اینکه فرض شود نسبت بسلطان فحش گوید اگر چه در حال حضور سلطان باشد تعزیر ضمانی حضور
و تغیر نکند انشاء حصر غضب ظاهر این است که در مثل این حال از مرفوع العقوبت شود **سؤال** هرگاه زید جاریه داشته باشد
و جاریه زید اکره بوده باشد عمرو دی جاریه را از راه دربرده باشد و بکارت جاریه زید را برده باشد حکم شرعی و اینکه زوده
بیان فرموده که از ان قرار معمول شود **جواب** در صورت اعتراف عمرو و اینکه جاریه مزبوره بکر بوده و ازاله بکارت او نموده و ازالم
بکارت او نموده باشد لابد باید منصبر نمود حاکم شرع این مطلب ثابت نماید در این صورت لاشخص زانی خاصه بوده و مستوجب حد
زنا است و مال التجار مزبوره مطالبه مثل انجاریه را مثل اینکه نموده و هم انجا است بعضی فقها و بعض از نصوص بحد یا بد علاوه از
عشر قیمت او بوده باشد هم جم شیخ شهید در کتاب در وس فرموده اند که مطالبه مهر المثل عشر و ظاهر این است که داخل اکراه اما
و علی جاریه نموده باشد یا از این هرگاه و علی اکراه بوده باشد مال مطالبه مهر المثل نمی نماید **سؤال** چه میفرمایند در این مسئله
شرعیه که شخصی قاطر سوار شده و در خانه سلیمان در انجا شغلی داشته پیاده میشود در خانه آن شخص و قاطر را میکند اما وقاطرا
دست بگیرد و در پشت در خانه با اهل خانه مشغول تکلم میشود در اثنای قاطر لگد میزند بطفلی او میکشد و این قتل امر و اکراه نمکم
در این واقعه مقتضای قواعد شرع انچه هست بیان فرمایند **جواب** این عنوان اگر چه ظاهر مذکور در کلام فقها و نصوص
وارده از ائمه معصومین علیهم الاف التحیة و الثناء نیست لکن نظیر مذکور در کتاب و کلمات اخبار چیزی هست که استفاده حکم مورد
در سؤال میشود توضیح حال مقتضی انست که اطفال جنایت صادره از دابه را متعرض شده اند لیکن اگر قاید باید وجنایتی بعینه
نسبت بوی و کسی که افسار دابه را بکشد و کسیکه چاروا را میرانند و تفصیل داده اند در اکثر این حد و جنایت از کوبیدن او
در حال سیر یا در حال وقوف یا بیخود کرا گر جنایت در حال سیر و کوبیده باشد اگر بیکی از اند و دست بوده باشد جنایت ان ازا
ضامن خواهد بود و اگر بیکی از دو پا بوده باشد ضمان بر او نیست و هم چنین است حال رفتن لما هرگاه این جنایت در حال
سیر و کوب باشد بلکه در حال وقوف که کوبیده باشد با بیخود کرم و کوب را در اثنای ظرف نگه دارد در این حال وقوف جنایت
صادر ابتدا و از کسی ضامن است خواه از دست بوده باشد یا از پا و هم چنین است حال در سایق یعنی سایق ضامن جنایت و کوب است
خواه جنایت از پا بوده باشد یا از دست و این تفصیل مقتضی این است که حکم بیان شود در محل سؤال قال شیخ الطائفة
فی النهایة من رکب دابة فساقها فوطئت انسانا او کسرت شیئا کان ما تصیبه بیدیها ضامنا له و لم یکن علیه فیما وطئته برجلها
شیء فان نفرها او نخسها برجلها فاصاب شیئا کان علیه ضمان ما اصابته بیدیها او رجلها و کان اذا وقف علیها کان علیه ضمان

ما تصیبه بیدیها و رجلیها و ان کان یسوق دابة فوطئت شیئا بیدیها او برجلیها کان ضامنا له و ان کان یقودها فوطئت شیئا بیدیها
کان ضامنا له و لیس علیه ضمان ما تصیب برجلیها شیء الا ان یضربها فان ضربها فرمحت شیئا کان ضمان ما نالها و علی صاحب الدابة
دون الراکب فان لم یکن صاحب الدابة معها و کان الراکب یراعیها لم یکن علیه شیء و کان علی الراکب فان رمت الدابة بالراکب لم یکن
القیام بحفظها شیء سواء کان معها او لم یکن الا ان یکون نفرها فان نفرها کان ضامنا لما یکون منها من الجنایات و حکم الدابة فی جمیع
ما ذکرناه و حکم سائر ما یرکب من البغال و الحمیر و الجمال علی حد واحد لا یختلف الحکم فیه و قال ابن ادریس قریبا من ذلک الا انه لا التفات
الی بعض الروایة لا با س با یراده و قال ابن حمزة و من رکب دابة فساقها فوطئت انسانا او کسرت شیئا کان ضامنا لما تصیبه بیدیها و رأسها منها
لم یکن ضامنا لما تصیبه برجلیها فان نفرها فرمحت فاصابت انسانا او شیئا کان علیه ضمان ما اصابته بیدیها و رجلیها معا و کان اذا وقف
علیها کان علیه ضمان ما تصیبه بیدیها او رجلیها فان کان یسوقها سوقا عنیفا فوطئت شیئا بیدیها او رجلیها او نفرها کان
کان یسوقها سوقا عنیفا فوطئت شیئا بیدیها او رجلیها فانه کان ضامنا لما ذکر فان کان یقودها فوطئت شیئا بیدیها کان ضامنا
له و کان یضمن ما تصیبه بیدیها و لیس علیه ضمان ما تصیبه برجلیها الا ان یضربها فان ضربها فرمحت برجلیها فیما بین یدیها فوطئت
شیئا او عیبا لا یبیع کان ضمان ما یطأ علی صاحب الدابة دون الراکب فان لم یکن صاحبها معها و کان الراکب هو الذی یراعیها
کان علی راکبها ضمان ما تصیبه دون صاحبها بیدیها و رجلیها و رأسها دون ما تصیبه برجلیها اذا کان سوقها یجری علی العادة
فان کان خارجا عن المعتاد ضمن جمیع ما تصیبه باجزائها الاربع و الرأس و ان رمت الدابة بالراکب لم یکن علی الدابة ولیها
شیء سواء کان معها او لم یکن الا علی ان یکون نفرها فان نفرها کان ضامنا لما یکون منها من جنایة و قال فی الرابع راکب
الدابة یضمن ما یجنیه بیدیها و رأسها فیما یجنیه برأسها ... اذ فیه الضمان لتمکنه من مراعاته و کذا القائد و لو وقف بها ضمن ما یجنیه
بیدیها و رجلیها و کذا اذا ضربها فجنت و کذا لو ضربها غیره ضمن الضارب و کذا السائق یضمن ما یجنیه بیدیها و رجلیها
و کذا اذا وطئ کلها ردیفان تساویا و لو کان صاحب الدابة معها ضمن دون الراکب و لو القت الراکب لم یضمن المالک الا ان یکون
بتنفیره و فی النافع و یضمن راکب الدابة ما یجنیه بیدیها و کذا القائد و لو وقف بها ضمن جنایتها و لو برجلیها و کذا لو ضربها
فجنی و لو ضربها غیره ضمن الضارب و کذا السائق یضمن جنایتها و لو رکبها اثنان تساویا فی الضمان و لو کان معها صاحبها ضمن دون
الراکب و لو القت الراکب لم یضمن المالک الا ان یکون بتنفیره و قال العلامة فی التلخیص و راکب الدابة و قائدها یضمنان
ما یجنیه بیدیها و رأسها لا ما یجنیه برجلیها و ذنبها الا مع الوقف بها او الضرب و السائق یضمن ما یجنیه بیدیها و رجلیها و فی الذنب
وجهان و لو کان المالک معها ضمن دون الراکب و لو القت الراکب لم یضمن المالک الا بالتفریط و فی المبسوط من رکب دابة ضمن ما یجنیه بیدیها
و کذا لو قادها و لو وقف بها ضمن جنایتها بیدیها و رجلیها و کذا لو ضربها غیره فالدیة علی الضارب و لو رکبها اثنان تساویا فی
الضمان و لو کان صاحبها معها ضمن دون الراکب و لو القت الراکب ضمن المالک ان کان بتنفیره و الا فلا و فی الارشاد یضمن
الراکب و القائد ما یجنیه الدابة بیدیها و رأسها فان وقف او ضربها او ساقها ضمن جنایتها بیدیها و رجلیها و لو رکبها اثنان
تساویا فی الضمان و لو کان صاحبها معها ضمن دون الراکب و لو القت الراکب لم یضمن المالک و ان کان معها الا ان ینفرها و فی
القواعد راکب الدابة یضمن ما یجنیه بیدیها و رأسها الی ان قال و کذا القائد و لو وقف بها او ضربها او ساقها فانه یضمن
جمیع جنایتها و لا یخفی علیک ان العبارات المذکورة بالسیاق الدال علی انه اذا صدرت الجنایة من الدابة حال وقوفها علیها یکون ضمانها
علی الراکب سواء کان الجنایة من الیدین او الرجلین و المستند فی ذلک مضافا الی عدم ظهور الخلاف فی المسئلة الصحیح المروی
فی الکافی و التهذیب عن یونس و اللفظ للتهذیب عن محمد بن سنان عن العلاء بن الفضیل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل
عن رجل یسیر علی طریق من طرق المسلمین علی دابة فتصیب برجلها فقال لیس علیه ما اصابت برجلها و علیه ما اصابت
بیدها و اذا وقف فعلیه ما اصابت بیدها و رجلها و ان کان یسوقها فعلیه ما اصابت بیدها و رجلها ایضا و جه الدلالة ثم

فاهر لو صح انه لو لم انا لو وقفت لعلتها اصابت بيدها او رجليها صريح في كون ضمان جناية الدابة على الراكب حال وقوفها
ولو كانت الجناية من رجليها محتمل ملبس شيخ الطائفة في كتابي الاخبار عن اسحق بن عمار عن جعفر عن ابيه ان عليا كان
يضمن الراكب ما وطئت الدابة بيدها او رجليها الا ان يعبث بها احد فيكون الضمان على الذي عبث بها
لفظ قال في هذا الخبر ما وطأت الدابة بيديها ورجليها اذا كان راكبا في جنس العادي الفضيل
عن ابي عبد الله ان الركاب سائق اعلم ان المناسب استقصاء
النصوص المناسبة في المقام ثم العود لتحقيق المرام فنقول منها الصحيح المروي في الكافي والفقيه والتهذيب عن الحلبي عن ابي عبد الله
انه سئل عن الرجل يمر على طريق المسلمين فتصيب دابته انسانا برجلها فقال ليس عليه ما اصابت برجلها ولكن عليه ما اصابت بيدها
لان رجلها خلفه ان ركب وان كان قاد بها فانه يملك باذن الله يدها يضعها
حيث يشاء ومنها الصحيح المروي في التهذيب عن سليمان بن خالد قال سألنا ابا عبد الله عن رجل يمر في طريق المسلمين فتصيب دابته
برجلها فقال ليس عليه ما اصابت برجلها ولكن عليه ما اصابت بيدها لان رجلها خلفه ان ركب وان قاد دابته
فانه يملك بيدها باذن الله يضعها حيث يشاء ومنها المرسل كالصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن ابي مريم عن ابي جعفر قال
قضى امير المؤمنين في صاحب الدابة انه يضمن ما وطئت بيدها ورجلها وما نفحت برجلها فلا ضمان عليه الا ان يضربها انسان قال
الجوهري نفحت الدابة ضربت برجلها وفي القاموس نفح الشيء برجله ناله وفي النهاية النفح الضرب والرمي الا ان يضربها
يمكن ان يكون استثناء من قوله يضمن صاحب الدابة ما وطئت بيدها الا ان يضربها انسان فيكون
الضمان على الضارب ويمكن ان يكون استثناء من قوله فلا ضمان عليه فعلى الاول يكون الاستثناء متصلا وعلى الثاني منقطعا
ومنها ما رواه شيخنا الصدوق عن غياث
بن ابرهيم عن جعفر عن ابيه ان عليا كان يضمن صاحب الدابة ما
وطئت بيدها وما نفحت برجلها فلا ضمان عليه الا ان يضربها انسان ومنها الموثق المروي عن اسحق بن عمار عن جعفر
عن ابيه ان عليا كان يضمن الراكب ما وطئت الدابة بيدها ورجلها الا ان يعبث بها احد فيكون الضمان على الذي
عبث بها ومنها ما رواه في الكافي والتهذيب عن السكوني عن ابي عبد الله
انه ضمن القائد والسائق والراكب فقال ما اصاب الرجل فعلى السائق وما اصاب اليد فعلى القائد والراكب ومنها الصحيح
المروي عن الحلبي عن ابي عبد الله قال رجل دفع رجلا على رجل او نفر بغير دابته فخرجت فوقعت ضمان من
تنقيح المقام ان الاظهر كونه
الجناية اما للراكب والقائد بان يكون استيلاؤها منه وعلى التقديرين اما حالة وقوف الدابة او حالة سيرها
اما ان يكون الكاين مع الراكب وعلى جميع التقادير اما ان يكون جنايتها بيديها او رجليها
ان يكون الدابة للراكب ويكون جنايتها على الغير
على الراكب ولجناية الرجلين الضمان عليه
من النصوص المذكورة كصحيح العلاء بن الفضيل وصحيح الحلبي وصحيح سليمان بن خالد وموثقة ابي مريم ومعتبرة غياث بن ابرهيم
ورواية السكوني ومنها الجناية حال وقوفها فالمصرح به في العبارات المذكورة ان ضمان الجناية عليه
مستند الى اليدين او الرجلين وهذا هو محل الاشكال في الحكم لكن الكلام في ان الراكب على
الدابة الواقفة الجانية او لا كما ذكر ولكن عباراتهم في ذلك من كلام شيخ الطائفة
في النهاية وابن ادريس في السرائر والعلامة في كتبه والمحقق على ما يظهر من كلامه ان عليه ضمان ما يصيبه بيديها

ورجليها ما انحنى في وقف يعود الى الراكب والجوز ويعود الى الدابة والقائد وكذلك ان وقف رجليها كان عليه ضمان ما يصيبه الراكب على الدابة فلا
يشمل ما اذا انزل من الدابة او اوقفها في الطريق ومثله عبارة السرائر فلاحظ حتى يتضح لك الحال والكشف عن الفائل واما في العبارات فضمان
ثبوت الحكم في محل الكلام كعبارة الشرايع والمصرح فيهما ان الحكم الراكب وحال الضمان كون الراكب ضامنا لما تجنيه الدابة بيديها وكذا
بالرأس ثم قال وكذا القائد اما انه يضمن ما تجنيه الدابة بيديها ورأسها دون رجليها ثم قال ولو وقف بها لحق ما تجنيه بيديها ورجليها
والضمان في لو وقف بها ما يعود الى خصوص القائد الذي ان الراكب والقائد واحتمال عوده الى خصوص الراكب بعيد لا اشعار فيه
لضعف وتبين الاولان ومقتضاهما ان الراكب والقائد اذا اوقف الدابة وصدرت الجناية منها حال وقوفها يكون على كل منهما
ضامنا لما تجنيه ولو برجليها فنقول هنا ثلث صور الاولى ان يكون الراكب اوقف الدابة على الطريق حال ركوبه وصدرت الجناية
منها برجليها والثانية مثلها لكن في القائد والظاهر عليه بالعبارة ثبوت الضمان لانه ممكن والثالثة ان يكون الراكب ادخلها
بعد نزوله والمقصود ان مقتضى العبارات ثبوت الضمان هنا نعم لو صح ان حكم حكم القائد كما لا يخفى حفظا لما نقول يصدق عليه انه راكب
او قفها في الطريق لان صدق المشتق على الذات لا يتوقف على بقاء المبدء ولكنا بصدد حمل اللفظ على المعنى في العادة ان الراكب او قفها لا
بعد السلب فالمحصل مما ذكرنا ان العبارات بثبوت الضمان للراكب في محل الكلام وهو الظاهر مما ذكر في بعض الحال وعبارة ذكر في
العبارات الاخر ظاهره حتى يتضح الحال سيما عبارة التلخيص فان شمولها لمحل الكلام مما لا يشتبه كلام وصل العبارات المذكورة كلام
شيخنا ابي بن سعيد في الجامع وعلى راكب الدابة في الطريق ضمان ما تصيب بيديها ورأسها من نفس وطرف ومال ولا يضمن ما
برجليها الا ان يضربها او يقف بها في الطريق وكذا حال الراكبين والسائق وعلى السائق ضمان ما جنته بارجلها فان حصل
والسائق معا فعلى الراكب والقائد ضمان ما جنت بيديها وعلى السائق برجليها وان اجتمع الراكب والسائق والقائد
فما اصابت بالاربع فعليهم فان لم يمكن عليهما فعلى الراكب ما ذكرنا فان ركب الراكبين ضمن ما يتلفها الا ان يكون مديقا بها انتهى وكذا
الحال في عبارة اللمعة وشرحها يضمن راكب الدابة ما تجنيه بيديها ورأسها دون رجليها والقائد لها كذلك يضمن جناية بيديها ورأسها
خاصة والسائق يضمنها مطلقا وكذا يضمن جنايتها مطلقا لو وقف بها الراكب او القائد ولو ركبها اثنان تساويا في الضمان لاشتراكهما في
اليد والسبب الا ان يكون احدهما ضعيفا لصغر او مرض فيختص الضمان بالاخر لانه المتولي امرها ولو كان صاحبها معها راعيا لها فلا
على الراكب ويختص المالك بما يستوفيه من المفصل باعتبار كونه سايقا او قائدا لو كان المالك من صاحبها ولو اجرها الراكب ضمن
دون المالك ويختص مالكها الراكب بما تجنيه ما اقتصر لان القيد يقتضي سببه لو اجتمع الدابة سابق وقائد وراكب
الثلثة اشتركوا في ضمان المشترك ويختص السائق بضمان جناية الرجلين والقوي كان المقود والمسوق قطار فعل المجيع
حكما يوجبان من صدق السوق والقود المجيع ومن قضية علة الضمان وهي القدرة على حفظ ما تجنيه فان القائد لا يقدر على
حفظ جميع ما تجنيه لا الاول فالاول وكذا السابق بالنسبة الى غير المسوق وهذا لو علم لو ركب واحدا وقاد الباقي في تعلق به حكم
الركوب والقود العطف به كذا لو ساق في ذلك واحدا واكثر سؤال سخنى در ماه مبارك رجب قتل خطائى اتفاق افتاد وشده آيا
مراد از شهر حرم كه ماههاى حرام كه موجب ديه وثلث ديه است مخصوص قتل عمدى است يا در قتل خطا
نيز ثابت است جواب مراد از شهر حرم ماه ذى القعده وذى الحجه ومحرم ورجب است كه قتل در يكى از اينها موجب
تشديد كه ثلث ديه علاوه شود ولهذا اختصاص در بارى قتل عمد ايشان در جميع اقسام قتل اگرچه قتل خطا بوده باشد پس
اگرچه جمله از عبارات موهم اختصاص است لكن ظاهر ثبوت آنست در جميع اقسام قتل ان جمله عبارات كه موهم اختصاص است كلام
شيخ عبد الله در مقنعه قال ومن قتل في الحرم فعليه دية كاملة وثلث لا يهتك حرمة الحرم وكذلك القول في الاشهر
الحرم وهى رجب وذى القعدة وذى الحجة والمحرم يجب على القاتل فيها دية كاملة وثلث دية الهوام ومن قتل
على الهدى عتيلا في الحرم ثم الجا الى الحرم لم يقتل فيه وكلام شيخ اسد في نهاية قال ومن قتل في الحرم او احد اشهر الحرم

رجب وذي القعدة وذي الحجة والمحرم واختلف في ان الدية كان عليه دية وثلث دية لانها كانت في الحرم او الاشهر الحرم فان كان طلب منه
القود قتل بالمقتول فان كان ابتداء قتله في الحرم ثم التجا الى الحرم ضيق عليه في المطعم والمشرب ومنع من مخالطته ومبايعته الى ان يخرج
فيقام عليه الحد وكذلك الحكم في مشاهد الائمة عليهم السلام وفيه مع ما فيه من الاختصاص كلام ابن حمزة قال في الوسيلة ودية العمد تغلظ من جهتين احداهما
دية القتل في الحرم او في الاشهر الحرم والاخرى دية في غير هذه المواضع [illegible] دية كاملة القتل وثلث دية لانها كانت
حرمة الحرم وكالاشهر الحرم ثم قال اعلم ان دية العمد مغلظة بثلاثة اشياء على جميع الاحوال [illegible] في السن و
الصفة والاستيفاء فاما السن فيلزم المسان في الصفة يلزم السمان وفي الاستيفاء يلزم حالا والمغلظة على بعض الوجوه هو ما ذكرناه من
لزوم دية وثلث لو قتل في الحرم او في الاشهر الحرم فانه يلزم التغليظ بالزيادة ولا يخفى عليك ظهور الاختصاص تلك الزيادة بالعمد وعدم ثبوتها
في شبه العمد والخطأ ومن يظهر منه الاختصاص ايضا سلار بن عبد العزيز قال في المراسم وهذا بيان قتل العمد وان اراد الدية وبذلها
القاتل من غير ان يقتص بذلك نفسه فليس لهم غيرها والدية في العمد الابل ان كان القاتل من اهل الابل وانه مسنة الى ان قال واكثر من
اما اذا كانت دية الخطأ ... وان كان قتل في الحرم او في الاشهر الحرم فعليه دية وثلث الا ان من وجب عليه القود والتجا الى الحرم او مشهد
من مشاهد الائمة فيؤخذ عليه بضيق في المطعم والمشرب الى ان يخرج وان كان القتل خطأ الى اخره ولا خفاء في ان مقتضى هذا الكلام اختصاص
هذه الزيادة بقتل العمد وعدم ثبوتها في غيره لكن كلام الوسيلة اصرح منه ومن صرح بالاختصاص من المتأخرين هو الفاضل الهندي
في كشف اللثام قال والاقرب اختصاص ذلك في العمد لتوهم عبارة انها بدل الغلظة من الاحوال والاصحاب بالاقتصار على الاصل فيقتصر في
خلافه على المتيقن والمختار هو التعميم وثبوت الزيادة في جميع الاقسام دون الخطأ لاطلاق الخبر وتصريح المبسوط والسرائر والجامع والمفاتيح
قال في المبسوط الدية تغلظ في العمد المحض وشبه العمد وتخفف في الخطأ المحض فهي تخفف ابدا الا في ثلاثة من حيث المكان والزمان و
الرحم اما المكان فالحرم واما الزمان فالاشهر الحرم واما الرحم بان يقتل ذا رحم بالنسب كالابوين والاخوة والاخوات واولادهم وهي مغلظة
لا تغلظ بالزيادة في الدية وانما تغلظ باسنان الابل وعندنا انها تغلظ بان يجب دية وثلث وقطع الاطراف تغلظ ايضا بالزمان و
المكان والرحم عندهم ولم يذكر اصحابنا التغليظ الا في النفس وقال السرائر فاما كون الدية تغلظ في العمد المحض وشبه الخطأ وتخفف
في الخطأ المحض فهي تخفف ابدا الا في موضعين المكان والزمان فالمكان الحرم والزمان الاشهر الحرم فعندنا انها تغلظ بان يجب
دية وثلث ولم يذكر اصحابنا التغليظ الا في النفس وقال الجامع لا يتبين بين اقسام القتل والعمد والدية في العمد الدية في الخطأ المحض وشبه
العمد مما هنا القطع فان قتل في شهر حرام والاشهر الحرم ذو القعدة وذو الحجة والمحرم ورجب او في الحرم فعليه دية وثلث بالاجماع خطأ
فدية وثلث وفي النحرير بعد ذكر اجناس الدية وتغلظ هذه الدية بما ورد عن ائمة الهدى وقوع القتل في حرم الله الى ان قال الثاني
الوقوع في الاشهر الحرم ثم قال والتغليظ يتحقق بالزام دية وثلث الجاني من اي الاجناس كان والثالث كون القتل عمدا او شبه
عمد والتغليظ هنا ليس بزيادة العدد بل بالصفة والتأجيل انتهى وفي المفاتيح ادعى الاجماع على التعميم قال وفي الاشهر الحرم دية و
ثلث من اي الاجناس كانت بالاجماع والنصوص وهذا هو الظاهر من الشرايع والنافع والارشاد والتلخيص قال في الشرايع بعد بيان الاقسام
الثلاثة للقتل والاجناس الستة للدية ما هذا لفظه ولو قتل في شهر حرام الزم دية وثلثا من اي الاجناس كان تغليظا ويجري مثله
في النافع وفي الارشاد بعد بيان الدية في الاقسام الثلاثة ولو قتل في شهر حرام او الحرم الزم دية وثلثا ولا تغليظ في الاطراف
ومثله ما في القواعد وفي التلخيص يغلظ على القاتل في الاشهر الحرم بثلث الدية من اي الاجناس كان وفي المستند في الصحيح الرجيح
في باب من وجب عليه صوم شهرين متتابعين من كتاب صوم الكافي عن زرارة قال قلت لابي جعفر عليه السلام رجل قتل رجلا في الحرم
قال عليه دية وثلث ويصوم شهرين متتابعين من اشهر الحرم ويعتق رقبة ويطعم ستين مسكينا وفي الصحيح المروي في التهذيب
عن زرارة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام رجل قتل في الحرم قال عليه دية وثلث ويصوم شهرين متتابعين من اشهر الحرم رواه شيخ
الطائفة في باب القاتل في اشهر الحرام والحرم من كتاب فصل هنا ما صدر من شيخنا الشهيد الثاني في المسالك حيث قال واما تغليظها



في الحرم فلو نص عليه فنقيم حجية وكلا بعيدان بكون ذلك اتفاقا على ما ذكره المحقق في النكت حيث قال القاتل في الاشهر الحرم يلزمه دية وثلث
ويجب ذلك كليب بن معاوية عن ابي عبد الله عليه السلام وعليه فتوى الاصحاب وعندي في قتل الحرم توقف ونحن نطالب الشيخين بدليل ذلك وفي النافع
بعد حكايته عن الشيخين ولا اعرف وجه ذلك فقد عرفت الدليل والوجه الصحيح الرجيح في باب القود ومبلغ الدية من الفقيه والباب
المذكور من تهذيب شيخ الطائفة بن يحيى عن كليب بن معاوية قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من قتل في شهر حرام فعليه دية وثلث واظهر منهما
في الدلالة على المرام الصحيح الرجيح في الكافي عن يونس بن عبد الرحمن عن كليب الاسدي قال سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقتل في الشهر
الحرام ما ديته قال دية وثلث رواه شيخنا الصدوق في الفقيه باسناده الى محمد بن الحسين عن كليب الاسدي حسنا كالصحيح
اقوى وترك الاستفصال بين كون القتل عمدا او خطأ دليل ثبوت الحكم في الصورتين اعلم ان شيخنا الصدوق في الباب المذكور
روى في الصحيح عن زرارة قال سالته عليه السلام عن رجل قتل رجلا خطأ في اشهر الحرم قال عليه الدية وصوم شهرين متتابعين
من اشهر الحرم ثم قال وفي رواية ابان عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام قال عليه دية وثلث والظاهر ان المرجع الضمير في عليه يعود الى
الرجل القاتل خطأ المذكور في الحديث المذكور فيكون صريحا في المدعى لكن لا يبعد ان يكون مراده اشارة الى
ما رواه في بعض ابان بن عثمان عن زرارة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام في رجل قتل في الحرم الى اخر الحديث المذكور في الاول
فلاحظ الكتابين حتى يتضح الحال لكن في الباب المذكور من صوم الكافي بسند فيه سهل عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال سالته عن
رجل قتل رجلا خطأ في الشهر الحرام قال يغلظ عليه الدية وعليه عتق رقبة او صيام شهرين متتابعين والظاهر ان التغليظ في الدية
اشارة الى الزيادة المذكورة سؤال دية قتل خطأ كه بر عاقله است ايا مغلظ است يا نه صورتا جواب حيث ان عطفا جنين مت[illegible]
دية قتل خطأ بر عاقله موجه باشد مگر چنين صورت كه دية بر جود عاقله است اول ان كه قتل المعروف عاقله بدانكه قتل خطأ
او راكشته است ظاهر مشهور ان تغليظ كلمات اصحاب اتفاق فيها بر انكه دية در چنين صورت بر خود قاتل است ... عاقله چنين
قال شيخنا الصدوق في الهداية ولا تعقل العاقلة الا ما قامت عليه البينة وفي المقنع واعلم ان العاقلة لا تضمن عمدا ولا اقرارا
ولا صلحا وقال شيخنا المفيد في المقنعة وفي الخطأ المحض الدية وهي مائة من الابل عشرون بنت مخاض وعشرون ابنة لبون و
ثلاثون حقة وثلاثون بنت لبون وهي تجب على عاقلة القاتل وهم عصبة الرجال دون النساء ولا يؤخذ من الوارث لانهما ليس من
من العاقلة لانه لو قتل واختلف ورثته فالمستحق الدية ولا يلزمهما شيئا ولا تلزمه لم يكن عليهم فيها شيء وبه سبعة فاذا قامت
البينة على الانسان بانه قتل خطأ الزمت عاقلته الدية على ما بيناه ويرجع العاقلة على القاتل فان كان للعاقلة الخيث منه ما ادوه
منه وان لم يكن له مال فلا شيء عليه ويجب على قاتل الخطأ بعد الدية الكفارة وهي عتق رقبة مؤمنة فان لم يستطع ان يعتق
رقبة فليصم شهرين متتابعين فان لم يستطع فاطعام ستين مسكينا ثم قال ومعهم ... واذا قامت البينة للاخر حتى يعتق منهم
انه ازاله دفعه عليه البينة وثبت دفانه بالاقرار لا تلزم عاقلته الدية وهو قرينة على تقييد الاطلاق في قوله واذا شهد ان ثابت
في رجل فقد قال صاحبا على خطأ كانت الدية على عاقلتهما جميعا نصفين وعلى كل واحد منهما الكفارة على الكمال الى ان قال شيخ
الطائفة في النهاية ولا تلزم العاقلة من دية الخطأ الا ما قامت البينة ... فاما ما يقربه القاتل ... فليس عليهم شيء ويلزم
القاتل ذلك في ماله خاصة وفي المبسوط الدية اذا كانت على العاقلة لا تحمل العاقلة من احد امرين اما ان يكون سنا واصلا في الابل
او من غيرها اصلها الى ان قال هذا اذا كانت على العاقلة واما اذا كانت على القاتل وهو اذا قتل عمدا او اعترف بالخطاء
او كان شبه العمد فالحكم فيه كالحكم في العاقلة سواء وهو صريح في كون الدية على القاتل اذا اقر القاتل به وفي الكراسم دية الخطاء
يرجع بها العاقلة على مال القاتل وفي الوسيلة دية النفس ضربان احدهما يجب على العاقلة وهو دية قتل الخطاء المحض اذا ثبت
بالبينة من غير جناية والاخر يجب على القاتل وهو دية شبه الخطاء ودية الخطاء المحض اذا ثبت بالبينة من جهة القتل
بالاعتراف القاتل اداء الدية بالمصالحة وفي الجامع ولا تحمل العاقلة ما دون الموضحة وان كان خطأ الى ان قال ولا ما في



الفاعل الا ان يصدقوه ولا ما صالح عليه وفي الغنية ولا يعقل العاقلة صلحا ولا اقرارا وفي السرائر والعاقلة لا تعقل البهائم ولا تعقل
الا بعاد من قتل الخطاء المحض على ما قدمناه اذا قامت به البينة ولا يعقل اقرارا ولا صلحا وفي النافع لا تعقل العاقلة عمدا
ولا اقرارا ولا صلحا ولا جناية الانسان على نفسه وفي التحرير لا تعقل العاقلة اقرارا ولا صلحا ولا جناية عمد الا مع ... بل ... كنه
... لا تحمل العاقلة صلحا بان ينكر القاتل ... القتل ولا جناية ... على الدية او بعضها ... اقرارا بان ... العاقل على نفسه
بقتل الخطاء ... الدية في ما ... وانما يعقل العاقلة ما ثبت بالبينة او ... العاقلة ... الجاني ... خطاء ...
في ما ... على العاقلة شيء ... الا ان ... وكذا لا ... العاقلة لو ثبت اصل القتل بالبينة ... الخطاء ...
العاقلة ... مع ... انه ... الخطاء وكذا لا يعقل العاقلة صلحا ولا عمدا مع وجود القاتل وهذا الكلام
منه ... على ... الاطلاق ... الى الدية ... على العاقلة لا يضمن العاقلة منها شيئا وفي الارشاد
ولا يعقل العاقلة ... ولا صلحا ولا عمدا مع وجود القاتل وان اوجب الدية ... لانه ... على نفسه خطاء ولا اقرارا
في رياض المسائل في شرح العبارة السابقة من النافع ... الجاني بالقتل خطاء مع عدم ثبوته الا باقراره ... فلا
شيء على العاقلة وكذا لو ... العاقل والاولياء ... الخطاء مع عدم ثبوته على الدية لا يلزم العاقلة منها شيء بلا خلاف في
شيء من ذلك ... لاصالة البراءة واختصاص ... من الخبر ... الخطاء المحض الثابت ... البينة ...
... ان العبارات المذكورة ... على ... العاقلة في صورة اقرار القاتل بل ... من
العبارات المذكورة ... عن ... من كلام السيد الاستاد ... والسند في
ذلك ... الكتاب والسنة اما الكتاب ... ما كان لمؤمن ان يقتل مؤمنا الا خطاء ومن قتل مؤمنا خطاء
فتحرير رقبة مؤمنة ودية مسلمة الى اهله الا ان يصدقوا ... تحرير رقبة ... او ... او ... ودية ... ومن ...
... تحرير رقبة ... وعلى الثاني ... تحرير رقبة ... وعلى الثالث ... تحرير رقبة ... وعلى جميع ... يكون
مدلول الكلام وجوب ... على القاتل ومعلوم ان دية مسلمة عطف على تحرير رقبة ... ظاهر الاية الشريفة
كون الدية على القاتل خرج ما دل الدليل على خروجه ... ثبت القتل بالبينة ... الباقي ...
واما السنة فعدة نصوص منها الصحيح ... الشيخ ... في باب العاقلة من كتاب
... باب ... من التهذيب عن الحسن بن محبوب عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي جعفر
قال لا تضمن العاقلة عمدا ولا اقرارا ولا صلحا ومنها ما رواه ... من التهذيب عن النوفلي عن السكوني عن جعفر
عن ابيه ان امير المؤمنين قال العاقلة لا تضمن عمدا ولا اقرارا ولا صلحا ومنها ما رواه في اواخر الباب المذكور ... باسناده
عن زيد بن علي عن ابائه قال لا تعقل العاقلة الا ما قامت عليه البينة قال ... رجل ... عند ... في حالة
... ولم يجعل على العاقلة شيئا باسناده عن محمد بن احمد بن يحيى عن ابي جعفر عن ابي الجوزاء عن الحسين بن علوان عن
عمرو بن خالد عن زيد بن علي عن ابائه هكذا في نسخ التهذيب ... عن علي قال ... في ما في
... حيث ... هكذا قال امير المؤمنين لا تعقل العاقلة الا ما قامت عليه البينة ...
... واما محمد بن احمد ... الاشعري ... وابو جعفر ... هو احمد بن محمد بن عيسى ...
واما ابو الجوزاء فهو منبه بن عبد الله ... النجاشي ... انه صحيح الحديث ... العلامة في ... من الفوائد
... ذكرها في اواخر الخلاصة واما الحسين بن علوان ... ابن عقدة انه قال ان الحسن بن علوان كان اوثق من اخيه ...
عند اصحابنا ... بعد ذكر الحسين بن علوان وجماعة هؤلاء من رجال العامة الا ان لهم ... شديدة
وقيل ان الكلبي اي الحسين بن علوان كان مستورا ولم يكن مخالفا واما عمرو بن خالد فقد ذكر الكشي ... انه

بتري لكن يحكي الكشي في ترجمة محمد بن سالم بياع القصب عن ابن فضال ... حيث قال ... عمرو بن خالد كان ...
وذكر ابن فضال انه ثقة وامام زيد بن علي ... الامر ... بان حال ... الفضال ... الزيدية
على حسن حاله ... منها ... في ترجمة سليمان بن خالد ... سليمان بن خالد
خرج مع زيد بن علي حين خرج ... زيد ... جعفر قال
سليمان ... من جعفر خير من زيد ... الدنيا ... زيد ... عليه ...
الى زيد وهو يقول جعفر امامنا في الحلال والحرام ومنها ما رواه شيخنا الصدوق في المجلس العاشر من الامالي
وباب ما جاء عن الرضا في زيد بن علي من العيون عن ... قال كنت جالسا عند الصادق فجاء زيد بن علي بن الحسين
... الباب ... الصادق ... ان تكون المصلوب بالكناسة ... زيد ...
على هذا ... ثم قال حدثني ابي عن جدي ... انه يخرج من ولده رجل
... زيد يقتل بالكوفة ويصلب بالكناسة يخرج من قبره ... ابواب السماء ... اهل السموات ...
في ... الجنة حيث يشاء ومنها ما رواه في الباب الثالث والخمسين منه والباب المذكور من العيون
قال حدثنا احمد بن ... قال حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن ابيه عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب
عن الحسين بن علوان عن عمرو بن ثابت عن داود بن عبد الجبار عن جابر ... عن ابي جعفر محمد بن علي ...
قال قال رسول الله للحسين يا حسين يخرج من صلبك رجل يقال له زيد يتخطى هو واصحابه يوم القيامة رقاب الناس غرا
محجلين يدخلون الجنة بغير حساب ومنها ما رواه في المجلس الرابع والخمسين منه عن احمد بن ... قال حدثنا احمد بن
... قال حدثنا عبد الله بن ... قال حدثنا ابو سعيد عباد بن يعقوب قال حدثنا عبد الله ...
... عن محمد بن عبد الله بن ابي رافع عن ... قال كنت مع محمد بن علي ... زيد بن الحسن
... ثم قال ... الحسين ... زيد بن علي ... بالعراق ...
على وجه ... ومنها ما رواه في الباب المذكور قال حدثنا الحسين بن احمد بن ادريس قال حدثني ... محمد بن
الحسين بن ابي الخطاب عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن ابي الجارود زياد بن المنذر قال ... عند ابي جعفر محمد
بن علي الباقر اذ اقبل زيد بن علي ... ابو جعفر ... قال هذا سيد من اهل بيته والطالب بأوتارهم
... ومنها ما رواه في المجلس السادس والخمسين منه عن محمد بن الحسن بن الوليد قال
حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن عبد الله ... عن ابيه عن محمد بن ... عن عبد الله بن سنان عن الفضيل
بن يسار قال انتهيت الى زيد بن علي صبيحة يوم خرج بالكوفة فسمعته يقول من يعينني منكم على قتال انباط اهل الشام
... بالحق ... منكم ... يوم القيامة ... الجنة باذن الله ...
... المدينة ... الصادق جعفر بن محمد ... زيد بن علي ...
عليه فلما دخلت عليه قال لي يا فضيل ما فعل عمي زيد قال ... فقال ...
... قال ... يا فضيل شهدت
مع عمي قتال اهل الشام ... قال ...
... قال ... علي بن ابي طالب
واصحابه ومنها ما رواه في المجلس الثاني والستين قال حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني ... قال حدثنا
علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن محمد بن ابي عمير عن حمزة بن حمران قال دخلت على الصادق جعفر بن محمد

باحمر من ابن ابيك قلت من الكوفة قال فبكى ثم جعل يضرب فرسه بمحجنه فقلت له يا ابن رسول الله ما لك اكثرت البكاء فقال
ذكرت عمي زيدا وما صنع به فبكيت فقلت له وما الذي ذكرت منه فقال ذكرت مقتله وقد اصاب جبينه سهم فجاء ابنه
يحيى فانكب عليه وقال له ابشر يا ابتاه فانك ترد على رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى وفاطمة والحسن والحسين صلوات الله عليهم قال اجل
يا بني ثم دعا بحداد فنزع السهم من جبينه فكانت نفسه معه فجيء به الى ساقية تجري عند بستان زائدة فحفر له فيها ودفن
واجري عليه الماء وكان معهم غلام سندي لبعضهم فذهب الى يوسف بن عمر من الغد فاخبره بدفنهم اياه فاخرجه يوسف
بن عمر فصلبه في الكناسة اربع سنين ثم امر به فاحرق بالنار وذري في الرياح فلعن الله قاتله وخاذله والى الله جل اسمه اشكو
ما نزل بنا اهل بيت نبيه بعد موته وبه نستعين على عدونا وهو خير مستعان ومنها ما رواه في المجالس لصاحب الكتاب
قال حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحق قال اخبرنا احمد بن محمد الهمداني مولى بني هاشم قال اخبرنا المنذر بن محمد قال حدثنا
جعفر بن سليمان عن ابيه عن عمرو بن خالد قال قال زيد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب ع في كل زمان رجل منا
اهل البيت يحتج الله به على خلقه وحجتنا في زماننا ابن اخي جعفر بن محمد لا يضل من تبعه ولا يهتدي من خالفه ومنها ما رواه
في المجلس الثالث والثلثين قال حدثنا ابي ره قال حدثنا محمد بن [illegible] قال حدثنا عبد الله بن الحسن المؤدب عن احمد بن علي
الاصبهاني عن ابراهيم بن محمد الثقفي قال حدثنا ابن هراسة الشيباني قال حدثنا جعفر بن زياد الاحمر عن زيد بن علي بن الحسين
بن علي ع انه قرأ وكان ابوهما صالحا فاراد ربك ان يبلغا اشدهما ويستخرجا كنزهما ثم قال زيد حفظهما لصلاح ابيهما
فمن اولى بحسن الحفظ منا رسول الله ص جدنا وابنته امنا وسيدة نساء العالمين امنا [illegible] اول من آمن به وصلى معه ابونا ومنها
ما رواه في الباب المذكور من العيون عن محمد بن ابي عبدون عن ابيه قال لما حمل زيد بن موسى بن جعفر الى المأمون وقد
كان خرج بالبصرة واحرق دور ولد العباس وهب المأمون جرمه لاخيه علي بن موسى الرضا ع وقال يا ابا الحسن لئن خرج اخوك
وفعل ما فعل لقد خرج قبله زيد بن علي فقتل ولولا مكانك مني لقتلته فليس ما اتاه بصغير فقال الرضا ع يا امير المؤمنين لا
تقس اخي زيدا الى زيد بن علي ع فانه كان من علماء آل محمد غضب لله عز وجل فجاهد اعداءه حتى قتل في سبيل الله ولقد
حدثني ابي موسى بن جعفر ع انه سمع اباه جعفر بن محمد يقول رحم الله عمي زيدا انه دعا الى الرضا من آل محمد ولو ظفر لوفى بما
دعا اليه ولقد استشارني في خروجه فقلت له يا عم ان رضيت ان تكون المقتول المصلوب بالكناسة فشأنك فلما ولى قال جعفر بن
محمد ع ويل لمن سمع واعيته فلم يجبه فقال المأمون يا ابا الحسن اليس قد جاء فيمن ادعى الامامة بغير حقها ما جاء فقال الرضا ع ان
زيد بن علي ع لم يدع ما ليس له بحق وانه كان اتقى لله من ذلك انه قال ادعوكم الى الرضا من آل محمد وانما جاء ما جاء
فيمن يدعي ان الله نص عليه ثم يدعو الى غير دين الله ويضل عن سبيله بغير علم وكان زيد بن علي ع والله ممن خوطب بهذه
الآية وجاهدوا في الله حق جهاده هو اجتباكم ومنها ما رواه في الباب المذكور من العيون عن عبد الله بن سنان قال
خرجنا ونحن سبعة نفر فاتينا المدينة فدخلنا على ابي عبد الله الصادق ع فقال لنا اعندكم خبر عمي زيد فقلنا قد خرج او
هو خارج قال فان اتاكم خبر فاخبروني فمكثنا اياما فاتى رسول بسام الصيرفي بكتاب فيه اما بعد فان زيد بن علي ع خرج
يوم الاربعاء غرة صفر ومكث الاربعاء والخميس وقتل يوم الجمعة وقتل معه فلان وفلان فدخلنا على الصادق ع ودفعنا
الكتاب اليه فقرأه وبكى ثم قال انا لله وانا اليه راجعون عند الله احتسب عمي انه كان نعم العم ان عمي كان رجلا لدنيانا
وآخرتنا مضى والله عمي شهيدا كشهداء استشهدوا مع رسول الله ص وعلي والحسن والحسين ع ومنها ما روي في روضة
الكافي عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن صفوان بن يحيى عن عيص بن القسم قال سمعت ابا عبد الله ع يقول عليكم بتقوى الله
وحده لا شريك له وانظروا لانفسكم فوالله ان الرجل ليكون له الغنم فيها الراعي فاذا وجد رجلا هو اعلم بغنمه من
الذي هو فيها يخرجه ويجيء بذلك الرجل الذي هو اعلم بغنمه من الذي كان فيها والله لو كانت لاحدكم نفسان يقاتل بواحدة

بجرب

يجرب ثم كانت الاخرى باقية فعمل على ما قد استبان لها ولكن له نفس واحدة اذا ذهبت فقد والله ذهبت التوبة فانتم احق ان تختاروا لانفسكم
ان اتاكم آت منا فانظروا على اي شيء تخرجون ولا تقولوا خرج زيد فان زيدا كان عالما وكان صدوقا ولم يدعكم الى نفسه انما دعاكم
الى الرضا من آل محمد ص ولو ظهر لوفى بما دعاكم اليه انما خرج الى سلطان مجتمع لينقضه فالخارج منا اليوم الى اي شيء يدعوكم الى الرضا من
آل محمد عليهم السلام فنحن نشهد انا لسنا نرضى به وهو يعصينا اليوم وليس معه احد وهو اذا كانت الرايات والالوية اجدر ان لا يسمع
منا الا مع من اجتمعت بنو فاطمة معه فوالله ما صاحبكم الا من اجتمعوا عليه اذا
كان رجب فاقبلوا على اسم الله عز وجل وان احببتم ان تتأخروا الى شعبان فلا ضير وان احببتم ان تصوموا في اهاليكم فلعل ذلك
ان يكون اقوى لكم وكفاكم بالسفياني علامة ومنها ما رواه في اواخر الروضة عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن عبد الرحمن بن
ابي هاشم عن عنبسة بن بجاد العابد عن جابر عن ابي جعفر ع قال كنا عنده وذكروا سلطان بني امية فقال ابو جعفر ع لا يخرج على هشام
احد الا قتله قال وذكر ملكه عشرين سنة قال فجزعنا فقال ما لكم اذا اراد الله عز وجل ان يهلك سلطان قوم امر الملك فاسرع بسير الفلك
فقدر على ما يريد قال فقلنا لزيد هذه المقالة فقال اني شهدت هشاما ورسول الله ص يسب عنده فلم ينكر ذلك ولم يغيره فوالله
لو لم يكن الا انا وابني لخرجت عليه ومنها ما رواه في اوسط روضة الكافي عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن رجل
ذكره عن سليمان بن خالد قال قال لي ابو عبد الله ع كيف صنعتم بعمي زيد قلت انهم كانوا يحرسونه فلما شف الناس اخذنا
خشبته فدفناه في جرف على شاطئ الفرات فلما اصبحوا جالت الخيل يطلبونه فوجدوه فاحرقوه فقال افلا اوقرتموه حديدا والقيتموه
في الفرات صلوات الله عليه ولعن الله قاتله ومنها ما رواه هناك ايضا عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن بن محمد
الاشعري ذكره عن ابي عبد الله ع قال ان الله عز وجل ذكره اذن في هلاك بني امية بعد احراقهم زيدا بسبعة ايام ومنها ما رواه
الكشي في ترجمة اسماعيل بن محمد الحميري عن النضر بن الصباح قال حدثنا اسحق بن محمد البصري قال حدثني علي بن اسماعيل قال اخبرني
فضيل الرسان قال دخلت على ابي عبد الله ع بعد ما قتل زيد بن علي عليهما الرحمة فادخلت بيتا جوف بيت فقال لي يا فضيل قتل
عمي زيد قلت نعم جعلت فداك قال رحمه الله اما انه كان مؤمنا وكان عالما وكان عارفا وكان صدوقا اما انه لو ظفر لوفى اما
انه لو ملك لعرف كيف يضعها ومنها ما ذكره شيخنا المفيد في ارشاده قال كان زيد بن علي بن الحسين عين اخوته بعد ابي جعفر
وافضلهم وكان عابدا ورعا فقيها سخيا شجاعا وظهر بالسيف يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر ويطلب بثارات الحسين اخبرني
الشريف ابو محمد الحسن بن محمد عن جده عن الحسن بن يحيى قال حدثنا الحسن بن الحسين عن يحيى بن مساور عن ابي الجارود زياد بن
المنذر قال قدمت المدينة فجعلت كلما سألت عن زيد بن علي قيل لي ذاك حليف القرآن قال وروى هشيم قال سألت خالد بن
صفوان عن زيد بن علي وكان يحدثنا عنه فقلت اين لقيته قال بالرصافة فقلت اي رجل كان فقال ما علمت يبكي من
خشية الله حتى تختلط دموعه بمخاطه ثم قال واعتقد كثير من الشيعة فيه الامامة وكان سبب اعتقادهم ذلك فيه خروجه
بالسيف يدعو الى الرضا من آل محمد فظنوه يريد بذلك نفسه ولم يكن يريدها لمعرفته باستحقاق اخيه للامامة من قبله
ووصيته عند وفاته الى ابي عبد الله ع وكان سبب خروج ابي الحسين زيد بن علي ع بعد الذي ذكرناه من غرضه في الطلب بدم الحسين ع انه دخل
على هشام بن عبد الملك وقد جمع هشام اهل الشام وامر ان يتضايقوا في المجلس حتى لا يتمكن من الوصول الى قربه فقال له زيد انه ليس
من عباد الله احد فوق ان يوصى بتقوى الله ولا من عباده احد دون ان يوصي بتقوى الله وانا اوصيك بتقوى الله يا امير المؤمنين فاتقه
فقال له هشام انت المؤهل نفسك للخلافة الراجي لها وما انت وذاك لا ام لك وانما انت ابن امة فقال له زيد اني لا اعلم احدا اعظم منزلة
عند الله من نبي بعثه وهو ابن امة فلو كان ذلك يقصر عن منتهى غاية لم يبعث وهو اسماعيل بن ابراهيم ع فالنبوة اعظم منزلة عند الله
ام الخلافة يا هشام وبعد فما يقصر برجل ابوه رسول الله ص وهو ابن علي بن ابي طالب ع فوثب هشام عن مجلسه ودعا قهرمانه وقال
لا يبيتن هذا في عسكري فخرج زيد وهو يقول انه لم يكره قوم قط حد السيوف الا ذلوا فلما وصل الكوفة اجتمع اليه اهلها

فلم يزالوا يرجعون بأيديهم على الحرب ثم نقضوا بيعته وأسلموه فقتل رحمة الله عليه وصلبوه وصلب بينهم أربع سنين لا ينكر أحد منهم ولا يغير بيد ولا لسان ولما قتل بلغ ذلك من أبي عبد الله الصادق عليه السلام كل مبلغ وحزن له حزناً عظيماً حتى بان عليه وفرق من ماله على عيال من أصيب معه من أصحابه ألف دينار روى ذلك أبو خالد الواسطي قال سلم إلي أبو عبد الله عليه السلام ألف دينار وأمرني أن أقسمها في عيال من أصيب مع زيد فأصاب عيال عبد الله بن الزبير أخي فضيل الرسان منها أربعة دنانير وكان مقتله يوم الاثنين لليلتين خلتا من صفر سنة عشرين ومائة وكان سنه يوم قتل اثنين وأربعين سنة ومنها ما في باب فضل المساجد من التهذيب عن عبد الرحمن بن سعيد الخزاز عن أبي عبد الله عليه السلام قال إن بالكوفة مساجد ... في مسجد السهلة لو أن عمي زيداً أتاه فصلى فيه واستجار الله لأجاره عشرين سنة ومنها ما رواه ثقة الإسلام في باب الدعاء للكرب والهم والخوف من كتاب الدعاء من أصول الكافي عن معتب بن عمار قال لما بعث أبو الدوانيق إلى أبي عبد الله عليه السلام رفع يده إلى السماء ثم قال اللهم إنك حفظت الغلامين لصلاح أبويهما فاحفظني لصلاح آبائي محمد وعلي والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي اللهم ادرأ بك في نحره وأعوذ بك من شره إلى أن قال ثم قال يا أمير المؤمنين إنه لم ينل منا أهل البيت أحد دماً إلا سلبه الله ملكه فغضب لذلك واستشاط فقال على رسلك يا أمير المؤمنين إن هذا الملك كان في آل أبي سفيان فلما قتل يزيد حسيناً سلبه الله ملكه فورثه آل مروان فلما قتل هشام زيداً سلبه الله ملكه فورثه مروان بن محمد فلما قتل مروان إبراهيم سلبه الله ملكه فأعطاكموه فقال صدقت هات ارفع حوائجك فقال الإذن فقال هو في يدك متى شئت فخرج له الربيع فقال أمر لك بعشرة آلاف درهم قال لا حاجة لي فيها قال إذاً تغضبه فخذها ثم تصدق بها أما العلماء المنصفون للدعوى فمنهم شيخنا الصدوق قدس الله روحه قال في العيون ما هذا لفظه قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب لزيد بن علي فضائل كثيرة عن غير الرضا عليه السلام أحببت إيراد بعضها على أثر هذا الحديث ليعلم من ينظر في كتابنا هذا اعتقاد الإمامية فيه انتهى ولا يخفى أن هذا الكلام على كمال المدح له وعلى أنه كان داعياً إلى الإمام عليه السلام ومنهم شيخنا المفيد قدس الله روحه السعيد وقد سمعت كلامه وهو في الدلالة على المدح أبلغ من كلام شيخنا الصدوق ومنهم صاحب إعلام الورى وهو على ما صرح به العلامة الحلي المجلسي وبعض الفضلاء الشيخ الجليل الطبرسي صاحب التفسير المسمى بمجمع البيان قال في الكتاب المذكور عند ذكر أولاد مولانا علي بن الحسين ما هذا لفظه كان زيد بن علي بن الحسين أفضل إخوته بعد أبي جعفر الباقر عليه السلام وكان عابداً ورعاً سخياً شجاعاً وظهر بالسيف يطلب بثارات الحسين ويدعو إلى الرضا من آل محمد فظن الناس أنه يريد بذلك نفسه ولم يكن يريدها لمعرفته باستحقاق أخيه الباقر عليه السلام للإمامة من قبله ووصيته عند وفاته إلى أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ومنهم النجاشي قال في رجاله في ترجمة أحمد بن محمد بن خالد البرقي قال أحمد بن محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علي البرقي أبو جعفر أصله كوفي وكان جده محمد بن علي حبسه يوسف بن عمر بعد قتل زيد عليه السلام ثم قتله ومنهم شيخ الطائفة قال في الفهرست في ترجمة أحمد بن محمد المذكور مثل ما ذكره النجاشي بغير تفاوت ومنهم شيخنا الشهيد قدس الله روحه السعيد قال في الذكرى في مسألة الصلاة على المصلوب بعد أن ذكر أن الرضا عليه السلام قال أما علمت أن جدي صلى على عمه ما هذا لفظه يعني الصادق عليه السلام وزيد رضي الله عنه ووافقه شيخنا الشهيد الثاني في روض الجنان بمثل هذا التعبير ومنهم الفاضل الأسترابادي قال في رجاله الوسيط هو جليل القدر عظيم المنزلة قتل في سبيل الله ومطاعنه [illegible] ٥

وأما ما يدل على قدحه فأمور منها ما رواه في الاحتجاج عن زرارة بن أعين قال قال لي زيد بن علي وأنا عند أبي عبد الله عليه السلام يا فتى ما تقول في رجل من آل محمد استنصرك قال قلت إن كان مفروض الطاعة نصرته وإن كان غير مفروض الطاعة فلي أن أفعل ولي أن لا أفعل فلما خرج قال أبو عبد الله عليه السلام أخذته والله من بين يديه ومن خلفه وما تركت له مخرجا

سوال چه میفرمایند اقرار که معتبر است در حکم ثبوت زنا یا لواط آیا لازم است یا لازم است که در اقرار نزد حاکم شرع بوده باشد یا هم
شامل هر گاه نزد حاکم شرع اقرار نمود لکن اقرار او بعدد مذکور نزد حاکم شرع ببینه صحیح ثابت شود کفایت میکند در حکم یا نه **جواب**
مستفاد از کلمات اصحاب ثانی است پس هر گاه اقرار اربع مرات در زنا و لواط او نزد بینه در مواضع متعدد کرده نشود کفایت کند پس ببینه صحیح ثابت
شود کفایت میکند در ثبوت حکم هر دو امر چنانکه قال فی المقنعه یجب حد السحق و اللواط بالاقرار کما یجب حد الزنا بذلک و لا یجب
بکون الاقرار مع الاختیار اربع مرات کما یجب حد الزنا باقرار اربع مرات و البینة بشهادة اربع رجال عدول من اهل الاسلام کما یکون البینة
فی الزنا و اللواط علی ما ذکرناه و فیه ایضا فی مقام بیان حد الزنا و لا یجب الحد الا باقرار من الفاعل او بینة عادلة تشهد بما اربع
رجال عدول یشهدون بالرؤیة للفرج فی الفرج مثل المیل فی المکحلة الی ان قال فاذا اقر الانسان علی نفسه بالزنا اربع مرات علی اختیار
منه للاقرار وجب علیه الحد و ان اقر مرة او مرتین او ثلثا لم یجب علیه حد بهذا الاقرار و فی النهایه یثبت حکم الزنا بشیئین احدهما
اقرار الفاعل بذلک علی نفسه مع کمال عقله من غیر اکراه و لا اجبار اربع مرات فمتی اقر اربع مرات بالوطی فی الفرج
حکم له بالزنا و وجب علیه ما یجب علیه و ان کان اقل من ذلک او اقر اربع مرات بالوطی فیما دون الفرج لم یحکم له بالزنا و کان علیه
التعزیر حسب ما یراه الامام و الثانی قیام البینة بالزنا و هو ان یشهد اربع نفر عدول علی رجل بانه وطی امراة لیس بینهما
عقد و لا شبهة عقد و شاهدوه وطئها فی الفرج و اذا شهدوا کذلک قبلت شهادتهم و حکم علیه بالزنا فان لم یشهدوا کذلک
و کان علیهما ... فانهم ... فان شهد الاربعة الذین ذکرناهم علیه بالزنا و لم یشهدوا بالمعاینة
کان علی کل واحد منهم حد الفریة و ان شهد علیه اقل من الاربعة واحدا کان او اثنین او ثلثة وادعوا المشاهدة کان علیهم
اجمع حد الفریة و فیه فی حد اللواط یثبت الحد فیه بشیئین احدهما قیام البینة علی فعله و هم اربعة شهود عدول یشهدون علی
الفاعل و المفعول به بالفعل و یدعون المشاهدة کالمیل فی المکحلة کما ذکرناه فی باب الزنا سواء و ان لم یشهدوا کذلک کان علیهم حد
الفریة الی ان قال و قد یثبت الحد ایضا باقرار الفاعل علی نفسه اربع مرات کما ذکرناه فی باب الزنا فاعلا کان او مفعولا به فان اقل من ذلک
لم یجب حد اللواط و کان علیه التعزیر لاقراره علی نفسه بالفسق و لذا شاهد الامام الفعل من بعض الناس کان له اقامة الحد
و فی الخلاف لا یجب الحد بالزنا الا باقرار اربع مرات فی اربع مجالس و ان اقر مرة واحدة فلم یثبت به علی حال و به قال ابو حنیفة
و قال الشافعی اذا اقر دفعة واحدة لزمه الحد بکرا کان او ثیبا و به قال فی الصحابة ابو بکر و عمر و فی الفقهاء حماد بن ابی سلیمان و
مالک و قال ابن ابی لیلی لا یجب الا بان یعترف اربع مرات سواء کان فی مجلس واحد او اربعة مجالس دلیلنا اجماع الفرقة و اخبارهم
و ایضا فی الکافی لابی الصلاح فی حد الزنا انما یکون الزنا باقرار المکلف بحریته اربع مرات فان لم یقر فبان یشهد به اربعة
رجال عدول بلفظ واحد فی وقت واحد متفق المعنی بمعاینة الفرج فی الفرج کالمیل فی المکحلة الی ان قال و سلطان الحدود
و فیه فی حد اللواط یثبت بما یثبت به الزنا من اقرار اربع مرات او شهادة اربع او علم الامام علی الشروط المتقدمة
فی المراسلة فی الزنا انما یثبت الحد بشیئین بالبینة و باقرار الفاعل علی نفسه و البینة اربعة رجال عدول او ثلثة
رجال و امراتان او رجلان و اربع نسوة و یلزم بشهادة رجلین و اربع نسوة الجلد دون الرجم و انما تقبل البینة مع ثبوت
العدالة بشروط منها فی مجلس واحد و اعتبار المشاهدة مثل المیل فی المکحلة و اتفاق الشهادات فی الوصف و
المکان و الوقت و الفعل و الولوج فی الفرج فان اختلفت الشهادات فی شیء سوی ما ذکرت لم یثبت الزنا و وجب الحد علی
الشهود الی ان قال و اما ثبوته باقرار الفاعل فیجب بان یعترف باقرار الفاعل اربع مرات فی مجالس متفرقات و یکون
عاقلا کاملا مختارا فان رجع بعد ان یقر اربعا سقط و یجب علی الحاکم التعزیر الا بالرجوع و ان رجع بعد الاربع لم یسقط ان کان
موجبه الجلد و سقط ان کان موجبه القتل و یجوز للامام ان یقیم الحدود اذا شاهد من غیر قیام بینة و اقرار من فاعل و ان کان
یتعلق بحقوق الناس لم یجز له ذلک الا بعد مطالبتهم من له الحق باستیفائه و فیه فی اللواط یثبت بمثل ما یثبت به الزنا

من البینة

[illegible]

كتاب الحدود

من البینة و الاقرار علی الوجه المذکورة علی سواء و فی المراسم و الزنا علی الخلاف لا یثبت الا بشهادة اربعة رجال علی الوجه الذی ذکرناه فی مجلس
واحد او الاقرار اربع مرات و فی السرائر یثبت حکم الزنا بشیئین احدهما اقرار الفاعل العاقل الحر بذلک علی نفسه من غیر اکراه و لا اجبار
اربع مرات فی اربع اوقات دفعة بعد اخری فاذا اقر اربع مرات علی ما قدمناه و کان ذلک بالوطی فی الفرج حکم له بالزنا و وجب علیه ما یجب
علی فاعله و ان اقر علی اقل من ذلک او اقر اربع مرات بوطی فی ما دون الفرج المقدم ذکره لم یحکم له بالزنا و کان علیه التعزیر حسب ما
یراه الامام و لا یتجاوز بذلک اکثر من تسعة و تسعین سوطا و فیه فی حد اللواط و یثبت الفعل فیه بامرین احدهما باقراره علی نفسه
بذلک اربع مرات و هو کامل العقل حر مختار کما قدمناه فی باب حد الزنا سواء کان فاعلا او مفعولا به فان اقر دون ذلک لم یجب علیه
الحد و کان علی الحاکم تعزیره لاقراره علی نفسه بالفسق و فی الجامع للشرائع فی اللواط و یثبت ذلک باقرار اربع مرات او شهادة اربعة رجال
عدول لا غیر بمعاینته و ان لاط بمملوکه فکذلک و فیه فی حد الزنا یثبت بشهادة اربعة رجال عدول بالمعاینة علی اثنین و حاضرة
او شهادة ثلثة رجال و امراتین الی ان قال و باقرار اربع مرات من حر بالغ عاقل و بشهادة شاهدین علی اقراره اربع مرات و فیه
انه قد ثبت عنده الزنا و ان اقر ربعا بما یوجب الرجم ثم رجع لم یرجم و ان رجع فیما لا یوجب الرجم کالقطع و سائر الحدود لم
یقبل رجوعه و فی الشرایع و یثبت الزنا بالاقرار او البینة اما الاقرار فیشترط فیه بلوغ المقر و کماله و الاختیار و الحریة و تکرار الاقرار اربعا
فی اربعة مجالس و لو اقر دون الاربع لم یثبت الحد و وجب التعزیر و لو اقر اربعا فی مجلس واحد قال فی الخلاف و المبسوط لا یثبت و فیه
تردد و فیه فی اللواط انه لا یثبت الا بالاقرار اربع مرات او شهادة اربعة رجال بالمعاینة و یشترط فی المقر البلوغ و کمال العقل و
الحریة و الاختیار فاعلا کان او مفعولا و فی النافع یثبت الزنا بالاقرار او البینة و لا بد من بلوغ المقر و کماله و اختیاره و حریته و
تکرار الاقرار اربعا و هل یشترط اختلاف مجالس الاقرار الاشبه انه لا یشترط و فیه فی اللواط یثبت بالاقرار اربعا او شهادة اربعة رجال و لو اقر دون ذلک
عزر و یشترط فی المقر التکلیف و الاختیار و الحریة فاعلا کان او مفعولا و فی التحریر انما یثبت الزنا بالاقرار اربع مرات خلوا فمن
اقر دونها لم یجب الحد و وجب التعزیر و یشترط فی الاقرار بلوغ المقر و رشده و اختیاره و حریته و فیه یثبت اللواط سواء کان
بایقاب او بدونه بالاقرار اربع مرات و شهادة اربعة رجال بالمعاینة و یشترط فی المقر البلوغ و العقل و الحریة و الاختیار
سواء کان فاعلا او مفعولا فان اقر دون اربع عزر و لم یجد الحد ان ... و یحکم الحاکم بعلمه اما ما کان او غیره علی الاقوی و فی القواعد
انما یثبت الزنا بامرین الاقرار و البینة فهنا مطلبان **الاول** الاقرار و یشترط فیه البلوغ و العقل و الحریة و الاختیار و القصد
و تکرار اربع مرات و فیه فی اللواط و لا یثبت حکمه الا بشهادة اربعة رجال بالمعاینة کالمیل فی المکحلة ان شهدوا بالایقاب
بشرط عدم اختلافهم فی الفعل و مکانه و زمانه و صفته او بالاقرار اربع مرات من بالغ رشید حر مختار فاعلا کان او
مفعولا و لو اقر دون الاربع عزر و لا یحد و لو شهد دون الاربعة حدوا للفریة و یحکم الحاکم بعلمه سواء فیه الامام و غیره و فی
الارشاد فی الزنا انما یثبت بالحد امرین الاقرار و یشترط فیه العدد و هو اربع مرات و لو اقر اقل فلا حد و عزر و بلوغ المقر و
عقله و اختیاره و حریته و سواء الذکر و الانثی الی ان قال و لو انکر ما اقر به الرجم سقط الحد و لا یسقط ما لکان غیره و فیه فی اللواط
یثبت بالاقرار اربع مرات من البالغ العاقل الحر المختار و بشهادة اربعة رجال بالمعاینة فلو اقر دون الاربع عزر و لو شهد دون
الاربع حدوا للفریة و یحکم الحاکم بعلمه و فی اللمعة یثبت الزنا بالاقرار اربع مرات مع کمال المقر بلوغه و عقله و اختیاره و حریته او تصدیق
المولی له فیما اقر به و فیه فی اللواط یثبت باقرار الفاعل او المفعول اربع مرات او شهادة اربعة رجال بالمعاینة و کان حرا بالغا
عاقلا و فی المسالک اتفق الاصحاب الا من شذ علی ان الزنا لا یثبت علی المقر علی وجه یثبت به الحد الا ان یقر به اربع مرات و نقل عن ابن
ابی عقیل الاکتفاء بمرة و هو قول اکثر العامة و منهم من اعتبر الاربع کما یشهد عندنا و لا یخفی ان مقتضی کلمات هؤلاء الاماجد
العظام هو الاکتفاء فی الحکم بثبوت الزنا و اللواط بصدور الاقرار من المقر اربع مرات سواء کان الاقرار عند الحاکم او لا فان لم یکن
ثبوت اقراره علی نفسه اربع مرات بذلک عند الحاکم فان لم یکن اقراره عنده فقط فهنا لو ثبت ببینة معتبرة اقراره علی



نفسه اربع مرات يحكم عليه بذلك او لم يعترف عنده اصلا للقطع بان الاقرار بشيء على نفسه هو الاعتراف به عليها او ما اكونه عند الحاكم
فلا مدخلية لكونه عند الحاكم فيه لاطلاقه ولانهما وهو في الاقرار باب فيه فيكون عند الحاكم الا انه يكون ثم مدخلية في ماهية الاقرار كذا لا يكون
من لوازمه وجوده ايضا قطعا فنقول ان كون عند الحاكم معتبر لكونه في صحيحة فكما يمكن ان نقول ان المستفاد من اطلاقات
الاصحاب انه لا يعتبر الاقرار كونه في صحيحة كان الحال عند الحاكم لا نقول النص فيهما يقتضي وضع اللفظ اصلا فهو في عبارتهم انه
لو ثبت عند الحاكم ان زنيا اقر على نفسه اربع مرات بالزنا ان الان يحكم بذلك عليه ولو لم يقر به عنده اصلا بل لو انكره عنده وهو الصريح
به في كلام شيخنا السعيد يحيى بن سعيد وقد سمعت عبارته حيث قال ويثبت باقراره اربع مرات من حر بالغ عاقل وبشهادة شاهدين
على اقراره بذلك وكذا في كلام المولى الفقيه الفقيه في كشف اللثام قال ويقبل اقرار الاخرس دانا الى يعقله منه اشارته فلا بد
حينئذ ويكون المترجمان كما يكفي شاهدان على الاقرار الناطق انتهى وكذا في كلام غيرهما من شفقه عليه دعا بين ارادة هذا الاطلاق
من كلماتهم وانهم اعلى من الاشتراط حيث صرحوا بانه يشترط في الاقرار بلوغ المقر ورشده واختياره وحريته وكونه اربع مرات
واختلفوا في اعتبار تعدد المجالس وعدمه حتى صار الى اعتباره صريح المسوق من ذهب الى خلافه بل مثلك طوكان مرادهم الاقرار عند
الحاكم نبهوا عليه ايضا بل كان التنبيه عليه او في التنبيه على ما ذكروه كما لا يخفى ضعف التنبيه دليل على العدم وهو المطلوب ومستندهم
في هذا الاطلاق اطلاق المستند كالصحيح المروي في تعدد التهذيب عن ابن ابي عمير عن رجاله عن ابي جعفر او ابي عبد الله قال
اتى امير المؤمنين رجل فاقر على نفسه بالفجور فقال امير المؤمنين لاصحابه اغدوا على متلثمين فغدا عليه متلثمين فقال لهم
من فعل مثل فعله فلا يرجمه ولينصرف قال فانصرف بعضهم وبقي بعض فرجمه من بقي منهم توضيح التلثم شد الفم والمراد انه اوجب في كونهم متلثمين
هو ان لا يعرفوا البتة انهم من هم مع صدق... الا انهم ... فعل مثله فلا يرجمه
والمعروف الصحيح المروي في الكافي عن جميل بن دراج عن بعض اصحابنا عن احدهما في رجل اقر على نفسه بالزنا اربع مرات وهو محصن
رجم الى ان يموت والصحيح المروي في الكافي وغيره بطريق مسلم عن ابي عبد الله قال من اقر على نفسه عند الامام بحق ... عليه حد
النصوص الصادقة بطرق ... في المقام في على نفسه بالزنا عند غير الحاكم لكن ثبت اقراره عنده بالبينة المعتبرة انه اقر
على نفسه بحيث كل من كان ... اما الصغرى فلم للقطع بان نقل الماضي انما يدل من حيث المادة وما يكون عبارة الهيئة
ومعلوم ان المدلول عليه باعتبار المادة ... من الاعتراف على النفس مما يذكر متعلقا به كالزنا وغيره ... الكلام وهيئة
باعتبار الهيئة هو ثبوت المدلول عليه والمادة للذات التي نحن فيها بالفاعل اصطلاح النحاة في زمان سابق على التكلم وهذا المعنى
متحقق عند الكلام واما الكبرى فلوضوح انه من ادوات العموم ويكون المعرفة بين ما لا يحصل القطع بصدور الاقرار منه من قبل
البينة وبين ما لا يحصل الظن بذلك لامكان اجراء اصالة عدم الخلاف فالمستفاد من الحديث واشباهه ثبوت الحد ... اذا علم الحاكم
بصدور الاقرار منه على نفسه من جهة الحد ... الاشكال فيه وهذا هو الصحيح ... كثير من فحول الاصحاب قال
شيخ الطائفة في الخلاف يثبت الاقرار بالزنا بشهادة رجلين وللشافعي فيه قولان احدهما مثل ما قلناه والثاني لا يثبت الا باربعة ... كما
ان الزنا لا يثبت الا باربعة شهود دليلنا ان سائر الاقرار يثبت بشهادة الشاهدين فيجب ان ... ومن ادعى في هذا وجوب اربعة
شهود يحتاج الى دلالة لا يخفى ان المفروض في هذه العبارة كعبارة ابن ادريس هو الاقرار بالزنا ... ان كان المراد منه خصوص الزنا
فيكون الاقرار باللواط والسحق داخلة في ما سائر الاقرار كما هو عبارة الخلاف او سائر الاقرارات كما في عبارة السرائر على
هذا يكون المستفاد منها انه لا يحتاج باثبات شاهدين في ثبوت الاقرار باللواط والسحق ايضا بحاله ... وان كان المراد من الزنا
كلما اعتبر فيه الاربعة ويكون الزنا من قبيل المثال فيكون الحال في الاقرار باللواط مثلا كالاقرار بالزنا من حيث كفاية
في الاكتفاء بالشاهدين او الافتقار الى الاربعة وقال في السرائر اما حقوق الله تعالى الى ان قال فهي على ثلاثة اقسام احدها
ما لا يثبت الا باربعة وهي الزنا واللواط والسحق وروى اصحابنا ان الزنا يثبت بثلاثة رجال وامرأتين ورجلين

ما يثبت بشهادة الشيخ في الخلاف عند المصنف رحمه الله تعالى والثالث ما لا يثبت الا بشاهدين وهو الردة والقصاص وحد الخمر في شرب المسكر
وكذا العبد فيه سواء وهنا قال والثالث ما اختلف فيه وهو الاقرار بالزنا فانه قال قوم لا يثبت الا باربعة كالزنا وقال اخرون يثبت بشاهدين
كسائر الاقرارات وهو الاقوى عندي لان الاصل براءة الذمة ولا يخفى ان المستفاد منه ومن الخلاف انهم على ثبوت الاقرار بالزنا
بالبينة وانما خلافهم في الافتقار الى اربعة شهود او يكفي فيه الشاهدان وهذا المعنى هو الظاهر من كلام شيخ الطائفة في المبسوط ايضا
وان كان اقراره بالزنا فانه يثبت عندهم بما يثبت به شرب الخمر ومنه عندهم ما يثبت به الزنا ونقل عنه انتهى ومعلوم انه في قوله في
الاول اشارة الى الشاهدين وفي الثالث الى اربعة شهود كما لا يخفى وفي اخر الحقوق فعلى ضربين حق الله وحق الادمي فان كان حقا لله تعالى
فالشاهد فيه وهي تنقسم ثلاثة اقسام احدها ما لا يثبت الا باربعة رجال عدول وهو الزنا واللواط والثاني ما لا يثبت الا بشاهدين وهو
القطع في السرقة والحد في شرب الخمر والثالث ما اختلف فيه وهو الاقرار بالزنا فقال قوم يثبت بشاهدين لانه اثبات اقرار كسائر الاقرارات
وقال اخرون لا يثبت الا باربعة شهود لانه اقرار بفعل فوجب ان لا يثبت الا بما يثبت به ذلك الفعل وهذا اقوى وفيه انه ... اخر
قال يحيى ... ثلاثة اضرب ما يثبت بشاهدين كالسرقة وشرب الخمر وما لا يثبت الا باربعة كالزنا واللواط وما اختلف فيه كالاقرار بالزنا فقال
قوم يثبت بشاهدين وقال قوم باربعة وقال شيخنا يحيى بن سعيد في الجامع باب حد الزنا والسحق واللواط والقيادة وفي اليمين ... ... جمع
وشرب المسكر والمسكر بيده الزنا وفي تحريم ... ولا يشهد ويثبت بشهادة اربعة رجال عدول بالمعاينة على ... اثنين
وجاز ان تقبل شهادة رجال ... الى ان قال ويقر اربع مرات من حر بالغ عاقل وبشهادة شاهدين على اقراره اربع
مرات الى ان ما ذكره وقد قال ... في الحقوق فيها ان احدها ما ... ولا ... ولا ... ثم قسمه
الزنا ولا يثبت الا باربعة رجال او بثلاثة رجال وامرأتين او رجلين واربع نساء لكن لا يجب به الجلد لا الرجم ويجب ... با
لا دون الحدود ... الى ان قال والسحق ... كل ... باربعة رجال ... الله الى
وشرب الخمر والردة ... لا يثبت الا بشاهدين ولا يثبت بشاهد وامرأتين ولا بشاهد ويمين ولا بشهادة النساء وان كثرن
وفي الحاقها الاقرار بالزنا ... من الاقرارات ... في ثبوت الشاهدين ... ولا ... الاربعة فيه خلاف
والاقرب الاول انتهى ... والمستفاد منه ان ثبوت الاقرار بالزنا بالبينة محل وفاق وانما الخلاف في الاكتفاء بشاهدين او لا بد من الاربعة
كما لا يخفى وقال في الشرائع ولو اقر بالزنا او ... اللواط او ... يثبت بشهادة شاهدين ... وذلك الشهادة على الشهادة
ولا يثبت ... الا ... بالزنا او اللواط ... على البهيمة بشاهدين والشهادة على الشهادة لا لاثبات الحد
وفي ... ما ... في الحد ... او الزنا او اللواط او ... يثبت بشاهدين ... ان كان الشهادة على الاقرار
كفى اثنان في الاصل ... في الفرع على ... الاقرار فانه يثبت بشاهدين وقيل ... الاقرار بالزنا على اربعة كالاصل واختاره العلامة
وان كانت شهادة ... على ... الزنا ... وهو ... في التحرير ... ... الاصح
ان الاقرار بالزنا لا يثبت الا باربعة شهود ... في المبسوط والخلاف وابن ادريس الثبوت بالشاهدين
ما هذا ... انه لا يثبت الا بشهادة اربعة ... ان ... من ... ... عن ... ... و ... عن
المسلم ... هذا ... الشهيد ... ثبوت ما في الاقرار بالشاهدين لا ... يستلزم
ثبوته هنا ... لا ... انه لا يثبت هنا بشاهدين ... الاقرار يتعلق باحاد ... في التحقيق
ما الاقرب ان الاقرار كالاصل ... من الاقرار بالزنا كالاصل الزنا فكما ان الزنا لا يثبت الا باربعة شهود فكذا الاقرار ... الاقرار
بالزنا الا باربعة شهود ... وهل يثبت الاقرار بالزنا بشهادة رجلين ... الاصح ...
من انه ... الحد ... فكان ... الزنا ... من باب ... ان ... عليه اقرار ... في الاقرارات الاول ... خيار ... وهو الاوجه ... السيد ... في ... المقاعد

وجه النظر في العبارة المذكورة ما هذا لفظه وجه النظر ان الشارع شدد في اثبات الزنا فاعتبر فيه شهادة اربع رجال او ما يقوم مقامهم
مراعاة لحفظ عرض المكلف من الانتهاك وصيانة لعرض المسلم من الاحتقار وهذا المعنى يتحقق هنا ايضا وبه قال [illegible] ومن ثم لم تقبل شهادة على
الزنا الا على الاقرار فيثبت بالشاهدين كغيره من سائر الاقرارات الى آخر ما ذكره والحاصل ان المستفاد من كلماتهم المذكورة و
غيرها ان ثبوت الاقرار بالزنا واللواط بالبينة محل الاتفاق بينهم وانما الخلاف في الاكتفاء بالعدلين بمعنى انه لو شهد عدلان
بان فلانا اقر باللواطة اربع مرات يثبت ذلك عند الحاكم ام لا بل لا بد من عدد الاربعة كاصل الزنا [illegible] لعدم ما
دل على حجية قول العدلين حتى خرج منه ما دل الدليل على خروجه كالزنا واللواطة ونحوهما فبقي غيره مندرجا تحت العموم فعلى هذا لو شهد
عند الحاكم عدلان او عدول على ان زيدا اقر على نفسه باللواطة اربع مرات ثبت اقراره على نفسه بذلك لديه فيقول ثبت عندي
انه اقر على نفسه باللواطة اربع مرات وكل من كان كذلك حكمه كذا اما الصغرى فلما فصل واما الكبرى فقد عرفت ان تلك العبارات
المذكورة وان كانت صريحة في ثبوت الاقرار بالزنا اربع مرات بالشاهدين مثلا لكن يمكن [illegible]
اذا كان الاقرار بالزنا اربع مرات بالشاهدين مثلا لكن [illegible]
عن الخلاف بما اذا اقام شاهدين مثله في اقرار المقذوف بالزنا مثلا اربع مرات وهكذا [illegible] كلام الجامع والمختلف و
الايضاح [illegible] قال ولو اقر با
اللواط [illegible] يثبت بشاهدين ويقبل في ذلك الشهادة على الشهادة ولا يثبت لها حد [illegible]
[illegible] الشهادة على الشهادة فنقول ان تخصيص عدم ثبوت الحد [illegible]
المفروض ان [illegible] الزنا واللواط [illegible] اربع مرات [illegible]
[illegible]
المقر اربع مرات [illegible] ان المفروض ان اقرار المقر اربع مرات يثبت بالعدلين مثلا واما الكبرى فلما عرفت ومن جميع ما ذكر
يتبين ان ثبوت الاقرار بالزنا اربع مرات بالبينة في الجملة مما لا خلاف فيه بين العلماء فعلى هذا ما اشتمل عليه الصحيح [illegible]
في الكافي والفقيه [illegible] عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر ع في رجل قال لامرأة [illegible] انا زنيت بك [illegible]
واما قوله انا زنيت بك فلا حد عليه فيه الا ان يشهد على نفسه اربع مرات بالزنا عند الامام [illegible]
لذلك [illegible] جماعة من اجلة العلماء [illegible] الامام في كتبهم الفقهية [illegible] في الشرائع ولو قال
[illegible] حتى يكرره اربعا [illegible]
[illegible] حد القذف [illegible] حتى يقر اربعا [illegible] المرأة [illegible]
وفي القواعد ولو نسب الى امرأة [illegible] القذف باول مرة على اشكال ولا يثبت في طرفه الا ان يكرره اربعا [illegible] في الارشاد
وفي التحرير ولو نسبه الى الزنا [illegible] القذف [illegible] المرأة [illegible] الى رجل [illegible]
القذف باول مرة ولا يجب حد الزنا الا باربع [illegible]
الزنا [illegible] الا بالاقرار اربع مرات [illegible]
[illegible] من كلام الراوي [illegible]
المذكور عليه حد واحد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

كل

كلامه في كتابه ثم اتفق النقل من كتابه على ما فيه ثم على تقدير تسليم انه من كلام المعصوم ع فلعرفت الحال فيه [illegible]
[illegible] الاقرار بالزنا عند الامام واما الاقرار باللواط [illegible]
[illegible] الاقرار بالزنا بشاهدين مع
انه [illegible] ثبوت الاقرار باللواط [illegible] او بالزنا [illegible]
[illegible] يثبت بشاهدين [illegible] من جميع ما ذكر [illegible] ان ثبوت الاقرار باللواط بالبينة [illegible] وانما الكلام هنا
في امور ينبغي التنبيه عليها الاول [illegible]
في سقوط الحد [illegible] اربع مرات [illegible]
الاول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الرجم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الرجم [illegible]
[illegible]
[illegible] الرجم [illegible]
[illegible] في الجامع
[illegible]
[illegible] وفي الشرائع [illegible] الرجم [illegible]
[illegible] وفي التحرير [illegible]
الرجم [illegible] وفي الارشاد [illegible] وفي المبسوط [illegible]
[illegible] وفي الارشاد [illegible] وفي السرائر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وهو المشهور [illegible]
الحد [illegible] ذكره ابن

ثم رجع عن الفتوى قال واذا تاب احد الزانيين قبل قيام البينة عليه وظهرت توبته وصلاحه سقط الحد عنه وكذا ان رجع عن اقراره بالزنا
بل قال لا حد عليه اصلا في حال وهذا القول هو الذي يحكيه شيخ الطائفة في الخلاف قال اذا اقر بحد ثم رجع عنه سقط الحد وهو قول ابي
حنيفة والشافعي واحمد وابي ثور وابن ابي ليلى [illegible] مالك وعنه روايتان احديهما انه لا يسقط وبه قال الحسن البصري وسعيد بن جبير وداود
دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم فاما ماعز فانه اقر عند النبي ص بالزنا [illegible] فلا يسقط وهو مختار صاحب [illegible]
عبارة المذكورة والثالث مقتضى الاول ان كان رجما فالانكار يوجب سقوطه وان كان غيره فلا يسقط وهو مختار شيخ الطائفة في
النهاية والمبسوط وابن ادريس في السرائر ويحيى بن سعيد في الجامع والمحقق في الشرائع والعلامة في التلخيص والتحرير و
الارشاد والقواعد لكن مع الاشكال في القتل وهو مختار شيخنا الشهيد في اللمعة [illegible] ثم الحكم بسقوط الحد ان كان مما يوجب الرجم ولا يسقط
غيره هو المختار بين الاقوال [illegible] ان كان مما يوجب الرجم يسقط بالانكار [illegible] الانكار [illegible]
ما المستفيضة من النصوص منها الصحيح [illegible] عن ابي عبد الله ع قال من اقر على نفسه بحد اقمته عليه
الا الرجم فانه اذا اقر على نفسه ثم جحد لم يرجم وما رواه [illegible] عن جميل بن دراج عن بعض اصحابنا عن احدهما ع في رجل اقر على نفسه
بالزنا اربع مرات وهو محصن رجم الى ان يموت او يكذب نفسه قبل ان يرجم فيقول لم افعل فان قال ذلك ترك ولم يرجم وفي
اخرى لا يرجم الزاني حتى يقر اربع مرات بالزنا اذا لم يكن شهود فان رجع ترك ولم يرجم [illegible]
وما يتبع [illegible] الا الرجم [illegible] من اقر على نفسه بحد اقيم عليه سواء جحد
ام لا الا الرجم فانه اذا اقر به ثم جحد يسقط والحاصل [illegible] سقوط الرجم [illegible]
لانه بالاقرار بالانكار بعده [illegible] سقوط الرجم [illegible] بالانكار [illegible]
[illegible]
[illegible] سقوط الرجم [illegible] بالاقرار بالانكار وكذا الحال [illegible] فان رجع [illegible]
والصحيح المروي [illegible] عن ابي عبد الله ع في رجل اقر على نفسه بحد ثم جحد بعد فقال اذا اقر على نفسه عند الامام
انه سرق ثم جحد قطعت يده وان رغم انفه وان اقر على نفسه انه شرب خمرا او بفرية فاجلدوه ثمانين جلدة فان اقر على
نفسه بحد يجب فيه الرجم [illegible] صار به الحد لانه [illegible] الحديث [illegible] ان المراد
من قوله فان اقر على نفسه بحد [illegible] ان الجحود اذا كان بعد الاقرار بما يوجب [illegible]
[illegible]
[illegible] الجحود بعد الاقرار الموجب للرجم يوجب
سقوطه [illegible] حد السرقة وحد الشرب وحد الفرية و

الحاصل ان سقوط الرجم في الانكار [illegible] بالاقرار [illegible] النصوص المذكورة و
[illegible] الرجم من القتل او الجلد [illegible]
ان [illegible] الحكم بسقوط القتل [illegible] بالانكار وللاستصحاب [illegible]
[illegible] عدم جواز تعطيل الحدود [illegible] على وجوب اقامة الحدود [illegible]
محمد بن مسلم المذكورة واما الصحيح [illegible] عن جميل بن دراج عن بعض اصحابه عن احدهما ع [illegible] اذا اقر الرجل على
نفسه بالقتل قتل اذا لم يكن عليه شهود فان رجع [illegible] يكن الحمل عليه [illegible] بسنده
[illegible] الاجماع [illegible]
من [illegible] اقر الرجل على نفسه بالقتل [illegible]
[illegible] اذا اقر الرجل على نفسه [illegible]

سواء كان ذلك الموجب القتل المتحقق في ضمن الرجم او غيره [illegible] ان [illegible] المطلقة [illegible]
[illegible] على نفسه بحد اقيم عليه الا الرجم [illegible] الحد عليه سواء [illegible]
[illegible] الانكار بعد الاقرار [illegible] ان الانكار الموجب [illegible]
مما اوجب الرجم [illegible] رجع [illegible] الحكم [illegible]
اكثر الاصحاب [illegible] بالصواب [illegible] اقرار العقلاء على انفسهم جائز [illegible]
[illegible] الحدود [illegible] عدم جواز [illegible]
الثالث [illegible] عن ابي عبد الله ع قال اذا اقر الرجل على نفسه بحد [illegible] ثم جحد [illegible]
[illegible] سواء كان الجلد [illegible]
بعد الانكار [illegible] ان [illegible] بالاقرار ان كان [illegible] يسقط بالانكار
وان كان جلدا فلا يسقط [illegible] سقوط الجلد بالانكار [illegible]
[illegible] الرجم [illegible] صحيح محمد بن مسلم المذكور [illegible]
[illegible] الاجماع [illegible]
[illegible] الرجم [illegible] والثاني [illegible] الرجم [illegible] الانكار
[illegible] الرجل [illegible] محصن [illegible] المرأة [illegible]
والرجل المحصن [illegible] مائة جلدة [illegible] جلدة ثم [illegible]
[illegible] الرجم [illegible] الشهود [illegible]
نفسه بالزنا [illegible] شهود [illegible] على نفسه [illegible]
وكان محصنا وجب عليه جلد مائة ثم [illegible] الرجم [illegible]
عليه شهود بالزنا [illegible] يموت [illegible] باقراره [illegible] رجع [illegible]
[illegible] المرأة [illegible] الرجل [illegible] الرجم [illegible]
شهود بالزنا [illegible] المحصن [illegible]
عليه الجلد والرجم جلد [illegible] الامام [illegible]
[illegible]
[illegible] الرجم [illegible]
[illegible]
[illegible] ان [illegible] عليه [illegible]
[illegible] الرجم [illegible] عليه
[illegible] الامام [illegible] بالرجم الامام [illegible]
[illegible] الشهود [illegible] العذاب [illegible] حتى يموت [illegible]
[illegible] الامام [illegible] العذاب [illegible] رجع [illegible] وجب
عليه الرجم [illegible] الرجم [illegible]
[illegible] وجب عليه

حديا لبينة حفر له حفيرة ودفن فيها الى حقويه ان كان رجلا والى صدرها ان كان امرأة ويرجم في حال الحر والبرد فان فر رد على كل حال
وكذا المراسم ويجلد الزاني اولا ثم يرجم حتى يموت فانا روي [illegible] ويحفر له حفيرة ويدفن فيها الى الصدر
ثم يرجم والمرأة تنصب الى وسطها وان كان بالشهادة حد بدء الشهود ثم الامام وان كان بالاقرار رجم من بدء الامام [illegible]
ما فيه من الحفيرة وفي الفقيه [illegible] وان كان قد قامت عليه الشهادة رد ويرجم حتى يموت وحق العبيد واذا تاب احد الزناة من قبل
قيام البينة عليه وظهرت منه توبة وصلاح سقط الحد عنه وكذا ان يرجع عن اقراره بالزنا قبل ان يحد [illegible]
بعد ان [illegible] اذا كان بعد ثبوت الزنا عليه باقراره ثم قال ويحفر للمرجوم حفيرة يجعل فيها ويرد التراب الى صدره ولا يرد التراب عليه
ان كان يجب باقرار وفي السرائر اذا كان الانسان [illegible] وكان ممن يجب عليه الحد الرجم بان هو المحصن على ما ذكرناه وجرى ما حد اوله
بالجلد ثم بدأ بالرجم [illegible] اصحابنا انه لا يرجم حتى يجلد [illegible] على الرواية على الاستحباب دون الفرض و
الايجاب لان الفرض هو الرجم [illegible] الامام [illegible] البينة [illegible] عليه بالزنا [illegible] حفيرة ويدفن فيها الى
حقويه ثم يرجم [illegible] وكذا يفعل بالمرأة الا انه يدفن في الحفيرة الى صدرها ثم يرجم فان فر [illegible] من الحفيرة رد اليها [illegible]
منه الحد بالرجم فان كان الرجم وجب عليهما باقرارهما على انفسهما [illegible] فقدم ذكرها [illegible] واصابهما الرجم
وفر من الحفيرة [illegible] حيث شاء فان كان [illegible] من الاحجار رد الى الحفيرة على كل حال
وانما لم يرد [illegible] وكان [illegible] عليه باقراره دون البينة هذا مذهب شيخنا ابي جعفر الطوسي وذهب شيخنا
المفيد [illegible] فاذا فر [illegible] على الحد بالجلد رد [illegible]
الى ان [illegible] الحد [illegible] الحد باقراره او البينة واذا اريد اقامة الحد على الزاني بالجلد او الرجم ينبغي للامام
ان يعلم الناس بالحضور [illegible] ثم يجلد [illegible] منهم [illegible]
منه ان يقيم الحد [illegible] الاحجار [illegible] وفي الجامع والرجم [illegible] المرجوم [illegible] الحفيرة [illegible] والمرأة الى صدرها
فاذا مات [illegible] فان فر من الحفيرة وكان حده بالبينة رد وان حد باقراره لم يرد وان [illegible] الحجارة
وفي الشرائع ويدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها فان فر اعيد ان ثبت زناه بالبينة ولو ثبت بالاقرار لم يعد [illegible]
[illegible] بالحجارة اعيد وفي النافع ويدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها فان فر اعيد ولو ثبت [illegible] بالاقرار لم يعد [illegible]
ان [illegible] الحجارة اعيد وفي التحرير يدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها ويرجم بالحجارة الصغار [illegible]
[illegible] الى ان يموت ثم يدفن بعد الصلاة عليه [illegible] بالاغتسال [illegible] الرجل او المرأة من الحفيرة فان ثبت الزنا
بالبينة اعيد وان ثبت بالاقرار [illegible] لان احدهما [illegible] وفي اخبار العبد [illegible] ان اصابه شيء من الحجارة [illegible]
[illegible] الحجارة [illegible] على الجلد [illegible] وفي الارشاد ويدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها فان
فر اعيد ان ثبت بالبينة والا لم يعد وقيل [illegible] الحجارة وفي القواعد ويدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها بعد
ان يؤمر بالغسل والتكفين ثم يرجم بالحجارة الصغار فاذا مات دفن [illegible] ولو فر اعيد ان ثبت الزنا بالبينة
وان ثبت بالاقرار وفي التلخيص ويدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها [illegible] ان ثبت بالبينة والا فلا وفي [illegible]
[illegible] الجلد والرجم [illegible] دون الرجم ويدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها فان فر [illegible] بالبينة اعيد
وان كان بالاقرار [illegible] وبدأة الشهود بالرجم وفي الاقرار الامام وفي اللمعة [illegible] يجمع بين الجلد والرجم في
المحصن فان كان شابا [illegible] بالجلد ثم يدفن [illegible] الى صدرها والرجل الى حقويه فان فر اعيد ان ثبت الزنا بالبينة [illegible]
[illegible] الا [illegible] لا يخفى [illegible] في العبارات المذكورة الصادرة من هؤلاء الاكابر [illegible] حاصل الاختلاف [illegible]
الى وجوه الاول [illegible] ان مقتضى ما ذكره شيخنا الصدوق في المقنع ان عمق الحفيرة ينبغي ان يكون [illegible] المرجوم [illegible]

من غير تفرقة بين الذكور والاناث ومقتضى ما ذكره غيره ان يكون الى [illegible] وهذا القدر هو القدر المشترك في كلام غيره
لكنهم اختلفوا في التفصيل [illegible] بكلام شيخنا المفيد [illegible] ينبغي ان يكون الى الصدر المرجوم من غير تفرقة بين الذكور
والاناث [illegible] ابي الصلاح والسيد ابن زهرة في الكافي والغنية [illegible] المذكورة وفصل شيخ الطائفة بين
الرجل والمرأة [illegible] في المرأة دون الرجل [illegible] يدفن فيها الى حقويه ثم يرجم والمرأة [illegible] تدفن الى صدرها ثم ترجم
[illegible] في الوسيلة [illegible] الجامع والشرائع والنافع والتحرير والارشاد والقواعد والتلخيص والتبصرة واللمعة وعكس
صاحب المراسم [illegible] الرجل والى وسطه المرأة وهو راجع الى الحقوين في المرأة والحاصل ان اقوالهم في هذا
المقام يرجع الى اربعة اقوال الاول [illegible] ينبغي ان يكون [illegible] المرجوم [illegible] رجلا كان المرجوم او امرأة وهو مختار الشيخ
والثاني ان يكون [illegible] للمرجوم [illegible] وهو مختار المقنعة والكافي والغنية والثالث هو التفصيل بين ما اذا كان المرجوم رجلا
[illegible] الى صدرها وهو مختار النهاية والوسيلة [illegible] والجامع والشرائع والنافع والتحرير والارشاد والقواعد
والتلخيص والتبصرة واللمعة والرابع عكس هذا [illegible] المرجوم [illegible] الى وسطها [illegible] رجلا [illegible] وهو مختار المراسم
[illegible] خامس وهو [illegible] العدد في الرجل [illegible] المرأة وهو [illegible] في الكتاب [illegible]
او يجبر بين [illegible] الرجل [illegible] والمرأة الى [illegible] فان فر المرجوم وهو [illegible] وان [illegible] علم البينة
رد الى البئر ويرجم حتى يموت والخلاف الثاني [illegible] الاصل [illegible] المذكور [illegible] على
اصل [illegible] الاختلاف في [illegible] الرجل والمرأة [illegible] الاول [illegible]
الثاني [illegible] بالبينة [illegible] رجلا [illegible] وان كانت امرأة [illegible] لان النبي [illegible] الى الصدر
ثم قال [illegible] يجب عليه الرجم [illegible] والخلاف الثالث في الاختلاف في رد التراب الى المرجوم بعد
ان جعل في الحفيرة [illegible] شيخنا ابا الصلاح فصل بين ما كان سببا [illegible] الحاكم او البينة [illegible] المرجوم [illegible]
رد التراب [illegible] دون الثاني [illegible] ردوا التراب عليه [illegible] ان كانت اقامة الحد [illegible] الامام
او [illegible] باقراره لم يرد عليهما التراب وهذا التفصيل مذكور في كلام ابن زهرة [illegible] التراب عليه ان كان
[illegible] وكذا الحال في كلام شيخنا المفيد [illegible] المرجوم امرأة [illegible] الرجل [illegible]
الاطلاق [illegible] والخلاف الرابع [illegible] المرجوم بعد الفرار [illegible] الرجم [illegible]
وسقوط الرجم اذا [illegible] نقول الاولى [illegible] الكلام في اربعة مقامات الاول [illegible] المرجوم بعد الفرار
[illegible] نقول [illegible] هذا المطلب [illegible] الاصحاب [illegible] ان الفرار [illegible]
[illegible] بالبينة لا يجدي في دفع [illegible] يرجم الى ان يموت [illegible] الفرار [illegible] باقراره [illegible]
[illegible] الرجم [illegible] ولو كان فراره قبل [illegible] الحجارة [illegible] الفرار بعد ان [illegible] الحجارة [illegible]
[illegible] الاطلاق مستفاد من كلام المقنع والمقنعة والكافي والمراسم والغنية والجامع والشرائع والنافع والارشاد والقواعد و
التلخيص والتبصرة واللمعة [illegible] بكلام النهاية والوسيلة والسرائر [illegible] المبسوط [illegible] قال واما المحصن [illegible]
[illegible] المرجوم [illegible] وان كان هناك [illegible] الزمان [illegible]
[illegible] الرجم [illegible] بالبينة [illegible] الحال [illegible] وان كان [illegible] بالاعتراف [illegible] الزمان [illegible]
[illegible] الحجارة [illegible] الاصحاب في هذا المقام [illegible] في هذا الباب
[illegible] المذكورة [illegible] نقول ان المستفاد [illegible] الرجم بالفرار [illegible]
اذا كان موجبه الاقرار [illegible] الاطلاق [illegible] بالبينة [illegible]

الصادق ع عن المرجوم يفر قال ان كان اقر على نفسه فلا يرد وان كان شهد عليه الشهود رد وما رواه في التهذيب عن عيسى بن عبد الله قال
قلت لابي عبد الله ع ان الزاني يجلد فيهرب بعد ان اصابه بعض الحد ايجب عليه ان يخلى عنه ولا يرد كما يجب للرجم قال لا ولكن يرد حتى
يضرب الحد كاملا قلت فما فرق بينه وبين المحصن وهو حد من حدود الله قال المحصن هرب من القتل ولم يهرب الا الى التوبة
لانه عاين الموت بعينه وهذا انما يجلد فلا بد من ان يوفى الحد لانه لا يقتل واطلاقه منزل على صورة الاعتراف فالمختار هو القول
بالتفصيل بين ان الفرار انما يكون موجبا للسقوط اذا كان بعد ما اصابه الم الحجر فلا يرد وهذا ان [illegible] احد بهما سقوط الرجم
فيما اذا كان الفرار بعد ما اصابه الم الحجارة [illegible] عدم سقوطه فيما اذا كان قبله لما في الثانية مضافا الى عموم قوله التوبة
اصليا اقرار العقلاء على انفسهم جائز ويؤيده الاستصحاب [illegible] عن بعض اصحابه عن احدهما ع في رجل اقر على
نفسه بالزنا اربع مرات وهو محصن رجم الى ان يكذب نفسه قبل ان يرجم فقال لهم ان قال لم افعل [illegible] يرجم وحد الزاني [illegible]
انه حكم برجم المقر على نفسه لا يسقط بتكذيب نفسه ومعلوم ان الفرار من الرجم ابلغ كونه بالتكذيب اصلا اما ما في الخبر والكافي عن
ابن زرارة رجوع عن الاقرار فكلام ظاهري لا نقول به غاية ما دل على لزوم الحد بمقتضى الاقرار ولا يصادفه الاثبات الا قوله ع
بقول له لو انقلب وقول الآخر الصحيح المروي في التهذيب عن ابان عن ابي العباس قال قال ابو عبد الله ع اتى النبي ص رجل فقال اني زنيت فصرف
النبي ص وجهه عنه فاتاه من جانبه الآخر ثم قال مثل ما قال فصرف وجهه عنه ثم جاء اليه الثالثة فقال يا رسول الله اني زنيت وعذاب
الدنيا اهون علي من عذاب الآخرة فقال رسول الله ص ابصاحبكم جنة قالوا لا فاقر على نفسه الرابعة فامر رسول الله ص ان يرجم فحفروا له حفيرة
فلما ان وجد مس الحجارة خرج يشتد فلقيه الزبير فرماه بساق بعير فعقله فادركه الناس فقتلوه فاخبروا النبي ص بذلك فقال
هلا تركتموه ثم قال لو استتر ثم تاب كان خيرا له وما في الخبر المطلق مما رواه في الكافي والتهذيب عن الحسين بن خالد قال قلت لابي الحسن
ع اخبرني عن المحصن اذا هو هرب من الحفيرة هل يرد حتى يقام عليه الحد فقال يرد ولا يرد قلت وكيف ذلك فقال ان كان هو المقر على نفسه
ثم هرب من الحفيرة بعد ما يصيبه شيء من الحجارة لم يرد وان كان انما قامت عليه البينة وهو يجحد ثم هرب رد وهو صاغر حتى
يقام عليه الحد وذلك ان ماعز بن مالك اقر عند رسول الله ص بالزنا فامر به ان يرجم فهرب من الحفيرة فرماه الزبير بن العوام
بساق بعير فعقله فسقط فلحقه الناس فقتلوه ثم اخبروا رسول الله ص بذلك فقال لهم فهلا تركتموه اذا هرب يذهب فانما هو الذي
اقر على نفسه وقال لهم اما لو كان علي حاضرا معكم لما ضللتم قال ووداه رسول الله ص من بيت مال المسلمين وجه الدلالة
على السقوط فيما اذا كان الفرار بعد ان اصابه الم الحجارة فظاهر واما على العدم فيما اذا كان الفرار قبله فلان التقييد بقوله ع بعد ما
يصيبه شيء من الحجارة مقتضى لذلك ويعضده الصحيح المروي في التهذيب عن صفوان بن يحيى عن رجل عن ابي بصير
وغيره عن ابي عبد الله ع قال قلت المرجوم يفر من الحفيرة فيطلب قال لا ولا يعرض له ان كان اصابه حجر واحد لم يطلب فان هرب
قبل ان يصيبه الحجارة رد حتى يصيبه الم العذاب والصحيح المروي في الفقيه عن صفوان عن عيسى عن غير واحد
من اصحابنا عن ابي عبد الله ع قال ان كان اصابه الم الحجارة فلا يرد وان لم يكن اصابه الم الحجارة رد والنصوص المذكورة وهذا
المقام دليل على تقييد الاطلاق في المرسل المذكور عند عما اذا كان الفرار بعد ان اصابه شيء من الحجر مضافا الى ما فيهما من الارسال
والضعف في السند والاولى الموجبة لاقامة الحدود وجب الحمل على معنى ما الاصل وجوه لمعارضة الاقوى والعذر الثابت
بالاجماع والنصوص عن الاعراض عن الرجم فيما اذا كان الفرار بعد اصابة الم الحجارة واما قوله في الثالث في ان ما ذكر من الحكم
بسقوط الرجم بالانكار بعد الاقرار خلافا لبعض بالفرار عن تحمل الرجم في الثاني هل يختص بما اذا ثبت بالاقرار عند الحاكم بالواقع او يعم
وصورة العلم بالواقع من قوله فيه اشكال من عموم النصوص السالفة المروي في الصحيح في مسلم من اقر على نفسه بحد اقيم عليه
الا الرجم فانه اذا اقر على نفسه ثم جحد لم يرجم ومن ان الاشكال عند علم الحاكم على خلاف ما يكون كذبا والحاكم عالم بخلاف وخرج عن الفتاوى
والحكم وعلم الحاكم بوقوع الواقع يكون كان ما ثبت به كان طريقه الاقرار او غيره فاذا فرض ان الزنا اربع مرات عند الحاكم

واوجب ذلك علم الحاكم بالواقع يتحقق عند الحاكم بالواقع تحقق عند الحاكم سببان من الاسباب الموجبة لاقامة الحد عليه كذلك
مع كونه من المعاصي العظيمة لو لم يمكن سببا للاشتمال كيف اوجب الاخفية وسقوط السبب مع تحقق سببين من اسباب
ثم ان الانكار المسبوق بالاقرار انما اوجب السقوط لكونه انكارا للاقرار السابق الموجب لثبوت الحكم عند الحاكم والحاصل انه عند
حصول العلم للحاكم من اقرار الفاعل تحقق سببان من الاسباب الموجبة لاقامة الحد ثم مع الانكار يثبت في زوال السبب
الموجب لاقامة الحد وعدمه ومع الشك لا يمكن الحكم بالسقوط وهو ظاهر وعلى هذا فهل ان الاقرار الموجب لاقامة
الحد هو الاقرار اربع مرات بل لو فرض انكاره في تلك الصورة وكذا الحال فيما اذا شهد بالزنا شاهدان عدلان في غاية الوثاقة
والعدالة وحصل للحاكم العلم من شهادتهما فهل يقتضي الحاكم بعلمه مع انه لم يشهد عليه اربعة شهود عدول وحيث انتهى الكلام
الى هذا المقام فالحري صرف عنان الكلام الى البحث عن جواز الاكتفاء الحاكم بعلمه في امثال المقام فنقول قال السيد الاجل
المرتضى في الانتصار ومما ظن انفراد الامامية به واهل الظاهر يوافقونها فيه ان للامام والحكام من قبله ان يحكموا بعلمهم
في جميع الحقوق والحدود من غير استثناء وسواء علم الحاكم ما علمه وهو حاكم او علمه قبل ذلك ومنهم من حكي انه مذهب ابي ثور الى
ان قال فان قيل كيف تستجيزون ادعاء الاجماع من الامامية في هذه المسئلة وابو علي بن الجنيد يصرح بالخلاف فيها ويذهب الى
انه لا يجوز للحاكم ان يحكم بعلمه في شيء من الحقوق ولا الحدود قلنا لا خلاف بين الامامية في هذه المسئلة وقد تقدم اجماعهم
ابن الجنيد وتأخر عنه وانما عول ابن الجنيد فيها على ضرب من الراي والاجتهاد وخطاؤه ظاهر وكيف يخفى على الامامية
وجوب الحكم بالعلم وهم ينكرون ان توقف ابو بكر عن الحكم لفاطمة بنت رسول الله ص بفدك لما ادعت انه نحلها اباها ويقولون انا
كان عالما بعصمتها وطهارتها وانها لا تدعي الا حقا فلا وجه لمطالبتها باقامة البينة لان البينة لا وجه لها مع العلم بالصدق فكيف
خفي على ابن الجنيد هذا الذي لا يخفى على احد ثم قال والذي يدل على صحة ما ذهبنا اليه بعد الاجماع المتردد قوله تعالى
الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة وقوله والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما فمن علم الامام زانيا او سارقا
قبل القضاء او بعده فواجب عليه ان يقضي فيه بما اوجبه الله تعالى من اقامة الحد وانما قلنا ان ذلك في الحدود ثابت ايضا
الاموال لان من اجاز ذلك في الحدود اجازه في الاموال ولم يجز احد من الامة في الحدود دون الاموال ثم قال في موضع آخر
انه اراد بالزانية والزاني والسارق والسارقة من علم منه ذلك دون ان يكون اراد من اقر عنده كم بريء او قامت او شهدت
عليه الشهود لانه يجوز ان يطلق عليه القول بانه زان وكذلك السارق وانما حكمناه فيهما بالاحكام المخصوصة اتباعا للشرع
وما جوزنا ان يكون ما فعل شيئا من ذلك والزاني هو من عرف من فعل الزنا وعلم منه ذلك وكان اسم السارق يتناول اللذين علم
العلم او من حملها على الشهادة والاقرار انتهى كلامه رفع مقامه وفي الخلاف للحاكم ان يحكم بعلمه في جميع الاحكام من الاموال
الحدود والقصاص وغير ذلك سواء كان من حقوق الله او حقوق الآدميين فالحكم فيه سواء ولا فرق بين ان يعلم ذلك بعد
التولية في موضع ولايته او قبل التولية او بعدها قبل عزله في موضع ولايته او غير موضع ولايته الباب واحد وللشافعي فيه قولان في حقوق
الآدميين احدهما مثل ما قلناه وبه قال ابو يوسف واختاره المزني الى ان قال دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وايضا قوله
تعالى يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق وقال تعالى ان حكمت فاحكم بينهم بالقسط ومن حكم
بعلمه فقد حكم بالعدل والحق وايضا لو لم يحكم الشاهدين اذا شهدا بحق عند الحاكم حكم بهما بغالب الظن لا بالقطع واليقين فاذا
حكم بعلمه حكم بالقطع واليقين فاذا وجب الحكم بالظن اولى من غالب الظن الاول ان العلم اقوى من العلم بغير واحد
مثل ما قلناه وفي المبسوط ان ما لم يكن ثبتت لكن الحاكم ذكر انه اقر به فهل يقضي بعلمه فلا قوم يقضي بعلمه لانه من الحقوق لادمي وعندنا ان الحاكم اذا كان مرضيا قضى بعلمه وفيه انه والنبي بقضيه منصبا وقد ثبت ان الامام ان يحكم بعلمه وامام غيره
من الحكام فالاظهر ان لهم ان يحكموا بعلمهم وفي السرائر ويعتقد انه للحاكم ان يقضي بعلمه في جميع الاشياء لانه لو لم يقض بعلمه

او ما قال الحاكم للاحكام او من الحكام و في الفقيه بحيث الحاكم ان يحكم بعلمه في جميع الاشياء من الاموال والحدود والقصاص وغيرها وذلك سواء في ذلك ما علمه في حال الولاية وقبلها بدليل اجماع الطائفة وانهم لا يختلفون فيه فان حكمت لحكم بينهم بالقسط وقوله يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق ومن حكم بعلمه فقد حكم بالحق والعدل وقوله الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة وقوله والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما فمن علمه الامام الحاكم زانيا او سارقا وجب عليه امتثال الامر وان ثبت ذلك في الحدود خاصة لان احدا لم يفرق بين الامرين وان كان لا يحتاج الى البينة بعد ذلك [illegible]

المدعي ولا شبهة فان الامام [illegible] الحكم [illegible] فان وجب الحكم مع ذلك فلان يجب مع العلم به اولى [illegible]

لابي الصلاح انما يكون الحاكم باب الشريعة بان يقر اربع مرات [illegible] او يشهد باربعة رجال عدول [illegible] او يعلم

ذلك الحاكم [illegible] في الشريعة [illegible] بان [illegible] اقر اربع مرات او شهد عليه اربعة رجال عدول [illegible]

الامام على الشروط المعتبرة [illegible] والمستند في [illegible] الى الاجماع المنقول [illegible] في باب [illegible] من اواخر باب الحدود عن الحسين بن خالد عن ابي عبد الله عليه السلام [illegible] الواجب على الامام اذا نظر الى رجل يزني او يشرب الخمر ان يقيم عليه الحد ولا يحتاج الى بينة مع نظره لانه امين الله في خلقه واذا نظر الى رجل يسرق فالواجب عليه ان يزبره [illegible] فقلت كيف ذاك قال لان الحق اذا كان لله فالواجب على الامام اقامته واذا كان للناس فهو للناس [illegible] ولا يحل [illegible] الامام [illegible]

مقتضى عموم التعليل [illegible] لانه امين الله في خلقه [illegible] لان الحق اذا كان [illegible] الواجب على الامام ان يثبت الحكم في كل حق من حقوق الله سبحانه من غير [illegible] الامام [illegible] ومقتضيه كالايخفى اذ لا يحتاج الى [illegible] الا بالانكار السابق

بالاقرار الموجب للرجم يوجب سقوط الرجم [illegible] اذا كان الاقرار من حيث هو موجب لذلك وهكذا الحال في النصوص الواردة في الباب [illegible] بالانكار بعد [illegible] الحاكم [illegible] الرجم [illegible] الحال [illegible] محل الرجم في الصور [illegible]

المذكورة [illegible] ولو كان [illegible] بشيء من الحجارة [illegible] المذكور [illegible]

مات فرجمها [illegible] بعلمه [illegible] فانما اخذ باقراره [illegible] لان [illegible] من الاقرار [illegible]

من العذاب [illegible] لان [illegible] رجع عن الاقرار و **المقام الثاني** في ردّ المرأة الى المرجوم [illegible] في الحفيرة [illegible]

[illegible] ما اوردناه [illegible] اكثر الاصحاب [illegible] والظاهر [illegible] وابي الصلاح وابن زهرة [illegible]

ما كان مقتضى الرجم هو الاقرار [illegible] بعد الثاني [illegible]

التفصيل [illegible] الرجم [illegible] الحاكم [illegible] الرجم [illegible]

[illegible] المناسب [illegible] الاقرار [illegible] مطلقا او [illegible]

[illegible] سقوط الرجم [illegible] التفصيل المذكور [illegible] الصحيح [illegible]

[illegible] في الباب [illegible] هذا المقام والمقامين الاخيرين [illegible] منها الصحيح [illegible]

[illegible] عن ابي بصير [illegible] المرأة [illegible]

الامام [illegible] ومنها الموثق المروي في الكافي عن سماعة [illegible] عن ابي عبد الله عليه السلام [illegible] المرأة

[illegible] الامام [illegible] ومنها الصحيح [illegible]

عن ابن محبوب عن [illegible] عن ابي بصير عن عمران بن ميثم [illegible] عن ابيه [illegible] فقالت

يا امير المؤمنين اني زنيت فطهرني [illegible] فان عذاب الدنيا ايسر من عذاب الاخرة الذي لا ينقطع [illegible]

[illegible] فقال [illegible] امير المؤمنين عليه السلام [illegible] ايها الناس [illegible]

[illegible] امير المؤمنين [illegible] ثم قال يا ايها الناس ان الله [illegible] عهد [illegible]

الى هذا الظهر [illegible] امير المؤمنين [illegible] وانتم تنكرون ومعكم احجاركم [illegible] احد [illegible]

[illegible] ثم [illegible] الناس [illegible] خرج الناس [illegible]

[illegible] الناس [illegible] الى الظهر بالكوفة [illegible] حفيرة ثم [illegible]

[illegible] ثم [illegible] ثم نادى [illegible] يا ايها الناس ان الله [illegible]

عليه واله عهدا [illegible] ان لا يقيم الحد من لله عليه حد فمن كان لله عليه مثل ما له عليها فلا يقيم عليها الحد

قال فانصرف الناس يومئذ كلهم ما خلا امير المؤمنين والحسن والحسين صلوات الله عليهم فاقام هؤلاء الثلاثة عليها الحد

يومئذ [illegible] فانصرف فيمن انصرف يومئذ محمد بن امير المؤمنين [illegible]

[illegible] ومنها الصحيح [illegible] الجليل علي بن ابراهيم [illegible] عن ابي بصير [illegible]

[illegible] رجل الى امير المؤمنين عليه السلام فقال اني زنيت فطهرني [illegible] امير المؤمنين [illegible]

[illegible] الناس [illegible] امير المؤمنين [illegible]

[illegible] يا امير المؤمنين اني زنيت فطهرني [illegible]

[illegible] امير المؤمنين [illegible]

[illegible] امير المؤمنين [illegible] ايها الناس ان هذا رجل [illegible]

لا يعرف بعضكم بعضا [illegible] احجاركم [illegible] امير المؤمنين [illegible]

[illegible] ثم قال يا ايها الناس ان هذه [illegible] حقوق الله [illegible]

[illegible] الناس [illegible] امير المؤمنين [illegible]

[illegible] امير المؤمنين [illegible] فقالوا يا امير المؤمنين [illegible]

[illegible] ثم قال امير المؤمنين [illegible] ايها الناس من [illegible] الى الله [illegible]

[illegible] وهذا الحديث [illegible] في الكافي عن علي بن ابراهيم عن [illegible]

بن خالد [illegible] الى امير المؤمنين [illegible]

[illegible] النص [illegible] الرجم [illegible]

[illegible] ان رجلا جاء الى عيسى بن مريم عليه السلام فقال يا روح الله اني زنيت فطهرني [illegible]

[illegible] الناس [illegible]

الناس كلهم [illegible]

[illegible] عن ابي جعفر

[illegible] امرأة امير المؤمنين عليه السلام فقالت اني قد فجرت [illegible]

[illegible]

[illegible] الحفيرة [illegible]

[illegible] بسم الله اللهم [illegible]

[illegible] لاصحاب محمد [illegible]

فقالوا يا امير المؤمنين [illegible]

[illegible]

نظر لم

المقام [illegible] انما يجري [illegible] فنقول ان المقصود [illegible] ان يكون المرجوم [illegible]

فنقول ان كلمات الاصحاب [illegible] مختلفة ومحصل الاختلاف [illegible] الى اقوال الاول ما يظهر من شيخنا الصدوق في المقنع [illegible]

[illegible] فان مقتضاه [illegible] الاستثناء [illegible] الحفيرة وجعل المرجوم فيها [illegible] رد التراب [illegible] فالحكم [illegible]

كان مقتضى الرجم [illegible] او البينة او علم الحاكم [illegible]

[illegible] الثاني ما يظهر من شيخنا المفيد في المقنعة [illegible] بين الرجل والمرأة [illegible]

في الحفيرة [illegible] وان كان [illegible] بالبينة [illegible]

[illegible] في الحفيرة [illegible]

[illegible] التفصيل [illegible] ولكن [illegible]

هو التفصيل [illegible] موجب الرجم [illegible] البينة او علم الحاكم [illegible] في الحفيرة [illegible]

[illegible] الرجال والنساء [illegible]

[illegible] ابن حمزة في الوسيلة [illegible]

الرابع [illegible] في الحفيرة [illegible] الذكر والانثى [illegible]

[illegible] بالاقرار [illegible] النهاية وابن ادريس في السرائر والمحقق في الشرائع والنافع

والعلامة [illegible] الارشاد والتلخيص [illegible] وشيخنا الشهيد في اللمعة واما عبارة المراسم [illegible]

[illegible]

[illegible] الحفيرة [illegible] الخامس [illegible]

[illegible] الرجل والمرأة [illegible]

[illegible] اصحابنا [illegible] الاقوال

فنقول ان [illegible] الحفيرة [illegible] الرجم [illegible] المرجوم [illegible]

الرجم [illegible] البينة او علم الحاكم [illegible] رد التراب

[illegible] الحفيرة [illegible] النصوص [illegible]

الاستثناء [illegible] المرجوم [illegible] رد التراب [illegible] في الصحيح [illegible]

[illegible] المرجوم [illegible]

[illegible] موجب الرجم [illegible] بالبينة [illegible] المرجوم

[illegible] موجب الرجم

[illegible] الحفيرة [illegible] رد التراب [illegible] النصوص [illegible] مع الفرار

من [illegible] الرجم [illegible] بالبينة [illegible] في الحفيرة [illegible]

[illegible] شيخنا الصدوق [illegible]

[illegible] الحفيرة [illegible] رد التراب الى المرجوم [illegible]

[illegible] الرجم [illegible]

مع ان [illegible] المرأة [illegible] موجب رجمها بالاقرار [illegible] رد التراب [illegible] المرجوم [illegible]

مع الفرار [illegible] رد التراب

الا المرجوم

الا المرجوم [illegible] النصوص المعتبرة السالفة [illegible] المرأة [illegible] الرجل [illegible]

وجعل المرجوم فيها [illegible] رد التراب [illegible] الرجم [illegible]

مقام الرجم [illegible] المرجوم [illegible] بين الرجل والمرأة [illegible]

[illegible] الاصحاب [illegible] من النصوص الواردة في

الباب [illegible] الاصحاب [illegible] الحفيرة [illegible] الكلام [illegible]

[illegible] الخلاف [illegible] الاصحاب [illegible] الاقوال السالفة [illegible] الحفيرة [illegible] المرأة [illegible]

[illegible] الرجل [illegible] السالفة [illegible]

ان ما ذكره شيخ الطائفة في المقنع [illegible] الحفيرة [illegible] المرجوم [illegible] النصوص السالفة

[illegible]

[illegible] الاخبار [illegible]

[illegible] الرجم [illegible]

من [illegible] والرابع [illegible] الرجم [illegible] الانكار [illegible]

[illegible] موجب الرجم [illegible]

[illegible] الحاكم [illegible] سقوط الرجم [illegible]

[illegible] الحاكم [illegible] الانكار [illegible] سقوط الرجم [illegible]

[illegible] كلمات الاصحاب [illegible] الحكم المذكور بالزنا وعدم ثبوته في اللواط [illegible] الرجم [illegible]

لسقوط الرجم [illegible] كلمات الاصحاب [illegible] بالزاني وعدم ثبوته في اللواط [illegible]

[illegible]

[illegible] بالزنا وعدم ثبوته في اللواط [illegible] كلماتهم في المقام [illegible]

[illegible]

[illegible] المرأة [illegible] الرجل [illegible]

[illegible] الشهود [illegible]

بالزنا [illegible] الشهود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الامام [illegible] الحد [illegible] الامام ان

يعفو [illegible] الامام ان يعفو [illegible]

تاب [illegible]

الحد [illegible]

ولا يخفى عليك ان [illegible] من [illegible] الرجم [illegible] سقوط الرجم [illegible]

دون اللواط [illegible] الرجم [illegible] كما لا يخفى [illegible] في المقنعة [illegible]

عن محل الرجم [illegible] موجبا لسقوط الرجم [illegible] اختصاص الحكم بالزاني وعدم ثبوته في اللائط

وله ان يحد اللائط بعد تسليم اللواط على ما بين ما هنا النظر والثاني في الاحكام في الدبر بعقبه القتل سواء كان الفاعلين على الاحصان
اولا الا ان قال السيد الامام مخير في القتل بين ان يقتل بالسيف او يضرب عنق المحدود وبين ان يلقى عليه حائطا او يلقيه من
من شاهق جبل [illegible] او يرميه بالاحجار حتى يموت [illegible] ثم قال ولو تاب اللوطي
قبل قيام البينة عليه [illegible] سقط عنه الحد [illegible] التوبة [illegible] العقاب وكان للامام [illegible] عليه ولا
عقاب وان لحدث التوبة بعد قيام البينة عليهما بالفعل كان السلطان بالخيار في العفو عنهما [illegible]
من التعذيب المصالح [illegible] مع التمكن من الاختيار [illegible]
[illegible] قبل التفوم الشهادة عليه [illegible] بعد قيام الشهادة عليه كان للامام العفو عنه
[illegible] من الاسلام [illegible] فالحد بحاله [illegible]
من مكان الرجم كان موجبا للعفو عن الرجم [illegible] الزاني [illegible]
[illegible] بالاقرار [illegible] موجب الرجم [illegible]
[illegible] وعدم التنبيه [illegible]
[illegible] الزاني [illegible] ثم يرجم والمراة [illegible]
وان كان بالشهادة [illegible] وان كان بالاقرار [illegible] الامام [illegible]
[illegible] الشهادة [illegible] والامام مخير [illegible] بين القتل بالسيف [illegible]
او يرميه من موضع عال او يرجمه بالحجارة وفي التنقيح واذا تاب احد المتساحقين قبل قيام البينة عليه [illegible]
سقط الحد عنه وكذا ان رجع عن اقراره [illegible] قبل ثبوت الزنا عليه [illegible]
[illegible] الامام [illegible] وكانت البينة قد قامت عليه بالزنا [illegible] ثم يرجم [illegible]
بالمراة [illegible] الحصين [illegible] ثم ترجم [illegible] كان الرجم وجب
عليهما [illegible] ذكر [illegible] احدهما الرجم [illegible]
[illegible] الاحصان [illegible] وجب [illegible]
البينة هكذا ذكره [illegible] اللواط [illegible] بالايقاب كان حده القتل [illegible] الامام [illegible]
[illegible] من حائط عال او يلقى عليه جدارا [illegible] او ضرب عنقه بالسيف [illegible]
الامام [illegible] بالنار [illegible] الامام مخير [illegible]
كان [illegible] ثم تاب قبل قيام البينة [illegible] الامام [illegible] تاب [illegible] شهد عليه
[illegible] سقط عنه [illegible] الحد وجب على الامام [illegible]
[illegible] الامام [illegible] ثم تاب [illegible] الامام [illegible]
[illegible] الحد [illegible] التوبة [illegible]
[illegible] الرجم [illegible] بالاكار [illegible] الزاني [illegible]
الرجم [illegible] التوبة [illegible] الامام [illegible]
[illegible] الرجم [illegible] الحجارة [illegible]
[illegible] الاقرار [illegible]
[illegible] الجامع [illegible] الزاني [illegible] والرجم [illegible]

كتاب الحدود

[illegible] المحصنة والمراة [illegible] فاما [illegible] الزاني [illegible] وكان حده بالبينة [illegible]
بالاقرار لم يجب [illegible] الا ان [illegible] بالحجارة [illegible] الرجم ثم يرجع [illegible] الرجم [illegible]
[illegible] البينة [illegible] الحد او الرجم [illegible] سقط [illegible]
[illegible] الحد [illegible] بالايقاب [illegible] الرجم [illegible]
[illegible] او ضرب عنقه [illegible] بالنار [illegible]
[illegible] البينة [illegible] الباب [illegible]
[illegible] الجامع [illegible] الشرايع [illegible]
الزاني بما يوجب الرجم ثم انكر سقط الرجم [illegible] بالانكار [illegible]
ثم تاب كان الامام مخيرا [illegible] ثبت زناه بالبينة [illegible] بالاقرار [illegible]
[illegible] بالحجارة [illegible] التوبة بعد قيام البينة سقط الحد [illegible] الامام [illegible]
[illegible] وفي النافع [illegible] الزاني بما يوجب الرجم ثم انكر سقط عنه [illegible] ثم تاب كان الامام
مخيرا [illegible] التوبة بعد قيام البينة [illegible]
[illegible] الحد [illegible] المحصنة [illegible] بالاقرار [illegible]
[illegible] البينة [illegible] البينة والتصريح [illegible]
[illegible] التوبة [illegible] البينة [illegible] الاقرار [illegible] الرجم [illegible]
[illegible] الاقرار [illegible] الرجم [illegible]
ان التصريح [illegible] اللائط بالتوبة قبل قيام البينة [illegible] الرجم بالانكار
[illegible] وفي التحرير [illegible] قيام البينة سقط عنه الحد [illegible]
[illegible] الامام [illegible] الحد عليه [illegible] الرجم
انكر سقط الرجم [illegible] بالانكار [illegible] ثبت الزنا بالبينة
[illegible] اللائط [illegible] البينة سقط الحد [illegible]
[illegible] الامام [illegible] وفي الغنية [illegible]
[illegible] الرجم [illegible] بالانكار [illegible]
الاقرار تخير الامام في اقامة الحد عليه [illegible] البينة لم يسقط عنه الحد [illegible]
وان تاب قبل قيامها سقط [illegible] ثبت الزنا بالبينة [illegible] بالاقرار [illegible] اللواط [illegible]
[illegible] البينة [illegible] تخير الحاكم [illegible] الرجم
سقط الحد [illegible] تخير الامام [illegible] بالتوبة قبل البينة [illegible]
ثم [illegible] المرجوم [illegible] بالبينة [illegible] وفي التحرير [illegible]
[illegible] الرجم سقط [illegible] ثم تاب [illegible]
الامام [illegible] المرجوم [illegible] بالبينة [illegible] الاصحاب
[illegible] قيام البينة سقط عنه [illegible] تخير الامام وفي المبسوط [illegible] يوجب الرجم ثم
انكر سقط [illegible] ثم تاب تخير الامام [illegible] البينة [illegible] سقط الحد ثم



الاقاض على نفسه وقال لهم اما لو كان على بحاضرهم لكم ثم ما سلطتم قال وودا رسول الله من بيت مال المسلمين وهذا الحديث وارد في الزاني
فلا يشمل اللائط ولذا ان نقول ان مورده وان كان الزاني لكن بعموم التعليل يدخل فيه فيما هو المقر على نفسه يشمل اللائط الى انه فقها
ان اللائط المقر على نفسه اذا اتى وهرب من الحفرة لا يرجم وهو المطلوب وفيه انه مطلح [illegible] اما الاستدلال بكون الحسين [illegible]
[illegible] اما الفعل [illegible] انه اشارة الى ما دلت عليه الصحيحة المذكورة وهو غير مشتمل على العلة المذكورة وانه يمكن الفتح
في استفادة العموم من التعليل بحيث يشمل محل الكلام [illegible] على [illegible] ان [illegible] هو الذي اقر على نفسه بالزنا فالعموم مستفاد في
كل من اقر على نفسه بالزنا فلا يحد [illegible] اقر على نفسه باللواط [illegible] كل من اقر على نفسه
باو [illegible] كانت كقتل النفس وشرب الخمر والسرقة في المرة الثالثة او الرابعة [illegible] كل حال حد [illegible] القتل مع المقيد بالزنا المؤبد
بخصوص المقام [illegible] جميع ذلك [illegible] الاقاض عن جميع ذلك [illegible] مثل ذلك المختص بعد الفرار عن الحفرة لو لم يكن مجوزا
كيف حكم صلى الله عليه وآله [illegible] مع عدم [illegible] جواز القتل [illegible] الحفرة [illegible] فيح قطعا سيما
في مثل قتل النفس [illegible] اما الاول [illegible] كان [illegible] ما سلطتم مع ان اللازم عليهم [illegible] الشريف هنا [illegible]
صلى الله عليه وآله [illegible] لكن [illegible] فلا [illegible] ذلك الشريعة [illegible] عدم امكان التعويل على هذا
التعليل في هذا الكلام ومن جميع ما ذكرنا من الاول [illegible] الاصحاب الذين [illegible] في كون الانكار بعد
الاقرار موجبا لسقوط الرجم [illegible] الفرار عن محل الرجم [illegible] قدس الله ثم ابن الجنيد [illegible] الفتح عن [illegible]
الالواط [illegible] الجملة [illegible] بن عبد الله [illegible] قول [illegible] لانه لا [illegible]
[illegible] الفقيه [illegible] عن المرجوم يفر [illegible] ان كان اقر على نفسه فلا يرد وان كان شهد عليه الشهود [illegible]
وقد روي انه [illegible] اصابه [illegible] فلا يرد [illegible] صفوان [illegible] واحد عن ابي بصير [illegible]
عن ابي عبد الله [illegible] لا [illegible] المرجوم [illegible] كلام السائل [illegible] المرجوم في الزنا واللواط ومعلوم ان المراد من [illegible]
في النفس [illegible] الحكم [illegible] عن الاول [illegible] بالارسال [illegible] الاتفاق [illegible]
عقلا [illegible] الاعراض عن ظاهر [illegible] عن [illegible] كون المرسل هو صفوان بن يحيى [illegible] ان المرجوم
[illegible] ان كان [illegible] غير معلوم [illegible] ان يكون المراد المرجوم من الزاني [illegible] الا [illegible] المرجوم
[illegible] المذكور هو المرجوم المذكور [illegible] عن المرجوم [illegible] دعوى [illegible]
ما صدر عن المعصوم بان يكون [illegible] عن المرجوم [illegible] ان كان اقر على نفسه فلا يرد وان كان شهد عليه الشهود [illegible]
[illegible] من [illegible] انه ان كان [illegible] المذكور [illegible]
[illegible] المذكور فلا يمكن [illegible] الكلام [illegible]
[illegible] من التهذيب باسناده [illegible] عن صفوان عن رجل عن ابي بصير [illegible] عن ابي عبد الله [illegible]
المرجوم [illegible] اصابه [illegible] الحجارة [illegible]
[illegible] اشارة الى هذا الحديث وهو وان كان مرسلا لكن لا يبعد ان يكون صفوان المرسل هو صفوان بن يحيى [illegible] من اصحاب
[illegible] الرضا والجواد [illegible] صفوان [illegible] الرضا [illegible]
[illegible] عن صفوان بن يحيى [illegible] لا ارسال [illegible]
ان المرجوم [illegible] اللائط [illegible] المذكور [illegible] الحكم في الضمير [illegible]
[illegible] ان المراد من المرجوم من استحق الرجم [illegible] والحاصل ان الحكم بعدم سقوط
الرجم عن اللائط المقر على نفسه بالانكار وكذا بالفرار عن محل الرجم مستند الى العموم الاول [illegible] على وجوب الرجم

بل

بل الانكار او الفرار [illegible] التخيير بينه وبين غيره من الامور المذكورة [illegible] بالبقاء الى ان يخص الرافع [illegible] معلوم [illegible]
ما هو المتلقى بالقبول [illegible] الخلفاء على انفسهم [illegible] ان المراد منه [illegible] على انفسهم
[illegible] ان [illegible] بالانكار [illegible] الثالث ما دل على كمال المدح لاقامة الحدود [illegible] من الكتاب قال الله [illegible] والامرون
بالمعروف والناهون عن المنكر والحافظون لحدود الله [illegible] كالصحيح [illegible] في الكافي عن حنان بن سدير عن ابيه قال قال
ابو جعفر [illegible] حد يقام في الارض ازكى فيها من مطر اربعين ليلة [illegible] رواه [illegible] عن السكوني عن ابي عبد الله [illegible] قال قال رسول الله
[illegible] حد [illegible] خير من مطر اربعين صباحا [illegible] عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابي ابراهيم [illegible] قول الله عز وجل يحيي الارض بعد موتها
قال ليس يحييها بالقطر ولكن يبعث الله رجالا فيحيون العدل فتحيا الارض لاحياء العدل ولاقامة الحد [illegible] في الارض من القطر اربعين
صباحا [illegible] عن حفص بن عون [illegible] قال رسول الله [illegible] ساعة [illegible] افضل من عبادة سبعين سنة وحد يقام
لله في الارض افضل من مطر اربعين صباحا والرابع ما دل على ان الاقرار موجب للحد [illegible] المقر [illegible] ان الاطلاق كالصحيح
[illegible] على نفسه [illegible] الاستثناء صحيح [illegible] والخامس ما دل على وجوب اقامة
حدود الله وعدم جواز تعطيلها [illegible] الحسن [illegible] باب حدود الزنا من التهذيب عن ابن المغيرة عن السكوني عن جعفر
عن ابيه عن علي [illegible] شهدوا على رجل بالزنا [illegible] الرابع فقالوا الان يجيء [illegible] حدهم [illegible] الحدود [illegible]
[illegible] الكافي عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبد الله [illegible] عن ابيه عن علي [illegible] الرابع فقالوا الان يجيء فقال امير المؤمنين
حدوهم فليس في الحدود نظر ساعة [illegible] الفقيه باسناده الى السكوني [illegible] الكافي [illegible] المذكور من التهذيب عن الحسين
بن سعيد عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن عمران بن ميثم او صالح بن ميثم عن ابيه قال اتت امرأة امير المؤمنين [illegible] فقالت [illegible] اللهم انه قد
ثبت لك عليها اربع شهادات [illegible] ان [illegible] من عطل حدا من حدودي [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] معطل حدودك ولا طالب [illegible] ولا مضيع لاحكامك [illegible]
الفقيه [illegible] مرسلا ورواه شيخنا [illegible] في محاسنه عن ابيه عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن عمران بن ميثم او صالح بن
ميثم عن ابيه [illegible] المذكورة [illegible] الاصحاب [illegible]
ثبوته في اللواط [illegible] الحديث المذكور [illegible]
من الاول [illegible] ان ما ذهب اليه ابن الصلاح ضعيف جدا وان كان [illegible] ابن زهرة [illegible]
والموجود [illegible] احدها [illegible] الفاعل [illegible] الحد عليه وان كان [illegible] عن الاقرار
وما ذكره وان كان مختصا بالفرار لكن [illegible] التعليل [illegible] الانكار [illegible] اللائط
قبل قيام البينة عليه [illegible] سقط الحد عنه وكذا ان رجع عن اقراره [illegible] قبل اقامة الحد [illegible]
حد اللواط [illegible] او التوبة قبل ثبوت الفاحشة [illegible] الرجوع عن الاقرار [illegible]
[illegible] الحكم بالرجوع عن الاقرار [illegible] القرار [illegible] الرجوع عن الانكار [illegible] الفرار [illegible]
المصباح وغيرها والمحصل مما ذكرنا [illegible] الاول [illegible] الانكار بعد الاقرار [illegible] وكذا الفرار عن محل
الرجم [illegible] من اكثر الاصحاب [illegible] والثاني ان الفرار وان كان كذلك فلا يوجب سقوط الرجم لكن الانكار بعد
الاقرار [illegible] لسقوط الحد [illegible] والثالث [illegible] الفرار موجب لسقوط الحد دون الانكار سؤال
چه میفرمایند که طاعون و وبائی که در شهری واقع شود و مردم از واهمه [illegible] حاکم مانع [illegible]
[illegible] جواب اگر
[illegible] مانع [illegible]



مطالبه به عنوان آن شخص مانع جواب نیست نه آنکه مقاص دارد نفی نه تسلط اخذ دین [illegible] بی‌رون رفتن در چنین صورتی

[illegible] از شما مراد [illegible] اهل ایمان حرام و معصیت **سؤال** زید [illegible] در دست داشته و عاید میشود در نزد چند نفر دید

نزد ایشان تنخواه را پر کرده و [illegible] گرفتن آن [illegible] جهت غرامت کذاشته و ملاحظه چهار [illegible] تنخواه را [illegible]

[illegible] جمعی [illegible] تنخواه حاکی کرده [illegible] مشغول شده است [illegible] جزئی [illegible] سؤال

تنخواه [illegible] را قوی [illegible] است **جواب** این [illegible] است که کلام در [illegible] مشغول شخص شود اگر [illegible] مشغول این مطلب با

مسلم دارد که [illegible] در این مطلب [illegible] ممکن [illegible] تنخواه را [illegible] اگر این مطلب را در [illegible] مسلم

داشته باشند [illegible] در [illegible] صورت [illegible] باشد و هو العالم بحقایق الاحکام **سؤال** بیان فرمایید که [illegible]

[illegible] مؤاخذه و معاقب میباشد **جواب** [illegible] خود را [illegible] است [illegible]

ندارد **سؤال** [illegible] که شخصی [illegible] مالی [illegible] دارد [illegible]

و [illegible] است [illegible] سیزده با چهارده سال و چند نفر صغار ذکور و اناث در [illegible] دائمه لامحل [illegible] شایع

و قایع [illegible] از ثلث [illegible] و اجبار [illegible] بعد از اثبات شرعی [illegible] مدعی [illegible]

[illegible] قصاص [illegible] و [illegible] صغار [illegible]

خود صغار [illegible] در این صورت [illegible] قصاص [illegible]

[illegible] صغار [illegible] شرع [illegible] قصاص [illegible]

[illegible] صغار است و در قصاص کردن دختر را [illegible] حکم [illegible] قصاص

[illegible] صغار [illegible] اقصا [illegible]

خلاصه با این کیفیت حکم قصاص [illegible] قصاص [illegible]

[illegible] حکم حاکم اقدام

قصاص کرده اما این حاکم [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] مسئله [illegible] مسئله [illegible]

حاکم شرع [illegible] لکن [illegible] حاکم [illegible] حالا [illegible]

معصوم [illegible] سؤال [illegible] مسئله [illegible] حکم **جواب** [illegible] حکم [illegible] الاجتهاد [illegible]

با آن [illegible] الاجتهاد [illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible] حکم [illegible] اجماع است

صورة است [illegible] و هو العالم بحقایق الاحکام

رسالة في الحدود

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله المتفرد بالقدم والكمال المتقدس جلاله وجماله عن مشابهة الاشباه والامثال والصلوة والسلام على من اصطفاه الله بنجاة
من الضلال وعلى ابن عمه الخليفة من طينته المخصوص بالشدائد والاهوال وآله ومعشر الهداة الناجين من ما لها الاعصار والاشكال وبعد
فيقول الملتجي الى باب سيده الكريم المتعال الذي يكون العفو عن السيئات لديه احب من المؤاخذة بالخطيئات ابن محمد تقي الحسيني
محمد باقر وفقهما الله عن الشدائد في العرصات هذه مقالة في تحقيق اقامة الحدود في هذه الاعصار التي غاب حجة امام عصرنا
عن الانظار عجل الله فرجه وجعل روحي [illegible] فداه [illegible] اشرف البرية وكمال الخلق [illegible] وعلى جده وآبائه الائمة الانجبة
من بارئ الارضين والسموات فنقول قال في الصحاح الحد الحاجز بين الشيئين وحد الشيء منتهاه وقول حدود الدار
احدها احدا والفصل بمثله [illegible] اذا كان [illegible] والحد المنع ومنه قيل للبواب حداد وفي اصطلاح اهل الميزان
هو المعرف للشيء المشتمل لذاتياته وكذا قيل التعريف بالفصل القريب حد وبالخاصة رسم وان اشتمل كل منهما على الجنس القريب تام
والا فناقص وعند غيرهم هو المعرف للشيء مطلقا وان اشتمل على خاصة وقال الشيخ [illegible] ذلك [illegible]
بمعنى حدا وما ليس كذلك ليس تعريفا ولا يخفى ان الظاهر من العبارة ان يكون الضمير [illegible] ان يكون ذلك الشيء حدا
وليس كذلك فالمراد ان ذلك المعنى [illegible] منقوض ببعض التعزيرات
كالتعزير في تزويج الذمية على المسلمة [illegible] شهر رمضان وفي اتيان البهائم ونحوها مما يكون العقوبة
فيه مقدرة مع انه ليس من افراد المحدود وروى في باب ما يجب فيه التعزير [illegible] من الكافي عن منصور بن حازم عن ابي عبد الله
قال سالته عن رجل تزوج ذمية على مسلمة [illegible] قال يفرق بينهما قال قلت فعليه ادب قال نعم اثنا عشر سوطا ونصف ثمن
حد الزاني وفي الباب عن محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر عن الرجل ياتي المرأة وهي حائض قال يجب عليه في استقبال الحيض دينار
وفي استدباره نصف دينار قال قلت جعلت فداك يجب عليه شيء من الحد قال نعم خمسة وعشرون سوطا ربع حد الزاني وفي الباب
ايضا عن اسماعيل بن الفضل الهاشمي قال سالت ابا الحسن عن رجل اتى اهله وهي حائض قال يستغفر الله ولا يعود قلت فعليه ادب
قال نعم خمسة وعشرون سوطا ربع حد الزاني وفي الباب عن مفضل بن عمر عن ابي عبد الله في رجل اتى امرأته وهو صائم وهي صائمة قال ان
كان استكرهها فعليه كفارتان وان كانت طاوعته فعليه كفارة وعليها كفارة وان كان اكرهها فعليه ضرب خمسين سوطا نصف
الحد وان كانت طاوعته ضرب خمسة وعشرين سوطا وضربت خمسة وعشرين سوطا وفي باب الحد على من اتى البهيمة عن عبد الله
بن سنان عن ابي عبد الله وعن الحسين بن خالد عن ابي ابراهيم وعن الحسين بن خالد عن ابي الحسن الرضا في الرجل ياتي البهيمة
فقالوا جميعا ان كانت البهيمة للفاعل ذبحت فاذا ماتت احرقت بالنار ولم ينتفع بها وضرب هو خمسة وعشرين سوطا ربع حد
الزاني وان لم تكن البهيمة له قومت واخذ ثمنها منه ودفع الى صاحبها وذبحت واحرقت بالنار ولم ينتفع بها وسنده في غاية
الصحة وكذا ينتقض طرده بالقصاص سواء كان في الطرف او في النفس لوضوح انه يصدق على قطع يد القاطع انه عقوبة مقدرة

لها



لابد منه خاصة وهكذا الحال في قصاص النفس [illegible] انه عقوبة مقدرة للزاني واللوطي والقاذف والسارق والشارب
والمحارب والساحر والمرتد وهكذا ليس من ذلك واما ما ذكره شيخنا الشهيد الثاني في مقام التعريف في المسالك حيث قال وهو
لغة المنع الى ان قال وشرعا عقوبة خاصة تتعلق بايلام البدن بواسطة تلبس المكلف بمعصية خاصة عين الشارع كميتها في جميع
افراده والتعزير لغة التاديب وشرعا عقوبة او اهانة لا تقدير لها باصل الشرع غالبا ففيه ما لا يخفى لان التحديد انما هو للتمييز
وما ذكره انما يناسب جعله بعد حصول معرفة المحدود من غير طريق التعريف كما لا يخفى على المتامل وقال الفاضل الاسترابادي في آيات
الاحكام [illegible] على اي حال فلا اهم للاشتغال بما هو اهم من ذلك
فنقول اختلف الاصحاب قدس الله ارواحهم في انه هل يسوغ اقامة الحدود والتعزيرات في هذه الاعصار للفقهاء
ام لا فقيل بالجواز لكل احد لكن على ولده واهله [illegible] من الظالمين وبالمنع في غير ذلك مطلقا
وللفقيه الجامع لشرائط الفتوى وهو الظاهر من شيخ الطائفة في النهاية قال اما اقامة الحدود فليس يجوز لاحد اقامتها الا لسلطان
الزمان المنصوب من قبل الله او من نصبه الامام لاقامتها ولا يجوز لاحد سواهما اقامتها على حال وقد رخص في حال قصور ايدي
ائمة الحق وتغلب الظالمين ان يقيم الانسان الحد على ولده واهله ومماليكه اذا لم يخف في ذلك ضررا من الظالمين وامن من بوائقهم
فمتى لم يأمن ذلك لم يجز له التعرض لذلك على حال ومن استخلفه سلطان ظالم على قوم وجعل اليه اقامة الحدود جاز له ان يقيمها
عليهم على الكمال ويعتقد انه انما يفعل ذلك باذن سلطان الحق لا باذن سلطان الجور ويجب على المؤمنين معونته وتمكينه
من ذلك ما لم يتعد الحق في ذلك وما هو مشروع في شريعة الاسلام فان تعدى [illegible] لم يجز له القيام به
ولا لاحد معاونته على ذلك اللهم الا ان يخاف في ذلك على نفسه فانه يجوز له حينئذ ان يفعل ذلك في حال التقية ما لم يبلغ قتل
النفوس واما قتل النفوس فلا يجوز فيه التقية على حال فاما الحكم بين الناس والقضاء بين المختلفين فلا يجوز ايضا الا لمن اذن
له سلطان الحق في ذلك وقد فوض ذلك الى فقهاء شيعتهم في حال لا يتمكنون فيه من توليته بنفوسهم فمن تمكن من انفاذ حكم
او اصلاح بين الناس او فصل بين المختلفين فليفعل ذلك وله بذلك الاجر والثواب ومنهم من منع [illegible]
التقية كابن ادريس في السرائر بعد ان حكى الكلام المذكور [illegible] قال محمد بن ادريس
مصنف هذا الكتاب والاقوى عندي انه لا يجوز له ان يقيم الحدود الا [illegible] من الاهل والقرابات
قد ورد في العهد من الاخبار واستفاض والنقل بين الخاص والعام وقد روي ان من استخلفه سلطان ظالم على قوم وجعل
اليه اقامة الحدود جاز له ان يقيمها عليهم على الكمال ويعتقد انه انما يفعل ذلك باذن سلطان الحق لا باذن سلطان الجور
ويجب على المؤمنين معونته وتمكينه من ذلك ما لم يتعد الحق في ذلك وما هو مشروع في شريعة الاسلام الى ان قال
محمد بن ادريس مصنف هذا الكتاب والرواية اوردها شيخنا ابو جعفر في نهايته وقد اعتذرنا فيما يورده في هذا الكتاب
اعني النهاية في مواضع وقلنا انه يورده ايرادا من طريق الخبر لا اعتقادا من جهة الفتيا والنظر لان الاجماع حاصل منعقد
من اصحابنا ومن المسلمين جميعا انه لا يجوز اقامة الحدود ولا المخاطب بها الا الائمة والحكام القائمون باذنهم في ذلك
فاما غيرهم فلا يجوز له التعرض بها على حال ولا يرجع عن هذا الاجماع باخبار الاحاد بل باجماع مثله او كتاب الله او سنة متواترة
مقطوع بها فاما [illegible] الانسان على نفسه من [illegible] فانه يجوز له ان يفعل في حال التقية ما لم يبلغ قتل النفوس فلا يجوز
فيه التقية عند اصحابنا بلا خلاف بينهم واما الحكم بين الناس والقضاء بين المختلفين فلا يجوز ايضا الا لمن اذن له سلطان
الحق في ذلك وقد فوضوا ذلك الى فقهاء شيعتهم المأمونين المحصلين الباحثين عن ماخذ الشريعة الديانين المحقين في
حال لا يتمكنون فيه من توليته بنفوسهم فمن تمكن من انفاذ حكم [illegible] او اصلاح بين الناس او فصل بين المختلفين
فليفعل ذلك وله به الاجر والثواب ما لم يخف في ذلك على نفسه ولا على احد من اهل الايمان [illegible] فان خاف شيئا

من ذلك على لم يجز للمريض ان على حاله فان شيخنا الراوندي في نظر القرآن يقتضي قوله تعالى الزانية والزاني فاجلدوا
كل واحد منهما مائة جلدة فان هذا الخطاب وان كان متوجها الى الجماعة فالمراد به الائمة بلا خلاف لان اقامة الحد ليس لاحد
الا للامام او لمن نصبه الامام وقال شيخنا الطبرسي في مجمع البيان في تفسير الاية فاجلدوا كل خطاب للائمة او من كان منصوبا
للامر من جهتهم لانه ليس لاحد ان يقيم الحدود الا الائمة وولاتهم بلا خلاف ومنهم من جوز اقامتها على جميع الناس لكن الفقيه
الجامع لشرائط الفتوى لشرائط الامكان وفي الاكثر في المقنعة اما اقامة الحدود فهو الى سلطان الاسلام المنصوب من قبل الله
تعالى وهم الائمة الهداة من آل محمد عليهم السلام او من نصبوه لذلك من الامراء والحكام وقد فوضوا النظر فيه الى فقهاء شيعتهم مع الامكان
فمن تمكن من اقامتها على ولده وعبده ولم يخف من سلطان الجور اضرارا به على ذلك فليقمها ومن خاف من الظالمين اعتراضا
عليه في اقامتها او خاف ضررا بذلك على نفسه او على الدين فقد سقط عنه فرضها وكذلك ان استطاع اقامة الحدود على من يليه
من قومه وامن بوائق الظالمين فقد لزمه اقامة الحدود عليهم فليقطع سارقهم ويجلد زانيهم ويقتل قاتلهم وهذا فرض
متعين على من نصبه المتغلب لذلك على ظاهر خلافته له او الامارة من قبله على قوم من رعيته فليقم اقامة الحدود وتنفيذ الاحكام
والامر بالمعروف والنهي عن المنكر وجهاد الكفار ومن يستحق ذلك من الفجار ويجب على اخوانه من المؤمنين معونته على ذلك
اذا استعان بهم ما لم يتجاوز حدا من حدود الايمان او يكون مطيعا في معصية الله تعالى من نصبه من سلطان الضلال فان كان على
وفاق للظالمين في شيء يخالف الله تعالى به لم يجز لاحد من المؤمنين معونته فيه وجاز لهم معونته بما يكون به مطيعا لله تعالى من اقامة
حد وانفاذ حكم على حسب ما تقتضيه الشريعة دون ما خالفها من احكام اهل الضلال وفي المراسم اما القتل والجراح في الانكار
فالى السلطان او من يأمره السلطان فان تعذر الامر لمانع فقد فوضوا عليهم السلام الى الفقهاء اقامة الحدود والاحكام بين الناس بعد
ان لا يتعدوا واجبا ولا يتجاوزوا حدا وامروا عامة الشيعة بمعاونة الفقهاء على ذلك ما استقاموا على الطريقة ولم يحيدوا فان
اضطرتهم تقية الى اجابة اهل الباطل [illegible] خاصة فلا تنفيذها وقد روي ان للانسان ان يقيم على ولده وعبده الحدود اذا
كان فقيها ولم يخف من ذلك على نفسه والاول اثبت قوله والاول اثبت لان من جهة التخصيص والاطلاق فاما الاول
فلان الرواية المذكورة كما اقتضت اختصاص الجواز في الولد والعبد [illegible] اشار اليه بقوله والاول اثبت
جواز اقامة الحدود [illegible] الاطلاق [illegible] من هذا التخصيص واما الثاني فلان مقتضى اطلاق الرواية جواز اقامة الحد
على الولد والعبد [illegible] في حال حضور الامام عليه السلام ولم يكن [illegible]
فالى السلطان او من يأمره السلطان [illegible] ثم قال ومن تولى من قبل ظالم وكان قصده اقامة الحق واضطر الى التولية
فليستشهد تنفيذ الحق ما استطاع وليقض حق الاخوان [illegible] الاحكام الشرعية [illegible]
[illegible] دون من [illegible] لذلك [illegible] الاسباب
لم يجز [illegible] ولا التحاكم اليه ولا التوصل بحكمه الى الحق ولا تقليد الحكم مع الاختيار ولا لمن لا يتكامل
شروط النيابة عن الامام في الحكم من شيعته [illegible] هذه الشروط [illegible] في تقلد الحكم وان كان
[illegible] ظالما متغلبا [illegible] هذه الولاية [illegible]
[illegible] كان في الظاهر من قبل المتغلب [illegible] الاذن [illegible]
لمن كان [illegible] من [illegible] النظر بين الناس [illegible] الحقيقة [illegible]
ولاة الامر [illegible] في الدين [illegible] من انفسهم [illegible] عليهم
لا يحل لهم الرغبة عنه ولا الخروج عن حكمه [illegible] يجب في متولي القضاء ان يكون عالما بالحق في الحكم المردود اليه
بدليل اجماع الطائفة [illegible] ولا يجوز [illegible] فالحاكم [illegible] في الحكم عن [illegible]

والحكم

الفقه



ونائب عن رسول الله ولا شبهة في قبح ذلك من دون العلم واحتج قوله تعالى ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون ومن حكم
بالتقليد لم يقطع على الحكم بما انزل الله ويجب على المخالف بما رووه في خبر تعليم القضاء وفي رجل قضى بين الناس على جهل فهو في النار
ومن قضى بالاجتهاد قضى على جهل فيجب ان يكون عدلا بالخلاف الاجماع [illegible] ويجب ان يكون كامل العقل من الراي
حليما ورعا وقويا على القيام بما فوض اليه ويجوز للحاكم ان يحكم بعلمه في جميع الاشياء من الاموال والحدود والقصاص [illegible]
[illegible] ويجوز للسيد ان يقيم الحد على ما ملكت يمينه بغير اذن الامام [illegible]
كان الامام او [illegible] فقال قوم ليس له ذلك ومن قال ذلك منهم من قال [illegible]
قال [illegible] واما الحد [illegible] عند الحنفية [illegible] ان النبي صلى الله عليه وآله قال اقيموا الحدود على ما ملكت ايمانكم وهذا
عام واما القطع بالسرقة فلا [illegible] ذلك [illegible] الاخبار [illegible] فاما القتل بالردة فلا [illegible]
منهم من قال ليس له ذلك [illegible] عندنا ومن [illegible] الامام [illegible] والامام
[illegible] ومنهم من قال ليس له ان يسمع البينة لان [illegible] ذلك من فروض الائمة
[illegible] ان يسمع البينة [illegible] الامام [illegible]
[illegible] فاذا [illegible] وكانت الاقامة الى السيد [illegible]
[illegible] ان الحاكم ان يحكم بعلمه [illegible] ان الحاكم ان يحكم بعلمه [illegible] اصحابنا من قال
[illegible] الحاكم ان يحكم بعلمه في جميع الاحكام من الاموال والحدود والقصاص [illegible]
كان من حقوق الله او حقوق الآدميين [illegible] سواء [illegible]
[illegible] دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم
[illegible] من المسلمين وجب عليه الحد الا انه لا يقام عليه الحد في ارض العدو
[illegible] وقال الشافعي يجب الحد [illegible] كان هناك امام او لم يكن وقال ابو حنيفة ان كان
امام وجب وان لم يكن [illegible] دليلنا على وجوب الحد قوله تعالى الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما
مائة جلدة ولم يفصل [illegible] والسارق والسارقة فاقطعوا [illegible] لاجماع الفرقة [illegible] في الجامع [illegible] الامر بالمعروف
ويجبان باليد واللسان والقلب [illegible] فان لم ينجع [illegible] القتل والجراح [illegible]
[illegible] اذا بلغ الى القتل والجراح لم يجب الا باذن الامام [illegible] الحدود
امام الاصل وخليفته او من باذنه [illegible] ان السيد يقيم الحد على ما ملكت يمينه [illegible] وللامام ان يحكم
بعلمه في حقوق الله كالزنا [illegible] احد في حقوق الناس كالدين [illegible] خليفته
[illegible] لا يحكم خليفته بعلمه في حقوق الله ويحكم به في حقوق الناس [illegible] النهي عن المنكر [illegible] الجراح او
القتل هل يجب قيل نعم وقيل لا الا باذن الامام وهو الاشبه ولا يجوز لاحد اقامة الحدود الا للامام مع وجوده او من نصبه
لاقامتها ومع عدمه يجوز [illegible] اقامة الحد على مملوكه [illegible] ولده [illegible]
[illegible] على اقامة الحدود [illegible] باذن امام الحق [illegible]
[illegible] السلطان الى اقامة الحدود [illegible] للفقهاء
العارفين اقامة الحدود في حال غيبة الامام كالحكم بين الناس مع الامن من ضرر سلطان الوقت ويجب على الناس
مساعدتهم على ذلك ولا يجوز ان يتعرض لاقامة الحدود ولا الحكم بين الناس الا عارف بالاحكام مطلع على مآخذها
عارف بكيفية ايقاعها على الوجوه الشرعية [illegible] اما لو افتقر الى الجرح او القتل لم يجز الا باذن

الامام وكذا الحدود لا يقيمها الا الامام او من نصبه وقيل يقيم الرجل الحد على زوجته وولده ومملوكه وكذا قيل يقيم الفقهاء الحدود في زمان
الغيبة اذا امنوا ويجب على الناس مساعدتهم [illegible] واما البحث في اقامتها فقال الشيخان وسلار [illegible]
الى الفقهاء [illegible] لا يجوز اقامة الحدود الا للامام او من نصبه الامام لاقامتها ولا يجوز لاحد سواهما اقامتها على حال وقد
رخص في حال غيبة الامام ان يقيم الانسان الحد على مملوكه اذا لم يخف ضررا على نفسه وماله وغيره من المؤمنين [illegible]
قال الشيخ وقد رخص في حال الغيبة اقامة الحد على ولده وزوجته اذا امن الضرر ومنع ابن ادريس ذلك في الولد والزوجة وسلم
في العبد وقد روى حفص بن غياث انه سأل الصادق عليه السلام من يقيم الحدود السلطان او القاضي فقال اقامة الحدود الى من اليه الحكم وهل
يجوز للفقهاء اقامة الحدود في حال الغيبة جزم به الشيخان [illegible] لما ثبت ان للفقهاء الحكم بين الناس فكان اليهم اقامة
الحدود [illegible] من الفساد [illegible] ان من استخلفه سلطان ظالم على قوم وجعل اليه اقامة الحدود جاز له ان يقيمها
عليهم على الكمال ويعتقد انه انما يفعل ذلك باذن سلطان الحق لا باذن سلطان الجور ويجب على المؤمنين معونته وتمكينه من ذلك
ما لم يتعد الحق في ذلك وما هو مشروع في شريعة الاسلام فان تعدى ما جعل اليه الحق لم يجز له القيام به ولا لاحد معاونته
على ذلك ومنع ابن ادريس ذلك ثم لو خاف انسان على نفسه من ترك اقامتها جاز له فعل ذلك للتقية ما لم يبلغ قتل النفوس فان
بلغ الحال ذلك لم يجز فعله ولا تقية فيها [illegible] لا يجوز لاحد اقامة الحدود الا للامام او من نصبه الامام لاقامتها ولا يجوز لاحد
سواهما اقامتها على حال وقد رخص في حال غيبة الامام ان يقيم الانسان الحد على مملوكه [illegible] وقد رخص في حال الغيبة
اقامة الحد على ولده وزوجته اذا امن الضرر ومنع ابن ادريس ذلك [illegible] الفقهاء اقامة الحدود في حال الغيبة جزم
به الشيخان [illegible] الرواية [illegible] يجوز للفقهاء العارفين
اقامة الحدود في حال غيبة الامام كما لهم الحكم بين الناس مع الامن من الضرر [illegible] لا يجوز لاحد اقامة
الحدود غير الامام او من نصبه الامام لاقامتها وقد رخص في حال غيبة الامام ان يقيم الانسان الحد على مملوكه اذا لم يخف ضررا على
نفسه وماله ولا على احد من المؤمنين قال الشيخ وقد رخص ايضا في حال الغيبة اقامة الحد على الولد والزوجة مع الامن ومنعه
ابن ادريس [illegible] يجوز للفقهاء اقامة الحدود في حال الغيبة جزم به الشيخان [illegible] ويجب على الناس مساعدتهم على
ذلك وفي القواعد [illegible] اقامة الحدود [illegible] للامام خاصة او من ياذن له ولفقهاء الشيعة في حال الغيبة ذلك [illegible]
الغيبة اقامة الحد على مملوكه [illegible] الاشياء [illegible]
[illegible] سلطان الحق [illegible] السلطان [illegible]
حد [illegible] الارشاد [illegible] المنكر [illegible] الجرح او القتل [illegible] الامام الحدود [illegible]
ويجوز اقامتها على المملوك وقيل على الولد والزوجة [illegible] الاحكام [illegible]
[illegible] الحكم بين الناس [illegible] ويجب على الناس مساعدته على ذلك [illegible]
[illegible] الامام [illegible]
الى الجراح [illegible] الامام [illegible] ويجوز للرجل اقامة الحد على عبده [illegible]
والفقهاء [illegible] حال الغيبة مع الامن ويجب على الناس مساعدتهم [illegible] الامر بالمعروف والنهي عن المنكر
[illegible] الامام [illegible] الولد
[illegible] الحدود [illegible]
[illegible] ويجوز للفقهاء [illegible] الحكم والفتوى ويجب
مساعدتهم [illegible] الامام [illegible]

الجزائرى



انها لا مع الى الجرح والقتل فاما القطع فالاقرب [illegible] الى انه من الحدود والاقرب عندي
جواز ذلك للفقهاء [illegible] ابن ادريس ادعى الاجماع [illegible] الشيخ [illegible] الامام
[illegible] الامر بالمعروف والحدود والتعزيرات الى
الامام ونائبه [illegible] حال الغيبة [illegible] في القضاء [illegible]
[illegible] الاحكام [illegible]
[illegible] الحكم [illegible]
[illegible] عند الحاكم [illegible]
[illegible] الزوج والسيد والاب [illegible] الحد والرجم [illegible]
[illegible] والاب [illegible] الزوجة [illegible]
[illegible] المكاتب [illegible]
[illegible] الاستيفاء ولا يجوز لاحدهما [illegible] الامام [illegible]
ان كان مجتهدا [illegible] للفقهاء حال الغيبة اقامة الحدود مع الامن والحكم بين الناس مع اتصافهم
[illegible] الاحكام والدليل [illegible] الاصول [illegible]
[illegible] الزوج [illegible] السيد [illegible] المملوك [illegible] للفقهاء [illegible] الحدود
[illegible]
[illegible] الحكم [illegible]
[illegible] باقامة الحدود [illegible]
[illegible]
[illegible] على الارشاد [illegible]
[illegible]
[illegible] الفقهاء [illegible]
الحد [illegible] الامام [illegible] الاصحاب [illegible]
[illegible] الحكم [illegible]
[illegible] السيد والزوج والوالد على المملوك والزوجة والولد
الحكم [illegible] الاصحاب [illegible] الارشاد [illegible] الشيخ [illegible]
[illegible] الجواز [illegible]
قبل [illegible] الفقهاء الحدود [illegible] ابن ادريس [illegible]
[illegible] الحدود [illegible]
[illegible]
في [illegible] الحديث [illegible]
[illegible]
[illegible] بني اسرائيل [illegible] الحدود [illegible]

حضور الامام و غيبته ... عامة الى ... الى جميع المكلفين و على المقلدين ...

والكفاية ... الامام و المذهب الرابع ... القولين من دون ترجيح لاحدهما على الآخر ...

... من الشرائع ... الفقهاء ... ان اقامة الحدود حال غيبة الامام ...

الشيخ و ابن الجنيد و سلار و اختاره العلامة و منع ابن ادريس من اقامة الحد في حال الغيبة ...

... اقامة الحدود على العموم ... و اختاره العلامة لما تقدم ...

... ابن ادريس ... الامام الاصلي ...

[illegible]

في تفسير قوله ... الخطاب بأحكام الشرع من النبي صلى الله عليه ... اقامة الحد على كل امرأة

زنت ...

وكذا الامر بالمعروف والنهي عن المنكر ...

كذا اقامة الحدود والتعزيرات و سائر السياسات الدينية ... الفقهاء ...

[illegible]



كتاب الحدود

فارجو منه اصفه احيا ابك ام ابيعه فاضعف بثمنه حتى ان الفوت في بعض الزمان افضل [illegible] الصلاة افضل فاذا كان الناس
حسنة حالهم فالفوت افضل واذا كان [illegible] حالهم فالصدقة افضل الحديث [illegible] في باب صفات النبي
فاطمة والائمة من ابان عن [illegible] لو [illegible] ذلك [illegible] ابا جعفر [illegible] سنين [illegible] فاحبث
عليهم فاخرجت عشرين [illegible] العلم في الاخبار [illegible] المملوك [illegible] ان المراد من الكلام في الحديث [illegible]
خبر هو هذا [illegible] لا يجوز [illegible] في المطلوب ومنها
[illegible] ما يجب على المالك [illegible] من الحدود [illegible] باب [illegible] عن ابن محبوب عن
بكر عن مثنى عن مصعب قال قلت لابي عبد الله [illegible] السلطان
[illegible] هكذا روى ابن محبوب عن عبد الله بن بكير عن مثنى بن مصعب قال قلت لابي عبد الله [illegible] زنت جارية لي [illegible]
[illegible] السلطان [illegible] باسناده عن مثنى بن مصعب [illegible]
[illegible] رواه في كتاب الحدود [illegible] الصحيح عن عبد الله [illegible] مصعب [illegible] هكذا قال قلت لابي
عبد الله جارية لي زنت [illegible]
[illegible] باسناده عن مثنى بن مصعب [illegible] ومنها [illegible]

[illegible]

ان غاية ما يستفاد منه النهي عن الضرب بها الاجمعي بما لكه وابن ذلك من المعارضة للنصوص السالفة الدالة على جواز اقامة الحدود والضرب

في معصية الله سبحانه على [illegible] الاغماض عنه بناء على ان [illegible] ذلك [illegible] المعارضة النصوص

السالفة لاكثريتها عددا واصحيتها سندا [illegible]

[illegible]

والحاصل استفاضة الاخبار بالشذوذ الاول اختصاص الحكم بالرجل كان مقتضى الجواب الثالث ثبوت الحكم في حق النساء ايضا وهو المصرح به في كلام
شيخ الطائفة في موضع قال ان كان السيد لم يثبت له فيها ذلك وهو الاصح عندي في [illegible] ذلك كالقياس والمكاتب
فمن قال لها ذلك الا ان [illegible] ذلك عنهم من قال يجب به الامام وقال بعضهم يجب عليها الحد [illegible] كما لم
[illegible] او ان المراد من القوم [illegible] المخالفون [illegible] عليه المخالف من علمائنا والشهيد [illegible] الرجوع
الى المستند [illegible] النصوص التي مر [illegible] في المسئلة التي اوردناها [illegible] من طرقنا [illegible]
وهي موثقة اسحق بن عمار ومعتبرة عنبسة بن مصعب ومقبولة طلحة بن زيد وواحدة منها دفع السؤال من حكم [illegible] الرجال
ومع ضعفها [illegible] المذكورة فلا يمكن التمسك [illegible] مع النصوص الا [illegible] اثبات [illegible] ما يمكن التمسك في اثبات [illegible]
[illegible] ابي بصير المذكورة [illegible] بينهما من ضرب [illegible] الحدود من [illegible] على [illegible] لو صح ان [illegible]
[illegible] ويؤيد الشمول ثبوت الحكم المنطوق [illegible] في حق النساء [illegible] ان [illegible] من [illegible] يكون
بالنسبة الى العبد [illegible] الرجال [illegible] في حق النساء [illegible] الاصالة الى المفهوم [illegible] ولا [illegible]
الادلة المذكورة [illegible] ان غاية [illegible] استفادة [illegible] الحد [illegible] المملوك [illegible] ثم [illegible] النساء [illegible]
كما لا يخفى [illegible] بينهما [illegible] الجواز [illegible] كما لا يخفى لكن [illegible] ان [illegible] اثبات هذا الحكم [illegible]
في غاية الاشكال [illegible] مما سلف من ان غاية ما يستفاد من المفهوم في الصحيحة المذكورة [illegible]
الحد [illegible] لا يكون [illegible] ولا يلزم منه الجواز [illegible] اقامة الحدود الى
من الحكم لو صح ان المراد انما هو [illegible] المرأة [illegible] **والمطلب الثالث** فان اقامة الحدود
[illegible] على المملوك هل يختص بما اذا شاهد الموجب [illegible] او [illegible] بل يثبت في صورة اقامة البينة عنده عليه
وذهب [illegible] الى الثاني [illegible] السيد الحد على مملوكه بالعلم [illegible] بالبينة [illegible] الثاني [illegible] الاصل [illegible]
[illegible] البينة [illegible] واجماع الفرقة واخبارهم [illegible] ما ورد بان اقامة الحد على المماليك
[illegible] بكل وجه [illegible] ذلك [illegible] السيد اقامة الحد عليهم اجراه مجرى الحاكم [illegible] الامام [illegible] الحاكم [illegible] الامام
[illegible] اقامة الحد [illegible] ومنهم من قال [illegible] البينة [illegible] بالجرح والتعديل
[illegible] من [illegible] والاول اصح [illegible] شيخنا الشهيد [illegible] السيد [illegible] اقامة الحد على مملوكه بالبينة [illegible]
[illegible] ويجوز للمولى اقامة الحد على [illegible] اذا شاهد [illegible] بينة [illegible] الحاكم [illegible] ما [illegible]
شيخنا الشهيد الثاني في ذلك قال وشرط العلم بها [illegible] الحد [illegible] الموجب [illegible] الكامل [illegible]
[illegible] بالبينة [illegible] على الحاكم الشرعي **تحقيق** المقام [illegible] لا ينبغي الريب [illegible] في صورة الثالث [illegible]
[illegible] صورة الاقرار ان [illegible] اقرار المملوك [illegible] اقرار [illegible] الاقرار [illegible]
[illegible] لا يقبل اقرار المملوك بمال ولا حد ولا جناية [illegible] قصاصا [illegible] ولا بد من كون المقر
[illegible] التصرف فلا يقبل اقرار الصبي والمجنون والعبد بمال ولا حد ولا جناية [illegible] قصاصا او [illegible]
[illegible] البلوغ والعقل والقصد والحرية الى ان قال واما العبد فلا يقبل اقراره بما يتعلق [illegible] من نفس او مال [illegible]
[illegible] بعد العتق [illegible] النصوص السالفة على ان للمولى [illegible]
الحد على مملوكه عند اثبات موجبه [illegible] العبد [illegible] اربع [illegible] اثبات موجبه
[illegible] هذا المملوك [illegible] موجب الحد [illegible] الحد [illegible] اما الصغرى [illegible] على [illegible]
[illegible] اقرار المملوك [illegible] الحد [illegible] علم المولى [illegible] الكبرى [illegible] السالفة [illegible] المولى [illegible]

عند اقرار المملوك [illegible] موجب الحد على المالك [illegible] لم يجز له اقامة الحد بما ذكرناه في مباحث الاقرار [illegible] **والحاصل** ان كلامهم
في المقام [illegible] في مباحث الاقرار والحدود [illegible] الاقرار [illegible] وقد جمعت كلام المحقق
في مباحث الاقرار من [illegible] في مباحث الحدود [illegible] الزنا [illegible] الاقرار او البينة اما الاقرار فيشترط فيه بلوغ المقر و
كمال العقل والاختيار والحرية [illegible] الاقرار اربع مرات [illegible] بالكناية [illegible]
المقر البلوغ وكمال العقل والحرية والاختيار [illegible] بين الرجال والنساء [illegible] الرجال [illegible] باللواط [illegible]
[illegible] بلوغ المقر وكمال [illegible] البلوغ وكمال العقل والاختيار والحرية **والحاصل** [illegible]
من كلامهم [illegible] ما [illegible] من عدم جواز [illegible] اقرار المملوك في اجراء الحدود [illegible] الوجه [illegible]
[illegible] المستند [illegible] على الاقرار الى [illegible] المطرح [illegible] يكون اقرار المملوك على نفسه [illegible]
[illegible] على [illegible] كما [illegible] الصحيح المروي في باب حد السرقة [illegible] الفضيل عن ابي عبد الله عليه السلام [illegible]
[illegible] على نفسه [illegible] الا الرجم [illegible] على نفسه بالسرقة [illegible] شاهدان [illegible]
من [illegible] على [illegible] كالصحيح المروي [illegible] ما يجب على من اقر على نفسه [illegible] محمد بن مسلم عن
ابي عبد الله عليه السلام [illegible] على نفسه [illegible] الرجم [illegible] على نفسه ثم جحد [illegible] المملوك [illegible] والصحيح
[illegible] الباب المذكور [illegible] ما يجب على المماليك من الحدود [illegible] حد السرقة [illegible] بن علي [illegible]
[illegible] الكتاب [illegible] ان العبد اذا اقر على نفسه عند الامام [illegible] بالسرقة [illegible] على نفسها
عند الامام بالسرقة [illegible] شيخ الطائفة في [illegible] الحد [illegible] البينة [illegible] كلامهم [illegible]
[illegible] وجوه الاول [illegible] من ان ما ذكر [illegible] السيد [illegible] انما [illegible]
[illegible] لكنه [illegible] مع استفادة العلم لا فرق بين السيد وغيره في ذلك [illegible] مع استفادة العلم للامام او
الحاكم [illegible] العلم والثاني ان ما ذكر في هذا المقام من جواز اقامة السيد الحد على مملوكه [illegible]
[illegible] على [illegible] ما [illegible] من ان المملوك لا يؤخذ باقراره لان اقراره في ملك الغير [illegible]
[illegible] الجواب [illegible] ان مقتضى قوله [illegible] اقرار العقلاء على انفسهم جائز [illegible] جواز [illegible] بامر [illegible] كان [illegible]
[illegible] ولو كان مملوكا [illegible] السيد [illegible] الى المملوك [illegible] **والحاصل** ان مقتضى [illegible] اقرار
العقلاء على انفسهم جائز [illegible] على [illegible] المملوك [illegible] الحد [illegible]
[illegible] نفسه [illegible] الحاكم [illegible] السيد [illegible] بالاجماع [illegible] على حاله [illegible]
من كتاب [illegible] لشيخنا الصدوق [illegible] عن [illegible] الحسن عن [illegible] عن احمد بن محمد بن [illegible] الحسن [illegible]
من بعض اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلام [illegible] المؤمن [illegible] على نفسه [illegible] عليه [illegible]
[illegible] مملوكا [illegible] موجب [illegible] الحد [illegible] عليه [illegible] الحديث [illegible] على نفسه من
[illegible] للسيد [illegible] الكلام في صورة اقامة البينة عند السيد [illegible]
ان المصرح في كلام شيخ الطائفة [illegible] انه يجوز له اقامة الحد وهو الصحيح [illegible] قال [illegible]
[illegible] للسيد ان يقيم الحد على ما ملكت يمينه [illegible] الامام [illegible] البينة [illegible] وسواء كان
الحد [illegible] او [illegible] الحد على المملوك ذكرا كان او انثى [illegible] كان [illegible]
[illegible] بالبينة [illegible] الاقرار [illegible] الى اذن الامام [illegible] السرقة
[illegible] ولو كان [illegible] لم يكن لاحدهما الا [illegible] على [illegible] لم يكن للمولى [illegible]

المرهونة ولا المسألة [illegible] والقول بجواز البينة والجرح والتعديل [illegible] فقال شيخنا الشهيد الثاني [illegible] في المسالك [illegible]
من وظيفة الحاكم [illegible] اما البينة فسماعها من وظيفة الحاكم والحق الاول [illegible]
على علوكه [illegible] البينة [illegible] الشرائط [illegible] والبينة التي [illegible] من وظيفة الحاكم انما هي في مقام [illegible]
هنا [illegible] حكم الحاكم [illegible] استناده الى البينة لا بد من [illegible] فلا يمكن الحكم من الحاكم [illegible]
على ان [illegible] البينة [illegible] كل بينة [illegible] اخبارها الا [illegible] دليل [illegible]
من ذلك لانتفاء الدليل [illegible] الاجماع واما الاجماع فلما عرفت من [illegible] كلام شيخ الطائفة [illegible]
فقهاء الشيعة [illegible] على المخالف [illegible] لكن الاحتياط احالة البينة على الحاكم [illegible]
[illegible] **والمقام الثاني** في جواز اقامة الحد على الزوجة [illegible] الشرائط
[illegible] **الاول** في [illegible] ان هذا القول هو [illegible] شيخ الطائفة [illegible]
[illegible]
[illegible] شيخنا الشهيد [illegible] في الروضة [illegible] اقامة الحد على [illegible]
[illegible] **الثاني** في التنبيه على الاشتباه الصادر في هذا
المقام من جماعة من الاعلام منهم [illegible] الشيخ [illegible] ان يقيم الرجل الحد على زوجته وولده
[illegible] ابن الجنيد [illegible] اقامة الحد [illegible]
للفقهاء [illegible] على العموم [illegible] الزوجة [illegible] اقامة الحد [illegible]
والزوجة [illegible] الفقهاء على العموم [illegible] الاشتباه [illegible]
[illegible] اقامة الزوج الحد على الزوجة [illegible] شيخنا المفيد في المقنعة [illegible]
السالفة والثاني [illegible] اقامة الحد [illegible]
[illegible] المحققين في الايضاح
[illegible] هذا القول [illegible]
[illegible] شيخنا [illegible] في المهذب [illegible]
[illegible] الاشتباه [illegible]
[illegible] **الثالث** في [illegible] الاستدلال
للقول بالجواز [illegible] واللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن اربعة منكم فان شهدوا
فامسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت او يجعل الله لهن سبيلا [illegible]
[illegible] الفاحشة [illegible]
[illegible] البيوت [illegible] الموت [illegible]
[illegible] قال الله [illegible]
[illegible] الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما

مائة جلدة [illegible] الاسلام [illegible] في الباب [illegible]
[illegible] المحصنين والجلد [illegible] ابي جعفر
[illegible] **فنقول** في وجه الاستدلال على اثبات المرام [illegible] الآية الشريفة [illegible] المخاطب
[illegible] فامسكوهن في البيوت [illegible] اقامة الحد على الزوجة [illegible] الاتيان بالفاحشة [illegible]
[illegible] الجلد [illegible]
[illegible] النص [illegible] **ومنها**
الصحيح [illegible] في باب الرجل [illegible] القسم بن الفضيل عن ابي الحسن
[illegible] البكر [illegible]
[illegible] وجه الاستدلال [illegible] الحد [illegible]
[illegible] الواردة في مباحث الحدود [illegible]
[illegible] السؤال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الاستدلال [illegible] اقامة الحد [illegible]
[illegible] الزوج [illegible]
[illegible] **ومنها** [illegible] الرجل
[illegible]
[illegible]
[illegible] وجه الدلالة
[illegible] الحد [illegible]
[illegible] الرجل [illegible]
[illegible] **ومنها** ما اورده شيخنا الشهيد في [illegible] الحد على زوجته [illegible]
[illegible] الآية الشريفة [illegible]
الاستدلال [illegible] المخاطب [illegible] الحكام
[illegible] الاستدلال [illegible] المخاطب [illegible] الحكام [illegible] الجواب [illegible]
[illegible] الآية الشريفة [illegible] نسائكم [illegible] الفاحشة من نسائكم [illegible]
عليكم امهاتكم [illegible] الحكام [illegible]
[illegible] المخاطب [illegible] فاستشهدوا [illegible]
[illegible] الاستدلال [illegible] الحكم [illegible]
[illegible] الخطاب [illegible] الكلام [illegible]
[illegible]
الحد [illegible] الاستدلال [illegible]

الوالد [illegible] الاولياء [illegible] فى شب [illegible] من ابعض الاولياء [illegible] خلصوا [illegible]
من ابعض الاولياء حتى [illegible] وهم فى السجن [illegible] خلصهم الديه [illegible]
الى اولياء المقتول [illegible] من قبل [illegible] صاحبهم [illegible] كان عليه
[illegible] كان [illegible] الدية [illegible] مثل هذا [illegible] الاول [illegible] الثاني [illegible]
[illegible] المثل لا اربعة الاف درهم [illegible] المحقق [illegible]
[illegible] اربعة الاف درهم [illegible] هذا كلام [illegible]
[illegible] من كتاب [illegible]
[illegible] المراة [illegible]
[illegible] الحديث [illegible]
[illegible] المذكور [illegible]
[illegible]

[illegible] فى السند [illegible] على بن ابرهيم [illegible] الحديث [illegible]
واما [illegible] المختار [illegible] فى الرجال لكن ذكره شيخ الطائفة فى الفهرست [illegible]
[illegible] كتاب [illegible] عن المختار بن بلال [illegible]
[illegible] المختار [illegible] المختار [illegible]
[illegible] الحسن [illegible] فى الفهرست [illegible] المختار بن بلال
بن المختار [illegible] الرجال [illegible] المختار [illegible]
[illegible] الرجال [illegible]
[illegible] ابرهيم [illegible] الحديث [illegible]
ثم ان المذكور [illegible] الرجال [illegible] الرواية عن محمد بن عبد الله بن جعفر
[illegible] من كتاب [illegible]
[illegible] سند الحديث [illegible] الحديث [illegible]
[illegible] الكلام [illegible]
[illegible]

[illegible]

تحقيق

[illegible]

المطلب الثاني

[illegible]

والحاصل

[illegible]

كتاب الحدود

[illegible]

المطلب الثالث

[illegible]

[illegible]

ولحاصل [illegible]

المقام الثالث

[illegible]



[illegible]

[illegible]

وحل حقوق الاموال اليسيرة والتمكين من انفسهم تعبدا وتاديبا فضيق عليهم لا جعل لهم الرخصة ولا الخروج عن حكم الحاكم ماذكره وقد
علمت انه مطابق لما ذكره شيخنا ابو الصلاح في تقريبه حيث عبارته ... والتمكين من انفسهم الحق صريح في المطلب ومنها ماذكره
في اواخر الكتاب في مقام الاستدلال بان الحاكم المنصوب على العلم بالحكم في جميع الاشياء حيث قال وانما يوجب الحد بالصحيح
من اولى الطائفتين وذوى الفضل من فقهائها فانا لا نفرق بين الحدود وغيرها من الاحكام الشرعيات فان الحاكم
من قبل الامام ان يحكم فيها بعلمه كما ان للامام ذلك مثل ما سلف في الاحكام التي هي غير الحدود لان جميع ما دل هناك هو الدليل
ههنا والفرق بينهما لا يرى من يخالف ما تضمنه الادلة وذهب بعض اصحابنا الى ان ما يوجب الحدود فان كان العالم عاد يوجب الامام
فعلم الحكم بمقتضاه وقال بان ذلك لان اقامة الحد لله تعالى فيه من فروضه ولا يتبدل للشاهد على عينه بالقول والفعل
وما ادعاه وشهادة الواحد عليه فتجب الحد وان كان ما يوجب الحد غير ... في ... الشهادة
قال احاله لا يشهد عليه بذلك مجهول ادريس صنف هذا الكتاب وما اخبرناه اولا هو الذي تقتضيه الادلة وهو اختيار السيد
المرتضى قدس الله روحه في انتصاره واختاره شيخنا ابو جعفر في خلافه وهو احوط الطرفين وما تمسك به المخالف ليس
احتجاجه ... عليه وما يستند اليه لان جميع ما قاله وارده ... في الامام ... اقامة الحدود ليس
من فروضه فبعض الخطا المحض عند جميع الامة لان الحكام جميعهم هم المخاطبون بقوله والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما وكذلك
قوله الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة الى غيرهما من الآيات انتهى وانت اذا تاملت في العبارات المذكورة حق
ان ما نسب الى ابن ادريس من عدم جواز التعويض للفقهاء ... في المقام ... الحاكم في الجواز ...
كلام العلامة ... من جميع ما ذكر ... في المسألة ولا ... في المسألة ولا ... بها ...
من ... في كلمات جماعة من الاصحاب الى ابن ادريس ... تلك الحال ... المسألة ... ظاهر
... المحقق ... في المنتهى ذكر في ... على ... الجواز حيث قال الشيخ
يجوز للفقهاء العارفين اقامة الحدود في حال غيبة الامام كما لهم الحكم بين الناس مع الامن من ضرر ... وهو ...
... في ... كثير ... الخ واما المحقق وقد ... في ... الامر بالمعروف ...
... في المسألة ... الكتاب ... الحاكم ... الحدود ...
... المحقق ... الحاكم ...
... على ... الحاكم ... في المسألة
... في المسألة عند ... العقيد ... الجامع لشرائط الفتوى ... الاختلاف ...
... وعدم ... لا ... في ...
في المسألة ... جماعة من ... الى ابن ادريس ... من ... على ...
... في ... هذا ...
اكثر ... بالجواز فنقول ان القول بان الفقيه الجامع للشرائط منصوب لاقامة الحدود ... لا ... ظاهر ...
... المعروف ... واما الكبرى ... المشايخ العظام قدس الله ... على ... الكلام
فهي ... من كتاب ... من اصول ... وكذا ... باب كراهة الارتفاع الى قضاة الجور من كتاب القضاء من
فروع ... محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن محمد بن عيسى عن صفوان بن يحيى عن داود بن الحصين عن عمر بن حنظلة واما شيخنا
الصدوق ففي باب الاتفاق على عدلين في الحكومة من ابواب القضاء والاحكام من الفقيه باسناده الى داود بن الحصين عن عمر
بن حنظلة واما شيخ الطائفة ففي باب من اليه الحكم من كتاب القضايا والاحكام من التهذيب باسناده عن محمد بن يحيى عن محمد بن

الحسن بن شمون عن محمد بن عيسى وكذا في باب الزيادات في القضايا والاحكام من التهذيب باسناده عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب
عن محمد بن عيسى عن صفوان عن داود بن الحصين عن عمر بن حنظلة قال سألت ابا عبد الله عن رجلين من اصحابنا
بينهما منازعة في دين او ميراث فتحاكما الى السلطان والى القضاة ايحل ذلك قال من تحاكم اليهم في حق او باطل فانما تحاكم الى الطاغوت
وما يحكم له فانما يأخذ سحتا وان كان حقا ثابتا له لانه اخذه بحكم الطاغوت وقد امر الله ان يكفر به قلت فكيف يصنعان قال ينظران الى من كان منكم ممن قد روى حديثنا ونظر في
حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله
وعلينا رد والراد علينا الراد على الله وهو على حد الشرك بالله قلت فان كان كل واحد اختار رجلا من اصحابنا
فرضيا ان يكونا الناظرين في حقهما واختلفا فيما حكما وكلاهما اختلفا في حديثكم قال الحكم ما حكم به اعدلهما وافقههما واصدقهما في الحديث واورعهما
ولا يلتفت الى ما يحكم به الآخر قال قلت فانهما عدلان مرضيان عند اصحابنا لا يفضل واحد منهما على صاحبه قال ينظر
الى ما كان من روايتهم عنا في ذلك الذي حكما به المجمع عليه من اصحابك فيؤخذ به من حكمنا ويترك الشاذ الذي ليس بمشهور عند اصحابك
فان المجمع عليه لا ريب فيه الحديث وصدر الحديث عين ما ذكره في الفقيه بل المذكور فيه قال قلت في رجلين اختار كل واحد منهما
رجلا فرضيا ان يكونا الناظرين في حقهما الى آخر ما ينبغي او لا افصل الكلام في سنده ثم في دلالته فنقول قد عرفت ان شيخنا
الصدوق رواه في الفقيه باسناده عن داود بن الحصين قال في المشيخة وما رويته عن داود بن الحصين فقد رويته عن ابي الحسن
ومحمد بن الحسن ... عن سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن الحكم بن مسكين عن داود بن الحصين ... لا
... الحكم بن مسكين ... في كتب الرجال ... الا ان ... النجاشي ان له كتبا ... الكلام
في ذلك فنقول لا كلام في سند الحديث في الكافي ... ثقة الاسلام رواه عن محمد بن يحيى وشيخ الطائفة
رواه باسناده عن محمد بن علي بن محبوب وطريقه اليه صحيح ... رجال السند في الكافي ... كما عرفت مما ذكرناه فالكلام في احد
السندين ... عن الكلام في الآخر ... فنقول قد عرفت انه رواه عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن محمد بن عيسى
عن صفوان بن يحيى عن داود بن الحصين عن عمر بن حنظلة اما محمد بن يحيى فهو محمد بن يحيى العطار ... في وثاقته بين علماء
الرجال واما محمد بن الحسين فهو محمد بن الحسين بن ابي الخطاب ... النجاشي ... شيخ الطائفة ... وعده شيخ الطائفة
في رجاله من اصحاب سادتنا الجواد والهادي والعسكري ... وذكر انه مات سنة اثنين وستين ومائتين واما صفوان
فهو وان كان ... باب كراهة الارتفاع الى قضاة الجور من كتاب القضاء ... في الباب المذكور
... ابن يحيى وصفوان بن مهران ... مشترك ... صفوان بن يحيى ... الا ان ابن يحيى ... من اصحاب
الاجماع ... في سند الحديث باعتبار هؤلاء الاجلة المذكورين ... محمد بن عيسى ... عن صفوان
وداود بن الحصين ... والراوي عن الامام ... عمر بن حنظلة فنقول اما محمد بن عيسى ... في
المقام مشترك بين الاشعري ... من اصحاب مولانا الرضا والجواد وبين اليقطيني ... من اصحاب مولانا الرضا
والجواد والهادي والعسكري ... لان النجاشي والعلامة ذكرا انه من اصحاب مولانا الجواد ... شيخ الطائفة في رجاله
في اصحاب مولانا الرضا والجواد والهادي والعسكري ... ومع ذلك ... فنقول
اما محمد بن عيسى الاشعري ... النجاشي والعلامة ... الا ان شيخ الحسين
... شيخنا الشهيد الثاني والعلامة ... شيخنا الشهيد الثاني ... في ...
... العلامة ... واما محمد بن عيسى بن عبيد بن يقطين فقد اختلف
مقالة العلماء في ... شيخنا الصدوق وشيخه ابن الوليد وشيخنا الطوسي ... على تضعيفه ... الصدوق ...

من شيخنا انه قال ما تفرد به محمد بن عيسى من كتب يونس وحديثه لا يعتمد عليه وقال شيخنا الطوسي في فهرست محمد بن عيسى بن عبيد
اليقطيني ضعيف استثناه ابو جعفر بن بابويه من رجال نوادر الحكمة وقال لا اروي ما يختص برواياته وقيل انه كان يذهب
مذهب الغلاة وقال في رجاله في باب من لم يرو محمد بن عيسى اليقطيني ضعيف وفي باب اصحاب مولانا الهادي محمد بن عيسى بن
عبيد اليقطيني يونسي ضعيف وفي باب اصحاب مولانا ابي محمد العسكري محمد بن عيسى بن عبيد اليقطيني بغدادي يونسي وقال في
الاستبصار في باب انه لا يجوز العقد على امة عقد عليها الاب والابن في مقام الرد على رواية ظاهرها انه نقض من
العقد على الاخوان ما هذا كلامه على ان هذا الخبر مرسل منقطع وطريقه محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس وهو ضعيف وقد
استثناه ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه من جملة الرجال الذين روى عنهم صاحب نوادر الحكمة وقال ما يختص
برواياته لا اروبه ثم قال ومن هذه صورته في الضعف لا يعترض بحديثه وقال المحقق في مباحث الاعتكاف من المعتبر ومن
المعتبر ما هذا لفظه مسألة قال كثيرا ما تحمل الاحرام واجيب بان في اسناد الى ما رواه محمد بن عيسى عن يونس الى ان قال و
محمد بن عيسى ضعيف وفي مسألة الوصي بما اوصى به بعد ان اورد الحديث الدال على جواز الوصية والقبول بعد الورود
ما هذا لفظه والجواب الطعن في السند فان سهلا ومحمد بن عيسى ضعيفان وذكر ابن بابويه عن ابن الوليد انه لا يعتمد
على حديث محمد بن عيسى عن يونس وفي مسألة جواز التوضي قبل غسل [illegible] الجواب الطعن في السند فان الراوي محمد بن
عيسى بن عبيد عن يونس واحاديث محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس يمنع العمل بها ابن بابويه عن ابن الوليد وقال
شيخنا الشهيد الثاني فقد صرح في مواضع من المسالك بضعفه منها في مباحث الاطعمة والاشربة في مسألة البهيمة الموطوءة بعد
ان اورد الرواية المشتملة على القرعة قال وعمل بمضمونها الاصحاب مع انها لا تخلو من ضعف وارسال لان راويها
محمد بن عيسى عن الرجال ومحمد بن عيسى مشترك بين الاشعري الثقة واليقطيني وهو ضعيف ومنها ما ذكره في كتاب القضاء في مسألة
لزوم اليمين على المدعي على الميت بعد اقامة البينة حيث قال مع ان طريقها محمد بن عيسى العبيدي وهو ضعيف على الاصح انتهى
ومنها ما ذكره في مسألة [illegible] حيث قال والرواية مع شذوذها ضعيفا
بجهالة يزيد في الاولى وبخطرها او تضعيف محمد بن عيسى وهو ضعيفا [illegible] انتهى [illegible]
ان محمد بن عيسى في ذلك السند كان هو اليقطيني ولم يكن محتملا لغيره فهو ضعيف وان احتمل غيره يكون مشتركا بين
الاشعري والثقة واليقطيني الضعيف وابن ذكره في حاشيته على الخلاصة العلامة بعد ان اورد الاخبار الدالة على
مدح زرارة المشتملة اسانيدها على محمد بن عيسى ما هذا لفظه نعم ظهر اشتمال جميع الاخبار القادحة في اسنادها
الى محمد بن عيسى وهو قرينة عظيمة على ميل وانحراف منه على زرارة مضافا الى ضعفه في نفسه وقال السيد جمال الدين بن طاوس
[illegible] محمد بن عيسى [illegible]
وهو ممدوح منهم المختار [illegible] بل وثاقته وعدالته منهم الفضل بن شاذان على ما حكاه
تلميذه علي بن محمد القتيبي عنه كما حكاه الكشي في رجاله حيث حكى عن علي بن محمد القتيبي انه قال كان الفضل يحب العبيدي
ويثني عليه ويمدحه ويميل اليه ويقول ليس في اقرانه مثله ومنهم الكشي قال في ترجمة محمد بن سنان روى عنه الفضل
وابوه ويونس ومحمد بن عيسى ومحمد بن الحسين بن ابي الخطاب والحسن والحسين ابنا سعيد الاهوازيان وايوب بن نوح
وغيرهم من العدول والثقات من اهل العلم انتهى والمستفاد من هذا الكلام توثيق هؤلاء الاعلام الذين منهم محمد بن
عيسى العبيدي كما لا يخفى ولعل المراد بما ذكره المحقق السيد الداماد [illegible] ومنهم ابو العباس
بن نوح [illegible] ومنهم النجاشي قال في ترجمته ابو جعفر جليل في اصحابنا ثقة عين كثير
الرواية حسن التصانيف روى عن ابي جعفر الثاني [illegible] ثم ذكر ما حكاه الكشي عن الفضل بن شاذان ثم

بحسبك هذا

بحسبك هذا الثناء من الفضل رحمه الله [illegible] فانه صحيح الطريق الى اسماعيل بن جابر والى حنان بن سدير
والى معاوية [illegible] والى علي بن مهزيار والى ياسين الضرير وقد اشتمل الطريق في جميع ذلك على محمد بن عيسى قال
ما كان فيه عن اسماعيل بن جابر فقد رويته عن محمد بن موسى المتوكل عن عبد الله بن جعفر الحميري عن محمد بن عيسى عن صفوان بن
يحيى عن اسماعيل بن جابر وقال وما كان فيه عن حنان بن سدير فقد رويته عن ابي ومحمد بن الحسن عن سعد بن عبد الله
وعبد الله بن جعفر الحميري جميعا عن محمد بن عيسى بن عبيد عن حنان [illegible] احدهما اشتمل على ابراهيم بن
والاخر اشتمل على عبد الصمد بن محمد وعبد الصمد [illegible] مصرح بالتوثيق وابراهيم بن هاشم [illegible]
الصحيح مبنيا على توثيق محمد بن عيسى وهو المطلوب وقال وما كان فيه عن داود بن الصرمي فقد رويته عن محمد بن موسى بن المتوكل
عن [illegible] عن سعد بن عبد الله وعلي بن ابراهيم بن هاشم جميعا عن محمد بن عيسى بن عبيد عن داود الصرمي وقال وما كان فيه
عن علي بن مهزيار فقد رويته عن ابي عن سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي [illegible] علي بن مهزيار وقال
وما كان فيه عن ياسين الضرير فقد رويته عن ابي ومحمد بن الحسن عن سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر عن
محمد بن عيسى عن ياسين الضرير [illegible] المنتهى [illegible] وقد اشتمل سنده على محمد بن عيسى [illegible]
ما في [illegible] قال [illegible] عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله [illegible]
الكتاب [illegible] عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله
قال سألته عن رجل [illegible]
[illegible] ومنهم المحقق [illegible] محمد بن عيسى [illegible] ومنهم
المجلسي [illegible]
اما كلام ابن الوليد [illegible]
بن عيسى من كتب يونس وحديثه لا يعتمد عليه وهذا الكلام غير صريح في تضعيف نفسه بل ولا ظاهر فيه بل الدلالة
على خلافه [illegible] لو كان المراد تضعيف نفسه [illegible]
يونس [illegible]
[illegible] ابن الوليد كان [illegible]
[illegible]
اجزت لك ان تروي عني [illegible] وكان محمد بن عيسى صغير السن [illegible]
الاجماع [illegible] هذا الباب ما ذكره النجاشي [illegible]
ويقولون من مثل ابي جعفر محمد بن عيسى [illegible] الكلام الثاني ما اورده في ترجمة محمد بن احمد بن يحيى من ان محمد بن الحسن بن
الوليد [illegible]
اصحابنا [illegible]
[illegible]
[illegible] منقطع [illegible]
[illegible]
على [illegible]
عيسى بن عبيد [illegible] ابو جعفر محمد بن الحسن بن الوليد في ذلك كله والمراد لهذا

البيّنة فلا منافاة بين استثناء رواية محمد بن احمد بن يحيى هؤلاء الاخبار عن محمد بن عيسى ولا ادري ما رابه فيه لانه كان على ظاهر العدالة والثقة فلا ينبغي ان يستثنى روايته عنه فعلى هذا يكون رابه في حقه مع ان محمد بن عيسى كان في ظاهر العدالة والثقة فلا ينبغي ان يستثنى روايته عنه فعلى هذا يكون رابه من راب من وجه او من جهة كان في الحديث المشهور وهو ما يدل على الامر بما في الخبر ثم ان بيّنة ثبوت الحال لانه كان على ظاهر العدالة والثقة يكون مؤثقا لم يوثق محمد بن عيسى الا بتوثيق الفضل بن شاذان حاله كأنه وابن نوح الذي هو من مشايخ النجاشي واستاده والنجاشي والمحقق الحلي والعلامة وابن داود وجمع من الموثقين من هؤلاء العظام لو احد كان لا يخفى فلا تعويل على كلام ابن الوليد حين اتهم ان المستثنى في الجمع قول شيخنا ابن الوليد ومثله ما ابتنى عليه ما نقله مثل هذا الذي كان بين ان التعويل على محمد بن عيسى العبيدي اشد واكثر من التعويل على محمد بن عيسى الاشعري كما لا يخفى وجهه مما يدل على مدح هذا الرجل ايضا ما مضى سابقا ما رواه شيخ الطائفة في كتاب الغيبة من باب يا اسناده عن محمد بن احمد بن يحيى عن محمد بن عيسى اليقطيني قال بعث الي ابو الحسن ابو صاحب زمانه عليه السلام رزمة ثياب وغلمانا وحجة لي وحجة لاخي موسى بن عبيد وحجة ليونس بن عبد الرحمن فامر ان يحج عنه وكانت بيننا مائة دينار اثلاثا فيما بيننا فلما اردنا ان نعبا الثياب رايت في اضعاف الثياب طينا فقلت للرسول ما هذا فقال ليس يوجه بمتاع الا جعل فيه طينا من قبر الحسين عليه السلام ثم قال الرسول قال ابو الحسن عليه السلام هو امان باذن الله وامر بالمال بامور من صلة اهل بيته وقوم محاويج لا يؤبه لهم وامر بدفع ثلاثمائة دينار الى رحيم امرأة كانت له وامرني ان اطلقها عنه وامتعها بهذا المال وامرني ان اشهد على طلاقها صفوان بن يحيى وآخر نسي محمد بن عيسى اسمه تم السند وان انتهى الى محمد بن عيسى لكن لما اشتمل على ما فيه لم يكن مضرا ثم لا يخفى انه ولا لا اعتماد على مدح هذا الرجل والاعتماد عليه حيث ان معتمد الامام عليه السلام فوض اليه ثلث مناسبة منها استنابته في الحج عنه ومنها تفويض قسمة المال بين المحاويج اليه ومنها تفويض امر طلاق زوجته اليه كل ذلك وامثالها يكشف عما لا نقص فيه المدح فضلا عن اجتماعها وأما داود بن الحصين بالحاء المهملة المضمومة والصاد المفتوحة كما في الايضاح فقال وثقه النجاشي فيه داود بن الحصين الاسدي مولاهم كوفي ثقة روى عن ابي عبد الله وابي الحسن عليهما السلام وهو زوج خالة علي بن الحسن بن فضال كان يصحب ابا العباس البقباق وأورده شيخ الطائفة في الرجال في باب اصحاب مولانا الصادق عليه السلام وباب الكاظم عليه السلام مع التجريح بالوقف فقال داود بن الحصين واقفي وذكره في الفهرست ساكتا عن فساد مذهبه وصحته قال له كتاب اخبرنا به ابن ابي جيد عن ابن الوليد عن محمد بن الحسن الصفار عن ايوب بن نوح عن العباس بن عامر عنه واورده ابن داود في باب الموثقين والاولى عندي التوقف في روايته بعد ان حكى الحكم بالوقف عن شيخ الطائفة والتوثيق عن النجاشي فالاظهر ان قول الرجال من نقل التوثيق من الخاصة ايضا فتحمل حديثه على الموثق والظاهر ان بين ان حديثه معدود من الموثقات اذ الجمع بين كلامي النجاشي والشيخ الظاهر ممكن بما علمنا على ان قولهم ثقة ظاهر في صحة العقيدة ولفظ الواقفي نص في فساد العقيدة ولا يصح الا ما من الجمع لان النص مقدم على الظاهر والمراد منها الاحتراز عن الكذب بل ان ذلك انما يجري اذا كان كل من التوثيق والتنبيه على فساد العقيدة في كلام شخص واحد واما اذا كان احدهما في كلام واحد والآخر في كلام آخر فلا يلزم الرجوع الى الترجيح لا الجمع بين الكلامين قلنا ان الفرق بين كل منها في كلام شخص واحد وبين كونهما في كلام شخصين وان كانت يما يتوهم لكنه ليس على حد اوجب التخصيص لوضوح دلالة الثقة على ارادة الموثق كون الرجل اماميا العدل في دلالة الواقفي على ارادة صاحبه فساد العقيدة لكن لفظ الواقفي نصا في ذلك فارادة صحة العقيدة في لفظ ثقة ليس في محل ارادة فساد العقيدة من لفظ الواقفي لو صح ان لفظ الواقفي لم يستعمل الا في مخالف لفظ ثقة كما ان استعماله في غير الامامي من الامور المسلمة فالعلة المبتنى من لفظ ثقة ارادة الموثق من الاجتناب عن الكذب لكونه نصا في ذلك فالمبتنى منه ارادة هذا المعنى فان بعد من يحمل عليه عند وجود المعارض كما هنا ثم هنا واما عند انتفائه فيحمل على معنى الثقة ثم على تقدير تسليم ارادة الموثق فاحتمال القسمة منه قول

ان كلام الموثق يرجع الى عدم الوجدان فلا يصلح للمعارضة من يدعى الوجدان ثم من صحيح ان غاية ما يظهر من كلام الموثق بعد جعل محل ما هو الثقة منه انه يفيد ما هو عدم الظهور فساد عقيدته وهذا يوجب الجارح يدعى ظهور فساد عقيدته عليه فكمل واما عمر بن حنظلة فذكره شيخ الطائفة في رجاله في اصحاب مولانا الصادق عليه السلام ويذكره الرجال غير الشيخ انه ذكره في اصحاب مولانا الباقر عليه السلام وفي التحرير من رجال المصنف لم يوجد الا في اصحاب مولانا الصادق عليه السلام لكن سيظهر مما ذكرنا من صحة في الدرجات روايته من مولانا الباقر عليه السلام ويظهر منه صدق مع تلك التخليص الحال وغفال الرجال لم يذكره النجاشي والعلامة وشيخ الطائفة وان ذكره لكن لم يذكر ما يقتضي جرحه ولا تعديله الا ان شيخنا الشهيد الثاني نقل في شرح الدراية وغيره من ولده المحقق الشيخ حسن انه قال من العجيب ما نقل من والدي رحمه الله قال في شرح بداية الدراية ان عمر بن حنظلة لم ينص الاصحاب عليه بجرح ولا تعديل ولكن الاقوى عندي انه ثقة ولكنه حقق توثيقه من محل آخر ولكنه حيث يظهر في بعض فوائده ما صورته عمر بن حنظلة غير مذكور بجرح ولا تعديل ولكن الاقوى عندي انه ثقة لقول الصادق عليه السلام في حديث الوقت انه لا يكذب علينا والحال ان الحديث الذي اشار اليه ضعيف الطريق فتعلقه بهذا الحكم مع ما علم من انفراده به غريب ولو لا الوقوف على الكلام الاخير لم يختلج في الخاطر ان الاعتماد في ذلك على هذه الحجة في كلام الاتحاد او ارى ان الحديث المذكور هو ما يتضمن كتاب وقت صلاة الظهر والعصر في عن علي بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن يزيد بن خليفة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ان عمر بن حنظلة اتانا عنك بوقت فقال ابو عبد الله عليه السلام اذا لا يكذب علينا قلت ذكر انك قلت ان اول صلاة افترضها الله على نبيه صلى الله عليه وآله الظهر وهو قول الله عز وجل اقم الصلاة لدلوك الشمس فاذا زالت الشمس لم يمنعك الا سبحتك ثم لا تزال في وقت الا ان يصير الظل قامة وهو آخر الوقت فاذا صار الظل قامة دخل وقت العصر فلم يزل في وقت العصر حتى يصير الظل قامتين وذلك المساء فقال صدق وروى نحوه في التهذيب في باب وقت المغرب والعشاء الآخرة بالسند المذكور عن يزيد بن خليفة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ان عمر بن حنظلة اتانا عنك بوقت فقال اذا لا يكذب علينا قلت قال وقت المغرب اذا غاب القرص الا ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان اذا جد به السير اخر المغرب ويجمع بينها وبين العشاء فقال صدق اقول ان الحكم بضعف السند المذكور اما باعتبار اشتماله على محمد بن عيسى وهو العبيدي فقد عرفت الجواب منه انه ممن لا ينبغي التأمل في وثاقته وبعض وجوه ما فصلناه او باعتبار الراوي المذكور او يزيد بن خليفة فيقال الكلام في حاله منقول ... كالكشي حدثني حمدويه بن نصير قال حدثني محمد بن اسحاق ومحمد بن مسعود قال حدثني علي بن محمد قال حدثني محمد بن احمد عن محمد بن عيسى بن عبيد عن النضر بن سويد قال دخل على ابي عبد الله عليه السلام رجل يقال له يزيد بن خليفة فقال من انت فقال من بلحارث بن كعب فقال له ابو عبد الله عليه السلام ليس من اهل بيت الا وفيهم نجيب او نجيبان وانت نجيب بلحارث بن كعب قوله ومحمد بن مسعود معطوف على حمدويه ويكون الطريق له نصر بن صباح بن الحسن هنا محمد بن عيسى وهو العبيدي عن النضر بن سويد فالطريق اليه صحيح وهو ثقة لكنه لا يكفي لتصحيح الحديث لكونه من فوقها ... ولذا الطريق ... والمستفاد منه مدح يزيد بن خليفة وانه لم يصل له حد التعديل والوثاقة ولذلك لم يصرح ... وهذا الطريق غير متصل ومع ذلك فلا يوجب التعديل ... النجاشي يزيد بن خليفة الحارثي ... عن ابي عبد الله عليه السلام كتابه يرويه جماعة منهم محمد قال حدثنا ابو الحسن بن داود قال حدثنا ابن عقدة قال حدثنا حميد بن زياد قال حدثنا عبد الله بن احمد عن علي بن الحسن عن محمد بن ابي حمزة عن يزيد بكتابه ويكون سند الكتاب ... مثل محمد بن ابي حمزة الثقة عليه ... فتأمل ... واما محمد بن ابي حمزة ... الصادق ... ان الراوي عن يزيد بن خليفة ... شيخ الطائفة في رجاله ... سيدنا الصادق والكاظم عليهما السلام ... من اصحاب مولانا الصادق عليه السلام ... محمد بن ابي حمزة ... مولانا الكاظم ... بن خليفة ... اصحاب ... وان كان الاقوى من الكشي والنجاشي ... ثم على تقدير تسليم الضعف ... في سند الحديث يونس وهو يونس بن عبد الرحمن والطريق اليه صحيح ... بالاجماع فلا يضر ضعف من تقدم عليه لكنه مبني على التخطي من محمد بن عيسى العبيدي

ثم لا يجمع بالاضافة الى ما ذكره الشهيد الثاني لاجل [illegible] في تضعيفه على ما عرفت مما حكاه عنه بعض [illegible] من الكلام في سند الحديث واما دلالته على
المدح فيقتضي حجيته وان ابيت الدلالة على العدالة نقول ان نوع الحجية في اثبات العدالة انما هي حصول الظن بصدقه في خبره
انه لا يكذب يكفي ذلك في قبول خبره كما لا يخفى ومعناه ان [illegible] مع صحيح عمر بن حنظلة وان
كان كلامه لا اصل [illegible] اذا الكذب علينا في الدلالة على المدح اقوى [illegible] الصحيح [illegible]
ليلة الجمعة عن فضالة عن ابان عن اسماعيل الجعفي عن عمر بن حنظلة قال قلت لابي عبد الله ع القنوت يوم الجمعة فقال انت رسولي اليهم
في هذا اذا صليتم في جماعة ففي الركعة الاولى واذا صليتم وحدانا ففي الركعة الثانية ومما يدل على مدحه ايضا ما رواه شيخنا الثقة
الاقدم في [illegible] في الموثق كالصحيح عن الحسن بن علي بن فضال عن داود بن ابي يزيد عن بعض اصحابنا عن عمر بن حنظلة
قال قلت لابي جعفر ع اني اظن ان لي عندك منزلة قال اجل قال قلت فان لي اليك حاجة قال وما هي قلت تعلمني الاسم الاعظم
قال وتطيقه قلت نعم قال فادخل البيت فدخل البيت فوضع ابو جعفر يده على الارض فاظلم البيت فارعدت فرائص عمر فقال ما تقول اعلمك
قلت لا قال فرفع يده فرجع البيت كما كان [illegible] ومنها ما رواه [illegible] عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن محمد
بن الحكم عن عمر بن حنظلة عن ابي عبد الله ع انه قال يا عمر لا تحملوا على شيعتنا وارفقوا بهم فان الناس لا يحتملون ما تحملون
[illegible] عمر بن حنظلة
[illegible] على صفوان بن يحيى [illegible]
[illegible] الاجماع [illegible] الحديث [illegible] الكلام في سند الحديث [illegible]
[illegible]

الحاصل [illegible]

[illegible] ما هذا [illegible] الرواية [illegible] بين الاصحاب [illegible]
[illegible] الاجماع على [illegible]
[illegible] عمر بن حنظلة [illegible]
[illegible] كتاب الاحتجاج حيث قال [illegible]
[illegible]
[illegible] الاحاديث [illegible] من جملة الاحاديث
[illegible] الاجماع [illegible]
[illegible] الاحاديث [illegible]
بالمجمع عليه [illegible] اتفاق الاصحاب [illegible]
[illegible] المخالف من الشيعة
[illegible] بالاجماع والاتفاق [illegible]
المجمع عليه [illegible] الحديث [illegible]
[illegible] ما اجمع عليه الاصحاب [illegible]
[illegible] الاجماع [illegible] الظن [illegible]
المعصوم [illegible] الصحيح المروي في باب [illegible]
[illegible] ابي عبد الله [illegible]
[illegible] المؤمنون شيئا [illegible]
بين الحق والباطل ومنها الصحيح المروي في الباب المذكور [illegible] عن منصور بن يونس عن اسحاق بن عمار عن ابي عبد الله
قال سمعته يقول ان الارض لا تخلو الا وفيها عالم كلما زاد المؤمنون شيئا ردهم وان نقصوا شيئا تممه لهم ومنها الصحيح المروي
في الباب عن اسحاق بن عمار عن ابي عبد الله [illegible] ان الارض لا تخلو [illegible] الزيادة والنقصان [illegible]
[illegible]
[illegible] فان زاد المؤمنون شيئا
[illegible]
[illegible] ومنها ما رواه في الباب
[illegible] اسحاق بن عمار [illegible] الارض لن تخلو الا وفيها عالم كلما زاد المؤمنون شيئا ردهم وان
نقصوا اكمله لهم ومنها الصحيح المروي في باب ان الائمة [illegible]
[illegible] عن ابي عبد الله [illegible] ان الارض لا تخلو الا وفيها امام كيما ان زاد المؤمنون
شيئا ردهم وان نقصوا شيئا اتمه لهم [illegible]
[illegible]
[illegible] الاجماع و
الاجماع الكاشف عن قول المعصوم [illegible]
المذكورة [illegible] المذكورة [illegible]

الثمر الاول في السند فهو الذي رواه شيخنا الصدوق في باب [illegible] الحدود عن سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث قال
سألت ابا عبد الله عليه السلام من يقيم الحدود السلطان او القاضي فقال اقامة الحدود الى من اليه الحكم ورواه شيخ الطائفة [illegible]
بعدها في باب الزيادات في القضايا والاحكام باسناده عن محمد بن الحسن الصفار عن علي بن محمد عن القسم بن محمد عن سليمان بن داود
المنقري عن حفص بن غياث قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن يقيم الحدود السلطان او القاضي فقال اقامة الحدود الى من اليه الحكم وفي
[illegible] باب من الزيادات من كتاب الحدود باسناده عن سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث قال سألت ابا عبد الله عليه السلام من
يقيم الحدود السلطان او القاضي قال اقامة الحدود الى من اليه الحكم ينبغي [illegible] الكلام في سنده [illegible] فنقول قال شيخنا الصدوق
في المشيخة وما كان فيه عن سليمان بن داود المنقري فقد رويته عن ابي رضي الله عنه عن سعد بن عبد الله عن القسم بن محمد الاصبهاني عن سليمان
بن داود المنقري المعروف بابن الشاذكوني [illegible] الصدوق [illegible] الحسين بن موسى بن بابويه القمي قال النجاشي شيخ القميين
في عصره ومتقدمهم وفقيههم وثقتهم [illegible] واجتمع مع ابي القاسم الحسين بن روح وسأله مسائل ثم كاتبه بعد ذلك على يد علي بن جعفر
بن الاسود يسأله ان يوصل له رقعة الى الصاحب عليه السلام ويسأله فيها الولد فكتب اليه قد دعونا الله لك بذلك وسترزق ولدين
ذكرين خيرين فولد له ابو جعفر وابو عبد الله من ام ولد وكان ابو عبد الله الحسين بن عبيد الله يقول سمعت ابا جعفر يقول
انا ولدت بدعوة صاحب الامر عليه السلام ويفتخر بذلك الى ان قال اخبرنا ابو الحسن العباس بن عمر بن العباس بن محمد بن عبد الملك بن
ابي مروان الكلوذاني رحمه الله قال اخذت اجازة علي بن الحسين بن بابويه لما قدم بغداد سنة ثمان وعشرين وثلاثمائة بجميع
كتبه ومات علي بن الحسين سنة تسع وعشرين وثلاثمائة وهي السنة التي تناثرت فيها النجوم وقال جماعة من اصحابنا سمعنا
اصحابنا يقولون كنا عند ابي الحسن علي بن محمد السمري رحمه الله فقال رحم الله علي بن الحسين بن بابويه فقيل له هو حي فقال انه مات في يومنا
هذا فكتب اليوم فجاء الخبر بانه مات فيه انتهى كلام النجاشي ولا يخفى عليك ان ما ذكره من تاريخ وفاة هذا الشيخ الجليل [illegible]
مخالف لما يظهر من [illegible] الجليل شيخنا الصدوق في كمال الدين [illegible] حدثنا ابو الحسن صالح [illegible] الطالقاني [illegible] في ذي القعدة
سنة تسع وعشرين وثلاثمائة قال حدثنا ابو عبد الله احمد بن ابراهيم بن مخلد قال حضرت بغداد عند المشايخ رحمهم الله فقال الشيخ ابو
الحسن علي بن محمد السمري قدس الله روحه ابتداء منه رحم الله علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي قال فكتب المشايخ تاريخ
ذلك اليوم فورد الخبر انه توفي في ذلك اليوم ومضى ابو الحسن السمري بعد ذلك في النصف من شعبان سنة ثمان وعشرين
وثلاثمائة انتهى فعلى هذا يكون وفاة علي بن الحسين اما في سنة سبع وعشرين او ثمان وعشرين وثلاثمائة لا تسع وعشرين
كما لا يخفى على المتأمل لكن التعويل على ما ذكره النجاشي لكونه اضبط مما في كمال الدين [illegible] ان التاريخ المذكور
فيما حكاه النجاشي لقدوم هذا الشيخ الجليل بغداد اي سنة ثمان وعشرين وثلاثمائة [illegible]
واجتمع مع ابي القاسم الحسين بن روح وسأله مسائل [illegible] فان قدومه بغداد كان قبل
وفاته بسنة لكن لا يخفى [illegible] ثم كاتبه بعد ذلك على يد علي بن جعفر [illegible] ان يكون
[illegible] شيخنا الصدوق [illegible] في [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] في سنة اثنتين وسبعين وثلاثمائة فيكون المدة المتخللة

بين وفاة علي بن الحسين بن موسى وبين ولادة النجاشي ثلاث واربعين سنة فلا يصح حكايته عن جماعة من اصحابه [illegible] لكن [illegible] هذا الكلام
عن [illegible] ثم [illegible] قال جماعة من اصحابنا سمعنا اصحابنا يقولون كنا عند ابي الحسن علي بن محمد السمري رحمه
[illegible] علي بن الحسين بن بابويه [illegible] فكتب اليوم فجاء الخبر [illegible]
[illegible] ما ذكره [illegible] الخلاصة [illegible] تاسع عشر شهر رمضان سنة ثمان واربعين وثلاثمائة [illegible] حكاية [illegible]
في كلامه كما لا يخفى [illegible] باسم النجاشي [illegible] واما سعد بن عبد الله [illegible]
واما القسم بن محمد الاصبهاني [illegible] القسم بن محمد القمي [illegible] كاسولا [illegible] كتاب النوادر
اخبرنا ابن نوح قال حدثنا الحسن بن حمزة قال حدثنا ابن بطة قال حدثنا البرقي عن القاسم [illegible] القمي لكن [illegible]
في كلام الصدوق الاصبهاني الموصوف في كلام النجاشي بالقمي [illegible] رجال الشيخ [illegible]
[illegible] الموصوف بالاصبهاني [illegible] كاسولا [illegible]
المعروف بكاسولا [illegible] النجاشي [illegible]
[illegible] القاسم بن محمد الاصبهاني [illegible] كتاب [illegible]
من القاسم بن محمد [illegible] النجاشي [illegible] القاسم بن محمد [illegible]
المذكور [illegible] النجاشي بالموصوف بالقمي والاصبهاني [illegible]
[illegible] القسم الاصبهاني المذكور [illegible] شيخنا الصدوق [illegible] القسم القمي المذكور في كلام النجاشي [illegible]
[illegible] النجاشي [illegible] الثاني [illegible]
[illegible] ابن داود [illegible] القسم الثاني [illegible] ابن الغضائري
[illegible]
اما كلام النجاشي [illegible] الحكم [illegible] ابن الغضائري
[illegible] ابن داود [illegible] كلام العلامة [illegible]
ذكرها [illegible] القسم الثاني [illegible] الحكم [illegible]
[illegible] سليمان بن داود [illegible]
عن سليمان بن داود المنقري [illegible] الشيخ ابي جعفر [illegible]
[illegible] سليمان بن داود المنقري [illegible] القسم الثاني [illegible]
كان الصحيح [illegible] الكتاب [illegible]
[illegible] الحديث [illegible] حفص بن غياث [illegible]
[illegible] القاسم بن محمد المذكور [illegible]
رواية حفص بن غياث القاضي [illegible]
بن غياث [illegible] شيخنا الشهيد [illegible]
[illegible]
[illegible] حفص
وهو ضعيف [illegible] حفص [illegible]
[illegible] حفص بن غياث [illegible]

امر يمكن ان يكون ذلك من جهة عدم ملاحظة منبر من رجال الحديث لان لا يكون عنده من روايته عنه من طريق غيره عندهم بالاتفاق ذلك في

لنا والهاشمي [illegible] كل من الكافي والفقيه والتهذيب والسند في الجميع مشتمل على محمد بن القسم الذي كلامنا فيه ومنها في حفص بن غياث

روضة الكافي عن علي بن ابراهيم عن ابيه وعلي بن محمد القاساني عن القسم بن محمد عن سليمان بن داود عن حفص بن غياث

لكن الانصاف مع ذلك كله ان اعتمادا عليه مشكل وقد صرح المحقق الاسترابادي في بيان حال طريق الصدوق الى تضعيفه وراويه

العلامة المجلسي في الوجيزة واما سليمان بن داود فنقول قال النجاشي سليمان بن داود المنقري ابو ايوب الشاذكوني بصري ليس

بالمتحقق بنا غير انه روى عن جماعة من اصحابنا من اصحاب جعفر بن محمد وكان ثقة له كتاب اخبرنا عدة من اصحابنا عن محمد بن

بن محمد قال حدثنا ابو القاسم علي بن حاتم بن كثير بن حوبة العسكري قال حدثنا ابو عبد الرحمن محمد بن احمد بن عمر

القسم بن محمد عنه وما ذكره من قوله ابو ايوب الشاذكوني يخالف لما سلف من شيخ الفقيه من قوله المروزي ابن الشاذكوني

ثم ان ما حكاه العلامة قدس الله روحه عن النجاشي من انه قال ليس بالمتحقق بنا انه يروي عن جماعة اصحابنا من اصحاب

ابي جعفر وكان ثقة ضبطا لما ينبغي ما عرفت من ان المذكور في اصحاب جعفر بن محمد فلذا نقل الرجال حيث قال رجال العلامة

مدرس عن النجاشي انه من اصحاب ابي جعفر وفيه انه من اصحاب جعفر بن محمد وبطابق لما في جش بلا ملاحظ

لما عرفت من ان الموجود في جش انه يروي عن جماعة من اصحابنا من اصحاب ابي جعفر بن محمد لا انه من اصحابه ومنه يظهر الحال

في الحكم به عن الخلاصة من قبل ممكن ان يكون الوجه فيما حكاه في النقد جعل ذلك من اصحابنا في كلام النجاشي خبرا الى آخره لان قوله انه

يروي عطف بيان على ان ما يذكر في ترجمة تمحض الغلو انه من اهل الغلو هنا انه مخالف لما هو حسب لما في الى ان رواية سليمان بن داود

عن حفص حيث عليهما السلام اما بواسطة او بلا واسطة عن جعفر واما له ادعى لطيفين كما ذكره شيخ الطائفة في باب كيفية الصلوة

من زيادات التهذيب باسناده الى محمد بن علي بن محبوب عن علي بن محمد عن القسم بن محمد عن سليمان بن داود عن النعمان

عبد السلام عن ابي حنيفة عن ابي عبد الله عليه السلام ولهذا عده بلا واسطة في الان وبعده عن غير ابي

الانصاف والذي يدعى ان شيخ الطائفة لم يذكره في رجاله من اصحابهم فتم ثم ان المحكي عن ابن داود ورواه القسم الثاني من

كتابه المقصود لبيان حال المجروحين والمذمومين عليهم وحكيا عن ابن الغضائري تضعيفه فتصرح فقال ابن الغضائري انه

ضعيف جدا لا يلتفت اليه يوضع كثيرا على المهمات كما صرح بضعفه المحقق الاسترابادي والعلامة المجلسي فان شيخ الفضل

في تحقيق احوال الرجال وطريق الصدوق الى داود بن سليمان المنقري ضعيف بالقاسم بن محمد الاصفهاني وسليمان ضعيف ايضا

سليمان بن داود المنقري ضعيف لكن الظاهر من شيخ الطائفة التعويل عليه قال في الفهرست سليمان بن داود المنقري له كتاب اخبرنا به ابن ابي

الجيد عن ابن الوليد عن الصفار عن علي بن محمد القاساني عن القاسم بن محمد عنه واخبرنا به جماعة عن ابي جعفر بن بابويه عن ابيه

محمد بن الحسن عن محمد بن عبد الله ويحيى ومحمد بن يحيى واحمد بن ادريس عن احمد بن محمد عن القسم بن محمد عنه واحمد هؤلاء الاجلاء

العظام على كتابه دليل على الاعتماد على مصنفه مضافا الى ان تربيا الذي عليه من النجاشي والحكم على ان حديثه ليس الا بنفسه من

الاخبار واما حفص بن غياث فقد حكم الكشي وشيخ الطائفة في الرجال وساير على ما انقله على ما في كثير من الطاوكابن ادريس

والمحقق والعلامة وشيخنا الشهيد وغيرهم من صنف بانه عامي لكن الظاهر من النجاشي عدم التسليم على هذا عدم التنبيه عليه

في ترجمته كما عن الظاهر انه ثقة الاسلام في اصول الكافي في باب فضل حامل القرآن عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن القسم بن

محمد عن سليمان بن داود المنقري عن حفص بن غياث قال سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد يقول ان الرجل يحب البقاء في الدنيا قال

ثم قال ولم قال لهذا القرآن فلهذا الامر عن احد منكم حتى يكون سنتي فتبا لهم بعض زمان من احبابنا وشيعتنا ولم يحسن

القرآن علمه فعرج لبرفع الله به درجته فان درجات الجنة على قدر آيات القرآن يقال له اقرأ وارق فيقرأ ثم يرقى قال حفص

فما رأيت احدا اشد خوفا على نفسه من موسى بن جعفر ولا ارجى الناس منه وكانت قراءته حزنا فاذا قرأ فكانه يخاطب انسانا د

كتاب الحدود

الكن منه فالدلالة لا تدل على شيء مما روى في روضة الكافي عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن القسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقري

عن حفص بن غياث عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان قدرت ان لا تعرف فافعل وما عليك ان لم يثن الناس عليك وما عليك ان تكون

مذموما عند الناس اذا كنت محمودا عند الله تبارك وتعالى ثم قال قال امير المؤمنين لا خير في الدنيا الا لاحد رجلين رجل يزداد فيها كل يوم احسانا ورجل

يتدارك منيته بالتوبة وانى له بالتوبة والله لو سجد حتى ينقطع عنقه ما قبل الله عز وجل منه عملا الا بولايتنا اهل البيت الا ومن

عرف حقنا ورجا الثواب بنا ورضي بقوته نصف مد كل يوم وما ستر به عورته وما اكن به رأسه وهم مع ذلك والله خائفون

وجلون ودوا انه حظهم من الدنيا وكذلك وصفهم الله عز وجل حيث يقول والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة ما الذي

آتوا آتوا والله بالطاعة مع المحبة والولاية وهم في ذلك خائفون ان لا يقبل منهم وليس والله خوفهم خوف شك فيما هم فيه

من اصابة الدين ولكنهم خافوا ان يكونوا مقصرين في محبتنا وطاعتنا ثم قال ان قدرت ان لا تخرج من بيتك فافعل فان عليك

في خروجك ان لا تغتاب ولا تكذب ولا تحسد ولا ترائي ولا تتصنع ولا تداهن ثم قال نعم صومعة المسلم بيته

يكف فيه بصره ولسانه ونفسه وفرجه ان من عرف نعمة الله بقلبه استوجب المزيد من الله عز وجل قبل ان يظهر شكرها

على لسانه ومن ذهب يرى ان له على الآخر فضلا فهو من المستكبرين فقلت انما يرى ان له عليه فضلا بالعافية اذا رآه مرتكبا للمعاصي فقال هيهات

هيهات فلعله ان يكون قد غفر له ما اتى وانت موقوف محاسب اما تلوت قصة سحرة موسى ثم قال كم من مغرور بما قد انعم الله عليه

وكم من مستدرج بستر الله عليه وكم من مفتون بثناء الناس عليه ثم قال اني لارجو النجاة لمن عرف حقنا من هذه الامة الا لاحد

ثلاثة صاحب سلطان جائر وصاحب هوى والفاسق المعلن ثم تلا قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ثم قال يا حفص الحب

افضل من الخوف ثم قال والله ما احب الله من احب الدنيا ووالى غيرنا ومن عرف حقنا واحبنا فقد احب الله تبارك وتعالى

فبكى رجل فقال أتبكي لو ان اهل السماوات والارض كلهم اجتمعوا يتضرعون الى الله عز وجل ان ينجيك من النار ويدخلك الجنة

لم يشفعوا فيك ثم قال يا حفص كن ذنبا ولا تكن رأسا يا حفص قال رسول الله من خاف الله كل لسانه ثم قال بينا

موسى بن عمران يعظ اصحابه اذ قام رجل فشق قميصه فاوحى الله عز وجل يا موسى قل له لا تشق قميصك ولكن اشرح لي عن قلبك

ثم قال مر موسى بن عمران برجل من اصحابه وهو ساجد فانصرف من حاجته وهو ساجد على حاله فقال له موسى لو كانت حاجتك

بيدي لقضيتها لك فاوحى الله عز وجل اليه يا موسى لو سجد حتى ينقطع عنقه ما قبلته حتى يتحول عما اكره الى ما احب ولا يخفى

ان هذين الحديثين ونحوهما شاهدان على ان حفص بن غياث في الحكم عامي كما لا يخفى ولعل الذي حكم بذلك كونه من تولى القضاء من قبل الرشيد

لكن لا يخفى ما فيه وقد ادعى شيخ الطائفة اجماع الطائفة على العمل بما يرويه وقال المحقق ان كتابه معتمد فالحديث المذكور مقبول سندا سيما

عند رواية الفقيه وموضع من سليمان بن داود فلا يضر ضعف القاسم بن محمد في الطريق لكون الحديث ماخوذا من كتاب

سليمان وذكر الطريق لاتصال السند فالحديث مقبول سندا سيما بعد اعتضاده بعمل الاصحاب وتلقيهم اياه بالقبول فلا ينبغي التامل

في سند الحديث واما دلالته فهي من قبيل القياس بالمنطق الاقتراني فنقول ان الفقيه من اهل الحكم وكل من له الحكم فله اقامة الحد

اما الصغرى فلقوله في مقبولة عمر بن حنظلة انظروا الى رجل منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف احكامنا فارضوا به حكما

فاني قد جعلته عليكم حاكما واما الكبرى فلقوله في الحديث لان اقامة الحدود الى من اليه الحكم والثالث الصحيح المروي في

الكافي والتهذيب عن الحسن بن محبوب عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن عمران بن ميثم او صالح بن ميثم عن ابيه قال اتت امرأة

مجح امير المؤمنين فقالت يا امير المؤمنين اني زنيت فطهرني طهرك الله فان عذاب الدنيا ايسر من عذاب الآخرة الذي لا ينقطع الى

ان قال اللهم انه قد ثبت لك عليها اربع شهادات وانك قد قلت لنبيك فيما اخبرته من دينك يا محمد من عطل حدا

من حدودي فقد عاندني وطلب بذلك مضادتي اللهم فاني غير معطل حدودك ولا طالب مضادتك ولا مضيع

لاحكامك بل مطيع لك ومتبع سنة نبيك ومنها ما في محاسن البرقي عن ابيه عن علي بن [illegible] الى آخر السند و

من وجب في القصاص لكن من بلاد فقول ان تعطيل الحدود مانع من عدم الاثبات بها عند وجود اسبابها الممكن من الاثبات [illegible]

[illegible]

القيامة وقيل فيه الفرق وورد في ذلك في باب ليلة القدر من كتاب الصوم عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال نزلت التورية في ست مضت
من شهر رمضان ونزل الانجيل في اثنتي عشرة ليلة مضت من شهر رمضان ونزل الزبور في ليلة ثماني عشر مضت من شهر رمضان ونزل
القرآن في ليلة القدر وفي تفسير الصافي عن الفضيل وزرارة ومحمد بن مسلم عن حمران انه سال ابا جعفر ع عن قول الله عز وجل
انا انزلناه في ليلة القدر وفي خبر آخر في الصحيح عن الفضيل وزرارة ومحمد بن مسلم مباركة قال هي ليلة القدر وهي في كل سنة
في كل سنة في شهر رمضان في العشر الاواخر فلم ينزل القرآن الا في ليلة القدر وروي في باب النوادر من كتاب فضل القرآن
مسندا عن حفص بن غياث عن ابي عبد الله ع قال سالته عن قول الله عز وجل شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن وانما انزل القرآن
في عشرين سنة بين اوله وآخره فقال ابو عبد الله ع نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان الى البيت المعمور ثم نزل في طول عشرين
سنة وفي تفسير القمي الجليل علي بن ابراهيم في تفسير انا انزلناه يعني القرآن في ليلة مباركة هي ليلة القدر انزل الله القرآن فيها الى البيت المعمور جملة
واحدة ثم نزل من البيت المعمور على رسول الله ص في طول عشرين سنة ثم ان الخطابات الصادرة من علماء الاصول انما باب حين
تلك الايات على رسول الله ص واما قبله من حين النزول الى البيت المعمور الى النزول اليه ص فلا يخفى عليك المقام لبيان
ان هذه الخطابات المذكورة فيها ظاهر عند الكتابة فلا يتم في شيء كان لها ظاهر عند اللفظ والقائها الى المخاطب اما الاول
فلا اختصاص له بالموجودين في زمن الكتابة بل يشمل كل من كان متصفا بالصفة المذكورة فيها بلسان الكلام من غير المتكلم
بها بافضل ادعيائه ولا توقف له بالمشافهة ولا استماع في تلك المتكلم بها فانا اصوم مثلا يصلك المخاطبة الحاضر
فقول استوفيت الزام لسلطان نعم وسيدنا الرجال وغيرهم في صورة الكتابة هكذا يا اهل اصفهان مثلا اوجب عليكم
ان تفعلوا كذا ولا تنهوا عن كذا ولا تنهوا في ذلك واستخاصه فيكون المراد كل من يصدق عليه انه من اهل اصفهان ولو لم يكن حين الكتابة
موجودا فنقول ان الخطاب المصدر بيا ايها الناس ويا ايها الذين آمنوا المكتوب في اللوح او في البيت المعمور الامين اذا هو في
على كل من كان من افراد الناس في الماضي ومن امر الحكيم العليم فيها اذا كان المراد بقاء العموم المدلول عليه بلسان الخطاب الى يوم
القيامة لم يحتج حين تلقي الخطاب ونزل بعنوان الايمان فيها صلي يوم القيمة وكذا من يوجد بعد ذلك من الناس الى القرآن لها
فيكون الجميع مرادا من خطابات حين خلقهم ولا توقف له بحسب الاعتبار على وجود المخاطب حين الافتتاح والخلق
على السماع ح واما الثاني هي الخطاب فيها حين التلفظ المعتبر في الافادة والاستفادة فلا ينبغي التامل في انه لا يكون الا
عند وجود المخاطب واستماع الخطاب والا يكون عبثا فنقول هذا يكون حاصل ومن افراد الناس الموجودين حين نزول الخطاب اليه ص ولا
سيجيء الحكيم العليم مرادا منه حين خلقهم والمخاطبين نزوله اليه ص فلفظ فيها اذا اريد التبليغ فيتوقف على وجود المخاطبين
واستماعهم الخطاب فالايات المذكورة بالاعتبار الاول يكون المراد منها من كان موجودا في عصره ومن يوجد بعده الى يوم
القيمة وبالاعتبار الثاني يكون بعضها من القاها اليهم من المستمعين لها ان كان الالقاء منه ص في مجلس واحد او مجالس متعددة
هذا يمكن ان يكون الايات القرآنية مراعا فيها من الله تعالى لمجادلة ادم ابي البشر بالوعظ بالارشاد في اللوح مثلا لكن يكون
بها ما كان موجودا مع بقية البشر ومن يوجد بعده الى يوم القيمة فيكون انزال عليه في ليلة واحدة الى البيت المعمور ولا منافاة لكونها
المنزلة عند اسباب خاصة كقوله تعالى ان جاءكم فاسق بنباء فتبينوا ونحوه لتصحيح ان المراد ... الحكم بالخطاب الغاعدة
الكلية وما اشبهها ويكون وقوع القضية الخارجية سببا من جهات قد علمها عليهم لكن يتوجه الاشكال في خصوص شهر ملحع اهدى
الذي جاء ذلك في ردها وتشكيك الاقدام وتتبع تجاوزكا ان الله سميع بصير ويمكن دفعه بان المخبر عنه هو الحقيقة بالما في باعتبار
تحقق الوضع وعلمه سبحانه بوقوعها فلو اشكال الناس في ذلك ان الاشتمال الايات ... والدة الخطاب على ما في زمانه
لا ينافي كونها مخلوقة قبل موجد لها ثم نقول ان الاصوليين المتاخرين ... والتزموا ... الخاصة وعبر بها يكون
المامور باقامة الجلد وقطع اليد بمعاني خصوص الائمة وخلفائهم قال الشيخ الطبرسي ره في مجمع البيان فاجلدوا خطاب الائمة



او من كان منصوبا لله من جهتهم لانه ليس لاحد ان يقيم الحدود الا للائمة ع ولاتهم بالخلاف وفي اخبار الفقه قال الشهيد الثاني رحمه الله
قال رسول الله صلى الله عليه وآله اللهم ارحم خلفائي قيل يا رسول الله ومن خلفاؤك قال الذين ياتون من بعدي يروون
حديثي وسنتي ولا شبهة في صدق صدق ذلك في حق الفقهاء فانه المغرب الساكن يكون الكل على اخبار الاثنين الخبرين
نقضا على جواز ان يصلح بهم لاقامة الحدود بل ادنى من جميع ما ذكر بين جواز اقامة الحدود في هذه الاعصار للفقهاء ولم ينقض
عليه بانهم من الطائف علماء الطائفة مع ان الكتاب والسنة مخصوصا لرواية السابقة على جواز اقامة الحدود الى حين
الحكم للفقهاء بالطبقات الخطاب على القول بعموميها ولا اعتبار كالا يخفى على اذنك لا انحصار فالحكم في المسئلة مما لا يخفي للنافي

فلله الحمد والشكر وانا منه فرغت في سنة ١٢٦٣

خاتمه في المتفرقات

سؤال [illegible] که شکی در سیادهٔ او هست لکن سن او بر پنجاه و هفت رسیده خون حیض می‌بیند بطریقی که در قبل از پنجاه می‌دید
آیا شرعاً حکم حیض دارد و سیادهٔ او میزان عمر [illegible] جواب خون حیض دیدن دلیل بر سیاده نمی‌شود بجهة آنکه جمعی از فقهاء
از جمله محقق مرحوم در کتاب شرایع قائل شده‌اند باینکه سن یأس در کل زنان تا شصت سال است چنانچه [illegible] این قول
و جمعی قول بتفصیل ما بین قرشیه و غیرها داده‌اند [illegible] قرشیه حیض می‌بیند تا شصت سال و غیر قرشیه تا پنجاه سال [illegible]
این شخص [illegible] که حیض دیدن بعد از پنجاه سال دلیل قرشیه بودن [illegible] و این مستلزم سیاده نیست چه [illegible]
سید و قرشی عموم و خصوص مطلق است یعنی هر سیدی قرشی هست و اما هر قرشی سید نیست [illegible] مطلب مقتضی این است
که گفته شود قرشیه کسانی را میگویند که منسوب باشند بنضر بن کنانه که جد جناب [illegible] است و در [illegible]
[illegible] هم السیدات [illegible] با ایشان [illegible] عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه [illegible]
[illegible] منسوب بایشان را قرشیه میگویند و سید با [illegible] کسانی هستند که منسوب باشند از جانب
پدر بهاشم که جد ثانی جناب ختم انبیاء و سید رسل است [illegible] سید قرشی هست و اما هر قرشی سید نیست [illegible]
[illegible] پنجاه سال [illegible] قرشی
بودن [illegible]
[illegible] پنجاه سال [illegible] بوده باشد یا قرشیه
بالمطلق والعلم [illegible] سؤال [illegible] عید [illegible]
رمضان [illegible] جواب [illegible]
آنجناب در [illegible] ماه رجب واقع [illegible] در کتاب [illegible] شیخ طوسی و علامه
[illegible] شیخ طبرسی در کتاب مصباح [illegible] حال آنجناب [illegible]
[illegible] ماه شعبان بوده سؤال
عدد غزوات جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] چند غزوه بوده جواب عدد غزوات آنجناب [illegible]
شیخ طبرسی در مجمع البیان در تفسیر سوره آل عمران ذکر فرموده [illegible]
اول غزوه [illegible] ثانی [illegible] ثالث [illegible] رابع [illegible] خامس غزوه بدر [illegible] سادس غزوه بنی سلیم
سابع غزوه [illegible] ثامن [illegible] تاسع غزوه احد عاشر [illegible] حادی عشر غزوه [illegible] ثانی عشر غزوه بنی النضیر
ثالث عشر غزوه [illegible] رابع عشر غزوه بدر الآخره خامس عشر غزوه دومة الجندل سادس عشر غزوه الخندق سابع عشر
غزوه بنی قریظه ثامن عشر غزوه بنی لحیان تاسع عشر غزوه [illegible] عشرون غزوه بنی المصطلق بیست و یکم غزوه حدیبیه

بیست و دوم غزوه خیبر بیست و سیم غزوه الفتح که فتح مکه بوده باشد بیست و چهارم غزوه حنین بیست و پنجم غزوه الطائف
بیست و ششم غزوه تبوک سؤال در مسجد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] ستونی هست که مشهور است
بستون ابی لبابه و در آن [illegible] ستون التوبه [illegible] که مطلع شده باشد [illegible]
[illegible] جواب ابو لبابه یکی از صحابه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده [illegible]
[illegible]
[illegible] در بیان [illegible] مجمع البیان [illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتکم وانتم تعلمون [illegible]
[illegible] ابی لبابه بن عبد المنذر الانصاری [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] سعد بن معاذ [illegible] ابا لبابه [illegible]
[illegible] ابو لبابه [illegible]
[illegible]
[illegible] المسجد [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مجمع البیان [illegible]
[illegible] ابو حمزة الثمالی [illegible] ابو لبابة بن عبد المنذر [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] السؤال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شهر رمضان [illegible]
[illegible] اللهم هذا شهر رمضان الذی انزلت فیه القرآن [illegible]
[illegible] صلی الله علی محمد و آله [illegible]
[illegible] شهر رمضان [illegible]
[illegible] اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

اتركت ضيف في هذه الليلة الآن قال وان لم تكن ضيف ومنها قوله م اللهم اني اسألك ان تصلي على محمد وآل محمد وان تجعل فيها تقضي الخ اما الاول فان الحكم باستحباب الدعاء به في كل يوم يوجب عدم وجود ليلة القدر في شهر رمضان
كان حسن طلبها من ليلة القدر فكل يوم يدل على تحققها في الليالي الآتية بعد ذلك اليوم قطعا وهو يقتضي
ليلة القدر بل يستلزم عدم تحققها في الليالي الماضية قبل ذلك اليوم قطعا فمن طلبها في ليلة القدر في اليوم الآخر
من الشهر يوجب تحققها بما بعد شهر رمضان وعلمه به قطعا وهذا ما ذكرنا من الآن فعلى القول باستتار ليلة القدر
في شهر رمضان لا يضر لهذه الفقرة [illegible] القول الآخر بين لا يضر لها [illegible] عن المرادين وما الثالث في العشرين
وما بعده [illegible] على التنفيس [illegible] ان الى استتار ليلة القدر في جميع السنة [illegible] يوجب اسقاط
هذه الفقرة عند عدم [illegible] بان الشيخ الطوسي في [illegible] المقنعة والكفعمي وابن طاوس و
العلامة المجلسي طاب الله نفوسهم قد ذكروا هذا الدعاء بتمامه في كتبهم [illegible] ذكرها [illegible] الثلث ومن بعد
[illegible] الكتب [illegible] اما الثاني [illegible] الدلالة
[illegible] رمضان [illegible] الاول [illegible] اما الثالث فالكلام
فيه [illegible] الكلام في الاول [illegible] ثم ان السيد الاجل العالم الفاضل [illegible] من [illegible]
بكم **الجواب** [illegible] الكلام [illegible] الثابتة بلا شبهة في
نظري [illegible] على ما يطابق الواقع والعربية حلى علاقة
[illegible] واما الاشكال الذي [illegible] الائمة عليهم
الاف التحية والسلام [illegible] السيد جامع المكارم في [illegible] المرحوم السيد محسن
[illegible] على القول الذي ذكرتم من استتار ليلة القدر في شهر رمضان [illegible] القول
بذلك لا يكون الا [illegible] الدعاء المذكور [illegible] اليوم الآخر [illegible]
هذا [illegible] في ليلة القدر [illegible] مخصوص
لذلك [illegible] في اليوم الثالث [illegible] لا باس به واما
الاشكال [illegible] ما بقي فيه من بين
الاحاديث [illegible] على هذا [illegible]
فان [illegible] على المناسب في الكتب [illegible] على هذا الدعاء من [illegible] الطائفة
وابن طاوس والكفعمي [illegible] هؤلاء الاماجد العظام [illegible]
[illegible] في كتبهم [illegible] الوجوه وما [illegible]
الكتب [illegible] هذا الآن [illegible] في الحرى
[illegible] الاعتقاد [illegible]
لكن ان [illegible] موضع الصحيح كان احسن [illegible] الكلام [illegible]
الاشارة واما العلامة المجلسي [illegible] من الكتب السالفين [illegible]
[illegible] الدعاء المذكور [illegible]
[illegible] في كل يوم [illegible] الدعاء [illegible] صلوات الله عليهم [illegible]
[illegible] ويمكن الجواب [illegible] احسن

ان الغرائب

ان الغرائب [illegible] من الفقرة الاخيرة [illegible] ان يجعل فيما يقضي ويقدر من الامر المحتوم
المحتوم في ليلة القدر من القضاء [illegible] سؤال [illegible] الامر المحتوم في ليلة
القدر كما سواه [illegible] ليلة القدر [illegible] الشهر [illegible] رمضان الآتي [illegible] الشهر الحاضر [illegible]
[illegible] في قوله [illegible] ليلة القدر [illegible] ان يكون [illegible]
قبل انقضاء ليلة القدر من هذا الشهر [illegible] شهر رمضان الحاضر [illegible] الثالث والعشرين من شهر
[illegible] اشكال [illegible] لكن [illegible]
[illegible] **سؤال** آية الكرسي [illegible] الى الى الاعلى [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] آية الكرسي [illegible] في اليوم الرابع
والعشرين [illegible] امير المؤمنين [illegible] من صلى هذه
اليوم ركعتين قبل الزوال [illegible] في كل ركعة ام الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل
هو الله احد وعشر مرات آية الكرسي [illegible] وعشر مرات انا انزلناه [illegible] الف حجة وماة
الف عمرة [illegible] الدنيا والآخرة [illegible] عز وجل وهذا الصلوة
[illegible] يوم الغدير [illegible] يوم الغدير [illegible]
[illegible] امير المؤمنين [illegible] الزوال بنصف ساعة فصل
ركعتين [illegible] الكتاب مرة وقل هو الله احد عشر مرات وآية الكرسي عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات [illegible]
[illegible] آية الكرسي [illegible]
[illegible] باشد که آیه
الکرسی [illegible] **مجملا** [illegible]
[illegible] آية الكرسي [illegible]
[illegible] آية الكرسي [illegible]
[illegible]
[illegible] آية الكرسي [illegible]
[illegible] في النهاية [illegible] يوم الغدير
[illegible] قل هو الله احد عشر مرات
وآية الكرسي عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات [illegible]
[illegible] کتاب مصباح [illegible]
[illegible] آية الكرسي [illegible]
[illegible]
[illegible] **مجملا** [illegible] کتاب مصباح [illegible]
[illegible] آية الكرسي [illegible]
[illegible] ابن طاوس [illegible] في الاقبال

مطابق للكلام المذكور للشيخ الطائفة قال فضل جماعة من علمائنا في هذا اليوم العظيم الشأن رويناه عن جماعة من الاعيان والاخوان
لعدم جنب ابي جعفر الطوسي لما ان قال روي عن الصادق عليه السلام انه قال من صلى في هذا اليوم ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكراً لله على ما
من عليه وخصه به يقرأ في كل ركعة ام الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آية الكرسي الى هم فيها خالدون
وعشر مرات انا انزلناه في ليلة القدر عدلت عند الله مائة الف حجة الى ان قال وهذه الصلوة بعينها رويناها في يوم الغدير [illegible]
[illegible] على المرام ما اسلفنا من كلام جملة العلماء ومنهم العلامة اجل الله محله [illegible] في جملة من كتبه [illegible] قال
في القواعد وصلوة الغدير ركعتان قبل الزوال بنصف ساعة يقرأ في كل منهما الحمد مرة وكلا من القدر والتوحيد وآية الكرسي الى هم فيها
خالدون عشراً [illegible] يستحب ان يصلي قبل الزوال بنصف ساعة [illegible] الصدقة بالخاتم وهو الرابع والعشرون من ذي الحجة شكراً لله
ركعتين يقرأ في كل ركعة الحمد مرة والاخلاص عشر مرات والقدر عشر مرات وآية الكرسي الى هم فيها خالدون قال الشيخ وهذه الصلوة
بعينها رويناها في يوم الغدير وهو يعطي ان آية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون وفي نهاية الاحكام يستحب ان يصلي يوم الرابع والعشرين
من ذي الحجة وهو يوم الصدقة بالخاتم قبل الزوال بنصف ساعة ركعتين [illegible] في كل ركعة الحمد [illegible] وآية الكرسي الى
هم فيها خالدون والقدر عشر مرات قال الشيخ وهذه الصلوة بعينها رويناها في يوم الغدير وهو يعطي ان آية الكرسي في صلوة الغدير الى خالدون
ومنهم شيخنا الكفعمي [illegible] الجنة الواقية في مقام [illegible] صلوة يوم الغدير ما هذا كلامه [illegible] ركعتين ان يقرأ في كل ركعة
منهما [illegible] التوحيد وآية الكرسي الى خالدون والقدر عشراً [illegible] عدلت عند الله مائة الف حجة ومائة الف عمرة ولم يسأل الله
حاجة من حوائج الدنيا والآخرة الا قضاها كائنة ما كانت قال وصلوة يوم الصدقة بالخاتم وهو الرابع والعشرون من ذي الحجة وهي كالغدير
كما وكيفا ووقتا وثوابا وفي البلد الامين صلوة يوم الغدير ركعتان [illegible] عن الصادق عليه السلام قال من صلى فيه ركعتين قبل الزوال
بنصف ساعة شكراً لله على ما من به عليه وخصه به [illegible] في كل ركعة الحمد [illegible] من التوحيد وآية الكرسي الى [illegible] والقدر
عشراً عشراً الى آخر ما ذكره [illegible] كما صرح في الجنة الواقية ومنهم شيخنا الشهيد
في البيان قال اما صلوة يوم الغدير قبل الزوال بنصف ساعة [illegible] في كل ركعة الحمد [illegible] من التوحيد وآية الكرسي والقدر
عشراً [illegible] مائة الف حجة وعمرة [illegible] قال [illegible] صلوة يوم الرابع والعشرين من ذي الحجة [illegible]
[illegible] قبل الزوال بنصف ساعة صفة صلوة الغدير انتهى كلامه رفع مقامه [illegible]
[illegible] آية الكرسي است تا خالدون [illegible] آية الكرسي در صلوة بيست و چهارم [illegible] شده است [illegible]
صلوة روز غدير مطلق است [illegible] در چهارم بيان
شده است كه مراد از آية الكرسي تا خالدون [illegible] مصنف [illegible] آية الكرسي ممتد است
تا موضع مذكور لكن ظاهر كلام [illegible] است قال [illegible] ومن الصلوات المستحبة صلوة يوم الغدير وهي
مشهورة بين الاصحاب ثم ذكر الحديث [illegible] ثم قال ومنها صلوة يوم المباهلة وهي الرابع والعشرون من ذي الحجة [illegible]
[illegible] الخامس والعشرون [illegible] عن الصادق عليه السلام انه يصلي فيه ركعتان [illegible] صفة صلوة يوم الغدير الا انه
قال [illegible] آية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون [illegible] آية الكرسي ممتد است تا خالدون [illegible]
[illegible] موجب استثنا نمي شد [illegible] ممكن است [illegible]
در دو مقام [illegible] در حديث روز بيست و چهارم تصريح شده است تا هم فيها خالدون [illegible] در حديث غدير [illegible]
اگر چه بعيد است لكن [illegible] بيان خواهد شد [illegible]
[illegible] مصنف [illegible] آية الكرسي ممتد است تا خالدون وعبارة ذكرى ممكن است [illegible]
باشد چنانچه ممكن است [illegible] باشد [illegible]

بيان

بيان [illegible] آية الكرسي [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الذكرى [illegible]
منها ما في [illegible] صلوة [illegible] الذكرى [illegible]
القضاء قال [illegible] القضاء [illegible] الذكرى ومنهم المحقق
الثاني [illegible] ومنها صلوة يوم الغدير قبل الزوال بنصف ساعة وهي ركعتان [illegible] في كل ركعة الحمد [illegible] من القدر و
التوحيد وآية الكرسي الى هم فيها خالدون عشراً الى آخر ما ذكره ومنهم المولى [illegible] المجلسي [illegible]
بيان صلوة الغدير ما هذا لفظه [illegible] روز [illegible] دو ركعت نماز كند [illegible] پيش از زوال [illegible] نيم ساعت غسل كند [illegible]
[illegible] آية الكرسي تا هم فيها خالدون [illegible] انا انزلناه [illegible] ومنهم المحدث
الكاشاني [illegible] صلوة [illegible] ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة [illegible] في كل ركعة الحمد [illegible]
وآية الكرسي الى قوله هم فيها خالدون عشر مرات والقدر عشر مرات [illegible]
[illegible] آية الكرسي [illegible]
تا خالدون وقال [illegible] في الفصل [illegible]
[illegible] آية الكرسي الى هم فيها خالدون ومنهم صاحب [illegible] في كتاب مفاتيح النجاة في مقام بيان [illegible]
الرابع والعشرين من ذي الحجة ما هذا لفظه [illegible]
روز بيست چهارم [illegible] آية الكرسي تا هم فيها خالدون [illegible]
الكرسي [illegible]
مصنف [illegible] آية الكرسي [illegible] تا هم فيها خالدون [illegible]
آية الكرسي [illegible]
[illegible] ما في السموات وما في الارض وما بينهما [illegible] عالم الغيب والشهادة وهو الرحمن الرحيم [illegible]
[illegible] هم فيها خالدون [illegible] ومنهم العلامة
المجلسي [illegible]
روز [illegible] آية الكرسي تا
هم فيها خالدون [illegible]
[illegible] آية الكرسي [illegible] هم فيها خالدون [illegible]
الكرسي [illegible] تفسير [illegible] هم فيها خالدون [illegible]
[illegible] آية الكرسي [illegible] خالدون [illegible]
المذكورة [illegible] روى شيخ الطائفة [illegible] في التهذيب [illegible]
بن الحسن [illegible] قال حدثنا [illegible]
[illegible]
[illegible]

الا ان فيه بخصوصه اليوم [illegible] ويوم [illegible] المشهود [illegible] واجتماع [illegible] ومن صلى فيه ركعتين يغتسل عند

زوال الشمس من قبل ان تزول مقدار نصف ساعة [illegible] الله عز وجل [illegible] في كل ركعة سورة الحمد مرة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات آية الكرسي

وعشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز وجل مائة الف حجة ومائة الف عمرة وما سأل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنيا والآخرة الا قضيت

[illegible]



ابراهيم وكليني و شيخ طوسي و سيد بن طاوس و صاحب ايقان ذكر كرده اند و تفسير ما ذكرت ايستى يا آية الكرسي على القرآن ... انتهى كلامه و رفع مقاصر
عامّا انجد در رو ... كانت مذكور است و حديث امالي ما عن على بن ابراهيم عن احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن
سنان عن ابي جعفر الثاني و عن محمد بن عبد الله ... عبد الله بن محمد عن ابي الحسن ... له ما في السموات و ما في الارض و ما بينهما
و ما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه ... حديث ... محمد بن خالد عن
عبد بن اسماعيل بن عباد عن ابي عبد الله ع ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء ... وهو العلي العظيم والحمد لله رب العالمين
و ابن بن بعدها ظاهر اين است ... اشاره باين دو حديث بوده باشد ... بعلي بن ابراهيم
داده با اين جز كه الحمد لله رب العالمين بعد العظيم بوده باشد ... نظر ... است و عن
مذكور ... هذا خطم خود ... الحال واما ... الطبرسي ... مجمع البيان و جامع الجامع و غير
مطابق ... ثم قال في مجمع البيان في تفسير آية الكرسي على بن ابراهيم عن ابيه عن الحسين بن خالد انه قرأ ابو الحسن
الرضا ع الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السموات و ما في الارض و ما بينهما و ما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة
الرحمن الرحيم من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه ... مجمع البيان ... مذكور ... **مجلد** ذكر ...
رب العالمين در مجمع البيان ... العلي العظيم ... باشد والله العالم

بدانكه ... مجلسي مذكور ... ذكر ... آيات ... است با ... رحمه
سيد مذكور در شرح صحيفه ذكر فرموده ... ثقة الاسلام در باب الدعاء
في ادبار الصلوات من كتاب الدعاء من الكافي عن ... عن ابي عبد الله ع قال من قال هذه الكلمات عند كل صلوة
مكتوبة حفظ في نفسه و داره و ماله و ولده ... اجير نفسي و مالي و ولدي و اهلي و داري و كل ما هو مني بالله الواحد الاحد الصمد الذي لم يلد و لم يولد
ولم يكن له كفوا احد و اجير نفسي و مالي و ولدي و اهلي و داري و كل ما هو مني برب الفلق من شر ما خلق الى آخرها و برب الناس الى
آخرها و بآية الكرسي الى آخرها ... آية الكرسي ... الاكتفاء ... آية الكرسي ...
بذلك ... الى آخرها ... العلي العظيم ... لانتفاء ...
الاستدلال ... العلي العظيم ... الشيخ ابو علي ... الشيخ الاجل ...
الطوسي ... ثنا عبد الله بن ابي سفيان ابو محمد ...
امالي ... ابراهيم ... حدثنا ...
العالم ... القاسم بن عبد الرحمن ... الباهلي انه سمع علي بن ابي
طالب ... الاسلام ... الاسلام ...
... العلي العظيم ...
... آية الكرسي من كنز تحت العرش ...
... آية الكرسي ... ثم ...
... فقال ... الركعتين ... الآخرة ...
... آية الكرسي ... العلي العظيم ...
الاسناد في باب فضل القرآن من كتاب فضل القرآن عن ... رسول الله ...
اربع آيات من اول البقرة و آية الكرسي و آيتين بعدها و ثلث آيات من آخرها ...
شيطان ... القرآن و الاستناد الى الحديث المذكور ... اثبات ...

على انها آية الكرسي ... الى العلي العظيم ... آيتين بعدها الا ... الى آخر الآيتين ... ان آية الكرسي عبارة
من ... آية الكرسي ... الحديث ... ثلث آيات
... الحديث ... عبد الله بن مسعود قال
من قرأ عشر آيات من سورة البقرة في كل ليلة ... اربع آيات من اولها و آية الكرسي و آيتين
بعدها ... آية الكرسي في هذا الحديث ... الى آخر الآيتين ...
هذه الآيات ... آية الكرسي عبارة عن ثلث آيات ... ثلث آيات من آخر البقرة ...
... الحديث ... آية الكرسي في الحديث ... القريب ...
ما رواه صاحب كتاب طب الائمة ... عن الحسن بن علي بن يقطين عن ...
الرضا ع ... بسم الله الرحمن الرحيم بسم
الله ... على ...
على ... ولا سلطان ... سبحانه ...
... محمد صلى الله عليه وآله ...
... لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم انت
... الله ...
... آية الكرسي ... وهو العلي العظيم ثم ... لا حول ولا قوة الا بالله العلي
العظيم ... حسبنا الله و نعم الوكيل ...
العلي العظيم ... آية الكرسي ... آية الكرسي ... وهو العلي العظيم ...
... الكتاب ... الحديث المذكور ...
... عن رسول الله ...
... قلت بلى يا ابن رسول الله ...
رسول الله ... ولكن استجيبك ...
... بسم الله الرحمن الرحيم ... الرحيم ...
اخرج منها ... لا اله الا هو الحي القيوم لا تأخذه سنة
ولا نوم له ما في السموات و ما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم ولا يحيطون بشيء
من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات و الارض ولا يؤده حفظهما وهو العلي العظيم ... السموات و الارض و ما
بينهما ... آية الكرسي ...
وهو العلي العظيم ... **تنبيه** ... ان مؤلف هذا
الكتاب ... الحسين بن بسطام ... عبد الله بن بسطام ... الحسين بن بسطام ...
... الحسين بن بسطام ... كتاب ... في الطب ...
... ابو ذر ...
... اعظم
... آية الكرسي ... صاحب كتاب مكارم الاخلاق ...

من اهل اللسان اقوا بالعظم من [illegible] الاية الواحدة التي اعظم [illegible] وعلى برء عن هذا السؤال بعض ان اية الكرسي [illegible] اية
الكرسي اية واحدة [illegible] الدائم منه انها فضلها بالتعظيم لما ورد من اخبار [illegible] المشكلات فاية الكرسي من حيث الاية فاما الكلام في
النهاية [illegible] اية واحدة [illegible] انها في التعظيم [illegible] الى القيوم اية واحدة
ومن لا تأخذه سنة الى العظيم اية [illegible] الطبرسي في مجمع البيان [illegible] ومنها ما رواه [illegible] من
الكتب [illegible] كتاب [illegible] الجامع للاصول [illegible] عن ابي هريرة عن رسول الله صلعم انه قال لكل شيء سناما وان
سنام القرآن سورة البقرة وفيها اية هي سيدة آي القرآن وهي اية الكرسي [illegible] ومنها ما رواه [illegible] في الكتاب
المشكوة [illegible] عن ابي بن كعب عن رسول الله صلعم انه قال يا ابا المنذر اتدري اي اية من كتاب الله معك اعظم قلت الله
لا اله الا هو الحي القيوم فضرب في صدري وقال ليهنك العلم يا ابا المنذر [illegible] لا يخفى على المتأمل فيما ذكرنا ومنها
ما روي في [illegible] المصابيح [illegible] عن ابي هريرة انه قال وكلني رسول الله بحفظ زكوة
رمضان فاتاني آت فجعل يحثو من الطعام فاخذته وقلت لارفعنك الى رسول الله صلعم قال اني محتاج وعلي عيال ولي حاجة
شديدة قال فخليت عنه فاصبحت فقال النبي صلعم يا ابا هريرة ما فعل اسيرك البارحة قلت يا رسول الله شكى حاجة شديدة
[illegible] فخليت سبيله [illegible] وسيعود فرصدته فجاء يحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله صلعم قال دعني
فاني محتاج وعلي عيال لا اعود فرحمته فخليت سبيله فاصبحت فقال لي رسول الله صلعم يا ابا هريرة ما فعل اسيرك البارحة قلت
يا رسول الله شكى حاجة شديدة وعيالا فرحمته فخليت سبيله فقال اما انه قد كذبك وسيعود فرصدته الثالثة فجاء يحثو من الطعام
فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله صلعم وهذا آخر ثلث مرات انك تزعم لا تعود ثم تعود قال دعني اعلمك كلمات
ينفعك الله بها اذا اويت الى فراشك فاقرأ اية الكرسي الله لا اله الا هو الحي القيوم حتى تختم الاية فانك لن يزال عليك من الله
حافظ ولا يقربك شيطان حتى تصبح فخليت سبيله فاصبحت فقال لي رسول الله صلعم ما فعل اسيرك البارحة قلت زعم
انه يعلمني كلمات ينفعني الله بها [illegible] قال اما انه صدقك وهو كذوب [illegible] اية الكرسي [illegible] ولكن كذاب
[illegible] المراد من ختم الاية [illegible] العظيم [illegible] اية الكرسي [illegible] وهو المطلوب

سؤال التماس اين است [illegible] بمسجد الساجدين امام زين العابدين ع [illegible] كرده
شب [illegible] فرمايند [illegible] طلب علم [illegible] اشكال [illegible] اين است
اللهم اني ذكرت الموت وهول المطلع والوقوف بين يديك [illegible] مقصود لفظ مطلع است كه [illegible]
معنى آن چه چيز است جواب اين لفظ احتمال دارد اول آنست كه بتشديد طاء وكسر لام بوده باشد اسم فاعل [illegible]
[illegible] مطلع على [illegible]
[illegible]
من [illegible] اسم مفعول [illegible]
[illegible]
[illegible] مطلع الشمس [illegible] الارض جميعا
[illegible]
[illegible] سؤال حكم
[illegible] اهل ايمان [illegible]
[illegible]

اهل ايمان كه خائف از من اخذه موقف حساب باشند لازم است احوال و اخبار از ابن حبيب جهانه بوده در بن سعيد و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شيطان [illegible]
[illegible] امام علي النقي [illegible] زيارة الشيطان [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] جناب علي بن الحسين امام زين العابدين ع [illegible] جواب [illegible]
الاسلام در اصول كافي و شيخ [illegible] و شيخ الطائفه در تهذيب و شيخ طبرسي در كتاب اعلام الورى
[illegible] كشف الغمة [illegible]
[illegible]
الاسلام في باب مولد علي بن الحسين ع ولد علي بن الحسين في سنة ثمان وثلثين [illegible]
[illegible] علي بن الحسين بالمدينة سنة ثمان وثلثين من الهجرة [illegible] بالمدينة
سنة [illegible] علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب ع [illegible] بالمدينة سنة ثمان
[illegible] علي بن الحسين بن علي بن
ابي طالب زين العابدين وامام المتقين [illegible] بالمدينة سنة ثمان وثلثين من الهجرة [illegible] بالمدينة
[illegible]
[illegible] من شعبان سنة ثمان وثلثين من الهجرة [illegible]
[illegible] كشف الغمة [illegible] شعبان [illegible] سنة ثمان و
من الهجرة [illegible] الامام ابي محمد زين العابدين علي بن الحسين ع [illegible] بالمدينة
يوم الاحد خامس شعبان سنة ثمان وثلثين [illegible]
[illegible] امام زين العابدين ع [illegible]
[illegible] سيد الشهداء [illegible]
[illegible] جناب علي بن الحسين امام زين العابدين ع [illegible]
[illegible] شعبان [illegible] امام زين العابدين
[illegible] سيد الشهداء [illegible]
[illegible] جناب علي بن الحسين امام زين العابدين [illegible]
[illegible] اعلام الورى [illegible]
[illegible] علي بن الحسين ع [illegible] زين العابدين [illegible] سنة ثمان [illegible]
[illegible]
[illegible] محقق [illegible]
[illegible]
[illegible]

بایکه از مرحوم در دو کتاب مسطور است ولادة با سعادة جناب امام زین العابدین در سنه سی وسه بوده انتهی قال فی المنتهی علی بن
الحسین زین العابدین کنیته ابو محمد ولد سنة ثلث وثلثین من الهجرة وقبض بالمدینة سنة خمس وتسعین وله یومئذ سبع وخمسون
سنة وفیه محمد بن علی بن الحسین زین العابدین کنیته ابو محمد ولد بالمدینة سنة ثلث وثلثین من الهجرة وقبض بالمدینة سنة خمس
وتسعین وله سبع وخمسون سنة انتهی کلامه [illegible] السید السند السید المصطفی نور الله مرقده **مخفی** نماند آنچه ذکر کرده در تاریخ
ولادة آنجناب که فرموده اند منافات دارد با آنچه ذکر کرده در باب مقدار عمر شریف ایشان ذکر فرموده اند نظر باینکه هرگاه زمان ولادة آنسرور
در سال سی وسه شده باشد و زمان انتقال روح مطهر آنجناب باعلی غرفات جنان در سنه نود وپنج بوده عمر شریف آنحضرت
از شصت [illegible] میشود بلکه شصت ودو میشود پس حکم باینکه عمر شریف آنجناب [illegible] صحیح نخواهد بود **بیان**
اختلاف ما بین مرحوم علامه و سایر اعاظم علمای مذکوره در زمان انتقال روح مطهر آنجناب باعلی غرفات جنان نیست نظر باینکه
کل مصرح هستند باینکه زمان انتقال روح مطهر آنسرور در سنه [illegible] بوده بلکه اختلاف میان ایشان در زمان ولادة
آنحضرت است مرحوم علامه در دو کتاب مذکور ذکر فرموده در سنه ثلث وثلثین بوده وسایر اعاظم مذکوره فرموده اند در سنه ثمان
وثلثین بوده بنابر آنچه اعاظم مذکوره فرموده اند ولادة آنسرور در سال سی وهشت [illegible] بوده و مرحوم علامه فرموده اند
که پنج سال قبل از آن بوده مشهور است اما [illegible] زمان وفات واختلاف در زمان ولادة منافی است با اتفاق در مدة عمر و مع
ذلک مرحوم علامه [illegible] با اعاظم مذکوره در زمان وفات [illegible] در زمان ولادة و [illegible]
ما عجب [illegible] فی الکتاب [illegible] ابن [illegible]
سهوا قلمی شده واین سهو یا در زمان ولادة شده [illegible] مذکوره که زمان
ولادة در سال [illegible] الاحوال [illegible] ولادة با سعادة حضرت
علی بن الحسین [illegible] کلام مرحوم علامه [illegible] صاحب کتاب
عمدة الطالب [illegible] ولد علی بن الحسین سنة ثلث وثلثین [illegible] یوم الطف [illegible]
وعشرین سنة انتهی کلامه **مخفی** نماند بنابر ظاهر آنچه ذکر شد در کلام مرحوم علامه ولادة با سعادة جناب امام زین العابدین
قبل از شهادة جناب امیر المؤمنین بوده بهفت سال [illegible] جناب ثقة الاسلام [illegible] اعاظم مذکوره ولادة آنسرور
قبل از شهادة آنجناب بوده بدو سال نظر باینکه شهادة آن امام عالیمقام [illegible] در سال چهلم از هجرة بوده قال
ثقة الاسلام [illegible] امیر المؤمنین [illegible] سنة [illegible] شهر رمضان [illegible] لیلة الاحد سنة اربعین من الهجرة
قال شیخنا المفید فی ارشاده [illegible] علی بن الحسین [illegible] بالمدینة سنة ثمان وثلثین من الهجرة فبقی مع جده امیر المؤمنین [illegible] سنتین
بنابر آنچه مذکور شد [illegible] شهید [illegible] در وقت شهادة جناب امیر المؤمنین [illegible] دو سال و
چهل [illegible] **سؤال** بعضی میگویند [illegible] حضرت امام محمد باقر در وقت شهادة جناب سید الشهداء در کربلا [illegible] بوده
طالب [illegible] **جواب** [illegible] ذکر [illegible] ولادة با سعادة
آن [illegible] امام محمد باقر [illegible] شهادة جناب سید الشهداء علیه
الاف التحیة والثناء [illegible] ثقة الاسلام [illegible] سنة سبع وخمسین وقبض [illegible] سنة اربع عشرة ومائة
وله سبع وخمسون سنة قال شیخنا [illegible] محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب [illegible] باقر علم الدین [illegible] المتقین
کنیته ابو جعفر ولد بالمدینة سنة سبع وخمسین من الهجرة وقبض بالمدینة سنة اربع عشرة ومائة وکان سنه یومئذ سبعا
وخمسین سنة وفی الارشاد ولد بالمدینة سنة سبع وخمسین من الهجرة وقبض بها سنة ۱۱۴ اربع عشرة ومائة وسنه یومئذ
سبع وخمسون سنة وقال فی التهذیب محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب باقر علم الدین کنیته ابو جعفر ولد بالمدینة سنة

سبع وخمسین من الهجرة وقبض بالمدینة سنة اربع عشرة ومائة وکان سنه یومئذ سبعا وخمسین سنة وفی کتاب اعلام الوری [illegible]
المدینة سنة سبع وخمسین من الهجرة یوم الجمعة غرة رجب وقیل الثالث من صفر وقبض [illegible] سنة اربع عشرة ومائة [illegible]
ربیع الاول [illegible] سبعا وخمسین سنة [illegible] مع جده الحسین اربع سنین ومع ابیه [illegible] ثلثین سنة انتهی
[illegible] ان [illegible] مع جده الحسین ثلث سنین [illegible] انتهی
وعشرة ایام لا اربع سنین کما لا یخفی [illegible] شهادة [illegible] الحسین [illegible]
صلوات الله علیه یوم عاشورا یوم السبت وقیل یوم الاثنین وقیل یوم الجمعة سنة احدی وستین من الهجرة [illegible] کشف الغمة
[illegible] الباقر [illegible] بالمدینة فی ثالث صفر سنة سبع وخمسین من الهجرة [illegible] جده الحسین [illegible] ثلث سنین
وفی المنتهی محمد بن علی بن الحسین باقر علم الاولین والاخرین کنیته ابو جعفر ولد بالمدینة سنة سبع وخمسین من الهجرة وقبض
بالمدینة سنة اربع عشرة ومائة وکان سنه یومئذ سبعا وخمسین سنة [illegible] محمد بن علی باقر علم الاولین والاخرین کنیته ابو
جعفر ولد بالمدینة سنة سبع وخمسین من الهجرة وقبض سنة اربع عشرة ومائة [illegible] الامام ابو جعفر محمد بن علی بن
الباقر لعلم الدین ولد بالمدینة یوم الاثنین ثالث صفر سنة سبع وخمسین وقبض بها یوم الاثنین سابع ذی الحجة سنة اربع
عشرة ومائة اذا علم ذلک فنقول ان شهادة سیدنا سید الشهداء فی احدی وستین من الهجرة فی عاشر محرم [illegible]
یکون ولادة مولینا الامام محمد الباقر قبل شهادته [illegible] اربع سنین [illegible] کشف الغمة [illegible] ثلث سنین و
[illegible] حین الشهادة فی کربلاء [illegible] لکن [illegible]
[illegible] العلامة [illegible] المجلسی [illegible] امام محمد باقر [illegible] چهار سال [illegible]
[illegible] ولادة با سعادة آنحضرت [illegible] امام محمد باقر [illegible]
[illegible] سال [illegible]
وحضرت امام محمد باقر [illegible] کربلا [illegible] انتهی **مخفی** [illegible] مرحوم [illegible] کتاب [illegible] ولادت
آنحضرت [illegible] سال [illegible] شهادة جناب سید الشهداء [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] سال شصت [illegible] هجرة [illegible] آنحضرت [illegible] پنج سال [illegible]
نظر باینکه [illegible] **سؤال** [illegible] علی بن الحسین
که در زیارة عاشورا مذکور است [illegible] السلام علی الحسین وعلی علی بن الحسین [illegible] امام زین العابدین [illegible]
[illegible] **جواب** ظاهر این است [illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible] شهادة [illegible]
[illegible]

الا انتهار ولا يفضلهم الا [illegible] ومن تحمل زيارة احدهم حيا او ميتا فكانما ذهب الى زيارة الشيطان وعبادة الاوثان
ومن اعان واحدا منهم فكانما اعان يزيد ومعوية وابا سفيان [illegible] كان [illegible] الى [illegible] شيعه
[illegible] اعلى من اصرف بحضرتنا [illegible] احسن الطرائق ما [illegible] كلهم من [illegible]
وطريقتهم معاندة لطريقتنا ما منهم نصارى ومجوس هذه الامة اولئك الذين يجهدون في اطفاء نور الله [illegible]
الكافرون حاصل مضمون اين كلمات حق آيات چنانکه از [illegible] ظاهر است [illegible] السلام است که اشاره [illegible] بحضرت امام
على النقى [illegible] نشر [illegible] بطرف استدارت معتقد [illegible] شده [illegible] بالحاح کرام [illegible] که حضرات
شیعه [illegible] که القاب [illegible] چون این جماعت که شغل [illegible] ایشان است [illegible] اعتقاد با این
طائفه نکنند بسبب اینکه این طائفه جانب شیطان و خراب کنندگان [illegible] دین حق [illegible]
هم [illegible] و ذکر ایشان [illegible] اینکه [illegible] اعتقاد با ایشان [illegible]
مکر [illegible] که [illegible] پس هر گاه که [illegible] ایشان [illegible] بد بدن [illegible] انما مثل این
[illegible] شیطان و بعضی [illegible] باشد و کسیکه اعانت کند [illegible] این طائفه را [illegible] بالله سبحانه مثل این است
که اعانت یزید و اعانت معویه و اعانت ابی سفیان کرده باشد [illegible] این کلام حقیقة النظام [illegible]
استماع نموده بعضی از ایشان عرض کردند که [illegible] این طائفه [illegible] اکرچه اعتقاد با ائمه اثنی عشر داشته باشند حضرت
[illegible] که [illegible] این کلام [illegible]
[illegible] این طائفه صوفیه [illegible] جمع [illegible]
[illegible] طائفه صوفیه نصاری و مجوس این جناب [illegible] باشند این کره
[illegible] خداوند جلیل [illegible] اشتباه کرده [illegible]
[illegible] اعتقاد بائمه علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شهادة در کتاب [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] اعتقاد بائمه [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] شیطان و بعضی [illegible]
[illegible] حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] احترام [illegible]
[illegible] **سؤال** اینکه مشهور است [illegible]
در زیارت جناب حضرت فاطمه [illegible] من زار فاطمة [illegible] وجبت له الجنة [illegible]
[illegible] صحیح است یا نه **جواب** [illegible]

امور

الخاتمة

[illegible] حدیثی [illegible] با این مضمون است [illegible] محمد بن موسى [illegible] سعد بن سعد قال سألت
ابا الحسن الرضا عن زيارة فاطمة بنت موسى بن جعفر [illegible] فقال من زارها فله الجنة [illegible] صحیح است [illegible]
[illegible] و [illegible] حضرت امام رضا [illegible]
زیارت حضرت [illegible] هر کس زیارت کند [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] **سؤال** شخص عادلی که مجتهد باشد [illegible]
[illegible] این شخص عادل [illegible] سؤال کند [illegible] بعد از آن شخص عادل [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] این سؤال مقتضی [illegible] است [illegible] مقام [illegible] سؤال [illegible]
جواب سؤال مذکور [illegible] سؤال [illegible] سؤال است که باعث
[illegible] این شخص [illegible] الکافی والتهذیب عن علی بن جعفر عن اخیه موسى بن جعفر [illegible] قال سألته
عن [illegible] فقال [illegible] فی التهذیب [illegible]
[illegible] ابی جعفر [illegible] رسول الله [illegible] شهادة [illegible] قال رسول الله صلى الله علیه
[illegible] شهادة [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] شهادة [illegible] سؤال [illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible] سائل [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] مقام [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] الصحیح [illegible] الکافی عن محمد بن مسلم قال [illegible] ابو جعفر [illegible]
[illegible] الکافی [illegible] ابی عبد الله [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله علیه [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال الناس [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** شخصی [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] جناب [illegible]

[illegible]

که گفته شود بانی بلد خواهد بود و فرض بکنیم در بنا به امر محل بلد ارض موات بود با ملوک شخص بلدی بود بانی بلد ... [illegible]

نمود مواضع چند ابجهت بنای خانه ها ... [illegible]

... [illegible]

الاستفتاء بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible]

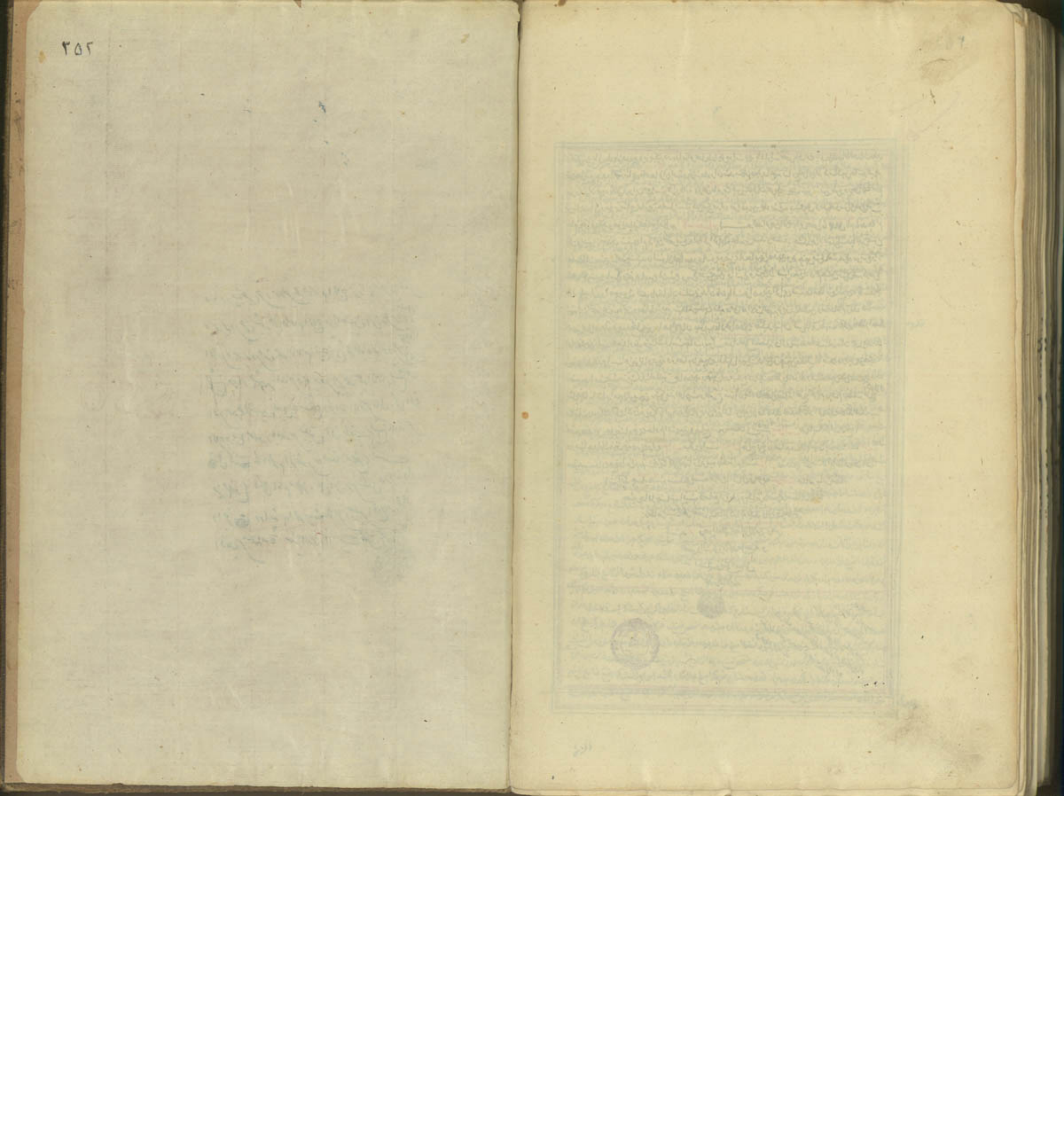
... [illegible]

سؤال ... جواب ... [illegible]

... [illegible]

سؤال ... جواب ... [illegible]

... [illegible]





وما رويته عن أخي وصهري حجة الإسلام الحاج ميرزا محمد حسين الكلباسي
وهو يروي عن شيخه حجة الإسلام الحاج ميرزا حسين ابن الحاج ميرزا خليل
الرازي وهو يروي عن حجة الإسلام الحاج شيخ محمد طه وهو يروي عن حجة الإسلام
الشيخ جواد الشهير بالمقدس وهو يروي عن عمه حجة الإسلام الشيخ حسن النجفي
الذي عبر عنه السيد الجليل في مفتاح الكرامة بالأفقه قال وكان
الأردبيلي مشهور بالمقدس فيليق أن يلقب هو بالشيخ الأقدس
قال كنت في الحرم الرضوي ملاصقاً للضريح فسمعت
من الضريح يكلل امام سلطان وعلي ابن موسى [illegible]
وأجزت رواية هذا الحديث لأخي وحبيبي الحاج ميرزا محمد
الكلباسي سلمه الله في [illegible] آل بيت المحقق القمي ١٣٢٦

